1

الملك لله دخل في حفظ عبده
الحاج بشير آغا دار السعادة
الشريفة لسنة ثمان
وخمسين ومائة
والف

هذه النسخة الجليلة والمجلة الجميلة من وقف حضرة مولانا صاحب الخيرات الحسان
صاحب ذيل الجود والاحسان منور مصابيح المقاصد بانوار العز
مفتح معاقد المراصد بمفتاح الكفاية جامع محاسن العلم والعمل حائز مجامع البر
الاكمل الا وهو آغا دار السعادة الحاج بشير ومده للخير المزيد والبر الكثير
من هو على كل شيء قدير حرره الفقير الى الله سبحانه وتعالى
محمد امين المفتش باوقاف الحرمين المحترمين
عفي له

العظمة لله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس
مبانی و ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علی آله و عترته صلوة مصونة
عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت که از
عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات
مقرب الحضرة السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة
رکن السلطنة الباهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة
والدنیا والدین شعر شهسوار عرصهٔ علی شیر آنکه هست
والی والاجناب و داور دوران پناه مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش
جان و دل مستنیر از لمعهٔ انوار عدلش مهر و ماه دولتش با جهان و رفعتش با سپهر
فاش میگوید همی از سر تمکین و جاه کای جهان از دولت ما هر چه میجوئی بجوی
وی سپهر از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه اعز الله بعزة الدارین و وفقه

العزة لله تعالی

الملك لله تعالی

بتکمیل اسباب سعادات النشاتین صدور یافته بود عنان
توجه بصوب تالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی
بر چهار مجلدست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل
و ترصیعی شامل دست داده بنظر عالی امارت پناهی رسید عز قبول
یافت اما بواسطهٔ وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در
حیز تعویق و عقلهٔ تاخیر می افتاد تا در غرهٔ محرم الحرام سنة ۸۹۹ اما غ
ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین بن علی الواعظ
الکاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا از تکلف سخن آرائی و معرا
از اظهار فضیلت نمایی رقم زدهٔ کلک بیان کرده تا حضرت مشار الیه
بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرآنی را بنظر
استحضار ملاحظه فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض

الحمد لله تعالی

قرآنی بدین نوباوهٔ حدایق سانی که نسبت باسم اسامی آنحضرت بمواهب علیه اتسام یافته محظوظ کرداند امید واری بعنایت حضرت باری
جل شانه وعز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود بگشاید و عرایس مجلدات ثلاثه بر منصهٔ ظهور
بجلوه در آید شعر وارجو من الله نیل المواهب ٥ ورتی لما ینبغی العبد واهب ٥ و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص
وتعمیم وحقیقت و مجاز واضح آیه بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام
آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در محلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت
و چون قراءت متجاوز التلاوه بسیار است واختلاف قرا در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق کلمات قرآنی بقراءت معتبر بروایت
بکر از عاصم رحمه الله که قراءت او در بلاد خراسان صفت اشتهار و رتبهٔ اعتبار دارد ثبت میکرد و بعضی از کلمات که حفص را با
او مخالفتست و معنی سخن بسبب آن تغیر می‌یابد اشارتی میرود والله الهادی وعلی عونه وکرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم
والتجا می‌نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت خدای الرجیم
رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان

سورة فاتحة الکتاب مکیة وهی سبع آیات

بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشاینده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظت
از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معدوم بود و هست و خواهد بود جملهٔ آن تمام و کمال لله مر خدایرا که مسمی و
موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه رب العالمین آفرینندهٔ و پرورندهٔ و دارنده و تربیت کننده و سازندهٔ کار همه عالمیان از ملایکه
و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و غیر آن الرحمن بخشندهٔ وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم
بخشایندهٔ دیگر براءفت بر مؤمنان و در آورندهٔ ایشان به بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه
خواهد یا حافظ اعمال بندگان در دادن نامها و ستدن آن غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا
دهنده در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بس که غیر از تو مستحق عبادت نیست وایاک نستعین و خاص از تو یاری
میخواهیم در پرستش تو و در انجاح حوایج و مهمات اهدنا بار راه نمای الصراط المستقیم براه راست در اقوال و افعال و اخلاق
که آن متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه راست که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة
والسلام حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبدالله درین معنی نکتهٔ بلند و کلمهٔ ارجمند فرموده‌اند
و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود ما را مشرف ساز تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی کرفتار
تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نیندیشیم یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت ترا است به نسبت هر موجودی که آن

بیدایی ندارد و بنهایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همه چیز جز تو نه بینیم و از تو بغیر تو آزاد کردیم صراط الذین بنمای ما را راه آنانکه به
فضل خود انعمت علیهم انعام کردهٔ بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل
قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر حقایق و اسرار حقیقت است ایشانرا معزز و مکرم ساخته
غیر المغضوب علیهم نه راه آن کسانی که خشم کرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده
اند یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندت و تعصب و مکابرت و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم کرفته ولا الضالین و نه راه کمراهان
یعنی کسانی که بعد از وجود در طریقهٔ مختلفه و سبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلعم کمراه شده اند

سورة البقرة مدنیة وهی مائتان وثمانون وسبع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست هر کس بران اطلاع ندارد
و بعضی گفته اند معنی الم انا الله اعلم است [redacted] ذلک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود
الکتاب این کتاب کاملست یعنی قرآن لاریب هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وادی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در و مجال دخل نیست هدی دلالت کننده است و راه
نماینده للمتقین مر پرهیزکارانرا که ایشان بدو منتفع شده اند الذین آنان که از صدق عقیدت یؤمنون می گروند بالغیب بنا
دیده که حق تعالی است و ملایکه و قیامت و متعلقات آن از پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان
ایمان می آرند ویقیمون و بپای می دارند و ادا می کنند الصلوة نماز پنجگانه را با شرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه بدیشان
عطا کرده ایم ینفقون نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق والذین یؤمنون و آنهایی که ایمان می
آورند بما انزل بدان چیزی که فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن وما انزل و بآنچه منزل گشته من قبلک پیش از تو بر
پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و انجیل و جز آن وبالاخرة و بسرای دیگر که در آخرتست هم ایشان که یاد کرده شده اند یوقنون
بیگمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند اولئک آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمات اند که در تم ذکر یافت
علی هدی بر راه راست و نشان درستند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه راست و صواب یافته اند واولئک
و همان گروه هم المفلحون ایشان اند رستگاران از عقبات و پیوستگان بدرجات ثواب و ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاح
است بدین قوم شعر چو ایشان ز طریق راستکاریست ٥ سزای راستکاری رستگاریست ٥ این آیتها که گذشت
در شان مؤمنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و اصحاب بعد از مدح مؤمنان در ذم کافران
می فرماید ان الذین بدرستی آنانکه از روی جهل و عناد کفروا بپوشیدند نور ایمان از ظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان

أأنذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب أم لم تنذرهم یا تخویف نکنی وتهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی
لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند وعلی
سمعهم وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وعلی أبصارهم وبر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نه
بینند ولهم ومر ایشانراست از روی استحقاق عذاب عظیم عذابی بزرگ در دنیا بقتل واسر ودر عقبی بدوزخ و قهر این دو
آیة در شان کفار ومشرکانست که حق سبحانه وتعالی دانست که بر کفر می میرند چون ابو جهل وکشتگان روز بدر و بعد
از مذمت کفار سیزده آیة در شان اهل نفاق فرستاده است که قباحت ایشان بواسطه تلبیس وخداع از کفار اصلی زیاده است
ومن الناس وازآدمیان من یقول کسانند که میگویند آمنا بگرویدیم بالله بخدای وبالیوم الآخر وبروز بازپسین یعنی
قیامت وما هم وحال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین گروندگان وراست گویان یخادعون الله فریب می دهند بزعم خود
خدارا والذین آمنوا وآنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان می کردند از روی خداع
وما یخدعون ونمی فریبند إلا أنفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم با ایشان باز می گردد وما یشعرون ونمی دانند
که چنین است فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست وآن نفاق باشد وشک در دین وحقد مؤمنان وحسد بر
ایشان فزادهم الله پس زیاده کرد خدای مر ایشانرا مرضا بیماری نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک وشبهه ایشان
می افزاید وحسد وحقد ایشان روی بازدیاد می نهد ولهم ومر ایشانراست عذاب ألیم عذابی دردناک که آنرا انقطاع
نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان یکذبون دروغ می گفتند واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند وإذا قیل
وچون گفته شود یعنی گویند مؤمنان لهم مر منافقانرا لا تفسدوا فساد مکنید وتباهی مکنید فی الأرض در زمین بکفر و
معصیت وفریب مؤمنان قالوا گفتند إنما نحن بجز این نیست که ما مصلحون باصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت وخیر
ألا بدانید ای شنوندگان إنهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشان تباه کاران وفتنه انگیزانند ولکن لا یشعرون ولیکن
نمی دانند که ایشان مفسدانند وإذا قیل لهم وچون گویند این منافقانرا که آمنوا بگروید لها کما همچنانکه آمن الناس گرویدن
اند آدمیان از مهاجر وانصار قالوا گویند با خود در میان قوم خود أنؤمن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء همچنانچه ایمان
آورده اند جاهلان وبی خردان اهل نفاق با آنکه دانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را
اعلم واحق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد وگفت ألا بدانید ای مؤمنان إنهم
بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بی خردان ونادانان که نظر بر عاقبت ندارند وفکر آخرت فرو می گذارند ولکن لا یعلمون
ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وإذا لقوا وچون به بینند اهل نفاق وروی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا آنکسانی را که ایمان آورده
اند از صحابه قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان داریم همچو شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی ومتابعان او روزی حضرت مرتضی علی
علیه السلام وبعضی از صحابه را دیدند واز روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند حضرت مرتضی علی علیه گفت یا ابن ابی از خدا بترس

ونفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرما که ما هم چو تو مؤمن ومصدقیم حق سبحانه وتعالی خبر داد که ایشان
چون مؤمنانرا به بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وإذا خلوا وچون باز گردند إلى شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی
پیشوایان ویارانی که دارند وبفریب ایشان که شیاطین الانس مغرور می شوند قالوا گویند از روی صدق که إنا معکم ما با
شمائیم وبر دین وآیین شما إنما نحن بجز این نیست که ما مستهزءون افسوس دارندگانیم واستهزا کنندگان با مؤمنان الله خداوند
یستهزئ بهم جزای سخریة واستهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مجاورت ومزاوجت است واگرنه حق
را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ویمدهم ومهلت دهد وفرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا
فی طغیانهم در گزاف واسراف وسرکشی وجهل وتکبر تا در آن حالتها یعمهون متحیر می باشند أولئک آنها که اهل این صفت اند
الذین انکسانند که از روی نادانی اشتروا بخریدند وبدل کردند واختیار نمودند الضلالة گمراهی را بالهدی براه یافتگی
وکفر را با یمان وشک را به یقین وجهل را بعلم ونفاق را با خلاص وهلاک را بنجات ودوزخ را به بهشت وبدعت را بسنت
فما ربحت پس سود نکرد ونفع نرساند تجارتهم بازرگانی ایشانرا وما کانوا واین گروه نیستند مهتدین راه یافتگان
بطریق تجارت حقیقی وسود کردن دران مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی مانند صفت آنکس است که
شب تاریک ابرناک استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه راه به بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان ودد ان ودشمنان
ایمن شود فلما أضاءت پس چون آن هنگام که روشن کرد آن آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای
بنورهم نور آتش ایشانرا وترکهم وفرو گذارد ایشانرا فی ظلمات یعنی در تاریکی شب وظلمت ابر لا یبصرون نه بینند گرداگرد
خود را صم ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی سخن حق قبول نمی کنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در
اقرار با یمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن نمیکنند عمی کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان
باز نگردند ازین صفتها وبر همین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما مثل منافقانست که در شب
تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده می گذرانند
اما بعد مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت وحسرت وسخط وعقوبت درمانند أو یا مثل ایشان کصیب
مانند سحاب بزرگ قطره است که به هیبت تمام بزیر آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران یعنی در اثنای
باریدن آن یا در آن ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر وتیرگیهای شب ورعد وآواز صعب که از آن ابر شنیده می
شود وبرق وروشنی که از و لامع گردد یجعلون در می آرند اهل این باران از بیم آن أصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم از
بیم صدای صواعق که بدیشان برسد وصاعقه آوازیست هایل که با او آتشی باشد بی زبانه ودود که بهر جا که رسد بسوزد
پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز ونگاه داشت خود از خوف هلاک وبیم مرگ والله محیط وخدای
تعالی بعلم احاطه کرده است بالکافرین بنا گروندگان وافعال واقوال ایشان بر وپوشیده نیست ومجازات ومکافات ایشان

بروجهی که باید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنی برق یخطف برباید ابصارهم بینایی‌هاء ایشانرا
کلما اضاء هرگاه که بدرخشد آن برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا فیه بروند در آن روشنی واذا
اظلم چون تاریک گردد راه علیهم برایشان بواسطهٔ خفای نور برق قاموا هم آنجا بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله و اگر خواستی
خدای از روی غضب لذهب بسمعهم ذهاب سمع و بصر ایشانرا همراه آید ببردی شنوایی‌های ایشانرا بآواز رعد وابصارهم و ببردی بینایی‌های
ایشانرا بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزی تواناست حق سبحانه و تعالی درین تمثیل تشبیه میکند
منافقانرا بگروهی که در شب تاریک میان بیابان تاریک مهلک باشند و بارانی سخت و ابری متراکم ایشانرا فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن
برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند تا در آن ظلمتها جاده برایشان پوشیده شود و هرگاه که برق بدرخشد
و راه هویدا گردد قدمی بروند و باز که نور برق درگذرد تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را ببارانی تشبیه فرموده که
سبب حیوة قلوبست و ظلمات آنچیزهاست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با آبا
و ترک ادیان قدیمه و اینها بزعم ایشان ظلمات کفرست و رعد مخاوف و شدائد که پیش آید و برق غنیمتها و ظفر که روی نماید و صواعق تهدید
و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف
برایشان استیلا می‌یافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن بربندند و هرگاه که
برق کثرت مال و حصول غنایم برایشان رخشان شدی دین اسلام بپذیرفتی و چون تاریکی ریاضات و مجاهدات بخیال ایشان
رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل که بامید نعمت دوستند و مدح گوی و از بیم محنت دشمنند و عیب جوی
و احوال منافقان در هر زمان بدین منوالست شعر بهنگام نعمت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در
آید همه جا کنند بنکبت ز هر دشمنی بدترند یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق
پرستش اوست الذی آن آفریدگاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید والذین و بیافرید
کسانی را نیز که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجهٔ این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم
و عذاب او الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم از برای نفع و فایدهٔ شما الارض زمین را فراشا بساطی باز
گسترده جهت آرام در و حرکت برو والسماء گردانید آسمانرا بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از سماء
آبی پر فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوه‌ها و نباتها
رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مر خدایرا اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و
حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات
قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان مما نزلنا از آن چیز که فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بندهٔ ما که
محمدست صلعم که آن بافته و ساختهٔ اوست فأتوا پس بیایید شما که اهل بلاغت و براعتید بسورة بمقدار سوره یعنی بیارید کلامی که در

فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیب باشد من مثله مانند قرآن وادعوا بخوانید اگر بخود توانایی معارضه ندارید شهداءکم حاضران
محافل خود را بمددکاری یا هر که بمعاونت میخواهید بخوانید من دون الله جز خدای ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه این
کلام بشرست فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده نیز نتوانید
هرگز معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها با آنکه وقودها انگشت آنرا
الناس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة و سنگ کبریت که حرارات آن صعب‌ترست و بوی آن ناخوش‌تر اعدت آماده
کرده شده است این چنین آتش للکافرین برای ناگرویدگان وبشر الذین و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق خدای تعالی آمنوا
گرویدند به خدای و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست ان لهم
آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانها که در وی همه میوه‌ها باشد تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفه و منظرهای آن
الانهار جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة از میوه رزقا روزی
ساخته طعامی پرداخته قالوا گویند هذا الذی این آن میوه است که رزقنا داده بودند و خورانیده مارا من قبل پیش ازین در دنیا
و گفته‌اند در بهشت و قول اول اشهرست واتوا به و بیارند پیش مومنان از میوهٔ بهشت متشابها مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورة
اما بطعم مختلف باشد چه مزهٔ همه میوه‌ها در یک میوهٔ بهشت هست ولهم و مر اهل بهشت راست فیها در آن بوستانهای بهشت
ازواج زنان از حور و انس مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و خوش منظر پاک از عیبها و آنها که زنان دنیا باشد وهم
فیها و بهشتیان در آن بوستانها خالدون جاوید باشند کانند ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یستحیی ترک نکند و باک ندارد
ان یضرب آنکه بیان کند مثلا مثل بهچه باشد و برای هر که باشد آورده‌اند که یهود در قرآن که ذکر مگسی یا عنکبوتی شنیدند استهزا
میکردند که این سخنها بسخن خدا چه ماند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه باشد
مثل ما بعوضة به پشه خورد فما فوقها پس آنچه فراز آن باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین آمنوا پس آنکسان که گرویده‌اند
و دانسته که قرآن حقست فیعلمون پس بیقین میدانند که انه الحق آن ضرب المثل درست و راستست من ربهم از نزد پروردگار
ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که کافر شده‌اند حق را فیقولون پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طنز و افسوس ماذا چه چیز
اراد الله خواست خدا بهذا بدین که گفت مثلا از روی مثل کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یضل گمراه کرد اند به
بدان مثل کثیرا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند ویهدی به و بفضل خود راه نماید بهمان مثل
کثیرا بسیاری کسانرا از مومنان که در آن تفکر فرمایند وما یضل به و گمراه نکند خدای تعالی به بدان مثل که زده الا الفاسقین مگر
بیرون روندگانرا از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که ینقضون می‌شکنند بعهد و خیانت عهد الله پیمان خدا را
که بر ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریة با بنی اسرائیل بسته‌اند بر متابعت پیغمبر آخر
الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و برین قول فسقه کفار و منافقان باشند ویقطعون و می

بند این بی وفایان و عهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز ان یوصل که آنرا به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر
را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آن حضرة قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرة و ایشان نیز از
جهة اخوة اسمعیل و اسحق خویشی بود و یفسدون و همین گروه فساد میکردند فی الارض در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک
آن قوم هم الخاسرون ایشانند زیان کاران در دنیی و عقبی کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بالله بخدای وکنتم و حال آنکه شما بودید امواتا مردگان
یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فاحیاکم پس زنده کرد ایشان شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثم یمیتکم پس
بمیرانند شما را در وقت انقضای آجال شما ثم یحییکم پس بار دیگر زنده کرد اند شما را در قبور یا بنفخه احیا شما را زنده سازد برای نشر
ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز کرد اینده شوید برای مجازات هو الذی او آن خداوندیست که بقدرت بی علت خلق بیافرید لکم
برای انتفاع شما ما فی الارض آن چیزها که در زمین است جمیعا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان بس بعد
از آفریدن زمین ثم استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسویهن پس راست کرد بی قصور و اعوجاج و خلل آنها را سبع
سموات هفت آسمان وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها نیک دانا یعنی داند هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید و اذ قال و یاد کن ای محمد چون
کفت ربک پروردکار تو للملائکة مر تمام فرشتکانرا یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اخلال بنی الجان انی جاعل من آفریده
ام فی الارض در زمین مکه و اصح مطلق زمین است خلیفة بدلی از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارة زمین و عبادت رب العالمین خلیفه
شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی کفته که خلقت از جمیع موجودات و همه مکونات
باجمعهم خلف او می تواند بود زیرا که مجمع غرایب و منبع رغایب عالم غیب و شهادتست و خلاصهٔ عوالم جسمانی و روحانی است و جامع
حقایق علوی و سفلی شعر آدمی چیست برزخی جامع صورة خلق و حق درو واقع متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت
قالوا کفتند آن ملایکه که مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر شود فیها در
زمین و یسفک الدماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار آلهی بود یا از لوح خوانده بودند یا در عقول
ایشان مرکوز بود که عصمت خاصهٔ ایشانست و بجهة این معنی کفتند که چنین کس را خلیفه میسازی ونحن و حال آنکه ما نسبح بپاکی
یاد می کنیم ترا بحمدک بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است ونقدس لک و ذکر می کنیم ترا بپاکی از هر ناشایستی قال کفت خدای با این ملایکه
انی اعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید وعلم و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم
مر آدم را که خلیفه عبارة از و بود الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن اسمیا
علی الملائکة بر فرشتکان که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس کفت و امر کرد از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که انبئونی خبر
دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما ان کنتم اکر هستید صادقین راست کویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم
و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا کفتند فرشتکان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریقهٔ اعتذار که سبحانک تنزیه می کنیم ترا از
همه نقصانها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانش نیست ما را الا مکر ما علمتنا آنچه در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که توی دانای آموزکار

الحکیم محکم و صایب کردار قال کفت خدای تعالی بی واسطه یا آدم ای آدم انبئهم خبر ده این ملایکه را باسمائهم بنامهای ایشان که
حاضر اند فلما انبأهم پس آندم که خبر داد آدم ملایکه را باسمائهم بنامهای مسمیات قال کفت خدای تعالی الم اقل لکم آیا نکفتم شما را
انی اعلم بتحقیق که من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده از احوال آسمانها والارض و آنچه مخفی است از امور زمین واعلم ما تبدون و
میدانم آنچه ظاهر می کنید از کفتار اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بودید که شما بزعم خود تکتمون می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین
واذ قلنا و یاد کن آنرا که کفتیم للملائکة مر جمیع فرشتکانرا که بیکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجدهٔ تحیت و تعظیم فسجدوا
پس سجده کردند الا ابلیس مکر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده حق سبحانه و تعالی بجهة نافرمانی او را ابلیس کفت یعنی نا امید از
رحمت خدای تعالی ابی سر باز زد از سجدهٔ آدم واستکبر و تکبر کرد و کردن کشی کرد وکان و بود در علم خدای تعالی من الکافرین از جملهٔ کافرند
وقلنا یا آدم و کفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن ساکن شو انت تو وزوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت وکلا و بخورید منها
از بهشت رغدا خوردنی بسیار خوشکوار حیث شئتما هر جا که خواهید ولا تقربا و نزدیک مکردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجرهٔ انکور یا انجیر
و اشهر کندم است فتکونا پس باشید شما اکر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران بر نفسها خود بارتکاب نافرمانی فازلهما
پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را الشیطان آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار
به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرده فاخرجهما پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج ایشان بشیطان مجازاست
چه حق سبحانه و تعالی بیرون کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه در آن چیز از کرامت و نعمت وقلنا اهبطوا و کفتیم
ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو دشمن
باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدمند ولکم مر شما راست و ذریهٔ شما فی الارض در زمین مستقر موضع قرار
ومتاع و برخورداری و منفعت الی حین تا هنکام رسیدن آجال و بر آمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا کرفت آدم من ربه از
پروردکار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من
الخاسرین و این تلقی وقتی بود که آدم بر سر کوه سراندیب دویست سال بکریست حق تعالی این کلمات را تلقین وی
کرد و چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای تعالی قبول کرد و بذیرفت توبهٔ او را انه بدرستی که خدای
تعالی هو التواب اوست توبه دهندکان بندکان الرحیم مهربان بر تایبان قلنا کفتیم ما دیکر باره اهبطوا فرو روید
منها از بهشت یا از سماوات جمیعا همه شما فاما یأتینکم پس اکر بیاید شما منی از نزدیک من هدی دلالتی و بیانی به
ارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت نماید و از پی رود هدای دلالت و بیان مرا فلا خوف پس هیچ
ترسی از تخیل حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند ولا هم و نیستند
ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند زیرا که به نیل مرادات فایز کردند والذین کفروا و آنکسان
که بپوشیدند حق را وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآنرا اولئک آن کروه اصحاب النار اهل

آتش اند هم فیها وایشانند در آن آتش خالدون جاوید ماندگان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است ومعنی او جمع التی آن نعمتها که از فضل خود انعمت انعام کردم علیکم بر شما وبر پدران
وگذشتگان شما ونیکویی بجای آبا همان نیکویی است بجای اولاد که فخر ومباهات بان ایشانرا نیز حاصل است واوفوا
ووفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام حق تعالی آن حضرت را در توریة به نبی امی تعریف فرموده
کما قال النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة اوف تا وفا کنیم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری به
شما رسانیم وایای وازمن فارهبون بترسید در نقض عهد وشکستن پیمان من وآمنوا وبگروید بما انزلت بانچه فرو فرستاده
ام از قرآن مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید ووعد ووعید لما معکم مر آن چیزیرا که با شماست
یعنی توریة ولا تکونوا ومباشید اول کافر به اول گروه ناگرویده از اهل کتاب بقرآن ولا تشتروا وبدل مکنید بآیاتی بآیاتها
ای آیات توریة را تحریف میکردند وامر محمد را صلی الله علیه وسلم می پوشیدند وایای وازمن فاتقون پس بترسید در
کتاب ربانی بحطام فانی ولا تلبسوا ومیامیزید ... سخن ناحق که شما بدست خود می نویسید ... ومپوشید
حق را که صفات مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم الحق سخن راست ودرست را که توریة است از صفات
محمدی صم بالباطل وشما میدانید که این پیغمبر موعود است وشما نعت او را می پوشید واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز
مسلمانان را بدان وجه که ایشان می گذارند وآتوا الزکوة وبدهید زکوة را بطریق اهل اسلام وارکعوا ونماز گذارید مع
الراکعین با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان اتأمرون الناس آیا میفرمایید مردمانرا بالبر به نیکویی وتنسون وفراموش
می کنید انفسکم تنهای خویش وانتم وحال آنکه شما تتلون الکتاب می خوانید توریة را افلا تعقلون آیا جز اعقل خود را کار نمی فرمایید
در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در سابقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی صم ترغیب
میکردند وخود را از سلوک سبیل مسلمانی انحراف مینمودند واستعینوا ویاری خواهید بالصبر بشکیبایی کردن در اداء
طاعت یا روزه داشتن والصلوة بگذاردن فرایض وانها بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ ودشوار وگران است
الا مگر علی الخاشعین بر ترسکاران وآرام گرفتگان بر طاعت که مومنانند که عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای
ایشان بپرستش مرتاض شده ودر مقابله ریاضات نفس عطاها انا فاضات حق بدیشان رسیده
شعر
جهد کن تا نفس تو رخشان شود ... تا سلوک وخدمتت آسان شود
پس در صفات خاشعان میفرماید که الذین
آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسندگان اند بجزای پروردگار خویش وانهم وبدرستی که ایشان
بپروردگار الیه بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن راجعون باز گردیدگان اند یا بنی اسرائیل ای بنی اسرائیل
اذکروا یاد کنید نعمتی نیکویهای مرا التی آن نیکویهای من که انعمت علیکم انعام کردم بر شما وانی وآنرا یاد کنید که من

فضلتم

تکتمون الحق ... یعنی ... صفات مصطفی ...

فضلتکم تفضیل کردم اجداد شمارا وفضل نهادم علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا وبترسید
یوما از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی حق گذاری نکند ونتواند نفس هیچ نفس مومنه عن نفس از نفس کافره
شیئا اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب ولا یقبل وپذیرفته نشود منها
از آن نفس کافره یعنی برای او شفاعة در خواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یوخذ وفرا گرفته نشود منها از آن
نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب ولا هم ونباشند کافران در آن روز ینصرون که یاری داده
شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را ای اجداد
ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا واجداد باشد ورهانیدن ایشان از که بود من آل فرعون از
اتباع ومتعلقان فرعون یسومونکم عذاب میکردند یا میچشانیدند شمارا سوء العذاب سخت ترین وبدترین عذاب
یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شمارا در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود
که هلاک قبطی وخرابی ملک بر دست او بود ویستحیون وباقی میگذاشتند نساءکم دختران شمارا برای خدمت وفی ذلکم ودرین
ذبح پسران وخدمت فرمودن دختران بلاء محنتی وآزمایشی بود شمارا من ربکم از نزدیک پروردگار شما عظیم بزرگ وبی
نهایت واذ فرقنا ویاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای نیل را وقتی که از فرعون می
گریختند ودریا در پیش بود ولشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم شمارا از ضرر آن لشکر واغرقنا وبآب فرو
بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم وحال آنکه شما تنظرون می نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه
نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند واذ واعدنا موسی ویاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب ووعده داد
موسی مارا با آمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله
را بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم وشما ظالمون ستمکارانید بوضع حق در عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا
پس عفو کردیم ودر گذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما وهلاک نکردیم شمارا من بعد ذلک از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر
شد واین عفو از برای آن بود که شما لعلکم تشکرون شکر کنید خدا را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی ویاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الکتاب
توریة والفرقان وحجت جدا کننده میان حق وباطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب وحجت واذ
قال موسی ویاد آورید آنرا که گفت لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی
که شما ظلمتم ستم کردید انفسکم بر نفسهای خود باتخاذکم بفرا گرفتن العجل گوساله را بخدایی فتوبوا پس باز گردید بتضرع وزاری
الی بارئکم بسوی پروردگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده اید بکشید
کسان خود را از گوساله پرستان ذلکم این کشته شدن خیر لکم بهترست شمارا از زندگانی دنیا عند بارئکم نزدیک آفریننده
شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند وبزانو در آمده سرها در پیش افکندند وهرون ع با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیدند

بیامدند واز اول بعد تا وقت استوا هفتاد هزار ایشان را بکشتند پس رب العزة می فرماید چون فرمان حق قبول کردند فَتَابَ
عَلَيْكُمْ پس توبهٔ شما بذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست الموته غیراو التَّوَّابُ بذیرندهٔ توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه
کاران در لطایف قشیریه آورده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با شکارا و توبهٔ
خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم
کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نبود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد شعر نفس خود را کش جهانی را
زنده کن خواجه را کشتست او را بنده کن تو طمع داری که او را بی جفا بسته داری در وفا و در وفا هر خسی را این تمنا
کی رسد موسئ باید که اژدرها کشد وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتند یعنی هفتاد تن از اجداد قوم شما که با موسی ع بطور رفته
بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ که ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا درین سخن
که از ورای حجاب شنیدیم که سخن خواست حَتَّى تا وقتی که بدیدهٔ سر نَرَى اللَّهَ به بینیم خدای را جَهْرَةً آشکارا و روی بروی
فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اجداد شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما
تَنْظُرُونَ می نگریستند بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیب است که از آسمان برآید و چون آن قوم شنودند بیکبار مردند
و موسی ع متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه و تعالی
ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس از آنکه میرانیده بودیم شما را
بصاعقه لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَشْكُرُونَ سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات اصول نعم است وَظَلَّلْنَا و سایه
بان ساختیم عَلَيْكُمُ بر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و آن وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با
ایشان خیمه و سایه بان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَى و مرغی بر شکل سمانی و آن
طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر در تفسیر منیر میگوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و
انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی و مرغی
بودی پاکیزه و بریانی بی رگ و خون و استخوان بنی اسرائیل بجمع داشتند و با ترنجبین می آمیختند و میخوردند كُلُوا گفتیم بخورید
مِنْ طَيِّبَاتِ از پاکیزها مَا رَزَقْنَاكُمْ آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه روزی میدهد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان
خلاف کرده ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر می شد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند ما را بدین نافرمانی وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند از
روی نادانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم می کردند که بر رازقی حق اعتماد ننموده بادخار می کوشیدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد
آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا در آیید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریهٔ جبارانست فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا از این دیه
یعنی میوها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هرجا خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه
سُجَّدًا سجده کنان شکرانهٔ خلاصی یافتن از تیه وَقُولُوا و بگوئید حِطَّةٌ درخواست ما حط است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود

مرغی در مقدار از گنجشک ... ۱۲۵

معنی

معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را از سجود و دعا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده
کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان را ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلًا
آن سخن را که مامور بودند بگفتن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه و تعالی فرمود که بگوئید حطة ایشان
حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس ما فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنان که ستم کردند به
تغییر قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا بدان چیز كَانُوا بودند که بدان يَفْسُقُونَ بیرون رفتند از خط فرمان و آن
عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی
هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى و یاد کنید آنرا که چون موسی عم آب خواست از ما مُوسَى لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه
شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما موسی را که ای موسی اضْرِبْ بزن بِعَصَاكَ بعصای خود که از شعیب ع بود سیده الْحَجَرَ سنگ معین را
و آن سنگی بود مربع بمقدار سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگی معین نبود پس موسی ع بفرمان مولی
عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ
بدرستی که دانستی كُلُّ أُنَاسٍ هر یک از آدمیان یعنی اسباط مَشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید
مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب شما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ
در حالتی که شما تباه کارانید وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد آرید آنرا که گفتند يَا مُوسَى ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ
بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هرچند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی میساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان برای ما
رَبَّكَ پروردگار خود را و از وی درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا از آنچیزی که او را تُنْبِتُ الْأَرْضُ بیرون آرد
زمین نسبت انبات بزمین مجازاست چه بحقیقت خدای رویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزها و ترهای زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار یا درنگهای
او وَفُومِهَا و از گندم یا سیر او وَعَدَسِهَا و دانهٔ او وَبَصَلِهَا و پیاز او قَالَ گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل
می کنید الَّذِي آنچیزی را که بحسب واقع او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بِالَّذِي بآن چیزی که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ او
بهتر است و نیکوتر چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید اهْبِطُوا فرود وید مِصْرًا در شهری از شهرهای ارض مقدسه
فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید آن بقول وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی لازم شد عَلَيْهِمُ بر
ایشان بکفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی
و بیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را در زی محتاجی و بی نوایی بخلق نمایند وَبَاءُوا و بازگشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای
یعنی سزای و از خشم خدای تعالی شدند ذَلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بآن بود که ایشان
كَانُوا بودند يَكْفُرُونَ کافر می شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریة وَيَقْتُلُونَ و می کشتند الْأَنْبِيَاءَ پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم
السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذَلِكَ آن کفر

النبیین

وقتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وکانوا یعتدون و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز
از حد فرمان ادا نمی کنند مگر بکثرت عصیان هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند شعر هر گنه
زنگی است بر مرآت دل ° دل شود زین زنگها خوار و خجل ° چون زیاده گشت دل را تیرگی ° نفس دون را بیش گردد خیرگی
ان الذین بدرستی که آن کسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا و آنانکه به یهودیت
اقرار کردند و در آمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنها که از دینی بدینی که آیند کاشته یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند ملایکه
می پرستند و زبور می خوانند و روی بکعبه نماز میگذارند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان
آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او والیوم الآخر بروز قیامت و متعلقات آن وعمل
صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترسی نباشد
علیهم بر ایشان در روز محشر ولا هم یحزنون و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم
از شما میثاقکم پیمان شما را بر متابعت موسی و عمل باحکام توریة ورفعنا و برداشتیم فوقکم زبر شما الطور کوه را تا پیمان ببندید
بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کتاب بغایت دشوار است ما کردن نمیتوانیم حق سبحانه وتعالی
کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر
زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای دخان پدید آمده و چون گریزگاه ندیدند بروی در افتادند
و متحیر شدند و حق تعالی فرمود خذوا فراگیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجد تمام و جهد بلیغ
کلام واذکروا و یاد گیرید یا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وی است از ثواب و عقاب لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید
از ناشایستها ثم تولیتم پس روی بگردانیدید از فرمان من من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل خدای
تعالی بخشایش او بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بنسبت شما لکنتم هر آینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیان
کاران ولقد علمتم الذین و هر آینه نیک دانسته اید شما آنرا که در زمان موسی ع اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم از شما یعنی
از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی می
گرفتند فقلنا لهم پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید کونوا قردة باشید بوزینگان خاسئین خوار شدگان و تمامی
این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد ان شاء الله فجعلناها پس گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عبرتی که پند نهند
و پند دهنده باشد لما بین یدیها و آنها که پیش از ایشان یاد داشت محمد صلعم بوده اند وما خلفها و آنها که پیش ایشان حاضر
بودند و می دیدند وموعظة للمتقین و موعظه برای متقیان از قوم ایشان یا امت محمد صلعم واذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی ع
لقومه مر قوم خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد ان الله یأمرکم بدرستی که خدا
میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنید و زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی

اتخذنا

أتتخذنا آیا میگیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی ما را مسخره می کنی ما می شناسیم که عامیل را که کشته است و تو می گویی که
گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت پناه می گیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندگان
قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو صفت
چیست و سال او چندست سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر
شود پس او را جاری مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه
از سن و سال او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی ع انه یقول بدرستی که میگوید خدای تعالی انها بقرة
که آن گاو گاویست لا فارض نه پیر و از کار افتاده ولا بکر و نه جوان و نارسیده عوان میانه است بین ذلک میان آنچه مذکور
شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا بخوان از برای ما ربک پروردگار
خود را یبین لنا تا بیان کند و پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقر قال انه یقول گفت موسی که خدای تع
میگوید انها بقرة صفراء که آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردیست رنگ او تسر الناظرین و آن گاو شاد میگرداند و
مسرور می سازد از رنگ خود نظر کنندگان را بوی قالوا ادع لنا دیگر بار گفتند بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا
تا آشکارا کند برای ما ما هی که آن گاو چه گاویست کارکننده یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستی که آن گاوان تشابه علینا مشتبه
شده که بر ما بسیار ماننده سال و زرد رنگ بسیار اند وانا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای تعالی لمهتدون از جمله راه
یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی آن گاو هرگز نیافتندی
قال انه یقول گفت موسی که میگوید خدای تعالی انها بقرة آن گاو گاویست لا ذلول نه رام کشته و نرم شده که بحکم زراع
تثیر الارض بشوراند زمین را ولا تسقی الحرث و نه گاویست که آب دهد کشت زار را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة سست
باز داشته شده است از همه کارها و بر خود چرانیده کذا یا بی عیب است و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنگی که مخالف
رنگ زردی باشد فیها در وی چون بنی اسرائیل این شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که صفتها را بیان کردی جئت بالحق آوردی
راستی را صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه
بخریدند بنی اسرائیل آنرا بانکه پوست او را پر زر کردند فذبحوها پس بکشتند او را و نکته در کشتن او سرزنش گوساله پرستان
بود بدیشان نمود که هر نوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق مدح القصه او را ذبح کردند وما کادوا یفعلون و نزدیک
نبود که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او واذ قتلتم اول قصه است می فرماید یاد کنید آنرا که بکشتید نفسا یکی را عامیل
نام فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او والله مخرج و خدای تعالی بیرون آورنده است
و ظاهر کننده ما کنتم تکتمون آن چیزی را که پنهان میکردید شما که آنرا پوشیدید از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید آن کشته شده را
ببعضها بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بهر تقدیر چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن او می ریخت

و نام قاتلان خود می گفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطهٔ مال او را بیچاره کرده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیهٔ ایشان
در حال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده زنده کردانید یحیی الله زنده میکرداند خدای تعالی الموتی همه مردکان را و
یریکم و می نماید بشما خطاب بآن جماعتست که در مجلس احیاء عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت
باشند میکوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای با شما نماید آیاته دلایل قدرت خود را در احیا لعلکم مگر باشد که شما تعقلون
فکر کنید و یاد یابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت کشت
قلوبکم دلهای شما ای یهود من بعد ذلک از پس زنده شدن عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچو سنکیست در سختی
و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر است در قساوة و غلیظ تر از سنک و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنکها هست لما
یتفجر هر آینه آنچه روان میکردد منه الانهار از وجویهای بزرک چون رودها و ان منها و بدرستی که هست از و بعضی از حجاره
لما یشقق هر آینه آنچه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء از و آب خوردن چون چشمها و ان منها و بدرستی که هست از و بعضی
از حجاره لما یهبط هر آینه آنچه فرود آید و از بلندی به پستی کراید من خشیة الله از ترس خدای تعالی و ما الله بغافل و نیست خدای تعالی
بیخبر عما تعملون از آنچه ای یهود می کنید افتطمعون آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان ان یؤمنوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان
لکم مر شما را در آنچه می کویند از نعت پیغمبر صم و حقیقت دین اسلام و قد کان و حال آنکه فریق منهم کروهی از اسلاف ایشان که بی
واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بکردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه
دانسته بودند و دریافته برادای آن مکنند و باک مدارید و هم یعلمون و ایشان می دانند که افترا می نمایند و در ینابیع آورده که حضرت
پیغمبر صم فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه درنیایند که از در آمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود
اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و آخر روز بازکشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله و اذا لقوا و چون ملاقات
کنند یهود الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله صم قالوا آمنا کویند ما نیز کرویده ایم و اذا خلا و چون خلوت کنند
بعضهم برخی از منافقان ایشان الی بعض برخی از اکابر چون کعب و حیی قالوا کویند آنان ایشان را که اتحدثونهم آیا شما حدیث می کنید
و خبر میدهید اصحاب محمد را علم بما فتح الله بدانچه کشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن را علیکم بر شما در کتاب شما توریة
آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت را از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و روساء ایشان از آن
آکاهی یافته مخبران را سرزنش کرده که شما ایشان را از صفات محمد صم خبر میدهید لیحاجوکم تا مخاصمت کنند و حجت کیرند به بآنچه
دانسته باشند عند ربکم نزد پروردکار شما در روز قیامت و کویند حق را می دانستید و متابعت نکردید افلا تعقلون آیا خرد ندارید
یا بدین مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد اولا یعلمون آیا نمی دانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای تعالی می داند
ما یسرون آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول صم و اصحاب او و ما یعلنون و آنچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبر صم و صحابه
به نفاق پس هر که داند که حق سبحانه و تعالی دانای آشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن

خود را از لوث ناپاک و بی باک بپردازد شعر بکن سر و علن را اکی پاست که دانای نهان و آشکار است و منهم و
از جهودان امیون جماعتی اند نانویسندکان و ناخوانندکان که لا یعلمون الکتاب نمی دانند توریة را و نمی شناسند که در وجه خبر است
الا امانی مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت
خاصهٔ ایشانست و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد و ان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه کمان برند فویل
پس عذاب باندوه للذین مر آنان راست که ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشتهٔ منحرف را بایدیهم بدست خود یعنی مباشر
کتابت اند و بدیکری نمی فرمایند ثم یقولون پس میکویند هذا این نوشته من عند الله از نزد خداست و چرا چنین میکنند
لیشتروا تا بخرند یعنی استبدال کنند به بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطهٔ اخذ
رشوة صفت مصطفی صم که در توریة برین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی کندم کون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند
که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم و این صفت دجالست
و باعوام خود کفتند که این پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشان را مما کتبت از آنچه نوشت و تغییر کرد ایدیهم دستهای
ایشان و ویل لهم و دیکرباره وای بر ایشان مما یکسبون از آنچیزی که کسب می کنند از رشوة و اکل حرام و قالوا و کفتند یهود
بزعم خود لن تمسنا النار مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بعدد روزی چند شمرده شده که آن هفت
روز است هر روزی در مقابلهٔ هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم کوساله پرستیده اند قل بکو ای محمد
مر ایشان را اتخذتم آیا فرا کرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه می کویید عذاب نخواهد
کرد و اکر چنین وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعدهٔ خود را ام تقولون بلکه می کویند و افترا می کنند
علی الله بر خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه نمی دانند بلی نه چنانست که ایشان میکویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی
شرک آرد و احاطت به و فرا کیرد کرداکرد او را خطیئته کناه او یعنی برو مستولی شود تا بکفر بمیرد فاولئک پس آن کروه
مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکن آیند هم فیها خالدون ایشان در آتش باشند جاوید و الذین آمنوا و آنانکه
بکرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن کروه اهل بهشت اند
و مستحق آنند هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون در بهشت جاوید باشندکان اند و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا کرفتیم
یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و کفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مکر خدایرا که سزاوار
پرستش است و بالوالدین و نیکویی کنید بپدر و مادر احسانا نیکویی کردنی و ذی القربی و دیکر بنسبت خویشان و الیتامی
و یتیمان و المساکین و بیچارکان و قولوا و بکویید للناس مر مردمان را حسنا سخنی که مشتمل باشد بر نیکویی یا با مردم چنان
سخن کنید که دوست دارید که با شما کویند و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط آن و آتوا الزکوة و بدهید زکوة
را بر وجهی که حکم کردیم ثم تولیتم پس روی بکردانید بعد ازین پیمان و بر کشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مکر اندکی از

شما را یعنی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند وانتم معرضون وحال انکه شما اعراض کنندگانید از
حکم توریة که در متابعت محمد صلعم صادر شده واذ اخذنا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و با ایشان
عهد بستیم که لا تسفکون نریزند دماءکم خونهای اقربا و همدینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون نکنند کسان خود را ببستم
من دیارکم از خان ومان خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند ثم اقررتم پس اقرار کردید و قبول نمودید
وانتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نمودند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که آبای شما این بیانانکه
عهد نمودند تقتلون انفسکم پس شما آن گروهید که پیمان شکسته تقتلون انفسکم می کشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون
می کنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون هم پشت شدند علیهم بر آن قوم مغلوب
شده از شما بالاثم والعدوان به بزهکاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی بنی قریظه و دیگری بنی النظیر که باهم
تقاتل کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نظیر با خزرج اتفاق
کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگر قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی و هم
قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وان یاتوکم و اگر بشما آیند اساری
اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشانرا فدیه می دهید یعنی با سیر دیگر بدل می کنید وهو محرم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از
دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون
آیا می گروید ببعض الکتاب بپاره احکام توریة که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض و کافر می شوید ببعض دیگر که قتل و اخراجست
فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک این چنین عهدشکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید الا خزی
مگر خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی النظیر ویوم القیمة و در روز
رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات
دوام اوست وما الله بغافل و خدای نیست غافل عما تعملون از آنچه عهدشکنان می کنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب
هم یهودند یا خطاب عام است اولئک الذین این گروه آنانند که از بی خردی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده زندگانی
محقر دنیا را بالاخرة بنعمت جاودانی آن سرای دیگر را فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان نه در دنیا بنقصان
و نه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر
بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی که عطا کردیم موسی را الکتاب توریة وقفینا و از پی درافزودیم من بعده از پس موسی
بالرسل بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسی بن مریم و عطا کردیم
عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وایدناه و نیرو
کردانیدیم او را و قوت دادیم بروح القدس بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی یا اسم اعظم که ببرکت آن

مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی شعر دل تازگی از حسن کلامت دارد
جان زندگی از سماع نامت دارد افکلما آیا هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول آید بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست ندارد
انفسکم نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استکبرتم تعظیم نکردید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم
پس گروهی را از ایشان دروغگوی داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وفریقا تقتلون و گروهی را بکشتید چون زکریا
و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده است از فهم و باز داشته
شده از قبول بدین سخن ناامیدی کردند حضرت رسالت را صلعم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه و تعالی
رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشانرا رانده است و مدد
لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون ابن
سلام و اصحاب او ولما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مصدق
گواه موافق لما معهم مر آن کتابرا که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند
وکانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی و بیچارگی یستفتحون طلب نصرت و فتح می کردند
بدین کتاب و بکسی که این بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود می کردند و کار بر ایشان تنگ می کردند و کار
بر ایشان تنگ می گرفتند و ایشان دستها بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلعم که رسول آخرالزمانست
علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس را که بشناخته
بودند کفروا به کافر شدند بچه ایشان گمان بردند که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند
فلعنة الله پس لعنت خدای تعالی علی بر الکافرین بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند و وضع ظاهر
در موضع مضمر تسجیل بکفر ایشانست بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم بهره نفسهای خود
را و آن چیز کدامست ان یکفروا آنانکه کافر می شوند بما انزل الله بدانچه فرو فرستاده خدای تعالی که آن قرآنست بغیا از جهة
حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله بر آنکه فرو فرستاد خدای تعالی که آن قرآنست من فضله از فضل خود که کتاب و وحی
است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند فباؤا پس بازگشتند جهودان بغضب به
خشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وللکافرین
و مر کافرانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده واذا قیل لهم و چون گویند مر یهود را آمنوا بگروید بما انزل الله بآنچه خدای تعالی
فرو فرستاده است از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند می گرویم بما انزل علینا بآنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی توریة ویکفرون
و کافر میشوند بما وراءه بدانچه بجز کتاب ایشانست وهو الحق و آن ورا یعنی انجیل و قرآن درست و راستست مصدقا در
حالتی که آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتابرا که با ایشانست و از آنجا که کفر ایشان بتوریة لازم می آید چه کفر

آنچه موافق چیزی است کفر باشد بآن چیز قل بگوای محمد در جواب آنکه می گویند بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون می کشید
انبیاء الله پیغمبران خدا را من قبل پیش ازین ان کنتم مؤمنین اگر شما بودید گروندگان بتوریة ولقد جاءکم موسی وهر آینه که آمد شما را موسی بالبینات
بنشانهای درست وپیغامهای راست که احکام الواحست ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی من بعده از پس
رفتن موسی بطور وانتم ظالمون وشما بیداد کرانید بر نفس خود واذ اخذنا میثاقکم و یاد کنید که فرا گرفتیم پیمان شما را ورفعنا وبر داشتیم
فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین وآن شهریست از بلاد شام خذوا ما
گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بقوة بجزمی درست وجدی تمام واسمعوا وبشنوید یعنی فرمان قالوا گفتند آشکارا
سمعنا شنیدیم وبذیرفتیم وبنهانی با خود گفتیم وعصینا ونا فرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا وخورانیدند یعنی
در آوردند فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله بکفرهم بسبب جحود وانکار ایشان قل بگو بئسما یأمرکم بد چیزیست آنچه
میفرماید شما را به بآنچه ایمانکم ایمان شما وآن کفرهست بقرآن وبمحمد صم ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین گروندگان بخدای تعالی اگر
کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمی فرماید وجهودان با این رسوایی همی گفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود خدای تعالی
فرمود که قل بگوای محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت اگر هست بزعم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت ونعمت بهشت
عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه وخاصه شما من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت بس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوانید رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق
لقاست پس هر که آرزوی مند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد شعر مرگت که دوست را رساند بر دوست انکیست که او
بمرگ شادان بنود ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از
قتل انبیا وتغییر نعت حضرت مصطفی صم والله علیم وخدای داناست بالظالمین بحال ستمکاران ودروغ گویان ولتجدنهم وهر آینه
یابی جهود را احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند
یعنی کفار عرب واینجا اصح آنست که مجوس اند که هیچ کس را زندگانی دوستتر از ایشان نیست یود احدهم دوست می دارند یکی از ایشان
یعنی گبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة هزار سال و اینست تحیت مجوس چون بهم رسند گویند هزار سال بزی ونزد
بعضی از علما این لفظ مکروه هست وما هو بمزحزحه ونیست که رها کننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی
طول عمر مانع عذاب الهی نیست والله بصیر وخدای تعالی بیناست بما یعملون بآنچه می کنند جهودان ومجوس وغیر ایشان بعضی از
یهود گفتند که صاحب محمد صم جبرئیل است ع واو وحی بدو می آرد واسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده واکثر بلا وعذاب
بر انبیاء ما نازل شده واگر بجای او میکائیل بودی ما با ابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه وتع فرمود که قل بگوای محمد من
کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را واین نام است عبرانی یا سریانی ومعنی او عبد الله است واو امین خزاین وحی
باشد پس هر که دشمن او باشد گو از خشم بمیر فانه نزله بدرستی که او فرود آورد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان

خدای تعالی مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی نازل شده وحالا با ایشانست
از کتب منزله چون توریة وزبور وهدی وقرآن راه نماینده است بحق وبشری ومژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنجات ودرجات
من کان عدوا لله هر که باشد مر حق سبحانه دشمن را وملائکته وفرشتگان او را ورسله وفرستادگان او را از پیغمبران وجبریل ومیکال واین دو فرشته ر
مقرب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمن است مر کافران را که دشمن ملایکه ورسل اند ولقد انزلنا وهر آینه
ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهایی درست وراست یعنی قرآن وما یکفر بها وکافر نشدند بدان
آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی اوکلما آیا هر گاه که یهود عاهدوا عهد کردند عهدا عهد کردنی نبذه
بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمی گروند بتوریة ولما جاءهم وآن هنگام که آمد عهدهم
بدیشان من عند الله فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد صم مصدق باور دارنده است لما معهم مر توریة را که با ایشانست
نبذ فریق بینداختند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علمای ایشان بینداختند
کتاب الله توریة را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گویا آن علما لا یعلمون نمی دانند که قرآن کلام خداست ومحمد صلی الله
علیه وسلم رسول ویست واتبعوا وپی روی کردند این جماعت یهود ما تتلوا آنچه می خواندند الشیاطین دیوان علی ملک سلیمن
در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام وآنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدهای صد رنگ را با نیرنگهای کهانت بر
آمیخته نوشته در میان ارذال وجهال شایع شده بود سلیمان ع بر آن حال اطلاع یافته بود بفرمود تا آن نوشتهها را آوردند
در صندوقی نهاده ومقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرده بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آوردند
وچنان فرا نمودند که سلیمان ع با آن سحرها وشعبدها پادشاهی میکرده بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق
تعالی از برای ابرای ذمه وی را فرمود وما کفر سلیمن وهرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد ولکن الشیاطین ولکن دیوان
زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس در می آموختند مردمان را السحر جادویی را وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آن
چیز را که فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است وایشان
آدمیان گناه کار طعنه می زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس وهوا اند واگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست
بودی صدور عملهای بد تر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه وتعالی نفس
بشری بدیشان داد برای حکومت بزمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند وبسبب شرب خمر بر قتل ناحق وسجده
صنم اقدام نمودند حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد وعذاب ایشان درین جهان مقرر شد وحالا بچاه بابل
بوی سر آویخته معذب اند وانزال سحر بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت می کردند حق سبحانه وتعالی در دوران
حکومت وقبل از معصیت این علم را بدیشان فرستاده گویند بوجه الهام ایشانرا این علم در آموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم
دهند وایشان بر کیفیت سحر وحقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وما یعلمان ونیاموختند این دو فرشته

و در آن وقت که در چاه اند من احد از هیچکس جادویی حتی یقولا تا گویند پیش از آموزانیدن آن کس را انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش
خلقیم از خدای تعالی فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون پس آموزند منهما از آن
دو ملک ما یفرقون به آنچیزی را که جدایی افکنند بدان بین المرء وزوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادویان بضارین
ضرر رسانندگان به بسحر من احد هیچ کس را الا باذن الله مگر بقضای و قدر خدای تعالی ویتعلمون و می آموزانند ما یضرهم آنچه ایشان را
زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند ایشان را ولقد علموا و هر آینه نیک دانستند یهود لمن اشتراه هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار
بندد ما له نیست او را فی الآخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکویی ولبئس ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز
انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانستندی زیان این سودا را ولو انهم اگر این جهودان
آمنوا گرویدندی بمحمد صلعم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی و پاداش یافتندی روشن نیست که لمثوبة هر
آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای تعالی خیر بهتر است از رشوه که بر کتمان نعت پیغمبر صلعم می ستانند لو کانوا اگر
بودندی که یعلمون دانستندی یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا در وقت تکلم
با محمد صلعم که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته با آنحضرت این میگویند و در لغت ایشان دشنام فحش است و مؤمنان
بدان معنی می گفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه وتعالی فرموده که این کلمه مگویند وقولوا انظرنا و بگویید
انظرنا یعنی بسوی ما نگر واسمعوا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول وللکافرین و مر کافران راست یعنی آنها که بر سبیل دشنام این کلمه
میگویند عذاب الیم عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ
نیکویی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست یهود نمی خواستند که نبوت با آل اسمعیل
انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی قرار یابد والله یختص و خدای اختصاص میدهد
برحمته بنبوت و وحی من یشاء هر کرا میخواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگ است بر هر که او را نبوت
داده و در ضمن فضل بعظمت اشعاریست بآنکه فضل او فضل است افزون از عدد الطاف و لطفی است بیرون از شمار
ما ننسخ هرچه منسوخ میگردانیم من آیة از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان او او ننسها یا فراموش میگردانیم
آنها را و از دلها می بریم نأت بخیر بیاریم بهتری منها از آن آیه منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن منسوخ کرد
و با دو تن مقرر داشت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل
قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمی دانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله می کردند و می گفتند آن
پشیمانی است و بر خدای تعالی روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید
که ای منکر وحی و مجادل امر و نهی آیا معلوم نداری ان الله آنکه حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و فسخ و انشا

قدیر قادر است و توانا الم تعلم آیا ندانستی ان الله بآنکه بتحقیق خداست که بی شک له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمان و زمین پس هرچه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای تعالی من ولی دوستی که از وی بشما نفع رسد ولا
نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسئلوا که سؤال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل همچنانکه سؤال
کرده شد موسی من قبل پیش ازین جهودان می گفتند که می باید که کتابی بیارید بیکبار چنانکه موسی ع آورده بود حق تعالی
فرمود که شما از محمد همان می طلبید از سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی ع می طلبیدند ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را
بالایمان بایمان یعنی کفر را بر ایمان برگزیند فقد ضل پس هر آینه گم گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست
می دارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة چون فنحاص بن عاذورا که دانشمند ایشان بوده و امثال او لو یردونکم اگر باز گردانند
شما را مراد حذیفه یمانی و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او که ایشان را دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه وتعالی فرمود که یهود
میخواهند که سازند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان
یعنی چون این حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشان را آنچه
راست و درست است یعنی رسالت محمد صلعم و حقیقت قرآن و صحت آن و دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید ای مسلمانان
و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید حتی یأتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکمت بقتال یا امر بجزیه ان
الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از تعذیب و انتقام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و
آتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و آنچه از پیش فرستید لانفسکم از برای خود من خیر از دنیا بر سبیل صدقات نفقات
و انواع خیرات تجدوه یابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای و ثواب آن بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای
بما تعملون بر آنچه شما می کنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید به بهشت الا من کان
مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت نرود کسی الا یهودان و نصاری گفتند که به بهشت نرود
الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را برین دعوی
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه همه
خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکو کار است در کردار و گفتار فله اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه
نزد آفریدگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند از قصور
زوال آن جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم
رسانیدند حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء
بر چیزی از دین حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بر چیزی که معتد به باشد وهم
و حال آنکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدای را یهود از توریة میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر خدا را

ب باطل و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصل اند کذلک همچنین که اینها میگویند قال الذین
گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمی دانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری
یعنی گفتار همه در بارهٔ ایشان همین گفتند که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای تعالی داوری کند بینهم میان
ایشان فیما کانوا که در آن چیز ایشان خلاف می کنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت
فیه یختلفون در آن چیزی که هستند ایشان
مساجد الله سجدهای خدای را ان یذکر آنکه یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدای را
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی وسعی نمود فی خرابها در ویرانی آن مسجد و این بختنصر بابلی بوده یا ططلوس رومی که بیت المقدس را
خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست برای سجده اولئک
آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مساجد الا خائفین مگر
ترسندگان و این صورة در زمان دولت اسلام است که ترسایانرا از خوف رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر
ترسایانراست فی الدنیا درین جهان خزی رسوائی و خواری جزیه دادن ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم
عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت
صم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محراب ساختند چون روز روشن شد
خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با دعائی قضای آن نماز از حضرة رسالت صم اجازة
خواستند این آیة نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده ادا اعادهٔ نماز حاجت نیست چون همه جهات از آن اوست فاینما پس هر
کجا تولوا رو کردید فثم وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهة طاعت او سنت محققان در تحقیق این آیة نکته ایست که زبان عالی
شان حقایق رتبت درین ابیات اشارة بدان می فرماید شعر ازینی اینما تولوا خوان ، ثم وجه الله اش مفهم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری ، تا خی بد کیش بگذاری ، وجه حق کان بود حقیقت او ، باشد آنجا بوی او کن رو
هیچ جا را نکرد استثنا ، پس بود عین حق عیان همه جا ، عارف حق شناس را باید ، که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا ، نکند از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای تعالی واسع بزرگ مغفرتست و بسیار عطا
علیم دانا بمصالح امور مسلمانان وقالوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتخذ الله فرا گرفت خدای ولدا فرزند یعنی عزیر
و مسیح سبحانه پاکی پاکی اوراست بل نه چنانست که ایشان میگویند له مر اوراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود
چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و ابنا الملوک عن الممالک کل همهٔ آنچه در زمین است و آسمان له قانتون مر او را فرمان بردارند
بدیع السموات والارض نو پدید آرندهٔ آسمانها و زمین هاست واذا قضی و چون خواهد تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این
نیست که گوید مر آن چیز را کن بباش فیکون پس بباشد وقال الذین و گفتند آنانکه کفروا نمی دانند خدا را و علم نخوانده اند چون

شرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمی گوید با ما خدا او تأتینا آیة یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین
گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند بر انبیا پیش از ظهور
معجزات تشابهت قلوبهم یکدیگر مشابهت دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت قد بینا
الآیات هر آینه بیان کردیم نشانهای بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد انا ارسلناک بدرستی که
ما فرستاده ایم ترا ای محمد بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یا با قران یا دین اسلام بشیرا مژده دهندهٔ مؤمنان ونذیرا و
بیم کنندهٔ کافران ولا تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نخواهی شد روز قیامت از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه
باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان
نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیة فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم
پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز خشنود
نشود عنک از تو الیهود ولا النصاری نه جهودان و نه ترسایان حتی تتبع تا آنگاه که پی روی کنی ملتهم کیش ایشانرا قل بگوی
که هر یک از ایشان ملت خویش را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن بحق هو الهدی آنست که راه نمودن خداست
که شما را به یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمائی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشانرا درین
باب بعد الذی بعد از آن چیزی که براستی جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که وحی است و حقیقت اسلام و بطلان
ملت ایشان مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی ولا نصیر دوستی رهاننده و نه کسی یاری دهنده صورة خطاب
با حضرة و معنی راجع بامت الذین آنانکه آتیناهم الکتاب عطا کردیم مر ایشانرا کتاب یعنی توریة بقولی که آیة در شان ابن سلام و
اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از دیار حبشه
بمدینه آمدند یا قران بقولی که آیة در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتابرا و متابعت می کنند
حق تلاوته چنانکه حق خواندن و متابعت کردن است اولئک پس آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند
ومن یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشان اند زیان کاران یا بنی
اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی التی نعمتهاء مرا آن نعمتها انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما
وانی فضلتکم و بدرستی که برتری شما را تفضیل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیة جهت تقدیر و تذکیر نعمتهای
الهیست واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی از
عذاب ولا یقبل منها و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او یعنی بدلی که بعوض و معذب گردد ولا تنفعها و سود نکند هیچ
نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون و نباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشانرا
سری نکند یاری هر یار که هست واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی که امر کرد ابراهیم ربه ابرهیم را پروردگار او

بکلمات بسخنان یعنی اوامر ونواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند وآن فرقت یعنی شکافتن موی ودو نیم ساختن او را ومضمضه واستنشاق ومسواک وچیدن موی لب وگرفتن ناخن وبرکندن موی زیر بغل وحلق عانه وختنه والستنجاب با فاتمهن پس ابرهیم باتمام رسانید آنرا وتمام نمود بآن قال گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گردانیدم للناس برای مردمان اماما پیشوایی در دین که همه نیکان بعد از تو اقتدا کنند وانکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابرهیم امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای اعجاز این وعده است وچون خدای تعالی ابرهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت با حق تعالی ومن ذریتی واز فرزندان ونبیرگان من امامان پیدا کن قال گفت خدای تعالی در جواب او لا ینال نرسد عهدی عهد من یعنی رحمت وبقول امح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکاران یعنی کافرا از ذریت تو واذ جعلنا ویاد کن انکه گردانیدم البیت خانه کعبه را مثابة جای باز گشت یا موضع ثواب وآن موضعی است که در وی للناس مر آدمیانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز گردند وآنجا ثواب بی حساب رسند وامنا وگردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وکسی را نکشند واتخذوا وفرا گیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید من مقام ابرهیم از مقام که منسوب است با براهیم مصلی نماز گاه وآن موضعی است که در وی حجری وضع کرده اند واثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست وعهدنا وعهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابرهیم واسمعیل بسوی ابراهیم واسمعیل ان طهرا انکه پاک سازند بیتی خانه مرا از اوثان وانجاس وخبایث ومعاصی وطواف حایض للطائفین برای طوف کنندگان والعاکفین وبرای مقیمان ومعتکفان والرکع السجود وبرای رکوع کنندگان وسجود کنندگان یعنی نماز گزاردن اهل اشارت بر آنند که پاک دارید حرم دل را که حرم دوستست از دناس تعلقات کونین وگفته اند تطهیر بیت از ادناس واوزار وتطهیر دل از ملاحظه اغیار شعر اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفات وحدت صرف اندرو کنی ادراک واذ قال ابرهیم ویاد کن آنرا که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا این مکانرا که برای تو در آن خانه ساختیم بلدا آمنا شهری ایمن از قحط وخسف ومسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار وارزق اهله وروزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوها حق تعالی این دعا را مستجاب کرد حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد وهفت بار بر گرد خانه طواف داده بر زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد وآن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند ومیوه اهل مکه از انجاست پس ابراهیم ع تخصیص کرد رزق را بمؤمنان گفت من آمن روزی ده هر که ایمان آرد منهم از آنان که ساکنان این شهر باشند بالله بخدا والیوم الآخر وبروز آخرت قال گفت خدای تعالی ومن کفر وهر که کافر شود فامتعه پس او را برخوردار دهم قلیلا برخورداری اندک یعنی در دنیا ثم اضطره پس او را به بیچارگی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر وبد مرجعیست دوزخ واذ یرفع ویاد کن آنرا که بر داشت ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها واساسها را من البیت از خانه کعبه واسمعیل واسمعیل عطف بر ابرهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده هر یک از طرفی از خانه کار میکردند یا نوبت بدیوار بر می آوردند وانچه را

ایشان

آنست که اسمعیل ع سنگ جمع میکرد وبدست ابراهیم ع می داد تا بکار می برد القصه بعد از اتمام پدر وپسر دست تضرع برداشته می گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک انت السمیع العلیم بدرستی که توی شنوا مر دعای ما را وتوهی دانا به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا وگردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام واستسلام یا موحد ومخلص لک مر ترا ومن ذریتنا وگردان از ذریت ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده ومنقاد شده مر ترا وارنا وبنمای ما را مناسکنا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقاتست برای احرام وعرفات برای وقوف ومنی برای قربان وتب علینا واز ما در گذران اگر در عمل قصوری وتقصیری واقع شود انک انت التواب بدرستی که توی پذیرنده توبه مقصران الرحیم بخشنده بر گنهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم وبرانگیز در میان ذریت ما امت مسلمه ومبعوث شد رسولا منهم فرستاده از ایشان وبزبان ایشان تا ذریت مرا غرقی وشرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتک کتاب ترا یا بیان نشانهای وحدانیت ترا ویعلمهم الکتاب وبیاموزد ایشانرا قرآن والحکمة ومعانی آن یا بیان آنچه کتاب در وست از امر ونهی وحلال وحرام ویزکیهم وپاک کرداند ایشانرا از گناه بسبب شرایع واحکام انک انت العزیز بدرستی که توی توانا وغالب قادر بر اجابت دعای ما الحکیم توی دانای محکم کار حق سبحانه وتعالی این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه از اولاد اسمعیل ع مبعوث گردانید ونکته ابی ابراهیم اشارت بدینست ومن یرغب وکیست که باز گردد واستبعاد وانکار است یعنی هیچ باز نگردد عن ملة ابرهیم از کیش ابراهیم الا من سفه مگر کسی که خوار کرداند نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه ومتحیر باشد در نفس خود ولقد اصطفیناه وهر آینه ما بر گزیدیم ابراهیم را ع فی الدنیا درین سرای بکرم وفتوت وشرف نبوت یا عبادت وخلت یا بعمارت خانه وانه فی الآخرة وبدرستی که او در آن جهان لمن الصالحین هر آینه از زمره نیکانست واو را مقام قرب وحسن ثواب حاصل است اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت ابرهیم را ع ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو هر چه بجاری قضا بر تو جاری کردد قال اسلمت گفت ابرهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین مر پرورنده عالمیان را هر چه خواهد کند فان شاء اجاف وانشاء اماتنی شعر بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کز دوست بمن هر چه رسد بس نیکوست ووصی بها ابرهیم ووصیت کرد بملة خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه پسران خود را ویعقوب ووصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون وصیت هر دو این بود یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای بر گزید لکم الدین برای شما دین مشروع مرضی ماموربه که اسلامست فلا تموتن پس نمیرید الا وانتم مسلمون مگر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلامست نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب مرگ او یعنی اسباب وعلامت آن ویاد آرید اذ قال آن وقت را که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستیدن من بعدی از پس من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستیدن خدای ترا واله آبائک وخدای پدران ترا ابرهیم واسمعیل واسحق ابرهیم را ع که جد بود بلکه گفتند

برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او را برابر پدر دادند و این نظر
بر آنجا و اصل است الٰهاً وّاحِداً عبادت می کنیم خدایرا که یکتاست و یگانه وَنَحْنُ لَهٗ و حال آنکه ما این خدایرا مُسْلِمُوْنَ منقادیم به
طاعت تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب عم و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ
مر ایشانرا آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهند داد وَلَا تُسْئَلُوْنَ و شما
پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بکفر
ایشان معاقب سازند درین آیة فرمود که شما را به اعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذه خواهند
کرد وَقَالُوْا گفتند جهودان مر اهل اسلام را كُوْنُوْا باشید هُوْدًا از جمع یهود اَوْ نَصَارٰى و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوْا تا راه
یابید قُلْ بگو بَلْ نه جهودی و ترسایی بلکه متابعت می کنیم و لازم می گیریم مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ کیش ابراهیم را عم حَنِيْفًا در حالتی که آن
ملت مایل است از همه کیشها براه راست ابرهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم عم مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آورندگان
قُوْلُوْا بگویید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را یهودی و ترسایی دعوت
می کنند بگویید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای تعالی وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا و بآنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده
است اِلٰى اِبْرٰهٖمَ بسوی ابرهیم عم وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَيَعْقُوْبَ و به نبیره او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان
یعقوب اگرچه باولاد ابرهیم و یعقوب ع هیچ کتابی فرو نیامده چون متقید باحکام صحف بودند که آن نیز بر ایشان منزلست گفتنا
قرآن نیز وَمَا اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وَمَا اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ و آنچه
عطا داده شده اند از کتب و معجزات مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه به همه
ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ و ما خدای را مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند آنچه
شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر بر گردند و اعراض کنند
فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِيْ شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوتند ای محمد تو از ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ
زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنوای مقاله موحدان و کافران
را با قرار و انکار الْعَلِيْمُ دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیة جهودان بکلی از متابعت پیغمبر صم اعراض کردند و ترسایان
بنا طرح مخالفت افکندند و با مسلمانان تفاخر آغاز کردن نهادند که ما را صبغة هست و شما را نه صبغة ایشان آن بود که مولود
خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا
بمقام ختان داشتندی و گفتندی صبغتاه بالنصرانیة حق تعالی فرمود صِبْغَةَ اللّٰهِ بگویید ای مسلمانان که ما تابعیم صبغة الله
که آن دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی صِبْغَةً از
جهة دین و تلقین و تطهیر مسلمانانست و مؤمنان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُوْنَ پرستش کرانم

گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر که برنگ دوستی بر آورند از همه عالمش بر سر آورند نزد محققان
صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رساله درویشان و نقاوه عبارات
و اشارات بیان معنی این صبغة الله است و بحقیقت آن این رباعی که صاحب لوایح بقلم کرم بر الواح افهام مستعدان ثبت
فرموده پی می توان برد شعر پس بی رنگست یار دلخواه ای دل ٭ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ٭ اصل همه رنگها از آن
بی رنگست ٭ من احسن صبغة من الله ای دل ٭ یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن
ابناء الله و احباؤه مائیم که شرف فرزندی و دوستی حق سبحانه و تعالی ثابت باشد سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر
خود را فرمود که قُلْ بگو در جواب ایشان اَتُحَآجُّوْنَنَا آیا مخاصمت می کنید با ما فِي اللّٰهِ در دین خدای تعالی و دعوی اولویة در آن
بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و مر آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب
باشد وَلَنَآ اَعْمَالُنَا و ما راست جزاهای کردار ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و شما راست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ و ما او را خالصانیم
ابرهیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُوْلُوْنَ یا میگویند یهود و نصاری و حفص بخطاب خوانده یعنی شما می گویید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهٖمَ
وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطَ که این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوْا هُوْدًا بودند بر دین یهودی و این قول جهودانست اَوْ
نَصٰرٰى یا بر کیش نصرانیة و این سخن ترسایانست قُلْ بگو ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا عم اَمِ اللّٰهُ یا خدای که ایشانرا
بدان دین مبعوث کرده است وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آن کس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهٗ گواهی را که نزد او ثابت باشد
مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی و بواسطه کتاب الٰهی دانسته بود که تعریض اهل کتاب بکتمان شهادت در باب نبوة حضرت رسالت
است صم وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای تعالی بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ از آنچه می کنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد تِلْكَ اُمَّةٌ
آن قوم مذکور گروهی بودند قَدْ خَلَتْ رفتند و در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست همان رسید که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و شما
الجزو ۲ را نیز همان خواهد رسید که کرده اید وَلَا تُسْئَلُوْنَ و مسئول نمی شوید عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیة برای تاکید
و تقریر یا جهة تنبیه و تحذیر است آنحضرت در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت
المقدس نماز گذارند یهود ازین صورت مبتهج شده می گفتند که اگر محمد صم دین ما ندارد باری بقبله ما نماز می گذارد یا می گفتند این
مرد و اصحاب او راه بقبله نمی برند تا نماز ما را ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت فرمان الٰهی صادر شد که روی از
بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن حال بدین منوال خبر میدهد
من اجزاء الثلاثون سَيَقُوْلُ السُّفَهَآءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و
منافقان مدینه مَا وَلّٰىهُمْ چه باز گردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ از قبله ایشان الَّتِيْ كَانُوْا آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس
قُلْ بگو لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس
در آن صوب واقع شده يَهْدِيْ راه می نماید مَنْ يَّشَآءُ هر که را می خواهد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ سوی راه راست که دین اسلام و قبله

ابراهیم است علیه السلام وكذلك وهمچنان كه قبله شما ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناكم شما را هم كردانیدیم امة
وسطا كروهی عدل وبركزیده لتكونوا شهداء تا باشید كواهان برای انبیا على الناس بر منكران نبوت روز قیامت ویكون الرسول
وباشد فرستاده من محمد صلعم علیكم بر شما شهیدا كواهی معدل ومزكی وما جعلنا ونساختیم قبله عبادت ترا القبلة التی آن قبله را
كنت علیها هستی تو بران یعنی كعبه الا لنعلم مكر برای آنكه متمیز سازیم وجدا كنیم من یتبع الرسول آنكس را كه پی روی رسول كند در
امر قبله ممن ینقلب از آنكس كه باز كردد از راه حق وعدول كند از پیغمبران وان كانت وبدرستی كه هست قبله یعنی تحویل آن لكبیرة بزرك
وكران الا على الذین مكر بر آنها كه هدى الله خدای راه نمود ایشان را با تحویل قبله راحق دانستند بخلاف یهود كه هر لحظه شبهه
انكیختند در امر قبله ویكی آن بود كه اكر جهه كعبه است پس آنانكه بجانب بیت المقدس نماز كذارده اند از صحابه وپیش از تحویل قبله
وفات یافته اند چون اسعد بن زراره بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود وما كان الله لیضیع ایمانكم ونیست خدای تعالی
با فضل وكرم آنكه ضایع كرداند نماز شما را بهر طرف كه كذارده اید یا تباه كند ایمان شما را كه به بیت المقدس داشته اید ان الله بدرستی
كه خدای تعالی بالناس بر مردمان لرؤف رحیم مهربانست صلاح ایشان را فرو نكذارد بخشاینده است نماز ایشان را ضایع نكند قد
نرى بدرستی كه ما می بینیم تقلب وجهك كردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیه آمد كه در امر
تحویل است سید عالم صلعم از قول یهود كه می كفتند محمد صلی الله علیه وسلم روی بقبله ما نماز میكذارد ملول شد وآرزو كرد كه قبله او كعبه
باشد كه قبله ابراهیم است واقدم القبلتین ودرین باب با جبرئیل سخن كفت جبرئیل متوجه مقام خود شد سید كاینات صلعم در
ساعت از پی او به آسمان می نكریست ومنتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد واین آیه آورد كه ما توجه ترا بر آسمان دیدیم فلنولینك پس
بكردان روی خود را مراد همه بدنست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام كه محیطست بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم
از هجرت حضرت رسالت صلعم در مسجد بنی سلمه دو ركعت نماز ظهر كذارده بود كه این حكم نازل شد هم در نماز روی از صخره كردانید بمیزاب
توجه فرمود وآن مسجد بمسجد القبلتین اشتهار یافت وبعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حكم امتش میكوید وحیث ما كنتم وهر جا
كه باشید در بحر ودر بر وسهل وجبل وشرق وغرب چون خواهید كه نماز كذارید فولوا وجوهكم پس بكردانید رویهای خود را شطره
بجانب مسجد الحرام وان الذین وتحقیق آنانكه اوتوا الكتاب داده اند ایشان را كتاب لیعلمون هر آینه می دانند انه الحق كه این تحویل
یا توجه درستست وراستست وحكم آن من ربهم از پیش پروردكار ایشانست چه در توریه خوانده اند كه پیغمبر آخر الزمان بدو قبله
نماز كذارد وآخر قبله كه بران نماز كند كعبه است وما الله بغافل وخدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود می كنند از انكار قبله
ولئن اتیت وبخدای كه اكر بیاری تو ای محمد الذین اوتوا الكتاب برای آنان كه داده شده كتاب یعنی جهود وترسا بكل آیة بهر معجزه و
نشانی یعنی اكر بیاری هر حجتی وبرهانی كه ایشان خواهند بر حقیقت توجه بكعبه ما تبعوا قبلتك پی روی نكنند قبله ترا وما انت بتابع ونیستی
تو كه پیروی كننده باشی قبلتهم قبله ایشان را وما بعضهم ونیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پی روند ومتابعت كننده قبله بعضی را
چه جهة قبله نصاری شرقیست واز آن یهود غربی وجمع میان این هر دو نا ممكن ولئن اتبعت واكر پیروی كنی بر سبیل فرض اهواءهم

آرزوهای

آرزوهای خود ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءك از پس آنكه آمد بتو من العلم از دانش آنكه قبله ابراهیم حقست انك بدرستی كه باشی اذا آن
هنكام كه متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جمله ستمكاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر اما معنی آن راجع است با امتان الذین
آنانی كه آتیناهم الكتاب دادیم ایشان را توریه یعرفونه می شناسند ابناءهم پسران خود را در میان كودكان یعنی حق را شناختن دوست
دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم وبدرستی كروهی از ایشان لیكتمون الحق هر آینه می پوشند حق را از عوام وسفله وهم یعلمون وایشان می
دانند كه می پوشند الحق آنچه درست وراست باشد من ربك از پروردكار تست فلا تكونن پس مباش خطاب با آن حضرتست ومراد
امت یعنی مباشید من الممترین از شك كنندكان در آنكه امر قبله من عند الله است ولكل وهر كروهی را از خدای ترسان یا از
انبیا كه ارباب شرایعند یا متوجهی را وجهة جهتی وقبله ایست هو مولیها كه او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او بدان
سوی كردانید فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیش كیرید دیكران در نیكوییها كه یكی از ایشان توجه بكعبه است محققان برآنند
كه از هر نهادی چیزی سر بر زده ودر هر سری خیال سودایی ظهور كرده كه قبله اوست وهر یك روی بقبله خود دارند واز توجه بكعبه
حقیقی باز می مانند مكر محرمان حرم تجرید ومحرمان حرم تفرید كه از قبله فثم وجه الله روی نمیكردانند شعر قبله شاهان
بود تاج وكمر قبله ارباب دنیا سیم وزر قبله صورت پرستان آب وكل قبله معنی شناسان جان ودل قبله زهاد محراب
قبول قبله بد سیرتان كار فضول قبله تن پروران خواب وخورش قبله انسان بدانش پرورش قبله عاشق وصال
بی زوال قبله عارف جمال ذو الجلال اینما تكونوا هر جا كه باشید وبهر قبله كه روی آرید شما واهل كتاب یات بكم الله جمیعا
بیارد خدای تعالی شما را وجمع كند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستی كه خدای على كل شیء بر همه چیزی
از احضار وتمیز قدیر تواناست ومن حیث خرجت واز هر در در هر زمان كه بیرون آیی فول وجهك پس بكردان روی خود را هنكام نماز
شطر المسجد الحرام بطرف مسجد محترم وانه للحق وبدرستی كه امر قبله درست وراستست من ربك از نزد پروردكار تو وما الله
بغافل وخدای تعالی آكاه هست عما تعملون از آنچه شما می كنید از توجه بكعبه ومن حیث خرجت واز هر جا در هر حال كه بیرون آیی فول
وجهك پس بكردان روی خود را در وقت نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام تكریر بر سبیل تاكید وتقریر است در دفع احتمال
نسخ وحیث ما كنتم وهر جا كه باشید ای امت فولوا وجوهكم پس بكردانید رویهای خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یكون تا نباشد
للناس مر مردمان را از یهود یا مشركان علیكم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی وجدالی یهود كفتند محمد صلعم دین ما را منكر
وقبله ما را معتقد ومشركان طعنه می زدند كه این مرد را چه شد كه روی از قبله پدران خود بكردانید پس تحویل قبله بكعبه كسی را بر شما
حجتی نماند الا الذین ظلموا مكر آنها كه ستم كردند بر نفس خود بعناد ومكابره منهم از یهود مدینه وبت پرستان مكه یهود می كفتند
برای میل با آباء خود روی بمكه آورده ومشركان طعنه می زدند كه ما بر حقیم دیكر باره روی بقبله ما كرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان
در توجه بجانب كعبه واخشونی وبترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یكون یعنی روی بكعبه آرید تا كسی را بر
شما حجتی نباشد ودیكر تا تمام كنم بفضل وكرم خود نعمتی نعمت خود را كه اختصاص است بكعبه حقیقه علیكم بر شما ولعلكم تهتدون ودیكر

تا شمارا راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دین ارسال کردیم و فرستادیم فیکم در میان
شما رسولا منکم فرستاده هم از شما یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک می کرداند شمارا از شرک یا از برای شما
استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شمارا الکتاب قرآن والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم و تعلیم می دهد شمارا
ما لم تکونوا آنچه نبودید شما که بخود تعلمون بدانید آنرا فاذکرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم تا شمارا یاد کنم بمغفرت ابن عتیبه میگوید
که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه و تعالی فرموده که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت
بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر هفده وجه درین آیة مذکور شده و چون درین ترجمه
بساط الاطناب منطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین فرموده لا ینال العبد
یذکرونی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبتست که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست در
نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و واسطی فرموده که
حقیقت ذکر نسیان ذکرست و قیام نکود و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است رباعیه جز یاد توام از دل ناشاد برفت
وز سینه هوای گل و شمشاد برفت • مستغرق ذکر تو چنانم که دگر • در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت واشکروا لی و سپاس داری کنید
نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبائی
که کلید در گنج نجاتست والصلوة و بنماز که مجمع عباداتست ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و
رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکسی را که کشته شد فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند چنانچه
بعد از حرب بدر که شهدا می کردند و بعضی بر سبیل تحسر می گفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمی دانید
کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و هر آینه می آزمائیم شمارا یعنی با شما معامله آزمایندگان می کنیم
و اگرنه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچند چیزاست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی به
قحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب
والثمرات و نقصان میوها با آفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وبشر الصابرین و بشارت ده صابرانرا بمهر کرامت که ممکن
است الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروه که به بنده برسد مصیبتست
و الحان صابرانی که در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداوندیم اقرارست بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا
وانا الیه راجعون و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعترافست به بعث و نشر اولئک آن گروه که در مصایب جمع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر
ایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمت و گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است انجا که واما الذین
ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک و آنکسان هم ایشان نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگانند بدین و تسلیم و بکلمه

استرجاع

استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر فرموده که کلمه استرجاع از جمیع امم بدین امت مرحوم عطا فرموده اند و نبوم اگر نه بایستی
یعقوب ع بوقت فقدان یوسف ع بجای یا اسفا انا لله گفتی و بعضی از اصحاب چون این آیة خواندندی گفتندی نعم العدلان یعنی
صلوات و رحمة نیک دو همراهند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سرباریست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه که آن دو کوهند در مکه
طواف بدیشان من شعائر الله از نشانهای حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام او اعتمر
یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فلا جناح علیه بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما بآنکه طواف کند بایشان و سعی نماید میان
ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه می کردند اهل اسلام را از آن شعار عار آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج
و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعائر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکی بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و
عمره بر سبیل شرع فان الله پس خدای تعالی شاکر جزا دهنده شکر گویانست علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنان از
علماء یهود که بحقد و حسد یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرستاده ایم من البینات از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم والهدی
و رهنمودن بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را للناس برای بنی اسرائیل فی
الکتاب در توریة یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کردانیده اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشانرا خدای
تعالی و از رحمت خود دور می کند ویلعنهم اللاعنون و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملایکه با همه آفریدگان از جن و انس
با تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنتست از حق برین وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذین تابوا مگر آنکه باز
گردیدند از شرک بایمان یا توبه کرده اند از کتمان نعت نبوی واصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را وبینوا و بیان کردند از حضرت
رسالت ص آنچه نهان می داشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان برحمت وانا التواب و منم
قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند از یهود با کفار
بنوع محمد ص وماتوا وهم کفار و بمردند و حال آنکه ایشان کافرانند و کاتمان حق اولئک علیهم آن گروه آنها اند که بر ایشانست لعنة الله
لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان والملائکة و لعنت فرشتگان والناس اجمعین و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنان اند که
اتباع ایشان بانیت ثابتست خالدین فیها و این ملاعین جاودان اند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده
نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون و نباشد ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر الهی کردند والهکم اله واحد و خدای
شما معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او که احدست در ذات و واحدست در صفات الرحمن
بخشاینده است در تربیت اشباح الرحیم مهربانست در تقویت ارواح ان فی خلق السموات و بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون
برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادی مضبوط واختلاف اللیل والنهار
و از پی در آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض والفلک التی تجری و در کشتیهای که روان
که میرود فی البحر در دریا مواج زخار بما ینفع الناس بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و کسب وما انزل الله و در آنچه فرستاد خدای

من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه کرد اند زمین را بآن آب بعد موتها از
پس مردگی و پژمردگی وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وتصریف الریاح
و در گردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب المسخر و در ابر فرود داشته و رام شده مر امر خدای را بین السماء والارض میان آسمان و زمین
تا بهر طرف که حکم شود لآیات هر آینه علامات است یعنی درین جمله که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی
را که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات کمارند کفار قریش می گفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان
کار یک شهر ما را است نمی توانند کرد و محمد صلعم میگوید که من یک خدای دارم و کار همه عالم می سازد و اگر بدین سخن حجتی سازد و علامتی
بما نماید ما براستی او اقرار کنیم آیة مذکوره نازل شد مشتمل بر بیست نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیة
بخواند و در وی تفکر نکند ومن الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا می گیرد من دون الله فرود از خدای تعالی اندادا همتایان
و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست می دارند ایشان را کحب الله چنانچه خدا را دوست می باید گرفت والذین آمنوا و آنانکه ایمان
آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهة آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد و مومن نادیده دوست
میدارد و باید دید عوض میکند و دیگر محبت کفار محبتی است فانی فقدانی و دوستی مومنان محبتی باقی ربانی و حقیقت در معنی
اشد حبا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت که یحبهم گفت تا ایشان را دوست گرفتند که یحبونه فرمود پس دوستی ایشان
مر خدا را بدوستی خدایست مر ایشان را بر طریقت فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی میل از طرف بدیا آمد از آغاز ولو
یری الذین ظلموا چون ببینند و بدا ابتدا این جمله مفعول ببینند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب توقتی که معاینه عذاب دوزخ
ببینند در آن محل شناسند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست و ان الله و آن نیز بدانید که خدای تعالی شدید
العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ و یاد کن آن هنگام
را که بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پی روی ایشان کردند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی متبوعان
عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشان اند بیزار شوند ورأوا العذاب و ببینند عذاب را هم تابعان و متبوعان وتقطعت و بریده
شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین اتبعوا و
گویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا کرة کاشکی مارا دنیا را
بازگشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا کما تبرءوا منا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کذلک همچنانکه
در آن روز نمود عذاب را با ایشان یریهم الله بنماید خدای تعالی جل جلاله که وا ازا اعمالهم کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و
پشیمانیها بر ایشان به بعض اعمال که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب حسرت
ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وما هم و نیستند تابعان و متبوعان
بخارجین بیرون آیندگان من النار از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض از آنچه

در زمین

در زمین است حلالا طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید
مشرکان عرب چیزها بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه و تعالی فرمود که در تحریم
حلال و تحلیل حرام گام برگام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا
چه پدر شما بوسوسه او از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریبد و بدوزخ برد انما یأمرکم جز این نیست که میفرماید شما را شیطان
یعنی وسوسه می کند بالسوء ببدی والفحشاء و کار زشت گفته اند سوء گناهان نهانیست و فحشا جرایم آشکارا یا سوء میل است بدنیا
و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان
امر میکند وان تقولوا و دیگر میفرماید که بگویید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای تعالی در تحلیل خبائث و تحریم طیبات ما لا
تعلمون آنچه نمی دانید حقیقت آنرا واذا قیل لهم و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پی روی
کنید آنچه خدای تعالی فرستاد یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قالوا گویند بقرآن نمی گرویم بل نتبع بلکه پی روی می
کنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آن چیز آباءنا پدران خود را این سخن نبی عبدالله را گفتند اولو کان آباؤهم آیا متابعت
پدران می کنند و اگر چه بودند پدران ایشان لا یعقلون که فهم نمی کردند شیئا چیزی را از امور دین ولا یهتدون و راه راست
نیافته بودند ومثل الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق چون صفت کسی است که بانگ می زند بما لا یسمع بجانوری
که نمی شنود الا دعاء ونداء مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم نمی کند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی
شنوند و حقیقت سخن او در نمی یابند صم کرانند از شنیدن کلام حق بکم گنگان اند از گفتن سخن درست عمی کورانند
از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان آنچه با پیغمبر با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان کلوا بخورید
من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی از حلالات آنچه شما را روزی کرده ایم واشکروا لله و سپاس گویید خدای را بروزی حلال ان کنتم
اگر هستید شما از روی صدق ایاه تعبدون خاص مر او را می پرستید و بعد از امر بتناول حلال بیان آنها می کند که حرام است و
گوید انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آن حیوانات
ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست وما اهل و حرام کرد آنچه آواز
بردارند بآن در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هر که در ماند و بیچاره گردد
باکراه یا گرسنگی بروجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستم کار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت
نباشد ولا عاد و نه تجاوز کند از حد شرع یا شمشیر کشیده برامت فلا اثم علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که عند الضرورة ازین محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان برخصت دادن
ایشان در خوردن محرمات عند الضرورة ان الذین یکتمون بدرستی آنان از علماء یهود که می پوشند بجهة اخذ رشوة ما انزل الله آنچه فرو
فرستاد خدای تعالی من الکتاب از توریة و احکام آن ویشترون و میخرند یعنی بدل می کنند به بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک

را اولئک آن گروه یاکلون نمی‌خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای الا النار مگر آتش ذکر شکم تاکید است در خوردن که اکل
در غیر تناول مستعمل می‌باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که
نرد آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون
ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان یوم القیمة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد
ولا یزکیهم و پاک نکرد اند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناه ایشان با تش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا عذابی باشد
دردناک اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهودیت را که عین گمراهیست بالهدی با ایمان
معرفت و این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی را با مرزش ربانی و این سودا بی آخرتست فما اصبرهم چه چیز
ایشانرا شکیبا کرد اند یا چه شکیبا نیند ایشانرا علی النار بر آتش و خبان آتشی که ابد الابدین در آن باید بود ذلک این عذاب
ایشانرا بان الله بسبب آنست که خدای تعالی نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان حکم انرا بپوشیدند و در
کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند یا قرآنرا فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وان الذین و بدرستی
آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریة یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله و اختلاف آن باشد که بعضی
ایمان آورده اند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد و دور از وفاقند یا در ضلالتی دور از
هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز می‌گذاریم و این نیکوییست تمام
است حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که لیس البر نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب خیر بنیکی اقتصار باید کرد ان
تولوا وجوهکم آنکه بگردانند رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون یهود و
لکن البر و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من آمن آنکس است که بگرود بالله بخدای تعالی و یگانگی و یکتایی او نه چون
یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت می‌دهند والیوم الآخر و بگرود بروز آخرة و متعلقات او و تعریض است به
جهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود
که با جبرئیل دشمنی می‌ورزند والکتاب و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون یهود که اختلاف می‌کنند والنبیین و دیگر بگرود به
پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان دارند و بعضی ندارند وآتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق یا بر دوستی
مال یعنی با وجود آنکه دوست دارد و از سر آن می‌گذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را والیتامی و بی
پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجانرا که سوال نکنند وابن السبیل و رهگذریرا که هیچ در دست ندارند یا مهمانانرا
و درویشان خواهنده را وفی الرقاب و در بهای بندگان مکاتب که برسم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد کند
واقام الصلوة و بگذارد نماز مفروضه وآتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را اینجا قبل ازین در ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات
بود والموفون و صاحب بر آنها اند که وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهدهم باحق میشاید

وهم باخلق والصابرین نصب او بر مدح است جهة اظهار صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فی البأساء
در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه موصوف بدین
صفاتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران
از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه باکثرة شعب آن منحصرست در سه چیز صحت اعتقاد و حسن معاشرة و تهذیب نفس
اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی و سایر مؤمنان است و حسن معاشرة مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب
نفس اقامت صلوة و ایتاء زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکورست پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از
ابو میسر نقل می‌کند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان و گرویدگان کتب فرض کرده شد
بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل عمد بود قبل از اسلام چون میان دو
علیکم القصاص
قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این
صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر آزادی به آزادی والعبد بالعبد
و بنده به بنده شافعی و مالک آزاد برای بنده بکشتند نظر بمفهوم آیة و نزد ابی حنیفه حکم این آیه بآیة النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل
فوا را در نفس اعتبار نکند والانثی بالانثی و زن بزن شافعی و مالک بنابر اجماع قتل ذکر بانثی روا نداند و ابی حنیفه بحدیث المسلمون تتکافا
دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هر که عفو کند وی را که قاتلست من اخیه از قصاص برادر او که مقتولست شیء چیزی
اشارتست بانکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است فاتباع بالمعروف پس بر قابلیت بعد از عفو از پی رفتن
بمعروف یعنی به نیکویی و آن طوع و رغبتست در دادن دیت واداء و ادا کردن وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بزودی
و نیکویی نه بمطل و بدخویی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکباریست شما را من ربکم از پروردگار شما ورحمة و بخشایشی
و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستاده یعنی قاتل
را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آن که یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد فله پس مرورا است
در آخرة عذاب الیم عذاب دردناک ولکم و مر شماراست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند
و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای شماست یا اولی
الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزید از قتل بناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم
یکی را از شما الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی مراد از خیر مال بسیاست الوصیة وصیت کردن
للوالدین برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق و
راستی علی المتقین بر پرهیزکاران از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشاوندان را محروم
می‌ساختند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیة مواریث منسوخ شد

سهم بر میراث وارثان وحالا وصیت فضیلتست نه فریضه وآن نیز در باب ایشان باید ونشاید که بر ثلث بیفزاید فمن بدله پس هر که بدل
کند این وصیت را یا قول موصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه
تبدیل ایصا میکنند وذمه موصی از آن بری باشد ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست هم کلام موصی را وهم قول مبدل را علیم داناست
بنیت موصی فمن خاف پس هر که بداند و دریابد خواه وارث وخواه وصی یا امام وقاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بسهو
یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیاده از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی و میان ورثه یا در حال
حیوة موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت می کند نگذارد و میان موصی وموصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بروی هیچ وبال و بزه نباشد
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون درنگذرد یا ایها الذین
آمنوا ای گروهی که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانچه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم
بر آنان که پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهة تانس خاطرها بدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ
امت از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت وچرا روزه بر شما فرض کردیم که لعلکم تتقون تا شاید
که شما بپرهیزید از معاصی ومتقی شوید لشروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوبست یعنی
از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب وبه ندای که مفرح قلوب ومفرج
کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات چرا که شما در طلب مشاهده اید ومتوجهان این مطلوب را بر
صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانچه نوشته بر انبیا واولیا پیش از شما تا باز رستند از حجب بشریت و واصل شدند بمقام امن و
قربت و عین القضات در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبادتست از ناخوردن طعام وشراب و در حقیقت اشارتست بخوردن
طعام وشراب اما طعام وهو الذی یطعمنی وشراب وسقاهم ربهم شرابا طهورا ومقرر است که این صوم جز عارفان را دست ندهد
شعر
مرد عارف چو یافت لذت قرب ... نه باکلش کشش بود نه بشرب ... اکل وشربش چه باشد ابیت بحق ... دایم او در حضور مستغرق
لقمه از خوان یطعمنی ... شربت از چشمه سار یسقینی ... ایاما روزه دارید روزی چند معدودات شمرده مراد روزه رمضانست
که بیست ونه باشد یاسی وگویند این روزها ایام البیض است در ماهی وعاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد
منکم از شما که تکلف آید روزه را مریضا بیماری که توقع روزه نداد یا مرض بروزه زیاده میشود او علی سفر یا با یک سفری بود که در آن
قصر باید که چون افطار کند فعدة پس بروست شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر وعلی الذین و بر
آنانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند وخواهند که ندارند فدیة پس فدا دادنست و آن طعام مسکین خورش درویش است هر درویشی را
بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول ابو حنیفه که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده وبعد از آن منسوخ شد وگفته اند که
اینجا لا مضمر است وتقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد وبرین وجه حکم آیة منسوخ نشد بنا
فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع خود خیرا نیکویی را وزیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صوم

صیام واطعام فهو پس آن خیر له بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وان تصوموا وآنکه روزه دارید مطیعان را میگوید یا رخصت دادگان را
در افطار خیر لکم بهتر است شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل
آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن یعنی ابتداء از نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود
آمد واز آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شد واز حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی از این گفته اند که چون در وی آیات
این کلمات که غذای ارواحست بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم آید واما قرآنرا منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است
مر مردمانرا وبینات ودلایل روشن است من الهدی از حلال وحرام والفرقان واز حدود واحکام وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق
و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مقیمان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که در یابد از شما هلال شهر را فلیصمه
پس باید که روزه دارد شهر را ومن کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود وافطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضای آن روزه بعدد
آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیه اول مذکور است بحکم این آیه منسوخ شد یرید الله می خواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید و نمی خواهد
بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر ومریض رخصت افطار دارد ولتکملوا العدة و می خواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضانرا یا باقی
که در آن افطار کرده اید ولتکبروا الله وتا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز واز اول روز تا وقت
نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون ومگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا بایجاب ثواب روزه وتخصیص مزد او که الصوم
لی ومجازاة آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که وانا اجزی به هر چه بدان شرح بشارت دهست ... از هر حرفی انا اجزی بهست
واذا سالک و چون پرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از وصف من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم
بعلم واجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه خوانیم وگویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیکست تا با او راز گوییم یا دورست
تا باواز گوییم این آیه نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن
خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند وحاجت او را روا سازم اگر خواهم باسوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در تاخیر اجابت او بود فلیستجیبوا لی
باید که بندگان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی و باید که با ایمان من ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشند لعلهم یرشدون تا شاید
که بر راه راست باشند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد دعای روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست وآنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه
دارو و بعد ازین حکم بشبهای روزه بیان فرمود موکد این قولست و در بدایت حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب
کردن زیادت اجازة مفطرات بود وجمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوة صبر نتوانستند کرد ومباشرة را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند وروزی
دیگر این سخن وصورة بعرض حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم رسید و آیه آمد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث
کنایت از مباشرتست الی نسائکم زنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند مر شما را وانتم لباس لهن وشما نیز لباس اید مر ایشانرا کنایتست از
التصاق واختلاط چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید انفسکم بر
نفسهای خود وستم روا دارید بر خود بمباشرة در غیر وقت فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه

در شبهای روزه وَعَفَا عَنكُمْ و عفو کرد از شما آن جنایت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام
وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید
که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ شهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای صوم حَتَّى يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن
شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است
در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد
رشتها فرق پدید آمدی آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ که بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ
پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما معتکفان باشید فِي
الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و مالک همه تلذذات بر معتکف حرام میدانند و نزد
محققان نگاه داشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی و اسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح
و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدین درآمد و خادم را گفت که مرا به
بقعهٔ پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا که میخواهی نماز گذار و تو هرگز از آن محراب بر و رو مگردان
اگر در مسجدی و در خرابات تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست که حق سبحانه در
دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب واقع نشود تجاوز از آن چگونه
چه صورت بندد كَذَلِكَ همچنانکه بتبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد
و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید پرهیزند و از حد درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالهای خود را که
واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا
مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا و عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا
مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان
فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که
ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت را
ص پرسیدند که جرم ماه گاه باریک می نماید و بر و در نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی
میدانست که اعلام ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو که آن هلالها
مَوَاقِيتُ نشانهای هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و
آجال دینها و تحصیل شرطها وَالْحَجِّ و علامات اوقات برای حج که موسم را بدو بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه درآیید
بخانهها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا بعمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی

یا از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک
آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حُمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن
و ایشان را بواسطه صلابت در دین و آیین خود حُمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر ص از دری بیرون آمد و متعاقب او رفاعه
انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت ص از وی پرسید که این جرأت چرا کردی
گفت من اقتدا کردم بخواجه عالم علیه الصلوة والبرکات گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من از احمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای
سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید
این بر نیست وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى ولیکن بر بر کیست یا خداوند بر کسی است که از خشم خدا پرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند
وَأْتُوا الْبُيُوتَ درآیید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بامر و نواهی او بدارید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که با شما کارزار میکنند
وَلَا تَعْتَدُوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمی دارد ستم کاران را در آن سال که حضرت ص جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهاء
عرب و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز
شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون می رفتند صحابه را تأملی دست داد
که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید
و دیگر فرمود وَاقْتُلُوهُمْ بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا بیابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ
حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت تر است در نار بندگی مِنَ الْقَتْلِ
از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید
ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده كَذَلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش
کافران ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ
مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر
شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری
یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ
بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کرده اند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند
شما درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ حرمتها را مساوات است یعنی ترک شما این ماه بدیشان

ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند به ابتدای مقاتله با شما فاعتدوا علیه پس شما نیز بر وی ستم کنید یعنی قتال
نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است واتقوا الله
و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت
صم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند که ما توشهٔ راه نداریم و آنها را که دست رسی هست بما چیزی نمی دهند حکم شد که وانفقوا فی سبیل الله نفقه
کنید ای توانگران در راه خدا که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطهٔ هلاکت یعنی
بخل مکنید که مودی بهلاکت دولت که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار شعر بخل و خست مرد را رسوا کند
بلکه در چاه هلاکش افکند واحسنوا و نکویی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای یحب المحسنین دوست می دارد نیکوکاران را
واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید لله برای خدا نه
چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان می کنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن توت و کم شدن
راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا بمنی باید فرستاد بقول ابی حنیفه ولا تحلقوا و متراشید رءوسکم
سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد قربانی محله محل او که منی است فمن کان پس هر که باشد منکم از
شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد بوی من راسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبندگان در و و بدین سبب
ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خوندگان روی بوی آورده بودند و چون
مردم تخطی دین در کاسهٔ سرش افتاده حضرت رسالت صم بران اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوان
گفت یا رسول الله بران دست رسی ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقة
یا صدقه و این طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من گندم او نسک یا از قربانی و ادنی آن گوسفند است فاذا امنتم پس چون ایمن شوید
از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که برخوردار بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام کرد
و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام کرد و اعمال او بجای آورد و نزد شافعی و مالک این افضلست
یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمره معا تا اعمال حج اقتصار کند که عمره در و مندرجست چون وضو در غسل و نزد ابی
حنیفه این فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از
احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد آنگه از درون مکه احرام گیرد بحج و احمد این قسم را اختیار نموده و در این آیه میگوید هر که
متمتع باشد فما استیسر پس بروست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن
لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته هر گاه روز
آخر او عید باشد فی الحج در ایام حج وسبعة و روزهٔ هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و
هفت عشرة کاملة ده عدد تمامست این قید از برای آن تاکیدست و زیادتی اهتمام با تمام آن ذلک این حکم هدی یا صیام یا تمتع

دوان

و قران لمن برکسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان
در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر از اشهر حج بعمره احرام می توانند گرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این
قول ابی حنیفه واتقوا الله و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی شدید
العقاب سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذو
القعده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب شافعی اما ابو حنیفه روز نحر نیز در شمار آورد فمن فرض پس هر که فرض کرد اندر
خود فیهن الحج درین ماهها حج را به تلبیه و ثوق هدی بمذهب حنفی و به نیت و احرام بقول شافعی فلا رفث نفی است بمعنی نهی
یعنی باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند و
لا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند و در
منی و هر یک می گفتند حج من تمامتر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه می کنید من خیر از نیکویی یعلمه الله میداند آنرا
خدای وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی
طلبیدندی حق سبحانه فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشهها پرهیز کردنست از
طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیه بشارتیست بتزود سفر آخرت و بهترین زادی در آن
پرهیزکاریست قشیری فرموده که تقوی عوام دور شدنست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابست بسر از مشاهدهٔ
ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق ببر نتوان برد و بی زاد شوق مرحلهٔ محبت را طی نتوان کرد شعر
زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه ۶ راه ازین کونه است بسم الله که دارد عزم راه واتقون و بترسید از من یا اولی
الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه بجویید و طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من
ربکم از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات عرب تا جرانرا جمعی که بحج آمدندی می گفتند داج لا حاج این آیه است بیحاصل حق
سبحانه فرمود که سودا و معاملهٔ ایشانرا از فیض حق بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون
بر گردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهة آنکه آدم و حوا آنجا بحال هم عارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را بتهلیل
و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو کما هدیکم همچنانچه
شما را راه نمود بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حج یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صم
لمن الضالین از جملهٔ راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و خلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات
بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه
نیز راهی دیگر باز گشتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز می گردند همه مردمان واستغفروا الله
و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربان بر آنکه حج گزارد فاذا قضیتم

ا حضع ابراهیم ۲ آنروز حقیقت خود عارف شدم

الناس

وچون بکنارید وبجای آید مناسککم کارهای حج ولوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید وثنا کویید خدایرا کذکرکم همچون یاد کردن
شما آباءکم بدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشرف عرب بعد فراغ از مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منی وجبل آدم
بایستادندی وبرفعت نسب وشهرت حسب آبا واجداد مفاخرة کردندی حکم شد که همچنانکه بدرانرا یاد می کنید خدایرا ذکر کنید
او اشد ذکرا بلکه فراوانتر وبزرکتر ازان زیراکه بدران شمارا بدان مناقب ومراتب اختصاص داده فمن الناس پس از مردمان
من یقول کسی هست که میکوید ربنا ای پروردکار ما آتنا بده ما را فی الدنیا دردنیا فلان چیز وفلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می
طلبد وماله ونیست خواهندهٔ دنیارا فی الآخرة درآن سرای من خلاق نصیبی وبهره اکر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب
افتاده واکر مؤمن است چون دیکر مؤمنان بهره ندارند ومنهم من یقول واز مردمان کسی باشد که کوید ربنا آتنا ای پروردکار ما عطا
کن فی الدنیا حسنة درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت وفی الآخرة حسنة ودرآن سرای نیکویی یعنی تحقیق امنیت وکفته اند حسنه
این جهان قناعتست وازآن آن جهان شفاعت وقنا ونکاه دار ما را عذاب النار از عذاب آتش دوزخ حضرت مرتضی ع فرموده
که حسنهٔ این جهان زن صالحه است وحسنهٔ آن عالم حوری بهشت وعذاب النار زوجهٔ ناشایسته درشتخوی بدبخت کوی

شعر

زن بد در سرای مرد نیکو ○ هم درین عالمست دوزخ او ○ زینهار از قرین بد زنهار ○ وقنا ربنا عذاب النار

اولئک آن کروه که خیر دنیا وآخرة طلبند لهم نصیب مر ایشانرا بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند
والله وخدای سریع الحساب زود شمار است بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق کند واذکروا الله ویاد کنید خدایرا فی ایام معدودات در روزهای
شمرده که آن ایام تشریق است وآن سه روز باشد بعد از عید اضحی ونزد ابی حنیفه بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول
صاحبین تا عصر ایام تشریق وشافعی بعد از ظهر روز عید آغاز تکبیر کند ودرین مسئله موافق صاحبین است فمن تعجل پس هر که
شتاب کند وازمنی برود فی یومین در روز یازدهم ودوازدهم ذو الحجه فلا اثم علیه پس بروهیچ کناهی نیست بعضی از اعراب در
جاهلیت تعجیل را اثم می کفتند وجمعی تاخیر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصتست وهیچ کناهی نیست ومن تاخر وهر که تاخیر کند
وسه شب در منی باشد فلا اثم علیه پس بروهم حرجی نیست ومطلقا وزر ووبال نباشد لمن اتقی مر کسی که بپرهیزد بعد از ادای حج
وتا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله وبترسید از خدای در بقیهٔ عمر واعلموا انکم وبدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدا محشور
خواهید شد وبمجازات ومکافات خود خواهید رسید ومن الناس واز مردمان من یعجبک آنکس که خوش آید ترا ودرشکفت اندازد
قوله سخن کفتن او وآن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت ص آمد ومردی شیرین سخن وخوش صورت بود حضرت را طراوت روی
وحلاوت کفت وکوی او خوش آمد ومضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در کوش ارادت کنم وغاشیهٔ خدمت سید
انام بردوش مطاوعت افکنم واین سخنانرا بسوکند موکد ساخته خدایرا بکواهی آورد وچون بازکشت از عمارات مدینه در کذشت زراعت
قومی را باتش بسوخت وچهارپایان مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه فرستاد که کسی هست از مردمان که در عجب می افکند سخن او می
کوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندکانی دنیا ویشهد الله وبکواهی می آورد خدایرا علی ما فی قلبه بر آنچیزی که در دل اوست یعنی می کوید که دل او

زبان

وزبان من یکیست وهو وحال آنکه او الد الخصام ستیزنده ترین دشمنانست واذا تولی وچون بر کردد از حضرت رسول سعی برود وبشتابد
فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث ونابود کرداند کشت را بسوختن والنسل وهلاک کند چهارپایانرا
والله وخدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت وتباه کاری را واذا قیل له وچون کویند مرین منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة
پس بستدیده است مراورا جهنم وآن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد
وبد فراشیست آتش ومن الناس واز مردمان هست من یشری کسی که می فروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بدل میکند ابتغاء
مرضات الله بطلب خشنودی خدای وآن مقداد بن اسود ویکی دیکر از صحابه که از مکه رفتند وخبیب را که در جنک رجیع کرفتار شده
بود وبدست مکیان افتاده بردار کشیده بودند از دار فرو کرفته متوجه مدینه کشتند وهفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز
حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو کرفته بر زمین نهادند وزمین اورا فرو برد وبه بلیع الارض ملقب کشت وآن دو مرد
مردانه با هفتاد تن داعی محاربه نمودند وکافران در حرب صرفه ندیده بازکشتند وکویند درشان صهیب رومی است که هرچه داشت
در مکه بکافران داد تا اجازت هجرة بمدینه یافت ورضای خدای وخشنودی پیغمبر را بمال دنیوی بخرید شعر بنزد وصلش ار دنیی توانی
که وصلش عزیزست ورده هیچ نیست ○ وکفته اند که حق امیر المؤمنین علی ع فرود آمد که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرده جان
فدای آنحضرت کرد والله رؤف وخدای مهربانست بالعباد به بندکان خود که در طلب رضای او جان فدا می کنند یا ایها الذین آمنوا ای
آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یا مؤمنانرا می کوید که بر اسلام ثابت باشید وکفته اند
که ابن سلام واصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نکاه می داشتند وتعظیم شنبه نموده کوشت وشیر شتر تناول نمی
نمیکردند حق سبحانه وتعالی فرمود که یکبارکی باسلام در آیید ولا تتبعوا وپی روی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطان را یعنی از وساوس
شیطانی باحکام منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان مر شمارا عدو مبین دشمنی است هویدا که بوساوس خود شمارا متزلزل
می سازد فان زللتم پس اکر بلغزید شما از جادهٔ شرع واحکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال وحرام فاعلموا
ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست وقادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم
دارند یعنی نمی دارند اینان که بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند الا ان مکر آنرا که یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی
ظلل در سایه بانها من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود والملائکة وبیایند فرشتکان که موکلند بر عذاب
وقضی الامر وکذارده شود کار یعنی جزای هرکس بدو رسد والی الله وبسوی خدای یعنی بجزای او ترجع الامور بازکردانیده شود کارها
باآنکه اوامر واحکام سلاطین وحکام که امروز بر سرها جاری کشته روز قیامت باطل شود وفرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل بنی
اسرائیل بپرس خطاب بآنحضرتست یا هر که صلاحیت خطاب دارد او را می کوید که بپرس یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل
کم آتیناهم چند داده ایم پدران ایشانرا من آیة بینة از نشانهای روشن وپیغامهای نیکو در شان محمد ص یا معجزات هویدا چون
عصا وید بیضا ومن وسلوی وامثال آن ومن یبدل وهرکه تبدیل کند از یهود وبکرداند نعمة الله نعمت خدایرا که صفت پیغمبرانست من بعد ما جاءته

از پس آنکه آمده است بدو توریة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر وی در دنیا بقتل و اجلا و در آخرة بعذاب
بی منتهی زین آراسته کردانیده اند للذین کفروا برای ناسپاسان و پوشندکان الحیوة الدنیا زندکانی دنیا را تا بدان فریفته
می شوند و مغرور می کردند ویسخرون و سخریه میکنند و افسوس میکنند من الذین آمنوا از آنان که ایمان آورده اند که اغنیاء قریش بر فقرای
صحابه بلال و عمار و امثال ایشان می خندیدند و می کفتند محمد را نکرید که می کوید با این کدایان کار جهان راست می کنم و اساس عظمت
اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم می شکنم و اکر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل قبایل
تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود والذین اتقوا و آنان که پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و کدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی
بالای افسوس کنندکان یوم القیامة در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات علی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل
و سجن سجین والله یرزق و خدای روزی دهد من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس بودند آدمیان یعنی آدم علیه و اولاد
او امة واحدة کروهی یکانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس علیهم
السلام و غیر مبشرین مژده دهندکان اهل طاعت را بثواب و منذرین و بیم کنندکان ارباب معصیت را بعقاب و کویند در زمانی که
نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم نیز علیه السلام همین واقع بود حق سبحانه پیغمبرانرا فرستاد وانزل و
منزل کردانید معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بالحق براستی و درستی لیحکم تا حکم کند هر پیغمبری
بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه در آن چیزی که اختلاف کردند در آن وما اختلف فیه و آنچه اختلاف نکردند در آن در حق یا
در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه مکر آنان که کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد
ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای پیدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیا بینهم از جهة حسدی
که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه بآن چیزی که اختلاف
کردند در آن من الحق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و اراده و امر خود این اختلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مؤمنانرا بکعبه که وسطست یا مخالفت در افضل
ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امة را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود والله یهدی
و خدای راه می نماید بفضل خود من یشاء هر کرا می خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که راه انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید
ای مهاجران که بترک خان و مان کرفته در محنت فاقه و کربت غربت کرفتار دید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید در بهشت ولما یأتکم و نیامد
بشما هنوز مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه کذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان و پی روان ایشان
محصل آیة آنست که می پندارید که رایکان به بهشت روید و شما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از شما کشیده اند مستهم البأساء و رسید
بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستکی و کرسنکی نقلست که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب
مرک ایشان کرسنکی بوده و در حدیث آمده که سخت‌ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ثم الامثل فالامثل تاکید این قولست زان

شعر
زان بلاها کانبیا برداشتند ٭ سر بچرخ هفتمین افراشتند ٭ هر که در راه محبت پیشتر ٭ بر دل او بار محنت بیشتر
پس انبیا اغلب و مؤمنان بمحنت کذرانیده اند وزلزلوا و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان می رسید حتی یقول الرسول
تا آنکه کفت پیغمبر ایشان والذین آمنوا و کفتند آنان که ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی کفتند باتفاق متی نصر الله کی باشد یاری دادن
خدای ما را و ظفر یافتن با خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان فرستاد الا ان
نصر الله قریب بدانید که یاری دادن خدای مؤمنانرا قریبست نزدیک است یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن
جموح بود مردی بزرک و توانکر از حضرت پیغمبر صم پرسید که مالی چند دادم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل ما انفقتم آنچه نفقه می کنید و اخراج
می نمایید من خیر از مال فللوالدین پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است
زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند
چه آن صله رحم است والیتامی و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره معیشت خود
نداشته باشند وابن السبیل و راه کذریان و مهمانان وما تفعلوا و آنچه بکنید من خیر از نیکویی با هر که باشد فان الله پس خدای به بآنچیز علیم داناست
و بران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وهو و آن قتال کره لکم مکروهست و طبع
شمارا و شاقست بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدایرا بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند
وعسی ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو و حال آنکه آن چیز خیر لکم نیکویی باشد شمارا چون غزو
که مکروه می شمارید و خیر شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهة آخرة از شهادت و نعیم مخلد و درجات
علیین وعسی ان تحبوا و شاید آنکه دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلفست از جهاد وهو شر لکم و او ارثی
باشد شمارا هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرانجام از ثواب غزو و بعد از درجه شهادت والله یعلم و خدای می داند
مصلحت شمارا وانتم لا تعلمون و شما آنرا نمی دانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلعم
در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند تلاقی
افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد نداشتند که از روز سلخ جمادی الاخر بوده یا غره
رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صم ماه حرام را حلال کردانید و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انکیختن در
ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد قل قتال فیه بکو که حرب در ماه حرام کبیر کاری بزرکست هنوز در آن
وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت بآیة السیف منسوخ کشته و اکرچه این قتال بزرکست اما آنچه کافران می کنند از پی راهی وصد
و باز داشتن مردمان عن سبیل الله از راه خدای که ایمانست وکفر به و ناکرویدن بخدای والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف
و نماز در آن واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صم و اصحاب او منه از مسجد بلکه از حرم که مشتمل است اکبر عند الله بزرکتر
است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل بزرکتر است از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند

شکان بتعصب وعناد يُقَاتِلُونَكُمْ باشما ای مؤمنان جنگ کنند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ شمارا باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است
إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند وقادر باشید وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ وهر که بر گردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود ومرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ
وحال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَأُولَئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا
درین سرای که ایشانرا امان نماند واستحقاق مال وزوجه ومیراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ ودر آن سرای که مستحق ثواب
نباشند وَأُولَئِكَ وآن گروه أَصْحَابُ النَّارِ از ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاویدانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
آنانکه گرویده اند بخدای ورسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وآنانکه بدر رفته کرده اند اوطان خود را وَجَاهَدُوا وجهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
عبد الله بن جحش ویاران او أُولَئِكَ آن گروه يَرْجُونَ امید می دارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده مؤمنانست ومجاهدا
رَحِيمٌ وبر ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر ومباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه با آن حضرت
گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است ودر قمار که سبب سلب مالست ودر آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که
قُلْ فِيهِمَا بگو درین هر دو إِثْمٌ كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ومنفعتها مر مردمانرا ومنافع خمر یا بدنی بوده بلذت چون اشتعال
حرارت غریزی وهضم طعام ویا خلقی چون تواضع متکبران وسخاوت ممسکان وجرأت بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای
او وفواید میسر توسعه بوده بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که زر قمار بر مساکین قسمت می کرده اند در حقایق سلمی آورده که
اثم کبیرات در اشتغال ابدانها ومنافع ناسست در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا وگناه خمر وقمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ
ومی پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن الجموح نوبت اول که سوال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول
الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود وعیال ونزد بعضی از علما این
حکم بآیه زکوة منسوخست كَذَلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کند وروشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما
نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درکار این سرای وآن سرای یعنی دل بر دنیی منهید وآخرت را
بهیچ روی از دست مدهید سلمی فرموده که تفکر در دنیی وآخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راهند وهمه حرامان علی اهل الله
شعر دنیی وعقبی حجاب عاشقست میل ایشان کی ز عاشق لایقست وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَى از کیفیت
معاش با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان
بودند ودر آن بمعاملات تصرف می نمودند جهة برائة ذمت خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض
سید عالم صلعم رسانیدند وحق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال ومحافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست از تجنب
از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بختندی واز جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی وبهیچ نوع راه مخالطه بر ایشان نگشودندی
حق تعالی فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ واگر با ایشان در آمیزید وطعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند
در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ وخدای می داند تباه کننده مال ایشانرا مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای

لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی وکار بر شما تنگ کردی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست وقادر
بر اعنات حَكِيمٌ داناست در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول
خدای مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید
زن مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود ودر جاهلیت باهم یاری داشته بودند نزد وی آمد وسلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده
گفت اسلام میان من وتو حایل شده است ومواصلت بروجه زنا جایز نیست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف بر اجازت
پیغمبرست پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید وحکم شد که مشرکانرا تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازند وهم
درین اوقات عبد الله رواحه کنیزک خود را بجهتی طپانچه که بروی زده بود واو داد خواهان بحضرت نبوت پناه آمده آن حضرت بطریق تلطف
از عبد الله تعرف حال کنیزک فرموده عبد الله گفت نماز می گذارد وروزه می دارد وخدای ورسول را تصدیق می کند اما ستیزنده وفرمان
نابرنده است حضرت فرمود پس او مؤمنه باشد با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد وبخواست جمعی زبان طعن بگشادند که ابن رواحه کنیزک
سیاه خود را نکاح کرد وحال آنکه فلان زن مشرکه را که با مال وجمال بود وبدو می دادند آیة آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ وهر آینه کنیزک مؤمنه خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ
بهترست از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ واگر شما را در شگفت اندازد آن زن بجهة مال وجمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ ومدهید زنان مؤمنه را بمردان
مشرکه حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ وهر آینه بنده مؤمن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهترست از مرد آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ واگر چه شما
را بشگفت آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَئِكَ آن مشرکین ومشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ می خوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن
سبب رسیدن بدوزخ است وَاللَّهُ يَدْعُو وخدای میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدای می خواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت وآمرزش
یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند وبه بهشت برسند بِإِذْنِهِ بقضا وارادت او وَيُبَيِّنُ وهویدا می کند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال وحرام
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند بپذیرند وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض
زنان از ایشان مهاجرت کردندی وچشم بر ایشان بینداختندی وگفتن کلام وخوردن طعام با ایشان حرام دانستندی ونصاری بر عکس
این در آن حال با ایشان مکالمه ومواکله می نمودند بلکه در مباشرت وملاعبت می افزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله بما زنان در حال
حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهیست که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور
شوید ویکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت وبس نه آنکه ترک مکالمه ومخالطه نمایید پس
بجهة تاکید می گوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ ونزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم واین مذهب
شافعی است وحفص يَطْهُرْنَ میخواند بسکون طا وضم ها یعنی پاک شوند یعنی که دم منقطع گردد واین قول ابی حنیفه است که چون انقطاع
دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان
مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی
وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ودیگر دوست دارد پاکیزگانرا نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت شما اند یهود می گفتند هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه

جانب او باشد فرزندش احول باشد سلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت نبوت پناهی ص عرض کردند و از حق سبحانه
جواب رسید که زنان محل زرع و منبت اولاد اند فأتوا حرثكم پس بیائید بکشت زار خود أنى شئتم هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا
وغیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وقدموا و فرا پیش دارید لأنفسكم برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او واعلموا أنكم و بدانید
انکه شما ملاقوه دیدکانید بآنچه از پیش می فرستید یا ملاقات کنید کانید آنرا که پرستید یعنی او را در عقبی بدین سر خواهید دید یا مراد
از ملاقات عرض بندگانست بر خدا کما قال الله وعرضوا على ربك صفا وبشر المؤمنين و مژده ده مؤمنانرا به بهشت و رؤیة ولا تجعلوا الله عرضة و مکردانید نام
خدایرا بهانه و دستاویزی لأيمانكم مر سوگندان خود را عبد الله بن رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و بنام اعظم الهی سوگند
یاد کرد که باوی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان خود صلح ندهد حق تعالی آیه فرستاد که مکردانید ذکر خدایرا مانع أن
تبروا از انکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وتتقوا و از انکه بپرهیزید از مرق و با یاران مکالمه نکنید وتصلحوا و از انکه اصلاح کنید بين الناس میان
مردمان والله سميع و خدای شنواست بسوگندهای شما عليم دانا بما فی الضمیر سوگندخورنده عبد الله رواحه بعد از استماع آیة از هر انچه کفته
بود در گذشت و باثر در مقام رحمت و شفقت آمد لا يؤاخذكم الله باللغو نگیرد خدای شما را یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود في أيمانكم در
سوگندهای شما لغو بقول حقیقی آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و شافعی لغو آنرا داند
که بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی الله و وی را در آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو
کفارة نیست و خدای بدان مؤاخذه نکند ولكن يؤاخذكم و لیکن مؤاخذه می کند شما را بما كسبت قلوبكم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعد سوگند خورید
و حانث شوید و انرا کفارة باید داد و بیان کفارة در سوره مائده بیاید والله غفور و خدای آمرزنده است بنده را یعنی همین لغو نگیرد
حليم بردبارست در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید للذين يؤلون مر آنانرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن و باز
ایستادن در زمان جاهلیت چون مرد بر زنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد تا دیگری نخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی
نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بهجران مدت متمادی بیوه بودی و نه از کدخدا با سودی حق سبحانه آنرا ابطال
و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تربص أربعة أشهر انتظار بودن چهار ماه است فإن فاؤوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند
خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان و مباشرت کنند فإن الله غفور پس خدای تعالی آمرزنده است شکستن سوگند را درین صورت رحيم
مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارة مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود وطی
و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بوجه کفارة نیست و اگر مدت برآید و بی عذری مقاربه نکند نزد ابی حنیفه طلاق باین واقع شود
و قول شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند
حاکم زن او را طلاق دهد وإن عزموا الطلاق و اگر عزم کند طلاق را فإن الله سميع بدرستی که خدای شنواست قول مولی را عليم داناست
بعزم مولی والمطلقات و زنان رها کرده بالغه مدخوله که حامله نباشند يتربصن انتظار برند بأنفسهن بنفسهای خود تا کید در انتظار

ثلاثة قروء و آن نزد شافعی و مالک طهر است و نزد ابی حنیفه حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع
کرد عده منقضی شد بقول انکه قرء طهر را گویند و بقول انکه حیض را گویند انقطاع عده از انقضای حیضه ثالثه ولا يحل لهن و حلال نباشد زنانرا
أن يكتمن انکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای في أرحامهن در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد از سبب ابطال حق الرجعه
است پس از زنان روا نبود إن كن يؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله واليوم الآخر بخدای تعالی و روز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان
أحق و سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان في ذلك در زمان تربص إن أرادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إصلاحا بصلاح
آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنانرا طلاق رجعی می دادند و چون نزدیک می شد که عده برآید رجعت
میکردند و زنان با خود گرفته باز طلاق می دادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنانراست بر مردان حقوق مثل الذي عليهن
مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشانست بالمعروف بنیکی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که با او زندگانی بر وجه احسن کند و از علم
دین آنچه ضرورت باشد او را آموزاند و حق زن بر مرد آنست که فرمان بردار و ناموس شوهر نگاه دارد و قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد
وللرجال و مردانراست عليهن بر زنان درجة افزونی و بلندی با انکه مهر با ایشانست و نفقه ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا
بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجالست و در حقایق بجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال و ولایت
است و در حدیث آمده که از مردان بسیار بکمال رسیده اند و از زنان دو تن کامل شده اند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران والله عزيز و خدا
غالبست عزیزی که داند مردانرا فضل میدهد بر زنان حكيم داناست بحکمت حکم می کند بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت
باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فرضا طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بوده که زنرا
طلاق می دادند و نزدیک بانقضای عده رجوع نموده دیگر بار رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه آمد و از جور شوهر که او را پیوسته طلاق
می داد برای اضرار رجعت می کرد بنالید و حکایت آن شکایت بسامع حضرت نبوی رسید آیة نازل شد که طلاق رجوع دو بارست و بعد از آن
دو طلاق فإمساك بمعروف یا خود گرفتن است برجعت أو تسريح یا رها کردن بإحسان به نیکویی یعنی بگذاشتن تا عده بگذرد بعد از آن اگر خواهد
نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهر دیگر نرسد بر آن مرد حلال نباشد ولا يحل لكم و حلال
نیست شما را ای مردان أن تأخذوا مما آتيتموهن انکه فرا گیرید از آنچه داده اید زنان خود را شيئا چیزی ثابت انصاری باغی بحساب مهر بزن
خود داده بود زن از وی جدایی طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیة نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إلا
أن يخافا مگر انکه مرد و زن ألا يقيما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت و معاشرت فإن خفتم پس اگر دانستید ای
حکام که اخذ و اعطا بدست شماست ألا يقيما انکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدای تعالی فلا جناح پس نبود
هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فيما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد چنانچه ثابت کرد تلك این احکام
که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خدای تعالی است که برای بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از اندازه مبرید
حدود را ومن يتعد حدود الله و هر که از حد و اندازه بیرون می رود فأولئك پس آن گروه هم الظالمون و ایشانند ستمکاران بر نفس خود فإن طلقها

عليهما

بس اکر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلقهٔ ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی
که بنکاح درآید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیکر را و زوج ثانی از مباشرة او برخورد دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلثه بود و بقصد شوهر خود دیکر در
آمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرة زوج ثانی حضرت رسالت صلعم منع فرمود و کفت لا حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک
فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اکر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرة فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ کناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه أَنْ
يَتَرَاجَعَا انکه با یکدیکر رجوع نمایند بنکاحی جدید بعد از عدة شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اکر می دانند و کمان می برند أَنْ يُقِيمَا انکه بپای دارند حُدُودَ اللَّهِ
احکام خدای تعالی را و حق یکدیکر بشناسند وَتِلْكَ و این که کفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام خداست يُبَيِّنُهَا بیان
می کند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که دانند که از پیش خداست و بدان بکروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
و برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضای عدة فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس نکاه دارید ایشانرا به نیکویی أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید ایشانرا به نیکویی تا
عدة ایشان منقضی کردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدة برآید باو رجعت کرد و باز
طلاق داد و هم چنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت کرد حق تعالی درین آیة از آن نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید
ایشانرا و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که چنین کند و ضرر رساند
بمسلمانی فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس ستم کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب ربانی آورده و آزار رسانیده زبان صاحب شریعت ملعونست
در اخلاق رکنی آورده است که امت موسی ع هر کس را خواستندی که دعای بد کنند کفتندی که بد کردار و دل آزار باد چه کسی آزار شخصی
کند زود تر بورطهٔ هلاک افتد شعر نکوخواه مردم نباشد بدش • نورزد کسی بد که نیک افتدش • شر انکیز هم در سر شر شود
چو کژدم که با خانه کمتر شود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مکیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدای تعالی را هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون
منمائید در عمل بدان در شان جماعتیست که نکاح و طلاق را است نمی کرفتند و می کفتند بازی می کنیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای
خدای تعالی را که فایض می کرداند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در عقد
نکاح نبودی مکر پیغمبرانرا درین جا چهار حره در عقد جایزست و ایشانرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادام که زن
مطلقه زنده بودی مرد او را حلال نبودی و اینجا رواست و مادام که زن تزوج بزنی دیکر جزوی و در دین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ
و دیکر یاد کنید آنچه را که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام حدود آن يَعِظُكُمْ پند می دهد شما را بِهِ بقرآن و منع
می کند از احتراز و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها
از اعمال شما یا مصالح روزکار شما عَلِيمٌ داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بانتهای مدة فَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ انکه بنکاح درآرند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند
یعنی باید که این عضل در میان شما مطلقا وجود نکیرد معقل بن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود عبد الله وی را طلاق داد
هنوز عدة تمام ناشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نکذاشت و کفت خواهر خود را بتو داده ام و تو رها کردی و باز آمدی که

رجوع

رجوع کنی بخدا که او هرکز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه و تعالی این آیة فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع با ازواج خود إِذَا
تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیکر بِالْمَعْرُوفِ بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول بحسن معاشرة ذَلِكَ این نهی عضل که کردیم
يُوعَظُ بِهِ پند داده شوید بدو مَنْ كَانَ و هر که باشد مِنْكُمْ از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بکرود بخدای تعالی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
رستخیز که وا پسین همه روزهاست ذَلِكُمْ این پند کرفتن شما یا ترک منع احتراز أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه تراست مر شما را از روی معاش
چه زوجین یکدیکر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان انسبست از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر از انکه
حرام اندیشند و مکر بخور نمایند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می داند که زن و مرد خواهان یکدیکرند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید وَالْوَالِدَاتُ و
مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده
باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ أَرَادَ مر انکس
را که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ انکه تمام کند شیر دادن فرزندانرا وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر آنکس است که فرزند برای او زاده رِزْقُهُنَّ روزی این
دهندکان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج نهاده
نشود هیچ نفسی إِلَّا وُسْعَهَا مکر آنچه که کنجایش و توانایی آن دارد و می شاید که فعل معلوم باشد و روا است که مجهول بود پس هر دو معنی از و
اخذ کرده باشند لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد
و باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اکر قبول کند نفقه و کسوة از و باز نکیرد وَلَا مَوْلُودٌ و باید
که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از و زیاده از خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود که چون مولود متوفی
شود یا بر وارث صبی که اکر فرضا صبی بمیرد وی وارث وی شود لازم است مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوة و عدم اضرار
فَإِنْ أَرَادَا پس اکر خواهد پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ
تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیکر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ
وبالی نیست بر ایشان ازین جهة وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اکر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید أَنْ تَسْتَرْضِعُوا انکه دایه کیرید
بجهة شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای فرزندان خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نباشد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ
کناهی نیست در دایه کرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایکان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوفِ به
نیکویی و خوش خویی بی مضایقه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در باز کرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه می کنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه بمیرند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
و بکذارند زنانرا باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مکر حامله
باشند که عدة بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدة او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ
به پایان خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزری نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان

[illegible]

کنید فِی اَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبولست و حضور شهود عادل وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای می داند تعالی بدانچه شما می کنید خَبِیرٌ دانا استای مطیع چون دانستی که کار ترا می داند غم مخور که جزای آن تو رساند و
ای عاصی چون میدانی که گناه تو می داند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند شعر هر که دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال او
داناست همه کردارهاش باشد خیر همه گفتارهاش باشد راست وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان فِیمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در
آنچه تعریض کنید یعنی بکنایه خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستاری زنان معتده یعنی کلامی گوید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در
نکاح ایشان مثلا بدین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا عده ببر آید مرا خبر کن و از تصریح نکاح احتراز لازم نیست
اما در ان گناهی نیست که سخن بتعریض گوید اَوْ اَکْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِی اَنْفُسِکُمْ در تنهای خویش عَلِمَ اللّٰهُ میداند خدا و ندبعلم قدیم خود
اَنَّکُمْ آنکه شما سَتَذْکُرُوْنَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج وَلٰکِنْ لَا تُوَاعِدُوْهُنَّ و لیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بعلی که آنرا
پنهان می کنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید اِلَّا اَنْ تَقُوْلُوْا مگر آنچه بگویید قَوْلًا مَّعْرُوْفًا سخنی نیکو بر مز و اشارت نه به
تصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوْا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّکَاحِ عقد نکاح ایشان را حَتّٰی یَبْلُغَ الْکِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض
کرده است از عده اَجَلَهٗ بغایت خود و مدت او منقضی کردد وَاعْلَمُوْا اَنَّ و بدانید آنکه خدای تعالی یَعْلَمُ مَا فِیْ اَنْفُسِکُمْ میداند آنچه در دلهای شماست
از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوْهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده است آنرا که
نترسد از عقوبت او حَلِیْمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ گناهی و بال نیست بر شما اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان را
مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد ابو حنیفه خلوت صحیحه را موجب مهر می دارد بشرط عدم
مانع و شافعی مس را کنایه از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند اَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ و پاک نیست طلاق دادن زنان مادام
که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِیْضَةً مهری که مقرر است پس طلاق دهید وَمَتِّعُوْهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را
یعنی چیزی بدهید مرد انصاری زنی خواست و در حالت عقد نام مهر نبرده قبل از دخول طلاق داد آیة نازل شد و سید عالم
فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَی الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ بر مرد توانگر باندازهٔ
توانایی او وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ و بر مرد درویش و تنگ دست بمقدار دست رس وی ابن عباس رضی الله عنه میگوید که اکثر متعه خادمی
است و اقلش مقنعه و نزد ابی حنیفه کرته ایست و چادری و معجری بکر بنصف مهر المثل و از ین کمتر نباشد و اصح آنست که
تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرعست پس متعه دهید ایشان را بقدر توانایی مَتَاعًا متعه دادن بِالْمَعْرُوْفِ بوجهی که شرعا و
عرفا شاید حَقًّا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوفست یعنی خدای واجب کرد این متعه را واجب کردانید
عَلَی الْمُحْسِنِیْنَ بر نیکوکاران وَاِنْ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوْهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشان را بشهوة وَقَدْ
فَرَضْتُمْ و بتحقیق که مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِیْضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادای نیمهٔ آنچه فرض کرده
قبل از نزول این آیة کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی برو لازم نبودی بلکه متعه بایست داد چنانچه در

سوره

سورهٔ احزاب حکم سنه کفمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیة حکم آن آیة منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت اِلَّا اَنْ یَّعْفُوْنَ
مگر آنکه عفو کنید آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل اَوْ یَعْفُوَا الَّذِیْ یا آنکه عفو کند آنکسی که بِیَدِهٖ عُقْدَةُ
النِّکَاحِ بدست اوست عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول شافعی و این وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود
ابو حنیفه گفته که مراد ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست آنکه میفرماید وَاَنْ تَعْفُوْا
و آنکه در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا کنید اَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوٰی به پرهیزگاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید
و یا ترک مگیرید تفضل را بَیْنَکُمْ در میان یکدیگر یعنی این مرد اندیشد که این زن در عقد من محبوس بوده و از وصال من محروم شده
و مایوس گشته او را تمام مهر دل شاد سازم و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته او لا تکه
از و هیچ نگیرم اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه شما می کنید از جود و فضل بَصِیْرٌ بیناست حَافِظُوْا محافظت کنید
و استادگی نمایید عَلَی الصَّلَوٰتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت حدود و حقوق آن وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی و شرایط محافظت مخصوصه هست
صلوة وسطی رعایت کنید و نماز وسطی بقول انس بن مالک و معاذ جبل و جابر و ابو امامه نماز بامداد است که میان سواد لیل
و بیاض نهار گذارند و یا میان دو نماز لیلی و دو نهاریست یا از هر دو طرف او نماز تیست که در آن تصریح کند و بقول ابو عمرو زید
بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است و وجه وسطیت او آنکه او را در وسط نهار می گذارند یا اوسط صلوات نهاریست
و بروایت حضرت مرتضی علی علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی از اکابر صحابه رض نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح
وارد است در حرب احزاب که شَغَلُوْنَا عَنِ الصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی صَلٰوةِ الْعَصْرِ و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک
جانب دارد که یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین دیگر بهمین وجه و بروایت دیگر از ابن عباس و دیگری از صحابه
نماز شام و از میانهٔ نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان
دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی داشته که میان دو صلوة جهریه واقع است کم
افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان باشد یا میان دو نمازاست که قصر ایشان روا نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها
و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی مذکور است وَقُوْمُوْا دیگر امر می فرماید که بپای ایستید لِلّٰهِ برای
خدای تعالی قَانِتِیْنَ در حالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم
فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلعم با صاحب خود سخن می گفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل گشت ساکت شدند فَاِنْ خِفْتُمْ
پس اگر بترسید از دشمن محارب یا از سبع ضار یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن و اگر وقوف ممکن نباشد
بقول حنفی و شافعی در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد اَوْ رُکْبَانًا یا سواران
نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا ثبت بران فَاِذَا اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْکُرُوا اللّٰهَ نماز گذارید باتفاق
اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدا را کَمَا عَلَّمَکُمْ همچنانکه در آموزانید

شما را از آداب نماز یا شرایط شکر مالم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آزاد اید و آنانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون
ازواجا و بگذارند زنان از رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت می داشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزیین
و تجمل فرو می گذاشتند اگر از اهل بدو بودندی در همان خانها با اولیای شوهر بودندی یا اولیای زن بجهة او خانه بنا کردندی
و یراق خانه و پلاس جدا گانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی
و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون رسالت پناه محمد صلعم بمدینه آمدند مردی طایفی درگذشت و از وی
زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت ترکه او را باولد و بوالدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین فرمود که یکسال از ترکه نفقه بوی
رسانند در آن محل این آیة نازل شد و حکم فرمود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند وصیة فرض شد و صیتی
و حفص بنصب میخواند معنی آنست که کرد خدای وصیت کردن لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوت
دادن و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج بی بیرون کردن از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای
سال فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از
زینت و طلب شوهر من معروف در آنچیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر او کند حکیم
صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث آن که ربعی باشد یا ثمنی از ترکه منسوخست و عدت یکساله یا چهار ماه و ده
روز آمد چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را کس کرده باشید متاع نفقه ایست که برخوردار شوند بالمعروف
بطریق نیکویی و توسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار کردانیده است خدای تعالی این سزاوار کردانیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران
مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن می کرداند خدای تعالی لکم برای
شما آیاته احکام خود را در آنچه محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید الم تر آیا ندیدی ای بیننده
یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان چند هزار
بودند سدی گوید که در قریه را وردان از حوالی واسط طاعون واقع شد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامة ماندند و بعضی که ماندند
مردند سالی دیگر طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بود یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار بیرون رفتند حذر الموت از جهة
احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی در میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت ایشان را خدای تعالی موتوا بمیرید در
معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل وادی ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند
با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیده از آنجا درگذشتند
و مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده کرد ایشان را و این صورت بر آن وجه بود که روزی خرقیل بود
را که ثالث خلفای موسی عم بود بر آن موضع گذر افتاد و آن استخوانها را مشاهده کرد کف کفی چنانچه از هیبت بدیشان نمودی نظر
رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده کردانم خرقیل آن کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشان را

زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمت علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس و لیکن بسیار
از مردمان لا یشکرون سپاسداری نمی کنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجز دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت
گیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی سمیع شنوا
قول متخالفان را از جهاد که باعذار نابسندیده تمسک مینمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی یقرض الله کیست آنکه بخلوص نیت
وام دهد خدا را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی در وام تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب
عوض نباشد و بحدیث صحیح وارد شده ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و پس تقدیر مضاف محذوف باشد یعنی تقریض عباد
الله واضح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که اعطای عوض
در آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدای دهد یا از مال حلال تصدق کند عام استفهام را حمل بر معنی
کند یعنی آیا کسی هست قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف کرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او
اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره بیرون از حد شمار تصور کنند این آیة که نازل شد یهود به طعنه
گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد و چون مسلمانان بوعدهٔ حق سبحانه واثق بودند در معامله این قرض مبادرت
نمودند اول ابو الدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض چرا می طلبد حضرت رسالت صلعم فرمود که میخواهد
تا شما را بواسطهٔ آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین حدیقه نام دارد اگر آنرا قرض دهم
شما ضامن آن بهشت می شوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامن می شوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت
بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان در آن باشند خواجه صلعم فرمود آری چنین باشند دست مبارک
رسول را گرفته حدیقه را در راه حق سبحانه صدقه کرد فی الحال بدان خرماستان آمد و مادر فرزندان را گفت که ای ام الدحداح این
حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت سودا بنست بارک الله
فیما اشتریت و حضرت صلعم در باب او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای تعالی
فرا میگیرد و تنگ می کند روزی بر بعضی یعنی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و یبسط و گشاده میکرداند رزق را بر جمعی
به تدبیر و قسمت خود و منفعت ایشان در آنست والیه و بسوی حق یعنی پاداش او ترجعون باز کردانیده خواهید شد در معنی
قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا داند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند
و بسط می کند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و باسط او دانسته منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جز وی نه بیند
و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خود گرفتار کرداند و یکی را
ببسط از خودی رهانیده بخود رساند و بدین طریق گفته که الهی هر گاه بخود نگرم کویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم کویم
از تو بزرگوارتر کیست شعر گاهی که بخود درنگرم پست شوم گاهی که بتو درنگرم مست شوم الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی

بیان آنکه نفقه زنان ... الی الحول ... بعد از گذشتن سال

وعلم تو منتهی نشد الی الملاء بخبر جمعی از ارباب واشراف رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب عم من بعد موسی بعد از وفات موسی عم اذ
قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبر را که بود ایشان را وآن بقول اصح اشموئیل بود واو از نسل لاوی ابن یعقوب بوده که حق
سبحانه وتعالی بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد وگویند که این نبی یوشع بوده یا شمعون وبر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابعث
لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی را باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای تعالی با جالوت
وقوم او وایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که همواره بت می پرستیدند وشرک می ورزیدند وبا بنی اسرائیل خصومت داشتندی وبنی اسرائیل
بدست ایشان درمانده بودند وایشان را ملکی وکار فرمایی نمانده بود وبسبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند
کرد قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض کرده اید علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا
آنکه شما مقاتله نکنید قالوا وما لنا گفتند چیست ما را وچه بر آن دارد ان لا نقاتل که قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا من دیارنا وحال
آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع ومساکن ما وابنائنا وپسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از نشان در خبر است که جالوت از ابنای
ملوک ایشان چهار صد وچهل تن اسیر گرفته بود وچندین گروه از منازل ایشان بیرون کرده وبدان سبب در مباشرت حرب مبالغه
داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعادی تولوا برگشتند واز فرمان بر داری بگشتند
الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان وایشان سیصد وسیزده تن بودند والله علیم وخدای تعالی داناست بالظالمین بستمکاران که
از جهاد تخلف ورزیدند وچون اشموئیل عم بر ایشان حجت گرفت وایشان بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود که
ملکی را بر آن قوم تعیین کند حق سبحانه ظرفی پر از روغن وعصایی بوی فرستاد وفرمود که هر که بمنزل تو آید وروغن در ظرف غلیان
نماید واین عصا با قدوی برابر بود پادشاهی این قوم را سزاوارست اشموئیل عم این خبر بقوم رسانید وهر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه
او تردد آغاز نهادند برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد وعصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ
که شاول نام داشت وبواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل عم در آمد فی الحال دهن القسط آغاز غلیان کرد وعصا
با قامت او برابر بود وقال لهم وگفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله قد بعث بدرستی که خدای بتحقیق برانگیخت لکم برای
شما طالوت ملکا طالوت را پادشاه فرمان فرمای قالوا گفتند قومی از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد واز کجاست له الملک مر
طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق وما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهوداییم منه از وی که از سبط بنیامین است
ودر آن سبط نه نبوت است ونه مملکت وبا وجود آنکه از سبط ملوک نیست مردی سقاست ولم یؤت واو را عطا نکردند سعة بسیاری وفراخی
من المال از مال دنیا یعنی اگر از جهت نسب عاریست باری باید که صاحب خزاین ودفاین بودی تا به تجهیز لشکر وتهیه اسباب
جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده وزیاده واقزونی داد او را
بسطة گشادگی وبسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب وگفته اند دانا بوده بامور سپاهی وتدبیر مملکت وعساکر والجسم ودیگر
بیفزود او را در تن آورده اند که طالوت مرد تناور وباجمال بوده وبیک سر وگردن از اهل زمان خود زیاده تر بودی والله یؤتی وخدای تعالی

که مالک الملک علی الاطلاق میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد ومیداند که او را صلاحیت ملک داری هست شعر
ملک ده وملک ستان اوست وبس بر در او بجلکش نرد هیچکس والله واسع وخدای تعالی بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه
اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق هر کس که او را بر می گزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام
والحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی وعلامتی باید تا دلهای ما را بفرمان برداری وهواداری او رغبتی پدید آید
اشموئیل عم از خدای تعالی درخواست وخدای تعالی از علامت پادشاهی او را اعلام کرد وقال لهم نبیهم وگفت مر ایشان را پیغمبر ایشان
ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه وآن صندوقی بود صور همه
انبیا در آنجا منقوش فیه سکینة در آنجا سکینه ایست من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد وگفته اند
جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون شعله افروخته که کسی را طاقت دیدن آن نبود واز حضرت مرتضی علی عم منقولست که روی
او بمشابه روی انسان بود ودو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی ومانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان
جستی وایشان را متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وبقیة ودیگر درین تابوت
باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی وآل هرون یعنی موسی وهرون عم آل شخصی در لغت نفس او می تواند
بود چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم ای نفسه ودر حدیث آمده من خیر امیر آل داود مراد نفس داود است عم وآنچه از موسی
وهرون عم در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامه هرون وپاره ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید وریزه الواح واین
تابوت عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند ودر هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله
دفن کردند وحق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا آن را برداشته نزد اشموئیل آوردند چنانچه فرموده تحمله الملائکة دارند ملایکه آن تابوت
را وبشما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتیست شما را باور دارند که من بر صدق قول پیغمبر
در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را انقیاد گشتند
وتهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند وهوا بغایت گرم بود فلما فصل پس آن هنگام که بیرون
آمد طالوت طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرهای ساخته قال گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی
که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست درین هوای گرم بنهر بجویی از آب که میان اردن وفلسطین ظاهر
شود تا مطیع وعاصی را بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد از این جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه
وهر که نچشد ونیاشامد آب را طعام گفت در لغت شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس او از منست
یعنی بی مؤمن باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مگر آنکس که بر دارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه وتعالی
بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه
پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا مگر اندکی از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند وبیک کف اختصار کردند وهم

از آن غرفه سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی
بمثابه بر ایشان غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جویها ماندند با لشکر ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده
که اهل معرفه در ضمن این قصه مثلی برای دنیی و اهل آن فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه بمقاتله جالوت
نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیی است هرکه با آن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت باشد میل نماید بعلت استسقای
حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد عطشش بجمع آن افزون گشته اطمینانش نباشد مثنوی کاسهٔ چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر دُر نشد ◦ و چنین کس بر لب نهر دنیی مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و مهجور است و هرکه از جوی دنیا
بغرفه قانع شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه و تعالی او را بقرب خویش سرافراز
کرده اند شعر قناعت توانگر کند مرد را ◦ خبر کن حریص جهان گرد را ◦ فلما جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت
هو طالوت والذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران
که خلاف کرده عبره نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست توانایی ما را امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که
از آن لشکر شصت و شش هزار جوی بگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبره کردند چون ایشان بر لشکر جالوت افتادند سه هزار
و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شدند و گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه بیقین
می دانستند که ایشان ملاقات کننده اند یعنی ببینند جزا دادن خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کم
من فئة قلیلة بسیاری از گروه اندک مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و
نصرت و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای تعالی با صبر کنندگان است بتایید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان بر
طرف نهر ماندند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار
جرار خنجر گذار تیغ زن تیر انداز بودند شعر جو شیران آهن دل الماس چنگ ◦ جو گرگان بد گوهر آشفته رنگ ◦ و جالوت
نیز بخود مردی عظیم الجثه بود و شدید الشوکه و در تفسیر حدادی مذکور است که اسلحه او هزار رطل آهن بوده از جمله خودی که بر سر نهاده سیصد
رطل بوده ولما برزوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت از برای جالوت وجنوده و لشکرهای او قالوا
گفتند مؤمنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا فرو ریز بر ما صبرا شکیبایی را استعاره است از اکثار و اکمال یعنی بر ما صبر بسیار افاضه
کن وثبت و نگاه دار بتایید خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فهزموهم پس بشکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود جالوت و بکشت داود بن ایشا
جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشته و طالوت شرط کرده بود
که دختر خود به کشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک کرد اندیس دختر خود را بداود ع داد و نصف مملکت با او گذاشت و آخر
تمام مملکت بدو رسید چنانچه فرمود وآتاه الله الملک و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و داود را حکمة

داد

داد یعنی نبوت با زبور وعلمه و علم بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری
یا دانستن زبان ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشت خدای باشد مردمان را بعضهم ببعض برخی از ایشان بر برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای
مشرکان را بسبب جهاد کنندگان لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی ولکن الله و لیکن خدای ذو
فضل خداوند فضل و رحمت علی العالمین بر عالمیان تلک آیات الله این قصه‌هایی که در و معجزات و امتحانات بود نشانهای قدرت
خداوند است نتلوها علیک میخوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل
کتاب مسلم می دارند وانک و براستی که تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق الجزو الثالث من اجزاء الثلثین جزو ۳
تلک الرسل پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شد فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را بخصایص و فضایل علی بعض
بر بعضی دیگر منهم از این پیغمبران من کلم الله کسی بود که خدای تعالی با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم ع که گفت اسکن انت
وزوجک الجنة و چون موسی که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم و بر
داشت بعضی از ایشان را درجات بپایهای بلند و درجهای ارجمند و تفاوت انبیا ع ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه
از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمره ایشان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه گروهی
را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است ع که حق سبحانه او را رتبه
عالی کرامت نمود کما قال عز من قایل ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست که مفضل است
بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و فحاوی احادیث معلوم و مفهوم میگردد شعر
همه انبیا در پناه تواند ◦ مقیم در بارگاه تواند ◦ تو مهر سپهری همه اخترند ◦ تو سلطان ملکی همه لشکرند ◦ و فضیلت آن حضرت عقلا
و نقلا به بیانی مبسوط در جواهر التفسیر زمر تحریر یافته وآتینا و دادیم ما عیسی بن مریم البینات عیسی مریم را معجزهای روشن و هویدا چون
ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وایدناه و قوت دادیم بروح القدس بجان پاک که جبرئیل علیه دو دید یا نیرومند گردانیم او را بموافقت جبرئیل
علیه ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد ما از پس آنکه جاءتهم
البینات آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ولکن اختلفوا و لیکن اختلاف کردند فمنهم پس از ایشان من آمن کسی
بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض
نموده طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی ع از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالف را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست
و تکرار از برای تاکید ولکن الله و لکن خدای یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت
و عصمت و هدایت یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آنچه شما عطا کرده ام یعنی زکوة مال
بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از آن که بیاید یوم روزی که از هول و هیبت لا بیع خرید و فروخت نباشد فیه در آن تا کسی خود را

از عذاب باز خرد لا خلة ونه دوستی بود تا کسی را حمایت کند ولا شفاعة ونه درخواستی بود بوقت حلول عذاب والکافرون وناگرویدگان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند بوضع عبادت در غیر موضعش الله این اسم شریف را
در غیر معبودی بحق وخداوند مطلق اطلاق نمی کنند یعنی خدای تعالی مزای پرستش اوراست لا اله هیچ معبودی نیست در وجود
مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است واستحقاق واستیهال آن دارد که ازلا وابدا جمیع مخلوقات او را
پرستش نمایند که معبود علی الاطلاق وخالق باستحقاق اوست وهرچه غیر اوست عابد و پرستنده است او را بقدر قابلیت واستعداد
حتی کافر وفاسق ونبات وجماد کما قال جل ذکره وان من شیء الا یسبح بحمده ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا
وعبد صالح آنکس است که معبود بحق را لذاته عبادت کند نه از برای غرضی از اغراض که طمع ثواب وخوف از عقاب باشد وچنانچه
مرتضی علی علیه میفرماید که ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی پرستیدن
من ترا ای معبود نه از آن بواسطه خوف وترس از آتش سوزانست ونه شوق وشعف بصدر جنان بلکه ترا اهل عبادت یافتم پس
بعبادت تو شتافتم الحی زنده بیش از همه زندگان وزنده بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات وصفات یا قایم بتدبیر وحفظ
مخلوقات لا تأخذه فرا نگیرد او را سنة مقدمه خواب از فتور وغیر آنکه نعاس گویند ولا نوم ونه خواب که رکود حواس ظاهر است له
مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کائنات سفلیه من ذا الذی کیست آنکس
که او یشفع درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت
دهد یعلم می داند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانهاست وزمینها از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود از پس
ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون وفرا نرسند آفریدگان بشیء بچیزی من علمه از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که بدان
محیط شوند وسع فرا رسیده است وگنجایش یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست یا فرا گرفته است السموات همه آسمانها
وآنچه در آنست والارض وتمام زمین وآنچه بر آنست ولا یؤده واو را در رنج نیفکند وبر وگران نباشد حفظهما نگاه داشتن آسمان
وزمین وهو العلی واوست برتر از حدود اوهام العظیم بزرگتر از اندیشه افهام این آیة شریفترین آیتهاست از قرآن ودر حدیث
آمده که این آیة راز بانیست که تقدیس میکند خدا را نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل او در اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی
نیست فی الدین در قبول کردن اسلام یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام بشرط
جزیه وگفته اند که به آیة قتال منسوخست از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا
جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسای از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده با فنون
افسانه مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلعم دستوری خواست تا برود
وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیة نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین ستدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد
الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت بآنچه می

پرستند جز خدای خواه شیطان وخواه بتان وخواه سحره وکاهنان ویؤمن بالله وبگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ
در زده بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریق پیغمبر است علیه السلام گوید
که عروه وثقی مر عوام را توفیق طاعت ومر خواص را مزید عنایت بمحبت واخص خواص را جذبات ربوبیه که ایشانرا از ظلمات وجود
فانی کرده اند وبانوار اخلاق واجب الوجود باقی ساخته ودر مقامات مذکور است که درین طریق طاغوت ما سوی حقست کفر بوی و
ایمان بحق در هر قدمی شرطی لازمه سالکست وپیغمبر صلعم فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایانی که در زمین می
پرستند هوای ایشانست افرأیت من اتخذ الهه هواه نمی بینی ای محمد صلعم آنرا که هوای خود بخدایی گرفته است آن بیچاره می پندارد که
او بنده خداست شعر خواجه پندارد که دارد حاصلی ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست ؛ ودر حدیث صحیح آمده که تعس عبد
الدرهم وتعس عبد الزوجة در هلاکست بنده زر وسیم وبنده زن وفرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد
هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی ؛ آنست ترا در دو جهان مونس ومعبود ؛ پس بالضرورة از همه چیزها می باید برید وبحق پی
باید پیوست اینست شرط تمسک بالعروة الوثقی واین عروایست که لا انفصام لها هیچ انقطاعی وانفصالی نیست مر آنرا
والله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که متوسلست بعروة وثقی علیم داناست بنیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین
آمنوا خدای تعالی دوست آنکسانست که بحق گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می
آورد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنایی ایمان وهدایت یا از شک بمعرفت یا از شک به یقین یا از
ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریه باخلاق ربوبیت والذین کفروا وآنان که حق را پوشیدند یعنی یهود یا مرتدان واصح آنست که
عام گیرند جمع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب الاشرف وحی بن اخطب وامثال ایشان و
بت پرستان را اصنام والهه باطله ابلیس واهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این معاندان وبتان ودیوان که طاغوتان ایشانست
بیرون می آرند یعنی میخواهند که کافران را من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند به تکذیب
آن یا مرتدان را از اقرار بانکار اولئک آن کافران با طواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن
آتش خالدون جاوید مانندگانند الم تر آیا ندیدی وبدیده بصیرت نظر نکردی الی الذی سوی آنکس که از روی عناد حاج ابراهیم
حجت جست ومخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار او واین مجادله کی کرد ان آتیه
الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای تعالی او را پادشاهی این جهان ومجادله جراعو برای آنکه خدای تعالی ملک بوی ارزانی داشت
واو دست از آستین طغیان بیرون آورد وسر تکبر از گریبان عصیان بر کرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین
در تصرف داشت در آن وقت که ابرهیم علیه السلام بتان را شکست ورای ارکان دولت نمرودی بر سوختن او قرار یافت نمرود گفت او را بیارید
چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابرهیم
علیه السلام در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکسی است که از روی قدرت یحیی زنده می کرداند واز عدم بوجود می آرد ویمیت

[illegible]

وی میرانید و از منزل بقا به بادیه فنا می برد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم وامیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته
امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری بی گناه طلبیده بقتل رسانید گفت اینک زنده را
بمیرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که مراد احیا بعفو است و اماته بقتل و نمی دانست که احیا و اماته خلق حیات و موت است در اجساد
و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابرهیم ع بحجتی روشن تر انتقال نمود قال
گفت ابرهیم فان الله ابرهیم پس بدرستی که خدای تعالی یاتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افق که محل طلوع است فأت بها
پس تو بیار آنرا من المغرب از آنجایی که محل غروبست فبهت پس مبهوت کرد اینرا شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود ملعون و
حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه نماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی این سخن مترتب بر آیت اول
است آیا ندیدی قصه حجاج ابرهیم یا ندیدی مثل آنکس که مر علی قریة بگذشت بر دیهی و هی خاویة و آن دیه افتاده بود علی عروشها
بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست و اشهر آنست که گذرنده
برین دیه خراب عزیر بوده که توریة حفظ داشت و از اکابر احبار بوده آورده اند که بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس او را
اسیر کرفته ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار خلاص داده و عزیر توجه بر بیت المقدس نموده بقریه سابر آباد یا بدیه عقب
که بر دو فرسنگی ایلیا بود رسید موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایه
دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور بفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بخت و دراز گوشی که داشت
در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه می نگریست چون دیه را بغایت خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه
وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده کرداند بعد از
مردن ایشان و این نه بر طریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت
این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خوابی نبرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت که بود در خبر است که او را حق سبحانه
طعام و شراب داد و بمیرانید و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بر آمد بختنصر هلاک شد حق سبحانه
نوشنک فارسی برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت آورد و این دیه عقب آنانکه بیشتر بود آبادانتر شد
پس عزیر را زنده کردانید گفته اند که او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته
بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید قال گفت مر او را کم لبثت که اینجا چند وقتست که درنگ کردی قال لبثت
گفت عزیر یوما درنگ کردم اینجا روزی و چون نگریست هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پاره از روز قال گفت آن فرشته نه چنانست
که تو گمان برده بل لبثت بلکه درنگ کرده اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن
موضع را بنهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره باو گفت فانظر پس نگاه الی طعامک بسوی طعام خویش یعنی انجیر که در سله
نهاده بودی و شرابک و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرده از عصر وانظر و در نگر الی

حمارک بسوی دراز گوش که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده انکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس
تو ظاهر کردد ولنجعلک و دیگر ما کردانیدیم ترا آیة نشانه و عبرتی للناس از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر و نگاه کن الی
العظام بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را از بالای مرکب می سازیم
ثم نکسوها پس می پوشانیم آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر ع در استخوانهای نگریست ندای شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای
متفرق شده جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او سمت تسویه یافت و جان بجسدش در آمد فی الحال بر
جست و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی بنظر معاینه قال اعلم گفت
می دانم این حال را بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله انکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از احیا و
اماته قدیر تواناست یعنی عزیر ع بامیان قوم شد پسران قوم او را نشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریة از
ظهر القلب املا کرده نوشتند که بختنصر کتب ایشانرا سوخته بود واذ قال ابرهیم و یاد کن آنرا که ابرهیم علیه گفت رب ارنی ای پروردگار
من بمن بنمای که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میکردانی مردگانرا سوال شهود برای کیفیت احیا نموده نه انکه در اصل احیا او
را شبه بود قال گفت خدای تعالی اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاوردی که من مرده زنده می کنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان
داری بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود گفته بودی که ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی ابرهیم گفت بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت
تو گرویده ولکن لیطمئن قلبی ولیکن این سوال کردم تا دل من بیارامد و ساکن شود بمعاینه و چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور شده است که
احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بید قدرت و بعضی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را از ابتدا
بوجود آورده و طایفه را بسبب دیگر موجود ساخته و چون ابرهیم ع تنوع وجود خلق را دیده بود دانسته بود که احیای خلق بعد از موت
وجود دیگرست و آن نیز متنوع می تواند بود در خواست نمود که بمن نمای که احیا بکدام نوع میکنی تا مرا چون علم بدان حاصل شود دل
من از آن دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب دریای میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان و جانوران دریا
و دد ان صحرا هر یک او را پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکسار گران طبع را و بد
می توان داد که اجزای متفرقه از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد
بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و مرهمیشه زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آرد
خلیل ع آمد و ابلیس متحیر وار ایستاده شبهه خود را القا کرد ابرهیم ع گفت چه محل تحیرست همانکس که این اجزا از کتم عدم بفضای
وجود در آورده بود قادرست که دیگر باره از اودیه متفرقه بساحت جمعیت رساند شعر کوزه گر کو کوزه را بشکند
چون بخواهد باز برپا میکند • و انکه داند کوزه کردن از نخست • چه عجب گر شکسته سازد درست • پس ابرهیم ع بزبان سوال
بکشاد که الهی بنما که چگونه زنده میکنی مردگانرا تا این طاغی یاغی عاصی ملزم و عاجز کردد و دل من بعجز او الزام و اطمینان و آرام تمام یابد
قال گفت خدای تعالی جل ذکره اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان چون کبوتر و خروس

و زاغ و طاوس و غیر ازین نیز کفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشانرا إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست کیر و در اشکال و هیأت ایشان نیکو تامل
نمای و دقایق بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو شبهه نکرد و یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر یعنی بعد
از آن که پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشانرا بدست نکاه داده ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر سر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از
آنها بروی توان نهاد چه قسمت این بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل اراده عام و اراده خاص است ملخص سخن آنست که بر سر
هر کوهی که نزدیک تو باشد و توانی به مِنْهُنَّ ازین مرغان متمزق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغانرا بنامهای
ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و می شتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی
عَزِيزٌ غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابرهیم عم مرغانرا ذبح کرد و اجزای او ابعاض
و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخته و کفته اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافت
و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشانرا بدست کرفته آوازی داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس
بیائید بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم کشته ابدان ایشان درست شد
و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن کرفت و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن می
شد که مرغان پرنده آن مرغان نباشند یا بخیال می رسید که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد دیگر آنکه ادراک با صره مر کیفیت مرغ
را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها پیش ابرهیم عم می دویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود
که در دست او بود متصل می شدند و در انوار آورده که هر که خواهد نفس خود را بحیوة ابدی زنده کرده اند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت
بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته شود منقاد فرمان کردند و ایشانرا بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق
مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان کفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بود که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است
بکش و دشته الفت از خلق ببر و خروس را که هوا نام مایل بشهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت وارهان و زاغ را که منبع حرص است
بقتل آر و صفت حرص و آرزو بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت از آرایش دنیوی فرو بند که هر که بتیغ مجاهده
این چهار صفت بنیج آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و کویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها
به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست
چهارم ترک امساک که صفت خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارت فرموده **شعر** چار مرغست چار طبع بدن
جمله را سر همی بزن کردن ٭ پس بایمان و عقل عشق و دلیل ٭ زنده کن هر چهار را چو خلیل مَثَلُ الَّذِينَ صفت نفقه کردن
آن کسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض يُنْفِقُونَ بیرون میکنند و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در
راه خدای تعم بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و مهر تعیین نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ
همچو صفت حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل

منشعب خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای تعم زیاده می
کرداند این هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعم بسیار بخشش
است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد عَلِيمٌ داناست بنفقه کنندکان و غرایم نیت ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است
و ترغیب متصدقان تا نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدیق اشتغال نمایند **شعر** آنکه بشارت بجودت میدهد
دانه یکی هفتصدت میدهد ٭ دانه بانبازی شیطان مکار ٭ تا زیکی هفتصد آید بکار الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آن کسانی که نفقه می کنند أَمْوَالَهُمْ
مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیزی را که نفقه می کنند و کرده اند مَنًّا
منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را بجا نهند لا و ضلا
لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن
مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و عذر جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در
کذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خَيْرٌ بهتر است مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت سایل
يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید او را رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که مترتب نفعات
خود را بخس و خاشاک آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان
لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقات خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه مال که از آن حقست و توانکر
حال آن پیش و منت صاحب مال راست نه حال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید **شعر**
بار فقر از فکنی از یکین ٭ بار منت منهش بر کردن ٭ چه عطا بخش خدا آمد و بس ٭ به که دانا ننهد منت کس ٭ در کرم حیله پیش
خود را ره مکذر پیش نه ٭ پس متصدق باید که بشکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دار نه باشد نه منت نهنده
وَالْأَذَىٰ و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان که او را بکدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
چین در جبین افکند چه اکر درویش نباشد توانکر مظهر صفت کرم و جود نتواند شد **شعر** ای توانکر بحقارت منکر سوی کدا
که کدایی وی آیینه زر داریست ٭ حق تعالی درین آیه بجهت تکمیل صدقه مومنان است که میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار
باطل مسازید كَالَّذِي همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق مستقیم کشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفاق میکند
مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمیکرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای تعالی و بروز آخرت که اکر بخدای
کرویده بودی صدقه برای وی دادی نه بروی دیگران و اکر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای تجارات کردی نه برای مرایات
فَمَثَلُهُ پس نمودار صدقه این منافق مرایی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنکیست خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنک خاکی خشک
است فَأَصَابَهُ پس بدان سنک رسید وَابِلٌ باران بزرک قطره که سیل از و رود و بسیار فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک را از سنک
و بکذاشت آنرا صَلْدًا سنکی تهی و پاک کرده از کرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنک نمودار نفقهای او که بریا کرد

جون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان کردد آثار نفقات نماند سنک بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال
دارد شعر تو از آتش فشان برقی چه آید کر وافروختن شمعی نشاید لا یقدرون تا در نباشند ای نفقه کنندکان مرائی علی
شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند القوم
الکافرین کروه ناکرویدکان را ومثل الذین و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد و اخلاص درست ینفقون اموالهم بیرون می کنند مالهای خود
را و بدرویشان می دهند ابتغاء مرضات الله برای خشنودی خدا وتثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای
ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب بود تر بوی رسد
و ریاح لواقح بروی بیشتر وزد و برابر نزدیک تر و از آفت معمور شد و از آب دورتر بود و این باغ در چنین زمین اصابها برسد بوی
وابل باران بزرک قطره فآتت پس بیارد و برآورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی یکسال چندان بر دهد که زمینهای
دیکر بدو سال دهد فان لم یصبها پس اکر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو رسید باران ضعیف و آن
نیز او را کافی است یعنی اثر باران را ضایع نمی کند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای
رضای خدای تصدق کنند از پاداشت نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما تعملون و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی دیکراست برای صدقه اهل
ریا میفرماید که آیا دوست می دارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی
من نخیل از درختان خرما واعناب و انکورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختهای جویهای
آب له مر صاحب باغ راست فیها در آن بوستان من کل الثمرات از هر میوه نه همین خرما و انکور و تخصیص آنها بجهة فضیلت
یا کثرت ایشانست واصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرک سال وله ذریة ضعفاء و مر او راست درین
پیری فرزندان خردان و ناتوانایان و معیشت [illegible] فرزندان همه ازین بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید
باد کرم و کویند که بادی فیه نار در آن باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم کویند فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم
و صاحب باغ متحیر شد و مهموم و فرو ماند و این مثل عمل منافق مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدوار
دادند بسوزد و ایشان محروم مانند شعر نه کاری که یابند مزدی بران نه حالی که بینند نفعی دران زابر ریا برقی او خرمن
همه کشت اعمالشان سوخته کذلک همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم الآیات
برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیکری با او شریک نسازید
یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیها و برکزیدهای آنچه کسب می کنید بتجارت
و صناعت ومما اخرجنا لکم و از آنچه بیرون آوردیم برای شما من الارض از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره [illegible] بوقت
رسیدن خرما آنچه رسیده تر بودی و برکزیده تر پنهان بمسجد حضرت پیغمبر صلعم آورده در کوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول

نمودندی روزی یکی از مال داران دینی دوست صاعی خرما از متاعی که هیچ نیرزیدی بیاورد و در میان خرما نیکو بیخت و کالای خبیث
خود را با آن متاعهای پاکیزه بر آمیخت حق سبحانه ازین معامله نهی فرمود و فرمود که از طیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید
بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت هست منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم و حال آنکه نیستید شما بآخذیه فرا کیرنده چنان چیزی را
اکر بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا مکر آنکه چشم خوابانید فیه در آخذ آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای
غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حمید ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی
ابلیس و در تفسیر کبیر کوید که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده می کند شما را بفقر و احتیاج یعنی می ترساند
در وقت انفاق از درویشی و محتاجی ویأمرکم و می فرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم و خدای تع وعده می
دهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزش منه از خود مر کناهان شما را در عقبی وفضلا و افزونی روزی و مکافات جود در دنیی والله
و خدای واسع بسیار فضل است بر منفقان علیم دانا باستحقاق ایشان مر سعه و فضل و مغفرت را یؤتی الحکمة می دهد خدای تعا
حکمت انفاق من یشاء هر کرا میخواهد تا داند که چه می باید دادن و بکه می باید دادن یا دانشی که میان القاء رحمانی و لمه شیطانی
تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر که را حکمت دادند فقد اوتی پس بدرستی که دادند او را
خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت
خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد
که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع قلیل و در کلام مرتضی علیه السلام وارد شده عربیه رضینا قسمة الجبار فینا ۵
لنا علم وللاعداء مال • فان المال یفنی عن قریب • وان العلم باق لا یزال • علم دادند باد [illegible] و بقا دون زر و سیم
شد یکی فوق سماک و دکری تحت سماک وما یذکر و در نیابد و پند نکیرد الا اولوا الالباب مکر خداوند عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون
کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیاری سر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا باخلاص و در راه خدا یا غیر آن
او نذرتم یا بر خود واجب کرده اید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یعلمه
میداند او را و فراموش نمی کند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من
انصار از یاری دهندکان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اکر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا
کردن فنعما هی پس نیک چیزیست آنچه دیکران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیکانکان باشنایی
با اهل حق میل کند وان تخفوها و اکر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا
خیر لکم بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و درویش نیز از ذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد یعنی
علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت پناه محمدی صلعم در اخفا مبالغه عظیم داشتند
هم در نفقه فرض و هم در نفقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق است بنوافل و در فرایض اظهار اولیست تا مظنه ترک زکوة بکسی

بنهد دیگر دلیل مسارعت بامر حق تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع افضل است از علانیه بهمنا
سته و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال آلهی که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنند بهتر باشد ویکفر عنکم و ما
کذرانیم از شما و محض یکفر میخوانند یعنی خدای تعالی در گذراند من سیاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون
خبیر و خدای تعالی بدانچه شما می کنید از ابدای صدقه و اخفای آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهة مصاهرت
و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت اسلام پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة
والسلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه رسید این آیه آمد
لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوتست و بس ولکن الله و لیکن خدای تعالی
بعنایت خود یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلعم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما
اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من خیر از مال خود فلانفسکم پس از برای نفسهای خود می کنید
وثواب آن راجع بشماست خواه متفق علیه کافر باشد و خواه مسلم **شعر** کر آدمی بود پیش آتش سجود ◦ تو و این چراغی بری دست خود
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام ◦ که روزی همای در افتد بدام ◦ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ◦ بناگاه بینی که صیدی کنی وما تنفقون
و نفقه نمی کنید شما که مؤمنانید الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدا وجه بمعنی ثواب آمده کما قال الله تعالی وما انفقتم
من زکوة تریدون وجه الله وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه می کنید از مال خود یوف الیکم مزد آن برای شماست یعنی جزای آن تمام و تمامی
رسانند وانتم و شما لا تظلمون ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما هیچ چیزی کم نمی کنید للفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشا نت
الذین احصروا آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در راه خدای لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بغزو یا دوام طاعت ضربا سیر
کردن فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود
و امثال ایشان که در مدینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان در صفه مسجد حضرت رسالت بود صلعم
و بروز ملازم آنحضرت بودند نه سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسؤال طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود که یحسبهم
الجاهل می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب بازایستادن از سؤال
و استغنا از خلق تعرفهم تو می شناسی ایشانرا ای محمد بسیماهم بنشان و علامت که صفرت لون است و نزاری بدن و خمیدگی
پشت و بسیاری اشک لا یسئلون الناس سؤال نکنند بر مردمان یعنی چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز
چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سؤالست و ترک سؤال بجهت شفقت و مرحمت میکردند که ناگاه مردم رد سؤال کنند و از درگاه
بازمانند ما افلح من رد السائل وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنند من خیر از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله بدرستی
که خدای تعالی به علیم بدان داناست میداند که بکه میدهد و از برای چه میدهد الذین ینفقون آنانکه نفقه می کنند در راه حق بر مستحق
اموالهم مالهای خود را باللیل بشب والنهار و بروز سرا در نهان و علانیة و باشکارا بغرض استغراق اوقات اعطای صدقات

در اسباب نزول آورده که مرتضی علی ع چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی
این آیه فرستاد و حضرت مصطفی صلعم از حضرت مرتضی ع پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را
بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمع انرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا برسد و صاحب کشاف آورده که ابو بکر
چهل دینار صدقه داده ده در سر و مثل آن در علانیه و بهمان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق تعالی در این آیه صدقات حضرت مرتضی او را
بستود فلهم پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه کردند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که آن
بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آورد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا
خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوه خورند الذین آنانکه یاکلون الربا میخورند مال ربا را یعنی معامله می کنند
و زیاده می ستانند لا یقومون بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشر الا کما یقوم مگر چنانکه بر می خیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان
بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بدو دیو من المس از سودن مراد صرع و جنونست و زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را
مختلط و دماغ او را مختبط سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا می کند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربا
در روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بان نشان بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان
گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربا مثل رباست که اگر یکدرم بدو درم بیع میکردند و می گفتند این ربا نیست بیع است و میان ربا
و بیع فرق نکردند و احل الله البیع و حال آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را و حرم الربا و حرام ساخته ربا را فمن جاءه پس هر که بیاید
او را یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از پروردگار او نهی است از ربا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف
آنچه گذشته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او معفو باشد وامره و کار
او مفوض است الی الله بخدای تعالی یعنی بهم او در زمان آینده و ابسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب
آن کبیره نگردد ومن عاد و هر که باز گردد باستحلال ربا پس از آنکه خدای انرا حرام گردانید فاولئک پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان
امر و نهی را اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است و کفر
موجب خلود در دوزخ یمحق الله الربا و کاسته میکرداند خدای تعالی مال ربا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و
خسران کشد ابن عباس رض فرموده که هر چند از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست
ویربی الصدقات و افزون کرداند خدای صدقهارا یعنی هر چند کم و بیش باشد مزد او بسیار خواهد والله لا یحب و خدای دوست ندارد
کل کفار اثیم هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود اثیم بزه کاری که بر ارتکاب ربا مصر باشد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر
و نهی وعملوا الصالحات و در عمل آوردند امر او را بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و آتوا الزکوة و بدادند زکوة را
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان در روز قیامت ولا خوف علیهم و ایشانرا ترسی نیست از بخه
فرستاده اند ولا هم یحزنون و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشتند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید

از عذاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا از آنچه مانده است از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید شما باور دارندکان مرحمت ربا در بنی عمرو ثقفی
و بنی مغیره مخزومی بربا با یکدیکر معامله داشتند حضرت رسالت روز فتح مکه بحرمت ربا فتوی دادند و بنی عمرو بشرط آنکه ربای ایشان بر
یکدیکر ثابت باشد و ربای دیکران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت کرفتند و ایشان زیاد بر آوردند
و کفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا کرفتاریم پس قصهٔ خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه
بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اکر بقیهٔ ربا
ترک نکنید فَأْذَنُوا پس آکاه کنید یکدیکر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنک کردن مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او و حفص فاذنوا خوانده از اذن
که بمعنی علم است یعنی اکر ترک ربا نکنید آکاه باشید و بدانید که لایق آید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَإِنْ تُبْتُمْ
و اکر توبه کنید از کرفتن ربا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید
وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول آیه بنی عمرو کفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود کذشته
بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنکدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نمودند از امهال و تاجیل ابا
میکردند آیه آمد وَإِنْ كَانَ و اکر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنکدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت
دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقتی توانکری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اکر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شمارا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر دانید
آنچه خدا میفرماید متضمن صلاح دو جهانی متکفل نجاح جاودانی وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز کردید
شوید فِيهِ در آن روز إِلَى اللَّهِ بحساب الله یا بجزای که مقرر کرده بود از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را
مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت کرویدکان إِذَا تَدَايَنْتُمْ
چون معامله کنید با یکدیکر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقد بندید که بدل آن دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا بوقتی نام برده و معلوم بتوقیت شهور و سنین
فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آن را در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید
وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و تا
کسر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم می کند و این کتابه بقولی فرض کفایه است و بروایتی فرض عین بشرط فراغ
کاتب و بقولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله تعالی و لا یضار کاتب و کفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکند چون
التماس کنند از کاتب أَنْ يَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده
فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بر وی است دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید
که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ پروردکار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروست چیزی را فَإِنْ كَانَ پس اکر
باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروست حق یعنی بر ذمهٔ اوست سَفِيهًا جاهل بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید أَوْ ضَعِيفًا یا عاجز ناتوان چون
کودک خرد یا پیر نیک رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمی تواند أَنْ يُمِلَّ آنکه املا کند هُوَ او که مدیون است بجهة آنکه اخرس باشد

یا بواسطهٔ مرض لکنت در زبانش پیدا آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نباشد فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا کند آن حق را وَلِيُّهُ
ولی یکی از اینها که کذشت یعنی ولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف
یعنی زیاد و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا و کواه کیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو کواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ و آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا
رَجُلَيْنِ پس اکر نباشند دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد کواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس یک مرد و دو زن کواه شوند و شهادت زنان
بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن در
حقوق مال چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است و کواه باید کرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آنکسان که بپسندید و
و راضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از کواهان پس بیان میکند علت اختیار عدد را در امرأتین یعنی دو زن برای بایدا أَنْ تَضِلَّ که تا چون فراموش کند
إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بدان کواه بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از ایشان آن دیکری را چون بواسطهٔ غلبهٔ
رطوبت نسیان بر امزجهٔ نسوان غالب است پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیکری زایل کردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سرباز نزنند کواهان
از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خواهنده شوند برای ادای آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتی که
خرد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرک یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدتی آنکه مقرر شده با قرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شمارا
أَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر لِلشَّهَادَةِ مر کواهی را زیرا که کتابت مذکر شهود است وَأَدْنَىٰ
و نزدیکتر است کتابه أَلَّا تَرْتَابُوا آنکه بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون رجوع نمایند بکتاب إِلَّا أَنْ تَكُونَ مکر آنکه باشد
معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرکانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میکردانید آن را بَيْنَكُمْ میان یکدیکر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست
بر شما جُنَاحٌ کناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آن را وَأَشْهِدُوا و کواه کیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیه منسوخ است بقوله
تعالی فان امن بعضکم بعضا الایه وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند
وَلَا شَهِيدٌ و نه کواه را در حرج رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که کفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد
پس اکر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و در کتابت از خیانت احتراز کند و کواه
نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نکذرد و کواهی بپوشد و بوقت طلب باز نکیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اکر بکنید ای معاملان آنچه را که نهی کردم از
احتراز کاتب و شهید فَإِنَّهُ پس آن منهی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و همه شما بترسید و فرمان خدای را خلاف مکنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ
و می آموزاند خدای تعالی شمارا مصالح دین و دنیای شما وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیزها داناست وَإِنْ كُنْتُمْ و اکر باشید عَلَىٰ سَفَرٍ در سفر
علی اینجا بمعنی فی آمده وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت کند یا نوبنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد
کروهای قبض کرده شده یعنی فرستاده فَإِنْ أَمِنَ پس اکر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع باشد فَلْيُؤَدِّ پس
باید که ادا کند الَّذِي اؤْتُمِنَ آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از
خدای تعالی رَبَّهُ که پروردکار اوست و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناه کبیره است

دین نکتمها و هر که بپوشد گواهی فانه آثم پس به درستی که بزهمند و گنه کاراست قلبه دل او در اضافه اثم بقلب تنبیه تمامست بر وعید بانی
کاتم شهادت را چه جرایم قلبیه عظیم‌تر و غلیظ‌تر است از آثام متعلقه باعضا والله بما تعملون وخدای تعالی بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان
علیم داناست لله مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شاده و فرشته یا او راست علم و حاکمیت اسرار و غیوب و بواطن صفات
وما فی الارض و آنچه در زمین است از آدمی و پری و نبات وان تبدوا یا نهان سازید آنرا یحاسبکم به الله شمار کند بدان شما را از آن تا
دانید که دانای ضمایر و مطلع بر اسرار اوست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا
و اندیشهٔ دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن یشاء هر آنکس که خواهد بفضل خود ویعذب و عذاب کند من یشاء هر که را خواهد بعدل
والله علی کل شیء وخدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی بر آنند که این آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها
منسوخ گشت و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیه خبر است پس منسوخ
نشود و نزول آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها بعد از این آیه برای آنست تا دانند که مواخذه بر خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست
آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از تأمل در مضمون آن متأمل گشتند و طاقت شدن از معاذ جبل و بعضی از اعیان
انصار رضی الله عنهم بودند که بملازمت حضرت رسالت صلعم رفتند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند ایشان بجانب حضرت رسالت آمدند
گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا یطیق به ما را تکلیف بکاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن
نمی آریم حضرت استفسار فرمود که چه چیز و کدام عملست گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار
ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطرها خطور میکند و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق تعالی
می فرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار ما دشوار گردد و هیچکس از عهده بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که مگر شما همان میگوید
که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از
کلام سید احباب اطمینان تمام یافت گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره برکت این گفتار دشوار ایشان زود با ملایمت نهاد و حضرت حق در
ثنای این امت و سبکباری ایشان آیه فرستاد آمن الرسول گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلعم بما انزل الیه بدان چیزی که فرستاده بدو من
ربه از پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون و مؤمنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول
بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود که کل یعنی همه ایشان
از نبی و متابعان آمن بالله گرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود ابدی حسنی و صفات و جلال و افعال منیعه و احکام کامله وملائکته و بفرشتگان
او که مقربان حضرت کبریا اند نه بذات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وکتبه و بکتابهای منزل وی که همه حق است
و سخن اوست غیر مخلوق ورسله و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواستن براه لا نفرق میگویند نبی و مؤمنان
که ما جدا نمی کنیم در ایمان بین احد میان هیچکس من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را
منکرند وقالوا و گفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدایرا واطعنا و فرمان برداریم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه

خطاب برآمده گفتند غفرانک ربنا می طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که سبب نزول
مذکور شد اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او مکی اند و بی واسطه در شب معراج بحضرت
رسول صلعم نازل شد مجمل انچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا کردند نمازهای پنجگانه
و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند هر کس را از امت وی که شرک نیاورده بخدای تعالی در ینابیع آورده
که چون حضرت رسول صلعم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید شعر سوی عالی شد که عالم نماند
و ز وجود میان سایه هم نماند ؛ برون آمد از پردهٔ وجود خویش ؛ نگه کرد بی پرده مقصود خویش ؛ بوقتی که در مقام او ادنی سلام و
کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه و تعالی فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم مناجاتی
کرد محتوی بر آنکه مراتب این کرامت بمؤمنان امت کرا نیست حق سبحانه و تعالی فرمود که والمؤمنون کل آمن الایة حق تعالی از سید
که امت تو در قبول احکام چه می گویند خواجه فرمود که وقالوا سمعنا و اطعنا آنگه خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله
و در رنج نیفکند خدای تعالی نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید الا وسعها مگر بقدر طاقت لها ما کسبت مر آن نفس را باشد از نیکویها وعلیها و بر
باشد ما اکتسبت آنچه بجای آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا
او اخطأنا اگر فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد یا خطا کردیم و بقصد ترک گناهی نکنیم ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن بر ما
اصرا باری گران آن چیز گران را کما حملته بر آنکسانی که پیش از ما بوده اند چون یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع
شد ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة از چیزی که طاقت نیست لنا به ما را بدان که حدیث نفس است و وسوسه او
بقول آنکه آیه آمده را مدنی دانند و ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقول آنکه مکی گویند مراد استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوات بر نفس تا
شماتت اعدا با هر چه مشغول کرده اند ما را و از فرمان گذاری بازدارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم واعف
عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما
انت مولینا تو کارساز و یاری دهندهٔ مائی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان آورده اند که معاذ جبل
رض این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت صلعم این را در شب معراج میگفت و ملایکه آمین میکردند و حق سبحانه اجابت میکرد

سورة آل عمران مدنية وهي مائتان

بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بآلای عمیم حق
است و لام بلقاء او و میم بمحبت قدیم برکت آلای او علی العموم در دنیا همه را شاملست و نعمت لقای او در سرای عقبی ارباب خصوص را اصل
و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الم الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچکس مستحق

عبادت بکر او الحی زنده که حیات هر زنده ازوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده خواستند
که با حضرت رسالت صلعم مناظره کنند آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت کرد و ایشان گفتند که ما غاشیه اسلام بر دوش و
حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما دارند فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که در
نسب فرزندی عیسی ع بحق تعالی محتاج ایم واگر عیسی پسر او نیست پدر او کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی روا نیست
و خود می دانید که عیسی ع شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف می کنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر اوست و هم بعقیده شما
پروردگار عالم مصور نیست و خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری باو نسبت می کنید و حق تعالی
ازین همه منزه و مقدس است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد و آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان
تا نزد در الوهیت عیسی ع بود و تا نزد در نبوت حضرت محمد صلعم لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیوة و قیومیت او نازل شد بعد از آن در
بیان نبوت فرمود نزل علیک الکتاب فرو فرستاد خدای تعالی بر تو قرآن را بالحق مصدقا بدرستی در اخبار و راستی در دلالات و رجالی که موافق آنست
این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و معاد و اصول دینست وانزل التوریة والانجیل و فرو فرستاد توریه و
انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور
است و بدین نفی قول بطلان یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی ع میکویند ثابت میشود وانزل الفرقان و فرو فرستادیم کتاب دیگر
که جدا کننده آمد میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده دعوی صادق و کاذب بدان
متمیز می شده ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق
ارشد لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای تعالی غالبست و قادر بر عذاب کفار ذوانتقام
خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در
زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات و علم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بود آن نیز بعلم حق پس بجهان علم ناقص
مستدل نتوان شد بر ربوبیت هو آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکس است که تصویر می کند شما را فی الارحام در رحمهای
مادران شما کیف یشاء هر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و نر و ماده سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا و سعید و شقی و قلب عیسی برین
وجه بود بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و خالق جز الله نیست
لا اله الا هو تکرار جهت تقریر وحدانیت است علی رغم نصاری که بثالث ثلاثه قایل اند العزیز بی همتا و بی مانند الحکیم دانای محکم کار هو الذی
انزل اوست آنکه فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات نشانهای روشن است و آیتهای مفصل مبین
که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نیست هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست واخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر
در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه
داشته باشد شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بمعانی محکم می داند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند که متشابه حروف

مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل برای مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات
غیر مکرر در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یک و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد
و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه می شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه و تعالی فرمود فاما الذین اما آنکسانی که از روی
تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهیست یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی می نمایند ما تشابه آنچه را
که لفظ او متشابهست و معنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس
بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله
و دیگر اتباع متشابهات می کنند بجهة طلب تاویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود وما یعلم تاویله و نمی داند تاویل آنچه متشابه است الا الله
مگر خدای تعالی که فرو فرستاده امام سجاوندی فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا توقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد
تا راسخان علم که ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند و بحقیقت جز حق سبحانه و تعالی بتاویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت قدمان
فی العلم در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند امنا به ما گرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه
محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست وما یذکر و یاد نکنند و پند بدین نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقلهای صافی ربنا هم
قول راسخان علمست و ایشان قومی اند متاع دانش خود را بزیور علم آراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ میچان و منحرف مساز قلوبنا دلهای
ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک از نزدیک تو رحمة توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض
و محض رحمتست یا ما را ارزانی دار عصمتی از شک و شبه انک انت الوهاب بدرستی که توی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس
بدرستی که تو فراهم آرنده مردمانی یعنی پس از مرگ لیوم برای حساب روزی که مر او لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع او ان الله بدرستی
که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش
که حضرت را سرزنش می کنند که درویش است و پسران ندارد و خود با مال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد
از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند من الله از عذاب
خدای شیئا هیچ چیز نه بدنیا که بمحنت در مانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند اولئک و آن گروه هم وقود النار ایشان اند
انگیزه دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلعم کداب آل فرعون همچو عادت تابعان فرعونست در تکذیب موسی ع
والذین من قبلهم و مثل عادت آنکسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا بایاتنا که بدروغ می داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیا
خود را فاخذهم الله پس بگرفت خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید العقاب و خدای تعالی سخت عقوبتست بر کافران
قل للذین کفروا بگوی ای محمد مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا به نصرت
مومنان بر شما وتحشرون و جمع کرده شوید در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ این خطاب با کفار قریش می فرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را
آیة علامتی و نشانی در نبوت محمد صلعم فی فئتین التقتا در دو گروه که هر دو هم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله

واخرى

در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجری و دویست و سی و شش تن انصاری وأخرى
كافرة و گروهی دیگر ناگرویدگان بخدای که لشکر ابوجهل ملعون بودند نهصد و پنجاه تن يرونهم می دیدند مسلمانان ایشانرا یعنی
لشکر کفار را مثليهم دو برابر خود رأي العين دیدن آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از
مؤمنانرا بر دو تن از کافران غالب گردانم کما قال الله تعالی آیة فإن يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين در محل کارزار کفار را دو برابر ایشان بدیشان
نمودند تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند و در
اخبار آمده است که در مبداء قتال مؤمنانرا اندکی بچشم کافران در آوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثناء حرب مؤمنانرا ضعف لشکر
ایشان بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند و ضمیرهم راجع بمؤمنان و
علامت صحت نبوت این بود والله يؤيد و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من يشاء هر کرا خواهد إن في ذلك بدرستی که در تقلیل کثیر
و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لأولي الأبصار مر خداوندان بینایی‌ها را مراد بینایی دلست که بصیرتست زين زینت داده یعنی
آراسته شده است للناس برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق سبحانه و تعالی بود
که خالق افعال و دواعی است و تزیین جهة امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان مشتهیات را
من النساء از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند والبنين و پسران که محبوب طباع والدین اند والقناطير المقنطرة و قنطارهای گرد کرده
یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست گاوی دینار
و درم والخيل المسومة و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسباست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و عز
محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است با تمام خلقت یا رهوار یا فیر یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بود والأنعام و دیگر
چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زار یا زمین‌های برای زرع ذلك این که یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشته است
متاع الحياة الدنيا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا والله و خدای که معبود بحق است عنده نزدیک اوست
حسن المآب بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب مقصود نیست شعر چند گردی گرد کون و صد ادر هوس بیش هوای از حسن المآب
قل أؤنبئكم بگو آیا خبر دهم شما را ای محمد و ایشان صحابه بخير من ذلكم به بهتر از اینها که گفته شد للذين اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که
مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دینار از دست بداشتند چون اهل صفه مر ایشانرا عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات
بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا و هرچه در وست در حدیث آمده که بموضع سوط من الجنة خير من الدنيا وما فيها پس صفت
آن بوستانها میکند که تجري من تحتها الأنهار میروند از زیر قصورها و اشجار آن بوستانها جویهای آب خالدين فيها جاویدان باشند متقیان
در آن بوستانها ذکر خلود جهة آنست که نعمت دخول ودان بخوف انقطاع منقص نگردد وأزواج و مر ایشانرا جفتها اند حوری و انسی
مطهرة پاکیزه از قاذورات که نساء دنیا را باشد یا پاک اند بخلق و خلق ورضوان من الله و دیگر ایشانرا خشنودیست از خدای و
این از بهشت و نعیم او بهتر است والله بصير و خدای تعالی بیناست بالعباد به بندگان و احوال ایشان الذين متقیان که نازل اند

بغیا

خواهند بود آنانند که از روی نیاز يقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما إننا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بدانچه فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز
برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش وقنا عذاب النار و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصابرين و یک صفت
ایشان میکند که صبر کنندگان باشند بادای فرایض و سنن و یا صبر بر ترک محظورات و شبهات و یا در وقت هجوم بلیات والصادقين
و راستان اند در قول و فعل و نیت والقانتين و فرمان برداران اند مر امر خدای را در نهان و آشکارا والمنفقين و نفقه کنندگان از مال حلال
بر اهل استحقاق والمستغفرين و آمرزش خواهندگان بالأسحار در سحرها که اوقات اجابت دعواتست یا نماز گزارندگان در وقت ثلث
آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج
مناهج ارادت و قانتان اند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی تصور و بی فترت و منفق صفات و ذاتند از روی محبت و مستغفرند از
از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق شعر گناه آمد شهود ما سوی الله ۵ ازین نوع گنه استغفر الله ۵ و ازین صفات که
مذکور شد صبر مبداء سلوکست و صدق ابتداء تخلق و باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بوالفضول و انفاق تسبب
تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فناء در توحید است و یا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای
ابدی او از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر یعنی کلمات والمستغفرين بالأسحار که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور نور صفا
دو نراستاین فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد شب وجود که نمودنی بوده است زایل گشته صبح
شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفأ السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید شعر لمعه نور قدم تافتن آغاز
جمله مرادات محدثات بر آمد شعر صبح وصالش دمید در همه آفاق ۵ هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد ۵ در اسباب نزول آورده که دو حبر
از احبار بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلعم سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریف‌ترین شهادتی در کلام خدای تعالی کدام است این آیة نازل
شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود که أنه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا إله إلا هو هیچ معبودی
سزای پرستش نیست بگر او والملائكة و فرشتگان نیز بر همین وجه گواهی دادند وأولو العلم و خداوندان علم که مؤمنان اند از اهل کتاب
یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امة همین گواهی دهند قائما در حالتی که هر یک ازین علما حاضر و قائم اند بالقسط بعدل در ادای شهادت
یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق بنصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه
اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق
تعالی معلوم می توان کرد لا إله إلا هو تکرار بجهة تأکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادل توحید العزيز توانا غالب یعنی ممتنع است از
آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی بکر بدو جاه بچه همه مأمورند باظهار کلمه توحید الحكيم داناست در شهادت
بوحدت خود إن الدين بدرستی که دین پسندیده عند الله الإسلام نزدیک خدای تعالی اسلامست نه دین یهودیت و نصرانیت وما اختلف
الذين و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلعم پیغمبر بحق آنانکه أوتوا الكتاب داده اند بدیشان توریة را إلا من بعد ما
جاءهم العلم مگر پس از آنکه بدیشان دانش بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز

خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و نیز هرکه و من یکفر و هرکه نگرود بآیات الله بقرآن یا معجزاتی
که خدای تعالی حضرت محمد را صلعم ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد
که مخالفان ازین عالم بروند و خدای ایشانرا جزا دهد بکفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان خصومت کنند با تو در دین
بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران که در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه فقل اسلمت پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم
وجهی خود را یعنی خودی خود را و گفتار و کردار و نیت خود را سپردم لله بخدای او من اتبعن و آنها که پی روی من کردند و همین کرده اند
کس کرده ام وقل و بگو للذین اوتوا الکتاب مرآنکسانرا که کتاب بایشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و بگو مشرکان عرب را که کتاب
نداشته اند ء اسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آورند و
امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و ثبت
بر اسلام ننمودند فانما علیک البلاغ پس بر تو نیست جز آنکه پیغام رسانیدنست و بس والله بصیر بالعباد و خدای بیناست به بندگان و تکذیب
و تصدیق ایشان ان الذین یکفرون بدرستی که آنانکه کافر شدند بآیات الله بقرآن و بمحمد صلعم یا بحجتهای روشن که بر صحت و حقانیت حق
سبحانه و تعالی واقع است در کتابهای وی و یقتلون النبیین و می کشند پیغمبرانرا بغیر حق بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکیداست
که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق می کشند از حضرت رسالت صلعم روایتست که بعد از نزول این آیه فرمود که
بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان
امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر بکشتند چنانچه حق تعالی میفرماید و یقتلون الذین و می کشند آنانرا نیز که از روی حقانیت
یأمرون بالقسط می فرمودند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ماسوی انبیا علیهم السلام فبشرهم پس خبر ده ایشانرا بعذاب الیم بعذابی
دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارت اولئک آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه و شبهه حبطت
اعمالهم تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که می گفتند که ما بدین احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل می کنیم و بی شک اعمال
ایشان حبط است فی الدنیا درین سرای که کس ایشانرا نمی ستاید والآخرة و در آن سرای که ثوابی مترتب نمی شود و ما لهم و نیست مر ایشانرا
در روز قیامت من ناصرین یاری دهندگان که عذاب ایشان نیز دفع کند الم تر آیا نمی نگری که الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شده
اند بهره را من الکتاب از توریه یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن یدعون خوانده می شوند الی کتاب الله بسوی توریه لیحکم بینهم تا توریه
حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت
صلعم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت که ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره می کنم حضرت فرمود
که آن صحیفه را از توریه که بر نعت و صفات منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قبول ابا نموده آیات را حاضر
نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریه میخوانند ثم یتولی پس روی می گردانند فریق منهم گروهی از ایشان که رؤسای یهودند وهم
معرضون و ایشان اعراض کنندگان اند از حق ذلک این اعراض از حکم تو مر ایشانرا بانهم قالوا بآنست که ایشان می گویند لن تمسنا النار

نخواهد رسید بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که هفت یا چهل وغرهم و فریب داد ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا
یفترون آنچه بودند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن
هنگام که جمع کنیم مر ایشانرا لیوم از برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن و وفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را تمام
ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف روایت
میکند که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند رجوع بحضرت پیغمبر صلعم نمودند و آن
حضرت بدان موضع آمد میتین بدست گرفت و بقوت روحانی بل بتائید الهی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری بشکست و برقی
از میان آهن و سنگ بجست که از تابش آن آتش کوههای مدینه روشن شد بحدی که مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران
در آمد نوبت دیگر ضربی آنحضرت مقداری از آن بشکست و نوری درخشان شد که بروشنایی آن صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیم لمعه
ظهور نمود قصور قیصر روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول صلعم فرمود که وعده باشد که امت من بر همه این ظفر یافته کوشکهای جمیع
تصرف در آورند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من بسایه یمن و دولت بمغارب اهل
یمن اندازد مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری
که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق می کند و بجهت آنکه لشکر دشمن پای از دایره روان بیرون نمی نهد و یاران خود را ملک روم
و فارس وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد قل اللهم بگوای بار خدای مالک الملک خداوند پادشاهی و متصرف در آن تؤتی الملک عطا
میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا که خواهی وتنزع الملک و میستانی ملک را ممن تشاء از هر که میخواهی بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی
ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون آرد شعر
مفتاح اختیار بدست قضای اوست ۰ از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد ۰ و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل
بستد و به بنی اسمعیل داد یا امارت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلا زنان عتبه علیه نبوت حواله فرمود یا ملک روم و فارس
و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است هر کرا اعطا کرد عزیز دو جهان و از هر
که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام احمد حرب فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه خداوند یکتاست هر کرا مقبول
قلوب سازد و بنظرات عنایت صاحب دلانش نوازد و هر کرا از دلهای درویشان براندازد بشعلهای نیران نکبت و مذلتش بگدازد
وتعز و ارجمند میسازی من تشاء هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی وتذل و خوار و بی مقدار میگردانی من
تشاء هر کرا میخواهی بکفر و نکوبت چون ابو جهل و پی روان او یا مراد عزت این امت است باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل
فارس و روم و غیر ایشان از کفار ام یا عزت مؤمنان بر ظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت
بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص استغنای قناعت فقیران را بمسند تمکن رسانید و نکبای حرص توانگرانرا در صف نعال افکند در تفسیر
بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت خراسان بزیارت امام مقری که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود

رهجان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود امام قدس سره جواب داد که روشن ترین
وجوهی در معنی آیه اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرهنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب پیشی و پیشی طلب
بخانه همچو من گدایی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد شعر
انکو بقناعت آشنا شد ۰ از فیض تعز من تشا شد ۰ وانکو ز حرص و آز بیمود ۰ مقهور تذل من تشا شد ۰ و نزد محققان عزت بشهود
لقا و کشف عطاست و ذلت بحجاب حرمان و بازگشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک
و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر جهت انتزاع و اذلال بدست قدرت تست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد
که کلام مبتنی بر نشان اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از و ضد دیگر مفهوم میشود
چون سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم ع فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر
خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه در مثنوی مولوی میفرماید شعر بد بنسبت باشد این را هم بدان ۰ پس بد مطلق
نباشد در جهان ۰ زهر ماران مار را باشد حیات ۰ نسبتش با دیگران باشد ممات ۰ با آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدم را با وجود
آمیزشی نباشد و لهذا حضرت رسالت پناه ص در بعضی ادعیه فرموده انما الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت
ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بر این سخن ایمای می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم ص میفرماید شعر بلبل شاخسار باغ بلاغ
شاه باز نشیمن مازاغ ۰ داشت چشم سرش چو دیده سر ۰ روشنایی نکحل ما بصر ۰ چون بنظاره جهان پرداخت ۰ هر بد و نیک را که دید شناخت
کانچه نیک از خصایص قدمست ۰ وانچه بد از نقایص عدمست ۰ گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک انک بدرستی که تو
علی کل شیء بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانایی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول
آفتاب بنقطه شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر
ایام سنه بود و در اول سرطان اطول ایام سنه میشود و تولج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز
کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که آخر جوزا اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول لیالی میشود و تخرج الحی و بیرون
می آری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت از دانه و تخرج المیت و بیرون
می آری مرده را چون نطفه و دانه و بیضه من الحی از زنده که آن حیوان و درخت و مرغست و کذا خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب
را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مؤمن چون نوح ع و مؤمن چون ابرهیم را ع از کافر چون آذر بمذهب اهل سنت و ترزق و روزی می
میدهی از خزانه رحمت واسعه من تشاء هر کرا میخواهی بغیر حساب بی شمار یعنی برتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند
مؤمنان که دوستانند الکافرین کافرانرا که دشمنانند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون مؤمنان یعنی دوست
مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافرانرا بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد الموالات
و عقد مصالحات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده و از روی تهدید گفت که و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس

من الله

یعنی واسطه عیب نفس عمارت شناسان ازان
حق یکی عیب هاش بدرسان
انتفاع نفس درسان حق ...

من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از
شرهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در
دار حرب نیست و یحذرکم الله و می ترساند خدای تعالی شما را در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از
محض قهاریت حق سبحانه و تعالی ایراد کند مر آذات او باشد و الی الله المصیر و بسوی جزاء خداوندست بازگشت همه قل ان تخفوا بگو اگر نهان
دارید ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار او تبدوه یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای تع
آنرا می داند و یعلم ما فی السموات و می داند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات والله
و خدای که علم ذاتی او باین همه محیطست علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید
میداند و مکافات آن می تواند نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیاید کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر از آنچه کرده
کرده باشد از نیکویی محضرا حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات را و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تود
دوست دارد آن نفس لو ان بینها اگر باشد میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد مطلقا عمل خود را
به بیند و یحذرکم الله و حذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات فرموده که خدای تعالی شما را می ترساند از آنکه در ذات او
تفکر کنید بدین تاکید دفع مناسبت می کند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب چه نسبت ذره را با عین خورشید
چه نسبت خاک را با عالم پاک والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان که مبالغه میفرماید در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر
هستید شما ای یهود و نصاری که لاف ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی می کنید که تحبون الله دوست می دارید خدا را
فاتبعونی پس مرا پی روی کنید یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای
آمرزنده است کسانی را که بمتابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که
می گفتند ما بتان را برای خدای دوست می داریم و بشفاعت ایشان نزدیک آسمان امید داریم ایشانرا گفتند که اگر حق را دوست
می دارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی و الرسول و پیغمبر او را در احکام شرع
فان تولوا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از طاعت خدای تع و رسول او فان الله پس بدرستی که خدای تعالی لا یحب الکافرین دوست
نمیدارد کافرانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت و رسول کفر است ان الله اصطفی بدرستی که خدای بر
گزید آدم آدم را که ابو البشر است بتعلیم اسماء و سجود ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرع
مقدم و آل ابرهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و بنای خانه کعبه و آل عمران و آل عمران را که موسی و هرون بودند برسالت
و تکلیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم و آل او مریم و عیسی بودند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را
بتقدیس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذریة و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا بعضها برخی از ایشان من بعض از برخی
زاده شده مراد اولاد بندین اند از آبای برگزیده والله سمیع و خدای تعالی شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا

از خرافات نصاری که بنوه عمرانرا گفتند ابن الله علیم داناست باعراض فاسده ایشان ازین مقالات إذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد که
چون گفت زن عمران بن ماثان که بنسبت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت بدرستی که من نذر کردم ای پروردگار من لک برای
تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیوی تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان
خدمت مسجد قدس را بزرگ می داشتند و فرزندانرا برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در حین
نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه خود را گفت و بحکم این جهت که گوی شاید که در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه
جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانا
بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که نهاد بار خود را ضمیر عاید بجسمه است قالت گفت بر سبیل التضرع
و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی نهادم آن باررا انثی فرزندی ماده والله اعلم و خدای تعالی داناتر است بما وضعت بآنچه بار
نهادم و حفص وضعت خواند یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد ولیس الذکر و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت
کنیسه کالانثی همچو فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده
یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک و بدرستی که من در پناه تو می آرم او را وذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده
شده یا از مس او دعای حنه بود که عیسی و مریم رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نیست الا که
شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ بودند
فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما
او نباتا حسنا نشو و نمایی نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسن سالکی رسید بانواع عبادت بر همه احبار
غالب شد و پرورش حسن تخلق او باخلاق ربانی بود و در ما بعد از ولادت او دایه به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را
گفت دونکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خداست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف
افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریه میکردند بکنار نهر روان برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه
قلم هر کس که بر سر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا ع بر روی آب آمد و کفالت مریم بر وی مقرر شد وکفلها زکریا و فرا
پیرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برد و جهه ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورد
غرفه که جز بنردبان صعود میسر نشدی برای او ترتیب داده و هرگاه زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته
کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات حال او لایح
گشت کلما دخل هرگاه که در آمدی علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که آنجا می بود وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی و آن
میوه تابستانی بودی در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای
مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان

بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهه کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آن
وقت که ثمره تازه نه در هنگام آن مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زکریا بخواند زکریا ربه پروردگار
خود را قال رب گفت ای پروردگار من هب لی من لدنک ببخش مرا از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاک از آلایش گناه انک بدرستی که تو از کرم سمیع
الدعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل ع بود و بجهة تعظیم او را بلفظ
جمع یاد کرد وهو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز می گذارد در محراب مریم یا محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای
یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر با و زنده شد یا دین پدر با و زنده گشت مصدقا
در حالتی که آن فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بکلمة بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که ایمان بعیسی
آورد یحیی بود ع و دیگر صفت یحیی است وسیدا و مهتری بحکم و علم و تقوی که بشرایط آراسته باشد وحصورا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز
دارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق
بر وجهی که باید ادا کند و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری وقد
بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وامرأتی و زن من یعنی ایشاع و آن خواهر مریم بوده عاقر نازاینده است آیا
مارا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قال گفت خدای تعالی کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء و
خدای تعالی میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال گفت زکریا رب اجعل ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آیة نشانه که
مرا از حمل ایشاع خبردار کند بولد قال گفت جبرئیل که خدای میگوید آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن
گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانروز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی برمزی یا باشارت دست بر زمین نویسی واذکر ربک کثیرا و یاد کن پروردگار
خود را بسیار وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در شبانگاه والابکار و در بامداد باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة و یاد
کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه یا مریم ای پرستار خدای تعالی ان الله اصطفاک و بدرستی که خدای تعالی ترا برگزید برای عبادت
یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بنعمت وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را می باشد چون حیض و نفاس یا از
خصال ذمیمه و عادات قبیحه واصطفاک تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان به آنکه ترا بی شوهر فرزندی
دهد و نبخه جبرئیل ع مخصوص کرد اند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی و سجود کن خدایرا وارکعی
مع الراکعین و رکوع کن با رکوع کنندگان مریم را حکم کرد که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد درین آیتها
از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهة اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم بر زبان جبرئیل بتو فرستیم
وما کنت و تو نبودی ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آن هنگام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را
در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم پایندان شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون
آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم به

یبشرک

درستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از و مراد حضرت عیسی است ع او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از
بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق او لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل و اتم
تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی
محمد است ص مسیح بلغت عبری مسیحا یعنی مبارک وجیها روی شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی
پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمد در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجات در جنت ومن المقربین و از
نزدیک کرده شدگان بکرامت خدای تعالی ویکلم الناس و سخن گوید این فرزند با مردمان فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد یا در زمان
صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی در دو موسم کلام او در مهد معجز بود و در کهولت دعوت ومن
الصالحین و از انبیاء شایسته است قالت رب گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام انی یکون لی از کجا و از چه وجه باشد مرا ولد
فرزندی ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مرا مس نکرده هیچ بشری و این خارجست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل ع
برهمین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای تعالی می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی چون خدا حکم کند امرا کاری را فانما
یقول له پس جز این نیست که گوید له مر آن چیز را که معلوم است کن باش فیکون پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا
بتکوین او یعنی هست کردن اشیا خلق او را دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مراد همچنان قادر است بر آفریدن
اشیا دفعة بی سببی ماده شعر انکه از وی پدید گشت سبب ، بی سبب آفریدنش چه عجب ، قدرتی را که عجز نیست در آن
هست ازین نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب و بیاموزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن
والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعتست والتوریة والانجیل و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله تفضیل است
ورسولا و گرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل سوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم به
تحقیق آمدم نزد شما بایة بعلامتی من ربکم از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیة جنس است نه فرد زیرا که پنج
علامت ذکر می کند اول انی اخلق بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ
پس می دمم نفس خود را فیه در آن مرغ از شکل گل ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله بامر
خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در وی می دمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان
زمین و آسمان به پرواز در می آمد و گفته اند در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم
وابرئ الاکمه و بهی میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او سیوم والابرص پاک می سازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض
او چهارم واحیی الموتی زنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد
و مفسران برآنند که عیسی علیه چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح ع بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم
وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تاکلون بآنچه شما میخورید وما تدخرون و آنچه ذخیره می کنید فی بیوتکم در خانها، مشهور است که در مکتب با

باکودکان

باکودکان که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات
بازگفتندی ان فی ذلک بدرستی که درین پنج معجزه لآیة لکم هر آینه علامتیست شما را و دلالتی بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما
باور دارندگان که من پیغمبرم ومصدقا و آمدم نزد شما باور دارنده لما بین یدی مر آن چیز را که پیش از من بوده من التوریة که آن کتاب موسی است ع
و من تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم شما را بعض الذی بعضی از آن که در شریعت موسی ع حرم علیکم
حرام کرده شده بود بر شما چون شحم بقر و غنم و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه وجئتکم و آمدم نزد شما بایة من ربکم بنشانی از پروردگار
شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیة بلفظ واحد بنابر آنست که همه در دلالت حکم یک آیة دارد فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت
من واطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی بدرستی که خدای پروردگار من وربکم و آفریدگار شماست فاعبدوه پس به
پرستید او را هذا صراط مستقیم اینست راه راست و رساننده بمقصود فلما احس عیسی پس آنگاه هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از ایشان
کفر را که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در مشاورت بود یهود را بر قتل وی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخواستند
عیسی ع فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر و بر لب آب نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی می گرفتند عیسی ع گفت با ایشان که بیایید تا
بهترین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اینجا شکار ماهی آنجا شکار
کماهی کنیم و در معالم آورده که عیسی ع گفت بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبدالله و رسوله ایشان بوی ایمان
آوردند بعد از آن قال گفت عیسی من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریان
یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد یعنی خاصگان در جواب
عیسی فرمودند نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندگان دین خدا آمنا بالله بگرویده ایم بخدای واشهد تو ای عیسی گواه باش بانا
مسلمون با گردن نهادگانیم دین خدا را پس دعا کردند که ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل
واتبعنا الرسول و پی روی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی ع فاکتبنا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان خود مع الشاهدین با آنهایی
که گواهاند ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و گفته اند کتاب بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امة پیغمبر ما سید مختار و معنی دعای حواریان
این بود که خدایا جمع کن میان ما و میان امت محمد ص که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون
آخرند و نمکه اول هم شعر هست از پیغمبران او خوبتر ، امتش از امتان محبوبتر ومکروا و مکر کردند آنکسانی که عیسی ع از ایشان احساس
کفر کرده بود بر آن وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی را بیابند بکشند و اصح آنست که با نواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند
شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق تعالی
در آن شب عیسی را بآسمان برده همین یهودا که بخانه در آمد عیسی را نیافت و حق تعالی شبه عیسی بر او افکند چون بیرون آمد و خواست که گوید که
عیسی در اینجا نیست در روی او ریختند و هرچند استغاثه کرد که من فلانم کسی بجای نرسید و از دارش در آویختند و تیر باران کردند این است
که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله و خدای تعالی جزای مکر ایشان بدیشان رسانید تا مهتر خود را بخواری تمام کشتند

والله خیر الماکرین و خدای تعالی بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اذ قال الله یاد کن آنرا که گفت خدا یا عیسی انی متوفیک ای عیسی من فراگیرنده توام
از دنیا ورافعک الی و بر دارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود ومطهرک و پاک کننده و نجات دهنده توام من الذین کفروا از قصد و مکر کسانی
که کافر شدند بتو وجاعل الذین اتبعوک و کرداننده ام آنکسانرا که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان امة تو فوق الذین کفروا بالای آنانی که کافر شدند بتو یعنی یهود
و این فوقیت بآن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان و در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره
و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیامة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و تابعان
و منکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم میان شما براستی فیما کنتم فیه تختلفون در آنچیزی که هستید که در وی اختلاف می کنید یهود موسی را معتقد
و عیسی و محمد صلعم منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق می کنند و بمحمد صلی الله علیه و سلم منکرند و بثلاثه قایل شوند و مؤمنان میگویند الله تعالی
یکیست و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس آنانکه کافر
شدند یعنی یهود و نصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذاب سخت فی الدنیا درین سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ
وما لهم و نیست مرین کافرانرا من ناصرین یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب ایشان واما الذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند چون محمد صلعم
و امت وی وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیوفیهم پس باتمام بدهیم ایشانرا حفص یوفیهم خواند یعنی خدای تعالی بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا
در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدولت و کامرانی والله لا یحب الظالمین و خدای دوست ندارد ستمکارانرا ذلک این که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه
علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات و آن از علامت نبوت و دلالت رسالت تست والذکر الحکیم و از یاد کرد نیست محکم از تطرق خلل و تعرض نقل یعنی قرآن
آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی و نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی می نهی خواجه
فرمود که معاذ الله که نام عبدالله بر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدا و کلمه ایست القا کرده بر بتول عذرا ایشانرا آتش دوزخ
برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی و شان
غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند کمثل آدم همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید
که بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر بوجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت
مشارکت در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد طرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود نیست خارج از عادت مستمره امام قشیری
فرماید که تخصیص کرد هر دو بتطهیر روح ایشان از مرور بر مرد اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بروجه
خرق عادت پس بیاد ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت مر آن قالب مصور مستو[ی] را که
بحکم من کن باش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم آدم باش باد را گفتم عیسی باش الحق این خبر
که از عیسی گفته شد درست و راستست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک آرندگان مراد تا کید[ا]
بر زیادتی ثبات واضح آنست که ظاهر خطاب است آنحضرت و باطن ای مؤمنان شما مباشید از جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون
آدم است و در کتاب میگفتند چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانند لمعه این نور را مشاهده نکردند شعر زانرا یقین حرفی نخواندند

بندان کمان مجوس مانند • بدین سان کشته ظاهر آفتابی • به پیش دیده ایشان حجابی • چه بیند چشم نابینا ز خورشید
چه داند دیو سرکش جام جمشید فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو
آمد من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسولست فقل تعالوا پس بگوی ایشانرا که بیائید از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا وابناءکم
پسران ما و پسران شما را ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم
در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب
چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صم وفد نجرانرا طلبید گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید
تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت راضی شدند زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر
حضرت پیغامبر صم حسین را ع بر داشته و دست حسن ع گرفته و فاطمه زهرا صلوات الله علیها از عقب و علی مرتضی ع از بعد روان شدند
و خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کویم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار
خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغامبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت دید فریاد بر کشید که ای یاران
از مباهله این بزرگواران بکنید که بپرهیزید بخدای که من رویها می بینم که اگر از خدای در خواهند کوهها را از مواضع آن زایل کرداند و بیقین میدانم
که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بدهند تسلیم سلمانان
نمایند برین منوال صلحنامه نوشتند بمنازل خود باز گشتند و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی
ایشانرا مسخ کردانیدی آتش بدیشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی
که این قصه ها مذکور شد لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر
الله که استحقاق معبودیت او را ثابت وان الله و بدرستی که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم اوست غالب و قوی محکم کار فان تولوا پس اگر
برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بمفسدان و تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر
تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید شعر هر که بدین ره نرفت راه بجای نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید
قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز در خطاب داخل اند و مضمون خطاب اینست که تعالوا
بیائید الی کلمة سواء بسوی سخنی راست بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است الا
نعبد یکی نپرستیم الا الله مگر خدا را تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی ولا نشرک و دوم آنکه شرک نیاریم به شیئا بخدای
چیزیرا و شرک این هر دو گروه ظاهر است ولا یتخذ سیم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضا بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون الله بجز خدای تعالی
اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجود میکردند و می گفتند از کمال ریاضت حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ
ارباب یهود را طاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر بر گردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگوئید شما ای
پیغامبر و اصحاب مر ایشانرا که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما یهود گروه مخاصمه می کنید

فی ابرهیم در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان می گفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او
مجادله می نمایید و او را جهود و ترسا میخوانید وما انزلت التورىة و حال آنکه فرستاده نشده توریة که یهود بر شریعت او عمل می کنند والانجیل و نه انجیل که نصاری
حکم او را کردن دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابرهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او
برین دو پیغامبر و شریعت و امت ایشان متقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل
سخن خود نمی کنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید شما هؤلاء آن گروه که حاججتم خصومت کردید و بحث آوردید فیما لکم در آن
چیزی که مر شما را به علم بآن چیز دانش هست یعنی نعت محمد را صم که در توریة و انجیل خوانده بودید و آنرا تغیر دادید فلم تحاجون پس چرا
حجت می آرید فیما لیس لکم در آن چیزی که نیست شما را به علم بآن چیز دانشی یعنی قصه ابرهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا
نصرانی والله یعلم و خدای میداند که ابرهیم بر دین هیچ یک از شما نبود وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابرهیم نبود ابرهیم یهودیا
جهود ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان و لیکن بود حنیفا پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده وما کان من المشرکین
و نبود از شرک آورندگان تعریض اهل کتابست که شرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم بدین
ابرهیم للذین اتبعوه هر آینه آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او وهذا النبی و دیگر این پیغامبر که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند
بدین پیغامبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابرهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را صم
حسد بر آن داشت که خود را بملت ابرهیم منسوب سازد این آیة در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی فرود آمده در وقت که
جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرة کرده بودند و قریش عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی
فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر و عمرو و عبدالله مناظره کردند و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را
بتلاوة قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه ایشان در استماع قرآن دقت ورزیدند و جعفر و قوم او را گفت تهیید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب
ابرهیم عمرو عاص گفت حزب ابرهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که محیینی و پیغامبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش
نیامد و آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیة در مدینه فرو فرستاد که سزاوار
تر بابرهیم حضرت پیغامبر است و اصحاب او والله و خدای ولی المؤمنین دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست ودت آرزو می برند طائفة من
اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم اگر شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکردند چنانچه در قصه
گذشت و میخواستند که از راه راست بگردند وما یضلون و گمراه نمیسازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال و اضلال بدیشان عاید است وما
یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود می رسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بایات الله بقرآن یا بنعت محمد
وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقاست و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق
چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی یا غلط می کنید توریة را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغامبر آخر الزمان داشتید
با انکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را که وصف حضرت مصطفی است صم وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید که آن

حقیت

حقیت یا میپایند که آنرا از حسد می پوشید و بعناد در اخفاء آن می کوشید و گفته اند می پوشید و می دانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که او خود
عنایت آلهیست بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد والله متم نوره
شعر
شمع خورشید از آن نمی میرد / لشکر باد اگر جهان گیرد
وقالت طائفة
و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صم درآیند از روی مکر و حیله و باخر
روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خود تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی
موعود در پیغامبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند سخن چنین از روی گزاف نخواهند
گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق حق و از مطلب تصدیق محمد منحرف شده بدین ما درآیند حق تعالی مؤمنان
را بکر آگاهی داد و آیة فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی
بدان چیزی که انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده شده است بمؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر
روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود
و چون خبران دیدند که نفاق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند ولا تؤمنوا تصدیق مکنید الا لمن تبع مگر آنکس را که پیروی کند دینکم
دین شما را که یهودیتست قل ان الهدی بگو ایشانرا که بدرستی که دین حق هدی الله دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود
در قول ایشانرا پس باز تتمه کلام ایشانرا بیان می کند که می گفتند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد آنکه داده
باشد هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند
عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری و بهتری
یا افزونی در علم و حکمت بید الله بدست تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمتست
علیم دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل یختص خاص میگرداند برحمته باسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر کرا میخواهد و می داند
که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد
که او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را بتو و عبدالله سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست
اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد ومنهم و از ایشان باشد من ان تامنه کسی که اگر او را امین کردانی بدینار بیک دینار
لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود
از احبار یهود که یک دینار بامانت بدو داده بودند و در آن خیانت کرد ذلک این خیانت مر یهود را بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند لیس علینا
نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خوانندگی و نویسندگی نمیدانند سبیل گناهی و عقوبتی در آخرة معتقد یهود آن بود که هر
توریة نداند احمقست و مال آنکس را بر خود حلال می دانستند و دیگر می گفتند که توریة ما داده است که با مخالف دین خود خیانت کنیم
ویقولون و میگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم کرده است وهم یعلمون و حال آنست که
ایشان می دانند که خیانت حرامست بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گناهست در خیانت عرب و حکم اینست که

مَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهٖ هرکه وفا کند بعهدی که خدای با او بسته است در توریة باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقیٰ و پرهیزد در باب حلال و
حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزکارانرا اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنانکه یَشْتَرُوْنَ میفروشند و بدل می
کنند بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدیرا که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صم وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خودرا که در باب صفت محمد و تغییر آن میخورند
ثَمَنًا قَلِیْلًا به بهای اندک و آن صاعی چند جو و کرباس چند بوده که از کعب بن الاشراف گرفته اند و نعت پیغامبر را تحریف کرده و
بدین افتراد پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِکَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِی
الْاٰخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوش دل گردند وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان
ننگرد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مرایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد و
وَاِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که آن جهودان لَفَرِیْقًا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی یَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای
خودرا بِالْکِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته اخبار ایشانست و آن مفتریاترا بلغت عبری میخوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که
آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْکِتٰبِ از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتٰبِ و حال آنکه نیست از توریة وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن محرف و مفتری از
نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزد خدای وَیَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن اوراسخن او میدانند وَهُمْ
یَعْلَمُوْنَ و ایشان میدانند که دروغ می گویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی عم می گفتند که او دعوی الوهیت
کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا میفرماید مَا کَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آدمیرا یعنی عیسی عم اَنْ یُؤْتِیَهُ
اللّٰهُ الْکِتٰبَ بآنکه بدهد خدای ورا انجیل وَالْحُکْمَ و فهم آن یا فصل امور را قضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغامبری ثُمَّ یَقُوْلَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر اتباع خود را
کُوْنُوْا عِبَادًا لِّیْ باشید شما بندگان یا پرستندگان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز از خدای وَلٰکِنْ کُوْنُوْا و لیکن گوید که باشید رَبَّانِیّٖنَ داناتان در دین و استواران
در دانش بِمَا کُنْتُمْ بسبب آنکه شما باشید از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ الْکِتٰبَ بیاموزید مردیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده وَبِمَا کُنْتُمْ و بآنکه
باشید شما که پیوسته تَدْرُسُوْنَ بخوانید و دل راست کنید کتابرا از معنی آیة چنان فهم میشود که ربانی آنست که پرورش دهد بافاده و
استفاده و آنکه محمد بن الحنیفه رحمة الله در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست
و بزبان اهل معرفت ربانیان مجرد انند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده جهاد اکبر با نفس فریبنده کرده و روی
توجه از خود بر تافته و بدوست آورده **شعر** ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت ۞ شسته نقش حرف غیر از صفحهٔ پندارشان
و در لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای قایم الله و فانی از ماسوی الله شود ایشان
از حق و گفتن ایشان با حق با او گویند آنچه از وی می شنوند وَلَا یَاْمُرَکُمْ و نسزد آنرا که خدای پیغامبر ساخته که امر کند شمارا اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِکَةَ آنکه
فرا گیرید فرشتگانرا وَالنَّبِیّٖنَ و پیغامبرانرا اَرْبَابًا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری
پیغامبرانرا که عیسی و عزیر اند اَیَاْمُرُکُمْ آیا میفرماید آن پیغامبر شمارا بِالْکُفْرِ بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ بعد از آنکه هستید شما
مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگان مر دین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن چون فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ النَّبِیّٖنَ پیمان و عهد پیغامبرانرا که دانند

مِیْثَاقَ تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق تعالی از همه پیغامبران فرا ستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صم و مضمون میثاق
چنین است که لَمَآ اٰتَیْتُکُمْ هرچه بدهم شمارا مِنْ کِتٰبٍ وَّحِکْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَآءَکُمْ پس بیاید بشما رَسُوْلٌ فرستاده از نفس من که
محمد است صم مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ باور دارنده مر آنچیز را که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ هر آینه ایمان آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و یاری کنید
او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای مر انبیارا بعد از عرض این
میثاق بر ایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِکُمْ برین که گفتم اِصْرِیْ عهد مرا بر وجهی که بران وفا کنید قَالُوْٓا اَقْرَرْنَا گفتند اقرار
کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را فرمود که گواه باشید باقرار انبیا وَاَنَا مَعَکُمْ و من
که خدایم با شما مِّنَ الشّٰهِدِیْنَ از گواهان برین اقرار فَمَنْ تَوَلّٰی پس هرکه بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرة کردن وی بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از این
عهد و پیمان فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشان بیرون شدگانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین
خدای یَبْغُوْنَ می طلبید و حفص به غیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دینی دیگر را وَلَهٗ و حال آنکه مر خدایرا اَسْلَمَ
گردن نهادنست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هرکه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هرکه در زمین است طَوْعًا برغبت وَّکَرْهًا و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه
سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردار اند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین
بطوعست و از ان ایشان بکره وَّاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردانیده شدای طایعان وای کارهان و حفص به غیبت خواند یعنی همه اهل
آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ اٰمَنَّا بگوای محمد که ایمان آوردیم بِاللّٰهِ بخدای که یکتاست در ذات و بی همتاست در صفات
وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و آنچه نازل کرده اند عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ
بر ابرهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَالنَّبِیُّوْنَ و بانچه داده اند
پیغامبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان لَا
نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ
و ما خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ یَّبْتَغِ و هرکه طلبد غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا جز دین مسلمانان دینی دیگر را فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود آن
دین از و وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ در آن سرای از زیان زدگان باشد این تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند
و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داده اند و مرتد شوند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ چگونه راه نماید بخدای
استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا کَفَرُوْا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده
تن بودند که از مسلمانی روی بر تافته بدار کفر پیوستند چون حارث سوید و طعمه بن اشرف و قیس بن صبابه و امثال ایشان که اول گرویدند
بخدای وَشَهِدُوْٓا و گواهی دادند اَنَّ الرَّسُوْلَ آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صم حَقٌّ حقست و قول او صدق وَّجَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ و آمده بود بدیشان
آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغامبر وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه ننماید گروه ستمکارانرا که وضع کفر کردند در موضع ایمان
اُولٰٓئِکَ آن گروه مرتدان جَزَآؤُهُمْ پاداش ردت ایشان اَنَّ عَلَیْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای آن دوری ایشان از رحمت

نصیحت ... [illegible] ... یعنی آل ابراهیم

او والملائکة و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مؤمنان و آن نفرت کردنست مر ایشان را خالدین فیها جاودان
باشند در لعنت یا در آتش لعنت که عقوبتست لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان
که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیی یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه که باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک
از پس آنکه بر گشته اند از حق واصلحوا و بصلاح آورند آن چیز را که در آن افساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خداوند تعالی غفور آمرزنده توبه
گناهکارانست رحیم مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این ایتها را بردست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده
گفت که من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدای افترا نمیکند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست گوی ترست
پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را برآن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند
که ما حالا در مکه طرح اقامت داده ایم و انتظار مغلوبیت محمد و نضارت اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم
بدین اسلام باز گردیم و توبه ما پذیرفته نشود حق تعالی در شان ایشان فرستاد ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بخدای و رسول بعد ایمانهم
پس از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بدان یا بآیه توبه نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز
پذیرفته نشود توبه ایشان اولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه
غوایت ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک
از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب
مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود اولئک و آنها که کافر مردند لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی
حساب وما لهم من ناصرین و نباشند مر ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزو الرابع من اجزاء الثلثون
لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه
دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت بذل سازید یا دل که
آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که او را در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از اندیشه تعلق ماسوی الله بپردازید و گفته اند هر که محبوب
خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد شعر محو شو در وی که این نوش کرد
که دنیی و عقبی فراموش کرد • بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک
من بیرحاء است هر جا خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوب و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول صلعم گاه گاه بدان در آمدی
و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقرباء او قسمت کرد
وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات اموال خود و خواه از غیر آن فان الله به علیم پس خدای
بدان چیز داناست و بحسب نیات شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان
یعقوب را آورده اند که چون آیه فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان

بعض

بعضی طعامهای پاک حلال چون لحم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا محرم
بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او هم حلال بود الا ما حرم مگر آنکه حرام کرد اسرائیل
علی نفسه یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد و فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا دهد هر طعام و شراب که
دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق تعالی او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله
و وفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی
فرمود نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود
توریة و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را
از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترای ایشان بر خواص و عوام روشن شد
فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده
نه از ملک جلیل فاولئک پس آن مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفته
خدای در تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابرهیم کیش ابرهیم و دین او را حنیفا بیان حال ابرهیم است که مستقیم بود در دین
اسلام و مایل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین که وضع بنا کرده و ساخته
شد للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدیست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که
خانه در وست از مرتضی علی ع سوال کردند که یا علی کعبه اول خانه ایست که برای پرستش ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت عبادات
بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا برکت داده شده
یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی و طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی
و این خانه خداوند هدایتست للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا بهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فیه
درین خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابرهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه
یک آیه بلکه چهار آیتست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابرهیم دوم عوض کردن قدم آن حضرت تا کعبین در وی سیم بقاء آن رقم در مدت
تمادی چهارم بحفظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیه دیگر ومن دخله و هر که در آمد درین خانه بدین کان آمنا باشد ایمن از قتل
و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره
ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چنانچه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف
خانه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد
که آمنا من النار یعنی که مقام ابرهیم را یک آیه داشتند و امن داخل حرم را آیه دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد
و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل

قلوب بدان واختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان وانکه قاصد تخریب خانه مخذول کردد وهیچ پرنده بربام خانه ننشیند وهرکز بی طواف کشته
نباشد وهرکه نظر بخانه کند البته دیدهٔ اش اشکبار شود واولیا هرشب آدینه درحوالی وی حاضر کردند وجنیان بطواف آن مایل باشند
امثال این آیه واضح بسیارست شعر هرچه کفتیم کو روی اوصاف وی ازروی کمال • همچنان هیچ نکفتیم که صد چندانست • محققان کفته
اند نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهة منظوریه که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانهٔ دلست وجمیع اجزاء وجود ببرکت دل بحق راه
یابند چه هرکاه اشعهٔ لامع نظرات تجلیات ربانی بردل افتد آثار انفساخ وانوار انشراح از صفحهٔ وجه لایح کردد وبصفت سعت ولکن یسعنی
قلب عبدی متصف کشته مظهر اسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودرین خانه علامات روشن است که طالب بدانها برمطلوب خود استدلال
میکند ومقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلتست وهرکه بدین مقام درآید ازهمهٔ فتنها
ایمن کردد درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن ودخول درحریم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر قطیعت ودست عاشقان ازهیچ
الم الم فراق زیادت نیست شعر بتیغم کر زنی باکی ندارم • بهجرانم کشی طاقت ندارم • ولله ومرخدای راست علی الناس بر مردمان حج
البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع هرکه توانای دارد الیه بسوی بیت سبیلا ازجهة راه واستطاعت بقول امام شافعی زاد وراحلست وبنزد امام
مالک صحت بدن وقدرت برمشی وکسبی که زاد ازان حاصل شود وامام اعظم مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت کوید واین طریق طیب
ومن کفر وهرکه نکرود بفرضیت حق فان الله بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیازست ازهمه عالمیان قل یا اهل الکتاب بکوای اهل کتاب لم تکفرون
چرا می پوشید یا منکر میشوید بآیات الله بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاده والله شهید وخدای مطلع است وکواه علی ما تعملون برآنچه شما میکنید از کتمان
حق وکفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بکوای اهل توریت لم تصدون چرا بازمیدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست ومنع میکنید من آمن کسی را
که بکرویده بخدای ودین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست ورفقاء او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تبغونها میطلبید برای آن راه
راست عوجا کجی وانحراف یهود مسلمانانرا می کفتند در دین وشما کج هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغامبر موعود نیست نعت
وصفت او را بوجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میکفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء وحال آنکه شما کواهانید
برانکه راه راست ودین پسندیده اسلامست واندیشیت ابرهیم ویعقوب علیهما السلام دانسته اید وما الله بغافل وخدای بی خبر نیست عما تعملون
ازآنچه شما می کنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید که خطاب با جماعت انصارست میکوید ان تطیعوا اکر شما فرمان برید فریقا کروهی
را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس واصحاب اویند یردوکم بازکردانند شمارا بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافران یعنی اکر
متابعت شاس کنید شمارا مرتد سازند واین شاس جهودی حقود وحسود بود پیوسته عیب جوی وبدکوی مسلمانان کردی وخواستی
که سنک تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت میان ایشان حرب وقتال دایم وقایم
بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد وباتحاد مبدل شد شاس ازروی حسد تدبیری انکیخت که همان طریق عداوت میان آن دو
فریق تازه کرد وشخصی را فرمود تا درمیان جوانان اوس وخزرج بنشیند وازواقعهٔ بعاس که حرب عظیم بوده بین القبیلتین سخنی درمیان
افکند وقصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج کفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه درمیان آمد وابیات قصیده بسامع خزرجیان

رسید

رسید از غایت آشفتکی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان کشودند واوسیان تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله
کشید ودلیران طرفین مضمار مقابله ومیدان مقاتله بیارا ستند وآغاز تیر انداختن وتیغ زدن نمودند غبار معرکه هیجا برانکیختند شعر
زیک جانب کروه رزم پرداز • زدیکر سوی جمعی جنک وتاز • درافتادند همچون شیر غران • بکرز ونیزه وشمشیر بران • فی الحال جبرئیل بدین آیتها
نازل شد وخواجه صلعم بمعرکهٔ ایشان درآمد درمیان دو صف قرار کرفت وفرمود با وجود آنکه من درمیان شمایم وداعیهٔ رسوم جاهلیت
دارید پس ازانکه خدای شمارا باسلام کرامی ساخته طریق دین داری فرو می کذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها را برایشان خواند
فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند واشک ریزان یکدیکر را درکنار کرفتند ودانستند که اکر فرمان یهود می برند از ایمان بکفر باز می
کردند وحق تعالی با ایشان برین وجه خطاب می کند که وکیف تکفرون وچکونه کافر میشوید وانتم تتلی وحال آنکه شما شد که خوانده میشود
علیکم برشما آیات الله قرآن وفیکم رسوله ودرمیان شماست رسول او ومن یعتصم بالله وهرکه چنک درزند بدین خدای یا کتاب او فقد هدی پس
بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان از اوس وخزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق
تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیه منسوخست چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را نمی تواند بود بی عنایت الهی
بار این شفقت این امت نفع فرموده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست ولا تموتن
ومیرید الا وانتم مسلمون مکر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی برموت واقع شده اما فی الحقیقه امرست باقامت اسلام تا برمسلمانی میرند واعتصموا و
چنک درزنید ای انصار بحبل الله بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغامبر
امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر وباطن چنک در اتباع آن حضرت زنند راه بمقصد اصلی
توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان رسید شعر حقا که بی متابعت سید رسل • هرکز کسی بمنزل مقصود ره نیافت • ازهیچ در بهیچ
دری ره نمیدهند • آنرا که آستانهٔ او روی دل بیافت ولا تفرقوا وپراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا ویاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدای اکر بر
شما افاضه کرده وآن اسلامست وقرآن وهجرت پیغامبر بلاد ایشان اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما با یکدیکر اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید
فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام ویمن خواجه انام فاصبحتم پس کشتید شما بنعمته اخوانا برحمت
خدای برادران یکدیکر وکنتم وبودید شما بواسطه ضلالت وجهالت علی شفا حفرة برکنار مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی نزدیک
بودید بوقوع در آن واکر مرک شمارا دران حال دریافتی هرآینه بدوزخ میرفتید فانقذکم پس شمارا باز رهانید خدای منها از آن حفره بالدلیل
آتش کذلک همچنین که بیان کرد حال شمارا از نفرت قدیم والفت جدید یبین الله بیان میکند خدای وروشن میکرداند لکم آیاته برای شما دلایل
وحدانیت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید برطریق هدایت ولتکن منکم وهرآینه باید که باشد از شما امة کروهی که ایشان یدعون الی الخیر
میخوانند مردمانرا به نیکوی یعنی باسلام یا باخلاق مؤمنان بایکدیکر وجمعی برآنند که این راعیان خوانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند
ویأمرون بالمعروف وبفرمایند به نیکوی وینهون عن المنکر وباز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف قرآن
وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حقست ومنکر صحبت نفس واولئک وآن کروه که دلالت بخیر وامر معروف ونهی منکر کنند هم المفلحون

ایشان ستکار اند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعد از آن چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها
پیدا شد چون عنانیه و سامریه و شمعانیه از یهود و ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا من بعد و اختلاف
کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی ع و این اختلاف ایشان بود ما جاءهم
البینات از پس آنکه آمد بود بدین حجتهای روشن در کتب ایشان واولئک و آن پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشانراست عذاب
بزرگ یوم تبیض وجوه در آن روز که سفید گردد رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت پس آنانکه سیاه شوند وجوههم رویهای ایشان
حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پس از ایمان به پیغامبر صلوات
الله و سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بر بوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر
شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند
فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت وجوههم و آنانکه سفید شود رویهای
ایشان یعنی مومنان و اهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح و صال است
و شهود جمال هم این سفید رویان فیها خالدون در رحمت یا جنت جاوید ماندگانند تلک آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات
الله آیتهای خداوندست در زواجر و بشایر و وعد و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بالحق بدرستی و راستی وما الله یرید و نیست
خدای که خواهد ظلما بیداری از نزد خود للعالمین بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وما فی الارض و آنچه در زمین است از ارکان و موالید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده
شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس از برای مردمان قولی
آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم بخدای یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم سابق تر نمودند
و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت ص منتظم اند عرفیه لما دعا الله داعینا باکرم الرسل کنا اکرم الامم
شعر
چون خدا پیغامبر ما را بحمت خوانده است ◦ افضل پیغامبران باشیم ما خیر الامم ◦ و گفته اند خیریت این امت درین سه
صفت که یاد می کند تامرون بالمعروف میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی
بود که شرع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون بالله و می گروید از روی تحقیق بالله بخدای و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشد بهمه ایمان
بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهمه مومن به ایمان آورده باشد ولو آمن و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل
الکتاب علماء بنی اسرائیل آنرا که بپیغمبر آخر الزمان آمده یعنی قرآن لکان هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر
و انکار منهم المومنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لن
یضروکم بشما ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندکی از رنج که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانان بندند یا اهل ایمانی را بقتال خود تهدید کنند
وان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار پشتها بر شما بگردانند و بهزیمت روند ثم لا ینصرون و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی از خلق

یاری بینند و نه از حق مدد کاری ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد
و اصح آنست که ذل جزیه است اینما ثقفوا هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات
ایشانست لیکن ایشان از آن زنهار میدهد بحبل من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من الناس و عهدی از مومنان باذن خدای بعد از قبض
جزیه وباءو و باز گشتند یهود بغضب من الله بخشم از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت و زده شد یعنی موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان
علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع
بغضب حق بانهم بآنست که ایشان هستند که از روی عناد کانوا یکفرون بآیات الله میگروند بقرآن یا احکام توریه یا معجزات محمد ص ویقتلون
الانبیاء و می کشند پیغامبرانرا بغیر حق بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود
و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل انبیا از آباء یهود واقع شده اما رضای ایشان بدان
ایشانرا در عداد قاتلان می آرند ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده
اند که چون عبدالله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده می گفتند ایشان از اشرار قوم
ما اند با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیة فرستاد که لیسوا نیستند مومنان اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب امة از اهل کتاب
گروهی اند قائمة ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب
او بودند تا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ع ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آوردند ف
احکام شریعت و قرآن تعلم گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآنرا آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا وهم یسجدون و ایشان
سجده تلاوت می کنند یا نماز می گذارند در آن ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده حضرت رسالت ص تاخیر عشا فرموده
بود و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدایرا یاد نکنند غیر شما یومنون بالله صفت امة قائمة می
کنند و میگروند بایمان حقیقی می آرند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت ویامرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد یا بهمه مامورات شرع و
ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغامبر یا از تمام منهیات ویسارعون و می شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات واولئک و آن
گروه یعنی امة قایمه موصوف بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانند وما یفعلوا و آنچه می کنند من خیر از نیکوی
فلن یکفروه پس هرآینه سپاس داشته نخواهید یعنی نقصان بثواب اعمال نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را
شکر میگوید فی قوله تعالی وکان سعیکم مشکورا حفص در هر دو کلمه بیا خوانده یعنی آنچه می کنند امة قایمه از خیرات که در آن مسارعت نمایند عمل
ایشان ضایع نخواهد شد والله علیم و خدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد آن کعب
بن الاشرف و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت می دهند بعلماء خود را یا آنچه رشوت می گیرند
از ارذال قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزیرا واولئک و آن گروه کفار
اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید ماندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه می کنند جهودان بر علماء

خود را بآنچه تشوق میکردند از ازدال قوم خود ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای
چیزی را واولئک وآن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانندگان اند مثل ما ینفقون مثل آنچه
نفقه می کنند جهودان بر علماء خود یا ابو سفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار میکنند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود
یا نفقهٔ منافقان بریا وسمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت
حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک ومعاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فاهلکته پس هلاک کرده بود
کرده است آن باد سرد کشت ایشان را وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای بر ایشان بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان هستند که بر
نفسهای خود یظلمون ستم می کنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند
نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرما زده که منفعتی از آن بکس نرسد وگفته اند مثل انفاق ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک ایشان چون
مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گروندگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی نهان من دونکم از دون مؤمنان که ابناء
جنس شمااند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت
فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند در بارهٔ شما خبالا از
روی تباهی ودوا دوست دارند ما عنتم آنکه شما در آن باشید از رنج ومشقت قد بدت البغضاء بتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت
عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند واهل نفاق
نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند وما تخفی صدورهم وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان اکبر بزرگترست وبیشتر از آن بزبان می
رانند قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان ومعادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی
انصاف تعقلون تعقل کنید ودریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند ومکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطای یاران
که با اغیار دم دوستی میزدند انتم تعبیرست اولاء تحقیر ومعنی آنکه آگاه باشید شمایید آن خطا کاران که با جفا کاران طرح دوستی افکنید
پس بیان خطا می کند برین وجه که تحبونهم شما دوست می دارید ایشان را ومیخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است ولا یحبونکم وایشان
دوست نمیدارند شما را ومیخواهند به بدترین چیزی که کفرست وتؤمنون وشما ایشان ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهاء الهی وایشان بعضی را
منکرند واذا لقوکم وهرگاه بشما رسیدند قالوا آمنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا وچون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میخایند ومیگزند
بر دشمنی شما سر انگشتان را من الغیظ از غایت خشم وکینه قل بگو ای محمد موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر توبیخ است وحاصل المعنی آنکه بخشم ودردی
که از مؤمنان در دل دارید می گذرانید تا بوقت مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان خطرها که در دلهاست ومطلع بدان
کینها که در سینهاء شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق تعالی پیغامبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که
خدای بمیراند شما را در همان خشم وکینه وحسد ورشک که دارید شعر بمیر ای زحسد پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد تسکین
ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نصرتی وغنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دلتنگ کرداند ایشان را وبدحال شوند وان تصبکم سیئة واگر بشما رسد

غمی والمی چنانچه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوش دل وفرحناک شوند بدان واین علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان وبشادی کسی
غمناک گردند وان تصبروا واگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وتتقوا وبپرهیزید از مخالطهٔ اهل لا یضرکم
شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر وحیلهٔ ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بدانچه شما می کنید از صبر وتقوی محیط رسنده است
واحاطه کننده بعلم واذ غدوت ویاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده
واصح واشهر روز احدست وآن هفتم شوال سنه ثلث من الهجرة بوده آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت وبا
سه هزار سوار وپیاده که هفتصد زره ودویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد وحضرت رسالت صلعم میخواست که در مدینه توقف کند ودر
شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند وحضرت با هزار کس از مهاجر وانصار بقتال
ایشان توجه فرمود ودر اثناء طریق عبد الله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود وسید عالم صلی الله علیه وآله با هفتصد
کس در برابر دشمن صف برکشیدند کوه احد را در قفا وعینین را بر یسار گذاشته وروی بجانب مدینه آورده وعبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد
تیرانداز در دخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود وبتوقف در آن مرکز ومحافظت آن مبالغهٔ بسیار نمود وبه نفس نفیس خود بتسویهٔ صف لشکر
همایون اقدام کرد واین آن بامدادست که حق تعالی فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین میساختی ومهیا میکردی بجهت مؤمنان مقاعد جایهای
ایستادن للقتال برای کارزار وآن چنان بود که میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد ومیسره بمقداد اسود وقلب را بحمزه سپرد وامیر المؤمنین علی را
بملازمت خود تعیین فرمود والله سمیع وخدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه وتوقف در آن می گفتند علیم داناست به نیتهای
شما وبعلم قدیم دانسته بود اذ همت چون قصد کردند طائفتان منکم دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه
بددلی کنند وباز گردند بوقتی که ابن ابی باز گشت والله واو حالست یعنی چگونه گریزند وباز گردند وحال آنکه خدای ولیهما یاری ونگه دارندهٔ این
دو گروه بود وعلی الله وبر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصرکم الله وبدرستی که خدای نصرت داد
شما را ببدر موضعی که آنرا بدر گویند وآن چاهیست که منسوبست به بدر بن کلده وانتم اذلة وحال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می بودید
وایشان از حرب شما حسابی نداشتند فاتقوا الله پس بترسید از خدای وبکثرت مشرکان وبازگشتن منافقان بددل مشوید لعلکم تشکرون شاید که توفیق یابید وشکر
گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده کرده پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد ومیگوید یاد کن اذ تقول چون میگفتی تو للمؤمنین مر گروندگان را
که در مانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند وبسنده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بثلثة آلاف به سه هزار سوار من الملائکة
از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا وبعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این آیه سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر وتقوی چنانچه می
فرماید بلی ایجابست بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا وبپرهیزید از مخالفت قول پیغامبر که در باب
حرب گوید واشهر بلکه اصح آنست که صحابه در بدر از حق تعالی مدد طلبیدند وخدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن به سه هزار
رسید وآخر به پنج هزار انجامید فرمود ویأتوکم وبیایند دشمنان شما من فورهم از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور بیایند وهیچ درنگ نکنند هذا یمددکم
اینست که مدد میکند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان مسومین نشان کنندگان مر اسبان خود را واین

عادت مستمر بست میان بنا نهاده که در حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود ببندند و نشان ملایکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی‌ها و از
نافها سان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرهای آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای آن امداد
یا انزال یا آن عدد را إلا بشرى لكم مگر مژدگانی شما را بزودی فتح ولتطمئن و برای آن بیارامد قلوبكم به دلهای شما بوعدهٔ نصرت وما النصر و نیست
یاری دادن إلا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزيز غالبی که مغلوب نشود الحكيم محکم کاری که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد ليقطع
تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طرفا گروهی بزرگ را من الذين كفروا از آنانکه کافر بودند یا درهم شکند رکنی
از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند أو يكبتهم یا آنکه خوار و نگونسار
گرداند ایشان را فينقلبوا پس بازگردد بهزیمت خائبين در حالتی که بی‌بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصهٔ بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه
جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و بر آن شکر باید و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصهٔ
احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی یکی کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند
و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید و بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه
عبدالله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجای نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی‌رسید با وی توقف کردند
و باقی بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه و ابی جهل
که عزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند
از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیهٔ فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند
دایره‌سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند بر نهجی که روی بگریز نهادند و
جمعی در ملازمت حضرت ص ع جان گرو کرده در میان بستند القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران در شاهوار درج لعل ابدار
سید مختار آزرده شد شعر بود لعلش سهیل رخشنده ؛ سنگ را رنگ لعل بخشنده ؛ چون سهیلش رفیق سنگ آمد
سنگ در دم عقیق رنگ آمد ؛ و حضرت در میان کشتگان افتاده بود جمعی از صحابه بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی
بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف
حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت که ليس لك نیست ترا من الأمر ازین کار که نفرین کفارست شيء
چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست أو يتوب عليهم کلمهٔ او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری
نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و توجیه دیگر آنست که واو برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت
داد شما را یکی از چهار چیز را شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد
ایشان را چون مسلمان شوند أو يعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر مصر باشند فإنهم ظالمون پس هر آینه که ایشان ستمکارانند که وضع

عبادت

عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما في السماوات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وما في الأرض و آنچه در زمینهاست يغفر لمن يشاء بیامرزد
هر کرا خواهد ويعذب من يشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحيم و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود يا أيها الذين
آمنوا ای گروه گرویدگان لا تأكلوا الربا مخورید مال ربوا را أضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در دراهم است و مضاعفه
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود بربوا بدهد داد تا وقتی معین آنکه در اجل و در ربوا می‌افزود تا باندک مدتی همه مال بدیون مستغرق شدی
واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلكم تفلحون مگر شما رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که
برساند شما را بآتش التي آن آتشی که أعدت آماده کرده شده است للكافرين مر کافران را و غیر ایشان را بالذات از برای کفارست و بالعرض برای
عاصیان تباه‌کار یا کافران را بتعذیب و مؤمن را بتادیب وأطيعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را
در آنچه فرماید لعلكم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا و بشتابید إلى مغفرة بانچیزی که سبب آمرزش باشد
شما را من ربكم از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادتست یا ادای فرایض
یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و تقضای تمام
خوب اینست چه آیه در خلال قصهٔ احد نازل شده محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست شعر این راه بپای تن
به پایان نرسد ؛ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ؛ در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق
حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنب وصال رسیدن محالست شعر بگذار درم هوا پرستی ؛ روی آر بخدا و رستی وجنة و بشتابید
بعملی که شما را برساند به بهشتی که از روی عظمت عرضها السماوات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند پهنای آسمانها والأرض و زمینها صفت عرض
بهشت کرد جهة آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده که آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات
سطحی باشد مالف از اجزای لا یتجزی و موصل گردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود أعدت
آماده شده است چنین بهشتی للمتقين برای پرهیزکاران از شرک الذين ينفقون آنانکه نفقه می‌کنند في السراء در آسانی والضراء و در سختی یا در همه
احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه می‌کنند و گفته که متفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض
یا گرانی و ارزانی والكاظمين الغيظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد امام فرمود که من هم می‌توانم
که ترا طپانچه زنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می‌توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میسر می‌شود که به
قیامت که خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت در پذیرند من بی تو قدم در بهشت
ننهم شعر مردی گمان مبر که بزور دست و پردلی ؛ با خشم اگر برآیی بدانم که کاملی والعافين و عفو کنندگانند عن الناس از بندگان
و در دم خریدگان یا از کسی که بدیشان ستم کرده باشد والله يحب المحسنين و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست
که نیکویی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشد در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی علیه السلام با جمعی مهمانان بر سر خوانی
نشسته بود خادمش با کاسهٔ آش که بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط بر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و شکست

عادت مستمر بوده میان ساندان که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرفهاء آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نکردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژده کانی شما را بزودی فتح ولتطمئن و برای آن بیارامد قلوبکم به دلهای شما را بوعده نصرت وما النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم محکم کاری که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم داده یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طرفا کروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستکی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه خوار و نکونسار کرداند ایشان را فینقلبوا پس بازگردد بهزیمت خائبین در حالتی که بی بهرکان و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و بر آن شکر باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علم داران قریش یکی از پی یکی کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید و بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه عبد الله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجای نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی رسید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ناموده متوجه غنیمت شدند شآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه و ابی جهل که عزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یاران اش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی بگریز روی نهادند و جمعی در ملازمت حضرت ص ع جان کرو او در میان بستند القصه سهم بد انجامید که سنگ بدگوهران در شاهوار درج لعل ابدار سید مختار را آزرده شد شعر

بود لعلش سهیل رخشنده ، سنگ را رنگ لعل بخشنده ، چون سهیلش رفیق سنگ آمد ، سنگ در دم عقیق رنگ آمد

و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از صحابه بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت که لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین کفارست شیء چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم کفته اند اینجا او بمعنی الا آن است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و قول آنست که واو برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز را شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر مصر باشند فانهم ظالمون پس هر آینه که ایشان ستمکاران اند که وضع

عبادت

عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندکان خود یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان لا تاکلوا الربا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو کفته اند اضعاف در دراهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال بجود بر ربوا بصد داد تا وقتی معین آنکه در اجل و در ربوا افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق شد واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما رستکار کردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را بآتش التی آن آتشی که اعدت آماده کرده شده است للکافرین مر کافرانرا و غیر ایشان را بالذات از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباه کار یا کافرانرا نار تعذیبست و مومن را نار تادیب واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند والرسول و طاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا و شتابید الی مغفرة بآنچیزی که سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردکار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشریق بند کافسته موجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیره اول که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای تعلم خود اینست چه آیه در خلال قصه احد نازل شده محققان کویند این مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دلست شعر

این راه بپای تن به پایان نرسد ، تا جان نزند قدم بجانان نرسد

در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنب وصال رسیدن محالست شعر

بگذار در هوا پرستی ، روی آر بخدا و رستی

وجنة و بشتابید بعملی که شما را برساند به بهشتی که از روی عظمت عرضها السموات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند پهنای آسمانها والارض و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نکنجد در تفسیر کبیر فرموده که آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یکی ازین طبقات سطحی باشد مالف از اجزای لا یتجزی و موصل کردانند این طبقات را با یکدیکر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه می کنند فی السراء در آسانی والضراء و در سختی یا در همه احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرت یا مسرت نیست یعنی بهمه حال نفقه می کنند و کفته که منفق اند در توانکری و درویشی یا صحت و مرض یا کرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ و فرو خورندکان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد امام فرمود که من هم می توانم که ترا طپانچه زنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم و لی ننالم و میسر می شود که به قیامت کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستکاری باشد و شفاعت در پذیرند من بی تو قدم در بهشت ننهم شعر

مردی کمان مبر که بزور است و پردلی ، با خشم اکر برآیی بدانم که کاملی

والعافین و عفو کنندکانند عن الناس از بندکان و در دم خریدکان یا از کسی که بدیشان ستم کرده باشد والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشد در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی علیه السلام با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش کرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط بر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست

وآنها بر رخسار مبارک او ریخت امام حسین از روی تادیب نه از راه تعذیب در رو نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین
فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس امام حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند که والله یحب المحسنین جواب داد که
از مال خود ترا آزاد کردم شعر بدی را مکافات کردن بدی باهل صورت بود بخردی بمعنی کسانی که پی برده اند بدی دیدند نیکوی کرده اند
والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند دوم
تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کار ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود
بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم و خطا عمدست
یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل بعد ازان فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را
با نعم که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعدهٔ مغفرت را که باستغفار بازبسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود
ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگانرا الا الله مگر خدای ولم یصروا و اصرار نکردند
بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار سر آن فعل نرفتند وهم و ایشان که اصرار نکنند یعلمون
میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول آیه در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد
و نبهان از دل بدو کشش کرده و بهانهٔ خرمای خوب در گوشهٔ کاشانه بوده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که
اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مگردان نبهان از خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه
شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه و تعالی برای
تا کیها امیدواری تائبان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر نزول آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا
مرتکب نا شده شدند پناه به توبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم
آمرزشیست از پروردگار ایشان وجنات تجری و بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر بناها یا اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید
باشندگان اند ونعم و نیکو مزدیست اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بوده من قبلکم
پیش از شما سنن واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی نهاده بحدوث این وقایع یا اهل
سنن مرادست و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند بانواع دینها فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین به بینید بلاد عاد
و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان
هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از ایام گذشته و وقایع روزگار دادیم بیان سبب هویدای سخن حقست للناس
برای عامهٔ مردمان وهدی و زیادتی بصیرت وموعظة و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکارانرا ولا تهنوا و سست مشوید
و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم ص به شعب درآمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد
اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت تسلیهٔ ایشانرا آیه فرستاد که سستی کنید ولا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحات و

مصیبات

و مصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون و حال آنکه برترانید از ایشان بحسب مکان از روی محاربه بر ایشان پیشی داده اید یعنی در جنگ بعد یا برتری
شما بآنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و ازان ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و ازان ایشان درک الاسفل
و حقیقت آنست که این بشارتی بوده مر مومنانرا بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مومنین اگر هستید گرویدگان بوعدهٔ
حق که فرموده و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است قوم
کفار را در روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل قرح و جرح شما وتلک الایام و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آنرا بین
الناس میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداوله برای آنست که
پند گیرند ولیعلم الله و برای آنکه به بیند خدای یا بدانند اولیاء او را الذین آمنوا مر آنانرا که بدو گرویده اند ویتخذ و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما
گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکهٔ جهاد کدام جان فدا کرده و کدام روی بگریز آورده والله و خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد
ستمکارانرا که مشرکانند ولیمحص الله و فایدهٔ دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند الذین آمنوا مر مومنانرا از گناه بجهة بلاها که باهل ایمان می رسد
مکفر ذنوب ایشانست ویمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافرانرا ام حسبتم آیا می پندارید ان تدخلوا آنکه در آیید به
بهشت ولما یعلم الله و نبیند خدای الذین جاهدوا منکم آنها را که جهاد کردند از شما ویعلم الصابرین و نبیند شکیبایانرا بر فرمان رسول یا صابرانرا
بر هجوم مصایب و وقوع نوایب مخلص آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید شعر بلبلی کو ستم خار تحمل نکند
بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند ولقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو می بردید مرگ را یعنی
شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه شاهد کنید اسباب آنرا که حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبیدید از مقاتلهٔ کفار
وانتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران شما که مقتول می شدند یا نظر میکردید پیغامبر صلی الله علیه و سلم و او را
تنها گذاشته در خلاص می کوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت ص زخم خورده در میان کشتگان افتاده شد ابلیس لعین صدای
الا ان محمدا قد قتل در میان خواص و عوام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند
که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آن آن حضرت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا قرار بر فرار اختیار
کردید و ثبات بر کارزار میدان آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند ما آوازهٔ قتل تو شنودیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت
ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشانرا آیه فرستاد که وما محمد نیست بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش حق قد خلت بدرستی
که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان افائن مات آیا اگر بمیرد این پیغامبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم باز میگردید شما
علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد می کنید یا مرتد میشوید ومن ینقلب علی عقبیه و هرکه برگردد و به پس باز گردد یا مرتد یا ترک
جهاد کرد فلن یضر الله پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شیئا چیزی زیرا که وی از مضار و منافع بر ورواست وسیجزی الله و زود
باشد که جزا دهد خدای الشاکرین مر سپاس دارندگانرا وما کان لنفس و نباشد و نرسد هیچ نفس را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدا
و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده که پیش از آن نمیرد و ازان

نشود تکذیب او و درین آیه تحریص مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او
مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد با عمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آن جهان
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که ما پاداش دهیم شکر کویند کانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ
مِنْ نَبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی بسیار از پیغامبر در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ و با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهی
که کم از هزار نباشد و در عین المعانی آورده ده هزار یا ربی بمعنی ربانیت یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا و پیغامبر خود بودند فَمَا
وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغامبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بآنچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار
وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی بُود
از ابو سفیان خط امان می طلبیدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای دوست میدارد صبر کنندگان بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول بیان
بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شد إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که بسبب منع نصرت
و قتل صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و درگذار از حد در گذشتن ما را فِي أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در مقاتله
با اعداء دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای ایشانرا برکت دعا و استغفار یا
بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن و یافتن غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشانرا
نیکوی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضای او وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و نزد محققان
ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه با فریدگار هر دو ع من فارغم از هر دو مرا وصال تو بس يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافرانرا در شان جمعیت که از ابو سفیان طلب امان میکردند در کشاف آورده که منافقان
مؤمنانرا می گفتند این زمان پیغامبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را دیگر بار بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی
میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس باز گردید شما
خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو سرای بس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ بلکه بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ یار و دوستدار شماست بس با کفار
دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهترین یاری کنندگانست سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا
در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال
گرفته باز گشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا با آنکه ایشان شرک آوردند بِاللَّهِ بخدای و انباز گرفتند
مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزی که نفرستاده است خدای بِهِ بانبازی آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی
بودی فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکارانرا دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه
راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند
در صحیح حاکم از ابن عباس نقل میکند که خدای در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد چون بر این سخن انکار کردند ابن

عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرمود که وعده نصرت من با شما درست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافرانرا از روی
شتاب بِإِذْنِهِ بخواست خدای یا حکم او یا معونت او و در اول روز ظفر شما را بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و
مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امیر خود چون عبد الله جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ
مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست می دارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ از شما مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا کس باشد که دنیا طلبد یعنی
غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهادند بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ و از شما هست
مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت
شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و روی بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما
که بتوفی مخالفت هم شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان از
جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که دور می رفتید در هزیمت یا بالای کوه می گریختید وَلَا تَلْوُونَ و نمی استادید
التفات نمیکردید عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یکی از مردمان یا نمی نگریستید بکسی که آن رسول است صلی الله علیه و آله وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغامبر شما را میخواند
فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما می گفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد
از غم یک غم خبر قتل پیغامبرست و غمی دیگر جراحت و شهادت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد
شوید بصبر کردن در شداید دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوه گین نگردید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه
اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای
بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه ملال أَمَنَةً امنی و آرامشی و آنچه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَى می پوشید یعنی در می پیچید طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی
را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی علی و طلحه و سعد ابی وقاص
را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس
عود قوت ایشان بوده و دفع کلال ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که
در غم افکنده بود ایشانرا أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظنی ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان که
اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد صلعم باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ
از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را یعنی طمع نداشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قول آنست که ابن ابی
را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدای راست و بفرمان او
يُخْفُونَ پنهان میسازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود و شکوک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد لَكَ برای

تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان **یَقُولُونَ** میگویند در خلوت با یکدیگر
لَوْ کَانَ لَنَا اگر بودی ما را **مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ** از کار نخود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی **مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا** اینجا کشته نمی شدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت **قُلْ لَوْ کُنْتُمْ** بگو اگر می بودید ای منافقان **فِی بُیُوتِکُمْ** در خانهای خود و نمیخواستید که با
ما بیرون آیید **لَبَرَزَ الَّذِینَ** هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل **کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ** نوشته شده است بر ایشان کشته شدن **إِلَى**
مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف می کردید هر آینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقرر ساخته است بیرون می
آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک بر خطاب با مؤمنان میفرماید که ابعاد زخمان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعد
او واثق باشید **وَلِیَبْتَلِیَ اللَّهُ** و برای آنکه تا ظاهر کرداند خدای **مَا فِی صُدُورِکُمْ** آنچه در سینهای شماست از اندیشها **وَلِیُمَحِّصَ** و دیگر پاک و
خالص سازد **مَا فِی قُلُوبِکُمْ** آنچه در دلهای دارید از نیتها و عزیمتها **وَاللَّهُ عَلِیمٌ** و خدای داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** آنچه در سینها باشد از سرایر
و خفیات **إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا** هر آینه آنکسانی که بروی بگردانیدند **مِنْکُمْ** از شما و بهزیمت رفتند **یَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** آن روز که روی که بر روی
آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ** جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان
طلب زلل کرد و نومان وی بردند **بِبَعْضِ مَا کَسَبُوا** بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول **وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ** و بدرستی که خدای
در گذرانید **عَنْهُمْ** از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای آمرزگارست **حَلِیمٌ** بردبار و تعجیل
ناکننده در عقوبت گناه کار **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **لَا تَکُونُوا** مباشید **کَالَّذِینَ کَفَرُوا** مانند آنکسان که کافر شدند یعنی
منافقان **وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ** و گفتند برای برادران کشته خود نسبی و سببی **إِذَا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ** چون برفتند در زمین برای تجارت و بمردندی **أَوْ کَانُوا**
غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی **لَوْ کَانُوا عِنْدَنَا** اگر بودند نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی **مَا مَاتُوا** نمردندی در آن
سفر **وَمَا قُتِلُوا** و کشته نشدندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول **لِیَجْعَلَ اللَّهُ** تا گرداند خدای **ذَلِکَ** آن
مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی **حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ** دریغی و اندوهی در دلهای ایشان **وَاللَّهُ یُحْیِی** و خدای
زنده میدارد نه حضر و تدبیر **وَیُمِیتُ** و او می میراند نه سفر و حرب **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بدانچه شما می کنید ای گرویدگان از صبر و ثبات
بَصِیرٌ بیناست **وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ** و بخدای که اگر شما کشته شوید **فِی سَبِیلِ اللَّهِ** در جهاد **أَوْ مُتُّمْ** یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش **لَمَغْفِرَةٌ**
مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای **وَرَحْمَةٌ** و بخشش از و **خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ** بهترست از آنچه جمع می کنند از مال دنیا و حطام بعضی خوانده یعنی
آمرزش و بخشایش حق تعالی شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور **وَلَئِنْ مُتُّمْ** و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق
أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار **لَإِلَى اللَّهِ** هر آینه بسوی خدای که معبود شماست **تُحْشَرُونَ** حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ در
یابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا و شهید کردید بر تیغ ریاضت در طریق طلب لقا بس شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان
در راه او بذل کرده اند نه بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله **شعر**
کر مرگ رسد چرا هراسم کان راه بتست
می شناسم سر کان برو تو پای حالت ثابته افرصالت **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ** پس بر بخشایشی که ترا رسیده از حضرت حق سبحانه **لِنْتَ لَهُمْ**

نرم گشتی

نرم گشتی بر آن منهزمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید
نفرمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوش خویی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیک خویی تو بر رحمت من
بود **وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا** و اگر می بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده **غَلِیظَ الْقَلْبِ** سخت دل و نامهربان **لَانْفَضُّوا** هر آینه اصحاب تو پراکنده
شدندی **مِنْ حَوْلِکَ** از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی **فَاعْفُ عَنْهُمْ** پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ** و آمرزش
خواه از من برای ایشان اهمالی را که در اداء حقوق من ورزیدند **وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ** و مشاورت نمای با ایشان از کاری که حق تعالی در آن
حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده با مور محاربه و مقاتله با کفار **فَإِذَا عَزَمْتَ** چون عزم کاری کردی بعد از مشاورت
فَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ** دوست میدارد توکل کنندگان را توکل حقیقی
کسی راست که از غیر حق نترسد و جز بدو امید وار نباشد **إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ** اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد **فَلَا غَالِبَ لَکُمْ**
پس نباشد غلبه کننده بر شما **وَإِنْ یَخْذُلْکُمْ** و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد وقوع یافت **فَمَنْ ذَا الَّذِی** پس کیست آنکه **یَنْصُرُکُمْ** یاری
دهد شما را **مِنْ بَعْدِهِ** پس از فرو گذاشتن او **وَعَلَى اللَّهِ** و بر کرم خدای **فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند باور کنندگان **وَمَا کَانَ** و نباشد
و سزاوار نبود **لِنَبِیٍّ** مر پیغامبر را **أَنْ یَغُلَّ** آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقویاء صحابه از پیغمبر صلعم درخواست نمودند که ما را از هر غنیمت
که می افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ
گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلی الله علیه و آله کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را بلکه
ذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری کردانید و فرمود که هیچ پیغامبر در غنیمت خیانت نکند **وَمَنْ یَغْلُلْ** و هر که خیانت کند در غنایم **یَأْتِ**
بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیاید آنچیز را بر کردن **یَوْمَ الْقِیَامَةِ** روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر
همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد
آن حضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری **ثُمَّ تُوَفَّى** پس تمام داده شود در آن روز **کُلُّ نَفْسٍ** هر تنی را **مَا کَسَبَتْ** جزای آنچه کرده باشد
از خیر و شر **وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ** و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا **أَفَمَنِ اتَّبَعَ** آیا هر که پی روی کند **رِضْوَانَ اللَّهِ** خشنودی خدا را در ترک گناهان و اقدام بر امر خدای
کَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز کرده **بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ** بخشمی از خدای بسبب خیانت **وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ** و آرامجای او باشد دوزخ **وَبِئْسَ الْمَصِیرُ** بد جای بازگشت است دوزخ **هُمْ** انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند **دَرَجَاتٌ** خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجها **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک
خدای **وَاللَّهُ بَصِیرٌ** و خدای بیناست **بِمَا یَعْمَلُونَ** بآنچه می کنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ** هر آینه بتحقیق منت نهاد
خدای **عَلَى الْمُؤْمِنِینَ** بر گرویدگان **إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ** چون فرستاد در میان ایشان **رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** پیغامبری هم از ایشان یعنی از آدمیان **یَتْلُو**
عَلَیْهِمْ میخواند بر ایشان **آیَاتِهِ** آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید **وَیُزَکِّیهِمْ** و پاک میکرداند ایشان را از دنس تعینات طبیعت و رشحات
ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میکیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد **وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ** و می آموزد ایشان را
قرآن یا معارف شرعیه **وَالْحِکْمَةَ** و حدیث یا معارف عقلیه **وَإِنْ کَانُوا** و بدرستی که بودند همه مردمان **مِنْ قَبْلُ** پیش از بعث رسول **لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ** در

نرا

کرمی هویدا بظاهر نه حق را می دانستند و نه از باطل دوری توانستند شعر تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ٭ عالم ز رای روشن او نور حق کرفت اولما اصابتکم آیا هر کاه بشما رسید مصیبة نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قد اصبتم رسیده بودید ازیشان مثلیها دو چندان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرفته و با وجود این قلتم کفتید از روی جزع که انی هذا این از کجا بشما رسید و ما مسلمانانیم و پیغامبر خدا در میان ماست قل هو بکو این که بشما رسید آمد من عند انفسکم هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی به طلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قدیر تواناست و ما اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما یوم التقی الجمعان در آن روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فباذن الله بامر خدای و بقضا و تقدیر او بود و لیعلم المؤمنین و تا به بیند خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد و لیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند خصوصیت آنانرا که نفاق ورزیدند و قیل لهم و کفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازکشتن ایشان از راه بمدینه که تعالوا بیایید و از حرب باز مکردید و بجد تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید شر ایشان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا کفتند اکر ما دانستیمی حرب می دانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اکر دانیم که آنجا جنک خواهد بود می آییم اما جنک واقع نخواهد بود و رسول عم با اقربای خود صلح خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روز که این سخن کفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنک واقع شود و الله اعلم و خدای داناتر است بما یکتمون با آنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و کینه الذین این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت تعصب جهال قالوا لاخوانهم کفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده بودند و قعدوا و حال آنکه این کویندکان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لو اطاعونا اکر فرمان بردار کردندی آن برادران ما مارا در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بکو ای محمد که اکر اختیار مرک بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرک را ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که حذر دفع قتل می کند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن کفتند هفتاد تن را از ایشان مرک رسید و لاتحسبن الذین و مپندار آنرا بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدای امواتا که ایشان مردکانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلعم صحابه را کفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جوی بار فردوس آب خورند و بوقت استراحت منقل خوابکاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میکویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت کرده حق تعالی بیان تعریف حال ایشان این شریف آیه ارزانی فرمود یا بعد جابر انصاری که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیکر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدکان از رجوع ممنوع باشند کفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندکانند عند ربهم نزدیک پروردکار خود بدان معنی که

نکته [illegible]

هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا نمی شوند ایشان را چون سایر مردکان یا درود و سلام زایران میکنند یا بدستور زندکان یرزقون روزی داده میشود از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما آتیهم الله بدان چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی حقست و عطا ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر کردانند پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند و چنین عبادت از آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و میسر نیست افزون تر از نظر جمال وجه کریم نمیتواند بود شعر
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ٭ میکنم جهد که خود را مکر آنجا فکنم
ویستبشرون و مسرور می شوند ببشارت یا شادی می کنند بالذین بآنانکه هنوز لم یلحقوا بهم نرسیده اند بدیشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که صاحب وقوف شده یقین میدانند الاخوف علیهم انکه هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد و لاهم یحزنون و نباشند که اندوهناک کردند بمفارقت دنیی و آنچه در پس کذاشته اند یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بنده ارزانی دارد و ان الله و دیکر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لایضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار مؤمنان موحد و مجاهد الذین آنانکه از روی صدق و نیاز استجابوا اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد بازکشت حضرت سید صلعم آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیاء قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق تعالی بدین آیه می ستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند من بعد از پس آنکه ما اصابهم القرح رسیده بود بایشان جراحتها للذین احسنوا مر آن کسانی را که نیکویی کردند منهم از ایشان بوفای عهد و اتقوا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت پیغامبر اجر عظیم مزد بزرکست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نموده و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت تصمیم داد ناکاه خبر رسید آن حضرت بحمراء الاسد با او کفتند هراسی در دل ایشان افتاده از دو جا روی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار را طایفه اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را از جانب ما بترسانند و چنان بانمایند که ایشان با لشکر آراسته بازکشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سفیان طرح تخویف انکندند و عنایت الهی مسلمانان را دریافته بهیچ حال تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندکان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس کفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و متفق الکلمه کشته لکم برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس بیفزود مکر این ایشان

سخن مر مؤمنانرا ایماناً تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند وقالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است مارا خدای یاری دهنده و کفایت کننده
ونعم الوکیل و نیکو کار کنا دیست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیة که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده آورده اند که
که روز احد ابو سفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغامبر فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد
دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابو سفیان بشیمان شد نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان
سازد که عنان عزیمت از سفر باز کشند نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرة لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان تر
داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود و حضرة با اصحاب احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا
توقف فرمودند و بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و ختم این آیتها فرستاد
و بین تقدیر آن ناس که در آیة سابقه عبارة از قافله بود اینجا نعیم باشد و بهر دو تقدیر ناس ثانی ابو سفیان و اتباع او بند و تتمهٔ حال مؤمنان
اینست که فانقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة با عافیتی تمام یا ثواب لا کلام من الله از خدای وفضل
و زیادتی حرمت یا افزونی مال بتجارة لم یمسسهم سوء نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند واتبعوا
رضوان الله و بیرون کردند خشنودی خدایرا بفرمان برداری رسول والله و خدای ذو فضل عظیم خداوند فضل بزرگست بدفع شر کافران از مؤمنان
انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه میترساند بدان دوستانی خود را یعنی آنجا اعراب یا اهل نعیم که میگفتند آنرا
شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقانرا و از لشکر پیغامبر روی گردان شوند و آن صورة شکست کار مسلمانان گردد فلا تخافوهم پس
شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان بوعد و
وعید ما ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان که در جنگ
احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان لن یضروا الله هرگز زیان نرسانند خدایرا یعنی دوستان خدایرا شیئا چیزی بسبب
مسارعت در کفر یرید الله میخواهد خدای الا یجعل لهم آنکه نگرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حظا فی الآخرة بهره در ثواب آن جهانی ولهم و مرین
مسارعانرا عذاب عظیم عذاب بزرگست یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان
لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدایرا شیئا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان با ایشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک
که الم آن بدلهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند آنکسانی که کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنچه ما
مهلت میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهترست مر نفسهای ایشانرا انما نملی لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه
را و در دین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین
که بگذارد مؤمنانرا علی ما انتم علیه بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بریشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت
آلهی نقد جان شمارا بمحک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلیدی را که آلودهٔ نفاقست من الطیب از پاک یعنی مؤمنان مخلص و این
تمیز یا بجهاد باشد یا مخالفان تخلف نموده با اعداء دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی رسد

خبیر

عالم

عالم صلی الله علیه و آله و سلم معلوم کرده و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقت که حضرة پیغامبر صم فرمود
که امت مرا بصورة و حلیت بمن نمودند بهمان شمایه که ذرات ذریات را با آدم ع نموده بودند و مرا بالهام آلهی معلوم شد که کدام از یشان اسلام قبول
کند و کدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر می گفتند که محمد صم چنین دعوی بلندی می کند و از حالات دل خبر ازل ما غافلست
اگر راست میگوید که علی الیقین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیة آمد که وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شمارا
ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران من رسله من یشاء
از فرستادگان خود هر کرا خواهد فآمنوا پس شما ای مؤمنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که او منفردست بعلم غیب ورسله و باور دارید رسولان او
را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وان تؤمنوا و اگر ایمان آرید برین وجه وتتقوا و پرهیزید از نافرمانی یا از شرک
و نفاق فلکم اجر عظیم پس شمارا باشد مزد بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از دنائت همت یبخلون بخیلی میکنند بما آتاهم الله بدانچه خدای از
مال دنیی بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهترست مر ایشانرا بل نه چنین است هو شر لهم آن بخل بدترست
مر ایشانرا هم در دنیی بذهاب برکت از اموال و هم در آخرة باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود
ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشانرا لازم باشد یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر که
حق سبحانه و تعالی عطا فرمود و اگر کسی از روی بخل زکوة آنرا ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورة ماری نر که از بسیاری و تندی
زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیهٔ خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق
گردن او شده هر دو کنارهٔ روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده گوید انا مالک انا کنزک من آن مال توام که بدان در دنیا لاف مباهات
می زدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفلحی بر اقران می افگندی شعر گنج را از دل برون کن مال را افکن ز چشم مال تو مار ست در معنی و گنجت
اژدها ولله و مر خدایراست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان
و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی درآید و پیش
از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوند
ولله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریة بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را نفس
الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حقست پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایة غباوت و نهایت شقاوت باشد شعر ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی
خود را بوجود مال خورسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون و آگاه خدای بآنچه شما میکنید
از نفاق و بخل یا انفاق و امساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنهارا که گفتند ان الله فقیر بدرستی
که خدای درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیة اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغامبر صم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما
قرض می طلبد حق تعالی این آیة فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرمائیم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند
و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگری بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغامبرانرا بغیر حق بناحق ونقول و می گوییم

ایشان نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذَٰلِكَ این چنین عذاب شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که
از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اکثر افعال ایشان تد و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ
و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب
میسازد الَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده با یعنی ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بانکه
ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربان
حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغامبران زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظماء بنی اسرائیل از خارج
بیت سرها در پیش انداخته با آوازی مهیب از آسمان فرود آمدی و قربانی بچیدی و بسوختی پس جهودان می گفتند که در توریه مذکور است که
چون پیغامبر بگوید که قربانی برین وجه بیارد حق تعالی ایشان را الزام می کند که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان خدای
پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن چون عیسی ع وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست
چون زکریا و یحیی ع فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را ع إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که
متابعت صاحب قربان می باید کرد فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ
فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ و زواجر
یا احکام شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده شربت مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب
تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور
فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که را دور کردند از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا و نیست زندگانی اینجهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه کرد که خورنده در آن غرور یابد و مراد آنست
که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد شعر در دیدهٔ اعتبار خوابیست • برین کنه
اجل سرابیست • ایمن منشین ز کر و فر و هوش • مشغول مشو بمخ و زر و ش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در
مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هر که از ایشان
در راه بدست می آمد تعذیب و تهدیدش می سوختند در آتش حق تعالی آیة فرستاد که هر آینه شما مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَ
أَنْفُسِكُمْ در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش
از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگر می شنوید از کسانی که شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنان که موجب خاطر رنجش
باشد هم نسبت بپیغامبر ص و هم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید
فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارهاء دینیست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد
کن آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا توریة و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که

لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد ست ص وَلَا تَكْتُمُونَهُ و بپوشند امر پیغمبر را حفص در هر دو کلمه
بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغامبر را و نپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه آخر میثاق بآن بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندک و آن ماکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله می گرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ بس بد چیزیست که می خرند و بدل می کنند
نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنانرا که شاد می باشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند پوشیدن نعت تو
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و اینها دوست می دارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکردند حضرة پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم از یهود خبری پرسید
و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه
استحسان نیز بود این آیة نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو در تخلف کردند و چون پیغامبر باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین
داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مپندار ای نبی و ای مؤمنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ که اهل رستند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا
و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمینها وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبة ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه
موسی ع چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی ع سوال کرده احیاء موتی را و ابراء مرضی
بازگفتند پس بجناب نبوة پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته اگر
کوه صفا را زر سازی آنرا علامت معبود تو می دانیم حق سبحانه این آیة فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین و آنچه بر وی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف
ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرتها لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر
خداوندان خرد را که عقول ایشان به نوایب حس صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ و این اولوا الالباب
آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد می کنند خدای را قِيَامًا در حالتی ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کرده
بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم بذکر حق اند و پیوسته در یاد محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره شعر
شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست • بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست • یا مراد از ذکر نمازست که برین هیأت سگانه
گذارند بحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری می کنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پای
داری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن
نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد این ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتی که قایمند یعنی
متوجه با امر الهی و قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم و بر جانبانند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانه حضرت و قاعد
بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجد و حال برکنار از پندار وهم و غرور خیال شعر بجانب کنج از هم بردرید

بخلوت گاه وحدت آرمیده ، دو دهم خرد برخویش بسته ، بحق پیوسته ، از خویش رسته وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از نظر دل ایشان
برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین
است بَاطِلًا آفرینش باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فَقِنَا پس نگاه دار ما را بعنایت لطف
خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر که را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد
فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار کردی ابدی بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ
یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا بتحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندا زننده را که باشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ
میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است ص یا قرآن و این عام تراست چه بسیار کس دعوت رسول را صلی الله علیه و آله در نیافته اند و
هر کس از قرآن می شنود که بزبان بیان ندا می زند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ که بگروید به پروردگار خود را فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم
رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا بیامرز گناهان ما را مراد کبایرست یا مطلق گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذران و بپوشان
از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را مراد صغایرات یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تربیت کننده و به
صلاح آرنده ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا بده آنچه ما را وعده کرده عَلَى رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانست یا آنچه بر زبان رسل
وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آن آمرزش می طلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح ع گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین
والمؤمنات و چنانچه ابرهیم ع فرمود ربنا اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین و چنانچه پیغامبر ص امر کردی که واستغفر لذنبک وللمؤمنین وَلَا تُخْزِنَا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر آورده که دعوات خمس درین
آیتها ستا نحضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد
که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا
اننا سمعنا ذوالنورین در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی علی ع از سر جهت روی بطلب موعودات آورد ربنا وآتنا ما
وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده و اینچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای
ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بآنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ من ضایع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند
که من از سید عالم ص سوال کردم که هر عاملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را منافع بسیار یاد کرد و مهاجرات را از آن نصیبی
ارزانی نفرمود این آیة آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نگردانم مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگر اند یعنی
شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عملی کند مزد برد ذکورة و انوثة را در آن مدخلی نیست فَالَّذِينَ
هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شده اند از سراهای و منازل خود یعنی حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند

چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را بانهب اموال می رنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این جماعه
مهاجرانند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه در گذرانم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانهایی که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشان را ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در
موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیه و تقیید باسم الله که دالست بر ذات با مجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نزد اوست نیکویی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء
مؤمنان بعسرت بیکدیگر می دیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق تعالی
جهت تسلیه ایشان با پیغامبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران
فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری اندکست زود زایل شود ثُمَّ پس آنکه با آخرت روند مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار
خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشانراست بوستانها بر آن وجه که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر قصور آن یا در پای درختان
آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی که این نعمتها پیشکشی باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک
خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت
نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد شعر تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت
نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِمْ و بآن نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة و انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکار باشند
یا متواضعانند خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ باحکام توریة یا نعت پیغامبر ص ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود کردند أُولَئِكَ
آن گروه مؤمن خاشع متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب باسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر
جهاد با اعدا و حقیقت آنست که با امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار
دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را رابطه آنست که لشکر سلاطین در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده
دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره نمایید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم
در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی و تقوی ورزید بجهة نظر از التفات به
بقایا تا بازرسته شوید از حجب وجود بفنا و فنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا ببقا بالله شعر گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنيّة وهي مائة وخمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الناس اى مردمان اتقوا بترسيد و بپرهيزيد ربكم از خشم
و عذاب پروردگار خويش الذى آن آفريدگارى كه بمحض قدرت خلقكم بيافريد شما را باوجود اختلاف الوان و اشكال و السنه من نفس واحدة
از يك تن كه آن آدمست ع و خلق منها و بيافريد از آن تن تنها زوجها جفت وى را كه حواست و اصح آنست كه حوا از استخوان پهلوى چپ آدم آفريد
و بث و پراكنده كرد و ظاهر كرد ازيشان منهما از آدم و حوا از واسطهٔ توالد و تناسل رجالا كثيرا مردان بسيار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسيد از
مخالفت امر خداى الذى آن خداوندى كه شما از وى استعطاف و استعانت از يكديگر تساءلون حاجت مى‌طلبيد و سوگند بر يكديگر مى‌دهيد به
بان خداى و الارحام و بپرهيزيد از قطع رحم و با يكديگر بمهربانى پيوند كنيد ان الله كان بدرستى كه خداى هست و بود و باشد عليكم رقيبا بر شما ديدبان يعنى بر
همه اقوال و افعال شما مطلع است و هركه داند كه خداى نگه‌بان اوست بايد كه در حركات و سكنات خود احتياط بجاى آرد و بوقت غريب بر ناپاكى
و بى‌باكى از وى شرم دارند شعر هركه موقن بود بانكه خداى ، حاضر و ناظر هست در همه جاى ، در و ديوار و حاجب و بواب ، نيست در دين و بدن
خداى حجاب ، در پس پردهاى تو بر تو ، كى تواند مخالفت با او و آتوا اليتامى و بدهيد مر يتيمان را اى اوليا و اوصياى ايشان اموالهم مالهاى ايشان را
كه بحكم وصايت و ولايت تصرف كرده ايد آورده اند كه اوليا در مال يتيمان تصرفات داشتند و سلوك ناشايسته ميكردند مثل آنكه گوسفند لاغر خود
در رمهٔ ايشان سر دادى بعوض گوسفندى فربه بزرگ مى‌گرفتند و مى‌گفتند شاة بشاة حق تعالى فرمود و لا تتبدلوا الخبيث و بدل مكنيد مال ناپاك يتيم
را بالطيب بمال پاك خود يعنى فرا مگيريد جيد را از مال يتيم كه در حق شما خبيث است و بجاى منهيد مال ردى را كه بنسبت شما طيبات است و لا
تاكلوا اموالهم و مخوريد مالهاى ايشان را الى اموالكم آميخته با مالهاى خود انه بدرستى كه خوردن مال يتيم يا تبدل آن يا خيانت در آن كان
هست نزديك خداى حوبا كبيرا گناهى بزرگ اين آيه در شان يكى از غطفان نازل شده كه برادرش وفات كرده بود و ازوى پسرى مانده و او بولايت عم‌وت
اموال او را متصرف شده چون برادرزاده بلوغ رسيد و مال خود از عم طلب نمود در اداى آن تعلل ميكرد مرافعه ايشان بمحكمهٔ عليه السلام افتاد و اين
آيه فرود آمد و غطفانى گفت نعوذ بالله من الحوب الكبير زبان رانده تمامى مال را تسليم برادرزاده نمود و ان خفتم و اگر مى‌ترسيد و باك داريد الا
تقسطوا آنكه عدل نكنيد و راستى نورزيد فى اليتامى در اموال يتيمان در صحيح بخارى از عايشه نقل مى‌كند كه آيه در شان كسى فرود آمده كه يتيمه در
حجر او تربيت او بود و ولايت تصرف در مال آن صغيره داشت ميخواست كه او را در قيد نكاح آرد و حق خدمت و تعيين كابين فرو گذارد
بانواع مشقت او را ازار ميشد و مهر مكروه طبيعتش بود پيش مى‌آورد آيه فرود آمد كه اگر ميدانيد كه در تعيين مهر يتيمان و اداى مال ايشان
از روش عدالت دور ميشويد فانكحوا پس نكاح كنيد ما طاب لكم آنچه خوش آيد شما را من النساء از زنان مثنى دوگانه و ثلث و سه‌گانه و ربع و چهارگانه
تا كه مخالفت كه از اعداد زنان هر كدام كه خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر ترسيد يا دانيد الا تعدلوا آنكه عدل نتوانيد ورزيد ميان اين زنان
فواحدة پس اختيار كنيد يك زن را او ما ملكت يا بگيريد آنچه را كه مالك آنست ايمانكم دستهاى شما را بملكيت در آن تصرف هست ذلك

اين اختيار و احد يا اقتصار بر سرى ادنى نزديكترست الا تعولوا بانكه ميل نمائيد و انحراف نورزيد يا جور نكنيد و آتوا النساء و بدهيد مر زنان را كه در قيد نكاح
آورده ايد صدقاتهن كابينهاى ايشان را در حالتى كه هست آنها نحلة هبه و عطيه از خداى تعالى بخشيده شده بايشان فان طبن پس اگر اين
زنان خوش خوى باشند و به بخشند لكم مر شما را و بگذرند عن شىء از چيزى منه از كابين از جهت نفس يعنى بطيب نفس و خوش دلى نفسا
فكلوه پس بخوريد آن چيز را و بكار بريد هنيئا سازگار مريئا خوشگوار و در مدارك آورده كه حضرت محمد بن وجه تفسير فرموده كه هنى آن بود كه
در وى گناه نبود و مرى آن بود كه در وى دردى و رنجى نباشد و لا تؤتوا السفهاء و مدهيد بسفيهان و كم خردان اموالكم مالهاى خود را خطاب با اوليا
نسوان و ايتام است و اضافه مال بديشان جهة تصرف ايشانست در آن بحق ولايت التى جعل الله آن مالها كه گردانيده است خداى لكم قياما براى
شما سبب قيام معيشت دنيا و رابطه انتظام امور دين چون حج و جهاد و زكوة و صدقه و نفقات و ضيافات و تمهيد قواعد خيرات و ارزقوهم
و بهره دهيد سفيهان را يعنى وظيفه مقرر كنيد فيها در آن مالها بقدر كفاف ايشان و اكسوهم و بپوشانيد و جامه دهيد ايشان را بقدر حال و قولوا لهم
و بگوييد بعد از منع مال مر ايشان را قولا معروفا سخنى نيكو و پسنديده مثلا اگر يتيم باشد گوييد كه اين مال از آن تست و من خزينه‌دار توام و بوقت بلوغ تسليم
تو خواهم كرد و زنان را نيز وعده كنند كه دل ايشان را خوش سازند و ابتلوا اليتامى و بيازماييد يتيمان را اگر مردانند بعقل و تميز صيانت اموال و دقايق بيع
و شرى و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتيب خانه حتى اذا بلغوا النكاح تا آنگاه كه برسند بحد نكاح و اين كنايت از بلوغ است فان آنستم پس اگر ديديد و در
يافتيد بعد از بلوغ منهم ازيشان رشدا سلوك راه راست يعنى صلاح دين و اصلاح مال فادفعوا اليهم پس بدهيد بديشان اموالهم مالهاى ايشان را كه در
دست شما بود و لا تاكلوها و مخوريد اى اوصيا مالهاى يتيمان را و تلف مكنيد اسرافا از روى گزاف و تجاوز از حد يعنى زياده از آنكه قاضى فرض كرده
باشد و بدارا و ديگر اتلاف مكنيد در مال ايشان از راه شتافتن و پيشى گرفتن ان يكبروا از ترس آنكه بزرگ شوند يعنى مشتابيد در خوردن مال
يتيمان از خوف آنكه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و من كان غنيا و هركه باشد از اوصيا و اوليا توانگر فليستعفف پس بايد كه از
مال يتيم دست باز دارد و عفت و خويشتن دارى بجاى آرد و من كان و هركه باشد از آن جماعت كه مال يتيم در دست ايشانست فقيرا درويش
و محتاج فلياكل پس بايد بخورد مال يتيم بالمعروف به نيكويى يعنى بقدر حاجت از طعام و لباس يا بمقدار كه اجرة سعى اوست فاذا دفعتم
پس چون بدهيد و باز گذاريد اليهم اموالهم به يتيمان مالهاى ايشان فاشهدوا عليهم پس گواه گيريد بر اقرار ايشان بقبض مال تا در ميانه جدال و
خصومت پديد نيايد و كفى بالله و بسنده است خداى حسيبا گواه بندگان يا جزا دهنده باعمال ايشان يا حساب كننده همه در روز جزا آورده‌اند
كه عادت عرب در جاهليت چنان بوده كه زنان را مطلقا و مردان خورد سال را ميراث نمى‌داده‌اند و مى‌گفته‌اند كه مال كسى بدهد كه با دشمن قتال تواند
كرد و بطعن نيزه و ضرب شمشير غنيمتها در حوزهٔ تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت صلى الله عليه و آله و سلم بمدينه هجرت فرمود طريقه ميراث بر همين
قانون مستمر بود تا روزى ام كجه بجناب نبوت مآب آمد و فرمود كه اوس بن صامت دعوت حق را لبيك اجابت گفته و مرا از وى سه دختر داده و مال
بسيار داشته و ابناء عم او بحيطه تصرف آورده‌اند و مرا و صغيران را محروم و بى‌نوا گذاشته‌اند حضرت رسالت ايشان را طلبيده صورت ماجرا بخصوص
ايشان باز راندند ايشان همان قانون جاهليت را پيش آورده خواستند كه طريق پدران و اجداد را رونق دهند آيه آمد كه للرجال نصيب
مر مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ايست مما ترك الوالدان از مال كه بگذارند پدر و مادر و الاقربون و خويشاوندان نزديك و للنساء نصيب و مر زنان را نيز حصه

ایت مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدین واقارب بگذارند مما قل منه از آنچه کم باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای
ایشان نصیبا بهره مفروضا باندازه پیدا کرده و اذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا القربی خویشان که میراث نمی برند و الیتامی
و یتیمان که بیگانه باشند والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشان را چیزی منه از آنچه مقسوم میکردند تا دل ایشان خوش شود
و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیه مواریث و وصایا منسوخ شد و قولوا لهم
و بگویید مرین جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من
خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان عاجز و ضعیف خافوا علیهم بترسند از ایشان از بی نوای و ضایع شدن یعنی ورثه باید که
با ضعفا اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که ایشان را فرزندان
خورد و عاجز باشد و بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهند کرد
پس آنچه بخود روا ندارند نسبت دیگران نیز جایز ندارند پسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای بترسند
ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی آنانکه از روی
جنایت یأکلون اموال الیتامی میخورند و تلف می کنند مالهاء یتیمان را ظلما از جهت ظلم و بیداد انما یأکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در
شکمهاء خویش آتش و چه آتش در انوار از ابو برده نقل می کند که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعالی برانگیزد در قیامت قومی را از گورها بیرون
می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید خدای میگوید انما یأکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر [illegible] گفت
که روز قیامت خورنده مال یتیمان بعرصات در آید و آتشی که درون او از و مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون
می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسبست و سیصلون و زود باشد که
در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم میخواند معنی اینست که بزودی در آیند سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما
را فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقدار میراث ایشان یا فریضه میکرد اند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که
للذکر مر مردی را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق
اثنتین بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان راست ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد وارث
یک دختر پس فلها النصف پس مر اوراست نصفی از ترکه متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه
شش یکی مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند ان کان اگر باشد له مر آن فرزند متوفی را ولد فرزند خواه مرد و خواه زن فان لم یکن
پس اگر نباشد له ولد مر آن فرزندی مرده را فرزندی وورثه ابواه و میراث برند از وی همین پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او راست سه یک
باشد از مال و چون خصم داشت که مرا بوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشند مرین
متوفی را برادران پدر و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه و این
نصیب اکبر جهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها که وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند

و بعد از آنکه معنی میت است او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما
ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است و بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع و ترکیب
نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث
را و فرض کرده اند فریضة فرض کرده اند من الله ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمراتب هر یک از ورثه
حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما ان لم یکن
اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزندان خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مؤنث و خواه مذکر خواه صلبی خواه ولد
ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که باشد فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک باشد
مما ترکن از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که از شماست بتوانید گرفت من بعد وصیة از پس وصیته که زوجات شما یوصین بها
وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضاء وامی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع و مر زنان راست چهار یکی مما ترکتم از آنچه شما می گذارید
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان ان لم یکن پس اگر باشد لکم ولد شما را فرزندی بهر وجه که
بود فلهن الثمن پس آن زنان راست هشت یکی مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت
می کنید بدان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وان کان و اگر باشد رجل یورث مردی که از و میراث میگیرند کلالة کسی که والدین و اولاد
ندارد او امرأة یا زن بود کلاله وله و مرین مرد را و زن نیز درین حکم داخلست اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد
پس هر یکی را منهما ازین برادر و خواهر السدس شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست فان کانوا پس اگر
باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شرکاء فی الثلث انبازانند
در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده شده است
بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث
مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصیة من الله نگاه دارید وصیتی را که هست
از نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر حلیم بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان
عفو فرماید تلک آن احکام که متقدم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت
ومن یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدای و رسول او را درین حکمها یدخله در آرد خدای او را جنات تجری بوستانهای که پیوسته میرود من
تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که داخلان درین جنات جاودان باشند و ذلک و این ادخال مطیعان در بهشت
بصفت خلود الفوز العظیم رستگاری بزرگست ومن یعص الله و رسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصن فزاری که به
بمیراث زنان و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که برپشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدای
و رسول او نبرد ویتعد حدوده و در گذرد از اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یدخله نارا خدای در آرد او را در آتشی

وجه آتش خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد بدان مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ
عذاب خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما
مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشهٔ این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ
مِنْكُمْ از شما که مؤمنان اند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را
و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا کند لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی
حدی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن
سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس بحکم این حدیث
امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ
از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را از زبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد
فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان و این
حکم نیز بحکم نفی و جلد منسوخ شد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربانست بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ
جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه لِلَّذِينَ برای
کسانیست که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و دیباطی فرموده که گناه مؤمن بجهل است نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار
و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت می نمایند بحق تعالی مِنْ قَرِيبٍ از زمانی نزدیک یعنی
پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آن که دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب
پیش از مرگست و اگر چه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملایکه بطریق استحسان
میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که ان الله یقبل توبة عبد ما لم
یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید
بود شعر غافل شو ای علمی و باد برد و ندم باش ● هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از
گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ توبه دهد خدای و باز گردد از مغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبهٔ تایبان حَكِيمًا حکم کننده
بآنکه تایب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّى إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر
شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبهٔ منافقانست و توبهٔ
ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینهٔ مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است آنها را که بمیرند وَهُمْ
كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از جهت کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بأس است و آن سودی ندارد

فر

کلم فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا أُولَئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بکفر بمیرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت
عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز
ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامهٔ بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف
خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را
از تزوج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن
قبل از القاء ثوب بر و باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس
انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زن دیگر داشت کبیشه را بدست تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره
آغاز نهاد غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند
روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت
طراز این قصه پوشیده حق تعالی از روی رافت این آیة فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را که أَنْ
تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناخوشی و کراهت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بدان نمی کند که بطوع و رغبت ایشان
ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت
عدم خشیت هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزوج و گفته اند خطاب بامردانیست که از زنان خود بتنگ آمده برای آنکه آن
سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا
آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعمل زشتی روشن کرده بشهود عدول و بخفض یکسر
یا خوانند یعنی فاحشهٔ روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیة نشوزست یعنی چون زن سرباز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع
طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخست وَعَاشِرُوهُنَّ
و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزانید ایشان را احکام و آداب شریعت
که هیچ نیکویی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید در آن فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را شَيْئًا
وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و بدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیزی مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما
بواسطهٔ کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَآتَيْتُمْ
و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیهٔ طلاق دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت طلاق کابین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بدو
داده اید شَيْئًا چیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و حرام ظاهر و گناه هویدا
بهتان را در قول باطل استعمال میکند و صفت بهتان درین آیة آنست که شوهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون

استرداد آن می کند کوبا دعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ وچگونه وبکدام وجه وبچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا می
ستانید از زنان وَقَدْ أَفْضَى وحال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ بعضی از شما بر بعضی دیگر افضا کنایة از مباشرتست وَأَخَذْنَ وفرا گرفته اند آن
زنان مِنْكُمْ از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم وعهد استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب وقبول ودر حدیث آمده که استحللتن
فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زنان جاهلیت ازواج آباء خود را نکاح میکرده اند حق تعالی این عمل نهی فرمود وگفت وَلَا
تَنْكِحُوا وبزنی مخواهید وبنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان وبنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر
آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ بود لم قبل از نهی وهست بعد از تحریم فَاحِشَةً علی زشت
وناپسندیده وَمَقْتًا ومبغوض خدای ومؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه هست ومبغوض وفرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت
می گفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا وبد راهی که این راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی وفاحشه اشارة بدانست
ودوم قبح شرعی ومقت عبارة از آنست وسیم قبح عرفی وساء سبیلا مشتمل برانست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما
واین امومة عمومی دارد هر زن که نسب مرد بدو راجع شود بولایت خواه از جهة ذکور چون مادر پدر وپدر پدر هر چند بالا رود وخواه از طرف
اناث چون مادر مادر ومادر او هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ ودختران شما واین نیز عامست هر زنی که نسبا وی باز کرد از
جهت اولاد ذکور واناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست وَأَخَوَاتُكُمْ وخواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته
او خواهر اوست بس خواهر عام باشد پدری ومادری وپدری ومادر را وَعَمَّاتُكُمْ وخواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او
هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مرو رعنوده عمهٔ انکس است اینجا نیز طرق ثلثه متصور هست یعنی پدری یا مادری یا مادر پدری
وَخَالَاتُكُمْ وخواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که بر سد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خالهٔ انکس است
ووقوع آن بوجوه مذکوره امکان داده وَبَنَاتُ الْأَخِ ودختران برادر بهر وجه که اخوة ثابت شود از وجوه ثلثه وبنات اولاد ایشان واولاد
اولاد ایشان چند انچه دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ ودختران خواهر از وجهی که اختیت تحقق یابد واین نیز همانا ولبنات اولاد اخت
وبنات اولاد اولاد ایشانست هر چند بپایان روند همان داخل بنات اختند وَأُمَّهَاتُكُمُ وحرام کرده اند بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها
که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را وزنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را وزنی
که شیر داده باشد شوهر آن زن را که شیر او از وجه یا ام ولد او در رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وخواهران شما از جهت
شیر خوردن امام اعظم ومالک بر آنند که حکم رضاع ثابت وبمذهب امام شافعی وامام احمد یکبار از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت
نشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ ومادران زنان شما وجدات منکوحه از قبل مادر وپدر بنسب ورضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ ودختران زنان شما
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند وشرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي
از زنان زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که بخلوات دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید با
ایشان این دخول کنایة از مباشرتست فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناه نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ ودیگر از محرمات زنان پسران

شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرة رسالت صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خواندهٔ آن حضرت
بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیة فرود آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرامست
ونه زن کسی که او را پسر خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا ودیگر حرامست آنکه بر شما جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر
آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی وتحریم که آن معفو عنه است وبرخی مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا
وعلیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا وراحیل مادر یوسف ع ودر دین وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست غَفُورًا آمرزنده آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیة این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل
بجای آورده اند بعد از توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایهٔ تمام است شعر سرمایهٔ عاصیان بیازار
غفران تو ورحمت بی غایت تست الجزو الخامس من اجزاء الثلثون وَالْمُحْصَنَاتُ وحرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ
النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین
از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید واز جمله زنانی که شوهران ایشان بحسب ونسب می شناختیم بصید اسیری مادر آمدند
چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل وحرمت اسیران متردد گشتیم وایشان را اگر چه ملک یمین بودند از قبیل محصنات
می شمردیم بعد از عرض حال بحضرة رسالت صلعم این آیة نازل شد که زنان کفار را اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما
شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان واین قول امام اعظم است وباقی ائمه مجرد سبی
ایشان را حلال می دانند كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر مؤکدست معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ
بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ وحلال کرده اند مر شما را حفص مجهول می خواند ومعنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از
محرمات مذکوره است وبحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة وعمهٔ او بر خالهٔ او وخواهرزاده وبرادرزادهٔ او ونکاح مطلقه
ثلث بی تحلیل ونکاح معتده ونکاح امه بر آزاد وتزویج بخامسه ونکاح ملاعنه وتفاصیل اینها در کتب فقه مذکور هست وچون حق سبحانه
وتعالی بیان حلال وحرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید وکابین کنید
بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که بآن تزویج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ ومشید
زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر که بخورداری یافته اید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای
ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده ومفروض ساخته چه مهر در مقابلهٔ استماع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهیچ گناهی ووبالی نیست بر شما که ازواج
وزوجانید فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بِهِ بآنچه مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی
آنچه زن ابا کند از مهر ومرد عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند مرد زیاده سازد وگفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت
ومفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ وهر کرا

استطاعت نیست از شما طَوْلاً از روی توانائی و توانگری اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ انکه بنکاح آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ پس
باید که بخواهد بزنی آنچه مالک است دستهای شما مِنْ فَتَیَاتِکُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که در گرویده‌اند وَاللهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است
بِاِیْمَانِکُمْ بگرویدن شما و تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ یا شما از یک پدرید هم نسب و پدر همه شما آدم است فَانْکِحُوهُنَّ
پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده اُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بی مکابره و مضایقه و دادن مهر ایشان باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که
این کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند غَیْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فَاِذَا
اُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول خوانده و معنی آنست که آن هنگام
که جواری شوهر کرده شدند فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَیْهِنَّ بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد
بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را
تغریب عام است امام شافعی میگوید تغریب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و همه
مذاهب در زنای عبید و اماء رجم نیست ذٰلِکَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در
زنا افتد مِنْکُمْ از شما که عزبانید وَاَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود
از بندگی وَاللهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اماء رَحِیمٌ مهربانست برخصت دادن بندگان در آن یُرِیدُ اللهُ
میخواهد خدای لِیُبَیِّنَ لَکُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَیَهْدِیَکُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِینَ راههای آنکسانی که بودند
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما مراد دین ابرهیم و اسمعیل است ۴ یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ و باز گردد بر شما به تسهیل
اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَکِیمٌ درستکار و راست کارست
در هرچه حکم کند وَاللهُ یُرِیدُ و خدای میخواهد اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَیُرِیدُ الَّذِینَ و میخواهند
آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را اَنْ تَمِیلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَیْلًا عَظِیمًا میل
کردن بزرگ چون آیة تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عمه حرامند پس
اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیة نازل شد که خدای میخواهد
شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یُرِیدُ اللهُ میخواهد خدای اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی
که سبکبار شوید شیخ سلمی فرموده که مراد تخفیفات در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که
ایشان را اغلال و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِیفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته
ام ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قَالَ اللهُ تَعَالَی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان

بازدارند

باز دارند نه در یاد ورزا و ضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد بضعف و ناتوانی موسوم ساخته
تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب آرزوی نفس نقصی در حال او بدید آید بسمت ضعفی که بصفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید
و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است شعر
من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی ✽ چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای ذو آنکه گرویدگان لَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَیْنَکُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا
و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور و القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید اِلَّا اَنْ تَکُونَ مگر آنکه
باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ و مکشید
ناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک
مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری میکنید
که مؤدی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا متابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی
که موجب سخط ربانیست اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای کَانَ بِکُمْ هست بشما ای امت محمد رَحِیمًا مهربان و امر و نهی که می فرماید از غایت رحمتست وَمَنْ
یَفْعَلْ ذٰلِکَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِیهِ پس
زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتش مراد آتش دوزخ است وَکَانَ ذٰلِکَ و هست این در آوردن بآتش عَلَی اللهِ یَسِیرًا بر خدای سهل و آسان
اِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز کنید کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُکَفِّرْ در گذاریم
و عفو کنیم عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ از شما گناهان خورد را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْکُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا کَرِیمًا
در موضع بزرگ و شریف که آن بهشتست ملخص آیة آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
چه میشاید که حق تعالی از کبایر عفو کند و بصغایر مؤاخذه کند یا بر عکس علما را در کبایر اختلافست بعضی برآنند که هر گناهی که خدای تعالی
از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هرچه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب
و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره
گناهیست که شارع بران حدی مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تأویلات کاشی
مذکورست که اگر پرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیآت شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را
محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان از اثبات نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرة جمع است شعر تا یکی در تفرقه
سوزی چو شمع ✽ غرقه شو در لجه دریای جمع ✽ در لوایح فرموده که تفرقه عبارة از آنست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و
جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی شعر جون تفرقه دلست حاصل ز همه ✽ دل را بیکی سپار بگسل ز همه ✽ در اسباب نزول آورده
که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید که مردان از شرف جهاد دارند و زنان از آن شوبت محروم اند و
بعمال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر ما از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان

کرفته راه حرمت می سپرند کاشکی ما را در دایرهٔ رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیة آمد که ولا تتمنوا
وآرزو مبرید ما فضل الله آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد به بدان چیز از امور مالی و جاهی بعضکم برخی از شما را که مردانند علی بعض بر برخی دیگر
که زنانند للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال الخیر وللنساء نصیب و مرزنانرا نیز بهره ایست
مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچیزی تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت شوهر پس چون هر یکی را نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارند
آن دو زن به بهرهٔ دیگری چه رسد واسئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد ان الله کان بدرستی که
خدای هست بکل شیء علیما بهمه چیزها داناست و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید شعر
کر مفلسم و کر توانکرم کرده اند • او مصلحت تو از تو به داند • در زمان جاهلیت فرزندان را جنبی را بجهه خود می خواندند و در میراث داخل شان
ورثه می شد حق تعالی از ان نهی کرد و فرمود ولکل و برای هر یک از شما جعلنا آوردیم موالی عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود
کنند مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند مادر و پدر والاقربون و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت
معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربک حربی و سلمک سلمی دشمن تو دشمن من و دوست تو دوست من
تو از من میراث بری و من از تو تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو این سخنانرا بسوکند مؤکد می ساختند و حلیف را سدس از میراث
حلیف مقرر بود چون آیة مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که با خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی
در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده نکور فت این آیة فرود آمد والذین عقدت و آنکسان که در مخالفت بسته اند ایمانکم دستهای
شما استوار معاقده بایمین بطریق مجانست و سبب دین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فآتوهم پس بدهید
ایشانرا نصیبهم بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیة بآیة اولی الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل
شیء برهمه چیزها از عهود و مواثیق و مخالفات شهیدا گواه آورده اند که حبیبه زوجهٔ سعد بن ربیع یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریق
نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر
بملازمت حضرت پیغامبر رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانید آن حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه قصاص
شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیة آورد که الرجال قوامون مردان کارگذاراند تسلط یافته علی النساء بر زنان و قیام باموره معیشت
ایشان حضرت رسالت صلعم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری ساختیم و خدای کاری ساخت والذی اراد الله خیر اوبعضهم
آیة تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرمایندهٔ زنانند بما فضل الله بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدای و افزونی داد
بعضهم بعضی از ایشانرا که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد
و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث
وامثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل الکمل اشرفست وبما انفقوا و دیگر فضیلت دادند مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که
نفقه می کنند بر ایشان من اموالهم از مالهای خویش چه در امر نفقه و چه در مهر فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگا

مر خدای را یا تیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه دارندگان مرغیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت
و عصمت بما حفظ الله بآنکه نگاه داشت خدای مر ایشانرا واللاتی و آن زنان که تخافون می ترسید نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشانرا فعظوهن
پس پند گویید ایشانرا بکلمات که دلهای ایشانرا نرم کرداند یا بنقل وعید ایشانرا آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ترک دهید
ایشانرا فی المضاجع در خوابگاههای یعنی با ایشان در یک جامهٔ خواب مباشید یا پشت بریشان کنید واضربوهن و بزنید ایشانرا زدنی که
مجروح نشود و نشکنند و هیچ عضو را زشت نکرداند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز
فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان راه بیدادی ان الله
کان بدرستی که خدای هست علیا برتر از آنکه ظلم راضی شود بر ایشان کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وان خفتم و اگر دانید
شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شقاق بینهما ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید از برای تحقیق و نشوز
حکما داوری که حکم کند من اهله از کسانی شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وحکما و میانجی دیگر که صلاحیت
حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و فرقت بداند ان یریدا اگر خواهند حکمین
اصلاحا بصلاح آوردن کار زوجین یوفق الله سازکاری افکند خدای بینهما میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی که هست خدای
علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله و بترسید خدای را ولا تشرکوا و انباز مگیرید به شیئا بوی چیزی از صنم
و غیره وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردن بقول و فعل وبذی القربی و با خویشان بصلهٔ رحم والیتامی و با یتیمان
بدلنوازی و کارسازی والمساکین و با درویشان بزکوة و صدقات والجار ذی القربی و با همسایهٔ خویشاوند برحمت و شفقت والجار الجنب
و با همسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد با همسایه کا ذو حق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان ارادهٔ خیر باشد
بدیشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایة انس وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه امام قشیری فرموده
که هر گاه جار تو مستحق آنست که با او احسان کنید پس حق همسایهٔ نفس را که دلست بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات
ردیه را از وی باز داری و با همسایهٔ دل که روحست نیکویی نمایی و او را از ساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و
همسایهٔ روح را که سر است از غیب مواطن شهودات و مجال مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و بقین
دانی که شعر همسایه و همنشین و همره همه اوست • در دلق گدا و اطلس شه همه اوست • در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع • بالله
همه اوست ثم بالله همه اوست والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبانست و آن
می تواند بود که رفیق سفر بود یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق
صحبتست و بنای آن بر مهربانی باشد وابن السبیل و با رهگذریان و مهمانان وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف
شما اند ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان هر که باشد مختالا خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب
و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که بحقوق الهی موفق ساختند و نه با احسان

باخلق بپردازد الذین یبخلون دوست ندارد خدای آنان را که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می گفتند مال خود
بیش مدهید یعنی حضرت پیغامبر صلعم و یاران مهاجر را نفقه می کنید که اندک زمانی را فرومانده و محتاج گردید و مآل کار را معلوم نیست که به
کجا خواهد کشید این آیة نازل شد که خدای آنان را دوست نمیدارد که خود بخیل اند ویأمرون الناس و امر می کنند مردمان را بالبخل به بخیلی ویکتمون و می
پوشند از خلق ما آتاهم الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت است صلعم
که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریه آن را به پوشیدند واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرة رسالت
پناهی را می پوشند عذابا مهینا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخست والذین و برای آنان نیز که بعداوت حضرة رسول صلی الله علیه و سلم
ینفقون اموالهم نفقه می کنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آن
حضرة لشکر جمع می کردند و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت میگوید که بر قوم
خود از جهت اعراض و اعواض نفقه می کنند ولا یؤمنون و نمیگروند از روی حقیقت بالله بخدای ولا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین که قیامت
ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس له قرینا مر او را یار و همنشین فساء قرینا پس بد مقارنی که او است در دنیا و هر آینه در
آخرت نیز با او خواهد بود قال الله بئس القرین شعر هر که اینجا یکه قرین تو است ◦ آن سرا نیز همنشین تو است ◦ دوستی جو که جان بفزاید
در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وماذا علیهم و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان
داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت جزای اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی
حق خدا را بی غرض و ریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای بدیشان وکان الله و خدای هست بهم بدیشان و اقوال و افعال ایشان
علیما دانا و جزا فراخور آنها خواهد بود ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال ذرة همسنگ ذرهٔ در وزن و ذره مورچه سرخ را
گویند که بغایت صغیر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر
کرده و آن را چندان وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مومن همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب کافر
بوزن ذره خواهد افزود و واضح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وان تک و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در دیوان
بندهٔ مومن یضاعفها ثواب آن را افزوده گرداند تو بر تو ویؤت و بدهد او و زاید بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق
آنکس اجرا عظیما عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهة آنکه تابع آنست و مزید بران فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره
و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم من کل امة از هر گروهی از امم گذشته بشهید گواهی که آن پیغامبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت
خود گواهی خواهد داد وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء برین گروه از امت تو شهیدا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان
در لطایف قشیریه مذکورست که چون پیغامبر را صلی الله علیه و آله و سلم شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و تقریر آن
که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ آن روز که واقع شود درو گواهی انبیا و آن روز قیامتست یود الذین
کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول وی را لو تسوی اگر راست کرده شود بهم الارض

بدیشان

بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردند یا کنایتست از آنکه ایشان آرزومند اند که خاک شوند
چه زمین بخاک راست شود ولا یکتمون الله و نپوشند یعنی قادر نباشند برانکه از خدای بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که گرویده اید بخدای و رسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از
عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانهٔ
عبدالرحمن بن عوف بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمانی سر اندازی و بیهوشی صدای اذان شام بالستماع
صحابهٔ کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سورهٔ کافرون لا را در چهار موضع که مثبتست حذف نمود و این
آیه نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آن چیزی را که در نماز میخوانید محققان گویند خطاب
میکند بسوی قومی روحانیه که دم ایمان شهودی بر صفحهٔ جان دادند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از
سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی هوشیار شده دانید که چه میگویند و ثنا سپید که سخن با که می گوید المصلی یناجی ربه شعر
ای که در مستی هستی مانده ◦ دایما در خود پرستی مانده ◦ بر سر ایوان وصل کی رسی ◦ چون تو در زندان پستی مانده ◦ ولا جنبا یعنی
نزدیک مشوید بنماز در وقتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری سبیل مگر روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود
دران محل بی تیمم نماز توانید گذارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از
صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میائید مگر آنکه راه بران باشد وان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که
دران از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای محدث شده باشید که مخرج
خارجی از احد السبیلین او لامستم النساء یا بوده باشید نزد امام شافعی برانست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زن شود از غیر
محارم و اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد بر آنند که لمس بشهوة وضو می شکند و بغیر شهوت
ناقض نیست و امام اعظم مباشرة فاحشه را که تماس فرجین است بی حائلی و انتشار آلت ناقض وضو می داند و بر هر تقدیر چون جنب باشید
یا بیمار یا مسافر یا محدث و بیمار یا ملامس و غیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شد و اشهر غزوهٔ بنی المصطلق
است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضارا عقد
عائشه گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک
صدیق بردند و او بخیمهٔ عائشه در آمد دید که حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه
بگشاد و بر انگشتان نیز طعنه بر تهیگاه او زد سید عالم صلعم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن
توجه از حضرة عزة جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا چیزی را از اجزای ارض که پاک باشد دست بران زنید
فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمامی رویهای خویش وایدیکم و بسایید دستهای خود را بدان تا مرفق ان الله کان بدرستی که خدای
هست عفوا در گذراننده از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانی که تیمم کنند الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده

داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهرۀ از علم توریة یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان بود که
بنعت حضرت رسالت صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعث آن حضرت صلعم انکار وی نمودند ویریدون و میخواهند این گمراهان از روی خبث
و عداوت ان تضلوا السبیل آنکه شما ای مؤمنان گم کنید راه را والله اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهودند وکفی بالله و بسنده است
خدای ولیا دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله و بس است خدای نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی از آنکسانی
که بدین یهودیت متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن و تحریف نعت پیغامبر صلعم یا تأویل
کلمات توریة بوفق رای و طبع خود یا کتمان آیة رجم یا تغییر کلام پیغامبر آورده اند که زمرۀ از یهود بملازمت آن حضرت می آمدند و جواب آن
حضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را منحرف می ساختند لاجرم
پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف می کنند ویقولون و میگویند سمعنا
شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تفسیر گوید اظهارا طعنا و اضمار عصینا میکردند
و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفت و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر می گفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که غیر
شنوده شده باشی این کلمه دو جهتین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که استماع دشنام دادن باشد پس معنی کلام اینست که
دشنام داده و شنونده را مکروهی نباشد و برین تقدیر دعا له بود وجه ذم چنانست که استماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده
یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردۀ نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر می گفتند وراعنا این کلمه
نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهودی
نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آن حضرت را بر عی غنم و بودر
تقدیر این کلمه می گفتند لیا بالسنتهم درحالتی که دو آیندن و پیچانیدن سخن بزبانهاء خود یعنی غلطی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد
می کنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت آن می پیچانند بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آن حضرت میخواهند وطعنا فی الدین
و مدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغامبر او شبانی منسوب بوده آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی ع معترف
بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن
لکان هر آینه این گفتاری بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را از استهزاء سیدانام و طعن در دین اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان و
لکن لعنهم الله و لیکن براندست خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن ایمان کمنند فلا یؤمنون
پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر و نمی اندک یعنی ضعیف که معتدبه و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل و دون بعضی یا ایمان نمی آرند
مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحابش و در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد
طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایرۀ اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و
احکام که از خالق انام بشما آورده ام حقست و شما در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته اید ایشان از روی عناد

لکن

گفتند ما نه ترا میدانیم و از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیة آمد یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمنوا تصدیق
کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستاده ایم به نبی خود و آن قرآنست مصدقا درحالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم مر آن
چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی
صورتها را نیست سازیم تا آثار ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر و نماند فنردها پس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها بر هیأت قفاهای آن یعنی
شکل رو را بصورت قفا پس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصورۀ را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشا
بر قفا باشد و در تفسیر آورده اند که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهاء ایشان بر پس سر بوده
و این هیأتیست در غایت زشتی و رسوایی او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا همچنانچه
راندیم یا مسخ کردانیدیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند
وکان امر الله و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا بوقوع و هر آینه بخواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنرا
که شرک آرند بدو و شریک گیرند در عبادت او ویغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی را که غیر از شرک بود لمن یشاء و آنکس را که خواهد از روی تفضل
و احسان نه بوسیلۀ عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد مرزید
ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای و انبازی گیرد با او فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغ بزرگوار که بدان
مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیة که شرک مغفور نیست یهود را که عبدۀ عجل و پرستندۀ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی
عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما مالک
ممالک نبوة و سالکان مسالک فتوة بوده اند و ما بر منوال ایشان مکرم و معززیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نپسندید و فرمود الم تر الی
الذین آیا نمی نگری و نمی نگری بدیدۀ بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون می ستایند و ثنا میکنند انفسهم نفسهای خود را باین
که نحن ابناء الله و احباؤه و یا باین که روزی کناهی نسبت می دهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید
اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت گفت نه گفتند ایشان
سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز همچنین کسانی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیئات روز ما را بشب محو
کنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء پاک میکند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند
ولا یظلمون و این گروه که خود را بناحق تزکیه می کنند ستم رسیده نخواهند شد فتیلا بمقدار آن رشتۀ ضعیف که در میان دانۀ خرما باشد
یا بقدر فتیله که از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات
ایشان نخواهد رسید انظر بنگر در دین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که
یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وکفی به و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اثما مبینا گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نیست و از
که چون حکم الهی با جلاء بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند

وبعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند وابو سفیان واتباع او را بمحاربه با حضرت پیغمبر واصحاب او تحریص کردند وبا پنجاه
تن از بطون قریش به بیت الحرام درآمدند ودر پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیدند وبایمان غلاظ بر حرب وجدال اهل
اسلام سوگند یاد کردند وخاطر ازین مر فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند ودرین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما
که زایران حرم را میزبانی میکنیم وکعبه را معمور میداریم وصلهٔ رحم بجای میآریم وبعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم به
هدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده وبدعت را سنت نام نهاده ودین پدران ما را بد میداند وما را کافر وجاهل میخواند
یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق ترست وآیین شما با نسق تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که
بتان ما را سجده کنید جهودان جبت وطاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معاندت ومکابرهٔ وکفر وزندقهٔ
ایشان خبر میدهد ومیفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی ونمینگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریة که بواسطهٔ
عناد مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راهست وگفته اند جبت سحرست ویهود آنرا معتقد بودند وطاغوت
شیطان وایشان متابعت وی مینمودند ونزد محققان جبت نفس اماره است وطاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ ومیگویند این جهودان
لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران وبرای ایشان که از روی اجتهاد ما هَؤُلَاءِ این گروه کفار قریش أَهْدَىٰ هادی ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنکه ایمان
آورده اند یعنی پیغامبر واصحاب وی سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ آن گروه متعنت متعصب الَّذِينَ آنکسانند
که بخواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ وهر کرا خدای براند ودور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر
او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست یعنی جهودانرا نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل
انکار زعم یهودان آن بود که ایشان بملک ونبوت از غیر خود سزاوارترند وبدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند ومیگفتند آخر
منصب ملکداری وحکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست واگر بفرض از ملک ومال بهره مند شوند
فَإِذًا پس آن هنگام لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغامبر واصحاب او را نَقِيرًا بآن مقدار گوی که بر پشت دانهٔ خرماست واین مبالغه
است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی ودرویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن
بعث حضرت پیغامبرست از ایشان وگفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست وعرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد آن متفرقات
خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابرهیم کان امة قانتا ومراد از فضل نبوت باشد وکتاب
اعزاز دین وبعضی گفته اند که فضل آنست که حق تعالی مباح کرده است او را جمع میان بیشتر از چهار زن ویهود برین حال حسد میبردند وطعنه
میزدند که اگر پیغامبر بودی این همه زن نخواستی وبکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغامبر بواسطهٔ نبوت و
کتابست پس باید که بر پیغامبران صاحب کتاب حسد برندی چه این صورت مخصوص بآن حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما دادیم
آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابرهیم را که موسی وداود وعیسی اند علیهم السلام الْكِتَابَ یعنی توریة وزبور وانجیل وَالْحِكْمَةَ وعلم حلال وحرام وَآتَيْنَاهُمْ

ودادیم

ودادیم ایشانرا با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف وداود وسلیمان علیهم السلام داشتند وگویند ملک عظیم
کثرت ازواج است بصحت رسیده که داود صد زن داشته وسلیمان هزار ودرین سخن تعریض یهودست که اگر حسد شما بر محمد بواسطهٔ کثرت
ازواج است پس داود وسلیمان بحسد سزاوارترند ودر تیسیر آورده که مراد از آل ابرهیم محمد است صلعم واز کتاب قرآن وحکمت شرایع واز
ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تأیید بملایکه فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ آمَنَ کسی بود که ایمان آورد بِهِ بحدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلعم وَمِنْهُمْ واز ایشان
مَنْ صَدَّ کس هست که اعراض کرده عَنْهُ از خبر انبیا در باب ثنا وتصدیق نکرد آنرا یا دوری از متابعت پیغامبر کرده اند وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ وبسنده است
دوزخ سَعِيرًا آتش افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که حق را پوشیدند ونگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدیث یا آیات قرآن
یا معجزات پیغامبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که درآریم ایشانرا نَارًا در آتشی وجه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای
ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنکه پخته وسوخته شده واین تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد واز حسن
بصری منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار بود تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن پوستها بحالت اول باز آرند پس این
تبدیل وصفست نه تبدیل عین وتجدید این حال احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را
وآن چشیدن دایم باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا دانا بعقوبت
دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند بخدای ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ
زود باشد که درآریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيهَا مرین بهشتیانرا باشد در آن بوستانها
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض ونفاس بلکه از جمیع اقذار وادناس وَنُدْخِلُهُمْ ودرآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایهٔ پاینده که آفتاب
آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد وسایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و
آرامش وبدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل چرا باشد وفایدهٔ
او چیست ونزد محققان ظل ظلیل حمایت الهی وعنایت پادشاهیست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن از زوال
مبرا واز نقص وانتقال مقدس ومعراست این سایهها زوال پذیرند عاقبت صح در سایهٔ کریز که آنرا زوال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای میفرماید شما أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتهارا إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود تا
کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت ومادر کلید بوی نمیداد ومیگفت اگر از شما بگیرند
باز بشما نمیدهند وکلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان سعی میکرد وسلافه مضایقه مینمود وحضرت در مسجد الحرام انتظار
میکشید آخر الامر صدیق وفاروق بر در سرای سلافه آمدند وفاروق بآواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت رسالت از حد
میگذرد سلافه کلید به پسر داد وگفت تو بستانی بهتر که تیم وعدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت آورد وآن سرور دست دراز
کرد تا از وی بستاند عباس برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرمودی حجابهٔ خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از

استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که
دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه از
خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی ع پیش آمد و گفت یا رسول الله منصب حجابه با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایت زمزم
بدیشان داده فی الحال جبرئیل باین آیه نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفع بمردم رسد نه آنکه کار برید که نفع
از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان بملازمت حضرت اختیار
فرموده کلید به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم بود و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شد اما تمام
امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از اثبات ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارة
از وجود مجازی بعضی باشد چون وجود ظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه کنان
تجلی نموده و با اشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید و الامانات الی اهلها چگونه ظلال تلاشی میکردند و آثار ایشان بکلی
محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن المثل از افق عنادی ذاتی و الله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات
وجودات ظلیه با اهل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ظهور می آید شعر جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک او
ملک او را دهید خصم هر شیر آمد و هر روبه کل شیء هالک الا وجهه **و اذا حکمتم** و دیگر امر میکند چون خواهید که حکم کنید **بین الناس** میان
مردمان **ان تحکموا بالعدل** آنکه حکم کنید براستی **ان الله** بدرستی که خدای **نعما یعظکم به** نیکو چیزیست که شما را بدو پند میدهد یعنی اداء امانات
و عدل در حکومات **ان الله کان** بتحقیق که خدای هست **سمیعا** شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانت **بصیرا** بینا برد مفتاح بوی **یا ایها الذین** امنوا
ای گروه گرویدگان **اطیعوا الله** فرمان برید خدای را در فریضها **و اطیعوا الرسول** و فرمان برداری رسول کنید در سنتها **و اولی الامر منکم** و اطاعت کنید خداوندان
امر را از شما مراد امراء مسلمانانند که حضرت پیغامبر در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را
بسریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده
گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام دستگیری خواهد کرد تا باشم والا بای گریز در راه نهم
سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرموده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از من مشاهده
کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیالان او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان خالد از ادب دور
می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت
حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم امان عمار را بقرار بگذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را فرمان دهد و این آیه نازل شد
که فرمان برید اولی الامر را یعنی امراء سرایا ثعلبی آورده که اولو الامر ابوبکر و عمرند که بر دین صدق بودند و اشارت اقتدوا بالذین من امیر
بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نازل شده ابوبکر وراق گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما یا ارباب عقول
و رای و نزد عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازمست شعر

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد کی میسر شودش روی براه آوردن هر که خواهد که بمنزل مقصود رسد بایدش پی روی راه نمایان کردن
فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید **فی شیء** در امور دین **فردوه الی الله** پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای **و الرسول** و رجوع کنید برسول در زمان حیات
او و بسنت آن حضرت بعد از وفات او **ان کنتم** اگر هستید شما که از روی اخلاص **تؤمنون بالله** میگروید بخدای **و الیوم الآخر** و بروز رستخیز چه ایمان بخدا
و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند **ذلک** این رجوع **خیر** بهتر است شما را **و احسن** و نیکوتر از جهت عاقبت
آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش وی مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید و
منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم
پیغامبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رویم و دیگر بار مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغامبر ص باز گفت عمر
از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم
و از تو حکم می طلبم عمر فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده
بیرون آمد و سر منافق بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و از روز حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم عمر را فاروق لقب داد و حق سبحانه این آیه فرستاد که **الم تر** آیا ندیدی و نگاه نکردی **الی الذین یزعمون** بسوی آنکسانی که گمان می برند **انهم**
آمنوا که ایشان گرویده اند **بما انزل الیک** بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن **و ما انزل من قبلک** و بآنچه پیش از تو فرستاده اند بکتب انبیا **یریدون** میخواهند
با وجود دعوی ایمان **ان یتحاکموا** آنکه مرافعه کنند **الی الطاغوت** بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است **و قد امروا** و حال آنکه مامور بودند
مدعیان ایمان و مکلفان نیز مامور بودند **ان یکفروا به** بآنکه نگروند بحکم طاغوت **و یرید الشیطان** و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از
خدمت یعنی ابلیس **ان یضلهم** آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاغوت اند **ضلالا بعیدا** گمراهی دور که هرگز از آن باه راست رجوع نتوانند نمود
و اذا قیل لهم و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم **تعالوا** بیائید **الی ما انزل الله** بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود **و الی الرسول** و بحکمی که
پیغامبر او می کند بفرمان او **رأیت المنافقین** می بینی منافقان را که از روی عناد **یصدون عنک** اعراض میکنند از تو **صدودا** اعراض کردنی از روی
عداوت **فکیف** پس چون باشد وجه خواهند کرد **اذا اصابتهم** چون برسد بدیشان **مصیبة** عقوبت صدود و اعراض **بما قدمت ایدیهم** بآنچه پیش فرستاده
ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را **ثم جاؤک** پس بیایند بسوی تو و زبان باعتذار بگشایند
با دیه قتل خود طلبند **یحلفون بالله** سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه **ان اردنا** نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا برافع
به خانه عمر **الا احسانا** مگر نیکوئی که بما لاحق شود **و توفیقا** و تالف و موافقت که بین الخصمین پدید آید **اولئک** آن گروه منافقان و سوگندخوران
بدروغ **الذین یعلم الله** آنکسانند که خدای میداند **ما فی قلوبهم** آنچه در دلهای ایشانست از نفاق **فاعرض عنهم** پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان
و عظهم و پند ده مر ایشان را در خلا یعنی منع کن از نفاق و دروغ **و قل لهم** و بگو مر ایشان را در خلا **فی انفسهم** در باب نفسهای ناپاک ایشان
قولا بلیغا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک شوند و آن تهدیدست بقتل یا بجلاء مکان بدیشان اگر
توبه نکنند **و ما ارسلنا من رسول** و نفرستادیم هیچ فرستاده به بندگان خود **الا لیطاع** مگر برای آنکه فرمان وی برند **باذن الله** بامر خدای **و لو انهم**

لهم الرسول

واگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب
آمرزش کردندی از خدای واستغفر و آمرزش خواستی برای ایشان رسول شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را
توابا قبول کننده توبه گناه کاران رحیما مهربان با آمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمی واقع شد در
آب راهه که هر دو از ان مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود که ای زبیر آب
بر زمین خود دار بس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق تعالی آیه فرستاد
که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی
یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف هست میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در
نفسهای خود حرجا شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند و
منقاد کردند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند
مقداد بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و درین سخن کردن تاب میداد و روی در هم
می کشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای که بنی
اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند
تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغامبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلعم مرا فرماید که خود را
بکشم بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود همین گفتند و حق تعالی فرمود ولو انا و اگر چنانچه ما کتبنا علیهم فرض می کردانیم بر اینها که دعوی ایمان می کنند
ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا من دیارکم یا بیرون روید از سراها و منزلهای خود چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ولو انهم و اگر
ایشان که منافقانند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف می نمایند بآن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل
و آجل واشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان واذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان
لآتیناهم هر آینه ما میدادیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزد بزرگ و ثواب وافر که نعیم جنات است ولهدیناهم و هر آینه راه می
نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راه راست که از ان بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان که مولی رسول خدا بود روزی بجناب مستطاب
نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ثوبان مایغیر لونک رنگ تو چرا تغیر
کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم شعر
بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست ۰ بی تماشای جمالت زندگانی مشکلست ۰ حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری
اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم شعر از مرگ غمی نیست از آن می ترسم ۰ کز پرتو دیدار تو می مانم دور ۰ و سخت تر محنتی آنکه
اگر در ان جهان از اهل ایمان باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری را گفته اند

اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از
نفس و مال و ولد بهتری و بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم می ترسم از آنکه فردا تو در بهشت در درجه
بلند باشی و من در صف نعال بامثال خویش نشسته از دیدار بهره کرامت محروم و مهجور مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال
شادمان ساخته آیه فرستاد ومن یطع الله و هر که فرمان خدای برد او را و امر و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام
و حدود فاولئک پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین با آنکسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای
بدیشان من النبیین از پیغامبران و رسل و اولو العزم نیز داخل اند والصدیقین و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند
والشهداء و کشتگان راه خدای مراد شهداء احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را والصالحین و شایستگان در اعمال
و احوال و آنها نیز عام اند وحسن و چه نیکو اند اولئک این جماعت رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق می کنند یا
آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین پیغامبر ماست و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق والشهداء عمر و علی
و عثمان اند و صالحان سایر صحابه و ملخص آیه آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احبه شعر
همچو بلبل دوستی گل گزین ۰ تا شوی با خرمن گل همنشین ۰ زاغ چون مردار را شد هم نفس ۰ یار او مردار خواهد بود بس ذلک
ذلک این بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی کرامتیست از خدای وکفی بالله و بسنده است خدای علیما دانا بمقاصد
و نیات یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا
پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده یا یکدیگر در جهت
واحد وان منکم و بدرستی که از شما لمن لیبطئن کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر می کند در جهاد مراد ابن ابی
است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال
گوید آن سبطی منافق قد انعم الله علی و بدرستی که خدای انعام کرده بر من اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در
معرکه قتال ولئن اصابکم و اگر برسد بشما فضل من الله نیکوی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از
عزیمت کان لم تکن چنانچه گوی نبوده بینکم و بینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را روا ندارد و سخن بر وجهی گوید که
گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی درین غزوه با مسلمانان فافوز تا
فیروزی یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه
خدای با دشمنان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروخته اند زندگانی دنیی را که روی در فنا دارد بالآخرة برای
جاویدان و نعیم غیر فانی ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب
یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزد بزرگ که در صفت نیاید وما لکم
و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی شامل لا تقاتلون جهاد نمی کنید و بکارزار مشغول نمی نمائید فی سبیل الله در راه فرمان

اشتغال

بمعاری خدای یعنی برای خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان که در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شده
و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو
جندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس و میفرماید که من و مادر
من مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا
أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا دهی که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلمی به
غایت بزرگ است ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَنَا و بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسی که دوست دار و متولی کار ما باشد
وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزدیک خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب
گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان فرستاد تا روز
فتح مکه هم را دل نوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم حکومت مکه بوی داد و یار ضعفا و مدد بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ
کارزار می کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله می نمایند فِي
سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و یاغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان
و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا سست هست
و بی توقع زیرا که فریبهاست مجرد از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه می کردند چون عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت
و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید مستحقان را زکوة فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند نوشته شد یعنی مقرر و لازم گشت عَلَيْهِمُ
الْقِتَالُ بریشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ
چنان ترسیدن که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترس از آن سخت تر و این ترسیدن حمل بضعف بشریه باید کرد نه بر کراهت امر
خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدن وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما
مقاتله کفار لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نداشتی این و فانع [?] إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجل که نزدیکست بهم کس اگر سوال از منافقان صادر شده چندان
عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی که باشد و باز توبه کرده قولی آنست که قومی مؤمنان بعد از نزول آیه قتال
منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار
قُلْ بگوی ای محمد مر ایشان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میکنند از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ
و سرای آخرت خَيْرٌ بهترست از دنیا و فانی لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که پرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان

یعنی

یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرگ که به
ضرورت وقوع یابد میندیشید که هیچ کردنی را ازین کندها [?] میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا هر
کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد بشما مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در
کوشکهای محکم یا بروج دوازده گانه فلک یعنی بهمه حال و بهمه جای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند
ور کار تو چون سلسله درهم سازند ◉ هم عاقبت این جرم فانی ترا ◉ ترکان اجل سرای ماتم سازند ◉ حکیم سنایی راست شعر
چکنی خانه گل آبادان ◉ دل من اینما تکونوا خوان ◉ چون در آید اجل چه بنده چه شاه ◉ وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ
و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میگویند هَذِهِ این نیکویی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
از نزدیک خدایست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَذِهِ گویند این
سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در انوار فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها
در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
کردند حق تعالی تکذیب قول ایشان میکوید قُلْ كُلٌّ بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نزدیک خداوند است به
ارادت او فَمَا پس چه هست و چه حالت لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ برین گروه منافق و جهودان لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک نیست و فهم کنند
حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخن دریابند چون بهایم که می شنوند و فهم نمی کنند و از بی فهمی ایشانست
که میکویند مَا أَصَابَكَ آنچه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ از فضل خداوندست وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل
اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از نزدیک نفس تست و بعضی معنی آیه برین فرو می آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست
و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ما ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد
رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا بخدای پس فرمان برداری او فرمان
برداری حق باشد و در مجرا آورده [?] که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوصف فنا فی الله و بقاء بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله
باشد خلیفه الله بود پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده و در هر معامله که با خلق می نمود. کما قال و ما رمیت اذ رمیت و بی شک خلیفه بود

ر
خلق

و در هر معامله که خلق با او میکردند کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبه طاعت مستخلفست شعر
چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست ◉ پس یکی فرمان این فرمان اوست ◉ ما رمیت فاش گوید بر ملا ◉ که نیفکندی تو افکندیم ما
تو در افکندی نه جز آلتی ◉ فعل فاعل را بود بی علتی ◉ عقل این جا ره ندارد و هم نیز ◉ چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّى و هر که اعراض
کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ترا نفرستاده ایم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بریشان نگاهبان که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این
حکم را بآیه السیف منسوخ داشته اند وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان برداری و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند

مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ شب با یکدیگر میگویند گروهی مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول مغایب مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب بدانکه حضرت پیغامبرست صم وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدا می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان می گویند و تدبیر می کنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام قتل بر ایشان جایز نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تأمل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بدیشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست لَوَجَدُوا هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا در و اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نکبت تهییج فتنه است درمیان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گردانندی این خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صایب پیغامبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا به تدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امراء سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه بدانستندی آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج می کنند خبر را و نیکو تحقق فرمایند مِنْهُمْ از پیغامبر و اولو الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال پیغامبر وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغامبرست یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکتهای آنها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پی روی می کردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می باشند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیراء راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمانرا از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت می فرمود که اگر همه تنها باشم که می روم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده تو در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مؤمنانرا بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقیقی بدان ثابت شود و نفع بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع شود يَكُنْ لَهُ باشد مر

عشر

شفیع

شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستن که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگاهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت گوینده بِأَحْسَنَ مِنْهَا به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید و علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگویید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر مذکور است از روی تفصیل و بعضی برآنند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود بدو رد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی حَسِيبًا حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب حساب خواهد کرد اللَّهُ خدای که بی شبهه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن روز یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی نیست از و راست گوی تر حَدِيثًا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق روا نیست زیرا که آن نقصانست و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثناء طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانانرا در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم می فرمودند آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ بدو فرقه و جمعی برآنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که چرا شما دو گروه شده در کفر ایشان اتفاق نمی کنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و حال آنست که رد کرد خدای ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بآنچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای گمراه کرده اند فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لَهُ سَبِيلًا مر ورا راه بحق وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ اگر کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای هجرت خالی از غرض و ریا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ بگیرید ایشانرا و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشانرا حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و مگیرید از ایشان دوستاری وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمان و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که میان پیغامبر و ایشان مقرر شده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ و حال آنکه تنگ بوده سینه های ایشان و کراهت داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغامبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ هر آینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند [illegible]

ومعاهدان شما فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس
ناخت و خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیة بآیة فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون
آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون
از مدینه باز گردند کافر شوند ویأمنوا قومهم و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هرگاه که بخوانند ایشان را الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا
فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب آن را ویکفوا ایدیهم و باز ندارند
دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر جا که بدیشان دست یابید واولئکم و آن گروه
جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجت روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست
وماکان و فرد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمن را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمن را بغیر حق الا خطأ مگر کشتن بخطا ومن قتل مؤمنا خطأ و هر که مؤمن را بی — بينا عشر
خطا بکشد فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بروست دیتی تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان
یکدیگر چون سایر حوایج الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را ازو عفو نمایند نزول آیة در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از
هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان می داشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که
برادر مادری عیاش بود نجزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسان باز گردانیدند و در مکه دست و
پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا می کشی مفارقت
دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که ازوی طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین
کشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش ازو در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم به هر جا
که باشم تا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او خبر نداشت
روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بران سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق کشتی در قیامت چه
جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شده بخدمت پیغامبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری
واقع شد منتظر حکمم این آیة فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران
وهو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل او نشاید زیرا که میان مؤمن و کافر
وراثت نیست وان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم در دیه
و کفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده الی اهله باهل او وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس
هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة و این حکم کرد خدای تا توبه
دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن من الله از غایت و بتوفیق اوست وکان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیه
و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمد صورت حال بعرض رسانید و آن

حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر میدانند کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیه او بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار
چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم هشام کردند و با زهیر روی بمدینه نهاد چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت
که فهری را بی گناه بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مرا دیه سود آمد پس مرتد شد روی بمکه نهاد و این آیة نازل که ومن یقتل و هر که بکشد مؤمنا
متعمدا مؤمن را از عمد و قصد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخست خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن وغضب الله علیه
و خشم گرفت خدای برو ولعنه و براند او را و دور ساخت از رحمت خود واعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت
ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شده همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام
کرده و زبان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید برو تاخت و بضرب شمشیرش بینداخت و هر چه داشت غارت
کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت پیغامبر رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده و یگانگی حق
معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که فکیف لا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت
یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی راست میگوید یا دروغ و این آیة
نازل شد که یا ایها الذین ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید و به — آمنوا
آهستگی تفحص کنید و مگوئید لمن القی الیکم السلم مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو مؤمن نیستی بلکه — ولا تقولوا
بجهت بیم جان اسلام ازما این کلمه گفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیوی را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید
فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید
شما من قبل پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما
با آنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید مهمها و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه و بال آن بزرگ داشتن
هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدای هست بما تعملون بآنچه شما می کنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر
نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین از مؤمنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله
در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه قتال اسباب و تجهیز مقاتلان می کنند وانفسهم و در نفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر تواند — تعالی
بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهده جان بازی نماید زید بن ثابت می فرماید که این آیة فرود آمد و در غیر اولی الضرر نبود ام
مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حالت
فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین بر نشستگان
درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و هر یک را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و مجاهدان که بجهد
وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشتست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله

المجاهدین و تفضیل کرد خدای مجاهدانرا علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما مزد بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند است در آخرت از خدا و گفته اند هفتاد و پنج است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو هفتاد سال و مغفرة و آمرزش و رحمة و بخشایش و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤساء قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرستاد که ان الذین توفیهم الملائکة بدرستی آنانکه جان می ستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت‌اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بوده بموافقت با کفار و آن ممنوع بود قالوا گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشانرا فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشانرا الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخست وساءت مصیرا و بد بازگشتیست ایشانرا دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقررست الا المستضعفین مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجزاند من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة توانائی چاره سازی ندارند و لا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه را و یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند باآنکه ترک هجرت امر خطیر بوده حتی مضطر ایمن نمی تواند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشانرا و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع بسیار یعنی آرامگاهها و سعة و فراخی در روزی یا گشادی در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت می کند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیة تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسرانرا گفت که هر چند که پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه میدانم می ترسم که ناگاه بد استاصل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا برهمین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را انقیاد شدند استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد و دست راست خود بر دست چپ نهاد گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند که بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیة فرستاد که و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله و رسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثناء طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله نزدیک خدای و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان تاخیری که در هجرت کرده رحیما مهربان در وصل مثوبت او بحسن نیت او و اذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنانکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت که

در حوالی مدینه مسلمانانرا دشمنان بودند و حالا بی ترسی نیز تقصیر باید کرد ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا و اذا کنت فیهم و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی بر روی دشمن بایستند و لیاخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنانکه میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده بکنند نماز گذارندگان فلیکونوا پس باید که بایستند آنها که نماز می گذارند من ورائکم از پیش شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند ولتات طائفة اخری و بیایند آن طایفه دیگر که لم یصلوا نماز نگذارده اند و پاس می داشته فلیصلوا معک پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر و لیاخذوا و باید که بر دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحهای که بدان جنگ می کنند چون شمشیر و حربه و کمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شدند لو تغفلون اگر غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة یک حمله و هرچه یابند برند نقلست که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را بر صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شدند حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت صلعم با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغ اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک آن شوکت دمار از ایشان برنیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه تقدیم می رسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم و بکام دل از ایشان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیة بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده و لا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد شما را رنجی من مطر از باران که گران کرد اندام سلاح را او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح ان تضعوا آنکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و کفاید مراقب و بر حذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده کرده است برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده فاذا قضیتم الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حال قیام که شمشیر می زنید و قعودا و در حال نشستن که تیر می اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده و افتاده اید و کف اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی ترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبهم در زمان توجه بمنام و مژده ان لا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود

مثنوی
هر که نی در خوف کم شد هوش او ● نشنود ان لا تخافوا گوش او ●
خایفانرا لا تخافوا گشت درس ● هر که خوفش نیست چون گوی ترس ●

فاذا اطماننتم پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا فرض بوقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست و لا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیة در غزوه حمراء الاسد نازل شد که

[illegible]

حضرت پیغامبر صلعم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات تمام بودند حق سبحانه میفرماید ان تکونوا تألمون اگر هستید شما
ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمندند و زخم خورده کما تألمون همچنان که شما هستید وترجون وشما
با وجود الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وکان الله وهست خدای علیما دانا باضمار
شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانهٔ قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید
قضارا انبان شکاف داشت همه راه آرد می ریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن السمین می گفتند برد و بطریق ودیعت سپرد بامداد قتاده
بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد
و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبوی رفع کرد
و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای
حضرت نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمانان از ان خیانت مبرا گردند همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع
ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآنرا بالحق براستی و حکم درست
لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بآنچه خدای ترا شناسا کرده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین ومباش برای خیانت کنندگان
خصیما دشمن آنکس که بی گناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خائن واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی
ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان برو ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه
یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی طعمه که با خیانت او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا
هر که هست خیانت کننده یعنی مصر بران اثیما گناه کار مستغرق در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و خیانت می کنند پنهان
میدارند ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان ازو نهان نیست پس او سزاوار
تر است که ازو شرم دارند و نمیدارند اذ یبیتون آن هنگام که بشب تزویر و تدبیر میکنند ما لا یرضی آن چیزی را که نمی پسندد است خدای من القول
از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاوره میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغامبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول
یهودی کافر التفات نخواهد کرد وکان الله و هست خدای بما یعملون بدانچه شما می کنید از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطهٔ علم
او خارج نیست ها انتم هؤلاء شما ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم دفع می کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت
فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی در دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت
ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگذارد ایشانرا عذاب کنند یا حمایت کند که عذاب از ایشان باز دارد ومن
یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابه
یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزندهٔ گناهان او رحیما مهربان بفضل خود برو درین آیة ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار ومن
یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه

ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله علیما و هست خدای دانا بسارق درع حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب
خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناه کبیره یا آنچه بعمد ازوی صادر گردد ثم یرم به پس تهمت نهد بآن گناه
بریئا بی گناهی را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت می شوند بی گناهان
واثما مبینا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بود علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد ورحمته و
بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة هرآینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک بآنکه ترا
بگردانند از حکم راست وما یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست وما یضرونک من شیء و ترا
زیان نمی توانند رسانید بهیچ چیز تو در پناه عصمت خدای وانزل الله و فرو فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآنرا والحکمة و بیان
احکام آنرا وعلمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست
بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قلت حال او و در بحر الحقایق آورده که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب
اسری بران حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطرهٔ در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون
وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک بر تو به نبوت عظیما بزرگ چه فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نمی باشد لا خیر نیست نیکوئی
فی کثیر من نجویهم در بسیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاوره و نجوی کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی
در آن رازگویان نیست الا من امر مگر آنکس که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که شرع مستحسن باشد
و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان
ومن یفعل ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا
عظیما مزد بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات
و ظهور دلایل واضحات ویتبع و پیروی کند غیر سبیل المؤمنین غیر آن راه را که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که
از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانهٔ کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون
آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه
اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزل کاروانرا مشغول ساخته باری از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند
و سنگسار کردند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسهٔ دینار در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب
دنیا بود و عذاب آخرت را میگوید نوله ما تولی واگذاریم او را دران سرای بآنچه دوست میدارد درین سرای که آن کفر و دوستی بتانست و او را در زمرهٔ
کفره و مرتدان داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد باز گشتیست دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نیامرزد ان یشرک
به آنرا که شرک آرند بخدای ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه جز شرکست لمن یشاء هر کرا خواهد نزول آیة در شان پیری بوده است از اعراب
که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرقه شده الا آنکه تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام

وبخودی کسی را دوست نگرفته ام ومعصیت از وبی ادبی باخدای نکرده ام وتصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدایرا بگذارم وعاجل کردانم وحالا آمدم پشیمان از گناه وتوبه کننده بدرگاه حال من چگونه ست پیغمبر خدای بدین آیة مژده داد که همه گناهها غیر از شرک امید آمرزش هست ومن یشرک بالله وهر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون حق تعالی الا اناثا مگر مادگان را تا بتان را ماده میکویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات وعزی ومنات وهمچنین هر قبیله را بتی بوده که انثی بنی فلان می گفتند ودر تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی وگفته اند که مراد ازین اناث ملایکه اند بزعم ایشان که می گفتند فرشتگان دختران خدای اند وان یدعون ونمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر می کند شرکا را بعبادت آنها لعنه الله براند است خدای او را ودور کرده از رحمت وقال وگفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه میکیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار کویند وان هزار کس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم وایشانرا گمراه میکنم از طریق حق ولامنینهم ودر آرزو می افکنم ایشانرا وبی آرام در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب ولامرنهم وبی فرمایم ایشانرا فلیبتکن پس می شکافند آذان الانعام گوشهای چهارپایان وآنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارتست بآنچه عرب داشته اند از بحیره وسائبه ووصیله وغیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید ولامرنهم هر آینه میفرمایم ایشانرا فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله آفریده خدایرا بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان وتیز ساختن دندان ولواط وسحق ودم کبود زدن بر روی ولب ودست وپای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح وقوی در مامور به ومن یتخذ الشیطان وهر که فرا گیرد شیطانرا ولیا من دون الله دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فقد خسر بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیان روشن چه سرمایه عمر وقوت از دست بدهد واز سود بی بهره بود یا زیان کند بفوت بهشت وحصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان بدان وفا نکند ویمنیهم ودر آرزو می افکند ایشانرا چیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان ووعده نمیدهد ایشانرا شیطان الا غرورا مگر فریب وخداع یعنی اظهار نفع می کند در آنچه مشتمل بر ضررست اولئک آن گروه که پسندیده تبان ومتابع شیطانند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست ولا یجدون عنها وینیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که درآریم ایشانرا جنات تجری به بوستانهای که میرود من تحتها الانهار زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده که خدای وعده کردنی وراست کردنی سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق وکیست راست تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت می کند که ای مسلمانان واهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما مبعوث شد وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگر یهودی یا نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغامبر ما خاتم انبیاست وکتاب ما ناسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیة آمد که لیس بامانیکم آنچه خدای وعده کرده

ضلا

عشر

از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب ونه بآرزوهای اهل کتاب که گویند ان یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ گاه بآرزو نیابد بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید شعر
به آرزو وهوس بر نیاید این معنی
بآب دیده وخون جگر تواند بود
من یعمل سوءا هر که بعمل آرد کار بدرا یجز به جزا داده شود بآن عاجلا واجلا این حکم عامست همه عاملان را آورده اند که چون این آیة فرود آمد صحابه تمام اندوهگین گشتند وابوبکر گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة یعنی بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن کرد حضرت رسول صلعم فرمود که نه بیمار می شوی ونه اندوهناک میگردی ونه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود که جزا اینست ودر تیسیر فرموده که حضرت بعد از این سخن فرمود که ابابکر تو واصحاب تو ومؤمنان را جزای در دنیا دهند تا بخدای رسید وشما را هیچ گناه نبود ودیگران اجزاهای ایشان جمع کنند وروز قیامة بدیشان رسانند وحسن بصری میگوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید که ولا یجد ونمی یابد عامل سوء له برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیا دوستداری که مدد رساند ولا نصیرا ونه یاری که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات وهر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد وزن وهو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة درآورده شوند به بهشت وحفص بصیغه معلوم می خواند یعنی درآیند بجنت ولا یظلمون وستم رسیده نشود در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا وکیست نیکوتر از جهة دین ممن اسلم وجهه از آنکه خالص کرد ایند نفس خود را لله برای خدای یا نزل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وهو محسن وحال آنکه او آینده است به نیکوییها وترک کننده بدیها واتبع وپیروی کرد ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالتی که ابراهیم یا این پیرو مایلست از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله وگرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علیه قحط پدید آمد وچون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند درین سال بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد وهمین که ایثار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا از وی طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده واگر فی الواقع خلیل این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانست نمود فاما شنیده ایم که پس فاقه زدگان بدو التجا کرده اند واو بکرم غریزی وسماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم بملازمان حضرت ابراهیم ندادند بهانه نیز نیافتند بضرورت باز گشتند وایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بیم گدایان وبی نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال دلتنگ شده روی بمسجد نهاد در آن حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد وجوالها پر دید خرم وخوش دل شده سر یکی بگشاد آرد میده دید غایة سفیدی وپاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده نان پخته بعیال واطفال داد ودیگران داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد وبوی نان گندم او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزدیک من الله است خدای بدین جهة ویرا

دوست کفت بزرکان کفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال واین تمام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم
شد وشرط محبت فناء حبیب است در محبوب وبقای او بدو واین مقام محمدیت لاجرم بحبیب مسمی کشت وازینجاست که ذکر خلت بنطق
نمود که واتخذ الله ابرهیم خلیلا وذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله ودرین معنی کفته اند بیت عجب آن نیست که
محبوب جهانی تو بلطف ● عجب آنست که محبان تو محبوب تواند ● خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانهٔ هستی وتفرقه است وجذبه
علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین عبارة خبر دادند که انی ذاهب الی ربی سیهدین از جذبهٔ حبیب بدین اشارة تنبیه کردند
که اسری بعبده لاجرم آنچه نظرکاه خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات قدمکاه حبیب کردانید که دنی فتدلی شعر خلیل از خیل
تاشان سپاهش ● هیچ از چاوشان بارکاهش ولله ما فی السموات ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض وآنچه در زمینها باشد
پس هرکرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی بر کزیند وکان الله وهست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم
وقدرت ویستفتونک وطلب فتوی میکنند از تو فی النساء درباب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه کذشت واعتراض
عیینه بن حصن که دختر وخواهر را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مکر کسی را که کارزار کند وغنیمت بستاند قل الله یفتیکم بکو که خدای فتوی
میدهد یعنی بیان می کند حکم خود را فیهن درباب ایشان وما یتلی علیکم ودیکر فتوی میدهد آنچه خوانده می شود بر شما فی الکتاب در قران
فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان
از میراث وترغبون ورغبت می کنید ان تنکحوهن انکه بخواهید ایشانرا اکر جمیله باشند ومالهای ایشان بخورید والمستضعفین ودیکر فتوی
میدهد قران درباب ضعیفان وبیچارکان من الولدان از فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدهید وان تقوموا ودیکر حکم می کند قرآن به
انکه قیام نمائید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر ومیراث ایشان بالقسط بعدل وراستی وما تفعلوا من خیر وآنچه می کنید از نیکوئی درباره یتیمان
وکودکان وغیر ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا وبدان جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که
مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیکفت مرا طلاق مده وهر کجا می
خواهی میرو که من ترا بحل کردم وکویند دختر محمد مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست اورا طلاق دهد همین کفت که مرا رها مکن که من
نوبت خود بزن دیکر تو بخشیدم حق تعالی آیة فرستاد که وان امرأة واکر زنی خافت بداند ودریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا برباز زدن
از صحبت او او اعراضا یاری کردانیدن از مجالست ومکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ کناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در انکه بصلاح
آرند میان یکدیکر صلحا بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر به بخشید یا نوبت خود بزن دیکر کذارد ومرد نیز حقوق خدمتکاری
قدیم نکاه دارد واورا از خود جدا نکند والصلح خیر وآشتی بهتر است از خصومت ومفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغامبر صلعم سوده
بنت زمعه را طلاق داد واو بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید سوده بزبان تضرع کفت یا رسول الله
رجعت نمای عن بخدای سوکند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم ونوبت خود را
بعایشه می بخشم حضرت بوی رجعت فرمود دو روز نوبت او در خانهٔ عایشه می بود واین آیة در قصهٔ وی نازل شد واحضرت الانفس الشح

وفا آورده اند نفسها را به بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی واز نیست که هریک از زوجین در مسامحت ومروت بخل می ورزند وان تحسنوا واکر نیکوی
ورزید در زندکانی وتتقوا وبپرهیزید از نشوز واعراض فان الله کان بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه می کنید از احسان وخصومت دانا
ولن تستطیعوا ونمی توانستید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا انکه عدل ورزید وراستی نکاه دارید بین النساء میان زنان برای انکه عدل
آنست که البته میل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه می نمود
میکفت خدایا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم واز صحبت ونفقه مرا مواخذه مکن در آنچه مالک آنی ومن نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه
عایشه را از همه ازواج دوستر میداشت ولو حرصتم واکر حریص باشید بارتکاب عدل وقادر نباشید بران فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام
میل بانکه مرغوبه است در قسم ونفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اکر چنین باشد فتذروها پس می کذارید آن دیکر را کالمعلقة
مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد ونه شوهر دار وان تصلحوا واکر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در
زمان کذشته وتتقوا وبپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان پس بتحقیق هست خدای غفورا آمرزنده کناهان ماضی
رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وان یتفرقا واکر جدا شوند هریک از ایشان از صاحبا بطلاق یغن الله بی نیاز کرداند
خدای هریک را من سعته از جود فراوان وقدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هریک را یا بدل پدید آرد وکان الله واسعا وهست خدای
فراخ بخشایش بر بندکان خود حکیما محکم کار در افعال واحکام ولله ومر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از کاین سفلی ولقد وصینا وهر آینه وصیت کرده ایم وفرموده الذین اوتوا الکتاب آنانرا که داده اند
کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود ونصاری وآنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند وایاکم وشما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم ان اتقوا الله
بانکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا واکر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در
زمینهاست همه مخلوق ومملوک اویند پس بکفر ومعصیت شما متضرر نمیکردد چنانچه بایمان وطاعت شما منتفع نمی شود وکان الله غنیا
وهست خدای بی نیاز از خلق خود اکر فرمان برند واکر نبرند حمیدا ستوده در ذات خود اکر حمد او کویند واکر نکویند ولله ومر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از ملایکه وستاره وغیر آن وما فی الارض وآنچه در زمینها بود از ارکان وموالید وجز آن وکفی بالله و
بسنده است خدای وکیلا کافی مهمات بندکان ان یشأ یذهبکم اکر خواهد خدای ببرد شمارا وفانی کرداند ایها الناس ای مردمان ویأت
بآخرین وبیارد یعنی ایجاد کند دیکرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیة نازل شد حضرة مصطفی صلی الله علیه وسلم دست مبارک
بر پشت سلمان نهاد وکفت آنها قوم اینند یعنی پارسیان وکان الله وهست خدای علی ذلک برین ایجاد واعدام قدیرا توانا من کان
یرید هرکه باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای همچون مجاهدان مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس
نزدیک خدایست ثواب الدنیا والآخرة ثواب دنیا وآن خسیس است وپاداش آخرت وآن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی
شود واز شریفترین چیزی باز ماند واکر باشرف مایل کردد اخس تابع خواهد بود چه اکر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرة
چندان نعمت که غنیمت دینی در جنب آن چیزی محقر نهد باشد وغنیمت دنیوی نیز بوی می رسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست

وکان الله سمیعا وهست خدای شنونده همه قولها بصیرا بیننده همه فعلها یا ایها الذین ای گروه گرویدگان کونوا قوامین باشید استادگان
بالقسط بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله و باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی ولو علی
انفسکم واگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست در تیسیر از ابو العالیه نقل می کند که مردی
از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست و من بران گواهم و مرا باز می دارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیه
نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای شما باشد او الوالدین یا پدر و مادر والاقربین و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد مشهود علیه یا هر
یک از مشهود و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید بر فقیر بجهت افلاس و ترحم منمائید فالله اولی بهما
پس خدای سزاوارترست بتوانگر و درویش اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا تتبعوا الهوی
پس شما متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض
کنید از ادای آن و بپوشید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بدانچه شما می کنید از عدل و میل خبیرا دانا و شما را بدان مکافات
خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب می گفتند یا رسول الله ایمان
داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریه و دیگر بهیچ کتاب و پیغامبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را ای کسانی که
ایمان آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود منافقان را می فرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل
کتاب را میگوید ایمان آورده اید به بعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را می فرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله
بخدای ورسوله و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم والکتاب الذی نزل و بآن کتابی که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغامبر خود یعنی قرآن
والکتاب الذی انزل و آن کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید
بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند منقولست که فرمودند یا ایها الناس الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآنکه در
هر طرفة العین نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت
سید الطایفه جنید قدس سره منقولست که فرمودند پنجاه سالست که در ایمان آوردم و در ایمان تازه کردم و هنوز در آنم شعر
دلی بیحق زدن محض گناهست ○ بخود مشغول گشتن کفر راهست ○ ترا هر دم کشد پندار هستی ○ سوی ظلمت سرای خود پرستی ○ خودی
کفرست نفی خویش کن زود ○ که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائکته و بفرشتگان او وکتبه و به
کتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری
از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند بموسی ع یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله
ثم آمنوا پس ایمان آوردند و توبه کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی ع ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وآله
لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست و خدای دانسته که خاتم امور ایشان بکفر و طغیانست ولا لیهدیهم
و نیست که راه نماید ایشان را سبیلا راهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بسبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت بان لهم

بانکه ایشان راست عذابا الیما عذاب دردناک الذین منافقان آنانند که یتخذون الکافرین می گیرند کافران را اولیاء من دون المؤمنین دوستان
بدون مؤمنان ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان العزة پس بدرستی که عزت لله
جمیعا مر خدای راست همه و هر کرا عزت رسد از او رسد و او دوستان را منشور عزت داده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین وقد نزل علیکم و بدرستی که
خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب در قرآن یعنی حق سبحانه در مکه آیتی فرستاده که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن منشینید و آن
آیه اینست که واذا رایت الذین یخوضون الآیه اینجا در مدینه ترک آن ایشان می نمایند و میگوید خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی
که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدای را از قرآن که یکفر بها کافر شوند بدان ویستهزأ بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس
منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا انکم اذا بدرستی که باشید
آن هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این
راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین و ناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان
الذین یتربصون آنانکه انتظار می برند بکم بشما وقوع نکبتی فان کان لکم پس اگر واقع شد شما را فتح من الله فتح و نصرت از نزدیک خدای قالوا
گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددگاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وان کان و اگر بود للکافرین نصیب مر کافران را
بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قالوا گفتند مر کافران را الم نستحوذ علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و نمی توانستیم که شما را بکشیم اما ترک
باز کشیدیم و نمنعکم و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم من المؤمنین از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که
شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان
یوم القیامه روز رستخیز که غیر از و کسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله و نگرداند خدای و ندهد للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مؤمنان
در روز قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشان را بر مؤمنان دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون
الله مکر می کنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفاء کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن
چنانست که در روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط
بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانند بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز
قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغامبر ص ایشان را می دید نماز می گذاردند
و اگر نه ترک می کردند یراؤن الناس می نمایند خود را بمردمان و ریا می کنند تا پندارند ایشان مؤمنانند ولا یذکرون الله و یاد نمی کنند خدای را الا
قلیلا مگر اندک و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یاد کرد زبان دارند و بس و آن بنسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده
که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دینی و دنیوی و هرچه دوست نهایت اندک و محقرست
و ذکر خدا اگر چه بسیار کرده … و لذکر الله اکبر و منافقان ریا می کنند مذبذبین در حالتی که متحیر و متردد بودند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی
هؤلاء نه با گروه مؤمنانند تا ایشان را باشد هرچه آنان راست ولا الی هؤلاء و نه با کافران اند تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست ومن یضلل الله

وهر کرا خدای کمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس نیابی تو مر او را راه بحق وصواب یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان لا تتخذوا الکافرین
بکیرید کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی کنند اتریدون آیا میخواهید
ان تجعلوا آنکه بنهید خدایرا علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن وآن موالات کافرانست که موجب عقوبت وخذلانست ان
المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقهٔ زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهة آنکه
ایشان بدل کافرند وکفر را با خداع ومکر واستهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود
وبدیه که اول در آرند مالک کوید یا نار خذیهم آتش کوید حکم ما بر زبانست وزبان ایشان بکلمه جاری بوده هرچند بمجازی کفتند اما ما در
سوختن ایشان دخل نمیکنیم وبرهمین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه کوید حکم ما بر دلست
نه بزبان بیایید تا از دل چه نشان دارید وچون در دل ایشان جز نشانهٔ شرک نباشد آتش در ایشان بپیچد وابد الابد در عذاب بمانند
ولن تجد لهم ونیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد وهمه منافقان درین عذاب خواهند بود الا
الذین تابوا مکر آنانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا وباصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله وچنک در زنند
در دین خدای وسنت پیغامبر واخلصوا دینهم وخالص وپاکیزه کردانند دین خود را لله برای خدای یعنی طاعت نکنند مکر برای رضاء
حق فاولئک پس آن کروه که به توبه واصلاح واعتصام واخلاص موصوفند مع المؤمنین با مومنان باشند واز شمار ایشان در هر دو
سرای وسوف یؤت الله المؤمنین وزود باشد که بدهد خدای مومنانرا اجرا عظیما مزد بزرک وایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله
بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اکر شکر کویید مر او را بفرمان برداری وآمنتم وتصدیق کنید
بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وکان الله وهست خدای شاکرا ثواب دهندهٔ شاکران
علیما دانا بحقوق ایمان وشکر الجزء السادس من اجزاء الثلثین لا یحب الله الجهر دوست نمی دارد خدای آشکارا کردن
شما را بالسوء من القول بسخن بد الا من ظلم مکر آشکارا کردن کسی که بر وستم کرده اند چه او را روا است که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید
وکفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست واو را طعام ندادند آنکس زبان شکایت کشوده هرجایی رسید از بی مروتی آن قوم حکایت
میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست وکان الله سمیعا وهست
خدای شنوا مر سخن مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اکر آشکارا کنید نیکوی وطاعت را او تخفوه یا پنهانی بجای آرید آنرا
او تعفوا عفو کنندهٔ از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا وانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندکان ودرین آیه
تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی وبا آنکه نخست تظلم داده اند بسر آن درکنند ان الذین یکفرون بتحقیق و
یقین آنها که کافر میشوند بالله بخدای ورسله وبه پیغامبران او ویریدون ان یفرقوا ومیخواهند آنکه جدای افکنند بین الله ورسله میان خدای
ورسولان او بآنکه ایمان آرند بخدای وکافر شوند به پیغامبران ویقولون نؤمن ببعض ومیکویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغامبران ونکفر
ببعض وکافر میشویم به بعضی دیکر مراد یهودند که می کفتند که ایمان داریم بموسی وعزیر وکافریم بعیسی ومحمد صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم

عفو کنید عن سوء از بدی که بشما رسد فان الله کان عفوا پس بدرستی که خدای هست عفو کننده ۲

الجزء ۶

ویریدون

ویریدون ان یتخذوا ومیخواهند آنانکه فراکیرند بین ذلک سبیلا میان ایمان وکفر راهی وحال آنست که ایمان بخدای تمام نمیشود مکر بتصدیق
رسل وی اولئک آن کروه که میان ایمان وکفر طریق می طلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفر محقق شده یعنی کامل اند در کفر خود
وایشانرا مومن نتوان کفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانرا هست معتبر ومعتد به نیست واعتدنا للکافرین وآماده کرده ایم برای کافران
عذابا مهینا عذاب خوار کننده والذین آمنوا وکسانی که ایمان آوردند بالله بخدای ورسله وبفرستادکان او ولم یفرقوا وجدا نکردند
بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه کرویدند اولئک آن کروه که مومنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم ما
وحفص بصیغهٔ مغایبه خواند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا که وعده دادن ماست وکان الله غفورا وهست خدای آمرزندهٔ سیأت
ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا
وامثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده کفتند اکر راست میکویی که پیغامبری یکبار کتاب بیاور چنانچه موسی ع آورد آیه آمد که
یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان
بیکبار چون توریة یا کتاب نوشته بخط سماوی چون الواح موسی ع یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یکی از ما کتاب
بیارد که نوشته باشد که تو رسول خدای وچون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت حق سبحانه تسلیه فرمود آن
حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که ازین سوال ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این کروه از ایشان اند
درخواسته اند از موسی ع اکبر من ذلک بزرکتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس کفتند ارنا الله
جهرة بنمای بما خدای را بعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا کرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد وبسوخت ایشانرا بظلمهم
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیة است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا کرفتند کوساله بخدای من بعد ما جاءتهم البینات
از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی ع فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این کناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا
موسی وبدادیم موسی را سلطانا مبینا تسلط ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید کوساله پرستانرا وایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا
فوقهم الطور وبرداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند وایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند و
قلنا لهم ادخلوا الباب وکفتیم ایشانرا بزبان یوشع ع که در آیند بدروازهٔ شهر اریحا سجدا در حالتی که سجود کنندکان باشید وایشان ازین
حکم ابا کردند وقلنا لهم وکفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید واز حد در مکذرید فی السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید
وماهی مکیرید وایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند واخذنا منهم وفرا کرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکم میثاقا غلیظا پیمان استوار فبما نقضهم
میثاقهم پس شکستند ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه از لعن ومسخ وانواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله ودیکر بجهت کفر ایشان
بتوریة یا قرآن وقتلهم الانبیاء ودیکر بسبب کشتن ایشان پیغامبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف ودیکر بکفتار ایشان که دلهای ما اوعیه
علومست پس از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا ملفوف مادر پوششیست وفهم آنچه محمد میکوید ندارد ونه چنانست که میکویند بل
طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر وجحود ایشان واز دانش محجوب کرده ایند وبی توفیق تدبر

دد آیات وتذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته **فلا یؤمنون** پس ایمان نمی آرند **الا قلیلا** مگر اندکی چون عبدالله سلام و یاران او با ایمان اندکی غیر معتبر **وبکفرهم** و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی ع **وقولهم علی مریم** و بگفتن ایشانست بمریم **بهتانا عظیما** بهتان عظیم را که انتساب بزنا بوده **وقولهم** و دیگر بگفتن ایشان که **انا قتلنا المسیح** ما کشتیم مسیح **عیسی ابن مریم** عیسی مریم را **رسول الله** فرستادهٔ خدای این وصف خدایست مر عیسی را نه قول یهود **وما قتلوه** و نکشتند او را **وما صلبوه** و بر دار نکردند او را **ولکن شبه لهم** ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر مهتر ایشان افتاد و این در سورهٔ آل عمران گذشت **وان الذین اختلفوا** و بدرستی آنانکه اختلاف کردند **فیه** در شان عیسی **لفی شک منه** هر آینه در گمان و تردد اند از قتل او چه در وقتی که مهتر خود را بر او بختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفته اند شبه عیسی بر روی یهودا پیش نبود روز دیگر که بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا **ما لهم به** نیست مر جهودان را عیسی را بیقین **بل رفعه الله الیه** بلکه خدای بر داشته است او را و بمحل کرامت برده **وکان الله عزیزا** وهست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود **حکیما** حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی ع **وان من اهل الکتاب** و نیست از اهل کتاب یکی **الا لیؤمنن به** مگر آنکه ایمان آرد بعیسی **قبل موته** پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یأس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع پیش از مرگ عیسی ع و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب با او ایمان آرند یعنی دانند که او پیغامبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی ع حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغامبر ما کند و چهل سال در زمین بماند انگه متوفی شود و مؤمنان برو نماز گذارند **ویوم القیمة** و در روز قیامت **یکون** باشد عیسی **علیهم شهیدا** بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود به تکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند **فبظلم من الذین هادوا** پس بستم که واقع شد از آنها که متدین بدین یهودیه اند **حرمنا علیهم** حرام کردیم بر ایشان **طیبات احلت لهم** طعامهای پاکیزه که حلال کرده بود بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سورهٔ انعام بیاید **وبصدهم عن سبیل الله** و دیگر بسبب باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای **کثیرا** بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغامبر را ص و با مردمان گفتند برو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست **واخذهم الربوا** و دیگر بگرفتن ایشان ربا را **وقد نهوا عنه** و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربا در توریة **واکلهم اموال الناس** و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را **بالباطل** برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه **واعتدنا** و آماده کرده ایم **للکافرین منهم** از برای کافران بنی اسرائیل **عذابا الیما** عذابی مشتمل بر الم بسیار **لکن الراسخون فی العلم** لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم رسوخ یافته بیاموزند و باخلاص در عمل آرند **منهم** از بنی اسرائیل چون عبدالله و اصحاب او **والمؤمنون** و مؤمنان از مهاجر و انصار **یؤمنون بما انزل الیک** ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده است بتو یعنی قرآن **وما انزل من قبلک** و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی **والمقیمین الصلوة** و ایمان می آرند بگذارندگان و بر پای دارندگان نماز یعنی پیغامبران که در شرایع همهٔ ایشان نماز مقرر بوده **والمؤتون الزکوة** و دهندگان زکوة **والمؤمنون بالله** و ایمان آرندگان بخدای **والیوم الآخر** و روز قیامت **اولئک** آن گروه که متصدق و مصدق اند **سنؤتیهم** زود باشد

یعنی وقتل الانبیاء بغیر حق [illegible] ... کشتند ... وما قتلوه یقینا [illegible]

لیم

که بدهیم ایشان را **اجرا عظیما** مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد **انا اوحینا الیک** بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو **کما اوحینا الی نوح** همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل کتابست که می گفتند کتاب به یکبار بیار حق تعالی میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح است **والنبیین من بعده** و پیغامبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام **واوحینا** و وحی کردیم **الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط** بسوی این پیغامبران و فرزندان یعقوب **وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن** و دیگر این انبیا تخصیص این پیغامبران بذکر با آنکه در نبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی انبیا مشاهیر ایشان **واتینا داود** و عطا کردیم داود را **زبورا** کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثناء الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریة بوده **ورسلا** و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن **قد قصصناهم علیک** نام برده ایم و قصهٔ ایشان خوانده ایم بر تو **من قبل** پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان **ورسلا لم نقصصهم علیک** و رسولان که خبر ایشان بر تو نفرستا و نام ایشان ظاهر نکردیم **وکلم الله موسی** و سخن گفت خدای با موسی **تکلیما** سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلم با موسی در روی طور بود با پیغامبر ما در غرفهٔ نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت شعر

موسی بکوی طور اگرچه سخن گفت با خدای
بالای عرش پایهٔ طور محمد است

و فرستادیم **رسلا** پیغامبران را **مبشرین** مژده دهندگان مر اهل کتاب را **ومنذرین** و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را **لئلا یکون** تا نباشد **للناس** مردمان را **علی الله حجة** بر خدای حجتی **بعد الرسل** بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند ما را پیغامبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد **وکان الله عزیزا** وهست خدای غالب در آنچه خواسته از فرستادن رسل **حکیما** محکم کار در آنچه تدبیر کرده از امر نبوت و در حکمت و نمود در اختصاص هر پیغامبر بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که رؤسا کفار جمعی نزد سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم آمدند گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان می گویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آن حضرت در آمدند سید عالم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغامبر خدایم ایشان گفتند ما نمی دانیم و هیچ گواهی نداریم آیة آمد که ایشان گواهی نمیدهند **لکن الله یشهد** لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت تو می کند **بما انزل الیک انزله** بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست معجزیست روشن و دلالت کننده بر نبوت تو فرو فرستاد قرآن را **بعلمه** متلبس بعلم خاص بدو و آن علمیست بتألیف قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت **والملائکة یشهدون** و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو **وکفی بالله شهیدا** **ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله** و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد ص و تغییر آن **قد ضلوا** هر آینه گمراه شدند **ضلالا بعیدا** گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند **ان الذین کفروا** بتحقیق آنها که بپوشیدند حق را **وظلموا** و ستم کردند بر محمد ص بانکار نبوت او یا بر نفس خود ایشان بمنع ایشان از راه حق **لم یکن الله لیغفر لهم** نیست خدای که بیامرزد ایشان را **ولا لیهدیهم** و نه راه نماید ایشان را **طریقا** راهی **الا طریق جهنم** مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند **خالدین فیها ابدا** جاوید دران و همیشه ساکن آن **وکان ذلک** و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ

[illegible] **ان الذین** [illegible]

على الله يسيرا . بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءكم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق یعنی درست که آن کلمهٔ
شهادتست یا قرآن من ربكم از نزد پروردگار شما فآمنوا پس بگروید بوی خيرا لكم گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تكفروا و اگر کافر شوید
فان لله پس بدرستی که مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید و همچنان که بایمان
شما سود نخواهد داشت وكان الله و هست خدای عليما دانا باحوال شما حكيما حکم کننده در باب شما یا اهل الكتاب خطاب با یهود و نصاری
است میفرماید که لا تغلوا فی دينكم غلو مکنید در دین خود جهودانرا میگوید در طرف نکوهش عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاعله گویید
و ترسایانرا می فرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا على الله و هیچ کدام شما مگویید بر خدای
الا الحق مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند انما المسيح عيسى ابن مريم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است
رسول الله فرستادهٔ خداست وكلمته و کلمهٔ او و گفته اند که مراد از کلمه بشارتست بوقوع ولد بی مساس احدی القاها برسانید آن کلمه را
الى مريم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق تعالی بی توسط اسباب فآمنوا
بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای و بفرستادگان او خطاب با ترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة و مگویید خدایان ما سه اند اعتقاد
بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارتست از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی
علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و آنرا اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه می فرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث خيرا لكم باز ایستادنی
که آن خیر شما باشد انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سبحانه
پاکی یاد میکنم او را پاکی ان يكون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و همه مخلوق
اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باشد پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وكفى بالله وكيلا و بسنده است خدای
کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایمست بحفظ
اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار . در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد عیسی را چرا عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در
شان او که شما او را بعیب بر میدارید گفتند تو میگویی که او بندهٔ خداست و بنده که عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچ کس
آنرا عیب نشمرد موافق قول آنحضرت آیة نازل شد که لن يستنكف المسيح ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد ان يكون عبدا لله از آنکه بنده باشد مر خدا را
و چون عبده ملایکه نیز ایشانرا فرزندان خدای می دانستند اثبات بندگی ایشان نیز می کند ولا الملائكة المقربون و ننگ از بندگی او عار دارند
فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که اینها حملهٔ عرش اند و در انوار آورده که کروبیانند بحوالی عرش ومن يستنكف
و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای ويستكبر و سرکشی کند از آن فسيحشرهم اليه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی متکبران را
بسوی خود جميعا همه ایشانرا تا جزاء مکافات بدیشان رساند فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح
کرده اند فيوفيهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا ويزيدهم و بیفزاید نیز خدای بر ایشان من فضله از فزونی کرم خود واما
الذين استنكفوا واستكبروا و اما آن کسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فيعذبهم پس عذاب کند ایشانرا عذابا اليما بعذاب

دردناک ولا يجدون لهم و نیابند مر ایشانرا من دون الله بجز خدای وليا دوستی ولا نصيرا و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس ای مردمان قد
جاءكم بدرستی که آمد شما را برهان من ربكم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن حجت محمدست صلعم یا معجزات او یا دین اسلام وانزلنا اليكم
و فرستادیم بسوی شما نورا مبينا نوری ظاهر که قرآنست فاما الذين آمنوا بالله پس آنانکه ایمان آوردند بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند در
کتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فسيدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشانرا فی رحمة منه در ثوابی که از و باز ای ایمان
ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان ويهديهم اليه و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده صراطا مستقيما راه
راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی . از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم سید عالم صلعم به
عیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهر چند است و پس مال خود را چگونه بر ایشان
قسمت کنم این آیة نازل شد که يستفتونك طلب حکم میراث می کنند از تو در کلاله قل الله يفتيكم بگو که خدای حکم می کند فی الكلالة در میراث کلاله ان
امرؤ هلك که مردی بمیرد چنان مردی که ليس له ولد نباشد او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمی کند از درجهٔ وراثت
وله اخت و مر او را خواهر باشد فلها نصف ما ترك پس آن خواهر راست نیمهٔ آنچه میگذارد از مال وهو و آن مرد يرثها میراث میگیرد از خواهر
ان لم يكن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر و خواه مونث و الا مراد مذکرست چه
مونث حجب برادر نمی کند فان كانتا اثنتين پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ایشانراست دو ثلث مما ترك از آنچه
گذاشته است مرد وان كانوا اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذكر پس مذکر را باشد
از میراث مثل حظ الانثيين مانند بهرهٔ دو مونث يبين الله لكم بیان می کند خدای احکام میراث را و کیفیت آن برای شما ان تضلوا تا
گمراه نشوید یا بیان می کند آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه گمراه گردید والله بكل شیء و خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات عليم داناست

سورة المائدة مدنية وهي مائة وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذين آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اند اوفوا
وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیگر می کنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لكم حلال کرده شد بر
شما بهيمة الانعام چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند و از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی
و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید الا ما يتلى عليكم مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما درین سوره و هو قوله حرمت علیکم
المیتة الآیة غير محلی الصيد نه چنان حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست
مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست ان الله بدرستی که خدای يحكم ما يريد حکم کند در حلال و حرام ما يريد آنچه خواهد
یا ایها الذين آمنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدانید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند

حطم کندی که شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغامبر آمد و گفت ای محمد مرا بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت ص فرمود بآنکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و باقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا و امنا باشند که کارها بی ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر پذیرند و دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول ص با صحابه بعزم قضا توجه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد خواستند که شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیة آمد که حرمت شعایر مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و ولا الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلادها از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کس تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یبتغون می طلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی ورضوانا و می طلبند مومنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و بران ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند از حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد در گذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیة تا بدین محل منسوخست مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاید امان نیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت والتقوی و پرهیزکاری و مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر والعدوان و بر ستمکاری یا اتباع سخط بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدای را نزدیک ذبح او و مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق می کردند تا می مرد پس میخوردند والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وما اکل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه در یابید شما از نیم ذبح او را و در وی زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وما ذبح علی النصب و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بدان قربان می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی

بمعنی

بمعنی لامست یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا و آن نیز حرامست که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای اقداح بباید دانست که اعراب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح می گفته اند چون ایشان را مهم افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می سپردند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم آن را که هیچ گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ بر آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بالازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسبت و غیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که او مفتریست بر خدای اگر او را رب میخواهند یا شرک اگر غیر او را می گویند الیوم امروز که روز جمعه است و عرفه یئس الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنه ایشان واخشون و از من بترسید این آیة نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیة هشتاد و یک روز بزیست الیوم امروز اکملت لکم کامل گردانیدم برای شما دینکم دین شما را که دیگر او را نسخ نخواهد بود واتممت علیکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را که حج کنید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نکند ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دین پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس خدای آمرزگارست مر او را درین گناه رحیم مهربان که بر جا کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طایی که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جای می باشیم که با طلهاد سگان و مرغان شکاری مهمان داری می کنیم و سگان آل ذریح و آل جوین جانوران دشتی می گیرند بعضی از آن جمله آنست که ما در می یابیم و پیش از آنکه هلاک کند ذبح می کنیم و برخی آنست تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیة آمد که یسئلونک از تو می پرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند بدیشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وما علمتم و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کننده خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور که چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی که شما مودب و معلم ایشانید تعلمونهن می آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طرف تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند و وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخواند او باز آیند و شکاری را نگاه دارند و از و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است واذکروا اسم الله و یاد کنید نام خدا را علیه بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهد صدورنا باید گفت و باسم الله نیز کفایت واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای

بکند

زود حساب است واز حلال وحرام سوال خواهد کرد اليوم یعنی در روز نزول این آیة أحل لكم الطيبات حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای
وطعام الذين أوتوا الكتاب وطعام آنها که ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح وغیر آن حل لكم حلال است مر شما را وطعامكم
حل لهم وطعام شما نیز ایشانرا حلالست ودر دین شما چه شما ذبح بنام خدا می کنید والمحصنات ودیگر حلالست بر شما زنان آزاده پارسا
من المؤمنات از آنها که گرویده اند واین بر سبیل اولویة است واگرنه امة مؤمنه نیز حلالست والمحصنات ودیگر زنان پارسا من الذين أوتوا الكتاب
از آنها که ایشانرا کتاب داده اند من قبلكم پیش از شما ومحصنات نزد امام شافعی آزادانند کتابیه حرامست بمذهب او ونزد امام اعظم
عفایفند پس بقول او حرایر واما از کتابیات مساوی باشند وهمه را نکاح توان کرد إذا آتيتموهن چون بدهید ایشانرا أجورهن مهرهای
ایشان محصنين درحالتی که شما بدان نکاح عفت وصلاح جوئید غير مسافحين نه مجاهر باشید بزنا ولا متخذي أخدان ونه فراگیرندگان دوستان
پنهان ومن يكفر بالإيمان پس هرکه کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال وحرام فقد حبط عمله پس
بدرستی که باطل باشد کردارهای او وهو في الآخرة واو در آن سرای من الخاسرين از زیانکارانست يا أيها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان
إذا قمتم إلى الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فاغسلوا وجوهكم پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر تا منتهای
ذقن در طول ومیان هردو شحمه گوش در عرض وأيديكم إلى المرافق پس بشوئید دستهای خود را تا مرفقین ومرفق مفصل ذراع وعضد است
وامسحوا برؤسكم ومسح کنید سرهای خود را امام مالک نظر بظاهر می فرماید که تمام سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم مسح ربع سر فرض است
وامام شافعی میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وأرجلكم وبشوئید پایهای خود را إلى الكعبين به آن دو استخوان
بیرون آمده از هردو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق وقدم است خفض وأرجلكم بطریق جر جوار است همچنانکه وعذاب من رجز
اليم وحفص بنصب خواند عطف بر وجوهكم وإن كنتم جنبا واگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وإن كنتم مرضى واگر باشید
بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد أو على سفر یا در سفر باشید أو جاء أحد منكم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای یعنی محدث باشید
أو لامستم النساء یا بوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب وشما حایلی باشد
از دشمن وسبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد ویا آب در چاهی بود وآلت استقا یافت نشود یا می فروشند بشما قیمت آنرا نیابید
فتيمموا صعيدا طيبا پس قصد کنید بخاک پاک وهرچیز پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهكم
وأيديكم رویها ودستهای خود را منه از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه ویکی برای ایدی ما يريد الله نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد
از غسل ووضو وتیمم ليجعل عليكم من حرج تا بر شما تنگ فرا کرد ولكن يريد ولیکن میخواهد ليطهركم تا شما را پاک کرداند از احداث یا از
گناه چه وضو کفارة ذنوبست وليتم نعمته وتا تمام کرداند نعمت خود را عليكم بر شما بانکه رخصت می کند شما را در تیمم ولعلكم تشكرون
وتا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای او وصاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیة بزبان اهل اشارة آنست که چون برخیزید از خواب غفلت
ومتوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه واستغفار
ودستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین وتعلق بما فی الکونین ومسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق وپایها را از طین

طینت

طینت وقیام بانانیت غسل دهید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پاک سازید نفوس را از معاصی ودلها را از
رؤیت طاعات واسرار را از ملاحظه اغیار وارواح را از آرامش بغیر ما وسر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست مصرع
وجودك ذنب لا يقاس به ذنب شعر ای به پندار از وجود آلوده خود را پاک ساز • کین طهارت سالک ره را نمازی میکند
واذكروا ویاد کنید نعمة الله نعمت خدایرا که انعام کرده عليكم بر شما باسلام وشرایع آن وميثاقه ویاد آورید پیمان اورا الذي واثقكم
انکه پیمان بست به یعنی بآن عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاق که در لیلة العقبه با حضرت پیغامبر بستید که بر سمع و
طاعت بیعت کردید إذ قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قول ترا وأطعنا وفرمان بردیم امر ترا وگفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره
واقع شد در عام حدیبیه وذکر این هردو بیعت بمجلس مذکور خواهد شد واتقوا الله وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن پیمان او
إن الله بدرستی که خدای عليم بذات الصدور داناست بآنچه در سینها مخفی است يا أيها الذين آمنوا ای زمره مؤمنان كونوا قوامين
باشید قیام کنندگان بحق لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی ولا يجرمنكم وبر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را شنآن قوم
دشمنی گروهی از مشرکان على ألا تعدلوا برای آنکه براستی عدل نکنید در باب ایشان ونقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو أقرب
للتقوى که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری وچون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد
بود شعر عدل کن زانکه در ولایت عدل • دری پیغمبری زند عادل • عدل مشاطه ایست ملک آرای • دین ودولت زعدل ماند بجای
واتقوا الله وبترسید از خدای در ظلم وستمکاری إن الله خبير بدرستی که خدای بیناست بما تعملون بآنچه می کنید از عدل وظلم وعد الله الذين آمنوا
وعده کرده است خدای آنکسانی را که ایمان آوردند وعملوا الصالحات وعملهای ستوده کردند ووعده اینست که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش
گناه وأجر عظيم ومزد بزرگ از فضل اله والذين كفروا وآنانکه کافر شدند وكذبوا بآياتنا وتکذیب کردند آیتهای ما را أولئك أصحاب الجحيم آن گروه اصحاب
دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه عطفان بجانب جمعی از محارب وبنی ثعلبه توجه نمود وایشان
خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند ولشکر اسلام را می دیدند در وقتی که باران باریده بود وحضرت از لشکریان
دورتر در پای درخت تکیه فرموده وجامهای تر در درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در باب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه کرده
ویارانش از او دورند ودرین محل بر دست می توان یافت غورث با شمشیر کشیده وگفت من يمنعك اليوم مني کیست که ترا حمایت کند وشر مرا ازو
از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست فی الحال جبرئیل عم بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد وسید
عالم آنرا برداشته بر سر وی رفت وگفت من يمنعك مني آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد وکلمه شهادت بگفت وبمیان قوم باز رفته ایشانرا
باسلام دعوت کرد واین آیة فرود آمد که يا أيها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان اذكروا نعمة الله عليكم یاد کنید نعمت خدایرا که بشما ارزانی فرمود إذ
هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی غورث وتابعان او أن يبسطوا إليكم آنکه بگشایند بسوی شما أيديهم دستهای خود را بقتل واهلاک فكف
أيديهم پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عنكم از شما ومضرت ایشان از شما بگردانید وبعضی برآنند که نزول آیة در قصه بنی نضیرست که قصد
آن حضرت کردند وقومی که بحصار ایشان رفته بود جهة دیه عامریان وشرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله وبترسید از کفران این نعمتها وعلى

وبر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و دهانده از شر اوست ولقد اخذ الله و هر آینه فرا گرفت خدای میثاق
بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی ع و محاربه با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یک
از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده
بود موسی را ع که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت از آن مساکن جباران بود
و ایشان را عمالقه می‌گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید
که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و هر دیهی هزار باغست و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل
مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را به تجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج
یا عاج بن عناق می‌گفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند در تفسیر
آورده از هشتصد گز تا هشتاد گز بس نبات این ایشان را دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس توانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست
انار را ایشان می‌گنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نا
فرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان بر جنگ ایشان ترغیب نمایند پس لشکرگاه آمدند موسی و هرون
را ع از حقیقت حال خبر کردند و ده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون
از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که
ما با این جباران چگونه جنگ وقال الله و گفت خدای انی معکم من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر
بپای دارید نماز را بشرایط آن وآتیتم الزکوة و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغامبران مرا وعزرتموهم و تقویت کنید
ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید واقرضتم الله و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادن نیک لأکفرن عنکم هر آینه
درگذرانم از شما سیئاتکم گناهان شما را ولأدخلنکم و در آرم شما را جنات تجری بوستانها که جاریست من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها
فمن کفر پس هر که کافر شود بعد ذلک بعد از این شرط مؤکد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است راه راست را سواء السبیل بنی اسرائیل بدین عهد وفا
نکردند و حق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم
یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات
یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای
صفت پیغامبر وضع می‌کنند یا کلمات توریه را تأول می‌سازند بتاویلات فاسد ونسوا حظا و ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند
داده شده بودند بدان در توریه از متابعت پیغامبر آخر الزمان ولا تزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع شوی علی خائنة منهم بر خیانتی که
از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی‌کنند چون ابن سلام و اصحاب او فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر توبه
کنند و ایمان آرند واصفح و روی بگردان از اذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیات السیف منسوخست ان الله یحب

المحسنین

المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را ومن الذین قالوا و از آنانکه گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی
گفتند نسبت دادند بقریه نصرا یا ناصره که حضرت عیسی ع در آن می‌بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان
ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی مما ذکروا به از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل
از پیروی فارقلیط که احمد مرسل است ع فاغرینا پس برانگیختیم لزوم پیمان شکنی بینهم العداوة میان دشمنان که ترسایانند دشمنی ظاهر والبغضاء
و بغض نهادن در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز و آن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برانند که دشمنی
انگیختیم میان یهود و ایشان وسوف ینبئهم الله و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای ایشان را بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان می‌کنند و آن خبر دادن
بجزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میکرداند
برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید که آن را پنهان می‌دارید من الکتاب از توریه چون نعت محمد صلعم و آیة رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی باحمد علیه السلام ویعفوا عن کثیر و درمیگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن چه هیچ مهمی دینی بدان وابسته نیست نقلست که
یهودی با آنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از وی می‌گردانید
و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سوای اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن
شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنایی که دفع کننده ظلمت ضلالتست وکتاب مبین و کتاب
روشن کننده بخود روشن گفته اند نور حضرت رسالتست و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آن حضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه
بنور کرم از ظلمت کدۀ عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود کردانید
و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکورست که اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نبوت
احمدیست که صورت حضرت واحد احدی است جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آن حضرت
است عالم و عالمیان صور و اجزاء تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلعم انا سید ولد آدم و بقوله ومن دونه تحت
لوای شعر

آنچه اول شد پدید از جیب غیب • بود نور جان او بی هیچ ریب • بعد از آن نور مطلق شد علم • گشت عرش و کرسی و
لوح و قلم • یک علم از نور پاکش عالمست • یک علم ذریت و آدمست • نور او چون اصل موجودات بود • ذات او چون مطلع هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش • دعوت ذرات پیدا و نهانش •

یهدی به الله راه می‌نماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که
پیروی خشنودی او میکند سبل السلام بطلب راهها و سلامت از عذاب که آن راه حقست یا سبیل دار السلام که طریق بهشتست ف
یخرجهم و بیرون می‌آرد ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنایی ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت و توفیق
خود ویهدیهم و راه می‌نماید ایشان را الی صراط مستقیم براه راست که نزدیک ترین راههاست بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا
ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بیّن
که میگوید پسر مریم خداست ظاهرست چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادرا که هست و ولد

اضعر وجه دوم دوست که اضعر آنه اگر باشد قُلْ فَمَن يَمْلِكُ بگو پس کیست که مالک باشد ومنع کند مِنَ اللَّهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزی را یعنی کس مانع
نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد أَن يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را وَأُمَّهُ ومادر او را وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وآنها که بر روی زمین اند
همه یعنی مسیح ومادر او مقهورند وقابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کس خدای را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدایراست پادشاهی آسمانها
وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه می خواهد وقادر علی الاطلاقست بی اصلی وماده می آفریند چون آسمان
وزمین وخلق می کند از ماده اصلی چنانچه ما بینهما وانشا می کند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک واز اصلی که جنس است چون والدین
یا از یکی تنها چون حوا از زن بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخدای بر همه چیزها توانا است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ وگفتند جهودان و
ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم او ما را چون پدر است در مهربانی ورافت وما او را چون پسر در قرب ومنزلت ابرهیم مخفی فرموده که در توریة
با ایشان خطاب کرده که یا ابنائی احباری ایشان خوانند که یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل هست که میروم الی ربی وابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ ودیگر
گفتند که ما دوستاران خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم پس بگو چرا عذاب می کند شما را بِذُنُوبِكُم بگناهان شما وآن عذاب در دنیا بقتل واسر است ودر آخرت
بنص ایشان بدوزخ ایاما معدودات اگر پسر می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که هیچ پدر نخواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد
پس شما نه پسرید ونه دوست بَلْ أَنتُم بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است وهمچون سایر بنی آدم بر بدی ونیکی پاداش
خواهند یافت يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ می آمرزد خدای هرکه را می خواهد وآنها اهل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وعذاب می کند هرکرا می خواهد وآنها مشرکانند
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدایراست پادشاهی آسمان وزمین وحکم فرمودن در آن ودرین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان اینها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
وبسوی اوست بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود ونصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای
شما راه حق را عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی وفتور از ارسال أَن تَقُولُوا تا نگوئید مَا جَاءَنَا نیامد بما مِن بَشِيرٍ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ ونه بیم کننده
فَقَدْ جَاءَكُم پس آمد بشما بَشِيرٌ بشارة دهنده مؤمنان بکرامت وَنَذِيرٌ وترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخدای
بر همه چیزی قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی فرستد چنانچه در مدة هزار وهفتصد سال که میان موسی وعیسی ع بود هزار پیغامبر فرستاد
واگر خواهد فترت وانقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدة ششصد سال که میان عیسی ومحمد ع بود چهار پیغامبر فرستاد سه از بنی
اسرائیل وخالد بن سنان از عرب ودرین آیة منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس واخبار رسالت منقطع بود من پیشما
پیغامبر بشیر ونذیر فرستادم شعر تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ٭ عالم ز رای روشن او راه حق گرفت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ ویاد
کن چون موسی ع گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که فایض است بر شما
إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ چون کرداینده در میان شما پیغامبران تا شما را راه نمایند ودر هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُم
مُّلُوكًا وکرداینده شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع است ودر وی آب جاری
هست چون منازل ملوک وَآتَاكُم وبداد شما را من وسلوی وسایه ابر وشکافتن بحر مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِّنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان
زمان شما يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ درآیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور وحوالی آن یا فلسطین وبعضی از

ادرن

ادرن واضح آنست اریحا وایلیا که حالا بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد
بشرط جهاد با جباره وچون ایشان از عمالقة ترسیده بودند بسخن نقباء خود وی گفتند کاش ما را سرکرده باشد بمصر باز می گردیم موسی ع گفت وَلَا
تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ وباز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ اگر چنین کنید بازگردید زیان زدگان در دینی از ثواب جهاد ودر اخروی
از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند با قوة وشوکة که با
مقاومت با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا وما در نمی آییم درین زمین بجهت جنگ حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند ایشان از آنجا فَإِن
يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ وولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ
الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنانکه میترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وانعام کرد خدای بریشان بایمان وثبات بر عهد وپیمان وایشان یوشع وکالب بودند
که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ درآیید برجباران از باب قریه ایشان ناگهان وایشان را در راه گذار تنگ گیرید وبصحراها مگذارید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ
پس چون درآیید از ان درین وجه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسم چند بی دل وتن اوراند بی
حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا وبر خدای توکل کنید درین حرب إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید
باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مَّا دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان
درین موضع اند وتو دو کس را تصدیق میکنی وسخن ده کس را باور نمی داری فَاذْهَبْ أَنتَ پس برو تو وَرَبُّكَ وپروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید
إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای ورسول وگفته اند مراد از رب هرون بوده ورب بمعنی
سید است پس هرون را که از وی بزرگتر بود سید گفتند وکلمه قاتلا موید این قول است قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي وبرادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ومیان این دو گروه بیرون
شدگان از دایره فرمان قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرامست بریشان نه در آیند در آن ونه مالک شوند
بدان بسبب نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان ومتحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال
درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند
قولی آنست که بعد از چهل سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت واریحا را بگشاد ومدتی آنجا بود واصح آنست که موسی وهرون
در تیه وفات کردند واغلب اهل تیه مردند واولاد ایشان جوانان توانا رسیدند وخدای یوشع را پیغمبری داد وایشان بر وی بیعت کردند
ویوشع ع برفت وولایت ایلیا واریحا بگرفت وبنیاد جباران براندخت در اخبار آمده چون موسی بر قوم دعا گفت وحکم شد که چهل سال سرگردان
باشند موسی از ان پشیمان شد وحق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر وسرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش
عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان ودر تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم میفرماید که قوم موسی که سرگشته
شدند تو بدیشان اندوه مخور که بسبب فسق ونافرمانی سزاوار نفرین موسی ع بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ وبخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر
دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل وهابیل بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی وراستی وخبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر بطن پسری ودختری

می آورد چون بزرگ می شدند آدم جاریهٔ یک بطن را بغلام بطن دیگر می داد انکه قابیل با او زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام
هابیل را لیوذا می گفتند و او چنان جمالی نداشت چون بر رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده
گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده و او اولی بمن و الحاصل آدم فرمود که حکم خدایی برین جمله صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل
مسلم نداشت و گفت تو هابیل را پیش از من دوست می داری لاجرم آنچه خوب روی تر ست بدو می دهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی
هر یک از شما قربان کنید بآنچه می توانید قربان هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد إذ قربا قربانا چون قربان کردند یعنی
تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا بقربان خود هابیل گوسفندی داشت بس فربه که بغایت دوست می داشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت
کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود
گفت که اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود ندارم فتقبل من أحدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود
بدان نوع که آتش سفیدی دود از آسمان فرود آمد و آن گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از آن دیگری که قابیل بود آتش
از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قال گفت
قابیل مر هابیل را لأقتلنک بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قال گفت هابیل إنما یتقبل الله جز این نیست
که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی إلی یدک بسوی من
دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما أنا بباسط من نیستم بازکننده بیدی إلیک دست خود را بسوی تو لأقتلک تا ترا بکشم إنی أخاف الله
من می ترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای
پس گفت إنی أرید من میخواهم أن تبوء آنکه بازگردی تو بإثمی بعقوبت گناه در قتل من وإثمک و به پاداش گناه تو که از سبب رد قربانی
بوده و این اراده از هابیل موافق امر خدای بود فتکون پس باشی تو بسبب این دو گناه من أصحاب النار از ملازمان دوزخ وذلک جزاء
الظالمین و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل أخیه
در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی
زد تا کوفته شد و برد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر او بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش
پریشان ساخت فأصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه در بقیهٔ عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهرست که
نصف عذاب دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که چه باید کرد او را در جای بجید و
چهل روز در پشت گرفته در هر طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یک سال می کشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلو کردند
که هر وقت که بیفکند بخورند و بسیار به تنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را که یبحث فی الأرض می کاوید زمین را بمنقار
و هر دو پای تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوأة أخیه جثهٔ برادر خود را آورده
اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغ مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر

من أعجزت أن أکون ای عاجز شده ام از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فأواری سوأة أخی پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین
طریق هابیل را در خاک کرد فأصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان بآنکه یکسال او را می کشید و گویند ندامت او بران بود که بسبب
وبادر ازو تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندای شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا می دید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر
بدست برنا بینای خود کشته شد من أجل ذلک به سبب این قتل کتبنا علی بنی إسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أنه من قتل نفسا آنکه
هر کس بکشد کسی را بغیر نفس بی آنکه کسی او را کشته باشد و برو قصاص لازم شده أو فساد فی الأرض و بی آنکه او فساد کرده باشد در زمین
یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکأنما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده
و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی ومن أحیاها و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع
از آن قتل یا رهانیدن از مهالک فکأنما أحیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است
از نقض قتل و رغبت در حمایت نفوس ولقد جاءتهم و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن
یا آیتهای واضح ثم إن کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الأرض لمسرفون در زمین از
اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا معروف در قتل یا در گذشته از حد در اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت
جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان
موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیرده که نزدیک جبل العیر بود فرستاد
چند روزی در آن موضع بر برده شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت بدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه
آن حضرت را از روی بقبیلهٔ خود نهادند یسار که مولی رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و آخر
یسار را گرفته و دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست
سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آن حضرت آورد و حق تعالی آیة فرستاد که إنما جزاء الذین جز این نیست
که هست جزای آنانکه یحاربون الله ورسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول او ویسعون فی الأرض و شتابند در زمین فسادا از برای
فساد که قطع طریق و قتل و غارتست أن یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته باشند و مال نبرده أو یصلبوا یا بکشند بردار کنند اگر کشته
باشند و مال برده أو تقطع أیدیهم وأرجلهم یا ببرند دستها و پاهای ایشان را من خلاف بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته
باشند و نکشته أو ینفوا یا بر اندازند ایشان را من الأرض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل
و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر ایشان در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت
رسالت صلعم بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیده آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این جزا که مذکور
شد لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوایی است در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهة
بزرگی گناه ایشان إلا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه خواسته است من قبل أن تقدروا پیش از آنکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان

پس اگر محارب شرکت و توبه کرد یعنی اصلاح آورد خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و
بخون و مال او را مطالبت نتوان کرد و اگر مسلمانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس می گوید که حدود از وی نیافتد و او را بچیزی نتوان
گرفت مگر مال کسی پیش عینه نزد او یابند بخداوندش رد کند و وارث مقتول نیز مطالبت دم تواند کرد و قول امام شافعی آنست که قبل القدرة علیه بتوبه
او حدود الله ساقط شود نه حدود آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناهست بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب حضرت
او و کلمهٔ جامعه درین کتاب آنست که وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامرست و نواهی و در لطایف قشیری آورده که وسیله تجرید اعمالست از ریا
و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیلهٔ عابدان بفضایلست و از آن عالمان بدلایل و از آن
عارفان تبرک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا
عالم نظر برین آیه کند که اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله به توهم توی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم مثنوی این طلب مان بی طلب تو داده
گنج احسان بهمه بگشاده ، این طلب در ما هم از ایجاد تست ، رستن از بیداد یا رب داد تست ، این قدر ارشاد تو بخشیده تا
بین پس عیب ما پوشیده ، قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش ، متصل گردان بدریاهای خویش ، وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با
اعدا ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته
که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابهٔ نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میدهد دوم تقوی
که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاص مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در
بقای لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیتست و اثبات هویة و موحد درین مرتبه
از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود می رسد شعر چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ، از ظلمت هستی تو آثار نماند ، از چهرهٔ
وحدت فکن پردهٔ کثرت ، تا در نظرت اندک و بسیار نماند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و عجل و غیر آن لو ان
لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه ومثله معه و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه
در زمین است از نقد و جنس کاذا ازا باشد لیفتدوا به تا آن را فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آن روز عذاب دردناک یریدون میخواهند بتوقع
میدارند یا قصد می کنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش ولهم عذاب
مقیم و مر ایشان راست عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة مرد دزد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای راست
ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیاده چندانکه باشد از
خود یعنی جای که درو نگاه داشته باشند چون جامه و صندوق یا از کسی که نگاه می دارد و شد در اثنا مسجد و پنهان بردارند جزاء بما کسبا خدای

پاداش

پاداش می دهد ایشان را پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمتست در مال مؤمن نکالا من الله و عقوبت می کند ایشان را عقوبت صادر
از حق تا پند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه بدان حکم می کند فمن تاب
پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی
عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبهٔ او را قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست گناه
او را رحیم مهربانست بروی که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آن حضرت مراد امتانند یعنی دانستید ان الله آنکه خدای
له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب می کند هر کرا میخواهد چنانچه سارق بقطع ید ویغفر
لمن یشاء و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قدیر تواناست
یا ایها الرسول خطاب تشریفست که آن حضرت را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط
یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد
یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین اندوهناک نگرداند کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در کفر
من الذین قالوا از آنانکه گفتند آمنا ایمان آوردیم بافواههم بزبانهای ایشان ولم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان مراد منافقان اند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند ومن الذین هادوا و بعضی از آنکسان که دین یهودیه دارند سماعون
شنوندگانند قول ترا للکذب برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آن حضرت بیرون می رفتند و می گفتند از محمد چنین شنودیم
و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروهی دیگر که لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند
که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبریها میفرستادند نزول آیة را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند
و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهودی ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این
مرد که به سوی نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیفانند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن ازوی پرسند اگر گوید تازیانه
زنید قول او را قبول کنید و اگر رجم فرماید بسخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند
و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمده از حد زانیین محصنان پرسیدند حضرت فرمود که به
حکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و
گفتند خدای در توریة فرموده که ایشان را حبل تازیانهٔ طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده و باژگونه بر دراز
گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است
نه جلد حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یکچشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری دانا
ترهم اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما حکم کند در توریة گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بحضور او امر فرمود
و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت گفت میان من و اینها تو حکم باش که دانا

تا ابن صوریا قبول کرد وحضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریة را بموسی نازل کردانید ودریا برای شما بشکافت وشما را از آل فرعون
نجات داد ومن وسلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگرنه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد
اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگو که خدای توجه کند حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن ومحصنه
گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل
نموده بجلد وتحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک مسجد وحق سبحانه از حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم تغییر
میدهند کلمها را یعنی آیة رجم را عن مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در مواضع آن وبعوض آن جلد وتحمیم می نویسند ویقولون ومیگویند
یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلعم بجلد حکم کند فخذوه پس فرا گیرید آنرا وقبول کنید وان لم تؤتوه واگر
این حکم بشما نهند ورجم فرمایند فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد الله فتنته وهر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک
او را فلن تملک پس هرگز نتوانی آورد ومالک نتوانی شد له برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک آن گروه الذین آنان اند
که در ازل لم یرد الله نخواست خدای ان یطهر آنکه پاک سازد از لوث کفر وانکار حق قلوبهم دلهای ایشان را لهم فی الدنیا خزی مر ایشان راست در
دنیا رسوایی بانکه جزیه دهند واز مؤمنان ترسند ولهم فی الآخرة ومر ایشان راست در آن سرای عذاب عظیم عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ
سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فان جاؤک پس
اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آن حضرت را میان
حکم واعراض درین آیة وان تعرض عنهم واگر روی بگردانی از ایشان وحکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان
حکمت واگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط حکم کن میان ایشان براستی وعدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل
کنندگان را در حکم وکیف یحکمونک وچگونه حکم می سازند ترا وعندهم التوریة وحال آنست که توریة نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدای به
رجم ثم یتولون پس ایشان بر می گردند واعراض می کنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشانست وما اولئک بالمؤمنین
ونیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریة را فیها هدی ونور در وی راه نمودنی بحق
ونور روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند
حکم خدای را للذین هادوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیت والربانیون وحکم کرده اند علماء ربانی والاحبار وزاهدان ایشان نیز برای
ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف وتضییع وکانوا علیه وبودند
بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق
واخشون واز من بترسید ودر حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا وبدل مکنید بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهای اندک را که رشوت بی اعتبار وجاه
ناپایدار است ومن لم یحکم وآنها که حکم نکنند بما انزل الله بانچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشانند
کافران وکتبنا علیهم ونوشتیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس آنکه یک تن را بکشند بقصاص یک تن وبنی نظیر بمخالفت حکم خدای

یکتن

یک تن دو تن می کشتند از بنی قریظه والعین بالعین ودیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنایی نه کندن والانف بالانف وبینی ببینی
والاذن بالاذن وگوش بگوش والسن بالسن ودندان بدندان والجروح قصاص وجراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند درو
آن چیزی که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب ودست وپای ودر آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست وشکستن
اعضا حکم بارش باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد مر گناه
متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و واجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله وآنها که حکم نکردند بانچه
خدای فرو کرد اند وآن جحود اند که در عوض یکنفس دو نفس می کشند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ظالمان که وضع
حق می کنند در غیر موضع آن وقفینا ودر آوردیم علی آثارهم بعیسی ابن مریم در پی پیغامبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که
باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از و فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل ودادیم او را انجیل
فیه هدی در وی راه نمودن بتوحید ونور وروشنی بطرق حق ومصدقا وگردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لما بین یدیه من التوریة
مر آن چیز را که پیش از و بود از توریة وهدی وگردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین وپند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل
وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بما انزل الله فیه بانچه خدای فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود
ومن لم یحکم وآنکه حکم نکند بما انزل الله بانچه خدای نازل کردانیده چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک هم الفاسقون
پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب وفرستادیم بسوی تو قرآنرا بالحق بدرستی
وراستی مصدقا در حالتی که مطابقست لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از و بوده از جنس کتاب منزل ومهیمنا علیه ونگاهبان بر کتب
که محافظت آن می کند از تغییر یعنی هر چه در آنجا تغییر میدهند از وی راست میشود یا گواهست مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم
کن میان اهل کتاب بما انزل الله بانچه خدای فرستاده بر تو از رجم وتسویه در قصاص این ناسخ حکم تخیرست که قبل ازین گذشت ولا تتبع
اهواءهم وپی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءک من الحق از آن چیزی که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم
مر هر گروهی را از شما ساختیم شرعة شریعتی ومنهاجا وراه روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آنکه ثابت شود
بحدیث پیغمبر ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه می ساخت شما را یک امت ومتفق بر یک ملت ولکن لیبلوکم ولیکن
می آزماید شما را فیما آتیکم در آنچه شما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر وزمان تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات
پس بشتابید وپیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است الی الله بخداست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر
خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه هستید که در آن خلاف می کنید از امور دین وشریعت وان احکم بینهم
ودیگر فرستادیم بتو آنچه حکم کنی میان اهل کتاب بما انزل الله بانچه خدای فرستاده وسبب نزول آیة آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از
روی مکر وتزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد صلوات الله وسلامه علیه شاید که او را از راه ببریم وبشعبده ونیرنگ فریب دهیم پس
بیامدند وگفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم ودانایان ایشانیم وچون متابعت تو کنیم اراذل واقاصل یهود در تصدیق ما اقتدا کنند

اکنون میان ما در دما و اموال الحضور تهاست و ترا حکم می سازیم اکنفضا اخبار کنی که رضای ما باشد رسالت ترا تسلیم داریم حق بجانب رسول
خود را از قبول ملتمس تحذیر فرمود و کفت حکم کن بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم و پیروی آرزوهای ایشان مکن و احذرهم ان یفتنوک و حذر کن
از ایشان از آنکه ترا بکرداند عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر بر کردند و اعراض کنند از حکم
منزل فاعلم انما یرید الله پس بدان که اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انکه برساند بدیشان عقوبتها
برخی از کناهان ایشان و باقی در عقبی و ان کثیرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیار از یهود فاسقاند و بعد از نزول این آیة جهودان
کفتند لا نرضی بحکمک آیة آمد که افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیت را یبغون می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن راضی نمیشوند
ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبر می کنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام
حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخاصمت کردند عبادة کفت مرا از طوایف یهود
دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس آ
عبدالله ابی کفت من از دوایر دور کار و حوادث لیل و نهار می ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که خلفاء من اند کزیر ندارم آیة آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای کروه کرویدکان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء فرا مکیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم اولیاء بعض
بعضی از ایشان دوستانند و برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت
و موافقت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات یهود و نصاری
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید کروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم می کنند فتری الذین
پس تو می بینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری
یهود یقولون میکویند نخشی می ترسیم ان تصیبنا دائرة انکه برسد ما را از کردش روزکار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب
و کفار غالب کردند حق تعالی این اندیشهٔ ایشان باطل کرد و فرمود فعسی الله ان یاتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتح را از برای رسول و یاران
او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک او امر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان
فیصبحوا پس کردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر نادمین
پشیمان شدکان و یقول الذین آمنوا و کویند مومنان مر یکدیکر را اهؤلاء این کروه اند الذین اقسموا بالله آنانکه سوکند می خورند بخدای جهد
ایمانهم غلیظ ترین سوکندان خود انهم لمعکم که ایشان با شمایند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم کشت که دروغ می کفتند حبطت
اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین پس کشتند زیان زدکان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا
ای کروه مومنان من یرتد منکم هر که برکردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیة اخبار می کند از صورتی که در غیب بوده قبل از
وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین یعنی از دادن زکوة
باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد کردد

دین

دین حق بی یار و مدد کار نخواهد بود و چنین نماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم او دوست میدارد
ایشان را و یحبونه و ایشان دوست می دارند او را اذلة علی المومنین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و
منقلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیة روی با بوموسی اشعری کرد
کفت هم قوم هذا یا اشارة بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل
و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری برآنند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند
یجاهدون صفت آن قوم می کند و میکوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای و لا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده
ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یوتیه من یشاء عطا می دهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضل
است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیارست اهل شریعت می کویند محبت خدای
با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطا حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت و
اجتناب از معصیت او نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک کرداند و محبت بنده حادث شعر
چون تجلی کرد اوصاف قدیم ❊ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ❊ هر کاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم
وجود فانی محب را در بوتهٔ اضمحلال اندازد و دیکر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یحبهم رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف
سازد فان محبة العبد افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد بقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و در منازل السایرین
فرموده که محبت در بدایات تلذذ نفس بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیة
بفنا رسم حدوث در عین ازلیة از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست کفت از محبت حق با بنده می پرسید و یا از محبت بنده با
حق درین ساعت با خضرع بودم و نکتهٔ از محبت حق با بنده می کفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقولست
که در محبت حق سخن می کفت مرغی روحش که طایر آشیانه منه بدا و الیه یعود بود در هوای هویة طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار
بر زمین می زد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا التهاب آتش محبت که افروختهٔ نار الله الموقدة بود پر و بال
بسوخت و جان بباد شعر پس که مرغ سحری در غم کلزار بسوخت ❊ جکرلاله بدان داغ که زار بسوخت ❊ حضرت شیخ قدس الله
سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را بفهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت کشت و بجهة
موعظهٔ حاضران و تنبیه مدعیان آن صورة بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات اراده فرموده که محبت میل جمیل حقیقی
است بجمال خویش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی واسطه کاینات شعر
معشوق که کس سر جمالش نشناخت ❊ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ❊ نی طاس سپهر بود نی مهر و مه ❊ هم خود بر خود نرد محبت
و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در مظاهر بجد و کرانه مشاهدهٔ جمال خود می کند و مطالعهٔ صفات جمال خود نماید شعر
جانان که دم عشق زند با همه کس ❊ کس را نرسد بدامنش دست هوس ❊ مرآت وجود اوست ذرات شهود ❊ با صورت خود عشق بجا زد و بس

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده می کنند و ایشان جمال مقید نایل را مقصود
کلی دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند کردند شعر ای حسن تو کرده جلوها در پرده ٭ صد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ٭ وز شوق تو وامق غم عذرا خورده ٭ و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کار
خانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات که مبادی افعال و آثاراند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات
ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امر دیگر نیست شعر بیرون ز حدود کاینات است دلم ٭ برتر ز احاطهٔ جهات است دلم
فارغ ز تقابل صفات است دلم ٭ مرآت تجلیات ذات است دلم ٭ و ازین حقایق کلام اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ مثلث
انجمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره در رساله که بنام والد
بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیک نگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است مثنوی
یحبهم و یحبونه چه اقرار است ٭ بزیر پرده مگر خویش را خریدار است ٭ زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را از این
بلکه از جهت مشاهدهٔ خودست پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنهٔ کامله از سر محبت و محبوبیة که در
آیة انسانی ثابت است بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی تواند برد تامل و انی والله الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع
خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده
اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطهٔ بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم
می مانیم حال ما چگونه باشد این آیة آمد که اگر ایشان دشمنی می کنند انما ولیکم الله جز این نیست که دوست می دارد بحقیقت شما را خدای ورسوله
و فرستادهٔ او والذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغامبر ابن سلام چون این آیة بشنید گفت رضینا بالله و
برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان می کند الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای می دارند نماز را ویؤتون الزکوة و میدهند
زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است بیؤتون یعنی زکوة
می دهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر فرموده که این آیة
در شان امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام نازل شد و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلعم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد مردمان
بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که تا هیچکس چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت
این خاتم بمن دادند حضرت پرسید که این عطا که کرده است درویش اشارت بحضرت علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد اعطانی
وهو راکع حضرت پیغامبر تکبیر آورد و این آیة برخواند ومن یتول الله هر که دوست دارد خدای را ورسوله و رسول او را والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آوردند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستی که لشکر خدای هم الغالبون ایشان غالب اند در خبر است که رفاعة بن زید
و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام می کردند باخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود حق
تعالی آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید آنان را که گرفتند دینکم دین شما هزوا ولعبا

باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی می دارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه که کتاب داده اند ایشان را من قبلکم پیش از شما
یعنی یهود والکفار و فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان واتقوا الله و بترسید از خدای بترک مناهی ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان
چه ایمان حقیقی اقتضاء آن می کند که با دشمنان حق دوستی نکنند واذا نادیتم و چون ندا زنید و مردم را میخوانید الی الصلوة بسوی نماز
اتخذوها هزوا ولعبا میگیرند منادات با نماز را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع آن بنماز برخواستندی یهود با یکدیگر می گفتند به
طریق استهزا قاموا الی قاموا صلوا الی الصلوا و می خندیدند و در معالم آورده که ترسای بود در مدینه هرگاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمد رسول
الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانهٔ او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست و خانه را
با آن جماعت که در آن بودند بسوخت ذلک این استهزا از ایشان با اذان بانهم بآنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمی کنند
که دین را استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلعم
پرسیدند که از پیغامبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل الآیة چون
نام عیسی ع مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمی دانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آمد که
قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل کتاب مراد یهود اند هل تنقمون منا آیا عیب میکنید از ما و انکار می کنید یعنی عیب و انکار نمی کنید الا ان آمنا مگر از آن
که ما ایمان آورده ایم بالله بخدای وما انزل الینا و آنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وما انزل من قبل و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل
و سایر وان اکثرکم فاسقون مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین
ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردانم و خبر دهم از قومی که بدترند مثوبة عند الله از جهة جزای که ثابتست ایشان را نزدیک خدای
پس بیان می کند که آن بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را وغضب علیه و خشم گرفت بر وی آن یهود اند که خدای ایشان را از رحمت خود
دور ساخته و بمعرض غضب خود در آورده وجعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بآن صورت چنانچه اصحاب السبت را
والخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی را وعبد الطاغوت و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب الاشرف یا آنانکه در
معصیت فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدتر اند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان بدترین
مکانها باشد واضل و گمراه ترند عن سواء السبیل از میانه راه راست واذا جاؤکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنا
گویند ایمان آوردیم بشما وقد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به و ایشان بیرون می روند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت
دخول و خروج والله اعلم و خدای داناترست بما کانوا یکتمون بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینهٔ مسلمانان وتری کثیرا منهم و می
بینی بسیاری از یهود و منافقان یسارعون فی الاثم شتاب می کنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ والعدوان و در ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت
و در خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان می کنند لولا ینهیهم الربانیون چرا نهی نکنند
ایشان را علماء ربانی والاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما
کانوا یصنعون بد چیزیست آنکه ایشان می سازند و نهی و منع ایشان نمی بردارند آورده اند که پیش از بعثت حضرت پیغامبر صلعم بمدینه یهود را مال

بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آن حضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار غنا در پیش آمدند حق سبحانه و تعالی
برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان به سخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَ
قَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما می‌دهد و روزی
بما تنگ می‌سازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شدند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَلْ يَدَاهُ
مَبْسُوطَتَانِ بلکه یدالله گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافیست و بصفتیست مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و مانند آن
جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست و متشابه بر ظاهر تفسیر نشاید
کردن بلکه معنی ویرا موافق حکم ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود می‌کند چه مناوله در عطا به ید واحد واقع می‌باشد
اینجا که عطا را به یدین نسبت می‌دهد دلیل است برای آنکه عطای او اکثر من آن یحصی است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی می‌دهد چنانچه می‌خواهد
بروفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه می‌آید بتو از پروردگار
تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافرند و با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو
صفت زیاده می‌شود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحا را مرض مریض روی بافزونی می‌نهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکنده‌ایم در میان
طوایف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق
باشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه که برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خدای بانکه
منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و می‌شتابند در زمین فَسَادًا برای تباه‌کاری که فتنه انگیزند
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمی‌دارد تباه‌کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب هر آینه آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد صلعم
وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه در می‌گذرانیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ
و در می‌آوردیم شان یعنی حکم می‌کردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرو می‌آید بر ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
آفریدگار ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی
بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر می‌چیدند و از زیر پای بر می‌داشتندی از ایشانی
که بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست کردار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بدست آنچه ایشان می‌کنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
تمام آنچه فرو می‌آید بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده رسالتهاء او را زیرا که کتمان بعضی ضایع می‌کند آنرا چنانچه ترک
بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه می‌دارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان و کسی را بقتل تو دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نمی‌نماید قوم کافران را بتسلط بر تو از انس منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ بگو که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَ تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل
را یعنی آنچه اصول دینست از آن بپای دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلعم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا بپای دارید آنچه آمده
است از اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده می‌کند بسیاری را از یهود و نصاری
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می‌افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی فَلَا تَأْسَ
پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ
هَادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابئان و ترسایان و همچنین مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و
نیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر ایشان از
هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلعم وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و فرستادیم بسوی ایشان پیغامبران اول موسی و آخر
عیسی ع كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه که آمد بدیشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف
شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بودند که می‌کشتند چون زکریا
و یحیی و شعیا علیه السلام وَحَسِبُوا و می‌پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد بلای و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا
پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی ع ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای توبه
را بر ایشان به بعث عیسی ع ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار محمد صلعم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای
بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه ایشان می‌کنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از
روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدایرا رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار من و شماست یعنی من بنده ام و او مخلوق و مربوب مثل
شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فَقَدْ
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستی که خدای حرام کرد بر وی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را
راکه وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند
آنانکه از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که
الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها اله اند و خدای یکی از این سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب
مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از تهمت شرکت وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم

انجیل

عما یقولون از آنچه می گویند و بتوحید قائل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانکه کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم
او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی کنند الی الله بخدای از قول به تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمی خواهند از و باعتقاد توحید استفهام است به
معنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزگار است تائبانرا رحیم مهربانست بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح
بن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای
و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب
تراست و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تراست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد
و در الوهیت داخل نمی سازد وامه صدیقة مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال تعالی وصدقت
بکلمات ربها وکتبه کانا یأکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام می خوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند با وجود احتیاج
صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر
پس باز بنگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برمی گردانند ایشانرا از دریافتن و بدین گفتن حق قل بگو ترسایانرا اتعبدون من دون الله
آیا می پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات تو مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع تصرف آن
نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحقست هو السمیع اوست شنوا
اقوال باطل شمارا العلیم دانا باعتقاد فاسد شما قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود
غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی ع و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء
قوم هواها قومی را که از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعث پیغامبر واضلوا کثیرا و به
عناد گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعث آن حضرت
لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود ع
که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بزبان عیسی ع نیز اصحاب مائده را همین گفت ذلک این لعن مر
ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در می گذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی کردند
بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در این
آیة تهدید عظیمست آنهارا که نهی منکر نفرمایند با آنچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان
یتولون الذین کفروا دوستی می کنند با کافران چون کعب بن الاشرف که بعد از غزوه بدر بکری بمکه رفت و مشرکانرا بحرب مسلمانان
تحریص کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست
ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بریشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاودان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند
یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغامبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بدان پیغامبر یعنی توریه ما اتخذوهم

اولیاء هر آینه نگرفتندی مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریه آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند
یعنی اگر ایشان بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان
فاسقون خارجانند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا
با آن کسانی که گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آوردند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنانرا جهودان و مشرکانند
و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و می یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مؤمنان
الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تراست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند
ذلک آن قرب مودت بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راست گویند ورهبانا و عابدان صومعه
نشین اند وانهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان گردنکشی نمی کنند از قبول حق علما گفته اند مراد آنانند که قرب مودت داشته اند
بنجاشی و اصحاب او و بنجه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه
که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی
برآنند که جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی ص فرستاد و چون ایشان بر
آستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یاسین بدیشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که ما این
چه شباهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قایلان انا نصاری ایشانند الجزو السابع من اجزاء الثلثین
واذا سمعوا و چون می شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول تری اعینهم
می بینی چشمهای ایشانرا از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع می ریزد اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون
میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغامبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که اداء
شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد ص یا ما را داخل امت محمد گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود رفیقان
جعفر را سرزنش کردند که چرا زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت می کنند و قبول نمی کنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر می دهد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وما
جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغامبر ونطمع ان یدخلنا ربنا و حال آنست که ما طمع می داریم آنکه پروردگار ما ما را در آرد در بهشت
مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشانرا بما قالوا بآنچه گفتند از روی اخلاص
و اعتقاد جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها جاودان باشند در آن
وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند آیتهای ما اولئک
اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم برای صحابه
وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه بازمی نمود ده تن از اصحاب که مرتضی و صدیق و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان

رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کرده اند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برایند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایند و بخسبید که من بر میخیزم و خواب می کنم و روزه می دارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده اند و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند فکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال و پاک باشد و اتقوا الله الذی و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که انتم به مؤمنون شما بدو گروید کاید بعد از نزول آیة گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگند که خورده ایم آیة آمد که لا یؤاخذکم الله مواخذه نمی کند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست و لکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه می کند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه بر بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارهٔ شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم استار و بهر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه می دهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون او کسوتهم یا کفاره پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوب جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل [illegible] و اگر زنی دهد مقنعه نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفاره آزاد کردن بنده ایست و شافعی در وا ایمان شرط می کند و حنفی می گوید که سالم و بی عیب می باید خواه مؤمن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از ین کفارات ثلث فصیام ثلثة ایام پس کفارهٔ او روزهٔ سه روزست پی در پی و نزد شافعی تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارهٔ سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارهٔ یمین را بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان می کند و روشن میگرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیة نازل کرد اینست اول که در مکه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و در ان روز حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لاآت خواند آیة آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم

سکاری اکثر صحابه گفتند که شربی چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص از ایشان بود بمهمانی برفت و بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند و درین حالت مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصاری بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص کردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عرض کرد فاروق اعظم زبان گشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیة تحریم آمد که یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ مومنان انما الخمر چنین نیست که همه خمر و مسکرات درین داخلست و المیسر و قمار و این نیز عامست نرد و کعب و بیضه و غیر آن و الانصاب و بتان که نصب کرده اند برای عبادت و الازلام و تیرهای قداح رجس پلیدست من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون تا باشد که رستکار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که شیطان میخواهد ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة و البغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر و المیسر و در باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیة نازل شد عمر گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیة ده دلیلست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را بابت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است حرامست چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از و بر کناره شوید و هر چه دور بودن از و فرض است حرام بود ششم آنکه رستکاری با جتناب آن منوط و متعلق ساخت و هر چه رستکاری در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه بنده را از یاد حق باز دارد حرام باشد نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدید آنکه در احادیث آورده عاقلانرا همین کفایتست مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند بت پرستست شعر

می نمکی دان جگر آمیخته ، بر جگر بی نمکان ریخته ، بی خبر آن مرد که چیزی چشید ، کش قلم بی خبری در کشید

و اطیعوا الله و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و اطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کند و احذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا آنکه بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیة تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شهید شدند خمر بودند و حالا شرب اجل چشیده اند چون باشد آیة آمد که لیس علی الذین آمنوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده جناح گناهی فیما طعموا از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگانی نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک و آمنوا و ثبات ورزند بر ایمان و عملوا الصالحات و بکنند کارهای

پسندیدم ثم اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات وآمنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود واحسنوا
و کارها نیکو کنند یا احسان ورزند والله وخدای یحب المحسنین دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه جانوران
شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم
می شدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای یعنی با شما معامله
آزمایندگان می کند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ایدیکم می رسد بآن دستهای شما
چون صغار صید ورماحکم و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای یا بداند دوستان او
من یخافه آنکس را که از وی می ترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک
بعد ازین ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذاب دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند لا تقتلوا الصید مکشید
شکاری را و آن بمذهب امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و مستوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام
شافعی و امام مالک مراد حیوانی بریست که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردارخوار و کلاغ و مار و کژدم در صید
داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل مرسانید وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره
ومن قتله منکم و هر که بکشد صیدی را از شما متعمدا بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام و مراد ابو الیسر است که در عام
حدیبیه گور خری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس تعمد اشارت بدوست و اگرنه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فجزاء مثل ما قتل
پس بر وی واجبست جزای مانند آن چیز که کشته است یعنی جزاء هر مانند صید خود از نعم من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر
و گاو و گوسفند یحکم به حکم کند بدان جزا ذوا عدل منکم دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه
کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند
او کفارة یا بر وی است کفاره آن قتل طعام مساکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن
لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفاره بباید دانستن که چون محرم قتل صید کند
مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثل نزد امام شافعی و امام مالک در خلقت و هیأت شتر مرغ را شتری و در گور خر
گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا بقول امام اعظم آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی باشد
قربان خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه
دارد و نزد امام شافعی هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم
قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنکه قبل از تحریم بوده ومن عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای انتقام کشد
از او والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام است بر کسی که اصرار می کند در معصیت احل لکم حلال کرده شد
مر شما را صید البحر شکاری دریا اگر بحلال آید و اگر بمحرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخل اند وطعامه و طعام دریا نیز حلال کرده

شد یعنی آنچه آب بکنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما وللسیارة و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وحرم علیکم
و حرام کرده شد بر شما صید البر شکار بیابان ما دمتم حرما مادام که باشید شما احرام گرفتگان واتقوا الله و بترسید از خدای الذی الیه تحشرون
آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای کعبه را البیت الحرام که بیت حرام و خانه محترم است قیاما للناس
سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست والشهر الحرام
و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در وسازند یا مراد جمیع اشهر حرمست که مردم در آن از قتل و غارت ایمن
مانند والهدی والقلائد و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قیام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند
ذلک آنچه گفته شد لتعلموا برای آنست که بدانید ان الله آنکه بتحقیق خدای یعلم ما فی السموات وما فی الارض میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین
است وان الله و بدرستی که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر می کند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست اعلموا ان الله
بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور رحیم و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربانست
بر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذر نماند والله یعلم و خدای
میداند ما تبدون آنچه آشکارا می کنید وما تکتمون و آنچه پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قل بگوی ای محمد لا یستوی الخبیث
والطیب مساوی نیست پلید و پاک این حکم عامست در نص نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن ولو اعجبک
و اگرچه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت داده نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در
استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله
عنه نقل می کند که قوم بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوالها می کردند یکی میگفت پدر من کیست دیگری می پرسید
که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بگرویده اید لا تسئلوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم
از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را وان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از چیزهای که اگر پرسیدانان
حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزهای
که خدای در گذرانیده آنرا و بدان تکلیف نکرده بندگانرا آورده اند که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از و اعراض فرموده و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال
واجب شدی و شما را توانائی آن نیست و خدای آمرزگارست که عفو می کند حلیم بردبارست که بعقوبت تعجیل نکند قد سألها بدرستی که
پرسیدند از چنینها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون که درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین
پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از نزول معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیک بخت آنست که از
حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و درین باب گفته اند شعر بگو آنچه گفتن ضرورت شود ◦ دگر
گفتنها را فرو بند در ◦ بجا آر فعلی که لازم بود ◦ ز افعال بیحاصل اندیشه کن ◦ آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بنی بکر را از قتا

[illegible]

عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین
بحائر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او بشکافتندی
و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره می گفتند و اگر شخصی را
بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفاء بیمار و قدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سایبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم
بحیره داشتی و آنرا سایبه گفتندی و چون گوسفند هفت بطن بزادی سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی می گفتند از آن ماست در
میان رمه سر می دادند و اگر ذکر بودی گفتی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نمی کشتند و می گفتند وصلت
اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم آن او گرفته آنرا وصیله خواندندی و فحل که ده سال ناقه را آبستن ساختی می گفتند
حمی ظهره پشت و برا حمایت کرد دیگر سواری نمی کردند و از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حام می گفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اهل این قبایل بدین آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق
سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و عفو نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش
شکافته و لا سائبة و نه ناقه بچرا باز گذاشته و لا وصیلة و نه شاتی که برادر پیوسته بود و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود و لکن الذین کفروا
و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون افترا می کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت می کنند و اکثرهم
و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه می روند و اذا قیل لهم
و چون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان تعالوا بیائید الی ما انزل الله بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیائید برسول
که حکم کننده آن بیانست قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن اولو کان آباؤهم آیا تقلید
می کنند و اگرچه باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یهتدون و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل گمراه بودند و
تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای می باید کرد تا کار کس بتحقیق انجامد شعر از مقلد تا محقق فرقهاست این
یکی کوه است و آن دیگر صداست ، منبع گفتار این سوزی بود ، و آن مقلد کهنه آموزی بود ، دست در بینا زنی آیی براه
دست در کوری زنی افتی بچاه ، یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهاء شما و التزام اصلاح آن
لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل بی راهی آنکس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر
کند بحسب طاقت خود و نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد شعر اگر بینی که نابینا و چاهست ، اگر خاموش بنشینی گناهست
این آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت می خوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می نمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از
گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما
کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل می کردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل
نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده

در میان

در میان رخوت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را با اهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت
او را بحوزه تصرف در آوردند و انائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند
و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه بدیل که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون اناء مذکور
در میان آن یافته نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلا حضرت مصطفی صلعم آوردند این آیه نازل شد که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اند از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود
احدکم الموت یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل
و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی
ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بر شما مصیبة الموت
مرگ رسیدن یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بمرگ مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان
یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد آنجا تحبسونهما باز می دارید آن دو تن را که از غیر شمااند من بعد الصلوة از پس نماز
نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به عوض
نمی کنیم باین سوگند ثمنا بها را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمی خوریم و لو کان ذا قربی و اگر بود نیز خویش
ما باشد که سوگند دروغ یاد نمی کنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا
بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از بزهکاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تمیم و عدی را بعد از
نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود تا دست از ایشان بازداشتند بعد از آن اناء
گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان می گفتند که ما این ظرف
را از بدیل خریده ایم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار کردیم دیگر بار بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلعم مرافعه نمودند و آیه آمد که
فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو
گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای این دو خاین من الذین استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان
یعنی ورثه الاولیان آنانکه اول بودند در ذکر مراد از هم اولیاء میت اند و حفص استحق معلوم میخواند و اولیان بر قرات او تثنیه ... دو
گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشان اند و شناسا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند
خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی
داده اند و ما اعتدینا و ما ستم نمی کنیم و از حد در نمی گذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنگام چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران
باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلعم فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند
بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنرا بورثه بدیل دادند ذلک این حکم

که کردیم از دو یمین شاهد ادنی نزدیکترست بانکه بتر سندان یأتوا از انکه رد کرده شود سوکند بر مدعیان ایمان بعد ایمانهم بعد از سوکندان
که ایشان خورده اند ومدعی سوکند خورد وایشان بظهور خیانت وسوکند دروغ رسوا شدند واتقوا الله وبترسید از خوردن سوکند دروغ
واسمعوا وبشنوید امر خدایرا بسمع اجابت والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نماید فاسقانرا که خائنان وکواهان دروغ اند یوم یجمع الله
الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کرد اند پیغامبرانرا فیقول پس کوید مر ایشانرا که ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما
شمارا چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردند سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت اداء شهادت انبیاء عم بر مؤمنان
قالوا کویند پیغامبران لا علم لنا هیچ علم نیست مارا در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست مارا بچیزی الا انکه تو آنرا به ازما دانی انک انت بدرستی
که تو علام الغیوب داننده نهانهای پس تو میدانی که باما چه ظاهر کردند بزبان وچه در دل نهان داشتند وچه چیز اجابت نمودند وچه چیزرا
نکاه کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون کفت خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام علیک وعلی والدتک بر تو
وبر مادر تو اذ ایدتک یاد آر که چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیاء موتی وکفته اند روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن میکوی با مردم فی المهد در کهواره وآن معجز تو بود وکهلا وسخن کوی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و
وکهولت از روی فصاحت وبلاغت یکسانست بدین آیه استدلال می کنند بر نزول عیسی عم چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بر آسمان رفته
ودر همان سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ علمتک الکتاب ودیکر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب
یعنی کتابت وخط والحکمة وفهم چیزها والتوریة والانجیل ومعانی وحقایق توریة وانجیل واذ تخلق وآنرا که میساختی من الطین از کل کهیئة
الطیر مانند هیات مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس بدمی در آن صورت از کل ساخته فتکون طیرا پس میشود مرغ زنده باذنی به
فرمان من وتبرئ الاکمه واز علت بیرون می آری کور مادر زاده را وچشم او روشن میکنی والابرص وپاک وبی علت می سازی ابرص را باذنی
بفرمان من واذ تخرج الموتی وچون بیرون می آری مردمانرا از قبور ایشان زنده باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل ویاد کن چون باز داشتیم
شر بنی اسرائیل که یعنی جهودان را عنک از تو که قصد قتل تو کردند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن
از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس کفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا واحیا وسایر معجزات که عیسی
نماید الا سحر مبین مکر جادویی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این معجز نیست وسحرست واذ اوحیت الی الحواریین ویاد کن ای محمد آنرا
که امر کردم حواریانرا بر زبان پیغامبر خود ان آمنوا بی انکه ایمان آورید بمن وبرسولی وبفرستاده من عیسی قالوا آمنا کفتند ایمان آوردیم
واشهد وتو کواه باش باننا مسلمون بانکه ما کردن نهادکانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی بودند
یا عیسی بن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردکار تو تا تو دعا کنی ان ینزل علینا
انکه فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مائده خوانی را میکویند که بر وطعام باشد ایشان از عیسی خوان طعام طلبیدند قال
اتقوا الله کفت عیسی که بترسید از خدای ومثل این سوالها می کنند ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان مر کمال قدرت او را وصحت
نبوت مرا قالوا کفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از ان مائده

وتطمئن قلوبنا وآرام کیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا و
بدانیم که تو راست کفتی با ما در آنکه هرچه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد ونکون علیها وباشیم بر آن مائده من الشاهدین از کواهان و
که از ما کواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی عم فرمود که سی روز روزه دارید انکاه از خدا
بطلبید آنچه می خواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم مارا طعامی میداد پس از خدای در
خواه تا مارا طعام دهد وسلمان رضی الله عنه نقل می کند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی عم پشمینه در پوشید ودعا کرد چنانچه
حق تعالی فرمود قال عیسی ابن مریم کفت عیسی بن مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه ایست بزرکوارست ابو رجای عطاردی کفته که هفتاد
نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است واز نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید اللهم خدایرا بهمه نامها خوانده باشد عیسی در
وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس کفت ربنا ای پروردکار ما انزل علینا فرو فرست مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون
لنا عیدا که باشد آن خوان مارا عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان مارا وآخرنا وآنرا که از پس ما آیند یا اول ما وآخر ما
از آن خوان بهره یابند وآیة منک وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من وارزقنا
وروزی کن مارا آن خوان یا توفیق شکر بران وانت خیر الرازقین وتو بهترین روزی دهندکانی قال الله کفت خدای که انی منزلها من فرو
فرستنده ام این خوانرا علیکم بر شما جهت اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد بعد از نزول مائده منکم از شما فانی
اعذبه پس من ورا عذاب کنم عذابا عذاب کردنی چنانکه لا اعذبه آن عذاب نکنم احدا من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی
دو ابر فرستاد وسفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند وسفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی عم بکریه در آمد وکفت اللهم
اجعلنی من الشاکرین ودیکر فرمود این خوانرا رحمت کردان وعقوبت مکردان پس وضو ساخت ونماز کذارد وبکریست وکفت بسم الله خیر
الرازقین ومندیل از سر سفره برداشت خوانی بدید آمد آراسته بر وماهی بریان که پوست وخار نداشت وروغن از وی میچکید ونزدیک سر
او نمک ونزدیک دم او سرکه وبر حوالی او انواع ترها مکر کندنا وپنج کرده برخوان نهاده بر یکی زیتون وبر یکی عسل وسیم روغن بر چهارم پنیر
وبر پنجم قدید شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی عم فرمود که از هیچ کدام طعام نیست طعامیست
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر کوئید تا نعمت زیاده شود کفتند یا روح الله اکر درین آیة آیتی دیکر با
بنمای موجب ازدیاد یقین شود عیسی عم با آن ماهی بریان کفت زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبش در آمد عیسی عم فرمود که به
حال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از آن مائده نخوردند عیسی فرمود تا درویشان وبیماران
ومعلولانرا طلبیدند وکفت بخورید که شمارا عطاست ودیکرانرا بلا هزار وسیصد تن از آن طعام خوردند وهیچ چیز بران خوان از آنچه بود
کم نشد وهیچ فقیری از آن طعام نخورد الا توانکر شد وهیچ بیماری نه نوشید الا که شفا یافت پس مائده باسمان رفت ودیکر روز در چاشتکاه
باز آمد واغنیا وفقراء از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غب شد روزی می آمد وروزی نه چون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی
مائده مرا بفقراء ده نه باغنیا توانکران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند وآنرا بجادوی حمل کردند وهشتاد وسه تن ویقول

صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی
بن مریم را بعد از دفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری أَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مر مردمانرا که
بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ خدای بدون خدای قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي
نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ انکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو
دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست یا تو میدانی من هرچه نهان
کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیدهای مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی امت
خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ انکه بپرستید خدایرا رَبِّي
وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم باقوال و افعال ایشان شَهِيدًا گواه یا نگاه بان
مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم درمیان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنگام که مرا فراگرفتی یعنی رفع کردی به آسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ
الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاه بان ایشان و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان
تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ گفت خدای مراد آنست که گوید
و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوعست کانه که قیامت قایم شد و خدای گفت هَٰذَا يَوْمُ این روزیست که درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود
رساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر این صادقانراست بهشتها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان
نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از وی بنیل کرامت ذَٰلِكَ این دخول
جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست لِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بقلب تا از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

احتمال را عالان است و انت علام الغیوب
زد نه بهم حرف ... ابتدا هو کلام خطاب

سورة الانعام مکیة و هی مائة و خمس و ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریا
الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها بی عمدی و مددی و معاونی و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ
الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود
نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار

مرموده که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلال متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست و در بحر
الحقایق مرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس را از صفات بهیمی و حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی
و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با این همه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ با پروردگار خود برابری می دهند بتانرا یا عدول می کنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آنکسی که
بیافرید پدر شما را مِنْ طِينٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا و حکم کرد مدتی را که چون
بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدت نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از آن قیام قیامت باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ
پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از انکه ثابت شد که بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای
مطلق و معبود بحق فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و هم را جز او خدای نیست يَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی
دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه می کنید از خیر و شر شما را بدان جزا خواهد داد و در
فتوحات آورده که سر کنایت است بنسبت باطن انسان و جهر عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر خلافتست
که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی
بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات و
حق را که در یک روی وی خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر روی نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نگری از همه موجودات برتر است
و چون نقایص عبودیت شمری از همه کاینات خوارتر و بی مقدارتر شعر چون نه رخ خود از اوصاف تو یابم خبری ، حاشا که بود نکوتر از من
دگری ، و انگه که فتد بحال خویشتم نظری ، در هر دو جهان نباشد از من بتری ، پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما در
رتبه غیب می دانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگری میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت
یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانای سالک را بر آن دارد که باصلاح و ترکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای
حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس با نعیم روحانی متصاعد گردد شعر حیف باشد که عمر انسانی ، چون بهایم بخواب و خور گذرد
آدمی می تواند از کوشش ، که فرشته بفضل در گذرد وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان
یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انفلاق بحر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیه و معجزه اعراض
کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد
که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا می کردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول
عذاب بود بر ایشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سینه خیر الانام علیه افضل الصلوات و ظهور آن
اخبار بکافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند که ما بقوت قهاریت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغامبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم

همان باشد وغیر ازین نیز کفته اند بر صفت اهل قرن می کند مکنّاهم فی الارض چنان کردیم کروهی را هلاک کردیم که ایشانرا در زمین مکان و
آرامکاه دادیم یادرآن واهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکّن لکم آنچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز و قوت
تمام و وسعت مال و استظهار بحشم و خدم وارسلنا السماء و فرو فرستاده بودیم بارانرا علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی و بهنکامی که محتاج
بودند بدان وجعلنا الانهار و کردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل
ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین
و در رفاهیت و سعت عیش میکذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشانرا هلاک کردیم بکناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و نعمت
وانشأنا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین کروه دیکر درین آیة کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که
نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و کفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته
نامه نوشته از آسمان بیارند و کواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ام و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اوی
آیة آمد که ولو نزّلنا علیک و اکر بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس بپسوند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه
ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند کفت آنها که کافرانند ان هذا نیست آنچه آورده بما الا سحر
مبین مکر جادویی روشن بهمه کس و قالوا و کفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستند بر محمد با او فرشته که با ما کوید که این پیغامبر است
ولو انزلنا ملکا و اکر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اکر معاینه ببینند فرشته
را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بوده ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان می کفتند
که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا و اکر ما کردانیم رسول فرشته را لجعلناه رجلا هر آینه کردانیم او را بمثل صورت
مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه الکلبی متمثل می سازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان
وفا نمی کند مکر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وللبسنا
و هر آینه در آن حال پوشیده کردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمی دارند
دران وقت نیز طعنه زنان خواهند کفت ما هذا الا بشر مثلکم بر تسلی میدهد پیغامبر ما را تا از قول کافران غبار ملال بر خواطر عاطر آن حضرت
ننشیند و میکوید ولقد استهزئ برسل و هر آینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق پس فرود آمده
است بالذین سخروا بآنانکه سخریه کرده اند منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا جزای آنچه بدان بودند که بدان یستهزءون استهزا
میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بکرد ایشان در آمد قل بکو که اکر عذاب کذشتکانرا مسلم نمی دارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین کاهی
بیمن و کاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بکذرید ثم انظروا پس بنکرید بنظر عبرت کیف کان که چکونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندکان
قل بکو ای محمد ویرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اکر ایشان جواب
کویند و اکر نه قل لله تو بکو که مر خدایراست کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود و رحمت را که قبول

توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه وتعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه
ان رحمتی غلبت غضبی و می شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه و آن رحمتست همه چیزرا فرا رسیده و نتیجه آن
عطا دادنست بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است مثنوی در عدم استحقاق که
که ببین جان و ببین دانش زدیم ❁ ما نبودیم و تقاضامان نبود ❁ لطف تو ناکفته ما می شنود لیجمعنکم بخدای که خدای جمع خواهد
کرد شمارا در قبرها و در قیامت لاریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کرده اند در نفسهای خود یعنی فطرت
اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدایراست ما سکن آنچه
آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان آنرا فرا کرفته وهو السمیع و اوست شنوا
بآنچه کافران کویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیة آن بود که جمعی از کفار قریش کفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و
مسکنت ترا برین کار می دارد که پیش کرفته ما برای تو بطریق توزیع اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانکر تر از جمله خویشان خود شوی
بشرط آنکه ازین دعوی تجمیع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اکر خواهد پیغامبر خود را چندان مال بدهد
که توانکر ترین خلق شود قل اغیر الله بکو آیا غیر خدایرا اتخذ ولیا فرا کیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نکیرم فاطر السموات والارض خدای که بدید
آرنده آسمان و زمینهاست وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی می دهد ولا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از
خلق و خلق بوی محتاج اند قال الله ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بکو بدرستی که مامور شده ام
ان اکون اول من اسلم اول کسی که کردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین
و مرا می کویند که مباش از شرک آورندکان قل انی اخاف بکو بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اکر عاصی شوم در پروردکار خود و غیر او را
پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرک که قیامتست من یصرف هر که بکردانند از وی عذاب را حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هر که بکرداند
عذاب را عنه از وی یومئذ در آن روز بزرک فقد رحمه پس بدرستی که حق بر وی بخشایش فرموده است وذلک و این بخشش خدای الفوز
العظیم رستکاری هویداست وان یمسسک الله بضر و اکر برساند خدای بتو سختی چون فقر و مرض فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده و برنده
نیست آنرا الا هو مکر او وان یمسسک بخیر و اکر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء پس او بر همه چیزی از آنها قدیر تواناست
وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندکان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر
بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بحقایق احوال بندکان نقلست که سفهای قریش کفتند ای محمد ما کسی را نه
می بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که
کواهی دهد بر رسالت تو در حقیقت کتاب تو آیة آمد که قل بکو در جواب ایشان که ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرکتر از جهت کواهی
کواهی کیست بزرکتر از همه کواهیها قل الله بکو خدای بزرکتر است از جهت شهادت شهید بینی وبینکم او کواهست میان من و شما یعنی کواه حقیت
من و بطلان شما اوست واوحی الی هذا القرآن و بمن وحی کرده اند این قرآنرا لانذرکم به تا شما را بیم کنم بقرآن و اکرچه در و بشارة نیز هست اما

لیجمعنکم در روز رستخیز جمع خواهد کرد شمارا

اکتفا کرده باحد الضدین ومن بلغ و دیگر انذار میکنم هر که قران بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل گفته که هر کرا قران بدو رسید
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم نذیر اوست و از ینجاست که محمد کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمد صلعم ائنکم
لتشهدون آیا شما بید که گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند آلهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو که من ابای گواهی
میدهم بدین قل انما هو بگو جزین نیست که او اله واحد خدایست یگانه ومن بدین وجه گواهی میدهم واننی بریء و بدرستی که من بیزارم مما
تشرکون از آنچه بوی شرک می دارید از اصنام و غیر آن الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند رسول خدا را
بحلیه وصفتی که مذکورست در توریة کما یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه وصفتاییشان مراد معرفت روشن است آورده اند
که فاروق از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما در محمد صلعم که خدای از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست بچه وجه می تواند بود ابن سلام
گفت من برسالت پیغامبر خود متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه
ساخته اند عمر فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداند ای عبد الله فقد اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود
از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله
کذبا بخدای دروغ را بانکه ملایکه دختران اویند و بتان ما را نزدیک او شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند او را که قرآنست و
و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی که حشر
کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجایند خدایان شما
که شریک خدای می ساختید الذین کنتم تزعمون آنرا که گمان می بردید برای شما شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان
الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبوده ایم شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند
مشرکان چون روز قیامت شاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی بر بعضی گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات
یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بکفر گواهی دهد انظر کیف
کذبوا بنگر که چگونه دروغ می گویند علی انفسهم بر نفسهای خود به نفی شرک از آن وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که
افترا میکردند از شریک مر خدایرا نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی یکبار در مسجد الحرام اجتماع نموده
استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت نمی دانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند
چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم واز کفار مکه من یستمع الیک کسان هستند که گوش فرا می دارند بسوی تو وقتی که قرآن می
خوانی وجعلنا وافکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا
گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة واگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید و ریشان
و تکذیب ایشان بنهایت رسیده حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال کنند با تو و خصومت یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر شدند ان هذا نیست این

کتاب

کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان وهم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وینأون عنه
و دور می شوند بنفس خود از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند آیه در شان ابو طالبست و معنی آنست که نهی
میکند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجویند وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را
وما یشعرون و نمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده باشند در
آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد می کنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز
گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و پس تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را ونکون من المؤمنین و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست
که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این آرزو و تحسر حالی برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است
مر ایشانرا ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز شهادت جوارح بریشان ثابت شد
اعتذار می کنند و تمنای رجوع با دنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا باز کردانیده شوند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آنچه نهی کرده
شده است از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت
کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم
برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون بازدارند کافران بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق
آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی وربنا گویند بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند مؤکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس
بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء
تکذیب کردند خدایرا یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان
قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در رجوع دنیا وهم یحملون و ایشان بردارند اوزارهم
گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان و از ایشان منفک نگردد و در معالم فرموده که چون مؤمن از
قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بوی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نه تا میدانم گوید من عمل صالح توام بیا مرا
سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارة بدین است و چون کافر سر از خاک بر آرد پیش آید
او را چیزی در غایت زشتی و نا خوش بوی و گوید مرا میدانی کافر گوید نه تا میدانم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی
امروز من بر تو سوار می شوم و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارت از ینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بارست بار گناه که می کشند وما الحیوة
الدنیا ونیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان و شغول دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت
خیر للذین یتقون بهترست برای کسانی که پرهیزکاری می کنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او
ایمن از زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمی کنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس
بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق

حالا کسی برما مطلع نیست که اگر راست کوید باز خواستی کند ابو جهل کفت محمد راست کویست و آنچه با میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر به نبوة
او اعتراف میکنم محذوری دارد و آنجا نست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق با ل
قصی دارد اگر نبوة نیز بدیشان باز کردد اشراف قریش و بقیه آل لوی به یکبارکی محروم می مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت
رسالت صم کفت ای محمد ما هرکز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوة تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم
بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهکین می سازد آنچه میکویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا
یکذبونک تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند ولکن الظالمین و لیکن ایشان که ستمکاران اند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای
خدا را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت می فرماید و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغامبران از پیش از تو فصبروا
پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند و اوذوا و بر آنکه رنج بر ایشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد
بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران و لا مبدل و نیست تغییر دهنده
لکلمات الله مر وعدهای خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و لقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادکان که امم ایشان
چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده که کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر و اگر چنانست که کران شد
علیک بر تو اعراضهم روی بکردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میدانی ان تبتغی آن که بجویی نفقا فی الارض سوراخ
در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه
ظاهر کرداند تا باشد که بدان مؤمنان در آیند حق سبحانه این آیة فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرک می آید پس اکر می
توانی که بجست آری نقبی در زیر زمین و بدان نخا در آی او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی و با آسمان برای فتاتیهم بآیة پس بیاری برای ایشان
چنان کن و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش
صورة خطاب متوجه آنحضرت است و در معنی امت را میکوید باشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و
توفیق منست انما یستجیب الذین جزین نیست که اجابت می کنند دعوة ترا یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند
مردکانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الموتی یبعثهم الله و مردکان را برانکیزاند خدای آنکاه بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون
پس بسوی او باز کردانند همه را برای جزا و مکافات و قالوا و کفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستد بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردکار
او مثل معجزه کما ای طلبیم از و قل ان الله قادر بکو بدرستی که خدا قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان و لکن اکثرهم
لا یعلمون لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب آن بلاء عامست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجزه طلبند
و حق سبحانه ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده و ما من دابة فی الارض
و نیست هیچ جنبنده در زمین و لا طائر و نه هیچ پرنده در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه کویند فلان چیز
بچشم دیدم و فلان سخن بکوش شنیدم یا آنکه طیران کنایتست از سرعت باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز می کند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده

و پرنده الا امم امثالکم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن و یاد دادای ثنای الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق غافل و ذاهل
نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی
و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردکار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند و الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه به
دروغ داشته اند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلایل ربوبیت و بکم کنکانند از کفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در
تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای کمراه کرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد و من یشاء و هر کرا
خواهد یجعله کرداند ثابت و نکاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارأیتکم بکو ایشان را که چه می بینید ان اتیکم اگر بیاید بشما عذاب چنانچه
بکافران کذشته آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرة اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را میخوانید که عذاب از شما بردارد
یعنی بخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که بتان خدایانند بل ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع جز بدرکاه او نمی برید فیکشف
پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را بکشف آن میخوانید ان شاء اکر خواهد و تنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست
باز میدارید ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم رسولانرا الی امم با امتان ایشان من قبلک
پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغامبران کردند فاخذناهم پس کرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنکی و الضراء و آفتها و بیماریها لعلهم
یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست بیازند در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی
که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و تذلل بدرکاه ما نیاوردند که اکر زاری کردندی بلا مندفع شدی و لکن قست و لیکن سخت شده بود قلوبهم
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوة قلبست و زین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می
آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست از جهت عجب در دام شقاوة ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از کریبان هستی او سر بر زد
او همین صفت بود که لاجرم سرکشتکان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خود بینی در نظر ایشان آراسته می
سازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند شعر مرد معجب ز اهل دین نبود ، هیچ خودبین خدای بین نبود ، بنجر
زان جهان وحت یکیست ، خویشتن بین و بت پرست یکیست فلما نسوا پس آن هنکام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه
پند داده شده بودند بآن از بأساء و ضراء فتحنا علیهم بکشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون به
بلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از
نعمتها و دل در آن بستند و آنرا بسبب استیفای لذات حتی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر و لوازم سپاس قیام نمودند اخذناهم
بغتة بکرفتیم ایشانرا ناکهان فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمان و نا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم
الذین ظلموا آخر آن کروه که ایشان ستمکاران اند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردم تمامی اعدای خود را و الحمد لله رب العالمین و حمد مر خدای را
که پروردکار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاک ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرکست و غنیمت شکر

است هر آینه هلاک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل أرأیتم بگو چه بینید ان أخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی شما تا کر شوید وأبصارکم
و بینایی شما را تا کور شوید وختم علی قلوبکم و مهر نهد در دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند من إله غیر الله کدام خدایست غیر الله که تقدیر کند
خود یأتیکم به بیارد برای شما آنچه گرفته است انظر نگاه کن و در نگر که ما کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی با سلوبی یعنی
گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی که در تزکیه و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنندگانند و حق را انقیاد نکنند قل أرأیتکم
بگوی ای کافران چه بینید و چه کنید ان أتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگاه یعنی بی مقدمه که تنبیه کند بر آن أو جهرة یا آشکارا
که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هل یهلک
هلاک نشوند بدان عذاب إلا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغامبران را إلا مبشرین مگر بشارت
دهندگان اهل ایمان را به بهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آرد وأصلح و اصلاح کار خود بتقوی و
طاعت نماید فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست ایشانرا از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوات ثواب آن
جهانی والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دائره
تصدیق بیرون می رفتند قل لا أقول لکم بگو نمیگویم شما را عندی خزائن الله که نزدیک منست خزینهای روزی خدا تا هر چه خواهید بیارم ولا
أعلم الغیب و من نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه بپرسید جواب گویم ولا أقول لکم إنی ملک و نمیگویم شما را که از جنس فرشتگانم
تا هر چه خواهم تفوق ملکی بکنم بلکه من همچون شما بشرم إن أتبع متابعت نکنم إلا ما یوحی إلی مگر آنچیز را که وحی کنند بمن قل بگو از روی تمثیل
هل یستوی الأعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أفلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمی
کنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وأنذر به و بیم کن به آن چیز که بتو وحی میکنند الذین یخافون آنکسانرا که می ترسند از بسیاری ذلل و
تقصیر در عمل أن یحشروا از آنکه حشر کنند ایشانرا إلی ربهم بجزای خداوند ایشان اگرچه قرآن پند همه عامست اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان
زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ایشانراست لیس لهم نیست ایشانرا من دونه جز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در
دنیی ولا شفیع و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که
صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و
مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین
و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور
ما ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق فرمود که یا رسول الله چنین می توان کرد تا ببینیم که مهم بچه
عجب بچه می کشد حضرت در خواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین موافقت وثیقه التماس نمودند پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت
حاضر کردند و مرتضی علی را علیه السلام امر کرد تا این صورت یاد داشت کتابت آرد آیه آمد که ولا تطرد الذین یدعون و مران از مجلس خود آنانرا
که میخوانند ربهم پروردگار خود را و ذکر او می گویند بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه یا می گذارند نماز بامداد و صلوة خفتن یریدون می خواهند
بدان دعا و ذکر وجهه رضای خدا را و گفته اند وجه صلوات یعنی میخواهند خدا را و بس شیخ یعقوب چرخی قدس سره پرسیدند که
صفت مرید چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است
اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیی بنقصان دین راضی بودن و از درویشان
و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن أراد الآخرة وسعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین
بنقصان دنیی رضا دادن و در موافقت و الفت بسوی درویشان کشادن سیم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان
آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و خلق آزاد گشتن شعر ما را خواهی خط بعالم در کش ٭ در بحر فنا غرقه شو و دم در کش
ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم پس بهیچ وجه مران فتکون من الظالمین که تو
باشی از ظالمان اگر تو برانی وکذلک و چنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان فتنا آزموده ایم بعضهم ببعض بعضی از
اشراف را ببعضی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویاء عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند بزرگان أهؤلاء
آیا این گروهند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت من الله علیهم منت نهاد خدای بر ایشان من بیننا از میان ما ألیس الله بأعلم
آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بالشاکرین بشکرگویندگان بر نعمت اسلام وإذا جاءک الذین و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان
دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر تو باد مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هر
گاه بخدمت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و آنحضرت بسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید
کاینات علیه افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار
چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مؤمنان که
اقرار بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن کرده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو
بعد از سلام کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبه
خلف مبرا بود أنه من عمل منکم بدرستی هر که بکند از شما سوءا کار بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعه آن و نداند عقوبتی
را که بدان مترتب است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل وأصلح و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود بدان گناه فأنه غفور
پس بدرستی که خدای آمرزنده است توبه کننده را رحیم مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک
برای تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت
و مضمون این آیه شربت شفا است مر بیماران بیمارستان گناه را و تحقیق و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار شعر
درد مندان گنه را روز و شب ٭ شربتی بهتر نباشد استغفار نیست ٭ آرزومندان وصل یار را ٭ چاره غیر از ناله های زار نیست ٭
وکذلک و همچنانکه تفصیل کردیم در باب سعادت دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآنرا در وصف مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون این آیه

ما علیهم من حسابک من شیء
زینتها از حساب عمل ایشان چیزی

حضرت را بدین آبا دعوت کردند این آیة آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنانرا که شما تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پی روی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ
آرزوهای شمارا قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده که نضر
بن الحارث و رؤساء قریش گفتند ای محمد چند مارا بعذاب الهی تخویف و تهدید نمای آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و پیش ازین مارا تربیت ان
این آیة نازل شد که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجت و دلیل روشنم مِنْ رَبِّي از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل شد
میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب می کنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب
إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید حق خبرهای درست وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین
کارگذارانست یا بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بآن شتاب می کنید از عذاب لَقُضِيَ
الْأَمْرُ هر آینه گذارده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شمارا هلاک کرده بودی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ
و خدای داناترست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده
است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمی داند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست
و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مفتاح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیة برخواند
که اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و معنی آیة در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از
نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه درین عالم شهادت و بحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ
و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ از و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین
چند نوبت برگشت و روی منقلب شد و این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانهٔ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد
تحتیست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تریست وَلَا يَابِسٍ و نه خشکیست إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ
گفته اند که مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارة به
عالم روحانیاتست و یابس از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ و او خداوندیست که میخواباند شما
را و متوفی میکرداند بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعمال کرد توفی را از برک برای خواب چه میان ایشان مشارکتست
در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ الموت اشارة بدینست وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز
ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزد شمارا از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای ترشیح است در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود
اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شمارا در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شمارا بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود
وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه بانند بر اعمال شما یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس

و میداند خدای

حکمت در ارسال الحفظة آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک
علی بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردند شعر بیندیش از آن روزی که در وی ❁ جگرها خون و دلها ریش بینی
دهندت نامهٔ اعمال گویند ❁ بخوان کردارهای خویش بینی ❁ مکن بد و دگر باری در آن کوش ❁ که اندر نامه نیکی پیش بینی ❁ و این
کرام الکاتبین بر سر حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جانرا و بر دارند فرشتگان ما
یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت و هفت دیگر ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند
بفرشتگان رحمت سپارد و چون جان کافر بردارد بملائکهٔ عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمی کنند
ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشانست بحقیقت یعنی در دست کوی او
أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان
گفته اند که حق سبحانه مقدار دو شیدن گوسفندی شمار مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل
کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که می رهاند شمارا مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات
دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارات مراد در ماندگی و سختی در ستها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری
آشکارا وَخُفْيَةً و به پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و میگوید که اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ ازین شدت و محنت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ
از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد که خدای نجات می دهد شمارا مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی و غمی که
باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس آنکه شما باز بشرک رجوع می کنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ
بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر
قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران
بدمعاش یا من فوق کبار قومند و من تحت صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شمارا با هم گروه گروه هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی
و مدعای بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند خدای بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف
مختلفه است انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ شمرد
عذاب یا قرآنرا قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدقست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگاهبان که مهم شمارا
بمن گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع
شود یا امر علی را اجزای وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون به بینی تو آنکسان را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض میکنند و
گوی می نمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن می نهند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که
در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با آن حضرتست
و مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد از آنکه یاد کنی یعنی حذر را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع

ط

تصدیق وتعظیم سبب نزول این آیة آن بود که هرگاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی وتکذیب قرآن واستهزا
کردندی یا بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون به بینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام
گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه وقعود در مسجد الحرام چاره نیست وکافران نیز پیوسته در مسجد اند وهموارە سخریه می کنند با قرآن واهل ایمان ما
نمی توانیم کرد آیا آثام باشیم یا نه این آیه فرود آمد که وما علی الذین ونیست بر آنانکه یتقون بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل
خوض یعنی از جرائم وآثام ایشان من شیء چیزی ولکن ذکری ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند
ازین عمل وشرم دارند وذر الذین اتخذوا وبگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی ومشغولی وطرب وافسوس یعنی
بنای دین خود را بلهو وبازی نهاده اند چون عبادت اصنام وتحریم بحایر وسوایب یا دینی که پیغامبر ایشان را دعوت می کند بآن سخریه واستهزا می کنند یا
عید خود را که میقات عبادتست بلهو ولعب می گذرانند وغرتهم الحیوة الدنیا وفریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر وبعث
می کنند وذکر به وپند ده ایشان را بقرآن ان تبسل تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا بعذاب گرفتار نشود نفس بما کسبت نفس هر کافری بسبب آنچه
کرده است از بدیها لیس لها نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای من ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع ونه خواهنده که
او را از عذاب خلاص تواند کرد وان تعدل کل عدل واگر فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا
فرا گیرند از وی اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنکسانند که سپرده شده اند بهلاک یا عذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لهم
مر ایشان راست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشیده که درونهای ایشان را بسوزاند وعذاب الیم وعذاب دردناک که بیرون ایشان را
محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قل بگو ای محمد اندعوا من دون الله آیا می پرستیم بیرون خدای یعنی نمی پرستیم ما
لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش ولا یضرنا وزیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع وضر ونرد وآیا باز گردیم علی
اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم ورجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام وما را از مضیق کفر وضلالت خلاص داد
واگر از دین خود بر گردیم باشد مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که او را برده باشند دیوان فی الارض در زمین یعنی بیابان دور واز را
راست بیفکند حیران متحیر مانده نه راه می داند ونه چاره کار خود می تواند کرد له اصحاب مر او را یاران ومصاحبان باشد که از روی شفقت یدعونه
میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست ومیگویند ائتنا بیا بجانب ما ودیوان او را بطرف خود دعوت می کنند واو متردد است در رفتن وبازگشتن
اگر اجابت شیاطین می کند در ورطه هلاک می افتد واگر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که
غولان ودیوان او را از میان کاروان برده در بادیه خطرناک برده اند ورفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه شایع که منهاج شرعست میخوانند
ودیو فریبنده او را بر بیابان ضلالت می کشد اگر بر گردد وخود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود واگر با دیوان بماند در کفر وزندقه بمیرد
قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست وراه راست وامرنا وما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم
لرب العالمین مر پروردگار عالمیان را وان اقیموا الصلوة ودیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را واتقوه وبترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی الیه
واوست خداوندی که بسوی او تحشرون حشر کرده خواهید شد روز قیامت وهو الذی خلق السموات واوست آنکس که بیافرید آسمانها را والارض وزمین را

بالحق

بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت ووحدت اوست ویوم یقول ویاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین
او خواهد امر نماید که کن بباش فیکون پس بباشد آن چیز روز قیامت وتکوین حشر اموات واحیاء ایشان قوله الحق سخن او راست
است وله الملک ومر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در آن روزی که در دمند در صور وآن شاخیست که در وخواهند دمید سه دمیدن
وذکر آن بیاید عالم الغیب اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست والشهادة ودانای شهادت که عالم ملکست وهو الحکیم واو
خداوند حکمت در بعث وحشر خلایق الخبیر دانا بانکه برانگیزد بر وجه حشر واذ قال ابرهیم ویاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم ع که ایشان دعوی
فرزندی او می کنند پس اولا انکه بر ما اقتدا نمایند در توحید قصه او آنست که گفت لابیه آزر مر پدر خود را آزر ودر کتب تواریخ نام او تارح است
وآزر لقب اوست ومعنی آزر پیر سالخورده است وبر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر اتتخذ اصناما الهة آیا فرا میگیری بتان را که خدایان باشند بخدای
انی اریک بدرستی که من می بینم ترا وقومک وگروهی را که تابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وکذلک وچنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان
نری ابرهیم بنمودیم ابرهیم را ملکوت السموات والارض عجایب وبدایع آسمانها وزمینها وگفته اند ملکوت آسمان شمس وقمرست وملکوت زمین بحر
وجر وحق سبحانه ابرهیم را بر صخره برآورد وآسمانها وزمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تع
ولیکون من الموقنین وتا باشد از یقین کنندگان یا موقن بود در علم استدلال در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود ودر بابل نشستی
شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلاد طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب وماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد وکاهنان وحکما مملکت
تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحراء وجود خرامد که هلاک تو وما هل
مملکت تو بدست او باشد وهنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان وشوهران تفریق کردند وبر هر ده از
ایشان یکی را موکل ساخت وآزر که یکی از محرمان ومقربان نمرود بود شبی با زن خود ام ونی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد واو حامله شد و
بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید
فی الحال بکشند زمانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابرهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی در گذشتند ودیگر کسی بر وی التفات نکرد تا وقتی که وضع
حمل نزدیک رسید او می ترسید که ناگاه پسری زاید وخبر او بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت وغاری در میان کوه
نشان داشت در آن غار ابرهیم را بزاد ودر خرقه پیچیده وهمانجا گذاشته در غار را بسنگ استوار کرد وآزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر
از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم وپسری زادم وفی الحال بمرد در خاکش دفن کردم وباز گشتم آزر باور کرد واو فی روز دیگر بغار آمدی دید که ابرهیم
انگشتان خود را می مکد از یکی شیر واز دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد وبا شهر مراجعت نمود القصه ابرهیم ع چون شیر تربیت از پستان
عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی وبماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی شعر جو ماه نو که باو روی روز
بود زاینده نورش روز تا روز • چون پانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت واز غار بیرون آمد وگفته اند هفت سال یا سیزده سال
یا هفده سال در غار بود وبر هر تقدیر چون ابرهیم بزرگ شد او فی با آزر گفت که پسر تو که آن روز خبر کرده بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایت خوب
رویی ونیکو خویی پس آزر در غار آورد ابرهیم را علیه السلام ببین نمود آزر بجمال پسر خویش برآمد ومادر را گفت این را از غار بخانه آر که بلا رفت نمرود

بیم آزر برفت مادر وی ابرهیم را از غار بیرون آورد نماز شام بود و در بیابان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابرهیم از مادر پرسید
که اینها چه چیزست مادر وی را خبر داد ابرهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریننده است و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی
را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد تربیت پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر
تو گفت خدای او کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و
آفتاب و ماه را می‌پرستیدند و بر تخت بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون
شب بر وی درآمد و تاریک شد رَأَىٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند
بوی سجده کردند قَالَ گفت ابرهیم هَٰذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا آنکه بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره
فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفتند و شب
چهاردهم بود طبق سیمین بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا بر آینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی سجده
افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت آیا اینست پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت
ابرهیم لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس از آنجا در
گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابرهیم آفتاب را بَازِغَةً
بر آینده و جهان را بنور خود آراینده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر است
در روشنائی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما به
انبازی میگیرید با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِي مر آنکسی را که از محض قدرت
فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر
منیر مذکورست که چون ابرهیم ع بشهر آمد او را بدین نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابرهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری
پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که اینچه کس است که مرا بدین او آورده اید گفت خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند
گفتند ذریکان او پند ابرهیم تبسم کرد و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه
ابرهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند
بروی قوم وی مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ
هَدَانِ و حالی که خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند
رسانید ابرهیم ع فرمود وَلَا أَخَافُ و نمی‌ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نتوانند رسانید
إِلَّا أَن يَشَاءَ مگر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردگار من و احاطه کرده
است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی‌کنید و پند نمی‌گیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی‌نمائید وَكَيْفَ

أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با بتان شریک گرفتید وَلَا تَخَافُونَ و نمی‌ترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ از آنکه شرک می‌آرید بخدای و شریک
او می‌دارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزی را که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی و حجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام
ازین دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند با من بودن پس مرا جواب دهید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آنرا که از و باید ترسید
که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه از سوال ابرهیم جواب میدهد که سزاوارترین با من الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوا
و نیامیختند إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُم مُّهْتَدُونَ و ایشانند راه
یافتگان وَتِلْكَ و آنچه گذشت از استدلال ابرهیم ع بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود که از روی دوستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ
دادیم آنرا بابرهیم تا حجت گرفت بدان عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر می‌داریم پایهای بلند مَّن نَّشَاءُ هر که خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض وَوَهَبْنَا
لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحق که پدر پیغامبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و نبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا هر یکی را ازین
هر دو راه نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم وَمِن ذُرِّيَّتِهِ و هدایت کردیم از ذریه نوح ع و بعضی گفته اند از ذریه ابرهیم و اول
اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریه ابرهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابرهیم اند هم از ذریه نوح اند زیرا که ابرهیم از ذریه
نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید از ذریه نوح راه نمودیم دَاوُودَ داود را که پسر ایشا است از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان را وَأَيُّوبَ
و ایوب را که پسر اموص از اسباط عیص بن اسحق وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی و برادر او هرون را که پسر عمران اند از
اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ابرهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا دهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان
وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان وَيَحْيَىٰ و پسر او یحیی را وَعِيسَىٰ و عیسی را که پسر مریم است و مریم
دختر عمران از نبیره ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر اشهم بن آمون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب
از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریه نوح یا ابرهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است از اینجا امام حسن و امام حسین ع از اولاد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم باید دانست و نواصب درین باب مضایقه میکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر فنحاص بن عیزار بن هرون
است و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور می‌نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغامبران پسندیدگانند
وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است وَالْيَسَعَ و الیسع که پسر اخطوب است و با ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا
و لوط را که پسر هرون بوده و هرون برادر حضرت موسی صلوات الله و سلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را افضلیت
دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر ملایکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغامبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و بعضی از فرزندان
ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغامبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت
داشتیم بر راه راست ذَٰلِكَ آن دینی که انبیا بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان دین بفضل خود مَن
يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر پیغامبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل لَحَبِطَ عَنْهُم هر آینه

باطل کرده ونیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست ودرین آیه تهدید عظیمست مر مشرکان را
اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند که داده ایم ایشان را کتاب والحکم وداده ایم حکمت در فصیل دادن امور والنبوة وپیغامبری
فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا پس بدرستی که ما بر گماشته ایم ومهیا کرده بها برای
ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغامبران ومتابعان ایشانند وگفته اند این قوم
اشارة بانصارست واهل مدینه وچون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورة بشارتست بایمان ایشان
اولئک الذین آن گروه انبیا آنند که هدی الله راه نمود ایشان را بدین خود فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که
بران متفق بوده اند آن توحید واصول دین نه فروع مختلف فیها ودر مفاتیح الغیب آورده اند که آنچه حق سبحانه حضرة مصطفی را امر فرموده که
فبهداهم اقتده پس بسیر انبیا اقتدا کن واحوال ایشان را پی روی نما اشارتست بانکه بر وصف وسیرت هر یک مطلع شده اجود واحسن آنرا
اختیار نماید زیرا که اقتدای پیغامبر بدیشان در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعتها ناسخ شرایع ایشانست
پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات سنیه واخلاق رضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است
پس از همه افضل واکمل باشد شعر هر چه بخوبان جهان داده اند ◦ قسم تو نیکوتر ازان داده اند ◦ هر چه نیارند بدان دیگران ◦ جمله
تراهست وزیادت بران قل بگوی ای محمد با کافران که لا اسئلکم نمیخواهم بر شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانچه پیش از
من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیان را وما قدروا الله وتعظیم نکردند جهودان
خدای را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدیم را با حدوث
چه نسبت خاک وآب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت آلهی سوال کردند فرموده که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک شعر
هر چه آن برهم نهاده دست عقل حس ووهم ◦ کبریایش سنگ بطلان اندران انداخته ◦ وحضرة حقایق پناهی خلاصة الکاملین بالفیض
الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسما وصفات ممتنع است مر غیر حق را
زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجبست وبردای کبریا محتفی هیچ نسبت نیست میان او وماسوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه
اضاعت بضاعت وقتست ع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان ◦ وامام علامه قدس الله سره در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت
تو محال وعبارت از تو وبال شعر کنه خرد درخور اثبات تو نیست ◦ دانش ذات تو بجز ذات تو نیست ◦ وگفته اند معنی آیه
اینست که وما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلعم آمد آنحضرة با وی گفت
سوگند میدهم ترا بدان که توریة را بر موسی نازل کرده اند که تو در توریة دیدی که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریة هست
حضرة فرمود که چرا تو پرورده خود ربیت توئی او در غضب شد وگفت خدای هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته است آیه آمد که اینها خدای را چنانچه می باید
وصف نکردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی واحکام شرع همچنین صفت
را که انزال کتب وارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی که فرستاد آن کتاب را که جاء به موسی آمد بوی موسی یعنی توریة

نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده وهدی للناس وراه نماینده مردمان را تجعلونه شما گردانیده اید آنرا قراطیس صحیفها وطومارها و
ورقهای پراکنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا وپنهان میسازید بسیاری را ازان چون نعت مصطفی صلعم وآیه رجم
وغیر آن وعلمتم وآموخته شده ای ابنای اهل مکه اسلام بزبان محمد علیه الصلوة والسلام ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید انتم ولا آباؤکم نه شما ونه
پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام قل الله بگوی ای محمد که خدای فرستاد واین جواب آنست که او فرستاد توریة را ثم ذرهم پس دست بدار از
یهود وبگذار ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل وخرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره در کلمه قل الله ثم
ذرهم فرموده که الله وبس ماسواه هوس وانقطع النفس حضرة شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل با سوی او دار ثم ذرهم غیر
او را فرو گذار شبلی با بعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ماسواه شعر چون تفرقه دلست حاصل زهمه ◦ دل در یکی سپار و
بگسل زهمه وهذا کتاب انزلناه واین قرآن کتابیست که فرستاده ایم ورا مبارک بسیار فایده وبا برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه
پیش از وی بوده از کتب ولتنذر وتا بیم کنی این کتاب وحضرت پیغامبر اند یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها وهر که را گرد را
گرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق وغرب را وقری جمع قریه باشد واورا از قریه گفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجتمع باشد از شهر ودیه
آنرا قریه توان گفت ومکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قریهاست ومجمع ایشان در وقت
حج والذین یؤمنون بالآخرة وآنکسان که ایمان آورده اند بآخرة یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف
عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغامبر وقرآن دست دهد وهم وایشان که به نبی وکتاب می گروند
علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان وستون دین نمازست آورده اند که مسیلمه کذاب واسود عنسی دعوی
نبوت کردند وحضرة رسالت را ازین سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر بود حضرة عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که ومن اظلم
وکیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد وبربست علی الله کذبا بر خدای دروغی که من پیغمبر اویم او قال یا گفت اوحی الی وحی
میکنند بمن ولم یوح الیه شیء ووحی نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل ومفتریات بر هم میبافت ومیگفت این وحیست که بمن فرود آمده واسود
عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته وسخنان بر من القا میکند ومن قال وکیست ظالمتر از آنکه گفت سانزل زود باشد
که نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده اید گوینده این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوة بود روزی که آیه ولقد
خلقنا الانسان من سلالة می نوشت ونقلت که اطوار او از علقه ومضغه وعظم ولحم ملاحظه میکرد بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا
آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرة پیغامبر گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبد الله در شک افتاد
ومرتد گشته گفت اگر محمد صادقست پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر وی می آید واگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او می گوید ولو تری واگر ببینی تو
اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات وشدتهای موت والملائکة وفرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم
گسترانندگان دستهای خود را برای قبض روح ایشان ودر منابع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان وعمود آتشین بر ایشان میزنند
ومیگویند اخرجوا انفسکم بیرون آیید وجهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غضب وعنف چیزی می طلبد بامی گویند

فرشتگان که بیرون آرید نفسهای خود را از عذاب اگر می توانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین تجزون جزا داده خواهید شد
عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود وکنتم عن آیاته
و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نمی داشتید ولقد جئتمونا و بدرستی آمدید برای حساب
و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شماست نه فرزند نه خدم و حشم نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین
بار در رحم مادر سر و پای برهنه وترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازید و بر دیگران بسبب
آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعا ءکم
شفیعان شما را الذین زعمتم آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لقد
تقطع بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و خفض بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنکم
و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخمست تا از وی
نبات بروید والنوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیاتی دارد من المیت از
مرده که تخم و دانه است یا بیرون می آورد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده
چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغست ذلکم الله این زنده کننده میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا بر گردانیده
میشوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وجعل اللیل و گردانید شب را سکنا
آرامگاه خلق از تعب حرکات روز برآسایند والشمس والقمر و ساخت ماه و آفتاب را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان ادوار مختلف و
سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار که تسییر و تدویر شمس و قمرست برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوند
غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید
برای شما ستارگان لتهتدوا بها تا راه نمائید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا و بجز این منافع دیگر
هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت که وجه درینجا دلیل قاطع‌تر است زیرا که بنجوم راه بردن که دلیل
معرفت طرق زمین ساختاست باوجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای
قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم و اوست آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدمست
فمستقر پس شما را قرارگاهیست ومستودع و جای ودیعت مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قربست و مستودع دنیا
و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت
دار القرار گفته است و محققان را درین آیه اشارات است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول اند
قومی که حقایق و معانی گویند
با خلق کجا سر نهانی گویند
اسرار غم عشق تو دلها با هم
هر دم بزبان بی زبانی گویند
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات و دلائل
خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا پس بیرون

یعلمون

آوردیم

آوردیم به بآن آب نبات کل شیء رستنهای هر چیزی مجمل ذکر فرموده آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب خضرا
چیزی سبز یعنی گیاه که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است نخرج منه بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب
شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون آریم از خرمابنان من طلعها از غنچه و شکوفه وی قنوان شاخها دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم
پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آوردیم بآب باران درخت
زیتون والرمان و درخت انار مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند
در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون
آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزه و نفعی و لذتی در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی
که درین ها یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند کافران و اصح آنست که مراد
زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک
خدایست هر چه خیرست خدای آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و حال آنست که
آفریده است مر ایشان را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا و بربافتند بعضی کافران
برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست
خدای وتعالی و برترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست بدیع السموات والارض اوست پدید آرنده آسمانها
و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید
و چگونه او را زن باشد که در زن با شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید
همه چیز را و خالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند
او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادتست ربکم پروردگار
شما لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه پس او را بپرستید وهو و او با وجود این همه صفات
علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در نیابند او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد
دیدها این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک بمعنی رویت
تعبیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابتست وهو اللطیف و اوست نیکو کار الخبیر دانا باسرار
دقایق که اوست باریک بین نهان رازکی نه بیند آنچه وی بیند و کس نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن
من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که به بیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای
ظاهر را پس ضرر آن بر وست وما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است
وبس وکذلک و مثل این تعریف که در آیتهای گذشته کردیم نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان

متنبه شوند ولیقولوا و تا نگویند اهل مکه که تو درست خواندهٔ و تعلیم کرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میکیرد و میکوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از دیگری
تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست ولنبینه و دیگر تصریف آنست که بیان میکنیم قرآنرا لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام
خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را صلعم بدین آباء دعوت میکردند این آیة نازل شد که اتبع ما اوحی الیک پیروی کن آن را که وحی کرده
شد بتو من ربک از پروردکار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبود سزا نیست مگر او واعرض و روی بکردان عن المشرکین از شرک آرندکان
و با قوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نمی آوردند وما جعلناک و نکردانیدیم
ترا علیهم حفیظا برین کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل برایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون
آیة انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش کفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما ببند و اگرنه ما خدای ترا که به
صفات کمال یاد میکنی هجا کوییم آیة آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند من دون الله بجز خدای قبایح ایشان یاد
میکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابله ناسزا کویند خدایرا عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل بکنید از روی نادانی حق
سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن مسبب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال
کفار را در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدکار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد
ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلعم کفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که
موسی ع عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی ع مرده را بر زنده کرد از این نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید
کفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر کردد حضرت کفت که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول آن عهد کردند و بسوگند
آن غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمای ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در علم فرموده که حضرت بدعا اشتغال نمود و در آن تعالی
آن جبرئیل ع نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی
خواهند و آن آیة بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال برایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی
دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود آیة آمد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین
سوگندان ایشان لئن جاءتهم آیة که اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این
نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عند الله نزدیک خدایست و او بر اظهار آنکه از آن خواهد تواناست وما یشعرکم و چه چیز دانا
کرداند شما را ای مؤمنان بدانچه از کافران صادر کردد انها اذا جاءت بدرستی که معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند کروید
ونقلب افئدتهم و میکردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق وابصارهم و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نیارند آخر کما لم یؤمنوا به
همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیر آن ونذرهم و میکذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون
تا در بیراهی خود سرکشته میروند ولو اننا نزلنا الجزء الثامن من اجزاء الثلثون واگر چنانکه ما فرو فرستادیم الیهم

[illegible]

الملائکه

الملائکة بوعده این کافران فرشتکان را چنانچه میکویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی و اگر سخن میکفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح
می کنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم و اگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدانیت الهی و
نبوت حضرت رسالت صلعم ما کانوا لیؤمنوا نبودندی و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار یجهلون
نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان بنمایند ایمان نخواهند آورد وکذلک و چنانکه ای محمد ترا دشمنان هستند جعلنا ما کردانیدیم لکل نبی برای
هر پیغامبری عدوا دشمنی شیاطین الانس کردنکشان را از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان
یوحی بعضهم وسوسه می کنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه می کنند و خبر میدهند یعنی از جن جن را
و برخی از انس انس را زخرف القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از برای فریب ولو شاء ربک و اگر خواستی آفریدکار تو ایمان ایشانرا ما فعلوه
نمی کردند دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا و آن دروغها بر می بافند و ازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان زیبا
بی حاصل برای فریب خلق است ولتصغی الیه و برای آنکه میل کنند بدان افئدة الذین دلهای آنکسان که لا یؤمنون بالآخرة نمیکروند بآخرت ولیرضوه
و برای آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده اند از کناهان افغیر الله بگو ای محمد آیا بغیر خدای ابتغی
حکما می طلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وهو الذی و اوست آنکه انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در حق
و باطل والذین آتیناهم الکتاب و آنکسانی که داده ایم ایشانرا کتاب چون علماء یهود و نصاری یعلمون میدانند انه منزل آنکه فرو فرستاده شده است
من ربک از پروردکار تو بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش مخاطبا متشابه با هر امت یعنی چون ادله بر حقیت قرآن ظاهر شد مباشید
من الممترین از شک کنندکان وتمت و تمام شد کلمة ربک حجت آفریدکار تو در بیان توحید و نبوت صدقا از روی راستی در اخبار و مواعید
وعدلا و از روی عدالت در قضیه و احکام لا مبدل هیچکس نیست تبدیل دهنده لکلماته مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل کردند آیات دیگر که
حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوای کفتار همه العلیم دانا باسرار همه وان تطع
و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهال و کویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل
مکه را یضلوک عن سبیل الله کمراه کردانند ترا از راهی که بخدای میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر کمان خود را و کار ایشان
این بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ می کویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند
بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی ان ربک هو اعلم بدرستی که آفریدکار تو داناتر است من یضل عن سبیله بآنکس که کم شود از راه وی وهو اعلم و او
داناترست بالمهتدین براه یافتکان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه برو در زمان ذبح او
ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام کرویدکان وما لکم و چیست شما را الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله از
آنچه یاد کرده اند نام خدای علیه برو در وقت ذبح کردن او وقد فصل لکم و بدرستی که تفصیل کرد خدای و بیان فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه
حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن آیتست که حرمت علیکم المیتة الخ و بعض حرم فعل معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام ساخته بر شما
الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج کشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وان کثیرا و بدرستی که بسیاری

از مردمان لیضلون گمراه می‌کنند خلق را در تحلیل حرام و حلال باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بران ان
ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در گذشتند وذروا و دست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه
وباطنه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهها را زیراکه گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند نکاح محارم میکنند و بزنا مایل میشوند بعضی برآنند که
گناه ظاهر آنست که بجوارح می‌کنند و باطن آنکه بدل می‌اندیشند و در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای
عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حضور قلب یا گناه ظاهر میل بشتهیات نفس
بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر آن اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست
که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسد و عزایم باطله است و در بحر الحقایق
فرموده که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و
مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانیه و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه می‌فرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست
بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری فرموده که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که واسبغ علیکم
نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است در ترک گناه ظاهر نجات
نفوس است از عذاب نیران و در ترک گناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان شعر ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه ⁘ تا از آن
صورت و معنی تو پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم بدرستی آنانکه کسب می‌کنند ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون
بآنچه هستند که کسب می‌کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال می‌دانستند گفتند ای محمد گوسفند که میمیرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند
واعجبا چیزی که یاران تو می‌کشند و سگ و چرغ هلاک می‌کنند حلال و پاکست و هرچه خدای می‌کشد حرام و ناپاکست ازین سخن وسوسه در دل ضعفا اهل اسلام
افتاد آیت آمد که ولا تاکلوا مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بر ذبح آن و امام احمد حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام
مالک و امام شافعی بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمانان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه فرق میکند میان عمد و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد
کرد حرامست و الا حلال وانه لفسق و بدرستی که خوردن آن فسق است وان الشیاطین و بدرستی که دیوان لیوحون وسوسه می‌کنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران
لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هرچه خود می‌کشید میخورید آنچه خدای کشته است میگذارید وان اطعتموهم و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید زیراکه ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر شرکت
او من کان میتا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده کردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له نورا و دادیم مر او را نوری
از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد کمن مثله
فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بیرون آینده از آن کذلک همچنانکه آراسته ایمان را در
دل مومنان زین للکافرین زینت داده اند برای کافران ما کانوا یعملون آنچه می‌کنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضی الله عنه و ابوجهل
نازل شد در وقتی که ابوجهل از روی جهل جرات نمود با حضرت رسالت صلعم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق بحال این نوع و موافق استماع مخلصان امت

نیست و حمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابوجهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک برسر آن ناپاک بی باک رفت و کمان
بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات و آثام ابوجهل و گفته اند در باب عمر ابن الخطاب و ابوجهل فرود
آمد که هر دو در مقام آزار پیغامبر بودند و آن حضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعاء آن حضرت در باره فاروق سمت
استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمات ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بکفر است و حیوة بمعرفت
و در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیگرست و حیوة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان بحیوة معرفت و روزی باشد که حیوة
بشریت بر آید کل نفس ذائقة الموت و هر که حیوة معرفت برنیاید فلنحیینه حیوة طیبة و ازینجاست که المومن حی فی الدارین شعر بمیرد هر که او جان نباشد
تو باشی ⁘ خوشا جانی که جانانش تو باشی ⁘ شاه کرمانی قدس سره این آیه برخواند که و ان کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیزست
از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده شعر بر روی خلایق در صحبت بکشای ⁘ می باش بکلی بحق
بخدای ⁘ غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان ⁘ تا زنده جاوید شوی در دو سرای وکذلک و همچنانکه در مکه بزرگان گناهکار هستند جعلنا آفریدیم
فی کل قریة در هر دیهی اکابر مجرمیها بزرگان گناهکار آن موضع اند یا کردانیدیم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا
مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته بودند که در موسم هر که بیاید و از حال پیغامبر
سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وما یمکرون و مکر نمی‌کنند این کافران الا بانفسهم مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است
بدیشان وما یشعرون و نمی‌دانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او می‌رسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او می‌گفتند
که ما با بنی عبد مناف در هر شرف که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان ما پیغامبریست که بدو وحی می‌آید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه
برو نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد که واذا جاءتهم آیة و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نومن
گویند ایمان نمی‌آریم بدین آیه یا معجزه حتی نوتی تا وقتی که بدهند ما را مثل ما اوتی آنچه داده شده اند رسل الله پیغامبران خدای یعنی وحی و کتاب
بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود آمد امام ثعلبی گوید مراد از رسل الله حضرت پیغامبر است چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هم وست و این برسبیل
تعظیم باشد و در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمائل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بیا ایها الرسل خطاب نفرمود ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری
در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گفت اگر نبوة حق است من از تو بآن سزاوارترم جهت آنکه پس از تو اکبرم و بمال
از تو بیشتر حق سبحانه فرموده که نبوة بعمر و مال نیست بفضل و کمالست الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالاته آنجا که می‌نهد پیغامهای خویش را ⁘
سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله بنزدیک خدای وعذاب شدید و عذاب سخت بما
کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بد می‌سگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را
راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را
و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت بمثابه که سرباز زند و از سخن حق باکند کانما یصعد گوئی بالا میرود
فی السماء در آسمان یعنی از قبول حق میگریزد و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تعصب در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میکرداند دل

دل کافرانرا یجعل الله می کرداند خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمی کروند و توحید را تصدیق نمی کنند وهذا
واین اسلام صراط ربک راهیست پسندیده پروردکار تو مستقیما درحالتی که راستست و در وکجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات
قرآنرا لقوم یذکرون برای کروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مرین پندپذیرانراست بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم واو
ناصر ایشانست در دنیی ومتولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم ویاد کن روزی را
که حشر کنیم ایشانرا وحفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جمیعا همه ایشانرا پس کوید یا معشر الجن ای کروه دیوان قد استکثرتم
بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم وکویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان
یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردکار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما به بعضی برخورداری انس از جن
آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند وتمتع جن بانس آنکه مطیع ومنقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی فرموده که استماع
ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیانرا بکناه میخوانند وآدمیان دیوانرا اجابت می کنند وبلغنا ودیکر می کویند که الهی
باستماع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن استاز قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود
قال کوید خدای النار مثواکم آتش است آرامکاه شما خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای که شما
را از آن آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردکار تو حکیم خداوند حکمتست در آنچه کند با جن وانس علیم داناست باعمال وافعال ایشان
وکذلک وچنانکه فرو میکذاریم کفار جن وانس را نولی مسلط میکردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمانرا بعضی در دنیا یا والی کنیم برخی را
بر برخی مالک دینار فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که نیست میکردانم دشمنان خود را بدشمنان خود وبا ایشانرا بدوستان خود
واشهر آنست که تولیه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن وانسرا با هم کذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیکری نمی تواند رسانید واین صورت واقع میشود بما کانوا
یکسبون بآنچه ایشان کسب می کنند از معاصی و مناهی بار دیکر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای کروه دیوان وآدمیان
الم یأتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغامبران از شما اکرچه پیغامبر جز از آدمیان نبوده اما چون انسرا با جن جمع کرد خطاب صحیح است
وکفته اند از جنس جن رسل بر ایشان مبعوث بوده وجمهور برآنند که رسل جن رانذر کویند وایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از
جن پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین وبر هر تقدیر حق سبحانه میکوید آیا نیامد بشما رسولان
که برای دعوت یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا وینذرونکم وبیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که روز قیامت قالوا
کویند در جواب که شهدنا علی انفسنا کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر واستحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا وحال آنکه
فریفته کرده بود ایشانرا زندکانی دنیا تا از بعث وحشر فراموش کردند وچون بعرصه محشر آمدند بکناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم
وکواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست پروردکار
تو مهلک القری هلاک کننده کسان دیهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون وحال آنکه اهل آن شهرها ودیهها غافلان باشند
یعنی پیغمبری بر ایشان نیامده باشد وایشانرا از خدای وقیامت خبر داده بزرکان کفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید واکر نه

ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا پیروی میکردیم ولکل وهر عمل کننده را درجات مراتب
در ثواب وعقاب مما عملوا از برای عملهای که کرده اند وما ربک ونیست پروردکار تو بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه مردمان می کنند وربک الغنی وپروردکار
تو بی نیازست از عبادت بندکان ذو الرحمة خداوند رحمتست بر ایشان وتکلیف طاعت جهة تکمیل ایشانست وکفته اند بی نیازست از طاعت
مطیعان وذو الرحمة است بر محبان وعاصیان ان یشأ اکر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف وخلیفه وجانشین شما سازد
من بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از آفریدکار خود کما انشأکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریت قوم دیکر که پیدران شما بودند
انما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت ومتعلقات او لآت هر آینه بودنی وآمدنیست بی شک وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز
کنندکان مر خدایرا در بعث وحشر قل بکوای محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم هر یک بحالت خود وآنچه
نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی بکفر وعداوت خود مستمر باشید امر تهدیدست میکوید شما بحالت خود باشید که انی عامل بدرستی که
من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی وبردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون آنکس را که باشد له عاقبة الدار مرا و را عاقبت پسندیده
در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی ورستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی
بدانید که دنیا بکجا رسد ودولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را ابرای کرامت چون خوانند وخواجکان صاحب اقبال را بسوی
زندان ندامت چون رانند آورده اند که مشرکان عرب درمیان کشت زار خود خطی کشیدندی ویک نیمه برای خدای ویک نیمه برای بتان نشان کردندی
وهمچنین چهارپایانرا نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله وبعضی از برای بتان آنچه نصیب خدای بودی بر درویشان ومهمانان دادندی وآنچه بهره بتان
بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اکر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود واکر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود
بکذاشتندی واکر چیزی از نصیب خدای درمیان نصیب بتان افتادی برنداشتندی وکفتندی خدای توانکرست بدین احتیاج ندارد واکر نصیب
بتان به نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی وبا نصیب بتان ضم کردندی وکفتندی اینان فقیر ومحتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد ومیفرماید
وجعلوا لله ومقرر کردانیدند برای خدای مما ذرأ از آنچه خدای آفریده است من الحرث از کشت زارها والانعام وچهارپایان نصیبا بهره وبرای
بتان بهره فقالوا پس کفتند هذا لله این نصیب مر خدایراست بزعمهم بادعاهای باطل کفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا واین نصیب
خدایانراست برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم فما کان پس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان فلا
یصل الی الله پس نمی رسد بخدای ودر آن تصرف نمیکنند وما کان لله وآن نصیبی که مر خدایراست فهو یصل پس آن می رسد الی شرکائهم به بتان
ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند ونامزد بتان می کنند ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان می کنند وکذلک وماننداین آرایش
که شیطان کرده است در قسمت قربات زین می آراید لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشانرا شرکاؤهم
شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش دهند کشتن فرزندانرا در چشم مشرکان لیردوهم تا هلاک کنند ایشانرا یعنی کمراه سازند
ولیلبسوا علیهم وتا پوشیده کردانند بر ایشان دینهم دین ایشانرا یعنی آنچه بران بودند از کیش اسمعیل ع ولو شاء الله واکر خواستی خدای
ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فذرهم وما یفترون بکذار ایشانرا با افترا ودروغی که میکویند وقالوا هذه وکفتند

این نصیب آلهه ما انعام و حرث حجر چهارپایان و کشت حرام است لا یطعمها نچشد و نخورد آنرا الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه
و مردان و مطلق زنانرا دخل نمی‌دادند بزعمهم بپندارهای خود بی حجتی و برهانی و انعام حرمت ظهورها و می‌گفتند این چهارپایانند که حرام کرده شده است
پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی و انعام و دیگر چهارپایانند که برای قربانی بتان لا یذکرون اسم الله یاد نمی‌کنند خدا را
علیها بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح می‌کنند افتراء علیه و در اینها افترای کردند افترا کردنی بر خدای که می‌گفتند اینها خدا فرموده سیجزیهم زود
باشد که خدای خواهد جزا داد ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنچه افترا می‌کنند و قالوا و گفتند ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چهار
پایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان خالصة لذکورنا پاکست و حلال مر مردمان ما را و محرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما
اگر زنده متولد شود و ان یکن میتة و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک
باشند سیجزیهم زود باداش دهد خدای وصفهم وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می‌بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای
حکیمست در آنچه حلال و حرام می‌کند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم
بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بی‌خردی بغیر علم بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده
در گور میکردند که نباید که در صغر سن با سیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده یا اگر بزرگ شوند جهاز و ما یحتاج عروسی بایدشان تم
میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر
آن افتراء علی الله بربافته اند افترای بر خدای قد ضلوا بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت و ما کانوا مهتدین و نیستند راه یابندگان بطریق حق
و هو الذی و اوست آنکس که او برای شما انشاء بیدا کرد جنات بوستانها از انگور معروشات برداشته و بجفته بسته و غیر معروشات و بر زمین
افتاده بی‌جفته و گفته اند که معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه رسته باشد و النخل
و بیافرید درخت خرما را و الزرع و کشتها را آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیات
و کیفیت و الزیتون و دیگر بیدا کرد این زیتون را و الرمان و انار را متشابها در حالتی که ماننده یکدیگرست برگهای او و غیر متشابه و مانند نیست
مزه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از میوه‌های هر یک اذا اثمر چون میوه بیدا کند و اگر
چه نارسیده و خام باشد و آتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یوم حصاده در روز دروش زرع و بریدن نخل و چیدن میوه‌ها
مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر دادن آن اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه
مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوتست و آیه مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را قریب بانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ
نماند آیه آمد که و لا تسرفوا از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار تصدق مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد
تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشیری فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر هر یک کنجد داده بود و هرچه برای خدای دهی
اسراف نیست و اگرچه هزار خزانه بود انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی‌پسندد عمل ایشانرا و من الانعام
و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولة آنرا که بار کشد چون شتر و گاو و فرشا و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار

انعام است و فرش صغار آن که از خوردی بزمین نزدیکست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را روزی داد خدای
و حلال کرد بر شما و لا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطانرا یعنی بر راه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او انه لکم بدرستی
که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا ثمانیة ازواج و آن چهارپایان بیافرید هشت زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس نر زوج
انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرزند هر یکی زوج دیگری من الضان از آنکه
پشم دارند و ایشانرا میش خوانند اثنین دو زوج یکی قوچ و دیگر جفت او و من المعز و آنانکه موی دارند و ایشانرا بز گویند اثنین دو زوج
یکی نر و دیگر ماده قل بگو آ الذکرین حرم آیا دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را ام اشتملت علیه یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر و
ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم بامر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای
کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست و من الابل اثنین و از شتر دو زوج نر و ماده و من البقر
اثنین و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج قل بگو آ الذکرین حرم آیا هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده را از ایشان
ام اشتملت علیه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ام کنتم یا بودید شما شهداء حاضران و شاهده
کنندگان اذ وصیکم الله بهذا آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول آیه آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نیست و عوف گفت
که خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی
را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل نر است یا از قبل انثی ای مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور
باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام
باشد چه در رحم یا ذکرست یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه را برو خواند فمن اظلم
پس کیست ظالم تر ممن افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبت دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا لیضل الناس تا گمراه کند
مردمانرا بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشانست که قرار این مهم متعلق بدیشان بوده یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود حضرت رسالت پناه میفرماید
که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید گروه ظالمانرا
که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیه آمد که قل بگو ای محمد لا اجد نمی‌یابم فی ما
اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده‌ای که بخورد آنرا الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز
مردار او دما مسفوحا یا خونی ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست
او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه از و توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست او فسقا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که اهل
او از بر داشته شده است لغیر الله برای غیر خدای به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل
فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که به بیچارگی درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود و لا عاد و نه از حد در گذشته در خوردن

زیادت سازند از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که پروردگار تو آمرزنده است بی مؤاخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بران کسان که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شتر مرغ و بط که بر ایشان حرام بود وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیهای که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که بودی متعلق بر رودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه با گوشت و مغز استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که اگر امهال هست اما اهمال نیست سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیة اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیة مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار می گفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند تا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع و مرضی عند الله اینست که ما می کنیم یعنی بفرموده اوست و اگرنه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرمود بتحریم اینها ۵ كَذَٰلِكَ همچنین این تکذیب که قوم تو می کنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که بدان تمسک کنید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمی کنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر قومی که دروغ می گوئید قُلْ بگوای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانرا که گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ که خدای حرام کرده است هَٰذَا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ و از پی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمی گروند ۵ بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ و ایشان بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر می کنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیة با دو آیة دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نیست و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را دیگر

سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیک مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها و ناپسندیدها را گفته اند فواحش زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا محققان گویند ما ظهر فعلست و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر وَصَّاكُمْ امر کرد خدای بِهِ بنگاه داشتن آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بر علی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن نخورید و بکس مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمائید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تبیان آورده که بعد از نزول این آیة صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که یک موی میل کند حق سبحانه آیة فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمی کنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه بگنجائش او باشد یعنی تقصیر اگر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه از خداوند خویش نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تادیه احکام شریعت یا بندری که کنید أَوْفُوا وفا نمائید ذَٰلِكُمْ این سه امر یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما بخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شد است از اول سوره از دلایل وحی توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي راه منست مُسْتَقِيمًا راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود رضی الله عنه نقل می کند که حضرت پیغامبر صلعم گفت بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود که این راههاست بر هر راهی از آن دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس این آیة خواندند من صلعم که وان هذا صراطی مستقیما محققان برانند که صراط مستقیم نکرده الا میان بدایت و نهایت و عارف دانند که بدایت هم از یکیست و نهایت هم از یکیست و نهایت هم یکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست والله بکل شیء محیطا و آن احاطه وجودی یا علمی یا اختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور شعر
هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود ۰ هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود ۵

کنیم یکسوی دیگر راهی هست ما هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثم پس بخوان بر ایشان انکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریة تماما
برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی و تفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل
تفصیل و هدی و رحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ایمان
آرند و هذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پی روی کنید او را و اتقوا و بپرهیزید از مخالفت او
لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که انما انزل
الکتاب جز این نیست که فرستاده شده کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری و ان کنا و بدرستی که ما هستیم
عن دراستهم از قراءت ایشان مر کتاب خود را لغافلین بی خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا
و برای انکه نگوئید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه می بودیم
ما راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده
و هدی و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود برسد و رحمة و بخشایشی مر مؤمنان را و این همه صفت قرآنست و بعضی بینه را
بمعنی گواه گیرند مراد از آن حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم که گواه امتانست و هدی و رحمه نیز او است یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر
اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از انکس که [illegible] دروغ شمرد آیتهای خدا را و صدف عنها و اعراض کرد از آن
سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا بر می گردند از آیات ما سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها
باشد بما کانوا یصدفون بسبب انکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن
و پیغامبر الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بدیشان او یأتی ربک یا بیاید
امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال
و دابة الارض باشد و نزول عیسی ع و خروج مهدی ع و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یأتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک
بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یأتی روزی که بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیتهای پروردگار تو
که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است که جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اورا
دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کار افتند و دیگر باره در سر گیرند و چون تمام شود اثر صبح پدید
نباشد دانند که کار عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند
و آفتاب از افق غربی بر آید و او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیهٔ عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد
پس بسبب این لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش
ازین و امروز ایمان آورده او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوی یعنی عمل پسندیده ازین دلیل گیرند که ایمان را
مجرد از عمل اعتبار نمی کنند و انکه ایمان را بی عمل معتبر می داند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه

ایمان

ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد و امام حسن بصری رحمة الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب
از مغرب ایمان داشته باشد اما اظهار او فرو گذاشته باشد و چیزها که چون این آیة معاینه بیند و انگاه چیزی کند آن چیز پذیرفته نباشد و در
معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول نیست و مؤید این قول حدیث است که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از
مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را انا منتظرون که ما نیز منتظران علامتهائیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما
ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آورده اند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و گشتند
گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه
با ایشان نیست این حکم بآیة سیف منسوخست و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری
انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه می کنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکوی فله پس مر او راست عشر امثالها ده بار
مانند آن یعنی ده نیکوی امام ماتریدی گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید
بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه می تواند رسید حسنه [1] ایجاد از عدم و [2] آفرینش در احسن تقویم و [3] تربیت و [4] رزق
و [5] بعثت رسل و [6] انزال کتب و [7] تبیین حسنات و سیئات و [8] توفیق و [9] اخلاص و [10] قبول حسنه و تا این حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه
بجای آرد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی عمل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی و هم لا
یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگو مر این قوم را که تفرقه در دین خود
افکنده اند انّنی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براه راست دینا قیما یعنی دین پاینده درست
ملة ابرهیم که آن ملت ابرهیم است ع حنیفا در حالتی که ابرهیم از همه دینها بدین مایل بود و ما کان و نبود ابرهیم ع من المشرکین از
مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام از یهود و نصاری قل ان صلوتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی و قربانی من یا حج من و محیای و زندگانی من یعنی
آنچه من بر آنم در زندگی و مماتی و آنچه بر آن میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدا راست رب العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انباز
نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی کنم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه
دیگری را با او یاد نمی کنم بخلاف اهل جاهلیت که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور
خود بحق سبحانه یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بذلک امرت و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول اسلامیانم
برای انکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغهٔ کفار در آنحضرت را رجوع بادین ایشان این آیة نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا
بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری در عبادت او شریک سازم و هو رب کل شیء و حال انکه خدای آفریدگار همه چیزها است ماسوی او مربوب
و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و لا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر او باشد و آنچه
مینمودیم میگفتند ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود و لا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری

بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد
داد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ با آنچه بودید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دین از امر بینه و حق و باطل آن بر شما خواهد ظاهر ساخت
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکس که کردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه
امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن
لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران

سورة الأعراف مائتان وست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرف اشارتست باسم از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرف کنایتست از صفتی چون
اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله
اعلم و افضل منم خدایی که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات کاشفی مذکورست که الف اشارتست
بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدیست صلعم و قول ابن
عباس رض که ص جبیل بمکة علیه عرش الرحمان ایمای بدین معنی می کند و در حقایق سلمی گوید الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد
اشارتست باتصال هو متصل و انفصال هو منفصل و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش است و نه انفصال را محل نمایش شعر
این چه راهست این برون از فصل و وصل ٭ کاندرو نه فرع می گنجد نه اصل ٭ نه معانی نه عبارة نه عیان ٭ نه حقایق نه اشارة نه بیان
بر ترست از مدرکات عقل و وهم ٭ لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم ٭ چون بکلی روی گفت و گوی نیست ٭ هیچ کس را جز خموشی روی نیست
كِتَابٌ أُنْزِلَ این کتابیست فرو فرستاده شده إِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ تنگی مِنْهُ از تبلیغ
او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است لِتُنْذِرَ بِهِ تا
بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرَى و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را اتَّبِعُوا پی روی کنید ای مکلفان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ آنچیزی را که فرستاده اند
بر شما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشته اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید مِنْ دُونِهِ بجز کتاب خدای
أَوْلِيَاءَ دوستانرا مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست می گرفتند یا شیاطین الجن والانس که خلق را در گمراهی می افکنند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندک پند می گیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که ما أَهْلَكْنَاهَا حکم کردیم بهلاک کردن
ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن شهر و قریه بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب هنگام مانند قوم لوط ع أَوْ هُمْ یا فرود آمد عقوبت بدیشان
و بودند ایشان قَائِلُونَ خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت
اند و توقع عذاب در وی نیست پس بلیة غیر منتظر صعب و سخت تراست چنانچه نعمت غیر مترقب خوب تر و لذیذتر است فَمَا كَانَ پس نبود
دَعْوَاهُمْ دعوی ایشان إِذْ جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان بَأْسُنَا بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما

ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب
و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس ع ازین حکم مستثنی اند
چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فَلَنَسْأَلَنَّ پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغامبران
و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه که بپرسیم فرستادگان را
یعنی پیغامبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریب است و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی
با امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفتند و شنودند
ایشان چه بود وَمَا كُنَّا و نبودیم ما غَائِبِينَ پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی
قیامت الْحَقُّ درستست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت
برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رض نقل می کند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و کفتین او یکی نورست و یکی از ظلمت
حسنات را در نور نهند و سیآت در کفهٔ ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان
دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال کنایة میزان بطاعتست و آنانرا که میزان ایشان گران بود فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران و رسندگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر کرا سبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود
فَأُولَئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرة سلیمه را ضایع ساختند بِمَا كَانُوا بسبب
آنکه بودند بِآيَاتِنَا بدروغ کردن آیات ما يَظْلِمُونَ ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که ما مکین کردانیدیم
شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سفر میکنید
بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب در تجارات و آنچه
سبب سعت معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بر اسم شکر گذاری و سپاس
داری قیام می نمایند شعر نعمت بی و شکر گذارنده اندکیست ٭ گوینده سپاس الهی صد یکیست ٭ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه که بتحقیق بیافریدیم
شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما
آدم را پس تصویر کردیم پدر شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم را
فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان
مر آدم را قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم ترا بسجدهٔ او قَالَ
گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ من بهترم مِنْهُ از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند پس
مانع آنست که من از وی بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از گل که جسم
کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلط جوهر که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت از آنست

ازان و به نسبت حقیقت که و نفخت فیه من روحی اشارت بدان در نگرستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه اورا شعر
زادهٔ ابلیس صورت دید و بس • غافل از معنی شد آن مردود خس • که چرا من خدمت این طین کنم • صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورت چشم را نیکو بمال • تا ببینی شعشعهٔ نور ذو الجلال • وقیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است
هرچه برو دهند نیست کرداند و خاک امین است هرچه برو سپارند نگاه دارد زیرا که آتش خاین است هرچه برو دهند نیست کرد اند و خاک امین است
هرچه برو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر است آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر باشد خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش
معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش بعد
جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است شعر صورت خاک ارچه دارد تیرگی • نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست •
این جهان خاکست کنه وصف او صاحب دلی • نکته گفتست کز وی در جهان غوغا بلاست • جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردنست • روی بر خاک سیاه آور
که یکسر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرو رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از
مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنی بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نسزد و نباشد ترا ان تتکبر
آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست
فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوارشدگانی و در تیسیر آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت‌ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید گشت
انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که بر انگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انک بدرستی که تو من المنظرین
از مهلت دادگانی ابلیس را داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا نفخهٔ صعقه او را امان داد
چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است یعنی
داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی‌بهره کردانیدی از رحمت
لاقعدن هرآینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از راه برم و بر
صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ
نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی قبل از دنیا و آزاد در چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و در آیم از راستای ایشان یعنی از جهت حسنات
و ایشان را در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم و از چپای ایشان یعنی از جهت سیئات و آن را در دل ایشان شیرین کردانم و لا تجد و نیابی تو که خدای
اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر کنندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج بیرون
رو از بهشت یا آسمان مذؤما در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که پیروی تو
بیاید منهم از اولاد آدم لاملئن جهنم هرآینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی تو و متابعان تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس
از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه‌ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما

از هر

از هر کجا خواهید یا هرچه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آنکه اگر
بخورید فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم را و حوا را شیطان
لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده کرده بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و
بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمی‌دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی‌کردند و گفته اند حق سبحانه جامه‌ها برای ستر عورت
ایشان را پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از
ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آن که پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در
آمده بود و بصورت دیگر بر آمد و قال و گفت مر آدم و حوا را ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این
درخت الا ان تکونا مگر آنکه بگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغناء از غذا او تکونا یا باشید شما من الخالدین
از جاوید مانندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل می‌نمود ابلیس
تلبیس دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی
شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس
تنزل داد بدین سوگند ایشان را و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکندشان بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که بچشیدند
از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان
بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و لاجرم آمد که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ببیند ایشان ازین صورت منفعل شدند وطفقا و در ایستادند
و قصد کردند ببرگهای اشجار یخصفان می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می‌نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان
بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیئات آزادی شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف می‌گریختند
وناداهما و ندا کرد ایشان را ربهما آفریدگار ایشان الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما
و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شما را عدو مبین دشمنی آشکار او عداوت او در وقت ابا
از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام
گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما
ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و ترحمنا و نبخشایی بر ما لنکونن هرآینه
باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاووس و ابلیس را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض
عدو مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاووس همه دشمن یکدیگر اند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر قرارگاهی
تا هنگام جایی ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال گفت خدای
فیها تحیون در زمین می‌زیید وفیها تموتون و در زمین می‌میرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده می‌شوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این

خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم بر
شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم از برای شما لباسهای بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم من الانعام
پس بیان فایدهٔ لباس می کند و میفرماید یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید
خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد فرموده که لباس آنست که از
پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش امتعهٔ خانه است و لباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند
چون پشمینها و جامهای درشت ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم و مکلف که متجبران پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون
زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه
عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است
لباس صوری و آن مفوض بامر شریعت و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است و لباس صوری ازین بهره مند تر است که ستر سوءات او میشود
و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یک چیزی پوشیده میکردد بهرهٔ دل از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی
بدان مستور گردد سوءهٔ تعلق بغیر هوی و نصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار و لطایف بدان پوشیده شود سوءهٔ رؤیت ماسوی و بهرهٔ خفی
از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدو پوشیده گردد سوءهٔ هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر
وجودات متکثره در کشیده آید لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید شعر ملک ملک اوست او خود مالکست • غیر ذاتش کل
شیء هالکست • کل شیء ما خلا الله باطل • ان فضل الله غیم هاطل • هالک آمد پیش وجهش هست و نیست • هستی اندر نیستی خود طرفه ایست
ذلک آن فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سوءهٔ آدمیان را بپوشید و ایشانرا از ضعف برک
درخت مستغنی کردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم
الشیطان برحذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانچه بیرون آورد
ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما برمیکشید از ایشان لباسهما جامهٔ ایشان لیریهما تا بنماید هر یک از ایشان
سوآتهما عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه
بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو و قبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جای که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از
غایت دقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم تر است
انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین کردانیده ایم دیوانرا اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت
دیوانرا دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال
آن و کسی ایشانرا ازان نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا یا فته ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا و خدای فرموده ما
را بها باین فاحشه پس تقلید را با فترا جمع کنند قل بگوای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر نهی فرماید بالفحشاء بزشتی و ناپسندی

در

در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر می کند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون آیا میگوئید شما علی الله بر خدای از
راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمی دانید که او فرموده است قل بگو امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه
راستیهاست واقیموا وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد بنزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نمازست
یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشد و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خود گذارید وادعوه
و بپرستید خدا را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون
باز خواهید گشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانچه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهد کرد فریقا هدی گروهی را راه نمود
بانکه توفیق داد با یمان و فریقا حق و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد که سزاوار گشت علیهم الضلالة بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای
سابق یضل الله ما یشاء انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوانرا اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند
من دون الله بدون خدای و یحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی نفس الامر چنانند
یا بنی آدم بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعت دیگر از مشرکان عرب
بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرد تبرا از ذنوب تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بودند
و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند که ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم
حق سبحانه ایشانرا تخییر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را که بدان آراسته اید عند کل مسجد بنزدیک هر مسجدی که آنرا
طواف می کنید یا در آن نماز می گذارید و مراد از زینت جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن
محاسن است و امام قشیری میگوید مراد زینت سرایرست نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز
و بلسان کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز شعر ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس • طالب حق را دل ظاهر درین درگاه بس
وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد
در مگذرید بحلال یا با فراط طعام و شراب در خوردن آن انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی
آنهاکه از سیری بخورند در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل می فرماید که اسراف آنست که آدمی
هر چه آرزو کند بخورد در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست شعر خواجه را بین که از صباح و شام • دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم از خوش دلی و خوش حالی • گاه پر می کند گهی خالی • فارغ از خلد و ایمن از دوزخ • جای او مزبله است یا مطبخ • شیخ الاسلام انصاری قدس
سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی
یک جوانرا که خیر دایم داشت • پند میداد راهبی در دیر • کای پسر خیر نیست در اسراف • گفت اسراف نیست اندر خیر قل بگو من حرم
که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای مقرر کرده یعنی جامهای متنوع التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده
برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود والطیبات و دیگر که حرام کرده است

پاکیزها من الرزق از روزی یعنی از مستلذات مأکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جز آن قل هی بگوای
زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فی الحیوة الدنیا در زندگی دنیا اما کفار و فجار به
تبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاوید آن اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم
این حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر دلایل توحید را مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و می دانند قل بگوای
محمد انما حرم جز این نیست که حرام کرده ربی آفریدگار من الفواحش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کفر
و ما بطن و آنچه نهانست چون نفاق والاثم و حرام کرد گناهی را که بران حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق
بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود و ان تشرکوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید بالله بخدای و شریک کنید در عبادت ما لم ینزل آنچیزیرا که
خدای نفرستاده است به بر پرستش او سلطانا حجتی و برهانی و ان تقولوا و آنرا نیز که حرام کرده است آنست که بگوئید بدروغ و افترا کنید علی الله
بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل امة و هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است
مر حیوة ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان وقتیست در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب
و هلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بسر آید لا یستأخرون ساعة و اپس نیایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اکثر اوقات را گویند و مراد ساعت
بنجمانست و لا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل شعر اجل چون فرود آید از پیش و پس ؛ پس و پیش نگذارد تو یک نفس یا بنی آدم گفته اند
خطاب با مشرکان عربست اما یأتینکم چون بیایند بشما رسل منکم پیغامبران از شما بزبان شما و اصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم
چون بیایند و فرمن اغا آدم فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن
اتقی پس هر که پرهیزد از شرک و تکذیب و اصلح و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بریشان یعنی از هیچ چه می ترسند ایمن شوند
و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک اند بلکه بهیچه امید میدارند رسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمرند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل
کردند بر آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلایل و حجج ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش
اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون باقی اند بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله
کذبا بر خدای دروغی باینکه گوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت نیز هست
اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بریشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته
شده از عذاب و نکال بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره که بنا بر روی نوشته شده مر
ایشانرا حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح
ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع این ما کجا اند آن بتان که بودند کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستید
ایشانرا من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند
و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و شهدوا و گواهی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا باینکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان

قال

قال گوید خدای یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشانرا ادخلوا در آئید فی امم قد خلت در میان آن امتان که درگذشته اند من قبلکم پیش از شما بر
دین و آئین شما من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق تعالی گوید در آئید با هم فی النار در آتش دوزخ
هر کرا از عناد و تکبر بیشتر باشد او را پیشتر بآتش در آرند کلما دخلت هرگاه در آیند امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که
هم دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت میرند چنانچه جهودان جهودان را لعنت می کنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و
علی القیاس حتی اذا ادارکوا تا یکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند آنها که پس روانند و از پی در آمدگان لاولیهم
برای آنها که پیشروان اند یعنی در باره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را فآتهم پس بده ایشانرا
عذابا ضعفا عذاب دو چندان که ما راهست من النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید
لکل ضعف مر هر را عذاب دو بار است پیشوایانرا بجهت اضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمی
دانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید و قالت اولیهم و گویند پیشروان لاخریهم مر پس روانرا فما
کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق عذاب تخفیف داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا
العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب کردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنانکه
آنها بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن
لا تفتح کشاده نشود لهم برای دعای ایشان و یا بجهت نزول رحمت بریشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح
ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای
هفتم آسمانست و لا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ
سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز بهشت نرود وکذلک و مانند این پاداش نکر نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا
لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بدان نشیند و من فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم
از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و از تکالیف تمام
آن فوق طاقت بشریت میفرماید لا نکلف تکلیف نمی کنیم و نمی فرمائیم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن
آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان
بهشتانند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم اند و نزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من
غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور
ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون بمنازل خود رسند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا
بدین مقام یا بعمل که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بنفس خود راه می توانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی

واین شکریست که بهشتیان بر نعمت و هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک
بمقصد مراد نرسد **شعر** کر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه ... از راه تو هیچکس نگردد آگاه ... وانکه که برسد و باید رفتن ... توفیق
رفیق آن نشود وا ویلاه لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان براستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بمدد ارشاد
ایشان راه توحید یافتیم ونودوا وندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها
میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و
دیگر انکه میراث کرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر ورا منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل
مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة وندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ
را و از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حقا راست و درست
فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان
آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد موذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد ... که ندا کند بینهم میان بهشتیان
و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه
باز می داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها و می طلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین
خدای وهم بالآخرة و ایشان برای آخرة کافرون ناگروندگان بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل
بهشت و دوزخ حاجزیست چون باره شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند دید کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند
امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا
بشناسند این رجال اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفیدروی باشند و دوزخیان سیاه روی
و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر
صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ می شوند
و عذاب دوزخ را مشاهده می کنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی نقل میکند از ابن عباس که اعراف موضع بلندیست
از صراط که عباس و حمزه و امیر المومنین علی و جعفر طیار علیهم السلام بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتابناکی و سفیدروی و دشمنان
خود را بتیرگی و سیاه رویی و گفته اند بر اعراف کسی باشد که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از ابوین ایشان راضی نباشد
و یکی موحدان باشند مقصر در عمل و بر این قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول در بهشت و
نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام
علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده
باشند وهم یطمعون و ایشان طمع می دارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که بهشت درآیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات

میکنند گویند که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچ کدام را مرجحی
نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و بهشت در
آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه که چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء
اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان
یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند بسیماهم بعلامات
ایشان از سواد وجه و زرقت عین و آن شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در
دنیا می گفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان
ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکند از شما عذاب را جمعکم جمع مال که میکردید و از
سخن حق میخواستید که بار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان و کافران را
گویند اهؤلاء الذین آیا این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش
خود را حالا برحمت خود حق درجنت اند و چون اصحاب اعراف از این سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت
لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید ولا انتم و نه شما تحزنون اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس فرموده که
چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان
سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان
ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان
اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنرا که بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله
یا بدهید ما را از آنچه شما را روزی کرده است خدای از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی
که خدای حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم دین خود را
لهوا ولعبا شغلی و بازیی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست می زدند و بازیچه میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت
مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدار است کسی را ... **شعر** در دنیا اعتبار
خوابیست • برو که کار اجل سرابیست • شغل اشتر و سخ وزر دش • اندیشه مکن ز کر و مردش • سرمایه آفت است زنهار • خود را
زفریب خود او نگه دار فالیوم ننسیهم پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند
لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا و چنانچه بودند که از روی عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند و علامات ربوبیت یا آیات
کتب ما را ولقد جئناهم و هر آینه آوردیم برای این گروه بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هیچ بکار آید در و
علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده ورحمة و خداوند بخشش لقوم یومنون برای گروهی

بالکهنا انصار ... تشکرون وا ... کردن کشتی سکر ...

کروهی که میکردند هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند الا تأویله مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید
یعنی منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نه یوم یأتی روزی که بیاید تأویله عاقبت کتاب
یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد یقول الذین گویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در
دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویده اند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادگان
آفریدگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فهل لنا آیا هستند ما را من شفعاء درخواست کنندگان فیشفعوا لنا
تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد یا آیا باز گردانیده شویم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم
یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بر وحدت قایل شویم نه بر شرک چون نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیاشان باز آرند قد خسروا بدرستی که
زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند
که افترا میکردند و دروغ می گفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای شعر دی روز دلم بلا امیدی میداشت امروز برفت و نا
امیدم بگذاشت ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق خداییست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات اوست آنکس
که بیافرید آسمانها را والارض و زمین فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که مدتیست معین از
زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرة که هر روزی هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهر است و در
آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلست بر اعتبار قادر مختار و اشارتیست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب
و نکتة العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن مؤید این سخنانست و فی المثنوی المعنوی مثنوی مکر شیطانست تعجیل و شتاب ، خوی
رحمانست صبر و احتساب ، با تانی گشت موجود از خدای ، تا بشش روز این زمین و چرخها ، ورنه قادر بود او کن فیکون
صد زمین و چرخ آوردی برون ، این تانی از پی تعلیم تست ، صبر کن در کار دیر آی و درست ثم استوی پس قصد کرد علی العرش
بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بر آن یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای حق برو بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست
و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست ما بدان ایمان آوردیم و داریم
و تاویل آن بحق باز میگذاریم یغشی اللیل در میکشد خدای شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند بروشنی روز
را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفاء باحد الضدین یطلبه می جوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حثیثا شتاب کننده و روز
نیز بر عقب طالب شبست والشمس والقمر و بیافرید آفتاب و ماه والنجوم و ستارگان مسخرات بامره رام شدگان بفرمان او الا له الخلق
بدانید که مر خدای راست آفریدن بدیع والامر و فرمان نافذ یا مر او راست هرچه آفریده شد و تصرف در آنها تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت
در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رب العالمین آفریدگار همه عالمیان است ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا بزاری وخفیة
و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاجست و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج
مخلص را روی نا امیدی نیست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد درگذرندگان یعنی آنها که دعای بد کنند در حق

ناستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج شما ولا
تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد اصلاح آن بایمان یا عدل وادعوه و بخوانید خدا را خوفا از
بیم عذاب وطمعا و بامید ثواب او ان رحمت الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیکست به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند
چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا
اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند شعر من کجفاست کارم بتو بس امیدوارم ، بجز از تو کس ندارم که تو
منبع وفایی وهو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن
باران حتی اذا اقلت تا چون برداشتند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها از زمین برانگیزاند و باد شمال جمع میکند
و باد جنوب بباریدن قطرات در آورد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بهر تقدیر چون ابر بر دارند سقناه برانیم ما آن
ابر را لبلد میت برای احیاء زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم بدین ابر بدان زمین به الماء پس بیرون آریم به بدان آب من کل الثمرات از فاخرجنا
هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم کافران از قبرهای ایشان و احیاء ارض که
نمودار احیاء اموات بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما در یابید و بقیامت بگروید و بدین صورت برای معنی استدلال کنید والبلد الطیب
و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آرد رستنی او باذن ربه بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می
آرد باسانی و خوب والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در آن نفع نباشد این
مثلی است که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق
کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید ظهور نیابد شعر زمین شوره سنبل بر نیارد ، در و تخم عمل ضایع مگردان
کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال می کنیم لقوم یشکرون برای گروهی که
شکر نعمت فهم و ادراک بجای می آرند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بر دارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا نوح بن لمک
بن متوشلخ بن ادریس ع وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح ع
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت
او دیگری را شریک مسازید انی اخاف من می ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز
قیامت قال الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنراک بدرستی که ما می بینیم ای نوح ترا فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از
پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح ع در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی نیست بمن ضلالة
هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول و لیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم شما را رسالات
پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما واعلم و میدانم من الله از وحی خدا آنچه بمن آمده ما لا تعلمون

آنچه شما میدانید قوم نوح ع عذاب قومی که تکذیب پیغامبر کنند نشنیده بودند و نمی دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح گفت
اوعجبتم آیا شگفت می دارید و عجب میدانید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی
منکم از جنس شما یعنی آدمی هم زبان با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شمارا از عاقبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرهیزید شما از خشم
خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما رحم بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و نوح ع دعا کرد بهلاک
قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافرانرا هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه
سالم ماند چنانچه میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن والذین معه و آنانرا نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان
هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات
نوح را ع بر نبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوردل که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح در بعضی
آیات و سور خواهد آمد والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویش و نزد ایشان هود را ع عاد که قبیله
را بود باز خواسته چنانچه هود ست ع و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر ست و او پسر شالخ بن ارفخشد
بن سام بن نوح است و برین قول از ابنای قوم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان
قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی هود را ع بر ایشان فرستاد چون هود بمیان
قبیله آمد ایشانرا بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدایرا و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله نیست شمارا معبودی
غیره بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزند از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا
آنانکه کافر بودند من قومه از گروهی او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او اما کافران گفتند ای هود انا
لنراک بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فی سفاهة در بی خردی که دین قوم را نگذاری و دین محدث می آری وانا لنظنک و بتحقیق ما گمان می بریم
ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگوئی قال یا قوم گفت هود علیه السلام ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا هیچ خفت عقل و جهالت
ولکنی رسول و لیکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگان آفریدگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای
آفریدگار خود وانا لکم و من شمارا ناصح نصیحت کننده ام امین راستگوی و بی خیانت اوعجبتم آیا عجب می آید شمارا ان جاءکم آنکه بیاید
بشما ذکر پندی یا بیانی من ربکم از نزد پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از شما یعنی هم نسبت شما که او را دانید و او
شمارا داند و سبب فرو آمدن ذکر بر و آنکه لینذرکم تا شمارا بیم کند از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدایرا اذ جعلکم چون کرداند
شمارا خلفاء پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح ع وزادکم فی الخلق
و بیفزود شمارا در آفرینش شما بسطة قوتی یا زیاده داد شمارا بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه قامتست که مقدار کوتاه ترین
قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدایرا لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار
شوید قالوا گفتند آن گروه مر هود را اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله تا بفرمائی که پرستیم ما خدای را وحده یگانه و یکتا ونذر و دست بداریم

و پرستش

و پرستش فرو گذاریم ما کان یعبد آنچیزی را که بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از بتان و ما بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی کنیم
و تو مارا از عذاب می ترسانی فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه مارا بوی وعید میکنی ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب
قال گفت هود ع قد وقع بدرستی که واجب شد علیکم بر شما یا فرود آمد بشما من ربکم از پروردگار شما رجس وغضب عذابی و خشمی اتجادلوننی
آیا مجادله می کنید با من فی اسماء در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتید و گمان ایشان آن بود که باران
از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخوانید بمظنه آنکه نگاه بان در سفر ایشان اند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودندی بی مسما
چه اصنام را که جمادات بودند قدرت برینها نبوده پس هود ع فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت سمیتموها انتم
شما نام نهاده اید ایشانرا وآباؤکم و پدران شما ما نزل الله نفرستاده است خدای بها بجز از عبادت ایشان من سلطان هیچ حجت
و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار می نمائید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم
بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم مرا و آورده اند که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن
زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا
کردندی و بعد از دفع حاجات و طلب رفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاصی یافتندی پس قوم عاد بجهت آن سفر نموده قیل بن عنز
و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوز که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از
اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواست که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ع
ایمان داشت فرمود که بدعا شما باران نخواهد مگر اطاعت هود ع نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران
رحمت بر شما باراند پس از معویه درخواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا این قوم
عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی برای خود و
قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد و از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد چون بوادی مغیث
که آن مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شاد گشته بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند
عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیانرا هلاک کرد و هود ع
با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد
فانجیناه پس نجات دادیم ما هود را والذین معه و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند برحمة منا و آن رهانیدن ببخشش و
بخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا و بریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و انکار می کردند بآیاتنا بنشانهای قدرت ما یعنی
ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم وما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گرویدگان بوحدت معبود و رسالت حضرت هود
والی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح ع منتهی میشد و مساکن
ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق تعالی بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشانرا

در نسب که صالح بود ع به پنج پشت بثمود میرسید قال گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را بی
شریک ما لکم من اله نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غیره بجز وی ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جثه
تکذیب صالح کردند و گفتند ما را آیتی نمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح ع فرمود که چه آیت می طلبید گفتند با ما بصحرای بیرون آی که
فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که محل اجابت
رسد دیگران متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده
و رسوا شده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه می گفتند
و گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان
راه نیست چنین شتر از سنگ بیرون آرد شما چه می کنید گفتند می گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و بدین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت
نماز گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت
و ناقه بران وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن می نگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شده فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند القصه
آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان می چرید و آب چاهها بطریق نوبت بدو میرسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم
قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر
خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لکم آیة مر شما را برهان بر پیغامبری
من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد ولا تمسوها
بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق نه بواسطه ضرب ناقه است بلکه با قامت ایشان بر کفر
بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان
در زمین من بعد عاد از پس هلاکت قوم عاد و بوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا می گیرید من سهولها از زمینهای نرم
قصورا کوشکها برای تابستان و تنحتون الجبال و می کنید سوراخ در کوهها یعنی می تراشند بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید
آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتی که
قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح ع اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین
استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی می کردند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آن کسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن
مر آن کسانی که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از
نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا می گفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستی که ما بما ارسل به بآنچیزی که صالح بدان فرستاده اند
یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغامبر او انا بتحقیق که ما بالذی

آمنتم به بآنچیزی که شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنگ آمدند چه در روزی که نوبت
او بود تمام آب چاهها را ایشان می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان
بظهر وادی میرفت و انعام قوم از وی هراسان شده ببطن وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشان را عنیزه
و صدوف می گفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بطلب برآن آوردند و ناقه
را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق تعالی میفرماید فعقروا الناقة
پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا
یا صالح ائتنا بما ای صالح بیار آنچیز را که تعدنا وعید میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان برای
فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم
در سرای خویش جاثمین بروی در افتادگان و بر جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای
فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و زلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم بشما
رسالة ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید
و پیروی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن
لوط بن هاران بن آذر بن نوح را که برادرزاده ابرهیم بود آورده اند که چون ابرهیم صلوات الله علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده او
یعنی لوط با وی بود خدای تعالی وی را پیغامبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بود و دیگر
عامورا و داودما و صابورا و صعورا و گویند صعر بود و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط ع بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد
و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر می نمود و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود حق سبحانه این
امت را از عاقبت کار ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط در میان ایشان
بوده است أتأتون آیا می آئید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار
نکرده اند من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان إنکم آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خوانده یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال
می آئید بمردان شهوة از روی آرزوی مباشرت من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بل انتم بلکه
هستید قوم مسرفون گروه اسراف کنندگان و از حد در گذشتگان وما کان و نبود جواب قومه جواب قوم لوط ع باداء این کلام الا ان قالوا مگر آنکه
گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را اخرجوهم بیرون کنید لوط و دختران او و آنها را که بوی ایمان آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی از سدوم
انهم بدرستی که لوط و متابعان او اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکیزگی می کنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این
جواب از ایشان بشنید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فأنجیناه پس نجات دادیم لوط را ع ایمان
واهله و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان الا امرأته مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط ع اغوا می نمود

کانت بود آن زن من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا و باراندیم
علیهم بر کفار قوم لوط مطرا بارانی وچه بارانی یعنی باران عجیبی آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فانظر پس درنگر ای بیننده که کیف
کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناه کاران والی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم خلیل بود ع اخاهم شعیبا برادر ایشان
شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله هیچ معبودی
غیره بجز وی قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب ع مذکور نیست و در
احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا میکند میگوید که معجزهٔ شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآید
کوه سر فرو آوردی تا شعیب بآسانی بروی صعود کردی و هریک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی
و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیت روشن بشما می‌نمایم ٥
فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید آلهٔ کیل را والمیزان و آلهٔ وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم
در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح
آن به بعثت انبیا و انزال کتب ذلکم عمل بآنچه میفرمایم خیر لکم بهترست شما را ان کنتم اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب در شهرها
بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا جناب بخدا از بخس منع کرد از قطع طریق نیز منع فرمود و گفت ولا تقعدوا و منشینید
بکل صراط بهر راه که بجهت اخذ مال توعدون بترسانید مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس خواستی که بملازمت شعیب
رود او را تخویف کردندی پس شعیب ع فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وتصدون و باز دارید عن سبیل الله از
راه خدای من آمن آنکس را که ایمان آورده است به بخدای وتبغونها و بجوئید برای راه خدای عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا
و یاد کنید منت خدای را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا اندکی از جهت عدد فکثرکم پس بسیار کردانید خدای شما را یا آنکه برکت کرد در
اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابرهیم دختر لوط را بخواست و خدای ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر کردانید پس شعیب ع این نعمت
را بیاد ایشان داد و گفت وانظروا و بنگرید کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین عاقبت کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود
و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمؤمنان کرد و گفت وان کان طائفة و اگر جماعتی گروهی منکم از شما آمنوا بگروییدند بالذی بآن چیزی که
براستی ارسلت به فرستاده شده ام بآن وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یؤمنوا نگرویدند قومی از دین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار
نموده گفتند قوت و ثروت ماراست نه مؤمنانرا پس حق تعم با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب
فرمود که اگر شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بیننا میان ما دو گروه وهو و خدایست
خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست الجزو التاسع من اجزاء الثلثین قال الملأ
گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون
میکنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما

فی ملتنا در کیش ما که کفرست صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند هم
را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبود و آن مؤمنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت ما و لهذا شعیب ع جواب بر همین وتیره
داد قال گفت شعیب اجبار می کنید ما را بعود اولو کنا و اگرچه باشیم کارهین ناخواهان یعنی چگونه در آئیم بدین شما و ما دان آن کارهیم
پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم و بربسته علی الله کذبا بر خدای
دروغی در وسیط آورده که ادعاء قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بران طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت می گفتند
پس شعیب ع فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ماموربها است افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر ما باز کردیم یعنی قوم من
از مؤمنان باز کردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله پس از آنکه برهانید ما را خدای منها از ملت شما بس ما مقربان باشیم
وما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان مگر آنکه یشاء الله خواهد خدای ربنا آفریدگار ما ارتداد
و عود ما را با آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا رسنده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از
روی علم متم یعنی علم و دانش او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در
تهدیدی که می نمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله بر خدای توکلنا توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع
روی از معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما وبین قومنا و میان قوم
ما بالحق براستی وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای
من قومه از قوم شعیب ع با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او
و دین خود را بگذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آن هنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از رو
پیران بگذرید یا بزرگان کفر هم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را
از آن منع میکند پس پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرو گرفت ایشانرا زلزله و در سورهٔ هود مذکور هست که
اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحهٔ منکره آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است چه مقرر شده که زلزله بی صیاح و ریاح
نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل ع فریاد کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین
بر روی در افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کان لم یغنوا گویا مقیم نشده
اند در آن سرای الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را ع کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیانکاران در دینی و عقبی بفوت مثوبت و لزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب ع مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلاد عزم خروج کرد فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران وقال یا قوم
و گفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی
مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از
قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم غمناک شوم علی

قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قوم از کافران که مرا تصدیق نکردندی پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می
نماید کفار قریش را می فرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در شهری و دهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغامبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه
بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و بپذیرفتن تصدیق
نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و زحمت تنبیه نشدند ایشان را بنعمت و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ
بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حَتَّىٰ عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم بر حال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَقَالُوا و گفتند
اینا یعنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ
سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاه قحط بود و گاهی فراخی و وقت صحت بود و وقت بیماری زمان غم بود و زمان شادی این نه بسبب کفر
ایمانست پس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگاهان یعنی در
حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم است تا آنکه مقدمات عذاب را
دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی
بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغامبر لَفَتَحْنَا هر آینه می گشادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و
زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین بر رواشدن حاجات یا رستن نبات وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا
و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و حقایق
سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی
دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست شعر در زمین
آسمان درهای جود • می گشایند از پی اهل سجود • از زمین پر اطاعت باز کن • بر سمای معرفت پرواز کن • أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند
أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب
وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل
شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در دنیا
که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن
شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای که استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن
نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ
الْأَرْضَ برای آنکسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشان را
بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را وَنَطْبَعُ و ما مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان

چنانچه پیشینیان ایشان را

فی

نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرحست آنچه می شنود در می یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد
نه گوش آب و گل شعر این سخن از گوش دل باید شنود • گوش گل اینجا ندارد هیچ سود • گوش سر با جمله حیوان همدم است ٥
گوش سر مخصوص نسل آدمست • گوش سر چون جانب گوینده است • گوش سر بهلسا اگر آکنده است ٥ پس بجهت تسلیه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم میگوید تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت بامم مذکوره دارد چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم بر تو
مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن
ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر سخت
که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ در دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدای دانست که
بایمان نیایند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم ما لِأَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان
خوف و حضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر از ایشان لَفَاسِقِينَ شکستگان عهد و پیمان
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغامبران مُوسَىٰ موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که
القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع
کردند کفر را در مکان ایمان بجحود آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ چگونه بود
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی ع چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب ع رسید و دختر او صفورا
را بعقد در آورده عزم مراجعت بامصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغامبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص
پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سور مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی
و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی ع يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي
رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ عَلَىٰ سزاوارم برسالت با آنکه تصدیق
من کنی و مستقر و راسخم أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه گویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ
بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من
بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند
که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمدند آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار
شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد قریش مصعب بنی اسرائیل را حرمت
میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی بود ع بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی

بکشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکرد ندا و گفت بدیر شما بنده درم خریده کسان ما بوده و شما بنده زادگان مایید پس ایشان را به بندگی
گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود جئت
بآیة آورده معجزه و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فألقى عصاه پس بیفکند
موسی عصا را از دست خود فإذا هی پس آن عصا بعد از القا ثعبان مبین اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آن که آن اژدهاست
در روایات آمده که آن عصا اژدهای شده دهن گشاده و ما بین لحیین هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر
فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار
آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده اوئی که عصا، او را بگیر و من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل
را بتو میگذارم موسی ع قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی ع گفت آری
پس دست راست بگریبان بزیر بغل چپ در آورد ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فإذا هی پس آنجا بوده است او بیضاء سفیدی که
بیاض او در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی ع مرد گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی
و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن
در گریبان کرد و بیرون آورد و بیضای نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد به همان حالت اول قصه
فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی با ایشان مشاورت کرد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از
گروه فرعون ان هذا لساحر بدرستی که این موسی داورست علیم دانا بفنون سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را
ید بیضا میسازد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به
بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه میفرمائید پس او را تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را
وأخاه و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب مکن [illegible] وأرسل فی المدائن و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین
گروه فراآرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یأتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ
قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی ع و روساء سحره باقصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر
بودند که ایشان را در فن سحر مهارت بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بر سر قبر پدر ببر چنان کرد و ایشان
پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار برو تنگ آورده
و ایشان را عصای است که چون می افکنند اژدها می شود و هرچه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب
داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب می شوند همان عصا اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست
چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال برین منوال باشد شما که هیچکس از عالمیان را [illegible] معارضه با ایشان نخواهد بود القصه
برادران با شاگردان و مصاحبان که دو هزار بودند و در زاد المسیر میگوید هفتاد هزار بعضی آمدند و ببارگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق

سبحانه

سبحانه میفرماید وجاء السحرة و آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد
قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لأجرا مزدی ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد
باشد وإنكم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هرگاه خواهید نزد من درآیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند دو
برادر که سابور و عابور می گفتند و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده اند که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون عصر آمد و سابور
و عابور واقعه سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم
شد که هرگاه موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر ناخطور کرد و پنهان می داشتند
تا وقتی که فرعون لعین موسی را ع طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس ساحر انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند بمیدان
آوردند و فرعون بر بالای تخت چون بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف بر کشیدند و موسی
و هرون علیهما السلام بر یک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی
عصای خود را وإما ان نکون و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکندگان حبال و عصای خود را قال گفت موسی از روی کرم و تسامح و تخلقی که
انبیا را می باشد القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا أعین الناس جادوئی کردند بر
چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاءوا بسحر عظیم و آوردند جادوئی
بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف ساخته و تافته و بافته بودند بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف
هر دو را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر
عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در
حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مار است وأوحینا و وحی کردیم إلى موسى بسوی موسی ع ان ألق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی
عصا بیفکند اژدهای شد دهان گشاده فإذا هی پس آنجا که اژدها شده بود عصا تلقف فرو برد ما یأفکون هر آنچه تزویر میکردند و بدروغ
بر خلق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد و روی بنظاره گیان آورد و مردم
بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاک شد پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فوقع
الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی وبطل و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر می گفتند
که اگر این سحر بودی بایستی که جادوییهای ما را باطل نکردی فغلبوا هنالک پس مغلوب شدند جادوان وانقلبوا آنجا که موسی ع غالب شد فرعون و قوم
او مغلوب شدند صاغرین وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و نا امیدان و بی مرادان وألقی السحرة و افکنده شدند جادوان
بروبهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدای را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار
میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین رب موسى وهرون پروردگار موسی و هرون است قال فرعون گفت فرعون با جادوان
آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن پیش از آنکه اذن دهم لکم شما را در آن ان هذا لمکر بدرستی که این عمل

تدبیر خواست که شما مَکَرتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِی المَدِینَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواعظه کرده اید و
این حیله ساخته لِتُخرِجُوا مِنهَا تا بیرون کنید از ین شهر اَهلَهَا اهل آنرا که قبطیان اند و این ملک شما را و بنی اسرائل را خالص شود فَسَوفَ تَعلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل انکه تفصیل کرده و گفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیدِیَکُم دستهای
شما را وَاَرجُلَکُم و پایهای شما را مِن خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُم اَجمَعِینَ پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما
و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادویان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا
که بسبب موت اِنَّا بدرستی که ما اِلَی رَبِّنَا بسوی پروردگار خود مُنقَلِبُونَ باز گردندگانیم پس چرا خواهان و بناشیم و فی المثنوی المعنوی مثنوی
جانهاء بسته اندر آب و گل ٭ چون رهند از آب و گلها شاد دل ٭ در هوای عشق حق رقصان شوند ٭ همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برفت از روی روح ٭ از لقای دوست دارد صد فتوح ٭ میرند جان در جهان ابکون ٭ نعرهٔ یالیت قومی یعلمون
وَمَا تَنقِمُ و تو که فرعونی منکر نمیشوی مِنَّا از ما و عیب نمی کنی ما را اِلَّا اَن آمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بِآیَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا
جَاءَتنَا آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی ع پس روی از فرعون بگردانیدند و متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ٭
اَفرِغ عَلَینَا بریز بر ما و اضافه کن صَبرًا شکیبائی در بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسلِمِینَ و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ
المَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَومِ فِرعَونَ از گروه ملازمان فرعون اَتَذَرُ مُوسَی وَقَومَهُ آیا می گذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِیُفسِدُوا فِی
الاَرضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متنفر کرداند وَیَذَرَکَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَکَ و از عبادت معبودان و خدایان تو
باز دارند گفته اند فرعون خلق را پرستش خود می فرمود و خود پرستندهٔ کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود هر یک از قوم
را بتی داده که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک کرداند و ازین سبب میگفتی انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد اند و من خدای بزرگ القصه
اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی ع و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت سَنُقَتِّلُ
اَبنَاءَهُم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع کردد وَنَستَحیِی نِسَاءَهُم و زنده بگذاریم دختران ایشان را
تا خدمت ما کنند وَاِنَّا فَوقَهُم و ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائل رسید مضطرب شده
بطریق استغاثه روی بموسی ع آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَی لِقَومِهِ گفت موسی مر گروه خود را اِستَعِینُوا بِاللهِ یاری خواهید از
خدای وَاصبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند اِنَّ الاَرضَ بدرستی که زمین مر خدا راست یُورِثُهَا میراث میدهد آنرا مَن یَشَاءُ هر کرا می خواهد
مِن عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعدهٔ اهلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائل وَالعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو
یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزکارانست بنی اسرائل این کتاب را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز
شکایت بیهوده قَالُوا گفتند اُوذِینَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِن قَبلِ اَن تَأتِیَنَا پیش از آنکه بیائی تو از مدین نیم روز
ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزار میکردند وَمِن بَعدِ مَا جِئتَنَا و آزار میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار می
فرمایند یا پیش ازین ابنا ما را می کشتند و حالا نیز میخواهند که بهانه اشتغال کنند قَالَ گفت موسی از روی تفریح عَسَی رَبُّکُم شاید پروردگار

شما عسی برای اطاعت یعنی طمع میدارم از خدای اَن یُهلِکَ عَدُوَّکُم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او وَیَستَخلِفَکُم و خلیفه
کرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِی الاَرضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَیَنظُرَ پس بر بیند خدای که بوقت رحمت و راحت و دو
کَیفَ تَعمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بدان جزا دهد انکه حق تعالی بعد از وعدهٔ هلاک دشمنان او
و مقدمات آن را بیان میکند وَلَقَد اَخَذنَا و هر آینه ما گرفتیم آلَ فِرعَونَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِینَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصان
بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَاِذَا جَاءَتهُمُ پس چون آمدی
الحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هٰذِهِ می گفتند برای ماست این نیکوئی و ما مستحق آنیم وَاِن تُصِبهُم و اگر رسیدی بر ایشان سَیِّئَةٌ بدی چون قحط
و بلا یَطَّیَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَی وَمَن مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و می گفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما می رسد اَلَا
بدانید اِنَّمَا جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان طَائِرُهُم عِندَ اللهِ نزدیک خدایست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند
و شامت آن عملها در ایشان رسیده وَلٰکِنَّ اَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشان لَا یَعلَمُونَ نمیدانند که آنچه بر ایشان میرسد از مکاره و اهوال
بواسطهٔ شومی اعمال است وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را ع مَهمَا تَأتِنَا بِهِ هرگاه بیاری یا هر چیزی که بیاری بما مِن آیَةٍ از نشانه که زعم
تو آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحنُ پس نیستیم ما لَکَ بِمُؤمِنِینَ ترا از گرویدگان و باور
دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند فَاَرسَلنَا پس فرستادیم ما عَلَیهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند
بر اماکن و فرو گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَالقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون
آیَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که ایشان آیتهای قدرت بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته
فَاستَکبَرُوا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وَکَانُوا و بودند قَومًا مُجرِمِینَ گروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات
و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَیهِمُ الرِّجزُ بر ایشان یعنی فرعونیان عذابی از ینها مذکور شد قَالُوا
گفتند از روی تضرع یَا مُوسَی ادعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّکَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِندَکَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزد تست
یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِن کَشَفتَ اگر باز بری و زائل کردانی عَنَّا الرِّجزَ از ما این عذاب را لَنُؤمِنَنَّ
هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لَکَ مر ترا وَلَنُرسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَکَ بَنِی اِسرَائِیلَ با تو بنی اسرائل را تا هر جا خواهی بری فَلَمَّا کَشَفنَا
پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی ع و دفع کردیم عَنهُمُ الرِّجزَ از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم اِلَی اَجَلٍ تا مدتی که آن زمان پی بهشه
هُم بَالِغُوهُ ایشان رسندگان بدان تا معذب کردند در آن اِذَا هُم یَنکُثُونَ ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آورده که در مصر هفت شبانروز
باران بارید و بظلمت آن راهی متراکم در رسانیدند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر دوشها نشاندند
و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائل بمنازل ایشان متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمده
رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان
بدعای موسی ع مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابهٔ نیکو که هرگز ندیده بودند بار نخست گفتند این نعمت در زمین

ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سوار بر ایشان کماشت تا اکثر زروعات ایشانرا بخورد و دیکربار پناه بموسی آوردند و سوکند خوردند که اکر بلا
منکشف کردد بخدای بکروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند
ایشان دیدند که مقداری از زروعات مانده کفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده
بود بخورد دیکربار التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد کفتند ای موسی ما را متحقق کشته که تو در فن سحر
از جمله ماهرانی دیکربار حق تعالی لشکر بزغ فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیکهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن کفتی
بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیکربار باسر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون کردانید همین که
سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد و اکر از یک ظرف خوردندی بنسبت هر یکی از این حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند
و بعد از کشف بلا متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم
ایشانرا فی الیم در دریای قلزم بنزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرة ما را وکانوا عنها و بودند از
آن غافلین بی خبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون کرفته شده بدست فرعونیان
یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهان شرقی از زمین شام
ومغاربها و جهان غربی از آن زمین التی بارکنا آن زمینی که برکت داده ایم پیدا کرده ایم فیها در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیا
عظام ع وتمت و تمام شد و بوفا رسید کلمت ربک وعده پروردکار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل برای بنی اسرائیل آن نصرة بود بر
اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون
آنچه بود که فرعون ساخته و راست کرده بود وقومه و کروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وما کانوا یعرشون و آنچه بودند که بر افراشته
بودند از بناها چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل و بکذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بکذشتند
علی قوم بر کروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود چون بنی اسرائیل
قوم را آنجا و بتکده دیدند قالوا کفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم کما لهم آلهة
چنانچه ایشانرا خدایان هست که می پرستند قال انکم موسی کفت بدرستی که شما هستید قوم تجهلون کروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید
درین که توهم از عبادت غیر خدا دارید ان هؤلاء بدرستی که این کروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه بآنچه ایشان در
آنند یعنی خدای دین و آیین شما درهم خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند کشت وباطل و زایل و مضمحل است
ما کانوا یعملون آنچه هستند که ایشان می کنند از عبادت اصنام قال کفت موسی ع اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی
وهو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود واذ انجیناکم و یاد کنید چون
برهانیدیم شما را من آل فرعون از متبعه تبع فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم می کشتند پسران
شما را بجهت انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم و زنده می کذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندکی خود وفی ذلکم و درین رهانیدن

بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردکار شما محنتی بزرک آورده اند که موسی ع وعده کرده بود بنی اسرائیل را
که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات
یافتند و فرعون غرقه شد طلب آن کتاب بدو فرستد حکم شد که موسی سی روز بروزه باشد پس از آن بکوه طور بر آید تا با او سخن کوید موسی
سی روز روزه داشت و در روز سی و یکم بر طور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن کوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع
آن رایحه مسواک کرد و ملایکه کفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جریمانه آنرا ده روز دیکر روزه
دارد چنانچه میفرماید وواعدنا موسی و وعده داده بودیم موسی را برای کتابی ثلثین لیلة سی شبانروز از ذو القعده چون مدار حساب
شهور عرب بر رؤیت هلالست و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب معتبد کرد واتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیکر از ذی الحجه فتم
پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردکار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة بچهل شبانروز وقال موسی و کفت موسی لاخیه هرون برادر
خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه من باشی فی قومی درمیان قوم من واصلح و بصلاح آر
هر کاری را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباه کارانرا ولما جاء موسی و آن هنکام که
آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وکلمه ربه و سخن کفت با وی پروردکار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی
واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی ع سخن کوید بفرمود تا هفت فرسنک کرداکرد طور ظلمت فرو کرفت و چون
موسی ع قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا
ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر کشت پس حق تعالی با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد
هزار و هفتصد و چهار هزار است و در کشاف کفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی ع سخن کفت چون موسی سخن حق شنید و از جام
کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون جنت جای مشاهده
لقاست قال کفت موسی ع رب ارنی ای پروردکار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیده سر انظر الیک
نظر کنم بسوی تو قال کفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه واقع شده که هر چیزی که در دنیا نظر میرود در مدارک
آورده که ببین فانی مرا نبینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده کهی باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رؤیة را
دلیل جواز رؤیتست چه اکر رؤیة محال بودی موسی ع این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا دور است صاحب کشف الاسرار کوید که مقام
موسی ع در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که کفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت
در قید مراد خود قیام مقام بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود شعر لن ترانی نیز بنداز طور موسی را جواب ❁ هر چه آن از
دوست آید سر بنه کردن متاب ❁ اکرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار
نداری از آن کفتم که لن ترانی ولکن انظر و لیکن نکاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدینست و قوت تحمل او از تو بیشتر است
فان استقر پس اکر این کوه قرار کرد و ثابت ماند مکانه در جای خود هنکام تجلی من برو فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت

دیدار منت باشد واکر کوه راقوت دیدار نباشد تو هم در دیدنی از تمنای این کار در کذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنکام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردکار موسی
یعنی ظاهر کرد اندازنور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از انکه حیوة علم رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه
را بید در عین المعانی آورده از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجبات بمقدار درهمی ظاهر کرد دران ساعت
هر دیوانه که در روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بربالین مرض داشت شفا یافت عرصه رقم سرسبزی بپذیرفت وآبهای شور بعذوبت و
حلاوت متصف کشت بتان بر روی درافتادند ونیران مجوس فرو مرد بسبب آن تجلی جَعَلَهُ کردانید خدای تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه ودر تبیان
نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره کشت وشش کوه دیکر از و جدا شد سه کوه که احد است وورقان ورضوان بمدینه افتاد وسه کوه دیکر
که ثور وثبیر وحراست بمکه افتاد وَخَرَّ مُوسَى وبیفتاد موسی عم صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه واز عشیه
خمیس یوم تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ کفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه لایق حضرت تست یا
پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ باز کشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ومن اول کرویدکانم
بعظمت وجلال تو یا بانکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست شعر ای که زیک لمعات کوه بصد پاره شد — چه عجب اره
سنک عاجز وبیچاره شد عجب سرّیست که کوه بدان عظمت تحمل تجلیه دیدار نداشت ودل انسان را بحکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت
آن نظر هست نکته دین محل آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده وتجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظر دل را معمور
میسازد شعر دل یذیرفت آنچه کردون برنتافت — دل بدانست آنچه مقصود عرش اندرنیافت پس حق سبحانه بجهت تسلی دل
موسی وتدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ يَا مُوسَى کفت ای موسی اکر ترا کرم از رؤیت بجهت صلاح حال وبقاء ذات تو اندوهناک
مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من ترا برکزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي بر پیغامهای من
که بخلق برسانی وَبِكَلَامِي ودیکر ترا اختصاص دادم بسخن کفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراکیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر ونهی
وبدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وباش از شکر کویندکان بران عطا وَكَتَبْنَا ونوشتیم ما یعنی قلم را اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را
کفتیم که بقلم ذکر ومداد نهر النور نوشت لَهُ برای موسی عم فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده ودر زاد المسیر آورده واین موافق
اهل کتابست وطول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده ولوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنک سخت که رقام در وی کنده
بودند چون نقش در نکین واصح آنست که از زمرد سبز بوده وبروی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه
باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا وبیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر ونواهی فَخُذْهَا پس کفتیم موسی عم را که فراکیر الواح را بِقُوَّةٍ
بجد تمام وعزم درست وَأْمُرْ وبفرمای قَوْمَكَ کروه خود را با صدق عزیمت يَأْخُذُوا فراکیرند بِأَحْسَنِهَا نیکوترین آنچه در الواحست کفته
اند احسن بمعنی حسن است ومکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست که اکثر عزایم بوده وحسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند
نه برخصت ودر زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ
الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامکاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت شام در آرم ومنازل قرون ماضیه که از دایره فرمان بیرون

رفته بودند بنمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون وقبطیان در مطرحه خراب شده واز خداوندان خالی مانده تا عبرت کیرید بدان شعر
جشم عبرت بین چرا در قصر شاهان نکرد — تا چه سان از حادثات دور کردون شد خراب
جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب — پرده داری میکند بر طاق عنکبوت
سَأَصْرِفُ زود باشد که بکردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که
در آفاق وانفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا استحقاق یعنی مهر بر دلها
متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس الله سره منقولست که خدای نمیخواهد که کرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون
حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ع حیفست چنین کنج در آن ویرانه وَإِنْ يَرَوْا واکر ببینند این
سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه که ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد صم یعنی معجزات آن حضرت یا بداستد هر پیغامی که می فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نکروند بدان
از جهت ستیزه وعناد وَإِنْ يَرَوْا واکر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست وطریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه نکیرند یعنی تمایعت
نکنند وَإِنْ يَرَوْا واکر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه بی راهی وکمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه کیرند وپیروی کنند ذَلِكَ این کردانیدن دلهای
ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا وبودند عَنْهَا از نظر دران واعتبار
بدان غَافِلِينَ ناکاهان وبیخبران کفته اند مراد غفلت اعراض وعنادست نه غفلت سهل وجهل یعنی مهمل انکاشتند وبقصد تو منکر شدند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و
آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل شد وتباه
کشت أَعْمَالُهُمْ عملهای که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مکر جزای آنچه بودند در دنیا يَعْمَلُونَ
عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى وفراکرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری ومتابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای
ایشان که از قبطیان عاریت کرفته بودند عِجْلًا کوساله یعنی بهیئت کوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ خُوَارٌ مر او را آواز چون آواز کوساله
آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت انکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انکیختند که ما عروسی داریم وبدان
اشتغال مینمائیم وهر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند وبعد از عبور بر دریا وغرق شدن قبطیان
آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی عم عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون عم آمد وکفت این پیرایهای عاریت که در دست
بنی اسرائیل مانده میخورند ومیفروشند وتصرف در آن بر ایشان حرامست هرون عم بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند وسامری را کفت تو اینها را
بامانت نکاه دار سامری پیرایهای زر ونقره را در تصرف آورد وزر که ماهر بود همه یکجا ساخته در قالب ریخت وبشخص بهیات کوساله بساخت
اما بدن بود بی روح پس عملی کرد که از وی آواز برآمد چون آواز کاو وآورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را عم دیده بود
بر اسبی سوار واز زیر سم اسبش قبضه خاک برکرفته با خود میداشت همین که شکل کوساله از قالب بیرون آمد قدری از ین خاک در دهنش
ریخت خدای آن کوساله را زنده کردانید وبفریاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز کوساله بکوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده
درافتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا نمیبینند وندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ انکه کوساله با ایشان سخن نکوید وامر ونهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ونه بنماید ایشانرا
راهی که بخدای رسد اتَّخَذُوهُ فراکرفتند او را بخدای وَكَانُوا ظَالِمِينَ وبودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع در لطایف

امام قشیری مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند شعر آنرا که تو ساختی
نسازد کارم ◦ سازنده تست درد و عالم یارم ولما سقط و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان
یعنی یافتند پشیمانی را همچو یافتن کسی که چیزی بدست خود درآرد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه
چون پشیمان شدند بنده عجل از عبادت او ورأوا انهم و دیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن
لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ویغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که باشیم ما من الخاسرین از زیان
کاران و هلاک شدگان ولما رجع موسی و آن هنگام که باز گشت موسی ع از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا
اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی ع در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه وی را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک
با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بد نیابت کردید از من من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و
پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم والقی الالواح و بیفکند موسی
لوحها که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز برای خدای کرد در تیسیر آورده که الواح را بیفکند اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی
چیزی بیفکند و شکسته شد و هفت سبع و هرچه بران مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمة بود و
پس موسی ع بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد واخذ و بگرفت براس اخیه موسی سر برادر خود را یعنی هرون یجره الیه بطرف خود می کشید
و او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی آن بود که مگر هرون در منع ایشان تقصیری فرموده قال ابن ام گفت هرون را که ای پسر مادر
من اگرچه ایشان برادر پدر و مادری بودند اما بجهت توفیق قلب موسی مادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما
که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت
پس شادمان مگردان بی الاعداء بمن دشمنانرا و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی و مدار مرا مع القوم
الظالمین با گروه ظالمان یعنی در عداد گوساله پرستان میار قال گفت موسی ع بعد از استماع این سخن گفت رب اغفر لی ای پروردگار
من بیامرز مرا درین عمل که با برادر درشتی کردم یا درانکه الواح را بیفکندم ولاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه
و درآر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت وانت ارحم الراحمین و تو
بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو شعر تو بر اهل سخا انعام کردی
که بر بیچارگان انعام کردند ◦ بهر جا جوی از رحمت روانست ◦ ز دریاهای جودت وام کردند ان الذین بدرستی آنانکه از روی جهالت
اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدای سینالهم زود باشد که برسد ایشانرا غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم
همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن خواری جزیه است یا
اجلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستانرا نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویانرا والذین و آنانکه عملوا
السیئات کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها وآمنوا و بگرویدند

بئسما خلفتمونی

تصدیق

تصدیق کردند آنرا که حق تعالی را بیگانگی و رسول را به پیغامبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا
که حق تعالی توبه کننده کار را قبول می کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها لغفور از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشانرا رحیم
مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت شد عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرده غضبی را
که حامل موسی بود بدان فعل که بکسی امر باشد بچیزی و بران اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده یا آنکه غضب دلالت می کند بر آنچه در
درون نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون او بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست
و فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود اخذ الالواح و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود در آن از گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی
پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای
می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی ع که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار
کنند موسی ع با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی و بر گزید موسی ع قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میقات
ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواحست کلام موسی است
حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد
و چون بطور رسیدند ابری سپید آمد میان موسی و ایشان حائل شد و موسی ع به پرده غمام در آمد و احبار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه
با موسی ع سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی ع بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند
کلام شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه بدید آمد و همه را بسوخت موسی ع مضطرب شد
آغاز نیاز کرد چنانچه حق تعالی خبر میدهد فلما اخذتهم پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند و قولی آنست که
فرا گرفت ایشانرا لرزه از هیبت و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه در اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک
رسید موسی ع ترسید که بمیرند و او نیز در بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم
هلاک ایشان من قبل پیش از بیرون آمدن ما میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی بعبادت عجل و بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک میکنی
ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کرده اند بی خردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این کردار
ازیشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بندگان را یعنی اینان را کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله آواز بیرون ساختی
تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامع مذکورست که حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا
بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرأت اقدام نمود و دلال در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده که و من ادلال
المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلاث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که
گستاخی عاشق ترک ادب نیست بلکه عین ادبست شعر گفت و گوی عاشقان در کار رب ◦ جوشش عشقست نه ترک ادب
هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ◦ نه ادب ماند درو نه عقل و هوش ◦ و هم از مقام بسط این سخن که تضل گمراهی میگردانی بها

وفی نسختها

گمراه میشود و تهدی و راه
مینمایی هم بدان من تشاء
هر کرا خواهی که م

بدان فتنه وابتلا مَن تَشَاءُ هر کرا میخواهی گمراه یابد وَتَهْدِی توی یار و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بما
وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا انت ولینا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً
نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیت
إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما باز گشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفتها او آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ
بهر که میخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفتها او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیز یعنی شاملست در دنیا مؤمن
و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطفیست که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت
توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است
یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده جنابش فرمود و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست
بی سابقه سؤال سایل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی ای بداده رایگان
صد چشم و گوش · بی ز دو ره شوق بخش کرده عقل و هوش · در عدم ما مستحقان کی بدیم · که برین جان و برین دانش زدیم · ما نبودیم
و تقاضا مان نبود · لطف تو ناگفته ما میشنود · دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و
استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است جنابش قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ازلی فرموده و بعد
از فیض وجود استعداد و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقیدست بشرط چند از اقوال و افعال چنانچه
فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ می گروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت
نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را
بدین امت تخصیص فرموده و گفت که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی کنند
فرستاده را که صفت او شد النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده و ناخوانده و وصف آن حضرت بدین صفت تنبیه است بر کمال علم او با وجود امیت
یکی از معجزات او می تواند بود شعر نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت · بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد · در بحر الحقایق فرموده
که عرب اصل و منشاء را ام گوید چنانچه مکه را ام القری گویند که مبداء و منشاء همه شهرهاست و دریها و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل
همه کتب است پس حضرت رسالت را امی باصل منسوب ساخته تا دانسته که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت
الکون مؤید این معناست شعر تو اصل وجود آمدی از نخست · دگر هر چه باشد همه فرع تست الَّذِي آن پیغامبری که يَجِدُونَهُ می
یابند نام و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس
الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیط جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ میفرماید این پیغامبر ایشان را که
بی رواوند بِالْمَعْرُوفِ بهر نیکویی که توحیدست وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاق

است یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میکرد اند بریشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات
پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ
الْخَبَائِثَ بریشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون ربا و رشوه وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف
میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بار گران ایشان را یعنی سبک میکرد اند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در شریعت
موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از وصادر شود و قطع آن مقدار از جامه که بنجاست بلید برسد و جز آن وَالْأَغْلَالَ
و دیگر سبک میکند بر می دارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقت موسی علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بریشان و آن قتل نفس بوده است در توبه
و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانی که بگرویدند بِهِ بدین نبی اسرائیل از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند
او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را أُنْزِلَ مَعَهُ که فرو فرستاده اند با نبوتش و مراد قرآنست
و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن
باز باسمان بردند و نکته در آنکه قرآنرا نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا با و مفصل است و هویدا أُولَئِكَ آن گروه که ایمان و
تعظیم و نصرت و متابعت کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ بگو ای محمد بر سبیل عموم يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که فرستاده خدای منم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدای
که بتحقیق لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَهَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست
إِلَّا هُوَ مگر او يُحْيِي زنده کرد اند وَيُمِيتُ و میراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای که صفتها او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده ری
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغامبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغامبری که میگرود بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ
و پیروی کنید این پیغامبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند
که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشانست وَبِهِ و بحق و راستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد
ازین امت عبدالله سلام و اصحاب ویند و اشهر آنست که بعد از وفات موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پیدا آمد
و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بر بنا نعام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم
جدایی افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده کرد ایند و ایشان بدان راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن
شدند و پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بریشان خواند و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا
مسلمانانند و بقبله ما نماز می گذارند و زکوة مال می دهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم
موسی علیه السلام اخبار می فرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست از اثنتی عشرة یعنی ساختیم
قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتی
امتی هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه

بعفاسر کردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنکی بریشان غلبه کرد از موسی ع طلب آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی ع
ان اضرب اکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنک را که جون بر تیه در می آمدی با تو بسخن در آمد و کفت مرا بردار که ترا بکار آیم و
تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی ع عصا بر آن سنک زد فانبجست پس شکافته شد و کشاده شد اثنتا عشرة عینا دوازده
چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبخورش خود را و بآبخورش غیر خود میل
نکردند وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام بریشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم
المن بریشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی مانند سمانی و کفتیم کلوا بخورید واشربوا از پاکیزهها آنچیزی که به
محض عنایت من رزق الله روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد کشت وما
ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند
واذ قیل لهم و یاد کن جون کفته شود مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بریشان که اسکنوا ساکن هذه القریة درین دیه یعنی اریحا
یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوهها و حبوب آن حیث شئتم از هرجا که خواهید وقولوا حطة و بکویید درخواست ما حطه است یعنی
وضع کن کناهان ما از ما وادخلوا الباب و در آیید بر یکی از درهای این دیه سجدا در حالتی که سجده کنندکان باشید یا منحنی شدکان از
تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم کناهان شما را سنزید المحسنین زود بود که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم
ایشان را ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن مامور به را غیر
الذی بغیر آنکه قیل لهم کفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه کفتند حنطة فیها شعیرة و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم
علیهم ما بتغییر دهندکان رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی
لفظ را در غیر موضع او وضع نمودند واسألهم و بپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر دیه و واقعه آن التی کانت آن دیهی که بود حاضرة
البحر نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و کفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا
و بر هر تقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض بریشان سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی
مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ع ملعون کشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه
یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می فرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه اذ یعدون جون در کذشتند از
حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم
جون آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی ماهیان می
آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روزها مامور نبودند
جون یکشنبه و بواقی ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود عزت مر ایشان را که جون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار
ظاهر شدندی و بر روی آب بازی کردندی و جون شنبه بکذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیان بلایم ایشانرا

منه ازالمحنک

یعنی

یعنی معامله آزمایندکان کنیم بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون
بیرون می روند از دایرهٔ فرمان جون اهل ایله روز شنبه
ماهی بسیار می دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد کشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره کار بودند آخر الامر
رای ایشان بران قرار کرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بران حوضها راندندی
و راهها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بکرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از
سر تعظیم سبت در کذشتند و اهل آن دیه سه کروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و کروهی ایشانرا نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی
کرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند جنانچه حق سبحانه خبر میدهد واذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا جون کفتند امة منهم
کروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر کروه ناهیه را لم تعظون چرا پند می دهید قوما کروهی را که بی شبهه الله مهلکهم خدای هلاک کرده
کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کنندهٔ ایشان عذابا شدیدا عذاب سخت در آخرت که آتش دوزخ است
قالوا کفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستن است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرت است نا
الی ربکم بسوی پروردکار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند می دهیم تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون
و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنکام که بکذاشتند فرقه صید کنندکان ما ذکروا به آنچه پند داده
می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی واخذنا و بکرفتیم
الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید ماهی غیر بعذاب بئیس بعذاب سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج می شدند
از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم خبر
میدهد فلما عتوا پس آن هنکام که کردن کشیدند عن ما نهوا عنه از آن چیز که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا کفتیم ما لهم مر
ایشانرا که کونوا کردید قردة بوزنکان خاسئین دور شدکان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان
نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانههای خود و ایشان دیواری کشیدند و در بر محله خود نشانده راه آمد شد بساکنین ایشان در بستند
روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده هر بوزنه کرد کسان خود کریه
کنان می کشت و روی در جامهٔ ایشان می مالید سه روز زنده بودند و روز جهارم مردند واذ تأذن و یاد کن ای محمد جون اکاهی داد ربک
آفریدکار تو یا سوکند خورد لیبعثن علیهم که برانکیزد بر یهود الی یوم القیمة تا بروز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب عذاب سخت
جون قتل و اجلا و ضرب جزیه کفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا می رنجانیدند و باج می کرفتند تا زمانی
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد و حکم نمود بمقاتله ایشان بآنکه اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست ان
ربک بدرستی که پروردکار تو لسریع العقاب زود عقوبت مر کافرانرا وانه و بدرستی که او لغفور آمرزکارست هر کرا توبه کند و طلب مغفرت
نماید رحیم مهربانست که بعد از توبه بکناه نکیرد وقطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین امما جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن
یهودی نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایستکانند که بدین موسی ع متدین شده تغیر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنهااند که به

که بحضرت پیغامبر ص ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت گرویدند و منهم و از ایشان است دون ذلک فرود از صالحان یعنی کفر و
فسقه و بلوناهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنات به نیکوییها چون عیش و عافیت و صحت و السیئات و به بدیها چون شدت و فقر و مصائب بر نفس و مال
لعلهم یرجعون شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر بایست کرد بطر و استغنا کردند و گفتند ان الله
فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبری باید کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلوله پس بر محک اختیار تمام عیار بیرون نیامدند شعر
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ٭ تا سیه روی شود هر که در او غش باشد فخلف من بعدهم پس از پی در آمد صالحانرا خلف پس آمدگان
ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریه را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران یأخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این چیز فرو
ترکه دو دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت اند حق تعالی میگوید که در حکم رشوة میگیرند و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما
را بیامرزد ادعاء ایشان آن بوده که گناه ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوة را گناه نمیدانستند
و ان یأتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در رحمت یأخذوه فرا میگیرند آنرا یعنی امید
مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوة و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریه ان لا
یقولوا که نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت
دادند و معلوم است که دروغ می گویند زیرا که توریه با ایشانست و درسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وست و این حکم در وی ندیده اند و الدار
الاخرة و پرستکاری سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که به پرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدا
افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنند و حفص بخطاب میخوانند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا و الذین و آنانکه یمسکون بالکتاب
نگاه می دارند کتاب را و چنگ در وی میزنند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و کتاب درین آیة قرآنست و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص
صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن
خانهٔ دین خویش را چه خدا ٭ بر ستون نماز کرد بنا ٭ بیشکی تا ستون بجای بود ٭ خانهٔ دین حق بپای بود انا بدرستی که ما لا
نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم و اذ نتقنا و یاد کن برای یهود زمان خود
چون بکندیم و برداشتیم الجبل کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گویی که سایه بانیست بر سر ایشان و ظنوا و دانستند انه
آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریه قبول نکنند چه خدای از این خبر داده بود خذوا و گفتیم که فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم
شمارا از احکام بقوة بجد تمام و اذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید پرهیزکاری کنید
و از عداد متقیان باشید و اذ اخذ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان ذریتهم فرزندانِ ایشانرا و اشهدهم و گواه کرد ایشانرا علی انفسهم بر نفسهای ایشان یا قراری که کردند یا بعضی را بر بعضی
گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه ذریة آدم را بیرون آورد بعضی
از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا ذکر آدم ع نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبدالله

در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریة آدم بنعمان و آن وادیست
نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینیست در
ولایت هند و بعد از خروج آدم ع بوده اند از بهشت و در مدارک آورده که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود
در فضای که بر در بهشتست و عرض آن سه هزار ساله راهست حق تعالی ذریة آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد و حیات
و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند که
چون ذریة بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و از فرشتگان
میدهد که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویید روز قیامت که انا کنا بدرستی که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلین
بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویید انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان
من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان
و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دستاویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی
از ذریة واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیة مذکر عهدی از لست تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و اهل
عرفان بیدار دل را ازان سؤال و جواب غافل نیستند شعر الست از ازل همچنانش بگوش ٭ بفریاد قالوا بلی در خروش ٭ در نفحات مذکور است
که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله الانصاری روح الله
روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان روز است شعر
روز امروز ستای صوفی وشان ٭ کی بود از دی و از فردا نشان ٭ الکه از حق نیست غافل یکنفس ٭ ماضی و مستقبلش حالست و بس
از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایبان از حقایق جواب الست را چگونه جواب دهد بس سر مخاطب و مجیب نیابت از کثرت
همه خود الست گوید و هم خود بلی کند و کذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای
قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن و لعلهم یرجعون و شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا
بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم با آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی
مطالعه نموده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن
آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس بدو پیوست شیطان یا او را پی روی خود فرمود فکان پس
گشت آن دانندهٔ آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغامبر ص او را فاسق لقب نهاد و او سالی بنا مسجد ضرار است
صفت پیغامبر ص در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعورا
بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابرهیم خوانده بود و اسم اعظم می دانست در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد

جابر رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود والتماس نمودند که بر موسی عم و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته
کشته و به رشوة از قوم قبول کرده بر موسی عم و بر قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وعنانه وَلَوْ شِئْنَا واکر میخواستیم
لَرَفَعْنَاهُ هر آینه برمی داشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار
و ساکن اخیار است وَلَٰكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دناءت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی
کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوة و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است در راحتی
احوال او إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ بر و و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهان بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و برانی يَلْهَثْ همان
زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین
حال داشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود برنکشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که
متوجه لشکر موسی عم بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه بازگرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نکشت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنّار بهرام گبر را کمر عشق باز داده دین گرداند
واگر از طرف عدل وزد رهم توحید بلعم را بر انداخته با سگ چینی برابری دهد شعر آن را بری از صومعه در دیر آن گبران کنی
وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی • جون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد • فرمان ده مطلق تویی حکم که خواهی آن کنی •
ذَٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ می شمردند آیتهای ما را که
قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهودند که تکذیب آیات توریة
کردند و در کتمان نعت حضرة ص پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا کند که پندپذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست
مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بران وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای ایشان
كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم میکردند تقدیم معقول دلالت میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای
بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که بیافریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ
قُلُوبٌ مر ایشانراست دلها که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکرداند و آن آینه را از
زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانراست چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا در روی حق نمی
بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانراست گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق
بآن نمی شنوند زیرا که جمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش

دارند و متصور بلذات فانی شمرند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذت دائمی
نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست و اگر وقوف شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولَٰئِكَ
آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور با وجود
گذاشته معذور و مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از
ملائکه افضل است و اگر خود مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند شعر بهرم از ملکست هست و نصیبی
از دیو • ترک دیوی کن و بگذر ز فضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد
بود و نه نامست که خبر من احصاها دخل الجنة در آن باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز
خدایرا بالله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او می گویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را
میخواند آیه نازل شد که اسماء الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدایرا صفات نیکوست چه
عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید
بصفات حقی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنهارا که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه می کنند
حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب خدایرا یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما
علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود
باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل می کنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت
ذکر اهل بهشت می کند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ
و بحق عدل می کنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب
کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه مستهزان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک
نزدیک کردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی می کنند نعمت بر ایشان زیاده میکنیم تا در طغیان و عصیان می افزایند
امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطا پرست و انشار شکر یعنی نعمت بر ایشان می دهد و سپاس گزاری بر دل ایشان فرا موش
میکردانند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا پس بگیرمشان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کید من مَتِينٌ
سخت است کید علما را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفته آورده اند که
شبی حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از صنادید گفت که این یار
شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست
مر یار ایشانرا یعنی محمد صلعم مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی آن همان عاقلست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین می گفتند بعد از آنکه دعوت
حق آشکارا کرد میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر

نکردند بدیدهٔ استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها والارض و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و
ملکوت ارض بحور است و جبال و شجر وما خلق الله و نکریستند در آنکه آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و حما
و حکمت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید ان یکون آنکه باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده باشد پیش
از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطهٔ فلاح جاودانی باشد شعر زان پیش کاجل فرا رسد تنگ
و ایام عنان ستاند از چنگ • بر مرکب فکر خویش برنشین • مردانه درآی در ره دین فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از
قرآن یؤمنون ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیی و مجمع میامن صورت و معنی است من یضلل
الله هر که را خدای گمراه کرده اند و بقرآن نگروند فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد ویذرهم و می گذاریم ما کمراهان را فی
طغیانهم در گمراهی ایشان تا پیوسته یعمهون سرگردان و متردد و متحیر میگردند شعر تا نگردد مددی هادی توفیق رفیق • مطلقا
راه نیابند و بمنزل نرسند • گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند که خبر ده ما را ای محمد از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی
خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس نمیداند آیت آمد که یسئلونک عن الساعة می پرسند ترا از ساعت یعنی قیامت
ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قیام شود یا حساب خلایق در یک
ساعت وقوع یابد یا روز بدان همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بهر تقدیر سوال میکنند که عن الساعة کی است بپای کردن وبدید آوردن
او قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نیست
لا یجلیها آشکارا نکند امر قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت یا گران و
عظیمست دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملایکه و ثقلین بزرگست از جهت هول
و هیبت او گویا که حکم است در اخفاء او اینست لا تأتیکم نمی آید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می پرسند از تو گویا ترا
و وقت آن زان وجه که کانک گویا تو حفی مهربانی و دوست میداری عنها سوال از آن و حال آنکه تو کارهی از آن سوال چه موقنی باینکه جز حق
سبحانه کسی نمیداند قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا
بنرخ که کی ارزان و گران میشود تا از ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بران سود کنی آیة آمد قل لا املک بگو نمی توانم لنفسی از برای خود
نفعا جز منفعتی ولا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد و مرا در آن تعلیم دهد ولو کنت و اگر بودمی من که بی تعلیم
حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه طلب بسیار کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت وما مسنی السوء و نرسیدی بمن
بدی و فقر و مرض و رنج و هزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران و معاندان وبشیر و مژده دهنده لقوم یؤمنون
برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با منست هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است و خلق
و بیافرید منها از جسد وی یعنی از ضلع از اضلاع وی زوجها جفت او را که حواست آفریدن جهت آن بود لیسکن تا آرام گیرد آدم الیها

بوی والفت پذیرد با وی فلما تغشیها پس آن هنگام که بر سید آدم وحوا را یعنی خلوت کرد با وی حملت بار گرفت حوا حملا خفیفا بار
سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او در آمد فمرت به پس میگذشت بدان بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت پس آن هنگام که گران
شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار
ایشانست و گفتند خدایا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزند درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم ما
من الشاکرین از سپاس داران مر نعمتهای ترا بدان نعمت مجددی قول آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت
در شکم تو چه چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی و یا بهیمه باشد اگر برسید از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت ما
معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا
با آدم در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید
حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت
کرداند و خروج او باسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فلما آتیهما
پس آن هنگامی که عطا کرد خدای بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تن درست جعلا له گردانیدند برای خدای شرکاء خداوندی
شرکتی یعنی شریک ساختند در اسم نه در عبارت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد
آدم و حوا را فرزندی شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند
شریکان مر خدای را فیما آتیهما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد
حضرت پیغامبر صم که خدای او را از جنس او داد یعنی عربی و قریشی که امت ازو بوده و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته
دهد بشکرگذاری و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را و عبد مناف و عبد
العزی و عبد قصی و عبد اللات نام نهادند فتعالی الله پس بزرگست خدای و پاک عما یشرکون از آنچه برای او انبار میگیرند در عبادت حق
ایشرکون ما لا یخلق شیئا آیا شریک میگیرند چیزی را که نمی آفریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند
و مخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون و نمی توانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصرا یاری دادن در جر منفعت ایشان یا فرا
رسیدن در دفع مضرت از ایشان ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را می شکند یا بالوث و
ادوات آلوده میسازد وان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نمیکنند شما را
سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین اسلام ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این
خواص است بقوم مخاز کفرهٔ چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان
من دون الله بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند
شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را وچون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان

كُنْتُمْ اكر هستید صَادِقِينَ راست کویان در انکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعا بندهٔ و نداء پرستندهٔ خود اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ
آیا مرین تبان را پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها را يَبْطِشُونَ
بِهَا فرا کیرند بان چنانچه شما فرا می کیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدها هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا به بیند بدان چنانچه شما می بیند
أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را کوشها هست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید و خود قایلید که ایشان را پای و دست
و چشم بینا و کوش شنوا نیست و دست کیرا نیست و شما راهست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است کم فاضل
مفضول را پرستد این آیة در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغامبر صلعم را بالهه خود و کفتند
خدایان ما را انکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسد حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بکوای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که
برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ
پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ اکر همه جهان خصم کردند
نترسم چون تکیه بانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من و متولی کار من اقدامست الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را
که حامی بندکان خواصست وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد و کارساز بندکان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنرا که شما میخوانید
و می پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ
یاری کنند بوقت قصد کردن و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اکر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست لَا يَسْمَعُوا فشنوند
بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی ای محمد تو ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نکرند بسوی تو وَهُمْ و حال انکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند
ترا نه بنظر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اکر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس
سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر و حرام شد و حضرة رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم این سخن نکفت و ابو جهل و کفار و یهود و منافقان می دیدند حضرة شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر مکن
معلومست که حضرة پیغمبر را در زمان آن چندکس دیده باشند و در وقت بایزید چند کس نیز بجمال او بینا باشند **شعر** برای دیدن روی
تو چشم دیکرم باید که این چشم که من دارم جمالت را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیة جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراکیر آسانی را در
کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بکیر صفت عفو را و از سر کناه کاران در کذر یا فراکیر فضل اموال اغنیا را آنچه
بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیة قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای دیکران را بِالْعُرْفِ به نکوئی
در افعال و اقوال و کفته اند عرف را خصلتیست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی بکردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان
و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر ست بانکه از و اعراض کنی در کشاف
آورده که حضرة رسالت صلعم بعد از نزول آیة از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردکار تو میکوید که بپیوند کن با کسی
که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حلیم الهی فرماید و

هر که زهرت دهد بدو ده قند واکه از تو برد در و پیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هرکاه برانکیزاند و انعای ببرد ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو
نَزْغٌ از جای برفتنی و آن در حالت غضب می تواند بود یا اکر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه کیر بخدای از
شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنونده است آنرا که بزبان کوئی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که
آنانکه پرهیز کردند از شرک و معصیت یا بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش
تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندکان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه
شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق کرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ می کشند کافران را فِي الْغَيِّ در کمراهی
و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند
وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون بیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا کویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و بر نکزیدی
آن آیة را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیر واقع شدی از
استهزا کفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیکر آیتها را این آیة نازل شد که قُلْ بکوای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من
پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آنچه را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدکار من و من بر بافنده و سازنده قرآن نیستم هَذَا این قرآن
بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب رسانیده شود مِنْ رَبِّكُمْ فرو آمده از پروردکار شما وَهُدًى و راه نماینده است
وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که میکروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوان
انصاری در عقب رسول صلعم نماز میکذارد و آنچه آن حضرة قرآت می فرمود او نیز میخواند آیة آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود
قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید
ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرآتست قرآنست هر جا خوانند اما عامهٔ علما بر آنند که در خارج صلوة مستحبست و کفته اند مراد انصات
برای خطبهٔ امام روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَبَّكَ پروردکار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود
تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فروتر
از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ و شبانکاهها مراد دوام ذکرست یا انکه این دو وقت
افضل اوقاتست شبانروز وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرة پیغمبرست و مراد امتاند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از
جملهٔ بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مر خدای را و تنفر بوده می کفتند این سجده لما تامرنا و زادهم
نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اکر کافران از سجود من سرکشی می کنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آن از ملائکه ملاء اعلی که هستند
عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردکار تو یعنی بارکاه عزت تو لَا يَسْتَكْبِرُونَ کردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه
می کنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ و مر او را خاص يَسْجُدُونَ سجده می کنند تعریض بمشرکانست و تنبیه مومنان و هذا
یا بعد از تلاوت این آیة سجده می باید کرد و سجدهٔ تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سورهٔ حج

بمذهب امام شافعی و امام احمد سجده هست و بمذهب باقی امام نه و نزد امام اعظم سجدهٔ تلاوت برخواننده و شنونده در نماز و غیر
نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازم و بمذهب ائمهٔ دیگر سنت و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در
فتوحات این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیضی خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را
دریافته باشد اینجا نکتهٔ اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصهٔ ظهور جهره می‌کشاید و رمز فاغنی عن نفسک بکثرة السجود
از منظرهٔ شهود روی می‌نماید سجده طاعتیست خاص بل افریست زیبندهٔ مفارق اهل اخلاص شعر زینت تو بس کمربندگی
تاج تو در سجده سرافکندگی • شهر تو باد اکه بیالاو بیست • سجدهٔ طاعت بر دش هرچه هست • تو کئی از سجدهٔ او سرکشی
به که ازین شیوه قدم درکشی • حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در و سجود نیست سفچه است و کفی که در وجودی نیست
کفچه است و نعم ما قال شعر شرف نفس بجود ست و کرامت بسجود • هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ۵

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون آية بسم الله الرحمن الرحيم يسئلونك

می پرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال هست یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف
کردند جوانان ادعا آن که ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیب باید تا هر
قومی از مهاجر و انصار داعیهٔ اجرا آن غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگو
که حکم غنیمتها لله مر خدای راست والرسول و فرستادهٔ او را که بامر او قسمت کند بهر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و
مخالفت و منازعت منمائید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت فرموده
که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول
خود تفویض فرمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقهای خود را بصلاح آوردیم واطيعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله
و فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنين اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون
بجز این نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذكر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان
از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تليت و چون خوانده شود عليهم بر ایشان
آياته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ايمانا زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیه نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان
ایشان بدان آیه انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که برکت
تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر کردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست
که بقعهٔ سعد روزنهٔ دل در وی می‌تابد پس چون قرآن بار باب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکات آن قرات کشاده تر کردد
و نور ایمان بیشتر در وی تافته پس در نور جمال مستغرق کردند وعلى ربهم و بر پروردگار خود يتوكلون توکل کنند نه بر دنیی و اهل
دنیی چه هر کس در تحت صولات غلبهٔ نورانیت حق مضمحل و متلاشی شد او را پروای ماسوا نمی‌ماند بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی‌آید

هر که او در بحر مستغرق شود • فارغ از کشتی و از زورق بود • غرقهٔ دریا بجز دریا نبیند • غیر دریا هست در وی نابدید الذين
و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يقيمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب ومما رزقناهم و از آنچه روزی
داده ایم ایشان را ينفقون نفقه می‌کنند اولئك آن گروه که اعمال قلبی از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع
کردند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن
حقا لهم مرین مؤمنان راست درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت ومغفرة
و آمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق كريم و روزی بزرگ که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری فرموده که
رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد شعر تو روزی ده بروزی وا ممان • از سبب بگذر مسبب بین عیان
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر • نیست اسباب و وسایط ای پسر • اصل بیند دیده چون اکمل شود • فرع بیند دیده چون احول شود
آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرواری آن قافله می‌نمودند
جبرئیل ع بیامد و حضرت پیغامبر را ص خبر داد و آن حضرت صورة حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از جیاری مال و اندکی رجاله
مایل شدند با آنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و متوجه بدر شدند و حضرت رسالت ص در وادی ذفران
بود که جبرئیل آمد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که خبر اینست العیر اجب الیکم النفیر شما
ملاقات کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است
حضرت ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب اختیار کردند و آن حضرت فرمود که گویا بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد
که ابوجهل را در فلان موضع کشتند و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنجه آن حضرت فرموده یک
قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را می‌فرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد برد كما اخرجك ربك چنانکه ترا
بیرون آورد پروردگار تو من بيتك از خانهٔ تو که مدینه است بالحق براستی و صواب وان فريقا و بدرستی که گروهی من المؤمنين از
گرویدگان لكارهون هر آینه کارهند رفتن ببدر را و آن کراهت طبع بود از زحمت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت يجادلونك
جدال می‌کنند با تو في الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبين بعد از آن که روشن شده بر ایشان که جهاد واجب است یا دانسته
اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن می‌بردند كانما يساقون گویا رانده میشوند الى الموت بسوی مرگ وهم ينظرون
و گویا که ایشان می‌نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورة بجهت قلت عدد و مدد و مکی زیادتی و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر
سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ يعدكم الله و یاد کنید آن را که وعده داد شما را خدای
احدى الطائفتين یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کفار انها لكم آن شماراست وتودون و شما دوست میدارید ان غير ذات
الشوكة اینکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تكون لكم باشد شما را که شنیده اید که کاروان چهل سوار بیش نیست و این
لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را میخواهید ويريد الله و میخواهد خدای ان يحق الحق اینکه ثابت کرده اند حق را بكلماته

و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از یک راه دور دیگر بمکه نهاد و ابوجهل با بسیار مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده بودم

بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح وظفر که پیغامبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ
نوشته وَيَقْطَعَ و ببرد و بر کند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زایل کند و ابطال کند کفر را یا ضعیف کند امر شرک را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه نخواهند و کاره باشند
آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستند رَبَّكُمْ از پروردگار خود و میگفتند اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا
علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستند فَاسْتَجَابَ پس اجابت
کرد خدای لَكُمْ مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ با آنکه مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آیندگان مراد
ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این هزار فرشته
در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و بعضی میگویند الفی بود بعد از الفی تا پنج
هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ
دلهای شما و ترس و قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه
و غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ راست کار است دشمنان را مقهور سازد إِذْ
يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا نیز که کشید در سر شما خواب سبک را صحابه و آن همه شب که روز آن التقاء فریقین خواسته بود و
دغدغه عظیم دست داد بجهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که روندگان را قدم در خاک میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان
گماشت أَمَنَةً برای ایمنی مِنْهُ حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز
می باید گذارد و بعضی محدث شدید و بعضی جنب آب ندارید و پای تا زانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت آمده و بر آب قادر و شما میگوئید ما
دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرموده وَيُنَزِّلُ و فرستاد عَلَيْكُمْ
بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را بِهِ بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ
وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت باهم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ و تا به بندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری
وَيُثَبِّتَ و برای آنکه ثابت گرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد
پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي یاد
کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده اند و مضمون وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ
من باشمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد
ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که در بشارة چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان می رفتند
و میگفتند بشارة باد که شما غالب شوید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شماراست پس ای فرشتگان
شما بشارة دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنان که حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس

و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی از ابن الانباری
نقل میکند که چون ملایکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا
مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی بر همه كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پایست ذَٰلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفت در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذَٰلِكُمْ اینست عقوبت
ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ
پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن از ده کافر زیاده نشایستی گریخت و بآیة الآن
خفف الله منسوخ شده چنانچه عن قریب مذکور گردد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا
مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز
گردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروه هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود بر عکس و هر که بغیر ازین دو وجه پشت
بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بغضب بزرگی از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و باز گشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جای باز گشتیست دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلعم در عریش آغاز دعا
کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل ع فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بطرف
دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای
مشرکان رسانید تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید قریش عرب کشته شدند و
هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیه آمد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشید
دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لکن خدای ایشانرا بکشت باین که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی
تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی و افکندن تو مشابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لکن
خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافه فعل بعید از راه کسب و محو از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود
صحابه را رضی الله عنهم بفناء افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلعم در مقام
بقاء بحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که و لکن الله رمی تا افاده معنی تفضیل
کند در معنی جمع نیکو تا لی محمد صلعم بالله لا یتبعه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلعم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده
پس از آن سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و این کلام و در تتمه مهب نقلیات و در نفحات الانس مذکور است که بنا بر کمال حال حق
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسول صلعم مستغرق بمقام فناء فی الله بوده

سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هرچند نشانهٔ فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو
بینداختی خدای انداخت وهم ازان جنس فعل از داود حاصل آمده بود فرمود وقتل داود جالوت داود جالوت را تو کشتی تا فرق با
میان مرتبهٔ مصطفی صلعم و دیگر پیغمبران فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را
بخود اضافه فرماید و وی سبحانه قدیم ومنزه از آفات وحوادث شعر مارمیت اذ رمیت گفت حق ۞ کار حق بر کارها دارد سبق ۞
گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ۞ ما کمان و تیر اندازش خداست ۞ تا فتد مغلوب کس این سر نیافت ۞ گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
واز مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرض بوده واین سخنان در جواهر التفسیر ببسطی لایق سمت
تحریر یافته وليبلي المؤمنين و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرد اند و تا عطا دهد مؤمنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن
نصرتست وغنیمت در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که بلاء حسن آنست که مبتلا ایشان را از نفوس ایشان فانی کرد آنند
وبعد از فنا بهویت خود ایشان باقی ساند امام قشیری گوید بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبتلا را در عین بلا شعر چه دانستی که این درد
نواز کیست ۞ ز رنج خویشتن میباش خرم ۞ کرو زهرت دهد بهتر ز شکر ۞ ور و زخمت زند بهتر ز مرهم إن الله سميع بدرستی که خدای
شنواست استغاثه و دعای شما شنوه عليم داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرموده ذلكم اینست کار کردیم وأن الله وآن
نیز هست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است كيد الكافرين مکر و حیلهٔ کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه با
ستار حرم متعلق شده گفتند خدای روی بقوم محمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته ترست و دین او فاضلتر و تو دوست تر دارد
روز جنگ نیز ابو جهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتين اليك پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم ومیفرماید إن تستفتحوا
اگر طلب فتح ونصرت کردید فقد جاءكم الفتح پس آمد شما فتح یعنی فتح آن دین که بحق دوسترست وإن تنتهوا واگر باز ایستید ای کافران باقی
مانده در جنگ بعد از کفر و معادات رسول فهو خير پس آن بهترست لكم مر شما را از قتل این جهان وعقوبت آن عالم وإن تعودوا واگر باز گردید
بمحاربهٔ مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغني ودفع نکند عنكم از شما فئتكم جماعت شما شيئا چیزی را از بلا ولو كثرت واگرچه
بسیار باشد آن جماعت وأن الله وبدرستی که خدای مع المؤمنين با مؤمنانست بنصرت ومعونت يا أيها الذين آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید أطيعوا الله فرمان برید خدای را ورسوله وفرستادهٔ او را ولا تولوا وبر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از
جهاد یا از فرمان خدای یا از وی مگردانید از رسول چه قرا مراد ازین آیه امرست بطاعت پیغمبر ونهی از مخالفت او وذکر طاعت حق تنبیه است بر
آنکه طاعت حق تعم در طاعت رسولست پس از امر رسول روی متابید وأنتم تسمعون وحال آنست که شما میشنوید که من میگویم که او
پیغامبرست ومی شنوید مواعظ قرآن را ولا تكونوا ومباشید كالذين مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنیدیم مثل اهل کتاب یا کفره یا
منافقان وهم وحال آنکه ایشان لا يسمعون نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع کنند پس گویا نمیشنوند شعر مگر چه میشنوم هرچه گفت سعدی
چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی إن شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم
کرانند از شنودن حق البكم گنگانند از گفتن حق الذين لا يعقلون آنانکه درنمی یابند حق را و بدترین از بهایم چه آمده که از خرد که سبب تفضیل انسان

بر سایر حیوانات آنست دوری برتافته اند و بجانب متابعت طبع ونفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار
که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر وابن حرمله ولو علم الله واگر دانستی خدای فيهم خيرا در ایشان نیکوی که انتفاعست
بآیات قرآنی لأسمعهم هر آینه بشنوانیدی و تصدیق کردندی ولو أسمعهم هر آینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون وایشان اعراض کنندگانند
از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که جد مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد
حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی که هم ایمان نمی آرد يا أيها الذين آمنوا ای مؤمنان استجيبوا لله اجابت کنید مر خدای را
وللرسول ومر فرستادهٔ او را إذا دعاكم چون بخوانند شما را رسول لما يحييكم بآن چیزی که شما را زنده کرد اند یعنی علوم دینیه که حیوة دل
از وست یا عقاید صحیحه واعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه اند است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده
شما را هلاک کند یا شهادت که حیوة است نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست واعلموا وبدانید أن الله آنرا که خدای يحول جدا کند
بين المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را بنده و تنبیه برآنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها
وگفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم ونقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیهٔ دل وخلوص آن پیش از آنکه جدا کند
حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرده وگفته اند حایل نکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل او
جانبی که خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند ولمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند که يحول بين المرء وقلبه
عبارت از آنست در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب و بیدارست شعر زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ۞
دل نیز حجاب بود برداشت زپیش وأنه وآنرا نیز بدانید که شما إليه تحشرون بوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود
واتقوا وبپرهیزید فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصيبن الذين ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منكم خاصة از شما خاصه یعنی
نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد و بظالم وغیر آن ظلم اثر آن فتنه برسد وآن بوقت اقرار منکرات وظهور بدعتها و مداهنه در امر
معروف ونهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا أن الله وبدانید که خدای چون عقوبت کند شديد العقاب سخت عقوبتست برکسی که ضرر
ظلم او متعدی بغیر باشد واذكروا و یاد کنید ای مهاجران إذ أنتم قليل آنرا که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان في الأرض در زمین
مکه پیش از هجرت تخافون می ترسیدید أن يتخطفكم الناس از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان
عرب بر شما تاختن آرند فآواكم پس جای داد شما را خدای در مدینه وأيدكم و تقویت کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بمظاهرت
انصار یا بامداد ملایکه در بدر ورزقكم وروزی داد شما را من الطيبات از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده لعلكم تشكرون تا شاید
که شما سپاسداری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعض از صحابه سخنان از پیغامبر میشنیدند و در افشای آن میکوشیدند
و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا الله
والرسول خیانت مکنید با خدای و با رسول او در اظهار اسرار وقولی آنست که چون پیغامبر صلعم ابو لبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود
با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را

یعنی شنیدن نافع دادی ولو أسمعهم واگر بشنوانیدی و تصدیق کردندی لتولوا

ظلموا

خواهد گشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغامبر آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این
آیت نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت منمایید در امانتها که میان
یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ
آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را امتحان نماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع
در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیاده میخواهیم
جوان و پیر که در بند مال و فرزند اند ۰ نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بمانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از
خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا جدایی که شما بدان
کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و اهل ادیان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی از شبهات یا از ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما
بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی اضافه بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان
حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و تابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی وقایه خود
گرفته باشد در ذات و صفات و افعال یعنی فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته شعر
گم شده چون سایه اندر آفتاب ۰ یا چه بوی گل در اجزای گلاب ۰ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجابت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند
و جز امیر المؤمنین علی و ابو بکر کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی بدان مجمع در آمد
و در باب پیغامبر صم استشارت نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه مستحکم بر آورد و از روزن آب و نان بوی می باید
داد تا بمیرد ابلیس این رای را نه پسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند
هم اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت هر جایی
رود مردم فریفته وی می شوند جمع را فریب دهد بیاید و با شما مقاتله کند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش غلامی از ایشان یک کس
را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت
رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت رسالت را بقتل آرند جبرئیل ع خبر آورد و آن حضرت صلوات الله علیه مرتضی
علی را علیه السلام بر فراش خود بخوابانید و با صدیق بغار ثور رفت و حق سبحانه پیغامبر خود را ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ
و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون
کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی می سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا
دهندگانست مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد می کند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند ۰ هر که در راه کسی

جاهی

جاهی کند ۰ خویش را آخر در آن چاه افکند ۰ آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار
بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که
وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را
لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ما لَقُلْنَا هر آیینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بسورة من مثله
و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این بگوییم و دیگر گفت إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر
قصهای که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص آورده ام بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صم فرمود که وای بر تو که این کلام الهی است
و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفتند نضر و متابعان او با او متفق
بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا ببار بر ما باران حِجَارَةً
مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما عذاب الیم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از نیستان بطلان
قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا طلبند و استعجال می کنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی
و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرداند قومی را و پیغامبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و ایشان استغفار می کنند یعنی در میان ایشان مستغفران اند از مؤمنان
یا بفرض که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از مرتضی علی ع منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه
رفت حضرت پیغامبرست و آنچه مانده استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال او و شاید بسبب غضب
الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروني اغفر لکم شعر گفت حق کامرزش از من می طلب ۰ کان طلب معفور را باشد سبب
از پی زهر گناه ار بشنوی ۰ هست استغفار تریاقی قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را وجه چیست آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند
ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز می دارند رسول و مؤمنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون می کنند وَمَا كَانُوا و
نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد رد قول کفارست که می گفتند نحن ولاة الحرم ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که
ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن
بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و بر نحو اند و عناد می کنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ
نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعض کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند
و صفیر می زدند و دست بر دست می کوفتند و قول آنست که وقت حضرت پیغامبر صم نماز میگذارد و ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند
و برین تقدیر مراد از صلوة نماز ماموره باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیرست در روز بدر و حرق و زجر است
در روز محشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه هستید که کفر می ورزید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و غنیمت بدر و واقعه کسر از اشرا

عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یک از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی می‌کشند و حق سبحانه میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنفِقُونَ نفقه می‌کنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میخرند و می‌کشند و بکفار می‌دهند لِيَصُدُّوا
تا بازدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسولست و گفته‌اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ
احد سوای لشکری که بخود می‌آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابو سفیان که زنانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و
بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج می‌کنند فَسَيُنفِقُونَهَا پس زود باشند که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن
نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز
فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ
رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران بجهت آنست تا جدا کرداند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافرانست از پاک که مؤمنانست
وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و باهم اندازد کافران را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم چسباند همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد
همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در احوال و اموال خود قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای
آنهاکه کافرند چون ابو سفیان و اصحاب او إِن يَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُم بیامرزیده شود مر ایشان را مَّا قَدْ سَلَفَ
آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَإِن يَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغامبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ
الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغامبران لشکر کشیدند و با آخر مستاصل شدند که ایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید
ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی شرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص
که توحیداست یا پرستش لِلَّهِ مر خدای را و بس فَإِنِ انتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با یمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا
يَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِن تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز
نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع
نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیک یاری دهنده ایست که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد الجزو العاشر من اجزاء الثلثون وَاعْلَمُوا
و بدانید ای مؤمنان أَنَّمَا غَنِمْتُم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِّن شَيْءٍ از هر چه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای
راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمانان را که
فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسلمانان با قوی که بر سلمان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای
برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش خمس بر پنج قسم شده برای رسول و چهار طایفه مذکوره متفرقست و حالا سهم رسول
بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم بوفات حضرت پیغامبر سهم ایشان و ذی
القربی ساقط است و تمام به ثلثه باقیه صرف کنند و نزد مالک تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع

تفردند

تفرد ند بدین قول که خمس غنیمت را شش قسم باید کرد مر خدای را و قسم مر پیغامبر را و چهار قسم طایفه مذکوره را و قسم که نام زد حق تعالی است به
عمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان
که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِن كُنتُمْ اگر هستید
شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنزَلْنَا و بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر
بنده ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روز که روی بروی آوردند گروه مسلمانان و کافران
و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر
لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنتُم یاد کنید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت
و آب نداشتید وَهُم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنكُمْ زیر تر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده به
طریق مفرقه عزیمت ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در وعده قصوی بودند و شما از بسیاری مردم
و کثرت اسلحه ایشان خبر می‌یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه که خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی
سلاح و ایشان بسیار و مسلح وَلَٰكِن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای و باتمام سازد أَمْرًا
کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا بود کاین در علم او و سزاوار بود باینکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِّيَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک شوید مَنْ
هَلَكَ هر که هلاک میشود عَن بَيِّنَةٍ از حجتی روشن قائم وَيَحْيَىٰ و زنده شود مَنْ حَيَّ هر که می‌زید عَن بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا مشهور یعنی واقعه بدر از
آیات عظیمه است هر که مشاهده نمود اگر می‌میرد و اگر می‌زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور
کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن گشت و هر که بر اسلام ماند حقیقت او مقرر و معین وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ
و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان در ترجمه کشف مذکورست که گوهر شب افروز عقل را
همچنانچه در حقه سینه دوستان می‌سپارند در آستین دشمنان ترجمان می‌نهند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی بارقه
نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف
ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا شعر
هر دو عالم بطلوع جا کر اوست ◦ خنک آنکس که عقل رهبر اوست
عقل کان رهنمای حیله‌گرست ◦ آن نه عقلست کان عقیله تست
نقلست که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که روز بش
را جنگ بدر واقع شده بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود باینکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد
مؤمنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ
اللَّهُ آنرا که چون نمود خدای ایشانرا فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندک تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند
وَلَوْ أَرَاكَهُمْ و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا كَثِيرًا بسیار و تو خبر دادی لَّفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل میشدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه تنازع می

کردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا قرار نمائیم ولکن الله ولیکن خدای سلّم بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از ضرب اعادی
انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست شما از جرات و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود
خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما ایشانرا قلیلا اندک تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان
حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کرد اند برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای حضرت پیغامبر صلعم آورده اند که ابن مسعود رضی الله
عنه در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت نزدیک بصد نیز باشند و حال آنکه ایشان
نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندک کرد اند شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند
و تهیهٔ اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابو جهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و برسنها بربندید و چون بحرب مشغول
شدند حق سبحانه مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست
بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگر چه بینی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب هزار تن را صد تن بیند
و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر آینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در
شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز
گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا لقیتم چون ببینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا
پس بایستید و از مقابلهٔ ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردن بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون تا باشید که
شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعای بدر بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم
و درین آیه تنبیه است بر آنکه باید بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد شعر تو بهر حالی که باشی روز و شب ٭ یکنفس غافل مباش از ذکر
در خوشی ذکر تو شکر نعمتست ٭ در بلاها التجا با حضرتست واطیعوا الله و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را در امر بجهاد و
ثبات قدم در معرکه قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بد دل شوید وتذهب ریحکم و برود قوت و دولت شما ریح مستعار از
دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه بادست در هبوب و نفوذ او و گفته اند ع اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی
برانند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بیادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصره میگویند و در حدیث آمده که نصرت
بالصبا واصبروا و شکیبائی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ و نصرة ولا تکونوا و مباشید کالذین
خرجوا مانند آنانی که بیرون آمدند من دیارهم از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر ورئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل
مکه اند که بجانب کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت
لا بلکه تا بدر برویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازهٔ ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند
پس خدای مؤمنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان بعجب می ورزند و ریا می کنند ویصدون و باز میدارند مردمرا
عن سبیل الله از دین خدای والله بما یعملون و خدای بآنچه ایشان می کنند محیط عالمست و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از

مکه بیرون آمدند بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند خواستند که باز گردند ابلیس
بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمد با ایشان ملاقات کرد و گفت شما نیکو حمایتی می کنید بروید و من ضامن که از بنی کنانه
مضرتی بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه ازین
قصه خبر میدهد واذ زین و یاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا
در دشمنی پیغامبر در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند وقال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم
هیچ غلبه کنندهٔ نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرة لشکر شما و بکر ایشان وانی جار لکم و من فریادرس و زنهار دهم شما را
از قوم کنانه فلما ترائت الفئتان پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص باز گشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنه
خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد و در آن
محل دست او در دست حارث بن هشام بود گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وقال و گفت
انی بریء من بیزارم منکم از زنهار شما انی اری بدرستی که من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که بمدد مؤمنان می آیند
انی اخاف الله بدرستی که من می ترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی
کار او بدین جای نرسیدی والله و خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را
پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد
که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید که گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم و آنها که در
دلهای ایشانست مرض شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان واضح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرة بدولت
هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدو نمایند چون
بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شآمت آن بدیشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غرّ بفریفته است هؤلاء این
گروه مؤمنانرا دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم علت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرموده ومن
یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار خود با او گذارد فان الله پس بتحقیق که خدای عزیز غالبست متوکل را فرو نگذارد حکیم
حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند ولو تری و اگر می دیدی ای محمد اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند فرشتگان الملائکة
که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و بنیه و منبه ابن الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرموده که ای حبیب
من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان یضربون میزدند عمودهای آتشین وجوههم بر رویهای ایشان وادبارهم
و بر پشتهای ایشان وذوقوا و می گفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخست هر آینه میدیدی امر منکری و
کار پر هول و دیگر ملائکه می گفتند ذلک این حرب با عذاب بما قدمت بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاد ایدیکم دستهای شما
از معاصی و ترک هجرت وان الله و دیگر بسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب

کفار بین عدلت پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه میگوید عادت مشرکان قریش کدأب آل فرعون همچون عادت
آنها که متابعان فرعون‌اند با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام والذین من قبلهم وچون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد وثمود
یا پیغامبران ایشان وآن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل که بر توحید خود نصب کرده بود ویا بمعجزات انبیا
فأخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای وعقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر وتکذیب بود ان الله بدرستی که خدای قوی با قوت
وقدرتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران ومکذبان ذلک این گرفتن وعقوبت پیشینیان بأن الله بسبب آنست که خدای
لم یک مغیرا نبود کرداننده وتبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه
تغیر وتبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی
ومردارخواری بود بمعادات حضرت پیغامبر صلعم وتکذیب قرآن واستهزا بآن وایذا وآزار مؤمنان بدتر ساختند وان الله وبدرستی که خدای
سمیع شنواست سخنان نافرجام مشرکان را علیم دانا بعقاید باطلهٔ ایشان دیگر باره برای تاکید می‌فرماید که کار قریش در تکذیب کدأب آل
فرعون همچنین صنع قوم فرعونست والذین من قبلهم وآنانکه قبل از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را
فأهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند وایشان را در بدر بقتل مستاصل ساختیم واغرقنا
وغرق کردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل وهر گروهی از غرقیان قبط وقتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران
بر نفسهای خود بکفر وعصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که
راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش‌اند چون ابوجهل وعتبه ونضر وامثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف وحیی بن اخطب
وجدی واضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی‌آرند ودیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که عهد بستی با ایشان منهم
از کفار وایشان بنو قریظه بودند که پیغامبر صلعم با ایشان معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می‌شکستند عهدهم عهد خود را فی کل مرة
در هر باری که عهد می‌کنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح یاری نمودند
وبعد از آن گفتند فراموش کردیم ودیگر باره عهد بستند ودر روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وهم لا یتقون وایشان
پرهیز نمی‌کنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد پس پریشان کردان
ومتفرق ساز بهم بسبب قتل ایشان من خلفهم آنرا که از پس ایشان‌اند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان
بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو باز دارد لعلهم باشد که آن دمندگان یذکرون پند گیرند وعبرت پذیرند واما تخافن
واگر بترسی ودریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان
عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال ایشان که من عهد شما را باز انداختم علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای
لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را ونمی‌پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین کفروا ومپندار ای محمد آنانکه کافر شدند
که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما در گریختن بدر یا شکستگان عهد پیغمبر باید بپندارد که ما عاجز کنیم از عقوبت ایشان

انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمی‌کنند ما را از عذاب خود حفص ولا یحسبن بغیبت خوانده یعنی باید که کافران نپندارند
که ما از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا وآماده سازید ای مؤمنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم آنچه توانید
من قوة از ساز وبرگ حرب که لشکریان قوت می‌یابند وعقبة بن عامر روایت کرده که از پیغامبر صلعم شنیدیم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی
بعضی از علما گفته‌اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر وکمان قوی‌ترین سلاحیست شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که در این
آیه گفته‌اند قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر تیر وکمان باطن تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع ورمی سهام حظوظ
از دل بر توجه بحق وفراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق وواثق بودن بعنایت او شعر
گر اعتماد تو بر اسب ولشکرست وسلاح ◦ مراست بر کرم دوست اعتماد تمام ◦ وگفته‌اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید
قلعها بجهت دفع کفار ومن رباط الخیل ودیگر آماده کنید از اسبان بسته ترهبون تا بترسانید به بدین استعداد عدو الله دشمن خدای
وعدوکم ودشمن خود را که کفار مکه‌اند وآخرین ودیگر بترسانید بسبب سلاح کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه که لا تعلمونهم شما
نمیدانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند ایشان را وایشان بقول مفسران یهود بودند یا منافقان یا مجوس ودر مدارک آورده که کفرهٔ جن‌اند چه صهیل
اسب جن را بترساند وما تنفقوا وآنچه نفقه می‌کنید من شیء از چیزی که دارید یوف الیکم در راه خدای یعنی ترتیب سلاح ونفقهٔ اسب

فی سبیل الله

یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون وشما ستم کرده نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا واگر میل کنند مشرکان
للسلم بصلح واستسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله وتوکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر وحیله طرح صلح انداخته
باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را العلیم داناست بدروغ وراست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد
ووبال مکر را بر ایشان گمارد چنانچه فرموده وان یریدوا واگر خواهند ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا وبصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که
بسنده است ترا خدای هو الذی ایدک اوست آنکه ترا قوت داد بنصره بیاری کردن خود وفرستادن ملایکه وبالمؤمنین وبهمه مؤمنان واهم
آنست که با انصار والف وپیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای ایشان یعنی اوس وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان تعصب و
ستیزه بود وهمواره بقتل وغارت هم اشتغال می‌نموده‌اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را باهم الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت
اصلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از مال ومتاع ما الفت تالیف نمی‌دادی وقادر نمی‌بودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای
ایشان از غایت عداوت ونهایت کینه وستیزه که باهم داشتند ولکن الله ولیکن خدای بحکمت بالغهٔ خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان
انه عزیز بدرستی که او غالب وقادرست هرچه خواهد کند حکیم داناست بحکمت آنچه می‌کند یا ایها النبی ای پیغامبر حسبک الله بسنده است
ترا خدای ومن اتبعک وآنانکه پیروی تو کردند من المؤمنین از گرویدگان این آیه از غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسول صلعم
وتسلیهٔ خواطر صحابه رضی الله عنهم وگفته‌اند سی وسه مرد وشش زن بر پیغامبر ایمان آورده بودند چون عمر بشرف اسلام دریافت وعدد اربعین
تمام شد این آیه نازل شد وابن عباس فرموده که سبب نزول آیه اسلام عمر است وبرین تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر با خبر کننده
حرض المؤمنین تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز وگرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست تن

صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما مقابله ده
تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکند وان یکن منکم و اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین
کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای و روز
قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و در زمان مقاتله قوت و ثبات و شکیبائی مؤمنان از مقابله یکی با ده اندیشه
ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ کردانیده فرمود الان اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خفف الله سبک کردانید
خدای عنکم از شما وعلم و دید ان فیکم ضعفا انکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة
صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند وان یکن
منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست
باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مفتاح الظفر شعر صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ٭ صبر کن ای دل که بعد ازان ظفر آید
از چنین صبر تلخ شتاب که روزی ٭ باغ شود سبز و شاخ گل بر آید ٭ آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت ص در
باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابوبکر فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند که هر یک بقدر طاعت و استطاعت
فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حال الاعداء و مدد مؤمنان زیادت شود فاروق گفت یا رسول الله اینان ائمه کفر اند همه
را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه و اصح آنست که سعد بن معاذ فرمود
که اشارت فرمای تا این اشرار ابرار آتش بسوزیم حضرت مصطفی ص بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد ما کان
نرسد و نشاید لنبی ان یکون مر پیغامبری را که باشد له اسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی
الارض در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما عرض
الدنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است والله و خدای یرید الاخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزالست والله عزیز
و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق
پیشی گرفته و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما
حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید در فدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر سعد و عمر از آن نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه به اخذ فدا
و صحابه بعد از نزول این آیه دست از غنایم بباز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است
حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
عفو کند گناه شما را رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر ص عباس را
که از جمله اسیران بود باداء فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد

گفت ای محمد روا میداری که عم تو درویش وار بخواستاری خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت فرمود که کو
آن بیضهای زر که بوقت خروج از مکه با ام فضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نهفته گفته بودم ترا که
خبر کرد فرمود که آفریدگار من پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه
کس دیگر بداد و آیه آمد یا ایها النبی ای پیغامبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آن کسانرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم
الله اگر داند خدای و ببیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه
فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع
شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی بهتر از آنچه
از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکند و سقایه زمزم نیز
بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف
نیست شعر خلاف وعده محالست که کریم آید ٭ لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده
اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش از این بکفر
فامکن منهم پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکنست که ترا ممکن سازد والله علیم
و خدای داناست بمآل بندگان حکیم حکم کننده است بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وهاجروا و
هجرت کردند بدوستی خدای و رسول او از وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف
نمودند وانفسهم و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایشان قوم مهاجرند والذین آووا و آنانکه جای دادند
ونصروا و نصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان بعض دیگر اند
و متولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند
ولم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را و نرسد شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا
تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله
افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم پس بر شما واجبست النصر یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروه مشرکان که باشد بینکم
وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهدی کنند والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد
و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند در مظاهرت
و معاونت الا تفعلوه مگر نکنید آنرا که فرمودم از دوستی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه و چه فتنه فی الارض
در زمین وفساد کبیر و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و هم را یاری نکنند هم ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر
ظهور کنند و فسادی و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر بار ان

از جزای نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغامبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و بی منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی همره شما شدند فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شمااند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان أَوْلَى بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی از میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست کسی را بران چون و چرا نرسد شعر نه در احکام او کسی را چون و چرا نه در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة مكية وهي مائة وتسع وعشرون آية

و این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند صحابه اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره است که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس رخنه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از تفسیر فقیه ابو اللیث نقل می کند که ثقات مشایخ ثقفیه از ذی النورین روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم حضرت رسالت میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود و آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سی یا چهل آیه از اوایل سوره بابو بکر داد و او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد از رفتن صدیق مرتضی علی را ع طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام مکن تو یا کسی که از تو باشد پس مرتضی علی با ابا بکر لاحق شد و در روز ترویه صدیق خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر حضرت امیر علیه السلام نزدیک جمره آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللَّهِ از خدای وَرَسُولِهِ و از فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائت است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا بند عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قول آنست که آیه اوایل در شوال فرود آمده پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی رحمه آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه

تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود مدت بچهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد شکسته بودند ایشا نرا
تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه آیید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیی بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در وی است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام که داشت أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای بَرِيءٌ بیزارست مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزارست فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ پس آن باز گشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از و گریزید و با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب درد ناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده گوید إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهدهای ایشانرا إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیانرا و از جمله وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است

متقی را چهار نشان بود • حفظ احکام شرع اول آن • ثانیا آنچه دسترس باشد • بر فقیران و بیکسان باشد • عهد را با وفا کند پیوند • هر چه باشد بدان شود خرسند •

و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که محرم و ذی الحجه و محرم درو است یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بهر ممر یعنی بسته کنید بریشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال خود را و این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان احد واگر یکی
من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم استجارک زینهار خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز او را و زینهار
ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدای را که قرآنست ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجای او که موضع امن اوست
و بعد از آن با او مقاتله نمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن او
نشنوده اند پس امان باید تا بشنوند و تدبر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه
تواند بود للمشرکین عهد مر مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق
و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صم بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام
نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فما استقاموا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لکم برای شما
فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیز
کاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشید بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما
لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند در باب شما الا حق قرابتی ولا ذمة و نه وفای عهدی یرضونکم خشنود میکردانند شما را بافواههم بزبانهای
خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا بسخنان شیرین میگویند وتابی و سرباز میزنند قلوبهم دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند
یعنی دل ایشان با زبان یکیست شعر دل در خیال عذر زبان در ادای عذر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست واکثرهم و بیشتر
از ایشان فاسقون بیرون آیند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند
اشتروا بدل کردند و بخریدند بایات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکان را تطمیع کرده
حطام دنیا
برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله
از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد کاریست که می کنند قولی آنست
که مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغامبر را صم شکسته و آیات توریه را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع می کردند
لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقصان عهد فی مؤمن درشان هیچ مؤمنی الا قرابت یا سوگند ولا ذمة و نه عهد واولئک و آن
گروه هم المعتدون ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را
واتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام ایشان راست آنچه شما راست و بر ایشانست
آنچه بر شما باشد ونفصل الایات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و بران تفکر میفرمایند وان نکثوا و اگر بشکنند
مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کنند با شما وطعنوا و طعن کنند فی دینکم در دین شما
و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که
ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم

ینتهون

ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن از دین الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند
ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغامبر صم و قریش آن بود که خلفای یکدیگر را از یکجانب دو
بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که خلفای رسول
بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود بنی قریظه اند که در روز حرب ابوسفیان و قوم او مدد کاری کردند وهموا و قصد کردند
مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه
قصد آن کردند که رسول صم جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد
یهودند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه وهم بدءوکم و حال آنکه آنست که ایشان ابتدا کردند بنقض عهد که کردند اول مرة اول بار
اتخشونهم آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه آنکه بترسید از عقاب وی
در ترک قتال کفار پس بجهاد ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان بعقوبات الهی در ترک مامور به قاتلوهم
کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم و رسوا
سازدشان بمقهوریت و مغلوبیت وینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان ویشف و شفا بخشد صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی
را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذای بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت
رسالت صم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب ویذهب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه
دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند ویتوب الله و توبه دهد خدای و باز گرداند بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه
درین آیه خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند
والله علیم و خدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره
و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذرانند برین که هستید ولما یعلم الله و نمی بیند خدای
الذین جاهدوا آنان را که جهاد کنند منکم از شما در راه وی ولم یتخذوا و فرا نگیرند من دون الله بجز خدای ولا رسوله و بغیر فرستاده او ولا
المؤمنین و بدون مؤمنان ولیجة دوستی پنهان که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت
و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها و براءه
معلومست آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رضی الله عنه جواب
داد که مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمی کنید مرتضی علی علیه السلام فرمود که شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس
گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نمائیم و خانه کعبه را تعظیم می کنیم و حاجیان را شربت می دهیم و اسیران را از بند می رهانیم این آیه نازل شد که
ما کان نمیرسد و روا نباشد للمشرکین مر مشرکان را ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ
جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس گویا عمارت او عمارت جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالتی که گواهان

باشند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان
دو امر مخالف که آن عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولَئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای
ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایهٔ حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاوید باشند بسبب کفر إِنَّمَا جز این نیست که
عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان برسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور دینی إِلَّا اللَّهَ
مگر از خدای فَعَسَى أُولَئِكَ پس آن گروه شایان أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغهٔ توقع جهت
قطع طمع مشرکانست یعنی اهتداء آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست
که چگونه خواهد بود شعر جایی که شیر مردان در معرض عقابند ◦ روباه سیرتانرا آنجا چه تاب باشد ◦ و دیگر منع مؤمنانست از اعتزاز با عمال
خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور شد از فیض ازل مهجور است شعر مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ◦ بدین سبب بدر بارگاه
عزت دور ◦ آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم حجاج را نبید زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان آن حضرت صلعم آن
منصب بعباس تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی ع بمقام مفاخرت در آمدند عباس
بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمود و علی ع باسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق علی را آیت فرستاد که أَجَعَلْتُمْ آیا میدادید
سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایهٔ حاجیانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ آمَنَ همچو آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ
بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشرکانرا که بشرک بر خود ستم می کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند
بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیهٔ اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب
أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگ ترانند از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترانند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایهٔ حاج و عمارت کنند و جامع این صفات
نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایضه از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانهای که لَهُمْ فِيهَا مر
ایشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایمایی هست بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی
نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا در آن بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعم دنیوی در جنب او حقیر باشد وجه نعمت بهتر از رحمت و رضوان
و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مؤمنان رحمت را تقدیم
کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظمست شعر گنه ما افزون بود در شمار

عفوت

عفوت افزون تر از گناه همه ◦ قطرهٔ ابر رحمت تو بس است ◦ شستن نامهٔ سیاه همه ◦ آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بهجرت
اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان ومان از محبت زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت
نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان
یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شمارا از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ
و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل را از ایشان بپسندد فَأُولَئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند حالا
ما در میان قبایل و عشایر خودیم و معاملات و تجارات از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که قُلْ بگوی ای محمد متروکان
هجرت را که إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ
و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهای که آنها را کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی
آن وَمَسَاكِنُ و مسکنهای که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری
نه طبیعی دوست تر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم
دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه
بیرون رفتگانرا از حد فرمان درین آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و تولیت شرایط تقفیر واجب است با آنکه ازین آیت رایحهٔ ناامیدی ◦
استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ
دنیوی بر آن اختیار می کنند ای عزیز مرد باید که ابرهیم وار روی از کونین بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان و فرزند را
قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد شعر آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند ◦ فرزند و عیال و
خان و مانرا چه کند ◦ حضرت رسالت صلعم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین
از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته بود و قصهٔ قربان کردن اسمعیل ع از
قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخواست و گفت الهی اکنون جز ترا ندارم روی بکعبه
نهاد بعد از آنکه بیست و چهار موقف استاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدر مشوق سید بر سرای خود آمد حلقه در بجنبانید مادر را آواز
داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود ابا ما چه کار شعر
ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم ◦ جانرا اسیر بندهای تو کرده ایم ◦ ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز ◦ وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی که یاری کرد خدای شمارا ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون
روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین
و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت پیغامبر صلعم دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه

این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت پیغامبر صلعم رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان
چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت ثبات اعجاب نمود و
این سخن بحضرت رسید نپسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مؤمنان
میدهد که شما را یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع
نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی
و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که
تمام لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلعم چهار تن بماندند حضرت علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود و حضرت
در آن روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را بهیبتی داند
و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته بمیکشیدند
که آنحضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم صلعم استدلال می توان نمود که در چنان روز بر استری که در معرکه حرب
کر و فر ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسبت خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید
حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة
بقره مردم بآواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بیندای حمله کفار شدند و آنحضرت فرمود
که الآن حمی الوطیس و تلاوت دعاء موسی عم که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و لک المشتکی و انت المستعان اللهم
شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشت خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف
کفار فرو ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا در چشم و دهان او از خاک و سنگ رسید و
شکست بر دشمن افتاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که
سبب سکون و آرام قلوبست عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا تنها داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان
تا بندای عباس بازگشتند وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنها ملا یکه
بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار
یا شانزده هزار بوده وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیاری از ایشان کشته شد و شش هزار
از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ
و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس توبه میکند خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ
بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بهر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از
واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلعم آمده بشرف اسلام معزز گشتند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کننده را رَحِيمٌ

مهربانست

مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند
بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمی کنند و ابن عباس فرموده که
نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ
هَٰذَا پس ازین سال که سنه برائة است و آن سنه تاسعه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم گفته
که مراد منع کفار ست از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام
و امام شافعی همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست
که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین می
ترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل
و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که در یک بلد بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه
در بایست بود از طعام و شراب بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات آنجا میرفتند إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید
گمان مدار که ضایعم تو بگذاری ❁ که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب ❁ بروی در احسان اگر تو در بندی ❁ دری دیگر بگشاید مفتح
الابواب ❁ بعد از ذکر مقاتله وثنی بجانب کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الَّذِينَ با آنانکه لَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تشبیه و قائل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمی گروند بروز
قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد
وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول
او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با
اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج و نسبت هر کس از ایشان که مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ
از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و ننشینند تا وقتی که تسلیم کنند
یا جزیه بگیرند و گردن ایشانرا سیلی فرو کوبند بمفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون شبه کتابست ملحق اند به
اهل کتابین و امام شافعی گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان
بانیغ است یا اسلام و امام مالک گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتلست وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که عزیر
پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب عم از سبط لاوی بچهار واسطه به هارون
بن عمران عم میرسد و مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بختنصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را

منهزم ساخت و هر که توریة می دانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون صد سال
بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاده حق تعالی در اثنای
طریق در قریهٔ سایر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده کردانید چنانچه در سورهٔ بقره گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق
ننمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند
و بپنج انگشت کتابت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة داند و خواند در میان ما نیست چه
دانیم که این توریة است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعهٔ بختنصر توریة
را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مردم برفتند و توریة را از آن محل برداشته بمجمع آوردند با آنچه عزیر نوشته
بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشته متعجب شدند گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست
پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلعم این سخن گفتند **وقالت النصاری**
و گفتند ترسایان **المسیح ابن الله** عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجوب فرزند برای وجود پدر مستحیل شمرند
با آنکه انوا ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده برین جرات اقدام کردند **ذلک** آنچه مذکور شد **قولهم** گفتن ایشانست **بافواههم**
بزبانهای ایشان نه که بدیشان افترا می کنند یا سخنیست مهمل که بزبان میرانند و حقیقتی ندارد **یضاهئون** مشابه می سازند سخن خود را
قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند **من قبل** پیش از ایشان یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه
ابو اللات و ابو العزی میخوانند **قاتلهم الله** لعنت کناد خدای برایشان **انی یؤفکون** چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجب است **اتخذوا** فرا گرفتند یهود و نصاری **احبارهم** علماء خود را **ورهبانهم** و عباد خود را **اربابا** خدایان **من دون الله** بجز از
خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده می کنند ایشان را **والمسیح ابن مریم** و عیسی پسر
مریم را نیز بخدای میگرفتند **وما امروا** و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گرفتگان ایشان بخدای مامور نیستند در همه
کتابها **الا لیعبدوا** مگر آنرا که فرمان برند و پرستند **الها واحدا** یک خدای را که در وحدانیت **لا اله** هیچ معبودی نیست **الا هو** مگر او **سبحانه**
پاکست او **عما یشرکون** از آنچه با وی انباز میکنند **یریدون** میخواهند جهودان و ترسایان **ان یطفئوا** آنکه فرو نشانند **نور الله** نور خدا را
که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند **بافواههم** باد دهنهای خویش یا به
تکذیبی که بزبان میرانند **ویابی الله** و نمی خواهد خدای و نمی پسندد **الا ان یتم** مگر آنکه تمام کرداند **نوره** دین روشن خود را باعلاء
اعلام توحید **ولو کره الکافرون** و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند عربیه یرید الجاحدون لیطفئوا و یابی الله
الا ان یتمه ٭ چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ کسی کش پف کند سبلتش بسوزد ٭ پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید **هو الذی**
او ستآن خداوندی که بفضل شامل خود **ارسل** فرستاد **رسوله** فرستادهٔ خود را که محمد است صلعم **بالهدی** بقرآن که محض هدایتست **ودین الحق**
و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود **لیظهره** تا ظاهر و غالب کرداند دین خود را **علی الدین کله** بر همه دینها و منسوخ سازد

احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی ع خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند **ولو کره المشرکون** و اگرچه کراهت دارند مشرکان برین
صورت را **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **ان کثیرا** بدرستی که بسیاری **من الاحبار والرهبان** از علما و زهاد یهود و نصاری
لیاکلون هر آینه که میخورند **اموال الناس** مالهای مردمانرا **بالباطل** برشوت در حکم **ویصدون** و باز میدارند خلق را **عن سبیل الله** از دین خدای
یعنی منع می کنند از دخول در اسلام **والذین** و آنانکه از اهل کتاب و غیر که از روی حرص و بخل **یکنزون الذهب** گنج می نهند زر را **والفضة** و نقره
را **ولا ینفقونها** و نفقه می کنند گنجها را **فی سبیل الله** در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده است که ما ادی زکوته فلیس بکنز یعنی آنچه
زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود **فبشرهم** بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده
را **بعذاب الیم** بعذاب دردناک **یوم یحمی** روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را **علیها** بر آن گنجها **فی نار جهنم** در آتش دوزخ
فتکوی پس داغ کرده شود **بها** بدان دینارها و درمهای سوزان **جباههم** پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بران
زده اند **وجنوبهم** و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند **وظهورهم** و پشتهای ایشان که برد روی ایشان کردانیده اند و گفته اند
اشرف اعضا و ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه دارند این هر سه را در آن روز معذب سازند بداغ و گویند **هذا ما کنزتم** که دماغ و دل و جگر است م
اینست آنچه گنج نهاده بودید **لانفسکم** برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد **فذوقوا** پس بچشید **ما کنتم تکنزون**
وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوجی مذکور است که اگر دیگران
خزینهٔ مال یعنی ذخیره کنند تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران گنج اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقی جوی شعر یک درهم کان دهی
بدرویشی ٭ بهتر از گنجهای بدتر است ٭ زانچه داری تمتعی بردان ٭ کان دیگر روزی کشر دیگر است ٭ چون اعیاد متعبدان
اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و
پنجاه و چهار روز و کسری باشد پس در هر سه سال سنهٔ ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه
بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدت آن فرمود **ان عدة**
الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است **عند الله** نزدیک خدای **اثنا عشر شهرا** دوازده ماهست **فی کتاب الله** در لوح محفوظ
یا در حکم او و نوشته است خدای این حکم را **یوم خلق السموات والارض** در روزی که بیافرید آسمان و زمین را **منها** ازین دوازده ماه **اربعة**
حرم چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجبست **ذلک الدین القیم** اینست حساب
درست در شمار ماهها **فلا تظلموا** پس ستم مکنید **فیهن** درین چهار ماه **انفسکم** بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت
این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل
شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها شابه است بگناه
در حرم یا در حال احرام **وقاتلوا المشرکین** و کارزار کنید با مشرکان **کافة** همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن **کما یقاتلونکم کافة** چنانکه
همهٔ ایشان با شما کارزار می کنند **واعلموا ان الله** و بدانید که خدای **مع المتقین** با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع

اهل جاهلیت بقتل وغارت مستانس شده بودند ودر ماههای حرام قتال نمیکردند وچون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند
ما سه ماه پی در پی از تاراج وغارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صوتی برانگیخت ودر موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال
محرم را حلال کرده اید وحرمت اورا تاخیر کرده بماه صفر مردمان قول اورا قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین سال محرم را
حرام ساخت وصفر را حلال کرد وگاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت اورا تاخیر کردندی بماهی بعد از وی واورا
حلال داشتندی ودر سالی چهار ماه حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسی
میگفتند حق سبحانه فرمود که انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونی است در کفر زیرا که تحلیل
ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه کرده میشوند وحفص یضل بصیغه مجهول میخواند
یعنی گمراه کرده اند میشوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراه زیاده بر زیاده یحلونه حلال میدارند نسی از اشهر حرم
عاما در سالی وبجای او ماه دیگر را حرام میکنند ویحرمونه وحرام میدارند نسی را عاما در سال دیگر وهمان ماه را که حلال کرده بودند
بر حرمت او مستقر میسازند ودر آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لیواطئوا تا موافق سازند وتمام کنند عدة
ما حرم الله شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میدانستند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت
عدد ما حرم الله آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان
بیاراسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله وخدای لا یهدی القوم الکافرین توفیق رشاد وهدایت ندهد
گروه ناگرویدگان را. در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند وخلق را از دست وزبان خود ایمن میساختند
مؤمنان بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند واذا وآزار خلق بزبان ودست فرو گذارند که مکافات
آزار آزار است ومجازات اضرار همان اضرار. شعر آزار دل خلق مجوی بی سببی ● تا بر نکشد یارب نیم شبی ● بر مال وجمال خویشتن
تکیه مکن ● کان را بشبی برند واین را بتبی ● نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغامبر صلعم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت
حرارت بود واهل مدینه بسبب خشک سالی بقحط الحال مبتلی گشته اند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان
عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعدا وقلت زاد وکم بود ابکراهت طبیعی در رفتن تکاسل می
ورزیدند این آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعلاء کلمه دین اذا قیل لکم چون گویند شما
را که بجهت تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای وجهاد کنید اثاقلتم گران جنبیده درنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض
بسوی زمین از دوری که اهل را میل کنید بمزروعات ارض وثمار آن ارضیتم آیا راضی شده وخرسند گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا
من الآخرة از ثواب آخرت بکنید ودیو را بر آخرة مگزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری از زندگانی دنیا فی الآخرة در جنب
سرای آخرت ونعیم آن الا قلیل مگر اندکی مختصر وهیچ عاقل بزرگ را از دست ندهد برای خردتر. شعر متاع این جهان فانی معیوب
نعیم آن جهان باقی مرغوب ● چرا کس دولت باقی گذارد ● بنعمتهای فانی سر در آرد ● الا تنفروا اگر بیرون نروید بحرب که شما را فرمان

شد یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک بانکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را
هلاک کند ویستبدل وبدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن وابناء فارس ولا تضروه شیئا وزیان
نتوانید رسانید چیزی بخدای اگر بی یاری نستانید یا رسول الله اورا که در پناه عصمت اوست والله وخدای علی کل شیء بر همه چیز
از تبدیل وتغییر قدیر تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغامبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند ودر مستقبل اورا فرو نگذارد
چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد اورا خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کافران
از مکه وحق سبحانه اورا دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دوم دو بود ونصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار در غار
ثور وآن غاریست بر اعلی جبل ثور الطحل در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی ودر آن وقت کبکی آنجا نمی رسید ودعاة
واهل صحابه از نزول در آن بزیافت وی بیرون آمدن پی بدر غار او رد وحق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید
وجفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرده بیضه نهادند وعنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل ظنوا الحمام وظنوا
العنکبوت علی ● خیر البریة لم تنسج ولم تحم ● القصة کفار بدر غار رسیدند بسبب آن حالات بر خلوت تمام اذا نام داشت متعرض
غار نشدند وصدیق میگفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات فرمود که ما ظنک
باثنین الله ثالثهما وحق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغامبر لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی
که خدای معنا با ماست بنصرت بر اعادی وعصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است
علیه بر رسول واشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بغایت مضطرب بود وشیخ فرید الدین عطار
در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده شعر خواجه اول که اول یار اوست ● ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست ● چون سکینه
شد حق منزل بود ● گشت شکلهای عالم حل برو وایده وقوت داد خدای پیغامبر خود را بجنود بلشکرهای ملایکه که لم تروها ندیدید
ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست وحفاظت او نمودند یا مراد ملایکه منزله اند در بدر واحزاب وحنین وجعل وگردانید
کلمة الذین کفروا کلمه آنهارا که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر می شد خوار وبی مقدار ساخت وکلمة الله وکلمه خدای
یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر ورفیع قدرتر است والله عزیز وخدای غالب است عزیز کرداند اهل توحید
را حکیم داناست خوار سازد اهل شرک را. مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاهلان بجهاد یاری نکنید
پیغامبر مرا من اورا یاری کنم چنانچه در آن محل با او یک کس بیش نبود وتمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم واز
میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست وما النصر الا من عند الله شعر یاری از من جوی از خیل
سپاه ● داد باش کوی نی با امیر وشاه ● هر کرا یاری کنم برتر شود ● هر که را دور افکنم ابتر شود ● انفروا بیرون روید بغزوه تبوک
انفروا خفافا سبکباران وثقالا وگران باران ومفسران در خفاف وثقال اقوال است حاصلش آنکه مراد سواران وپیادگان یا تن درستان
وبیماران یا جوانان وپیران یا درویشان وتوانگران وبی سلاحان ومسلحان یا عزبان وکدخدایان یا لاغران وفربهان یا ستغرفان

قایع بود نزدیک حضرت صلعم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از غار ثور

یا خود ستمکاران سلمی رحمة الله میگوید سبک روحان بارتکاب طاعات وگرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمة الله فرموده یا
که خفاف آنانند که از بند شهود ما سوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف
مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند بر پرورش هدایت متوجه جذبهٔ حقانی شده هر دو طایفه
در راه اند اما یکی ببال الجذبه می پرد و یکی بپای کوشش راه می پاید آنکه بپا میرود در قدمی عالمی زیر پی کند و آنکه ببال اقبال می پرد
بیک بساط مشاهده ما سوی را طی کند شعر مرد عارف چون بدان پر می پرد ° در دمی از نه فلک می بگذرد ° سیر زاهد هر دمی
یک روزه راه ° سیر عارف هر زمان تا تخت شاه ° در اسباب نزول آورده اند که جمعی به بهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی
کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکبارند از
مال و منال و آنها که گرانند باحمال اشغال وجاهدوا و جهاد کنید فی سبیل الله در راه خدای باموالکم بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح
کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و
ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلعم مردمان را بغزوهٔ تبوک اشارت
فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا و مو
راگران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستور اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در
شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا خواستهٔ دنیاوی قریبا نزدیک بفرا گرفتن وسفرا
قاصدا و سفری میانه آسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشقة بدیشان مسافتی که به
مشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان می کند که
چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی لخرجنا
هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما و در موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک می کنند نفسهای خود را در این سوگند دروغ
یعنی مستحق عذاب می سازند والله یعلم و خدای میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند عفا الله عنک حق سبحانه پیغمبر
خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی چنانچه
مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید که غفر الله لک و الله یاد در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلعم بعضی مستاذنان را
اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در باز ایستادن
لهم مر ایشان را و عذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد لک
مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین و تا میدانستی دروغ گویان را لا یستأذنک دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون
آن کسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد نکنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای
خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستأذنک جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین

لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز آخر وارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام
متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون
آمدن بغزوه لاعدوا هر آینه آماده میکردند له برای خروج عدة آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن
کره الله و لیکن کراهیت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم بر انگیختن ایشان را درین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و ترس و
کاهلی گماشت بر ایشان وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و معلولان گویند سخن حضرت پیغامبر بود صلعم یا بعضی از ایشان با بعضی می گفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع
مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر کوچ
کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما
همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید و حق سبحانه موافق قول آن حضرت آیة فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در
میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بیم و مکر و غدر ولاوضعوا و هر آینه در تاختندی خلالکم در میان شما بسخن چینی
و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می
ترسانیدند وفیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما را بدیشان می رسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین
بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوهٔ احد
که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل
در ابطال امر تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر و غالب شد امر الله کار خدا بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم
کارهون و ایشان ناخواهان بودند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست شعر چون ترا اندر حریم قرب
نوبت داده شاه ° از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ° آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جد بن قیس را گفت
هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریهای خوب و کنیزان نکو بگیری جد
بن قیس گفت که انصار میدانند که من مشعوفم بنساء می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیة آمد
ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة
بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستی که اسباب نزول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است و
احاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد صلعم در بعضی غزوها حسنة نیکویی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم
اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد
یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی در اندیشه کردیم و بدین
حرب نرفتیم ویتولوا و بر گردند از مجلسهای خود وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوی ای محمد

لن يصيبنا نرسد بما الا ما كتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرّا و ضرّا و دولت و نکبت
هو مولينا اوست یار ما و سازنده کار ما وعلى الله و بر خدا نه بغیر او فليتوكل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای
حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قل بگوای محمد مر ایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار
نمی برید که بما رسد الا احدى الحسنيين مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم ونحن وما نتربص بكم چشم میداریم بشما
یکی از دو چیز بد ان يصيبكم الله آنکه برساند خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید او بايدينا
یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید انا معكم متربصون بدرستی که ما با شما
منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول صلعم گفت مرا اجازت تخلف ده و طلب چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما
لشکر خود را بمال خود مددکاری نمایم آیت آمد که قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع
رغبت او كرها و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لن يتقبل منكم قبول کرده نخواهد شد از شما انكم كنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقين
گروه بیرون روندگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم
نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان كفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله و بفرستاده او ولا يأتون الصلوة و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر
الا وهم كسالى مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ينفقون و نفقه نمی کنند در راه خدای الا وهم
كارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه می کنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارد و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فلا
تعجبك پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آن حضرتست و مراد امت اند مؤمنان را میفرماید متعجب نکرداند شما را اموالهم مالهای منافقان
ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبالست مر ایشان را انما يريد الله جز این نیست که میخواهد خدای ليعذبهم تا عذاب
کند ایشان را بها بدانها في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان می رسد از مصایب فرزندان
وتزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم كافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند تا مال
ایشان را دستگیر نه و فرزند نیز بفریاد ایشان رسد شعر چون مرگ کشد کمان گردان در بند ۰ نتوان بسیم و زر جستن از آن خم کمند
و آن لحظه که دست اجل از پای فکند ۰ نی مال بفریاد رسد نی فرزند ويحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنكم که ایشان از جمله شما اند
یعنی از اهل اسلام اند وما هم منكم و نیستند ایشان از جهت ابطال کفر ولكنهم و لیکن ایشان قوم يفرقون گروهی اند که میترسند از شما که
با ایشان از قتل و اسر آن نکنید که با مشرکان می کنید بتقیه اظهار اسلام می کنند لو يجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه
یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لولوا اليه هر آینه روی میکنند بدان از
ترس شما وهم يجمحون و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کردن از نکردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود
ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیت آمد که ومنهم و از
منافقان من يلمزك کس هست که عیب می کند ترا في الصدقات در قسمت صدقها و گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص

بن زهیر که سر خوارج بوده فرود آمد که بوقت قسمت غنایم چنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان را حظ وافی از غنایم بدیشان
داد او بر آن طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی علیه السلام از یمن فرستاده بود و حضرت پیغامبر صلعم تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا
فرمود جرأت نموده با حضرت رسول صلعم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت صلعم
او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکورست که مرتضی علی را علیه الصلوة والسلام فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی
در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی علیه السلام با ایشان قتال کرد و تفصیل
این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جر
نفع خود بوده چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد رضوا بپسندند آن قسمت را
وان لم يعطوا منها و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان اذا هم يسخطون ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند ولو انهم رضوا
و اگر ایشان بپسندندی آن قسمت را ما آتاهم الله آنچه دهد ایشان را خدای ورسوله و فرستاده او از غنیمت و صدقه بدان خرسند
کردندی وقالوا و گویندی حسبنا الله بس است ما را فضل خدای سيؤتينا الله زود باشد که بدهد ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمتی
دیگر ورسوله و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا بما عطا فرموده انا الى الله بدرستی که ما بخدای راغبون باز گردندگانیم و امید
دارانیم هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجتست و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابرهیم ادهم قدس الله سرهما
نقل میکند که هر که بعطاء در خرسند شد از غم و ملال باز رست شعر رضا بداده بده وز جبین گره بگشای ۰ که بر من و تو در اختیار نگشاده است
و در همین معنی فرموده است شعر بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی ۰ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ۰ پس بیان مصارف
صدقات می کند تا دانند که آنچه آنحضرت صلعم در قسمت غنایم فرموده عین صواب بوده انما الصدقات جز این نیست که صدقات یعنی زکوة
للفقراء مر درویشان راست والمساكين و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت
در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست والعاملين عليها و دیگر
مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف
عرب بودند که حضرت پیغامبر صلعم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشان ایشان را از غنایم حنین قسمت کامل
داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از
ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وفي الرقاب و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان
از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز می خرد در اداء نجوم کتابت او زکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله
بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد والغارمين و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف
کرده وفي سبيل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن

پل و رباط و غیر آن از این جمله است وابن السبیل و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است
زکوة را فریضة فرض کردنی من الله ثابت از نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید
و باید شعر حق تعالی چون در قسمت گشاد • هر کسی را آنچه می بایست داد • نیست واقع اندر آن قسمت غلط • بنده را خواهی
رضا خواهی سخط • آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سواک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان
از کینه سید عالم صلعم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهای که زبان از ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع
آنحضرت رسد جمع شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم او باور می
کند نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد صلعم سخن شنوا است
ما بنفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیة آمد که ومنهم و از منافقان الذین یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغامبر را ویقولون
و میگویند هو اذن او مرد خوش شنوا است که هرچه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشان را که او اذن خیر لکم شنونده خیر است شما را یعنی
او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوئیست یؤمن بالله تصدیق میکند خدای را در هرچه گفته
و میگوید ویؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او رحمت است
للذین آمنوا مر آنکسان را که اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را بی اندامی برده از
روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید والذین یؤذون و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستاده خدای را
لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند می خورند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند
لیرضوکم تا شما را خوشنود کردانند از خود والله ورسوله و خدای و رسول او احق سزاوارترند ان یرضوه آنکه خشنود سازند منافقان
و برابمعنی رسول را چه سخن در آذاء او و رضای رسولست و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای وابسته
خوشنودی رسول او است پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان می برند الم یعلموا آیا نمیدانند
انه من یحادد الله آنکه هر کس خلاف کند با خدای ورسوله و با رسول او و از حد در گذراند فان له پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نار جهنم
آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوای بزرگست در اسباب نزول از قول
مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغامبر خود را خدا را سخن آزمای و متردد رای میگفتند و بفسوس و استهزا سخنان ادا میکردند
و بعضی از ایشان تمنای میبردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که بسبب فضیحت ما شدی این آیة نازل شد که یحذر
المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورة سوره از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره مؤمنان را
و خبر دهد بما فی قلوبهم بآنچه در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قل استهزءوا بگو ای محمد مر ایشان را که افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است
یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما ان الله بدرستی که خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیز را
که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان
پیش

50

پیش حضرت رسالت صلعم میرفتند و میگفتند ببینید این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام
سازد و این سخن بنور صدق بر باطن آن حضرت صلعم ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان
استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفت عمار رضی الله عنه پیغام برسانید و ایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند
که ما سخنی بطریق هزل و بازی چنانچه داب ره گذریان باشد میگفتیم آیة آمد که ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد صلعم ایشان را که چه میگفتند لیقولن
هر آینه گویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما که همچون مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع از سخنان ونلعب و بازی میکردیم در آنچه می
گفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ أبالله آیا بخدای وآیاته و بسخنان وی ورسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید که استهزا میکنید
و استهزا با اینها نشاید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای
بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة از گروهی منکم از شما که توبه کنند و آن مخشن بن حمیر بود از
ایشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم
کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناهکاران باصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه
که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان برخی دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگراند در نفاق و شقاق یأمرون میفرمایند
بالمنکر بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغامبر صلعم وینهون و باز میدارند عن المعروف از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق
و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ویقبضون و فرا میگیرند ایدیهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا
از رفع برای دعا و مناجات و سلمی فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را فنسیهم
پس فرو گذاشت ایشان را خدای و باز داشت فضل خود را از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان زن و مرد و ایشان هم الفاسقون
ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق را والمنافقات و زنان منافقه را و
الکفار و ناگرویدگان را از زن و مرد نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند در آن هی حسبهم آن آتش بس است ایشان را
برای عقوبت ولعنهم الله و دور کرده است ایشان را خدای از رحمت خود ولهم و مر ایشان راست در آخرت عذاب مقیم عذاب پاینده
که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است شعر ای آنکه ز تیره حالی و بد روزی
در باطنت آتش نفاق افروزی • در هر نفست شعله بیشتر است • میسوزد در آن شعله که خوش میسوزی کالذین ای منافقان
هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند که سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی به تن
از شما قوی تر بودند واکثر و بیشتر بودند از شما اموالا واولادا از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود
فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیی و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع
گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی بس کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنها که بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهره
خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچون خوضی که گذشتگان خاضوا خوض نمودند و بران رفتند اولئک

آن گروه حبطت نابوده شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد والآخرة
و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت واولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم
آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیی مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش
از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که بر جفه و صیحه
بمردند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشه زهر هلاک چشید واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب
بودند که بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علی نبینا و علیه که بچه نوع هلاک
شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بالبینات با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای
لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود
ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مؤمن والمؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان
برخی دیگراند در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمان برداریست وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی
که کفر و کذب کاریست ویقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان ویطیعون الله
و فرمان می برند خدای را ورسوله و پیغامبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز
بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست بموضع هر شیئی در موضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات
مردان و زنان مؤمن را جنات تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان
باشند در آن ومساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن علم ست
در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت امام ثعلبی میگوید نهریست در جنت که بوستانهای او بر هر دو کنارهٔ او
ورضوان من الله و خوشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را اکبر بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشاء تمام
کرامات رضای حضرت عزتست و مؤدی به نیل وصال و فوز بلقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضا
حضرة الله مطلوبی نیست **شعر** یکی میخواهد از تو جنت و حور ● یکی خواهد که از دوزخ شود دور ● و لیکن ما نخواهیم این و آن جست
مراد ما همین خشنودی تست ● چو تو خشنود گشتی در دو عالم ● همین مقصود بس والله اعلم ● در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه
خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم
و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید که آیا ندهیم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن
چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر بود خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود
که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب او محقر بلکه نعیم
بهشت باذاء او محقر است یا ایها النبی ای پیغامبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت

حدود بدیشان واغلظ علیهم و درشت باش بر ایشان در جهاد و محاجا بایکن و مأویهم و بازگشتگاه ایشان هم دوزخ است وبئس
المصیر و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بن دراز گوشی سوار الحاجب قبا بمدینه می آمد و
و از برای تنفیر مردم از آن سفر میگفت اگر چه محمد آورده حق باشد ما ازین دراز گوشان که بدان سواریم بدتر باشیم پسر زن او معصب آن
سخن را بعرض حضرت پیغامبر صلعم رسانید و آن حضرت جلاس را طلبید بحضور معصب از آن مقاله سوال کرد جلاس سوگند یاد کرد که نگفته
ام و معصب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم کرد و حق سبحانه آیتی فرستاده که
یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعنه زدند در دین
و شک آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا
بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغامبر صلعم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند
و به پادشاهی بردارند وما نقموا و کینه نداشتند بمارسول و مؤمنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و
فرستادهٔ او من فضله از تفضل و تکریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغامبر صلعم بدانجا رسید
و ببرکت آن حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند بکار آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس
کشته شده بود و حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل
و کرم رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم اینجا بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند
از نفاق یک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را وان یتولوا و اگر بر گردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند
خدای ایشان را عذابا الیما عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والآخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست ایشان را در زمین
من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول آیة توبه کرد و از جملهٔ مخلصان
امت آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلعم آمده التماس نموده که آن حضرت از خدای درخواهد
تا او را توانگر کند اگرچند آنحضرت او را پند داد که ازین مدعا در گذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلعم از خدای درخواست تا او را بخواه
او مال داد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند وی بر
بادیه آورد و از اقامت نماز جماعت محروم ماند و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد
سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید بمحبت مال او را آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده
گفت این محمد از ما می طلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغامبر رسید صحابه تعجب کردند و این آیه نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق
من عاهد الله کس هست که با خدای عهد کرده که لئن آتانا اگر بدهد ما را خدای من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هر آینه که صدقه دهیم
اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هر آینه که باشیم بتصدیق من الصالحین از جملهٔ نیکان و شایستگان فلما آتاهم پس آن هنگام که بداد ایشان را
مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و

وایشان اعراض کنند کاستند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای
ایشان که باقی باشند و زایل نکردد الی یوم یلقونه تا روزی که بیند عمل خود یعنی جزاء آنرا و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه
خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدیق و صلاح وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ
کنند الم یعلموا آیا نمیدانستند منافقان وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عدم بخلاف عهد
ونجویهم وآنچه وا میکویند با یکدیکر که این زکوة جزیه است وان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانها و پوشیدها
درین آیة تهدید عظیم است شعر مکن اندیشه عصیان چه میدانی که میداند ۰ ببین در روی این و آن چه میدانی که می بیند ۰
نقلست که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرموده و صدیق از دنیوی هر چه
داشت بیاورد و فاروق نصف از اموال خود تصدیق کرد و ذو النورین سیصد شتر مکمل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد پیغامبر
آورد و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه
رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند این همه نزد آن حضرت صم مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهارصد من باشد
در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاع خرما آورده که امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه بیرون کشیده ام و دو صاع خرما
باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بکذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیکر صدقات که صحابه آورده بودند
نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده کفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا دادند و خدای و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او
خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیة نازل شد که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب می کنند افزون دهندکانرا
من المؤمنین از کروه مؤمنان فی الصدقات در دادن صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب
میکنند که نمی یابند الا جهدهم مکر بقدر طاقت و قوت یعنی ابو عقیل را که میکویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس افسوس
میدارند از ایشان یعنی سخریه می کنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان ولهم و مر ایشانرا باشد عذاب الیم
عذاب دردناک بدان سخریه و استهزا که می کنند در انوار آورده که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان
خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آن حضرت
برای ابن ابی استغفار کرد و آیة آمد که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان
مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اکر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس
نمی آمرزد ایشانرا خدای آورده اند که حضرت رسالت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیة آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن یغفر الله لهم پیغامبر صم بعد از نزول این آیة دیکر بجهت منافقان استغفار نکرد و ازینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیرست
نه تحدید ذلک آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب ایشان آنست که کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله و برسول
او والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین ره ننماید بمقصود کروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فرح المخلفون شاد کشتند

باز

باز پس ماندکان از غزوه بمقعدهم بنشستن خویشتن خلاف رسول الله بخلاف رسول خدای وکرهوا و کراهت داشتند بکراهیت
عقیدت ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی
طلبیدند وقالوا و کفتند مر مؤمنانرا لا تنفروا بیرون مروید بدین غزوه فی الحر در کرما خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نیز متغیر
کنند قل بکو مر ایشانرا که نار جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت با این کرما و ایشان بجای الف مستحق
سوختن در آن حرارت شدید لو کانوا یفقهون اکر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا
اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بکریند بسیار این خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان
اندکی و کریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و کریه کنایه از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا هیچ
با شادی فرح و اندوهی بود بی سرور جزاء پاداش دهد خدای ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از
نفاق و مساوی اخلاق فان رجعک الله پس اکر باز آرد خدای شما را بمدینه الی طائفة منهم بسوی کروهی از منافقان متخلف فاستاذنوک
پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیکر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا بکو بیرون نمی آیید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون
میائید معی ابدا با من ابدا هرکز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم پسندید
شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیکر باره مع الخالفین با باز پس
ماندکان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان و مبارزان میدان نبرد است از هر تر دامنی این کار نیاید
و نامردی درد مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید شعر یا برو همچون زنان رنک و بوی پیشه کن ۰ یا چه مردان اندر آی و کوی در
میدان فکن ۰ آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس نمود
که پیراهن خود را عطای فرمای تا کفن من سازند و بر دفن من حاضر شوی و بر من نماز کذاری فاروق در آن باب اضطراب بسیار نمود
و مساوی او باد حضرت میداد و چون عازم شد بنماز بروی آیة آمد و کویند بعد از آنکه نماز کذارده بود نازل شد که ولا تصل و نماز مکذار
علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرکز ابدا ظرف لا تصل باشد و کفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی در
کفر بمیرد احیاء او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست علی قبره
بر سر کور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله و
بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون حال آنکه ایشان بیرون رفتکانند از طریق ایمان ولا تعجبک و باید
که ترا متعجب نسازد مراد امتانند و خطاب با آن حضرتست یعنی در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای منافقان اکر بسیارست
واولادهم و فرزندان ایشان اکر چه قوی و با اقتدارند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشانرا
بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای دوری اموال و اولاد و تهیه اسباب معاش
ایشان همواره محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند

یعنی بر کفر ازین جهان بروند دو دیتی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیی جمع می کنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند
باصناف بلیت و مشقت و باخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت شعر دراول چه خواهی کنی مال جمع • بهمه رنج بر خویش باید کما
پس از بهر آن تا بماند بجای • شب و روز می باید پاس داشت • وزین جمله آن حال مشکل ترست • که آخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سورهٔ از قرآن بتمام یا بعضی چه سورهٔ ایرا بهر دو اطلاق می کنند و بهر تقدیر چون سوره
نازل کردد ان آمنوا بالله که ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغامبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز
ایستادن اولوا الطول منهم خداوندان مال و توانائی وقالوا و گویند منافقان ذرنا بگذار ما را با خود بلشکر مبر نکن تا باشیم ما مع
القاعدین با نشستگان در خانها رضوا خورسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بانکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندگان وطبع
و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمی کنند آن چیز را که در جهادست از انواع سعادت
و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستادهٔ خدای والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند معه با او یعنی در خدمت او
جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود واولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت
در دنیی و بهشت و کرامت در عقبی واولئک و آن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده
ساختست برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن آنها آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان
در آن ذلک آنست الفوز العظیم رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر کنندگان من الاعراب
از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بانکه اگر بغزا آییم بنی
طی اهالی و مواشی ما را غارت می کنند و این عذرها گفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف وقعد الذین و بنشستند
آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای ورسوله و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب
الذین کفروا زود باشد که برسد ایشانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذاب مولم بقتل در دنیی یا حرق در آخرت لیس علی الضعفاء
نیست بر ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه
کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست حرج گناهی اگر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیک خواهی
نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل است با اخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند
من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزو بازماند رحیم مهربانست که معذور را از رخصت تعود دهد
ولا علی الذین و هیچ معاتبی نیست بر آنها که از ماندگی اذا ما اتوک چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا ستوری دهی
و با خود بحرب بری قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بر آن تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم
و چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان می شد اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان می ریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه
نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله

مارا

مارا دابه ده جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلعم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان
گریان از پیش پیغامبر بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ایشانرا زاد و مرکب و توشه داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که برین
نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبت و ملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونک
دستوری میجویند در باز استادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رضوا بان یکونوا راضی شدند بانکه
باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای از خذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمی دانند
و خاتمت عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب داشت الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلثین یعتذرون القا اعتذار
خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک الیهم بسوی ایشان و بمدینه باز
آیند قل بگوی ای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بمعاذ کاذبه برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبأنا
الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود وسیری الله و ببیند خدای عملکم
کار شما را ورسوله و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه می کنید یا بران ثبات می ورزید ثم تردون پس باز گردانیده خواهید شد در
قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون
بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار توبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند
بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز گردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی از منافقان
چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغامبر و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند
میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید شان انهم رجس بدرستی
که ایشان پلیدانند و نکوهیده و توبیخ ملامت که سبب میل بتوبه و انابت شود در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها بدین نوع تطهیر نپذیرد ومأویهم جهنم
و جای ایشان دوزخست و عتاب و عقاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق
یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع
آن حضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و عبد الله ابی سرح نیز بحضور فاروق همین نوع سوگند خورد حق سبحانه میفرماید
که سوگند ایشان برای طلب شماست نه برای خشنودی خدای فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان عنهم از منافقان دروغ گوی فان الله
پس بدرستی که خدای لا یرضی خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد مراد از
آیه نهی مؤمنانست که از ایشان راضی شوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان
و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا ونفاقا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل
حضر بیشترست بجهت آنکه موحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند واجدر و سزاوارترند الا یعلموا بانکه ندانند حدود ما
انزل الله اندازهای که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله بر پیغامبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم

حکم کننده است از حکمت با حال ایشان ومن الاعراب و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه می‌نمایند و صدقه میدهند مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می‌شمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق می‌کند ویتربص وانتظار می‌برد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام به نکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بدیشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می‌آرند علیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو من یؤمن بالله کسان هستند که می‌گروند بخدای والیوم الآخر و بروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه وگفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط اویند که بخدا و قیامت می‌گروند ویتخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه می‌کنند در جهاد یا تصدیق قربات اسباب قربات قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب می‌جویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله می‌سازند آنرا بقرب الهی وصلوات الرسول و بدعاهای پیغامبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می‌طلبد چنانکه گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات تائبان با صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکی است مرایشانرا بپارگاه عنایت سیدخلهم الله زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فی رحمته در بهشت خود که محل رحمتست ان الله بدرستی که الله غفور آمرزنده است مر متصدقانرا رحیم مهربانست بر متقربان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرة اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبهٔ اولی اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بردست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان وطاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند وگفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق بدین رضا داخل اند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه واعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن همیشه تاکید خلودست ذلک الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم و آنانکه گرداگرد شهر شما اند من الاعراب از اهل بوادی منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام می‌نمایند ومن اهل المدینة و از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده و اقامت نموده علی النفاق بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمی‌دانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می‌آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی‌شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف جهاد ثم یردون پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است و بتحقیق عذاب عظیم بعد ایشان فتادن از درگاه عزت و محجوریت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست شعر ازفراق تلخ میگویی سخن

هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن • تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست • در فراقت غیر بیچاره نیست • جور دوران و هر آن رنجی که هست • سهل تر از بعد حق و غفلتست • از فراق این خاک ها شوره شود • وز فراق آن آبها تیره بود • آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیدند چون از تهدیدات الهی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده کردند چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشان را دید فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلعم بزبان گهربار گذرانیدند که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در شان ایشان آید آیه آمد که وآخرون و قوم دیگر غیر منافقان نزد پیغامبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغامبر از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا بعملی دیگر که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم که توبهٔ ایشانرا در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مرتائبانرا رحیم مهربانست بتفضل برو در تاویلات کاشفی مذکور است که اعتراف بگناه از جهت بقاء نور استعدادست و عدم رسوخ ملکه خطیئات و بدان استدلالات میتوان کرد بدانکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده شده وقباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر چه ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت ندارد بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان بماند حکیم سنایی قدس سره فرموده که شعر چون بدی گناه را دانی • کشدت جانب پشیمانی ور ندانی گناه را که بدست • آن نشان شقاوة ابدیست • القصه بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزادشدگان بشکرانهٔ نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه خدا تصدق کن خواجهٔ عالم صلعم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از خبث مال که مادهٔ طغیان و عصیانست یا از نجاست بخل وتزکیهم و زیاده گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بها بدان صدقه وصل علیهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلوتک بدرستی که دعاهای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشانرا والله سمیع و خدای شنواست دعای ترا علیم داناست به استحقاق ایشان مر آنانرا الم یعلموا آیا نمیدانستند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند و معلوم ندارند ان الله آنرا که خدای هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وان الله و بدانید آنرا که خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم مهربان بر توبه کنندگان وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروه که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فسیری الله پس زود باشد که بیند خدای عملکم کار شما را از خیر و شر ورسوله و فرستادهٔ او والمؤمنون و گرویدگان نیز ببینند وستردون و زود باشد که باز گردانیده شوید بمرگ الی عالم الغیب والشهادة بسوی داننده نهان و آشکارا فینبئکم پس بیاگاهاند شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بران قبل از این مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت

وسه کس دیکر که کعب بن مالک بود وهلال بن امیه ومرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت آمده بکناه خود معترف
شدند وحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومجالسه نکند ودر شان ایشان نازل شد وآخرون ودیکران از متخلفان مرجون
تاخیر کرده شدکانند وباز داشتکان لامر الله برای فرمان خدای درباره ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشانرا اکر اصرار کنند
بران کناه واما یتوب علیهم ویا توبه دهد ایشانرا اکر ندامت ورزند از تردید برای عبادتست واکر نه عند الله تردد نیست والله علیم
وخدای داناست بحال ایشان حکیم حکم کننده بارجای ایشان اورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب ونبتل بن حارث
وودیعه بن ثابت وامثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند وابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود ودر علم توریة
وانجیل مهارتی داشت وپیوسته نعت وصفت سید عالم صم بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه هجرت کرد اهل مدینه شیفته جمال او کشتند
وی شده ازیشان ابو عامر بر میدید وکسی بهوای او نکرد شعر با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات ❊ حیف آید سخن از چشمه حیوان
کفتن ❊ ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده نفی آن حضرت مشغول شد وبعد از غزوه بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست ودر حرب احد
حاضر شد واول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود وحضرت او را فاسق نام کرد ودر حرب حنین نیز حاضر شد واز آنجا فرار نموده نزد
هرقل که ملک روم بود رفت ومیخواست از روم لشکر ساز کرده بجنک مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محله بنی غنم
برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند وحضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده کفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان وبیمارکان ووقت سرما وبارندکی مسجدی ساخته ایم والتماس
میرود که در آن مسجد نماز کذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آن حضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست ❊
ای دریغا ❊ ای جمالت آفتاب جان فروز ❊ تا شود شب از جمالت همچو روز ❊ تو مهی ما شب دمی با ما بساز ❊ مسجد واصحاب مسجد را نواز
کان سخن از دل بدی ❊ تا مراد آن نفر حاصل بدی ❊ القصه حضرت پیغامبر صم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ام تا باز آیم وچون
بوقت باز کشتن بمنزل ذی اوان که قرب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند وجبرئیل این آیت آورد که والذین اتخذوا وآنانکه
فرا کرفتند وبنا نهادند مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر ایشان وستیزه ایشان وکفرا وبرای تقویت کفری که اضمار آن می کنند وتفریقا
وبرای تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وارصادا وبرای انتظار لمن حارب الله مر آنکس را که حرب کرد
با خدای ورسوله وبا رسول او من قبل پیش از بنای این مسجد مراد بنو راهب عامر است که در احد وحنین بجنک حاضر شد ولیحلفن وهر
آینه سوکند میخورند چون کسی کوید چرا این مسجد ساختند ان اردنا که ما نخواستیم از بناء این مسجد الا الحسنی مکر خواستنی نیکو که نماز است و
ذکر وتوسعه بر ضعفا والله یشهد وخدای کواهی میدهد انهم لکاذبون که ایشان دروغ کویانند در سوکند خود لا تقم مایست برای نماز
فیه در آن مسجد ابدا هرکز لمسجد هر آینه مسجدی که اسس بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم از روز نخستین
مراد مسجد پیغامبر است واشهر واظهر آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغامبر صم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده
چهارده روز آنجا اقامت فرمود ودر آن ایام اساس مسجد قبا افکند وآن اول مسجدیست که در مدینه که حضرت رسول صم در آنجا نماز کذارده

الحرمین
ودر تشویق البحرین از ابن عمر نقل میکند که حضرت پیغامبر صم هر دوشنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی ودر آنجا دو رکعت نماز کذاردی
ودر روایتی آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه میفرماید آن مسجد که اساس آن بر تقویست احق سزاوارتست
ان تقوم آنکه قیام کنی فیه در وی برای نماز فیه در آن مسجد که اساس او بر تقوی است رجال مردانند که از پاکی طینت یحبون دوست
میدارند ان یتطهروا آنکه پاکی ورزند از انجاس واخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند وکفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از
نزول آیت حضرت رسالت صم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا کفت جواب دادند که آب از پی در پی
آریم اجحار ثلثه را یعنی در استنجا ونزد جمعی مراد تطهیرست از معاصی وخصال مذمومه والله وخدای یحب المطهرین دوست میدارد پاک
ورزندکانرا افمن اسس آیا هرکس اساس افکند بنیانه بناء دین خود را علی تقوی بر پرهیزکاری من الله از خدای ورضوان وطلب خوشنودی او خیر
بهترست ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بناء امور دین خود را علی شفا جرف بر کناره رودی که زیرش بر رود سیل تهی شده
وظاهرش بر جای ایستاده باشد هار شکافته شده ونزدیک بافتادن واین چنین زمین سست ترین قواعد باشد وچون برو بنا کند
فانهار به پس آن زمین سست کرده دو در افتد به با بنایان آن فی نار جهنم در آتش دوزخ واین مثل است برای آنها که بنیاد دین خود بر
امور باطله نهاده اند ومآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ والله وخدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید کروه ستمکارانرا بدانچه مقصود ایشانست
لا یزال همیشه هست بنیانهم بناء ایشان الذی بنوا آن بناء که بنیاد نهادند از برای اغراض فاسده ریبة سبب شک ونفاقی فی
قلوبهم در دلهای ایشان زاید بر شک ونفاقی که دارند وکفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند
که آن حضرت بمسجد ایشان در آید ونماز کذارد وآیت آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و
بسوختند وحکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه باشد شعر بس بنا فرمود کاخرابش کنید ❊ مطرح خاشاک وخاکش کنید ❊ حق سبحانه
میفرماید که همیشه باشد بناء ایشان واسطه تزاید شک ونفاق ایشان یعنی پیوسته در غم وحسرت ونفاق وریبت خواهند بود و
بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مکر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ایمان در آن نماند وکفته اند تقطیع قلوب
ایشان بواسطه بقتل وقوع یابد یا بمرک یا در قبر یا در دوزخ ونزد جمعی آنست که بتوبه وندامت واستغفار بر مثل آن امور والله علیم وخدای
داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل
میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد ودو تن از اهل مدینه با حضرت پیغامبر صم بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه کفت یا
رسول الله شرط کن برای خدای وبرای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید وبدو شرک نیارید وبرای خود
آنچه میخواهم آنکه مرا نکاه دارید از آنچه نفسها ومالهای خود را نکاه میدارید کفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود که
جزا بهشت خواهد بود انصار کفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید وفروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هرکز اقاله نخواهیم
نمود حق سبحانه از آن بیع وشری خبر میدهد که ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از کرویدکان انفسهم نفسهای ایشانرا
که مباشر جهاد شوند واموالهم ومالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیلی است برای اثبات

مؤسس بر تقوی

بت

مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتراست زیراکه بیع و شری جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که
هست و هر چه هست ازان آن حق است العبد وماله لمولاه پس این تحریضست در غزو و جهاد یعنی ای بنده ان تو بذل کردن نفس
و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و عزوم این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا
کن و بهشت باقی مرغوب را بستان شعر سنگ بفیداز و گوهر بستان • خاک بدهی ده و زر بستان • در عوض فانی خواهی چه
نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر • در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت صم میگذشت و آن حضرت این آیة
میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام گفتند هذا کلام الله تعالی
گرد کاین بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات ما خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی
گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر
نمیزنیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم شعر آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم • اصلا در آن حدیث اقالت نمیرود • عزیزی فرموده
است که هرکه بندهٔ بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنکه از درگاه کرم رد نکند
امید که از فضلت مردود نگردم من • چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم • و در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری
گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را بذل که اختصاص داد و دل را در این مبایعه داخل نکرده بندگان و محققان از عبارات عجیب و اشارات
غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته شعر هرکه خواهد کزین برد بوی • گو تماشای آن گلستان کن
و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله الشری میکند و میگوید کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی
سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را ویقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا
علیه وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن
در این کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریة و انجیل مأمور بوده اند بقتال ومن اوفی و کیست وفاکننده تر بعهده بعهد خود من الله از
خدای که کریمست و کریم خلف در وعده او روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به
آنکه مبایعه کردید بآن وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست در مدارک از امام جعفر صادق ع نقل میکند که ای مؤمنان
قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاویدانست و در
مثنوی آورده مثنوی خویش را نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی • خویش را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس
خویش را بر دلق دوخت التائبون این مؤمنان باز گردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان
حق باخلاص یا قیام بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه
السائحون روزه داران یا سیرکنندگان در نماز با خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان
قیب یفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم والناهون عن المنکر

بطلب علم یا بیرون آیندگان از عادت
نفس و زندگانی قبر منزل انس الراکعون
رکوع کنندگان صح

و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع میان
امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحد اند و هر یک با دیگری باید که منضم باشند والحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله مر احکام خدای را و
سلمی گوید نگاه دارندگان اسرار او را بر جوارح و قلوب اسرار و ارواح وبشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند و وضع مظهر
دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسول صم بعد از زیارت
قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیة
آمد که ماکان صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغامبر او را والذین آمنوا و آنان را که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای
شرک آرندگان و گفته اند که پیغامبر صم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرمود که آمرزش کنم از برای تو مادام
که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبید گفتند
ما چرا از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغامبر ما
برای عم خود استغفار میکند آیة آمد که روا نیست پیغامبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی
قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه روشن است لهم مر ایشان را انهم آنکه ارباب شرک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند
وما کان استغفار ابرهیم و نبود آمرزش خواستن ابرهیم ع لابیه از برای پدر خود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت
مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا که گفت ساستغفر لک ربی و در مریم آورده که وعده داده بود پدر ابرهیم مر او را
که من ایمان آرم پس استغفار ابرهیم ع آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو توفیق که بگردی فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت
مر ابرهیم را انه عدو لله که پدر او دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آذر ایمان نخواهد آورد تبرأ
منه بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود ان ابرهیم لاواه بدرستی که ابرهیم بسیار آه کننده بود کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم او حلیم
بردبار بود بخدای که پدر میگفت لارجمنک و او جواب میداد که ساستغفر لک پس آیة تا ایه تمهید عذر رسول و مؤمنان بود بخدای میکند که چون
ایشان قبل النهی استغفار کردند بدان مؤاخذ نخواهند بود وما کان الله لیضل قوما و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشان را
بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان ما یتقون آنچه
واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیة در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند فرمود
که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست ان الله بدرستی که خدای بکل شی بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان علیم داناست ان الله
بدرستی که خدای له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی یحیی زنده گرداند مر
او را ویمیت و بمیراند زندگان را وما لکم و نیست شما را ای مؤمنان من دون الله بجز خدای من ولی کارسازی ولا نصیر و نه یاری و مددکاری و
شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جزا
و یاری نه که عذاب از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که بتوبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت علی النبی بر پیغامبر خود بجهت اذن او

او مر منافقان را در تخلف یا پایان توبهٔ دمنت حضرت پیغامبر صم می کند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
یا بعثاست بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغامبر و اصحاب او وجه هر کس را مقامیست که ما دون (واصحاب)
آن به نسبت وی منقصهٔ خواهد بود پس توجه بما دون گناهیست که از آن توبه لازم باشد و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین
مرة اشارت برینست و نزد محققان این معنی مناسب حضرت رسالت صم نیست چه توجه آن حضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رحمه الله میگوید
ذکر توبه به نبی برای آنست تا مقدمت توبهٔ امت باشد و توبهٔ تابع بمقدمهٔ صحیح پذیرد و بر هر تقدیر بپذیرفت خدای توبه را از پیغامبر والمهاجرین
والانصار و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوهٔ تبوک را به طبع نه بعناد الذین اتبعوه آنانکه پیروی کردند پیغامبر را فی
ساعة العسرة در ساعت عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة می گفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند
و هم در توشه که دو کس روزی یک خرما بیرون می بردند و هم در آب که با وجود قلت مواکب شتر را میکشتند و برطوبات اجواف و امعاء آن دهن خویش
تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغامبر صم میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه
نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد
باز گردند یا متابعت رسول را صم دست باز دارند بواسطهٔ شدت و مشقت ثم تاب علیهم پس خدای درگذاشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات
بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بدیشان رؤف بسیار رافتست چون توبه کردند رحیم مهربانست بتفضیل بریشان وعلی الثلثة
الذین خلفوا و دیگر توبه داد و به بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل
ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت صم حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد
از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شوند و زن هلال بخدمت وی که مرد پیر و ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان
بتنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض بریشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی و وسعت و این کنایه از شدت حیرت و تنهایت
بریشانست وضاقت علیهم و تنگ شد بریشان انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود وظنوا
و دانستند ان لا ملجاء آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس در ماندند
و بر بیچارگی خود دانا شدند و توفیق توبه داد خدای ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقررست که تا او توبه توفیق ندهد و ثم قبول
نکند توبهٔ هیچ تائب درست نبود شعر گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ، هم توبه شکسته است و هم پیمان سست ، چون
توبه بامید پذیرفتن تست ، تا تو نه پذیری نشود توبه درست . القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت
ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول کنندهٔ توبه از تائبان الرحیم متفضل است برحمت بریشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بمثل این فعل که مخالف امر باشد معاودت مکنید وکونوا مع الصادقین و باشید با راست گویان
در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات
یافتند شعر از کجی افتی بکم و کاستی ، از همه غم رستی اگر راستی ، راستی خویش نهان کس نکرد ، بر سخن راست زیان کس نکرد

وگفته اند این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار
و امت بزرگوار وی اند ما کان روا نیست و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه
نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای نهی است در صیغهٔ نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن
بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آن حضرت بطرف تبوک ولا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس
وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او می کشد مرویست که ابو خیثمه انصاری در مدینه مانده بود بعد از چند
روز که از عزیمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت روزی بخانهٔ خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت و زنان
وی هر یک در عریش نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامی نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش
بایستاد و در زنان نگریسته آن ترتیب ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول خدای صم در بیابان شدت حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه
در سایهٔ خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوش بوی معاشرت کند بخدای سوگند که در هیچ عریش نیایم و ازین آب و طعام
نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق شوم پس اندک زوادهٔ برداشت و روی براه آورده در منزل تبوک بمعسکر همایون ملحق شد ذلک آن وجوب
متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشان را تشنگی ولا نصب و نه رنجی ولا مخمصة
و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطؤن و نسپرند موطئا مکانی از آنکه کفار را بسم اسب یا کف شتر یا به پایهای خود سپردنی که آن
یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را ولا ینالون و نیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت الا کتب لهم مگر
نوشته شود برای ایشان به بآن عمل صالح کرداری شایسته یعنی بهر یکی ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع
نمیگرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقهٔ اندک و خورد چون علاقهٔ
تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمای که بدهند چون ابو عقیل ولا کبیرة و نه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف ولا یقطعون و قطع
نکنند در مسیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب
آن لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل میکردند چون احسن را جزا دهند جزاء حسن نیز
بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا نمازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا جزا
عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان برهمه کس ظاهر گردد شعر
مجاهدان شرف اینچنین از آن دارند ، که در غزا کمر جهد بر میان دارند ، آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد
مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برآید بتمامی عازم حرب شوند آیت آمد که وما کان المؤمنون روا نیست و نشاید مؤمنان را لینفروا آنکه
بیرون روند بغزا کافة همهٔ ایشان چون امر معیشت مختل می ماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان
مراد قبیله و اهل بلاد اند طائفة گروهی اندک بجهاد و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد

بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیثند وَلِیُنذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ چون بازگردند از غزو بسوی ایشان
لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید با
آنانکه يَلُونَكُم نزدیک شما اند مِنَ الْكُفَّارِ از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند مراد اهل روم است که در ولایت شام
بودند و شام قریب به مدینه است و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وَلْيَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی
بنسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات آورده که حق سبحانه مؤمنان را بقتال کفار اقرب می فرماید و صحیح دشمن
از نفس اماره کافر نعمت بد تربیت و نزدیکترین دشمنان بتو اوست که أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ پس بقتال او که عبارت از جهاد
اکبر است اشتغال اولی و انسب و الیه اشار فی المثنوی شعر ای شهان کشتیم ما خصم برون ❊ ماند از وی خصمی بتر اندر درون ❊ قد
رجعنا من جهاد الاصغریم ❊ این زمان اندر جهاد اکبریم ❊ سهل شیری دان که صفها بشکند ❊ شیر آن را دان که خود را بشکند وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ
و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ پس از منافقان کس هست که گوید با منافق دیگر از روی انکار و استهزا یا باضعفاء
مؤمنان که بیند أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست که بیفزود او را هَٰذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدن یعنی آنکس کجاست که این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین
یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان
شادمان می شوند بنزول قرآن که سبب کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ و اما آنانکه فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری
شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلامست فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ شکی منضم بشک ایشان یعنی در
در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَمَاتُوا و بمردند یعنی
استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران بودند أَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ
آنکه ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر
سالی مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمی کنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و نه پند میگیرند وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ
سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نَّظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم بیکدیگر اشارت
کنند از روی انکار و بگریزند بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایما میکنند بفرار از مجلس و باهم گویند هَلْ
يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُمَّ انصَرَفُوا پس باز
گردند از مجلس پیغامبر صَرَفَ اللَّهُ بگرداند خدای قُلُوبَهُم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوتر این کلام
خبریست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان را از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که در نمی یابند حق را
و فهم نمی کنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُولٌ فرستاده بحکم خدای مِّنْ أَنفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در گوشت
یا بواسطه جنسیت مخالطه نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس

از شما

که این سوره ایمان او را زیاده کرد
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده
اند براستی فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس زیاده

فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرائت شاذه مِنْ أَنفَسِكُمْ
خوانده اند یعنی فاضل ترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار برو مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر
لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول داشته و معنی علیه ما عنتم برین فرود آرند که بر وست آنچه بکشید از گناه یعنی اعتذار آن بروی آن
روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند شعر نماند بعصیان کسی در گرو ❊ که دارد چنین سیدی پیش رو ❊
اگر در قفتارا زگنه پاک نیست ❊ چو او عذر خواهست بود باک نیست حَرِيصٌ عَلَيْكُم صفت دیگرش آنکه حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ
بگرویدگان رَءُوفٌ رَّحِيمٌ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغامبری را یکجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغامبر ما را
خود را فرمود که إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ و در باره وی گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ و یک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیای دیگر آنست
فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بگو حَسْبِيَ اللَّهُ بسنده است مرا
خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم و کار خود با
وی گذاشتم وَهُوَ و اوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملایکه باشد اشارت بکمال
قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن داد و بروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعده
تا قاعده سیصد هزار ساله راه همه آن مملو از خافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد قادرست که مرا از شر منافقان در پناه آرد که
حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان اوست شعر از و خواه یاری که یاری ده اوست ❊ بدو التجا کن که پناه به اوست ❊ کسی را که او
آورد در پناه ❊ چه غم دارد از فتنه کینه خواه ❊ مطالعه لطائف و اشارات این دو آیة حواله است با وراق جواهر التفسیر و الله نعم

المولی و نعم النصیر سوره یونس مکیه و هی مائة و تسع آیات بسم الله الرحمن الرحیم الر

حروف مقطعه بقول ابو یزید رحمه الله اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر
یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید سوگند میخورم بالائی من بر تو
در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من بر تو تا ابد جواب قسم جیست تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت
است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه تغیر فسخ و بروی کشیده نشود یا کسی بر تقلید وی قادر نبود ابن عباس فرموده که
چون اساس نبوت محمد صلعم تاکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند
عجبست که خدای تعالی میان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابو طالب اختیار کند حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا
شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ بسوی مردی مِّنْهُمْ از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما جیست أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ
آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد
بشارت را با اهل ایمان چه کفار را سببی مبشارت باشد نیست بر فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست
قَدَمَ صِدْقٍ پیش رو نیک عِندَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده داده

در نجات مؤمنان دیباطی گوید مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه در بارهٔ ایشان
یا عملهای خیر که از پیش فرستید یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف می رسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته تا تقدیم حق
سبحانه این امت را چنانچه فحوی نحن الآخرون السابقون از ان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغامبر است صلعم و در عین المعانی
فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقرر است که گناه کارا
تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست شعر کفی کیم شفاعت عاصی عذرخواه ، دل برامید آن
کیم افتاد در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغامبر بدیشان و نمودن خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد
لساحر مبین جادوی پیداست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق
السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها اگر نه بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی
شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر میسازد امر کاینات را بر مقتضی حکمت یا تقدیر میکند بودنها را بر وجهی که میخواهد
ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت
آلهه است و اثبات شفاعت ما دون ذلکم الله آن خداوندی موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلاء ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه
غیر او با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را به یگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست
نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او را وعد الله وعده
داد شما وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرد آن
و مراد و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و عملهای
پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان
چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه
کافر شدند لهم مر ایشانراست شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند امعا و احشاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب
الیم و دیگر ایشانراست عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافر می شدند هو الذی اوست
آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را نور علما بر آنند که اگر روشنی بالذات باشد
ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرمود بر آنکه آفتاب بذات خود نیر است و قمر بعرض
نیر میشود و آن بمقدار تقابل اوست با شمس چنانچه در علم هیئات مبین شده وقدره و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را منازل منزلها بر فلک
بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که معاین و مشهود است و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی
کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید شمار اوقات از
ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه ببازی و گویند با بعضی

یعنی مگر برای بیان نفصل الآیات روشن میکنیم و حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای
گروهی که دانند یعنی دران اندیشه می کنند و از ان نفع می گیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد شب و روز و بیش و کمی
یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و در آنچه آفرید خدای فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنها لآیات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از خیال
مآل و معاد بر اندیشند و از رسوایی حشر ترسان گردند چه اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر ان الذین بدرستی آنانکه لا
یرجون امید ندارند لقاءنا و دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست ورضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیوی و پسندیدند
آنرا واطمانوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای
جاویدانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل
طبل رحیل فرو خواهد کوفت شعر آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست ، پنداشت که مهلتی و تاخیری هست ، گو خیمه مزن که میخ
می باید کند ، گو رخت منه که بار می باید بست والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون ناآگاهان
و بیخبرانند اولئک آن گروه که یاد کرده شد ماویهم النار جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از
معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه
نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی باشد بادراک
حقایق باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای نعمت دعویهم
خواندن بهشتیان مر خدایرا فیها در بهشت وقتی آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار
خدایا و این ذکر بهشت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وتحیتهم و درود
ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیة ملائکه بر ایشان سلام سلام بود وآخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان الحمد لله آن
باشد که گویند حمد مر خدایراست که رب العالمین پروردگار عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت
عزت شاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات
مبشر کردند وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر
آید شعر ذوق نام عاشق مشتاق را ، از بهشت جاودانی خوشتر است ، گر چه در فردوس نعمتها بسیست ، وصل او
هر چه دانی خوشتر است ، در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بنده اسیر را سبک گردانید
و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت صلعم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ولو یعجل الله و اگر تعجیل کند خدای
للناس الشر برای مردمان باجابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بر سرعت اجابت دعای خیر لقضی الیهم هر آینه گذارده
شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعاهای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب

میگردانیم ایشان نیز هلاک شوند حضرت پیغامبر م فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی
که من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا درباره او دعاء خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان
و وسیله قرب که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که در عذاب
که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس فرا میگذاریم آنانرا که لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمی
ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان
میروند و اذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری
بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراشی بوده از آن رنج او قاعدا یا نشسته
او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اضعاف الآلام و مضار فلما کشفنا پس چون بردایم و ببریم عنه از وی
ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مر برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد توقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم
یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر
اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول امر و نواهی یعملون میکنند و لقد
اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغامبران
و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر و ما کانوا لیؤمنوا و نبودند
ایشان که ایمان آرند که هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا کذلک همچنین که ایشانرا
جزا دادیم یا هلاک کردیم ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغامبر ما میکنند
ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفهای گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرن
که هلاک شدند لننظر تا به بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما
بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر شعر جزا آینه فعل تست کیبی ◦ که در وی هرچه کردی مینماید ◦ اگر کردی نکوئی
نیک بینی ◦ و گر بد کرده بد پیش آید ◦ در خبر آمده است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله گفتند آیتی بیار که سادات
عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا
آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی
مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغامبر را ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز آنکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب
و معایب آلهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیتی عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آن حضرت متابعت
هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حضرت عزت فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآنرا
من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآنرا تغییر کنم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی

مگر آن چیزی را که وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت اگر عاصی شوم
در پروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامتست قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من
منزل شده است علیکم بر شما و لا ادریکم و نه نیز شما را دانا کردی خدای به بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را
دانا ساخت بفهم آن فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری در آن که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از
نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی
چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی صاحب نظر نبوده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء
دیوان الادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و هر آینه بتأمل درین صورت استدلال می توان نمود بر آنکه اتیان کلامی چنین از مردی
چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد شعر امی دانا که بعلم فرون ◦ راند رقم بر ورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و آب سیاه ◦ معجزه آورده ز وحی اله ◦ بی خط و قرطاس ز علم ازل ◦ شکل لوح قلمش کشت حل ◦ مضمون آیه سابق
آنست که من افترا نمی کنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید فمن اظلم پس ستمکارتر کیست ممن افتری از کسی که افترا
کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند
جرم کاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند
و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات به پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضر قادر
نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند و یقولون و میگویند
عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان مااند عند الله نزدیک خدای یعنی در امر دنیوی ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست
مینمایند تا مهمات ما را کفایت کند یا اگر فرضا حشر و نشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند
قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بآنچیزی که نمیداند فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء
معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند
پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمه بعلم صله است و معنی این که خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین
نیست یعنی شریک باری سبحانه پاکست خدای و تعالی و برترست عما یشرکون از آنچه ایشان شریک او میدانند و ما کان الناس و نبودند آدمیان
الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق
بودند در کفر در زمان بعثت ع رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل ع متحد بودند پس مختلف شدند
عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد فاختلفوا و اگر نه کلمة سبقت که پیشی گرفته است من ربک از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده
تا خیر عذاب که فاصل باشد مختلفانرا و اگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آن چیزی که ایشان در آن
یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی و یقولون و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا

ابرهیم ع فاختلفوا پس اختلاف
کردند بسبب بعثت ع

انزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد آیة معجزه من ربه از پروردگار او معجزاتی که ما می‌طلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سماء و
بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها در غیب است و هیچ شبهه انما الغیب جز این
نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد آیتها را از نزول فانتظروا پس شما
انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا به بینم عذاب شما می‌آید یا آیتهای که مطلوب
شماست واقع میشود و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی من بعد ضراء پس از بیماری که مستهم
رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم چون در نگری مر ایشان راست مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند
در آن و در بارهٔ پیغامبر صلعم کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال بلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن
بلیه نمود بقدح کلام الهی و ضد حضرت رسالت صلعم مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می‌جستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع
مکرا زود تر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان
ما یعنی ملایکه حفظه یکتبون می‌نویسند ما تمکرون آنچه شما می‌اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما از فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما که پنهان
خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فی البر در خشکی
بمرکب تو چون اسب و شتر و البحر و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی و جرین بهم و
کشتیها میروند با آنچه ناکه در وی اند بریح طیبة بباد خوش که نرم می‌وزد و فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت
تذکره یست مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بباد در است که بر اندازهٔ صلاح کشتی می‌وزد
میرود و فرحوا بها و شادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف باد سخت که دریا را در شور آورد و جاءهم
الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی بموج در آید و ظنوا و یقین کنند انهم
احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جانب دعوا الله بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کننده گان
باشند له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد
و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه ازین اهوال و بلایا لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس دارندگان مر نعمت نجات
را فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می‌ترسند اذا هم جون به بینی ایشان یبغون فی الارض ستم می‌کنند در زمین و می‌شتابند
بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بغیر الحق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانسته که در آن
عمل مبطل اند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما
هر که بد میکند بی شبهه با خود می‌کند ، و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا یست خبر او متاع الحیوة الدنیا معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورد
داری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذة آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی بماند و حفص متاع را بنصب خوانده
و مصدر فعل محذوف دانند یعنی روزی چند بر میخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم بازگشت شماست در قیامت

دنیا

فینبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل می‌کنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این
نیست که مثل زندگانی دنیی در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستادیم آنرا من السماء
از آسمان یا ابر فاختلط به پس بیامیخت با آن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب
غاذیه و ثمار و بقول و الانعام و از آنچه می‌چرند چهارپایان چون گیاه تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها
پیرایهٔ خود را و ازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان
قادر اند قادرون بر درون گیاه و چیدن میوه‌های آن اتاها ناگاه آمد بآن زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید
لیلا در شب او نهارا یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درووده باشند یا از اصل بر کنده کان لم
گویا که هیچ نبود بالامس دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات جدا میکنیم و روشن می‌سازیم دلایل الله تعالی خود
را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال
او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه
را صفت صفوت است و آخر سمت کدورت مبداء دنیی نیز نوازش دولت و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت شعر منگر بآنکه روی
زمین فصل نوبهار ، ماند نقش خانهٔ مانی مزین است ، وقت خزان ببرگ ریاحین چه بنگری ، منصف شوی که لایق بر باد دادنست
و گفته اند مثل بآب باران است و مثل مال جهان و در وجه شبه مال دنیی بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیی
و حظوظ آن بآب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیی نیز
بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید شعر رزق مقسوم است از اول مقرر کرده اند ، هیچکس را
بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد ، هرچه می‌آید پیش و کم بدان خرسند باش ، آنچه خواهی ز آسمان نازل کرد بجهد ، دیگر آنکه آب
باران مادام که جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی بگشت نماید و مدتی یکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته
مواد انتفاع از و منقطع یابد مال دنیی نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق
بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده شعر مال چون آبست تا باشد روان ، نیست با یابنده و اهل جهان
خندروزی چون کند یکجا درنگ ، گنده و بیحالت و تیره رنگ ، و در غرایب حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران به
اندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید و اسطهٔ خرابی
عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد
اما چون روی بازدیاد نهد و خزاین و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادرانی و آماهی شود ان الانسان لیطغی ان راه
استغنی شعر توانگری که شدت سوی عجب و نخوت و ناز ، خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز ، و دیگر آنکه باران چون به
نهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخاربن گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیی نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید

علیها

نعم المال الصالح للرجل الصالح واکر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او در وی باز دیاد نهد شعر زر محک امتحان آمد کران ، نقد حال
هرکسی کرد عیان ، جون کی را بدست افتد زری ، از زرش آسوده کردد کشوری ، عام باشد کار سازیهای او ، روح بخشد دل
نوازیهای او ، سفلهٔ کر راه یابد سوی کنج ، خلق را ازوی نباشد غیر رنج ، و کفته اند جون آب باران بزمین رسد قرار نکیرد بلکه به
اطراف و جوانب روان کردد مال دنیی نیز یکجا قرار ندارد و با یکس آرام نکیرد بلکه هر روز در دست دیکری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت
بندد نه عهد او را وفای و نه وفای او را بقای شعر کنج امان نیست درین خاکدان ، مغز وفا نیست درین استخوان ، کهنه سرائیست
بصد جا کرو ، کهنه و اندر کرو نو بنو ، در تفسیر فرموده که حق سبحانه نمی خواند بدنیا که محل آفاتست بلکه برای دعوت می کند که منزل سلامتی
از مخافاتست جنانچه فرمود والله یدعوا و خدای میخواند بندکان خود را الی دار السلام بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند
بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن کفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیکر سلام است
یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم جنان جون بیتی برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند
از سرای که اولش بکاست و اوسطش عناد و آخرش فناست برای که مبداش عطاست و میانه‌اش رضا و منتهایش لقا شعر
والله یدعوا آمد آزادی زندانیان ، زندان غمکین شده کوئی بزندان میکشی ، شاهان سفیهان را همه در بند و زندان می کشند ، تو از
جه و زندان ایشان سوی کلستان میکشی ، همه را به بهشت میخواند و یهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه
راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص
است بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا که را برسند قول نشانند ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین
احسنوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبة حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق
تفضل کرامت فرمایند کویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت
در مدارک آورده که زیاده محبتست در قلوب عباد یا آنچه در دنیی عطا کند و در آخرت حساب ننماید و کفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت
مرور کند و هرچه خواهند بدیشان بیارد و جمهور محققان برانند که زیاده لقای حضرت پروردکارست که بمحض کرم بهشتیان را بدان
مکرم سازد ولا یرهق و نپوشد و تیره نکرداند وجوههم روهای بهشتیانرا قتر کردی و غباری ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ
ایشان نباشد اولئک آن کروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشت‌اند هم فیها ایشان دران خالدون جاوید بمانند که نه نعمت ایشان زوال
یابد و نه دولت از ایشان انتقال کند بخلاف زخارف دنیی و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوال است والذین و پاداش آنانکه کسبوا السیئات
کسب کردند بدیها را جون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بران وترهقهم و بپوشد
ایشانرا ذلة خواری و رسوای یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا کردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ
نکاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت کویا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل
بپارهای از شب مظلما در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه کردد رویهای ایشان از غم و اندوه جون شب تیره اولئک آن کروه که کاسبان

سیاتند

سیاتند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آن آتش خالدون جاوید باشند کاتند یعنی هرکز
روی رهائی از عذاب ندارند ویوم نحشرهم و بترسید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدانرا جمیعا همه ایشانرا ثم نقول پس کوئیم للذین اشرکوا
مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید بر جایهای خود انتم وشرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید
که با شما جه کنم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید کویند که ایشان ما را
بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وقال شرکاؤهم و کویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم بنودید شما ایانا تعبدون که ما را پرستیده
باشید بلکه هواهای خود را پرستش میکردید فافرایت من اتخذ الهه هواه در تبیان آورده که کافران آغاز جدال نموده کویند نه چنین است بلکه شما
ما را به پرستش خود امر کردید بتان کویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای کواه بیننا وبینکم میان ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم
ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی
بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضر آنرا بمعاینه به بیند وردوا و باز کردانیده شوند
همه نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولاهم الحق خداوندی ایشان بحقیقت یا متولی امر ایشان براستی وضل عنهم و کم کردد از
کافران ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا می کنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من یرزقکم بکو کیست که شما را
روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می باراند والارض و از زمین کیاه میرویاند امن یملک السمع یا کیست که خداوندی کند کوش را
والابصار و دیدها را یعنی کی تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نکاه دارد ومن یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات
من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن
یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیانرا تعمیم است بعد از تخصیص و جون این سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند
که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس کویند در جواب که این همه کرسی بدیع الله است و جون اقرار بر کرسی حجتیست در بطلان طریقه ایشان
که اتخاذ اصنام است فقل پس بکوی ای محمد افلا تتقون پس آیا که او را این صفتها باشد الله است فذلکم الله پروردکار شما که ثابت است ربوبیت
او بثباتی که شک را در آن مدخل نشود ربکم الحق پس جه چیزست بعد از راستی و بیان حق فماذا بعد الحق و پس جه چیزاست بعد از راستی
و بیان حق الا الضلال مکر کمراهی فانی تصرفون پس از کجا کردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است
حقت سزاوار شد کلمة ربک حکم پروردکار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنکه بیرون رفتند از دائره اصلاح و تمرد ورزیدند
در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بکو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتان که شرکت خدای
می پرستید من یبدؤا الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کرداند او را بعد از موت و جون کفار ابتدا را
مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قل الله بکوای محمد که خدای یبدؤا الخلق با آغاز بیافریند
خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازدش بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا کردانیده میشوید از راه راست قل بکو هل من شرکائکم آیا
هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی بنصب حجج و براهین

ما کنتم

پروردکار شمار است

کند تا راه یابد الی الحق بسوی حق قل الله بگو خدای که دین اسلام است یهدی للحق راه نماید بیان حق افمن یهدی آیا هر که راه نماید
الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید
او را در تفسیر زاهدی فرموده که بت پرستان بت را بر چهارپایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود
آنکه تا راه نماید با کسی که تو او را راه نمای فما لکم پس چیست و چه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم می کنید که برابری میدهید کسی که شما
بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج نیست حکیم فرموده شعر عجز و قدرت که هر دو ضد اند ۰ عقل کی گوید که یکسانند ۰ عجز بر خلق
می درآند پوست ۰ قادر بر کمال حضرت اوست وما یتبع و پیروی نمیکند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود
الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که
گمان لا یغنی بی نیاز نکرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود که گفته اند ظن کفار آن بود که بتان
ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شیئا چیزی را ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی
داناست بما یفعلون بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن با
وجود دلائل اعجاز ان یفتری آنکه بربافته شود و کسی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود ولکن و لیکن خدای
فرستاد او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وتفصیل
الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده است از اوامر و نواهی لا ریب نیست شکی فیه در وی و نشاید که باشد بجهة منزلت من رب العالمین
از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمی گروند ام یقولون بلکه میگویند افتریه بربافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را بربی
توان بافت فأتوا پس بیارید شما و بربافید بسورة مثله سوره ماننده او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سر
آمد دورانید و اگر بخود معارضه نمی توانید استعانت نمائید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در ایتان سوره مثل قرآن من استطعتم هر که
را توانید که ازو یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مدد کاری کند و بسازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که
محمد صلی الله علیه و آله وسلم از خود می سازد بل کذبوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بما لم یحیطوا بآن چیزی که فرا نرسیدند
بعلمه بدانش یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن را مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در روایات آن بتکذیب و انکار
مشغول شدند ولما یأتهم و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت برایشان تأویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار دقایق آن نرسید
یا تکذیب کردند آنچه ندانسته اند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد
و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد داد شعر پس از دیدن پشیمان گردی اما ۰ پشیمانی ترا
سودی ندارد کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کرده اند انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان
فانظر پس در نگر و به بین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد
درین آیت تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب می کنند من یؤمن به کسی باشد که میگرود

بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمی کنند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن
از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی
آیة آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک
و اگر تکذیب کنند یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ناامید شوی فقل پس بگو لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شماراست عملکم
پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا بریء و من
بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی علما این آیه بآیة السیف منسوخ است ومنهم و از ایشان
یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام
شرع می آموزانی تا استهزا کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کرانرا استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر
نیستی ولو کانوا و اگر هستند که با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق
تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بچه منوال بود
ومنهم من ینظر و از ایشان کس هست که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا
نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمای کورانرا یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا و اگر چه
هستند که با وجود بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن
محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در آن جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق
از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس ظلم بر مردمان نکند شیئا هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را ولکن انفسهم
الناس و لیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع
و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد شعر چشم از برای دیدن آیات قدرت است ۰ گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است ۰ هر که که حق
نه بیند و حق نشنود کسی ۰ کور و کر است بلکه از آن هم بتر یکی ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع
کند کافرانرا و از هول آن روز مدة بودن در دنیی و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید کأن لم یلبثوا گویا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار
از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیة استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت بدین درازی شما
ننمودی و جواب میگوید که این صورة بسبب صعوبت احوال و شدة اهوال قیامت است که مدة عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس
از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند در حظوظ
خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند بلقاء خدا یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین راه یابان بامکان بایمان وإما
نرینک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا

متوفی سازیم ترا قبل از اراده آن تو بدان که آن حقست و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیی و تو به بینی فالینا پس بسوی
ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از اداء قرآن یا پس از توفی تو شهید گواه هست علی ما
یفعلون برآنچه ایشان می کنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بر وکه ایشان را بحق دعوت رسول
می فرمود فاذا جاء پس چون آید بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و
مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بر زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیة و اما نرینک الایة کفار مکه
استعجال عذاب موعود نمودند این آیة نازل شد که ویقولون و میگویند کافران بطریق استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود بر وجه
بما فرود نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغامبر است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند
قل بگو لا املک مالک نمی شوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیادتی را ولا نفعا سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود الا
ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة مر هر گروهی را اجل وقتیست
برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و
پیشی نگیرند بر آن تهدید مشرکانست با آنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول
عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد شعر تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد
ارأیتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که بنزول آن تعجیل می کنید بیاتا بوقت مشغولی
شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روزی که زمان اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوال
است ماذا چه چیز را یستعجل شتاب می کنید منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبید المجرمون گناه کاران یعنی مشرکان و حال
آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیة نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید
بآن ایمان آریم آیة آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه به بینید آمنتم به ایمان آورید بوی پس بگو با ایشان
آلآن آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا به بعذاب بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل
پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یأس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد
عذاب جاوید که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند شما را الا بما کنتم الا بآنچه بودید که همه عمر تکسبون کسب
میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرة آن حضرة بتجارة بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید
عالم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد الجاد انت ام هازل این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و آن کلام
که میخوانی براستیست یا بافتی حق سبحانه فرستاد که ویستنبئونک و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و اعاده بنوع احق هو آیا حق است و راستست
این وگفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حقست یا نه جواب آمد که قل بگو ای محمد ای وربی آری بحق پروردگار من انه

لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راستست وما انتم و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان
مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب را از خویش باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت
مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت به هر آینه فدا دهد
بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد واسروا الندامة و پوشیده دارند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت
شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در اینجا بمعنی ندامت حسرت و ندامت را در درون
خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهارست و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا العذاب آن
هنگام که به بینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی
وهم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید که بدرستی لله مر خدایراست ما فی السموات
آنچه در آسمانها والارض و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست الا ان وعد الله
بدانید که وعده خدای در مثوبت و عقوبت حق راست و در آن خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان از اهل کفر و
ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدنیی مغرورند و از شناختن روز عقبی غافل شعر مانده در تنگنای این مجلس وغیر دنی ندیده دیگر
جهان چشم دل کو که پردها بدرد جانب ملک آخرت نگرد مرغ کو در قفس زبون باشد چه شناسد که باغ چون باشد
هو یحیی اوست که زنده گرداند ویمیت و بمیراند والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس
ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما وشفاء و شفائی و دوائی لما فی الصدور
مر آنچیز که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وهدی و راه نمونی بسوی حق ورحمة و مهربانی للمؤمنین مر گرویدگان را یعنی قرآن که
نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتملست بر حکمت
عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز می رهاند منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین
هدایت و محض رحمت خواهد بود شعر زهی کلام تو محض هدایت حکمت زهی پیام تو عین عنایت رحمت کسی که کند
کلام تو اهل عرفانرا نشود بهر زار حساست بگلشن رحمت و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح
و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص و رحمت از برای همه که بدان رحمت هر یک
بر رتبت خود رسیده اند قل بگو شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست وبرحمته و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل
قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل کردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا فضل توفیق است و رحمت
عصمت و در بحر الحقایق آورده که فضل معرفتست و رحمت توفیق و در یافتن آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهرست و رحمت نعم
باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف عطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار آورده که از روی
اشارت میگوید ای بنده بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت

من هرکس را سرمایه ایست و سرمایهٔ مؤمنان فضل من هرکس را خزانه ایست و خزانهٔ مؤمنان رحمت من **شعر** گر شاه را خزانه نهادن بود هوس
درویش را خزانه همین لطف دوست بس ، بعضی بر آنند که معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا **فبذلک** پس بدین
که فرود آمد **فليفرحوا** باید که شادی شوند برای آنکه **هو خير** او بهترست **مما يجمعون** از آنچه جمع می کنند از حطام دنیی که در معرض زوال و فناست
قل بگو مر مشرکان عرب را **أرأيتم** خبر دهید مرا **ما أنزل الله** آنچه فرستاد خدای **لكم** برای شما **من رزق** از روزی یعنی چهارپایان که خوردن
آن حلالست **فجعلتم** پس شما ساختید و نام نهادید **منه** از آن روزی **حراما وحلالا** حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتند که حلالست
و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را گفتند که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال **ما في بطون هذه الأنعام**
خالصة لذكورنا ومحرم على أزواجنا **قل** بگو **آلله أذن** آیا خدای دستوری داد **لكم** مر شما را در تحریم و تحلیل **أم على الله** یا بر خدای **تفترون**
افترا می کنید که میگوئید والله امرنا بها **وما ظن الذين** و چیست گمان آنها که **يفترون** بر بندند **على الله الكذب** بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم
حلال چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند **يوم القيامة** روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدید بزرگ و وعید عظیم است
إن الله لذو فضل بدرستی که خدای هر آینه خداوند رحمتست **على الناس** بر آدمیان با نزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان **ولكن**
أكثرهم و لیکن بیشتر ایشان **لا يشكرون** سپاس داری نمیکنند این نعمت را **وما تكون** و نباشی تو ای محمد **في شأن** در کاری از کارهای خود
وما تتلوا و نخوانی **منه** از آنچه فرستاد خدای **من قرآن** از قرآن **ولا تعملون** و نکنید شما ای آدمیان **من عمل** هیچ کاری از کارها **إلا كنا** مگر آنکه
هستیم ما **عليكم** بر شما **شهودا** گواه یا نگاه بان **إذ تفيضون** آن وقت که خوض می کنید و در می آئید **فيه** در آن کار **وما يعزب** و پوشیده نمیشود
عن ربك از علم پروردگار تو **من مثقال ذرة** هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا **في الأرض** در زمین **ولا في السماء** و نه در آسمان **ولا أصغر** و نیست
خوردتر **من ذلك** از آن ذره **ولا أكبر** و نه بزرگتر از آن **إلا** مگر آنکه مکتوبست **في كتاب مبين** در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست
که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنانرا
بکمال مثوبت و وعید مشرکانرا بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید **ألا إن** بدانید بدرستی که **أولياء الله** دوستان
خدای **لا خوف** هیچ ترسی نیست **عليهم** بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید **ولا هم يحزنون** و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از
فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد از
اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه می کند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت
ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان با نوار فقر افروخته **شعر** رخش در میدان اجل تاخته ، گوی بچوگان ابد باخته
معتکفان حرم کبریا ، تشنه زلال صوت کبریا ، راه نوردان شکسته قدم ، راز کشایان فرو بسته دم ، و گفته اند اولیاء الله جمعی
باشند که با یکدیگر دوستی برای خدای کنند و مؤید این قول همین کلام پس که وجبت محبتی للمتحابين في و این قوم را خوفی نیست در مواقف
عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی اولیا مؤمنان پرهیزکارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که **الذين**
آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله **وكانوا يتقون** و هستند که پرهیزکاری میکنند فما حرم الله **لهم البشرى** مر ایشانراست

مژده

مژده کانی **في الحيوة الدنيا** در زندگانی دنیی یعنی بشارتی که بر زبان پیغامبر صلعم در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که
مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن جای خود
در بهشت ببیند پیش از مرگ و در معارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو **وفي الآخرة** و مر ایشانرا مژده هست در آن سرای
و آن سلام ملایکه بود بر ایشان سلمی گوید که بشارت دنیی وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیی شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا
و وفا و آنجا رضا و لقا **شعر** از نعمت این جهان ثنای تو بس است ، وز دولت آن جهان لقای تو بس است **لا تبديل** نیست
بدل کردن **لكلمات الله** مر سخنان خدایرا یعنی در وعده او خلاف نیست **ذلك** آن تبشیر موعود به **هو الفوز العظيم** آنست رستگاری
بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد **ولا يحزنك** و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد **قولهم** گفتار کفار در اشراک
ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خور داشت تو میگویند **إن العزة** بدرستی که غلبه **لله جميعا** همه مر خدایراست
دین ترا عزیز خواهد کردانید و ترا یاری خواهد داد **هو السميع** اوست شنوای اقوال ایشان هرچه بجد و هزل میگویند **العليم** دانا
با حوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و جزای آن ایشانرا جزا خواهد داد **ألا إن لله** بدانید که بتحقیق مر خدایراست **من في**
السماوات هر که در آسمانهاست از ملایکه **ومن في الأرض** و هر که در زمینهاست از انس و جن و اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقبه
و عبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس
جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالتست **وما يتبع** و چه چیز را متابعت می کنند **الذين يدعون** آنانکه میخوانند
و می پرستند **من دون الله شركاء** بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمی کنند آنانکه جز خدایرا می پرستند آنرا که شرکا میگویند بحقیقت زیرا
که شرکت در ربوبیت محالست بلکه **إن يتبعون** پیروی نمیکنند در عبادت شرکا **إلا الظن** مگر گمانرا یعنی به تبان گمان شرکت حق برده اند
وإن هم و نیستند ایشان **إلا يخرصون** مگر که دروغ می گویند و در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه می کند بر کمال قدرت و حکمت
تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و پس چنانچه میگوید **هو الذي** اوست آنکه
بقدرت کامله **جعل لكم الليل** ساخت برای شما شب را تیره **لتسكنوا فيه** تا بیارامید در آن از تعب تردد روز بر آسائید **والنهار مبصرا**
و روز را روشن ساخت تا بر انجام مهمات خود را قیام نمائید **إن في ذلك** بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان
لآيات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع قدیم حکیم **لقوم يسمعون** مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند **قالوا**
اتخذ الله گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای **ولدا** فرزند یعنی ملایکه بفرزندی گرفت **سبحانه** پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند **هو الغني**
او بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بر و قوت گیرد یا فقیری تا با عانت او روزگار گذرانید یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت
و شرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است بر این صورت مستدعی ترکیب باشد هر آینه اتخاذ
ولد از و منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والدست پس این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب

الصواب

بگو که نفس مطلق باشد

الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد شعر بود کمال غنا از صفات ذات او کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج
واشارتی به بیان غنای حق ایست که له مر او راست از روی مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانها از نفائس علویات وما فی الارض و آنچه
در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی و برهانی بهذا باین که خدای فرزند کرد اتقولون
آیا میگوئید علی الله برخدای بدروغ وافترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند علی
الله الکذب برخداوند دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع
مر ایشانراست بهره وری اندک فی الدنیا در دنیی یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرند و بگذارند ثم الینا پس بسوی
ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا به
سبب آنکه بودند که بکتاب و پیغامبر ما یکفرون کافر می شدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح
خبر نوح پیغامبر ع اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست که بزرگ
شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت یا قیام من بدعوة نص کلامی و بیانی مبنی است از آنکه حضرت نوح ع نهصد و پنجاه سال
قوم را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جفاء قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکذرد درنگ من در میان شما
وتذکیری و پند دادن من مر شمارا بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نا نموده مرا میرنجانید فعلی الله پس بخدای
توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرة من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خدا و بدان
امر را مراد رؤساء قوم اند وشرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکاء حق میدانید ملخص آیة آنکه شما همه بقصد من اتفاق
کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بتظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا
کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام
من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امتان وی بدین معنی
پیروی پی برده کرده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول من اعراض نمودند فما سألتکم پس من نخواستم از
ورای فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از قول من نامراد آمده نمودید
شما بر اداء رسالت من اجر مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و او مرا
بر آن ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید وامرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن
نهادگان مر حکم خدایرا پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود از غیر او نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح را ع از غرق شدن ومن معه و آنانرا که با وی بودند فی الفلک
در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف جانشینان در زمین پس
هلاک شدگان واغرقنا و غرق کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فانظر
پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع در این آیتهم

تسلیه حضرت رسالت ص و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد نوح ع رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی
قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را ع بقوم عاد و صالح را ع بقوم ثمود و ابراهیم را ع بقوم بابل و شعیب را ع باصحاب ایکه و اهل
مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان ما با امتان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم
این رسل که ایمان آرند بدان پیغامبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی بگرویدند به بآن من قبل پیش
از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثت پس بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن
چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع
مهر مینهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و احزاب ایشان از این امت ثم بعثنا پس بر
انگیختیم من بعدهم از پی این پیغامبران موسی وهرون موسی بن عمران و برادر او هرون را ع الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا
قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف قوم او بآیاتنا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا
پس گردنکشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروه جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و
تهاون بآیات کبری فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان
آمد و سخن حق بدیشان القا نمود و معجز بدیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که آنچه تو آورده و معجز نام کرده لسحر
مبین هر آینه جادوئیست آشکارا قال موسی گفت موسی مر ایشانرا این قول را اتقولون آیا میگوئید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را
لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحرست اسحر هذا آیا سحرست آن که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این
جادوئی نیست ولا یفلح الساحرون و پیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را اجئتنا آیا آمدی تو
لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم ما علیه بر آن آباءنا پدران خود را مراد عبادت فرعونست یعنی آمدی تا ما را از
پرستش فرعون بازداری وتکون و باشد لکما الکبریاء مر هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن و نیستیم ما لکما مر
شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم
دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی ع پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود
بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادویان در مقابله موسی ع قال لهم موسی گفت مر ایشانرا موسی ع القوا
بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت
هوا بحرکت آمد در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی ع ما جئتم به آنچه آورده اید شما السحر آن جادوئیست نه آنچه من آورده ام
و فرعونیان آنرا سحر میگویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود باشد که تباه کرداند سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی
که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت کرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من
آورده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرة و غلبه که با من فرموده ولو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند کافران

ودشوار آید بریشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند واز خشم وکراهت دشمنان باک ندارند ودر مثنوی معنوی
اشارتی بدین معنی هست شعر حق تعالی ازغم وخشم خصام • کی کذارد اولیا را در غرام • مه فشاند نور وسگ عوعو کند
سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خسانه میرود بر روی آب • آب صافی میرود بی اضطراب • مصطفی مه می شکافد نیم شب
ژاژ میخاید ز کینه بولهب • آن مسیحا مرده زنده میکند • وز جهودان خشم سبلت میکند فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی ع
در مبداء امر الا ذریة من قومه مکر فرزندان از قوم موسی وآن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران
وبزرکان اجابت نکردند وبعضی از جوانان ایشان بوی کرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم وترس از کروه
خود یعنی از پیران ورؤساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی ع با آنکه می ترسیدند از فرعون وهم از کسان خود
ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء خود را ایشان بفرعون تا باز کرداند ایشان را بکفر وان فرعون لعال بدرستی که
فرعون متکبر بود وطاغی فی الارض در زمین مصر وغالب بر اهل آن وانه وبدرستی که بود او لمن المسرفین از حد بیرون کان در کبر وسرکشی
تا حدی که دعوی ربوبیت کرد وبنی اسرائیل را به بندکی کرفت وقال موسی وکفت موسی ع مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده
نمود یا قوم ای کروه من ان کنتم آمنتم اکر هستید شما که کرویده اید بالله بخدای ودانسته اید که ایصال منافع ودفع مضار بقبضهٔ اقتدار
اوست فعلیه توکلوا پس برو توکل کنید وکار خود با و کذارید ان کنتم مسلمین اکر هستید کردن نهادکان مر احکام قضای او را وانوار آورده
که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه تعلق بایمان وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول آن ومحققان کفته اند حقیقت توکل
اسقاط خوف ورجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب وانقطاع از ملاحظهٔ اسباب وکفته اند تعلق دلست بحضرت حق تا در
مطلق ونسیان غیر او یعنی خود را وغیر خود را قوة وتاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میته در پیش غاسل شعر
هر که در بحر توکل غرقه شد کشت • هستش از ما سوی الله در کذشت • این توکل کو چه دارد در بها • فهو حسبه بخشد از پی کنجها ٥
وچون موسی ع ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس کفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم وبلطف او واثق شدیم وچون
دعای متوکل باجابت مقرون مصر بزبان نیاز آغاز دعا کرده کفتند ربنا ای پروردکار ما لا تجعلنا فتنة مکردان ما را محل عذاب للقوم
الظالمین مر این کروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا وخلاصی ده ما را برحمتک
بمهربانی وبخشش خود من القوم الکافرین از کروه ناکرویدکان یعنی از تصدیع کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان
این قوم موسی ع واشتغال ایشان بعبادت حق تعالی فرعون بفرمود تا مساجد ومعابد که بر سر محلات ودر میان اسواق ساخته بودند
خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را الهام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کند تا کافران بر عبادت
ایشان مطلع نکردند چنانچه میکوید واوحینا ووحی کردیم الی موسی واخیه بموسی وبرادر او ان تبوءا آنکه فرا کیرید جای باز کشت لقومکما
برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد
وتعیین قبله آن متعلقست بائمه قوم ودر آن محل امام ایشان موسی بود ع وهرون علیهما السلام واجعلوا ودیکر حکم کردیم که بسازید

شما هر دو برادر وقوم شما بیوتکم خانهای خود را که کفته اید قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه وموسی ع نماز بجانب کعبه کذاردی
واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد واقامت صلوة تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین
وبشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دینی ودر جانب عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت وآن موسی
بود ع وقال موسی وکفت موسی در دعاء خود ربنا ای پروردکار ما انک آتیت بدرستی که دادی تو فرعون وملأه فرعون وکروه او را زینة
چیزی که بآن آرایش کنند از لباس وپیرایه ومتاع خانه واموالا وداده ایشان را مالهای نقود وانعام وضیاع فی الحیوة الدنیا در زندکانی
دنیا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب وفضه وزبرجد بود همه تعلق بفرعون
داشت وفرمان او در آن مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزهٔ تصرف قبط در آمد همه متمول ومتجمل شدند وسبب ضلال و
اضلال ایشان کشت پس موسی ع بعد از آنکه در دعای خود کفت ای پروردکار ما فرعون وقوم او را زینت داده دیکر باره برای الحاح
در تصرف تکرار کرد که ربنا ای آفریدکار ما ایشان را اینها داده لیضلوا تا کمراه کرداند بندکان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو بعبادت
فرعون خواند ربنا اطمس ای پروردکار ما اثر محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن ومنتقل ساز بچیزی دیکر
تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار وثمار همه سنک شد واین یکی از آیات
تسعه بود ودیکر موسی ع دعا فرمود واشدد علی قلوبهم وسخت فرا کیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان
نیاورند موسی ع بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند کروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود وایمان
نیارند حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب دردناک را که آن غرق است در بحر قلزم قال کفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابت کرده شد
دعوتکما دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی ع دعا میکرد وهرون آمین میکفت وآمین کوینده در دعا شریکست از ین جهت کفت که
دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت والزام حجت وتعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
کویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان وپی روی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنان را که از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند
که وعدهٔ حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن ع کارها موقوف وقتها مدنکه دارید وقت ٥ وچون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد
بموسی ع که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنکام عذاب آمد موسی ع با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شد وبکنارهٔ دریای قلزم
رسیدند فرعون با لشکر از عقب رسید وبدعای موسی دریا شکافته شد وتفاصیل این واقعه در سورهٔ شعراست سمت ذکر خواهد یافت القصه
بنی اسرائیل بسلامت از دریا بکذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل وبکذرانیدیم فرزندان یعقوب را البحر از دریای قلزم بر
سلامت فاتبعهم پس از پی در آمد ایشان را فرعون وجنوده فرعون ولشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا واز جهت از حد
بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون بوی مادیانی که جبرئیل علیه سوار بود بر اثر او در آمد اما
مرکب او را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت او را غرق شدن ودانست که هلاک خواهد شد قال آمنت کفت ایمان آوردم وبکروید
انه بآنکه لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مکر آن خدای که بدعوت موسی ع آمنت به بنوا اسرائیل کرویده اند بوی بنی اسرائیل

یدیم

وانا من المسلمین ومن از جمله گردن نهادگان مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت به سه عبارت تکرار کرد از
غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مرتی واحد کافی باشد وبعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق
تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود که آلآن آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وقد عصیت وحال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از ین
و رنجهانیدی پیغامبر من فشیقی وکنت و بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده
که روزی جبرئیل ع بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت فتوی برو عرضه کرد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نمای در میان مال و نعمت
خواجه خود یابد و بتربیت او از سایر ممالک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرعون خط خود نزد فرعون بدست
خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که جزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمتا و کافر گردد آنست که
او را در دریای غرقه سازند جبرئیل آن خط را فراگرفت و درین محل که فرعون بگرداب فنا درافتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بوی
نمود و گفت هم بفتوی تو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز برهانیم ما ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر بند ما بدن ترا بیرون
آب آریم آورده اند که چون فرعون وقوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشد و دم بدم کینه ساز کرده
لشکر را از دریا بگذرانند و از عقب ما درآید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد بازرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی
اسرائیل تن فرعون را بی روح دیدند تسلی ساختند و از بینست که علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع مقتضی
رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند
و گفتند او با قوم خود در جزائر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه وحی کرد به دریا که فرعون را با کنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا
او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دید و از ینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن را
از دریا برآریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که ملوک مقهور دوستان معنی ما ملکیت
و قاهر بندگان که خود را از غرقه شدن از گرداب فنا نرهانند چه اصدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند شعر عاجزی کو اسیر خواب
خورست · کی قدرت زند چه بیخبرست · آنکه در نفس خود زبون باشد · صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا و بدرستی که بسیاری
من الناس از مردمان من آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون بیخبر اند ایشان نه در آن فکرتی و نه از آن عبرتی ولقد بوأنا و بدرستی که ما
جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون وقوم او مبوأ صدق جای خوب و شایسته چنانچه از صدق وعده ما
سزد و آن ولایت شام بود بعد از آن مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از
بنی اسرائیل یهود عصر پیغامبر اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند
در امر دین خود یا در شان محمد ص حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل یا زمانی که عالم
شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و بتغییر و تحریف او مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب
اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که

۲ بکلمة ربک

بودند اندر روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغامبر ص فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان
مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است
من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محققست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر ست و مراد امتانند
و در زاد المسیر آورده که این بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق بتحقیق
که آمد بتو بیان راست درست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آرندگان اصح اقوال آنست که در امثال این
مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست اما مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات از آنچه بر وی
منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که ولا تکونن و مباش من الذین کذبوا از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله مر آیتهای خدای را
که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیانکاران ان الذین حقت بدرستی آنانکه واجب شده است کلمت ربک بر ایشان
لا یؤمنون قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان
جهنم یا هولاء فی النار ولا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ
نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقودست مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم واگر آید بدیشان
کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان
ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا
اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رسانید
اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس را که ایشان لما آمنوا آن هنگام که ایمان آوردند کشفنا
عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزی رسوای را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار بگذاشتیم ایشان را
الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با یمان باس مخصوص
باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیة که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و جمعی بر آنند که معنی آیه اینست که چرا اهل قری
ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب
مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آورده اند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس ع بر سبیل
ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد و ابا نموده و برالحاح بجایید تا آخر به
تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب شما
فرود آید یونس ع ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی مالک دوزخ
خطاب کرد که بمقدار ... از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت
آتش بیامد گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس ع راست گفته روی بهلاک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را هم

۲ علیهم

طلب کنید چند انچه طلبیدند نیافتند ملک کفت اکر یونس برفت خدای که او ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست
الا آنکه بعجز و شکستکی بدرکاه او بیایم پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرک
خروش و فریاد در کرفتند کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار بینها خالص ساختند و آواز بر داشتند که آمنا بما جاء به یونس و انا ولدی
الحجه تا عاشر محرم مینالیدند و درین چهل روز از افغان و ناله نیاسوده در دمندی و بیچارکی بموقف عرض میرسانیدند **شعر** چاره ماسازان
کدی یاوریم ٭ کر تو برانی بکه رو آوریم ٭ بی طربیم از همه سازندهٔ ٭ جز تو نداریم نوازندهٔ ٭ پیش تو کی چه سر و پا آییم ٭ هم بامید تو خدا آمدیم
قومی میکفتند که خداوندا ما را یونس کفته بود که خدای من کفته بندکان بخرید و آزاد کنید ما بندکان توییم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیکر میکفتند
الهنا ما را یونس عم خبر داد که تو خداوندی فرموده که بیچارکانرا و درماندکانرا دست کیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست کیر بعضی دیکر
بعرض رسانیدند که ای پروردکار ما یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کنند از و درکذرانید خدایا ما بکناه ستم کرده از ما عفو کن برخی دیکر
برین کونه ادا میکردند که خدایا ما را یونس عم میکفت که پروردکار من کفته است که سایلانرا رد مکنید ما سایلان روی بدرکاه کرم تو آورده ایم
ما را رد مکن ٭ ما تهی دستان برآوردیم دستی در دعا ٭ نقد فیضی نه بدین دست کدا کار همه ٭ قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی
پس روا کن از کرم حاجات بیچارکان همه ٭ القصه که روز جمعه که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده بر آن قوم نجات از
دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع کشته ابر رحمت سایهٔ رأفت بر مفارق ایشان افکند یونس عم بعد از چهل روز متوجه نینوی
شده میخواست که از حال قوم خبر کرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود کفت من ایشانرا بعذاب
ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل کشت اکر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس کشتن در بطن
ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** و اکر خواستی پروردکار تو **لَآمَنَ** هر آینه ایمان آوردندی **مَنْ فِي الْأَرْضِ** هر که
در زمین است **كُلُّهُمْ جَمِيعًا** همهٔ ایشان آورده اند که حضرت رسالت صم بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال
بر آینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود که **أَفَأَنْتَ** آیا تو **تُكْرِهُ النَّاسَ** اکراه میکنی مردما نرا
حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا کردند مؤمنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ** و نشاید و نیست هیچ تنی را **أَنْ تُؤْمِنَ** آنکه ایمان
آرد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مکر بارادت و توفیق و قضای الهی **وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ** و می کارد عذاب یا خشم می کیرم یا مسلط می کنیم شیطانرا و حفص بیا میخواند
یعنی خدای غضب میکند **عَلَى الَّذِينَ** بر آنانکه **لَا يَعْقِلُونَ** تعقل نمی نمایند در حجج و آیات **قُلِ انْظُرُوا** بکوای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات می کنند
که بنکرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر **مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ** تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت **وَالْأَرْضِ** و در زمین از بدایع
قدرت تا شمار دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی **وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ** و دفع نمیکند بدین آیتها **وَالنُّذُرُ** و اسماع کلام بیم کنندکان
یعنی رسل عذاب الهی را **عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ** از کروهی که در علم و حکمت من واقعست که نخواهند کروید **فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ** پس چشم نمیدارند این
مشرکان **إِلَّا** مکر ایامی را یعنی واقعها را **مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ** مثل وقایع آنانکه **خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ** کذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود
و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست **قُلْ فَانْتَظِرُوا** پس بکو انتظار برید بعذابی که بشما نازل خواهد شد **إِنِّي مَعَكُمْ** بدرستی که من

باشام

باشام **مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ** از منتظرانم هلاک شما را **ثُمَّ نُنَجِّي** پس ما برهانیم **رُسُلَنَا** پیغامبران خود را هرکاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود
آمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نجات دادیم آنانرا که کرویده اند بودند بدیشان **كَذَٰلِكَ** همچنین که بنجات داده ایم رسل و متابعان ایشانرا **حَقًّا**
عَلَيْنَا وعده راست و درستست از ما که بوقت هلاک مشرکان **نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ** نجات میدهیم کرویدکانرا که محمد صلعم و اصحاب او رضی الله
عنهم **قُلْ** بکوای محمد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان خطاب با اهل مکه است **إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ** اکر هستید شما در کمان **مِنْ دِينِي** از صحت دین
من من بیان کنم دین خود را برای شما **فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ** پس من نمی پرستم آنانرا که **تَعْبُدُونَ** شما می پرستید **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای از اصنام
و ملایکه **وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ** و لیکن پرستش میکنم خدایرا **الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ** آن خدای که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات
اهل شرک میعاد عذاب ایشانست **وَأُمِرْتُ** و مامور شده ام **أَنْ أَكُونَ** بآنکه باشم **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از کرویدکان باحکام الهی و اخبار انبیا **وَأَنْ**
أَقِمْ و دیکر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار **وَجْهَكَ** عمل خود را **لِلدِّينِ** از برای دین یعنی خالص ساز آنرا **حَنِيفًا** در حالتی
که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام **وَلَا تَكُونَنَّ** و مباش **مِنَ الْمُشْرِكِينَ** از شرکا آورندکان این خطاب متوجه بقرآن بغیر آن حضرتست **وَلَا**
تَدْعُ و مخوان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **مَا لَا يَنْفَعُكَ** آنچیزی را که ترا سود نکند خواندن **وَلَا يَضُرُّكَ** و زیان نرساند بتو فرو کذاشتن او **فَإِنْ**
فَعَلْتَ پس اکر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را **فَإِنَّكَ** پس بدرستی که تو **إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ** آن هنکام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر
موضع او کنی **وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ** و اکر برساند خدای بتو مرضی یا شرقی یا فقری **فَلَا كَاشِفَ لَهُ** پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن
را **إِلَّا هُوَ** مکر او که الله است **وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ** و اکر خواهد بتو صحت و راحت و غنا **فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ** پس هیچ دفع کنندهٔ و باز دارندهٔ نیست مر آن
فضل ورا و فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر بر بندکان بی استحقاق از ایشان **يُصِيبُ بِهِ** می رساند
فضل خود را **مَنْ يَشَاءُ** بانکه میخواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندکان خود **وَهُوَ الْغَفُورُ** و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید
الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بکوای مردمان **قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ** بدرستی که آمد بشما کلامی درست
یا پیغامبری راست **مِنْ رَبِّكُمْ** از نزد پروردکار شما و هیچ عذر نماند شما را **فَمَنِ اهْتَدَىٰ** پس هر که راه یافت بایمان و متابعت **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي**
پس جز این نیست که راه می یابد **لِنَفْسِهِ** برای خود یعنی منفعت آن عاید بدوست **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که کمراه شد بانکار و تکذیب **فَإِنَّمَا يَضِلُّ** پس همین
است که کمراه میشود **عَلَيْهَا** بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست **وَمَا أَنَا** و نیستم من **عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ** بر شما نکهبانی که امر شما موکول باشد
بمن ظاهر آنکه دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیه است **وَاتَّبِعْ** و پیروی کن ای محمد **مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ** آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و
تبلیغ **وَاصْبِرْ** و صبر کن بر دعوت و در ایذای که بتو رسد شکیبای ورز **حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ** تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال
وثنی و جزیهٔ کتابی **وَهُوَ** و اوست **خَيْرُ الْحَاكِمِينَ** بهترین حکم کنندکانی زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج
بیّنه و کواه ندارد **شعر** از سعیدی تا سیاه کرا ز لوح قلم ٭ یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود یکصد و بیست و سه آیه

بسم الله الرحمن الرحیم **الر** در احقاف فرموده
که حروف مقطعه نیست باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس ترکتم باشد و مؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات

پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه وبعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت
عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او آنکه احکمت استوار
کرده شده است آیاته آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در و آنچه بندگان بدان
محتاج اند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزد یک حکم کننده یا حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آن تا نپرستید الا الله
مگر خدای را انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از وی یعنی با مر وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان و بشیر و مژده دهنده
بمثوبت بر توحید و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته
ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ه
ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تن درستی الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدرست
محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور
برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی یا در دین فضله
ثواب و جزای فضل او هم در دین و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و جوزجانی
قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید
آنرا که بدادند او باز نگیرند وان تولوا و اگر شما ای کافران بر گردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم
می ترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تیسیر گوید روز بدر و گروهی گفته اند روز شدت و مشقت و آن استیلا
قحط بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها
از اعاده و اثابه و تعذیب قدیر تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می ورزیدند بجهت
مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را
بر کینه و عداوت محمد پیچیم کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد که الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند
سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میکردانند آنرا و دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغامبر من در
درون دل میکنند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای الا حین بدانید که آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را
بر فراش خود جای گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان می کنند در سینها وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا می کنند بنا بر آنکه نهان و سر و علانیه
ایشان بنسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور باسرار که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهاست
و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند شعر ای که در دل نهان کنی سری ۞ آنکه دل آفرید میداند ۞ در اسباب نزول آورده که آیه در شان
اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و سخنان خوش آیند
ادا کرده لاف هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود در وقتی پیرو و نثر روشن مینمود حق سبحانه خبث عقیدت اورا

نظم محکم چون بنای عرش مستحکم که صدمتش و خلل بدو راه نیابد فصلت جدا کرده شده است

بدین

بدین آیه آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است که روی
زهر و بیرون خوش نقش و نگار است شعر صورت ظاهر ننهاد اعتبار ۞ باطنی باید مبرا از غبار الجزو الثانی عشر من اجزاء الثلثین
وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مگر بر خدای است رزقها روزی ایشان از
روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که مفید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول رزقست بر ذوق و گفته اند علی بمعنی منت یعنی روزی
همه از خدایست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند ویعلم و میداند خدای
مستقرها قرارگاه حیوانات در حین حیوة ومستودعها و آرامگاه وی صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین
و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع
ایشان مذکور و مسطور است فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیی که اول او یکشنبه و آخرش آدینه بود وکان و بود پیش از آفریدن
ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در بعضی تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در
نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر
آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا
بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که بیشترست بر
نعمت یا تصدیق که کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد ولئن قلت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما
برانگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگویید الا
سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة
معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع
الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی
چون وقتی که عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد دیلمی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون
انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سوره حجر بذکر خواهد شد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع
مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرو گرفته است جهات ایشان را ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به یستهزؤن بدان استهزا میکردند
و بوقوع آن استعجال مینمودند ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها
پس باز ستانیم آنرا منه از وی انه لیئوس بدرستی که او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است در نعمت گذشته
ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن
هر آینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی آمده و رسید عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمانست

بنعمت ومغرور بدان فَخُورٌ نازنده وفخر کننده بر مردمان وفرح وفخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت وقیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه
صَبَرُوا شکیبائی نمودند در محنت وبلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت ورجا أُولَٰئِكَ
لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر وشکر موسوم اند مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ومزد بزرگ که اقل آن بهشتست شیخ
الاسلام فرموده که در جنت نعمتی هست که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر ومختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا شعر ما را بهشت به
لقاء تو در خور بهشت ، بی پرتو جمال تو جنت محقر است ، آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد اقتراح آیات از حضرت
سید کاینات علیه افضل الصلوات میکردند وبا کلام قدیم وکتاب کریم بطریق تهاون واستهزا سلوک مینمودند واز جمله اقتراحات
ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از عدم قبول دعوت واستهزا
وتحیر ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در ادای رسالت وعدم مبالات برد وانکار ایشان آیة فرستاد که
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ برخی
از آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سبب الهی ایشان وَضَائِقٌ وتنگ شده بِهِ باظهار
آن صَدْرُكَ سینه تو أَن يَقُولُوا از ترس تو که گویند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان
وبسبب آن تابع آن شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد باو مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوة او تو بسبب این مقالات از ادای رسالت
باز ممان إِنَّمَا أَنتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده بر تو انذار است وبس تو در آن تقصیر منمای پس چرا از رد وانکار ایشان تنگ
دل باید شد شعر در شب مهتاب مه را در سماک ، از سگان وعوعو ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه
چیزها وَكِيلٌ گواهست یا کارگذار است کار با او گذار ونگاه دار آنکه خود را بدو سپار پس توکل بدو کن واز گفت وشنود هر حسود
وعنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ محمد بر بافد آنچه میگوید که بمن وحی می کنند یعنی قرآنرا خود می سازند قُلْ
فَأْتُوا پس بگو بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِّثْلِهِ مثل قرآن در بیان وحسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته انداز نزدیک خود یعنی زعم شما آنست
که قرآنرا از خود بر می توان بافت وبمن این گمان می برید که من از خود میسازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید
بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید جهت وقوف شما بر قصص واخبار وتعود شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم
وبخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که را توانید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هست راست گویان که این کلام مفتری و
مختلفست وچون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فأتوا بسورة من مثله وعجز ایشان از ایراد یک سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ مر شما را در آنچه گفتید از اتیان سور مخاطب حضرت پیغامبرست وجمع
ضمیر برای تعظیم باشد وگفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر ومی گفتند که حضرت رسالت را مفتری
میگوئید شما با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنزِلَ که آنچه
فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدای است یعنی متلبس بعلمی که خاصه اوست وآن علمست بمصالح عباد وآنچه ایشانرا بکار آید در

معاش ومعاد وَأَن لَّا إِلَٰهَ وبدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بآنچه غیر او نداند وقادرست بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ
أَنتُم پس هستید شما مُّسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام واستفهام بمعنی نهی می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد
شما متحقق شده مَن كَانَ هر که باشد که از دنائت همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا وآرایش آنرا در مقابله اعمال
خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود ونصاری ودر زاد المسیر آورده که عامست مر جمیع مردمانرا که هر که از ایشان باحسان واعمال
بر خود دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام باز گذرانیم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشانرا فِيهَا در دنیا از صحت ودولت وسعت
رزق وکثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا وایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه
آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ جهت ایشان استیفای مزدی که بر صور اعمال
ایشان مترتب بوده نموده اند ونیات فاسده وعزائم باطله ایشان که موجب عذاب وعقوبتست مانده وَحَبِطَ وتباه گشت
مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرة متفرع بر اخلاص است وایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ وناچیزست
فی نفس الامر مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا وسمعه وغیر آن أَفَمَن كَانَ آیا هر کس که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِّن رَّبِّهِ
از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ واز پی در آید برهانرا وآنکه دلیل عقلیست شَاهِدٌ مِّنْهُ وگواهی از خدای
که بصحت آن گواهی دهد وآن قرآنست برابر باشد باکسی که زینت دنیا طلبد وعمل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان
اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص وشاهد پیغامبرست وگفته اند صاحب بینه پیغامبرست صلعم وتابع اوست شاهدی که آن جبرئیل
است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی علیه السلام یا صورت آنحضرت که هر که بدین انصاف دروی نگریستی انوار
حق وآثار صدق در بشره او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت زجبین تو هویدا ، آن حسن چه حسن است تقدس و
تعالی ، بعضی بر آنند که بینه قرآنست ویتلوه یعنی تلواه وشاهد جبرئیل ع یا لسان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
یا اعجاز ونظم او واگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق وبشارة و
اگرچه قبل از و نازل شده وَمِن قَبْلِهِ وپیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریة چه او نیز در تصدیق نبی
امی وبشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآنرا إِمَامًا در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را وَرَحْمَةً وسبب بخشایش
بر منزل علیهم أُولَٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان میآورند بقرآن وَمَن يَكْفُرْ بِهِ وهر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروههای
که اهل مکه اند وانکه حزب ایشانند در عداوت پیغامبر صلعم فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد
فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِّنْهُ ازین موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست وراستست مِن رَّبِّكَ از پروردگار
تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمی کنند وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر یعنی کافر
تر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آن کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان
يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ وخواهند گفت گواهان یعنی حفظه وکرام

بایشان بیان برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ
گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکاران است یعنی کافران و مراد از
لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه
خدای یعنی از دین او و یبغونها و وصف میکنند راه خدای را عوجا بکجی و انحراف از راستی و هم و ایشان بالآخرة بدان سرای هم
الکافرون ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهة تاکید کفر ایشانست بآخرت اولئک آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان
مر خدای را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا و ما کان لهم و نیست مر ایشانرا من دون الله جز خدای من اولیاء هیچ کس از
دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دو بار معذب کردند
بجهت ضلال و اضلال ما کانوا بودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند و ما کانوا
یبصرون و نبودندی که ببینندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا
انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند
که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملایکه لا جرم انهم بی شک و شبهه ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشانند
زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع دنیی فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده اند
و درین سودا غبنی فاحش است مایه دین را بدنیی دادن از دون همتیست شعر زانکه دنیی جملگی محنت و دین آسایش است
نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی • این چنین سودا خود دانید که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص
گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعهد نوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بذکر پروردگار
خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی منقطع شده اند اولئک اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند هم فیها آنان در بوستان
جنان خالدون دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مؤمن اند و کافر کالاعمی و الاصم مانند کور و کرند و البصیر و السمیع و مانند
بینا و شنوا هل یستویان آیا برابرند این دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید بدین مثلها
و تامل نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت و بنا شنوا بجهت تصام او از استماع کلام
الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهة آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کیست که حق را
حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن
حذر نماید و بحقیقت بصیر کیست که دیده بصیرتش بکحل و بی بصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش همتش بگوشوار فی سمع آراسته
بود هر که بخدا بیند جز از خدای نه بیند و هر که بخدا • شنود جز از خدای نشنود شعر گوشی که بحق باز بود در همه جای • او هیچ
سخن نشنود الا از خدای • و آن دیده که نور برد او را • هر ذره بود آینه دوست نمای و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم
نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی

موجبات عذاب و وجه خلاص من را بیان میکنم یا نذیرم ان لا تعبدوا بآنکه نپرستید الا الله مگر خدای را که اگر پرستش وی ننمایید انی
اخاف من می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی را که مولم است عذاب درد و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست
برای وقوع الم در و فقال الملأ پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح ع ما نریک نمی بینیم ترا الا
بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود بنبوة و بر ما واجب کرداند اطاعت ترا از تو در نمی یابیم ایشان
هیاکل بشریت دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند شعر هم سری با انبیا برداشتند • اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر • ما و ایشان بسته خوابیم و خور • این ندانستند ایشان از عمی • در میان فرقی بود بی منتها • هر دو
گون زنبور خوردند از یک محل • زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل • هر دو گون آهو گیا خوردند و آب • زان یکی شد سرگین و زین مشک ناب
آن دو نی خوردند از یک آبخور • آن یکی خالی و دیگر پر شکر • صد هزاران همچنین اشباه بین • فرقشان هفتاد ساله راه بین
و ما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان دونان و فرومایگان مااند بادی الرأی
در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان
مشاهده کند و ما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان مر ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم
بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوة و پیروانرا در علم بصدق تو قال گفت نوح ع یا قوم ارأیتم ای گروه من
مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجت هویدا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد و آتانی و بدهد
خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده مانده بر شما و حفص بضم و تشدید میم خوانده یعنی
پوشیده کرده اند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بر قبول آن و کلمه
استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بدان و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید
قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح ع توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجت عدل او کرا راند و ثابت
فضل او کرا خواند شعر یکی را بخوانی که مقبول ماست • یکی را برانی که مخذول ماست • بد و نیک امر ترا بنده اند • بتسلیم حکمت
سر افکنده اند یا قوم ای گروه من لا اسألکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایة غیر مذکور رسالت است مالا خواسته که مزد کار من
باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر اباء کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف
قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا با او مجالست کنیم نوح ع در جواب میفرمود و ما انا و نیستم من بطارد الذین آمنوا
راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و تقرب او فایز خواهند بود
پس چگونه برانم ایشانرا و لکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا و یا قوم و ای گروه من من ینصرنی
کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد
ایشان مینمایید که میگفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان با تو موافقت دارند و باطن مخالف تواند نوح ع فرمود و لا اقول لکم

و نمیگویم شما را که ابتدا عندی خزائن الله نزدیک من خزینهای علم خداوندست ولا اعلم الغیب و میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم
ولا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستی که من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنانرا که بخواری
در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشانرا اراذل میگوئید لن یؤتیهم الله هرگز نخواهد داد خدای ایشانرا خیرا نیکوی
چه آنچه حق سبحانه در آخرة برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم خدای داناترست بما فی انفسهم بآنچه در
نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آن هنگام باشم لمن الظالمین از
ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهرست قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردی
جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در وعید خود قال گفت نوح انما جز این نیست که یأتیکم بیارد بشما به الله خدای عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم
بمعجزین و نیستید شما از عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود بانکه بستیزید یا بگریزید ولا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت
کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم انکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم انکه شما را گمراه
سازد کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که اگر خدای اغواء شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند
هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بوفق ارادت والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت
ام یقولون بلکه گفتند افتریه بر ما می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست
وبال گناه کردن من وانا بری و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن می نمائید واوحی و وحی کرده
شد الی نوح بسوی نوح انه لن یؤمن انکه ایمان نخواهد آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورد فلا تبتئس پس
اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده دعوة از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در
رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یا باعین ملایکه که مددکار و موکل
تواند ووحینا و بوحی کردن ما در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد بوی
که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره آنان که ستم کردند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان
انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیه اند بغرق در خبر آمده که نوح ع چون کشتی می طلبید زمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا فرزند هیچ متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده
از قبول دعوت نوح باز ماندند نوح با ساختن کشتی اشتغال نمود ویصنع الفلک و بود که می ساخت کشتی را وکلما مر علیه و هر گاه که بگذشتی بر وی ملأ
من قومه گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب
کو و دیگر طعنه زدندی که با اول نبی بودی و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح ع گفتی اگر افسوس میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم
کرد بر شما کما تسخرون همچنانچه شما افسوس می دارید فسوف تعلمون پس زود بدانید من یأتیه آنکس که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که او را

رسوا کند اندر دنیا که آن غرقاست ویحل علیه و فرود آید بوی عذاب مقیم عذاب دایم در آخرت که آن حرقست پس نوح ع کشتی
ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه ذرع و بقول ششصد و ارتفاع او سی ذرع
و بقول سی و سه ذرع و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخته بقیر مطلی کرد اینرا و بحکم الهی نوح از هر نوع از انواع حیوانات
جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیانرا با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر نمود و بتهیه اسباب اتمام
این مهام مشغول بود حتی اذا جاء تا وقتی که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از
سنگ که حوا رضی الله عنها در آن نان پختی و میراث بنوح رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور جوشید پس چون امارت عذاب

پس آمد قلنا احمل گفتیم نوح را که بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت

عذاب از حیوانات یعنی از آنها که جفت میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی
بر واهلک و کسان خویش را نیز بکشتی در آر الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد
کنعانست و واعله که هر دو زن نوح بودند ومن آمن و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وما آمن و ایمان نیاورده بودند و بوافقت
نکرده معه با نوح ع الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بودند و سه پسر حام و سام و یافث و هفتاد و دو زن و مرد دیگر از ایشان
که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح ع اینانرا نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بنهاد
و از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وقال و گفت نوح با قوم ارکبوا فیها سوار شوید در
کشتی در حالتی که گوئید بسم الله یعنی نام خدای برید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و هنگام باز داشتن آن و گفته اند نام
خدایست رفتن و استادن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن
شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشانرا بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور
آمرزنده مؤمنانست رحیم مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وهی و کشتی می برد ایشانرا تجری بهم فی موج در میان موجها
که از عظمت بود کالجبال مانند کوهها ونادی و آواز داد نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعانرا و گویند نام او یام بوده وکان فی معزل
و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بنی ارکب ای پسر من سوار شو در کشتی معنا با ما
تا ایمن شوی ولا تکن و مباش مع الکافرین با ناگرویدگان که غرقه گردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در
کیش ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت
یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن آب قال گفت نوح ع لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی
من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر آنکس که ببخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیه
یعنی هیچکس نیست ممنوع از عذاب مگر کسی که خدای بروی ببخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وحال و حایل
شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه یا هند یا از عین ورده
که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق

شد تمام آلهی در رسید وقیل وگفته شد یعنی حق سبحانه گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی وای
آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وغیض الماء وکم شده آب بر روی زمین وقضی الامر وگزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از
هلاک اشرار ونجات ابرار واستوت وقرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشوراء دهم محرم ومدت طوفان
شش ماه تمام بود وقیل وگفتند بعدا دوری وهلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران یعنی کافران وچون نوح ع با قوم از
کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکر آنرا روزه داشت وصوم عاشوراء سنت شد این آیة در غایت فصاحت ونهایت بلاغتست
ودر مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغه وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب
عجیب ونکتها در ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده وچون درین ترجمه ساحت میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد
وحوالت وتوقف بر دقایق نحال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر مردود من الله التوفیق عربیه یغوص البحر من طلب اللآلی
گوهر طلبی رو بسوی دریا کن ونادی نوح وبخواند نوح ربه پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای پروردگار من ان ابنی بدرستی
که پسر من کنعان من اهلی از اهل من بود وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وان وعدک الحق وبدرستی که وعده تو
راستست وانت احکم الحاکمین وتو حکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین جنبیت امام ماتریدی قدس سره در تاویلات آورده که نوح ع از
کفر پسر خبر نداشت که اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود قال
گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند عملیست غیر صالح نه نیک وشایسته
فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم بآن چیز دانشی یعنی چیزی که چون از پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزی که
ترا بآن علم نیست چون کفر پسر ترا از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا ومنع میکنم ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین
از نادانان بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح ع ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسئلک از آنکه به
پرسم از تو ما لیس لی آنچه نباشد مرا به علم بآن چیز دانای یعنی بجواز سوال از آن والا تغفر لی واگر نیامرزی مرا وترحمنی وببخشایی بر من
اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران قیل یا نوح گفته شد که ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام وتحیتی
از ما بر تو وبرکات وزیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع وسه پسر
او اعقب نماند وتمام قبایل اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب وفرس است ویافث پدر اتراک وحام پدر هنود وعلی امم
وسلام وبرکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تواند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان وامم وامتها که با تو اند امتی
چند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم زود باشد که برخوردار دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش وسعت رزق ثم یمسهم
پس برسد ایشانرا منا از ما عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت مراد کفاراند ودر وسیط از قرظی نقل میکند که هیچ مؤمن ومؤمنه نباشد
از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام وبرکت وهیچ کافره نبود الا که دخل را درین تمتع وعذاب تلک آن قصه که مذکور
شد من انباء الغیب از خبرهای غیبست که ما بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها نبودی که بدانی آنرا انت ولا

قبل

قومک نه تو ونه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن بر ایذاء قوم ومشقت به تبلیغ همچنانچه نوح ع
صبر کرد ان العاقبة بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا ودر آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده
که صبر کلید بستگیهاست وشکیبایی علاج خستگیها نتیجه شکیبایی ظفرست وکار بی صبران هر روز بدترست شعر صبرست کلید
گنج مقصود ◦ بی صبر دری مراد نگشود ◦ گر صبر کنی مراد یابی ◦ ور پای درانتی از شتابی ◦ والی عاد وفرستادیم بقوم عاد اخاهم
هودا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبست چنانچه در سورة اعراف گذشت قال گفت هود ع یا قوم ای گروه من اعبدوا الله
بپرستید خدایرا یکتا مالکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز وی وشما مر ورا شریک اثبات میکنید ان انتم نیستید الا مفترون
مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکاء یا قوم ای قوم من لا اسئلکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی ومقررست
که مجموع رسل قوم خود را از طمع خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت وخلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد وموعظه آن زمان
فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد شعر طمع بند ودفتر حکمت بشوی ◦ طمع بگسل وهر چه خواهی بگوی ◦ لا جرم پیغامبران
مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود ع فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آن کس که بمحض قدرة فطرنی بیافرید مرا افلا
تعقلون آیا فهم نمیکنید وعقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل وحق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند
وحق سبحانه بشامت آن سه سال از ایشان باران باز گرفت وزنان ایشانرا عاقر وعقیم ساخت وچون اصحاب زراعات بودند ودشمنان
نیز داشتند برای زراعت بباران وبرای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود ویا قوم استغفروا ای گروه من استغفار کنید وآمرزش
طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا پس باز گردید الیه بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم
بر مزروعات شما مدرارا باران پیوسته ویزدکم وبیفزاید وزیاد کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد
ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید ولا تتولوا وبر مگردید از من واعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر
باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو وحال آنکه هود معجزات بدیشان
نموده بود وایشان آنرا در حساب نیاورده وانکار نموده گفتند وما نحن ونیستیم ما بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود
عن قولک از سخن تو که گویی یک خدایرا پرستید وما نحن لک ونیستیم ما ترا بمؤمنین از گروندگان ان نقول نمیگوییم ما در شان تو الا اعتریک
مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوء رنجی وگزندی وعلتی وگویند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام
میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقلست از تو شنوده میشود قال گفت هود ع انی بدرستی که
من اشهد الله گواه میسازم خدایرا واشهدوا وشما نیز گواه باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بجز
خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید به نسبت من جمیعا همه شما یعنی شما وخدایان شما
در اهلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید وهر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم وبحمایت عصمت الهی از مضرت
ومعرت شما نه اندیشم واین از جمله معجزات هود بود که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران واهل بطش وسطوت وارباب شوکت وقوت که بخون او

تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار
و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بر وی عاجز شدند و نعم ما قیل شعر تو خدا را شو اگر جمله عالم در پاست بخدا گر سر موئی رسد
ترا گزند و چون هود بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم که پروردگار
من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدا فرا گیرنده است بناصیتها موی
پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر وا خذ نواصی تملیک مالکیت و قدرت و تصرفست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم
بر طریق حق و عدلست هر که بر او توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده که هو صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال و ان
الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره فرموده جامعه مذکور هست در باب احدیة افعال و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه
که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و موثر در تمام منفعلاتست بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینست سر
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کش کشانم میکشد تا الیه را جون فان تولوا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر
اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آن چیزی را که من فرستاده شده بودم بآن الیکم بسوی
شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت کردم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند و یستخلف و جانشین شما گرداند ربی
آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوة حق ان ربی بدرستی
که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از وی فایت نمیشود
و چون کفار قوم هود ازین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و آن هنگام که بیامد فرمان بعذاب ایشان
نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین آمنوا و آنکسانی که گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم
برحمة منا به بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان و نجیناهم و برهانیدیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت
و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره می ساخت و تلک عاد و آن عادست یعنی
اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست جحدوا انکار کردند و کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود و عصوا رسله و عاصی
شدند در فرستادگان او عصیان یک پیغامبر مستلزم عصیان همه پیغامبرانست و اتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار فرمان هر سرکش عنید
ستیزه کار را یعنی عامی [illegible] کسی که ایشانرا بجحود دعوة میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند و اتبعوا و از پی در آمده
شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را که بعد و هلاکت و یوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان افتد الا ان عادا
بدانید که قوم عاد کفروا ربهم نگرویدند به پروردگار خود الا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دورانند و بعضی گفته اند
دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عادست
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرة هود عم بدیشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با ثمود
هلاک شدند و الی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوة نسبی است قال گفت صالح عم یا قوم اعبدوا الله

ای

ای قوم پرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید ما لکم نیست شما را من اله غیره معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را
که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد و استعمرکم و زندگانی و بقا داد شما را فیها در زمین و در مدارک
آورده که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین نزه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال
نمودید و استغفروه پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او ان ربی
بدرستی که آفریدگار من قریب نزدیکست با میدواران برحمت مجیب اجابت کننده دعا یانست بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که ای
صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا درمیان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو می دیدیم قبل هذا پیش ازین
که دعوی نبوة کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگوئی امید از تو
بریده ایم اتنهانا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران که می پرستیدند و اننا لفی شک و بتحقیق که ما در
شکیم مما تدعونا از آنچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی گمان که نفس را مضطرب
میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند قال یا قوم گفت صالح که ای گروه ارأیتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم
علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود و آتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغامبری فمن ینصرنی پس کیست که
یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوة
میکنید و با من مجادله می نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز زیان کاری و نسبت دادن یعنی نسبت کردن مر شما را بزیان آورده اند
که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تقدیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح عم بر ایشان حجت
گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و یا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدا خلق کرده لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست
بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بخورد و بچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست و لا تمسوها
بسوء و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب او معذب گردید
و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوهی بر آمده سه بانگ کرد و صالح
در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شاد زیید و برخوردار شوید فی دارکم در سراهای خود
ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند
که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گردید و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل گردید فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا
فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را و الذین آمنوا معه و آنکه با او بودند از مومنان برحمة منا بفضل و بخشش از
نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنانرا از آن بلا برهانیدیم و من خزی یومئذ و از رسوائی آن روز می شاید که مراد روز قیامت
باشد ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مومنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان و اخذ الذین ظلموا و
فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة بانگ عظیم مراد صیحه جبرئیل است عم در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند

در خانهای خود ساکن شده قبرها کنند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر
را میخواندند که ناگاه جبرئیل ع بر صورت اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود فرش کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها
سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمودیان
حال مشاهده نموده روی بجا ساکن نهاده و بعضی در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده
سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین چسبیده كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گویا که هرگز نبوده اند
فِيهَا در آن سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد
که او را ابورغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ابورغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَا بدانید بدرستی
که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است از رحمت مر لِثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا
فرستادگان ما از ملائکه یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و در وسیط آورده که بسه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر
صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علیه بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقائق
سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقائق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت انبیا
از صلب وی و آنکه او خاتم پیغامبران و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد شعر
خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر ، شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر ، آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز ، صلوا علیه ما لمع الشمس
والقمر ، و در وسیط آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد ابرهیم را و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان
از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما
ابرهیم ع ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه نشاند فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ
گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که دید ابرهیم أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را
که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمی رسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل
آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند ترسید
دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قَالُوا گفتند ای ابرهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا ما فرستادگان
فرستاده شده إِلَى قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابرهیم ع ساره بنت هاران قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده
و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان استاده داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کس روی نمی پوشید همین که
سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ پس بخندید یا از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابرهیم بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده
او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف
ابرهیم ع از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بهر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بِإِسْحَاقَ

نم

بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از پس اسحق بیعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند
بیشتر است و دیگر آنکه ابرهیم ع از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَا گفت ای
عجبا أَأَلِدُ آیا من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه پیر زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَهَذَا بَعْلِي و این شوهر من شَيْخًا
در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده إِنَّ هَذَا بدرستی که این خبری که میگوئید لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیب است استعجاب وی
از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا شگفت میداری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست
که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آید شعر قدرتی را که بر کمال بود ، کی چنینها از و محال بود رَحْمَةُ اللَّهِ
بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که
اسباط و جمع انبیای بنی اسرائیل از ابرهیم و ساره پیدا شدند إِنَّهُ بدرستی که خدای حَمِيدٌ ستوده است با عطای نعم مَجِيدٌ بزرگوار است
بالهام فَلَمَّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابرهیم ترسی و فزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى و آمد بوی بشارت اولاد
يُجَادِلُنَا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک می کنید اهل قریه را که
در و صد مؤمن باشد گفتند نه فرمود که اگر نود باشد گفتند نه هلاک نمی کنیم همچنین ده کم میکرد تا بده رسید و بر پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه
که یک مؤمن باشد ما بهلاک ایشان فرمان نیست ابرهیم ع فرمود که إِنَّ فِيهَا لُوطًا و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل
او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابرهیم بردبار بود و تعجیل نداشته در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه زننده
و تاسف خورنده بر آدمیان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابرهیم با ملائکه رقت قلب و فرط
ترحم او بوده امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملائکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابرهیم روی بگردان و درگذر عَنْ هَذَا
از این جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستی که آینده است بدیشان
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذاب باز ناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابرهیم را وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در
هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزدیک سدوم رسیدند که لوط در آنجا می بود چون نگاه کردند دیدند که وی در زمینی کار میکرد پیش
وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطًا بسوی لوط ع سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ
بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه دید ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش اندیشه
بی باکی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روز سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط ع چهار نوبت بدی قوم
خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط که مهمانان را دید گفت شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط در اثر
آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون
بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعاده فرمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع وجود گرفت
بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند لوط اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط قوم او

يهرعون اليه بشتاب دوانیده شد بسوی او ومن قبل و پیش ازین وقت نیز كانوا يعملون السيئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر
بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا افشتن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قال يا قوم گفت ای گروه من
هؤلاء بناتي اینک دختران من ایشانرا بخواهید هن ایشان اطهر لكم پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی
تزویج مؤمنات بکفار می توانست کرد و گفته اند مراد بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خودست از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان
بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید في ضيفي در شان مهمانان من اليس منكم آیا
نیست از شما رجل رشيد مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست
ما را في بناتك در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانك لتعلم و بتحقیق تو میدانی ما نريد آنچه ما میخواهیم از ایشان ناحشه قال گفت لوط در جواب
ایشان لو ان لي بكم کاشکی باشد مرا قوة بدفع شما قوتی یا گر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم او آوي یا پناه گیرم و باز
گردم الى ركن شديد برکن سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت صلعم فرمود که
رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدا پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست شعر
آستانش که قبله گاه همه است • از همه آفتی پناه همه است • هر که دل در حمایتش بستست • از غم هر دو کون وارستست • آورده اند
که لوط ع در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط بغایت مضطر
و اندوهناک شد ملایکه که او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا يا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربك ما فرستادگان پروردگار توئیم و بعذاب
ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن يصلوا اليك نمی رسند بضرر و ایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان ما بیرون
نه و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل ع پیش ایشان باز شد و پر خود را بروهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدن می گفتند
حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود که فاسر باهلك ببر کسان خویش را بقطع من الليل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن بر بخشی از شب
ولا يلتفت و باید که التفات نکند و واپس ننگرد منكم احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر الا امراتك مگر زن خود را که او کافر است انه مصيبها
بدرستی که رسنده است آنرا ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط ع از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد
بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط ع فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقتست جبرئیل
گفت اليس الصبح بقريب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را
در زیر شهرهای ایشان در آورده و برداشت تا بجای که اهل آسمان بانگ خروس و آواز ایشان شنودند پس حکم کردیم تا نگونسار کند و ما بقدرت کامله
جعلنا گردانیدیم عاليها سافلها زبر آن شهر را زیر ایشان یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم عليها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن
حجارة سنگ من سجيل از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد که با آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان
دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود بر هم نهاده یا
پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سپید چون جزع یا بیاض و حمرت در زاد المسیر آورده که مهر کرده شده بود بعضی از آنها

حضرت لوط ع از فرط فتوت و کرم
و حمیت دختران را فدای مهمانان
کرده

سپید

سپید و بعضی بر و نقطهای سیاه بود و برخی سیاه بر و نقطهای سپید یا نام هر کس که بر وی باریده می شد بر آن نوشته بود یا آماده گشته
عند ربك در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی فرموده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خورد او مساوی سبوی
آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود بودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند
که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده بود تا چهل روز آن سنگ که بنام او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد وما
هي و نیست آن سنگ عذاب من الظالمين ببعيد از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد شعر چو عالم از
ستمگر تنگ دارد • عجب نبود که بروی سنگ بارد • سگان را سنگ در خوردست بسیار • چو ظالم را ببینی سنگ بردار • و گفته اند ضمیر هی راجع
بقریه است کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار بر آن دیاری گذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند
و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آورند والى مدين و فرستادیم باولاد مدین یا باسکنان بلد مدین اخاهم
شعيبا برادر ایشان شعیب را ع قال يا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم بپرستید خدای را بیگانگی ما لكم نیست شما را من اله غيره هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا المكيال
و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات والميزان و ترازو را در سنجیدن موزونات اني اراكم بخير بدرستی که می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی
درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم شکر خدای آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه
آنکه از حقوق ایشان باز گیرید واني و بدرستی که من اخاف عليكم می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب يوم محيط عذاب روز فرو گیرنده در آیه توصیف
یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در وی یعنی در آن روز عذابی که شما فرو گیرد که هیچکس راه رهائی نیابد مراد عذاب قیامتست یا
عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر کند بایفای آن و این غایت مبالغه است ويا قوم ای گروه من اوفوا المكيال تمام
بپیمائید بکیل و آبه پیمانه والميزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه می خریدند
از ثمن آن چیزی باز می گرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند در آن باب میگوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشياءهم چیزهای ایشان
یعنی بهای هر چه می خرید یا قراضه که از درم و دینار می برید ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید في الارض در زمین بلاد خود مفسدين در حالتی که تباه
کاران باشید بقيت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خير لكم بهترست شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید ان
كنتم مؤمنين اگر هستید باور دارندگان من قول مرا وما انا عليكم و من نیستم بر شما بحفيظ نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت
کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس شعر من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم • تو خواه از
سخنم پند گیر خواه ملال • آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان
علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرموده بودند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب
نماز میگذارد قالوا يا شعيب گفتند قوم او که ای شعیب اصلاتك تامرك آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترك بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما
يعبد آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم آنچه می کنیم في اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم
از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر انك لانت الحليم بدرستی که تو بردباری الرشيد و راه یافته بزعم خود یا

این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استهزا میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا
این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب ع ای گروه ارأیتم چون می‌بینید وجه میگوئید ان کنت علی بینة اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از
نزد پروردگار خود ورزقنی و روزی داده باشد مرا منه از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بخیانت بخسن و تطفیف
یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که منه در وحی او خیانت کنم وما ارید ان اخالفکم
و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهاکم عنه بسوی آنچیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه
از همه باز میدارم خود نیز باز می‌ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مگر بصلاح آوردن کار شما ما استطعت مادام که توانم وما توفیقی و نیست توفیق مر
در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صواب صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدای علیه توکلت بروی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر
او عاجز است والیه انیب و بسوی او باز میگردم در همه نیت میکنم ویا قوم وای گروه من لا یجرمنکم شما را بر آن ندارد شقاقی دشمنی من و
ستیزه کاری با من ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه برسید قوم نوح گروه نوح را از طوفان او قوم هود یا قوم هود را از باد
صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را از رجفه وما قوم لوط و نیستند گروه لوط منکم ببعید از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند که از ایام شده
عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربکم و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او
از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفر است ودود دوستدار تائبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را
دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یوسف جرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را
برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست داشته بحق یعنی او نیکی را دوست دارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی
ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می‌باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست
میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظر عیان جلوه نموده والولد الاعز زبدة حقایقه صفیا شعر ای حسن تو داده یوسفان را
خوبی • وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی • کر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست • در مرتبه محبت و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب
ما نفقه فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود
یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم او نکردندی و او خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند وانا لنریک و ما می‌بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا
بی قوة در دفع ما یا بصر ضعیف البصر ولولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا سنگسار
میکردیم وما انت و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قال یا قوم گفت شعیب ع که ای گروه من
ارهطی آیا عشیره و قوم من اعز علیکم عزیزترند بر شما و دوست تر نزد شما من الله از خدای واتخذتموه و گرفته اید شما امر خدای را وراءکم از
پس پشت خود ظهریا همچون متروک فراموش شده یعنی حق تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می‌افکنید ان ربی بدرستی
که آفریدگار من بما تعملون بآنچه شما میکنید محیط آگاهست بر وجهی که هیچ چیز برو پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد نمود ویا قوم اعملوا
وای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر جایهای خود که دارید از شرک و بخس انی عامل که من نیز عمل کننده ام و تمکن در کار خود سوف تعلمون زود

[margin: کم]
[margin: وجهی]
[below the frame: بلغ]

باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد ومن هو کاذب و آنکس را که
دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وارتقبوا و انتظار برید آنرا که من میگویم انی معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم
ولما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را ع والذین آمنوا معه و آنانرا که ایمان آورده بودند با او برحمة منا به
بخشایش از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای خود جاثمین
مردگان و بر زمین افتادگان کأن لم یغنوا گویا که هرگز اقامت ننموده اند فیها دران دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاکیست قوم مدین را و دوری از
رحمت من کما بعدت ثمود همچنانچه هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر
آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ دو امت بیک عذابی هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل
مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بآیاتنا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند وسلطان
مبین و بحجت قاهر واضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا
پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی ع وما امر فرعون برشید و نبود کار فرعون بر نهج رشد و صواب و چون امروز
متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس درآردشان بآتش
وبئس الورد المورود و بد جایگاهیست در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه ورد که آب خورش است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش
موجب ضد آنست واتبعوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
بئس الرفد المرفود بد عطائیست داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیهها هلاک شده که نقصه
علیک قصه آن بر تو میخوانیم منها بعضی از آنها قائم باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وحصید و برخی از آن مفقود است یا خراب
چون کشت درود و گفته اند قائم آنست که آثار آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه از آثار او باقی نیست چون دیار قوم لوط نوح ع
وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها باهلاک ایشان ولکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب
عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایان که از روی جهل یدعون بودند که
میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار
تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را آن بتان غیر تتبیب جز زیان کاری و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتن است اخذ ربک
گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم
شدید دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و رهائی نیست شعر کسی که مهر ظلمش دمادم • چراغ عیش ظلومان بمیرد
نمیترسد از آن کایزد تعالی • اگر چه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف
کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت یوم روزیست مجموع له الناس جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق
را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را

إلا لأجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قیام نکند یوم یأتی روزی که بیاید آن روز مشهود لا تکلم
نفس سخن نگوید هیچ کس یعنی که او را نفع رساند إلا بإذنه مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و موقف دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن
نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود و سعید
و نیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت مأوای او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل
و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول امل و بی حیائی شیخ
ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار
بر آورده و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته حضرت رسالت صلعم از هیبت آن جبر و سطوت این حکم فرمود که شیبتنی سورة
هود شعر آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار • وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین • عدل او میراند اینها تا سوی اصحاب الشمال • فضل
او میخواند اینها را نزد اصحاب الیمین فأما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش
زفیر و شهیق و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق
مستعمل بود تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خالدین فیها جاویدان باشند در آتش ما دامت السموات
والأرض همیشه تا آسمانها و زمینها بر جایست این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین
باز بسته نباشد چه نصوص دال بر تأبید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که هر آینه اشقیا عبارت
از فساق جاوید در دوزخ خواهند بود إلا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذاب
دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار
نه از خلود در دوزخ إن ربک بدرستی که آفریدگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب وأما الذین سعدوا و اما آنانکه نیک بخت
شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان در آن ما دامت السموات والأرض مادام که باشد آسمانها و زمین آن جهان
بحکم یوم تبدل الأرض غیر الأرض والسموات زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده
که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب آنچه بر بالای سر باشد
آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا زمین خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت باشند إلا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار
تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولت رسانند زیادت از آن که رتبه رؤیت و رضوان یا نعمتی که کنه آن ندانند مگر وی عالمست بجمیع معلومات و نکته
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست
که علماء تفسیر درین استثنا دا انا ترست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون
عطاء عطا دادنی ایشانرا عطا دادنی غیر مجذوذ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بدشک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت موردی بهلاک یعنی

شک

شک نکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل
شرک بتانرا إلا کما یعبد مگر بر وجهی که می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وإنا لموفوهم و بدرستی که ما تمام رسانندگان
ایم بدیشان نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد ولقد آتینا و هر آینه دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بآن گرویدند و بعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو
در قرآن ولولا کلمة سبقت و اگر نه سخنیست پیشی گرفته من ربک از آفریدگار تو بتأخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم
موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی وإنهم و بدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمان اند منه از
قرآن مریب گمانی در ریبت افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وإن کلا و بدرستی که هر یکی از مختلفان لما لیوفینهم از آن
جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو أعمالهم جزای عملهای ایشان بعضی آن لا نافیه داده اند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر
خدای تعالی جزای عمل او بر وجهی که باید بدهد بدو اما صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوف می باید کرد برین وجه
وإن کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید لما بود اگر
مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما توطیه إنه بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست و چیزی از وی فوت نشود
تا بوقت جزا تواند کرد • بهمه کار بنده دانا اوست • بمکافات هم توانا اوست • فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت همچنانچه فرموده شدی
ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند بفرمانی که مستقیم کردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست که مستقیم باشد
بامر و نهی امام قشیری فرموده که مستقیم آن کس است که از راه حق باز نگردد تا بمنزل وصال برسد در حقایق سلمی از جنید جانی نقل میکند که
طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل فرموده که آن چیز که بود وی همه نیکوئیها نکو شود و بی بود وی همه زشتیها زشت شود
استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنیده و گفته که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل
فاضل ترست گفت استقامت ابو علی شنوی فرموده که حضرت رسالت را صلعم در واقعه دیدم گفتم سبب شیبتنی قول سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم
کما امرت ای عزیز هر کرا قدم مترسخ نباشد در بخشش ضایع است شیخ ابو علی دقاق گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ
داری خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده شعر کسی را دانم اهل استقامت • که باشد بر سر کوی ملامت • ز اوصاف
طبیعت پاک مرده • باطلاق هویت جان سپرده • تمام از گرد تن دامن فشانده • بنقد سایه و خورشید مانده ولا تطغوا و از حد
در مگذرید إنه بما تعملون بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بصیر بیناست ولا ترکنوا و میل مکنید إلی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی
مداهنه منمائید با ایشان یا فرمان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا پرسیدند ازیشان سفیان ثوری رحمة الله فرموده که هر که برای ظالم قلمی بتراشد
یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسد در ظلم ایشان شریک بود و هم ازیشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه
تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود او را آب توان داد فرمود که نه گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت ع آنچنان بدنهند که نافه
پس حق سبحانه از فرط رحمت فرموده که میل بظلمه مکنید فتمسکم النار که پس شما را برسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله

بجز خدای من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی النهار
در دو طرف روز و زلفا من الیل و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف الیل مغرب و
عشا اورده اند که عمر بن عزیه خرمای فروخت زن صاحب جمال را که بجهة خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی
در آمد عمر او را تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلعم و گریان گریان حال گذشته بعرض رسانید آیة فرود آمد که ان
الحسنات بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنج گانه یذهبن السیئات ببرد و محو کند بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت رسالت صلعم از عمر پرسید که
نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری حضرت فرمود که همی کفارة آن نماز کفارة این گناه است گفتند یا رسول الله این حال مر و راست خاصه گفت نه برای عموم
مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نماز تا نماز کفارة گناهیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند
واسطی قدس سره درین آیة فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را عفو میسازند و در بحر آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من الیل
ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع می‌کنند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر ذلک این فرمان واین وعده ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر وصبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان
الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارة بآنست که شکیبایی از احسانست فلو لا کان
پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی حزم ینهون باز داشتندی مفسدان را
عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذابی فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات
منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیزی را که منعم شده بودند در آن
یعنی متابعت آرزوها و نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ما وراء آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین و بودند
کافران وما کان و نخواست ربک پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرکی واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن منعم
بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی به مجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نشود و از ینجا گفته الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه کردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و آیین ولا یزالون و همیشه باشند
مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر و او را بایمان راه
نماید چون اهل ملة حنفیه که مسلمانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای وی را قناعت دهد ولذلک و از
برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت آفریده راه یافتگان را وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی
کلمه که با ملائکه گفته و آن اینست که لاملان هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا
نقص علیک و هر خبری میخوانیم بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغامبران و آن خبر چیست ما نثبت به آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم بآن فوادک
دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمای و بر ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک و
آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راستست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریفات والا حق در همه

سورة قرآنی هست و گفته اند هذه اشارة باخباریست که آورده است درین سوره یعنی این خبرها راستست وموعظة و پندیست وذکری و یاد کرد
للمؤمنین مر گرویدگان را وقل و بگوای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر حالاتی که بدان متمکن اید انا
عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده‌ایم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظریم نزول
عذاب را بشما ولله و مر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غایبست از آنها آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد و حفص
یرجع مجهول خواند یعنی باز کردانیده شود همه کارها کلها فاعبده پس پرستش کن مر ورا که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر
توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعبادات رسد و توکل بمجرد گفتار را اعتبار نبود وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان
میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار نقل میکند که فاتحه توریة آیة اول از سوره انعام است
وخاتمه آن آیة آخر از سوره هود و الحمد لله اولا و آخرا

سورة یوسف مائة واحدی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی است اکرچه
داند چنانچه از ال و حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصراتست از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و راء از رؤف یا از صفات
او چنانچه الف انفرادست و لام لطف و راء رحمت کویا قسم یاد میکند برین وجه که بانفراد من بربوبیة و بلطف من بر عارفان لطایف احدیت
و برحمت من بر کافه بریة جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب آیتهای کتاب مبین است یعنی سورة که ظاهر است اعجاز
آن یا هویداست معانی او بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سؤال کرده بودند چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را
گفتند که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر بوده این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب
را یعنی این سوره است قرآنا عربیا قرآن تازی بعضی از قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد
که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک
بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده شود در معالم گوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین
المعانی آورده که این قصه از قصها احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق
فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس
و قوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرة شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق
اختصار مرعیست بجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او بانکات و دقایق که در هر آیة گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود اینجا
بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنه گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیة نازل
شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن دیگر بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین چیزی بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو
هذا القرآن این سوره مقروء را وان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از ناآگاهان یعنی از داستان
این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف ع لابیه مر پدر خود را یعقوب ع که بندی یوسف

در سن دوازده سالگی شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا أبت
ای پدر خوابی عجب دیدم إنی رأیت به درستی که دیدم در خواب أحد عشر كوكبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی
بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می‌نگرستم رأیتهم دیدم
ایشان را لی ساجدین مرا سجده کنندگان یعقوب دانست که یوسف مرتبهٔ بلند خواهد گرفت و برادران یازده گانهٔ او که ستارگان اشارت
بدیشانست با یعقوب و زوجهٔ او که خالهٔ یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران
این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است
لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاك خواب خود را على إخوتك بر برادران خود فیكیدوا که حیله کنند لك برای اهلاک تو كيدا حیله کردنی بسبب
وسوسهٔ شیطان إن الشيطان به درستی که دیو سرکش که ابلیس است للإنسان مر آدمی را عدو مبين دشمنیست آشکارا که او را به مکر و کید
بیازارد وكذلك و همچنانکه ترا برگزیدند بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان يجتبيك ربك برخواهد
گزید پروردگار تو به فرمان فرمایی و پادشاهی ويعلمك و آموخت ترا من تأويل الأحاديث از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله ويتم نعمته
و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است عليك بر تو وعلى آل يعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو تا بقولی که ایشان را پیغامبر
میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیا از وی بیرون آرد كما أتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را على أبويك بر دو پدر تو من قبل پیش از این
وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد إبراهيم وإسحاق بر ابراهیم به خلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق به اخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی إن ربك به درستی که پروردگار تو عليم داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حكيم استوار کار است
و درست کردار که بکند آنچه باید لقد كان به تحقیق که هست في يوسف در قصهٔ یوسف وإخوته و در حکایت برادران او آيات
نشانهای قدرت با دلایل حکمت للسائلين مر پرسندگان را مر غیر ایشان را یوسف را ع یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیانی
بود و شش دیگر علاتی که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر علاتی
و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف ع خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب ع
بکتمان آن وصیت فرموده با اجتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او بشنودند و نمانشام که ایشان بخانه باز
آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و به تدبیر مهم مشغول شدند إذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف
بایکدیگر ليوسف وأخوه هر آینه یوسف و برادر او بنیامین أحب إلى أبينا دوست تر نزدیک پدر ما منا از ما ونحن عصبة و حال
آنکه ما جماعت توانا و کارکنانیم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس با بیع ما را دوست تر داشتن و چون دو موجود عاجز
ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده إن أبانا به درستی که پدر ما لفي ضلال مبين در دور افتادنیست آشکارا از راه صواب
یعنی رای او در دین کار به خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بدیشان
ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا يوسف بکشید یوسف را و گویند که

این

این سخن روبیل بود گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید أرضا بزمینی دور از عمارت یا موضعی که در آن سباع باشد یعنی او را غایب کنید
يخل لكم تا خالی ماند برای شما وجه أبيكم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وتكونوا و باشید
من بعده پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحين گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که تا
شکیبایان بادیهٔ آرزو را از روی تأسف میگوید ع امروز گنه کنید و فردا توبه ۞ آخر تأمل نمی‌نماید که عذر فردا را عمر فردا می‌باید و بر عمر اعتماد
نیست شعر کار امروز بفردا مگذار ای زنهار ۞ که چو فردا برسد نوبت کار دگر است قال قائل منهم گفت گویندهٔ از ایشان یهودا
یا روبیل لا تقتلوا يوسف مکشید یوسف را که قتل بی گناهان عظیمست وألقوه و بیفکنید او را في غيابت الجب در قعر چاه يلتقطه
تا فرا گیرند او را بعض السيارة بعضی از راه گذریان که بدان جانب رسند و برندش بجایی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابود نیست
بدین وجه می‌باید کرد إن كنتم فاعلين اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل
بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده شعر سنبل سر نافه باز کرده ۞ گل دست برو دراز کرده ۞ سیرابی سبزهای نوخیز
از لؤلؤ تر زمرد انگیز ۞ چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بکند یعقوب فرمود که من لحظه‌ای در حساب یوسف
چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا ندارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجر گرفتار حریفان در بهار عیش خندان مصرع
من اندر کنج غم چون دردمندان ۞ فرزندان از یعقوب درمانده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه شمه‌ای بادی در میان آورده
گفتند شعر موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید ۞ که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ۞ یوسف ع نام تماشا شنیده خاطر
مبارکش متوجه شد و با برادران پیش پدر آمده و التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال عرض نمایند شعر زین تنگنای
خلوتم خاطر بصحرا می‌کشد ۞ کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را ۞ یعقوب در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران
یوسف يا أبانا ای پدر ما ما لك لا تأمنا چیست ترا که امین نمیداری ما را على يوسف بر یوسف و تأمل میکنی در فرستادن او وإنا له و حال
آنکه ما مر او را لناصحون نیکخواهانیم و بغایت بروی مهربان أرسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا يرتع تا در سعت و فراخی
معیشت میوها و نقلها خورد ويلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن وإنا له و به درستی که ما مر او را لحافظون نگاه بانیم
از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب إني ليحزنني به درستی که مرا اندوهگین دارد أن تذهبوا به آنکه شما ببرید او را از پیش من چه
شدهٔ مفارقت او دوری بسیار است و صبر از شما هد وی کم وأخاف و دیگر می‌ترسم أن يأكله الذئب از آنکه او را بخورد گرگی دهید چه
بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می‌باشند مبادا گرگی قصد وی کند وأنتم و شما عنه غافلون از وی بیخبران باشید به سبب اشتغال
به تماشا یا اندک اهتمام در محافظت او شعر از آن ترسم که زو غافل نشینید ۞ درین زیغلت صورت حالش نبینید ۞ درین دیگه
دشت محنت انگیز ۞ کهن گرگی برو دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن أكله الذئب بخدای که اگر او را بخورد گرگ ونحن عصبة
و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت می‌تواند کرد إنا إذا به درستی که ما آن وقت که برادر را
بگرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب ع مبالغهٔ فرزندان شنید و میل یوسف ع بگشت دشت و تماشا

کوه و صحرا دید دل بالم هجران بنهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را شستند و مویش شانه زده جامهای
نوش بپوشانیدند و قمیص ابرهیم که جبرئیل از بهشت آورده بود بوقت القا در آتش نمرودی در پوشانیده و بمیراث بیعقوب رسیده
چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار
گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد شعر روز وداع گریه نه در حوصله دیده بود طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود یوسف
که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد شعر
ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد وگفت ای پدر بسبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قصیده بسمع آن نور بصر رسانید
بیان بعزم سفر بسته و بر سر راهت سرشک دیده من میرود که راه بگیرد ای یوسف از این رفتن تو دایمه اندوه عظیم عنان
دل من می رهد و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد رسید یا بنی لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم
کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان از در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمودند و ایشان یوسف را بر دوش
گرفته روی براه آوردند یعقوب در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزندان چند میگریست شعر هنوز سرو روان از چشم ناشده دور
دل از تصور دوری چو بید لرزانست و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آن هنگام
که برادران ببردند یوسف را کردند با او آنچه کردند وصایای پدر را بر یکطرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده
می گفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه شما را چه
شد یکی از حال پیر کنعان بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید شعر یاری دهید کز در او دور مانده ام
رحم کنید کز غم او زار گشته ام القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک خواری گرسنه و تشنه
بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در راستین
توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در گذشتند واجمعوا و رای خود را
محکم ساختند ان یجعلوه باینکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسنگی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در
زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در
هر یکی از ایشان می زد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت
پیراهن از تنش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی
رسید که ادرک عبدی جبرئیل پیش از آنکه یوسف به تک چاه رسد بوی در رسید و او را با جنحه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تک
چاه بود نشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید واوحینا الیه و ما وحی
فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل یا بالهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و
برادران بحاجتمندی نزدیک تو آیم لتنبئنهم هر آینه تو خبر دهی ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند

وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان نداند که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمانی با این صورت دست داد که بخدمت
او آمدند و او را نشناختند وهم له منکرون اما چون یوسف ع در چاه افتاد برادران بازگشته بر بره رفتند و بزغاله کشته
و پیراهن یوسف را بخون آلوده ساختند وجاؤا اباهم و آمدند نزدیک پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ یبکون می گریستند یعقوب
آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه میشود و یوسف من کجاست که او را نمی بینم قالوا
یا ابانا گفتند ای پدر ما انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا و پیشی می گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را
تنها عند متاعنا نزدیک رخت و بار ما فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن و نیستی تو باور دارنده لنا ما را یعنی سخن ما باور
نمی کنی ولو کنا صادقین و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری
و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وجاؤا و آمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف بدم کذب بخون دروغ
یعنی آوردند پیراهن یوسف را بخون بزغاله بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب ع که پیراهن خون آلوده دیده غلغله هلاک یوسف در دلش
پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب
قال گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگویید بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان ساخته
امرا کاری بزرگ را از هلاک یوسف ع فصبر جمیل پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد بکر با خدا والله
المستعان و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که
یوسف سه روز در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وجاءت سیارة و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از
مداین بمصر میرفتند فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان بدو متعلق
باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بر سر چاه آمد فادلی دلوه پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را چون بیوسف رسید بوی
گرد در دلو نشین ع ای یوسف خوشتر است این دلو در چاه آمدم یوسف در دلو نشست ۔ در سلام آورده که دیوارهای چاه بر فراق
یوسف بگریستند و رانس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه نگریست و آن ماه را در دلو نشسته
کرد قال گفت یا بشری ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هذا غلام این پسریست که
دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه برآورد شعر چو آن ماه جهان آرا برآمد ز جانش بانگ یا بشری برآمد
بشارت که چنین تاریک چاهی برآمد بس جهان افروز ماهی واسروه و پنهان داشتند او را از کاروانیان بضاعة در حالتی که متاع
تجارت بود یا پنهان ساختند او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب با داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع به
برادران اوست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان
آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید والله علیم و خدای داناست بما یعملون بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا
کاروانیان از اخفاء امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی

یعلمون

البته ترا بقتل رسانیم یوسف ع خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریز پای است و نافرمان و دل بخدمت ندارد و
اورا می فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهری بکو برتا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من رزی که داشته ام بضاعت حزینه ام و با من
درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با توی سانیم بهیچه داری فرو دست یوسف ع بدست مالک
دادند وشروه وبفروختند اورا بثمن بخس بهای اندکی پا اعتبار دراهم معدودة درهمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که
مادون چهل درم را می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو درم برداشتند
ودر وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه یوسف مالک را بخرید وکانوا وبودند برادران فیه در یوسف من الزاهدین از بی رغبتان
یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک اورا بمصر آورد و دران
زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان
مدین بمصر آمد و کماشتکان عزیز خبر راه کاروان آمدن یوسف یا دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی
داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد
القصه چون عزیز خبر یوسف شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آورد روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و به جلوه
آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد شعر آراسته آن یار ببازار برآمد ٭ فریاد و فغان از در و دیوار برآمد ٭ خریداران بمزید
درآمدند هر کس در بهای چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مسک و دیبا بدهند عزیز قدم پیش نهاد شعر
خریداران دگر لب را ببستند ٭ بزانوی خاموشی نشستند ٭ عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که خرید
یوسف را من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامراته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای این غلام را کنایتست از نیکو داشت
وحسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را در کار و
ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار او نتخذه یا فرا گیریم ویرا ولدا فرزند کو بنده عزیز عقیم بود گفتا و را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره
او ظاهرست وکذلک و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فی الارض در زمین
مصر تا تصرف کند دران ولنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب و خدای غالبست علی امره
بر کار خود هیچکس چیزی را ازان رد نتواند کرد و در چیزی ازان منازعت نتوانند نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادران او را دور خواهشی بود و
خدا را خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست شعر بود هر کسی را دگر گونه رای ٭ نباشد مگر آنچه خواهد خدای ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آن هنگام که یوسف رسید اشده بقوت
خود یعنی بسالکی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل آتیناه دادیم او را حکما حکمی که نبوتست یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل وعلما و
دیگر دادیم او را دانش در دین وکذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف بخانهٔ عزیز در آمد سلطان
عشقش رخت بخانهٔ زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد شعر زلیخا چون برویش دیده بگشاد ٭ بیک

دیدارش افتاد آنچه افتاد ٭ زحسن صورت و لطف شمایل ٭ اسیرش شد بصد دل نه بیک دل ٭ بعد از آنکه عشق بغایت رسید و
شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان آورد وراودته و در خواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود
یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
وغلقت الابواب و بست درها را وقالت و گفت هیت لک بشتاب و پیش آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه می گیرم ۴۰
بخدای پناه گرفتنی انه ربی بدرستی که خدای پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا یعنی نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست
و ترا به نیکو داشت من فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمی کنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون
رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که
با زلیخا خطاب میکرد گفته اند شعر نمی خجلت که در روز قیامت ٭ چو افتد با زناکاران غرامت ٭ جزای آن جفاکاران نویسند ٭ مبادا
دفتر آنها نویسند ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف وهم بها و قصد کرد یوسف بدفع او بطریق زد و لولا ان رای
اگر نه دیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطهٔ او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود
که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف ع بقوت نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک
همچنین ورا ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من
عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایستی آورده اند که یوسف ع از زلیخا فرار کرده بر در بسته که می رسید
بحکم مفتح الابواب گشاده می شد و زلیخا از عقب او می دوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف
رسید و دست در وی زده باز پس کشید وقدت و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند سیدها
شوهر زن یعنی عزیز را لدا الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته
اند و پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک
سوءا بکسان تو بدی مرادش در نفس خود بد این سخن خواست که ابراء ذمهٔ خود کناه و چنان فرا نماید که جرم یوسفراست پس گفت کنادم
مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست او عذاب الیم یا عذاب
دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه و چون این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند قال گفت هی راودتنی او درخواست
کرد مرا عن نفسی از نفس من تن بوی در ندادم و از وی می گریختم عزیز گفت براستی این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دار یوسف گفت
در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بوده گواه من اوست و آن کودک خواهرزادهٔ زلیخا بود عزیز گفت کودکی چهار ماهه چه داند یوسف فرمود که خدای
من تواناست که او را بسخن آرد در لطایف ستین آورده که عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد و گفت
یوسف راست میگوید و حق سبحانه ازین قصه خبر داده درین کلمات که وشهد و گواهی داد شاهد من اهلها گواهی از کسان زلیخا که آن کودک
خواهرزادهٔ زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست که بیان قمیص یوسف قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت

پس زلیخا راستی میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان
او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ
و یوسف از راستگویانست چه آن حال دلالت بران دارد که یوسف ع ازو گریخته و او در پی در آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش دریده
فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بر زلیخا از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی
که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگست زود در دل مرد آویزد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه
یوسف شد و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف در گذر و اعراض کن عَنْ هَذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش
طلب لِذَنْبِكِ از برای گناهان خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ
الْخَاطِئِينَ از گروه گناه کاران تذکیر برای تغلیب آورده آنکه اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کجا ماند شمه ازین واقعه
در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت در کارست نه سودای سلامت شعر
نسازد عشق را کنج سلامت • خوشا رسوایی و کوی ملامت • غم عشق از ملامت تازه گردد • وزین غوغا بلند آوازه گردد وَقَالَ نِسْوَةٌ
و گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک یعنی زن حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب ملک که با یکدیگر
با یکدیگر گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان آنکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا
طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است ازو که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است غلام
دل او را حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل وی در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم او را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده کرده فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ
مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه می گفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که
چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی در آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده
کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشهاء لطیف و مهیا کرد انواع طعام پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبرست که ایشان تکیه زده
طعام می خوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی ازین زنان را سِكِّينًا کاردی تا گوشت ترنج کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامهٔ
مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف ع ابا نمود زلیخا در مبالغه افزود
تا وقتی که یوسف را بیرون آورد شعر زخلوتخانه آن گنج نهفته • برون آمد چو گلزار شکفته • فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که او را دیدند
أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال به یکبار همه شیفته جمال و دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای
خود را و بالم آن حس نکردند در حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت را سوز تشوق تلقین می نماید و الم تعشق
تفهیم می نماید که مخلوقی که در رویت مخلوقی بدان مرتبه می رسد که احساس الم قطع ید نمیکند پس شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ
بلا و عنا متالم نشوید شعر گر با تو دم دست در آغوش توان کرد • بیداد تو سهلست فراموش توان کرد • القصه زنان مصری از بی

قين

دوات

العزيز

خودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت عجز آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست
این آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد تو از سلاله سفلی ز آب و خاک نزادی ع که از قبیله روحانیان حور نژادی
إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین غایت و عصمتی درین مرتبه جز از خواص ملائکه
نیست شعر چه دیدندش که جز والا گهر نیست • بر آمد بانگ زیشان کین بشر نیست • نه چون آدم ز آب و گل سرشتست •
ز بالا آمده قدسی فرشتست • صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت ص فرمود که
جبرئیل ع بر من فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و
حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها
بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت شعر از حسن روی یوسف دست بریدن سهلست • در پای وی لبها
سرها بریده باشد • از عایشه نقل میکند که در صفت جمال محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که لو کانت لحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن فی قطع القلوب علی الید شعر زنان مصر هنگام جلوه یوسف • ز روی بیخودی از دست خود بریدند • مقررست که
دل پاره پاره می کردند • اگر جمال تو ای نور دیده می دیدند • القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ
گفت فَذَلِكُنَّ الَّذِي این آنکس است که شما لُمْتُنَّنِي ملامت کردید مرا فِيهِ در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ
رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراوده کرده ام او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه
داشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود
وَلَيَكُونًا و باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدگان یعنی داخل دزدان و لی با کمان یوسف که این سخن شنید دعا از آن مجلس برتافت و زنان
در عقب وی بیرون رفته در لباس اینکه ما او را ملامت می کنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف ع از مقالات ایشان به تنگ آمده
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوست ترست بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي از آنچه می خواهند این زنان مرا إِلَيْهِ بسوی آن از
مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب در مانده ام در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان • وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی
عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را
وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد لَهُ مر دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ
پس بگردانید ازو كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست هر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ داناست بحال
کسی که از همه در رو گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند که صلاح در آنست که او را دو روزی بزندان باز داری
شاید که بسبب ریاضت باز گردد و قدر راحت و نعمت دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد شعر چو گردد ساز زندانش برو گرم
بود زان کوره گردد آهنش نرم • زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این غلام عبری بدنام کرده است مرا و طبع مرا از خدمت
او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکارست و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول

آمد حکم کردکه بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد بیشانرا و در دل افتاد من بعد ما رأوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد
برات یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای
صلاح لیسجننه هر آینه در زندان کنند اورا حتی حین تا هنگام که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندانرا بدان سرو
قامت گلرخسار رشک گلستان کردند شعر چه آن دل زنده در زندان در آمد ⁘ بجسم مرده گوییجان در آمد ⁘ در آن مجلت
سرا افتاده جوشی ⁘ بر آمد زان گرفتاران خروشی ودخل ودر آمدند معه السجن با و بزندان فتیان دو بنده از بندگان ریان
یکی ساقی ملک که یونا گفتندی و دیگر طباخ او که مجلب خواندندی ملک بدیشان گمان برده بود که اورا زهر میدهند و حکم زندان کرده
اتفاقا یوسف ع در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها بدیدند و گویند
ساقی دیده بود طباخ ندیده مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی
بدرستی که من میبینم خود را یعنی در خواب که در باغ یک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انگور رسته و کاسه ملک بدست من اعصر
خمرا من میفشارم در وی انگور را تسمیهٔ عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وقال الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی
من میبینم خود را که در مطبخ ملک احمل بر میدارم فوق رأسی بر زبر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره است تاکل الطیر میخورند
مرغان منه از آن نان و می ربایند نبئنا خبر ده مارا بتأویله بتعبیر این خواب انا نریک بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکو
کاران با اهل زندان پس نیکویی کن ما را بتأویل رؤیای ما پس یوسف ع نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز گوید چه در آن
مکروهی متوجه بود بیکی پس از خواب ایشان اعراض فرموده قال لا یأتیکما گفت نیاید بشما طعام ترزقانه خورد نیکه روزی داده شوید
الا نبأتکما مگر خبر دهم شمارا بتأویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزهٔ آن طعام را قبل ان یأتیکما پیش از انکه بیاید بشما یعنی اخبار
کنم شمارا از غیبات ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف ع فرمود که این معجزهٔ منست نه عرافت و کهانت
ذلکما این که گفتم مما علمنی از آن چیزهاست که بیاموخت مرا ربی آفریدگار من بالهام و وحی انی ترکت برای آنکه من دست بداشتم
ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمیگروند بالله بخدای وهم و ایشان بالآخرة بسوی آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند
تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابرهیم واسحق ویعقوب اظهار آنکه از
اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان روا نیست و نشاید لنا مارا که پیغامبرانیم ان نشرک انکه
انباز کنیم بالله من شیء بخدای چیزی را بلکه اورا برستیم به یگانگی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خدایست علینا بر ما که بر وحی
مارا آگاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان که پیغامبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان
ءارباب متفرقون آیا خدایان پراگنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهترست ام الله
الواحد یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بدون خدای الا اسماء

مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهانی سمیتموها نام نهاده اید آنرا انتم وآباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده
خدای بها به پرستش آنها من سلطان هیچ حجت که دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چندی بی مسما
ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدایرا که مستحق عبادتست و پرستش امر و فرمان داد بزبان پیغامبران مر خلق را الا
تعبدوا انکه نپرستید الا ایاه مگر اورا ذلک اینست الدین القیم دین حق و روشن و درست و راست ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرگردان میشوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما
یکی که ساقی ملک است سه روز دیگر را اخلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند تربیت کنندهٔ خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر می بود
واما الآخر و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس بر او بخته شود بردار و بدانجا او را بگذارند تا مضمحل گردد فتاکل الطیر پس بخورند
مرغان شکاری من رأسه از کلهٔ سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف فرمود قضی الامر الذی حکم
کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فیه تستفتیان در آن از من طلب تأویل کردید و خلاف آنچه می گفتم نخواهد بود وقال
و گفت یوسف ع للذی ظن مر آنکس را که دانست انه ناج انکه او رستنی است منهما از آن دو مرد یعنی ساقی را گفت اذکرنی یاد کن
مرا عند ربک نزدیک مربی خود یعنی حال بی گناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند شعر بگو هست اندران زندان
غریبی ⁘ ز عدل شاه دوران بی نصیبی ⁘ آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود
بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت و تحقق یافته منصب نخستین بدو دادند اما او چون بمرتبهٔ تقرب رسید و از ساغر دولت سرخوش
گردید از زندان و اهل آن غافل شد فانسیه الشیطان پس فراموش کرد بوی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزدیک مربی
خود فلبث فی السجن پس درنگ کرد در زندان بضع سنین چند سال بضع عددیست مبهم میان سه و نه گویند یوسف ع بعد ازین هفت
هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول ۲ سال در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که
روزی جبرئیل اورا بشناخت گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در میان گنه کاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهر بن حضرت
رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا
چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نه گفت آری از تو خوشنودست یوسف گفت اکنون که او راضی
است من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی مثنوی پس جزا آنکه او را دید معین ⁘ ماند یوسف حبس در بضع سنین ⁘ کچه
تقصیر آمد از بحر و سحاب ⁘ تا تو خواهی عذر از ریگ سراب ⁘ اما چون مدت محنت سر آمد ملک ریان خواب مهیب دید و بامداد
حکما و ندما را طلبید وقال الملک و گفت ملک انی اری بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون
آمدند و بعد از آن حال یأکلهن بخوردند و فرو بردند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان منعقد شده بود وسبع
سنبلات خضر و دیدم هفت خوشهٔ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر یابسات و هفت خوشهٔ دیگر دیدم خشک یعنی
رسیده و بدر و آمده پس این خوشها بر آن خوشهای سبز به پیچیدند و در حال زیر کردند ایشانرا و بپوسیدند یا ایها الملأ ای گروهی که کان

تا آخر جزو دوازده ۳

ومعبران واشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب دهید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی دانش
لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب مرا تعبیر میکوئید و توقف دارید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابهای
شوریده است وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان چه تعبیر منامات صادقه می کنیم و این از
قبل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید و راه تعبیر این
واقعه بمن که نماید ع یا رب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ، ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسف ع یاد آمد وَقَالَ
الَّذِي وگفت آنکسی که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف ع که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ
بعد از زمان دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست
که علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای
یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک راست کوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخورند
ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشهٔ سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشهٔ دیگر خشک که بر ایشان
بپیچند و خشک سازند همه حکما درین حیران اند تو جواب کوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز کردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی
مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم
کنند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارة بایشانست دَأَبًا ذراعة بر
عادت مستمرهٔ خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشهٔ او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از
شپشه و آفات دور باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید آنرا
پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارة از ایشانست
يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ
برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که در و يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده شوند وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین
سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایتست از کثرت ثمارست و گفته اند اشارة بدوشیدن
شیر است از پستان گاو و گوسفند و این عبارة از فراخ سالیست و چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد
و در محفل عام آن سخنان از بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب
وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد فرستادهٔ ملک قَالَ ارْجِعْ
گفت بازگرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود
حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان ایشان عَلِيمٌ

داناست یوسف ع خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا کردد تا کسی یاد در حال او بجا لی و قیعت ننماید این سخن بملک فرستاد اما چون
رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک فرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت
با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب می کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی جستید
قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از آنچه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی او اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ گفت زن
عزیز یعنی زلیخا دید که بجز راستی الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد آنچه درست و راستست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف
را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویانست آنچه با عزیز گفت هی راودتنی
بجرم خویش کرد اقرار مطلق ، بر آمد زو صدای حصحص الحق ، بگفتا نیست یوسف را گناهی ، منم در عشق او گم کرده راهی
نخستاورا بوصل خویش خواندم ، چو کام من نداد از پیش راندم ، ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا
تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَلِكَ این درخواست برای آن نمودم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز
أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیب وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای
لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف ع خواست که تنبیه کند برای
آنکه این سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم و بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر
حفظ ربانی رعایت ننماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد الجزو الثالث عشر من اجزاء الثلثون
وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمی کویم که نفس من از میل با آرزوهای تیره او بری است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس
فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ لیکن آنرا که ببخشد برو رَبِّي پروردگار من از فرمان در امان آید إِنَّ رَبِّي
بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصدی را که بفضل نیاید رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون ملک
سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت شد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را
نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص کردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب
آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در خبر هست که چون یوسف
از زندان بیرون آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش بر آوردند و یوسف ع ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد
که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و قص علیهم النهار و چون نزد ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال
فرمود شعر ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ، باستقبال او چون بخت بشتافت ، کشیدش در کنار خویش تنگ
چو سرو گلرخ شمشاد گل رنگ ، به پهلوی خودش بر تخت بنشاند ، به پرسشهای خوش با وی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس
آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر بشنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ

بدرستی که تو امروز لدینا نزدیک ما مکین باجاه و قدری امین مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو
داری با من بگو قال اجعلنی گفت یوسف که گردان مرا حاکم گستر علی خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت
مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان انی حفیظ بدرستی که من نگاه دارنده ام که چیزی از آن ضایع نکنم علیم دانا بمصالح ملک و هرچه
سانم خالها از صلاح نباشد یا نگاه دارنده حساب و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست
در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرده و تاج مکلل بر سروی نهاده و کلیدهای
خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را از عمل عزل نمود مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد اندک زمانی را
عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرائیم و تفاصیل این
حالات حواله بجواهر التفسیر است وکذلک و همچنانکه ملک را بر او مهربان ساختیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر
یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت یتبوأ تا بود که جای می گرفت منها از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرصه داشت حیث
یشاء هر جا که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء هر کرا میخواهیم ولا
نضیع و ضایع و باطل نمی کنیم اجر المحسنین مزد نیکو کاران را ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت بجهت بقاء و دوام خیر بهتر است للذین
آمنوا مر آنان را که گرویده اند بخدای وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر چاه
بتخت جاه رسید شعر بدنیی و عقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف مهمات ملکی از پیش گرفته
حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد
و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بسوی یوسف
آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و زیور و پیرایه و سیم غلام و کنیزک و چهارم بدواب
و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک عرض کرد
ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست تست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان
گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خریدن و فروختن در صورت بندگان دیده بودند قدیم
ازلا همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی نباشد و بجاد بانه حرفیشان نرسد آورده اند که اثر قحط بزمین
کنعان رسید و کار بر اولاد یعقوب تنگ شد پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که هم قحط زدگان را می نوازد و کار غربا
و ابناء السبیل بدلخواه ایشان می سازد شعر ز احسان او آسوده برنا و پیر • و زو گشته خوشدل غریب و فقیر • بد بخشش
ز ابر بهاری فزون • صفات کمالش زغایت برون • اگر فرمایی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازة
فرمود و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی بمصر آوردند و یک شتر جهت
بضاعت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وجاء و آمدند اخوة یوسف برادران یوسف فدخلوا علیه پس در آمدند بر او و رسم خدمت

بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم له و ایشان مر او را منکرون ناشناسندگان بودند بجهت
طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس
یوسف علیه السلام ایشان را پرسید که چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت
پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را برای خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن
بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام پرسید که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف گفت یکی از شما اینجا
باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد و یوسف فرمود
تا بضاعت جستند و عوض آن گندم بدیشان داد ولما جهزهم بجهازهم و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یک را یک
شتر بار گندم داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار
شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف که بیارید بمن باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتیست نه
اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنرا که من تمام می پیمایم کیل را و حق کسی را باز نمیدارم وانا خیر المنزلین و من بهترین فرود
آرندگانم یعنی در انزال مهمانان باکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید بمن آن برادر را فلا کیل
لکم عندی پس شما را نزدیک من مکیل نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میائید قالوا گفتند سنراود عنه
اباه و برا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن وانا لفاعلون و بدرستی که ما طلب کنندگانیم آنچیز را که بگوییم وقال و گفت یوسف علیه السلام لفتیانه
غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف
نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنند فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت
ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بود باز آرند گفت لعلهم یعرفونها شاید که بشناسند بضاعات خود
را اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند

لعلهم یرجعون
بسوی کنعان خود و بار بگشایند
فلما رجعوا شاید که باز گردند
و برادر مرا بیارند ۳

ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر بنیامین را نبریم فارسل
معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او وانا له و بتحقیق ما مر ورا لحافظون نگاه دارندگانیم
از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را امین دارم علیه بر او الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین
ساختم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش از این که گفتید وانا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتبار ندارم فالله خیر پس
خدای بهتر است حافظا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی اوست بهتر در حالی که نگاه دارنده است پس توکل برو
میکنم و کار خود را برو میگذارم وهو و او ارحم الراحمین بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بمحافظت وی بر من ببخشاید و بمصیبت
دو فرزند مرا مبتلا نسازد ولما فتحوا و آن هنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که
تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش که بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی

چه چیزی طلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا بازکرده اند
اندبما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا وطعام آریم کسان خود را ونحفظ اخانا ونگه بانی کنیم برادر خود را در رفتن
وآمدن ونزداد وزیادت بستانیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی شترواری بمصاحبت برادر زیاده بستانیم وبیاییم ذلک این یک
شترواری کیل یسیر مکیلی اندکست وملک بدان مقدار با مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله نفرستم بنیامین
را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمان موکد بذکر خدای در میان آورده که او را بشما بازدهم تا سوگند خورید بحق محمد
خاتم النبیین وسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم لتأتننی به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده شود
عذاب وهمه هلاک کردید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغامبر ما سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فلما آتوه
پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان وعهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد وپیمان
وکیل نگاهبان وگواه مطلع است وقال وگفت یعقوب از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر
من باب واحد از یک در یعنی همه برادران بهم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد چون شما را با این جمال وهیئات و
شوکت ومهابت نه بینند وادخلوا ودر آیید هر دو سه من ابواب متفرقة از درهای پراکنده وآن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده
که یعقوب علیه السلام در اول امر بتدبیری پیدا کرد ودر آخر عجز بندگی آشکارا کرد که گفت وما اغنی عنکم ومن دفع نمی کنم از شما بدین نصیحت که کردم
من الله از قضای خدای من شیء چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند وفوق تدبیر ما تقدیر است شعر من جهد همی کنم قضا میگوید
بیرون ز تصور تو کاری دگرست ان الحکم نیست حکم وفرمان الا لله مگر خدای را در هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم وعلیه
وبر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است بر او ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
ولما دخلوا وآن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب من حیث امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب
متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب من الله از قضای خدای که درباره ایشان واقع بود من شیء چیزی
را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد وبرادران اندوهگین شدند ومصیبت یعقوب مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فایده نداد
الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قضیها ظاهر کرد آن را ووصیت کرد بآن
وانه لذو علم وبدرستی که یعقوب خداوند دانش بود ومیدانست لما علمناه مر آن چیز را که بوی آموخته بودیم بطریق وحی واز آن بود که
گفت وما اغنی عنکم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند سر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بتقدیر غلبه نمی تواند
کرد شعر تدبیر کند بنده وتقدیر نداند ، تقدیر خداوند بتدبیر نماند ولما دخلوا وآن وقت در آمدند اولاد یعقوب علی
یوسف بر یوسف وبارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود ونقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیم که ما
را فرموده بودی که برادر خود را بیاریم او را از پدر درخواستیم وبعهد وپیمان آوردیم یوسف فرمود که دانستیم بنشینید در حاشیه
بساط بنشستند وحکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر ومادرید بیک خوان

طعام

طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند وبنیامین تنها ماند بگریه در آمد ومیگریست تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بر
روی وی زدند وچون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر دو کس با برادران
اعیانی خود بر خوان بنشینند مرا برادری مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد وبا خود گفتم اگر او بودی با من بر این خوان نشستی وتنها
نماندی از شوق این حال بی طاقت شدم وسبب گریه وبیهوشی من این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم وبا تو بر یک خوان نشینم پس
بفرمود تا خوان وی را بر داشتند ودر پس پرده آوردند واو را نیز طلبید وبدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را
ویوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این گریه
از چیست گفت ای ملک چه ماند دست این دست تو بدست برادر من یوسف که این کلمه بشنید طاقتش برسید نقاب از چهره بر
داشت وبنیامین را قال گفت انی انا اخوک بدرستی که من برادر توام فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بآنچه کردند
برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید واین سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت وبا خود آمد دست در گردن یوسف
افکند وبزبان حال گفت شعر این چه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ، خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب
آنکه دست در دامن یوسف زد وگفت دیگر از تو مفارقت نمی کنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر پریشان تو دانسته ام اگر ترا بی
بهانه باز دارم غم او زیادت شود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف
فرمود که نزد برادران رو واین امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد وحکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم
پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقایه را وآن مشربه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع که ملک آب خوردی
درین وقت بجهت عزت ونفاست طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا مهر او را تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر او
وبارهای دیگر محمل کردند وایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی ملازمان یوسف از عقب کاروان
رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید یعنی که یوسف را از پدر دزدیدید
گفته اند منادی این سخن را بفرمان یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قالوا گفتند واقبلوا علیهم
وروی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله
بوده ولمن جاء به وبرای هر کس که بیارد آن را حمل بعیر شترواری طعام مقرر است وانا به ومن که منادیم بآن زعیم کفیلم وپایندان
قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید که تا اول چون این نوبت بیامدیم
باز آوردیم ومی بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامده ایم از کنعان لنفسد فی الارض تا تباهکاری
کنیم در زمین مصر ومال مردم بناحق در تصرف آریم وما کنا ونبوده ایم ونیستیم ما سارقین دزدان ودزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه
گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم
اگر رخت در میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند جزای سرقه سارق من وجد فی رحله که هر آنکس که

کر یافته شود دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس هوست جزای او یعنی او را بندکی باید کرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی
الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز کردانیدند بمصر آوردند و بدرکاه باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد بجستن
و کفته اند یوسف باوعیتهم ببار دانهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد
سقایه را من وعاء اخیه از بار دان برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیله در
پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند ما کان نبود یوسف یعنی نشایست و سزا نبود او را لیأخذ اخاه انکه فرا کیرد برادر خود را
فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس نکرفت یوسف برادر خود را الا ان یشاء مکر بخواست
خدای و بدستور او نرفع درجات بر میداریم از وی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم و فوق کل ذی علم و زبر هر خداوندی دانش
علیم داناست درجه او بلندتر انکه یوسف فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد نمی کفتید که ما پیغامبر زادکانیم قالوا کفتند
ان یسرق اکر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش ازین
یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بوده سایل بدر خانه آمد هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد
برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیکر نیز هست فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را فی نفسه در نفس
خود ولم یبدها و ظاهر نکرد آن را لهم بر ایشان قال کفت که انتم شما شر مکانا بدترید از جهت منزلت در دزدی که برادر را از پدر دزدیده
جدا کردید والله اعلم و خدای داناترست بما تصفون بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران
در استخلاص چند بحث سخن کفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت و موهای تن او سر از جامه بیرون کرد کفت
ای ملک برادر ما را بکذار و اکنه فریادی میکنم هر حامله درین شهر هست از هول آن بار بنهد یوسف ع دید که روبیل در غضب است پس
برادر خود را کفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی به برادران
کرد که شما مس کردید کفتند نی فرمود بخدای که درین بلد تخمی از یعقوب هست چه هر کاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون یکی او را
یکی از آل یعقوب مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیکر باره در غضب شد آهنک تخت یوسف کرد یوسف او را بر زمین
نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد شعر خدای که
بالا و پستی آفرید ⁕ زبردست هر دست دست آفرید ⁕ ایشان دیدند که مهم بزور از پیش نمی رود از در زاری در آمده قالوا یا ایها
العزیز کفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا پدریست شیخا کبیرا پیر بزرک و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو
انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا کیر یکی را از ما به بندکی مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من
المحسنین از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان فما الانعام الا بالتمام قال معاذ الله یوسف کفت پناه میکیرم
بخدای پناه کرفتنی ان نأخذ از آنکه بکیریم الا من وجدنا مکر آنکه را یافتیم متاعنا عنده متاع خود نزدیک وی و اکر بجای او دیکری بکیریم
انا اذا باشیم ما آنکاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر

بدیشان نمیدهد خلصوا نجیا بیک کنار شدند راز کویان و از هر کونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم کفت مهتر کا ایشان در سن
یعنی روبیل یاد رخرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید ان اباکم که پدر شما قد اخذ علیکم موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی بدستوری در محافظت بنیامین و شما سوکند
خوردید بمحمد آخر الزمان ص که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید
فی یوسف در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یأذن تا وقتی که دستوری
دهد لی مرا ابی پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر و هو خیر الحاکمین و او بهتر
حکم کنندکانست چه بر راستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما باز کردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس کویید
ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو بنیامین سرق دزدی کرد و ما شهدنا و ما کواهی نمیدهیم الا بما علمنا مکر بانکه میدانیم که صاع
ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا و نبودیم ما للغیب مر باطن حال را حافظین نکاه دارندکان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر
خبر نداریم که فی الواقع بر وی تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا او خود مباشر این امر بوده و اسأل القریة التی و بپرس از اهل آن دیهی که
ما کنا فیها بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس و العیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها
روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایکان یعقوب ع و انا لصادقون و بدرستی که ما راستکویانیم
فرزندان یعقوب ع بحکم روبیل روی براه نهادند و بخدمت پدر آمدند و آنچه برادر کفته بود بعرض رسانیدند قال کفت یعقوب ع بل
سولت بلکه بیاراسته است لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اکرنه ملک مصر چه میداند که
جزای سارق استرقاقست فصبر جمیل پس بر منست شکیبای نکو عسی الله ان یأتینی بهم شاید که خدای بیارد بمن جمیعا همه ایشان را یعنی
یوسف و بنیامین و روبیل را انه هو العلیم بدرستی که او داناست بحال من الحکیم راست کارست در آنچه میکند پس یعقوب ع
از غایت ملالت توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بکردانید از فرزندان و قال یا اسفی و کفت ای اندوه من علی یوسف بر
فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل ع پرسید که وجد یعقوب و حزن او در چه
مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت سؤال کرد که او را چه مقدار مزد دادند کفت مزد صد
شهید آری هیچکس در مفارقت برابر یعقوب نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم
یعقوب از کریه خشک نشد و از فراق جکر کوشه پشت خمیدکی کرفته وابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه
و هو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد شعر درد دیست درین سینه که کفتن
نتوانم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم اما چون فرزندان آواز یا اسفی شنیدند اضطراب پدر مشاهده نمودند قالوا کفتند
تالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی بیمار مشرف بر موت او
تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدکان قال کفت ای فرزندان انما اشکو جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را
الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس یکسان و چاره کن بیچارکان اوست شعر حاجتی دارم از تو میخواهم ⁕ با کسی نکرم باز

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ
آیا نمیدانید که پدر شما
بیکرم

راز کویم بخلق خار شوم ... با تو کویم بنه کوار شوم ... در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب ع کفت قال انما اشکو بثی وحزنی الی الله حق
سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال من که اکر یوسف وبنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی مر ایشانرا زنده ساخته
بتو رسانیدمی واین مژده بود که یعقوب کفت واعلم من الله ما لا تعلمون ومن میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حساب یوسف ع
ورسیدن وی بمن وکویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب سوکند بر وی داد که روح یوسف را قبض کرده کفت نه یعقوب
بدان امیدواری کفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف وبرادر وی ولا تیأسوا
وناامید مباشید من روح الله از رحمت وفضل خدای انه لا ییأس بدرستی که ناامید نشوند من روح الله از رحمت وفرج خدای الا القوم
الکافرون مکر کروه ناکرویدکان پس یعقوب ع نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بسوی
ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل کرده اند جدم ابرهیم را دست وپای بربسته در آتش نمرود افکندند وحق سبحانه اورا
نجات داد وپدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای بهای او فدا فرستاد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان من برادران اورا
بصحرا بردند وپیراهن خون آلوده بمن آوردند وکفتند اورا کرک بخورد ومن در فراق او چندان کریستم که چشمم سفید شد وبرادر اعیانی
بود که بوی تسلی داشتم تو اورا بدزدی کرفته ونکاه داشته وما نه از آن خانواده ایم که دزدی کنیم یا از دست ما دزدی بر آید اکر این فرزند مرا
باز فرستی فیها والا برتو دعای کنم که اثر او بفرزند هفتمین تو برسد والسلام نامه بفرزندان داد واندک بضاعتی از پشم وروغن وپنبه
وامثال آن ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد ایشان بمصر آمدند برادری را که آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق روی ببارکاه یوسف
نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنکام که در آمدند برادران یوسف بوی قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز مسنا رسیده است واهلنا الضر
کسان ما را سختی وبی نوائی وکرسنکی وجئنا ببضاعة وآورده ایم بضاعتی مزجاة اندک وبی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را
وتصدق علینا وتصدق کن برما بقبول بضاعت ما یا بزیادت از بهای متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد
به نیکوئی آنرا که از روی تفضل تصدق می نماید لکن نامه یعقوب برکرفته تخت نهاد یوسف نامه را بخواند کریه بروی غلبه کرده وعنان
تمالک از دست داده قال کفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه با یوسف وبرادر او بر سبیل اجمال
کفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهرست وبا بنیامین آن بود که اورا خوار وبی اعتبار داشته اند تا مرتبه که بهیچ
یک سخن نمی کفت الا از روی عجز وذلت پس یوسف فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف وبرادر او کرده اید وآیا از آن توبه فرموده
اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نورسیده وشوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر وقطع رحم وموافقت هوای نفس
یوسف این سخن را از روی مناصحت کفت نه بر وجه معاقبت انکه نقاب برافکند وتاج از سر برداشت ایشانرا که نظر بر آن شکل وشمایل
افتاد قالوا کفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریریست یعنی البته توئی یوسف که این جمال وکمال دیکری را نبوده بود شعر
که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری ... تبارک الله از این روی نازنین که تو داری قال کفت انا یوسف وهذا اخی من یوسفم واین
برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که خدای علینا برما بسلامت وکرامت نشست ونهاد انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر

وصبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر موضع مضمر
بتنبیه است بر انکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی وصبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت آورده خواستند که پای
یوسف را ببوسند یوسف ع از تخت فرود آمد وایشانرا در کنار کرفت قالوا تالله کفتند بخدای سوکند که بحسن صورت وکمال سیرت لقد
آثرک الله هرآینه برکزید ترا خدای علینا برما وان کنا وبدرستی که هستیم ما لخاطئین کناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال کفت یوسف
در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم برشما امروز یعنی دیکر هرکز کناه شما بر روی شما نیارم یغفر الله بیامرزد
خدای لکم مر شما را که اعتراف کرده اید بکناه وهو ارحم الراحمین واو بخشاینده ترین بخشایندکانست شعر یا آنکهی که هیچ سبب جهان کناه
باشکی بشوید درون سیاه ... بدرماند تخت شاهی دهد ... بدرماندکان هرچه خواهی دهد ... چون بنواختش بزرکانه باز
ساخت بکار پدر وافکار پرداخت وکفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا وآن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده
ودر جیب وی رسیده بود که آنرا بکنعانیان فرستند وفرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز کردد
بینا وچشمش بحال اول باز رود واتونی وبیائید بمن باهلکم اجمعین شما بهمه کسان خود از احفاد وخدم آورده اند که یهودا کفت ای یوسف
پیراهن خون آلوده پیش پدر من بردم این پیراهن بمن حواله کن که من به برم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف ع
پیراهن بوی داد واسباب راه جهت پدر ومتعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد کاروان همراه برادران
متوجه کنعان شد ولما فصلت العیر وآن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرای مصر رسید باد صبا
از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم کفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرکان او
انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون چنانچه اکر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید ونکوئید که پیر شده
وبسن خرافت رسیده قالوا تالله کفتند آنها که بخدای انک که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی از افراط محبت یوسف از بسیاری
ذکر ووقوع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنکام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا
با برادران نه استاد وسر وپای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید ونزدیک پدر آمد القاه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی
پدر فارتد بصیرا پس کشت بینا وباحفاد خود قال کفت الم اقل لکم نمی کفتم شما را انی اعلم انکه من میدانم من الله از الهام خدای ما لا
تعلمون آنچه شما نمیدانید وآن حیات یوسف است وپیوستکی میان من واو وپس تهیه راه نمود با هرکه در ایشان پیوسته بود از ذکور
واناث متوجه مصر شدند وبرادران دیکر رسیده در دست وپای پدر افتاده قالوا کفتند ای پدر یا ابانا استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از خدای
ذنوبنا کناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین کناهکاران قال کفت یعقوب ع سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش
خواهم برای شما ربی از پروردکار خود انه هو الغفور بدرستی که آمرزنده ایشانست بمجرد ذنوب الرحیم مهربانست بر بندکان بکشف کروب
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست یا خواست که بداند یوسف از ایشان عفو کرده یا نه واصح آنست که تاخیر کرد
تا وقتی که عصر رسید شب برخاست بنماز وبعد از تهجد روی بقبله بایستاد ویوسف را در قفای خود بداشت وبرادران در عقب او

وآن حضرت دعا فرمود و فرزندان آمین کردند و حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با
ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته و پرداخته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن
کوکبه و آراستگی میکرد نه جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب مدار بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج
آمده بشادی تو متبهج و مسرورند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست
که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند زحرمت که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام
علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی می‌گریستند شعر چه خوش حالیست بعد از دست دیدن
پس از عمری بیکدیگر رسیدن ؛ شراب خوش دلی را نوش کردن ؛ بشادی دست در آغوش کردن ؛ بکام دل ز جانها آرمیدن
بهم گفتن سخن و زهم شنیدن ؛ ز درد هجر آغاز کردن ؛ ز عاشق قصه غم باز کردن ؛ پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف
و قصر رفیع در آنجا ساخته یوسف در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آن هنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه
جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادرزادگان را
نوازش فرمود و قال ادخلوا و گفت در آیید مصر بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عنا
و مشقت و بلا استثنا داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد و رفع ابویه و برداشت
پدر و خاله را له و خروا سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بوده یوسف
که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما تاویل رؤیای تعبیر
خواب منست که دیدم من قبل پیش از این در ایام صبا قد جعلها بدرستی که کرد آنرا ربی پروردگار من حقا راست و قد احسن بی
و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من اذ اخرجنی من السجن چون بیرون آورد مرا از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل
نشوند و جاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن نزدیک
کنعان بود یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر
نشستیم من بعد ان از پس آنکه نزغ الشیطان افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی و بین اخوتی میان من و میان برادران من
ان ربی بدرستی که پروردگار من لطیف رساننده نیکیست لما یشاء مر آنرا که خواهد انه هو العلیم بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات
الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را هنگام وفات رسید
و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را بخواب دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من
آی یوسف از خواب در آمد و وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من
قد آتیتنی بدرستی که دادی مرا من الملک از پادشاهی و مملکت داری و علمتنی و بیاموختی مرا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر
السموات والارض ای پدید آرنده آسمانها و زمینها انت ولیی تو یار من و متولی کار منی فی الدنیا والآخرة درین سرا و در آن سرای توفنی

بمیران

بمیران مرا مسلما در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدران شایسته
من آورده اند که بعد از سه روز که آن واقعه دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که
لباس دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن درین اوراق وفات یوسف را برین نمط ذکر می‌فرماید شعر بکف جبرئیل
حاضر داشت سیبی ؛ که باغ خلد از آن میداشت زیبی ؛ چه یوسف را بدست آن سیب بنهاد ؛ روان آن سیب را بوئید جان داد
بلی زان نکهت باغ بقا یافت ؛ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ؛ ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای
غیبست که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا
امرهم آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن بچاه یوسف را و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف
علیهما السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیلی روشنست بر آنکه بوحی
الهی دانسته و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگرچه حرص می‌ورزی بر ایمان ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت عناد
و تصمیم ایشان در کفر و فساد و ما تسئلهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا خواندن قصص قرآنی من اجر مزدی
چنانچه قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای تعالی للعالمین مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه ان معجزه
تو دوری میکرد اند و کاین من آیة و بسیار نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها
و زمینها که آن معاندان یمرون علیها بر میگذرند بدان و هم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گردانندگان اند در آن
فکرت کنند و نه از آن عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم و نگرویده بودند بیشتر ایشان بالله بخدای الا و هم مشرکون مگر ایشان شرک آرندگان
باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند بنات الله و از بی در آورده اند که والملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آورده اند بخدای
و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم از آنکه بیاید بدیشان
غاشیة عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرد ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة
ناگاهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا و کارسازی نکرده باشند قل بگوای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی
راه منست و دین راه با شم ادعوا میخوانم خلق را الی الله بخدای علی بصیرة بر بیان هویدا و حجت روشن انا من تأکید ضمیر مستتر است
در ادعوا و من اتبعنی و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است مرا و سبحان الله و پاکست خدای تعالی از شرکی که شما او را بدان وصف
میکنید و ما انا و نیستم من من المشرکین از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند خدا را از فرشتگان هست چرا آدمی را
برسالت فرستد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از تو
برسالت الا رجالا مگر مردانی را که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان
من اهل القری از اهل شهرها و دیهها در وسیط آورده از شیخ حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه و تعالی هرگز
پیغامبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته اند شعر

اصحت بنیتنا انتی فطوفیها ◦ ولم نزل انبیاء الله ذکرانا أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و حجر
و برد یاد عاد و ثمود نمی کنند یعنی باید که بکنند فَيَنظُرُوا پس بهبینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر
کار آنان از منکران و مکذبان که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغامبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ
الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمتها و خَيْرٌ بهترست از لذات فانیه دنیی لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک
و نافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست شعر چه نسبت چاه سفلی را به نزهتگاه
روحانی ◦ چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی ◦ پس باید که معاندان زمان تو بتمامی ایام حیات و دولت خود مغرور
نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا و گمان بردند
رسولان أَنَّهُمْ بآنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستی که مکذوب به شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران
گمان بردند که رسل با ایشان دروغ گفتند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغامبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرو آمد
فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَن نَّشَاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغامبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بر ایشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا علیهم السلام و امم
ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از امام ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه و علی آبائه التحیة والسلام نقل میکند که مراد از الباب اولو الاسرار اند یعنی اعتبار ازین قصها ارباب اسرار
را باشد و حقایق کلام الله در آینه دل ایشان بی غل روی نماید ◦ دلی دید با اسرار معانی ◦ که روشن شد بنور جاودانی
مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ سخنی که بر بافته باشد وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي ولیکن تصدیق آن چیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از
کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا
وَهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً و بخشش است لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سورة الرعد مدنیة ثلاث واربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصر است از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه المر گفته اند که الف آلای ویست و لام لطف بی منتهای و
و میم ملک بی زوال و را رافت بر کمال و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال چنانچه المر یعنی انا الله اعلم
واری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي أُنزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار
تو الْحَقُّ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست چنگ در آن زن و عمل کن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بآن جهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ الَّذِي خدای تعالی آنست که رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بر داشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته
بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون که بر آن قایم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند آسمانها را بی ستون برداشته
است که شما بهبینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع باشد و در فواید السلوک

آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراک توانید بر افراشت و بی ستونی که مشاهده توانید
و نمود بلند بر داشت یعنی ستون هست اما مخفی نیست و قایمه موجودست ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل
قامت السموات شعر آسمان و زمین ز عدل بپاست ◦ خوش شاهان بغیر عدل خطاست ◦ گر نباشد ستون خیمه بجای
کی بود خیمه بی ستون برپای ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی شد بر وی باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک
باشد و او قصد فرمود بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد با آنچه خواست از حرکات ایشان بر حد
معین كُلٌّ هر یکی از ایشان يَجْرِي میروند و حرکت میکنند لِأَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی وقت معین که دور خود با تمام
رسانند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملک خود را با ایجاد و
اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و امات يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی یا احداث دلایل قدرت
می کند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُم شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود را یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بیگمان
گردید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی
آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا مستقر حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم پا بر جای که میخ زمین بود
وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا
سیاه و سفید خرد و بزرگ ترش و شیرین حار و بارد و بری و بستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو العرف فی کلامهم
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در میکشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک میشود از یغشی می توان یافت که تغشیه
روز نیز در شب تا هوا بعد از تاریکی روشن گردد [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای
روشن است لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع
حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته یکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته یعنی
شایسته زراعتست و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور
بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرمابنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ
از بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشود این همه اشجار و زرع از یک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ
ببعض دیگر فِي الْأُكُلِ در مزه بحسب شکل و لون و طعم و رایحه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاء واضح
است لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها و اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود
الا بارادت قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه
پدر همه یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دل باشد موصوف بانکار
و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و باز دلی آرمیده بذکر حضرت پروردگار جل جلاله که وتطمئن قلوبهم بذکر الله ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

وَإِنْ تَعْجَبْ واکر عجب میداری ای محمد از نا کرویدن کافران بدلایل وحج فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شکفت قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب
شوند از سخن ایشان که میکویند أَإِذَا كُنَّا آیا وقت که ما باشیم تُرَابًا خاک یعنی آن وقت که بعد از مرک ما خاک شویم أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرده اند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان میدانستند و هیچ انکار نمیکردند که هرکه
بر ابداع قادر باشد بر اعاده نیز تواند بود شعر انکه بیدا ساختن کارش بود ❁ زندکی دادن جدید شوارش بود أُولَئِكَ الَّذِينَ آن کروه
آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ نکرویدند به پروردکار خود بجهت ناکرویدن او بر حشر و نشر وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ و آن کروه اند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ
در کردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا در روز قیامت غل آتشین بر کردن ایشان نهند و علامت
کفار در دوزخ این باشد وَأُولَئِكَ و آن کروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاویدانند
در حضرت که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو
بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای تعالی ایشانرا مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عاقبت حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده
و تعذیب مکذبان آن حضرت را تا آخر نموده و با قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب
استیصال میکردند قبل از حسنات الهی بر ایشان تا تاخیر آن و عجبست از ایشان که عذاب می طلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه کذشته است مِنْ
قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بآن اعتبار نمیکنند و برای
خود مثل آن می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردکار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اکر ایمان
آرند و تصدیق تو کنند خدای ایشانرا بیامرزد عَلَى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفرست وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که پروردکار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کافران اکر مصر باشند بر کفر و تکذیب و کفته اند و مغفرتست بر مؤمن
به توبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که آمرزنده
است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اکر عفو خدای تعالی نبودی عیش
هیچ احدی کوارنده نشدی و اکر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندندی شعر ز حق میترس تا غافل نکردی ❁ مشو نومید
تا بد دل نکردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میکویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از
پروردکار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون عصای موسی و احیاء عیسی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم
کردن بر تو همین بلاغست و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ و مر کروهی را هَادٍ راه نماینده است یعنی پیغامبری که مخصوص
باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب باشد بر قوم او چون سحر در زمان موسی ع و طب در وقت عیسی ع پس معجزه موسی و عیسی که شما می طلبید اختصاص
بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فأتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا
تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنْثَى هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و دانند
آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه و تعالی بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خلقت تم

افزون

افزون کرده اند در جثه ولد از اعضای زاید و کفته اند مراد از زیاد و کم عدد ولدست چه رحم مشتملست بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد
در رحم چهارست نزد امام اعظم و از انوار امام شافعی نقل میکند که در عین زنی پنج بطن زاد در هر بطنی پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء
و یا هر دو مدت حملست و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم دو سال و نزد امام شافعی چهار سال و پیش امام مالک پنج سال
وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه است که از آن زیاده و کم نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها از حس
وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی ظاهر بر حواس الْكَبِيرُ بزرک الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هرکه
بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هرکه آشکارا کند آنرا با دیکری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هرکه طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بروز
یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر او علانیه بر وی پوشیده نیست لَهُ مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملایکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و
آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتکان اند بجای اعمال و اقوال و افعال او در روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او
يَحْفَظُونَهُ نکاه میدارد او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای تعالی و آنچه از وی صادر میشود می نویسند و ایشانرا بررة و کرام الکاتبین کویند
در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و کفته اند حق سبحانه فرشتکان آفریده
تا بندکان او را نکاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر آورده از کعب الاحبار نقل میکند که اکر خدای تعالی ملایک را موکل آدمیان
نکردی هر آینه جنیان ایشانرا بر بودندی از روی زمین و کفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صم یعنی مر خدایرا فرشتکانند که محافظت
آن حضرت می کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نکاه داشت و عن قریب قصه ایشان تقریر خواهد یافت
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بکروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که این کروه تغییر دهند
مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند اخلاق جمیله را باخلاق رذیله سلمی کوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهند
دلهارا از برخود مادام که دل با او و راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض بر ایشان متصل بود شعر کرت هواست که معشوق نکسلد
پیمان ❁ نکاه دار سر رشته تا نکه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای تعالی بِقَوْمٍ سُوءًا بکروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ
پس باز کردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که او را رد کند از خود یا از دیکری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که
متولی ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال
که از سحاب ظاهر کردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند
وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که کران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میکوید
رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای تعالی یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکیست که سحاب را می راند و برق تازیانه اوست
و در حقایق سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صاعقه فرشتکانست و برق آه پر سوز و باران کریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میکنند
جمیع فرشتکان با آنها که اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای تعالی وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می فرستد صاعقهارا از ابر فَيُصِيبُ بِهَا
پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد

بِاللَّيْلِ شب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ وهرکه ظاهر واشکارا میکند عمل خود را بالنهار م

بن ربیعه با اربد بن قیس گفت بدین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میرویم چون من او را بسخن مشغول کردانم تو از عقب وی در آی
وشمشیر بر مقتل وی زن نعوذ بالله چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت را بسخن مشغول کرده اند وبعد از ملاقات بسیار گفت ای محمد بروم
ولشکر بسیار از پیاده وسوار بر سر تو آرم این بگفت وبا اربد بیرون آمد آنحضرت فرمود که اللهم اکفهما بما شئت پس عامر با اربد گفت
آن همه وصیت من کجا رفت اربد گفت هرگاه اراده تیغ زدن کردم تو میان من واو حائل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه
بیامد واربد را بسوخت وعامر نیز در راه به بدترین صورتی بمرد وگویند یهودی بجناب نبوت آمد وگفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه
چیزست از مروارید یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه حاضر شد واو را بسوخت وحق سبحانه این آیة فرستاد که صاعقه بر هر که
خواهد فرستد از کافران وهم یجادلون وایشان جدال می کنند فی الله در حق خدای تعالی که او از چه چیزست یا جدال ایشان تکذیب پیغامبرست
در آنچه خدا را بآن وصف میکند از کمال قدرت وتفرد در الوهیت وهو شدید المحال وخدای تعالی سخت عقوبتست بر مجادلان له مر خدا را
دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابه یعنی که بخوانندش
اجابت کند والذین یدعون وآنان را که میخوانند من دونه بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشان را بشیء
بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچون اجابت کسی که بگشاده هردو کف خود را بسوی چاه کشاید وبفریاد وزاری آب را می طلبد
لیبلغ فاه تا بدهن او برسد وما هو ونیست آب ببالغه رسیدن بدهن او زیرا که آب جمادست ودانا نیست که بخوانند وقدرت ندارد بر اجابة
او وبخلاف طبع نمی تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند واصنام نیز نسبت بخود همین حال دارد وما دعاء الکافرین ونیست دعاء کافران مر بتان را الا
فی ضلال مگر در گمراهی بطلان وناامیدی وضایع بودن ولله یسجد ومر خدا را سجده کند من فی السموات هر که در آسمانهاست و
الارض وهر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی ودشواری فرمان بردار اویند وسجده آرند و
کرها واز روی کراهت وناخواندگی مراد کافرانند که در وقت شدت ومحنت بضرورت سجده کنند وظلالهم وسجده میکنند سایهای اهل
آسمان وزمین بر تبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والآصال وشبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است وتخصیص وقتین جهت آنکه
امتداد ظل در ایشان اظهرست واین سجده دوام ایشان بسجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجده
قرآنی میکند این را سجود الظلال وسجود العام گفته وفرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدا را درین خبر وسجده آرد در باب دهم
از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا که آنرا سایه ایست وآن ساجدست مر خدای را وقائم است بعبادت
او بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد خواه عاصی اگر از اهل موافقتست او با ظل خود در آن سجده یکی اند واگر مخالفست ظل در آن طاعت
نایب مناب اوست وحقیقت آنست که طوع ورغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده ونفرت وکراهیت
خاصیت آنکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان افشانده شعر برانده خم وزنگ کین بی نیازست بریشه هم نهد
کین دل نوازست قل بگو ای محمد من رب السموات والارض کیست پروردگار آسمانها وزمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان وزمین کیست
پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خدایست چه ایشان را جزین جوابی نیست وچون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را

الا الماء
بسوی آب یعنی تشنه که بسر چاه رسد وناآورد لو ورسن بخورد هر دو دست خود را م

قل افاتخذتم بگو آیا فرا میگیرید من دونه اولیاء بجز وی معبودی وایشان را دوست میدارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان
و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید ومیگیرید دوستان که ایشان لا یملکون نمی توانند ومالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود
نفعا سودی ولا ضرا ونه زیانی یعنی برای خود نفعی نمی توانند ومالک نیستند بر دفع ضرری از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید
وبهیچ نوع زیان باز نتوانند داشت قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر وبینا که پرستنده خداست
ام هل تستوی الظلمات یا برابر کنند تاریکیهای شرک وانکار والنور وروشنی توحید ومعرفت ام جعلوا لله یا آیا کافران ساختند
برای خدای شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان
یعنی ندانستند که آفریده خدای کدامست وآفریده شرکا کدام است حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده
باشد وکار بر ایشان مشتبه شود وگویند ایشان نیز می آفرینند وخدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست
قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست وشریک ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وهو الواحد واوست
یکتا در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل من السماء فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس برفتند رود
خانها از آن آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی وبزرگی وتنگی وفراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرد که آن
سود رساند وزیان نکند فاحتمل السیل پس بر داشت این آب روان زبدا رابیا کف بلند را یعنی بر زبر آورد ومما یوقدون وبعضی از آنچه
در کوره نهاده می افروزند وحفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار برو در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و
نقره ومس وآهن وغیر آن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی والات محاربت وادوات محاوله زبد کفی است مثله
مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق را وباطل را تشبیه میکند حق
را در افاده وثبات بآب که منافع خلق از آسمان فرود آید وبه فلزی که برای پیرایه وامتعه مختلفه محتاج الیه باشد وقول باطل را در قلت نفع وسرعت
زوال بکفی که بر روی آب وبر سر فلز باشد فاما الزبد اما کف روی آب وخبث بالای فلز فیذهب جفاء برود در حالتی که مطروح وساقط
باشد واما ما ینفع الناس واما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز گداخته بی غش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا منتفع
شوند کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله الامثال میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل وتامل در آن درین آیة علماء تنزیل وارباب
تاویل را لطائف بسیارست بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست واودیه دلهااند که فراخور استعداد خود
از آن فیض میگیرند وزبد هواجس نفسانی ووساوس شیطانیست وآب صافی منتفع به سخن حق است واگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی
از حقایق ودقایق این آیة باشد ممکن که در مطالعه همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی فایض تواند شد للذین استجابوا مر آنان را که اجابت
نمودند والذین لم یستجیبوا له وآنانکه اجابت نکردند له مر خدا را لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعا همه آن
نقد وجنس وامتعه وضیاع ومثله ومانند آنها همه دیگر معه با آن باشد یعنی اگر آن قدر نقود وامتعه دیگر که هست با آن اضافت کنند
وهمه در تصرف کافران باشد روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اولئک آن گروه لهم مر ایشان راست سوء الحساب

لربهم الحسنی
مر پروردگار خود را پاداش نیکوست یا داد حسنی که بهشت باشد ۳

بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات قبول نکنند وسیئات ایشان بیامرزند وماویهم وبازگشت ایشان جهنم دوزخ باشد
وبئس المهاد وبد جایگاهیست دوزخ افمن یعلم آیا کسی میداند انما انزل انکه هرچه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک الحق از پروردگار
تو آن درست وراستست یعنی حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه کمن هو اعمی همچون کسی که نابینا باشد بدل وانکار قرآن کند یعنی ابوجهل
انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر می شوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون آنانکه وفا
می کنند بعهد الله به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق ونمی شکنند آن پیمان را والذین یصلون وآنانکه پیوند می کنند
ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای تعالی بآن ان یوصل انکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان جمیع کتب ورسل نه جدایی میان
ایشان ویخشون ربهم ومی ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون وخوف می کنند سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا وآنانکه
صبر کردند بر مکاره نفس ومخالفت هوای او یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش واقاموا الصلوة وبپای داشتند
نماز مفروضه را وانفقوا ونفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بایشان داده بودیم یعنی انکه واجب بود بر ایشان سرا پنهان وعلانیة
واشکارا ویدرءون ودفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوی کرده اند کفته اند سفاهت را بحلم مقابله
نموده اند وفحش را بسلام ومنکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها
وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و برابر انکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند واگر کسی از ایشان
ببرید در وی پیوستند اولئک آن گروه که بدین صفات موصوف اند لهم مر ایشانراست عقبی الدار سرانجام نیکو یعنی جزای عمل دادن در
عاقبت وآن چه چیز است جنات عدن بوستانهای پایدار که همیشه در وی باشند یدخلونها در آیند در آن ومن صلح ودر آید هر که شایسته
باشد بایمان وطاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم وزنان ایشان وذریاتهم وفرزندان ایشان والملائکة یدخلون علیهم
وفرشتگان در آیند بر ایشان من کل باب از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا
سه نوبت نزدیک ایشان آیند وگویند سلام علیکم بشارتست بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید
در قوت القلوب آورده که شکیبایی بودید در فقر در دنیا وفقر دوست ترین مقتیست نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت
رسالت صلعم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای تعالی رسی نه غنی ع کا بجا فقرا از همه مقبول تر اند فنعم عقبی الدار پس نیک است سرانجام
آن سرای که ایشان یافتند والذین ینقضون وآنانکه می شکنند عهد الله پیمان خدای را من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف و
قبول ویقطعون وآنانکه می برند ما امر الله به آنچه خدای تعالی فرموده است بآن چیز ان یوصل انکه پیوند کنند چون رحم یا ایمان بهمه پیغامبران
وکتابها ویفسدون فی الارض وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشانراست
دوری از رحمت ولهم ومر ایشانراست سوء الدار بدی عاقبت در دنیا وآخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میکند روزی را
لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر وتنگ میسازد بر کسی که اراده می کند وفرحوا وشاد شدند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و
آنچه از متاع او بدیشان دادند وما الحیوة الدنیا ونیست زندگانی این سرای فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع مگر برخورداری اندک

یا متاعی از امتعه که وفا وبقای ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا وگویند آنانکه نگرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود
علیه بر محمد صلعم آیة من ربه آیتی از پروردگار او بدان وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای تعالی گمراه می کند هر کرا میخواهد مراد
آنها اند که اقتراح آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه را براه نیارد ویهدی الیه وراه نماید
بسوی خود بی مشاهده آیت من اناب هر که بازگردد بوی وآنها چه کسانند الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدای تعالی وتطمئن وآرام می یابد
قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید او
مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست ودر فصول از ابن عیینه نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت صلعم که
دلهای مؤمنان بدو آرام دارد الا بذکر الله بیاد که بذکر خدای تعالی تطمئن القلوب آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد
اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم سلمی گوید در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح وثنا باشد واطمینان دل خواص
بصفات اعلی وآرام دل علمای ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا وهو المقصد الاقصی الذین آمنوا
آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وبکردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش است وحسن مآب ونیکویی بازگشت طوبی درختیست
در بهشت که بیخ آن در منزل حضرت پیغامبر صلعم باشد ودر هیچ غرفه وقصری نباشد که شاخی از آن نبود وچشمه سلسبیل وکافور از زیر
آن منفجر باشد کذلک ارسلناک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم فی امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از
ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک آنچیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون وحال آنکه ایشان
نمیگروند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن ودر
صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرتضی علی را علیه السلام گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو
گفت که رحمن کیست قل هو ربی بگو رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه بر وی نه بغیر او توکلت
توکل کردم در یاری دادن ومرا بر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد
اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوههای را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد ودیگر زمین را بشکاف تا چشمها
وجویها پدید آید وتا زراعت کنیم وقصی بن کلاب را زنده کن تا از پدران ما با ما در باب تو سخن گوید آیة آمد ولو ان قرآنا واگر کتابی
بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته
شدی بدو زمین چون بر و خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان هر آینه این قرآن بودی که غایتست
در اعجاز ونهایتست در تذکیر بل نه چنانست که کافران می گویند بقرآن یا بهر آن تو باید که آنها واقع شود لله الامر جمیعا خدایراست
همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه که میخواهد این را ظاهر کرد اند افلم ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان
از ایمان اینان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله انکه اگر خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید مردمانرا
همه صاحب کشاف آورده که یأس در لغت نخعی بمعنی علم است یعنی آیا دانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت بازبسته اند ولا

یضل من یشاء ویهدی الیه

ولا یزال الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کردند در تکذیب و عناد قارعة عذابی کوبنده
و داهیه از بلیات در برکنده او تحل قریبا یا فرود آیی تو که محمدی بموضع نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد
کفار مکه اند که بشآمت تکذیب آنحضرت بحوالی ایشان نفته اموال و مواشی ایشان غارة کردند پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان
خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعدهٔ خدای تعالی که موتست یا قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای تع
لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس برای تسلیهٔ آنحضرت میفرماید ولقد استهزئ و بدرستی که استهزا کرده اند برسل به پیغامبران
من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم می کنند فأملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی بگذاشتیم در راحت و آسانی
ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشانرا در عقوبت فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت کردن مر ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویلست
افمن هو آیا کسی که او باشد قائم علی کل نفس نگاه دارنده بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما کسبت بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاه دارنده و سازندهٔ کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست
یعنی بتان وجعلوا و می سازند کافران لله مر خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید
این شرکا را باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق را حی و قادر
و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم می گویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی تواند کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید
خدایرا بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است ام بظاهر من القول
یا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیهٔ بی اعتبار معنی چون تسمیهٔ زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا
برای آنانکه نگرویدند مکرهم کید و مکر ایشان وصدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه راست و دین درست ومن
یضلل الله و هر که فرو گذارد خدای تعالی او را در ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست توفیق کننده که راه نماید لهم مر کافرانراست
عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت
تر و دشوارتر بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاه دارنده که نگذارند تا معذب شوند مثل الجنة
التی از آنچه بر تو خوانده ام صفت آن بهشت که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران بوی تجری میرود
پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوهٔ آن بوستان دائم همیشه باشد
و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وظلها و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانکه سایه های دنیوی بلکه ممدود باشد اما
قشیری فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان در دنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است
سایهٔ دولت او در دو جهان جاویدست ای خوشا آن بنده که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا
مآل حال و منتهی کار آنست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین و عاقبت مهم کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب و آنانرا
که عطا داده ایم کتاب مراد مؤمنان کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت

یمنی و سی و دو حبشی این جماعت یفرحون شاد میشوند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای
کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کفر و اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانة بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و
اتباع ایشان من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو مر ایشانرا که جز این نیست
که من مأمور شده ام ان اعبد الله بآنکه پرستم خدایرا بیگانگی ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانچه شما آوردید و عزیر و مسیح را بخدای گرفتید
الیه بخدای تنها ادعوا میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک انزلناه و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیا
گذشته بزبان امم ایشان حکما فرستادیم بتو قرآنرا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم کند میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت
عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت می کنند
یا اما فجهود را که ترا رجوع بقبلهٔ خود میخواستند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه بطلان کیش بت پرستان
یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود و اگر پیرو ایشان شوی مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه
نگه داری که عقاب خدا از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش می کردند حضرت پیغامبر را و می گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست
و همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغامبر بودی هر آینه امر نبوة او را از اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیت آمد که ولقد
ارسلنا و هر آینه فرستادیم رسلا من قبلک پیغامبران پیش از تو وجعلنا لهم و بدادیم مر ایشانرا ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان
و نباشد و نشاید لرسول مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یأتی بآیة آنکه بیارد معجزه که از او اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای یا
تقدیر او جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغامبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای تعالی خواهد و تقدیر
خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را
از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جزوی کسی را بر آجال خلق اطلاع نیست یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم
ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کتابی نبود الا
آنکه نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه و برده آنچه از بنده
صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بمعرض عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثواب و عقابی بدان
متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب
مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و جوانی را و اثبات کند بر وی کهولت و ضعف پیری را علماء دین بر آنند
که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک
حق سبحانه و تعالی دو کتابست غیر ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب اما تغیر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی الله عنه
از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر آن از و
هیچ کس در آن نظر نکند و هرچه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در و ثبت نماید در فصول آورده که محو کند رقم انکار از قلوب ابرار و

واثبات کنند تمامی آن رموز و اسرار سلمی از جد برادری نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار آورده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند جود ثابت میسازد شره می برد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل اباجی اختیار می برد تسلیم می نهد تفرقه محو میکند جمع اثبات می کند از دل محب رسوم انسانیه می سترد نعوت ربانیه می نهد امام قشیری میفرماید که محو حظوظ نفسانی می کند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید تا آنچه باول خود می بود باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال و عزت تو جای اشارة نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من بکاست و از آن تو بفزود تا باخر همان شد که باول بود وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمایم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و احکام اوست و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش آن أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و عمید اسد أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بر زمین کفار نَنقُصُهَا میکاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع به یهود است حق سبحانه و تعالی فرموده که ما زمین ایشان یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهودی را بمسلمانان می دهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم می کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و از دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و بازپس گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او راست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود با کفره زمان تو بودند با پیغامبران فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می سازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهودی و عبدهٔ اصنام که فردا در قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آنکه بدانند کافران در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدای تعالی بنبوة و دعوة قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای تعالی بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما بانکه من پیغامبرم بشما وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیلست که وحی از لوح فرو میکرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است سلام الله علیه یا علم توریة و آن عبدالله سلام است و اضراب او رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابرهیم اثنتان و خمسون

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر در شرح تاویلات از امام ماتریدی مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر او خدای تبارک و تعالی اند بهرچه میخواهد امتحان می کند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآنند و برین وجه توان گفت که الٓر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ کتابیست فرستادیم او را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوة کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری گفته که از ظلمت تدبیر بشهود

بیکذر

شهود

شهود تقدیر و در بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و اسناد صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگیها از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده و نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از و و از زحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه عدم شعور نیز بخود خواند شعر

یا رب بدری کن خودی خود برهم ۰ وز هندی و از بیخودی برهم
در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ۰ تا از خودی و بیخودی خود برهم ۰

و گفته اند انواع ظلال در ظلمت داخلست و نور هدایت را شامل یعنی بدعوة قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و آن نیست که میفرماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ تا بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنای یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبود بحق آنکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ و رنج و شقت مر ناگرویدگان بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و بر می گزینند زندگانی دنیا عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغامبران و قرآن وَيَبْغُونَهَا و می طلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمی رسد أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موسوم اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقه صفت ضلالست و وصف ضلال ببعد از قبل اسناد مجازیست و در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالتست که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربیست آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِن رَّسُولٍ هیچ پیغامبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغامبری را اول دعوة نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل با پیغامبر هر قومی ترجمه کرده اند و در لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغامبری مگر بزبان قومی که بر ایشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قومی تو بهمه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغامبر ما که مبعوث بامم مختلفه است بایستی برو کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه موجب اختلاف کلماتست و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم نبوشته از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضلست و عین حکمت فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه کرداند خدای مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمتست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آینه ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا گفتیم أَنْ أَخْرِجْ اینکه بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهات إِلَى النُّورِ بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبطی اگر بدیشان مبعوث از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُم و پند ده ایشانرا بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را یا یاد ده

ن

بنی اسرائیل را روزهای که دران کرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر
قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در بلا شَكُورٍ شکر کوینده بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که کفت موسی عم لِقَوْمِهِ مر قوم خود یعنی بنی
اسرائیل را اذْكُرُوا ای کروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ چون برهانید شما را مِنْ
آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما می رسانیدند و به بندکی کرفته
کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ و می کشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را که منجمان کفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ و زنده می کذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُمْ و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ
آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما یا در آن نجات نعمت بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ بزرک وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل
آنرا که اعلام کرد و آکاه کردانید شما را رَبُّكُمْ پروردکار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَ
لَئِنْ كَفَرْتُمْ و اکر ناسپاسی کنید بران إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا
و وقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما نقل میکند که اکر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان
و اکر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اکر بران شکر کویید زیاده سازم آنرا بمعرفت و اکر بران شاکر باشید برسانم بمقام
قرب و وصلت شعر شکر باشد دفع علتهای دل • سود دارد شاکران سودای دل وَقَالَ مُوسَىٰ و کفت موسی که ای کروه من إِنْ تَكْفُرُوا
أَنْتُمْ اکر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستی که خدای
تعالی بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيدٌ ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بشکر نعمتش ناطق و السنه جمیع اشیا
بتسبیح حمد او جاری شعر بذکرش جمله ذرات کویا • همه او را از روی شوق جویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی است یا ابتدا
سخنیست از حق تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ
نُوحٍ کروه نوح وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از شما بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری
إِلَّا اللَّهُ مکر خدای تعالی در تبیان آورده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای کس بران
اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان و ابرهیم صلوات الله علیه قرون کذشته و از اهل آن قرون
هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه جَاءَتْهُمْ آورده اند به پیشینیان رُسُلُهُمْ پیغامبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا
معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز کردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان کرفته
از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و کفته اند ایدی خود بر افواه رسل
نهادند که سخن مکویید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا و کفتند که ما نکرویدیم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که بشما فرستاده اند بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ و بدرستی که
ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولان را
متهم می داشتند باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی

هست

هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نیست فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ میخواند
شما را بایمان لِيَغْفِرَ لَكُمْ تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از کناهان شما را یعنی آنکه قبل از
ایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما بود قَالُوا
کفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا بلکه آدمی مثل ما در صورت و هیئات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی
ظاهر پس چرا شما مخصوص اید بنبوت از میان ما تُرِيدُونَ میخواهید أَنْ تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغامبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بودند که
می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید حجتی مُبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود یا استحقاق بفضیلت نبوت
پس منیت رسالت کویا که ایشان معجزه که می دیدند اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیکر کرده اند چنانچه معاندان
زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ کفتند مر ایشانرا پیغامبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر بشری
مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی يَمُنُّ منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَمَا كَانَ لَنَا و نیست ما را و نمی توانیم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می
طلبید إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از پیش خود بی خواست خدای کاری نمیتوانیم کرد و هم نمی توانیم ساخت شعر
ناتوانی و عجز لازم ماست • قدرت و اختیار از آن خداست • کارها بحکم ذات کند • او توانا است هر چه خواست کند وَعَلَى اللَّهِ و بر
خدای تعالی فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ
بر خدای وَقَدْ هَدَانَا و حال آنکه راه نموده ما را سُبُلَنَا براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که ادعا امور بدست
قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدا که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا می رسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای تعالی
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشند توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ
هر آینه بیرون کنیم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین و دیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد
عود حاقی باشد که ایمان آورده باشد از آن فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحی کرد به پیغامبران رَبُّهُمْ پروردکار ایشان و سوکند یاد فرمود که
لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران یعنی کافرانرا وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس
هلاکت ایشان ذَٰلِكَ این امر مقرر و وعده راست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنجه در روز
قیامت در موضعی که حکم می کنیم بر بندکان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و برای کسی که بترسد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح میکردند
پیغامبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند
یعنی کفتند هر که از ما ظالمست عذاب بر وی فرود آید خدای تعالی حکم فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماندند و بی بهره
کشتند از خلاص كُلُّ جَبَّارٍ هر کردنکشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخ است یعنی در روز
حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه او را در آن افکنند وَيُسْقَىٰ و بیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی مختلط با ریم و زرداب از تن دوزخیان

حکم و کویند آبی مثل صدید یتجرعه بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند آنرا ولا یکاد یسیغه و نمیتوانند که بگلو فرو برند از تلخی و کندگی
ویأتیه الموت و می آید برو آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر جای از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و میان انگشتان وما هو بمیت و نیست
او مرده یعنی مردنی تا بیاساید و در بعض المعانی آورده که روح در حنجره او باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه به تن باز گردد تا زنده
باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی مردگی و زندگی می گذراند ومن ورائه و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عذاب غلیظ عذاب
سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا آنچه بر خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شده اند بربهم
به پروردگار خود و صفت ایشان اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچو خاکستریست که سخت بگذرد به الریح برو باد
فی یوم عاصف در روز که سخت باشد باد او عصف اسناد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه است ملخص معنی آنست
که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستریست که باد
سخت بدمد بدان و زد بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس برجمع آن قادر نشود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت
لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط شده باشد و هباء منثور گشته و مطلقا
اثری از ثواب آن بدیشان نرسد ذلک آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هو الضلال البعید در گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه
الم تر آیا ندیدی ای بیننده و ندانستی ان الله آنرا که خدای تعالی خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که
حق آنست در آفرینش ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند ویأت بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما
که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای تعالی دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت
او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت به همه مقدورات یکسانست شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش
قدرت جملگی یکسان بود وبرزوا و ظاهر شدند ایراد صیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگرنه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند
از قبرها لله برای امر خدای و محاسبه او جمیعا همه مردگان از کفار و مؤمنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع
و سفله للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند انا کنا بدرستی که
ما لکم تبعا مر شما را پیروان بودیم در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ نیستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از
ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی یعنی ما در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از
ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای تعالی ما را بنمودی طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما
را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاص مسدودست و شفاعت ما درین کار مردود ایشان ناامید شده گویند بیائید تا باتفاق بخروشیم
و جزع کنیم شاید که بر ما دری بگشایند و راه خلاصی نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندهد گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که
بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد و پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست برما اجزعنا اگر
بخروشیم و جزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان

و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر آن وقت که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد بانکه اهل بهشت به
در بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش
بر آید و گوید با اشقیاء آتش ای ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای تعالی وعده داد شما را وعد الحق وعده راست و درست
که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده که نه قیامتست و نه حساب و نه دوزخ و اگر فرضا باشد بتان شما را
شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده کج دادم شما را یعنی خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته
بودم وما کان لی و نبود علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان
دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید بی بردوی و تامل ننمودید در عواقب
امور خود فلا تلوموني پس ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه
از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت لا یفتننکم
الشیطان نشنوید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده و فریادرس شما را از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس
من انی کفرت بدرستی که من امروز کافر شدم بما اشرکتمون بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش از ین در دنیا
یعنی بیزار شدم از شرک ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذاب دردناک موصوف بدوام
خلود وادخل الذین و در آورده شوند آنانکه آمنوا گرویده اند بما جاء من عند الله وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته
جنات تجری در بهشتهای گوناگون که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند
در آن و در آورنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند که ایشانرا با کرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند باذن ربهم بدستور و
اذن پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بدیشان فیها در بهشت یا تحیات ایشان بر یکدیگر سلام سلام باشد که دالست بر سلامتی
از آفات الم تر آیا ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و کرد اینکه کلمة طیبة کلمه
پاکیزه که کلمه توحیدست یا دعوه باسلام کشجرة طیبة مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ آن
در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها می دهد میوه خود را کل حین در هر وقتی که خدای تعالی
حکم فرموده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند چنین شش ماهست از وقت شکوفه او تا پخته شدن و رسیدن
یعنی درین مدت از رطب و تمر نفع می دهد باذن ربها بارادت و تکوین آفریننده خود ویضرب الله الامثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی
بیان می کند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معاینه است در آینه افهام و نزدیک
کرداننده معقول بمحسوس ومثل کلمة خبیثة و مثل کلمه ناپاک که کلمه کفرست یا دعوه بعبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درخت نا
پاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش و بدبوی و مکروه طباع همه با وجود خباثت و کراهت اجتثت چسبان شده و بریده و بر کنده
کشته من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ بهوا شعر

نه بیخی گران باشد او را مدد ∘ نه شاخی که گردد بیان سایه دار ∘ گیاهیست افتاده بر روی خاک ∘ پریشان و بی حاصل و خارناک
حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمنان ثابت و اعمال او بجانب علی علیین مرتفع و ثواب
در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر هست در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع در هر وقت دهنده بخلق
و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر بجهت عدم حجت و برهان بران ثبات ندارد و عملی نیز بمصعد قبول رسد از و
صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری **شعر** نهال سایه ور شرع میوه دارد ∘ چنان لطیف
که بر هیچ شاخساری نیست ∘ درخت زندقه شاخیست بی بر و بی سایه ∘ که پیش هیچکسش اعتباری نیست یثبت الله ثابت میگرداند
خدای تعالی الذین آمنوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت
شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای تعالی بر آن ثابت میدارد مؤمنان را فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا در زمان ابتلا و آنها صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون
و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و گویند ثابت مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات بر کلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد
ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که اول منزلست از منازل آخرة تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبرست و در
آخرة موقف سؤال و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند در دنیا و در سؤال قبر و یفعل الله و میکند خدای تعالی
ما یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر
نعمت خدا را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب
شد و چون کفر بدست ایشان چیزی نماند مر اهل مکه که الحق سبحانه ایشانرا سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و نعمت
وجود با وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درماندند خوار
و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و معلول شدند و از فاروق و از حضرت علی مرتضی منقولست که مراد ازین دو قوم اند که
فاجرترین قبایل قریش اند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغیر کردند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را
دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی البوار دوزخست یصلونها در آیند بدان و بئس القرار و بد قرارگاهیست جهنم
و جعلوا و فرا گرفتند لله اندادا برای خدای مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمراه
کردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدای که طریق توحیدست قل تمتعوا بگو برخورید با آرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست
یعنی در سه روزی بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما الی النار بآتش دوزخ است قل بگو ای محمد یعنی امر کن لعبادی
الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین وجه که یقیموا الصلوة نماز گذارید تا ایشان بامر تو نماز گذارند و ینفقوا و نفقه کنند مما رزقنهم
از آنچه عطا دادیم بایشان سرا نفقه کردن پنهان مراد تطوعست و علانیة و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار
انسب باشد و بالجمله سخن آنست که بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که در خرید و

و فروخت نباشد تا مقصر بعوض چیزی که بدان تدارک تقصیر توان کرد و لا خلال و در آن روز دوستی نبود نیز که از دوستان طلب نفع
توان نمود بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای تعالی الذی خلق آنست که بیافرید السموات
والارض آسمانها و زمینها و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مراد بارانست فاخرج به پس بیرون آورد از آن آب من الثمرات
از میوها رزقا لکم روزی شما بدان روزگار گذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر بامره تا میرود در دریا بفرمان
او هر جا که میخواهد و سخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای شما و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و
استیضاء شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که مستمرند در سیر خود میکوشند فتور و قصور در آن ندارند و سخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید
برای شما روز و شب را متعاقب یکدیگر یکی را برای نوم و راحت و دیگر را برای کسب معیشت و آتیکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر چه میخواستید
یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شما شمار کنید نعمة الله نعمت خدا را که بفضل
و کرم شما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصا نیارید سلمی فرموده که مراد ازین نعمت پیغامبرست صلعم که سفیر بزرگتر و واسطه
نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انواع جلال و جمال او از حیز بشر و تخیل بیرون و از راه تفکر و تأمل
افزونست **شعر** بر ذروه مدارج قدر رفیع تو ∘ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکاریست
کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست و کفران آن میورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست و در محنت جزع کند و شکایت
نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون ابراهیم ع گفت در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار من
گردان هذا البلد شهر مکه را آمنا ایمن از حوادث و مکاره و اجنبنی و دور گردان مرا و بنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم
بتانرا ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل بجهت دعای حضرت خلیل بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود آنرا دوار نام نهاده گرد آن می
گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول تربیت و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش
از نسل اسمعیل ع بودند و بت پرستی از ایشان مشهور بود رب انهن ای پروردگار من بدرستی که بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیاری را
یعنی بسبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس او از منست یعنی اهل
ملت من و من عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستی که آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا
و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را
مراد اسمعیل است که بعد از تولد او از هاجر ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابرهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که او را
و مادر او را بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم ع
بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را هم سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمده در وادی مکه ایشانرا آنجا بی مونس و رفیق بگذاشت و دعا
فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع برودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت توان کرد عند بیتک المحرم
نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در صید و قتال یا حرام است تهاون و تعرض بدو مراد موضع خانه است که در زمان آدم ع بود

واکنون بوقت دعای ابرهیم خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای پروردگار ما ایشان را درین مسکن شریف ساکن کردانیدیم لیقیموا
الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند فاجعل پس کردان افئدة من الناس دلها بعضی از مردمان که بکشش محبت تهوی الیهم
بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه وتعالی دعاء آنحضرت را استجاب فرمود وبعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بکفته جبرئیل با شفقت اسمعیل
پیدا آمد وقبیله جرهم دائما اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزایدست محققان برانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی
فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله آن جمال شدندی شعر آنرا که چنان جمال باشد
کر دل ببرد حلال باشد ، وانکس که بران چنان جمالی ، عاشق نشود وبال باشد ، ودیگر حضرت ابرهیم دعا فرمود وارزقهم و روزی
ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه
مکه وادی غیر ذی ذرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود و در تفسیر انوار نیز مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز در مکه
توان یافت وچون تکرار در دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود ربنا انک تعلم ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم
وما نعلن وآنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان وآشکار ما میدانی وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای تعالی هیچ چیز فی الارض در
زمین ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالمست یعنی بعلم ذات و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست شعر آنچه پیدا و آنچه پنهانست
همه با دانش تو یکسانست الحمد لله الذی سپاس وثنا آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید وعطا فرمود مرا علی الکبر بر سر پیری
و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودیم و نا امید از فرزند بمن بخشیده و پسر اسمعیل واسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی
واسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمه استعار
است بانکه فرزند از دعا از خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده من کردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب
سازبران ابن عباس رضی الله عنه فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم
فرما وتقبل دعاء و فراپذیر یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفرلی ای پروردگار ما بیامرز مرا ولوالدی وپدر و مادر مرا چون ایمان آورند بتو
دعای غفران ایشان قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم است و حوا وللمؤمنین
وبیامرز مؤمنان را یعنی هر که بتو آید مؤمن یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود خلایق را حساب ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد مؤمنان اند
از امت حضرت محمد صلعم ولا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدای را غافلا بیخبر عما یعمل الظالمون از آنچه می کنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه
دانسته ای از عقابی که متوجه ایشانست چه آن هر آینه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی صورت خطاب متوجه
آنحضرتست ومراد غیر او انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر کند عذاب ایشانرا لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار در آن روز
دیدها از مشاهده اهوال مهطعین درحالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان بسوی اسرافیل که ایشان را بعرصه محشر خواند مقنعی رءوسهم
برداشتکان سرهای خود را بالا لا یرتد الیهم باز نمیکردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز نماند بر وجهی که بر خود
نتوانستند نکریستن وافئدتهم هواء ودلهای ایشان خالی بود از فهم وخرد بواسطه غلبه دهشت وحیرت وانذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل

مکه را و بترسان یوم یاتیهم العذاب آن روز که بیاید بدیشان عذاب فیقول الذین ظلموا پس کویند آنانکه کردند شرک و تکذیب ربنا ای پروردگار
ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا
یعنی آنکس را که بتو خواند ونتبع الرسل و پیروی کنیم فرستادگان ترا اولم تکونوا در جواب ایشان کویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه
اقسمتم من قبل سوکند میخوردید پیش از این در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لکم من زوال و نباشد شما را هیچ زوال مراد آنست که میگفتند ما در دنیا خواهیم
بود و بجای دیگر نقل نخواهیم نمود وسکنتم و ساکن بودید شما فی مساکن الذین در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون
عاد و ثمود وتبین لکم و ظاهر شد شما را کیف فعلنا بهم چگونه کردیم ما بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وضربنا
لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله و نزدیک
خدایست مکرهم جزای مکر ایشان وان کان مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال
از آن مکر کوههای جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغامبر صلعم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در بنیان و رسوخ چون
راسیاتست زایل کرد اند و این محالست ، در معالم آورده از مرتضی علی علیه نقل میکند که این آیة در قصه نمرود جبارست که چون سلامتی ابرهیم
از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابرهیم که او را از آتش رهانید من میخواستم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان
بغایت مرتفع است و برو رفتن بآسانی میسر نشود نمرود علیه اللعنه نشنید و گفت تا بنای ساختند به سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را
همچنان دید که بر زمین می دید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله چون آن صرح از پای
در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود علیه اللعنه خشم کرفته و گفت بر آسمان روم و با خدای ابرهیم که مناره مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را
پرورش داد تا قوی تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وراست کرد و بر چهار طرف او چهار
نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روزی گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کردند اطراف صندوق را بر تن
کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل به بالا کرده بجانب مردار پروان نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبانروزی نمرود دری فوقانی کشاده نکاه کرد آسمان را همان حال دید که بر زمین می دید رفیق خود را گفت تا دری تحتانی بکشاد گفت
بنگر تا چه می بینی آنکس نکاه کرد و جواب داد که غیر آب چیزی نمی بینم بعد از یکشبانروز دیگر که باب فوقانی بکشاد همان حال بود که دو روز سابق
مشاهده نموده بود رفیق که باب تحتانی بکشود بجز دود تاریکی چیزی مشهور نبود نمرود علیه اللعنه بترسید و نیزها را با مردار سرنکون ساخت و
کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از جثه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل
کردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدای را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله پیغامبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده
آنجا که لننصر رسلنا لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان منصور و مظفر خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستیکه
خدای تعالی غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا یوم تبدل الارض روزی که بدل شود زمین غیر الارض بزمین دیگر
والسموات و آسمانها مبدل کرده با آسمان دیگر در تیسیر گوید تبدل ارض تسویه جبالست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان

ودر معالم قولی آورده است که آسمانها را بهشت سازند وزمین را دوزخ وازمرتضی علی ع نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمین از نقره
وآسمانها را باسمانی از زر وقول ابن مسعود که بیاید روز قیامت زمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وبرزوا
وظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین وبه بینی گناه کاران را یعنی مشرکان را یومئذ
در آن روز مقرنین باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید واعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد
در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطران است وآن چیزی باشد سیاه وگویند صمغ ابهل است که می پزند وبر شتر گرگن
طلا می کنند تا جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت وشدت ووحشت لون ونتن رایحه وسرعت اشتعال آتش در آن
معذب کردند وگفته اند تفاوت میان قطران دوزخ وقطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ وآتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندا
وتغشی وجوههم النار وفرو گیرد وبپوشد رویهای ایشان را آتش دوزخ یعنی در آن بحد لیجزی الله متعلقست به برزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا
دهد خدای تعالی کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حسابست میکند کار را زیرا که حسابی یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره
است از موعظت بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن ولینذروا به وبیم کرده شوند بدان ولیعلموا وتا بدانند بتامل در دلایل
قدرتی که در وی مذکورست انما هو انکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر وهر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد وباز ایستند از
مناهی وقیام نمایند باوامر الهی **سورة الحجر تسع وتسعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم**
الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک جرأتست در بنا بیع اورده که فاروق را از
معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گوئیم متکلف باشیم وخدای تعالی پیغامبر خود را فرموده که بگو وما انا من المتکلفین وبعضی گویند
هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه الف اشارتست باسم الله است ولام باسم جبرئیل ورا باسم حضرت رسول صم یعنی این کلام از خدای تعالی بواسطه
جبرئیل به رسول رسید تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب آیتهای سوره است وقرآن مبین وآیتهای روشن یا پیدا کننده حق را از باطل وکتاب
وقرآن یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر یکی دلالت بر معنی دارد وتکرار قرآن بجهت تعظیم است ربما یود الذین کفروا ای بسا وقت که دوست
دارند آنانکه بگرویدند وآرزو بردند لو کانوا مسلمین کاشکی بودندی مسلمانان واین آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ
کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاة موحدان از دوزخ بیرون آرند وعذابهای جهنم بر ایشان فرو بندند
ودانسته که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهوین وتحقیرست یعنی کافران در جه
حساب مدست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا وبرخورداری یابند از منافع آن ویلههم الامل ومشغول کرداند ایشان را آرزو
یعنی توقع طول عمر وانتظام حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد وتفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خاتمت وعاقبت
کردار وگفتار خود را وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دهی را که الا ولها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته
شده در لوح محفوظ که مدت چند باشد وهلاک کی بود ما تسبق پیشی نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون وباز
پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدر ونه بعد از اجل مقرر وقالوا وگفتند کفار عرب یا ایها الذی ای آنکه نزل فرود آمده است

علیه الذکر بر وی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از نفرت نسبت میخوانی این کلام بطریق تهکم واستهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و
بجنون باهم راست نیاید لو ما تاتینا ودیگر گفتند چرا نمی آری بما الملائکة فرشتگان را بگواهی رسالت خود ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان
درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغامبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید ما ننزل
الملائکة فرود آمده نشوند ملائکه وحفص متکلم ونصب ملائکه میخوانند یعنی ما فرو نفرستادیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوجهی ما بعدانه یعنی ملک را بصورت
اصلی بوقتی توانید دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه هر کس می بیند وما کانوا ونبا
آن هنگام که ملایکه بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داد کان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم
قرآن که یاد کرد مؤمنانست وذکر یعنی شرف نیز همی آید یعنی این کتاب موجب شرف خواننده کانست وانا له وما مر ورا لحافظون نگه بانیم از تحریف
یعنی شیطان نتواند که دروغ چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا آنکه ما داوریم از طریق خلل بدو یا نگه داریم او را در دل هر که خواهیم
وگویند ضمیر ما یعنی بحضرت رسالتست صم یعنی نگهبان اویم از مضرت اعادی شعر اگر جمله جهانم خصم گردد نترسم چون نگه دارم تو باشی
نشادی در همه عالم نگنجم اگر یک لحظه مخوانم تو باشی ولقد ارسلنا وهر آینه فرستادیم ما پیغامبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین
در گروههای پیشینیان وما یاتیهم ونیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودندی که از روی کبر وعناد به بآن پیغامبر یستهزؤن
استهزا میکردند چنانچه این معاندان می کنند مراد حضرت پیغامبرست صم از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین
مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم استهزاء انبیا در دلهای مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همان را فی قلوب المجرمین در دلهای کافران
زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت وبدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی
هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق وتکذیب رسل بوده واین وعید اهل مکه است که تکذیب حضرت پیغامبر صم نموده بعد از ظهور معجزات
اقتراح آیات میکردند ودر نزول ملایکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرموده که ولو فتحنا علیهم واگر بگشائیم برین مقترحان بابا من السماء
دری از آسمان فظلوا فیه پس باشند همه روزه فرشتگان در نظر ایشان یعرجون از آن در بالا میروند واز آن در بزیر می آیند لقالوا هر آینه
از غایت عناد وتشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بر بسته اند ابصارنا چشمهای ما را وخیره ساخته اند یا اگر در آسمان بگشا
وکفار بالای آن عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند واین صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم
مسحورون گروه جادو کرده ایم یعنی محمد صم ما را جادوی کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند ویقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا وبدرستی که آفریدیم
وپیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمانها برجهای دوازده گانه بهیأت وصفات وخواص مختلف یکدیگر وزیناها وبیاراستیم آنرا بصورتها یا
آسمانها را به بروج وسایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت بر آن نگرند وبر آن بر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها ونگاه
داشتیم آسمانها را من کل شیطان رجیم از هر دیو رجیم تا نتوانند که بر آن صعود کنند وبر احوال واخبار منقطع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که
خواهد بر آسمان رود وبدزدد سخنی ومسموع جنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی در آید او را وبدو رسد وبسوزد وی شهاب مبین
ستارهٔ روشن ودرخشان از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی بن مریم دیوان بر آسمان می رفتند واز ملایکه کم اخبار لوح

(marginal gloss:) هر تن را ما کسبت جزای آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب

محفوظ را دوس می نمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه
آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین ﷺ دست داد از همه ممنوع شدند و بجهت رجم ایشان به شهاب ثاقب
مقرر شد و ابواب کهانت مسدود شد شعر مهی برآمد و بازار پری بشکست   گلی شگفت و هیاهوی خار آخر شد والارض مددناها ۱۴
و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و درافکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای سرافراخته پابرجای وانبتنا
فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از همه چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقرر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت است
یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات
وجعلنا لکم و بساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس ومن لستم وهم
برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهندگان یعنی خدم و ممالک و گفته اند انعام و مراکب وان من شیء و نیست هیچ چیز
که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خزائنه خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب
المثل است برای اقتدار و اختیار چه قبضه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وما
ننزله و فرو نمی فرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده بران باید وارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را
لواقح آبستنان یا یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را به میوه فانزلنا من السماء پس فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن بارانست
فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در آن وما انتم و نیستید شما له مر آن آب فرو فرستاده را بخازنین نگاه دارندگان
در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی فرموده در تاویلات که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزائن او در دست شما نیست
و آنچه شما در خزینه نهید از آن اوست وانا لنحن و بدرستی که ما نحیی زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات دران ونمیت و می میرانیم آنها
حیة بازالة حیات از آن در لطائف قشیری مذکور است که زنده میکنیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در ذل مجاهده یا زنده می
سازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال
و اماتت نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظر جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس ونحن الوارثون و ما وارثانیم باقی بعد از فنای خلایق
چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه و تعالی موصوف بصفت بقا ولقد علمنا
المستقدمین و هر آینه میدانیم پیشی گرفتگان را منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستأخرین و بدرستی که ما میدانیم واپس افتادگان را از آن
یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیانید بعضی هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مردن تا قیامت یا هر که
متولد شده باشد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم امت محمد را ﷺ یا آنرا که مقدم است در
صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از نهاده را اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت ﷺ نماز میگذارد
در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش رفتندی تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدندی تا در وقت رکوع از زیر بغل خود بوی نگاه
او کنند حق سبحانه فرموده که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم اجمع

کنـ

کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که او راست کار درست علیم دانای نهان و آشکارا ولقد خلقنا الانسان
و بدرستی که ما آفریدیم انسان را من صلصال از گل خشک که چون دست بروی زنند آواز کند من حمإ و آن گل کاین بود از گل سیاه مسنون بوی گرفته
بجای واسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض وجوی بود صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم را ﷺ از خاک آفرید بر آنجه
که آب بر خاک باراند تا گل شد و مترب بگذاشت تا حما گشت پس از آن تصویر کرد مسنون یعنی مصور است آنکه بگذاشت تا خشک گشت و بمرتبه صلصال
رسید والجان خلقناه و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن ایشان من نار السموم از آتش بی دود که در مسام نفوذ
می نماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دیگر جزئیست از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن
آفریده شده واذ قال و یاد کن آنرا که گفت ربک للملائکة پروردگار تو مر فرشتگان را بجهت خلافت زمین انی خالق من آفریننده ام
بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک که کاین است من حمإ مسنون از لای مصور فاذا سویته پس چون راست کنم صورت وماهیت او را
ونفخت فیه و بدمم در وی من روحی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد فقعوا له پس بیفتید مر او را ساجدین سجده کنندگان
فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان تمام الا ابلیس مگر ابلیس ملعون که از روی استکبار ابی ان یکون
سر باز زد از آنکه باشد مع الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال یا ابلیس گفت خدای که ای ابلیس ما لک چیست ترا و غرض تو چه بود
الا تکون در آنکه نباشی مع الساجدین با سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی را
که آفریده من صلصال از گل خشک من حمإ مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش
است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی کثیف برد و او را سجده کند ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش [illegible]
ندانست که گنج اسرار در این خزانه مدفونست قال گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع از سجده آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان
یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وان علیک اللعنة و بدرستی
که بر توست دوری و راندگی الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت
فراموش کنی قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده الی یوم یبعثون تا روزی که انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود
که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد قال فانک گفت بدرستی که تو هستی من المنظرین از مهلت دادگان الی یوم
الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه
ثانیه نفخه احیا و میان نفخه موت و نفخه احیا بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگاه برانگیخته شود قال رب گفت
ابلیس ای آفریدگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغواء تو لازینن لهم هر آینه بیارایم از برای آدمیان گناه را فی الارض در زمین دنیی که
دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت یاد کرد برای اغواء آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما
اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عرف برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است
و سوگند خوردن بصفات فعلیه چون رحمت و سخط و امثال آن و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد چه بعرف مردمان الهی اگر سوگند

توان گفت بمن والآ او برخی برانند که در فبما اغویتنی با سبب است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان
ولاغوینهم اجمعین و همه ایشان را گمراه گردانم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر
و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در ایمان صراط علی راهیست که حق است و درست بر من رعایت آن
مستقیم راست یعنی کجی ندارد و نزود بمنزل می رساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی بدرستی که
بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان توقی در اغوا و اضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من
الغاوین از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد و ان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو اجمعین
همه ایشان لها مر دوزخ راست سبعة ابواب هفت در لکل باب مر هر دری را منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گناهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان حطمه ماوی
جهودانست سعیر از آن خائنانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور
در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است
و دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالت اند و چهارم از آن یهود و پنجم از آن نصاری و ششم از آن مجوس
و هفتم از آن منافقان و در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمان را هفت درست حرص و شره و حقد و غضب و شهوت و کبر و عجب و در ترجمه
کشف مذکورست که دوزخ را هفت در از آنست که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پایست بهفت در بدان
گشوده اند هر عضوی را از باب معرد طریقی کرده اند شعر هفت در دوزخ اندر تن تو ساخته نفسشان در و دربند
هین که در دست تست قفل امروز در هر هفت محکم دربند ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنات و عیون در
بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها روان باشد از شیر و خمر و جز آن ادخلوها گویند فرشتگان متقیان را که در آئید بدین بوستانها
بسلام آمنین مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدای در حالتی که ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون کنیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای
بهشتیان باشد من غل از کینه که در دنیا باهم داشته باشند از حضرت مرتضی علی ع منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان
باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند
یکدیگر را در مهمان داری و دوستی و مهربانی علی سرر برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر متقابلین روبها بیکدیگر آورده آورده اند که
بهشتیان قفاهای یکدیگر نمی بینند لا یمسهم نمیرسد ایشان را فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحتست و ما هم منها
و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت پیغامبر صلعم از باب
بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که ما لکم تضحکون چیست شما را که خندان می بینم یعنی شما را چه عجب
وصورت پیش آمده که خندان مشاهده میکنم شما را صحابه را آیه عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آن حضرت در گذشت و هنوز بحجر اسماعیل نارسیده
بازگشت و فرمود که جبرئیل ع بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور بانکه من آمرزنده ام

کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند و ان عذابی و بانکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست هو العذاب الالیم
الالیم آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت و تعذیب و عقوبت ترجیح دعای لطفست و تاکید
صفت عفو که سبقت رحمتی غضبی دلالت تمام دارد برین معنی و در ذکر قرآنی نیز رحمت سمت تقدیم پذیرفته شعر گرچه جرم ما ز عد
بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه پیشگان ببخشاید ونبئهم و خبر ده بندگان
مرا عن ضیف ابرهیم از مهمانان ابرهیم ع یعنی آن سه فرشته یا هشت یا ده که ببشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام بوی نزول
کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر وی فقالوا سلاما پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابرهیم انا منکم وجلون بدرستی که ما از شما
ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخوردند و ازین جهت ایشان ترسناک شد و فرشتگان
این سخن شنودند قالوا لا توجل گفتند مترس انا نبشرک بدرستی که ما مژده میدهیم بغلام ببسری که اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد
بنبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت ابرهیم ع آیا بشارت میدهند مرا علی ان مسنی بعد از آنکه رسیده است الکبر بزرگسالی
متعجب شد از آنکه پیری و بزرگسالی را پس بچه و چه باشد یعنی با زجوان کرد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فبم پس بچه
نوع و بچگونه تبشرون مژده میدهید مرا قالوا بشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی بی شک و شبهه فلا تکن پس مباش
من القانطین از نا امیدان یعنی بدین مژده امید وار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی پدر و مادر هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم
و عجوز عاقر قال گفت ابرهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار و من یقنط و کیست که نومید شود من رحمة ربه از بخشش پروردگار خود
الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال قدرت را ندانسته و چون ابرهیم ع فرشتگان بسیار
دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت
چیست کار و مطلوب شما ایها المرسلون ای فرستادگان و کجا میروید قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین
بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما نجات دهندگانیم
ایشان را اجمعین همه الا امرأته مگر زن او قدرنا انها قضا کرده ایم ما آنرا که زن او لمن الغابرین از بازماندگان باشد در شهرستان
برای عذاب اسناد بملائکه تقدیر انجود بانکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فلما جاء پس آن هنگام که آمدند
آل لوط بخانواده لوط المرسلون فرشتگان فرستاده شده از جانب حق سبحانه که قوم لوط را بواسطه اعمال قبیحه مستاصل سازند قال
گفت لوط انکم بدرستی که شما قوم منکرون گروه بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را که از کجا اید و کدام قبیله اید و بواسطه هجوم ایشان بر
لوط از ایشان تنفیر می نمود قالوا گفتند فرشتگان که ما بیگانه نه ایم و از پیش بیگانه نیامده ایم که بتو ضرری برسانیم بل جئناک بلکه بتو آمده ایم
بما کانوا بآنچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در آنچیز که شک میکردند و ریب می ورزیدند و اتیناک بالحق و
آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب حق است و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم درین چیز فاسر باهلک پس بیرون بر ازین شهرستان
اهل خود را شب بقطع من اللیل در پاره که از شب بگذرد و اتبع ادبارهم و تو نیز برو از پی ایشان تا شتابان نکنی در رفتن و لا یلتفت و

ضیف

باید کہ از پس نکرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نبیند وامضوا وبروید حیث تؤمرون آنجا که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر
یا مصر که شهرستان بجم است واهل آن هلاک نخواهند شد وقضینا وحکم کردیم یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را
که تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع بریده وبرکنده است مصبحین در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو
در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند ودر خبرست که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل
المدینة وآمدند اهل شهر سدوم بدر خانهٔ لوط یستبشرون مژده میدادند یکدیگر را بر آن مهمانان وطمع فساد داشتند قال گفت لوط ان هؤلاء
بدرستی که این گروه مهمانان منند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان واتقوا الله وبترسید از خدای تعالی در ارتکاب فاحشه
ولا تخزون وخوار وخجل مسازید مرا پیش این مهمانان قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان
چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدرست یا بنات
خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان آنچیز را که من میگویم لعمرک بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی
که بودند قوم لوط لفی سکرتهم در گمراهی خود یعمهون سرگردان میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی مذکورست که
خدای تعالی بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند وهیچ مخلوق را نرسد بجز خدای سوگند خوردن در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند
که خدای تعالی نیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت رسالت صلعم وبحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او وسلمی قدس سره فرموده که سوگند
یاد کرد بحیات محمد زیرا که حیوة او بحق بود واو در بساط قرب در قبضهٔ حق بود شعر چون بنماز هستی خود سر تافت فرق پاکش
از لعمرک تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد لعمرک جلوهٔ آن زندگی آورده اند که قوم لوط مر خود را بیرون برد جبرئیل
وقت صبح بود بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق
شمس وبرداشت جبرئیل شهرهای ایشان را ونزدیک آسمان برده سرنگون ساخت فجعلنا پس ما گردانیدیم بر ایشان وکسانی که از قوم از شهرها
که غایب بودند از آن بلا حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده یا سنگی بر او نوشته نام هر کس که نامزد او بوده ان فی ذلک بدرستی که هلاک کردن
ما قوم لوط را لآیات هر آینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند وحقیقت ایشان را بسیمات آن شناسند
واین صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار
خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت که ناگاه جوانی در صورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه
نشست وبعد از زمانی برخاست وگفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی آخره سر این حدیث حضرت چیست
خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری وایمان آری جوان گفت که نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه فرمود بخادم که
که خرقه از سر جوان بر کش زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید وایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیائید تا بر موافقت این
عهد که زنار ظاهر برید تا زنار باطن را قطع کنیم خروش از مجلس بر آمد ودر قدم خواجه افتادند وتجدید توبه کردند شعر توبه چون باشد
پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن عام را توبه ز بدکاری بود خاص را توبه ز دید خود بود وانها وبدرستی که شهرستانهای

عالیها
زبر آن شهرها را سافلها زیر آن
یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا و
امطرنا علیهم وبارانیدیم م

مؤتفکه لبسبیل مقیم براهی دایم سلوک یعنی بر راهیست که قافله میرود وآثار آن می بینند ان فی ذلک بدرستی در آنچه
ما یاد کردیم لآیة للمؤمنین هر آینه نشانه ایست مر گرویدگان را بر قدرت ربانی وان کان وبدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه
یعنی قوم شعیب لظالمین ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم رفته را گویند وبلاد ایشان را باعتبار ایکه در میان شهرهاشان
مرغزارها بود ایکه میگفتند شعیب ع باهل مدین واهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب او میکردند بصیحه هلاک شدند چنانچه در
سورهٔ هود گذشت واصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة وآن در سورهٔ
شعرا مذکور خواهد شد وانهما بدرستی که سدوم وایکه یا ایکه ومدین لبامام مبین بر راه روشن وهویداست که مردم می گذرند و می
بینند ولقد کذب وبدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اهل دیار حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان یعنی صالح را وتکذیب یکی
از رسل تکذیب جمیع رسل است وآتیناهم ودادیم ثمود را آیاتنا آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده وچون کتاب منزله
بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند وخروج ناقه از سنگ معجزه مشتمل بر غرایبست چون بزرگی
خلقت که هرگز شتر بعظمت او نبوده وزادن بعد از خروج وبسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود وبر سر آمدن در یک روز نوبت او وخوردن
تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فکانوا پس بودند عنها از آن آیات معرضین روی گردانندگان
وکانوا ینحتون وبودند که می بریدند و می تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا خانهها آمنین در حالتی که ایمن بودند از انهدام ونقب زدن
دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانهها حمایت خواهد کرد ایشان را واز عذاب در آن ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة
پس فرا گرفت ایشان را صیحهٔ عذاب مصبحین در حالتی که در آیندگان بودند در صباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل هلاک شدند
چنانچه در سورهٔ هود گذشت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از امتعه واموال یا آنچه
میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه میان ایشانست الا بالحق مگر
بحکمت یا بسبب حق یا برای بیان حق وان الساعة وبدرستی که قیامت لآتیة هر آینه آینده است وخدای تعالی انتقام ترا از
مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی
بر آنند که این حکم بآیة سیف منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق واخلاق العلیم دانا
باهل وفاق ونفاق ودر اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلعم در اذرعات هفت کاروان دید از آن بنی قریظه وبنی نضیر که انواع
طیب وجواهر وامتعه وجامههای فاخر داشتند در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه آمدند با امتعه بسیار
وملابس بی شمار وبر هر تقدیر برخی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم وصاحب تیسیر
فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان گرسنه وبرهنه اند ومشرکان را این همه مال
باشد آیة آمد ولقد آتیناک وبدرستی که دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیة مثانی که قرآنست واین هفت بهتر از آن هفت قافله مراد
هفت آیه فاتحه است وگفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند وقرآن را

مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته والقرآن العظیم و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او
بزرگست و ثواب او بسیارست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام بر خاص
باشد لا تمدن مکش باز مکن عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا بسوی آنچیزی که برخورداری دادیم به بآنچیز ازواجا صنفها را منهم
از کفار یعنی از رغبت است نه از نظر مراد یعنی آنچه اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام را داده ایم مایل مشو که
آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبارست بنسبت آنکه بتو ارزانی داشتیم از فضایل و کمالات شعر بیش دریای فقر و حرمت تو
نه محیط فلک حبابی نیست • داری آن سلطنت که در نظرت • ملک کونین در حسابی نیست ولا تحزن علیهم و اندوه مخور بر
یاران خود به بی نوای و درویشی واخفض جناحک و فراگیر بال خود را یعنی تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان در
کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایتست از خوش خوی و مقررست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرة نیامده شعر
ذات ترا وصف نیکو خوئیست • خوی تو سرمایه نیکوئیست • روز ازل دوخته حکم قدیم • بر قد تو خلعت خلق عظیم وقل و بگو
انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی
بشما فرستیم کما انزلنا مثل آن عذاب که فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآنرا عضین
پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا و بچندین صفت یاد نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده
که یکی میگفت سورة بقره از آن من و دیگری عنکبوت را میگرفت و دیگری نمل را بخود تخصیص میداد و این هم از روی استهزا بود و گویند که
مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره ایشانرا در موسم بمکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرة رسالت
تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهنست نعوذ بالله و قرآنرا بدین وصفها که گذشت ذکر کنند فوربک پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم
اجمعین هر آینه همه ایشانرا سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرة رسالت پناه
بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوة میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد و آیه آورد که فاصدع پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بما تؤمر بآنچه
ترا فرستاده اند از اوامر و نواهی واعرض و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان و التفات مکن مر ایشانرا آورده اند که پنج تن از اشراف قریش
در ایذا و آزار سید عالم صلی الله علیه وسلم کوشیدندی و هر جا ویرا دیدندی و بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرة در مسجد الحرام
نشسته بود با جبرئیل این پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند
که شر ایشان کفایت کنم پس اشارة کرد بساق ولید مغیره و بکف پای و عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن
عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند و ولید بدکان تیر تراشی بگذشت و پیکان در دامنش
آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت و رگ شریانش از آن بریده گشت و بدوزخ رفت
و خار در پای عاص خلید پایش ورم کرد و بر آن برد و از بینی حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را
بخاک و خاشاک میزد تا هلاک شد و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین زد تا جانش بدر آمد و آیه نازل شد که انا

کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله
با خدای بحق الها آخر خدای دیگر باطل فسوف یعلمون پس زود بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم و بدرستی
که ما میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ میشود سینه تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دلتنگ شوی
می آید ترا گفتار کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی که مقترن بحمد پروردگار تو بود یعنی بگو سبحان الله و بحمده وکن من الساجدین
و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تکذیب تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بجهة
دل بنماز درآی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد
دیدم که یکی را صد تازیانه زدند آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی و ننالیدی گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم
در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظاره وی با لم زخم شعور نداشتم شعر تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل • نظاره
کنم آن چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است به
جهة هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او فرو میگذار و دست از پرستش او باز مدار سورة
النحل مکیة و هی مائة ثمان و عشرون بسم الله الرحمن الرحیم اتی نزدیک رسید
امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آن درآید آورده اند که
تعجیل مینمودند معاندان در آنچه حضرة پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیوی آیة
که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنکه تو میگوئی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاص خواهند داد
حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای وتعالی عما یشرکون و برترست از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر که بتان انداز او را شریک
باشد که دفع مراد الله کنند یعنی منع عذاب توانند کرد ینزل الملائکة فرو می فرستد فرشتگانرا بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیوة
قلوبست یا ملائکه را با روح می فرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست و رقیب چنانچه بر آدمیان حفظه
باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه بآن من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان که استحقاق نبوت
او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزله یا انبیا گوئیم ان انذروا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید انه لا اله الا انا آنکه نیست
خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده ام همه را فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید مرا بندگی
کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان
حق تعالی عما یشرکون برترست خدای تعالی و برترست از آنچه انباز میگیرند برای او خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی
که جمادیست بی حس و فهم و سیالی که شکل و وضع نه پذیرد پس او را فهم و عقل داد فاذا هو پس آنگاه خصیم مبین جدل کننده ایست آشکار
یعنی مناظره میکند و میخواهد سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد ابی بن خلف است که استخوان کهنه و سست شده را بحضرة پیغامبر
آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه این آیه فرستاد که او اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما بجادله می کند

جراست کال نمیکند به ابدا بر اعاده که هر که بر آن قادر بود هر آینه برین نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند
خلقها بیافریدیم لکم برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوششیست گرم کننده یعنی جامها
از پشم و موی که سرما باز دارد ومنافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن ومنها تاکلون
و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بحر
و بر کویا غیر معتدبه است ولکم فیها و شما را درین چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است یعنی در دیدها خانهٔ شما و وقت بدین انعام زینت
می یابد حین تریحون هنگامی که باز می آیند از چرا یا آرامگاه خویش یعنی آخر روز وحین تسرحون و وقتی که بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد
وتحمل اثقالکم و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان بارهای گران
یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنجی و سختی که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید با امتعه تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت
مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرمود ان ربکم بتحقیق آفریدگار شما لرؤف مهربانست نعمت داد بی سابقه خدمت
رحیم بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسبان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها
تا بر نشینید آنرا وزینة و تا آرایش کیند روزگار خود را آرایش کردنی ویخلق و بیافریند چه ایشان را آفرید ما لا تعلمون آنچیز را که
شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای
قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وعلی الله و بر خداست یا او راست قصد
السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق یا دوست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی
فضل و رحمت یا مرور راست راه حق یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از راه که خلقان روند جائر کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر
یا اهوا و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همهٔ شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد
السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین ماء
آبی لکم منه شراب شما را از او آشامیدنی ومنه شجر و از این باران باشد درخت مراد گیاهست که از زمین روید نباتی که آنرا ساق باشد
فیه در آن نبات رسته تسیمون میچرانید چهارپایان خود را ینبت میرویانیم ما حفص بیا میخوانند یعنی میرویاند خدای لکم برای شما
به الزرع بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرمابنان را والاعناب
و تاکها را ومن کل الثمرات و بعضی از همه میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که
درین رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند
در آنکه دانه در زمین افتد و آب در او نفوذ کند متعفن گردد و اعلی او منشق گشته ساقی از او در هوا متصاعد یابد و اسفل او بشکافته
بیخی از او در زمین منتشر شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار و اثمار میوه بر وی پدید آید هر میوه شکلی و لونی
و طعم دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی شعر روضهٔ جان بخش جهان آفرید

باغچهٔ کون و مکان آفرید ❁ کرد ز هر شاخ گل برگ بار ❁ جلوهٔ او نقش دیگر آشکار وسخر لکم و رام کردانید برای انتفاع شما
اللیل والنهار شب و روز را یکی برای آرایش و دیگری برای آسایش والشمس والقمر و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه
و ادراک زرع و معرفت حساب سنین و شهور والنجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند
در حالتی که هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستی که درینها لآیات هر آینه علامتها
و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال این آیات که خالی از خفای نیست تفکر فرمود
و درین دلالات که بنا بر ظاهر است ذکر عقل کرد وما ذرأ و دیگر رام کردانید آنچیز را که آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین
از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتی
که مختلفاست هیأت و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت
حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند وهو الذی و اوست آنکه سخر البحر مسخر کردانید دریا را بحیثیتی که شما ممکن اید از انتفاع بدان
یکی هر آنکه در و صید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه از او لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجوا و دیگر غرض آنکه در و تا
بیرون آرید منه از و حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید یعنی استخراج میکنید آنچه از و پیرایه میسازند چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا
زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وتری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر روندها و شکافندهٔ
آب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی من فضله از سود او که سبب سعت رزقست
ولعلکم تشکرون و شاید که شکر گوئید خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیمست که مهالک سبب منافع ساخته صاحب کشف
الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده
و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده
که هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح رسد و هر که در کشتی
قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی تنبه نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید
از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با لخود اندر تفرقه اند و بیخودان در مرتبهٔ جمع شعر
بحساب خودی قلم در کش ❁ در ره بیخودی علم بر کش ❁ تا بجاروب لا نروبی راه ❁ کی رسی در حریم الا الله والقی فی الارض و بیافکند
و بنهاد در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند خبر است که
چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک بود و بی قرار ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نتواند بود و حق سبحانه روز دیگر
کوهها را بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه و تعالی ملکی
که او را صاعد گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را بیخ زمین ساخت
تا بایستاد وانهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر بدید

بابل

کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه برید بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای
راه برای روندگان از کوهها و تپهها و غیر آن وبالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین
و جدی و مانند آن هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است
اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف باآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند افمن یخلق آیا کسی که می آفریند
این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق باشد همچون کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ازیشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی
و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است
افلا تذکرون آیا یاد نمیکنید اینها را تا دریابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید نعمة الله نعمتهای خدای را
که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور
بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در می گذراند رحیم مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمیدارد
والله یعلم و خدای تعالی میداند ما تسرون آنچه شما نهان دارید از عقاید وما تعلنون و آنچه آشکارا کنید از اعمال والذین یدعون و آنان را که از آلهه
باطله که میخوانند کفار یعنی می پرستند من دون الله بجز خدای تعالی لا یخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند
وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود
باید پس ایشان شریک حق را نشایند اموات و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیر احیاء نه زندگانی یعنی بسان جمادات نمی شنوند
و نمی بینند و نمی گویند وما یشعرون و نمی دانند ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت
بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد مر پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود برای ایصال جزا
بریشان توانا و در وسیط آورده که روز قیامت بتان را برانگیزانند ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند الهکم خدای شما اله واحد خدای
یکتا و یگانه است فالذین لا یؤمنون پس آنکسان که نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی کنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان
ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت حضرت پیغامبر صلعم یا گردنکشی می کنند از
قبول ایمان لا جرم هرآینه راست و درستست ان الله یعلم که خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان می سازند از مکر برسول خدای
وما یعلنون و آنچه آشکارا می کنند از خصومت و مخاصمت با وی انه بدرستی که خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را که از
توحید خدای و از تصدیق پیغامبر سرکشی کنند واذا قیل لهم و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤساء اشراف ما
ذا انزل چه فرستاد ربکم پروردگار شما بمحمد صلعم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون
کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قالوا گفتندی اساطیر الاولین آن فرستاده شده که سرگذشتهای پیشینیانست یعنی
هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا تا بردارند
اوزارهم بار گناهان خود را کاملة تمام یوم القیمة روز رستخیز ومن اوزار الذین و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه یضلونهم گمراه ساخته

اند ایشانرا بغیر علم بیدانشی یعنی بآن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید بتمام و هم حصه از
عقوبت قومی که بجهل و نادانی ازیشان گمراه گرده اند الا ساء بدانید که بد باریست ما یزرون آن باری که ایشان می کشند قد مکر
الذین بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بوده اند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فاتی الله پس بیامد فرمان خدای بنیانهم
آن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمدی که بنا بران بود فخر
پس بیفتاد علیهم السقف برایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی اوایام بریشان فرود آمد پس دیوارها و ایوان ایشان شکست
بانهدام کلی و هلاک ایشان دران بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که بباطل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود و دو فرسخ
گویند عرض آن بود که تصعد بآسمان کند و بخدای ابرهیم مطلع شده باوی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی مهیب الهی بوزید
وآن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا در دریا افکند و باقی در خانهای نمرودیان افتاد و آواز مهیب از آن پدید
آمد زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست محمد بن جریر
طبری آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی گفتن
سخن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم
که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم واتاهم العذاب و بیامد عذاب بریشان من حیث لا یشعرون از
آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از محلی که توقع نبود در معالم آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط
شد و در لباب آورده که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته بود و در دماغ وی جای گرفته و بزرگ شد و چهار صد
سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر آورده شعر
نیم پشه بر سر دشمن گماشت / در سر او چار صد سالش بداشت / چون دهد حلمش ضعیفی را مدد / سبلت خصم قوی را برکند
ثم یوم القیمة پس روز قیامت یخزیهم رسوا کرداند ایشانرا یا عذاب کند با آتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و
استیلاء لشکر بعوضه ویقول و گوید خدای در آن روز این شرکائی کجااند بتان من یعنی آنها که گمان می بردند که شریکان منند الذین
کنتم آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تشاقون فیهم خلاف میکردید با پیغامبر و مؤمنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و پیغامبران مرسل یا غیر مرسل و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید خوانده اند
گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوای درین روز والسوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم
الملائکة فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاراند بر نفسهای خود
بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیة و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه میفرماید بلی یعنی کافران بودید
و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و بران شمارا پاداش خواهد داد پاداش

آنست که گویند ما دخلوا پس در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خالدین فیها در حالتیکه جاوید
باشید در آن فلبئس مثوى المتكبرين پس هر آینه بد مقامی و بد آرامگاهیست متکبرانرا جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم کسا
نی فرستادند بمکه تا خبر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که محمد
چه چیز فرو می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وقیل وچون گفتند للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از
شرک یعنی مؤمنان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاد پروردگار شما قالوا خیرا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات
و متضمن مجموع حسنات و برکات است و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو للذین احسنوا مر آنانرا
که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافاتی نیکوست از عصمت
خون و مال و حرمت فتح و نصرت ولدار الآخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر بهترست ولنعم دار المتقین و نیکو سرایست
مر پرهیزکارانرا بهشت و گفته اند دنیا یعنی که حصار زعک جنات عدن سرای متقیان اقامتست که روز قیامت یدخلونها در آیند
بدان تجری میرود من تحتها الانهار از زیر بناهای آن بوستان جویها لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند
از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند
که در بهشت غیظ و حسد که موجب تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دادند راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی
الله المتقین پاداش میدهد متقیانرا الذین آنانکه تتوفاهم الملائکة میمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طیبین در حالتی
که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم یقولون گویند
سلام علیکم سلام خدای بر شما می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا
الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل
ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنانرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح
او یأتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه
بودند من قبلهم پیش از ایشان و از آن سبب برسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله و بدیشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان
ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند فاصابهم پس برسید ایشانرا بحکم
عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون
استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم
بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ما و لا آباؤنا و نه پدران ما و لا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدای من شیء هیچ چیز را
از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رحمه الله گفته
که اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک مانند کرد از اهل

مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس هست بر
فرشتگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا کننده مر طریق حق را ولقد بعثنا و هر آینه ما فرستادیم فی کل امة
در میان هر گروهی رسولا پیغامبری چنانچه ترا برین امت فرستاده ایم و فرموده بودیم همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله اینکه بپرستید
خدایرا واجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید و با یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای خدای پرستند فمنهم
پس این امم من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای اورا و توفیق ایمان داد ومنهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة
برو گمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود
عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن نگرید تا بر شما واضح گردد
که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر حریص گوشی و حرص ورزی ای محمد علی هداهم
بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهی او وما لهم و نیست گمراهانرا
من ناصرین هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفته
در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری
کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که واقسموا و سوگند خوردند
بالله بخدای جهد ایمانهم سخترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یبعث الله بر نه انگیزد خدای
من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا وعدا وعده کرده است خدای وعده کردنی علیه
که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند
لیبین حق تعالی برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچیز را که اختلاف میکنند فیه در آن امور
بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنرا که بودند کاذبین دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا
جزین نیست که قول ما لشیء مر چیزیرا اذا اردناه چون خواهیم آفریدن اورا ان نقول له آنست که گوئیم مر آن چیز را کن که بباش فیکون
پس بباشد و ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی ابتداء بی سبق ماده قادر باشد
بر ابداع چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند شعر انکه پیش از وجود جان بخشد هم
تواند که بعد از آن بخشد ۰ چه در آورد از عدم بوجود ۰ چه عجب باز اگر کند موجود والذین هاجروا و آنانکه ببریدند از اوطان خود
فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب که بجهت ستمکاری
قریش بر ایشان هجرت کردند حق سبحانه فرموده که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا در این سرای حسنة شهر نیکو یعنی
مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگترست از غنیمتی
که در دنیی بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک

فی الدنیا وما ادخر فی الآخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند که کفار بدانستندی آن را که کنند اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران
آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند و کار بدو تفویض می نمایند و رده
اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغامبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در قول
ایشان آیت آمد وما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نوحی
الیهم وحی فرستاده می شد حفص بصیغهٔ متکلم میخواند یعنی فرستاده ایم بر ایشان ملحض سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده
که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشان را ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید
تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بام و فرستاده گشته بالبینات با معجزهای روشن والزبر و کتابهای
نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوندست لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان
ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی ولعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در آن
و دانند این کلام مخلوق نیست افأمن الذین آیا ایمن شده اند آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیله
انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که بنسبت با پیغامبر صلعم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند ان یخسف الله
از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشان را در زمین چنانچه قادرا فرو برد او یأتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان
عذاب الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط آمد او یأخذهم یا آنکه بگیرد ایشان فی تقلبهم در گشتن
ایشان یعنی رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا وقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس
نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود او یأخذهم یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را علی تخوف بر ترس
از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید
فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرؤف مهربانست که بردباری کند با بد کنندگان رحیم بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان
اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که او را شخص است یتفیؤا ظلاله
میگردد سایههای او عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از همه جای سجدا سجده کنندگان لله مر خدا را وهم داخرون و حال آنکه
ایشان خارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیری زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهها
ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند ولله یسجد و مر خدا را سجده می کنند ما آنها فی السموات که در آسمانهاست از علویات وما فی الارض
من دابة و آنچه در زمین است از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده می کنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل
اند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیت در سجده و مؤید این قول است آنکه میگردند وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت او و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی
العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخر و آن سجده غیر عقلا است درین آیه سجده می باید کرد و این سجده سیم است از سجدهٔ قرآن و حضرت

شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که
درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد یخافون میترسند ملایکه ربهم از عذاب پروردگار
خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون و می کنند بطوع و رغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن پرستش
و ذکر وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدا را بخدای اثنین برای تاکید است انما هو جز این نیست که
خدای اله واحد معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه
ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بوده و او بی اشیا قائم
باشد از همه در صفات و ذات خدا وایای فارهبون پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف
وله و مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وله الدین و مر او راست طاعت
واصبا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دائم غیر منقطع یعنی مطیع و عقاب عاصی افغیر الله
آیا بدون خدای از کسی دیگر تتقون میترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها
چون صحت و غنا و خصب فمن الله پس از خدایست ثم اذا پس چون مسکم الضر برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط و
فالیه تجأرون پس بدو نالید و تضرع و زاری بدرگاه او کنید ثم اذا پس چون کشف الضر بر دارد آن سختی که از آن می نالید عنکم از
شما اذا فریق پس گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند خود شریک آرند لحقیقت براتند که شرک اینجا بملاحظه اسباب
یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ایشان را
داده ایم از نعمت و کشف محنت فتمتعوا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران دو سه روزی کام خود را برانید و از دنیا
بهره بردارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که عاقبت شما چه خواهد بود این سخت ترین وعیدیست اهل کفر را ویجعلون و می کنند
کافران یعنی مقرر می سازند لما لا یعلمون برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمی دانند از شفاعت
اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ام از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده و جعلوا
لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیة و بیان این کلام در انعام گذشته تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید
شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آن چیز که هستید که افترا می کنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب زروع و انعام
بدیشان تقرب می کنیم ویجعلون و میگویند و میسازند لله البنات مر خدا را دختران خزاعه و کنانه می گفتند که ملایکه دختران خدایند
و سخن بنو ملیح آن بود که خدای تعالی با جن مصاهرت کرد و ملایکه متولد شد سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که می گویند خدای
دختران دارد ولهم ما یشتهون و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران واذا بشر و چون خبر داده شود
احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه گردد روی او
سیاه از اندوه غم و شرمندگی در میان قوم وهو کظیم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود و خود را

پوشیده من القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه اورا خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود
پنهان دارد که مراد دختری بزادند و در فکر که ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری و ذلت ام یدسه یا بپوشد فی التراب
در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی
دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند للذین لا یؤمنون مر آنانرا که نمی گروند بالآخرة بسرای عقبی مثل السوء
صفت بدیست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در گور کردن ولله المثل الاعلی و مر خدایراست صفت بلند یعنی
وجوب ذاتی و غناء مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وهو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده
بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کفار را بظلمهم بستم ایشان یعنی بکفر ایشان
ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ
لا یستأخرون ساعة باز پس نمانند ساعتی از آن ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت
رسیده ویجعلون و حکم می کنند لله مر خدایرا یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و [illegible] داری
وتصف و با وجود این میگوید السنتهم الکذب زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش
نیکو کافران می گفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که
دروغ میگویند لا جرم حقا چنین است که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ وانهم مفرطون و بتحقیق
که ایشان متروکانند و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که بتحقیق ما فرستادیم پیغامبرانرا الی امم بسوی امتان که بودند
من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا یا تکذیب
انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آراید
در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو می کنند ولهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عذاب الیم عذابی دردناک
وما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا لتبین مگر برای آنکه پیدا داری و روشن گردانی لهم برای مردمان الذی
اختلفوا آنچیزی را که اختلاف کردند فیه در آن از امر توحید و احوال معاد وهدی و منزل نساختیم کتابرا الا برای راه نمودن ورحمة
و برای رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بآن والله انزل و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده
گردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران پیش از پژمردگی آن و گفته اند مقصود از آسمان
قرآنرا که سبب حیات مؤمنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست
آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان لکم و بدرستی که مر شماراست فی الانعام

در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه
در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از لون دم و رایحه
فرث سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او پخته گردد
سه طبقه در و پیدا شود اسفل آن فرثست و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان
و فرث از مخرج بیرون آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده
دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خلاصه اشیاء ماکوله را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثفل آنرا که فرث
است می گذارد و آن کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در و
ودیعت نهاده پس اگر حیوان حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن
خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از وی به پستان میرود و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است
آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک علف ایشانست
و خروج آن با آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی شعر
از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون ❊ و ز خارهای خشک گل تر کند پدید ❊ و در روح القلوب آورده که تمام نعمت بخلوص لبن است
یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود
که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای
عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است و بر هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست شعر طاعت آلوده
نیاید بکار ❊ شک جگر سوده نیاید بکار ❊ هر چند زآلودگی افتاد پاک ❊ پیش نظرها نبود تابناک ومن ثمرات النخیل و از ثمرهای
میوهای خرمابن والاعناب و تاکهاء انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از آن سکرا مست کننده آنچه قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نبید است
که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا حسنا و روزی نیکو چون
خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که درین میوهای تر و خشک و فواید ایشان لآیة هر آینه دلیلی روشنست بر توانائی باری تعالی
لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تأمل نگرند واوحی ربک و الهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبور عسل یعنی
در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت
قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید ومما یعرشون
و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندوم و غیر آن ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات از همه میوها که خواهید
تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فاسلکی پس بروید سبل ربک براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است
در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در

درون ایشان مستحیل کرده بشهد شیرین و آنرا قوت کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه میگوید یخرج بیرون می
آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید
که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف
الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه در آن شراب شفاء للناس شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض
بلغمی یا مخلوط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی نباشد که جزوی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی [illegible]
حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم حضرة فرمود که اسقه العسل برفت و باز
آمد که شربت عسل دادمش و سودی نداشت و دیگر باره بدان فرمود و همان حالت او را دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که
اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله و کذب بطن اخیک و بدین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست
که در و شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و از ابن مسعود رضی الله عنه
منقولست که علیکم بالشفاءین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای
قالب را زایل کرده اند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن
قرآن حاصلست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل شعر رنج اگر بسیار شد کی غم خوریم چون
شفای جان بیمارم توی ان فی ذلک بدرستی که در امر نحل عسل لایة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت رب ربانی لقوم یتفکرون
مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه اینها و چون نیکرد الا از الهام توانای دانا که چندین
حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده انقیاد دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند اما نبینی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین
باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعت که فرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکین که فرسنگها روند و باز بوطن خود رجوع
نمایند طهارت که هرگز بر قاذورات نشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس
ایشان نتوانند ساخت پس همچنانچه از عسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض
باطن که جهلست دست دهد شعر فکر دل را اینکه با تمکین کند کام جان را چون عسل شیرین کند شربت فکر ار بجام جان رسد
چاشنی آن بماند تا ابد والله خلقکم و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند و دیگر بار شما را بعد
باز برد و منکم و از شما من یرد کسی هست که رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و
و پنج یا هشتاد یا نود سالست لکیلا یعلم تا نداند آن پیر خرف بعد علم پس از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در
نسیان و سقاطی آورده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل ان الله بدرستی که خدای علیم داناست
و جهل بر دانای او طاری نشود قدیر تواناست و عجز بتوانای او راه نیابد والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم بعضی از شما را
علی بعض بر بعضی یکی فی الرزق در رزق و روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت دیگری چاکری

فما الذین فضلوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری و مالک رقابی جمعی از
موالی شده اند نیستند برادی رزقهم باز کردانندۀ مال خود یعنی دهنده و بخشش کننده علی ما ملکت ایمانهم برآنها که مالک
شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود
شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند ولات و موالی در مال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عربست که در
تلبیه می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند
پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت افبنعمة الله آیا بنعمت خدای یجحدون انکار میکنید و حفص بغیبت
خوانده یعنی کافران انکار نعمت او می کنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده
باشد والله جعل و خدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان آرام میگیرید و جعل لکم و آفرید برای شما
من ازواجکم از زنان شما بنین پسران و حفدة و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند
ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها و لذیذها افبالباطل آیا بیهوده و عبث یؤمنون می گروند این مشرکان وبنعمت الله
و بنعمت خدای هم یکفرون ایشان نمیگروند باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش
حقست به یگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کردانیده و گفته اند باطل شیطانست
و ایشان بدو میگروند و نعمت حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم و بدو ایمان نمی آرند و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا
یملک لهم آن چیزی را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران و الارض و از
زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان
از مطر و نبات ولا یستطیعون و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت
است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابتست نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی میارید
لله الامثال برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس کنند بتان را برو و شرکت دهید با او ع من لا له المثل لا تضرب له المثلات ان الله
یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید و اگر دانید بدین اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل
مزنید که او میداند که چگونه مثل می باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود
ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدامست عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مادون که او لا یقدر توانائی
ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضر ومن رزقناه و آنکه روزی دادیم او را منا از نزدیک ما رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار و بی حرام
که در و تصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا و جهرا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع میخواهد خرج می کند
و از کسی نمی ترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک
قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود شعر راه تو بتو بگرالا الی [illegible] از شرک

از شرک وشریک هر دو خالی • آن بنده که عاجز نیست ومحتاج • کی راه برد بصاحب تاج • ما للتراب ورب الارباب • صاحب کتاب
کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ الاسلام ابو العباس شقانی قدس سره در آمدم وی را دیدم که این آیة میخواند ومیگریست
ونعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالست فرمود که یازده سال میگذرد تا ورد من اینجا رسیده است
وازینجا نمی توانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید وممکن ازکنه واجب خبر نتواند داد شعر نیست با هستی چون زند پهلو
قطره با بحر چون کند دعوی • وگفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موفقست وکافر مخذول ومراد از مؤمن ابو بکر صدیق است واز کافر
ابو جهل الحمد لله همه ثنا وستایش مر خدایرا که مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مؤمنان یعنی همه ایشان لا یعلمون
نمیدانستند نعم اورا بغیر او اضافه می نمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وضرب الله مثلا وآورد خدای مثلی رجلین دو مرد که احدهما ابکم یکی از ایشان
گنگ نا شنواست وبی شبهه گنگ مادر زاد کر باشد نشنود ونگوید لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن وتدبیر وهو کل با این همه
گرانست علی مولیه بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او ورعایت حال او ورمانده اینما یوجهه هر جا که فرستد او را ومتوجه گرداندش بمهمی
لا یأت بخیر بان نیاید به نیکوی یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند ازمافی الضمیر خبر تواند داد ونه جوابی که گویند در تواند یافت هل
یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم ومن یأمر وکسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام ورشدی کامل وفهمی درست
که امر میکند بعدل وعدل صفتیست جامع جمیع فضایل ومکارم وهو واو در نفس خود علی صراط مستقیم بر راه راستست یعنی سیرتی درست
وطریقه پسندیده که بهر مطلب توجه نماید زود بمقصد ومقصود برسد پس خدا بخشد ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار
را نسبت مساوات با حضرت پروردگار دنیا شد وگفته اند این مثل نیز برای مؤمن وکافرست مؤمن حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و
کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان وکافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان او را باسلام دلالت میکرد وسید او را از انفاق
فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند این آیة آمد که ولله ومر خدایراست غیب
السموات والارض دانستن نهانهاء آسمان وزمین یعنی او داند وبس آنچه پوشیده است ازان وشمار المحسوس نمیشود یا مراد مطر
ونباتست وما امر الساعة ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی در آن در سرعت وسهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن
چشم یعنی گشتن او از علی حدقه با سفل آن وباصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات
را در و آسان ترست از آنکه شما دیده برهم زنید او هو بلکه آن اقرب نزدیکترست چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن ورفع آن و
ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر همه چیز از بعث وحشر قدیر تواناست یعنی توانا احیاء خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس
از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند وفرمود والله اخرجکم وخدای بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم
از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود ودفع مکاره از خود وجعل لکم السمع وداد
مر شما را گوش والابصار وچشمها والافئدة ودلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید وبدلها مشارکات

وبانباتی

وبا نباتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنند تا علوم بدیهی شما را حاصل آید وبنظر در آن اکتساب علوم نظری
دست دهد پس اوقات استفاده واستفاضه از کلام وکتاب که اسماع وابصار ست شما ارزانی داشت وسلاطین قلوب
را که میزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شکر گویید ازین نعمتها الم یروا آیا نمی نگرند
آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی مرغان تا به بینند ایشانرا مسخرات رام شدگان برای پریدن فی جو السماء در
هوا میان ارض وسما ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در آن هوا الا الله مگر خدای واگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست
ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لآیات نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند
بدان چه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغانرا بر وضعی بیافرید که طیران می تواند نمود وهوا را بر نمط مخلوق ساخته که در آن ممکن است
وایشانرا نگاه میدارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نمود وخود را باشیان کرامت فشان
تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة می رسانند والله جعل لکم وخدای بساخت برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی از
سنگ وچوب وخشت باشد سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وجعل لکم وساخت مر شما را من جلود الانعام
از پوست چهارپایان بیوتا خانها چون قبه وخیمه که از ادیم سازند وشما تستخفونها سبک می یابید آنرا برداشتن وبا خود بردن
یوم ظعنکم وقت سفر ورحلت شما ویوم اقامتکم وبوقت اقامت یعنی نزول ومن اصوافها وپیدا کرد برای شما از پشمهای
انعام یعنی آنچه میش را باشد واوبارها وپشمهاء نرم که شتر را بود واشعارها وموبها که بز را بود اثاثا رختها از پوشیدنی
وگستردنی ومتاعا وبرخورداری از خرید وفروخت آن الی حین تا هنگام که آنها بر قرار بود واز آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که
ژنده اید والله جعل لکم وخدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت وکوه وبنا وابر ظلالا سایها تا بدان
از تاب آفتاب پناه می برید وجعل لکم وخدای پیدا کرد برای شما من الجبال از کوهها اکنانا نشیمنها یعنی غارها که در آن سکون
می ورزید وجعل لکم وپیدا کرد برای شما سرابیل پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف وکتان وپنبه وغیر آن
تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما وذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وسرابیل و
دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره وجوشن که آن تقیکم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ ونیزه ایشان
بأسکم در کارزار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میکند نعمت ونیکوی خود را علیکم بر شما
لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا پس اگر بر گردند واعراض کنند از اسلام فانما علیک پس
جز این نیست که بر تو البلاغ المبین رسانیدن پیغام است آشکارا وچون پیغام بایشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان
ندارد یعرفون می شناسند مشرکان نعمت الله نعمت خدایرا که شمرده شد بر ایشان ومعترفند که آنها ازوست ثم ینکرونها پس انکار
می کنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند ودر حال آسانی منکر می شوند
یا بزبان عارف اند وبدل منکر وی شاید که نعمت نبوة حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم باستدلال آنرا بمعجزات شناختند که حق است

وبعد از منکر شدند واکثرهم الکافرون وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین وصبیان ناگرویدگانند ویوم نبعث وبر
انگیزانیم من کل امة ازمیان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان وکفر ایشان مراد پیغامبران امتست ثم لا یؤذن پس دستوری
ندهند للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا رجوع بدنیا ولا هم یستعتبون ونه ایشان مطالب شوند باسترضاء
یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدایرا یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست ودر بایلات
امام ماتریدی آورده که ایشانرا دستور اعتذار ندهند واگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند واذا رای وچون به بینند روز قیامت
الذین ظلموا آنانکه شرک آورده اند العذاب عذاب دوزخ را ودر آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند واز مالک تخفیف عذاب طلبند
فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ونه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمان ایشانرا مهلت
ندهند وبی عذاب نگذارند واذا رای وچون به بینند در آن سرای الذین اشرکوا آنانکه شرک آورده اند شرکاءهم انبازان خود را یعنی
بتان که ایشانرا شریک خدای میگفتند قالوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند شرکان ما الذین
کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیم من دونک بدون تو وفرمان ایشان می شنیدیم در کفر فالقوا پس بیفکنند بتان الیهم
القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا نود ایشانرا جواب دهند وگویند انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ
گویانید هر گه ما شمارا نفرموده بپرستش خود یا شما مارا نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید ودر تبیان گوید که نصاری
ویهود وبنی ملیح عیسی وعزیر وملائکه را در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا می پرستیم بامر ایشان
پس آن دو پیغامبر وفرشتگان گویند شما دروغ میگوئید وایشان شرمنده ومخذول گردند وحجت بر ایشان لازم شود اندیشه
دیگر کنند والقوا الی الله وبیفکنند بخدای یومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی خواهند از در صلح در آیند معترف شوند بگناه وگردن
نهند حکم خدایرا اسلام آرند وهیچ کدام سود ندارد فنعل چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وضل عنهم وگمراه گردد از ایشان
یعنی باطل وزایل شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان ودستگیری ایشان چه بجای شفاعت
از ایشان شفاعت بینند الذین کفروا آنانکه نگرویدند بخدای وصدوا وباز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از
ایمان بحضرت مصطفی صم زدناهم بیفزائیم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی بما کانوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام
یفسدون تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست ویکی برای منع دیگران از اسلام وگفته اند زیادتی عذاب آنست که مارا
بنزرک خلقت چند بر ایشان گمارند وایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند ودر زاد المسیر گفته نهر جوی
از روی گداخته بطرف ایشان روان کرده به جوها از آن معذب شوند بمقدار ساعات شبی از شبهای دنیا وبدو جوی دیگر در
بقدر اندازه روزی از روزهای این جهان وگویند زیادتی عذاب زمهریر باشد ویوم نبعث ویاد کن ای محمد روزی را که برانگیزانیم فی
کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر گفتار وکردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغامبری که هم از ایشان
مبعوث بوده بدیشان وجئنا بک وبیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه برین گروه یعنی بر امت تا بر تصدیق مؤمنان وتکذیب مشرکان گواهی

دهی ونزلنا وفرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا تبیانا لکل شیء بیان روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل واجمال
صاحب مدارک آورده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات از احکام مخصوصه ظاهر هست ودر آنچه ثابت شود بسنت واجماع
وقیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در آن مأموریم بمتابعت پیغامبر صم که واطیعوا الرسول وحث کرده است ما را باجماع
بتهدید بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین وفرموده بعبرت واستدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی
الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وهدی وراه نمودن بحق ورحمة وبخشایش بر همه که بدو بگروند وبشری ومژده گانی بهشت
للمسلمین مر مسلمانانرا خاصه ان الله یأمر بالعدل بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون
توحید که متوسطست میان تعطیل وتشریک وقایل شدن بکسب که متوسطست میان جبر وقدر وخواه در عمل چون تعبد باداء
فرایض که متوسطست میان بطالت وترهب وخواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل وتبذیر وشجاعت
که متوسطست میان جبن وتهور والاحسان ومیفرماید به نیکویی در طاعات یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت
چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر میدهد وایتاء ذی القربی وامر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک
ورسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وینهی عن الفحشاء وباز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوت شهوانی
چون زنا ولواطه وجز آن والمنکر وآن عملی که انکار کنند بر مباشر آن وآن اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل انفس
وغصب اموال والبغی وستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضی قوت وهمیه است مانند استعلا واستیلا بر بنی نوع وتجبر وتکبر
بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شمارا بامر ونهی لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر وشر ودر وامر
ونهی وهیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مأمورات وهیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات واز جهت
آنکه موعظه ایست جامعه جمیع خطبا روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون منقولست که من در بدایت حال اسلام
نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغامبر صم وایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آن حضرت بودم
واین آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت وبدین اسلام تصدیق کردم واز مجلس بیرون آمدم آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت
ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول
البشر وابوجهل بعد از استماع این گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید ودر زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم
بن صیفی که از اکابر عرب وحکماء ایشان بوده همین آیتست وعلما را در بیان این مأمورات ومنهیات سخن بسیارست گویند
عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد طاعت در سر وجهر یا انصاف یا ادای فرایض یا وقیه در حقوق یا حکم بحق واحسان بذل
وانعام است یا عفو از جرایم یا صبر بامر ونهی یا ادای نوافل یا نیکو فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت
یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد وکاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره
می شمارد وایتاء ذی القربی صله رحم است ونیکوی کردن با ایشان بدآنچه فاضل باشد از معیشت او واگر درویش است وفضل

عیشی ندارد یاری دهد ایشانرا در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در بارهٔ ایشان
و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی
بران مترتب است یا مخالفت بیان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه
بران وعیدی من عند الله مقرر بود بر آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر و تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس
عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق یا طلب در لطایف التقریر آورده در تفسیر این آیه که استقامت
ملک بسه چیز مامور به است و اضطراب آن به سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره دارد ثمرهٔ عدل ظفر و نصرتست و نتیجهٔ احسان ثنا و محمدت
و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر بر انگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی
و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم و فرستادن
صلوات برو و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعای صحابه و در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال
پس بنا نکرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق
آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق
فرموده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب
غیر او ظلمست و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکویی کنی و نزدیکتر
از همه نفس تست اورا از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و
بغی ستودهٔ صفات نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوک بدترین دشمنان
نفس است شعر این سگ نفس شوم بدکاره ٭ که هم آغوش تست هموار ٭ بدترین قاصدی است جان ترا ٭ میخورد مغز
استخوان ترا ٭ پیش از آنکه به بند دجت ٭ محکمش بند کن که دشمن تست ٭ و باقی وجوه و حقایق و دقایق و نکات این آیه
در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهود
که میان مردم معهود می باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مکه عهد بستند
و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان بپدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد
پیغامبر صلعم کنند حق سبحانه بدین آیه ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید
سوگندها یعنی پیمانها بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها به سوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای
خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ
مانند آن زنی که بشکافت و باز گشاد غَزْلَهَا ریسمان رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت یعنی استحکام رشتن آن و گردانید آنرا
أَنْكَاثًا رشتهای تاب ناداده یعنی رشتهها را از آن تاب داده بود و محکم و قوی ساخته تاب باز داد و پاره پاره و ضایع گردانید

آورده اند

آورده اند که در عرب زنی بود که نام او ریطه یا رابطه دیبا طی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود به حمقا یا جعرا یا خرقا و اورا
کنیزان بودند و آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود می رشت و کنیزان را رشتن می فرمود و بعد از نصف النهار می گفت
تا آن رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بودی حق سبحانه تشبیه فرمود شکستن
عهد خود را بپایان کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که رشتهٔ
عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکنند تا بحکم أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزای وفا بیابد شعر گر ترا هواست که دلدار نگسلد
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد و سوگندهای خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور و مکر در میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ به
سبب آنکه باشد گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش
را از مسلمانان بیشتر و مال ایشانرا وافرتر دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ جز این نیست که خدای می آزماید
شما را به بوفای عهد تا مردمانرا معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنید و بعهد خدای و پیغامبر صلعم که وفا میکند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ
و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنید در شان بعث
و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو می
گذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید
شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَيْنَكُمْ میان
یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ
بسبب آنچه باز ایستیدید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که تهدید بی عظیمست
مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغامبر صلعم برگردند و قریش ایشانرا وعده می دادند که اگر رجوع بدین ما کنید با بدین
وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ عهد خدای و بیعت پیغامبر او را ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک یعنی بجزو چیزی از مال دنیی که قریش شما را وعده میدادند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که آنچه نزدیک خداییست بوفاداران
از نعیم دینی و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه
نزدیک شماست از اغراض دنیویه يَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداییست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه
است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة
و آن اعتباریست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین
و ازین حیثیت است که اشیا را ممکن میگویند و خلق می نامند و جمیع نقایص موجودات ممکن از این وجه منسوب میدارند شعر
از دو صورت نماید غیر دوست ٭ چون نظر کردی همه عین او ست ٭ زان یکی ما عندکم ینفد شنو ٭ جز یکی ما عنده باق مشو
ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول شعر ای بوصف بیان ما همه هیچ ٭ هم آن تو آن ما

هرچه بیند خیال ما همه نقش ۞ هرچه گوید زبان ما همه هیچ ۞ وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا
بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر صلعم که بر بوی نوای صبر نموده از عهد بیرون نشکنند
بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می‌نمودند
امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان ایشان آن
صد بهتر و تمام‌تر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست تمامی بدهیم و باقی را هم بینیم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند
کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی
دهیم مرورا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکول و ملابس او پاک بود و گفته‌اند حیوة طیبه حلاوت
طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قول آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیی بی‌شوب
تنغص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله ع چون تو دارم همه دارم دیگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر
خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قراءت بقول جمهور امر استحبابست
و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلعم تنها فرض بوده بوقت
قراءت و اقتداء امت بدو بر سبیل سنتست و مباحث استعاذه در اوائل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر
ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده‌اند چه ایشان پناه بحق میکنند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او
يَتَوَكَّلُونَ توکل می‌نمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول
میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندگانند بخدای آورده‌اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی
از احکام گفتند محمد صلعم با یاران خود سخریه میکند امروز ایشان را کاری میفرماید و روز دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا
میکند بر خدای تعالی و از تلقاء نفس خود میگوید آیة آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیت
منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو می‌فرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ
مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی و از خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را فرود آورد یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاک که جبرئیلست
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آوردند اعتقاد ایشان را راسخ سازد بآنکه این
کلام حقست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح حکمت او را تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای
هدایتست وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و بشارتست مر مسلمانان را به بهشت در خبر است که غلامی رومی بود حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو

غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون حضرت سید
صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی و گفته‌اند غلام عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام
یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلعم از این غلام
کلامی می‌آموزد و با ما میگوید آیه آمد وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که
او را می‌آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با او میل میدارند یعنی گمان می‌برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ
غیر بیّن است یعنی فصاحت ندارد وَهَذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت
قوت بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می‌آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت را کلامی بدین بلاغت و
فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی‌گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند
که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی‌نماید خدای ایشان را بنجات یا جنات وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغامبر صلعم و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می‌بافند
دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمی‌گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای تعالی یعنی قرآن و می‌گویند بر بافته محمد است صلعم وَأُولَئِكَ و آن گروه
مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش
بعد از تعرض حضرت پیغامبر صلعم بایذا و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه
مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی
که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی‌طاقتی و ضعف بدن تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت
رسالت صلعم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت صلعم فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار پر از ایمانست
و ایمان بگوشت و خون او آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفت و گوی هرزه تفاوت کند و عمار گریه کنان بجناب
حضرت آمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت صلعم بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز گردند
بتو با کراه تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیة فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش
و مرتد گردد و چون ابن خنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ
و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرامیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر
سینه را یعنی آنها که بکفر خوش برآیند و بر آن اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان را
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که ارتداد اوست ذَلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند
و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمیخواهد که راه نماید الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای

علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند واولئک وآن گروه هم الغافلون ایشانند غافلان و بیخبران لاجرم انهم حقا که در آن هیچ شک نیست که ایشان فی الآخرة در آن سرای که خلایق را برانگیزانند و میزان اعمال را قایم سازند و همه را حاضر سازند جهت جزای اعمال از نیک و بد هم الخاسرون ایشان زیان کاران خواهند بود در آن محشر چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیی سودی بدست نیاورده اند و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و شرمساری و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود شعر قیامت که بازار مینو نهند ٭ منازل باعمال نیکو دهند ٭ بضاعت بچندانکه آری بری ٭ و گر مفلسی شرمساری بری ٭ که بازار چندانکه آگنده تر ٭ تهی دست را دل پراکنده تر ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون جناب صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار و ایذاء تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته رحیم مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی را که آید کل نفس هر نفس یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا بیشتر طاعت نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا و بیدا کرد خدای مثلی قریة دیهی را که بود کانت آمنة امین از نزول قیاصره و قصد جبابره مطمئنة آرمیده و اهل آن آسوده یأتیها می آید بدان دیه رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از همه جای یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شد یعنی اهل او کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر بگذاردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک آن ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنه فرمود که این مثل برای اهل مکه است که امین بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب می گذرانیدند همین که نعمت نبوة حضرت محمد صلعم کافر شدند خدای بدل کرد این فراخی ایشان را تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آن حضرت بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد سفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغامبری از ایشان یعنی محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت صلعم فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه کودکان و زنان چیست که از قحط بر دارند

آن حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیة آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای شما بر دست فرستادگان پیغامبر حلالا طیبا بی شبهه و پاک گویند خطاب با مؤمنانست ایشان را می فرماید که حلال خورید واشکروا و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک که آنچه از وی توان خورد وما اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی نام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نخورد بالا فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناهان مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا و مگویید لما تصف السنتکم بر آن چیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگوئید الکذب دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد دروغ میگوئید و آن دروغ کدامست آنکه گفتند هذا حلال این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست وهذا حرام و این حرامست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گویند خدای ما را باین فرموده است ان الذین یفترون بدرستی آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا کنند برخوردار اندکست زود منقطع گردد در دنیی ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذاب مولم یعنی دایم باشد در آخرة وعلی الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهودیت برآمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خواندیم بر تو من قبل پیش ازین و آن در سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنان را که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک از پس آن عمل بد واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل است صلوات الله علیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضائل بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ٭ ان یجمع العالم فی واحد شعر جانا تو یگانه ولی ذات تو هست ٭ مجموعه آثار کمالات بسیار گویند پیش از القا در آتش بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبوده پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدای را و قائم بامر او حنیفا مایل از همه آدمیان باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتباه برگزید خدای تعالی مر او را به نبوة وهداه و راه نمود او را بدعوة بخدای تعالی الی صراط مستقیم راه راست که طریق توحید است وآتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که ارباب ملل او را دوست دارند و بر او ثنا گویند یا آنکه حضرة رسالت صلعم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات سید عالم ا

اللهم صل علی محمد و آله کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم وانه و بدرستی که ابرهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگان
است مردرجات عالیه را امام ماتریدی رحمة الله فرموده که حسنه او را در دنیی نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک
پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کن در توحید ملة ابرهیم ملت ابرهیم را حنیفا که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش
در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن
صاحب تیسیر آورده است که اتباع سلوک سبیل متبوعست پس اتباع آن حضرت مر ابرهیم را علیهما الصلوات بسبب آن بود
که بعد از و مبعوث شد نه بجهت آنکه که دون او بوده چه بحکم ان اکرم الاولین و الآخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا
افضل و اکمل است و نصیبا و در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل شعر تو اصلی و باقی طفیل تواند ، تو شاهی و مجموع
خیل تواند وما کان و نبود ابرهیم من المشرکین از جمله شرک آرندگان تعریض کفار قریش است که می گفتند که ما کیش ابرهیم داریم
آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد موسی را ع که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه اشتغال بمهمات بر طرف کرده پرستش حق نمایند
چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را
اختیار میکنیم که حق سبحانه دران روز از آفرین خلق عالم فارغ شد و قومی بران رفتند که یکشنبه اولست زیرا که در آن روز ابتدا به
آفرینش خلق کرده و خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدد عظیم فرمود
چنانچه میفرماید انما جعل السبت جزین نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی شنبه نوشته گشت بفریضه علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف
کردند فیه در و و تعظیم سبت آن بود که در و کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق تعالی
ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام یکی را دید روز شنبه که هیمه
برداشته بجای می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محل بیفکندند که مرغان مردار خوار جمله اجزا و اعضای او بخوردند ۵
وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که
بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون دران اختلاف میکردند یعنی در روزی مقرر برای عبادت در تبیان آورده که از حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند
و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و للیهود غدا و النصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود
بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل کرداند والموعظة الحسنة و پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است
وجادلهم و جدال با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن بما هی که او نیکوترست یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب مقدمات
ظاهر گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده
که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناصح ثلثه و وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت از آن گونه
که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب در طریق سلوک

وبعدما

و بعد ما که دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبتیست جزیل بی واسطت جبرئیل فایض شد و حقیقت بما
از کرامتی که خلق را داد آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه
و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوش خویی اولی می نماید سیم باب
مجادله بالتی هی احسن و آن محض براه شریعتاست که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرامست و تعیین
و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام علیه الصلوة و السلام
و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد شعر نور او چون اصل موجودات بود ، ذات او چون
معطی هر ذات بود ، واجب آمد دعوت هر دو جهانش ، دعوت ذرات پیدا و نهانش ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بآن کسی که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلامست و هو اعلم و او داناتر بالمهتدین
براه یافتگان بر تو که محمدی و غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد
سید الشهدا حمزه رضی الله عنه مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود بخدای که اگر مرا ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم
هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیة فرستاد وان عاقبتم و اگر پاداش کنید عقوبت کسی را که با شما کرده است فعاقبوا پس
عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم بمثل آنکه عقوبت کرده شده اید به بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید
نه هفتاد تن را ولئن صبرتم و اگر صبر کنید از عقوبت ایشان لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهترست مر صابرانرا از انتقام
وضع مضمر مجبر بستایش ثنای خدای تعالی بر ایشان بر آنکه صابر باشند آورده اند که آن حضرت از نزول این آیة ترک عقوبت فرموده
کفارة سوگند داد واصبر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست شکیبای تو الا بالله مگر بتوفیق و عون خدای تع
ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک و مباش فی ضیق در تنگ دلی
مما یمکرون از آنچه می سگالند بدی ان الله بدرستی که خدای تعم بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کرده اند
از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکاران اند یعنی موحدان و مخلصان و گفته تقوی اشارتست به
تعظیم امر خدای و احسان عبادت از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفتاست شعر ز احسان
خاطر مردم شود شاد ، بتقوی خانه دین گردد آباد ، بسوی این صفتها گر شتابی ، رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة الاسراء مکیة و هی مایة احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاکی و بی عیبی از آن کسی که بجهت کرامت
اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمدست صم لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بمکه است
یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی
که برکت کردیم حوله بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دینی که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیوی که محفوظ کرد اند

رتث

وازسبحان شیخ عطار قدس سره ۲

اورا با شجارها و نهرها و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را سیر بردیم لِنُرِيَهُ تا نمائیم اورا مِنْ آيَاتِنَا از دلائل قدرت ما
که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم دید و وقوف بر مقامات ایشان
حاصل کرد و بسیر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه اختلاف کرده
اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدس
بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج او بر آسمانها و وصول بمرتبه قربت باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد
تواتر ثابت گشته و هر که انکار کند ضال و مبتدع باشد شعر شاهد معراج نبی و افرشت ، وانکه مقر نیست بدین کافر است
دستکه سلطنت این وصال ، نیست بپا مردی خیل و خیال ، عقل چه داند چه مقامست این ، عشق شناسد که چه دامست این
و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آن حضرت بجسد و روح بوده و در بیداری بوده و آنانکه درین قصه نقل جسد را مانع دانند
از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت شعر آنکه سر بهشت تنش از جان بود ، سر عروجش به تن آسان بود ، و در آن
شب جبرئیل با جوقی از ملائکه ع آمد و آنحضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر
براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید شعر شبی رخ تافته زین دیر فانی ، بخلوتگه سرای ام هانی
رسیدش جبرئیل از بیت معمور ، براق برق سیر آورده از نور ، قوی پشت و گران سیر و سبک خیز ، بر اندن دور بین و وقت
شدن تیز روایت صحیح است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت
کرده از صخره بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل ع و در آسمان اول آدم ع و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس
و در پنجم هرون و در ششم موسی ع و در هفتم ابرهیم را ع دید و بر ایشان سلام کرده جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی
و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر مبارک وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از موافقت وی باز ماند و گفت لو دنوت انملة لاحترقت
و اینجا تنها حجب نور و ظلمت قطع فرموده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید
هزار نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد
تا قدم بر سیر رفیع نهاد و از آنجا بمنظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمد فاوحی الی عبده ما اوحی
استماع فرمود شعر کلامی بی سر و بی نقل بشنید ، خداوند جهان را بی جهت دید ، بدید آنچه از حد بدن بیرون بود ، مپرس
از کیفیت که چون بود ، و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای حضرت الهی جل جلاله بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات
بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تقریر این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین شعر چو کرده وعدهای لطف در گوش ، نکرده امت خود را فراموش ، و در حین
مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر مبارک وی در آوردند و هدایت نماز برای امت خودش تعیین کردند و به
بیت المقدس باز آمده متوجه مکه شد کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر نیمه ساعتی و بقولی چهار ساعت بوده شعر

راه زانان برون رفته ، پی نتوان برد که چون رفته ، عقل درین واقعه حاشا کند ، عقل نه حاشا که تماشا کند ، آورده
اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند و نشانهای بیت
المقدس پرسیدند و آن مسجد پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه می پرسیدند نشان باز داد و از کاروانها خود خبر جستند
بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبوده در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد
تا انتهای ملک و ملکوت به پیند تکذیب و تصدیق منکر و محق ظاهر گردد إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای
سخنان کفار را در تکذیب الْبَصِيرُ بینا با احوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصرست یعنی شنواننده
محمد را کلام خود و بنمود او را بدو ام خود یعنی ضمیر را عاید با آنحضرت دارند و در نفحات مذکورست که بدرستی محمد شنوا بود مر
آنچیزی را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آنچیز را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را آیاتی که مخصوص
است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا شعر چو در مکتب پی نشانی رسید ، چه گویم که آنجا چه دید و شنید
ورق در نوشتند و کم شد سبق ، شنیدن بحق بود و دیدن بحق ، وچون در مرآة الصفا فی صفات المصطفی قصه معراج
بر سبیل اختصار آورده ایم و دقایق و حقایق و نزول و ادله قاطعه بر اثبات و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده
اینجا بساط اطناب منطوی ساخته رجوع شد بجواهر التفسیر والله علیم خبیر وَآتَيْنَا و دادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را
توریة وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند و گفتیم مر ایشان را
أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا نگیرید مِنْ دُونِي بجز از من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریه آنکس که بر داشتیم
در کشتی نوح مَعَ نُوحٍ با نوح ع مراد سام است که ابرهیم ع که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان
که بپدر شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر گوئید إِنَّهُ بدرستی که نوح كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات
از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و هر کوی و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است ذریت را باقتدای پدر در شکر الهی جل جلاله
که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي
الْكِتَابِ در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام
مَرَّتَيْنِ دوبار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و ناشنیدن امر ارمیا ع که پیغامبر ایشان بود و افساد ثانی
قتل یحیی ع و قصد هلاک عیسی ع حق سبحانه و تعالی ایشانرا خبر داد که شما دو بار افساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند و بزرگ خواهید شد
بلند و بزرگ یعنی سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با آفریدگار من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده
عقاب فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگانی که ما راهستند اضافه خلق است نه اضافه تشریف
ملح جمراد بخت نصر ست بقول اصح و گفته اند جالوت بود یا سنحاریب یا رئیس عمالقه پس صفت اینها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان
کارزار سخت دیانطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان

علوا کبیرا بزرگ شدن

سرای شما برای قتل وغارت واسیر وکان وعداً مفعولا وهست این حکم وعده کرده شده یعنی لابد است اناکه بشود ثم رددنا پس باز
کردانیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم بر ایشان که قتل وغارت کردند ومقهور ومغلوب سازید ایشانرا وامددناکم
ومدد دهیم شمارا باموال بمالها از هر نوع وبنین وبزیادتی پسران وجعلناکم وسازیم شمارا اکثر بیشتر از بیشتر نفیرا از روی عدد
یعنی زیادت سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده با خصمان توانید مقاومت کردن ان احسنتم اگر نیکویی کنید بعد ازین اقبال
ودولت احسنتم لانفسکم نیکویی کرده باشید بنفسهای خود تا چون ثواب آن بشما رسد وان اساتم واگر بدی کنید فلها پس وبال آن بر
شما باشد وبس در مدارک آورده که از امیر المؤمنین علی ع نقل میکنند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام وبدی نیز بکسی نرسانیده ام
پس این آیه برخواند یعنی هرچه بکس کنی بخود کنی **شعر** در جهان گر نیک گر بد کرده ام ❊ هرچه کردم جمله با خود کرده ام
فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم وبین الافسادین دویست وده سال بود
حق سبحانه وتعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما طرطوس رومی وقوم برانگیزانیم لیسوا
تا آن فرستادن وبرانگیختن بد سازند وجوهکم رویهای شما را یعنی اثار غم واندوه بر بشره شما پیدا کنند وحفص لیسوا بجمع میخواند
تا آن رویهای شما را بد سازند ولیدخلوا المسجد وتا درآیند به بیت المقدس کما دخلوه اول مرة چنانچه درآمدند دروی اول بار یعنی همچنانچه
نوبت اول قوم بختنصر درآمدند ومسجد را خراب ساختند لشکر طرطوس نیز درآیند ولیتبروا وتا هلاک کنند ونیست سازند ما علوا
آنچه غالب شوند بران تتبیرا هلاک کردنی درین قصه خلاف بسیارست وهر مفسری که نقلی بطور سیده ایراد نموده وقول اصح واشهر که
در مختار القصص آورده وغیر آن واز کتبی که در اخبار انبیاء ع نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بعد
رسیده از اولاد سلیمان ع واو مردی ضعیف حال واعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول
سنجاریب ملک موصل بیامد ومتعاقب او سلمان پادشاه آذربایجان برسید وهر دو تلاش شهر بیت المقدس نمودند وبا یکدیگر مخالفت
آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت ودریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد **شعر** سپه داران
سپه درهم فکندند ❊ صلای مرگ در عالم فکندند ❊ ز پیکان عالمی را زاله بگرفت ❊ ز خون روی زمین را لاله بگرفت ❊ عاقبت
سطوت هیبت الهی ظهور کرده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند وغنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم
وملک صقالبه وسلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کارگزار همه تیغ زن ونیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند وچون داعیه سلطنت
شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرایی ونبرد آزمایی قیام واهتمام نمودند در افتادند همچون شیر غران بکین زینهم و
بران بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین آغاز کردند وبکیمیا نکبت غبار ادبار
بر دیده آن خاکساران پاشیده هزیمت را غنیمت دانسته ودلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند **شعر** نه جای قرار و
نه جای ستیز ❊ نهادند ناکام رو در گریز ❊ اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد وچون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف
درآوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده دست تغلب از آستین طغیان برون

سخنان

کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند انبیاء پیغامبر ص ایشانرا پند داد وگفت آنچه در توریة مقرر شده این افساد واولست میکنید
وخود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بختنصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی
رسیده بر ایشان گماشت تا بیامد با ایشان حرب کرده غالب شد ومسجد را خراب ساخته توریة را بسوخت وهفتاد هزار از
بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از ان کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار
گرفت وسی هزار بنا وسایر عمله با خود آورد وسی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش
وقت شدند واموال واولاد ایشان روی بازدیاد نهادند باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر بزد یحیی معصوم را ع بقتل رسانیدند
وقصد هلاک عیسی ع کردند عقوبت در رسید وطرطوس نصرانی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد واندوختهای
ایشان بغارت برد وحق سبحانه در توریة بعد از وعده این عقوبت با ایشان گفته بود که عسی ربکم شاید پروردگار شما بعد از
عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم آنکه رحمت کند بر شما وباز شمارا منعم سازد وان عدتم واگر باز گردید
نوبتی دیگر بنا فرمانی عدنا باز گردیم ما نوبت بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم وگردانیدیم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا
زندانی که در آنجا باز مانده شوند وبر خروج قادر نباشند وبنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت ص وبقتل وجلا
وجزیه وخواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه می نماید للتی هی اقوم براهی که راستست وپاینده از
همه راهها یعنی طریق اوامر ونواهی ویبشر المؤمنین ومژده میدهد قرآن مر گرویدگانرا الذین یعملون الصالحات آنانرا که میکنند عملهای
شایسته ان لهم بانکه ایشانراست اجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین وهم بشارت میدهد مؤمنانرا بانکه آنانکه
لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا الیما عذاب با الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنانرا
دو بشارتست ثواب ایشان وعقاب اعدای ایشان ویدع الانسان ودعا میکند آدمی خدایرا ومیخواند در وقت غضب بالشر
ببدی بر نفس واهل ومال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او بنیکویی مراد نضر بن حارثست که عذاب از خدای بدعا میخواست که
امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان وهست آدمی عجولا شتاب کننده در دعای تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد
در انقلاب از حالی بحالی دیگر تا تحمل دارد وبند در ضرر اند در گرما شکیباست وبند در سرما وجعلنا اللیل والنهار وگردانیدیم شب و
روز را آیتین دو علامت که دلالت کند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که
شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار وساختیم آیتی را که روزست مبصرة روشن که در وجه چیز
ببینید لتبتغوا تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود وگفته اند آیة روز آفتابست وآیة
شب ماه ومحو آیتی شب نقصان نور ماهست از بدریة تا محاق ودر لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش ازین ماه
وآفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند وبیان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را ع فرستاد تا پر خود را بر روی ماه
سایید نور او محو گشت وآفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیة بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم ونور آفتاب را روشن نگاه داشتیم

تا شمار روز ازپی اکتساب معاش خود برید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف شمس و قمر عدد السنین شمار سالها والحساب و
حساب آجال و مراسم اعمال وکل شیء و هر چیز را که بدان محتاج اید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کرده ایم در قرآن یعنی
پیدا و هویدا ساخته تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم طائره عمل او یعنی آنچه
تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فی عنقه در کردن او یعنی او را ناچارست از آن و آن لازم اوست چنانچه
طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد نقل می کند که هر مولودی را کتابی بیسار از کردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی ام
یا سعید بعضی بر آنند که اعراب به پریدن مرغ از راست و چپ تفأل میکردند از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شمال را
بشآمت نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر و شر بود و در عین المعانی گفته که طایران کتاب
که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهده او در کردن اوست ونخرج له و بیرون آریم برای هر آدمی
یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه عمل اوست یلقیه منشورا به بیند آن کتاب را باز کشاده در تبیان آورده
که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست وی دهند و کویند اقرأ کتابک بخوان
نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خوانده خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه که خود املا کرده
بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس ترا امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع
پاداش بوده عمر ابن خطاب فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خویش در پیش نه و در نکر که از نیک و بد چه
ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل
در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم کویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عمل که کنی تا نماز شام با من
بکوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن آن پسر تا نماز شام بکلفتی تمام یکروزه کردار و کفتار خود با پدر باز کفت به
روز دیکر همین حال از پسر درخواست پسر کفت ای پدر نهاد هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بکذار که طاقت
ندارم پدر فرمود که من ترا درین صورت پند دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب
با پدر دادن نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد شعر تو بمیدانی حساب صبح و شام ؛ پس حساب
عمر چون کویی تمام ؛ زین عملها که نه بر نهج صواب ؛ نیست جز شرمندگی وقت حساب من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست
رود فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و من ضل
و هر که کمراه شد فانما یضل جز این نیست که کمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی کمراهی او او را هلاک خواهد کرد و لا تزر و بر ندارد
وازرة هیچ نفس بردارنده وزر اخری کناه نفس دیکر را ولید بن مغیره کافران را میکفت متابعت من کنید من کناهان شما را بر دارم حق
سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهند داشت نه بار دیکری وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کنندگان قومی را حتی نبعث تا وقتی
که برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشان را راه راست نمایند حجت بر ایشان لازم کند واذا اردنا و چون خواهیم

ان نهلک قریة اینکه هلاک اهل شهری و دیهی را امرنا بسیار کرده ایم مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سر
کشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشان است ففسقوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد
کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت کرفته است در علم ازلی یعنی مستوجب عقوبت
شوند فدمرناها پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد کندنی وکم اهلکنا و چه بسیار
هلاک کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس فوت نوح ع چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرنی صد و بیست سال است
یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نکذرد وکفی بربک و بسنده است آفریدکار تو بذنوب عباده بکناهان بندکان خود
خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بصیرا بینا که خطیئات آشکاری ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان
بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد که از روی خساست
همت یرید العاجلة خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عجلنا له شتابانیم برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه
ما خواهیم از نعمتها لمن نرید از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ را در آخرة
یصلیها در آید بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای تعالی ومن اراد الاخرة و هر که خواهد آخرة را یعنی بهشت
وسعی لها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد وهو مؤمن و حال آنکه او مؤمن
باشد با یمان خالی از شائبه شرک فاولئک پس آن کروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی آخرة و سعی و ایمان کان سعیهم هست شتافتن
ایشان مشکورا قبول و پسندیده نزدیک خدای کلا هر یک از این دو کروه که طالبان دنیی و جویندکان عقبی اند نمد امداد کنیم و عطا
دهیم هؤلاء آن کروه را بمقدار کفایت وهؤلاء و آن کروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نکردانیم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطای
خداوندی تو وما کان و نیست عطاء ربک عطاء آفریدکار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هردو سرا و کافر را
در دنیا انظر بنکر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم بعضی آدمیان را علی بعض بر بعضی دیکر از ایشان
در روزی که بعضی را سبقت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرتند بر برخی که جویندگان دنیی اند وللاخرة و هر
آینه آن سرای اکبر درجات بزرکترست از روی درجات واکبر و بزرکترست تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرة بیشتر است
زیرا که تفاوت بهشت به درجاتست و از درجه تا درجه بر تر از ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ به درکاتست و از
درکه تا درکه زیر تر از همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل فرا مکیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیکر فتقعد که بنشینی در دوزخ
جاویدان مذموما نکوهیده یعنی موصوف به همه بدیها مخذولا فرو کذاشته یعنی محروم از همه نیکویها وقضی ربک و حکم کرد پروردکار تو ای
محمد بر مکلفان الا تعبدوا بانکه مپرستید الا ایاه مکر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در
غایت عظمت باشد وبالوالدین و دیکر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن
ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد اما یبلغن اکر برسد عندک الکبر نزدیک تو بزرکی و کبر سن احدهما

یکی ازیشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بزیند یا پیر شوند و محتاج خدمت تو کردند فَلَا تَقُلْ پس مکوی لَهُمَا أُفٍّ مر ایشانرا اف
و آن کلمۀ ضجرتست که چون کسی از چیزی به تنک آید یا برو کران کردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میکوید حق سبحانه فرمود که این کلمه ایشانرا
مکوی یعنی ازیشان به تنک میا و صحبت ایشانرا کران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانک بریشان مزن و سخن ایشانرا جواب درشت باز مده
وَقُلْ لَهُمَا و بکوی ایشانرا قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان و کفته اند با ایشان چنان سخن کوی که
بندۀ عاجز با خواجۀ خشمناک درشت خوی کوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو کیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بزرکی و تکبر مکن بلکه ملاعبت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بدیشان برای آنکه دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت و امروز
ایشان محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بکو پروردکارا من ببخشای بریشان كَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه بپروردند فرزند
مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که اکر مؤمن اند ایشانرا به بهشت رسان و اکر کا
راه نمای باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی برضاء والدین باز بسته است من رضی عنه والده فانا عنه راض پس سوابق حقوق
ایشانرا بلواحق حقوق پیش بباید رفت شعر آنکه تنت پاره از جان اوست • قطره از چشمۀ حیوان اوست • آب از دو دیده
نهال برت • شیر از خورده لبان ترت • زو چو به تربیت بود • خوش خرانی چه مودت بود رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردکار
شما دانا ترست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و حقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اکر باشید شایستکان یعنی نکوی
کنندکان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس به درستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندکانرا از عقوق و رجوع کنندکانرا بحضرت او غَفُورًا آمرزنده
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویش را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم فرموده که حق اقارب آنست که اکر
درویش و محتاج باشند بریشان نفقه کنی و کفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان
آنانچه حق سبحانه مقرر فرموده در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی
کفت آری فرمود که در سورۀ بنی اسرائیل نخوانده وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام و کویا شما از اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است
باعطای شما امام فرمود آری که اهل آن قرابت ماییم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و رهکذری را حق ایشان از زکوة وَلَا
تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد فرموده که برابر کوه احد زر در وجوه
خیر صرف کند اسراف نباشد و اکر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ به درستی که اسراف کنندکان هستند كَانُوا
إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هرچه را التزام عادت قومی کند و متابعت مر ایشان
نمایند کویند هو اخوهم آورده اند که کفار مکه اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت مهمانی شتر متعدد می کشتند حق تعالی
ایشانرا نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردکار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او
پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی
اوقات از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی آن حضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی

آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اکر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد پروردکار
خود امید میداری آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس بکو ایشانرا قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان بآسانی کشیدن بار فقر یا
وعده ده ایشانرا آورده اند که بعد از نزول آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم
در اسباب نزول آورده که مسلمه با یهودیه کرو بستند مضمون آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از موسی کلیم ع
سخی ترست و جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دخترکی آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی میطلبد حضرت
فرمود که زمانی تا زمان برسد تو ساعتی دیکر باز آیی دخترکی بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن می طلبد که در بر شماست حضرت
بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج حضرت بودند و بسبب برهنگی
بیرون نمی آمد آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بر بسته بکردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر
بستن دست کنایتست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مکشای دست را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارتست از عطا و کل البسط
اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا
میفرماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیرست منع می کند و در مجمع البحرین ابن قوهی قطعۀ در معنی این آیه آورده و هی هذه شعر
مبند از سر امساک دست بر کردن • که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهی • مکن بجای اسراف نیز چندان میل • که هرچه هست بیکدم
کنی ز دست رها • جو در میانه این هر دو راه چندانی • تفاوتست که از آفتاب تا بسها • پس اختیار وسط راست در جمیع امور
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ به درستی که آفریدکار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد
وَيَقْدِرُ و تنک میسازد بر هر که اراده نماید و اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمتست و کس زهرۀ اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ به درستی
که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندکان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس
درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشانرا وَإِيَّاكُمْ و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که او جان دهد نان دهد
إِنَّ قَتْلَهُمْ به درستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا هست خطای كَبِيرًا بزرک چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع
وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ و نزدیک مشوید بزنا و کرد آن مکردید إِنَّهُ به درستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عمل زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست و در
تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و کبرانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفسی را حَرَّمَ اللَّهُ که حرام کرده است خدای قتل
او را و آن اهل ایمان اند و ذمی معاهد که ایشانرا نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد کردد یا زنا کند
بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس به درستی که ما دادیم
لِوَلِيِّهِ مر وارث خود را که بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و تفوقی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس
باید که ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت
چون کسی کشته شدی وارث قاتل را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیلۀ قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرموده که باید ولی غیر قاتل را نکشد

انه بدرستی که ولی کان مسئولا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر واحکام ولا تقربوا ونزدیک مشوید مال الیتیم بمال
یتیم ودر آن تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا وعرفا هی احسن آن بهتر وآن نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی
بماند وربح آن بوصل معاش او نشیند واین معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوة یعنی ببلوغ رسد واثار
رشد ظاهر باشد واوفوا ووفا کنید بالعهد بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمان که با یکدیگر می بندید ان
العهد بدرستی که صاحب پیمان کان مسئولا هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن ووفا با آن خواهند پرسید سلمی رحمه الله
آورده که خدا را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب ونفس او باداء فرایض وبر دل او بخوف وخشیة وبر روح او
بانکه از مقام قرب دور نشود وبر سر آنکه مشاهده ما سوی نکند واز هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهده این عهد چون آید برون
واوفوا الکیل وتمام به پیمایید کیل را اذا کلتم چون به پیمایید برای دیگری وزنوا وبسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست یا بکیل
ذلک این تمام پیمودن وراست سنجیدن خیر بهترست شما را از خیانت واحسن تاویلا ونیکوترست از جهت عاقبت ولا تقف واز
پی مرو ما لیس لک آنچیزی را که نیست ترا به علم بآن چیز دانایی یعنی بتقلید وگمان از پی چیزی مرو تا نداند مگوی دانستم تا ندیدی مگوی
دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن الحنیفه رضی الله عنه در معنی این آیة فرموده که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش
والبصر وچشم والفؤاد ودل کل اولئک هر یک از اینها کان عنه باشد از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهید
پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی وچشم را گویند چه دیدی وچه را دیدی واز دل
پرسند که چه دانستی ولا تمش فی الارض ومرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام خیانچه متکبران خرامند انک بدرستی که
تو لن تخرق الارض نتوانی شکافتن زمین را بپای در دوی کشیدن ولن تبلغ الجبال ونرسی بکوهها طولا از روی درازی قامت یعنی
کسی که زمین را نتواند درید با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر وتجبر چرا باید کرد شعر ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای
بنده افتادگی کن چو خاک کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیة لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا مذکور
گشت وآن یازده امر وچهارده نهی است وابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اینها در الواح موسی عم مکتوبست کان سیئه
هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن عند ربک مکروها نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام
مما اوحی از آنچیزی است که وحی کرد الیک ربک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است لذاته ودانستن
خیر للعمل به ولا تجعل ومگردان مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر تکرار این حکم بتنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکامست ولهذا
در مفتح ومختم این امور نهی فرمود از شرک ودر اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرد که فتقعد ملوما مخذولا ودر آخر
عقوبتی که بدان متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نمود که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در
حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملایکه واهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا در حالتی که رانده باشی ودور مانده از رحمت خدای
وبعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملایکه بنات الله ومیگوید افاصفیکم ربکم آیا برگزید شما را پروردگار شما بالبنین

به پسران واتخذ وفرا گرفت برای خود من الملائکة اناثا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده
که از دختران ننگ میدارید وبه پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگویید قولا عظیما سخن بزرگ که اضافه ولد
می کنید بحق سبحانه ونفس خود را تفضیل می نهید برو که محبوب را بخود ومکروه را باو نسبت میدهید ولقد صرفنا وبدرستی که
گردانیدیم ومکرر ساختیم برائت خود را از ولد فی هذا القرآن در چندجای از قرآن لیذکروا تا در یابند وپندپذیر شوید وما یزیدهم
ونمی افزاید کفار را این سخن الا نفورا مگر رمیدن واز حق دور شدن قل بگوی ای محمد لو کان معه آلهة اگر بودندی با حق خدایان
دیگر کما تقولون همچنانکه شما ای مشرکان میگویید وحفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه ملوک می کنند یعنی حق سبحانه
آنها بعیب ونکوهش ایشان می فرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی
وعیب وعجز را از خود نفی کردندی سبحانه پاکست خدای وتعالی وبرترست عما یقولون از آنچه ایشان میگویند علوا
کبیرا برتری بزرگ در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه گفت عصای بیخ مجن حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خباب هم قوم شنیدند واز روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک
چگونه تسبیح میگوید آیة آمد که تسبح تسبیح میگوید له مر خدای را السموات السبع والارض هفت آسمان وزمین ومن فیهن وهر که
در ایشانست از ملایکه وجن وانس وان من شیء ونیست هیچ چیز از مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدای را ملتبس بحمد او
یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان وستایش می نماید بصفات کمال امام قشیری فرموده که تسبیح گویند بندگان
از اهل آسمان وزمین بزبان قال وباقی ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکند بامکان وحدوث خود بر صانع واجب قدیم
وآن تنزیه است مر او را از لوازم امکان وتوابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولکن لا تفقهون ولیکن شما ای مشرکان در
نمی یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را که شما را نظری صحیح وعقل صافی که بآن فهم تسبیح توان کرد انه کان بدرستی که هست خدای حلیما
بار برنده که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس
سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما آنرا نشنود وفهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود
ونعم ما قال شعر بذکرش هرچه بینی در خروشست ٭ دلی داند درین معنی که گوش است ٭ نه بلبل بر گلش تسبیح
خوانیست ٭ که هر خاری به تسبیحش زبانیست ٭ در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان
حال گویند پس در ارادو لکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد ودر باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که بگوش خود شنیدم که
سنگی بزبان قال ذکر خدای میکرد وبا ما خطاب کرد چون مخاطبه عارفان وسخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد ودر بحر الحقایق
آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که تسبیح وحمد حضرت خداوند ناطق است وبدان زبان عصا در دست
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تسبیح گفت وشهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارة بدانست بهمین زبان خواهد
بود وتتمه سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود آورده اند که ابوجهل لعین واحزاب

یعنی خدایان که از ان میگویند اذا لا
ابتغوا انگاه آن خدایان هر آینه طلب
کردندی الی ذی العرش سوی خداوند عرش
سبیلا راه که بدفع
آن مشغول شدندی خدا که ٭

لا یؤمنون بالآخرة

او قصد آن کردند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم بوقت قراءت قرآن ایذا کنند حق سبحانه وتعالی آن حضرت را از
چشم ایشان پوشیده آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وچون میخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَیْنَکَ میسازیم ومی آریم میان تو وَبَیْنَ الَّذِینَ
میسازیم ودرمیان آنانکه نمیگروند بآن سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا پوشیده از حس تا ترا نه بینند وآزاری بتو نرسانند گویند
حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغامبر صلعم بیرون آمد وخواست که بران حضرت زند ورا در خانه
ابوبکر نشان دادند بیامد وحضرت آنجا نشسته بود وقرآن میخواند ام جمیل صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی
انتقام کشم ابوبکر گفت او شاعر نیست که زبان بهجو کسی گشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست واوجه داند که در گردن
من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که از وی پرس که درین خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق گفت ای
ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه پس باز گشت واین آیه نازل
شد که ترا بوقت تلاوت قراءت از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا ومی کنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها
أَنْ یَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را وآن پوشش حایل شود میان دل ایشان وَفِي آذَانِهِمْ ومی نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی
تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت لفظ ومعنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی
واد راک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ وچون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهُ یگانه ویکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر
پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را با الله خود
ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بِهِ بسبب آنچه از برای سخریه وهزل مراد آنست که قرآن را برای
استهزا وطعن در آن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ ووقتی که ایشان راز گویندگانند یعنی
پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است وشعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت
من بعضی را از سخنان او راست میدانم وابوجهل گفت مجنون است ابولهب کاهنش خواند حویطب شاعر لقب واین آیه در شان این
جماعت إِذْ یَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید واز پی نمی روید
إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند وعقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون مأتی بمعنی آتی انْظُرْ
كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها وترا تمثیل وتوصیف کردند بمجنون وساحر وکاهن وشاعر فَضَلُّوا پس گمراه
شدند ایشان از طریق حق فَلَا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد وصواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بروجه که متوجه
باشد بلکه در کار خود گم شده اند وحیران مانده ودر وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند وشعر از کمال عقل
توان گفت ونزمانی مجنون میخوانند وآن زوال عقل است وَقَالُوا وگفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم
بعد از مرگ بر دن نهان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا وخاکهای خرد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا
جَدِیدًا آفرینش نو وتازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق تر وتازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما تمثیل است یعنی اگر فی المثل

گردید بتن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِیدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا یَكْبُرُ یا آفرینی از آن چیزها که بزرگست ووقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در
سینهای شما مانند آسمان وکوه وهرچه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند وزنده کرداند فَسَیَقُولُونَ پس زود
باشد که گویند مَنْ یُعِیدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بعد از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول
بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَیُنْغِضُونَ پس زود
باشد که حرکت دهند إِلَیْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار
واستبعاد سر خود بجنبانند وَیَقُولُونَ وگویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث وحشر قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ یَكُونَ شاید که باشد قَرِیبًا
نزدیک چه هرچه آینده است نزدیک توان گفت وبعث شما واقع خواهد شد یَوْمَ یَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای برای
محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِیبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی
که قایل باشید بستایش خود در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آیند خاک از سرها می افشانند ومیگویند سبحانک اللهم وبحمدک
ودر تفسیر بصایر آورده که حمد را بمعنی امر داشته اند چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنین بود که خدای شما
را بخواند وبامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ وگمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید إِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی
چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب
زندگی عقبی اندک شمرد واین اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت وندامت در نماند

بدنیی توانی که عقبی خری | بخر جان من ورنه حسرت خوری | کسی گوی دولت ز دنیی برد | که با خود نصیبی بعقبی برد

آورده اند که مشرکان عرب در ایذاء صحابه بقولا وفعلا تقصیر نمیکردند مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت
رسانیدند بجدال وقتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که مرا حق سبحانه در باره ایشان بدینها نفرموده آیه آمد
که وَقُلْ لِعِبَادِي وبگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان با کافران یَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در
مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی مر فاروق را دشنام داد واو نیز خواست
که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد وبعفو فرمود وکلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف ونهی از منکر ومحققان
برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکی واگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گوید إِنَّ الشَّیْطَانَ كَانَ بدرستی که
شیطان هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِینًا دشمنی آشکارا که هرکس صلاح او نخواهد بجز هلاک او وناکوشند رَبُّكُمْ پروردگار
شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقول مخاطب مؤمنان اند ایشان را میگوید إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بر شما وان
جور کافران برهاند أَوْ إِنْ یَشَأْ یا اگر خواهد یُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما وگفته اند رحمت کند بهدایت یا بتوبه
وعذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه وبقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما وعذاب دنیی یا آخرت
از کند واگر خواهد در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیی است ودر تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ

ونفرستادیم ترا که محمدی علیهم بر کافران وکیلا نگاه بانی که ایشانرا از کفر نگاه داری یا پایندانی که ایمان ایشانرا ضامن شوی
واگر خطاب با مؤمنانست معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ نخواهی
شد بکردار ایشان وربک اعلم وآفریدگار تو داناترست بمن فی السموات والارض بانکس که در آسمان و زمینست یعنی احوال ایشان
داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغامبر باشد و برهنه و گرسنه خدمت بعث
او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم ولقد فضلنا و بدرستی که
افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغامبرانرا علی بعض بر بعض دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه
بکثرت مال و اتباع چنانچه ابرهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را ع بمعراج و رؤیت و شفاعت وآتینا داود و دادیم داود را
زبورا کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام و حدود
و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر
تفضیل آن حضرت چه در آنجا مسطور است که اوست خاتم الانبیا و امت او خیر الامم و در آیه ولقد کتبنا فی الزبور ایمای بدین معنی هست شعر
ای وصف تو در کتاب موسی ، وی نعت تو در زبور داود ، مقصود تویی در آفرینش ، باقی بطفیل تست موجود ،
آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد قل ادعوا الذین زعمتم بگو ای محمد با کافران
که بخوانید آنانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند من دونه بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فلا یملکون پس ایشان نمیتوانند
کشف الضر برداشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا تحویلا و نمی توانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیلهٔ شما بقبایل دیگر آورده اند
که بنو ملیح ملایکه را و خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیه آمد که اولئک آن گروه ملایکه و جن
الذین یدعون آنانکه میخوانند کافران ایشانرا و می پرستند یبتغون ایشان میجویند الی ربهم الوسیلة به پروردگار خود دستاویزی
یعنی تقرب می کنند بطاعت و عبادت تا ایهم اقرب هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملایکه و جن
توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بخواند
ویرجون رحمته و امید میدارند بخشش او را ویخافون عذابه و می ترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که پروردگار تو کان هست
محذورا سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان
کرد وان من قریة و نیست هیچ دیهی و شهری الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها هلاک کنندهٔ اهل آنیم بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش از روز
قیامت او معذبوها یا عذاب کنندهٔ آن بقتل و قحط و جز آن عذابا شدیدا عذاب سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند
بعذاب کان ذلک این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پیدا آید و جویها روان
سازد تا باغ و بوستان سازند حق سبحانه این آیه بدیشان نمود و فرمود وما منعنا و باز نمیدارد ما را ان نرسل الآیات از آنکه فرستیم معجزات

و مقترحهٔ قریش را الا ان کذب مگر آنکه تکذیب کردند بها بآیات مقترحهٔ قریش الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند
و ما بر دست پیغامبران ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت می طلبند از معجزات بظهور
آریم میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا استیصال
نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وآتینا و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا
و هویدا یعنی از جملهٔ هلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای از برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد
فظلموا پس کافر شدند بها بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند وما نرسل و نمی فرستیم ما بالآیات معجزات مقترحه را الا
تخویفا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند واذ قلنا لک
و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یعنی علم او احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمانرا
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است وما جعلنا و نگردانیدیم الرؤیا التی اریناک آن خوابرا
که بتو نمودیم الا فتنة للناس مگر فتنهٔ آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیاء عام حدیبیه است که حضرت ص در خواب دیده بود
که عمره گذارده و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورده و صحابه توجه فرموده و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان
طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قوم
تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که
سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که حضرت ص در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او می دویدند و آنجا بر می جستند همچون بوزینه و فتنه
آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان
خلق چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار را آغاز طعن کردند و کفار
در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند والشجرة الملعونة و نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را فی القرآن در قرآن برای فتنه
مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابو جهل گفت که محمد میگوید
قال تعالی انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که از و درخت میروید این بغایت عجب است و عجب
از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت
نهد چه عجب که آتش بر رویاند یا قادری که بر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشاء شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات
آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه
ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابو جهل یا حکم
عاص که پدر مروانست و ابن الجوزی گفته که آن جهودند ونخوفهم و میترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن
فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ از حد بنهاده رفته و چون این تکبر ایشانرا بجهت وسوسه

درخت در

ابلیس است از آنست که داری وی متعاقب این آیت خبر داد وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنند
لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی
قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه خویش براند
قَالَ گفت دیگر بار ابلیس أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من چرا فضل
دادی و او از خاک است و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر وا پس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامة لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ
بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت
و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای برو را که برو مرا هانستت و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ
پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریة آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و
ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام یعنی عذاب دوام وَاسْتَفْزِزْ
و انجای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که را توانی لغزانید مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند
صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون
آید آواز شیطان است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بر انگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون توانند بر
وسوسه و اغواهم را جمع کن در تسلط بر ایشان وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر بیاد دهند
یا در معصیت صرف کنند وَالْأَوْلَادِ و فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند
وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان
خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ بر اغواء ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی
کس را توانی فریفت مر بندگان مرا امام قشیری فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر شما نباشد شیخ عطار قدس سره فرمایند
چون تو در بند صد چیزی ۞ خدا را بنده چون باشی ۞ وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگاه دار بندگان خود از اضلال
ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آنست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان میکرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در
دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج لی عبور بر دریا
بدست نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب ما یحتاج شما
مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما
مَنْ تَدْعُونَ هر که او را میخوانید و می پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند یگانه که در آن محل جز او را دیگر نمیخوانید و نجات جز از حضرت او
نمیخواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ بر گشتید از توحید

و باز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی كَفُورًا نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید
که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانهٔ از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما
را در آب فرو برد توانا است بر آنکه در خاک پنهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست
که شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید لَكُمْ برای خود وَكِيلًا نگاه دارنده که شما را محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید أَنْ
آنرا که باز گرداند شما را و در آرد فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَى بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس
بفرستد بر شما قَاصِفًا شکسته مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق کرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ
بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بر ما بِهِ بآن غرق کردن تَبِيعًا از پی در آینده که
داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر آینه گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشان را
یعنی سوار کردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعام
پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشان را عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریدیم تَفْضِيلًا افزون دادنی علما را در تکریم انسان و
تفضیل ایشان سخن بسیارست و درین ترجمه بقول جامع الکفا میرود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان
در قسمت است جسدانی و روحانی جسدانی تمام ایشان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت انسانیت بدین و تصویر در رحم
و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین بلحی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام بنطق و
اشارة و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عامه است
مومن و کافر در آن شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از اصلاب آدم ع و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد
بر عقوبت و نوا یا بندن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات
نیرانی و اظهار آثار قدرة و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی
ساخته از نبوة و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور
بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامات که در حد حصر نیاید محمد بن کعب گفته که
کرامات آدمیان بدانست که حضرة مصطفی صم از ایشانست شعر ای شرف دودهٔ آدم بتو ۞ روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست ۞ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ۞ از تو صلای بالست آمده ۞ نیست بمهمانی هست آمده
در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست که ظهور
دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح
و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم
بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشان را معیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملایکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل و

یبعدکم

مهای

بشر مباحث دور و دراز ستا آنچه جمهور اهل سنت بر انند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند
از اولیاء بنی آدم و اولیاء بنی آدم شریفترند از اولیاء ملایکه و صلحاء اهل ایمان افضل است بر عوام ملایکه و عوام ملایکه بهترند از فساق
مؤمنان امام قشیری فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و
تکریم مؤمنان بر آنست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مجاهده مشاهده منور ساخت و
جنانچه کافه مؤمنان را بتکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را بتکریم خواص اختصاص داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله
عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت
انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات آلهی هم اوست و بس جنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات
فضایل
مفهم توان نمود **شعر** آمد آینه جمله کون ولی ✿ همچو آینه نکرده جلی ✿ نمود اند ز روبجه روکمال ✿ صورت ذوالجلال والا
ذاتکه بود این تفرق عددی ✿ مانع از سر جمع احدی ✿ کشت آدم جلای این مرآت ✿ شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری کشت کلی و جامع ✿ سر ذات و صفات از و لامع ✿ شد تفاصیل کون را مجمل ✿ بر مثال تعین اول ✿ بود این
دایره مکمل شد ✿ آخرین نقطه عین اول شد ✿ **يَوْمَ نَدْعُوا** یاد کن روزی که بخوانیم **كُلَّ أُنَاسٍ** هر کروهی را از مردمان **بِإِمَامِهِمْ** به پیشوای
ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده جنانچه کویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بدیشان منزل شده جنانچه خطاب
کنند که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند جنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی یا بدین
و ملت باز خوانند بجهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن و حسین ع یا برای آنکه اولاد زنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی ع
نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغامبر ایشان قولی آنست که تعلق
انساب بریده کردد و نسبت اعمال بماند پس هر کروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و کویند یا صاحب کتاب کذا **فَمَنْ أُوتِيَ** پس هر کرا
داده شود **كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ** نوشته عمل او بدست راستش **فَأُولَٰئِكَ** پس آن کروه **يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ** میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و
مسرت نوبتی بعد از نوبتی در آن نامه عملهای خویش نیکو بینند **وَلَا يُظْلَمُونَ** و ستم دیده نشوند در مزد **فَتِيلًا** بمقدار فتیله که از وسخ
که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر که نامه بدست چپ دهند
از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند **وَمَنْ كَانَ** و هر که هست **فِي هَٰذِهِ** درین دنیا **أَعْمَىٰ** نابینا یعنی دیده دلش را صواب نبیند
فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ پس او در آخرت **أَعْمَىٰ** نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد **وَأَضَلُّ سَبِيلًا** و کمراه تر از نابینا یعنی بجهت زوال استعداد و عدم
فرصت محققان کویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده
نکند آورده اند که وفد ثقیف کفتند ای محمد ایمان بتو نیاریم تا وقتی که یکسال ما را بربت پرستی بکذاری و زمین طایف را کما امکه ما است
چون حرم مکه محترم حرم کردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اکر از تو پرسند که چرا چنین کردی بکو که خدای من مرا بدین فرموده
آیه آمد که **وَإِنْ كَادُوا** و بدرستی که خواستند ثقیف **لَيَفْتِنُونَكَ** که بکردانند ترا **عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا** از آن چیزی که وحی کردیم **إِلَيْكَ** بتو **لِتَفْتَرِيَ** تا

افترا کنی

تا افترا کنی و بر بندی **عَلَيْنَا غَيْرَهُ** بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بکویی که خدای مرا فرموده **وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ**
و آنکاه که تو چنین کنی فرا کیرند ترا **خَلِيلًا** دوست و کفته اند که قریش با آنحضرت کفتند که نمی کذاریم ترا که استلام حجر کنی
تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اکر چه بسر انکشت باشد آنحضرت را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارکش
خطور کرد که چه شود اکر چنین کنم و خدای می داند که من این را کاره ام این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بکردانند
از وحی ما و بدرستی کرنده **وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ** و اکر نه آنست که ترا ثابت داده ایم براستی بمدد عصمت خود **لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ**
بدرستی نزدیک بود میل کنی **إِلَيْهِمْ** بسوی آرزوی ایشان **شَيْئًا قَلِيلًا** میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطوری که مذکور
شد تحقیق نیست بلکه معنی آیه اینست که تو در صدد میل بودی اکر ما ترا ثابت نمی کردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع
شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریحیست بانکه بمیل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان آورده که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیه آمد که **إِذًا لَأَذَقْنَاكَ** آنکاه
که میل میکردی هر آینه می چشانیدیم ترا **ضِعْفَ الْحَيَاةِ** عذاب زندکی یعنی در دنیا **وَضِعْفَ الْمَمَاتِ** و عذاب
مرک یعنی در آخرت **ثُمَّ لَا تَجِدُ** پس نمی یافتی تو **لَكَ** برای خود **عَلَيْنَا** بر دفع عذاب ما **نَصِيرًا** یاری که بسبب او
از آن باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین آلهی بر ده
خود دار ما را دمی با نفس ما مکذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آن حضرت مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار
کرفت که در دشمنی بجد افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد که **وَإِنْ كَادُوا** و به
درستی که خواستند اهل مکه **لَيَسْتَفِزُّونَكَ** تا بلغزانند ترا بدشمنی **مِنَ الْأَرْضِ** از زمین مکه **لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا**
تا ترا بیرون کنند از آن **وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ** و آنکاه که چنان شود درنک نکنند **خِلَافَكَ** پس از رفتن تو **إِلَّا قَلِيلًا** مکر
زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک کشتند و قولی آنست که یهود از
اقامت آن حضرت در مدینه حسد آمد کفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمان شام بوده و اکر تو پیغامبری
و خواهیم که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آن حضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیه فرود
آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اکر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند و آنحضرت فسخ عزیمت
نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی
پس میفرماید که سنت نهادیم ما **سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا** سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم **قَبْلَكَ** پیش از تو **مِنْ رُسُلِنَا**
از فرستادن ما و آن سنت هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران **وَلَا تَجِدُ** و نیابی تو **لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا** مر سنت ما را
تغیری و تبدیلی **أَقِمِ الصَّلَاةَ** بپای دار نماز را **لِدُلُوكِ الشَّمْسِ** بعد از زوال آفتاب **إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ** تا تاریک شب بعد
از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن **وَقُرْآنَ الْفَجْرِ** و بپای دار نماز بامداد را

و قرآن کف برای آنکه قراءت قرآن در آن فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست
دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را شاهد می کنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می
نمایند و ملائکه روزی او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند و من اللیل و بعضی از شب فتهجد
پس بیدار شو به بقرآن یعنی بنماز نافلة لک زیادتی تراست بصلوات مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص
بتو عسی ان یبعثک ربک شاید و البته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مقاما محمودا در مقام پسندیده یعنی در مقام
که قایم در وستوده باشد بستایش ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صم در آن مقام ستایش
کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند
و در لباب از فاروق نقل میکند که حضرت پیغامبر صم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود
بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنی الله فیقعدنی معه علی العرش و میقه را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت
کان الذین عند ربک مراد مکانتست نه مکان و منزلتست نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش نه بوجهی
نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون برهمان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود جدا ازلا و ابدا قایم بذات
خود است پس نشاندن مصطفی صم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش
تکریم و تعظیم آنحضرتست و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغامبر را بر او گرامی کنند قولی
آنست که مقام محمود آنجا که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او که در تحت
لوای وی باشند شعر نه همین زیر لوای دولتش مائیم و بس ، آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است ، صاحب
فتوحات قدس سره فرموده که مقام محمود مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیست که مختص است بمقامات و این
خاص حضرت محمد است صم و باب شفاعت درین باب گشاده میشود و در بحر الحقایق آورده که محمود الله و قیام حضرت
بحق بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ، نام تو محمد و مقامت
محمود وقل رب و بگوی پروردگار من ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی ندامت واخرجنی
و بیرون آور مرا از و مخرج صدق بیرون آوردن ستوده و با کرامت یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بمدینه
غانم ما بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر به دعوت نبوت و بیرون آر
از عهده تبلیغ رسالت واجعل لی و بده مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قوم را طاعت
کننده وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است
و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد ، دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ان الباطل بد
درستی که باطل کان زهوقا هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل

و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تأویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی ابدیست و باطل وجود
بشری امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن
متلاشی و مضمحل شود همه هر چه هستند از آن کمتر اند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم بر کشد جهان سر
بجیب عدم بر کشد وننزل و فرو می فرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو آن چیزی که او شفاء شفاست مر
امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی ورحمة و بخشایش است
للمؤمنین مر مؤمنان را که بدو نفع میکنند ولا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران را الا خسارا مگر زیان کاری و هلاکت
که تکذیب می کنند و بدو نمی گروند واذا انعمنا و چون انعام کنیم ما علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی اعرض
روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است که چون خدای نعمت دهد او را با نزال کتاب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای
ظاهر و باطن اعراض کند ونأ بجانبه و بنفس خود دور شود و گفته اند گردد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طرف بطرفی رود
واذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس کان یؤسا باشد نا امید از رحمت الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی
و واثق باشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در نقمت بامید فرج صبر نماید قل کل بگو هر کس یعمل عمل
می کند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت یاس
دارد و مؤمن در سرا سپاس داری و در ضرا شکیبائی و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا معتقد او
قوت و طاعت و معنی همه راجع است بر آنکه هر کس آن کند که از و سزد ، هر کسی آن کند کزو شاید ، از شبلی قدس سره
پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوار تر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجا چیز است گفت از
بنده خطا و جفا آید و آنچه از لئیم او شاید و از خدا عطا و وفا آید و آنچه از کریمی او سزد شعر از من که آید و من آنم
از تو کرم آید و توانی فربکم پس پروردگار شما اعلم داناتر است بمن هو بدان کسی که او اهدی سبیلا راه یافته تر است
و بصواب نزدیک تر یا نیکوتر بجهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر ابن حارث و ابی بن خلف و عقبه
بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده
احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از بحث آن
شما را اینجا احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش از و بپرسید که طواف شرق که بوده و احوال جوانان که
در زمان پیشین گم شدند چه گونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست ایشان بمکه
آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سوال فرمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیه نازل شد که ویسئلونک
و می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قل الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار
منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده از آن جملات است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدو

دانا بیست وَمَا أُوتِيتُم وداده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین
مغربی قدس سره فرموده که این اندک که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتیست نزد یک ما و بسیاری
از آن نرسیده ایم پس علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي
هر آینه ببریم آنچیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ
برای خود بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بر سینها و مصحفها باز آرد إِلَّا
رَحْمَةً لیکن رحمتست مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمی کند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ
كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد قُل بگو ای محمد لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث بر ایشانی
و اتفاق کنند عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا
و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده که می گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم
حق سبحانه فرمود که جن و انس این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشد برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر بعضی را
هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي
هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و ما نند
آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حقست آورده اند
که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس
این کوهها حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت بدید آید و جویهای چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم
و خدای خود را بگو تا ملایکه برای صدق دعوی بفرستد و ترا کوشکهای از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو
تا آسمان ابر سرما فرود آرد تا عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی طعن مکرر کردند و بعد از الزام حجت
بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند و عبد الله بن امیه مخزومی گفت ایمان نیاریم تا نردبانی بنهی و بر آسمان
روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغامبری و با وجود اینها اگر بکنی هنوز
گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق
نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کم نکند
أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ
پس روان کردانی جویها آب خِلَالَهَا در میانه آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا وقتی که بیفکنی آسمان را

كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا عَلَيْنَا بر سرها كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری
خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان تا بنمای یا بیاری تا ایشان را گواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد
مر ترا بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بروی بر آسمان وَلَن نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن
تو بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتی فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ
رَبِّي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من می طلبید
بجز وی کسی قادر نیست بر آن هَلْ كُنتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَّسُولًا فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای
قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه قوم که مناسب ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است با اجبار شیدن ایشان
این جوابی بود من سخنان ایشان را بمجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله و لو نزلنا علیک کتابا فی
قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مؤمنان را یعنی اهل مکه را
أَن يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلعم إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند
أَبَعَثَ اللَّهُ آیا بر انگیخت خدای بَشَرًا رَّسُولًا آدمی را رسولی یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریه مانع است از
رسالت و خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم
باید تا افاده و استفاده در میان بدید آید و چون کافران می گفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه
رد شبهه ایشان را میفرماید قُل لَّوْ كَانَ بگو اگر بودند بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ
میرفتندی بر قدمها مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودندی و آرام کرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم هر آینه میفرستادیم بر ایشان
مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَّسُولًا فرشته را پیغامبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توا
شدم از ایشان تلقین توانستندی گرفتن چه در تعلیم تناسب و تجانس شرطست و چون سکنه زمین آدمیان اند پس
رسول ایشان نیز آدمی باشد او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس ایند کم کردند که زانکه جنسیت عجایب جاذبی است
جاذبش جنسیت هر طالبست در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو
خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه
معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول و ست پس گواهی معجزه جاری مجری قول حقست بر صدق
دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ به بندکان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشان را
میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای ایشان را می بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ و هر که را راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او
و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَن يُضْلِلْ و هر که گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد
فَلَن تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت

انس بن مالک رضی الله عنه وارد ست که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که
کسی که ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بر رویها
خود از هر خواری عُمْيًا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بآن روشن گردد چه در دنیا مشاهده
آیات قدرت نمی کردند وَبُكْمًا کنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که به دنیا سخن حق نمی گفتند وَصُمًّا وکران
یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهة آنکه در عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ
است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ کوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند و زبانه
آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ما برای ایشان سَعِيرًا آتش سوزان یا بر
افروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بیچد ذَلِكَ آن عذاب پاداش ایشانست بما
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلائلهای واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که معجزات
اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا وگفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا وخاکهای ریزه شده
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد
بار سوخته شوند و باز کوشت و پوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّ
اللَّهَ الَّذِي آنرا که خدای به قدرت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بآن عظمت و بسط بی ماده قَادِرٌ
توانا است عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ برانکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشانرا دیگر بار بمثل تعبیر از نفس شئی کنند چنانچه مثلک
لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید که آنکه نه از چیزی آفریند قادر است که بآفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد
وَجَعَلَ لَهُمْ وبدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن
و آن مرگست یا بجهة اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با
وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار بعث و حشر قُلْ بگوای محمد کافرانرا لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید در
تصرف ارید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز
ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که
یکی از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هر آینه جود او با وجود الهی مساوی نخواهد بود جهة آنکه برای نفس خود چیزی
از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن نخواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست
آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده مال وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وبدرستی که ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه
آیات روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص
ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفراق بحر و انفجار آب از حجر و دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان

وازاد

وازاد عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید
و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایه و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد آن آیات احکام عام است
که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمودند که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فَاسْأَلْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا
سوال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت
موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستی که من گمان برم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادوئی کرده و عقل تو مخبط شده
قَالَ گفت موسی ع لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمی کنی که بی شبهه مَا أَنْزَلَ
هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات تسعه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ آیتهای روشن
که هر یک دلیلست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و من یقین دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده یا مفتون یا
ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین
مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرقه کردانیدیم او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و هرکه با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن
فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند
که بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم
ایشانرا و شما را بحشرگاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستی
أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآنرا وَبِالْحَقِّ و براستی نَزَلَ فرو آمد و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق حضرت
پیغامبر است صلی الله علیه وسلم یعنی و علی محمد نزل در تبیان آورده که محمد سماک بیمار شد قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم
مردی نیکوروی خوش بوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم
دوست خدا از دشمن استعانت می کنید باز گردید و با ابن سماک بگوئید که دست خود بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه
و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد این کلمات بگفت و
فی الحال شفا یافت و گفته اند آن خضر بود علیه السلام نه حکمت و اهی اسنان کار طبیبان الهی است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و
نفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعانرا بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیانرا بعقاب سلمی فرموده
که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگردانید بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکارانرا بشارت دهد بسعت رحمت و کمال
عفو ما تا روی بدرگاه آرند نیکوکارانرا انذار کند از هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال اعتقاد نمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و بیان کردیم
فرستادیم قرآنرا یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بطریق درنگ و مهلت

جه آن برای حفظ آسان تراست وبفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ وفرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی
در مدت بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امراست بر سبیل تهدید
ایمان یعنی شما بدو در کمال وی نمی افزاید واز عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا
الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمان خوانده اند وحقیقت وحی شناخته وآثار
نبوت معلوم کرده چون ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان وابوذر
وورقه بن نوفل واصحاب ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ میفتند
بر زنخهای خود یعنی بر رویها سُجَّدًا درحالتی که سجده کنند برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب
خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم وانزال قرآن وَيَقُولُونَ وگویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف
وعده خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده پروردگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقعست لا محاله وَ
يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن بجهت آنست که اول جزوی از وجه ساجد بر زمین ملاقی
شود گفته اند سجده اول برای شکر است واین سجده برای تأثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که يَبْكُونَ بگریند
وَيَزِيدُهُمْ وزیاده کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوعًا فروتنی وتضرع واین سجده چهارم است از سجدات قرآنی وحضرت
شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده وفرموده که به حقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع ایشان زیاده میشود
وخشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد وبر آن تقدیر این سجود تجلی بود وساجد
باید بر کت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد وخضوع وخشوع او بیفزاید ع ما تجلی الله لشیء الا خضع له لمعه بود
تجلی از قدیم بر حدوث افتد فرو ریزد زهم پس خضوع اینجا سؤال هستی است وآن لمنذی موجب این نسبتی است آورده اند
که حضرت پیغامبر صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع می کند
وخود دو خدا را میخواند آیت آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را
بر ذات واحد اطلاق می کنند ومقصود از هر دو یکذاتست وبعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغامبر صلعم گفتند که خدای
در توریه ذکر رحمن بسیار کرده وتو بدین اسم کم یاد میکنی این نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا
تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکو است وبدان حق را خوانده باشد فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مراورا است نامهای نیکو
بعضی دال بر صفت جلال وبرخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم قرات بجهر
میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة میکرد در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک به لعب ولهو وصفیر وتصدیه مشغول
شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرات کند حق سبحانه فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وآشکارا مکن
قرات نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وآواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه عقب تو

نماز

نماز میگذارند وَابْتَغِ وبطلب بَيْنَ ذَٰلِكَ میان جهر واخفا سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند
که صدیق قرآن آهسته میخواند ومیگفت با خدای مناجات میکنم واو حاجت من میداند وفاروق بلند میخواند ومیگفت که
شیطان را می رانم وخفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ابوبکر را فرمود که تو قدری آواز
بلندتر کن وعمر را امر کرد که قدری آواز خود را فرو آر وگویند معنی آیت اینست که جهر مکن در همه نمازها واخفا مفرمای در
همه ومیان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفا ودر صلوة لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وبگو ستایش وثنا مر
خدا را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود ونصاری وبنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند وَ
لَمْ يَكُنْ لَهُ ونیست مراورا شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتانرا شریک حق می گفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
ونیست مراورا وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهة مذلتی که داشته باشد تا به سبب دوست عزیز گردد علم الهدی فرموده
که حق سبحانه دوست نگرفت تا آن مدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گرفت به لطف وی از حضیض مذلت باوج عزت
ترقی کند وَكَبِّرْهُ وتعظیم کن اورا تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر بدان از وصف واصفان ومعرفت عارفان
وگفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا وهرچه در واست
آیه آخرین را ازین سوره آیة العز گویند وهر کودک از بنی عبد المطلب که به سخن در آمدی حضرت پیغامبر صلعم آیه بدو آموختی

سورة الكهف مائة وعشر آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ ثنا وستایش لِلَّهِ مر خدا را الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
الْكِتَابَ قرآنرا ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن بتنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منانست که بر بندگان ارزانی
داشته اند وَلَمْ يَجْعَلْ ونهاد لَهُ در او عِوَجًا چیزی از کجی باختلاف لفظ وتفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وگردانید
اورا قَيِّمًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط وصفت تفریط یا معتمد علیه ومرجع الیه یا قایم بمصالح عباد وبولایت
شیخ کمال الدین عبد الرزاق روح الله روحه آورده که ضمیر له راجع بعبد است ومعنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و
گردانید اورا مستقیم در جمیع احوال وهمه اقوال لِيُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم یا قرآن مر کافرانرا بَأْسًا شَدِيدًا
بعذاب سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای تعالی که معذب اوست
نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ وتا مژده وبشارت دهد پیغمبر یا قرآن مرگرویدگان را الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
می کنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده وتمام مَاكِثِينَ
درحالتی که مقیم باشند فِيهِ در اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع وانتقال سلمی فرموده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود
واجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ وبیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای
وَلَدًا فرزندی وقایلان یهودند ونصاری وبنو مدلج مَا لَهُمْ نیست ایشانرا بِهِ بفرزند یا به سخنی که می گویند مِنْ عِلْمٍ

هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب بالقاء این قول می‌کنند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانش بود مر پدران ایشان را درین باب اگر
تقلید آبای کنند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرگ کلمه ایست که از روی جرأت تَخْرُجُ بیرون می‌آید مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای
ایشان از همه قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و تشرک و احتیاج و اتصاف
بصفات حدوث إِنْ يَقُولُونَ نمیگویند إِلَّا كَذِبًا مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسید که بسبب آن آسمان
و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ
وَلَدًا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که با ایمان ایشان داشت
بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشنده‌ای مر نفس خود را
عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم برد إِنْ لَمْ
يُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی قرآن و برین کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز أَسَفًا
از روی اندوه و جزع یا حسرت یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کرده‌ایم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیزی را که بر زمین است از معادن
و نباتات و حیوانات زِينَةً لَهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظه
قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز
بسته اند شعر روی زمین بطلعت ایشان منور است ، چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ، و گفته اند
مراد ما علی الارض شهوات محرمات است که حق سبحانه فرمود که ما آرایش خلق کرده‌ایم یعنی در چشم مردم آراسته‌ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا
بیازمائیم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ نیکوتر است عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که
آن محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آنچیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت
و بناها صَعِيدًا جُرُزًا زمین هامون بی گیاه یعنی این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید و بدین زینت ناپایدار
فریفته مشوید شعر جهان از رنگ و بو سازد اسیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ دلکشش را اعتبارست
نه بوی دلفریبش را مدارست آورده اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت بپرسید
بایکدیگر می‌گفتند که قصه جوانان بس عجیب است عجب از وی که جواب آن دادند حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ نه
حسابست که می‌گویند آیا می‌پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب جنات
ماندند كَانُوا بودند مِنْ آيَاتِنَا از دلایل قدرت ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی قصه شما ایشان به نسبت آیات قدرت ما
که آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی
شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشان است که کوه بناخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بود از
رصاص یا حجر که اسمائی که اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند یا نام قریه ایشان و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که

اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته
و هر یک توسل بعمل خیر کرده چون تفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن
سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیار است و درین ترجمه آنچه اشهر و
اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید آنجا مطبخی برای بتان که
که معبود او بودند ساخته مردم شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر کس سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید
شش جوان نورسیده خدای پرست از بزرگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق سبحانه درخواست
نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر
کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید راسخ و رزین مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا
حلی که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خورد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار
خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضعی دیگر شد و جوانان
رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت کردند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری
مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان رسید و بدیشان
در آمده در موافقت موافقت نموده سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند ممتنع
نشد و خدای او را بزبان آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید
تا من شما را پاس دارم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه می‌توان گرفت پس
باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون باز
گشت کردند جوانان و منضم شدند إِلَى الْكَهْفِ بغار رجم فَقَالُوا پس گفتند رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ
لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزشی یا روزی یا امن از عدو وَهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ أَمْرِنَا از
کار ما که مفارقت کفار است رَشَدًا راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا پس نهادیم ما عَلَىٰ آذَانِهِمْ بر گوشهای ایشان
حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِي الْكَهْفِ در غار سِنِينَ عَدَدًا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ
بَعَثْنَاهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته‌ایم تا بدانند بندگان ما که
درین قصه أَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتابند است یا مؤمن و کافر یا متقدمین و متأخرین و بر هر تقدیر معلوم
کرده که کدام از اینها أَحْصَىٰ شمار نگاه دارنده‌تر است لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته
شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده اند و شما هم که دانسته‌تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه می‌کنیم یعنی میخوانیم عَلَيْكَ
بر تو که محمدی نَبَأَهُمْ خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمَنُوا بِرَبِّهِمْ

ایمان آوردند به پروردگار خود وَزِدْنَاهُمْ وبیفزودیم ایشانرا هُدًى راه نمودنی یعنی ثبات ویقین وَرَبَطْنَا وبه بستیم
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا وقوة دادیم بر اظهار حق وجرأت دادیم ایشانرا در ردّ سخن
بردقیانوس إِذْ قَامُوا چون بایستادند در پیش وی او ایشانرا بپرستش بت دعوة کرد فَقَالُوا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار
ما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار زمینها وآسمانهاست لَنْ نَدْعُوَ نخواهیم پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی إِلَٰهًا معبودی
لَقَدْ قُلْنَا بخدای که گفته باشیم إِذًا آن هنگام که دیگری را پرستیم شَطَطًا سخن خطا و دروغ هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه
که کسان ما اند در نسبت یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوا فراگرفتند بسبب تهدید دقیانوس وبیم قتل مِنْ دُونِهِ بجز خدای
به حق آلِهَةً خدایان دیگر که بر باطل اند لَوْلَا يَأْتُونَ چرا نمی آرند کافران عَلَيْهِمْ بر پرستش بتان واستحقاق ایشان
مر عبادت را بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ حجتی روشن وبرهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمانرا تکلیف بت پرستی کرد نه بحجت
وبرهان فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی
وقبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد وایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در
اثنای طریق با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وچون بیکسو شدید از اهل شرک ودوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ واز
آنچه می پرستند إِلَّا اللَّهَ مگر خدای ایشان خدایرا معبودی می دانستند وبتانرا در عبادت شریک می ساختند یملیخا فرمود
که چون از ایشان ومعبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار ودر وجای گیرید
يَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما وبسیار سازد بر شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ
وبسازد برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آنچیز که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه
برآمدند وشبان ایشانرا بغار در آورد وچون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا خفتند
ودقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمد احوال جوانان پرسید وچون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشانرا
بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی از عقب ایشان
رفت وایشانرا در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند در غار بسنگ برارید تا هم در اینجا بمیرند پس در غار
استوار ساختند ودو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال جوانانرا بر سنگی نقش کرده بر دیوار غار وضع کردند
باُمید آنکه شاید کسی بدینجا رسد واز احوال ایشان خبردار گردد غار ایشان در طرف جنوبی کوه تبا خلوس بود لاجرم
آفتاب بوقت طلوع وغروب بر دو جانب او می تافت وعفونتها آنرا تحلیل کرده هوارا باعتدال باز می آورد ودرون غار
نمی تافت تا الان واجساد ایشان متغیر نشد با ایشانرا آگهی نکرد انجنانچه حق سبحانه وتعالی می فرماید وَتَرَى الشَّمْسَ
وبه بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی
راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمال افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ وچون غروب کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان وبگردد

ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی جپ نکرند وَهُمْ وایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخنای اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا
بدیشان میرسد واز تعفن غار ایمن اند ذَٰلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلائل قدرت خداست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ
هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح ورشاد وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا فرو گذارد فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر اورا وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ وپنداری تو ایشانرا أَيْقَاظًا بیداران
که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ وحال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار حال اهل
طریقت چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال وچون سرائر ایشان دریابی بینی که از همه فارغ اند
در بوستان ذو الجلال باطن مست وبظاهر هشیار یعنی بیکار و بصورت در کار ظاهر ابا این وآن در ساخته باطنا
از جمله وا پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین
آنچه بر واست از اجساد ایشان نخورد وگویند در هر سالی روز عاشورا میگردانند وبهر تقدیر تقلب ایشان ثابت
است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ ومیگردانیم ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ
الشِّمَالِ وبجانب جپ وَكَلْبُهُمْ وسگ ایشان بَاسِطٌ گستراننده است ذِرَاعَيْهِ دستها بخود را بِالْوَصِيدِ به بیشگاه
غار وآن سگ زرد بوده یا سرخ یا خاکستری یا ابلق ودر زاد المسیر آورده که سرش سرخ وپشتش سیاه وشکمش سفید
بوده ودنبش ابلق ونامش قطمیر است یا قطفیر یا قطورا یا حمران یا ریان یا صهبان ودر تفسیر امام ثعلبی مذکور است
که هرکه هر شبانروز بر حضرت نوح ع درود فرستد از گزدم ضرری بوی نرسد وهرکه این کلمات وکلبهم باسط ذراعیه
بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان ونظر کنی بر ایشان لَوَلَّيْتَ
هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهة گریختن وَلَمُلِئْتَ ولهر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس
وبیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهة آنکه چشمهای ایشان گشاده است
وموها وناخنهای ایشان دراز شده وایشان در مکان مظلم موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با پیغمبر است
ومراد غیر وی اند القصه دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت وبدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای
حیاتش را درهم افکند وآن همه ملک ومال وجاه وجلال متلاشی گشت شعر دمی چند بشمرد وناجیز شد زمانه
بخندید کین نیز شد وبعد از وچند مالک دیگر در آن ممالک متصرف شدند تا نوبت بملک تندروس وگویند دوسیس رسید
نرا
واو مردی مؤمن وخدای ترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد ومنکر آن شدند هرچند ملک ایشانرا
پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه
گفت وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت وبیدار کردیم که نه جسد ایشان
بطول از زمان تغیر یافته ونه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت ویقظه ارزانی داشتیم بقدرت

لیتساءلوا بینهم تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل
گفت گوینده‌ای منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که به سن از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود
آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازها را قضا کنند ایشان بامداد بغار درآمده بودند درنگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده
دیدند قالوا لبثنا گفتند درنگ کردیم اینجا یوما روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز
اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنهای خود را بالیده و مویهای سر را دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی از
ایشان بعضی را که پروردگار شما اعلم بما لبثتم داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فابعثوا بفرستید احدکم یکی را
از میان خود بورقکم هذه درین درمی که دارید الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده در
نگرد ایها تا کدام از اهل مدینه ازکی طعاما پاکیزه‌تر اند از جهة طعام یعنی بنگرند که طعام کدام کس حلال‌تر و پاکیزه‌تر است
چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحهٔ ایشان باید کند فلیأتکم
برزق پس بیارد بشما خوردنی منه از آن طعام پاک ولیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت
ولا یشعرن و خبردار نکرداند بکم احدا بشما یکی را ازین شهر انهم بدرستی که اهل این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند
ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را او یعیدوکم
یا باز گردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش ولن تفلحوا اذا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات
نیابید ابدا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و احکم ایشان بود وصیتها قبول نموده روی بشهر نهاد
بدر دروازه رسید اوضاع آن متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بنمطی دیگر یافت
حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درهمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند خباز
زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنج یافته آن زر ببازار دیگر نمود و بیک لحظه در بازار منتشر شد و بشحنه
رسید و یملیخا را طلبیده تعظیم نمود طلب باقی زرها کرد و یملیخا گفت من زر نیافته‌ام دی روز از خانه پدر برداشته‌ام و
امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و ویرا تکذیب نمودند و او از غایت
دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال
شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با من سخریه می‌کنید که ما دی روز جماعتی که یکجا بکوه زدیم و امروز
مرا بطلب طعام فرستاده اند من بجز این چیزی دیگر ندانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان
و اشراف بلد روی بغار نهادند و یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک برسید و آن لوح که بر دیوار غار
بود برخواند و اسامی ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شد در ایشان
سلام کرد جواب دادند حق سبحانه ازین اخبار فرمود که وکذلک و همچنانکه ایشان را بیدار کردانیدیم اعثرنا علیهم مطلع کردا نیدیم

تندروس

تندروس و قوم او را بر ایشان لیعلموا تا بدانستند ان وعد الله آنکه وعده خدای به بعث و حشر حق راست و درست
است چه خواب و بیداری بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وان الساعة و دیگر بدانستند که قیامت لا ریب فیها هیچ شک
نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان اذ یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر
امرهم امر دین خود را بعضی میگفتند حشر ارواح را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین
ایشان ظاهر شد که روح و جسد با یکدیگر مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی نفس ایشان کرده سیصد و نه
سال بدنهای ایشان از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفس همه مردمان و امساک اجزاء ابدان (نفوس)
ایشان و دیگر بار فرستادن ارواح آن پیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست آورده اند که جوانان
ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل ع آمد که یا رسول الله تو ایشان را درین دنیا نخواهی دید
اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا برفتن فرمایم جبرئیل ع
گفت ردای مبارک خود را بگستران و مرتضی علی و صدیق و فاروق و ابوذر را بگو تا هر یک بطرفی نشیند و باد خود را که مسخر سلیمان
بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را برداشته بر آن غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده
سنگ برداشتند سگ ایشان روشنی دید مبارک در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن گرفت
و بر ایشان اشارت کرد که در آیند ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح و اجساد ایشان را باز آورد
تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبدالله شما را اسلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد
صلی الله علیه و سلم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام قبول نمودند حضرت پیغامبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود
تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی علیه السلام از اهل بیت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند
پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالت که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند
فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بدان بنا موضع
ایشان را بشناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعت مینمایند در باب
ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بدین ایشان قایل بودند
لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند سیقولون زود باشد که بگویند یهود
یا یعقوبیان از نصاری که اصحاب کهف ثلاثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان ویقولون و گویند نسطوریه
از ترسایان خمسة پنج تن اند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن به
پوشیدگی یعنی گفتاریست که به پندار و اختراع خود میگویند ویقولون و گویند مسلمانان باخبار رسول ع سبعة ایشان

هفت تن اند وثامنهم کلبهم وهشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو آفریدگار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان
ما یعلمهم نمی داند عدد ایشان را الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم ابن
عباس رضی الله عنه گوید انا من ذلک القلیل واز مرتضی علی علیه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند واسماء ایشان
اینست یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش واسم راعی مرنوس کستت واسم کلب قطمیر ودر روایت دیگر
در اسماء ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد این است ودر تیسیر از عبدالله عمر نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این
اسما را بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فرو میرد واهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار
احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود باجود ایشان قایمست وکهف خلوتگاه ایشان بود وکلب نفس حیوانی و
نزد جمعی اشارتست بروح وقلب وعقل فطری ومعیشت وقوت قدسیه وسر وخفی که تعلق به کهف بدن دارد ودقیانوس
نفس اماره است وحواله توضیح این سخنان بجواهر میرود فلا تمار پس جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف با اهل
کتاب جدال مکن الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی بتمهید منتهای در مجادله برایشان آنچه در قرآن است وبر تجهیل ایشان
اشتغال منمای ولا تستفت وفتوی مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که
چون سوال اشیاء مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم ونگفت انشاء الله
یازده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد وقریش طعنه آغاز کردند وغبار ملال بر مرات دل مبارک آنحضرت نشست حق سبحانه
این آیة فرستاد ولا تقولن لشیء ومگوی مر چیزی وکاری که قصد داری انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک آنرا غدا فردا
الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد یعنی گوئی اگر خواهد خدای واذکر ربک ویاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون
فراموش کرده باشی وبگو انشاء الله ویاد پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی از خود چه حقیقت ذکر فنا ذاکرست در مذکور
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود وجان وی در سر نور عیان گردد و
عیان از بیان دور بگه   نی بیان در گنجد اینجا نه عیان   نی من ونی ما ونی نام ونشان   ذکر ذاکر محو گردد بالتمام
جملگی مذکور ماند والسلام وقل عسی وبگو شاید ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب با آنچه نزدیکتر
است من هذا از شان اصحاب کهف که می پرسید رشدا از راه صواب وچون عصا لا ابداست او راه نمود به نبی که چیزی
از قصه اصحاب کهف وآن اخبار انبیاء وامم سابق بود وانبیاء از نوازل وحوادث آینده ولبثوا ودرنگ کردند آن جوانمردان
فی کهفهم در غار خود وقتی که در غار بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا وزیاده کردند وبر وی افزودند
نه سال در لباب آورده که سیصد سال شمسی بوده ونه سال بر او افزوده اند تا سال قمری شده وجه تفاوت بین
السنین در هر سالی قریب یازده روز است وبه تحقیق سیصد سال شمسی سیصد ونه سال قمری وده ماه ونوزده روز
باشد در زجاجست که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله بگوی خدا اعلم

بما لبثوا داناترست بمقداری که درنگ کرده اند له مر اوراست غیب السموات والارض پوشیدهای آسمان وزمین
یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع وچه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهالی
آسمان وزمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک وانباز نمی کند خدای فی حکمه در
فرمان وقضاء خود احدا یکی را از موجودات علوی وسفلی واتل وبخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو
من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغیر کننده نیست لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب
کهف فرو فرستاد ولن تجد ونیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده است که قومی از رؤسای کفار
حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم گفتند این پشمینه پوشان پی قدر را چون صهیب وعمار وخباب که بوی خرقهای ایشان مارا
متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیة نازل شد واصبر نفسک وباز دار تن خود را وشکیبایی
کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد وشبانگاه مراد طرفی نهارست صلوة
فجر وعصر یا مجامع اوقات یعنی شب وروز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او یا او را می جویند و
جویای غیر او نیستند ونزد بعضی این آیة مدنیست وسبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفة قلوب عیینه بن حصن واقرع بن
حابس وامثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با مسلمانان وابوذر وفقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را
دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیة آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح وشام برای
رضای خدای به پرستش او می گذرانند ولا تعد وباید که در نگذارد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان
بر مدار وبغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت را ص
بدنیا وزینت آن میل نبوده بلکه معنی آیة این بوده که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل ببینی از فقراء معرض بر اغنیا
مقبل باشد ولا تطع وفرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل گردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما وانکس امیه
بن خلف واتباع او یا عیینه واشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل گردانیده ایم و
اتبع واو پیروی کرده است هویه آرزوی نفس خود را وکان امره وهست کار او فرطا تباه وضایع یا موجب حسرت و
ندم وهلاکت وقل وبگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن الحق من ربکم یعنی پیغام من راست وسخن درست
از آفریدگار شما فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء وهر که خواهد نا گرویدن فلیکفر
گو مگرو وامام زاهد آورده که امر توعید وتهدیدست نه امر اجازت واباحت وابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبارست
یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آورد هر آینه ایمان آورد وهر کرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد وما تشاءون الا ان یشاء
الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغیر مبرا واز صفت تبدیل معراست شعر هر کرا خواهی بخوان وهر کرا
خواهی مخوان   حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران

هفت تن اند وثامنهم کلبهم وهشتم ایشان اسک ایشان قل ربی بگو آفریدکار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان
ما یعلمهم نمی داند عدد ایشانرا الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرانست صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم ابن
عباس رضی الله عنه گوید انا من ذلک القلیل وازمرتضی علی علیه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند واسماء ایشا
اینست یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش واسم راعی مرنونس است واسم کلب قطمیر وصد روایت دیگر
در اسماء ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبدالله عمر نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این
اسما را بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فرو میرد واهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار
احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود با جود ایشان قایمست وکهف خلوتگاه ایشان بود وکلب نفس حیوانی و
نزد جمعی اشارتست بروح وقلب وعقل فطری ومعیشت وقوت قدسیه وسر وخفی که تعلق بر کهف بدن دارد ودقیانوس
نفس اماره است وحواله توضیح این سخنان بجواهر میرود فلا تمار پس جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف با اهل
کتاب جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله با ایشان آنچه در قرآنست وبر تحمل ایشان
اشتغال منمای ولا تستفت وفتوی مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که
چون سوال مسئله مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم ونگفت انشاء الله
یازده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد وقریش طعنه آغاز کردند وغبار ملال بر مرآت دل پیغمبر علیه السلام نشست حق سبحانه
این آیه فرستاد ولا تقولن لشیء ومگو مر چیزی وکاری که قصد داری انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک آنرا غدا فردا
الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد یعنی بگو مگر خواهد خدای واذکر ربک ویاد کن مشیت پروردکار خود را اذا نسیت چون ا
فراموش کرده باشی وبگو انشاء الله ویاد پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی از خود چه حقیقت ذکر فنا ذاکرست در مذکور
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در ستر مذکور شود وجان وی در سر نور عیان گردد و
عیان از بیان دور بکند   نی بیان درگنجد اینجا نه عیان   نی من ونی ما ونی نام ونشان   ذکر ذاکر محو گردد با تمام
جملگی مذکور ماند والسلام وقل عسی وبگو شاید ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب با چیزی که نزدیکتر
است من هذا از شان اصحاب کهف که می پرسید رشدا از راه صواب وچون عصا الابداست او راه نمود به نبوتر چیزی
از قصه اصحاب کهف وآن اخبار انبیا وامم سابق بود وانبیا از نوازل وحوادث آینده ولبثوا ودرنگ کردند آن جوانمردان
فی کهفهم در غار خود وقتی که در غار بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا وزیاده کردند وبر او افزودند
نه سال در لباب آورده که سیصد سال شمسی بوده ونه سال بر او افزوده اند تا سال قمری شده وجه تفاوت بین
السنین در هر سالی قریب یازده روزست وبه تحقیق سیصد سال شمسی سیصد ونه سال قمری وده ماه ونوزده روز
باشد در زجاجست که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله بگوی خدا اعلم

بما لبثوا داناترست بمقداری که درنگ کرده اند له مراورا است غیب السموات والارض پوشیدهای آسمان وزمین
یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع وچه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهالی
آسمان وزمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک وانباز نمی کند خدای فی حکمه در
فرمان وقضاء خود احدا یکی را از موجودات علوی وسفلی واتل وبخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو
من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغیر کننده نیست لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب
کهف فرو فرستاد ولن تجد ونیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده است که قومی از رؤسای کفار
حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم گفتند این پشمینه پوشان پی قدر را چون صهیب وعمار وخباب که بوی خرقهای ایشان ما را
متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد واصبر نفسک وباز دار تن خود او شکیبایی
کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد وشبانگاه مراد طرفی نهار است صلوة
فجر وعصر یا مجامع اوقات یعنی شب وروز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او یا اورا می جویند و
جویای غیر او نیستند ونزد بعضی این آیه مدنی است وسبب نزول آن بوده که جمعی از مولفة قلوب عیینة بن حصن واقرع بن
حابس وامثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با مسلمانان وابوذر وفقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشانرا
دور سازی ما نزدیک تو آییم بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح وشام برای
رضای خدای به پرستش او می گذرانند ولا تعد وباید که درنگذارد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان
برمدار وبغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت را صلعم
بدنیی وزینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه این بوده که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیی است چه مایل بدنیی از فقرا معرض بر اغنیا
مقبل باشد ولا تطع وفرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما وانکس امیه
بن خلف واتباع او یا عیینه واشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کردانیدیم و
اتبع واو پی روی کرده است هویه آرزوی نفس خود را وکان امره وهست کار او فرطا تباه وضایع یا موجب حسرت و
ندم وهلاکت وقل وبگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن الحق من ربکم یعنی پیغام حق راست وسخن درست
از آفریدگار شما فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء وهر که خواهد نا گرویدن فلیکفر
کو مگرو وامام زاهد آورده که امر توعید وتهدیدست نه امر اجازت واباحت وابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبارست
یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آورد هر آینه ایمان آورد وهر کرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد وما تشاءون الا ان یشاء
الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغیر مبرا واز صفت تبدیل معراست شعر هر کرا خواهی بخوان هر کرا
خواهی مخوان برادران • حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران

آنانکه گرویده اند و عمل صالح کرده اند

یعنی ناکرویدکان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتش که بکرد در آید ایشانرا سُرَادِقُهَا سراپردهای آن تشبیه کرده آتش را که محیط بود به کافران بسراپرده که مشتمل باشد براهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوار است غلظ که هر یک ازان چهل ساله راه که بکرد کافران در آید وَإِن يَسْتَغِيثُوا واکر فریاد خواهی کنند از تشنکی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ ماننده دردزیت یا مس کداخته که پیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهارا از فرط حرارة بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ و بد بستا آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بکرویدند آنانکه بکرویدند بخدای و بکتاب و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق ما ضایع نکردانیم ... کاران أُولَٰئِكَ لَهُمْ مرایشانراست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها در آن مقیم باشند فِيهَا در آن بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها ساخته شده مِن ذَهَبٍ از زر در زاد المسیر آورده ابن جبیر نقل میکند که هریک از بهشتیانرا سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لولو و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و پوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِّن سُندُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای ستبر فراخور آرزوی هریک مُّتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدکان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداش است بهشت و نعیم وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه کاه یا منکوان بهشت و آرامکاه وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا و بیدا کن برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدام است رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن بود و دیکری قطروس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار دینار تصرف کردند کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرده حق سبحانه از مآل حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم یکی از ایشانرا یعنی قطروس جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انکور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف کردانیدیم آنرا بنخلها یعنی درختان خرما کرد اکرد آن در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و بیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بداد میوه و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِم وستم نکردی یعنی کم نساختی مِّنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزیرا یعنی دراغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انکور و خرما و میوهای دیکر داشت و اختصاص آنها بذکر غالبه بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده از و در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس کفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع بیدا کرده ام و غلامان و خادمان بیدا کرده ام تو چرا تنکدست و پریشان حالی یهودا کفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه کرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و کفت زر نقد بوعده نسیه

از

از دست دادی و خود را محتاج کردانیدی فَقَالَ پس کفت قطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود را یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میکردانید یعنی این میکفت و آن جواب میداد کافر کفت أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهة مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا کرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ کفت کمان نمی برم أَن تَبِيدَ آنکه فانی شود و بیس آید و نابود کردد هَٰذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرکز شعر من نیست این دنیا سپری وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و کمان نمی برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِن رُّدِدتُّ و اکر باز کردانیده بزعم تو إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردکار من چنانچه تو میکویی و مرا بر انکیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا بهتر از این بوستانها مُنقَلَبًا جای باز کشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه این باغ بمن داده قَالَ لَهُ کفت مر قطروس را صَاحِبُهُ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی با نکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکس که بیافرید ترا مِن تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از ماده که نطفه نر و بیست ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد مرد رسیده و درست اندام لَّٰكِنَّا لیکن میکویم هُوَ اللَّهُ اوست خداوند بحق رَبِّي پروردکار من از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیکردانم بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند خود هیچ کس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ به بوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نکفتی که آنچه خواهد چنان شود یعنی آنکه کفتی هرکز زوال بدین باغ نرسد بایستی کفت که اکر خواهد خدای فانی کرداند و چرا نکفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوة هیچ کس را مکر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارة باغ و تدبیر امر آن میسر شود بمدد کاری لطف حضرة باریست إِن تَرَنِ أَنَا اکر می بینی مرا أَقَلَّ مِنكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهة مال و فرزند فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا پروردکار من بوستانی خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهة ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستاد عَلَيْهَا بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذابی سخت مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس کردد بوستان تو صَعِيدًا زمینی هامون زَلَقًا بی کیاه که پای برو بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا کردد مَاؤُهَا آب بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَن تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چکونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست کردانید و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ و فرو کرفته شد بعذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب کشت هر بنا که در باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میکردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلَىٰ مَا أَنفَقَ بر آن چیزی که خرج کرده فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران بروی افتاد یا جفته که بسته بودند بیفتاد آنکه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُولُ و میکفت يَا لَيْتَنِي کاشکی من لَمْ

اشرك ابنا زنمی کرفتم وشریک نمی ساختم بربی احدا به پروردکار خود دیکری را تا بوستان من به سبب شرک من خراب
نمی شد ولم تکن له ونبود مر او را فئة ینصرونه کروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای که او بر آن قادر
بود و او را نصرت نکرد وما کان ونبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را وانتقام کشنده هنالك آنجا یعنی بوقت
زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدا راست وبس الحق خدا راست
کویی درست کار هو خیر او بهتر است ثوابا از جهة پاداش مومنان که بدو امید وار بودند وخیر عقبا وبهتر است از جهة عاقبت
مرینده ترس کار را یعنی عاقبت طاعت غیر او وصاحب آیات ثلاث تمثیل میکند رجلین را به نفس کافر و مومن وجنتین را به
نفس وهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات ونخل مستلذات وزرع تمتعات بهیه ودر بواقی احوال مناسب این مثل سخنان
دارد وموضع بیان آن جواهر التفسیر است واضرب لهم وبیاد کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندکانی ایشان در
جهان کماء انزلناه مانند کیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم من السماء از سحاب یا جانب آسمان فاختلط پس بیامیخت به
بآن آب نبات الارض آن کیاه رسته از زمین و قوت کرفت و نشو ونمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه وخرم شد
فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیکر کشت آن کیاه تازه وزیبا هشیما خشک کشته ودرهم شکسته بمثابه که از خشکی
وشکستکی تذروه الریاح پراکنده میکرداند او را بادها و از زمین بر می کنند وبهر طرف می برند وکان الله وهست خدای علی کل
شیء بر همه چیز از انشا وافنا مقتدرا توانا تشبیه کردند زندکانی دنیا را بکیاهی که از آب باران سبز شود وبالد و بکمال
نمو رسد و وقت آن در آید که از و نفع کیرند ناکاه آب از و منقطع کردد وخشک وبی فایده بماند همچنین آدمی تا زندکی
وتازکی دارد خوش بر آید همین که نامه عمر از عنوان به پایان رسد بتقاضی اجل در آمده نهال نهاد را به صرصر فنا خشک
سازد وخرمنهای آرزو بباد نیستی بر دهد شعر بهار عمر بسی دلفریب ورنکین است ولی چه سود که دارد خزان
مرک از پی رؤساء عرب بمال وفرزند فخر ومباهات میکردند وبیغامبر را صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه درویش است
ودختر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که المال والبنون مال وپسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندکانی دنیا اند نه
زاد قبر وتوشه راه معاد چه باندک زمانی عرصه تلف وهدف زوال خواهد شد والباقیات الصالحات وهر کارهای
شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربك بهتر است نزدیک پروردکار تو ثوابا از جهة پاداش
وخیر املا وبهتر از امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت یابد بعضی علما بر آنند که باقیات
صالحات نمازهای پنجکانه است وکویند کلمات خمسه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه کانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم یا سخنان خوش
که سبب فرح قلوب کردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم هن ستر من النار سبب خلاص
والدین باشد امام قشیری فرموده که باقیات صالحات آن عملهاست که منسوب بطمع وغرض نباشد بلکه خالصا لله بود

تا نتیجه آن ابدا به سمت بقا موسوم تواند بود رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل بآنست که رؤیة عمل از تو مرتفع شود یعنی
عمل را از خود نه بینی ونه دانی ویوم نسیر الجبال ویاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم ودر هوا پراکنده سازیم وتری
الارض وبه بینی زمین را بارزة ظاهر شده از زیر کوهها ومردکان همه بر روی آمده وحشرناهم وحشر کنیم همه را یعنی بجایی
جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس نکذاریم منهم احدا یکی را حشر نا کرده وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربك بر حساب
آفریدکار تو صفا استاده صف کشیده وحق سبحانه کوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما برهنه وتنها بی خدم وحشم ومال
ومنال کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ خبر نداشتید بل زعمتم بلکه کمان بردید و پنداشتید
الن نجعل آنکه نسازیم لکم برای شما موعدا وقتی برای ایجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص
برای منکران بعث است ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در
میزان فتری المجرمین پس به بینی کناهکاران را مشفقین ترسان واعراض کنندکان مما فیه از آن چیزی که در کتاب ایشان
باشد از کناه وفراموش کرده باشد یعنی چون بر آن مطلع کردند خوف بر ایشان مستولی کردد ویقولون وکویند یا ویلتنا
وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا یغادر فرو نکذاشته صغیرة ولا کبیرة کناهان خورد و
بزرک الا احصاها مکر شمرده است همه آنرا وضبط کرده ونکاه داشته ووجدوا ما عملوا وبیابند آنچه کرده اند حاضرا
در پیش آمده ولا یظلم ربك وستم نکند پروردکار تو احدا بر کسی به نقصان حسنه او یا زیادتی سیئه او واذ قلنا ویاد کن
آنرا که کفتیم ما للملائکة اسجدوا مر فرشتکان را که سجده کنید لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مکر ابلیس
کان بود من الجن از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن کروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند وابلیس از ایشان بود و
غیر ایشان ملائکه مخلوق اند از نور وقول اول اصح است چه در همین آیه او را ذریة اثبات می کند وملائکه را ذریة نیست و
دلیلی دیکر آنست که میکوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردکار خود فا برای سببیت است یعنی عاصی
شد بجهة آنکه در اصل جنی بوده افتتخذونه آیا فرا می کیرید شیطان را وذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان میکیرید و فرمان
برداری می کنید ودر من عاصی میشوید وهم وحال آنکه ابلیس و ذریة او لکم عدو مر شما را دشمنان اند بئس للظالمین بد است
ستمکاران را ابلیس وذریة او بدلا بدلی از خداوند کویند ذریة از قبل مجاز بود واکثر بر آنند که او را ذریة هست در تبیان
آورده که چون حق سبحانه ابلیس را بر انداز پهلوی چپ او زوجه او را که او را نام دارد بیافرید و او را به شمار ریکهای بیابان
فرزندان اند واز اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته ودیکری لاقیس ودلهانست در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس
طهارتست ودلهان موسوس صلوة وبعضی بر عکس کفته اند وباتفاق زلنبور از اولاد صاحب اسواقست ومسوط صاحب
اراجیفاست وداسم با خورنده طعام که بسم الله نکفته باشد شرکت می کند در خوردن وموهس موکل عملهاست که ایشانرا
باهواء مختلفه میدارد ما اشهدتهم حاضر نکردانیم شیطان واولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان وزمین

یعنی [illegible]

تا با ایشان مشورت کنم یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ونه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن
بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا ومیگوید ایشان در آفرینش آسمان وزمین حاضر نبودند تا غیب از او دانند
واز آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز میگیرند وَمَا كُنْتُ ونیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ
فرا گیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریهٔ اویند عَضُدًا یاران ومددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار ومددکار وَيَوْمَ
يَقُولُ ویاد کن روزی را نیز که خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوا بخوانند به
آواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا آنانکه گمان برند که ایشان انبازان من اند واضافهٔ شرکائی بزعم ایشانست وبجهت
توبیخ وتقریع نیز می باشد فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران بتانرا واستغاثه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشانرا
وبفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وگردانیم میان کفار و آلههٔ ایشان مَوْبِقًا جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان
ایشان که مهلکهٔ عظیم باشد وهمه ایشانرا در آن معذب سازیم واز عبد الله بن عمر منقولست که موبق وادی باشد عمیق در
جهنم که بدان جدا کند میان اهل لا اله الا الله وما سوای ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ وببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه
از جهل سال راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا درافتاده اند بدان وَلَمْ يَجِدُوا ونیابند عَنْهَا از آن آتش
مَصْرِفًا مکانی که باز گردند بدان تا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستی که
که ما بیان کردیم ومفصل گردانیدیم فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بآن محتاج اند از
قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد ودلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید حق تعالی بمحض
فضل قدیم عظیم در کتاب کریم وحکم قویم آنچه مرجمله را بکار آید بیت گفته آنجا که می باید وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ
بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است جَدَلًا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تراست وخصومت
او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و
حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ ومنع نکرد اهل را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند وتصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون
آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمدست صلی الله علیه وآله وسلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ومنع ننمود ایشانرا از آنکه استغفار
کنند از گناهان وآمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان نبوی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ
سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی ومستاصل کردند یعنی
در دو بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ ونفرستیم ما فرستادگانرا إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ وبیم
کنندگان مر مشرکانرا بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیات
است بعد از ظهور معجزات وچرا چنین میکنند لِيُدْحِضُوا تا زائل کردانند از مقر خود وباطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال
حق را که قرآنست یا دین قوم محمد وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وفرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا أُنْذِرُوا وآن چیزی را که بیم کرده

شده اند

شده اند بدان از قیامت وعذاب یعنی قرآن ومواعید اخروی را گرفتند هُزُوًا افسوس کرده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست
ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن
وقبول نکند وَنَسِيَ وفراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دستش یعنی فراموش
کرده انداز کفر ومعاصی خود وتفکر نمی کنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ ودر گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا
چنانچه حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ واگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان وقرآن فَلَنْ
يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنگاه که دعوت کنی بدعوت تو براه نیایند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم
ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ وپروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ
اگر بگیرد خدای ایشانرا یعنی کافرانرا بِمَا كَسَبُوا بآنچه می کنند از گناهان که شرکست وتکذیب پیغامبر وقرآن لَعَجَّلَ هر
آیینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مشرکانرا هست مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که
روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا پناهی وگریزگاهی وَتِلْكَ
الْقُرَى وآن وادیها که قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر واحقاف ومؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا
ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر وتکذیب ومجادله ومعاصی وَجَعَلْنَا ومقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان
مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش ونپس نیفتاد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرک ونافرمانی دست باز نمیدارند
السعید من وعظ بغیره شیخ رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت انجام فرموده شعر
نیکبخت آنکسی بود که دلش ٭ آنچه نیکی در وست بپذیرد ٭ دیگر از او چه پند داده شود ٭ او از آن پند بهره برگیرد
آورده اند که موسی ع بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که مستمعان بر آمد وهمه در ادای
آن کلمات وتامل در معانی وحقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین
از تو داناتر موسی ع فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری وگویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت پی آنکه بدان
تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی رسانید که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص
وبا یکی از خواص خود تا منزل وی برو وبا خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی تهیه نموده روی
براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَى ویاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد وخادم خود یعنی یوشع بن نون را ع
که بطلب خضر ع لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّى أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست
وآن ملتقی بحر روم وفارس بوده گویند آنموضع از افریقیه است ودر زاد المسیر طنجهٔ مغرب آورده ودر بند شروان
نیز گفته اند القصه موسی ع فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمان دراز که هشتاد سال
باشد یعنی بر هیچ وجه روی از سفر نمی تابم تا او را نیابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ٭ ای یوشع تو باز

موافقت نمای در طلب این بنده یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت تو مغتنم میشمارم ، خوش است
آوارگی او را که همراهی چنین باشد ، پس یوشع چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شد فلما
بلغا پس آن هنگام که رسیدند مجمع بینهما بمجمع که میان دو دریاست آنجا بصخره که بر کنار چشمه بود نشستند و موسی ع
در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان کرده چکید فی الحال ماهی بریان
کرده چکید و زنده شد و روی به دریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب در آمد تفقد حال یوشع و ماهی ناکرده
روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ سبیله پس فرا گرفت ماهی راه خود را
فی البحر در دریا سربا مثل سربی دابه که در آن توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاق مرتفع می
ایستاد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی ع لفتیه
مر جوانمرد خود یوشع را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و
دمی برآسائیم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا هذا ازین سفر که کردیم نصبا رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد
قصه ماهی بیادش آمد قال ارأیت گفت خبر داری اذ اوینا الی الصخرة چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی
بدرستی که من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو گویم وما انسانیه و فراموش نکرد بر من ذکر او را
الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا واتخذ سبیله و گرفت ماهی راه خود را
فی البحر در دریا عجبا راه عجب که هرجا میرفت راه فراخ پیدا می شد و زمین دریا خشک میگشت قال گفت موسی
ذلک آن قصه ماهی است ما کنا نبغ آنچه بودیم ما که می طلبیدیم چون حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه
نماید بدان کسی که می طلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای قدم خود قصصا از پی رفتنی تا رسیدند
بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا
بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه داده ایم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت
بقول کی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند وعلمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از
نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذوالنون مصری قدس سره نقل میفرماید
که علم لدنی آنست که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقن
حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که داند این علم مخصوص انبیاست و در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره
نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفته اند اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت شعر
گلشنی کز بقل روید یکدم است ، گلشنی کز عقل روید خرم است
گلشنی کز گل دمد گردد تباه ، گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ، علم چون بر دل زند یاری شود ، علم چون بر گل زند باری شود
آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه زده و جامه خود را در سر کشیده موسی سلام کرد خضر جامه از روی دور
کرد جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم

و در جواب کسی که گوید پیغامبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول باید که اعلم باشد از مرسل
الیهم در آنچه بایشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته انتم اعلم
بامور دنیاکم مؤید این قولست قال له موسی گفت موسی مر خضر را هل اتبعک آیا پیروی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه
بیاموزانی مرا مما علمت از آنچه بتو آموخته اند رشدا علمی که مبتنی باشد بر رشد یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر بدرستی
که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با من شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر
ظاهر است شاید از من عملی صادر شود در ظاهر آن منکر و ناشایست نماید و توجه حکمت آنرا ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی
وکیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آن چیزی که احاطه نکرده به بآن چیز خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن
نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از
تو بینم ولا اعصی لک و نافرمانی نکنم لک امرا مر ترا در هیچ کار قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی میکنی مرا
فلا تسألنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن حتی احدث لک
تا من نو سازم برای تو منه از آن چیز ذکرا بیانی که تو در یابی موسی قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع
بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند
ملاحان راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته به تعظیم تمام به کشتی در آوردند حتی اذا رکبا فی السفینة تا چون نشستند در کشتی و
بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی آیا سوراخ کردی
کشتی لتغرق اهلها تا غرقه گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرقه شدن سفینه باشد
لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر که آیا نگفتم که تو
لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مؤاخذه مکن مرا بما
نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مسازم مرا من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و
با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون آمده رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی
میکردند پسر زیبا روئی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او حیسور یا حیسون و نام پدرش سلاسل
یا کلمارذی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون
بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضر او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بذبح یا خنق قال اقتلت
گفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة نفس پاکیزه را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس قصاص
چگونه بکشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده الجزو السادس عشر من اجزاء الثلثین قال الم اقل
گفت خضر که آیا من نگفتم لک انک مر ترا اول مصاحبت که تو لن تستطیع طاقت نداری و بر نتوانی معی با من و فعلهای من صبرا

شکیبایی کنی و رزیدن قال کفت موسی ان سألتک اکر سؤال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکر بعدها
پس از ین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه
بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی از روی شرم کفت فلا
تصاحبنی اکر شکیبایی نمودی و با مصاحب خود در نیک نمودی هر آینه چیزهاء شکفت دیدی فانطلقا پس برفتند و رفتند
حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة باهل دهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا با جدوان از ارمینیه یا برقه یا بربر زمین و اهل آن
دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و برای هیچکس نکشادندی نماز شام بود که موسی و خضر بدان دیه رسیدند خواستند
که بدیه درآیند دروازه نکشودند استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن دیه را و کفتند اینجا آمدیم و کرسنه نیز هستیم چون
ما را در دیه جای ندادید باری طعام برای ما بفرستید فابوا پس سر باز زدند اهل آن دیه ان یضیفوهما از انکه ایشانرا مهمانی کنند
ایشان شب کرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا فیها پس یافتند در نواحی آن دیه جدارا دیواری مایل شده
بیکطرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه بیفتد و در کرد از بیخ اراده دیوار مجازست یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه
پس خضر راست کرد یا آنکه اساسش را فکند و کل استحکام داد قال کفت موسی که اهل این دیه ما را جائی ندادند و طعامی نیز نفرستادند
پس بجه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی لو شئت اکر میخواستی لاتخذت علیه هر آینه فرا میکرفتی علیه بر تعمیر این دیوار اجرا
مزدی قال هذا خضر کفت اینست فراق بینی و بینک جدایی من و تو یعنی کفته بودی که اکر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من مصاحبت
مکن اینک وقت فراق رسید سانبئک زود باشد که آکاه سازم ترا بتاویل ما لم بمعنی آنچه نتوانستی تستطع علیه صبرا بر آن
شکیبایی نمودن و از حیثیت ظاهر بران انکار کردی اما السفینة اما کشتی بود فکانت لمساکین مر محتاجانرا که ده برادر بودند پنج
بیمار و بر جا مانده و پنج دیکر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار می کنند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای ان
اعیبها آنکه اورا سوراخ سازم و عیب ناک کنم وکان و حال آنست که هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که اورا
جلندی بن کرکر کویند یاخذ میکرد کل سفینة هر کشتی نیکو می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان باز می ستاند من آن کشتی را
معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان محروم نکردند شعر کر خضر در بحر کشتی را شکست ❁ صد درستی در شکست خضر هست
واما الغلام و آن پسر کشته کشته فکان ابواه پس بودند مادر و پدر او مؤمنین کرویدکان فخشینا پس دانستیم یا ترسیدیم
ان یرهقهما آنکه در رساند بدیشان طغیانا بی باکی وکفرا و کفران نعمت یعنی شاید که با فسق و کفر او در سازند از روی مهربانی
که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فاردنا پس خواستیم ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشانرا ربهما
پروردکار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر از وی زکوة از روی طهارت و پاکیزکی یعنی از لوث کناه و شوب اخلاق ردیه مزکی باشد واقرب
رحما و نزدیکتر از جهة بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغامبری اورا
بعقد در آورده هفتاد پیغامبر از نسل او پدید آمدند شعر آن پسر را کش خضر ببرید حلق ❁ سر آن را در نیابد عام خلق

آنکه جان بخشد اکر بکشد رواست ❁ نایبست و دست او دست خداست ❁ پس علاوتها که آن یادی بود ❁ پس
خرابیها که معماری بود واما الجدار فکان و اما دیوار هست لغلامین یتیمین برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم
وایشان هستند فی المدینة در شهر مراد قریه مذکوره است وکان تحته و هست در زیر دیوار کنز لهما کنجی برای ایشان و اکر
دیوار بیفتادی آن کنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وکان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا مردی شایسته نام او
کاشح و کفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیکر بوده خدای ایشانرا بجهة صلاح آن پدر محافظت نموده
فاراد ربک پس خواست آفریدکار تو ان یبلغا آنکه برسند یتیمان اشدهما بقوت و کمال رشد خود ویستخرجا و بیرون
آرند کنزهما کنج خود را رحمة بخشش از پروردکار خود وما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری از رای خود بلکه بفرمان
حق تعالی کردم که خواست که کنج بمستحقان رسد آورده اند که آن کنجی بود از زر و نقره و کویند علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از
زر و نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چکونه اندوهکین شود و شکفت می
دارم از انکه کرویده است برزق حق چرا خود را در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق بمرک کند چرا شادمان کردد و شکفت
از شخصی که ایمان بحساب دارد برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیا و دنی و تقلب و انقلاب احوال ارباب و را اندر چرا
دل در و بندد لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ذلک اینست تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن
صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیکر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود آوردند و محققان را درین قصه
بسی نکات و اسرارست خصوصا صاحب بحر الحقایق که بیان دقایق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارت خوش
و تقریر دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت ویسئلونک و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود
عن ذی القرنین از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهة ذو القرنین کفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد
یا در زمان او دو قرن از مردم درکذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب مخوده یا کریم الطرفین بوده
یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو کیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومی
است و در نبوت او اختلاف کرده اند قل بکو ای محمد سأتلوا علیکم زود باشد که بخوانم منه ذکرا از وی چیزی و بیانی انا
مکنا بدرستی که ما ممکن کردانیدیم یعنی دست رس دادیم له مر او را به استیلا فی الارض در زمین وآتیناه و عطا کردیم
او را من کل شیء از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا و دادیم
او را از هر چیزی که میخواست سببا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز که میسر می شد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را
مسخر او کردانیده بود و در زاد المسیر آورده که سحاب را به فرمان او کرد تا بر و سوار شود هر جا میخواست میرفت روزی از روم
بیرون آمد مصر را مسخر او کردانید و با زنکیان حرب کرد و بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی رفت
سببی را که بمغرب تواند رفت و بدان سبب توسل جسته میرفت حتی اذا بلغ تا چون رسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن

آفتاب یعنی نهایت عمارة در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که در رأی العین تَغْرُبُ فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب کم
وحفص حَمِئَةٍ میخوانند یعنی چشمه آب مکدر گلای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریا محیط غربی قَوْمًا گروهی
را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی تن آور با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و
طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذوالقرنین این ندا اگر او نبی بوده بالهام بر لسان
پیغامبر زمان او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی این قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیاورند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ
و یا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی اگر بگروند قَالَ گفت ذوالقرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی
بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ
يُرَدُّ پس بازگشته شود إِلَى رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند او را خدای عَذَابًا نُكْرًا
عذابی سخت منکر که مثل و معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای
ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَى پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا
از فرمان ما یعنی از آنچه فرمایم يُسْرًا کاری آسان فراخور طاقت او در راه آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بر
گوش و دهن ایشان در آمد و زنهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باز از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت
و قوم ناسک را بخود برده لشکر را از پیش روان کرده و لشکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم
هاویل را که در قطر یمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّى إِذَا بَلَغَ چون رسید
مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی را که مبداء عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد
تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او بر می افتد عَلَى قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ نگردانیده بودیم و پیدا کرده لَهُمْ بر ایشان مِنْ دُونِهَا
از دون آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوششی نبود
و زمین ایشان نیز نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی به سردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع
پذیرفتی از سمت الرأس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفته و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان
منسک اند كَذَلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایشان روان شد و
بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه کردیم بِمَا
لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که برو جمع شده بود بهمه محیط
بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون
رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ از میان دو کوه که آنجا زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در
پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیأتهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا

دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان را در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای
ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباه کنندگان اند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این
زمین از کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ایشان را می کشند
و میخورند و اگر چهارپا نیابند آدمی را بعوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ع و در عین المعانی
آورده که آدم را ع احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد آدم از آن حال اندوهناک گشت و حق تع این دو قوم را از آن خاک
آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول آنکس که گوید انبیاء علیهم محتلم نمی شوند این قول ضعیفست و در اشکال و احوال ایشان
اختلاف کرده اند از مرتضی علی ع منقولست که چون ... بعضی از ایشان بمقدار شبریست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث
آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجره ارزند است و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و
عرض مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش سازند و از دیگری لحاف و در صفت ایشان گفته اند گویا جسمی سگی حیف
جوئی شعر بگوش دراز از خران برده گوی ه نه شرمی نه بینش نه لنواز ه دران جسم کوتاه و گوش دراز ه بهنگام خفتن
نخفتند سیر ه یکی گوش بالا و دیگر به زیر ه شکن بر شکن چین ابرویشان ه کشان ریش با زیر زانویشان ه
بیرون آمده بینیشان چون گراز ه شکم پهن و باکرد و گردن دراز ه چو بوزینگان آمده در وجود ه تن زرد و زنخ سرخ و دیده کبود
ندارند چون خواب خود هیچ کار ه نمیرد یکی تا نزاید هزار ه القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم بتنگ آمده
ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو و بیرون آریم از مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بر شرط
آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي
آنچه بر دست رس داده مرا فِيهِ در آن رَبِّي پروردگار من خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس
مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابم درین کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و
ایشان [رَدْمًا] حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن منقولست که فرمود
تا خشتها از آهن بسازند شعر بفرمود دلی جابجا تن زدند ه همه روز و شب خشت آهن زدند ه آنگاه که حکم
کرد که میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکنند تا به آب رسید پس در ته زمین و روی آب یک
جزو از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای فرش کردند حَتَّى إِذَا سَاوَى تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ
الصَّدَفَيْنِ میان دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن ریخته دمها بر جوانب ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا گفت مر عمله را که بدمید
در این آهنها حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ تا چون کرد آنرا آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزیم
بر بالای آن آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته بر روی فرشی که می انگیختند برو روی حل کرده میریختند و برین گونه دیوار
صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد تا کوهی یکسان و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ

انکه بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و املاس وما استطاعوا ونتوانستند له نقبا مر او را سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن قال کفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا این سد و اقتدار با تمام آن رحمة بخششی است من ربی از پروردکار من برآنها که ترسیده اند از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده آفریدکار بخروج یاجوج و ماجوج جعله کرداند آن سد را دکاء زمین هموار یعنی آنرا از پیش راه ایشان بردارد وکان وعد ربی وهست وعده پروردکار من حقا درست و راست خروج این کروه از ماوراء سد یکی از علامت قیامتست و در اواخر سور انبیا ذکر آن خواهد آمد وترکنا و میکذاریم بعضهم برخی از یاجوج و ماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده یموج فی بعض اضطراب می کنند و داخل میشوند در برخی دیکر کفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند ونفخ فی الصور و دمیده شود برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلایق جمعا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وعرضنا جهنم و ظاهر کردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای ناکرویدکان عرضا ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول جهة زجر و تهویل باشد الذین آن کافران که از فرط غفلت کانت هست اعینهم چشمهای ایشان فی غطاء در پوشش عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وکانوا و هستند کافران که بجهة ناشنوایی سخن لا یستطیعون نمی توانند سمعا شنودن کلام من یا در محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا شعر

چون تو قرآن خوانی ای صدر امم
کوششانرا پرده سازم از صمم
چشمشانرا نیز سازم چشم بند
تا نه بینند و کلامت نشنوند

افحسب الذین کفروا آیا می پندارند آنانکه نکرویدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا کیرند بندکان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند من دونی بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان مخلص سخن آنست آیا می پندارند کافران که فرا کرفتن ایشان بندکان مرا بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است معنی آنکه فا کرفتن ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا انا اعتدنا جهنم بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را للکافرین برای ناکرویدکان نزلا منزل و ماوای یا نزلی که برای مهمانان آرند و برین معنی تهکم است و تنبیه برانکه ایشانرا غذا بها خواهد بود که دوزخ در پیش او محقر باشد قل بکو ای محمد هل ننبئکم آیا خبر کنیم شما را بالاخسرین اعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل آنانکه کم شد و ضایع شد سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میکذرانند و بسبب کفر آن همه اعمال آن علما باطل است و ثواب بران متفرع نیست و کفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده فرمود که وهم یحسبون انکه ایشان نیکویی می کنند انهم کار را اولئک آن کروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردکار خود که قرآن است یا بدلایل توحید

242

ولقائه و دیدار را یعنی بهشت و حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود و بر آن جزای خیر نخواهد یافت فلا نقیم لهم پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازوی که بران بسنجند آن علمها را چه همه حبط شده و نابود کشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه همه خوار و متذلل خواهند بود ذلک آنست کار که کفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزاؤهم پاداش ایشان جهنم دوزخ است بما کفروا بسبب آنچه نکرویدند واتخذوا آیاتی و فرا کرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی و فرستادکان مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی با کتاب پیغامبر سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه کرویدند به کتاب و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانت لهم هست مر ایشانرا در حکم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا پیش کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرد میفرماید که ای وادی طیب لاولیایی افزون ساز حسن و جمال و تازکی و پاکیزکی خود را برای دوستان من و اینچنین منزلی را نزلی دوستان میکوید تنبیه برانکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقر و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا نعمت فردوس زاهد را تماو را وی دوست قیمت هر کس بقدر همت و ولای اوست و کویند فردوس ارفع درجات جنتاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فاذا سألتم الله فاسألوه الفردوس توحی آنست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یبغون نجویند عنها از آن بهشتیان حولا بدلی یا انتقال و تحویل بمکانی دیکر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد قل لو کان بکو اکر باشد آب دریاء محیط که شامل ارض است مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردکار من معانی قرآن یا معلومات او لنفد البحر هر آینه فانی کردد و نماند آب دریا زیرا که جسمیست و هر جسمی متناهی باشد پس او به نهایت رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه بر سد و نماند کلمات ربی علوم آفریدکار من جهة آنکه آن غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود ولو جئنا بمثله و اکر نیز بیاریم مثل دریای محیط مددا مدد آن مداد و بر آن افزاییم کویند این آیه وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را کفتند که در کلام خود می خوانند که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمه داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیکر بار می خوانند که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن توان کرد حق سبحانه درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کس را علم بسیار باشد در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود شعر

علمها از بحر علمش قطره
او چو خورشید است وانها ذره
کر کسی در علم صد لقمان بود
پیش علم کاملش نادان بود

قل بکو ای محمد انما انا بشر بجز این نیست که من آدمیم مثلکم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل عم یوحی الی وحی کرده شود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبودی یکتاست بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه دیدار پروردکار خود را در بهشت یا هر که می ترسد

کان

لهم

البحر

از رسیدن یعنی بحق بازگشتن بدو روز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملاً صالحاً کردار شایسته یعنی پسندیده خدای
و در بحر الحقایق آورده که عمل صالح متابعت پیغامبر و سلوک منهاج او بظاهر که ترک دنیاست و اختیار فقر و دوام
عبودیت است و بباطن بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی بر بستن و جز شهود
حضرت مولی نا گشودن کما قال ما زاغ البصر و ما طغی شعر روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم   چشم از همه بر بستم
و دیدار تو دیدم ه آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که یا رسول الله
من عمل از برای خدای میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شد خوش دل میکردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در آن
شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق پیغامبر خود را آیت
فرستاد که ولا یشرک و باید بنده که عمل صالح دارد شرک
نیاورد و ابا ز فساد بعبادة ربه در پرستش
پروردگار خود احداً یکی را با
وتصنع عمل نکند که ریا
شرک اصغر است
و تباه کنند
عمل

نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوعه

سورة مريم عليها السلام مكية وهي ثمان وتسعون آية

درمواهب صوفیا نادیه انمواهب حضرة الهی که بحضرة شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکوراست که حضرة
رسالت را صلی الله علیه وآله سه صورت است یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم ویکی ملکی چنانچه فرموده است لست کاحدکم ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقین ویکی حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل واین روشن تر من رآنی فقد رای الحق
وحق سبحانه را با او درهر صورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده درصورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد ودرصورت ملکی حروف
مفرده مانند کهیعص واخواته ودرصورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی شعر در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق • زان
سوی حرف ونکته حکایات دیگرست • پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه وحبیب او صلی الله علیه وآله وکهیعص ازانجمله است و
کفته اند این حروف اسماء الهیه اند وامیر مرتضی علی علیه السلام منقولست که در بعضی ادعیه میخوانده اند که یا کهیعص یا حمعسق وکفته اند کاف
مفتاح اسم کافی وکبیر وکریم است وها اشارة باسم هادی وچون مبداء هیچ یکی از اسماء الهی حرف یا واقع نشده ایمایی است بانکه
یدالله فوق ایدیهم ودر لباب آورده که یا من لا یجیر ولا یجار علیه وعین از اسم عزیز وعلیم وعدلست وصاد از صادق ومی شاید که
نام سوره باشد ومابعد او مرتب بدو یعنی این سوره ذکر رحمت ربک یاد کرد خداوندت بمهربانی عبده زکریا بنده خود زکریا بن آذر را
واو از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود بوده ع پیغمبر عالیشان ومهتر احبار بیت المقدس وصاحب قربان پس قصه او بخوان ویاد
کن اذ نادی ربه چون ندا کرد وبخواند پروردکار خودرا در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان نداء خفیا خواندن پنهان که آن
با خلاص قربت یا دعا بلند میکرد وازقوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود ونه سالکی با وجود زن کلان سال نازاینده طلب فرزند
کند یا پیری اورا ضعیف ساخته بود هرچند بلند میکفت کسی نمی شنید وندای او این بود از روی نیاز قال رب کفت ای پروردکار من انی
وهن العظم بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنست منی از من وچون استخوان که اصل ترین اجزا است سست
شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من شیبا سفید شدنی وکفته اند تشبیه کرده است شیب را
در روشنی باتش وفرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن ودرخشنده کشته سر من از پیری ولم اکن ونبوده ام بدعائک رب

بخواندن مر ترا ای آفریدکار من شقیا بی بهره ونا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده ومن بآن خو کرده ام وانی وبدرستی
که من خفت الموالی می ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم عبادت واقامت دین تهاون ورزند وخلافت من در امت من نیکو بجای نیاورند
من ورائی پس از مرگ من پس مرا خلفی باید وکانت امرأتی وحال آنکه زن من هست عاقرا نازاینده ودر سن نود وهشت سالکی فهب
لی پس ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد واز روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت وچون
ازمن ویرث من آل یعقوب ومیراث گیرد علم وحکمت از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب علیه بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده واجعله
رب وکردان فرزند مرا ای آفریدکار من رضیا شایسته وپسندیده که تو از قول وفعل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع می
فرمود که منادی کرم ربانی از روی وعده باجابت دعای او فرمود یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام بپسری اسمه یحیی نام او
یحیی لم نجعل له نیافریدیم مر اورا من قبل سمیا پیش ازو نامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او ازان روی نیست که قبل ازین کسی مسمی بدین
نام نبوده چه بسیار آدمی برین وجه یافت شود که پیش از وی سمی او نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده وبر مادر وپدر
حواله نفرموده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرموده که بعد ازو کسی بظهور خواست آورد که اورا بچندین خصایص اختصاص دهد واسم سامی
اورا از نام همایون فرجام خود مشتق سازد عربیه وشق له من اسمه لیجله • فذو العرش محمود وهذا محمد شعر ای خواجه که عاقبت
کار امتت • محمود ازان شدست که نامت محمدست • وکویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرکز ازو عصیان وقصد عصیان
بظهور نرسید قال رب کفت زکریا که ای خداوند من انی یکون چگونه باشد لی مرا غلام پسری وکانت امرأتی وهست زن من عاقرا نازاینده وقد
بلغت وبدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرکسالی عتیا به تباهی نحافت وضعف اعصاب وقوی این سخنان از روی استعلام کفته
از روی استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری علم وقدرت خواهی افراخت قال کفت فرشته یا خدای که ای زکریا کذلک همچنین
است که تو کفتی از پیری وضعف اما قال ربک کفت خدای تو هو این کار که آفریدن فرزندست درین سن ازین دو شخص علی هین بر قدرت من
آسانست وقد خلقتک وبدرستی که بیافریدم ترا من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا ونبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود کردانیدم پس
من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزند از دو پیر زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد کرفت یا
مدتی دیگر بظهور خواهد رسید قال کفت رب اجعل لی ای پروردکار من کردان برای من یعنی بنمای مرا آیه علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه
معلوم کردد قال کفت خدای تعالی مر زکریا را آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی کفت با مردمان ثلث لیال سه شبانروز سویا
پی درپی یعنی درهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم درحالتی که مستوی الخلق وتن درست باشی آورده اند که دهان او وقت زبان او دردهان
بزرک شد بر وجهی که تحریک را مجال نبود فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر قوم خود صباح آن روز که در شب آن اشباع حامله شده بود من المحراب از
مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بدیشان ان سبحوا آنکه نماز کذارید یا تسبیح کوید خداوند خودرا بکرة بامداد وعشیا وشبانکاه
سه روز برین منوال کذشت پس بحال خود آمد ویحیی علیه بعد از مضی مدت حمل متولد شد ودر کودکی بلباس پوشیده با احبار بعبادت بطریق ریاضت
موافقت می نمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد واز حق سبحانه خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا کیر کتاب توریه را بقوة بجد وجهد وتوجه دل

وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ و دادیم یحیی را حکمت و فهم توریة صَبِیًّا در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه
سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم گفت ما لِلَّعِبِ خُلِقْنَا ما برای بازی نیافریده شده ایم درین سخن پندی عظیم است بیخبران بازیچگان غفلت را که
عمر عزیز به بازی صرف میکنند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشغول اند شعر عمر بازیچه بسر می بری بازی از اندازه بدر
می بری به که زبازی جهان پاکشی طفل نه چند بباغ خوشی وَحَنَانًا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما وَ
زَکَوٰةً و طهارت از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَکَانَ تَقِیًّا و بود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از فوت جرایم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ و نیکوکار به پدر
و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشانرا وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عَصِیًّا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَ
سَلَامٌ عَلَیْهِ و سلام از ما بر یحیی یَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَیَوْمَ یَمُوتُ و روزی که میرد وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا و روزی که بر انگیخته شود زنده یعنی در
آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه
خوف و بکاء یحیی علیه در غایت اشتهار است وَاذْکُرْ و یاد کن فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ در قرآن قصه مریم بنت عمران را پیوسته در مسجد مقدس بودی
و بوقت عذر بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن
خبر میدهد اِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و با کرانه رفت مِنْ اَهْلِهَا از اهل خود یعنی قوم او مَکَانًا شَرْقِیًّا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا
از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان
حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما اِلَیْهَا بسوی وی رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل
است علیه اضافه روح بخود جهت تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت
آدمی خود را نمود بوی مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ اِنِّی گفت بدرستی که من اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ پناه می گیرم بخدای بسیار بخشش مِنْکَ
از شر تو اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا اگر هستی تو پرهیزکار غایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق می برم فکیف که
چنین نباشی و گفته اند که تقی نام شریری بود در آن که متعرض نسوان می شد و مریم علیها السلام قصه او استماع نموده بود گمان برد که مکر اوست از و
بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده کرد قَالَ اِنَّمَا اَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّکِ فرستاده خداوند
توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِاَهَبَ لَکِ تا به بخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَکِیًّا پسری پاک و ستوده قَالَتْ گفت مریم اَنّٰی یَکُوْنُ چگونه بود لِی
غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ یَمْسَسْنِیْ و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ اَکُ و نبودم بَغِیًّا زناکار و
جوینده فجور قَالَ کَذٰلِکِ گفت جبرئیل که چنین است که تو میگوئی هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده است فاما قَالَ رَبُّکِ گفت پروردگار تو هُوَ
این کار را که عطای ولد بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسانست ما ترا پسری می دهیم تا استدلال کنند بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم او را آیَةً
لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که به تدبر در آن توانایی ما دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و ما گردانیم او را سبب بخشش از ما برای آنکه بدو بگروند وَکَانَ و هست
خلق او بی پدر اَمْرًا مَقْضِیًّا کاری محکوم به یعنی مقرر و مقدر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا در
گریبان یا در دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت در همان زمان بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ پس چون شد و دور گشت بِهِ بعیسی که در بطن

او بود

او بود مَکَانًا قَصِیًّا بمکانی دور از شهر ایلیا و بعد از آن گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از
ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و در زاد المسیر آورده و مقاتل گوید یکساعت
علق بوده و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بهر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرمای خشک شده دید شاخهای آن
بریده و تنه مانده فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس چون آورد او را درد زادن اِلٰی جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ گفت یَا لَیْتَنِیْ
مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هٰذَا پیش ازین صورت وَکُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَنْسِیًّا چیزی باز گذاشته فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی
و از من حسابی نداشتی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل
نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی زایم و از خجالت این حال نمیدانم چکنم شعر هرچند بروی کار در می نگرم محنت زده چو خود نمی
بینم من فَنَادٰهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بوده مراد عیسی است ع که با او سخن میگفت که خداوند تو فرمود
اَلَّا تَحْزَنِیْ آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها میخوانند یعنی عیسی از زیرا و یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد
که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تَحْتَکِ در زیر هر دو قدم تو سَرِیًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی
وَهُزِّیْ و بجنبان و میل ده اِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ نافع و ... و حفص تساقط خوانند یعنی
درخت بیفکند عَلَیْکِ بر تو رُطَبًا جَنِیًّا خرمای تازه فَکُلِیْ پس بخور از رطب وَاشْرَبِیْ و بیاشام از آب وَقَرِّیْ عَیْنًا و روشن ساز چشم را
بفرزند یا خوش دل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت بحال تو دارد چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس قادر
داد بر آنجا ولد از مادر بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را در خرقه بستند و در
حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید فَاِمَّا تَرَیِنَّ پس اگر به بینی مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست
فَقُوْلِیْ پس تو بگو اِنِّیْ نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا برای خداوند روزه را و در روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده فَلَنْ
اُکَلِّمَ الْیَوْمَ پس سخن نخواهم گفتن امروز اِنْسِیًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق سخن میگویم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده
یا باشارة این خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند تفحص او مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان
داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی علیه را برداشته متوجه ایشان شد فَاَتَتْ بِهٖ پس آورد مریم
عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهٗ برداشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوْا یَا مَرْیَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَیْئًا
فَرِیًّا چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبود یَا اُخْتَ هٰرُوْنَ ای خواهر هرون گویند او را برادری هرون نام بوده یا
هرون مرد صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسق بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هرون در
زهادت یا مانند او فجور مَا کَانَ نبود اَبُوْکِ امْرَاَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود وَمَا کَانَتْ اُمُّکِ و نبود
مادر تو حنه بنت فاقود بَغِیًّا زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزند بی پدر از کجا آوردی فَاَشَارَتْ اِلَیْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی ع که با
او سخن گوئید و از وی سخن شنوید قَالُوْا گفتند کَیْفَ نُکَلِّمُ چگونه سخن گوئیم مَنْ کَانَ با آنکه هست فِی الْمَهْدِ در گهواره یعنی در خرقه گهواره صَبِیًّا کودک

کر نهم خطاب وتدرت جواب ندارد کویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز کرفت و بزبان فصیح
قال کفت اِنّی عَبْدُاللهِ بدرستی که من بندۀ خدایم آتانِیَ الْکِتابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده اند ازل که انجیل بمن دهد وثعلبی آورده است که
تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَجَعَلَنِی نَبِیًّا و کرداینده مرا پیغمبر کویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِی و ساخت
مرا مُبارَکاً با برکت و نفع اَیْنَ ما کُنْتُ هرجا باشم وَاَوْصانِی وامر کرد مرا بِالصَّلٰوةِ باقامت نماز وَالزَّکٰوةِ و ایتاء زکوة مادُمْتُ حَیًّا مادام که باشم زنده وَبَرًّا بِوالِدَتِی
و کرداینده مرا نیکو کار به مادر خود و مهربان بدو وَلَمْ یَجْعَلْنِی و نکرداینده مرا جَبّاراً کردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم شَقِیًّا بدبختی که فرمان
او نبرد وَالسَّلامُ عَلَیَّ و سلام خدای تعالی بر منست چنانچه بر یحیی ع یَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَیَوْمَ اَمُوتُ و روزی که بمیرم وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیًّا و روزی
که برانکیخته شوم زنده ذٰلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ انکه ذکر او کذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است نه انکه نصاری وصف او میکنند قَوْلَ الْحَقِّ میکویم کفتن
درست و راست اَلَّذِی آن کفتنی که جهودان فِیهِ یَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصۀ عیسی که حمل به چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان
در آن جدال نموده جمعی اورا خدای و بعضی پسر خدا میدانند ما کانَ نیست و نشاید لِلّٰهِ مر خدایرا اَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ انکه فرا کیرد فرزندی هیچ ولد
مجانس والد باشد و حق سبحانه از جنسیت منزه است سُبْحانَهُ پاکست خدای از اتخاذ ولد اِذا قَضیٰ اَمْراً چون حکم کند و خواهد کاری را بسازد یعنی
اراده احداث چیزی نماید فَاِنَّما یَقُولُ پس جز این نیست که کوید لَهُ کُنْ مر آن شی را که باش فَیَکُونُ پس باشد بی درنگ وَاِنَّ اللهَ و بدرستی که
خدای رَبِّی وَرَبُّکُمْ پروردکار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس اورا پرستید و بعبادت غیر او مشغول نکردید هٰذا اینست صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ راه راست که به
منزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْاَحْزابُ پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَیْنِهِمْ میان یکدیکر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی ع جهودان طریق تفریط
کردند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی را ابن الله کفتند و یعقوبیه الله خواندند
و ملکائیه ثالث ثلاثه قایل شدند فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ از حاضر شدن در روز بزرک
که قیامتست یا از مشاهدۀ اهوال آن روز اَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا باشند کافران وَاَبْصِرْ وچه بینا یَوْمَ یَأْتُونَنا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا
دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند اما نفع ندهد و کویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا
باشند سخنان موحش و چه بینا بعقوبات باهول لٰکِنِ الظّالِمُونَ لیکن ستمکاران اَلْیَوْمَ امروز که روز تکلیف است فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در کمراهی هویدا اند
چه غفلت ورزیدند در نظر و استماع و ترک جد و جهد کردند در تحصیل زاد از برای معاد وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافرانرا یَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت
که روز قیامتست و کافران در آن روز حسرت و ندامت خورند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا در نیکی بیفزودیم ولی سود نکند ایشانرا
اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ چون کذارده شود کار حساب اهل جنت و نار و کویند این سخن بطریق حکایت تهدیدیست یعنی در آن روز کار ساخته شود و حساب
پرداخته کردد و حکم شود که فریقٌ فی الجنة وفریقٌ فی السعیر چنین روزی در پیش است وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بی خبرند از آن وَهُمْ
لا یُؤْمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمی کروند بآخرت و متعلقات آن و ایمان ندارند اِنّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْاَرْضَ میراث بریم زمین
وَمَنْ عَلَیْها و هرکه بر روی زمین است یعنی همه فانی کردند و ما باقی باشیم وَاِلَیْنا و بسوی ما یُرْجَعُونَ باز کردانیده شوند بعد از مرک در کشف
الاسرار آورده که اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوات ازلی از روی هیبت لمن الملک اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی

در زنند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشانند و لجام اعلام بر سر مرکب وجود کنند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله
معدوم باشد جلال و جمال صمدیت از عز قدسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار شعر هر چه قهر وی از ممکن و حدث بود
خس و خاشاک یقین همه را باد برد ❊ هرچه در عرصۀ امکان بوجود آمده بود ❊ سیل غیرت همه را تا عدم آباد برد وَاذْکُرْ و یاد کن برای قوم خود
فِی الْکِتابِ اِبْراهِیمَ در قرآن قصۀ ابرهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می کنند پس از توحید
او خبر ده ایشانرا اِنَّهُ بدرستی که او کانَ صِدِّیقاً بود راست کوینده و مبالغه کننده در راستی کار و درست کفتار نَبِیًّا پیغمبری خبر دهنده یا
بلند مقدار اِذْ قالَ لِاَبِیهِ یاد کن آنرا که کفت مر پدر خود را آذر بت تراش را یا اَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی ما لا یَسْمَعُ آنرا که نمی شنود دعا
و نیاز ترا وَلا یُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوعی که نسبت بدو میکنی وَلا یُغْنِی عَنْکَ و دفع نمی کند از تو شَیْئاً چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در
دفع مضار و جذب منافع یا اَبَتِ اِنِّی قَدْ جاءَنِی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش ما لَمْ یَأْتِکَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِی پس
پیروی من کن اَهْدِکَ تا بنمایم ترا صِراطاً سَوِیًّا راهی راست درست که سالک خود را زود بمقصد رساند یا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ ای پدر من مپرست دیو را
و فرمان او مبر و نافرمانی خدای اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ بدرستی که شیطان هست لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا مر خدایرا فرمان نابرنده و از جملۀ عصیان او انکه آدم را
سجده نکرد یا اَبَتِ اِنِّی اَخافُ ای پدر من بدرستی که من می ترسم اَنْ یَمَسَّکَ انکه برسد بتو عَذابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطانرا و چون
عذاب الهی بتو برسد پس باشی مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قالَ کفت پدر ابرهیم مر او را اَراغِبٌ اَنْتَ آیا روی کردانندۀ
تو عَنْ آلِهَتِی یا اِبْراهِیمُ از پرستش خدایان من ای ابرهیم و ترک کنندۀ ایشانرا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اکر باز نایستی از مخالفت یا از کفتن عیب و مذمت ایشان
لَاَرْجُمَنَّکَ هر آینه ترا دشنام دهم و سنک سار کنم وَاهْجُرْنِی و دور باش از من مَلِیًّا زمانی دراز تا از مضرت و معرت و مشقت من ایمن باشی
قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ کفت ابرهیم که سلام بر تو یعنی می روم و وداع میکنم و کفته اند متارکه کرد بتهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر کردد و بایمان در آید
و در اخبار مذکورست که چون ابرهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد مر پدرش کفت تو از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری ترا فرو نخواهد کذاشت ابرهیم علیه السلام
بایمان او امیدوار شده بود سلام کرد و فرمود سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو رَبِّی از پروردکار خود استغفار برای کفار اهتداء
توفیق است از حق سبحانه بایمان ایشان که سبب مغفرت همان می تواند بود اِنَّهُ کانَ بدرستی که خدای من بِی حَفِیًّا بمن مهربانست و مرا باجابت دعا
وعده داد وَاَعْتَزِلُکُمْ و کناره می کیرم از شما مراد آزرست و امثال او از بت پرستان میکوید که دوری میجویم از همه شما وَما تَدْعُونَ و از آن چیزهایی که می خوانید
و می پرستید مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای یعنی بتان وَاَدْعُوا رَبِّی و میخوانم خدای خود را و می پرستم بیکانکی عَسیٰ اَلّا اَکُونَ شاید انکه نباشم بِدُعاءِ رَبِّی بخواندن
و پرستیدن خدای خود شَقِیًّا ناامید و بی بهره تنبیه است بر انکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من امید وارم که از حق سبحانه بهره تمام کیرم
شعر حاجت ز کی خواه که محتاج انرا ❊ بی بهره نکرداند از انعام عمیم ❊ در بحر الجواهر فی تفسیر کتاب المطهر آورده که ابرهیم علیه السلام از بابل بکوهستان
فارس آمد هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا بدیدش برد و بتخانه متعلق بعمش هاند کرفت باز ببابل آمد و بشکستن بتان آغاز کرد و در
نوبت بت ازا بشکست و آتش نمرودی بر وسرد شد و با ساره و لوط ع عزیمت شام فرمود و حق سبحانه از این هجرت خبر داد فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنکام که دور
شد ابرهیم از بت پرستان و بکذاشت ایشانرا وَما یَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای وَهَبْنا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ

قصه ابرهیم

یعنی فرزندی و پس از او نبیره وکلا جعلنا وهمه را کرد انیدیم نبیا پیغمبر ووهبنا لهم و بخشیدیم مرایشانرا من رحمتنا از بخشش خود و کفته اند
مراد از رحمت اموال و اولادست که بایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم ودادیم مرایشانرا لسان صدق سخن کفتنی مشتمل بر صدق یا ذکر نیکو
علیا بلند و ممتاز میان مردمان اشارت است باجابت ابرهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن موسی قصهٔ موسی ع انه کان بدرستی که او بود مخلصا پاک کرده شده از ادناس نقایص وکان رسولا و بود
فرستاده شده از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن کفته اند که خدای اول اورا
فرستاد پس او خلق را خبر داد ونادیناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور از جانب کوه زیر الایمن از طرف راست موسی وقربناه و نزدیک کردانیدیم
اورا بدرکاه قرب نجیا در حالتی که راز کوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علیه بالا بردند از آسمانی باسمانی و از حجابی
بس از حجابی دیکر یا بجایی که آواز قلم که توریه بدان نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی مکر یک حجاب صاحب
کشف الاسرار کوید حضرت موسی علیه راه هم دوش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی و عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا در روش
است خطر دارد چون کشش در رسید خطر با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت شعر چون خود روی بجایی
چون او کشیدت واصلی ۰ رفتن بکجا بردن کجا این سیر تا بنیست این ووهبنا له و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم من رحمتنا از بخشش مهربانی ما
اخاه هرون یاری کردن برادر را هرون او را بوزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر و یاد کن فی الکتاب اسمعیل در قرآن قصه
اسمعیل را ع انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده وکان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را
وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانروز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت ۰
هر که ازین پایه و فایش کمست ۰ آن نه وفا بلکه فریب دمست ۰ نیست بر مردم صاحب نظر ۰ صورتی از صدق و وفا خوبتر ۰ پس دیکر باره در صفت
اسمعیل ع میفرماید وکان یأمر و بود که می فرمود اهله کسان خود را و کفته اند همه امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه والزکوة و به
زکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند ربه و بود نزد پروردکار خود مرضیا پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب
در قرآن ادریس قصه ادریس را که پسر نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم با دریس ملقب شده اول کسی که
بقلم خط نوشت و از نجوم سخن کفت و خیاطت کرد وی بود و سی صحیفه بر و نازل شده و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات
آدم متولد شده انه کان بدرستی که او بود صدیقا راست کوینده با خلق نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا بمکانی بلند
که شرف نبوتست و درجهٔ قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا با آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ادریس را علیه در آسمان رابع ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس حرارت آفتاب
دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتابست از حرارت او بی تاب شدم پس آن فرشته را که حامل وستجه حال
باشد خدایا بار آفتاب را برو سبک کردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار شعر از تاب آفتاب حوادث بجز خرد
آنرا که سایهٔ بان عنایت پناه اوست ۰ حق سبحانه دعای وی اجابت کرد و روز دیکر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت و تا اثر

حرارت او بهم نکرد سبب آن از حضرت عزت عز شانه استدعا نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت
کردم و فرشته استیجان نمود بزیارت ادریس ع بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر با فر خود نشانید و باسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب
رسانید و باستدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت بپرسید و عزرائیل ع در دیوان اعمال نکاه کرد فرمود که حکم الهی در بارهٔ
این کس که تو میکویی آنست که جایی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی
روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس ع مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه
بزمین آمد او را دریافت و با مر الهی بالتماس ادریس ع جانش برداشت و باز حق سبحانه جان بوی باز داد و عزرائیل او را باسمان برد و دوزخ بدو
نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیکر بیرون نیامد اولئک آن کروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین انعم الله آنانند که انعام
کرد خدای علیهم بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران بیان موصولست یعنی
آنان پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان وممن حملنا و از ذریهٔ آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با
نوح ع و آنها غیر ادریس اند ومن ذریة ابرهیم و از فرزندان ابرهیم ع واسرائیل و از ذریهٔ یعقوب ع وممن هدینا و از جملهٔ آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق
واجتبینا و برکزیدیم ایشانرا از میان مردمان بر نبوت اذا تتلی علیهم و چون خوانده شد بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای تعالی در کتب
منزله بر ایشان خروا بروی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندکان بودند مر خدای را وبکیا و کریندکان از خوف وی کریه با استماع تلاوت
کلام ربانی نسبت خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بکریید و اکر نتوانید خود را بتکلف بکریه دارید صالح مری رحمه الله فرموده که در
خواب قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فأین البکاء کلام دوست مهیج شوقست چون آتش درکانون
دل بر افروخته کردد از دیده آب حزن ریختن کیرد واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع شعر ای دریغا اشک من دریا
بدی ۰ تا نثار دلبر زیبا بدی ۰ اشک کان از بهر او بارند خلق ۰ کوهرست و اشک پندارند خلق ۰ این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ
قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود اهتمام عام کفته و کریه که متفرع بر وست اثر کریه فرح و سرور وی در ادراک رحمت
رحمانیت مقتضی لطف و رافتست و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طربیت نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند از پس ایشان خلف
فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو کذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون
شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که به بینند غیا جزای کمراهی و تباه کاری را یا عذاب و زیان و کویند غی چاهیست در دوزخ که
اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه بخدای پناه جویند و بقولی بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزو را
بدانجا برند الا من تاب مکر آنکه بازکشته باشد از معصیتها وآمن و ایمان آورده بدل و زبان وعمل صالحا و کردارهای شایسته فاولئک پس آن کروه
تایب مؤمن یدخلون الجنة در آورده شوند و حفص فعل معلوم خوانده یعنی در آیند به بهشت ولا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا در چیزی از پاداش
خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا در آرند جنات عدن بوستانهای اقامت التی وعد آنها که وعده داده است الرحمن
خدای بان عباده بندکان خود را بالغیب بپوشید کی یعنی ایشانرا وعده داده بهشت و آن از ایشان غایبست یا ایشان از آن غایبند و چون

وعده هست ازین غیبت باکی نیست اِنَّهُ کَانَ ببهشتی که هست وَعْدُهُ مَأْتِیًّا وعدهٔ خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آینده نیست و مؤمن را
بدان رسیدنی لَا یَسْمَعُونَ نشنوند بهشتیان فِیهَا در آن بهشتها لَغْوًا سخنی بیهوده و تباه اِلَّا سَلَامًا لیکن شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه
یا از یکدیگر وَلَهُمْ و مر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعیم بهشت فِیهَا در جنت بُکْرَةً بامداد وَعَشِیًّا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز و ایشانرا
نعمتهای بهشت خبر است چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز
نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود
و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْکَ الْجَنَّةُ آن
بهشت که ذکر کردیم الَّتِی نُورِثُ آنست که میراث میدهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ کَانَ تَقِیًّا هر کرا پرهیزکاری باشد آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج
روز جبرئیل برو فرود نیامد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از نزول با وی گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل ع جواب داد و حکایت قول او در قرآن
اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ مگر بفرمان و دستور حضرت پروردگار تو لَهُ مر او راست مَا بَیْنَ اَیْدِینَا آنچه در پیش ماست از کارها
آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ و آنچه در میان ماکان و ما سیکون هست یعنی در حال یا مر او راست حکم در
ابتدای آفرینش ما و انتهای اجل ما و آنچه در مدت حیات هست وَمَا کَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّکَ نَسِیًّا پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو
آگاه هست هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اوست آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان این هر دو است پس آفریننده ارض
و سما و پرورندهٔ اهالی آن نشاید که فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او یعنی چون دانستی که او
ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِیًّا مر خدایرا مانندی که او را آن توان گفت یا همنامی یعنی هیچ کس
دانستی که الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بوده که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه آله می گفتند عزی و منات و لات و غیر آن و هیبت این اسم
سامی را از تعرض کفار در آن و قیمهٔ تبان در حصن امان محفوظ داشته و زبان اهل ایمانرا در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار این نام نامی جاری گردانیده
الله الله چه طرفه نامیست این شعر جز بزد دل و در جان تمامیست این ٭ پس بود نزد صاحب معنی ٭ حسبی الله گواه این دعوی وَیَقُولُ الْاِنْسَانُ و میگوید انسان
یعنی در میان ایشان می گویند یا ابی بن خلف استخوانهای پوسیده و ریزه شده را می آرد و بطریق استبعاد می گوید ءَاِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ
اُخْرَجُ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حَیًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او می فرماید که
اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آن آدمی اَنَّا خَلَقْنٰهُ آنرا که بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ بیش ازین وَلَمْ یَکُ و نبود شَیْئًا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید
که متذکر گردد و این معنی را که ایجاد معدوم شگفت ترست از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّکَ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر
آینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا وَالشَّیٰطِینَ با دیوان یعنی با قرنا از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ
لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته اند هر آینه بیاریم ایشانرا حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِیًّا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ
جهت آنست که تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را در دوزخ به بینند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

پس

پس بیرون آریم نخست مِنْ کُلِّ شِیْعَةٍ از هر گروه اَیُّهُمْ هر کرا باشد از ایشان اَشَدُّ سخت تر و بیباک تر عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا بر خدای از جهت سرکشی مجرات یعنی
اول از هر امتی آنرا که کافر تر و نافرمان تر بود جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِینَ هُمْ با آنان که ایشان اَوْلٰی بِهَا سزاوارترند بآتش دوزخ صِلِیًّا
از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افکنند وَاِنْ مِنْکُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچکس اِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده
است بر دوزخ اما چون مؤمنان بر وی گذرند آتش مرده افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده
بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها و هی خامدة ببهشتی که شما اکنون کردید بر دوزخ و آتش او
بسبب نور ایمان شما فرو مرده است بیرون می قدس سره فرموده شعر مؤمن فسون چه داند بر آتشش بخواند ٭ سوزش درو نماند گردد چو نور بر دو
کَانَ هست ورود بر دوزخ عَلٰی رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِیًّا کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع شود و در آن
خلاف نیست و جمعی بر آنند که ورود بمعنی دخولست چه جابر بن عبدالله انصاری رض از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ورود دخولست
و هیچ بر و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآیند اما آتش بر مؤمنان سرد باشد چنانچه بر ابراهیم علیه و مؤید این قولست آنکه حق سبحانه می فرماید ثُمَّ نُنَجِّی
پس نجات دهیم الَّذِینَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظّٰلِمِینَ و بگذاریم ستمکارانرا فِیهَا در آتش جِثِیًّا بزانو در
آمدگان وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر مشرکان اٰیٰتُنَا آیتهای ما بَیِّنٰتٍ هویدا و روشن معانی آن با دلایل بر اعجازش قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا
گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِینَ اٰمَنُوا مر آنانرا از فقرا که گرویدند یعنی توانگران درویشانرا گویند اَیُّ الْفَرِیقَیْنِ کدام ازین دو گروه
مؤمن و کافر خَیْرٌ بهترند مَقَامًا از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل نزیه است و همه اسباب معیشت در و آماده و شما را نه گوشه ایست که
معین و نه توشه ایست مهیا و بتحقیق مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مؤمنانرا می گفتند از ما دو گروه کدام
خوش حال ترند وَاَحْسَنُ نَدِیًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجلس ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجمع شما موالی و ضعفا پس حق
سبحانه بناء افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرموده که وَکَمْ اَهْلَکْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ بیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که
مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب مراتب بودند هُمْ ایشان از کفار عرب اَحْسَنُ نیکوتر از جهت امتعهٔ بیت که آرایش منازل بدان باشد اَثَاثًا
وَرِءْیًا و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر آن مال هلاک از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت شعر
بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن ٭ کانرا بشبی برند و این را به تبی قُلْ بگو مر ایشانرا که بمال و منال مفتخر و مستظهرند که غره میشوید زیرا که مَنْ
کَانَ فِی الضَّلٰلَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْیَمْدُدْ پس باید که مدد کند جز بهشت در صورت امر یعنی مدد می کند لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدا
و باز می کشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو می رساند حَتّٰی اِذَا رَاَوْا تا وقتی که بینند مَا یُوعَدُونَ آنچه بیم
کرده شده اند بدان اِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیی بقتل و اسر وَاِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فَسَیَعْلَمُونَ پس بدانید
مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بد ترست ازان دو گروه مَکَانًا از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران
وَاَضْعَفُ و بدانند که ضعیف ترست جُنْدًا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمانرا از خدای و ملایکه و انبیا یاری و مدد
کاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار وَیَزِیدُ اللّٰهُ و می افزاید خدای در دنیی الَّذِینَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه

یافته اند بکتاب او هُدًی راه نمودنی یعنی کرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده حق سبحانه هدایت ایشانرا بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده
می کند وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ وعملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه وغیر آن هاییشانرا خَیْرٌ بهتر هست عِنْدَ رَبِّکَ نزدیک پروردکار
تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَیْرٌ مَرَدًّا و بهتر هست از جهت بازکشت یعنی اکر کافرانرا در دنیا جاه و منالست در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن
در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب شعر بدینی سرفراز و نام دارند بعقبی کامرانی
کامکارند آورده اند که خباب بن الارت رضی الله عنه را می بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی اورا تقاضا کرد او کفت وام ترا باز
ندهم تا بمحمد صلی الله علیه وسلم کافر نشوی خباب کفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانکیخته شوم عاص کفت آنروز که مبعوث
شوی بیا وام خود از من بستان که اکر آنچه میکویی حقست من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من از تو بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که اَفَرَأَیْتَ
الَّذِی کَفَرَ آیا دیدی آنرا که نکرویدند بِآیَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت وَقَالَ و کفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَیَنَّ هرآینه
داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزندرا أَطَّلَعَ الْغَیْبَ آیا مطلع اند بر غیب یا لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا می کوید أَمِ اتَّخَذَ
یا فرا کرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهد و پیمانی برین صورت کَلَّا نه چنانست که می کوید سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نکاه داریم
مَا یَقُولُ آنچه می کویند تا بران اورا جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ و بازکشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا بازکشیدنی یعنی دراز کنیم
و پیوسته کردانیم عذاب اورا بدین وجه که عذابی بر بالای عذابی بیفزاییم وَنَرِثُهُ و میراث کیریم یعنی باز ستانیم بمرک او مَا یَقُولُ آنچه می کوید که فردا
بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَیَأْتِینَا و بیاید بما وقت مرک یا روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا کرفتند مشرکان
قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملایکه لِیَکُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مرایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی به
شفاعت متعزز کردند نزدیک خدای کَلَّا نه چنانست که عزیز کردند سَیَکْفُرُونَ زود باشد که کافر کردند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و متبرا شوند بِعِبَادَتِهِمْ
به پرستش ایشان یا کافران چون هول قیامت را ادراک کنند منکر شوند پرستش بتانرا وَیَکُونُونَ و باشند عَلَیْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا
آلهه ایشان دشمن ایشان باشد أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی آنرا که أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْکَافِرِینَ بر کافران یعنی برایشان مسلط ساختیم
و قرین و رفیق ایشان کردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص می کنند ایشانرا بر معاصی و از جا می برند بر تسویلات و وساوس
فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ پس شتاب مکن برایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که می شماریم لَهُمْ برای ایشان آجال ایشانرا
عَدًّا شمردنی که دران غلط نیست چون آن ایام منقضی کشت بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوْمَ یاد کن روزی را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ فراهم آریم
پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت برند
چنانچه وافدانرا بدرکاه ملوک برند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنانکه مرکب
طاعت باشند بهشت جوی اند ایشانرا بروضه جنان برند و آنانکه بر نجایب همت سوارند خدای طلبانند ایشانرا بقرب رحمان خوانند چنانچه بهشت
جوی دیکرست و رحمن جوی دیکر و در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حالت نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا
بر و رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانک بر وی زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه می دهند و من کوشه

یتفطرن

چشم همت برو نیفکنده ام اکنون ببدرکاه قرب میروم رحمت خود او آورده برای من بهشت و رحمت میخواهی شعر باغ فردوس از برای دیدنش باید را
بی جمالش روضه رضوان چکار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ و برانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنکان یا پیادکان یا تنها
ماندکان لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مکر کسی که فرا کرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای
عَهْدًا پیمان برای شفاعت و آن بیان توحیدست و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مکر از خدای تعالی دستوری یافته وَقَالُوا و کفتند
کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزند یعنی ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام بکوای محمد مرایشانرا لَقَدْ
جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَیْئًا إِدًّا چیزی زشت ناخوش و بی ادبانه تَکَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمان یَتَفَطَّرْنَ شکافته شود مِنْهُ از عظمت
آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و بازشکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا و شکنند شکستنی یعنی پاره پاره کردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خوانند لِلرَّحْمَٰنِ
وَلَدًا مر خدایرا فرزند یعنی بدو اسناد کردند وَمَا یَنْبَغِی و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدایرا أَنْ یَتَّخِذَ آنکه فرا کیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی
مجانستست زیراکه ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است یا به بقای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان
و استظهار و تزیین بدیشان إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست هرکه در آسمانها و زمین است إِلَّا آتِی الرَّحْمَٰنِ مکر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا
در حالتی که بنده باشد لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ
و شمرده است اشخاص و افعال ایشانرا عَدًّا شمردنی وَکُلُّهُمْ و همه ایشان آتِیهِ آینده اند بدو یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و
انصار إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بکرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده سَیَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ برای ایشان
خدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و سایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست
دارد جبرئیل علیه را کوید که من فلانرا دوست می دارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست کیرد و منادی در میان اهل آسمان افکند که حق سبحانه
فلانرا دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند انکاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست دارند
فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ پس جزین نیست که آسان کردانیده ایم قرآنرا یا الکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِکَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان آسان کرده ایم
لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِینَ بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا کروه ستیزه کارانرا سخت خصومت وَکَمْ
أَهْلَکْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی را از مشرکان بهلاکت رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می
بینی و می یابی مِنْهُمْ از آن هلاک شدکان مِنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مرایشانرا رِکْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد
مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی به بیند و نه آواز برجای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخت و همه را بدست فنا در دام خمول
و نسیان انداخت کان لم یخلقوا و لم یکونوا ٭ کو اغاز سروران تاج بخش ٭ کو نشان از خسروان تاج دار ٭ سوخت آیین شهان کابلی ٭ خاک شد تخت

سورة طه مکیة وهی مائة وخمس وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم درهیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست
که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمیست از
اسماء حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم خطابه چنانچه مزمل و معنی پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طالبست
و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق تعالی و هدایت او بقرب
حق سبحانه در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی صلعم و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب بکون سر بعد
و بقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی در تبیان آورده که قسم بطول و هدایة الهی است یا بطینت پاکی و همت عالی حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و در تیسیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که طه سوگندست بطهارت اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله لقوله تعالی و یطهرکم
تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیانست
و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بانا یا برجل بلغت
عک یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل عربیه ان السفاهة طاها فی خلائقکم ۞ و دیگری گفته هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ۞ وبدین
قول منادی حضرت رسول باشد صلعم و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج و مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریت
در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرجست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و ببدریت
اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرتست کما لا یخفی علی العرفا شعر ماه چون کامل شود انور بود ۞ و آنکه او مرآت نور حق بود ۞
گاه ماه بدری و گه شاه بدر ۞ صدر تو شرح و گه شرح صدر ۞ در شب تاریکی کفر و ضلال ۞ از مهت روشن شود نور جلال ۞ و گویند
طاها در اصل طأها بوده که همزه را حذف کرده اند طأ امرست از وطأ یا وها کنایتست از ارض کنایة غیر مذکوره ببدایت حال که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بتهجد بر خواستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب ثبت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد که طاها یعنی پای بنه بر قدمین
خود یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و احزاب او حضرت رسول را صلعم گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند
که قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد که طاها یعنی ای مردی که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاد
ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام در نماز الم و ورم بپای مبارک رسد الا
تذکرة لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لمن یخشی مر آنکس که بترسد تخصیص خاشی با آنکه تذکیر عام است جهة انتفاع اوست بدان تنزیلا
فرو فرستاده شد فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس که بیافرید زمین را والسموات العلی و آسمانها بلند را الرحمن اوست بسیار بخشایش علی
العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او و اضافه استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه و تعالی و تقدس بر همه موجودات مستولیست جهة آن تواند بود
که اعظم مخلوقاتست در تاویلات امام ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید و حق سبحانه بر ملک خود مستولیست و غالبست در فتوحات آورده اعظم مخلوقات
که شیخ ما قدس سره درین آیة بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوای خداوند جل جلاله
بر عرش در قرآنست و مراد بدان ایمانست تاویل نجوید که تاویل درین باب طغیانست بظاهر قبول کن و بباطن تسلیم و در ذم که این اعتقاد سفیهانست

امامی دان که نه محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست که اوست بردارنده و نگه دارنده عرش شعر نه مکان ره یافت سویش نه زمان
نه بیان دارد خبر زو نه عیان ۞ این همه مخلوق حکم داور است ۞ خالق عالم ز عالم برترست له ما فی السموات مر وراست آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وما فی الارض و آنچه در زمین هاست از مخترعات سفلیه وما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات نار و هوا
وما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه ثابتست از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعیست که صخره صما بر بالای اوست در تیسیر
و غیر آن تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر
شاخ گاویست از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی در حوض کوثر و ماهی ثابتست بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم مبنی بر ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن
حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد وما تحت الثری حق سبحانه داند وان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که
او یعلم السر می داند پوشیده را واخفی و آنچه پوشیده تراست از پوشیده گویند سر آنست که بنده می کند و می پوشد واخفی آنکه نمی داند که دیگر چه خواهد
کرد یا سر آنست که با کسی گویند واخفی آنکه در دل خود نهان دارند الله اوست خداوند بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش که او را له الاسماء
الحسنی مر وراست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وهل اتیک و آمده است بتو حدیث موسی خبر موسی بن عمران علیه السلام و قصه او و دانسته
پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن اذ رای و یاد کن چون دید موسی نارا آتشی در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب علیه اجازت داده اهل او را با او روان کرد و شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه
گم کردند نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را که حلیله او بود وضع حمل بدید آمده بود با آتش محتاج شد موسی علیه چندانکه سعی فرمود
از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال لاهله امکثوا پس گفت مر اهل و عیال خود را که درنگ کنید درهمین موضع که انی
آنست نارا بدرستی که من دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید بیاورم برای شما منها بقبس از آن آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته یا جرم خورد از آن
یعنی فتیله یا چوب روشن کرده یا اخگری بیاورم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر آن آتش هدی راه نمایی که ما را فا تابع رساند پس کسان
خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش دید سفیدی در درخت سبز که عناب یا عوسج بوده
بر افروخته و در حوالی آتش هیچ کس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا
ربک بدرستی که من منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بانکه من آفریدگار توام فاخلع پس بیرون کن و بکن
از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که از جلد بقر بوده و ظاهرا اما حق سبحانه
بخلع آن فرمود تا قدم موسی ع تراب ارض مقدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست
که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر فرموده اند شعر
گنجی که زمین و آسمان طالب اوست ۞ تا در نگری برهنه پایان دارند ۞ و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن
امام قشیری فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بدو کون نه انک بدرستی که تو بالواد المقدس طوی
بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وانا اخترتک و من برگزیده ام ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر آنچه وحی کرده میشود

کردی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش
کن واین وحی مقصود بوده بر تقدیر توحید که منتهی علمست وامر بعبادت که کمال عملست پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده
فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وبپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا به ثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ
آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آمدن آنرا جهة تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست تا ترسان باشد واکثر اخفی بمعنی سلب
خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کردانم آنرا لِتُجْزَىٰ متعلقست بآتیه یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ
نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه می شتابد از عملها و می کند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس نباید که ترا باز دارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا يُؤْمِنُ آنکس که
نمی گرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ وپیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس بصدود این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی
خطاب با موسی است ومراد امت اویند امام علم الهدی وفقیه ابو اللیث بر آنند که از آنجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست
صلی الله علیه وسلم وبرین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار کرفت خطاب رسید
که وَمَا تِلْكَ وآن چه چیزست بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهة استیناس موسی ورفع هیبت با وی سخن
گفت وپرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ کفت موسی هِيَ عَصَايَ این عصای منست
وآن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده کز وسر او دوشاخ و در زیر او سنانی نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم میراث به شعیب
رسیده بود واز و بموسی رسید القصه جواب داد وجهة تعداد نعم ربانی بران افزود وکفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم عَلَيْهَا بر آن عصا چون مانده
میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه باشم که می چرند وَأَهُشُّ وفرو می ریزم بار برک از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر کوسفندان خود وَلِيَ
فِيهَا ومرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیکر است آورده اند که در راه با موسی سخن کفتی واز سباع وهوام او را نکاه داشتی وبا دشمن
وی حرب کردی وچون در خواب بودی رمه را محافظت کردی وبر جاهی که رسیدی تنه او رسن وشعبتین او دلو شدی وچون بر زمین زدی
درخت سایه دار کشتی وهر میوه که مرغوب موسی بودی بر وی پدید آمدی ودر شبهای تیره چون شمع وچراغ نور دادی وچون موسی اجمالا
کفت که مرا با او کارهاست قَالَ کفت خدای أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی کمان برد که او را نیز همچو نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس
بیفکند آنرا از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بکوش وی رسید باز نکریست فَإِذَا هِيَ پس از آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ می شتافت
بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بری عصا بعد از آن بزرک شد برابر شتر بختی ودراز کشت وبر جهار قایمه مسطح کوتاه رفتن آغاز
کرد ومیان وکنارهای دهن او هفتاد یا چهل کز بود ودر دهان او دندانهای بزرک واز دو چشمش برق می درخشید بسنکهای عظیم رسیدی
یک لقمه کردی ودرختهای بزرک را از بیخ بر کندی وبخوردی چون موسی ع وی را دید ترسان شده روی بکریز نهاد قَالَ کفت خدای که بکیر وی را وَلَا خفها
تَخَفْ ومترس سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز کردانیم وببریم وی را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیئات اول که داشت یعنی همان عصا سازیم چون
خطاب الهی بموسی رسید روی باژدها روان شده دست خود را در دهان او کرده لحیتین او را بکرفت همان عصا شد ودو شعبه در دست
وی دل موسی آرام کرفته دیکر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن وبر دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی بهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید

بیضاء

بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده وباشعاع بود ما تند برق آيَةً
أُخْرَىٰ فراکیر آیتی وعلامتی دیکر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنماییم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرک ما اذْهَبْ برو بدین معجزه إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون ودعوت کن او را به پرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در کذشته ودعوی ربوبیت میکند چون موسی علیه السلام
مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون ولشکر او چکونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تقویت طلبید آغاز دعا کرد از روی
نیاز قَالَ کفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردکار من کشاده کردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی کنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل وبردبار ساز
تا از هر سختی تنک دل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ وبکشای عُقْدَةً کره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا
قَوْلِي تا فهم کنند سخنان مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی ع دست بر ریش مرصع او دراز کرد
وقدری از و بکرفت وبر کند فرعون از وخشم کرفته بقتل او حکم کرد وآسیه که زن فرعون بود عذر خواهی آغاز کرد وفرمود که این کودک جوهر رخشان
دید وبدان متوجه شد واکر جمره آتش بیند هم بدان دست خواهد رساند پس طشتی وظرفی پر از یاقوت وجمرات آتش پیش موسی ع آوردند جبرئیل
دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشت وبر دهان نهاد زبانش بسوخت وکرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا دعا خواست
کرد تا آن عقده منحل کردد ودیکر کفت وَاجْعَلْ لِي وکردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بردارنده بار مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون
برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ وانباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا تا ترا به
پاکی یاد کنیم یا برای تو نماز کذاریم بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعای بسیار إِنَّكَ كُنْتَ بدرستی که تو بِنَا باحوال ما بَصِيرًا بینایی یا توانایی بآنچه
صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ کفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب وسؤال خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا
وبدرستی که منت نهادیم عَلَيْكَ بر تو ونعمت دادیم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیکر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه نتوان
دانست مکر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود وکسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند واو بکار تو درمانده شد ما او را الهام
ساختیم یا بزبان ملکی نه بر وجه نبوت پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی را ع فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی وسر آنرا بقیر
محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امرست ومعنی اش خبر یعنی دریا او را فلیلقه
می افکند بِالسَّاحِلِ بکنار يَأْخُذْهُ تا فرا کیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ ودشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهة مبالغه عداوت اوست
آورده اند که مادر موسی ع موسی را باشارت حضرت الهی در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی از آن در باغخانه فرعون می رفت صندوق از آن
جوی بباغ فرعون در آمد واو با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش رسید بکرفتند وسر باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد
ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست شعر چشم نرکس چکنم چشم تو رعناتر از وست قتاده رحمة الله فرموده که در چشمهای موسی ع ملاحتی بود که هر که
او را دیدی دوست داشتی آسیه وفرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد بنابرین حق سبحانه می فرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ وافکندیم
بر تو مَحَبَّةً دوستی مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتیم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ وتا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي بدیدهٔ من یعنی
بعلم واراده من در خبرست که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند وبه تربیت مهد وتعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی ع

شیر نگرفتی مادر موسی ع دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل می رو و چشم بر صندوق می دار که کجا میرود چون صندوق بر باغ فرعون در آمد مریم
نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند اِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت اُخْتُكَ
خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلٰى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین
کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون رفت و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار گرفت فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا اِلٰى اُمِّكَ بسوی مادر تو
و بوعده وفا کردیم و وعده آن بود که او را در دریا فکن که باز بتو خواهیم داد چنانکه فرمود انا رادوه الیک كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم
مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیلی بتو استغاثه کرد از او و فرعونیان
دانستند و قصد تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و ام کردیم که بدین جهت کن وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا
آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصهٔ ولادت موسی ع و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص شروح مجملا آید انشاء الله ۲
فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي اَهْلِ مَدْيَنَ درمیان اهل مدین و آن هجرت یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی
عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسٰى بر اندازه که مقرر کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن کنیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا بر گزیدیم و خاص ساختیم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست
اِذْهَبْ اَنْتَ برو تو وَاَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بسوی فرعون اِنَّهُ طَغٰى بدرستی که او در عصیان از حد گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گوئید
با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتن نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی مبادا که درشتی نماید و بر شما غضب کند
یا آنکه حق تربیت در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بهر تقدیر تعنت کند
لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند گیرد بکلام شما اَوْ يَخْشٰى یا بترسد از عذاب خدای تذکر بهر محقق است و خشیت جهة متوهم پس موسی ازین محل متوجه مصر شد
و با سر اهل خود نرفت و در تیسیر آورده که کسان موسی ع شب انتظار بردند نیامد و روز نیز از وی خبری نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند تا با نقضا از اهل
مدین جمعی آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی ع بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر
توجه نمود وحی آمد بهرون که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی شرح احوال تمامی باز گفت و دیگر از
آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داد هرون ع گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیدهٔ زیاده شده
و بی سببی حکم بقطع و قتل و صلب می کند موسی اندیشه ناک شد و هردو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما اِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما می
ترسیم اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بر عقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو بنمایم اَوْ اَنْ يَطْغٰى یا آنکه زیاده کند طغیان خود را
و نسبت با حضرت مقدس تو سخن بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او اِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی
که من با شمایم بحفظ و نصرت اَسْمَعُ وَاَرٰى و می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید بنسبت من و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام
نگذارم که ضرری بشما رساند فَاْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بگوید اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستادهٔ پروردگار توییم فَاَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما
بَنِي اِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز بریم که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن و قطع
و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزدیک پروردگار تو وَالسَّلَامُ و سلام ملایکه یعنی خزنهٔ بهشت عَلٰى مَنِ

اتَّبَعَ الْهُدٰى بر آن کسی است که تکذیب نکند آنرا و پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر او راست اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا بدرستی که
وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده اَنَّ الْعَذَابَ با آنکه عذاب دینی و آخرتی عَلٰى مَنْ كَذَّبَ بدان کس است که تکذیب کند آنرا که آورده ایم وَتَوَلّٰى
و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی ع و هرون بحکم حضرت الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان
پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلمات که حق سبحانه تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسٰى پس کیست پروردگار شما ای
موسی که مرا بپرستش او دعوت می کنید نکته در آنکه موسی را بندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی
عقده هست و سخن نیک مفهوم نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی ع بزبان فصیح گفت
قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت اَعْطٰى داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورت او
و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یک از خلایق را آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است ثُمَّ هَدٰى پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا
گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر
کلام آنکه داد آفریدگان خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید ترسید که مبادا
که قوم بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی ع قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولٰى پس چیست حال
اهل قرنهاء نخستین چون قوم نوح و ثمود و عاد که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی
عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردگار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّي
پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنْسٰى و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه ما را از آن خبر دهند و گفته اند مراد
فرعون استفسار قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که انگیخته نمیشوند موسی ع جواب داد که آنرا از خدای کسی دیگر نمیداند و باز همان سخن
اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش گسترانیده که بر آن
می نشینید و مسکن می سازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بدان راه از زمین می روید و بمصالح خود
قیام می نمایید وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است فَاَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم
تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب باران اَزْوَاجًا ازواج اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ
شَتّٰى از رستنیهاء پراکنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون
آورده ایم هر چه خوردن را شاید از اثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید اَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را در چراگاهها که خوردن شما را نشاید
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی در این که مذکور شد لَاٰيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِاُولِي النُّهٰى مر خداوند خرد را که عقول
ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و ماده ابدان شما خاک زمین
است در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود او است
می ریزد و انکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان زمین مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرمود که شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ

و در زمین باز بریم یعنی بعد از مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم شما را تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر بجهت حساب و جزا شعر
بخاکت در آرد خداوند پاک ٭ دگر بار بیرونت آرد ز خاک ٭ بدان حال کایی بخاک اندرون ٭ بدان گونه از خاک آیی برون ٭ اگر پاک در
خاک گیری مقام ٭ بر آیی از و پاک و پاکیزه نام ٭ پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی عصا را بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان
عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از و آیات تسع بعد از ین معجزه می دیدند و نمی گرویدند جناب حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما بنمودیم
فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزها که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را وَأَبَىٰ و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برد آن
کند و از روی عناد قَالَ گفت أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوئی
خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را تمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بسحر
پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادوئی مِثْلِهِ مانند جادوئی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس
مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان تو مَوْعِدًا وعده بجهة معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما خود
و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جای که مساوی باشد مسافت قدم ما و تو بآن یا مکان مستوی هموار که در وی پستی و بلندی
نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیانست و آن روز عید بود مر اهل مصر را
که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتگاه
که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما و زمان اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین فرمود تا ظهور حق و زهوق باطل
علی رؤس الاشهاد است وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف رسد فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس بخلوه در آمد و جهة جمع کردن سحره رای
زد و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ
گفت موسی مر جادویان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
که آیة او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند و از بیخ برکند
شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند بشما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود
کردند جادویان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی که گفتند این سخن بسخن ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و
پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه
دید که ایشان با یکدیگر سخن می گویند و مشاورت می کنند و پرسید که این سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ
لَسَاحِرَانِ بدرستی که این هر دو ساحرانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوئی
خود ملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ مذهب شما را که افضل مذاهبست و دین و مذهب خود ظاهر کنند یا ببرند
اکابر و اشراف را یعنی روی دل ایشان از شما بگردانند علما را در لفظ هذان اختلافست بعضی گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه
در هر سه حال اعراب بالف می باشد و این حرف موافق ایشان با ما واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا و خبر آن ساحران

وحفص که ان بتخفیف میخوانند او را نافیه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون ملعون از سحره شنود
که موسی و هرون علیهما السلام ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بآشفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین است جمع
کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که فیروز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ هر که برتر آمد پس جادویان
هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیده آمدند موسی و هرون در برابر ایشان بایستادند سحره بقولی سیصد خروار عصا و حبل میان تهی کرده و در و
زیبق ساخته بمیدان آورده بودند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم
أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ نخست کسی که افکند موسی عم از روی مقابله ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری آن و بی حسابی از آن قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلکه شما
بیفکنید ایشان جادوئیهای خود را بیفکندند و بسبب حرارة هوا زیبق در حرکت آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ
إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ نموده شد بموسی از جادوئی و کید ایشان که گویی أَنَّهَا تَسْعَىٰ بدرستی که آن میدود و می شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل
خود خِيفَةً مُوسَىٰ خوفی موسی از آنکه نظاره کیان میان سحره و معجزه یا آنکه متفرق گردند پیش از القاء عصا و چون این وهم بر موسی طاری شد
قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ بدرستی که تو
برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تست تحقیر عصا می کند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان
باک مدار و آن چوب که در دست راست داری بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ
سَاحِرٍ فریب جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حَيْثُ أَتَىٰ هر جا باشد و بهر جا رود و حضرت موسی عصا
بیفکند فی الحال اژدهاء عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادویان را فرو برد و مردمان از ترس روی بگریز نهادند موسی او را
بگرفت همان عصا شد جادویان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر را باطل نکند بلکه قدرت خدای و معجزه اوست فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در روی
افکنده شدند جادویان یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوا آمَنَّا
گفتند گرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ به پروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهة رعایت فواصل و ملاحظه رؤس آیاتست فرعون لعین که این صورت
مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم خوانده بر سبیل اخبار یعنی شما بگروید و تصدیق کردید لَهُ موسی را
قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ مر شما را و فرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ
السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادویانست شما با هم ساخته اید که ملک مرا برانداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر
آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهاء شما را مِنْ خِلَافٍ خلاف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بیاویزم
شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ در تنهای خرما بن که درازترین درختانست تا هر کس شما را ببیند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام
از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است از روی عذاب وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت عقاب ساحران
چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده شعر حذوه بکرعه از
کف ساقی ٭ هر چه فانیست کرده در باقی ٭ دامن از ذکر غیر افشانده ٭ لیس فی الدار غیره خوانده ٭ لا جرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ

عذابا

[illegible] سيصد ... [illegible] ... پيشان عالمست [illegible]

کنند که ما ترا نگزینیم واختیار نکنیم علی ما جاءنا برآن چیزی که آمد بما من البینات از معجزات واضحات وگویند در حین سجده بهشت دیدیم آنرا
بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا می‌گزینیم برآنچه دیدیم از نشانهای روشن وسوگند میخوریم والذی فطرنا بخدای که ما را آفرید
فاقض پس بکن ما انت قاض هرچه هستی کننده یعنی هرچه بخواهی با ما بکن که پروای آن نداریم انما تقضی جزین نیست که توحکم کنی هذه
الحیوة الدنیا در این زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه میخواهی میکن که آخرت بهترست و پاینده‌تر و تو
از آن حکم معزول و بهم خود مشغول خواهی بود تا با تو چه کنند شعر امروز بجور هرچه خواهی میکن ۞ فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند
انا آمنا ببدرستی که ما گرویدیم بربنا لیغفر لنا به پروردگار ما تا بیامرزد ما را خطایانا گناهان ما را از کفر و معاصی وما اکرهتنا و بیامرزد
آنچه اکراه کردی ما را علیه و بر آنجا من السحر از آموختن جادوئی آورده‌اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد و با خواندن او
ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان بکراهت عذر نمی‌شد و ایشان از خدای مغفرت طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذ بودند و این
مواخذه از امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برداشته شده والله خیر وخدای بهترست از روی پاداش وابقی و پاینده‌تر از جهت ثواب
تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بی‌پایان اجری عطا میکند که زوال گرد آن نگردد انه من یأت ببدرستی که هرکس که
آید ربه بنزدیک پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بر کفر میرد فان له جهنم پس بدرستی که هرکس که آید مر او راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب
بجهد ولا یحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذرانند ومن یأته و هرکه بیاید بوی مؤمنا در حالتی که مؤمن باشد بتحقیق کرده باشد کردارهای
قد عمل الصالحات
شایسته فاولئک پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جنات عدن
بوستانهای اقامت تجری پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر آن اشجار یا منازل جویها خالدین فیها در حالتی که آن گروه جاوید
باشند در آن بوستانها وذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش آنکس است که پاک شد از دنس کفر و ارجاس عصیان تا مستظهر بود بطاعات
واعمال الخیر تا اینجا کلام سحره بود و چون قصه ایشان بنهج لایق در سوره اعراف گذشته بود تا اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آن
اختصار نمود ولقد اوحینا و هرآینه ما وحی کردیم الی موسی بموسی ع یعنی وقتی که فرعون از معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود با کفتیم
موسی را ان اسر بعبادی آنکه شب بر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسید و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فاضرب لهم پس فراگیر برای
ایشان طریقا راهی ابن عیسی فرموده است که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در وی آب و گل نباشد
لا تخاف نه ترسی درکا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند ولا تخشی و نه ترسی از غرقه شدن که شما را سلامت
بکنارانیم پس موسی با ره آگهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند مادرخانهای ایشان مصیبتی و غمی واقع شد که بخود در ماندند
روز دیگر لشکرها جمع شدند فاتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسید بنو موسی با قوم خود
گذشته بودند فرعونیان نیز در آمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه دریافت بابهام از برای تفخیم مسند الیه است
یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا بلفظی بازاء وی توان وضع کردن واضل فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین وما
هدی و راه ننمود ایشان را هدایت فرعون تهکم است او میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته‌اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات

نیافت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم ببدرستی که ما برهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قبطیان بودند
وواعدناکم و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریه برای شما جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن
والسلوی بر شما ترنجبین و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کلوا بخورید من طیبات از پاکیزهای ما رزقناکم آنچه شما را روزی
کرده‌ایم از حلالها ولا تطغوا و از حد در مگذرید فیه در آن چیز یعنی ستم مکنید و هریک حصه خود را بگیرید یا ذخیره منهید از برای روز دیگر یا شکر
فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است شعر شکر منعم واجب آید بر خرد ۞ ورنه بگشاید در خشم ابد وکفران
قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم غضبی بر شما خشم من ومن یحلل علیه غضبی و هرکه فرود آید بر او خشم
من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وانی لغفار و بدرستی که من هرآینه نیک آمرزنده‌ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک
وآمن و ایمان آورد بوحدانیت من وعمل صالحا و بکرد عمل صالح یعنی نیکو مواظبت کرد بر فریضه ثم اهتدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت
حضرت پیغامبر مداومت کرد یا بهدایت استقامت نمود یا طریق سنت و جماعت گرفت شعر راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم کز سنن
راهی بود سوی رضاء ذو المنن هر شرع در چشم وی چون سنان تیز باد کز سنائی زندگی خواهد زمانی بی سنن ۞ آورده‌اند که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعون از موسی استدعا نمودند که برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام مبین سازد و درین باب حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب
رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی هرون را بجای خود بگذاشت و با اشراف قوم
که هفتاد تن بودند متوجه طور شد و قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر می‌آیم و کتاب می‌آورم و چون بنزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت
اشتیاق که بکلام و پیام آلهی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب رسید وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی
عن قومک از گروه خود یا موسی ای موسی قال گفت موسی که هم اولاء ایشان گروه من اینک می‌آیند علی اثری بر پی من و ساعت بساعت برسند وعجلت
و شتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود کردی از من چه اشتیاق امر موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن از قوم نه بجهت تعظیم
بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قال فانا گفت خدای که پس بدرستی که ما قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من
بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او یهودی بود بقبیله سامره از عظماء بنی
اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از جرمانه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمع گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیلیان
بوده است و در وقتی که فرعون ابناء ایشان را می‌کشت او متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جری بیفکند و حق سبحانه جبرئیل را امر فرمود که
تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا گرداند و او را محافظت نماید از این سبب او جبرئیل را می‌شناخته و در روز غرق شدن فرعون از زیر
سم وی قبضه خاک برداشته نگه میداشت تا زمانی که حضرت موسی بطور رفت سامری نزد هرون آمد و گفت پیرایهای که از قبطیان عاریت گرفته‌ایم با ما است
و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می‌بینم که بنی اسرائیلیان آنرا می‌خرند و می‌فروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزانند هرون امر فرمود تا تمام
پیرایهها بیاوردند در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگر چالاک بود همین که آن زر بگداخت وی قالبی ساخته بود و آن زر گداخته در آن
ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و مشتی از خاک زیر سم اسب جبرئیل ع که فرس الحیوة می‌گفتند در درون وی ریخته فی الحال زنده گشت

و بپرست برو پیدا شد و باواز در آمد و گویند زنده نشد لیکن بهیأت وضع کرده بود بانگی کرد که چهار دانگ قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند و حق سبحانه
موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فرجع موسی پس موسی ع باز گشت از مناجات خود بعد از آن که چهل روز بگذشت و الواح
فرا گرفت الی قومه بسوی قوم غضبان خشمناک بر ایشان اسفا اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید
که گرد اگرد گوساله دف می زدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قال یا قوم گفت ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را
ربکم پروردگار شما وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد و من با اشراف قوم بطلب آن رفته بودیم افطال آیا دراز شد علیکم العهد
بر شما زمان مفارقت من و من بهیأت وعده باز آمدم ام اردتم ان یحل یا خواستند اکنون فرود آید علیکم بر شما غضب من ربکم خشمی از خدای شما
فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی وعده مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا
موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود و لکنا حملنا و لیکن برداشته بودیم و حفص حملنا خواند مجهول از باب
تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا بارها را من زینة القوم از پیرایه قوم قبطیان که عاریت
گرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هرون ع فکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم القی السامری سامری نیز آنچه با او
بود در آتش افکند فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فقالوا
پس گفتند سامری و تابعان هذا الهکم این گوساله خدای شماست و اله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد موسی خدا را
و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجلست و گویند فنسی قول سبحانه و تعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان افلا
یرون آیا نمی بینند گوساله پرستان الا یرجع اینکه باز نمی گرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا سخنی را یعنی هر چند او را میخواندند
جواب باز نمیدهد و لا یملک لهم و نمی تواند بر ایشان ضرا زیانی و لا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن ضرر و سود و چنین چیزی
را که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستیدن و لقد قال و بدرستی گفت لهم مر ایشان را
هرون من قبل پیش از آمدن موسی از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که مبتلا شده اید به بگوساله
یعنی پرستش او و ان ربکم الرحمن و بدرستی که پروردگار شما خدای بسیار بخشاینده است فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا
امری و گردن بنهید امر و فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران
و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی ع از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است
راست گفته یا نه پس چون موسی باز آمد و با قوم عتاب کرد جانب هرون گشت آنکه دوی برادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدست گرفته
سوی خودش کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند
الا تتبعن از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آنکه از پی در آیی و خود را بمن رسانی افعصیت امری آیا سر کشیدی از
فرمان قال گفت هرون از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگرچه برادر پدر و مادری بودند اما ذکر مادر از برای رقت دل موسی بود که
ملایمت کند لا تأخذ بلحیتی فرا مگیر محاسن مرا و لا برأسی و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که من می ترسیدم که اگر مقابله کنم با ایشان زا

بکنادم و از پی تو آیم ان تقول آنکه گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی انداختی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته
بودم در وقت رفتن بطور با هرون گفته بود که اخلفنی فی قومی و اصلح جز اصلاح نگاه داشت جماعت و مدارا موسی ع این عذر را مسلم داشت
و روی بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری گفت چیست این کار عظیم ترا ای سامری یعنی چیست این که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم
بما لم یبصروا بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به بآن چیز یعنی جبرئیل را دیدیم و بشناختم مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی که گرفتم و با خود داشتم
چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فقبضت قبضة پس فرا گرفتم مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل ع فنبذتها
پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و باواز در آمد و کذلک و همچنین که گفتم سولت بیاراست لی برای من و در نظر من نیکو
آورد نفسی نفس من در این باب آورده که موسی ع قصد قتل سامری کرد از حق سبحانه ندا آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر و غالب است و چون
از سخای او خلق را نفع چون از و باز نتوان داشت و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود شعر همهای کرم بر که دار دو
باد ز آب حیات تازه و تر و آنچه جیحون باشد و سایه به که کرده تنور را مایه قال گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند
فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فی الحیوة در زندگی تو ان تقول آنکه نزدیک تو آید لا مساس مساس
مکن مرا و دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شدی بوی او را و آنکس را هر دو تب گرفتی پس مردمان از وی متفرق شدند و او تنها چون وحشیان
در صحرا می گشت و هر کرا از دور می دید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال
دارند القصه موسی ع سامری را حکم فرمود برفتن و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیاست و ان لک و بدرستی که مر تراست عذاب
موعدا وعده در آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند و انظر و نگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که تو
ظلت علیه بودی پیوسته بر پرستش او عاکفا مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را با آتش و این قول کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود
یا بسوهان او را براده سازیم و این بر آن قولست که او جسدی بود زرین بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فی الیم
در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که او را که توان سوخت و خرد توان ساخت صفت الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت و محض
ضلالتست انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست الله الذی آن خدایست که لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقة بجز او
وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیاء نه قالب گوساله
که اگر بنده نیز باشد مثلست در غباوت و نادانی پس موسی ع بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکسترش بباد دادند و در دریا انداختند
با دست موسی چه زند سحر سامری کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها ما قد سبق
آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امم ماضیه و قرون سابقه تا خبری دهم تا معجزه نبوت بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو و قد آتیناک و بدرستی
که داده ایم من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی که مشتمل بر اخبار و احکام من اعرض هر که بگرداند روی
عنه ازین ذکر که نبوت تست یا قرآن فانه پس بدرستی که آن معرض یحمل بردارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا باری که گوشت خالدین
فیه در حالتی که جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعرض حملست بر معنی و لفظ و ساء لهم و بد است مر ایشانرا

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت حِمْلًا بار ایشان که کفر است و تکذیب یَوْمَ یُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل ع صور در
دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِیْنَ و حشر کنیم ما کافرانرا یعنی آنهارا که شرک آورند یَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان و در خبر هست که زرقه عین و سواد
وجه علامت دوزخیانست و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کوران چه غالب چشم در عمی کبود می شود و از غایت تشنگی بشره میل کند و چون
حشر کنیم ایشانرا یَتَخَافَتُوْنَ بَیْنَهُمْ پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها اِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز زیاده ازین قدر
در دنیا بیش نبودید یعنی در جنب درازی آخرت کوتاه شمردند نَحْنُ ما که خداوندیم اَعْلَمُ بِمَا یَقُوْلُوْنَ داناتریم بآنچه ایشان می گویند اِذْ یَقُوْلُ چون
گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِیْقَةً تمام ترین ایشان از روی عقل اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبرها یا در دنیا اِلَّا یَوْمًا مگر روزی یعنی درنگ شما در دنیا یا قبر
مقدار یکی یا دو روز بیش نبود و گفته اند هول قیامت بر ایشان فراموش کرد اند زمان بودن در دنیا و قبر یا به نسبت درازی عمر آن دنیا را کوتاه شمرند خصوصا
عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد ع عمری که بدان سان گذرد کوته به ٭ آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم پرسید که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیة آمد که وَیَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از
کوهها یعنی مآل حال آن فَقُلْ پس بگو ای پیغمبر در جواب ایشان که بقدرت یَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنرا رَبِّیْ آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی
صاحب لباب آورده که پراکنده کارا ازینچ پس اجزای آنرا ریزه کرد اند چون ریگ پس باد دبور را بفرستد تا او را متفرق سازد و در تبیان گفته که
کوهها را از اماکن ایشان برداره و در دریا افکند فَیَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشانرا قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرٰی فِیْهَا نه بینی در آن عِوَجًا
پستی و مغاره وَلَآ اَمْتًا و نه بلندی و پشتی یَوْمَئِذٍ در آن روز یَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِیَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل ع که ایشانرا بخواند
بمحشرگاه لَا عِوَجَ لَهٗ هیچ میلی و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بهر نکه و گفته اند
آتشی بیاید و مشرکانرا براند تا محشر وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ برای سخن کفتن خدای تعالی یا از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ
پس نشنوی تو در آن روز اِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر یَوْمَئِذٍ آن روز لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست
کسی اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر آنکسی را که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر شفاعت او را خدای وَرَضِیَ لَهٗ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را یَعْلَمُ
می داند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه پیش آمدنیست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کار دنیا وَلَا یُحِیْطُوْنَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع
عالمیان بِهٖ بذات خدای تعالی عِلْمًا از جهت دانش یعنی بعلم ذات الهی معلوم نکرده زیرا که مقتضای او عدم احاطه علمست بدو چون حقیقت
علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذاتست و مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال
ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدینه از قصور نسبت کاملیه و نقصان آن نیست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی او است ٭
کجا دریابد او را عقل چالاک ٭ که بیرونست از سرحد ادراک ٭ تماشا میکن اسماء صفاتش ٭ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ٭ وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ و خوار
و فروتن شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَیِّ الْقَیُّوْمِ مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران
و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره مانند و نومید شوند مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار عیب برگرفته بمحشر
آورد وَمَنْ یَّعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ یعنی کارهای شایسته و ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات

ایمان

ایمان شرطست لاجرم هر مؤمنی که عمل نکو کند فَلَا یَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاستست وَّلَا هَضْمًا و نه از کسر
و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند و نه بر سیاست وی بیفزایند وَکَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات
متضمنه وعیدها اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِیْهِ مِنَ الْوَعِیْدِ در وی از آیات وعید
چون ذکر طوفان و رجفه و خسف و صیحه و مسخ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه آنها بدیشان فرود آید اَوْ یُحْدِثُ یا
تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِکْرًا مر ایشانرا پندی جهت استماع وی کنند فَتَعٰلَی اللّٰهُ پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا برتر از الحاد ملحدان
یا پاکست از قول مشرکان الْمَلِکُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال الهیه الکبیر المتعال آورده اند
که چون جبرئیل ع بوحی نازل شدی آیتی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خواندی حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش
کند با جبرئیل قرائت میفرمود آیة آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْاٰنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ اَنْ یُّقْضٰی پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَیْكَ وَحْیُهٗ بتو
وحی آن ماوردی فرموده که یعنی سؤال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیان بتو فرود آید
در زاد المسیر آورده از قول امام حسن بصری که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و قصاص طلبید
آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیة فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیة الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت آنست
که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وَقُلْ رَّبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِیْ عِلْمًا بیفزای دانش مرا باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن زیاده کن
حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا از معدعلی علی در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی ع زیاده علم طلبید او را
حواله بخضر کردند و پیغمبر ص دعاء زیادة علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادبنی ربی سبق
وقل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمك ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفید از
حقایق اشیا تواند رسانید شعر علمهای انبیا و اولیا ٭ در دلش درخشنده چون شمس الضحی ٭ عالی کاموزکارش حق بود
علم او پس کامل و مطلق بود وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم اِلٰٓی اٰدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان و فرمودیم که گرد
شجره منهی نگردد و از ان نخورد فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهٗ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزمی بر گناه یعنی بخطا بود صورتی که از
و سمت صدور یافت یا نبود او را صبری بر آن منهی وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا مر ملائکه را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را بجهة
تحیت و کرامت فَسَجَدُوْٓا پس همه سجده کردند اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر دیو رانده و دور مانده از رحمت اَبٰی سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم
یٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا ای آدم بدرستی که این دیو عَدُوٌّ لَّكَ دشمن تست وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حواست فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا پس باید که بیرون نکند
شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقٰی که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد اِنَّ لَكَ بدرستی که تراست در بهشت اَلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا آنکه گرسنه نشوی در و که همه نعمتها آماده است
وَلَا تَعْرٰی و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه بایدهست وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا و بدرستی که تو تشنه نشوی فِیْهَا در وی که عیون و انهار دائمست
وَلَا تَضْحٰی و در آفتاب نمانی که ظل بهشت همیشه ظلیلست و در بیرون بهشت این صورتها فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ پس از آنها وسوسه

کرد بسوی آدم شیطان بس ازانکه به بهشت درآمد وحوا را دید واز مرگ ترسانید وحوا با آدم باز گفت وآدم از مرگ ترسان شد ابلیس بصورت
بیوی خود را بدیشان نموده بد ورجوع کردند وبطریق تضرع ازوی علاج مرگ طلبیدند قَالَ يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج مرگ خوردن میوهای شجرة
الخلدست هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت خلد یعنی جاوید که هرکه ازان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى وراه نمایم ترا
بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدو نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس علیه اللعنة راه نمون شد آدم وحوا را بشجرۀ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا بس بخوردند
ازان درخت فَبَدَتْ لَهُمَا بس آشکارا شد مر ایشانرا سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت ازیشان بریخت وبرهنه شدند وَطَفِقَا
يَخْصِفَانِ ودر ایستادند ومی چسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصَى آدَمُ وخلاف کرد آدم رَبَّهُ
امر بروردگار در خوردن شجرۀ منهیه فَغَوَى بس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاویدانی بود بعد ازان توبه واستغفار قیام نمود
وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ بس برگزید ویرا خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ بس قبول کرد توبۀ او را وَهَدَى وراه
نمود به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم وحوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
مر برخی را دشمن بود چنانکه حالا واقعست از تخاصم وتحارب واگر مخاطب آدم وابلیس اند عداوة ذریۀ هر دو با هم ظاهرست فَإِمَّا
يَأْتِيَنَّكُمْ بس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب ورسول
فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ بس هرکه بیروی کند آن هدی را فَلَا يَضِلُّ بس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَى ورنج نبیند در آخرت یعنی بعقوبت وعذاب مبتلا
نشود وَمَنْ أَعْرَضَ وهرکه روی برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ بس بتحقیق مر ویراست مَعِيشَةً
ضَنْكًا زیستنی تنگ وسخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا شود یا قناعت ازو بستانند بدام حرص در ماند وگفته اند معیشت
تنگ عذاب یا قبرست ودوزخ وَنَحْشُرُهُ وحشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى در روز قیامت نابینا که هیچ نه بیند بجز جهنم واصناف عقوبتهای
آن قَالَ رَبِّ گوید ای بروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى چرا حشر کردی مرا نابینا وَقَدْ كُنْتُ وبدرستی که بودم بَصِيرًا وقتی که سر از قبر برآوردم قَالَ گوید خدای
كَذَلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بسوی تو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت وعلامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا بس تو چشم بر هم
نهادی ازان وترک کردی آنرا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى وامروز ترک کرده شدی وبماندی در عذاب وَكَذَلِكَ وهمچنانکه دوری کرد اینمرد از کتاب
را جزا دهیم نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد درگذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ ونگرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای بروردگار
خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنگ عیشی این سرای وَأَبْقَى وباینده تر جهة آنکه انقطاع
ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را وطریق اعتبار بریشان روشن نساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم بیش ازیشان مِنَ
الْقُرُونِ از قرنهای گذشته چون قوم عاد وثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ می روند در وقت در تجارة در مسکنهای ایشان چون احقاف ودیار حجر وعلامة
هلاک وعذاب می بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آن هلاک لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها روشن بر عذاب اهل انکار
لِأُولِي النُّهَى مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه کلمۀ بیش رفته وبیشی
گرفته مِنْ رَبِّكَ از بروردگار تو که عذاب منکرانرا باخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمنانرا بیرون آورد لَكَانَ هر آینه بودی عذاب ایشان

لِزَامًا لازم مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل نساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى ووقتی نام برده شده عظمت بکلمه یعنی اگر وعده
تاخیر عذاب وحکم اجل مسمی نبودی همه کافران نازل شدی آنچه بعاد وثمود نازل شد فَاصْبِرْ بس شکیبا باش ای محمد عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه می
گویند اهل تکذیب تو وطعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد واین صبر بآیة السیف منسوخست وَسَبِّحْ ونماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ نمازی مقرون
بحمد بروردگار تو یعنی نماز گذار بتوفیقی که حمد گویی خدایرا بر توفیق وهدایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ بیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ
غُرُوبِهَا وبیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ ودر بعضی از ساعات شب فَسَبِّحْ بس نماز گذار یعنی مغرب وعشا وَ
أَطْرَافَ النَّهَارِ ودر طرفهای روز یعنی ظهر چه وقت او نزدیک زوالست وآن طرف آخر نصف اول وابتدا ازنهار دو طرف اول نصف آخر
روز وجمع او بجهة امن است از التباس یا باعتبار نصفین بس درین اوقات ادا کن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَى تا شاید والبته چنین است که
خشنود کرده شوی وحفص بربنای فاعل میخواند یعنی خشنود شوی وخشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا
دهد وآن شفاعت امتست ونکته ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند شعر امت همه چشم در تو چون جان همه
ایشان هم آن تو وتو آن همه ، خشنودی تو جست خدای تو بحشر ، خشنود نه مگر بغفران همه ، ابو رافع نقل میکند که مهمانی نزد حضرت
مصطفی صلی الله علیه وآله آمد ودر خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمودن مرا بنزدیک یکی از یهودان فرستاد وگفت که
او را بگو که محمد رسول الله صلوات الله علیه میگوید که مهمان بمنزل ما نزول نموده ونمی بینیم نزدیک خود آنچه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار
آرد بما بفروش ومعامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستم من بیغام بیهودی رسانیدم واو گفت نمی فروشم ومعامله نمیکنم مگر
آنکه اول چیزی گرو نزد من بنهد باحضرة مراجعت کردم وصورت حال باز گفتم فرمود والله لامین فی السماء وامین فی الارض اگر با من معامله کردی
حق او را ادا کردمی بس زره خود بمن داد تا نزدیک او گرو نهادم واین آیة جهة تسلیۀ دل مبارک وی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ وباز مکش نظر چشمهای
خود را یعنی منگر إِلَى مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که برخوردار کردیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفرة چون وثنی وکتابی داده ایم ایشانرا
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال ومنالست لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشانرا در آن یا آنرا فتنه وبلای ایشان سازیم یا عذاب
کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ وروزی دادن بروردگار تو ترا در دنیا یا آنچه روزی داده ترا از نبوة وهدایت خَيْرٌ بهترست
از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وَأَبْقَى وباینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه دنیا را شکوفه خواند زیرا
که تری وتازگی او دو سه روزی بیش نیست اندک فرصتی بژمرده گردد ونیست شود شعر مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست ، کاول
بجلوه دل برباید ز اهل حال ، یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت ، برخاک ره شود چو خس وخاک پایمال ، اهل کمال در دل خود جا
چرا دهند آنرا که دم بدم زپی است آفت زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر کن اهل خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر کن بران یعنی مداومت
نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمی گوییم که خود وکسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا وایشانرا بس
برای نماز وتهیۀ اسباب نماز فارغ باش وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام بسندیده لِلتَّقْوَى مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل
می کنند که چون سختی منغص به اهالی آنحضرة رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی واین آیة خواندی وَقَالُوا وگفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا چرا

نمی‌آرد برای ما بآیة من ربه از پروردگار خود یعنی چرا آنچه می‌طلبیم معجزه ظاهر نمی‌کند اولم تأتهم آیا نیامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی حجتی آنچه
در کتابهای پیش است از عذاب متنوع بر تکذیب و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند
از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بشارت بقدوم مبارک او و حقیقت آنست که چون ایشان
طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیان روشن مشتمل بر نقاوه
و زبده آنچه در کتب سماوی بوده و آنحضرت امیست که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از دیدن مثل سوره
از آن عاجزند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکارست و لو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک کردیم کفار مکه را بعذاب
بعذاب از نزدیک ما بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعث محمد صلی الله علیه و سلم یا قبل از نزول قرآن لقالوا ربنا هر آینه گفتندی ای پروردگار
ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع آیاتک پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که با ما
می‌فرستادی من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی و نخزی و رسوا کردیم در قیامت بدخول در آتش پس قطع حجت
ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قل کل متربص بگو هر یکی از ما و شما چشم دارد و منتظرست مآل حال یکدیگر را یعنی شما
نکبت ما را چشم می‌دارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید و مترصد باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم
کرده که بتحقیق من اصحاب الصراط کیانند خداوندان راه راست و من اهتدی و کیست راه یافته بحقیقت ما حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که هم
راه یافته و هم راه نماینده است شعر راه دان و راه بین و راه بر ٥ در حقیقت نیست جز خیر البشر ٥

سورة الانبیاء مایة و اثنتا عشر بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس نزدیک شد مردمانرا حسابهم وقت محاسبهٔ اعمال
ایشان یعنی روز قیامت و گفته‌اند مراد از ناس کفار مکه‌اند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز
بدرست و هم فی غفلة و ایشان در بیخبری از حساب و مؤاخذه معرضون اعراض کنندگان اند از تفکر در آن یا معرض اند از طریقه توبه
و انتباه ما یأتیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پندی من ربهم از پروردگار ایشان محدث نو فرستاده و تجدید نزول شده الا
استمعوه مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم یلعبون و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن می‌شنوند آن ذکر را
لاهیة قلوبهم در حالتی که دلهای ایشان مشغولست بچیزی دیگر یعنی غافلند از تأمل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابو بکر
وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی و اسروا النجوی و پوشیده میداشتند کافران
راز گفتن خود را الذین ظلموا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هل هذا آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه و آله
الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و رسول فرشته باید افتأتون السحر آیا می

روید

روید شما بجادوی یعنی قبول می‌کنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کلام الهی بر ایشان
میخواند سحرست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه میخواند سحرست و انتم تبصرون و شما
می‌بینید که او آدمیست مثل شما و فرشته نیست پس چون نگرویدند که فهم او در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان بگوی قل بگو و در حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر در جواب کافران ربی پروردگار من یعلم القول
میداند گفتن هر گوینده‌ای فی السماء و الارض در آسمان و زمین اگر جهر گوید و اگر سر و هو السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم داناست
باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا اضرابست از آنچه گفتند که قرآن سحرست بلکه گفتند اضغاث احلام سخنانیست چون خواب پریشان
یعنی پراکنده از هر جایی و آن منزل نیست بل افتریه بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بل هو شاعر
بلکه او شاعرست کلام شعری میگوید و در خیال سامع می‌انگیزد یعنی چیزی چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل که ایشان در کار حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و می‌گفتند
که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فلیأتنا بآیة پس بیارد برای ما معجزی کما ارسل الاولون همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران
پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که ما آمنت نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قبلهم
پیش از مکیان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند
و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم آیا ایشان دیدهٔ مکه یؤمنون ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطهٔ سخت دلی و
ستیزه تر اند از مشرکان گذشته و ما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو پیغمبری الا رجالا مگر مردانی نوحی که وحی فرستاده شد و حفص
نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده و همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده
و استفاده وجود گیرد فاسئلوا پس بپرسید این سخن را که ایشان ملک بوده اند یا بشر اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا اند
ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خواب و خور بود و ما جعلناهم و نساختیم
پیغمبرانرا جسدا خداوند جسدی که بآن لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی و ما کانوا خالدین و نبودند باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد
پس راست کردانیدیم وعدهٔ ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس
نجات دادیم انبیا را و من نشاء و هر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانی که در ابقای ایشان حکمتی بود و اهلکنا المسرفین و هلاک کردیم
گزاف گویان و گزاف کارانرا لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم
شرف و نام و آوازهٔ شما یا پند و موعظهٔ شما افلا تعقلون آیا در نمی‌یابید یا تعقل نمی‌کنید تا شما را بآن داده که بدو بگروید این آیه اهل
قرآنرا تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام شعر اهل قرآنند اهل الله و بس
اندر ایشان که رسد هر بوالهوس ٥ اهل کی شد جنس و جنس این کلام ٥ نیست جز مرغی که پرید ز دام ٥ هر که اندر دام نفس است و هوس
اهل شیطانست و نیست اهل خدا ٥ آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که آنرا حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان

فرستاد واورا از روی ستیزه وعناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بر ایشان کماشت تا شمشیر در ایشان نهاد وندای از آسمان
آمد که یالثارات الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند وندامت در آن وقت نفعی
نکرده بتمامی هلاک کشتند کما قال الله تعالی وکم قصمنا وچند در هم شکستیم من قریة کانت دهی که بود ظالمة ستمکار یعنی هلاک کردیم
ومعذب ساختیم اهل شهر ودهی را که بسبب شرک بودند بیدادکر وستمکار وانشأنا بعدها وپیدا کردیم بعد از هلاک اهل آن موضع
قوما آخرین کروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن هنکام قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینان توانا ست
بر هلاک پس آمدکان فلما احسوا پس آن هنکام که اهل آن ده یعنی حضور یا حضوره ادریافتند بأسنا عذاب ما را ومشاهده کردند
بجرت که لشکر بخت نصر کرد ایشان در کرفتند اذا هم ناکاه ایشان منها از آن ده یرکضون هزیمت میکردند وشتاب می راندند
چهار پایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا کفتند لا ترکضوا مروید وپای مجنبانید واز عذاب خدای مکریزید وارجعوا وباز کردید الی
ما اترفتم فیه بسوی آن چیزی که متنعم شدید فیه در آن چیز ومساکنکم وباز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید که شما پرسیده
شوید از قتل پیغمبر چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند وخلاص را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا کفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی
که بودیم ما ظالمین ستمکار بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعویهم آن خواندن ایشان یعنی کلمه
یا ویلنا که می کفتند حتی جعلناهم تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا حصیدا خامدین کیاهی درووده یعنی چنانچه کیاه را بداس درووند ایشانرا
بشمشیر درووند وساختیم ایشانرا مردکان وافسردکان وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست
لاعبین در حالتی که بازی کنندکان بودیم یعنی آنها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش وتذکره ارباب دانش مشحون
کردانیدیم بانواع بدایع واصناف صنایع وعجایب شعر بنکر بچشم نکر که از عرش تا بفرش ٭ در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست
لو اردنا اکر می خواستیم ان نتخذ لهوا انکه فرا کیریم چیزی که بآن بازی کنند وبدویت آن مستانس شوند چون زن وفرزند لاتخذناه
هر آینه فرا می کرفتیم من لدنا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا می کرفتیم ان کنا فاعلین اکر می بودیم
کنندکان این کار بل نقذف اضراب است از اتخاذ لهو وتنزیه از صاحبه وولد یعنی هرکز فرا نکیریم بلکه بالحق پیفکنیم حق را که جد است علی
الباطل بر باطل یعنی لهو ولعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فیدمغه پس فرا شکند اورا فاذا هو پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده
باشد وزایل کشته ولکم الویل ومر شما راست ویل که کلمه حسرت وندامت است یا شما راست شدت عذاب مما تصفون از آنچه صفت می
کنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا کرفتن زن وفرزند وله ومر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض
وهر که در زمین است از جسمانیات یعنی اهل آسمان وزمین مخلوق ومملوک وی اند ومن عنده وکسانی که نزدیک اویند یعنی ملایکه افراد
ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتکان که مقربان درکاه الوهیت اند وشما ایشانرا می پرستید لا یستکبرون سرکشی نمی
کنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون وهیچ مانده نمیشوند واز عبادت انقطاع نمی ورزند یسبحون تنزیه می کنند حق را یا نماز می کزارند
یا ستایش می نمایند اللیل والنهار شب وروز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق می کذرانند لا یفترون سست وضعیف نمیشوند ام اتخذوا

آلهة

آلهة یا فرا کرفته اند خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع شده چون زر ونقره وسنک وچوب یعنی آیا
خدایانی فرا کرفته اند که از قدرت هم ینشرون ایشان زنده کنند مردکانرا بتجهیل مشرکان می کند یعنی شما بتانرا آلهه میکویید واز لوازم الوهیت
اقتدارست بر همکنان ومی دانید که ایشانرا قدرت نیست وبا وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لو کان اکر باشد فیهما در
آسمان وزمین آلهة خدایان که تدبیر امر آنها کنند الا الله بجز خدای لفسدتا هر آینه تباه شوند آسمان وزمین وکارها در هم شکند چه اکر
آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک معذور طاری کردد واکر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته ماند پس مدبر عالم یکی باید
وجز حضرت الله نشاید شعر در دو جهان قادر ویکتا توئی ٭ جمله ضعیف اند توانا توئی ٭ چون قدمت بانک بر ابلق زند ٭ جز تو که
یارد که انا الحق زند فسبحان الله تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا رب العرش که پروردکار عرش است عما یصفون از آنچه وصف می کنند از اتخاذ
صاحبه وولد لا یسئل پرسیده نشود خدای عما یفعل از آنچه می کند عظمت وتفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت وصوابست وهم
یسئلون وایشان یعنی همه بندکان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوک اند ومملوک را ناچارست که حساب اقوال وافعال خود با مالک
راست کند ام اتخذوا آیا فرا کرفتند من دونه بجز خدای تعالی آلهة خدایان ومامور بودند باتخاذ آن قل هاتوا بکو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ
آلهه چون خدای عقلا ونقلا هذا اینک ذکر من معی یاد کردن کسانی که با منند از امت یعنی قرآن وذکر من قبلی واینک یاد کرد آنانکه پیش از من
بودند یعنی توریه وانجیل وسایر کتب سماویه در آنجا نکرید واز آنها که بعا نهاد انا الله بر سید که در هیچ نیست الا امر بتوحید ونهی از شرک بل اکثرهم
بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را ومیان وی وباطل تمیز نمی توانند فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندکان اند
از ایمان بخدای ومتابعت رسول وی وما ارسلنا من قبلک ونفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مکر وحی کرده شد بدو وحفص
نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم انه لا اله الا انا که نیست خدای بحق الا انا مکر من فاعبدون پس مرا پرستید وقالوا اتخذ الرحمن وکفتند فرا کرفت خدای
بسیار بخشایش ولدا فرزندان از ملایکه سبحانه پاکست او ومنزه ازین بل عباد بلکه ایشان یعنی ملایکه بندکان اند مکرمون کرامی
داشتکان ونواختکان لا یسبقونه پیشی نکیرند بر خدای بالقول بسخن کفتن یعنی بی دستوری سخن نکویند مراد ازین سخن قطع طمع کافرانست از
شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وهم بامره وایشان بفرمان خدای یعملون کار می کنند یعلم می داند خدای
ما بین ایدیهم آنچه پیش ازین کرده اند وما خلفهم وآنچه ازین کنند ولا یشفعون ودر خواست نمیکنند الا لمن ارتضی مکر کسی را که خدای به پسندد
شفاعت اورا یا کسی که اورا بیکانکی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت نکنند مر کسی را که کوید لا اله الا الله محمد رسول الله وهم
وفرشتکان من خشیته از ترس عذاب وعقوبت آلهی مشفقون لرزان یا از مهابت وعظمت او ترسان اند ومن یقل منهم وهر که کوید از ملایکه یا
سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس او وقایل نجزیه پاداش دهیم آنرا جهنم دوزخ کذلک همچنین
که مدعی ربوبیت را جزا می دهیم نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکارانرا پرستش ایشان اولم یر الذین کفروا آیا نمی بینند یعنی ندانستند آنانکه
بکرویده اند ان السموات والارض انکه آسمانها وزمینها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند ففتقناهما پس باز
کشودیم ایشانرا از یکدیگر بتوزیع وتمیز یا آسمانها یکی بود اورا بحرکات مختلفه بچندین فلک ساختیم ویک زمین را بنه باختلاف کیفیات واحوال

طبقات چندین نوع کرده ایم یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در آوردیم و ایشان را از هم
جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت گشت و گفته اند
آسمان بسته بود از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده کرده ایم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی
که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر است
یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیوة هر زنده ساختیم و کل برای اغلبست اینجا نه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات و
علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا بجنبد زمین و باضطراب نیارد آدمیان را وَجَعَلْنَا
فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در
سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و کرده ایم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقت معلوم یا
از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای که در آسمان که دلالت بر وجود صانع و وحدت و کمال
قدرت او در غایت ظهورست مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را
تا در وی آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافریدیم آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي
فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی شنا می کنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شتافتن آشنا در سطح آب. در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت
شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضهٔ قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند
تا میزبان جمال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحیدست بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی
افتد و ساعتی قربت بروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریت رسد گویا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم الانوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست شعر
ز بیم سوز هجرانت ز مو باریک تر گردم ۞ چو روز وصل یاد آرم شوم در حال از آن فربه ۞ و حضرت پیر ما روح الله روحه می فرماید شعر
چون روی بر تابی ز من گردم هلال منحنی ۞ ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم ۞ تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب
که در محاق افتم ز تو گه شمع نور افشان شوم ۞ آورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت می گفتند نتربص به ریب المنون
انتظار آن می بریم که گرد باد حوادث بر آید و یاران حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد حق سبحانه تسلیهٔ
آن حضرت را می فرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و نساختیم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس
ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ
مرگ است هر که قدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید شعر
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ۞ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها
وَالْخَيْرِ و به نیکیها یعنی بعطا و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و

نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ و باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهند
یافت. آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت
نبی بنی عبد مناف است آیة آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون به بینند ترا آنانکه نگرویده اند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسی که با او
استهزا کنند مراد آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد می کند
خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و او را یگانه دانستن یا بقرآن یا بنام خدای رحمن هُمْ كَافِرُونَ
ایشان ناگرویدگان اند پس مستحق استهزا و لایق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایة مبالغه
است یعنی از افراط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتابست و از جملهٔ شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن
حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم ترا آيَاتِي نشانهای عقوبت خود در دنیا مثل واقعهٔ بدر و در آخرت
عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است و عجله آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد
نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ قیامت با ما بگویید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم
و صحابهٔ او رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفت ایشان فرمود که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانستندی آنانکه کافر شدند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که
باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری کرده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد نیابند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر
کافران بدانستندی چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانستندی صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت
بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی آنحضرت را از حال انبیاء گذشته خبر
میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را می گوید ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند
مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس کسانی
نیز که با تو این سلوک می کنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار خود یا از قرآن
یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی بگردانند هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبات الهی که بترسند و نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ
آلِهَةٌ یا مر ایشان را خدایانست که از راه توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند در وی تقدیم
و تأخیرست تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلههٔ ایشان می کند و می فرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند که نصر

ایشان آلهه اند نه انفسهم یاری دادن نفسهاء خود را یعنی اگر کسی با ایشان کراهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع
نتواند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه تواند داشت ولا هم ونه ایشان اصنام یا پرستندگان ایشان که بعید منا از عذاب ما یصحبون نگاه داشته
و زنهار داده شوند بل متعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤلاء آن گروه یکبارها سعت عیش و ایمنی و سلامتی وآباءهم و پدران ایشان حتی
طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دست اجل بر هم
زند این بناها که افراشته اند افلا یرون آیا نمی بینند کافران انا نأتی الارض آنرا که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین ایشان ننقصها من اطرافها
کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میکشاییم آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه می گیرند و منزلی بحوزه تصرف در می آرند افهم الغالبون
آیا ایشان غلبه کنندگان یا پیغمبران و مؤمنان قل انما انذرکم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود
سخن نمیگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید ولا یسمع الصم الدعاء و نمی شنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند کافران در عدم
انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه میکند کران را که چیزی مسموع ایشان نمیشود ولئن مستهم و اگر برسد بکفره نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب
پروردگار تو یعنی آنچه ایشانرا بدان بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا
کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل لیوم القیمة برای روز
رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران برآنند که میزان عبارت از عدلست یعنی وضع موازین تمثیلست برای محافظت حساب و مکافات اعمال بر آن
وجمهور برآنند که مراد میزانیست که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهة تعظیم شان
اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا این نسبت با حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه است یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای
هر یک میزانی باشد و جمعیت او اضافه با جمعیت و بعضی برآنند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود
نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از
سپندان که اصغر آن چیزهاست اتینا بها بیاییم آنرا و نزد ترازو حاضر سازیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و
جمال عدل ما دارات ولقد آتینا و بدرستی که دادیم ما موسی وهرون موسی و هرون را الفرقان کتابی که جدا کند میان حق و باطل یا نصرت بر اعدا
یا شکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتاب روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وذکرا للمتقین
و پندی مر پرهیزکارانرا الذین یخشون آنانکه بترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی خدا را نادیده از و بترسند و
عذاب شاهد ناکرده از آن بیم دارند یا ترسکاراند پنهان چنانچه اظهار خوف می کنند آشکارا در موضح آورده از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند
که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وهم و پرهیزکاران
من الساعة از احوال قیامت مشفقون ترسندگانند وهذا و این قرآن ذکر مبارک سخنیست خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم انزلناه
فرو فرستادیم از خود بر بنافتنا افانتم آیا شما له منکرون مر او را انکار کنندگانید ولقد آتینا و هر آینه دادیم ابرهیم رشده مر ابرهیم را علیه السلام
راه یافتن او بوجه صلاح من قبل پیش از موسی و هرون علیهما السلام یا قبل از محمد صلوات الله علیه یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وکنا

جزای

وکنا به عالمین و بودیم باستحقاق او و عطاها را دانا پس نواختیم باستحقاق او را بنوازش فرمودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود را
وقومه و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها که پیوسته انتم لها شما بدان یعنی بر پرستش آن عاکفون
مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر آورده که گویند نود بت بوده و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب
کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیئات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بود و بر هر تقدیر
ابرهیم ع فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم اباءنا پدران خود را لها عابدین مرآنرا پرستندگان ما نیز تقلید
ایشان کردیم قال گفت ابرهیم لقد کنتم انتم بخدای که بوده اید شما وآباؤکم و پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطاء آشکارا قالوا
گفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی این سخن را بما براستی و جد ام انت یا توئی من اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل
ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود به تضلیل آباء خود قال گفت ابرهیم بل نیستم بازی کننده بلکه ربکم آفریدگار شما رب
السموات والارض پروردگار آسمان و زمین است الذی فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین را یا تماثیل شما وانا علی ذلکم و من برآنچه او
از پروردگار من و شماست من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق با دلیل شهادت میدهم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که
در آن روز بصحرا می رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه در آمده بتانرا بیاراسته بهم بر پای ایشان نواختندی آنگه سر بر زمین نهاده
و رسم پرستش بجای آورده بخانها بازگشتندی و چون ابرهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا
ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابرهیم ع بلا و نعم ایشان نگفت و روز دیگر که بصحرا می رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد و فقال
انی سقیم ایشان دست از و باز داشتند و برفتند ابرهیم پنهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر آینه تدبیری کنم و جهدی
تمام بنمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید یعنی بروید بعیدگاه و باشید مدبرین پشت بر ایشان کنندگان
یعنی وقتی که بتانرا بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از آن این سخن را شنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته
به بتخانه در آمد فجعلهم پس گردانید بتانرا بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را
بر گردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم نمرودیان به بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان
کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم ع ازین عمل شکست قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با برهیم است یعنی
وی بتانرا شکست تا شاید رجوع بوی کنند و او عجز بتانرا بحجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت
متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بالهتنا با خدایان ما و ایشانرا درهم شکسته اند انه بدرستی که او لمن الظالمین هر آینه از
ستمکارانست بر آنکه چون ایشانرا تعظیم می باید کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک انداخته نمرود و قوم
او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی
الحال بامرای نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان می گویند سمعنا فتی شنیدیم که ایشان میگویند از جوانی که به بدی
یذکرهم یاد میکرد بتانرا یقال له ابرهیم میگویند مر او را ابرهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و امرای او فأتوا به پس بیارید او را

عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ برجشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان ما را شکسته
میکند پس ابرهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا أَأَنتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هَٰذَا کردهٔ این را که می بینیم از کسر و قلع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای
ابرهیم قَالَ گفت نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است كَبِيرُهُمْ بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستید هَٰذَا
فَاسْأَلُوهُمْ اینست پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را إِن كَانُوا يَنطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس باز گشتند
با عقل خود و با یکدیگر فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بر پرستش چیزی که نگوید و نشنود ثُمَّ نُكِسُوا پس
نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ
که این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قَالَ گفت ابرهیم علیه السلام أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش
میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ آنرا که سود نرساند شما را شَيْئًا چیزی که او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک
پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیز را که می پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید
قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از جواب بمضارهٔ نقل کردند قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش اصعب است وَانصُرُوا
آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود
حکم کرد تا حظیرهٔ پیش کوه بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت گز و تا یک ماه هیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریختند و
آتش در آن زدند و ابرهیم را صلوات الله علیه غل بر گردن و بند بر پای و دست نهاده در منجنیق با آتش افگندند جبرئیل علیه در هوا بوی رسید فرمود
که هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بر تو نه جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او چون میداند
حاجت مرا خواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای و انقطاع از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا
خداوند برودت و سلامت عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بر ابرهیم ابن عباس رض فرموده که اگر نفرمودی که سرد باش و با سلامت شو ممکن بود که ابرهیم ع از سرما
بیفسردی وَأَرَادُوا و خواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابرهیم کیدی در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما کردانیدیم ایشان را زیان کارتر چه سعی ایشان
برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان نقل ایشان آورده اند که چون ابرهیم علیه السلام بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت
و در حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند و نمرود بر بالای صرح دید که ابرهیم در بوستانی خوش
و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود علیه اللعنه آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که ترا
او درین مرتبه است که دیدیم بزرگ خدائیست و من برای او قربان کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش
خود باشی و در اخبار آمده که نمرود هزار گاو قربان کرده و ترک ایذای ابرهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققی خطاب یا نار کونی با آتشی است که
در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت شعر آتش دارد دل من آتش دارد ❊ و آن آتش دل دلی مرا خوش دارد ❊ خلیل
نزدیک آتش نمرودی رسید خواست که از سوز شوق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش سرد شو با آتش نمرودی و بلا
باش بر ابرهیم چه ما حکم فرموده ایم که در ان آتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم و اگر تو سلطنت خود بنمائی نمرودی برانی نابود شود بوستان پیدا

و بمعجزه هویدا نگردد و اگر بر ابرهیم بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة آتش بسوزد و تا علم دعوی بماند و از بنجا معلوم میشود که آتش
عشق بر همه چیزی غلبه کند و هیچ جز بر و غالب نبود شعر عشق آن شعله است که چون بر فروخت ❊ هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را از اعراف که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادر زادهٔ او لوط بن هاران را و برسانیدیم ایشان را
إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بازمینی که برکت کردیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در و مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعث انبیا بود در ان ولایت و بسیار
نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم ع بفلسطان نزول فرمود و لوط ع بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهُ
و بخشیدیم ابراهیم را علیه السلام از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بی سوال او
یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را نبیره بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکویها
یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة و تخصیص نماز و زکوة از خیرات
جهة تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند مر ما را عَابِدِينَ پرستندگان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت با نبوت یا فصل بین الخصوم
وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که میکرد
یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه می زدند ایشان را هلاک کردیم
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي
رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ شایستگان است
و شایستگان است و قصهٔ لوط قبل ازین تفصیل گذشت وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد پروردگار خود را مِن قَبْلُ پیش از ابراهیم
و لوط یعنی دعا فرمود بهلاک قوم فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعاء او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل او را از فرزندان و زنان
ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی از محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا از اهل گروهی که تکذیب نمودند بِآيَاتِنَا
معجزات ما را إِنَّهُمْ كَانُوا چه ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی لجوج بودند که از جهة کفر سرهم بدبهات فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردیم همه ایشان را
وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود و پسر او سلیمان را ع إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه
نشستی سلیمان علیه بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا
گفتندی و یکی گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا شب دمه خود را می چرانید بکشت زار من در آمده اند
و تمام را خورده تولی آنست که بوستان وی رفته بودند و خوشهاء انگور را خورده و تلف کرده داود علیه از یوحنا پرسید جواب داد که ازین چنین
واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان را با ایلیا دادند و در شریعت داود ع حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه بر فوع
سلیمان شد بمحکمه در آمد در سن سیزده ساله گو با پدر فرمود که اگر حکمی چنین بودی اصلح و اوفق بودی داود ع گفت چه نوع توان سلیمان
ع جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع که بشیر و روغن و پشم و موی و بیخ یا از زرع را به یوحنا باید داد تا تمام خورده بدان

رساند که بوده چون خوشهای انگور برسد یا کشت بدید آید تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود ع
برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان بوین قوم خصمان وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت
چون شب رفته بود فیه درآن کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفند گروهی وکنا و بودیم ما لحکمهم مر حکم حاکم را یا متحاکمین را
شاهدین دانندگان یعنی دانستیم که داود و سلیمان برای ایلیا و یوخا چه حکم فرموده اند ففهمناها سلیمان پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را
وبدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهد تا ازو نفع گیرد و بدان تلافی دو رکار خود کند و باغ را بصاحب
گوسفند دهند تا غمخوارگی نماید و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود
ع صادر گشته و خدای وحی کرده بسلیمان ع بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده
وکلا آتینا یعنی هر یک از ایشان را دادیم حکما وعلما حکم کردن یا پیغمبری و دانش بامور دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال
با داود ع کوهها را یسبحن تسبیح میکردند خدا را باتفاق و در تبیان آورده که بدان منوال که ذکر از داود ع می شنیدند از کوهها نیز
شنیده می شد یا این معجزه آن حضرتست والطیر و مسخر کردانیدیم او را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وکنا فاعلین و هستیم
ما کننده امثال اینها و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح با معنی سیاحت داشته اند
یعنی هر جا داود رفتی کوهها با وی روان شدندی در فوائد آورده که سیر جبال با داود در زمان مذکور نیست بس ضرورت نباشد حمل تسبیح
بر سیر جمعی اند که تسبیح مر طیر و جبال میکرده بلسان حال بوده و برین تقدیر چون جمله اشیا بموافق زبان به تسبیح الهی ناطق اند بس وجه
اختصاص بداود چه تواند بود مؤمن موقر باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود بوجهی تسبیح می گفته اند که همه سامعان
ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست شعر هر کجا قدرتش علم افراخت ، از غرائب هر آنچه خواست بساخت
قدرتش را کی نیست نقصانش کارها هست جمله آسانش وعلمناه و بیاموختیم او را صنعة لبوس ساختن زره لکم برای شما لتحصنکم
تا نگاه داریم محصن تا بیمخواند یعنی نگاه دارد شما را زره من بأسکم از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فهل انتم پس آیا
هستید شما شاکرون سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را برچنین لباس ولسلیمان الریح
و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عاصفة سخت و تند وزنده و از تندی او بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی
تجری بأمره بود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا بران زمینی که برکت کرده ایم فیها در آن زمین یعنی بولایت
شام در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان بنا نهاده بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باد نماز شام وی را بآن
جا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر بودی و شام را بتدمر باز آمدی وکنا و هستیم ما
بکل شیء عالمین بهمه چیزها دانا ومن الشیاطین و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان من یغوصون کسانی که غواصی کنند در دریاها له برای
او جهة استخراج نفایس ویعملون و بکنند عملا دون ذلک عملی دیگر جز غواصی مثل بناها و سایر صناعات غریبه وکنا لهم و بودیم مر دیوان را
حافظین نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وایوب و یاد کن ایوب را ع و او پسر اموص بن زراح بن روم بن عیص بن اسحق

بن ابرهیم است علیهم السلام حق سبحانه وتعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بود شب و روز
بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برد با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و
سعت عیش است مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد و اگر او را بانتزاع مال و اولاد مبتلا سازی روی از تو برگردد و طریق کفران نعمت
پیش آرد حق سبحانه وتعالی فرمود که چنین نیست که تو میگوئی اما او بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار
تمام عیار آید شعر چنان در عشق بگرویم که گر تیغم زنی بر سر ، بروز امتحان باشم چو شمع ایستاده پابرجا ، در بسیاری از تفاسیر آورده
اند که ابلیس لعین درخواست که مرا بر مال و فرزندان و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط
داد و او دیوان را بگماشت تا در وی تصرف کردند و در احقاف آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهودست که کعب و وهب
نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بروی گماشت بس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه
شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه
دختر در زیر دیوار آمدند و قروح در جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته دیدان در آن پیدا شد و مومنان مرتد گشته از هر دیه و منزل که
میرفت بیرون میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر بنت میشا بن یوسف ع در خدمتش بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بوده هجده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات
و شکیبائی حالت او ذکر کرده و فرموده که یاد کن قصه ایوب را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر بانکه رسید مرا سختی و رنج و
وانت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکران می گویند که حق سبحانه در باره ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا ولکنه
انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر می کنند که از شماتت شیطان اش رنج عظیم رسید چه
نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش و در عشرات حمیدی آورده که جمعی
از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و بزبان راند
یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز نمی توانست قیام نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو
محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برین
حال مطلع شده آواز مسنی الضر بر کشید در حقائق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که جبرئیل وحی بوی بیاورد این شکایت بجهة
آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر زمین افتاده بر خاک کرم می طپید ایوب او را برداشته با جای او نهاد چون این
کار باختیار واقع شد جان بگزید که طاقت نیاورد این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بی واسطه ملکی و بشری از بارگاه کبریا این
خطاب مستطاب بایوب مکروب رسیدی که ای بیمار چگونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان می کشید و آن بیماری خوش
بود شعر گر بسر بیمار خود آئی بعیادت ، صد سال بامید تو بیمار توان بود ، در سحر آن روز که بهم راحت می رسید تحفه این
خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برآنند که شکایت با او بوده نه از او بوده در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از

از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال مولی شد کمال عنایت در بلا دید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش
بندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی
ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد گفت چرا خاموش نشسته گفت حکم مکر صبر جبرئیل فرمود که بلا در خزاین حق
تعالی بسیار است تو طاقت نیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب علیه السلام گفت انی مسنی الضر فاستجبنا له پس اجابت کردیم
دعای او را فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر آنچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد وآتیناه
وعطا کردیم او را اهله فرزندان وی که باعیان ایشان زنده کردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و
سه دختر بشبیه یکدیگر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اموال و اولاد و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و ابر سرخ و سفید فرستاد تا ملخ
زرین بر وی بباریدند و در اتحاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید رحمة من عندنا این کارها بنسبت ایوب کردیم
برای ایصال و انعامی از نزدیک ما بدو وذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او
یافت شعر
هر که او در راه حق صابر بود ۞ بر مراد خویشتن قادر بود ۞ صبر باید تا شود یکسر فرج ۞ زانکه گفتا الصبر مفتاح الفرج
واسمعیل وادریس و یاد کن قصه اسمعیل و ادریس وذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام و وجه
تسمیه آنکه از خدای تعالی بهره مند شد و گفته اند کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او و برابر عمل انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی زمانه
نیز هست در تحفه آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که با مر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذوالکفل لقب یافت
و از امام محیی السنه و صاحب تبیان آورده اند که به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را
بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان شود آنرا که شب نماز گذارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم
نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آن که آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل اظهار کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل بهذا
پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نموده خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذوالکفل خواند کل همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس
و ذوالکفل اند من الصابرین از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر
فرمود و ادریس در درس و کار دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبایی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وادخلنا
هم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشش که نبوتست یا نعمت آخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان
و نوبان برند کانند وذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را علیه السلام اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود
که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چون امر الهی برفتن صادر نشده بود گفته اند ایشانرا
وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان ایشان بیرون رفت
فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان برد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم ساخت علیه بر وی راه رفتن را
پس ما او را بمحبوس در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی

شب و بخواند مرا ان لا اله الا انت آنکه نیست هیچ معبودی بحق مگر تو سبحانک پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی
که من هستم من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم و در انوار از حضرت سید المختار صلعم نقل میکند که هیچ مکروبی خدا را
بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم دعای یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و
التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی
المؤمنین می رهانیم و نجات میدهیم گروندگان را و قصه ماهی و دریا بتفصیل خواهد آمد وزکریا و یاد کن زکریا بن آزر را اذ نادی چون
بخواند پروردگار خود را و گفت رب لا تذرنی ای پروردگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وانت خیر الوارثین
و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم او را یحیی که
با و زنده شود معالم دین واصلحنا له و بصلاح آوردیم برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از عقم او و گفته اند او را خو
خوی کرد اندیم برای زکریا ع بعد از آنکه سوء الخلق بود انهم بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که می شتافتند
فی الخیرات در نیکوییها و یدعوننا و میخواندند ما را رغبا از روی رغبت ورهبا و از جهت ترس از عقاب وکانوا لنا و بودند ما را
خاشعین فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند نیاز برای او باید و نماز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز
بدو برد توانگرش کرداند و هر که ناز برد و گند غرورش کند بیان ناز و کانوا لنا خاشعین نشان نیاز من مثل و رب العرش معبودی شعر
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین ۞ که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم والتی احصنت و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فرجها فرج خود را
حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عفت او نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را
فرمودیم تا در دمید فیها در پیرهن او یا در درون او من روحنا از روحی که آن با مر ماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را
وجعلناها و گردانیدیم قصه وی را وابنها و خبر پسر وی عیسی را ع آیة حجتی و علامتی للعالمین مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند بر ایشان
روشن شود که ظهور پسر بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید
و دین اسلام که واجبست شما را استقامت بران امة واحدة ملتیست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند
و در اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم و من آفریدگار شما ام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و بریدند امت ماضیه امرهم
بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری میکردند کل همه این فرقها الینا
راجعون بسوی ما باز گردندگانند و ما ایشانرا فرا خور اعمال جزا خواهیم داد فمن یعمل پس هر که بکند من الصالحات از عملهای پسندیده
وهو مؤمن و حال آنکه او گرویده باشد بخدا و رسول فلا کفران پس ناسپاسی نیست لسعیه مر شناختن او را بعمل یعنی ضایع نیست
کردار او وانا له کاتبون و ما مر سعی او را نویسندگانیم یعنی ثبت کننده در صحیفه اعمال او مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد شد
نه که دیگران ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وحرام علی قریة و ممتنعست بر اهل دیهی که اهلکناها
هلاک کرده ایم ایشانرا انهم لا یرجعون آنکه ایشان باز گردند یعنی حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال

وتدارک احوال وبعضی لا را اصل داشته نزاید وکویند معنی آیة اینست که ممتنع است بر هلاکان وفنا یابد که رجوع ننمایند بحشر برای حساب بلکه
تیابند ومحاسب نشوند وقول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد ودر قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که کشاده شود
یاجوج وماجوج سد یاجوج وماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج وماجوج علامت آنست وهم ویاجوج وماجوج من کل حدب
ینسلون از هر بلندی ینسلون می شتابند ومی دوند تا همه عالم را فرا کیرند وآبهاء دریا تمام بیاشامند وازخشک وتر هر چه یابند بخورند فضا
معتمد در معتقد درد که علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال واتباع او بدست عیسی ع خروج یاجوج وماجوج است و
کشاده شدن سد ایشان وتحصن عیسی ع با مومنان بکوه طور ودر بعضی احادیث وارد شده تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است روند
وکویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر که بر آسمانست پس تیرها بر طرف آسمان افکنند وخون آلود فرود آید وکار بر عیسی ع واصحاب او دشوار
شود دعا کند حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق ونزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فاذا هی پس آنجا قصه
آنست که باشد شاخصة خیره وبازمانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای آنانکه نکرویدند وایشان میکویند یا ویلنا ای وای بر ما
قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز وبدین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود
که سخن پیغمبر نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون وآنچه می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی از بتان ودیوان
حصب جهنم آتش انکیز دوزخ ابد انتم لها شما وبتان بدوزخ واردون کله کشندکا یند ودر رود در آیندکان در تبیان کفته که حکمت در یاد
بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست چو بدانها آتش افروخته کرده احتراق ایشان بیفزاید ودیکر تخفیف ایشانست چو آنها را پرستیده
اندکه حالا با ایشان در آتش اند لو کان هولاء اکر بودندی آن بتان آلهة خدایان چنانچه کمان می بردند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه
خدای معذب نبود وکل فیها وهمه بتان وبت پرستان خالدون جاویدمانند کانند که ایشان را از آن بیرون خلاصی نیست لهم فیها مر ایشان راست
در دوزخ زفیر ناله زار وهم فیها وایشان در آتش لا یسمعون نمیشنوند یعنی سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیة انکم وما تعبدون
من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری ایشان را پریشان دیده کفت غم مخورید واضطراب بکنید تا من با محمد ص
مباحثه کنم پس کفت ای محمد تو خصمتک ورب الکعبة تو میکوئی هر چه از ما دون الله می پرستید در دوزخ خواهند بود حال آنکه عزیر وعیسی وملائکه
معبود یهود ونصاری وبنو ملیح اند هر کاه این معبودان حصب جهنم باشند کو بتان ما نیز باشند آیة آمد که ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیشی
کرفته است لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکویی که سعادتست وتوفیق طاعت یا بشارت بجنت وآن عزیر وعیسی وملایکه اند
اولئک آن کروه که بسابقه عنایت مخصوص اند عنها مبعدون از دوزخ دور کرده شدکانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت
موجب ظهور ولایت در نهایت شعر هر تخم که در ازل بکشتند نهان ٭ در مزرعه ابد برویند عیان لا یسمعون نمیشنوند آن دور
شدکان از آتش حسیسها آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند ودوزخ در اسفل سافلین وهم فی ما اشتهت وایشان در
آنچه آرزو برند انفسهم تنهای ایشان خالدون جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهناک نمیکرداند
ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه که کویند لا بشری حیا ایشان آن کلام نخواهند شنید یا وقتی که کویند وامتازوا الیوم ایشان ملول نخواهند بوجه

اول

لتنبع

بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد وکفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی آرند وبر بلندی بدارند وبکشند واین
ندا آید که اهل النار خلود ولا موت واهل الجنة خلود ولا موت دوزخیان نوحه کنند وبهشتیان با فرح کنند اند وتتلقاهم الملائکة وپیش آیند ایشا
فرشتکان وقت بیرون آمدن از قبور وکویند هذا یومکم الذی این روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی
اینست روز ثواب وکرامت شما عابدان را کویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست شعر نیک مردا
نعیم الله نعیم ٭ عشق بازان لقا الله لقا ٭ حصه آنها وصال حور عین ٭ بهره اینها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که
طی کنیم ودر پیچیم آسمانرا کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتاب برای کتابت وحفص بجمع میخواند یعنی همچو طی کردن سجل نوشتها
را وسجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وکویند ملکیست چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند ودرهم پیچید کما بدانا
همچنانچه آغاز کردیم اول خلق نخست بار آفریدن را بی ماده ومده نعیده باز کردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم
وهر دو نزد قدرة آسانست وعدا وعده دادیم به اعادت وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که کننده
ایم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیکربار موجود خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا وبدرستی که نوشتیم
فی الزبور در کتاب داود ع من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت
یرثها میراث کیرند آنرا عبادی الصالحون بندکان شوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وکفته اند زمین مومنان ان فی هذا بدرستی که در
که یاد کردیم از اخبار ومواعظ ومواعید لبلاغا هر آینه کفایتست لقوم عابدین مر کروه پرستندکانرا مراد امت حضرة رسالت پناه اند که خبر و
موعظه قرآن ایشانرا کفایتست ورسیدن بمطلوب وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مکر بخشایشی للعالمین مر عالمیانرا حضرة
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رحمتست مومنان را که بدو راه یافته اند انما انا رحمة مهداة ورحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن
بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اکر در مکه معظمه بود واکر در مدینه
زاهره واکر در مسجد مکرمه واکر در حجرة طاهره همچنین بر ذروه عرش ومقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فرموده
مقام محمود بساط شفاعت کسترده کوید امتی امتی شعر عاصیان پرکنه در دامن آخر زمان ٭ دست در دامان تو دارند وجان در امید
ناامید از حضرة با نصرتت نتوان شدن ٭ چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بکو ای محمد مر کافرانرا انما یوحی الی جز این نیست که وحی
فرستاده میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یکانه است ویکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون
کردن نهادکان مقتضی وحی را فان تولوا پس اکر بر کردند از توحید فقل آذنتکم پس بکو آکاه کردم شما را علی سواء برسویت یعنی من وشما در علم
بآنچه کردم برابریم در منح آورده که اعلام کردم شما را آنچه وحی کرده بمن ویر شما روشن شد ومومن وکافر در علم بدین مساوی شدند وان ادری
ونمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان حشر یا غلبه مومنان انه بدرستی که خدای تعالی
یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون ومیداند آنچه می پوشید از حسد بر حضرة پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وحقد بر مسلمانان وان ادری ونمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر عذاب امتحانست لکم ومتاع وشاید شما را برخورداری بود الی حین تا هنگا

تا

کاجل تقدیر بسد قل رب احکم بگوای محمد ای آفریدگار من حکم کن وحفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم کن میان من واهل مکه
بالحق براستی وربنا الرحمن وپروردگار ما بسیار رحمت بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری ازو خواهند علی ما تصفون
بر آنچه شما صفت می کنید ومیگوئید عذاب موعود حقیقت چرا بما فرو نمی آید یا رایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخن ناسزا می گوئید وما
از خدای یزدان یاری میخواهیم وامیدواری مغفرت از حضرت او داریم شعر مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه که هیچکس نشود نا امید ازان
درگاه سورة الحج مدنیة وهی ثمان وسبعون بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب
باعامهٔ مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم
چیزی بزرگ وپر هولست اسناد تحریک بساعت مجازست واین زلزله از علامات قیامت باشد وقبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد ودر زاد
المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اول زمین متزلزل شود وندایی از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید شعر
در طبقات زمین افکند بیم ٭ زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در آن روز که در زمین بینید آن زلزله را تذهل غافل شود وفراموش
کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت ازان فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع وبنهد کل ذات حمل
هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزندان خود را وتری الناس وبه بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری
مستان یعنی مانند مستان عقل وتمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری ونباشند ایشان مستان بتحقیق زیرا که زوال العقل از خوف وحیرة
سکر نباشد واگرچه در رأی العین مانند سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای سخت است از هول
آن هوش نماند ومن الناس واز مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا
الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی خلف که انکار نماید حشر را بغیر علم بی دانشی ومعرفتی وبی برهان وحجتی و
یتبع پیروی کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش گمراه را در ازل کتب علیه نوشته شده است بران دیو
در لوح محفوظ انه من تولاه اگر هر کس او را دوست دارد ومتابعت نماید فانه پس آن دیو یضله گمراه کرداند تابع خود را ویهدیه وراه نماید
او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران دارد که مکافات آن دوزخ بود در اتقاف نموده که ضمیر علیه
راجع بمجادلست یعنی حکم کرده خدای بران جدل کننده که هر که پی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است
منکران حشر ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق ومیگویند اعاده ممکن ومقدور نیست آخر نظر کنید در اول
حال خود فانا خلقناکم پس بدرستی که ما آفریدیم شما را من تراب از خاک وشما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس
از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از نطفه گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ عیبی ونقصی نبود وغیر مخلقة وناتمام
که در بعضی اجزای وی نقصان باشد یا مصور وغیر مصور در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بینید بعضی از و مصور ویکی
تمام صورت یا فیه ملخص کلام آنست که شما منتقل شده از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش تا استدلال کنید
از مبداء بمعاد وتامل نمائید که هرچه قابل تغیر وتکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد ونقر وقرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء

الی

آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین که مسقط نشود ودر رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا
پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با موی خود قیام نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید
اشدکم بکمال قوت وحال خود که میان سی وچهل سالگیست ومنکم من یتوفی واز شما کس باشد که متوفی شود ونزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن
ومنکم من یرد وبعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس از دانستن
شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد وهرچه دانسته باشد فراموش کند وعود از نهایت به بدایت شانست چنانکه قدرة کامله عجز
ندارد از اعاده چنانچه از ابتدا نداشته پس دیگر باره جهة استدلال بر بعث می فرماید که وتری الارض ومی بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک
وبی رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه
وربت وبیفزاید وبر دمد وانبتت وبرویاند من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه وتر ونیکو وبهجت افزای پس قادری که زمین مرده
را بآبی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز کرداند شعر آنکه بی دانه نهال انگیزد ٭
دانه هم شجر تواند ساخت ٭ کرد نابوده را بقدرت بود ٭ چه عجب گر دهد ببود وجود ذلک آنچه گفتند شما را از آفرینش انسان در اطوار
مختلفه وتحویل ایشان باحوال متنوعه واحیای زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوثابت است در ذات خود ومتحقق
صفات کمالست وانه وبجهت آنست که او یحیی الموتی زنده میکرداند مردگان را واگر نه نطفهٔ مرده وزمین خشک شده را زنده وتازه کنا
وانه علی کل شیء وبرای آنست که او بهمه چیزها قدیر تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است ونسبت او بهمه مقدورات متساویست
پس چون شاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وان الساعة وایراد این دلایل برای
آنست تا بدانند که قیامت آتیة آینده است لا ریب هیچ شک نیست فیها در آمدن او وان الله وبدانند نیز که خدای تعالی یبعث
برمی انگیزد من فی القبور کسانی را که در گورها اند قبل از ین همه الفاظ گذشته بمقتضی وعدهٔ خود تا ایشان را حساب کند وجزا دهد
ومن الناس واز مردمان من یجادل کس هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای یا قدرت او تکرار برای تاکید است یا مراد
بمجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر وابی واضراب ایشان واز ثانی اتباع ومقلدان که هر یک بنوع جدال می افکنند بغیر علم بی
دانشی که بدو داشته باشند ولا هدی وبی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر وبی کتابی روشن که بدان صواب از خطا دانند یعنی
مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست ثانی عطفه در حالتی که پیچیده دامن است واین کنایه باشد
از تکبر چه متکبر از چیزها در می پیچد پس این مقلد متکبر جدال می کند لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان
برداری او له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوایی بقتل چنانچه در بدر بود ونذیقه وبچشانیم او را بمحض تقلید وتقلید محض
یوم القیامة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده وگوییم ذلک این خزی وعذاب بما قدمت یداک بسبب آنچیزیست که از پیش
فرستاده است دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر ومعصیت وان الله وبسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید
مر بندگان خود را ایراد صیغه مبالغه جهة کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمدند وشرف اسلام دریافتند پس هر که از ایشان

کە مرض عارض نشدی و زنش بسر آوردی و اسبش کرە خوب دادی و مواشی او نتاج نیکو دادندی گفتی اسلام نیکو دینیست و مرا سبب
او نیکوییها پیش آمد و دل او باسلام آرمیده شد و اگر قضیه برعکس آمدی از دین برگشتی و گفتی اسلام برمن میمون نیست آیة نازل شد که
وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرفی یعنی بر کنارە ایستادە در
کار خود غیر متمکن و ما وردی فرمودە که در نعمت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکویی چون صحت و نعمت اطْمَأَنَّ بِهِ
آرام گیرد بدین و ثابت باشد بسبب آنچه وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود وثابت
یعنی از جهة که آمدە بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست بدارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورده نابینا
شد و بلاها پیش وی آمد با حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرة جواب داد که ان
الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیة نازل شد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ
و زیان دارد در آخرة که عملهای او نابود شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است
که زیانی از آن عظیم تر نیست شعر نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ❊ نه لامعه صدق و نه انوار یقین ❊ در دهر و جهان منفعل
و خوار و حزین ❊ البته زیانی نبود بدتر از این يَدْعُو میخواند و می پرستند مشرک یا مرتد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچه
را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد اگر پرستش نماید ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی
دور از مقصد يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ گوید آن مشرک یا مرتد بزاری و دعا در قیامت هر آینه آنکه ضرر پرستیدن او که قتل دنیوی و عذاب آخرتست
أَقْرَبُ نزدیکتر است مِنْ نَفْعِهِ از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرة عزت عز شانه لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت
وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحبی و آمیزگاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول کردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته بجای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانهای که می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه
غایت نزهت باغ و بوستان بآب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک
آوردە اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نمودە گفتند شاید که محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع
گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه فرمود مَنْ كَانَ يَظُنُّ کسی باشد که گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ که نصرة نکند خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا
در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرة بعلو درجت و شفاعت و قربت و کرامت فَلْيَمْدُدْ پس باید که فرو
گذارد بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ سببی بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در حلق خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین
افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک
رسد و در دفع نصرة پیغمبر جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد بنظر تأمل که با وجود این عملها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ فعل
حیلت آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آوردە است از کار پیغمبر و منظنه آنکه شاید که او منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم
این کلام را روشن گردانیم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما حجت کرده وَأَنَّ اللَّهَ

وبرای

وبرای آنکه خدای تعالی يَهْدِي راه نماید بدان آیتها بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق
آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ بدرستی که خدای جدا کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ
گواهست و از حال آگاهست أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی میدانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست یعنی ملایکه سجده تطوع و باقی تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست مؤمنانرا ست سجود طاعت و دیگران سجود
خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بسیر و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها
بجریان ینابیع و پرورش وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان
سجده کننده او را سجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان
عذاب در احقاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی بر زمین نهد آنرا
حساب سجده نمی شاید بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای
خاضع و خاشع اند بدلالت حال که او ضح است از مقال شعر در نگر تا به بینی از زمین تا شهود ❊ جمله ذرات جهان اندر سجود
این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآن و در فتوحات آورده و گفته که این سجده را مشاهده و اعتبار کنند و فرموده
که از همه اشیا آدمیانرا و غیر تعویض کرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقترانند نه از
کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا خوار گرداند خدای او را بشقاوة یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ
فَمَا لَهُ پس نیست او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بشفاعت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمت آمده
گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما بپیغمبر خود و پیغمبر شما تصدیق میکنیم
و بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گروید پس حق بطرف ما
باشد نه بر جانب شما حق سبحانه آیة فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ
در دین پروردگار خود و از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که گفت سوگند میخورم بخدای که این آیة در حق شش کس است که
در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مؤمنان امیر المؤمنین و حمزه و عبیده علیهم السلام
از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی
یهود و نصاری و صابیان و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند علی حده گروه خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای
جنگ می کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامهای از آتش که

ومؤمنان

اشارا فرا کیرد جون احاطهٔ جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ بریز بر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِيمُ
آبی کرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ کداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بکدازد
پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و از برای تعذیب ایشان مَقَامِعُ کرزها باشد در دست
زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرکاه که قصد خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا انکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غم که ایشان را
دریافته باشد أُعِيدُوا باز کردانیده شوند بدان کرزها فِيهَا در دوزخ یعنی جون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه
کرز بر سر ایشان میزنند و باز می کردانند بدرکات و می کویند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که
خدای تعالی يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آورد آنها که کرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن و قصور آنها جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته کرده اند و پیرایه بندند ایشان را در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ
بدستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بیارایندشان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامهٔ که بپوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص
است و در حدیث آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشد در آخرت مراد مردان امت اند که حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوا و راه نموده
شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بپاکیزه از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشان را در آخرت و آن جنان باشد که جون نظر ایشان ب
بهشت افتد کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و جون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و جون در منازل
خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش باطل نکویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا
ولا تأثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان را راه یافته بقول طیب در دنیی که کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است یا قرآن یا استغفار سلمی
آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و کفته اند ارشاد مریدان یا دعای مؤمنان یا امر معروف و نهی منکر و در لطایف قشیری مذکور
که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص در دست صافی و مقترن بود برضای حضرت الهی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست
که از دعوی پاک باشد سهل تستری فرموده که درین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم
ایمن آبادست این راه نیاز ❀ ترک نازش کیر و با این در بساز ❀ ترک این دعوی و نخوت بکو ❀ راه حق از کبر و از نخوت مجو وَهُدُوا
و راه یافته شده اند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نکرویدند به
خدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع می کنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم از طواف خانه و مسجد باز داشتند
الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم اورا لِلنَّاسِ برای همه مردمان و مخصوص نیست به بعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ
فِيهِ وَالْبَادِ مقیم و آینده را یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این بودن در و
و درین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است و بقول امام اعظم و امام احمد مراد از مسجد همه حرم است و در
مناسک حج ستکم نزول در منازل انکه مسافر و مجاور یکسان اند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان

بیوت

بیوت را اخراج نکنند و از ما روی منقولست که در موسم منادی فرمودی که درهای سراها بکشایند تا آیندکان هر جا خواهند
فرود آیند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردنی یعنی در حرم هر کرا اراده کند کردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری
نُذِقْهُ بچشانیم اورا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول اول استحلال حرام است و کفته اند آنچه منهی عنه است حتی
دشنام دادن خادم و در تیسیر کوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده کناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد کناهی کند
در غیر حرم اکر بفعل آرد آن خطیئه بر وی می نویسند الا در حرم که اکر اندیشه کناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا سیئه می نویسند ابن مسعود
رضی الله فرموده که اکر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در عدن بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی
فرموده که جون مکه محترمه مخصوصست بتضاعف حسنات جه نمازی در وی با جندین نماز در غیر او برابرست پس جزای سیئه نیز دو کلی
تر باشد از سایر مواضع خبر آن که در اول آیه کذشت محذوفست تقدیرش انکه آنکسان زیان کار کشتند و هلاک شدند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن
جون معین و مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابرهیم خلیل ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را وقت ساختن بانکه ابری فرستادیم تا سایه کرد
بدان مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانکیختیم تا بدان اندازه زمین را برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ انکه شریک مکیر
ما انباز مکیر بِي شَيْئًا بمن جیزی را که من از شریک منزه و مقدسم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک ساز خانهٔ مرا از بتان و جیزهای ناشایست لِلطَّائِفِينَ
برای طواف کنندکان کرد اکرد وی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادکان یعنی مقیمان بلد و کفته اند برای بپا ایستادکان در نماز وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندکان یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا بر اطراف کنند و در و نماز کذارند و قول بلسان اهل علم تا با
زبان اهل اشارت می فرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از هر جیز پاک ساز و غیری را بر و راه مده که پیمانهٔ او شراب محبت ماست القلوب
اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها و جاند بداود ع که برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود ع کفت آن بیت
کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مؤمن است داود ع فرمود که او را جکونه پاک کردانم کفت آتش عشق در وی زن
تا هر جه غیر ماست همه را بسوزد شعر خوش آن آتش که در دل بر فروزد ❀ بجز حق هر جه پیش آید بسوزد ❀ جو ابرهیم ع خانهٔ کعبه را
بنا کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل
در مقام یا بر کوه ابوقبیس بر خاست و ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانه بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات
ذریات رسانید و همه را صدای دعوت شنوانید و هر که در علم الله بود که حج کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصد تادین خلیل ع
انیست که حق سبحانه می فرماید که وَأَذِّنْ ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خدای بدو عین العتاق
کند که این امر متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله می فرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو رِجَالًا پیادکان وَعَلَى
كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتر لاغر شده از رنج رفتن که بجهت تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از راه دور یعنی تو دعوت کن
که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک کویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته که ایام عشر است از ذی الحجه و قول اقرب آنست که نام خدای برند در ایام

نحر

عَلىٰ ما رَزَقَهُم بوزن آنچه روزی داده است ایشان را مِن بَهیمَةِ الأَنعامِ از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانست
که بنام خدای کنند کفار بنام بت میکردند و از گوشت قربان نمیخوردند حق سبحانه فرمود مؤمنان را که بنام من قربان کنند فَکُلوا مِنها پس بخورید
از گوشت آن این امر در قربان تطوع واقع شده که اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصان صاحب قربان را خوردن جایز نبود ٥
وَأَطعِمُوا البائِسَ الفَقیرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده تنگ دست محتاج را ثُمَّ لیَقضُوا پس تا بگذارند عطفست بر
واذکروا یعنی بعد می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند تَفَثَهُم حاجتهای خویش را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کنند اندوه و شوخ و
لوث را بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن و تا وفا کنند نذرهای خود از نیکوییها وَلیُوفوا نُذورَهُم و تا وفا
کنند نذرهای خود از نیکوییها وَلیَطَّوَّفوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بِالبَیتِ العَتیقِ بخانهٔ آزاد از تملک
مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که معبد اول است مراد خانهٔ کعبه است ذٰلِکَ آنچه گفته شد از اعمال و از احکام حج و تن هذاست
وَمَن یُعَظِّم و هر که بزرگ دارد حُرُماتِ اللهِ احکام خدای را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَیرٌ لَهُ بهتراست
مر ورا عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّت و حلال کرده شده لَکُمُ الأَنعامُ مر شما را چهارپایان إِلّا ما یُتلىٰ مگر
آنچه خوانده شده است عَلَیکُم بر شما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ پس بپرهیزید و دوری نمایید از پلیدی
مِنَ الأَوثانِ از بتان که عین رجس اند وَاجتَنِبوا قَولَ الزّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی
که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفاءَ لِلّهِ در حالتی که مخلص باشند مر خدای را و مایل بدین او که اسلامست غَیرَ مُشرِکینَ بِهِ شریک آرندگان
بوی وَمَن یُشرِک بِاللهِ و هر که شریک آرد بخدای فَکَأَنَّما خَرَّ پس همچنانست که گویا در افتاد مِنَ السَّماءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک
شد فَتَخطَفُهُ الطَّیرُ پس در می ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزا و اعضای او را متفرق و ممزق می سازند أَو
تَهوی بِهِ الرّیحُ یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع فی مَکانٍ سَحیقٍ در جای دور و از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات
مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را پریشان سازد یا باد وسوسهٔ شیطان او را در وادی ضلالت
افکند و نابود شود ملخص سخن هلاکت مشرکانست ذٰلِکَ آنست که کار فرمودند از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَن یُعَظِّم و هر که
تعظیم کند شَعائِرَ اللهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گرانبها فَإِنَّها پس
بدرستی که بزرگ داشت آن مِن تَقوَى القُلوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوند تقوی قلوب و تقوی دلها ترسکاری بود از
موجبات غضب الهی لَکُم فیها مر شما را در انعام مَنافِعُ سودهاست از شیر و پشم و صوف و سواری و بار کردن و زه و زادن
إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثُمَّ مَحِلُّها پس جای ذبح یا وجود نهر منتهی شود إِلَى البَیتِ العَتیقِ بخانه که آزاد
بود از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار وَلِکُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلنا مَنسَکًا دادیم
قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِیَذکُرُوا اسمَ اللهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلىٰ ما رَزَقَهُم در ذبح آنچه داده ایشان را مِن بَهیمَةِ الأَنعامِ از بهیمه چهارپایان
بایان یعنی اشتر را معتبر کرده بودیم که قربان کنند بنام ما فَإِلٰهُکُم پس خدای شما و خدای ایشان إِلٰهٌ واحِدٌ یک خدایست فَلَهُ أَسلِموا

پس

پس مر ورا کردن تهدید و قربان را بشرک آمیخته می سازند وَبَشِّرِ المُخبِتینَ و بشارت ده ای محمد فروتنان را به بزرگی آن سرای یا ترسکاران را
برحمت بی منتها و سلکی فرموده که مژده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح افزای‌تر نیست پس در صفت مخبتین میفرماید
الَّذینَ آنانکه إِذا ذُکِرَ اللهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَت قُلوبُهُم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ
جمال باقی و طلوع انوار عظمت جاویدانی و خواهند که خود را پروانه وار در شعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت
قدم بردوزند شعر دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ۶ آتش عشق تو بر جان و دل افروخته باد ۶ پس با نجاح مطلوب
مژده اینان را وَالصّابِرینَ و دیگر صبر کنندگانند عَلىٰ ما أَصابَهُم بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از تکالیف محن وَالمُقیمِی الصَّلوٰةِ
و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن وَمِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا داده ایم ایشان را یُنفِقونَ نفقه می کنند در وجوه خیر
و صرف می نمایند بمصارف پسندیده وَالبُدنَ و شتران و گاوان که برای هدایا رانده اند جَعَلناها لَکُم ساختیم آنها را یعنی کشتن آنها را
شما را مِن شَعائِرِ اللهِ از نشانهای دین خدای لَکُم مر شما را فیها خَیرٌ در آنها نیکوییست از منافع دینیه و دنیویه فَاذکُرُوا اسمَ اللهِ پس
یاد کنید نام خدا را عَلَیها بر کشتن آن صَوافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشد و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت
نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک و الیک فَإِذا وَجَبَت پس چون بیفتند بر زمین جُنوبُها پهلوهای ذبیحان
و روح از ایشان بیرون رود فَکُلوا مِنها پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وَأَطعِمُوا القانِعَ و بخورانید
درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالمُعتَرَّ و سؤال کننده خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقرای مکه اند و معتر درویشان
آفاقی کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرناها رام کردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه لَکُم برای شما تا بگیرید و
ببندید و میکشید لَعَلَّکُم تَشکُرونَ شاید که تا شما سپاسداری کنید مر خدای را بنعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت چون قربانهای خود
را بر دیوار کعبه می مالیدند و آن را سبب تقرب می پنداشتند و در زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعدهٔ سابقه داعیه آوردند که دیوار حرم محترم
کعبه معظمه داشتند حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود لَن یَنالَ اللهَ نمیرسد بخدای لُحومُها گوشتهای قربانی که بصدقه میدهید وَلا دِماؤُها
و نه خونهای ایشان که بوقت قربان میریزید وَلٰکِن یَنالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقوىٰ مِنکُم آنچه مصاحبست با او پرهیزکاری از شما
که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان پسندیده کَذٰلِکَ همچنانکه یاد کرده شد سَخَّرَها لَکُم رام کرد انعام را برای شما لِتُکَبِّرُوا اللهَ
تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا به بزرگی یاد کنید خدا را عَلىٰ ما هَداکُم بر آنچه راه نمود شما را بر طریق نحر هدایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ المُحسِنینَ
و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا بقبول طاعت إِنَّ اللهَ یُدافِعُ بدرستی که خدای باز دارد غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان عَنِ الَّذینَ آمَنوا از آنها
که گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی إِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ خَوّانٍ هر خیانت کننده را که در
امانت دین خائنست کَفورٍ ناسپاس نعمت او که بعض انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکند در اسباب نزول آورده اند
که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سرشکسته و دست بربسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمودند
پیغامبر صلعم میفرمودند که صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل

الله اکبر

ایست که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزاری کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم
رسیده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخوانند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری می دادیم تا قتال
کنند وَإِنَّ اللَّهَ و به درستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن ایشان یعنی مظلومان که اصحاب حضرت پیغمبرند صلعم لَقَدِيرٌ هرآینه توانا ست
الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که بمکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بتحقیق
و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه می گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای است و بیکانگی
او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بدی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی با بعضی یعنی بغلبهٔ مؤمنان بر کافران
لَهُدِّمَتْ هرآینه ویران کرده شدی باستیلای کافران صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیساهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ
و کنیسهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و کفته اند در جمیع بقاع مذکوره
اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و به درستی که یاری دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای
توانا ست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالبست بر هر کس و همه چیز هر که خواهد غلبه دهد خدای تعالی درین آیه وعده داد مظلومان
صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی داشت پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید
الَّذِينَ ایشان آنانند که برحمت شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ
بپای دارند نماز را جهة تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا
و عرفا آنرا احسن کنند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد شعر این دولت و مال و جاه و هر چه میخواهد و آن گلشن و باغ و حوض و جو هر چه میخواهد
از خوهر کس خیال نیکو میخواهد آنست سرانجام که او میخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص تو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس به درستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع را وَعَادٌ و گروه عاد
و هود را ع وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را ع وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم ع وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط ع او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را ع
وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی ع یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلْكَافِرِينَ
مر کافران را تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوضه و خسف
و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ نا پسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را
بدل ساختم بمحنت و زندگی بهلاکت و عمارت بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا پس چند دیه و شهر که ما هلاک کردیم آنرا یعنی اهل آنرا وَهِيَ و حال
آنکه اهل آن دیهها ظَالِمَةٌ ستمکاران بودند فَهِيَ پس آن دیهها خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای آن یعنی اول
سقف بناهای آن بیفتاده پس دیوارها بدان فرود آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و چند چاه باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی
نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و چند کوشکی بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم و اکثر مفسرین معتبره هستند که

این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قلهٔ آن و در لباب آورده که بالای آن قصر بسیار عالی بوده که او را مندر گویند و اصح
آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح ع با چهار هزار کس از مؤمنان بجزیرهٔ یمن آمده و در بعضی منازل آن ولایت بدم بدو حاضر
شدند آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او خلاص بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسنحاریب بن سواد
دادند و بر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز
کردند و از دین آبا برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان را که پیغامبر یافته بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد
و چاه ایشانرا معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاه کافر برویز بر مسلمان غضب کرد و خواست که او را بکشد و زر
بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساختند هر چند چاه می کندند آب تلخ بیرون
می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضع جهت چاه نشان کرد چون بکندند آب در غایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت
بیرون آمد شعر در نرمی چون شیرهٔ شاخ نبات و ز خوشی همشیرهٔ آب حیات ایشان آن چاه را گشاده ساختند
و از پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش پروردگار مشغول گشتند بعد از مدتی تمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه
برآمد زنان را دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بیکدیگر اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیر زاهد بر ایشان ظاهر شد و مردانرا بوقت
دوری از ازواج از ایشان با تیان بهایم فرمود و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظله یا قحافة بن صفوان را به پیغامبری
بدیشان فرستاد و بدو نگرویدند آب از ایشان غایب شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغامبر دعا فرموده آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی
فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان نازل شود ایشان قصر مشید را بنا کردند
بخشتهای نقره و زر و به یواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده و درها فرو بستند و
جبرئیل ع فرود آمد و ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن از آنجا بیرون می آید و در آن نواحی
نا اهلاک شدگان می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و نمی روند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیة عذاب در
مصانع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهای که تعقل کنند بآن چیزی که سبب
استبصار یا مؤدی باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فَإِنَّهَا
پس قصه اینست لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نا بینا نشوند دیدهای حس یعنی در مشاهدهٔ ایشان خلل نیست همه چیز می بینند وَلَٰكِنْ و لیکن نابینا
میشود از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند شعر چشم دل بگشا به بین بی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار
چشم سر جز پوست خود چیزی ندید چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند کافران مکه چون نضر بن حارث
و احزاب او یعنی تعجیل می نمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در انزال
عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و به درستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست مِمَّا
تَعُدُّونَ از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدای یکروز با هزار سال برابرست زیرا که حکم زمان بر وجود او جاری نیست بر وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد

خدای یکسانیست هرگاه خواهد عذاب فرستد در استعجال زمان هیچ اثری مترتب نشود شعر ـ تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست
کی جهد بجای نرسد وکاین من قریة و چند از دیهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت رحمانیت املیت لها مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر
عذاب وهی ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم دو ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز کردند ثم اخذتها بس گرفتیم
ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت در آخرة و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس
بگوای مردمان انما انا لکم جزین نیست که من مر شمارا نذیر بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنیم فالذین آمنوا
بس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بآن واجبست وعملوا الصالحات و کردند طاعتها و نیکوئیها لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان
گذشته ورزق کریم و روزیهای نیکو یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرة والذین سعوا و آنانکه شتافتند فی آیاتنا در ابطال
آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیش گیرندگانند بگمان خود یعنی خواهند که ازما در گذرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک
آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان درکهٔ جحیم اند در بعضی تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت پیغامبر بروجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق
نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مد انوار جلاله موفقة الی یوم الحساب اینجا ایراد
کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون والنجم نازل گشت سید عالم صلعم آنرا در مسجد الحرام در جمع قریش میخواند و در میان آیتها
توقف می نمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند بس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیة افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد و
شیطان در آن میان مجال یافت بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه بتان بزرگان قوم یا مهمان بلند
مرتبه اند و امید بشفاعت ایشان می توان داشت کفار باستماع این کلام خوش دل شده پنداشتند حضرت پیغامبر صلعم خواند و بتان ایشانرا
ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آن حضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق کردند جبرئیل فرود آمد و صورة حال بعرض آن سرور رسانید و
دل مبارک آن حضرة اندوهناک شد و حق سبحانه جهت تسکین خاطر عاطر سید عالم صلعم آیة فرستاد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش
از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبی فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع او در آن شرع چون لوط ع
که بشریعت ابراهیم ع دعوة میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی ع یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل هر دو را و
دیگری را که مقرر شرع سابق است بس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که نازل باشد بروی و آنکه
غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی صعبود فرود آید و نبی آنکه آواز شنود
یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر می فرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند شیطان
فی امنیته نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنان بوقت تلاوت حضرت پیغامبر صلعم شیطان که او را ابیض گویند این کلمات بر خواند و گمان بردند
که از تلاوت پیغامبراست فینسخ الله بس زایل و باطل کرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثم یحکم الله
بس ثابت کند خدای آیاته آیتهای خود را که پیغامبر میخواند والله علیم و خدای داناست باحوال مردمان حکیم حکم کننده بحق بر ایشان
لیجعل ما یلقی الشیطان والقای شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای آنچیز را که القا می کند شیطان فتنة آزمایشی و ابتلای للذین فی قلوبهم

مر آنانرا که دلهای ایشانرا مرض بیماری که شک و تردد است یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران
مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر
بموضع مضمر جهت حکمت بریشان بظلم یعنی فرقهٔ کفره و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد
بی پایان اند ولیعلم الذین و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند انه الحق که
قرآن حق و راست من ربک نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف نیست دران فیؤمنوا به بس ایمان آرند بقرآن فتخبت بس نرم شود
له برای قرآن قلوبهم دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند وان الله و بتحقیق که خدای لهاد الذین آمنوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند
الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سالم تا زود بمقصد رسند ولا
یزال الذین کفروا و همیشه باشد آنانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول الله یا از القای شیطان چه کفار می گفتند
چه شد که محمد صلعم از ستایش بتان ما پشیمان شد بس ایشان همواره در شک اند حتی تأتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ
که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بغتة ناگاهان او یأتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب روزی که نسل
ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند مر روز عقیم روز قیامتست که بعد از و روزی نخواهد بود الملک پادشاهی و فرمان دهی یومئذ لله آن روز
خدایراست بی مدعی و منازعی یعنی امروز سلاطین و ملوک را دعوی سلطنت و ملک داریست در آن روز کمر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج
نخوت از سر خسروان بر بایند و دعویها منقطع و گمانها مرتفع کرده و مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم افکند و رسوم
توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک الیوم درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد شعر
آن سر که صیت افسرش از چرخ بگذرد ٭ روزی بر آستانهٔ او خاک در شود ٭ و چون ملک را ملکی حقیقی ظاهر شود یحکم حکم کند بی شرکتی بینهم
میان بندگان از مؤمن و کافر فالذین آمنوا بس آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی جنات النعیم در بوستانها و ناز و
نعمتها بی رنج و محنت والذین کفروا و آنانکه نگرویدند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را فاولئک بس آن گروه لهم مر ایشانراست
عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود بیرون شدند فی سبیل الله در طاعت خدای و از برای طلب
رضای وی ثم قتلوا بس کشته گشتند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله هر آینه روزی
دهد خدای ایشانرا رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد
در آن آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله ما جمعی که بجهاد میرویم بعضی از ما شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند
و اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیة فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد وان الله
و بدرستی که خدای لهو خیر الرازقین اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب می دهد لیدخلنهم هر آینه در آرد ایشانرا به بهشت مدخلا
یرضونه در آوردنی که بپسندند آنرا یعنی ملایکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام به بهشت در آرد و کرامت ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وان الله لعلیم و بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان و اعمال ایشان حلیم بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند

ودر تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند واهل اسلام در قتال آن ماه حرام اجتناب نموده گفتند
صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر ومنصور شدند واین آیه از آن خبر میدهد ذلک آنست
حکم الله که گفته شد در باب مؤمن وکافر ومن عاقب وهرکه عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند آنکه با او عقوبت کردند
یعنی قتال کنند جزای آنرا برای ازدواج عقوبت میگوید ثم بغی پس ستم کرده شود علیه بر وی یعنی معاودت کند با عقوبت معاقب ثانی که تجاوزی
و منتقم است لینصرنه الله هرآینه نصرت دهد خدای او را ان الله بتحقیق که خدای لعفو عفوکننده است غفور آمرزنده است بر منتقم تا بعض
است بآنکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر انّ ذلک من عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیه در بیان جراحاتست یعنی کسی را مجروح
ساختند و او بماد رجارح خود را مجروح کردانید دیگر باره بازای این مجروح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند ذلک آن نصرت
مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای قادر است بر آنکه چیزی غالب کرداند و از جمله آنکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز و در ساعت
او میافزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی او می نهد ویولج النهار و در می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده می سازد و یا
ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک آن
وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود و واجب بذات خود وان ما یدعون
و بجهت آنکه شما می پرستید و حفص بیا میخواند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران من دونه بجز خدای هو الباطل اوست باطل و معدوم
در حد ذات خود در احقاق الوجود وجود موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشد چو باطل
آنست که موجود نبود چون دعاوی باطل و در مثنوی معنوی میفرماید شعر این دوئی اوصاف دید احولست ۞ ورنه اول آخر آخر اولست
کل شیء ما خلا الله باطل ۞ ان فضل الله غیم هاطل ۞ ملک ملک اوست او خود مالکست ۞ غیر ذاتش کل شیء هالکست وان الله و به
سبب آنکه خدای تعالی هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرگتر است از نسبت شریک و همتا الم تر آیا نبینی و ندانستی استفهام
تقریر است یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض پس کشت زمین اراده
ماضی بلفظ مضارع افادهٔ بقای اثر مطر میکند بمدت متمادی یعنی پیوسته هست و زمین بسبب آن آب مخضرة سبز کشته بگیاه از
پژمردگی و خشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندگان بر دمانیدن گیاه تا ایشان از آنان روزی دهد خبیر
داناست بحال رزق و روزی له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض و آنچه در زمینها بود خالق و مالک همه
اوست وان الله و بدرستی که خدای لهو الغنی هرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستایش یافته سزاوار
ستایش بصفات و احوال خود الم تر ان الله آیا ندانستی یعنی دانستی آنکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از
حیوانات و غیر آن یعنی چیزهایی منتفع شود بآن انسان والفلک و مسخر کردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر که می رود در دریا بامره بفرمان او و
یمسک السماء و نگاه میدارد خدای آسمانها را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه افتادن
آن خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق که خدای بر مردمان لرءوف رحیم مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشود و انواع مضا

از ایشان دفع نمود وهو الذی احیاکم و اوست آنکه زنده کرده شما را ابتدا از آنکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد
ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور هرآینه ناسپاس است با وجود چندین نعم پرستش
منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی و شریعتی که بآن هم ناسکوه ایشان پذیرندگان آن دین اند
فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان
کرد ع در نور آفتاب چه جای تامل است وادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت پروردگار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم
براه راستی وان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم کشته فقل الله پس بگو که خدای اعلم
داناتر است بما تعملون بآنچه می کنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیة السیف منسوخ است
الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان شما از مؤمنان و کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که در و تختلفون
اختلاف می کنید از امر دین و حکم چنان باشد که مؤمنان از درجات ثواب برارند و کافران در درکات عقاب افکنند الم تعلم آیا ندانسته
یعنی ندانسته ان الله آنرا که خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه در آسمان است از عجایب علویات والارض و آنچه در زمین است از غرایب
سفلیات و هیچ چیز بر او پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه در سما و ارض باشد نوشته شده فی کتاب در لوح محفوظ و آن نزدیک
اوست ان ذلک بدرستی که علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای تعالی آسانست چه تعلق او بهمه معلومات یکسانست ویعبدون
و می پرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل به آنچیزی را که نفرستاد خدای بپرستش او سلطانا حجتی و برهانی وما لیس لهم و عبادت
می کنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم بآن چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بپرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند
وما للظالمین و نیست مشرکان را من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا
آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که آن آیتها روشن اند و هویدا از لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف می شناسی فی
وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه نگرویدند المنکر انکار و ناشناختی را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان به
بینی از فرط عناد و لجاج که با خود دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بکینه از غایت خشم باز کشایند دستها بالذین بر آنانکه یتلون
علیهم میخوانند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قل افانبئکم بگو آیا شما را خبر کنم بشر من ذلکم به بدتر از آنکه میخواهید به تالیان قرآن النار
آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وعدها الله وعده داده است بدان آتش خدای الذین کفروا آنانرا
که نگرویدند و عدم بر آن حقست که ایشانرا در وی جای دهد وبئس المصیر و بدان موضع بازکشت آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده
است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده است در سورهٔ عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله
اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل کنید ان الذین تدعون بدرستی آنانرا که میخوانید
از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا
نیافرینند ذبابا مکسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا له و اگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند آنان برای آفریدن او وان یسلبهم الذباب و اگر برباید

یکی از ایشان شَیْئًا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لَا یَسْتَنْقِذُوهُ نمی توانند یعنی باز نمی توانستند آن چیز را مِنْهُ از
مگس رسم ایشان آن بود که بتان را صندل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بریشان می بستند مگسان از روزن درآمده آنها را
میخوردند و بعد از چند روز اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی می نمودند که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف
بتان خبر میدهد که نه برآوردن مگس قادرند و نه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد یعنی جوینده بت که نتوانستند
آنچه مگس از و برده وَالْمَطْلُوبُ و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از و استرداد کنند یا سست و عاجزند بت پرستنده و پرستیده یعنی
مشرک و صنم شعر عاجز آنکه عاجزان را بنده اند ٭ چون فتد کاری زهم شرمنده اند ٭ عجز و امکان لازم یکدیگر اند ٭ لیک هر خلق هم
عاجز ترند ٭ قوت از خواست قوت خواست ٭ آن او مغز است و آن خلق پوست ٭ آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف
و دیگران یهود گفتند خدای تعالی عالم را در شش روز آفریده مانده شد نعوذ بالله پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق
سبحانه آیه فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را
بدو نسبت دادند و قولی آنست که آیه در شان مشرکانست میفرماید ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو شریک آوردند و جمادات
را آلهه نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفه او را نشناخته اند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او راه نبرده اند زیرا که ورد
باش وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بغیب هویت خود هیچ ره برون نمی دهد شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدرش را او چه داند و به سر معرفت او جز او پی نبرد میان او و ماسوی او هیچ نوع نسبتی
نیست تا در طریق معرفتش شروع تواند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است ما للطین و رب الارباب چه نسبت خاک را با عالم
پاک اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَقَوِیٌّ هر آینه تواناست بخلق اشیا عَزِیزٌ غالب بر همه چیزها اَللّٰهُ یَصْطَفِی خدای بر می گزیند
مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند میان وی برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ و بر می گزیند از آدمیان
پیغامبران تا خلق را دعوت کنند بوی اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بتحقیق که خدای شنواست مقاله پیغامبر را در وقت تبلیغ بَصِیرٌ بینا بحال امتان
در رد و قبول دعوت یَعْلَمُ میداند مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملهای که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست
یعنی کارهای که خواهند کرد وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُورُ باز گردانیده میشود کارها یٰٓاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کسانی که گرویده
اید اِرْکَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز در اول اسلام همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی
آیه آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم ازان و لهذا امام اعظم و امام مالک درین آیه سجده نمی کنند
ذکر رکوع و سجود باهم ایمائی می کند بانکه مراد نمازست و امام شافعی و امام احمد سجده می کنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیث
نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأها این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی سجده هفتم باشد
از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکند بر عبادت سجود وَ
اعْبُدُوا رَبَّکُمْ و بپرستید آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَیْرَ و بکنید نیکوئی یعنی آنچه پسندیده باشد در شرع لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار شوید یا

بمقصود

بمقصود و مطلوب رسید وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِی اللّٰهِ در راه خدای و برای خدای حَقَّ جِهَادِهٖ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی
بدل صافی و نیت خالص جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت
بعد از رجوع غزوهٔ تبوک فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر شعر ای شهان کشتیم ما خصم برون ٭ ماند از و خصم
بتر در درون ٭ کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ٭ و از ینجاست که امام قشیری فرموده که حق جهاد
آنست که یک چشم زدن از مشاهدهٔ نفس باز نه ایستد زیرا که از و ایمن نتوان بود و برو اعتماد نمی توان کرد که اعدا عدوک نفسک التی
بین جنبیک هُوَ اجْتَبٰىکُمْ او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد عَلَیْکُمْ بر شما فِی الدِّیْنِ
مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نکرد بوقت ضرورت رخصت داد چون قصر
و تیمم در مرض و سفر پس بیرون کنید مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهِیْمَ کیش پدر خود را ابرهیم ع چون اکثر اهل عرب از ذریت ابرهیم ع بودند تغلیب کرد
ایشان را بهمه امت یا آنکه او پدر پیغامبر ماست و آن حضرت پدر امت پس پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمّٰىکُمُ الْمُسْلِمِیْنَ نام نهاد شما را
مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِیْ هٰذَا و در قرآن نیز یا ابرهیم ع تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان نیز شما را
باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لِیَکُوْنَ الرَّسُوْلُ تا باشد یعنی حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم در قیامت شَهِیْدًا عَلَیْکُمْ گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل وَتَکُوْنُوْا شُهَدَآءَ و تا باشید شما گواهان
عَلَی النَّاسِ بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید
زکوة را برای شفقت بر خلق خدای وَاعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در مجامع امور خود اعتماد برو کنید یا بکتاب و سنت
متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله مر عوام راست و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوفست بر خدای
و اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوص است از ما سوی حضرت الٰهی هُوَ مَوْلٰىکُمْ اوست یار بندگان و متولی کار در ماندگان فَنِعْمَ
الْمَوْلٰی پس نیکو یار است او وَنِعْمَ النَّصِیْرُ و نیکو مددکار یاری عیبها بپوشد مددکاری گناهان ببخشد یار از وجهی که از
یاری در ماند و مدد از و طلبد که از مددکاری عاجز نشود شعر از یاری خلق بگسل ای مرد خدا ٭ یاری طلب آنچنانکه از دوری
کار تو تواند که بسازد همه وقت ٭ دست تو تواند که بگیرد همه جا الجزو الثامن عشر من اجزاء الثلثون سورة المؤمنون مکیة مائة ثمانی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان
الَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان فِیْ صَلَاتِهِمْ در نماز خویش خَاشِعُوْنَ ترسکاران اند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر
شده آورده اند که حضرت پیغامبر ص بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر می فرمودند چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجده گاه کا
در لباب آورده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه و خانه مکرمه باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی
نداند که بر راست و چپ او کیست و استاد قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است قد ما لله بملاحظهٔ اغراض و اعواض و در تحریر
التحقیق آورده که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکنده و دیده را از التفات بجوانب داشتن منع کند و دست راست بر دست

چب نهد و قرائت او از روی حضور بود و دباطن آنکه خواطر و هواجس منع کند و به سرّ مراقب حق تعالی باشد و در بحر شهود مستغرق
کشته از شعلهٔ آثار و ظهور انوار جلال و جمال لکنار د تحقیق فرموده است که در نماز اوّل از خود پندار باید شد بس طالب وصل
تقرب یار باید کشت شعر یار پندارست از تو تا تو بی ٭ اوّل از خود خویش را بیزار کن ٭ کر ز تو یکذره باقی مانده است
خته و تسبیح باز نار کن ٭ خویش بترک هر دو عالم کیر و ٭ ذرّهٔ مندیش چون عطار کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسانی که ایشان عَنِ اللَّغْوِ
از سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند امام قشیری فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدا
بازدارد سهو است و آنچه بنده را در ان حظی است لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزیرا کویند از اقوال
وافعال که بهیچ کاری نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب را از مال خود فَاعِلُونَ اداکنندکانند و کفته اند زکوة
فطر یا صدقه تطوع وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حَافِظُونَ نکاه دارندکانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مکر بر زنان خود
أَوْ مَا مَلَكَتْ یا از آنکه مالک شده است ایشانرا أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین است فَإِنَّهُمْ بس به رستی که نکاه
دارندکان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند بر اقیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشد و دیگر
ثانی بهیچ وجه نشاید فَمَنِ ابْتَغَىٰ بس هر که جوید برای مباشرة وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ بس آن کروه جویندکان هُمُ الْعَادُونَ
ایشان در کذرندکانند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کنند هم ازین قبیل است وَالَّذِينَ هُمْ و آنکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ
مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بدان امین ساخته اند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت
وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند رَاعُونَ رعایت کنندکانند یعنی نکاه داشت آن قیام مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت کنند کانند یعنی بر ان مداومت نموده بشرایط آداب آن در اوقات ادای فرمایند ذکر
صلوة در مبدا و منتهای اینا وصاف که موجب فلاح مؤمنانست اشارتست بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ آن کروه مؤمنان که جامع این صفت
اندهم الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی
استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشتاست و کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند چه هریک از مؤمنان و
کافر از او در بهشت و دوزخ منزلیست منزل مؤمنان از دوزخ اضافه منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منازل مؤمنان افزایند
و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا اکر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده کردد شعر
نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را ٭ بهشتی از در بنمایند کان سوزد کرباشد هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت
خَالِدُونَ جاویدماندکانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل
یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از کل که آدم است الی الخاتم ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً بس کردانیدیم نسل اورا یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی
ساختیم چون هر دو بیرون آمده را از نطفه جای کرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارکاه استوار یعنی رحم و چهل روز اورا سفید نکاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ بس کردانیدیم نطفهٔ سفید را عَلَقَةً پارهٔ خون سرخ بسته چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ بس ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار

کوشت

کوشت که بخایند یکبار کوشت یا استخوان چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ بس ساختیم آن کوشت را عِظَامًا استخوان یا آنکه محکم کردانیدیم
آنرا بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ بس بپوشانیدیم استخوانرا لَحْمًا کوشتی یعنی برو برویانیدیم کوشت بعد از رستن عروق
و اعصاب و اوتاد و عضلات برو ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ بس بیافریدیم اورا خَلْقًا آخَرَ آفرینش دیکر در بطن ام یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد
بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه بستان برو بکشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم بغذاهای
کوناکون ترتیب فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف برو جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بکذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ
بس بزرکست خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکونکاه دارنده ترکاه دارندکانست ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم
و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفریدن و آفرینش انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل
و تکریم ایشانست شعر بر ورق روی تو لطف خدا ٭ آیهٔ حسنیست که تقریر کرد و فی المثنوی المعنوی مثنوی ای رخ چون
زهره ات شمس الضحی ٭ ای کدای رنک تو کلکونها ٭ تاج کرمناست بر فرق سرت ٭ طوق فضلنا ست آویز برت ٭ هیچ کرمنا شنید
این آسمان ٭ که شنیدان آدمی پرغمان ٭ که کماین جوهرست از بحر جان ٭ احسن التقویم در والتین بخوان ٭ کر بکویم قیمت آن
ممتنع ٭ من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان کویند که چون درین آیه احوال بنی آدم است و ترقی از مقامی به
مقامی بیان فرموده و دانست که او را زبانی که بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات المقدس
از جانب او نیابت نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ بس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هرآینه
مردکانید یعنی مآل حال شما بمرک خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ بس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانکیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم بر زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان
طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از ان راهی از راههای فرشتکان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ ازین مخلوق که آسمانست غَافِلِينَ بی خبر
که امر او را مهمل بکذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نکاه داریم یا از جمع آفریدکان بی خبر نیستیم بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم
وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندکان در ان دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ بس ساکن
کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب را از یک چشمه از چشمهای بهشت
بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراق و نیل که نهر مصر
و آنهارا ودیعه بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند و اینست که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا
و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانایم چنانچه بر انزال قادر بودیم و کفته اند بعد از خروج یاجوج
و ماجوج جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را باسمان برد و بعد از ان بر روی زمین
خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا بس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاک
بنان تخصیص این دو درخت جهة اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانکور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب

چه نهد و قوات او از روی حضور بود و در باطن اکر خواطر و هواجس منع کند و به مراتب حق تعالی باشد و در بحر شهود مستغرق
گشته از شعلهٔ آثار و ظهور انوار جلال و جمال بکنار رد محقق فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد بس طالب وصول
بقرب یار باید گشت شعر یار بیزارست از تو تا توی ؛ اول از خود خویش را بیزار کن ؛ کر ز تو یک ذره باقی مانده است
خفته و تسبیح باز نادکن ؛ خویش بترک هردو عالم کیر و ؛ ذرهٔ مندیش چون عطار کن والذین هم و آنکسانی که ایشان عن اللغو
از سخن باطل و کردار ناشایست معرضون اعراض کنندکانند امام قشیری فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدا
باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است و آنچه از خدا بنده لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزیرا کویند از اقوال
و افعال که بهیچ کاری نیاید والذین هم و آنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون اداکنندکانند و کفته اند زکوة
فطر یا صدقهٔ تطوع والذین هم لفروجهم و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حافظون نکاه دارندکانند الا علی ازواجهم مکر بر زنان خود
او ما ملکت یا از آنکه مالک شده است ایشانرا ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین است فانهم بس بدرستی که نکاه
دارندکان فروج غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند بر اقیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشد و دیگر
ثانی بهیچ وجه نشاید فمن ابتغی بس هرکه جوید برای مباشرة وراء ذلک غیر زنان و کنیزان خود فاولئک بس آن کروه جویندکان هم العادون
ایشان درکذرندکانند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و انکه استمنا کنند هم ازین قبیل است والذین هم و آنکه ایشان لاماناتهم
مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان امین ساخته اند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت
وعهدهم و مر عهدها را که با حق و خلق بندند راعون رعایت کنندکانند یعنی نکاهداشت آن قیام مینمایند والذین هم و آنانکه ایشان
علی صلواتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت کنندکانند یعنی بر آن مداومت نموده بشرایط آداب آن در اوقات ادای قیام نمایند کو
صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست اشارتست بتعظیم شان نماز اولئک آن کروه مؤمنان که جامع این صفت
اند هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الذین یرثون الفردوس آنانکه از روی
استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشتست و کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند چه هریک از مؤمنان و
کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منزل مؤمنان از دوزخ اضافهٔ منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند
و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را اکر ایمان آوردند بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده کردد شعر
نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را ؛ بهشت از دور بنمایند کان سوز کر باشد هم ایشان که وارثان فردوس اند فیها در بهشت
خالدون جاویدماندکانند ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از کل
یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آید از کل که آدم است الی الختام ثم جعلناه نطفة بس کردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تقدیر ثانی
ساختیم چون هردو بیرون آمده را از نطفه جای که فی قرار مکین در قرارکاه استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نکاه داشتیم ثم خلقنا
النطفة بس کردانیدیم نطفه سفید را علقة پارهٔ خون منجمد بسته چهل روز دیکر فخلقنا العلقة بس ساختیم آن خون را مضغة آن مقدار

کوشت

کوشت که بخایند یکبارکی کوشت بی استخوان چهل روز دیکر فخلقنا المضغة بس ساختیم آن کوشت را عظاما استخوان یا آنکه محکم کردانیدیم
آنرا بعد از سه اربعین فکسونا العظام بس بپوشانیدیم استخوان را لحما کوشتی یعنی بر وی برویانیدیم کوشت بعد از رستن عروق
و اعصاب و اوتاد و عضلات بروی ثم انشأناه بس بیافریدیم او را خلقا آخر آفریدن دیکر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد
بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه بستان بر وی کشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم بعد از های
کوناکون ترتیب فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بکذرانیدیم فتبارک الله
بس بزرکست خدای احسن الخالقین نیکونکاه دارنده تر نکاه دارندکان است ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم
و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفریدن و آفرینش انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل
و تکریم ایشانست شعر بر ورق روی تو لطف خدا ؛ آیت حسنیست که تقریر کرد و فی المثنوی المعنوی مثنوی ای رخ چون
زهره ات شمس الضحی ؛ ای کدای رنک تو کلکونها ؛ تاج کرمناست بر فرق سرت ؛ طوق فضلناست آویز برت ؛ هیچ کرمنا شنید
این آسمان ؛ که شنید آن آدمی پرغمان ؛ احسن التقویم در والتین بخوان ؛ که کرامی جوهرست ای جان ؛ کر بکویم قیمة آن
ممتنع ؛ من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان کویند که چون درین آیة احوال بنی آدم است و ترقی از مقامی به
مقامی بیان فرموده دانست که او را زبانی که بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات المقدس
از جانب او نیابت نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بس شما بعد ذلک بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما لمیتون هرآینه
مردکانید یعنی مآل حال شما بمرک خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهد چشید ثم انکم بس بدرستی که شما یوم القیمة
روز رستخیز تبعثون برانکیخته شوید برای محاسبه و مجازات ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی که آفریدیم بر زبر سر شما سبع طرائق هفت آسمان
طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتکان وما کنا و نیستیم ما عن الخلق ازین مخلوق که آسمانست غافلین بیخبر
که امر او را مهمل بکذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نکاه داریم یا از جمع آفریدکان بی خبر نیستیم بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم
وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه که صلاح بندکان در آن دانستیم فاسکناه فی الارض بس ساکن
کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه بنج جوی آب را از یک چشمه از چشمهای بهشت
بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراق و نیل که نهر مصر است
و آنها را ودیعه بجبال داده و بتقدیر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند و اینست که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا
و بدرستی که ما علی ذهاب به بر بردن آن آب و زایل ساختن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال قادر بودیم و کفته اند بعد از خروج یاجوج
و ماجوج جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و انهار جنت را بآسمان برد و بعد از آن بر روی زمین
خیر و برکت نماند فانشانا بس بیافریدیم لکم به برای شما بسبب این آب جنات بوستانها من نخیل از خرمابنان واعناب و از تاک
بنان تخصیص این دو درخت جهة اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانکور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب

پیوسته می باشد لکم فیها شما را درین بوستانها فواکه کثیرة میوهای بسیار است غیر تمر و عنب ومنها و ازان بوستانها یعنی اثمار و زروع
آن تأکلون میخورید یا ما به المعیشت ازان حاصل می کنید وشجرة تخرج و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید من طور سیناء
از کوه سینا که جبل معروفست میان مصر و ایله و گویند اول درخت که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تنبت بالدهن
می روید با روغن وصبغ و نان خورش للآکلین مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیة وصبغیة را
هم بدان روغن چراغ توان افروخت وهم ازان نان خورش توان ساخت وان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان
یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة چیزی که بدان اعتبار گیرید و بر قدرت الهی استدلال نمایید نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونها از آنچه در
شکم ایشانست یعنی شیر خالص ولکم فیها و مر شما راست در ایشان منافع کثیرة سودهای کثیر که برخی را سوار می شوید و بعضی را بار می
کنید و از بعضی نتایج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید ومنها تأکلون و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول
می نمایید یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورید وعلیها و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در تری تحملون
برداشته می شوید یعنی شتر و کشتی شما را بر می دارد و از موضعی بموضعی می برد ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوحا
الی قومه نوح را بسوی گروه وی فقال پس گفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من خدای را پرستش کنید ما لکم من اله نیست شما
را معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و از عبادت غیر او میل مکنید فقال
الملأ الذین کفروا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه بگرویدند من قومه از گروه وی مر دو دیشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر
را بدین دعوت نوح مایل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند ما هذا نیست آن کس که میخواند بتوحید الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما
در خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و تابع خود سازد ولو
شاء الله و اگر خواستی که رسول به بنی آدم فرستد لانزل ملائکة هر آینه فرو فرستادی فرشتگانرا تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی ما سمعنا بهذا
ما نشنوده ایم این را آنرا که آدمی رسول خدای تواند بود بخلقان فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که نخست بوده اند و این سخن از فرط
عناد می گفتند یا میان ادریس ع و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم ع پیغامبر می بوده ان هو نیست
نوح ع الا رجل به جنة مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به پس انتظار
برید و چشم دارید حتی حین تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک گفتن
این سخنان نموده بی کار خود گیرد قال گفت نوح ع بعد از انکه نومید شد از ایمان قوم بطریق مناجات و نمود که رب انصرنی ای پروردگار
من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی کردیم بنوح ع ان اصنع الفلک
آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم اگر خطا نکنی ووحینا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه سازی
فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن کشتی یا نازل شود عذاب ما وفار التنور و بجوشد تنور یعنی بوقت که زن تو
نان پزد از میان آتش آب برآید فاسلک فیها من کل زوجین پس درآر در کشتی از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیگرند اثنین دو تا

یعنی

یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید در کشتی نیاورد مگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند واهلک و دیگر درآر در کشتی کسان خود را از
اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ
منهم از کسانی تو مراد یک پسر و یک زن او بود ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین ظلموا در باب نجات آنها
که ستم کردند بر تو بشرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند بی شک فاذا استویت انت پس چون وقت ظهور عذاب برآمدی تو
ومن معک و هر کس که با تست علی الفلک بر کشتی و راست بنشستی فقل الحمد لله پس بگو همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد
ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وقل و بگو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا
منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی می داند یعنی فرود آر
مرا فرود آوردنی وانت و تو خیر المنزلین بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک قول آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده
و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج این دعا بوده و سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میکند که منزل مبارک آنست که در وی از هواجس
نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد هر کجا بیقوا انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل
افزونتر شعر در منزلی که یاری روزی رسیده باشد ، با ذرهای خاکش دارم محبتی ان فی ذلک بدرستی که در قصه
نوح ع و آنچه با قوم او کرده شد لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین آزماینده مر آن
قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ و ما امتحان کنیم همه بندگانرا بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشأنا پس بیافریدیم ۴۰
من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرو فرستادیم در میان ایشان رسولا
منهم رسولی از ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را از زبان پیغامبر ایشان ان اعبدوا الله که پرستید خدای را ما لکم نیست شما را
من اله غیره هیچ خدای که استحقاق پرستش داشته باشد بجز وی افلا تتقون آیا پرهیز نمی کنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت
او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی مهتران من قومه از قوم آن رسول الذین کفروا آنانکه بگرویدند وکذبوا
بلقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدار قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت داده بودیم ایشانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعیم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بخود
دعوت میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یأکل میخورد مما تأکلون منه از آنچه شما میخورید ازان ویشرب و می
آشامد مما تشربون از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا و شراب محتاجست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملکی بودی نخوردی
و نیاشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون
زیانکارانید که خود را با مو تابع مثل خودی می سازید ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغامبر انکم اذا متم آنکه بدرستی که شما بمیرید و کهنه
شوید وکنتم ترابا و باشید خاکی وعظاما و استخوان چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده
شدگانید از گورها و زندگان هیهات هیهات چه دورست و دورست لما توعدون مر آنچه وعده داده می شوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشید ان

هی نیست زندکی الا حیاتنا الدنیا لکن زندکانی ما در دنیا نموت می میریم ونحیا وزنده می شویم یعنی یکی از ما می میرد ویکی می زاید وما نحن ونیستیم
ما بمبعوثین برانکیختکان وزنده شدکان بعد از مرک ان هو نیست هود یا صالح ع الا رجل مکر مردی که برمی بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی
ومیکوید فرستاده خدایم وشما را بعد از مرک زنده خواهد کرد وما نحن له ونیستیم ما مر این مرد را بمؤمنین باور دارندکان بر آنچه خبر میدهد قال
کفت بیغامبر بعد از استماع این قول وباس از ایمان قوم رب انصرنی ای خداوند من مرا یاری کن بغالبیت وایشان را مغلوب کردان بعذاب
بما کذبون بسبب آنچه تکذیب میکردند مرا فاخذتهم الصیحة بس کرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل ع فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت بمردند
جمعی که این قوم ثمود را کفته اند دلیل اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده واکثر کویند قوم عاد بوده اند میکویند در سوره اعراف وهود وشعرا بعد از
قصه نوح ع قصه عاد آورده اینجا نیز بهمان قرینه مراد عادست وبرین قول هر عذابی که بسبب استیصال باشد صیحه توان کفت وبر هر تقدیر بکرفت
ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم بس کردانیدیم ایشان را غثاء جون خاشاک
آب آورده یعنی هلاک کردیم ونابود ساختیم جون خس وخاشاک که سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه کردد فبعدا بس دوری باد از خدای
للقوم الظالمین مر کروه ستمکاران را ثم انشانا بس بیدا کردیم من بعدهم بس از ایشان قرونا آخرین قرنهای دیکر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را جون
قوم لوط وشعیب ع ما تسبق بیشی نتوانست کرفت من امة هیچ کروه اجلها بروقت که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون
ونه باز بس ماندند از ان ثم ارسلنا بس فرستادیم رسلنا فرستادکان خود را تترا بی در بی یعنی یکی در عقب دیکری کلما جاء امة هر کاه که آمدند
بکروهی رسولها بیغامبر ایشان کذبوه تکذیب کردند او را وآنچه کفت از توحید ونبوت وبعث وحشر دروغ بنداشتند وتبعیت بدران ولزوم
عادات نابسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا بس از بی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ
کدام را مهلت ندادیم وآخرین را جون اولین معاقب کردانیدیم وجعلناهم وساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم که
دایم عذاب ایشان را یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصه آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میکویند واکر سخن نیکو از ایشان
بماندی به بودی بزرکی کفته است تفنی وتبقی احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک در ترجمه آن فرموده اند شعر بس از تو این همین
جون فسانه خواهد ماند ٭ در آن بکوش که نیکو بماند افسانه فبعدا بس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر کروهی را که نمیکروند بانبیا
وتصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا موسی بس فرستادیم موسی را واخاه هرون وبرادر او هرون را بآیاتنا بمعجزها وبیغامها وسلطان مبین وحجتی
آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی ع آن بود مشتمل بر جند معجزه یکی جون فرو بردن جادوییها وشکافتن دریا
ودرمان شدن آب از سنک وهمه تعلق بوی داشت بس ما موسی وبرادر او را فرستادیم بمعجزات تسع الی فرعون وملائه بسوی فرعون وقوم او
وایشان بیغام رسانیدند فاستکبروا بس سرکشیدند قوم قبط از ایمان ومتابعت بیغامبران وکانوا قوما عالین وبودند کروهی کردن کشان وزبر
دست مردمان بقهر فقالوا انؤمن بس کفتند آیا ایمان آریم یعنی ایمان نیاریم وتصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در
صفتهای بشریت وقومهما وحال آنکه کروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون ما را برستندکانند یعنی در فرمان ما اند جون بندکان مرخدا جکانرا
در بعضی از تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل فرعون را می برستیدند واو بت می برستید یا کوساله فکذبوهما بس تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی

وهرون را فکانوا بس کشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدکان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتینا وبدرستی که
دادیم موسی الکتاب موسی را توریه بعد از هلاک فرعون وقوم او لعلهم یهتدون شاید که بنی اسرائیل راه یابند بشریعت وجعلنا ابن مریم
وساختیم قصه بسر مریم یعنی عیسی ع وامه ومادر او را آیة حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال ابا آنکه در مهد
سخن کفت ومادر را بانکه بی مساس بسری بزاد وآویناهما وجای دادیم مادر وبسر را وقتی که از یهود فرار کردند وباز آوردیم الی ربوة بسوی
ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر ربوه موضعی بود ذات قرار یعنی مستقری که بود آرام ثمان کرفت ومعین
وخداوند آبی ظاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل می کند که ملازم کیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده
است آورده اند که مریم با بسر وبسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند وطعام عیسی از بهای ریسمانی بود
که مادرش می رشت ومی فروخت یا ایها الرسل خطاب با عیسی ع بر سبیل تعظیم می فرماید که کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای باکیزه
وحلال واعملوا صالحا وبکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که از نتیجه آنست حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است وعمل بر هر جند تخم باک تر بوده بهتر در مفاتیح آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته
حکم عدالت واستقامت شرع که میزان وحقیقت در وسرایت کرده بس هر که آنرا تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است
در نفس وهمه اعضا بیدا آید وحینئذ در ادای عبادت نرم ومنقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است وهر جه
شرع آنرا حرام کرده اند یا وجه حلیت آن مشتبه وبوشیده حکم انحراف ومخالفت شرع با آن همراه است اکر جه یک لقمه باشد وحینئذ همراه او
بود انحراف آن غذا بنفس واعضا سرایت کند وآثار طغیان وعصیان وارتکاب مناهی ومباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد ودر حدیث آمده که
ان الله لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار آورده شعر دست ودل از ذمم کو بشوی ٭ واب ز سر جشمه تقوی بجوی ٭ لقمه که در اصل
نباشد حلال ٭ زو نفتد مرد بکرد ضلال ٭ قطره باران تو جون صاف نیست ٭ کوهر دریای تو شفاف نیست ٭ وکفته اند یا ایها الرسل
خطابست با جمیع انبیا نه در یک دفعه جه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بیان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب
بوده اند بس همه در تحت این خطاب داخل باشند وبعضی بر آنند که خطاب با حضرت بیغامبر ماست ع واو را بنام همه بیغمبران خوانده زیرا که سید
همه است وذات المعلای او جامع فضایل وکمالات که با همه بوده شعر وقد جمع الرحمن فیک المفاخر ٭ آنجه خوبان همه دارند تو تنها
داری ٭ در موضع فرموده که خطاب بآنحضرتست میفرماید که امت عالی خود را بکو که حلال خورید وعمل صالح کنید انی بدرستی که من
بما تعملون بآنجه شما می کنید علیم دانا ام وان هذه امتکم وبدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یکانه در عقاید واصول شرایع
یا جماعت شما ای امة محمد جماعتی متحد وثابت بر ایمان وتوحید وانا ربکم ومن آفریدکار شما ام فاتقون بس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید
فتقطعوا بس بریدند وساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را در میان یکدیکر زبرا یارها یعنی کروه کروه شدند واختلاف کردند
کل حزب هر کروهی از ایشان بما لدیهم بآنجه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادان ونازانند واعتقاد کرده که حق آنست فذرهم بس
بکذار ایشان را فی غمرتهم در کرداب غفلت وضلالت حتی حین تا هنکامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می بندارند مشرکان انما نمدهم

آنچه عطا میدهیم ایشانرا ومدد میکنیم بِهِ بآن چیز مِن مالٍ وَبَنینَ از مال و پسران نُسارِعُ لَهُم می شتابیم برای ایشان بآن چیز فِی الخَیراتِ
در نیکیها تا گمان برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعتست از برای ایشان در نیکوی واعمال ایشانرا استحقاق از
هست که ما پاداش آن با ایشان نیکوی کنیم بَل نه چنین است که می گویند و می پندارند بلکه لا یَشعُرونَ نمیدانند که این امداد استدراج
نه مسارعت در خیرات اِنَّ الَّذینَ هُم بدرستی آنانکه ایشان مِن خَشیَةِ رَبِّهِم از عذاب پروردگار خود مُشفِقونَ ترسانند وَالَّذینَ هُم وآنانکه
ایشان بِآیاتِ رَبِّهِم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل تجلیات یُؤمِنونَ می گروند وَالَّذینَ هُم وآنانکه ایشان بِرَبِّهِم بخداوند خود
لا یُشرِکونَ شرک نمی آرند نه شرک جلی ونه خفی وَالَّذینَ یُؤتونَ وآنانکه می دهند ما آتَوا آنچه می دهند از صدقات وزکوات وتوسل می نمایند
بحضرت حق ومبرات وَقُلوبُهُم وَجِلَةٌ ودلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیر ایشان مردود نکرده و می اَنَّهُم انکه ایشان اِلی
رَبِّهِم راجِعونَ بپروردگار خود باز گردندگانند اُولئِکَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند یُسارِعونَ می شتابند فِی الخَیراتِ در طاعتها یا در نیل
خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله فآتیهم الله ثواب الدنیا وَهُم لَها وایشان بسوی خیرات سابِقونَ پیشی
گیرندگانند یا سابقانند بر همه مردمان بوفور طاعات یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلا نُکَلِّفُ نَفساً وتکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را اِلّا وُسعَها
مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَینا کِتابٌ ونزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ یَنطِقُ بِالحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع درو
نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هرکس که گواهی دهد بر کردار هرکس وَهُم وایشان که عاملانند لا یُظلَمونَ ستم دیده نخواهند
شد بافزونی عقاب ونقصان ثواب بَل قُلوبُهُم بلکه دلهای ایشان فی غَمرَةٍ در غفلت وحیرتست مِن هذا ازین سخن که گفته شد یا
از کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُم اَعمالٌ ومر ایشانراست عملهای ناپاک وخطا مِن دونِ ذلِکَ بجزین خطای عظیم که بیان شد یعنی شرک گناهان
که در کهست که هُم لَها ایشان مر آنرا عامِلونَ کنندگانند بحسب حکم قضا ولا راد لقضائه وایشان درین غفلت ومعصیت باشند
حَتّی اِذا اَخَذنا تا وقتی که بگیریم مُترَفیهِم متنعمان ایشانرا بِالعَذابِ بعذاب جوع یا قتل اِذا هُم یَجأَرونَ آنگاه ایشان فریاد در گیرند
واستغاثه کنند وما گوئیم لا تَجأَروا الیَومَ فریاد مکنید امروز وطمع فریادرسی مدارید اِنَّکُم مِنّا بدرستی که شما از جهت ما لا تُنصَرونَ یاری
کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَد کانَت آیاتی بدرستی که آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتلی عَلَیکُم خوانده
میشود بر شما فَکُنتُم پس هستید از شنیدن آن عَلی اَعقابِکُم بر پاشنهای خود تَنکِصونَ باز میگردید یعنی بقهقری رجوع می کنید وکلام
من نمی شنوید مُستَکبِرینَ بِهِ در حالتی که طلب آفت دارید بر مردمان وتعظم می نمائید بحرم مکه و می گوئید ما اهل حرمیم یا مستکبر به تکذیب
قرآن سامِراً در حالتی که حدیث کنندگانید در شب یعنی هذیان می گوئید تَهجُرونَ می گذارند قرآنرا یا پیغامبر را که در حوالی خانه افسانه
میگویند وبدو مزاح میزنند وطواف نمی کنند اَفَلَم یَدَّبَّروا القَولَ آیا تفکر نمی کنند در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حقست اَم
جاءَهُم یا آمد بدیشان بکتاب ورسول ما لَم یَأتِ آنچه نیامده بود آباءَهُمُ الاَوَّلینَ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغامبران
وکتاب ورسول خبر نداریم یعنی همچنانکه نوح وابراهیم را ع به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباءهم اَم لَم یَعرِفوا یا نشناختند رَسولَهُم پیغامبر خود را بامانت وراستی وحلم ووقار

وکرم ومروت ونیکوخوی وکمال علم با وجود عدم تعلیم فَهُم لَهُ پس ایشان مر ورا مُنکِرونَ منکران وناشناسندگانند یعنی نه آنست که
نمی شناختند حضرت پیغامبر را تا انکار کنند وهمه گویند بیگانه ایست ما حقیقت حال او را نمی دانیم اَم یَقولونَ یا می گویند بِهِ جِنَّةٌ با او دیوانگی
است که از سخن حساب ندارند بَل نه چنین است که ایشان میگویند جاءَهُم آمده محمد بدیشان بِالحَقِّ بدین درست یعنی اسلام
یا سخن راست که قرآنست وَاَکثَرُهُم وبیشتر کافران لِلحَقِّ کارِهونَ مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع وآرزوی ایشانست قید اکثر برای
آنست که بعضی کفار بهیچ وجه نمی گویند از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ اَهواءَهُم واگر پیروی کردی حق سبحانه آرزوهای کافرانرا در وجود
آلهه یعنی اگر بغرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَالاَرضُ هرآینه تباه وناچیز شدندی آسمان وزمین وَمَن فیهِنَّ وهرکه در آسمان و
زمین است از ملائکه وانس وجن وجز آن چنانچه در آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت وگفته اند مراد از حق دین
اسلامست اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی وآسمان وزمین واهالی آن تباه
وهلاک شدندی بَل اَتَیناهُم بِذِکرِهِم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یاد بدانست عزت وصیت شرف ایشان دانسته فَهُم
عَن ذِکرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا وآخرت مر آنست مُعرِضونَ روی گردانندگانند اَم
تَسأَلُهُم یا انکه تو بخواهی از ایشان برادای رسالت خَرجاً مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت فَخَراجُ
رَبِّکَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا وثواب عقبیاست خَیرٌ بهترست ترا از مزدهای ایشان وَهُوَ وخدای خَیرُ الرّازِقینَ
بهترین روزی دهندگانست وَاِنَّکَ لَتَدعوهُم وبدرستی که میخوانی تو ایشانرا بی مزدی اِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ براه راست که دین اسلامست
وَاِنَّ الَّذینَ لا یُؤمِنونَ وبدرستی آنانکه نمی گروند بِالآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات او عَنِ الصِّراطِ از راه راست لَناکِبونَ
گردندگانند ومیل کنندگانند بجانب گمراهی وَلَو رَحِمناهُم واگر ما بخشائیم بر ایشان وَکَشَفنا وبرداریم ما بِهِم آنچه بر ایشانست واقع
مِن ضُرٍّ از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده لَلَجّوا هرآینه ستیزه ورزند فی طُغیانِهِم در سرکشی خود یَعمَهونَ سرگشته
میروند وتمرد می نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه وعناد بر کفر وتکذیب ثابت خواهند بود شعر
ستیزندگی کار دیوست ودد ؛ ستیزنده را دشمنی با خودست ؛ آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده
ومردار مبتلا شدند ابوسفیان آمده با حضرت پیغامبر گفت نه تو گمان می بری که رحمت عالمیانی واهل مکه برحمت دعا تو درمانده اند
پدران را بشمشیر بکشتی وفرزندانرا با آتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَقَد اَخَذناهُم وبدرستی که گرفتیم ما اهل مکه را بِالعَذابِ
بعذاب قتل در روز بدر فَمَا استَکانوا لِرَبِّهِم پس فروتنی نکردند مر پروردگار خود را وَما یَتَضَرَّعونَ وتضرع وزاری ننمودند بلکه همچنان بر سر
کشی ونافرمانی بایستادند حَتّی اِذا فَتَحنا تا چون بگشادیم عَلَیهِم بر ایشان باباً دری ذا عَذابٍ شَدیدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوعست
وشدت او از قتل واسر بیشتر اِذا هُم آنگه ایشان فیهِ در آن عذاب مُبلِسونَ ناامید وفرومانده کانند وسرگردانان واندوهناکان
تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت ومرحمت می نمایند وَهُوَ الَّذی اَنشَأَ واوست آنکه بیافرید وپیدا کرد لَکُمُ السَّمعَ برای شما گوش
را تا می شنوید بدان شنیدنیها وَالاَبصارَ ودیدها را تا می بینید بآن دیدنیها وَالاَفئِدَةَ ودلها را تا تفکر می کنید بآن واستدلال می کنید

و می‌نماید از مسموعات و مبصرات بر قادر آن مبدعات و شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر می‌گزارید چه عمل در شکر گزاری آنست که استعمال
کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید و منتشر ساخت شما را فِي الْأَرْضِ
در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اعضا و اجزا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده می‌گرداند
وَيُمِيتُ و می‌میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مرو راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان
مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمی‌کنید که قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است چه جمع یا بعد از مردن
زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار می‌کنید و تعقل نمی‌کنید شما که کفار مکه اید و کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی تدبر
و تعقل مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک
وَعِظَامًا و استخوان خالی کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم استفهام بر سبیل انکارست و تکرار از برای تاکید آن یعنی چون
خاک گردیم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از
آمدن محمد صلی الله علیه وسلم یعنی ما را و پدران ما را بوعدهٔ حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهٔ پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگو ای محمد مرین منکران را لِمَنِ الْأَرْضُ
مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند در جواب تو که زمین و آنچه در وست لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بانکه آفریدگار
زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمی‌گیرید و درنمی‌یابید که کسی که قادر باشد بر آفریدن
اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر بار که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه
با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئات غریبهٔ آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود
باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدایراست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمی‌کنید از شرک بنسبت چنین خالقی
و هم از مخلوقات او او را شریک می‌سازید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز
در موضع که بیند مضرت و منفعت اشیا یا خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ و او زنهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب هر کرا خواهد
وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد و زنهار کرده جواب گوید وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ
بگو پس از کجا فریب یافته می‌شوید و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را
گذاشته کجا میروید شعر ای که بی نفس و هوا میروی ٭ ماه نه اینست خطا میروی ٭ راه روان زان ره دیگر روند ٭ پس تو بدین راه
چرا میروی ٭ منزل مقصود در آن جانب است ٭ پس تو درین سوی کجا میروی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید
و وعدهٔ حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان در دعوی که یابند در آنکه تکذیب این قوم می‌کنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ و نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریکی
باشد در خدائی و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوق چند باشند إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ و ببرد
خدای آنرا که آفریده بود و در آن مستقل و مستبد باشد پس در مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست و
لا شریک له و دیگر اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از آن ملک ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب
میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی
از آلهه بر بعضی و باجماع و استقرا معلوم شده که این تجاذب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا
يَصِفُونَ از آنچه صفت می‌کنند او را بدان یعنی اتخاذ ابنا و فرزند عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس
برتر گشتست و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می‌کنند برای او پس حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم از انزال عذاب مشرکان
خبر میدهد و می‌فرماید قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و بی شبهه می‌نمائی مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده
شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب
قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه بآنکه شومی ظلم می‌تواند که به بی‌گناهان نیز برسد و مراد
از ظلم اینجا شرک است وَإِنَّا و بدرستی که ما که خداوندیم عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه
توانائیم اما تاخیر که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی
که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجل آن می‌فرماید
و میگوید که دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها
را از ایشان بحلم خود یا بانذار مردم را از معاصی یا بامر نمودن بطاعات یا دفع کن شرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف
امام قشیری فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای
باطل کن تتبع حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم شعر چو طی گشت تیه حوادث از آنجا ٭ بهلک قدم ران بیک جذ محمل ٭ در آن بحر
تلاطم شو و غوطه خور ٭ فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل ٭ یکی خوان یکی شو یکی جوی یکی دان ٭ سوی الله والله دور و باطل نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف می‌کنند ترا از شعر و سحر و یا بآنچه در صفت آن می‌گویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بگو ای پروردگار
من أَعُوذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وساوس و نزغات دیوان وَأَعُوذُ بِكَ و پناه می‌آرم بتو رَبِّ ای پروردگار من أَنْ يَحْضُرُونِ
از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ حتی متعلق است
بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا ببدی وصف می‌کنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بگناهی خود دانا گردد و مرگ را
معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم
مخاطبات امام ثعلبی با جمعی از مفسران برآنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب استغاثه می‌نمایند از خدای و بکلمهٔ ارجعون

رجوع می نمایند رجوع می نمایند بملایکه که باز گردانید مرا لعلی اعمل شاید که من بکنم صالحا عمل شایسته فیما ترکت در آن چیزی که بگذاشتم
که ایمانست یعنی ایمان آوردم و در آن عمل صالح کنم کلا درست از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انها بدرستی که آن
درخواست او کلمة سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر وی هو قائلها او گوینده آنست ومن ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانعی است
میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از آن فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی
الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در آن
روز یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بهم مفاخرت می کنند
فردا است نفع نشود پس در آن روز نسب صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را
نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون
فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از
درکات و رسیدگان بدرجات ومن خفت و هر که سبک باشد موازینه میزانهای وی بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان
فاولئک الذین پس آن گروه آنانند که خسروا انفسهم زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند و استعداد
حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانندگان اند تلفح
میسوزد وجوههم النار رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش رویان یا از شدت احراق زشت رویانند
و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیه روایت می کند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ
چون بر جهد لب زبرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد زیرین او تا برسد بنافش و در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل
ذراع بود حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید
که بدان تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی
ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده و یا غالب شد بر ما گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما وکنا قوما
و بودیم گروهی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی
کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند
این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون و سخن مگوئید با حضرت من در خروج یا دفع عذاب که شما
را بیرون نمی بریم یا عذاب از شما بر نمی داریم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و
بلال و خباب و امثال ایشان رض که پیوسته یقولون ربنا می گفتند ای پروردگار ما آمنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بر
بخشا بر ما وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی فاتخذتموهم پس شما فرا گرفتید درویشان را سخریا مهزول یعنی کسی را که سخریه کنند
و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردند حتی انسوکم تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه

انه

ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن من وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون می خندید بتکبر و تعظم خود و تحقیر
و تذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا با آنچه صبر کردند بایذا و آزار و سخریه شما انهم هم
الفائزون آنکه بدرستی که ایشان رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او
مر کافران را که شما کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران از روی غفلت و طول امل می گفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم
شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بوده دید در دنیا زنده بر روی زمین
و در قبر قالوا گویند لبثنا یوما او بعض یوم درنگ کردیم روزی یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را به نسبت با خلود در دوزخ
یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش از این ندانیم فاسئل العادین
پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای تعالی ان لبثتم
درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت لو انکم کنتم اگر بدرستی که شما هستید آنکه تعلمون دانید که تمام دنیا در جنب
آخرت اندکست افحسبتم آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت انما خلقناکم آنکه ما آفریدیم شما را عبثا بیبازی یا از برای بازی وانکم الینا و گمان
بردید آنکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات کردار شما مقرر کرده ام
در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغول باشد بچیزی که از حق تعالی باز دارد و خدای ما را نیافریده برای آن و بیان او فرموده
شیخ ابوبکر واسطی قدس سره در نحو این آیه میخواند فرمود که نفی خلق بعبث نیافریدیم بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از
مصنوعات وی بصفات کامله او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریدیم بلکه برای ظهور نور محمد صلعم آفریدیم چه در ازل مقرر شده بود که آن
گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصلست و شما همه فرع اویید شعر هفت و نه چار که پرداختند ٭ خاص پی مرکب
او ساختند ٭ اوست شه و آدمیان جمله خیل ٭ اصل وی و جمله عالم طفیل ٭ در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدیم که تا بر
من سود کنید نه بجهت آنکه بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفریدیم تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کردم تا مخزن جوهر محبت باشند
و در بعضی کتب سماویه هست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد
کما اشار الیه المولوی قدس سره شعر ای ظهور تو بکلی نور نور ٭ گنج مخفی از تو آمد در ظهور ٭ گنج مخفی بود پر تو خاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد ٭ گنج مخفی بود زیر جوش کرد ٭ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ٭ خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی ٭ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ٭ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت شعر ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش
تو چرایی خویش را ارزان فروش فتعالی الله پس برترست خدای و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الملک الحق پادشاهی بسزا لا اله
الا هو نیست هیچ معبودی بحق مستحق پرستش مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرش کریم است خیرات و برکات از و
نازل میشود ومن یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را که لا برهان له هیچ حجتی نیست مر پرستنده را
به به پرستش آن اله فانما حسابه پس جزین نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بعد

استحقاق او را پاداش خواهد داد انه بدرستی که لا یفلح الکافرون فلاح نیابند و رستکار نشوند ناکرویدکان وقل رب اغفر و بکوای
پروردکار من بیامرز امت مرا وارحم و ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعه خود وانت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندکانی و در خبر
آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن کنجیست از کنجهای عرش الهی سورة النور مدنية وهي اربع و ستون بسم الله الرحمن الرحيم
سورة این سوره ایست از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آنرا بواسطت جبرئیل ع وفرضناها و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست
وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتهای روشن از حدود و احکام لعلکم تذکرون شاید که شما پند بپذیرید و از محارم بپرهیزید
و از جمله حکمها اینست الزانیة والزانی زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای والی و حکام کل واحد هر یکی را منهما
از آن هر دو مائة جلدة صد تازیانه این حکم خاص است با آنان که محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح حاوی آمده است که
شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی اسلام شرط نمیکند و غیر محصن که آزاد
باشد با وجود جلد یکسال جلا میفرماید و امام مالک و امام حنبل در نفی بکر با امام شافعی متفق اند چه حدیث در آن باب وارد
شده که مائة جلدة بتغریب عام و صاحب کشاف فرموده تغریب عام نزد امام اعظم بدین آیة منسوخ است ولا تاخذکم و فرا نکیرد
شما بهما باین دو زنا کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای یعنی بخشاینده برایشان و تعطیل حد مکنید
و در ضرب مسامحت منمائید ان کنتم تؤمنون اکر هستید که کرویده اید بالله والیوم الآخر بخدای و بروز آخر چه ایمان بخدای اقتضای جد
و جهد در اقامت حدود او میکند ولیشهد و باید که حاضر شود عذابهما در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد
بدیشان طائفة من المؤمنین کروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل آید و آن تفضیح مانع کردد تا مثل آن عمل دیکری ننماید بقول امام مالک
و امام شافعی از چهار کس که عدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ایمه دیکر یک کس کفایتست و تا ده نیز کفته اند و در اسباب نزول از ابن عمر
رض مرویست که ام مهزول که یکی از صاحب رایات بوده و در مواجیر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت او کسر یا تمامی کفایت کند مومنی
خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت شانه بجهت آنکه مسلمانی بدنام نکردد آیة فرستاد که الزانی
مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مکر زن زنا کننده را او مشرکة یا شرک آورنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت
مجتنب خواهد بود والزانیة و زن پلیدکار لا ینکحها در نکاح در نیارد او را الا زان مکر زنی پلیدکار او مشرک یا شرک آرنده را چه جنسیت
علت ضم است و مشاکلت سبب الفت شعر هر کس مناسب کهر خود کرفت یار . بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار ۵
در تبیان آورده که بعضی از یهود و مشرکان مدینه در بیوت مواجیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود
دعوت کردندی و اجرت کرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنک دستی پریشان می کشتند داعیه کردند
که ایشانرا بنکاح در آورده کرایه نفس از ایشان کرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش کنند الله حق سبحانه منع فرمود و کفت وحرم و حرام
کرده شد ذلک تزوج بزوانی علی المؤمنین بر کرویدکان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و به آیة وانکحوا الایامی منسوخ شده
والذین یرمون المحصنات و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است و احصان اینجا بحریت و بلوغ و عقل و اسلا

و عفت

و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثم لم یأتوا پس نیایند نزدیک حکام
باربعة شهداء بچهار کواه عدل یعنی چهار مرد از بالغ مسلمان نیارند برای اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشانرا
ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذف که غیر زنا باشد یا قذفی بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست نه حد و حد قذف از حد زنا و حد
شراب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه کذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است و سبب حد قذف محتمل است بر
صدق را ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و کواه نیاوردند تازیانه خورده شهادة کواهی در هیچ حکمی ابدا همیشه یعنی
آخر و کفته اند تا بوقت توبه واولئک و آن کروه قاذفان هم الفاسقون ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است
الا الذین تابوا مکر آنانکه توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف و دیکر قذف نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف
مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد و اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک مؤبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد
رد شهادت بتفسیق ... هر دو باطل میشود فان الله پس بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده کناه بندکانست مهربان بر کروه توبه کنندکان
آورده اند که بعد از نزول این آیة عاصم بن عدی کفت یا رسول الله مردی از ما اکر بیکانه را با زن خود بیند اکر بطلب کواه مشغول میکردد
تا جمع کند آنکس از حاجت خود فارغ شده و رفته است و اکر بی کواه سخن میکوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر این
حال چکونه باشد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر پیش
کفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود دیدم عاصم کفت وا ویلا مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس بازکشته صورت حال بعرض
سید عالم ص رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیة لعان نازل شد والذین یرمون و آنانکه رمی میکنند بزنا ازواجهم
زنان خود را ولم یکن لهم شهداء و نباشد ایشانرا کواهان الا انفسهم مکر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجبست کواهی دادن یکی
از ایشان اربع شهادات بالله چهار کواه بخدای مضمون آنکه انه بدرستی که او یعنی شوهر لمن الصادقین از راست کویانست در زنا بدان زن
و هر کواهی مؤکد بسوکند بجای یکی از شهود است والخامسة و کواه پنجم ان لعنت الله علیه آنکه لعنت خدای برو ان کان اکر باشد من الکاذبین
از دروغ کویان در رمی لعان مرد بدین کونه است که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که من راست کویم در آنچه رمی کردم این زن را و نوبت
پنجم کوید لعنت خدای بر من اکر دروغ کویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف
از مرد ساقط شود و میان او و زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام اعظم و فرقت فسخ بقول امام شافعی و حد زنا بر زن ثابت کردد
و بقول امام شافعی اکر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم او را حبس کنند ویدرؤا و دفع کند و باز دارد عنها العذاب از آن زن حبس را
یا حد را ان تشهد آنکه کواهی دهد اربع شهادات بالله چهار کواهی بخدای مضمون آنکه انه بدرستی که شوهر لمن الکاذبین از دروغ کویانست در آنچه
رمی کرده مرا بآن والخامسة و کواهی پنجم ان غضب الله آنکه خشم خدای علیها بر آن زن ان کان من الصادقین اکر باشد مرد از راست کویان در رمی من
لعان زن آنست که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ کویست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم کوید خشم خدای بر من
اکر راست کوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت ص بعد از نماز دیکر عویمر و خوله را طلبید و بعد از

و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن کواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمین کفت و قوم در آن
اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اکر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ
و بخشایش او وَأَنَّ اللّٰهَ و اکر خدای تَوَّابٌ قبول کنندهٔ توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ
کوی و بعذاب عظیم مبتلا ساختی و کویند اکر نه فضل خدای بودی تبا خیر عقوبت شما هلاک می شدید یا اکر نه فضل فرمودی با قامت زواجر
و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اکر نه خدای تعالی به بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ نا
امیدی سرکردان می شدید پس شما بمدد رفیق توبه بر منزل رسیدند شعر کر توبه نکشتی مدد کار کناه کاران بودی · او را که بجد کم راه نمودی
در توبه نبودی که در فیض کشودی · زنک غم از آینهٔ عاصی که زدودی · بعضی ازین آیتها در باب قصهٔ افکاست و براءت ذمهٔ
عایشهٔ صدیقه و آن حکایت دور و دراز ست و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در یاد جزئیات مطوی باشد
و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعضی مواضع
بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار کم کرد و بطلب آن از منزلکاه دور شده زمان مکث افتاده در آن حین
خادمان هودج را بی تفحص سا کن آن باد کرده کوچ فرمودند و عایشه باز آمده و منزل خالی دیده هم آنجا توقف کرد تا صفوان
بن معطل که با مر حضرت رسول ص از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه را سوار کرده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی چون او را بر
شتر صفوان دید سخنی که لایق حرم محترم سید عالم نبود بر زبان راند و منافقان بیان راندند چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت اما از آن حضرت عدم بی التفاتی دریافت اجازت
طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بصورت حال اطلاع یافته مرضش روی با زدیاد نهاد و شب و روز بکریه و زاری اشتغال فرمود شعر
چشم زکریه بسرآیت روز و شب · جانم زناله در تابست شب و روز و شب · حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال
عایشه توجه فرمود و از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش می فرمود همه بر طهارت ذیل او و امانت شهادت میکردند روزی آن حضرت
بخانهٔ صدیق آمد و عایشه را کریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اکر کناهی کرده بخدای باز کرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست
که جواب آن حضرت کویند ایشان در آن صدد نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان چیزی در افکنده اند من هر چه کویم
کسی باور نکند پس همان میکویم که پدر یوسف ع کفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ شعر صبر کنیم تا کرم او چه می کند · با این دل
شکسته غم او چه می کند · مقارن این حال آثار وحی ظاهر شده آیات براءت نازل شد إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آوردند
دروغ بزرک را در شان عایشه عُصْبَةٌ کروهی اند مِنْكُمْ از شما و آن پنج تن بوده اند عبد الله ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت
شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خالهٔ صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای
شما مخاطب حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوان را می فرماید که آن دروغ بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ
بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما ظاهر کشت و وعید

کلی در باب دروغ کویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را ازین متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آنچه نیست که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از کناه
بقدر آنکه خوض کرده و بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش کفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى و آنکس که او را
کرفت كِبْرَهُ معظم آن و شنیع تر آن مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنه الله علیه عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِيمٌ بزرک در
آخرت یا در دنیا آنکه حد قذف خوردند و مطرود و مخذول کشت و کویند حسان بوده که در آخر عمر نابینا کشته یا مسطح که دستهای او
شل شده لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنکاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ کمان بردندی مردمان و زنان کرویده بِأَنْفُسِهِمْ
بهم دینان خویش خَيْرًا نیکویی چنانچه بنفسهای خود کمان بردند عدول از خطاب به غیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و
اشعار بآنکه مقتضی کمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی مؤمنان بعد از استماع این دروغ کمان نیک بردندی بعایشه و صفوان
وَقَالُوا و چرا نکفتند چنانکه مردی متعین که بحال مطلع باشد کوید هَذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغ روشنیست و حق سبحانه از ازواج پیغمبرا
ع نکاه میدارد مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار کواه که کواهی
دهند آنچه بر ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند کواهان چهارکانه فَأُولَئِكَ پس آن کروه عِنْدَ
اللّٰهِ نزد خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشان اند دروغ کویان در ظاهر و باطن چه اکر کواه نزد او بردندی در ظاهر حکم کاذب
نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء ع ممتنع است و چون کواه نیاوردند در ظاهر این کار نیز کاذب اند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اکر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت به
عفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرک که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آن هنکام که فرا میکرفتید
این سخن بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدند وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و می کفتند بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست شما را
که بدان علم یعنی سخنی از روی جهل می کفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید آنچه را که کفته اید هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن
مترتب نباشد وَهُوَ و حال آنکه سخن او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای عَظِيمٌ بزرکست و عقوبت بسیار بر آن مترتب و مترتب چه الحاق عار
باهل نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در الحقاق مذکور است که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رض با او کفت
که شنیدی سخنی را که مردم در باب عایشه می کویند ابو ایوب کفت لا و الله که عایشه بهتر از آنست پس بنسبت پیغامبر ص این
عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ می کفتید یعنی چون این سخن استماع
کردید چرا نکفتید چون ابو ایوب مَا يَكُونُ لَنَا نمیرسد ما را و نمیرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن کوییم بِهَذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای از آنکه
در حرم محترم حضرت پیغامبر ص قدح توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترای بزرکست و بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند می دهد شما را
خدای أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز کردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرکز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید کرویدکان چه ایمان مانع است
از طعن در باب مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ و بیان می کند و روشن میکرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که

[illegible]

دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید والله علیم وخدای داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم
حکم کننده است ببراءت ذمت او از عیب و عار شعر تا گریبان دامنش پاکست از لوث خطا ، وز مذمت عیب چه آلوده از سر تا پا
وجه زیبا گفته است شعر کی رسد کز کند عیب دامن پاکش ، که همچو قطره که بر برگ گل چکید پاکی ان الذین یحبون بدرستی آنانکه
دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش کرده و زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که
مردمان را در زبان گیرند لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی والآخرة و در آن سرای باتش و
الله یعلم وخدای میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وانتم لا تعلمون وشما آنرا نمیدانید ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای بودی بر بردباری
علیکم بر شما ورحمته وبخشایش و بمهربانی و بر پروردگاری وان الله رؤف وانکه خدای مهربانست که براءت ذمت و قذف را ظاهر
کرد رحیم بخشاینده است بتوبه خیانت قاذف که در کنارانه هر آینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده
اید لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عایشه ومن یتبع خطوات
الشیطان و هر که پی او رود و آثار او را متابعت کند فانه یأمر پس بدرستی او میفرماید پیروان را بالفحشاء بکاری که زشت است
در عرف و عقل والمنکر و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع ولولا فضل الله واگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بر توفیق توبه یا تعیین
حدی که کفارت گناهست ورحمته وبخشایش او ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا تا آخر دهر از دنس عیبجوئی
و بدگوئی ولکن الله یزکی ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع وخدای شنواست بمقالات مردمان علیم
دانا بر نیتهای ایشان گویند که صدیق سوگند خورده بود که با مسطح یعنی مسطح که یکی از متکلمان بود نمک نخورد و نفقه نکند و مطلقا
با او نیکوئی نکند حق تعالی آیة فرستاد که ولا یأتل و باید که سوگند نخورند اولوا الفضل خداوندان فضل در دین منکم از شما والسعة
و خداوندان دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر است حق سبحانه فرمود که چنان سوگند باید که چنین مردم نخورند ان یؤتوا
بانکه ندهند نفقه اولی القربی خویشاوندانرا والمساکین و درویشان و محتاجانرا والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران را در راه خدای
و مسطح هم خویش است هم مسکین و هم مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده ولیصفحوا و روی
بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم آنرا که خدای بیامرزد شما را بر شما نیز از گناهان
دیگران در گذرید والله غفور وخدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز متخلق وی شوید
علما ازین آیة استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب کشاف فرموده و بر تحقیق ان الفضل المطلق له و حکیم ثنائی قدس سره درین
باب فرموده شعر بود چندان کرامت و فضلش ، که اولو الفضل خواند ذوالفضلش ، صورت سیرتش همه جان بود
زان ز چشم عوام پنهان بود ، روز و شب سال و ماه در همه کار ، ثانی اثنین اذ هما فی الغار ان الذین بدرستی آنانکه یرمون
المحصنات نسبت زنا میکنند زنان محصنه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات گرویدگان بخدا و رسول مراد
ازواج حضرت پیغامبر اند ص و در وسیط آورده که خاصه عایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات است و بعضی عام گرفته اند و بر هر تقدیر

اگر چنین بودی

آنها

آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در این
عالم مردود و ملعون اند و در آن سرای مطرود و مغضوب ولهم عذاب ومر ایشانراست عذابی عظیم بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود
یوم تشهد علیهم روزی که گواهی دهد بر ایشان ألسنتهم زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی زبانهای خود اعتراف کنند وایدیهم
و گواهی دهد دستهای ایشان وأرجلهم و پایهای ایشان بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم یومئذ آن روز یوفیهم
الله تمام دهد خدای ایشان دینهم الحق جزای که سزاوار است بدیشان ویعلمون و بدانند در آن روز ان الله انکه خدای هو الحق
المبین اوست ثابت بذات خود هویدا بر بوبیت و قدرت و توانا بر ثواب و عقاب الخبیثات سخنان ناشایست و ناپاک
للخبیثین مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند والخبیثون و پلیدان نیز شایسته اند للخبیثات مر
سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از حیثیت خباثت والطیبات و کلمات پاکیزه للطیبین مر مردان پاک راست
یعنی از ایشان سرایت کند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را شعر کل اناء یترشح بما فیه
از کوزه همان برون تراود که در وست ، و گفته اند زنان ناپاک از برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک را رغبت بدیشان
و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مایل بدیشان ملخص سخن آنست که حرم محترم سید عالم صلعم که پاکیزه ترین موجودات است
حرم پاکیزه چون عایشه را سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره کاندر همه
ارض و سماست ، جنس خود را همچو کاه و کهرباست ، ناریان مر ناریانرا جاذبند ، نوریان مر نوریانرا طالبند ، اهل
باطل باطلانرا میکشند ، اهل حق هم اهل حق را سرخوشند ، طیبات آمد ز بهر طیبین ، للخبیثین الخبیثات است همین
ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیقه در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود اولئک
آن گروه یعنی حضرت پیغامبر ص و عایشه و صفوان مبرؤن بیزار کرده شدگان یعنی منزه و معرا اند مما یقولون از آنچه میگویند از باب
افک منصب رسالت از آن عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهه آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه
و از اولیای صحابه او را بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش از خدای ورزق کریم و روزی نیکو
یعنی بی رنج و بسیار مراد نعیم بهشتست یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدای و رسول لا تدخلوا در میایید
بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میائید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر
گیرید و دستوری طلبید وتسلموا علی اهلها و سلام کنید بر اهل خانها و در روایتی آمده است که بگوید السلام علیکم ادخلها امام
ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمد و بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را
بدان صفت ببیند ناگاه کسی از کسان ما در خانه می آید و ما را بر وجهی که شاید میبیند حق تعالی آیة فرستاد و حکم شد که بخانه کسان
بی دستوری در میائید ذلکم این استعلام و استیذان خیر لکم بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازه در آیید و گفته اند کسی که بر عیال
خود در می آید باید که بکلمه یا آوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون

شاید که شما بیند کریه فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهٔ غیر خود را أَحَدًا یکی که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید
در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی که پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی
محل تهمت سوء است وَإِن قِيلَ لَكُمُ و اگر گویند شما را بعد از استیذان که ارْجِعُوا باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و الحاح ح
مکنید و بر در خانه منشینید که مضرت صاحب بیت است هُوَ آن باز گشتن أَزْكَىٰ پاکتر و پاکیزه‌تر است لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بآنچه امر و نهی می‌کند شما را از استیذان و ابرام عَلِيمٌ داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیة ابوبکر رض عرض
رسانید که یا رسول الله در راه عراق و شام اهل تجارة را اتفاق می‌افتد که در خان و رباط بساط اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام
مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیة فرود آمد که لَّيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَن تَدْخُلُوا آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
در خانهای غیر مسکون فِيهَا مَتَاعٌ در آن برخورداری و نفع است لَّكُمْ شما را که از سرما و گرما بدان پناه می‌گیرید و دخوة و انعام شما در آن
محفوظ می‌ماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا می‌کنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می‌پوشید از زینت خود در
خانها قُل بگو ای محمد لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب
فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده است که تیزترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن
اند و تا چیزی بدیشان نمی‌رسد با ستدراک آن مشغول نمی‌توانند شد اما دیده حادثه‌ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند
اینهمه آفت که بتن میرسد ° از نظر توبه شکن میرسد ° دیده فرو پوش چو گل در صدف ° تا نشوی تیر بلا را هدف ° و در نفحات
از شبلی نقل میکند که بگو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را
از حرام یا بپوشند عورات خود را از سر تا رکبه ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه‌تر است و سود مندتر لَهُمْ
مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه می‌کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات
و آثام وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده را از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردمان نامحرم وَ
يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجها را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن
إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف که گفته‌اند
مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای
خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده باشد وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ
مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع دستوانه و گردن بند و خلخالست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش
که تزیین برای ایشانست أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ
یا پسران خویش و پسر پسر هرچند باشد درین داخلست أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را
أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود

اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان
در حکم اخواتند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید که ایشان به پسران خود تعریف
کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده
که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه حکم مرد اجنبی دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین
میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی بر انداخته و عفایف را از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه
زنان اند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است دستهای ایشان یعنی پرهیز نکنند زنان از آنانکه
ملک یمین ایشان باشد از کنیزکان خواه مؤمن و خواه کافر و با آنکه ایشان در نسا داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امهٔ غیر
مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگانست از اما و عبید و قولی آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا
فلا در اکتفا آورده که ابن ابی سیت فرموده است که مغرور نکرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب امات
نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاه و نه بعضوی از مواضع زینت او أَوِ التَّابِعِينَ یا پی
روندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می‌آیند
و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری
ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست و ائمهٔ حنفیه بر آنند که خصا و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند
چه ایشان را آرزوی مباشرة هست غایتش آنکه توانایی بر آن ندارند أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند
عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرة با ایشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی
بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته
شوند مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان می‌دارند مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بمردم نرسانند که موجب
میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدای تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید شما
تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرموده هیچ یک از خطر جریمه خالی نیستند امام قشیری فرموده که محتاج تر بتوبه آنکس است که
خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجلت زده نشود چه اگر فرمودی که ای
کاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمی‌خواهد امید هست که در عقبی رسوا نکند شعر
چو رسوا نکردی بچندین خطا ° درین عالم پیش شاه و گدا ° در آن عالم هم بر خاص و عام ° بیامرز و رسوا مکن والسلام
وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و نکاح در آرید بی زنان و بی شوهران مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی
در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر آنکه نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان
جهة اهتمام است بر ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت بمانند إِن يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَاءَ

خلخال آواز

و درویشان و تنگ دستان يُغْنِهِمُ اللّهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو درویشی در یک منزل
وَاللّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقرا ببسط بساط روزی او کند
وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّى
يُغْنِيَهُمُ اللّهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشانرا مِن فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کتخدا توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ طلب می کنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آنرا یمینهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ
پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست و مکاتبت آن باشد که خواجه بنده خود را کوید ترا مکاتب کردانم بدین مقدار پس چون بنده
آن مال را اداکند آزاد شود آورده اند که غلام طیب بن عبد العزی نام از مولای خود مکاتبه طلبید آیة نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک
شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ پس اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوة اکتساب
و قدرت بر ادای مال یا آنکه بخم کنا برا از مردم سوال نکنند چه آن مکروه هست که بنده بکدایی مال کتابت بازدهد بنده از آن سلمان
رضی الله عنه از و مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال داری کفت نی کفت ترا قوة کسبی هست کفت نی سلمان کفت پس میخواهی که مرا از اوساخ
و ادناس مردم بخشانی من هرکز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُم و بدهید بندگان مکاتب را مِّن مَّالِ اللّهِ از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه
بشما داده چون طیب که غلام خود بر صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیة بیست دینار برو بخشید امام شافعی و امام احمد
میکویند و آتوهم خطابست بموالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر می کند و امام شافعی بقدر کلی
تفویض برای خواجه می فرماید و امام اعظم و امام مالک ایتا واجب نمی دانند و میفرمایند خطاب آتوهم راجع بعامه مسلمانان است
که امانت کنند و او زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و کردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آورد و بدین سبب این چنین را فک
رقبه میکویند و از عقبه عقوبت بدان می توان کذشت شعر بشنو از من نکته ای زنده دل ، وز بس هر کم بنیکی یاد کن ، که بلطف
آزاده ما بنده ساز ، که باحسان بنده را آزاد کن ، آورده اند که عبد الله بن ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بر زنا اکراه میکرد و بسبیل
مقاطعه چیزی میکرفت معاذه و مسیکه با یکدیگر کفتند که اکر این کار که ما می کنیم خیرست خود بسیار کردیم و اکر شراست وقتست که ترک کنیم
پس بجناب نبوة مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیة آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید
کاری إِنْ أَرَدْنَ اکر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیزکاری کردن و اکر نخواهند که اراده تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه
حال ممنوع است پس حق سبحانه میفرماید شما اکراه میکنید لِّتَبْتَغُوا تا فرا کیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن
اولاد ایشان در تبیان آمده که زانی بود که صد شتر از برای فرزندی که از مزنی داشت بها بدادی وَمَن يُكْرِههُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزی را
بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجکان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده کناهان ایشانست
یعنی کنیزان مکرهه رَّحِيمٌ مهربان برایشان و وزر و وبال آن بنیت مکره در کردن اکراه کنندکان وَلَقَدْ أَنزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما
إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و هویدا کننده

احکام

احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه کذشته اند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان
و آن قصه عایشه است که مانندکی دارد بقصه مریم در وقوع تهمت و بقصه یوسف در برائت ذمت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی در
آنها لِّلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای تعالی نُورُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمین است نور نامیست از نامهای حق سبحانه و تعالی امام زاهد فرموده که خدای را نور توان کفت
ولی روشنی نتوان کفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدکار این هر دو ضدست و بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است
که باصره اولا دریابد و بواسطه او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض کردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی
او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نباشد و از نیست که
صاحب کشاف فرموده که ذو النور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی
در مناظر بلند و پستی نور دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فضل اوست شعر در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر ، نور وجود و سر شهود از
تو یافتیم ، یا بتجوز مصدر بمعنی فاعل باید کرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض اوست خداوند نور
آسمان و زمین روشن کننده آسمانست بملایکه مقربین و نور دهنده زمین بانبیاء و مرسلین علیهم صلوات الله اجمعین
یا روشنی بخش آینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید و در تیسیر آورده که آویزنده آسمان و زمین است
و آنکه امام یعقوب چرخی در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه آورده که جهان آرای دلکشای مؤید این قولست و آنکه امام نسفی در
بیان آرایش ارض و سما میکوید که بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملایکه کرامست و زمین را بمساجد انس که مواضع
عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارکان و زمین را بانبیا و علما و مؤمنان یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس
مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه افرا سرور و در کشف آنکه مدبر السموات والارض
امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته به تدبیرات اوست مدبر امور را اکر برای او کار کنند و به تدبیر او مهم سازند
نور القوم و نور البلد می کویند کما قال الشاعر شعر نور القبائل ساکس محتم ، و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان
و زمینیان سازد و مجموع را بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون بنوازد شعر از نهان خانه احسان تو هر جا همه کس ،
کل حزب فرحون اند هو لطف عمیم ، در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوار
سپهر برین و مراکز زمین واقع است دلیلی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او و معنی کل شیء که آیت وجود جمله اشیا دلیل قدرت
اوست و از ابن عباس رض منقولست که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او بهشتی
خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناختند در لطایف حضرت از خواجه ابو سهل انماری نقل می کند که سرور اهل السموات
والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت و سبب خوف و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنی رسید فرح و بهجت
و نشاط و مسرت او فایده اینجا نیز ما را از انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است شعر چون تو پنهان شوی

ازین همه تاریکی وکفرم چون تو پیدا شوی برمن مسلمانم بجان تو بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کند چیزها را
تا باصره ادراک کند و بران راه یابد پس چون حق سبحانه وتعالی بیان کرده است برای ما آنچه در معاش بکار آید وما بدو راه بریم
پس او را نور توان گفت صاحب حقایق آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از
صبیح باز نداند و چون رایت نور ظاهر شود خیل ظلام روی بانهزام آرند و موجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفا از کدورات
و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استعداد این دانش نبود مگر بنور اما در ادراک نور متحیر باشند چه داند که
عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدولت او ادراک یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا
رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و اینست
که حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هر که ادراک الوان و اشکال کند بواسطه ضیائیست که محیطست بانها
و شرطست در رویت و با وجود این پیشتر در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری
دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیطست بر ضیا و الوان و اشکال و بیشتر بجمیع موجودات ذهنی و خارجی
که قیوم همه اوست که اگر این نور نیز چون ضیا آن دیگر شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر هست که نور
وجود حق سبحانه است مدرک بودی شعر هستی که بذات خود هویداست چو نور ◦ ذرات مکونات ازو یافت ظهور ◦ هر چیز
که از فروغ او افتد دور ◦ در ظلمت نیستی بماند مستور ◦ و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای پیداتر از همه هستیهاست
زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض است و بعد
از ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از طرف مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک
این ادراک غافل باشی از شدت ظهور مخفی بماند شعر همه عالم بنور اوست پیدا کجا گردد او از عالم هویدا زهی نادان
که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نور که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست در
دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغ افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست
از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی
از آبگینه از غایت صفا و لطافت الزجاجة کانها کوکب آن زجاجه گویا ستاره ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن
آبگینه یعنی چراغی که در وست توقد افروخته شده در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست
که در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغامبر دعا برکت برو خوانده اند و از جمله ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام لا شرقیة
نه در جانب شرق است از معموره چون کنکره و دیار چین و ختا ولا غربیة و نه در طرف غرب از ان چون طلحه سطرنوس و ولایت قیروان
بلکه نبت او بار امنی جبال و ولایت شام است نه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هم
از حمایت تاب آفتاب بهره مندست و هم از حمایت و وقایه سایه محظوظ حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا

آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت
یضیء روشنی دهد بنفس خود ولو لم تمسسه و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی درخشندگی و بمثابه ایست که بی آتش روشنی
بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیا یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر آن افزوده در مشکوة که ضابط اشعه
و جامع انوارست یهدی الله راه مینماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر کرا میخواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی
معقولات را در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بریشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای
بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیارست
و علامة العلما امام فخرالدین رازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست حق سبحانه تشبیه کرد سینه مومن را بمشکوة
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکب درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه
که از تاب آفتاب خوف و خلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بجانکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار
بان بر زبان جاری شد و تصدیق بجنان بآن یار گشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است که نور ایمان را بچراغ
تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دلی که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه
بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای حواس نور ایمان افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود سیمای هرکس از دل او خبر میدهد و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه
شکسته هرگز کردسید و زخم دل شکسته مرهم نه پذیرد شعر چون آبگینه این دل مجروح نازکم هرچند بیشتر شکنی تیز
تر شود و گفته اند نور نور معرفت الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت
تلقین شجره وجود مبارک حضرت محمدی صلعم که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه مبارکه که وسط عالم است و از فواکه فن عارف
آن اسرار از تعلیم سید ابرار ع نور علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و
قرآن مصباح و شجره وحی الهی نه مخلوقست و نه متخلق نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او همکنان را واضح شود پس چون
قرائت کنند نور علی نور باشد و در روح الارواح آورده که آن نور حضرت محمدست صلعم و مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتون
ابرهیم ع که نه بیهودیت مایلست چون یهود غرب را قبله ساخته اند و نه نصرانیه چون نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم یا مشکوة ابرهیم است ع و زجاجه اسمعیل ع و مصباح حضرت پیغامبر صلعم و شجره شجره نبوة که نه کذبست
و نه هزل یا مشکوة سینه منشرح آن حضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب
غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبادت از آنست
و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است شعر بی تو راحت او نور رحیت روشن
ازینجا فهم کن نور علی نور بواقی نکات متعلقه بآیه نور در جواهر التفسیر بسط لایق مذکورست مسطور والی الله تصیر الامور

فی بیوت اذن الله تسبیح کویند خدایرا در خانهای که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع انکه برداشته شود قدرها و تعظیم یعنی آنها
رفیع قدر و بزرک مرتبه دانسته یا بر ارند دران آوازها یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها دران بیوت ویذکر و یاد کرده
شود فیها اسمه دران خانها نام او مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن است از جمیع بقاع و دران بجا باید که
و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی
رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن چنانچه و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و کویند بیوت عبادت از چهار خانه است
که بامر حضرت الهی جل جلاله متصدی عمارت آن پیغامبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس
که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود بوده و اتمام بدست سلیمان اتفاق افتاده و مسجد مدینه مبارکه و مسجد قبا که عمارت هر دو
باشارت حضرت مصطفی صلعم بوده یسبح له تسبیح کفته شود یا نماز کذارده شود مر خدایرا فیها دران بیوت بالغدو والاصال بامدادم
و شبانکاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی کردانند و باز نمیدارد
ایشانرا تجارة نه بازرکانی یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت
ایشانرا مانع نشود عن ذکر الله از یاد کرد خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان
بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده
که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق تعالی و بتحقیق این روش خواجکان ماوراء النهر است
آورده اند که ملک حسین کرت والی هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق و الدین محمد نقشبند پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت
و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس کفت بنای طریقه شما بر چیست فرمودند خلوت در انجمن بظاهر با خلق و در باطن با حق شعر
از درون شو آشنا و ز برون بیکانه وش   این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
آنچه حق سبحانه میفرماید که لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت بدین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه علیه فرموده اند شعر
سر رشته دولت ای برادر بکف آر   وین عمر کرامی بخسارت مکذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار   میدار نهفته چشم دل جانب یار
یخافون می ترسند مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب آن روزی که بکردد فیه القلوب دران روز دلها یعنی از
هول متحیر کردد و صفت آرامش باطراف متغیر کردد و الابصار و بکردد دیدها و از هر طرف می نکرد تا به بیند که نامه از کجا بدو می آید لیجزیهم
الله متعلق است بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن احسن ما عملوا نیکوترین جزائی یعنی بخشش غیر موعود
ایشانرا کرامت فرماید که هرکز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و یزیدهم من فضله و افزون کرد اند جزای عمل ایشانرا از محض کرم و
بخشش خود و الله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بان روزی حساب نکند
یا زیاده از ان دهد در عقبی که در حیز شمار در نیاید و الذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را و نکرویدند اعمالهم عملهای ایشان
که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب ماننده سرابیست بقیعة بزمین هموار سراب آنست

که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد بلمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا
تشنه ماء آبی صافی روی بوی آورد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در و توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون و منظور
خود را چیزی و وجد الله یابد عقاب خدایرا عنده نزدیک کردار خویش یا خدایرا حساب کننده خود یابد فوفیه پس تمام بدهد خدای
او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حساب است حساب یکی را از حساب
دیکری باز ندارد تمثیل فرمود اعمال کافرانرا بسراب و ایشانرا بتشنه جکر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده شدت تشنکیش
زیاده میشود کافر از اینها نا امید به پاداش اعمال خود نیابد حسرت افزون میکردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای
تیره که فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشیه موج می پوشد آن دریا را موج من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیکر من فوقه از زبر
موج ثانی سحاب ابر که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیها بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی یعنی متراکم شده ظلمت بحر و ظلمت
موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضای مرد است بچشم لم یکد یریها
نزدیک نیست که ببیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند و من لم یجعل الله و هر که نداند و
مقرر و مقدر نکرد خدای له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را من نور هیچ نوری این تمثیل دیکر است مر
عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بر آن پس کردار و کفتار
ظلمت و مدخل و مخرج ظلمت و رجوع هم روز قیامت بظلمت عکس این مؤمن را که او را نور هست و این را ظلمات بعضها فوق بعض
مؤمنان از تیرکی دور آمدند   لاجرم نور علی نور آمدند
کافر تاریک دل از فکر تست   حال کارش ظلماتند ظلمت
الم تر ان الله آیا ندیدی
و ندانستی انکه خدای یسبح له تسبیح میکویند او را و پاکی یاد میکنند بمقال یا بدلالت حال من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و
زمینهاست و الطیر صافات و مرغان نیز تسبیح کویند در حالتی که بال کشاده باشند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر آنست که او
در میان زمین و آسمانست و دلایل صنع در و ظاهرتر است چه اجسام ثقیله را که اصلا بمیل مرکز ندا اعطاء قوت میل بمحیط و قدرت
وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با انکه در جناح صف قبض نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع
کل هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلوته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه
خود را یا دعا و تسبیح خدایرا یا خدای دانسته از و نیاز همه را و الله علیم و خدای داناترست بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعت و
عبادت و لله و مر خدایراست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمان و زمین چه خالق و فاطر آنها همه اوست و الی الله المصیر و بسوی خدایست
بازکشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی انکه خدای یزجی سحابا میراند ابر را بر هم می انکیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او
یعنی انضمام میدهد بعضی از ورا با بعضی ثم یجعله رکاما پس میکرداند او را درهم رسته و درهم بسته فتری الودق پس می بینی باران را
یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن و ینزل من السماء و فرو می فرستد از ابر من جبال فیها من برد از کوهها که در وست یعنی از قطعهای
ابر بزرک که شبیه کوههاست در عظمت از تکرک که کاینات در وآن مفعول محذوف تقدیرش چنین که می فرستد از تکرک که در ابراست و کفته اند

تکرک از آسمانست نه از ابر و در آسمان کوههاست از تکرک چنانکه در زمین کوههاست از سنک وحق تعالی از آن تکرک زایل
می کرداند فیصیب به پس میرساند آن تکرک را من یشاء از سوم و محصول هر کرا میخواهد ویصرفه عن من یشاء و میکرداند آنرا از حاصل و
منافع هر کرا میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و این قول
نیز دلیلست بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آب دار بیرون می آورد یقلب الله اللیل والنهار میکرداند خدای شب و روز را
برفتن و آمدن از پی یکدیکر یا بنقصان یکی و زیادت دیکری یا متغیر می سازد احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک
بدرستی که آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباریست لاولی الابصار مر خداوند بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید کل
دابة هر جنبنده را که بر زمین است من ماء از آب که جزو مادهٔ اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر وی
افکند بکداخت و آب کشت بعضی از آنرا تغلیب کرد بآتش و از آن جن بیافرید پس برخی را تغلیب کرد بباد و از آن ملائکه
آفرید پس تغلیب نمود مقداری را بخاک و آنرا آدمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل آنها همه آبست فمنهم پس از آن جنبندکان
من یمشی هست آنچه میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی و از آن هست که میرود علی رجلین بر دو
پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی و از ایشان هست که میرود علی اربع بر چهار پای چون وحوش و نعم و سبع تقدیم کرد
آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس آنکه بدو پا میرود آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده
از چهار پای دارد اعتماد او بر قیام اربع است یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرده و از آنچه یاد
نفرموده باختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده شعر
اوست قادر بر هر چه خواهد و خواست ۰ آفرید آنچه هست بی کم و کاست ۰ نقش بند بطون کلها اوست ۰ راز دان درون دلها اوست
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر تواناست پس هر چه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که
فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن کرده و هویدا والله یهدی و خدای راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر
در آن الی صراط مستقیم براه راست و درست که طریق بهشتاست آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومتی افتاد یهودی
کفت بیا تا محاکمه را بمجلس محمد صلی الله علیه و سلم بریم منافق کفت مرافعه نزد ابن اشرف بریم عرض کنیم حق سبحانه آیة فرستاد که ویقولون
و میکویند منافقان آمنا بالله کرویده ایم بخدای تعالی وبالرسول و بفرستادهٔ او واطعنا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را
ثم یتولی پس بر میکردند فریق منهم کروهی از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حق من بعد ذلک از پس اقرار بایمان و طاعت وما
اولئک و نیستند آن کروه بالمؤمنین کرویدکان مخلص با آیات یا ثابت بایمان و کویند حضرت مرتضی علی ع و مغیرة بن وایل را
مخاصمه بود در آب و زمینی چند آنجا امیر المؤمنین علی علیه السلام خواست که او را نزد رسول ص برد میسر نشد و کفت او حکم خواهد
کرد بجانب تو که عم زادهٔ اوئی حق سبحانه آیه فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول او سر می پیچند

ددول

و روی می تابند واذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند رسول براستی
بینهم میان ایشان اذا فریق آنکاه کروهی منهم از ایشان که بشرست یا مغیره معرضون اعراض کنندکان اند از محاکمهٔ نبویه
وان یکن و اکر باشد لهم الحق مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بوده یأتوا الیه بیایند بسوی پیغامبر مذعنین فرمان برندکان و انقیاد
کنندکان یعنی اکر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اکر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سرباز زنند
افی قلوبهم مرض آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم ام ارتابوا یا در شک افتاده اند در باب پیغامبر و از وی تهمتی مشاهده
کرده اند که در وی اعتماد راستی نمانده ام یخافون یا می ترسند ان یحیف الله انکه حیف کند خدای در نزول حکمی و جور نماید علیهم بر ایشان و
رسوله و میل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغامبر ص محل تهمت باشد یا خدای و رسول حیف کند بلکه اولئک
آن کروه هم الظالمون ایشان ستمکاران اند بر خصوم یا بر نفسهای خود بر ابا و امتناع از حکم خدا و رسول انما کان جز این نیست که
هست قول المؤمنین کفتار کرویدکان اذا دعوا چون خوانده شود الی الله بکتاب خدای ورسوله و پیغامبر او لیحکم بینهم
تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا انکه کویند سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا و فرمان برداریم امر ترا بهر چه حکم
کنی در میان ما حکمی واولئک و آن کروه که چنین کویند هم المفلحون ایشان رستکاران اند از درکات سخط ربانی و رسیدکان
بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدا را در فرایض ورسوله و فرستادهٔ او را در سنن یا در هر چه فرماید
ویخش الله و بترسد از خدای تعالی بر کناهان کذشته ویتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک
پس آن کروه هم الفائزون ایشانند فیروزیافتکان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی
باشد و محتاج بآیات دیکر نشود علماء زمان اتفاق بر این آیت کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت
تقوی مقصود نیست شعر اینکه ره اکر مقصد اقصی طلبی ۰ و نیک عملا در رضای مولی طلبی ۰ واقسموا و سوکند خوردند
منافقان بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوکند انکه خود در طریق فرمان برداری چنان اند که بی شبهه لئن امرتهم
اکر فرمای ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بکو قسم
یاد مکنید و سوکند بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه
سوکند دروغ بر طاعت و نفاق ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بکو
اطیعوا الله فرمان برید خدای تعالی را بخلوص نیت واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را بصفای طویت فان تولوا پس اکر
روی بکردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که بر پیغامبر است ص ما حمل آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ رسالت و احکام و
علیکم و بر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وان تطیعوه و اکر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا
راه یابید براستی وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مکر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغامبر ما آنچه
بر وی بوده بجای آورده و آنچه کار شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنرا که کرویده اند منکم از شما

وعملوا الصالحات وبکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقرای مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای
گرفتند وقریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید
آمیز وسخنان فتنه انگیز می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس میگذاشتندی
روزی بایکدیگر گفتند آیا روزی درآید که خود را مطمئن بینیم وبفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این آیت
نازل شد وحق سبحانه سوگند خورد و وعده داد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه کرداند فی الارض در زمین کفار از
عرب وعجم کما استخلف الذین همچنانکه خلیفه کرد اینجا شد نه حفص استخلف فعل مجهول خوانده یعنی همچنانکه خلیفه کرده شدند
خدای آنرا که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن همچنانکه
ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مؤمنان وفا فرموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی
داشت وامید هست که جمیع اطراف واکناف مشارق ومغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تصرف وتسخیر ملازمان سده
شرع نبوی ومتابعان احکام ملت مصطفوی درآید شعر دم بدم صیت کمال دولت خدام او ・ عرصه روی زمین
را سربسر خواهد گرفت ・ شاه باز همتش چون برگشاید بال قدر ・ از ثری تا سدره خواهد گرفت ・ این آیت دلیل اعجاز قرآنست
وحجت صحت نبوت واشارتست بزمان خلفای راشدین دیگر فرمود ولیمکنن و هر آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد لهم
برای ایشان دینهم دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که اورا بر
بهمه ادیان غالب کرداند ولیبدلنهم و بدل دهد ایشانرا من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان ه
یعبدوننی بپرستیدن مرا در زمان خلافت لا یشرکون شریک نسازند بی شیئا با من چیزیرا یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت
وتوحید باز ندارد ومن کفر و هر که کفران ورزد در این نعمت بعد ذلک بعد از راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه کافر
نعمتان هم الفاسقون ایشان کاملانند و کاینان در فسق ثعلبی فرموده که قبیله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران نعمت
ورزیدند واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروضه را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را
بهمه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنانکه نگرویده اند معجزین عاجز
کنندگان مر خدایرا در عذاب کردن فی الارض در زمین یا پیشی گیرندگان بروی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را
از خود فوت کنند ومأواهم النار و بازگشت ایشان عذاب دوزخ است ولبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش دوزخ در اسباب نزول
آورده که حضرت رسالت صلعم غلام انصاری که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی اجازت در آمد
وعمر خفته بود و جامه از بعضی اعضای او دور شده و توقع آنست که بیدار بود و بتن خود ملاعبه می فرمود از آمدن غلام کراهتی بدل
وی راه یافت بر زبانش جاری شد که چه بودی حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعت بی دستوری
بخانه ما در نیایند تا بر امور خفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم آمد این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کروهی

گرویدگان لیستأذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان و کو
همه ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند بحد بلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان
و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثلاث مرات سه نوبت در شبانروزی من قبل صلوة
الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب بر می خیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد جامه صحبت پوشد وحین
تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حین یعنی آن وقت نیم روز است ومن بعد صلوة العشاء
و یکبار بعد از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثلاث عورات لکم نگاه دارید این سه وقت عورته که مر
شما راست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه در ترک استیذان بعدهن
پس ازین سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگان یعنی در آیندگان علیکم بر شما برای خدمت پس هوا نتوانند که
دستوری طلبند بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض بر بعضی یعنی مالک بر ممالیک کذلک مانند این روشن کردن یبین الله
لکم الآیات روشن میسازد و بیان میکند خدای بر شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدای داناست بمصالح عباد
حکیم حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی
مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب داد بخدای که منسوخ نیست اما مردم در آن تهاون می ورزند واذا بلغ الاطفال و چون برسند
اطفال آزاد منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ کردند و احتلام روشن تر دلیلی است بر بلوغ
فلیستأذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استأذن الذین همچنانکه دستوری می طلبند آنانکه بالغ شده اند من
قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کردیم این حکم را یبین الله مبین کرداند
خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدای داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت
تکرار این دو اسم در آخر این دو آیت متعاقب جهت مبالغه و تاکید است والقواعد و نشستگان در خانها و باز ماندگان من النساء
از زنان اللاتی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فلیس
علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن از آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای
مقنعه می پوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و
گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وان یستعففن و آنکه طلب عفت کنند و پوشیدن خود را خیر لهن بهترست ایشانرا و
دورتر از تهمت والله سمیع و خدای شنواست مقالات ایشانرا با مردان علیم داناست بمقصود ایشان امام واحدی رحمه الله علیه
فرموده که تن درستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی و این جماعت مشتکی نیز از ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که
طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی
تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز کردندی یا اگر کسی ایشانرا بمهمانی

که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقاریب ویعد وی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیة فرستاد که لیس
علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه وتنگی ولا علی الاعرج ونه بر لنگ حرج وبالی ولا علی المریض حرج ونه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم
ونه بر نفسهای شما وزری ان تأکلوا از آنکه بخورید شما واهل وعیال از طعام من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل وعیال شما در باشد وخانهای
فرزندان نیز داخل است بحکم این حدیث انت ومالک لابیک وخبر صحیح که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب اوست وآن ولد من کسبه
او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم
یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت
اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که مالک شدید
خزاین اورا از نقود وامتعه واطعمه این خطاب با وکلا وخازنانست وگویند مراد خانهٔ بندگانست وجز اولاد وعبید رضای
صاحب بیت در اکل طعام شرطست او صدیقکم یا خانهای دوستان خود که در آن نیز رضای نمی باید وحقیقت آنست که اگر
دوستی حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی بخانهٔ دوستی آمد واو حاضر نبود کیسهٔ او را از جاریه طلبید ودو
درم برداشت وباقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید وصورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد
کرد وبنواخت ودر نگارستان آورده شعر شبی گفتم نهان آزاده را که بود آزاده در کنج رباطی ز لذتها چه خوشتر
در جهان گفت میان دوستان انبساطی ودر عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من
مالک واو در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی باید هر چه دارد در میان آرد واز استفسار چند وچون بگذرد چه دوست
جان بتهستاند از مال فانی ودرین باب گفته اند شعر ای دوست برو بهر چه داری یاری بخر وبهیچ مفروش ولله در من
قال شعر یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند آخر کسی بمال جدائی چرا کند بسیار جد وجهد بباید که تا کسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند وبر قولی که سبب نزول آیة صفت سفر صحابه بود از مواکلهٔ اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست
در مواکله با هر یکی حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو است از کنانه که تنها طعام خوردن حرام دانستندی واز صبح تا شام ۴
خوان نهاده طلب مهمان کردندی وچون ثلثی از شب بگذشتی ومهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که
شفقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیة آمد که
لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تأکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا باهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده پراکنده
فاذا دخلتم پس چون در آیید بیوتا بخانهای که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام کنید
بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة ودر خانهای خود بر اهل خود ودر مساجد نیز سلام کنید وگفته اند مسجد یا خانه خالی بود گویید
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بهر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام کردنی من عند الله ثابت ومشروع از نزدیک خدای مبارکة
بسیار خیر وبا برکت طیبة پاک که نفس مستمع بآن خوش شود کذلک همچنانکه بیان سلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای

لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن وحق وصواب دریابید انما المؤمنون جز این
نیست که گروندگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که بگرویدند بخدای ورسوله وبرسول او از صمیم دل واذا کانوا وچون باشند معه
با رسول وی علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بسبب آن اجتماع باید شد چون جمعات واعیاد وحروب ومشاورات
ونماز استسقا لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی واو تشریف اذن ارزانی فرماید ان
الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری می طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صواب وصدق یؤمنون بالله ورسوله
بخدا ورسول او وتصدیق می نمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد دستوری می جستند ودر باب ایشان
نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله والیوم الآخر الآیة فاذا استأذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان
مخلص از تو لبعض شأنهم برای صلاح واتمام بعضی از کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت منهم هر که را خواهی از ایشان که
عذر واضح دارند واستغفر وبا وجود اجابت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیر امور دنیا بر مهم دین
اگر چه بعذر باشد خالی نیست از خللی وگویا بخروج از جماعت آثم اند پس ایشان استغفار کنند ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای
آمرزنده است تقصیرات بندگانرا مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا مدارید ومسازید دعاء الرسول خواندن رسول
مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر
که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست ولازم ومراجعت بغیر اذن او حرام است ونداء را
یا دعای او را بر شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعای شک مستجابست ومقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما وخواندن
مر رسول را باید که چون ندادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد مانند یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت
همه انبیا را ابتداء علامت خطاب کرده وحبیب خود را ابتدای کرامت یا آدم است یا دیگر انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست
صلی الله علیه وسلم آورده اند که چون آن حضرت خطبه خواندی منافقان بر تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی واز مسجد بیرون
رفتندی آیة آمد که قد یعلم الذین بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کرامت یتسللون بیرون می روند اندک اندک منکم از میان
شما لواذا در حالتی پناه جستن بیکدیگر وپوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت می کنند واعراض
می نمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که کراهیست یا محنتی در مال وولد
یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا درد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دلست ومتأثر ناشدن او از معرفت
الهی او یصیبهم یا برسد ایشانرا عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمانها وزمین است یعنی همه ملک اویند ومالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد یعلم بدرستی که میداند
ما انتم علیه آنچه شما مکلفان بر آنید از موافقت ومخالفت ونفاق واخلاص وطاعت ومعصیت ویوم یرجعون ومیداند روزی
را که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد وبران مکافات

کند دانا ان الله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز برو مخفی نماند سورة الفرقان مکیة وهی سبع وسبعون

بسم الله الرحمن الرحیم تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و اینا شارة بکار رسانی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دایم و ثابت است و این عبارة از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان و پریانرا نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قومی را در هر زمانی ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آسمانها پس او را رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند ولم یکن له شریک فی الملک و نیست مر او را شریکی در پادشاهی یعنی و راست پادشاهی نه او را فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا نه شریکی که با وی مقاومت تواند کرد وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعال که او میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و گرفتند کفار من دونه از غیر آفریدگار آلهة لا یخلقون خدایان که نیافرینند شیئا چیزی او قادر نباشد بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالقی و محتاج خدا را نشاید پس بتان که عبده ایشان از می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر می کنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و نمی توانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود می توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمی توانند آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی او لا یا بر ابقای حیوة او ولا نشورا و نه بعث و حشر او یا نیا و خدا محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست فرقان این که محمد صلعم بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکیه یعنی اخبار سابقه بر وی می خوانند و بعبارة عربی بر ما القا می کند فقد جاءوا پس بدرستی که آمدند این قوم ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان و برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوندست میفرماید که کفار در دین که میکنند قرآن دروغست و بمدد قومی بر بافته می شود آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویسانند آنرا چه خود نمی تواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف یا روز یا شب و روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی تواند خواند چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی است قل بگو مر سخن ایشان را

انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکس که بی شبهه یعلم السر می داند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها بدان دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از اتیان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان ما لهذا الرسول چیست این پیغامبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است کسی را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی ویمشی و میرود برای طلب معیشت فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده بودند ندانستند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوة منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد شعر

جنس باید که در آمیزد بجنس ٭ انس کی گیرد جن با جنس انس

القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی و اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه تا باشد با وی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش بگذراند وقال الظالمون و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران این سخن که مومنانرا گفتند ان تتبعون پیروی نمی کنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر داند یعنی متابعت جادوی می کنید که شما را بفسون می فریبد انظر در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنان ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی فلا یستطیعون سبیلا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان و بر آنچه میگویند تبارک الذی بزرگوارست آنکه بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل بسازد و ببخشد لک ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند و آن چه باشد جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها ویجعل لک و بدهد ترا در آن بوستان قصورا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و در اسباب نزول مذکور است که چون مالداران قریش حضرة رسالت را صلعم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنانست با این آیة آمد و درجی از نور پیش آنحضرة نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا درینجاست و آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمت که نامزد تو کرده ام در آخرت مقدار پر پشه کم کرده حضرة فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانه علو همت آنحضرت همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند آنرا ملاحظه باید نمود

که در شب معراج مطلقا نظرها سوی الله نگشود وبهیچ چیز از بدایع ملکوت وغرایب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن
این آمد که ما زاغ البصر وما طغی شعر نرگس آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ نظر چون بر کوف از نقش
کونین قدم زده در حریم قاب قوسین نه فقر واحتیاج تو مانع کفار است از ایمان تو بلکه بل کذبوا بالساعة تکذیب می‌کنند قیامت را
وداعی ایشان با نکار نبوت تکذیب ساعت است واعتدنا وآماده کرده‌ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب ساعت کند سعیرا آتشی افروخته
وگویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت را از آتش دوزخ من مکان بعید از جای
دور که صد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا آوازی چو جوشیدن از خشم وزفیرا وبانگی چنانچه از درون
خشمناکان آید یعنی غرنیدن زبانه را بود وصاحب تواد فرموده که چون نزدیک ما حیوة مشروط به ابنیه نیست ممکنست که حق سبحانه در
در آتش زندگی خلق کند که ببیند وخشم گیرد وبغرد واذا القوا وچون در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ
که موجب زیادتی کرب باشد ودر تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که نیزه بر نیزه وایشان را درچنین مکانی تنگ
بیفکنند مقرنین مقترنین کرده دستهای ایشان را بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را بقرین او از جن در سلسله اتینهم دیگر
بازبسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت را یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه واین کلمه کسی
گوید که آرزومند هلاک خود باشد ودر زاد المسیر آورده که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش
در وی پوشند واو آنرا بر پیشانی نهد واز پی می‌کشد وذریه او در عقب او فریاد یا ثبوراه کشیده میروند حق سبحانه فرماید که لا
تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور را وادعوا وبخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین می‌کنند بر خود ونفرین بسیار
کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود وهر نوع را بواسطهٔ شدت ثبورا واقع خواهد شد قل بگو آنها را که بفقر پیغمبر طعن تو می‌کنند
اذلک آیا آن گنج وبوستان دنیوی خیر بهتر است ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاودان که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران
بدخول در آن کانت هست بعلم خدای لهم مر متقیان را آن بهشت جزاء پاداش عمل ایشان ومصیرا وبازگشتی که رجوع بدان
نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاءون آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنان را
آرزوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی خواهد بود بلکه مراد مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان
هست دخول وخلود ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده یعنی سزاوار آن که از خدای در
خواهند یا مؤمنان درخواستند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست می‌کنند که ربنا وادخلهم جنات عدن
التی وعدتهم ویوم یحشرهم ویاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکان را وما یعبدون وآنها را که می‌پرستیدند
من دون الله بجز خدای عام است همه معبودان را از ذوی العقول وغیر آن وگفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشان را بسخن آرد و
مخاطب سازد فیقول پس گوید أأنتم آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا این گروه ام هم یا ایشان ضلوا السبیل
گم کردند راه را باخلال در نظر صحیح واعراض از قول مرشد نصیح قالوا گویند بتان سبحانک پاکی تو وما ترا پاکی یاد می‌کنیم ومنزه می‌دانیم

از شرک وشبیه ما کان ینبغی لنا نیست ما را وفرزند وروا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی را که ما را پرستد من دونک بجز تو یعنی ترا پرستند
ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا از دست بداشته اند ما را پرستند نرسد ما را که بگیریم ایشان را من اولیاء از دوستان ولکن متعتهم
ولیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی وآباءهم وپدران ایشان را باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وسایر نعمتها حتی نسوا الذکر
تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشان را بدان دعوت میفرمودند وکانوا وبودند در حکم ازلی قوما بورا گروهی هلاک شده یا تباه گشته
پس حضرت عزت شانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بما
تقولون بآنچه میگوئید که ایشان شریک خدای اند وایشان مرا از شریک منزه میدانستند فما تستطیعون پس نمی‌توانند معبودان شما
صرفا بگردانیدن عذاب از شما ولا نصرا ونه یاری کردن شما را بنجات وحفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود
دفع کردن ویکدیگر را یاری دادن واز عقوبت برهانیدن ومن یظلم وهر که ستم کند یعنی شرک آرد منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم نیم
او را عذابا کبیرا عذاب بزرگ که آتش دوزخ است وخلود در آن وما ارسلنا ونفرستادیم قبلک پیش از تو کسی من المرسلین از پیغمبران
الا انهم مگر که ایشان لیأکلون الطعام هرآینه بخورند خوردنی ویمشون ومیروند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود
وجعلنا وگردانیدیم بعضکم برخی را از ایشان لبعض برای برخی دیگر فتنة آزمایشی چون آزمایش فقرا وپیغامبران باهم ایشان
یا مریض بصحیح یا اعمی به بصیر خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار ابتلا ومحنت است وامتحان وما بدان می‌آزمائیم ایشان را تا اهل صبر وشکر از اهل
جزع وکفران ممتاز کردند آورده اند که ابو جهل وولید وامثال ایشان هرگاه بلال وعمار وصهیب وسایر درویشان صحابه را
می‌دیدند با یکدیگر می‌گفتند آیا اسلام آریم ما همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه این آیت فرستاد ودرویشان را مخاطب ساخته می
فرماید که ما شما را آزمائیم شریف را بوضیع ووضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر بلا یا جزع می‌نمائید وکان ربک وهست پروردگار تو
بصیرا بینا بصبر کنندگان وجزع نمایندگان الجزء التاسع عشر من اجزاء الثلثین وقال الذین وگفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید
ندارند دیدار ما را یعنی منکر بعث وحشرند یا نمی‌ترسند از دیدن عذاب یا مراد اهل مکه اند که می‌گفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده
نمیشود علینا الملائکة بر ما فرشتگان برسالت یا اخبار کنند از صدق محمد او نری ربنا یا چرا نمی‌بینیم آشکارا پروردگار را تا با ما
سخن گوید وتصدیق وباتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند و
جرأت نمودند درین تحکم وعتوا ودر گذشتند از اندازه عتوا کبیرا در گذشتن بزرگ بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیت ملائکه
ولقای خدای کردند وایشان اندوهناک شوند یوم یرون الملائکة روزی که ببینند فرشتگان را وآن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری
بشری هیچ مژده نیست یومئذ آن روز وعید لا بشری شنوانند للمجرمین مر کافران را اهل مکه وچون طلبیدند لقای ملائکه ولقای
خدا را ویقولون حجرا محجورا وگویند حرام وباز داشته شده است وگویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه
پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی می‌گفتند حجرا
محجورا تا از شر او ایمن می‌شدند اینجا نیز خیال بسته که مگر بدین کلمه از شر مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وقدمنا وقصد کنیم

الی ما عملوا بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو کردند نماینده چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس کردانیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذره‌های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشانرا زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبوده اصحاب الجنة بجاودان بهشت یومئذ در آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند واحسن مقیلا و نیکوترند از جهة مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست زیرا که در بهشت خواب نباشد ویوم و یاد کن روزی را که در آن تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظ او برابر همه سموات است و او کران ترست از همه آسمانها و حق سبحانه بقدرت تمام روز او را آنگاه واشده روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته کردد ونزل الملائکة تنزیلا و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو کردد و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بکرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در شرح تا غمام فرود آید و آن غمام است که حق سبحانه فرمود که فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامیست که ظل بنی اسرائیل بوده در تیه الملک یومئذ پادشاهی در آن روز الحق ثابت للرحمن مر خدای بخشنده را چه مدعیان زبان دعوی از ملکیت در بسته باشند وکان و باشد آن روز یوما علی الکافرین عسیرا روزی بر کافران دشوار از شدت اهوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم می خاید ظالم علی یدیه دستهای خود یعنی بدندان می کند دست را چنانچه متحیران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را صلوات الله علیه طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بر وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد صلی الله علیه وسلم می شنوی و کلمه می گوئی گفت ناچار داشتم که مهمان طعام من ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی نیندازی عقبه نزد پیغامبر صلعم آمد آنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن حواله روی دلارای وی کرد در زیر جامه اسباب آورده که آب دهن او در شعله جا فسون گشت و بیان حضرت رسیده بر روی وی باز گردیده هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون نمی بینم مگر سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر بحکم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقتل او صادر شد و بدست مرتضی علی علیه السلام کشته شد و این آیة در شان وی فرود آمد مضمون آن انکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب اتحاف آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرافق و حق سبحانه دیگر باره درست او را برویاند و دیگر باره می خاید و خبر ندارد یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا گرفتمی مع الرسول با پیغامبر سبیلا راهی که وی فرا گرفته که راه نجات و صلاح است یا ویلتا ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمی گرفتمی فلانا یعنی ابی را خلیلا دوست و او را نمی شناختم لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت و موعظه پیغامبر

بعد

بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان و هست بود دور از رحمت یعنی دوست گمراه که شیطان انسانست للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه می کند آدمیانرا بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو می گذارد و نفع نمی رساند بلکه از و تبرا می کند وقال الرسول و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآنرا مهجورا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع اعراض می کنند وکذلک و همچنین که این کفره را دشمن تو کردانیدیم جعلنا لکل نبی کردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغامبری را عدوا من المجرمین دشمنی از آن کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر کن وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نشود علیه القرآن بر محمد قرآن صلعم جملة واحدة جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه توریة و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت کردانیم و قوت دهیم به بایصال وحی دمبدم فؤادک دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن متمکن سازیم ورتلناه و بر تو خواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا وعلیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و آن حضرت امی اگر کتاب بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و زیادتی غرض در معنی آن و دیگر آنکه هر وقت که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل آناً فآناً موجب تسلی آنحضرت می شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است باسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید ولا یأتونک بمثل و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمی گویند الا جئناک بالحق مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که برهان ساطع قول ایشانرا رد کند واحسن تفسیرا و می آریم آن چیزی را که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده می روند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه می زدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا واضل سبیلا و گمراه ترند و ناصواب تر از جهة راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة بعد از غرقه شدن فرعون وجعلنا و کردانیدیم پیش از آن معه با او اخاه هرون برادر او هرون را وزیرا یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه شهادت فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید الی القوم بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بخود دعوت کردند ایشان با او استکبار کردند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست کردانیدیم تدمیرا هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وقوم نوح و گروه نوح لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب پیغامبران کردند یعنی نوح را و آنانکه پیش

ازوی بودند چون شیث وادریس ع یا همین تکذیب نوح کردند وتکذیب یک پیغامبر تکذیب همه پیغامبران است یا مطلقا بعث
رسل را انکار نمودند اغرقناهم غرق ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وجعلناهم وگردانیدیم قصه ایشانرا للناس برای مردمان
آیة نشانه تا ازان عبرت گیرند واعتدنا وآماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما عذابی دردناک وعادا وهلاک
گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود ع وثمود وگروه ثمود را بتکذیب صالح ع واصحاب الرس واصحاب رس را ورس نام چاهیست به
یمامه یا آذربایجان یا بانطاکیه که صاحب شعر یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه ونخلستان بوده ازان نبی اسید یا همان
اخدود است که در سورهٔ بروج مذکور خواهد شد وگویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن واصحاب رس جمعی از نقایای ثمود
بودند پیغامبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند ودر بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او بخوردند وعذاب بدیشان
رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب بدیشان آمد وتکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذاء
شعیب مشغول شدند که ناگاه آن چاه درهم افتاد وهمه ایشان با منازل ومواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ
صنوبر داشتند وآنرا شاه درختان نام نهاده می پرستیدند پیغامبری از نسل یهودا ابن یعقوب بدیشان مبعوث شد
او را تکذیب نموده بکشتند ودر چاهی افکندند ابر سیاه بر ایشان سایه افکند واز صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر
معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان گذشت واصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند وچون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا
مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود وبجهة طول عنق او را عنقا گفتندی وبر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام
داشت بیامدی وکودکان ومواشی خورد ایشان را در ربودی وفرو بردی وبدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده وتا
بدین کنندی روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود وایشان شکایت پیش پیغامبر آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی
گردد ایمان آرند پیغامبر دعا نمود که خدایا این مرغ را بگیر ونسل او را بریده گردان دعاء پیغامبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد
ودیگر از وی خبر واثر پدید نیامد وجز نام از وی نشانی نماند ودر چیزهای نایاب بوی مثل زدند کما قیل شعر منسوخ شد مروت ومعدوم شد وفا
زهر دو نام ماند چه عنقا وکیمیا ۶ وصاحب لمعات از بی نشانی عشق بدین وجه نشان میدهد شعر عشقم که در دو کون
مکانم پدید نیست ۶ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ۶ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد وعناد افزوده حنظله را شهید
کردند وخدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وقرونا واهل قرنها را که بودند بین ذلک میان این قبایل عاد وثمود واهل رس کثیرا
قرنهای بسیار که جز خدای کس ایشانرا نداند وکلا وهر یک ازین امتان ضربنا له الامثال زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه
پیشینیان با ایشان وخبر کردیم ایشانرا وحجت کردیم بر ایشان بفرستادن پیغامبران چون نشنودند وبر انکار اصرار نمودند عذاب
فرستادیم وکلا وهر را تبرنا تتبیرا نیست کردیم نیست کردنی ولقد اتوا وهر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت
بران دیهی که بارانیده شد برو مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات
ولوط ع در آنجا نشستی وبعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن وکفار قریش بدان دیار میگذشتند افلم یکونوا

آیا نبودند

آیا نبودند که در مرور خود یرونها می دیدند آنرا بدیدهای خود وآثار خود عبرت گرفتند بل کانوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی
کفر لا یرجون امید نمی دارند نشورا برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند واذا راوک وچون برمی بینند ترا ان یتخذونک فرا نمی گیرند ترا الا
هزوا مگر مهزوبه یعنی کسی که با او استهزا کنند از روی تهکم میگویند اهذا الذی آیا این کس آنست که او را بعث الله رسولا برانگیخت خدای
وفرستاد به پیغامبری ان کاد بدرستی که نزدیک بود که بسخن دلفریب وبسیاری جهد در دعوت واظهار دلایل بر مدعای خود لیضلنا گمراه
کند وباز دارد ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب
ایشان فرمود وسوف یعلمون وزود باشد که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را که اهل ایمان وایشان من اضل سبیلا
کیست گمراه تر از راه ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدندی چون سنگی
نیکوتر یا کلوخ وچوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختند حق سبحانه فرمود ارایت آیا دیدی من اتخذ کسی را که
فرا گرفت الهه هویه خدای خود را هوای خود یعنی آرزوی خود را می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت پرستش ومداومت ایشان
است بر آن صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد وبدو بازماند او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد
زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای دارد واز وی بازماند وسید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد
بستند وابلیس ودنیا بین یکدیگر پیوستند وهمچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت اینان با هم هوا متولد شد ودر
مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافته جمله اوصاف ذمیمه که با نار دنی دار رواج ودو نوع از وی شایسته از هوا مدد می یابند ورسوم وعادات
مردوده ومذهب وادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور میکند الهوا اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شد وزبان قرآن در بیان او چنین
فرموده که افرایت من اتخذ الهه هویه گویی که اصل هواست والهه باطله همه فرع او یند واز اینجاست که مخالفت هوا وصول است بحق شعر
سر ز هوا تافتن از سروری است ۶ ترک هوا قوت پیغامبری است ۶ افانت تکون آیا می باشی تو علیه بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وکیلا
نگاه بانی که او را از آن نگاه داری بر تو تبلیغ است وبر من توفیق ام تحسب بلکه گمان می بری ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان یسمعون
می شنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل می کنند بدلایل توحید ابر قید اگر نمی شنوند وآنها ایمان خواستند آورد خارج اند ان هم
نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع به سماع کلام وتدبیر در ادلهٔ قدرت ملک علام وعلم بل هم بلکه ایشان اضل
سبیلا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود می کنند واینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند ودیگر چهارپایان طالب
آن چیزند که ایشانرا سود دارد ومجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند ومشرکان از ثواب که اعظم منافع است می گریزند ودر سیئات که
موجب اشد مضارست می آویزند الم تر آیا نمی بینی ونظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید
وبسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب وزمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت سبب نفرت طبع وانقباض نور بصرست
وشعاع شمس مسخن هوا ومفرق نور بصر ودر آن محل هر دو منتفی است ولهذا یکی از نعم بهشت ظل ممدود است ولو شاء واگر خواستی خدای
لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت وآرام یافته بر یک منوال ثم جعلنا الشمس پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه

دلیلاً راه نمای چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثم قبضناه پس فراگرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضاً یسیراً فراگرفتنی آسان
یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فانی کردیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان
که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای
در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آزاد و انجم دانند بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید که تبیین
الاشیاء باضدادها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با قول تابانش شب درآمد و این دو زمان تا جهة
آرامش و آرایش خلق معین کردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نور
اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق کرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنی
آگاه نرسیدندی شعر که نه خورشید جمال یار گشتی ره نمون ° از شب تاریک غفلت کس نبردی ره بیرون ° صاحب کشف الاسرار
گوید این آیة از روی ظاهر معجزه مصطفی است صلی الله علیه وسلم و بزعم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه
آنست که حضرت صلعم در سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت
کامله سایه آن درخت را ممدود کردانید چنانکه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیة نازل شد و نشان خصوصیت و قربت
آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را ع بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که الم تر الی ربک یعنی و در نظر
بی نکری دیگر چه خواهی شعر فرقست میان آنکه یارش در بر ° با آنکه دو چشم انتظارش بر در ° و از حقایق سلمی چنین مفهوم می
شود که مد ظل اظلال نوال عصمتست بر حضرت صلعم و آفتاب که از طلوع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارتست بسقوط رسوم
و وسایط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غیبت تافت محبوب سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنگاه محب را
گفت شعر در خانه بگنجای ما نهمه چیز ° آخر نظری بسوی ما می نکنی ° الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی
قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکناً و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت
بتابد از سایه اش نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً در برگیرد شعر روی صحرا
چه هر پرتو خورشید گرفت ° نتواند نفسی سایه بدان صحرا شد ° دقایق حقایق این آیة بسیارست مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر
میرود و من الله المعونة والمدد و هو الذی جعل و او آنکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباساً پوشش تا در و آرام گیرید والنوم
سباتاً و خواب را راحتی تا بدان آسایش یابید و جعل النهار و گردانید روز را نشوراً برای برخاستن در طلب معیشت پراکنده شدن و
گفته اند نوم مشابه موتست و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرگ در حکم لقمان مذکورست کما تنام فتستیقظ
کذلک تموت و تنشر و هو الذی ارسل الریاح و او آنکس است که فرستاد باد را بشرا بشارت دهندگان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که
باران است یعنی وزیدن غالبا دلالت می کند بر توقع طلب در اوان آن و انزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماءً طهوراً آبی پاک
کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتاً شهری مرده را یعنی موضعی که خشک سال بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده

گشته و نسقیه و بیاشامانیم آن آب را مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاماً چهارپایان را و اناسی کثیراً و مردمان فراوان از اهل بوادی بجهة
ارباب قری و بیابان را آبها رود و منافع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند و لقد صرفناه و بدرستی که مکرر گردانیدیم باران را
بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا آنکه مکرر کردانیدیم سخن
ابر و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس بیشتر مردمان سر باز
زدند و قبول نکردند الا کفوراً مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو شئنا و اگر میخواستیم لبعثنا هر آینه بر می انگیختیم فی کل قریة در هر دهی و مجتمعی
نذیراً پیغامبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم
فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت می کنند و جاهدهم و جهاد کن با ایشان به بقرآن یا اسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت
ایشان جهاداً کبیراً جهاد کردن بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی و او آنکس که بحکمت شامل مرج البحرین باهم گذاشت دو دریا را
یعنی مجاور و ملاصق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنه نشاننده و هذا ملح اجاج و این دیگر شور تلخی
زننده یعنی بحر فارس و روم و جعل و ساخت بینهما میان این دو دریا برزخاً حاجزی و مانعی از قدرت خود و حجراً محجوراً و حدی
مقرری یا گردانیدیم حرام و نا روا که یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگست چون نیل و سیحون و دجله و
جیحون و ملح و اجاج سایر دریاها و برزخ میان آنها و بیابانها و شهرها که واقع است محققان گویند که بحرین خوف و رجاست که
در دل مؤمن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن و رجاءه لاعتدلا برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی و هو الذی
خلق و او آنکه بیافرید من الماء بشراً از آب آدم را ع یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزئیست از ماده او یا خلق کرد آدمی را
از آب منی فجعله پس گردانید او را نسباً و صهراً خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور و اناث که نسبت و نسب بدیشان بود
و مصاهرت با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او را نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد و کان ربک و هست آفریدگار تو
قدیراً توانا بر آفریدن بنین و بنات و یعبدون و می پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون بپرستش
او کنند و لا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای و کان الکافر و هست ناگرویده علی ربه بر نافرمانی
پروردگار خود ظهیراً هم پشت شیطان و معاون او و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشراً مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبت
الهی و نذیراً و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسئلکم بگو نمی خواهم علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان
کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا و قرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که
مرا بدان عند الله اجری مقررست و ثابت شده که هر پیغامبری را با برار عباد و صلحاء امت ثواب خواهد بود و توکل و توکل کن در استغنای
اجر خود علی الحی الذی لا یموت بر آن زنده که هرگز نمیرد که موکل بر زندگانی دیگر بموت ایشان ضایع و بیجاه ماند و سبح بحمده و پاکی یاد
کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف کمال و کفی به و بسنده است خدای بذنوب عباده بگناهان
پوشیده و آشکار بندگان خود خبیراً دانا و مطلع بر آنها الذی آن خداوندی که بتوانائی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و

و بینهما از وما بینهما و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا ثم استوی پس
مستولی شد امر او علی العرش بر عرش مجید که بزرکتر مخلوقاتست الرحمن اوست بزرک بخشایش فاسئل به پس بپرس از ذات
وصفات او خبیرا دانائی را یا سؤال کن در خلق و استواء کسی که دانا بود بآن و اذا قیل وچون کفته شود لهم مرمشرکان راکه
اسجدوا سجده کنید للرحمن مر بخشاینده را قالوا وما الرحمن کویند کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران
قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور کشتند کفتند ما رحمن را نمی دانیم انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم
لما تامرنا مر آن چیز را که میفرمای ما را بسجده او وزادهم و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او کافرانرا نفورا رمیدن از ایمان
و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی در فتوحات این را سجده نفور و انکار می
کوید و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان کفت
تبارک الذی بزرکست آن خدای که بقدرت بر کمال جعل فی السماء بیافرید در آسمان بروجا برجهای دوازده کانه را با قصرها که ۵
حقیقت آن جز وی نداند وجعل فیها و بیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغی را که آفتابست وقمرا منیرا و ماهی روشن یا
روشنی بخشنده وهو الذی و اوست آنکسی که بحکمت تمام جعل اللیل والنهار کردانید شب و روز را خلفة خلاوندی اختلاف یعنی مخالف
یکدیکر در صفات و احوال یا خلف یکدیکر در ذهاب و مجی و این کردانیدن دلیلی است لمن اراد مر آن کس را که خواهد ان یذکر آنکه یاد
کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار او اراد شکورا یا خواهد سپاسداری و شکر کذاری بر نعمتهای حضرت باری که
تعاقب شب و روز از آن جمله است وعباد الرحمن و بندکان یا پرستندکان خدای بزرک رحمت اضافه برای تخصیص و تفصیل است در
فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خاص بارکاه اویند و این بندکان الذین یمشون آنانند که میروند
علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع یا بسکینه و وقار میروند یا میروند بر دباران و نیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون و
چون خطاب کنند ایشانرا و سخن بی ادبانه در افکنند قالوا کویند ایشان در جواب سلاما قول با سلامت یعنی سخن کویند در آن
که سالم باشند از ماثم مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی شعر اکر کویند زراقی و
سالوس • بکو هستم دو صد چندان و میرو • و کر از خشم دشنامی دهندت • دعا کن خوش دل و خندان و میرو • وچون از مکالمه
ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیکر خبر میدهد که والذین یبیتون و آنان که شب بروز
می آورند لربهم برای پروردکار خود سجدا سجده کنندکان در وقتی وقیاما و بر پای ایستادکان در وقت دیکر مراد سجده و قیام نماز است
والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع و خضوع شب یقولون میکویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف
ای پروردکار ما بکردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دایم و لازم یعنی جاوید
انها بتحقیق که دوزخ ساءت مستقرا بد آرامکاهیست ومقاما و بد جای بودنی والذین اذا انفقوا و ایشانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا
اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا و تنک فرا نکرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله را از

منحی

۱

مستحق باز نداشتند وکان و بود ایشانرا بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند
و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند شعر وسط را کن هر کار از کف رها • که خیر الامور است اوسطها • آورده اند که بعضی
از مشرکان بجناب رسالت مآب آمده کفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته
اکر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این کناهان در میکذرد ما نیز میتوانیم که ایمان آریم آیه آمد که والذین لا یدعون وعباد الرحمن
آنانند و نپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر را ولا یقتلون النفس التی و نکشند آن نفس را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل آن
نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد الا بالحق مکر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردتست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد ولا یزنون
و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدای پرسیدیم که کدام کناه
بزرکترست فرمود آنکه همتا کوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده است کفتم پس دیکر کدام کناه فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از بیم
آنکه با او طعام بخورد پس دیکر کفتم کدام کفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس بتصدیق قول پیغامبر آمد که بندکان پسندیده شرک
نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند ومن یفعل و هر که بکند ذلک آنچه مذکور شد از کبایر یلق ببیند اثاما جزای بزه کاری خود کفته اند اثاما
وادیست در دوزخ که زناکاران در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا
آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای جمعی مقرر یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز
رستخیز ویخلد و جاوید ماند فیه در آن عذاب مهانا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد الا من تاب مر آنکس که توبه کند از شرک و امن
و بکرود بخدا و رسول وعمل عملا صالحا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک پس آن کروه یبدل الله بدل کند خدای
سیئاتهم حسنات کناهان ایشانرا بنیکیها یعنی سوابق معاصی بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت
را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را با ایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را
بحسنه وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده کنه کاران بتوبه رحیما مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان ومن تاب و هر که
توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیکر بغیر اینها توبه کند و دست باز دارد وعمل صالحا و بکند عمل ستوده
یعنی تلافی ما فات کند فانه یتوب پس بدرستی که او باز میکردد الی الله بثواب خدای متابا باز کشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع
پسندیده والذین و بندکان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بابازی کاه ایشان یا بمجلس
غنا یا بصحبت مبتدعان یا کواهی دروغ ندهند واذا مروا و چون بکذرند باللغو بچیزی ناپسند مروا کراما بکذرند بر دباران و بزرکواران
یا نهی کنندکان از آن والذین اذا ذکروا و آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم بآیات پروردکار ایشان یعنی مواعظ قرآن لم یخروا
علیها بروی در نیفتادند بر آن یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صما کران که نشنوند اسرار آنرا وعمیانا و نه کوران که نبینند
انوار آنرا بلکه بکوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین یقولون و آنان
که میکویند ربنا هب لنا ای پروردکار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیدها

بود ما را اهالی و اولاد صالح اند که چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد شود و چشم او روشن
کردد واجعلنا و کردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم
اولئک آن کروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندتر موضعی از آن و کفته اند غرفه اسمی از اسماء
بهشتاست و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و اینچنین منازل
بدیشان دهد بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دینی و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض ویلقون
و به تشدید یعنی بیابند و حفص یلقون خواند بتشدید و بصیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت تحیة زندکانی باقی
وسلاما و سلامتی از آفات یا دعا، زندکی و سلامت شنوند یا ملائکه برایشان تحیت و سلام کویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام
از خدای شنوند خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه یا در بهشت حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست بهشت ومقاما وجای
بودنی قل بکوای محمد مر یکیان را ما یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد خدای مر شما را یعنی چه قدر باشد نزدیک خدای لولا دعاؤکم اکر نخواندن
و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید مرا و تقصیر
نمودید در عبادت حق فسوف یکون پس زود باشد که تکذیب شما لزاما ملازم شما کردد و نزل نکند و آن سبب عقوبت شما شود
یا تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و کویند لزام قتل روز بدرست

سورة الشعراء مکیه وهی مایتان وسبع وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معالم از قتاده رض نقل میکند که حروف مقطعه
اسامی قرآنست و طهادر اغلب حروف ذکر قرآن می آید و کویند اسمی است از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و
ساتر و مجید و کفته اند شیر است بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه وسلم و در بحر آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت
که طایرند بالله و سین عبارتست از سیر روندکان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمائی است بمشی سالکان سبیل عبودیت که
میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق
سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و سناء جبروتی ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب المبین
آیتهای کتابیست هویداست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میکرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون
قریش اینچنین کتابی را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و حضرت صم بر ایمان ایشان حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق
آمد حق سبحانه بجهت تسلیه آن دل مقدس وی آیه فرستاد که لعلک شاید تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود را الا یکونوا
بآنکه نمی شوند ایشان مؤمنین کرویدکان بقرآن ان نشأ اکر خواهیم ننزل فرو فرستیم برایشان من السماء از آسمان آیة نشانه
از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره فظلت اعناقهم پس کردد کردنهای ایشان یعنی کردنکشان و بزرکان ایشان شوند لها مر آن
آیات را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندکان وما یأتیهم ونمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده محدث
نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیامد بعد از دیکری الا کانوا مکر آنکه باشند عنه معرضین از آن روی کردانندکان فقد کذبوا

پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرک یا بوقت بعث
یا روز بدر انباء ما کانوا خبرهای آنچه بودند که بدان به یستهزؤن استهزا میکردند و باور نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار ایشانرا
نفع ننهد شعر امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد اولم یروا آیا نمی نکرند مکذبان
و نکاه نمی کنند الی الارض بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا چندین رویانیدیم فیها در وی بعد از مرک و افسردکی او من کل زوج
از هر صنفی کیاه کریم نیکو و پسندیده ان فی ذلک بدرستی که در این رویانیدن لایة هر آینه دلالتست بر کمال قدرت و حکمت و یا تنبیه
وما کان اکثرهم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مؤمنین کرویدکان با وجود چنین شاهده علامتها وان ربک و بدرستی
که پروردکار تو لهو العزیز اوست غالب و توانا بانتقال بر کافران الرحیم مهربان ببسط بساط عطا برای مؤمنان واذ نادی و یاد
کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردکار تو موسی را ان ائت بآنکه بیا القوم الظالمین بکروه ستمکاران قوم فرعون یعنی کروه فرعون که
بر خود ستم کردند بشرک و بنی اسرائیل بجور بکرد ایشانرا الا یتقون آیا نمی ترسند باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل
را بکذارند قال رب کفت موسی ای پروردکار من انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور
ندارند و یضیق صدری و تنک شود دل من از انفعال تکذیب ولا ینطلق لسانی و نکشاید زبان من و عقده که مرا زیاده کرد و این سخن
قبل از زوال عقده بوده و پیش از دعا در ازاله آن فارسل الی هرون پس بفرست جبرئیل را بسوی هرون برادر من و او را شریک من کردان
در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم ولهم علی و مر ایشانرا بر من ذنب دعوی کناهیست مراد قتل قبطی است بزعم ایشان
کناه میکوید فاخاف پس می ترسم ان یقتلون آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قال کفت خدای کلا باز ایست
ازین کمان که ایشان بر تو دست یابند فاذهبا پس برو تو و برادر تو بآیاتنا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرتست و حجت
نبوت تو باشد انا معکم بدرستی که ما با شمائیم مستمعون شنونده آنچیزی که میان شما و فرعونیان رود یعنی هرچه شما و ایشان کویید
و کنید بر ما پوشیده نیست فأتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا پس بکویید انا رسول رب العالمین ما فرستاده پروردکار عالمیانیم
ان ارسل و سخن اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمینی روند که مسکن آباء
ایشان بوده پس موسی ع بفرمان ملک علام با برادر بدر کاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون
او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قال کفت ای موسی الم نربک فینا نه ترا پروردیم در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی
نزدیک بولادت ولبثت و درنک کردی فینا در منزلهای ما من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی سی سال با ما کذرانیدی وفعلت
و کردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی یعنی خاتون قبطی که خباز من بود بکشتی وانت من الکافرین و تو از ناسپاسی بر نعمت مرا
که قصد یکی از خواص من کردی قال فعلتها کفت موسی که کردم آن کردنی را اذا آن هنکام وانا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی
آکاه نبودم که بمشت زدن مرد کشته کردد ففررت منکم پس بکریختم از شما لما خفتکم آن هنکام که ترسیدم که مرا بکشید و بعد از
زمنی فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردکار من بوقت رجوع از مدین حکما علم و فهم یا نبوت وجعلنی و کردانید مرا من المرسلین

از فرستادکان خود یعنی داخل کرد در زمرهٔ پیغامبران که بخلق فرستاده بود وتلك نعمة وآن نعمت که تو تمنها علی منت مینهادی
بآن برمن ان عبدت آنست که بنده کرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را ومرا بفرزندی برداشتی وکفته اند اینجا همزهٔ انکار
تقدیر کلام آنکه آیا نعمت که بدان برمن منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را ببندکی کرفتی یعنی اکر تو ایشانرا تعبید نمیکردی مادر
من مرا در دریا نمی افکندی وقوم من مرا تربیت می کردند وتو محتاج نمی شدم وچون فرعون شنیده بود که موسی کفته که انا رسول
رب العالمین اسلوب سخن رابکردانید واز روی امتحان قال فرعون کفت فرعون وما رب العالمین وچیست پروردکار عالمیان وجه جنس
سؤال از ماهیت کرد قال کفت موسی درجواب او رب السموات والارض اوست آفریدکار آسمان وزمین وما بینهما وآنچه میان آن
ایشانست ان کنتم اکر هستید شما موقنین بی کمانان در تحقیق صفات حق موسی ع اعراض فرمود ازجواب ماهیت وتعریف کرد
حق را بظاهرترین دلائل حکمت وآثار قدرت او قال کفت فرعون لمن حوله مرآنانرا که کرد اکرد او بودند از اشراف وقبط وایشان
پانصد تن بودند زیورها بسته وبر کرسیهای زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردکار
او می پرسم واو از افعال او خبر میدهد قال کفت دیکر بار ربکم خدای من آفریدکار شماست ورب آبائکم الاولین وپروردکار
پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات با قرب آیات وآن واضح است بر متأمل قال کفت فرعون مرقوم خود را ان رسولکم
بدرستی که فرستادهٔ شما بسبیل سخریه او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکس که فرستاده اند بشما لمجنون هرآینه دیوانه است که
جواب مطابق سؤال نمی دهد قال کفت موسی رب المشرق والمغرب پروردکار عالم آفریدکار مشرق ومغربست وما بینهما وآنچه میان مشارق
ومغارب باشد ان کنتم تعقلون اکر هستید شما که فهم کنید ودریابید که جواب سؤال شما جزین نیست وجز بدین وجه نتواند بود زیرا
که هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آکاهی ممکن نیست هرچه در عقل وفهم ووهم وحواس وقیاس کنجد ذات خداوند سبحانه از آن
منزه ومقدس است چه این همه محدثات اند ومحدث جز ادراک محدث نتواند کرد شعر آنکه او از حدث برآرد دم ٭ چه
شناسد که چیست سر قدم ٭ علم را سوی حضرتش ره نیست ٭ عقل نیز از کمالش آکه نیست قال کفت فرعون بعد از آنکه از مناظره
درماند لئن اتخذت اکر فرا کیری ای موسی الها معبودی غیری بجز از من لاجعلنک هرآینه کردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده
اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیانرا اسیر بود تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند ونمی شنیدند
وبیرون نمی آوردند الا مرده موسی ع چون ذکر سجن شنید قال کفت اولو جئتک این کنی واکر بیایم ترا بشیء مبین بچیزی
روشن یعنی بیارم معجزهٔ هویدا قال فأت به کفت فرعون که بیار آن چیز را ان کنت اکر هستی من الصادقین از راستکویان در دعوی
خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا بعد از افکندن ثعبان مبین اژدها بود آشکارا که
ثعبانیت او ظاهر بود وفرعون از مشاهدهٔ او بترسید ومردمانی که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست وپنج
هزار کس کشته شد ونزع وبیرون آورد یده دست خود را از کریبان بعد از آنکه کفتم کون بفرعون نموده بکریبان در
آورده بود فاذا هی پس آنجا دست او بیضاء سفید درخشنده بود للناظرین مر نظر کنندکانرا کفتند که شعاع مبارک دست

موسی بمثابهٔ نور آفتاب بود ودیدها را خیره ساختی قال کفت فرعون للملإ حوله مر اشراف قوم را که کرداکرد او بودند ان
هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوئیست دانا فرعون بترسید که کسان وی بموسی ایمان آورند حیله انکیخت وکفت این
جادوئیست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره
بجادوئی خود فماذا تأمرون پس چه می فرمائید شما مرا درکار او ومعجزهٔ موسی ورا از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت افکند
تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندکان خود درکار موسی مدد طلبید قالوا ارجه کفتند حبس کن او را واخاه وبرادر او را
یا [illegible] توقف افکن وبقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در کمان نیفتند وابعث وبرانکیز وبفرست
فی المدائن درشهرهای مملکت خود حاشرین جمع کنندکان یعنی ایلچیان روان کن بهرشهری یأتوک بکل سحار تا بیارند هرجا
که جادوئیست علیم دانا برسرآمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادویان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادویان
لمیقات یوم برای هنکام روزی معلوم دانسته شده ووعده داده که یوم الزینه بود وقیل وکفته شد یعنی فرعون کفت للناس
مر مردمانرا یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندکان یعنی فراهم آیید وجمع شوید لعلنا شاید ما همه باتفاق
نتبع السحرة پیروی کنیم جادویانرا یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی ومدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم ان کانوا اکر
باشند هم الغالبین ایشان غلبه کنندکان بر موسی وهرون ع فلما جاء السحرة پس آن هنکام که آمدند جادویان بنزدیک فرعون
ایشانرا بار داد ودلنوازی بسیار کرد ایشان کستاخ شده قالوا لفرعون کفتند مر فرعون را ائن لنا آیا ما را باشد لاجرا مزدی از
نزدیک تو ان کنا اکر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندکان بسحر برخصمان تو قال کفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانکم اذا وبدرستی
که باشید شما آن وقت لمن المقربین از جملهٔ نزدیکان بمن یعنی اول کسی که بمن درآید وآخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین
وعده مستظهر کشته جادوئیهای خود را بمیدان معین آوردند بوقت معلوم دربرابر حضرت موسی صف برکشیده کفتند ای موسی
اول تو می افکنی جادوئی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی کفت موسی مر ایشانرا القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندکانید آنرا
فالقوا پس بیفکندند حبالهم وعصیهم رسنها وعصاهای مجوف پر سیماب ساختهٔ خود را که هفتاد هزار رسن وهفتاد هزار
عصا بود وقالوا وکفتند بعد از آنکه رسنها وعصاها بحرارت آفتاب درحرکت آمد واز مردمان غریو برخاست بعزة فرعون بغلبه کی
وقوع وغالبیهٔ فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندکانیم بر موسی وهرون ع فالقی موسی پس موسی بیفکند بامر الهی عصاه
عصای خود را فی الحال اژدها کشت فاذا هی پس آنجا عصا اژدها شده تلقف فرو می برد ما یأفکون آنچه تزویر می کردند وبصورت
مار بخلق می نمودند فالقی السحرة پس بروی درافکنده شدند ساحران ساجدین سجده کنندکان چه دانستند که انقلاب عصا
به ثعبان نه از قبیل سحرست واز روی جد قالوا آمنا کفتند کرویدیم برب العالمین به پروردکار عالمیان پس توضیح کردند که رب
موسی وهرون آفریدکار موسی وهرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون شود وچون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا طلبیده قال
آمنتم کفت آیا تصدیق کردید وحقیقت آمنتم بطریق خبر میخوانند یعنی کرویدید له مر موسی را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم

کُم شما را در ایمان بوی اٰذن لکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر انکه بیاموخت شما را جادوئی و با یکدیگر اتفاق کرده‌اند
در هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت
کرد که لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر از طرفی یا قطع ایدی وارجل شما کنم از جهته
خلافی که با من کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بردار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان
آورده که لا ضیر هیچ ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون
باز گردندگانیم انا نطمع بدرستی که ما طمع می داریم ان یغفر انکه بیامرزد لنا ربنا برای ما پروردگار ما و عفو کند خطایانا گناهان ما را ان
کنا برای انکه ما بودیم از اهل این محفل اول المؤمنین اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و
پای چپ آن مؤمنان را ببریدند و ایشان را از درهای بلند در آویختند حضرت موسی برای ایشان می گریست حضرت عزت حجابها
برداشته منازل قرب و مقامات ایشان را بنظر در می آورد تا تسلی یافت شعر جادویان کان دست و پا در باختند
در فضای قرب مولی تاختند گر برفت آن دست و پا بر جای آن دست آن حق بالهای جاودان تا بدان پرها بپرواز آمدند
در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی عم بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوی میکرد و معجزات بدیشان
می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیاده می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی با قوم
خود از مصر بیرون رود کما قال واوحینا و وحی کردیم ما الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی انکه ببر در شب بندگان مرا یعنی
بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی
شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در مختار آورده که موسی عم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایه‌ها و زیورها از قبطیان
به بهانه که عید ما نزدیکست در خواهیم که اهالی خود را بدان بیارائیم عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت
طلوع قمر در فلان موضع جمع شوید ایشان این صورت را بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در وادی بدیشان مشتبه
گشت و معلوم نمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون
نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف عم اطلاع نبود موسی عم بجهود ندائی زد که هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع گرداند
هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای
نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السماء رسید بهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان
بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که
از عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیه او مشغول شدند و در آن روز فرعون بجمع کردن لشکر امر کرد
فارسل فرعون پس بفرستاد فرعون فی المدائن حاشرین در شهرستانهای که بپای تخت نزدیک بود جمع کنندگان لشکر را گفت ان هؤلاء
بدرستی که گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کار دیده بنی اسرائیل که از بیست گذشته بودند و شصت

النه

نرسیده ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شباب هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون
ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرده و گفت ایشان گروه بسیار اندک اند وانهم و ایشان لنا ما را لغائظون بخشم آرندگانند
چه از ما بگریخته اند و پیرایهای قوم ما برده وانا لجمیع و ما همه یعنی لشکر ما حاذرون سلاح داریم و دانندگان مراسم حرب تعریض
است بانکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در دل ایشان
بدید آمد تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها وعیون و از چشمه سارها وکنوز و از گنجهای زر و نقره ومقام کریم و از منزلهای
نیکو کذلک همچنین کردیم با ایشان واورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان را بنی اسرائیل فرزندان یعقوب
را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده اموال قبط را بتصرف خود در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت
داود و سلیمان عم و ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد
و ششصد بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار را بمیسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و با خلق بی شمار در قلب
قرار گرفت شعر یکی لشکر سراپا غرق جوشن ، شده در موج چون دریای آهن ، چو چشم دلبران پر کین و خونریز ،
بقصد خون مردم تیغها تیز فاتبعوهم پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مشرقین قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان
صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی
بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور می کردند که ناگاه اثر فرعونیان بدید آمد فلما تراء الجمعان پس آن هنگام که دیدند هر دو
گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهد یافت و بدست
ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی کلا نه چنین است ایشان شما را در نیابند ان معی بدرستی که با منست بیاری و مددکاری
ربی پروردگار من سیهدین زود راه نماید در این حیرت مرا و طریق نجات بدید آرد محققان برانند که موسی عم در کلام خود معیت را
مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا
روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید است و حبیب از حق بخود نگریست و این رتبه مراد است مرید راه جوید
آن کند و با او هر چه گوید چنان کند شعر این یکی را روی او در روی دوست ، وان دیگر را روی او خود روی اوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین بدید آورد چنانکه یکدیگر را
نمی دیدند تا فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد ما بر ایشان رویم که راه مخلص بدیشان بسته
است دریا از پیش و لشکر از عقب ایشان کجا توانند گریخت کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب
بمرتبه رسانیدند که موسی عم بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم بگذر بخوان و بر و حکم فرمای چنانچه فرمود فاوحینا پس ما وحی کردیم
الی موسی بسوی موسی عم ان اضرب انکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی عم بر لب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد
ما را راه ده فانفلق پس بشکافت دریا و دوازده راه بدید آمد فکان پس بود کل فرق هر پاره جدا شده از هم کالطود العظیم چون کوه

بزهرک وفی الحال بادی برتک دریا وزید وگل او خشک شده هر سبطی از راهی بدریا درآمدند وازلفنا وجمع کردیم ثم الآخرین آنجا
دیگرانرا که قوم فرعون بودند یعنی همه را برلب دریای قلزم گرد آوردیم بحوالی فرعون وچون فرعون بکنار دریا رسید وآن حال مشاهده
کرده خواست که سفیهان قوم را فریب دهد گفت ای قوم می بینید که دریا از هیبت من چون شکافته شده هامان بطریق خفیه باوی
گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است زنهار بدریا در نیایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل ع
بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند وفرعون بر ایغری تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنید عنان تمالک از دست داده
ودر بدریا نهاد ولشکریان هر فوجی از راهی بدریا درآمدند ومیکائیل بر عقب آن لشکر می آمد وایشانرا می راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند
وحکم حضرت الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود یکبار با هم بپیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبره کرده
برکنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تبارک وتعالی وانجینا موسی ونجات دادیم موسی را ومن معه وهرکه با او بود اجمعین همه ایشان
ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردیم دیگرانرا ان فی ذلک بدرستی که در نجات موسی وقوم او وهلاک فرعون وحزب او لآیة هر آینه علامتی
است روشن ودلالتی هویدا بر قدرت حضرت اله وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گرویدگان چه از تمامی قبط
جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد واما حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود وان ربک وبدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست غالب وکسی را بقدرت غلبه بر وی نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت واتل علیهم وبخوان بر مشرکان
عرب نبأ ابرهیم خبر ابرهیم که ایشان بدو نسبت درست می کنند وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند اذ قال یاد کن آنرا که گفت
ابرهیم ع لابیه مر پدر خود را آذر وقومه وقوم خود یعنی اهل بابل را وازیشان پرسید که ما تعبدون چیست آنچه می پرستید قالوا نعبد
گفتند ما می پرستیم اصناما بتانرا فنظل پس همیشه می باشیم لها مر آنانرا عاکفین مجاور وملازم بر عبادت آنها مراد آنهاست که ساخته
بودند از انعام نذرات بر صورت مختلفه وبر عبادت آن مداومت میکردند قال گفت ابرهیم ع که بتان شما هل یسمعونکم آیا می شنوند
خواندن شمارا اذ تدعون وقتی که میخوانیدشان وخواستن را اجابت می کنند او ینفعونکم یا سود می رسانند شمارا اگر پرستش ایشان
می کنید وروزی میدهند او یضرون یا زیان می رسانند شمارا اگر اعراض کنید از عبادت ایشان وایشانرا نکوهش نمایید قوم ابرهیم
نتوانستند که اورا بدلائل جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده قالوا بل وجدنا گفتند از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما
یافته ایم آباءنا پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی بتانرا پرستش می نمودند وبران مقیم بودند قال گفت ابرهیم
ع افرأیتم آیا دیدید ودانستید یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه هستید که می پرستید آنرا انتم شما وآباؤکم الاقدمون وپدران
دیرینه شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا یعنی شمارا که پرستندگان ایشانید تصویر
امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت انفع از تصریح است ودشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است هر ضرری
که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هرکرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس
دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف ومعادی ایشانم الا رب العالمین لکن دوست من پروردگار عالمیانست

الذی خلقنی

الذی خلقنی آنکه بیافرید مرا واز عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه نماید مرا براستی در قول وفعل یا بیافرید مرا برای اقامت
حق وراه نماید بدعوت خلق والذی هو یطعمنی وآنکه او می خوراند مرا غذای که اجزاء قوام بدن من از آنست ویسقین ومی آشاماند مرا شرابی که
موجب تسکین تشنگی وعطش وسبب ترطیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت وشراب ولفت است
صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت که دلها بدان زنده بود وشراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن زنده باشند در کشف
الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست واین شراب شراب محبت واین بیت خوانده ع
شراب المحبة خیر الشراب ۰ وکل شراب سواه سراب ۰ واز فحوای کلمات محققان شمه اسرار حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و
یسقینی پی می توان برد شعر ترا نواله دمادم زخوان یطعمنی ۰ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ۰ مرا تو قبله دینی ازان سبب گفتم
بمردمان که لکم دینکم ولی دین ۰ واذا مرضت وچون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا دهد واز امام جعفر صادق ع منقولست که
چون بیمار شوم بگناه مرا شفا وصحت دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است وشفا بمشاهده انوار واحد قهار در
بحر آورده که بیماری متعلقات کونین است وشفا قطع تعلق وآن وابسته بکرشمه عنایتست که چون درسد سالک را از همه منقطع
ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند شعر چه گویمت که چه خوش آمد این مسیح نفس ۰ بیک نفس همه درد تعلقی
مداوا کرده والذی یمیتنی وآنکه بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثم یحیین پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات اعمال
گفته که بمیراند بعدل وزنده کند بفضل وگفته اند اماتت بمعصیت واحیا بطاعت یا اماتت بجهلست واحیا بعلم یا اماتت بطمع است و
احیا بورع یا اماتت بفراغ است واحیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من وزنده گرداند بخود وبعضی محققان
گفته اند اماتت واحیا بخوف ورجاست یا بغفلت وذکر یا باعتبار وتجلی وصاحب بحر فرموده که بمیراند از اوصاف بشریت وزنده سازد
باخلاق روحانیه یا بمیراند از صفات روحانیه وزنده گرداند بصفات ربانیه وحقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من وزنده گرداند بحق
خود که حیوة حقیقی عبارت از آنست ع بحیوة عرفانی زنده کن عزیز من والذی اطمع وآنکسی که طمع میدارم ان یغفر لی آنکه بیامرزد برای من
خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود کرد با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس در تلخیص آورده که مراد گناه امت محمد است ص
که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای مغفرت کرده رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا عطا کن حکما کمالی در علم که بآن مستحق خلافت
حق وریاست خلق گردم والحقنی ودر رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بالصالحین بشایستگان راه وبرگزیدگان درگاه واجعل لی وگردان
از برای من لسان صدق زبان راست یعنی ثنا گوی فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنا ونیک نامی وآوازه من بر زبان
کسانی که پس از من آیند واین دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند
وگفته اند مراد از لسان صدق مرصادق است ومعنی آیة این که ظاهر کن برای تجدید اهل دین من راست گویی در آخرین ایشان مراد
حضرت رسالت باشد ص واجعلنی وگردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول
می کنند واغفر لابی وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود انه بدرستی که او کان هست من الضالین از گمراهان ولا

تخزنی ورسوا مکن مرا یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا بتعلیم امتان است والا انبیا را خوف
ورسوای نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند وبکار نیاید مال خواسته ولا بنون ونه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله مگر کسی را
که بیاید خدای را بقلب سلیم بدل خالص از گناه ومعصیت چه او مال خود را در راه خدای نفقه کرده باشد وفرزندان را براه حق ارشاد
نموده هر آینه او را وفرزندان او را نفع رساند وگفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله وقولی
آنست که دل سلیم از حب دنیا وگویند از حسد وخیانت ودر تیسیر گوید از بغض اهل بیت وازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم
امام قشیری فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی فرموده که نه درو آفات دنیی گنجد ومطامع عقبی یا خالی باشد
از بدعت ومطمئن بسنت واز سید الطایفه قدس سره مذکور است که سلیم مار گزیده بود ومار گزیده را پیوسته قلق واضطراب است
لسان بمعنی بیان میکند که دل سلیم مدام در مقام جزع وتضرع وزاریست از خوف قطیعت یا از شوق شعر زشوق وصل می
نالم اگر ستم دهد روزی ۰ زبیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد ۰ فغان از کینه خونین وسوز دل کنی چندین ۰ چه دانستی که حال
عشقبازان اینچنین باشد وازلفت الجنة وروزی که بهشت نزدیک کرده شود للمتقین برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند
وبمشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم وظاهر ساخته شود آتش دوزخ للغاوین برای گناهکاران تا در آن نگرند ومقامات
خود را به بینند وغم والم ایشان بیفزاید وقیل لهم وگویند مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که اینما کنتم
کجا اند آنچه بودید که پیوسته تعبدون می پرستیدید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی کجایند خدایان شما که بر ایشان امیدوار بودید هل
ینصرونکم هیچ یاری میدهند شمارا بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان فکبکبوا پس بروی افکنده
شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاون وگمراهان یعنی بت پرستندگان ایشان وجنود ابلیس وبدوزخ افکنده شوند لشکرهای
ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها وحال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون
دشمنی میکنند بایکدیگر یعنی عبده واصنام مخاصمه میکنند بت پرستان وبتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلال مبین
در گمراهی هویدا وپیدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شمارا در استحقاق عبادت برب العالمین به پروردگار عالمیان وما اضلنا وگمراه
نکردند ما را بر ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدان وبدکرداران از مهتران ما یا از دیوان فما لنا پس نیست مارا اکنون من شافعین
هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مؤمنانرا هست ولا صدیق ونه دوستی حمیم مهربان باشفقت در قوت القلوب آورده که حمیم
در اصل هیم بوده که ها را بحا بدل کرده اند از جهت قرب مخرج وهیم مأخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند
در مهم کافران وشرط دوستی بجای آورد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین الکه کافران از روی تحسر
گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی مارا کرة بازگشتی بدنیا فنکون تا می بودیم من المؤمنین از باورداردگان وگرویدگان ان فی ذلک بدرستی
که در خبر ابرهیم واحتجاج او با قوم لآیة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم ابرهیم مؤمنین
گرویدگان چه از اهل بابل بجز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وان ربک وبدرستی که پروردگار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان

که سطوت او برد ونکرد ولا الرحیم بخشاینده که توبه بندگان رد نکند وبی احتجاج بدیشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند
قوم نوح المرسلین گروه نوح فرستادگانرا نوح ع از رسل گذشته خبر داد وقوم او باور نکرده اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر
ایشانرا اخوهم نوح برادر ایشان نوح بخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او می کنید انی لکم بدرستی
که من مر شمارا رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای وبت میپرستید واطیعون وفرمان برید مرا در دعوت
ایمان وما اسئلکم ونمی خواهم شمارا علیه برادای رسالت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العالمین مگر
بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون وفرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی واطاعت
جهت تأکیداست چه قوم نوح ع بغایت سخت دل وبی آزرم بودند قالوا گفتند در جواب نوح ع انؤمن لک آیا ایمان آریم و
تصدیق آریم ترا واتبعک الارذلون وحال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان وبی قدران وایشان بظاهر ترا متابع اند وبباطن مخالف
قال گفت نوح ع وما علمی ونیست دانش من رسنده بما کانوا یعملون بآنچه هستند که می کنند حکم من بر ظاهر است ایشان عمل
مؤمنان می کنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مگر
بر پروردگار من که مطلع است برآن لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب اوست وبس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند
این ارذال از مجلس خود بران تا ما بیائیم وسخن تو بشنویم نوح گفت وما انا ونیستم من بطارد المؤمنین راننده مؤمنان ان انا نیستم من
الا نذیر مگر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا وخواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته
یا نوح اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت وانذار لتکونن هر آینه باشی من المرجومین از راندگان ما وکشته شدگان
به سنگ قال گفت نوح ع بعد از استماع این سخن ونا امیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون
تکذیب کردند مرا وبدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من وایشان فتحا حکم کردنی ونجنی وباز رهان مرا از
قصد ایشان ومن معی وهر که با منست من المؤمنین از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه وهر که با او بود فی الفلک
المشحون در کشتی پر از آدمیان وحیوانات وامتعه وماکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او دیگرانرا
از قوم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او وایذاء قوم لآیة هر آینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر است شعر کار تو از صبر نکوتر شود
هر که شکیباست مظفر شود وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم نوح ع مؤمنین گرویدگان بخدای وپیغامبر او بلکه از امت او هفتاد و نه
تن ایمان آورده بودند با وی در کشتی بودند وان ربک وبدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت کافران الرحیم مهربان بر
تأخیر عذاب ایشان یا بر توفیق پیغامبران بر حلم وبردباری واحتجاج بر ایشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد
فرستادگانرا وهر که یک پیغامبر را منکر شود همه را منکر باشد اذ قال لهم یاد کن آنکه گفت مر ایشانرا اخوهم برادری نسبی ایشان
هود ع الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک وعقاب آلهه خایف نمیشوید انی لکم بدرستی که من شمارا رسول امین فرستاده امینم بر وحی
ورسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای وترک مخالفت او کنید واطیعون وفرمان برید مرا در آنچه شمارا بدان دعوت میکنم وما اسئلکم

علیه و نمی طلبم از شما مزدی برین من اجر از مال و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر آفریدگار عالمیان ۵
اتبنون آیا بنا می کنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده تعبثون بازی می کنید بآن بنا یعنی بنا
می سازند و در آن ساکن می شوند گویا عبثیست و گویند بر سر راهها خانه می ساختند و در آنجا نشسته هر که بدیشان رسیدی با او
بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست وتتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون گویا جاوید
خواهید بود در آن واذا بطشتم و چون سخت می گیرید و حمله می برید بطشتم می گیرید بسختی جبارین در حالتی که متکبرانید و سرکشان
یعنی بی شفقت و نامهربان و یا چون انتقام می کشید انتقام ستمکارانه می کشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوت او بپرهیزید
واطیعون و مرا در آنچه می فرمایم فرمان برید که سود شما در آنست واتقوا الذی امدکم و بترسید از خدای که مددکاری کرد شما را بما تعلمون
بآنچه می شناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند و تا از ایشان اخذ فواید می کنید
وبنین و بپسران تا در همه حال یاور و مددکار شما اند وجنات و بوستانها که از میوه منتفع می شوید وعیون و بچشمهای آب که هم سقی
و نشو و نمای زرع بدان باتمام میرسد انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب
روز بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود ع سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت
یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما
برانیم از بت پرستی و تجبر و عمارت و بناهای مرتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب
کرده شدگان بدین عادتها فکذبوه پس تکذیب رسالت هود ع فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر ان فی ذلک
بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة هر آینه نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وما کان و نبودند
اکثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنین گرویدگان چه اندکی از آن قبیله با هود ع در حظ بودند و باقی در معرض سخط وان ربک و به
تحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون
آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سوابق را بروع اذ قال لهم یاد
کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابه صالح صالح بن عبید الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو
شرک می آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید
از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی او وما اسئلکم و نمی طلبم شما را علیه بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزای که بمن
دهند و من بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید
شد یعنی شما را نخواهند گذاشت فی ما هاهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم
از فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چاهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتها ونخل و خرماستانها که طلعها
شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف است وتنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها

فارهین

فارهین در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امل دور و دراز پیش مگیرید واطیعون و فرمان
برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافران که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون آنانکه
تباهی می کنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح کردند و قصه ایشان
در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح ع انما انت جزین نیست که تو من المسحرین از جادو ی
کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه
از حقیقت و حال صالح ع محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر است شعر چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنیست کو صورت پرست د در گذر از صورت و معنی نگر د زانکه مقصود از صدف باشد گهر د و چون قوم ثمود وابسته
صورت بودند و صالح را بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل مائی دعوی رسالت چرا می کنی و چون ترک نمیکنی دعوی درین
دعوی مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان در دعوی خویش
صالح ع فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه بدین هیئات بیرون آرد و چون مدعای ایشان
حاصل شد قال گفت صالح هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او را نصیبی است از آب ولکم و مر شما را شرب
یوم معلوم آب خورشی روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم مشوید ولا
تمسوها و مس مکنید وی را بسوء ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم
عظیم عذاب روز بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست در و فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیما
نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لآیة هر آینه
دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان
آورده اند که از همه قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که منتقم
نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغامبر
چون ابرهیم و لوط ع اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط اینجا مراد اخوت شفقت است الا تتقون آیا نمی
ترسید در ارتکاب معاصی از خدای در ترک نصیحت من انی لکم بدرستی که من مر شما را رسول امین پیغامبرم موصوف بامانت و
و دیانت فاتقوا الله پس بترسید از حضرت عزت واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظت وما اسئلکم علیه و نمی طلبم شما را بر پندی
که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العالمین مگر بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران
آیا می آیید بمردان من العالمین از ما عدای خود مراد عزباند یعنی میل می کنید بمباشرة ایشان وتذرون و دست باز میدارید ما خلق
آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی اند از حد گذشتگانید
که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نایستی ای لوط از قبیح عملها

وبهی ما ازان لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون شدکان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از میان خود
بیرون کردندی قال انی کفت لوط بتحقیق که من لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بکردانید
آغاز مناجات کرد و کفت رب نجنی ای پروردکار من باز رهان مرا واهلی وکسان مرا مما یعملون از آنچه شامت میکنند فنجیناه
پس نجات دادیم او را واهله واهل بیت او را اجمعین همه ایشان اهل لوط زن وی و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهایی یافتند
الا عجوزا مکر پیره زنی یعنی زن دیکر لوط که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندکان از عذاب آورده اند که آن زن با لوط بیرون نیامد
و کفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم می رسد ثم پس دمرنا الآخرین هلاک کردیم دیکرانرا وامطرنا علیهم و بارانیدیم برایشان مطرا بارانی
که سنک بوده یا کبریت و آتش فساء پس بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدکان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که
در عذاب اهل مؤتفکه لآیة هر آینه نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم و نبودند اکثر قوم لوط مؤمنین کرویدکان که جز دو
دختر لوط بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط کرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدکار تو لهو العزیز اوست عزیز که قهر
کنخوار نشود الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغامبرانرا
و ایکه بیشه بوده بقرب مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار دست دمیاطی فرموده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و چهار دیه
داشتند شعیب و بداو عزم و فالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود
اذ قال لهم شعیب یاد کن چون کفت مرایشانرا شعیب که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بر شرک می آرید انی لکم بدرستی
که من شمارا رسول امین فرستاده ام با امانت که جز صلاح حال شما نمی خواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای
واطیعون و فرمان من برید در ترک مناهی وما اسئلکم علیه و نمی خواهم شما را بر تبلیغ وحی من اجر پاداش ان اجری نیست پاداش من
الا علی رب العالمین مکر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندکان و زیان
رسانندکان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزها از حقوق
ایشان ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید واتقوا الذی
و حذر کنید از عقوبت الکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شمارا والجبلة الاولین و کروه پیشینیانرا قالوا کفتند اهل ایکه انما انت جزین نیست که تو
من المسحرین از جادو کرده شدکانی یعنی ایشانرا ترا بعد مرة جادویی کرده اند تا حدی که اثر عقل ایشان محو شد یا از آفریدکانی که
ایشانرا سحر باشد یعنی بیان تهی اند و محتاج اند بطعام و شراب وما انت و نیستی تو الا بشر مکر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریه
پس چه چیز بر ما تفضیل می کنی و دعوی رسالت از کجا آورده وان نظنک و بدرستی که ما کمان می بریم که تو لمن الکاذبین از دروغ کویانی در
دعوی تو خود فاسقط پس فرود آور و بیفکن یعنی خدای خود را بکو تا بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء پاره از آسمان که در و عذابی باشد
ان کنت اکر هستی من الصادقین از راست کویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قال کفت شعیب ع ربی اعلم پروردکار من داناتر است بما تعملون بد
آنچه می کنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید اکر اهال باشد

اهال

اهال نخواهد بود شعر مهلت ده روزه ظالم مبین فتنه به بین دم بدمش در کمین اول حالش همه عیش است و ناز
واخر حالش همه سوز و کداز ، آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارت
بر ایشان کماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسها ایشان فرو کرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد و
به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از کرما پخته می شدند که ناکاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنکی از و وزیدن کرفت اصحاب ایکه
خوش دل شده یکدیکر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر سایه ابر مجتمع شدند آتش
از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را ع فاخذهم پس فرو کرفت ایشانرا عذاب
یوم الظلة عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایه بان است و آن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و کفته اند چون
حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای
خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد انه بدرستی که عذاب روز ظله کان بود عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرک ان فی ذلک بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آید لآیة هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی
وما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب کرویده باشد
بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند وان ربک و بدرستی که آفریدکار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیا بر اعدای
ایشان الرحیم مهربان با انبیا و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغامبرست که بر سبیل اقتصار برای تسلیه دل مبارک
حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم درین سوره ذکر شده و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغامبری
کردند معذب شدند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغامبر عذابی خواهد رسید وانه و بدرستی که قرآن لتنزیل رب العالمین هر آینه فرو فرستاده
پروردکار عالمیانست نزل به فرو فرستاد خدای به قرآن الروح الامین جبرئیل را علی قلبک بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فرا کرفتی ازوی
و در دل خود نکاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین میخواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو فرود آورد
لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندکان مر خلق را بلسان عربی مبین بزبانی عربی هویدا و منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل
بوده اند علی نبینا و علیهم السلام وانه لفی زبر الاولین و بدرستی که قرآن بصفتش یا نعت پیغامبر در کتب پیشینیان بوده و در بعضی
تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در ان کفتندی
قبول کرده حجت می دانستند حق سبحانه فرمود اولم یکن آیا نیست لهم مر مشرکان قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد ان
یعلمه آنکه می دانند قرآنرا بصفت او یا پیغامبر را بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه کذشته اند و شهادة
مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق آنست ولو نزلناه و اکر ما می فرستادیم قرآنرا علی بعض الاعجمین بر بعضی از آنها که غیر عرب اند هم
بلغت عرب فقراه پس بخواندی عجمی قرآنرا علیهم بر ایشان بر لغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در
غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما کانوا به نبودندی ایشان بدان قرآن متنزل مؤمنین ایمان آورندکان چه کفتندی که عرب را

ازشتابعت عجم عارست یا اکر قرآنرا باعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران نمی کرویدند که ما فهم نمی کنیم ومعنی آن در نمی یابیم کذلک
همچنین سلکناه در می آریم انکار وعناد را فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمی کروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که ببینند
العذاب الالیم عذاب دردناک را در دنیا چنانچه امم کذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان بغتة ناکاهان
وهم لا یشعرون وایشان ندانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس کویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنک داده شدکان یعنی آیا ما را مهلت
دهند تا بکرویم وتصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب می کنند ومی کویند امطر علینا حجارة من السماء فأتنا بما تعدنا
وحال آنکه در وقت رؤیة عذاب مهلت می طلبند افرأیت آیا دیدی ودانستی که ما ان متعناهم اکر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها
وزندکانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شده اند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان
عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب نخواهد بود
در کشاف آورده که میمون بن مهران از ارادتمندان شیخ حسن بصری بود روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت وکفت مرا پندی ده این
این آیه برخواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون کفت لقد وعظت وابلغت پند دادی وسخن تمام کردی شعر جهان بی وفا بیست
مردم فریب که از دل رباید قرار وشکیب نکر تا بجاهش نکردی اسیر نیفتی بی مالش اندر زحیر که آنرا که مرک اندر آید زراه
نه مالت کند دستکیری نه جاه وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیه را الا لها مکر آنکه اهالی آنرا منذرون بیم کنندکان بودند
ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغامبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب بترسانیدند وچون تصدیق ننمودند
ودر جحود عناد وسبب افزودند مستحق عقوبت کشتند وما کنا ونیستیم ما ظالمین ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که
قریش می کفتند که دیوان نزد محمد صلی الله علیه وسلم می آیند وقرآن بروی میخوانند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت
وفرو نیاید به الشیاطین بقرآن دیوان وما ینبغی ونشاید وروا نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وما یستطیعون ونتوانند
وقادر نباشند بران چه ملایکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه لمعزولون
دور کرده شدکانند وباز کشتکان فلا تدع پس مخوان مخاطب آن حضرتست ومراد غیر او وهریک از امتانرا می کوید مخوان ومپرست
مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدکان وانذر عشیرتک الاقربین وبیم کن خطاب
خاص است بآن حضرت میفرماید که بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را وآن حضرت بعد از نزول این آیه بکوه صفا برآمد
یک یک از ایشان ندا کرد وچون جمع شدند فرمود که اکر کویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید کفتند آری فرمود
که من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق شدند وابولهب بآزاد دل برخاست و
اخفض وفرو کیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی کن واکرام ورز لمن اتبعک مر آنرا که پیروی تو کرده است من المؤمنین از کرویدکان فان عصوک
پس اکر نافرمانی کنند عشیره تو ومتابعت ننمایند فقل انی پس بکو که من بریء بیزارم مما تعملون از آنچه شما می کنید ومرا بآن مواخذه
نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز برخداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که توانا ست

بر نصرت اولیا الذی یریک آنکه می بیند ترا حین تقوم آن هنکام که برمی خیزی بنماز تهجد وتنها می کذاری وتقلبک ومی بیند کشتن
ترا در آن حین یعنی تصرف نمودن فی الساجدین در میان نمازکذارندکان بقیام ورکوع وسجود وقعود وقت که امامت ایشان می
کنی انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا بقول تو العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شمارا که هموار علی من بر که
از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر نموده که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهة
عدم تناسب وتجانس اینجا بیان می فرماید که تنزل فرو می آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ کویی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که
ایشان یلقون السمع فرا می دارند کوش با سخن شیاطین وفرا می کیرند از ایشان اخبار دروغ ودیکر دروغها بدان اضافه می کنند
واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغ کویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بر کل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند والشعراء وشاعران مشرک چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم الغاون بیروی ایشان می کنند سفهای
عرب یعنی رواة ایشان در تیسیر از امام علم الهدی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت ومذمت اسلام شعرها
کفتند ومشرکان یاد کرفته میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون
کلام یهیمون سرکردان میشوند چون نسیب وتشبیب وهزل ومطایبه وطعن در انتساب ومدح نامستحق وهجو نالایق واطراف
در مدح وذم وامثال آن وانهم واینکه ایشان یقولون میکویند ما لا یفعلون آنچه نمی کنند یعنی بفسق ناکرده بر خود کواهی دهند وسخنها
ناداده بکسی در سلک نظم می کشند واکر کسی تفحص اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده
که بعد از نزول این آیه حسان وابن رواحه وجمعی از شعراء صحابه بجناب نبوت مآب آمدند وبموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه می
داند که ما شاعریم وابن رواحه کفت می ترسم که بدین وصف بمیرم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمن جهاد می کند بشمشیر
خود وبزبان خود وشعری که شما در شان کفار می کوئید بر ایشان سخت تر است از تیر واین آیه نازل شد که الا الذین آمنوا مکر
متبوع سفیهان ودر همه بوادی سرکردان اند مکر آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کردند یعنی پیغامبر داشتن
ونمودند وبهجو ومذمت کفار اشتغال نمودند وذکروا الله ویاد کردند خدای را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان
در تحمید وتوحید است وتحریض بر طاعت وتنبیه از غفلت وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده
شده بودند بهجا یعنی هجو ایشانرا بر ایشان رد کردند وحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم حسان را کفت اهج المشرکین فان جبرئیل
معک حضرت حقایق پناه در دیوان اول آورده که هرچند قادر حکیم جل ذکره در آیه کریمه والشعراء یتبعهم الغاون شعرا را که سیاحان
بحر شعر بهم جمع ساخته وکشتکان استغراق در کرداب انداخته که در غرقاب بی حد وغایت غوایت می اندازد وکاهی تشنه لبان را در وادی
ضلالت سرکردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل وصدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
نشسته اند وبوسیله بادبان وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص وناحیه نجات پیوسته وبکی از افاضل کفته است شعر شاعرانرا که غاوی
خوانده در قرآن خدای هست از ایشان هم بظاهر استثناء وسیعلم الذین ظلموا وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر وافترا

وبست پیغامبرم شعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که شعلهای ایشان آتش خواهد بود
سورة النمل مکیة ثلاث وتسعون بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل
میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است وانتها معاوین دلالت ایشان بر افتتاح واختتام سخن باشد جنانچه اینجا ختم سوره
شعرا وفتح سوره نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی وسین بثنای عز ناتناهی یا طلب روندکان راه وسلامت قلوب
ایشان از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست وکتاب مبین وآیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال وحرام
را عطف کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن فرموده که میخوانند وکتاب باعتبار آنکه می نویسند
هدی واین کتاب راه نماینده است وبشری ومژده دهنده للمؤمنین مر گرویدگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند
نماز را بحدود وارکان آن ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالاخرة وحال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان
یوقنون بیگمان می شوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالاخرة
بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان را یعنی شهوات طبع ومحبوب نفس ایشان کردانیده
صاحب فواید آورده که در ایشان امانی وشهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بیند واین حکم ختم وطبع دارد فهم
یعمهون پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود اولئک الذین لهم آن گروه آنانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی عذاب یعنی
در دنیا چون قتل واسر در روز بدر وهم فی الاخرة وایشان در ان سرای دیگر هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر بسبب فوت مثوبت
واستحقاق عقوبت وانک وبدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی فرا میگیری تبلیغ جبرئیل ع که می آید
بتو من لدن حکیم از نزدیک خدای راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند
در وقت توجه از مدین بمصر وراه گم کرده بود وزنش را مخاض پیدا آمده وسرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی
افروخته ساتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه برسم او آتیکم یا بیارم
برای شما بشهاب قبس شعلهٔ آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی ع
بنزدیک آن آتش نوری دید بی احتراق از درختی سبز وگویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها وبهر تقدیر چون موسی ع
آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک باآنکه برکت داده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی بقعهٔ مبارکه یا هر که در
طلب آتش است یعنی موسی ع ومن حولها وهر که گرداگرد آتش است یعنی ملایکه وسبحان الله وبگو پاکست خدای تعالی رب
العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی ع این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه
ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز منم خدای غالب الحکیم حکم کننده بصواب والق عصاک وبیفکن عصای خود را موسی ع
عصا بیفکند فی الحال ماری شد وآغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون دید موسی عصا را تهتز حرکت میکند باضطراب وهر طرف
میدود کانها جان گویا که ماریست باریک تیز دو در اول حال چون ماران خوردی بوده ودر آخر اژدها شده در تفسیر امام

ابو اللیث آورده که در وادی مقدس جان بوده نزد فرعون ثعبان شده وبهر تقدیر موسی آن صورت مشاهده نمود ولی
روی بر گردانید مدبرا در حالتی که گریزان بود از خوف آن ولم یعقب وباز نگشت بار دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس
انی لا یخاف بدرستی که منم نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست
تا از ان بترسند. وبباید ترسید ستمکارانرا الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند وبجای آرد نیکوئی بعد سوء بعد از
بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستی که منم آمرزنده ام تایبانرا رحیم مهربان بر ایشان وادخل یدک ودر آر دست خود
را فی جیبک در گریبان پیراهن خود پیراهن حضرت موسی ع آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید
بیضاء سفیدی ودرخشنده من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی ع دست در گریبان برد ودرخشان
ونورانی بیرون آورد ندا رسید که این آیه را ظاهر کن فی تسع آیات در جملهٔ نه آیت که معجزات تست ومر بر رسالت الی فرعون وقومه
بسوی فرعون وگروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان فلما جاءتهم
پس چون بیامد بفرعون وقوم او آیاتنا دلایل قدرت ما وبراهین رسالت موسی ع مبصرة روشن وهویدا قالوا گفتند فرعونیان
هذا سحر مبین این جادوئی است روشن یعنی همه کس داند که این سحرست وجحدوا بها ومنکر شدند مر ان معجزها را واستیقنتها
وبی گمان بودند بدان انفسهم تنهای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوندست وسحر نیست وانکار
میکردند ظلما از روی ستمکاری وعلوا وبزرگی وسرکشی فانظر کیف کان پس به بین که چگونه بود عاقبة المفسدین عاقبت کار تباه کاران
که در دنیا بآب غرق شدند ودر عقبی بآتش خواهند سوخت شعر همه حالت مفسدان ناخوش است ، سرانجام اهل فساد آتش است
ولقد آتینا داود وبدرستی که ما دادیم داود را وپسرش سلیمان را ع علما دانشی از احکام شرایع ما وورد کفته که علم
کیمیا وقالا وگفتند بعد از اعطاء علم الحمد لله الذی ستایش وثنا آن خدای را که بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را علی
کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویدهٔ خود وورث سلیمن ومیراث گرفت سلیمان داود از داود نبوت یا علم وگفته
اند ملک را تا قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود ع نوزده پسر بوده وهر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده
از آسمان فرستاد ودر وی چند مسئله یاد کرد وفرمود که هر که از اولاد تو که این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود ع
فرزندانرا جمع کرده احبار واشراف را حاضر کردانید ومسئلها بر فرزندان عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدامست ودور
ترین اشیا چیست وکدام است آنکه بدو انس بیشترست وچیست آنکه وحشت از وی فزونترست وکدام اند دو قایم ودو مختلف
ودو دشمن وکدام کاریست که آخر آن ستوده است وکدام امریست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود ع از جواب عاجز آمدند سلیمان
ع فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود ع وی را دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست وابعد اشیا آنچه گذرد
از دنیا وانس اشیا جسد انسانیست بروح واوحش اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض وسما اند ومختلفان لیل ونهار
ومتباغضان موت وحیات وکاری که آخرش محمودست حلم در وقت خشم وکاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب

وچون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل وکمال سلیمان معترف شدند وداود ملک بدو تسلیم کرد ودیگر
روز وفات کرد سلیمان بر تخت نشست وقال وکفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا آموخته شدیم ما منطق الطیر کفتار مرغانرا هرچا غنی
را از طیور آوازیست که جز بنی نوع ایشان ازان فهم معانی واغراض نمی کنند وآنچه سلیمانرا آموختند آن بود که فهم می کند مرغان
از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان ع بلبلی را دید بر شاخی نشسته سر ودم می جنباند وصدای میکرد اصحاب خود را کفت ای مردمان
میدانید که این بلبل چه میکوید کفتند الله ورسوله اعلم سلیمان ع فرمود که میکوید من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیی وفاخته
آواز کرد وفرمود که میکوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی وهم از سلیمان ع منقولست که درشان کبوتر خانکی میکوید بزایید برای
مردن وبنا کنید برای خراب شدن وطاوس میکوید که هرچه بکنی مکافات بیابی هدهد میکوید هر که رحم نکند برو رحم نکنند وخطاف
میکوید که نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای بیابید وحمامه میکوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه وارضه وقطا میکوید هر که خاموش کند
بسلامت ماند وطوطی میکوید وای بر کسی که مقصود ومطلوب او دنیا باشد وباز میکوید سبحان ربی العظیم وبحمده وصرد میکوید استغفار
کنید ای کنه کاران وحداد میکوید کل شیء هالک الا وجهه وهزاردستان میکوید سبحان الخالق الدائم وغراب نفرین میکند بر عشار
ودر وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر که از حضرت رسالت ص پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میکوید اذکروا الله یا غافلون
وهم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میکوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلی الله علیه وسلم ودشمن
آل محمد ص وسار میکوید خدایا از تو توقع روزی بروزی میخواهم یا رازق ودراج می کوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان
معجزه سلیمانست ع ازان سبب فرمود که منطق الطیر بما آموختند واوتینا وداده شدیم یعنی مارا عطا کردند من کل شیء از هر چیزی که بدان
محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین افزونیست آشکارا که بهیچ کس مخصوص نیست آورده اند که سلیمانرا تختی بود که
هیچکس را از سلاطین نبود ودر موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس وبر یسار آن دویست هزار دیگر
برای اشراف جن وبر جانب راست سلیمان سی وپنج هزار منبر نهاده بدی واحبار آدمیان بران نشستندی وبر چپ او بهمین عدد منبرها
بودی واحبار جنیان بران قرار کرفتندی ومرغان در زبر سروی پر در پر بافتندی واحبار سخن حق کفتندی جن وانس بر کرسیها
استماع کردندی وسلیمان ع بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان وجمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان
والانس وآدمیان والطیر ومرغان فهم پس ایشان یوزعون رانده شدندی بوقت سیر او وباز داشته بودندی تا همه درهم پیوستندی
امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل وپریشان نبودند بلکه ضبط وربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان
از مقر مقرر خود پیش وپس نتوانستی رفت ودر کشاف واکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بوده بیست وپنج فرسخ
برای لشکر جن ومثل آن برای انس ومانند آن برای طیور ومثل آن برای وحش وبجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از
ابریشم وتخت او در میان بساط نهادندی واشراف واکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی وباد آن بساط را برداشتی ودر روزی
یکماهه راه بردی روزی از ولایت شام بطرف یمن نهضت فرموده میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از زبر آن

وادی

وادی که در جنوب طایف است وآمدند قالت نملة کفت مورچه لنک که آنرا منذره یا طاخیه یا لاخیه یا جرمی نام بود ودو بال داشت ودر
کشف ثعلبی آورده که ببزرکی خروسی بود ودر بهرکی ودر زاد المسیر بعظم نعجه کفته ودر اتحاف مساوی کرکی واو مهتر مورچکان آن وادی
بود چون لشکر سلیمانرا دید بر بلندی برآمد وکفت یا ایها النمل ای مورچکان ادخلوا درآیید مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم
بایدکه درهم نشکنند شمارا سلیمان وجنوده سلیمان ولشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچکانست از توقف بحیثیتی که عرصه
تلف شوند وهم ولشکریان سلیمان لا یشعرون ندانند که شمارا پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل بسمع سلیمان رسانید
فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب بود من قولها از کفتار آن مور وکویند شادان وخرم بود بادراک مقال نمله آورده اند
که اورا طلبید وکفت ای مورچکان ندانستید که لشکر من ستم نکنند کفت دانستیم اما من مهتر این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست کفت
لشکر من بر هوا بودند چکونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که نظر بر کوکبه ودبدبه
تو کنند وبنظاره لشکر تو مشغول شوند واز ذکر خدای باز مانند ودر میدان غفلت پایمال خذلان کردند یا مملکت تو ببینند وآرزوی دنیا
در دل ایشان پدید آید ودنیی مبغوضه حقست در کشف الاسرار آورده که سلیمان ع ازوی پرسید که لشکر تو چنداست کفت من چهار هزار
سرهنک دارم زیر دست هر یکی را چهل هزار نقیبست وزیر دست هر نقیبی چهل هزار سوار کفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوری جواب داد
که یا نبی الله خدای تعالی مارا روی زمین می داد اختیار نکردیم ودر زیر زمین جای کرفتیم تا بجز خدای تعالی حال مارا نداند کفت ای
پیغامبر خدای آن عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بکوی کفت باد را مرکب ما ساخته غدوها شهر ورواحها شهر کفت دانی که این چه معنی
دارد یعنی هرچه ترا دادم از مملکت دنیی چون باد است درآید وبپاید ودرین معنی کفته اند شعر بر باد رفتی سحرگاه وشام ، سریر
سلیمان علیه السلام ، باخر نبینی که بر باد رفت ، خنک آنکه با دانش وداد رفت ، سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات
ملک علام کرد وقال وکفت رب اوزعنی ای پروردکار من مرا الهام ده ان اشکر بآنکه شکر کویم نعمتک التی آن نعمت ترا که بمحض کرم
انعمت علی انعام کردی بر من وعلی والدی وبکرم محض انعام فرمودی بر پدر ومادر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود وان اعمل صالحا
وآنکه بکنم کرداری شایسته که بفضل خود ترضاه بپسندی آنرا وادخلنی ودر آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندکان
ستوده خود در بهشت در بحر الحقایق آورده که تشبیه کرد وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا ونمله منذره را بنفس لوامه وسلیمانرا
بقلب وساکن را بحواس خمس واز تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهرست
چون ندیدی دمی سلیمانرا ، توچه دانی زبان مرغان را ، آورده اند که درهمین سفر بوادی بی آب رسیدند ووقت نماز درآمد سلیمانرا حاجت
که وضو سازد آب نبود ودلیل لشکر بر آب هدهد بودی اورا طلب کردند نیافتند وکفته اند سلیمان بر تخت بود ناکاه فرجه در منطقه طیور
پدید آمد آفتاب بروی افتاد نکاه کرد موضع هدهد خالی یافت به زیر تخت بود ناکاه بتفحص درآمد وتفقد الطیر وباز جست مرغانرا
هدهد در میان ایشان نبود فقال پس کفت ما لی چیست مرا که در خیل طیر لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد ام کان
یا هست من الغائبین از غایب شدکان ازین مجمع لاعذبنه هرآینه عذاب کنم اورا بجهت تادیب ومصلحت عذابا شدیدا عذاب سخت که پرهای

اورا بر کنم و اورا در آفتاب افکنم یا میان او و جفت او جدای حکم کنم یا او را با اضداد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خویش برانم
أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجت روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس
درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دیر و نه دور باز آمد سلیمان ع با او معاتبه آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطتُ مشاهده کردم و
دریافتم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآن چیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِن سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ
بخبری محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی
هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن عزم رفتم و دیدم سلیمان ع پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست
هدهد گفت إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده
است آن زن را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ است بر نسبت با او سلاطین دیگر
آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا یافتم آن زن
و گروه او که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکردند مر آفتاب را و می پرستیدند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ لَهُمُ و بیاراسته است
الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را
عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا
سجده نکنند لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي آن خدای که بتوانائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی
قطرات امطار را از آسمان ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ و میداند آنچه نهان دارند آفریدگان در دلهای خود
وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بزبانهای خود و حفص در هر دو محل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای بحق
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بجز او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی احاطه کرده مر آسمانها
و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بودن چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان
این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی و در فتوحات آورده که این سجده را سر خفی میگویند و موضع سجود مختلف
فیه است بعضی پس از قرائت و ما تعلنون سجده می کنند و برخی پس از تاویلات رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خود
باتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان ع سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنتَ یا بودی مِنَ
الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس سلیمان نامه نوشت و گفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ
تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانظُرْ پس به بین که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیزها باز
میگردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع می کنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل
یا شرحبیل بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل درین پادشاهی کرده بود او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه و در عین المعانی گفته
که بلقمه بنت شیصبا را بخواست و بلقیس از وی متولد شد و بعد از پدر ملک را او گرفت و خویشان مادر او از جن بودند مدد کردند و برای او

تخت بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او به سلیمان ع رسانیدی نامه نوشت و مهر نموده بهدهد
داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بوزیر تخت به پرواز آمد
ندما و مردمان در وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بند
هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه نمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت
او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمد و متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده
شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغامبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده
آن مرغی بود و این امر غریبی است یا بجهت تاکید آنکه مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه
دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد شعر
ای نام تو بهترین سرآغاز ۰ بی نام تو نامه کی کنم باز ۰ آرایش نامهاست نامت ۰ و آسایش سینها کلامت ۰ القصه بلقیس
گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِن سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمانست
وَإِنَّهُ و بدرستی که مضمون او اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید وَأْتُونِي و بیائید
بمن مُسْلِمِينَ گردن نهندگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد حال پریشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و
سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یک بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در
کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بگوئید مَا كُنتُ نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر
گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت
یعنی هم قوت داریم و هم عدت و هم لشکر داریم و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض تست و رای تو فَانظُرِي پس در نگر و به بین مَاذَا
تَأْمُرِينَ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه شعر اگر جنگ خواهی نبرد آوریم ۰ دل دشمنان زیر گرد آوریم ۰ و گر صلح جوئی ترا بنده ایم
بتسلیم حکمت سر افکنده ایم ۰ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نپسندید و گفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو
روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف می شود کما قال الله تبارک و تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستی که
پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند و او را بعضی خراب کنند وَجَعَلُوا و کرده اند أَعِزَّةَ
أَهْلِهَا عزیزان آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین می کنند تاکید قول اوست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
و بدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان ع و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه صلح است فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که از آنجا بِمَ بچه چیز
يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ باز میگردند فرستادگان اگر هدیه ما قبول کند ملک است و الا پیغامبر است پانصد غلام را لباس کنیزان پوشاند و پانصد جاریه
را بشکل غلامان بر آراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع کج سفته

فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بخشم و غضب در تو نگرد
که او پادشاهست و اگر بتازه رویی و خوش خویی با تو سخن گوید بدانکه پیغمبرست و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلمان و جواری
تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره جزع را که سفته بود برشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت
حال عرض کرد سلیمان بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسنگ طول و عرض او بود بدانها فرش انداختند
و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جانب میدان بداشتند و هریک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام
جداگانه صف برکشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند شعر با صد هزار دیده فلک در هزار قرن ◆ مجلس بدان تکلف و خوبی
ندیده بود ◆ منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش بدید و از هدایای خود شرمنده شد چون پیش تخت سلیمان رسید
آن حضرت با روی تازه تبسم کرده و پرسش کرد و فرمود که حقه را بیار دید که در وی در ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود
که تا در عقار را سوراخ کرد و دوده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید و آب طلبید غلمان
و جواری را فرمود که غبار راه و در روی بشویید مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی بر دستی
دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمن پس آن هنگام که
آمد رسول بلقیس بسلیمان ع و هدیه آورد قال اتمدونن گفت آیا مدد میدهید مرا بمال بخواسته و حال آنکه مال من از همه بیشتر است
فما آتانی الله پس آنچه عطا فرموده مرا خدای از ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم
تفرحون بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز حیوة دنیا مطمح نظر همت شما نیست شعر اگر پرواز کند جانب علو جوی های
دنی انداز نظر همتا و مردانست ◆ ارجع ای رسول باز گرد الیهم بسوی بلقیس و قوم او تا بیایند و اگر نیایند فلناتینهم بجنود
پس هر آینه بیاریم بریشان لشکرها که از غایت قوت و کثرت لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بها بآن لشکرها و
لنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا منها از بلده سبا اذلة در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند وهم صاغرون و ایشان
خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگه
بانان بران گماشت و در خانه قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان ع شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون
سلیمان بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمانرا بر سرایر جن اطلاع دهد و کار دیو به تنگ
آید صلاح آنست که طعنی زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نقش بندد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمدند
بموقف عرض رسانیدند که عقل و کمال بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است و
انگشت ندارد سلیمان ع در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملؤا گفت ای گروه بزرگان ایکم
کدام شما یاتینی بعرشها می آرد تخت بلقیس را قبل ان یاتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمانان چه هرگاه مسلمانان آمدند
گرفتن تخت او روا نیست بکر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تست یا نه و بجواب آن بر عقل او وقوف

یابد قال عفریت گفت دیو پلید ناخوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به من بیارم بتو قبل ان تقوم پیش از آنکه
برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان ع تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وانی علیه و بدرستی که من
بر حمل آن تخت لقوی توانایم امین و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان ع فرمود که زود تر
ازین خواهم قال الذی عنده گفت آنکس که نزدیک او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتاب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانسته و آنکس خضر بود ع یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب بدیشانست
و گفته آنحضرت سلیمان ع بود یا مردی مستجاب الدعوه که او را ایلیخا گفتندی یا ذو النون یا اسوع یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا
ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل ع و بیان تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف
برخیا که وزیر سلیمان بود گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک بسوی تو طرفک چشم
تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاده گفت یا حی یا
یا قیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام و بهر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود فرو رفت
و طرفة العین پیش تخت سلیمان ع از زمین برآمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود
فلما رآه پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقرا عنده قرار گرفته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل
آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءاشکر آیا شکر می گذارم ام اکفر یا ناسپاسی پیش می آرم ومن شکر
و هر که سپاس داری کند نعمت خدایرا فانما یشکر پس جزین نیست که سپاس داری می دارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب
دوام نعمت و مزید آنست ومن کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیازست از شکر گذاری
و ناسپاسی مردمان کریم کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا گفت سلیمان که بگردانید لها برای بلقیس عرشها
تخت او را یعنی هیأت و شکل آنرا تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر
بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سؤال اتهتدی آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را
ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه راه نمی یابند و نمی شناسند چیزها را فلما جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس بنزد سلیمان
و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قیل اهکذا عرشک گفتند او را آیا چنین است تخت تو قالت گفت کأنه هو گویا که آنست چنین
نگفت که هو هو از جهة آنکه احتمال داشت که تخت باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت واوتینا العلم و داده اند ما را
علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ع من قبلها پیش ازین معجزه وکنا مسلمین و هستیم ما گردن نهادگان حکم او را وصدها
و باز داشت خدای بلقیس را عبادت و توفیق ما کانت تعبد از آنچیزی بود که می پرستیدند من دون الله بجز خدای آفتاب را انها کانت بدرستی
که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهة امتحان پای وی فرموده بود تا
قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سپید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن آن

خانه همه آب می نمود پس بر سر سلیمان ع در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون به کوشک رسید قیل لها گفتند مر اورا ادخلی
الصرح درای در ساحت این قصر فلما رأته پس چون بدید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار و کشفت و برکشید دامن جامه
عن ساقیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او برپای آدمیان می ماند قال گفت ای بلقیس جامه برمکش انه بدرستی
که آنچه تو آب می پنداری صرح ممرد عرصه ایست ساده هموار من قواریر از آبگینه قالت رب گفت بلقیس که آفریدگار من انی ظلمت نفسی بدرستیکه
من ستم کردم بر نفس خود یعنی بپرستش آفتاب واسلمت واسلام آوردم مع سلیمان با سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم لله مرام
خدای را رب العالمین که پروردگار عالمیانست و در تزوج سلیمان ع وی را و مآل کار او بسیار سخن گفته اند در جواهر التفسیر آنجا مذکور
صاحب تأویلات فرموده جز ما تدم است هدهد بقوت مفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب
بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست است شعر انکس نه شهر آشنا نیست
داند که متاع ما کجا بیست ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را ان اعبدوا الله تا بگوید پرستید
خدای را فاذا هم پس آنگاه ایشان فریقان دو گروه شدند مؤمن و کافر یختصمون و بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر مخاصمه ایشان در
سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات قال یا قوم گفت
صالح ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب می کنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تأخیر می کنید آن آورده اند که چون
قوم تهدید می کنند که چون عذاب بیبینیم آنگاه توبه کنیم صالح فرمود لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمی کنید و بایمان و توبه از خدای آمرزش
نمی طلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قالوا اطیرنا گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن معک و بهر که با تست از
مؤمنان که تو تا آغاز دعوت کرده شدائد و محن روی بما آورده و جدائی در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح ع که فال شما از خیر
و شر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما نزد حبیب نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهت من تبدل نگردد شعر
قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروه آزموده شده اید
یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وکان فی المدینة و بودند در شهری که صالح ع می بود از زمین حجر
تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج بود که مباشر عقر ناقه
شدند یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند خالی
از صلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حال آنکه سوگند خورده بودند با یکدیگر با خدای تعالی
بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح ع واهله و بر کسان وی و میکشیم او را ثم لنقولن پس میگوئیم لولیه ولی
خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوئیم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر
لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وانا لصادقون و بدرستی که ما راستگویانیم
ومکروا مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و ولی دم او را گوئیم که ما نکرده ایم و خبر نداریم ومکرنا مکرا و مکر کرد

ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وهم لا یشعرون و ایشان آگاه نبودند
و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح ع مسجدی داشت در غاری و شبها نماز آنجا گذاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب
ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش
ناگاه سنگی بدیشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه حضرت جبرئیل
بمردند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم و بنگر که هلاک کردیم این نه تن را در غار وقومهم
و باقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خاویة در حالتی که خالی و خراب است
بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند ان فی ذلک بدرستی در آنچه با ثمود کردیم لآیة هر آینه عبرتیست لقوم یعلمون مر گروهی را که دانند
و بدان متعظ شوند وانجینا الذین آمنوا و برهانیدیم آنان را که گرویدند بصالح ع وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و
بدان سبب نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران را ع اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتأتون الفاحشة که آیا می آئید بعمل
زشت یعنی لواطه وانتم تبصرون و حال آنکه شما می دانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بر طریق اعلان میکنید و آن افحش
است ائنکم آیا شما لتأتون الرجال می آئید بمردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که برای شهوت مخلوق اند بل انتم بلکه
شما قوم تجهلون گروهی مردمید که نمی دانید عاقبت فعل خود را الجزو العشرون من اجزاء الثلثون فما کان پس نبود جواب قومه جواب
قوم لوط ع الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را با لوط ع من قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم
بدرستی که ایشان اناس یتطهرون مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک می دانند و ما را پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم
لوط را واهله و کسان او یعنی دختران او را الا امرأته لیکن زن او کانت قضا کردیم بودن او را من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب
وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانیست مطر المنذرین
باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله کفتیم لوط را که بگو ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره وسلام علی عباده
و سلام بر بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول
اصح آنست که مأمور بتحمید پیغامبر ماست صلی الله علیه و سلم که چون حق سبحانه درین سوره قصه‌های که دال است بر کمال قدرت چون
قصه موسی ع و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان ع و آنچه مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح
و لوط ع که بوی فرستاد و وقوف برادری نعمتی بزرگست پس وی را بحمد الهی امر فرمود و سلام بر بندگان گزیده که انبیا اند ع یا صحابه کبار
آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و نعت ایشان
خالیست از نکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم شعر هر بنده
که او گشت مشرف بسلامت البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت
آلله آیا خدای بحق خیر بهتر است اما یشرکون یا آنکه انباز میکنند مشرکان یا شریکان عاجز که می گیرند بهتر اند امن خلق السموات والارض

یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَأَنزَلَ لَكُم و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از
ابر مَاءً آبی فَأَنبَتْنَا پس برویانیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانائیم و بس
که برویانیم بآب باران حَدَائِقَ بوستانهای دیواربست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما
را أَن تُنبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد
او را درین افعال زیرا که او متفردست بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل می کنند از راه توحید یا شریک می
آرند بخدای و او را عدیل اثبات می کنند نعوذ بالله أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قرارگاه آدمیان
و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد درمیانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای
بلند که در و معدن تکون کرده و از حضیض او چشمها منشرح شود وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریا عذب و مالح یا دو
خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که به یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایل اند و آیا شریک با توان ایشان بهترست
أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد بکرم حق
سبحانه و تعالی و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا
امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفاء من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری
و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد شعر آن نیاز مریمی بودست
و درد • کان چنان طفلی سخن آغاز کرد • هر کجا دردی دوا آنجا بود • هر کجا فقری نوا آنجا بود • پیش حق یک ناله از روی نیاز
به که عمری بی نیاز اندر نماز • پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه بفضل و کرم خود اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی
را یعنی دفع کند از وی آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهترست یا آن خدائی که گردانید شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی
شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما دهد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدائی دیگر هست با خدای که درین
کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندکی یاد می کنید و گفته اند مراد بقلت عدم
است یعنی یاد نمی کنید مر خدا را و پرستش بتان می کنید آیا ایشان بهترند أَمَّن يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه می نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که می فرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت او
که بارانست أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نبوده اند بود تَعَالَى اللَّهُ برترست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز
می کنند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا آنچنان شریکی بهتر باشد أَمَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را
و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی بار دیگر در قیامت وَمَن يَرْزُقُكُم و آنکه روزی دهد شما را
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدای هست مَعَ اللَّهِ

شریک با خدای که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد إِن كُنتُمْ اگر هستید
شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه اله دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُل بگو ای
محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ هر که در آسمان و زمین است نا آمده و پوشیده را إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای میداند پس چنانچه
قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند مشرکان أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کدام وقت برانگیخته
خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسیده و
کامل نشده عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در
گمان اند مِنْهَا از وقوع بَلْ هُم مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر
پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَ
آبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک شوند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا بیرون آورندگانیم از گورها یا بیرون آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان فسحت حیوة
لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که ما وعده داده شدیم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِن قَبْلُ پیش از وعده حضرت محمد ص یعنی
همه انبیا علیهم السلام این وعده دادند و بتحقیق نه انجامید إِنْ هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهٔ پیشینیان
یعنی مانند افسانها که مجرد سخنیست بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگو بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام گناهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و
اعراض مشرکان وَلَا تَكُن و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه
داشت تو منم شعر غم مخور زان رو که غمخوارت منم • و ز همه بدها نگه دارت منم • از تو کاغیار بر تابند رو • این جهان و
آن جهان یار تو منم وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما
راست گویان مخاطب حضرت پیغامبرست صلی الله علیه و سلم و اصحاب رض که پیوسته کفار را تحذیر می نمودند قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ بگو شاید
آنکه باشد که بحکم الهی بپیوندند بشما و از پی درآید شما را رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي بعضی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می کنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب
روز بدر بود یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمی کند
در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمی کنند و حق نعمت تاخیر عذاب را
نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق که پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه می داند مَا تُكِنُّ آنچه بپوشد صُدُورُهُمْ دلهای کفار را از حقد و حسد
بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در
آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ
بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در آن چیز
يَخْتَلِفُونَ اختلاف می کنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بشت

ودوزخ وقصه عزیر وعیسی ع وَاِنَّهُ وبدرستی که قرآن لَهُدًی راه نمونیست وَرَحْمَةٌ وبخشایش لِلْمُؤْمِنِينَ مرکرویدکانرا چه ایشان
منتفع اند بدان اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خداوندتو یَقْضِی داوری کند بَيْنَهُمْ میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست ودرستخود وَهُوَ
الْعَزِيزُ واوست غالب که حکم اورا ردنتوان کرد الْعَلِيمُ اوست دانا بحقیقت آنچه حکم می‌کند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللّٰهِ برخدای
واز دشمنی معاندان باک مدار اِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راه راست روشنی یعنی راه تو راست وکار تو درستست اِنَّكَ بتحقیق
که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى سخن نمی‌توانی شنوانید مردکانرا یعنی مرده دلان کفرهٔ فهم سخن تو نمی‌تواند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ونمی‌توانی شنوانید
کرانرا آوازخواندن اِذَا وَلَّوْا چون برکردند مُدْبِرِينَ پشت بر کرداستکان یعنی ایشانرا کوش دل کرانست واز استماع قرآن اعراض می‌کنند
وروی بیکرداند پس شابه کران باشند درناشنودن خصوصا کی برکردد وپشت برداعی خود کند درآن محل استماع او مشکل ترست
ورمزواشارت رانیز فهم کند وَمَا اَنْتَ ونیستی بِهَادِی الْعُمْیِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ازکمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود
الابصر بصیرت وایشان ندارند اِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مکر کسی را که بکرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا
کرویدکان فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان کردن نهندکانند فرمان را ومخلصان ومتخصصان عالم ایشانند شعر کوش باطن نهاده بر فرمان
دیدهٔ دل کشاده درعرفان ● زنده ازنفحهای کلشن قدس ● معتکف درفضای معهد انس ● جزه الله مضایق لاشئ بقل الله
ثم ذرهم پی وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود قول یعنی واجب کردد عذاب وسخط رب الارباب عَلَيْهِمْ برآدمیان وقتی که دست از امر
معروف ونهی منکر بازدارند اَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن کوید با ایشان اَنَّ
النَّاسَ انکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما ازوعد ووعید وحشر ونشر باآیات قدرت ودلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یعنی یقین
نمی‌آرند یعنی درآن متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست ازعلامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون
زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابة الارض از زمین بیرون آورد چنانچه ناقهٔ صالح را ازسنک بیرون آورد وآن دابه کویا باشد ودر حدیث
آمده که خروج دابة الارض وطلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هرکدام پیش بود آن دیکر برعقبش ع کردد واز کتب بعضی ایمه چنان
معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب واول آیات ارض خروج دابه واوجانوریست طولش شصت
کز وچهار قایمه دارد واورازغب باشد ودوبال دارد ودر تیز روی هیچ هاربی ازو فوت نشود وهیچ طالب اورا درنیابد روی او چون
روی مردم بود اما درغایت روشنی ودرخشندکی ودرتیسیر از ابن الزبیر نقل کرده که سراو شبیه سرکاو باشد ودرعین المعانی آورده
که چشم او چون چشم خوک بود وکوش او چون کوش فیل وشاخ او چون شاخ کاو کوهی ولون او مثل لون پلنک وکردنش چون کردن
شترمرغ وسینه او چون سینهٔ شیر وپهلویش چون پهلوی یوز ودمش چون دنبهٔ قوچ وقوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه
صفا یا میان صفا ومروه یا کوه اجیاد یا وادی از اودیهٔ تهامه یا بحر سدوم ودرحدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید
ودرکتاب علامات الساعة آورده اندکه از رکن خانهٔ کعبه برآید ومردم می‌نکرند ما دام که آفتاب سیری کند وبلند میشود بعد از سه روز
ثلث بیرون آید بعضی برآنند که جز سرکردن اواززمین بیرون نیاید وقول اشهر آنست که تمام او بیرون آید عصای موسی وخاتم سلیمان ع

نمیبندکرم

ظاهر

باا ود

با او بود روی مؤمنان بعصای موسی ع مس کند سفید کردد وخاتم سلیمان بمیان دوچشم ایشان مالد روی ایشان
سیاه شود وکسی نماند در دنیا بکر سفید روی یا سیاه روی ومردم یکدیکر را بنام ولقب نخوانند بلکه سفیدروی را میکویند ای
بهشتی وسیاه روی را میکویند ای دوزخی وازینست که بعضی معنی آیة برین وجه کفته اند که چون واقع شود قول ما به تمیز مؤمنان
از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ ویاد کن روزی راکه حشر کنیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ ازهرامتی فَوْجًا کروهی که رؤسا
واشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ ازانهاکه تکذیب می‌کنند بِآيَاتِنَا بآیة کلام یا بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان بازداشته می‌شوند تا
اراذل واسافل قوم بدیشان رسند حَتّٰی اِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بمحشرکاه قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِی کوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال
وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی دران تأمل نکردید وبکنه آن نرسیدید اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چیز
بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از انکه بخدای ورسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ وواقع شود قول یعنی فرود آید
غذاب عَلَيْهِمْ بریشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نکویند بعذر خواهی جهة
شغل بعقوبات نامتناهی اَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند منکران حشر اَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ انکه ما کردانیم شب را نیز لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام کیرند
در وبخواب واستراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور
ظلمت بروجه مخصوص لَاٰيَاتٍ هرآینه نشانهاست ببعث ونشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مرکروهی راکه تصدیق کنند یعنی انکه قادرست بر ابدال
روز وشب از یکدیکر هرآینه قدرت دارد برابدال موت بحیات در سواد ابدان موتی وبخواب وبیداری نیز که در روز وشب از یکدیکر هر
آینه قدرت دارد برابدال موت برحیوة در ابدان موتی وبخواب وبیداری نیز که در روز وشب واقعست استدلال می‌توان کرد بر مرده که
زندکی وَيَوْمَ يُنْفَخُ ویاد کن روزهای راکه دمیده شود فِی الصُّورِ درصور فَفَزِعَ پس بترسند از هول وهیبت آن مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ هرکه در
آسمانهاست وَمَنْ فِی الْاَرْضِ وهرکه در زمین هاست ایراد فزع بصیغهٔ ماضی بجهت تحقیق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک
خواهند شد اهل آسمان وزمین اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ مکر انکس که خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت ودوزخ یا شهدا یا اسرافیل یا نافخ است یا
چهار ملک مقرب که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ع یا موسی ع که او در طور صعقه بوده ودر تیسیر کوید که آن ادریس است ع
وَكُلٌّ وهمه مردمان اَتَوْهُ آینده کانند بموقف وحفص اتوه خواند بصیغهٔ جمع ماضی بمعنی مستقبل اند یعنی همه بیایند بعرصه کاه دَاخِرِينَ
خوار شدکان وَتَرَى الْجِبَالَ وبینی کوهها را دران روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِیَ وحال انکه آن جبال تَمُرُّ میرود
ومیکذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت وآن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت واحد حرکت کنند نیک ظاهر نیست
خبا بجه درسیر سحاب شاهد میرود ومحقق نموده که اولیا نیز درمیان خلق بر حد رسوم واقفانند وخلق از حرکات بواطن ایشان که بیک
دم هزار عالم طی کنند خبر ندارند شعر تومبین این پایها را بر زمین ● زانکه بر دل میرود عاشق یقین ● از ره ومنزل کوتاه ودراز
دل چه داند کوست مست دلنواز ● آن دراز وکوته اوصاف تنست ● رفتن ارواح دیکر رفتن است ● دست نه وپای نه دوتاقدم
اینجا که تا خت جانها از عدم صُنْعَ اللّٰهِ بکرد خدای کردنی اَلَّذِیْۤ اَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد كُلَّ شَیْءٍ آفریدن همه چیزها را دیار ا شبه

کشاید انه خبیر بدرستی که او داناست بما تفعلون بآنچه شما می‌کنید من جاء بالحسنة هر که بیاید به نیکویی فله خیر پس او را جزاییست بهتر
منها ازان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را ده عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دانند پس ما او را چیزی حاصل است ازان
کلمه وهم و نیکویان من فزع از ترس و هول یومئذ آمنون آن روز قیامت ایمن‌اند ومن جاء و هر که بیاید بالسیئة ببدی که آن شرکست فکبت
پس نگون کرده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هل تجزون و گویند آیا جزا داده
شوید یعنی جزا نداده‌اند شما را الا ما کنتم مگر آنچه بودید که در دنیا تعملون میکردید انما امرت جزین نیست که فرموده شده‌ام من ان اعبد بانکه
پرستش کنم رب هذه البلدة خداوند این شهر را که مکه است الذی آن خداوندی که بجهت حرمت حرمها حرام کرد این بلده را تا خارهای او را
نمی زنند و حشیش او را نمی درونند و صید او را نمی رمانند وله و مر خداوند این بلده راست کل شیء همه چیزها یعنی مخلوق و مملوک وی اند
وامرت و مامور شده‌ام ان اکون بانکه باشم من المسلمین از استادگان بر ملت اسلام وان اتلو القرآن و بانکه تلاوت کنم قرآن او
بر قرائت آن محافظت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت دین او فانما یهتدی پس
جزین نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع آن بوی بازمیگردد ومن ضل و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در این امور
فقل پس بگوی ای محمد انما انا جزین نیست که من من المنذرین از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی رسد
وقل الحمد لله و بگو ثنا و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سیریکم زود باشد که بنماید خدای شما را آیاته
نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعهٔ بدر است و در آخرت که عذاب ابدیست فتعرفونها
پس بشناسید آن آیتها را ولیکن آن شناختن دران محل شما را نفع نکند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل بیخبر عما تعملون از آنچه می
کنند مشرکان و حفص بخطاب خوانده یعنی از آنچه شما می‌کنید پس تاخیر عذاب ایشان بنا بر حکمتست که سر آنرا هم او داند پس
جرم آوردی و بردی پیش و پس ● حکمت آنرا نداند جز تو کس ● سورة القصص مکیة ثمانی و ثمانون بسم الله الرحمن الرحیم
طسم امام شافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را بسبب محافظت قرآن که داینده از تطرق سمات زیاده و نقصان و نیز مشار
الیه در آیه و انا له لحافظون این حروف امام قشیری آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان
از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدای سلمی روح الله درجه گوید میم عبارتست از
الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق آورده که میم اشارتست بمنت خالق بر کافهٔ خلایق
در قیام بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرادات و گفته‌اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و اسکندریه و مکه جوابش این که
تلک آیات الکتاب المبین اینهای کتابیست روشن یا روشن کننده طریق حق نتلوا میخوانیم یعنی میخوانیم بزبان جبرئیل علیک بر تو
من نبأ موسی و فرعون یعنی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق میکنند ان فرعون بدرستی که فرعون علا
بر تعجب و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر وجعل اهلها و کرد اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه و هر گروهی
را بکاری نامزد کرد یستضعف بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم میکشت ٥

پسران

پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بیاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران
بنی اسرائیل را بکشتند ویستحیی نساءهم و زنده می‌گذاشت زنان ایشان را برای خدمت خویشتن قبط انه کان من المفسدین بدرستی که فرعون بود
از تباه کاران که جرات می‌نمود در قتل اولاد پیغامبران و آزادان را به بندگی میگرفت ونرید و ما خواستیم ان نمن آنکه منت نهیم علی الذین
استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بانکه برهانیم ایشان را از بلا
و شدت فرعون ونجعلهم و سازیم ایشان را ائمة پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح ونجعلهم الوارثین و گردانیم ایشان را وارثان
اموال و امتعه و املاک فرعونیان ونمکن و جای دهیم لهم مر ایشان را فی الارض در زمین مصر و شام ونری و بنماییم فرعون و هامان فرعون
و وزیر او هامان وجنودهما و لشکرهای ایشان را منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند که حذر میکردند ازان چون زوال ملک و هلاک
ایشان بر دست دشمنان و دیدن این صورت را در وقتی که در دریا علامت غرق شدن شاهده کردند بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل
دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و سرافراز
شدند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد شعر ای ستمکار بد اندیش ازان روز بترس
که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه ● آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی ● بشماتت کند آن روز بسوی تو نگاه ● آورده‌اند که
فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز با ایشان موکل ساخت که هر حامله که فرزند آید فی الحال بکشند قابله
بر مادر موسی ع موکل بود در حین وضع حمل حاضر شود اما آخر حاضر شد و موسی را ع فرا گرفت و در روی نگریسته و الجمال وی گشت
و محبت عظیم ازان مولود در دل او پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود اما
مرده و آنرا در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از همسایگان و اقربا نبیند مادر موسی ع سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت
و تولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن آتش
کرده بودند افکندند و آن گروه بچه نا دیده از خانه بیرون رفتند و مادر بر تنور آمد دید که آتش گل و ریحان شده و موسی ع با آن بازی
میکند القصه او را مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می‌بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر تفحص و تجسس مشغول
شدند در این وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید واوحینا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده است که
شاید که رسولی فرستاده باشند از ملائکه و غیر آن الی ام موسی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او نوحابد بنون در
اول لام و در تیسیر و عین المعانی گفته یوخابذ بیای مثناة تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را ان ارضعیه آنکه شیر ده و بپرور
او را فاذا خفت پس چون ترسی علیه بر وی و فهم کنی که مردم دانسته و قصد او خواهند کرد فالقیه پس بیفکن او را فی الیم در دریا مراد
آب نیل است بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی با آب نیل افکن ولا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد ولا تحزنی و اندوه مبر در
مفارقت او انا بدرستی که ما رادوه باز گرداننده‌ایم الیک بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وجاعلوه و گرداننده‌ایم او را من
المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان در تفحص و تجسس ابناء

بنی اسرائیل بمبالغه دارند بنجاری را که آشنای عمران بود فرمود که صندوقی بتراشید و آن نجار خربیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون
صندوق تمام کرد به مادر موسی تسلیم کرد در خاطرش گذشت که او کودکی دارد میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد کاشته
فرعون آمد خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانهٔ خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و دعا می کند چشمش نابینا
گشت دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادید بدو ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی
صندوق را بقیر بیندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود که به
علت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خورد سالی یافته شود و این علت با آب دهن او زائل گردد
و دران روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار رود نیل انتظار آمدن انسان موعود می بردند که ناگاه آن صندوق بر
روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرید و بیارید فالتقطه پس فراگرفتند موسی را مع آل فرعون کسان فرعون
لیکون تا که دیا باشد لهم مر فرعونیانرا عدوا دشمنی مر مردان را که بسبب فرعون غرق شوند وحزنا و اندوه بزرگ مر زنان که ایشا
بیوه گردد یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشانرا ان فرعون بدرستی که فرعون وهامان وجنودهما و لشکرهای ایشان هر دو کانوا
خاطئین بودند خطا کاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت گشاده شد موسی را دید محبت او در دل حاضران و ناظران
پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته باشد مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت از منجمان
شنیده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون می ترسیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج
کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند در حال زائل گشت ع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت وقالت
امرات فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که عمه موسی بود
و بر هر تقدیر گفت با فرعون قرت عین این کودک روشنی چشم است لی و لک مرا و ترا بسبب او فرزند شفا یافت لا تقتلوه مکشید
او را لفظ جمع گفت برای تعظیم عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین او لائح است او
نتخذه یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی که اهلیت آن دارد فرعون او را با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وهم و حال
آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون نمی دانستند که هلاک ایشان بر دست او شد واصبح و گشت فواد ام موسی دل مادر
موسی فارغا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و بی قرار شد ان کادت بدرستی که نزدیک شد که
از اضطراب لتبدی به آشکارا کند قصهٔ موسی را و گوید این فرزند منست مکشید تو گوئی آنست که چون شنید که او را آسیه بفرزندی بردا شته
دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بود که بر نهادیم علی قلبها بر
دل او یعنی به بستیم محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد من المؤمنین از باور دارندگان بوعدهٔ ما در امر آنچه
ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت و گفت مادر موسی ع لاخته مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او را غالب بن
یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قصیه بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثم بدر بارگاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را

عن جنب از دور در کنار آسیه وهم لا یشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر وی است وحرمنا و حرام کردیم علیه المراضع بر موسی
شیر دایگانرا من قبل پیش از آمدن خواهر آورده اند که هشت شبانروز موسی ع شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیجان شدند اما موسی
انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمدی میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطرب است فقالت پس گفت هل ادلکم
آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت بر اهل خانه که از روی شفقت یکفلونه در پذیرند این کودک را لکم برای شما وهم و آنها اهل بیت له
ناصحون مر او را نیک خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را
بگیرید که او میداند که این از کدام خانه زاده است کلثم دریافت گفت بدین معنی گفتم وهم للملک ناصحون یعنی نیک خواه فرعون اند ازان
کودک پس ویرا دلداری داده گفتند برو و آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی برکنار فرعون بود و هر چند
دایه ها آورده بودند موسی بر ایشان میداشت موسی روی از وی برمی تافت و شیر او را نمی مستد چون او را برکنار مادر نهادند و بوی مادر به
مشام وی رسید بوی متوجه گشته بپستانش فرا گرفت شعر بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ◆ از یار آشنا سخن آشنا شنید
فرعون گفت تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ
طفلی نزد من نیاوردند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجری مقرر کردند و بدو سپرد مادر موسی را گفت بخانهٔ خود ببر و در هفته یک
روز پیش ما آر پس مادر موسی او را برگرفت و شادمان و خوشدل روی بخانهٔ خود نهاد و وعدهٔ حضرت الهی راست شد چنانچه فرمود فرددناه
پس باز گردانیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی تقر تا روشن شود عینها چشم او بفرزند ولا تحزن و اندوهناک نشود بفراق او
ولتعلم و تا بداند بعلم شاهد ان وعد الله که وعدهٔ خدای حق راستست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون بودند
که نمیدانستند ولما بلغ و آن هنگام که رسید موسی ع اشده بغایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگیست تا چهل سالگی واستوی
و راست شد و بکمال رسید و عقل و دران سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتیناه دادیم او را حکما نبوت
وعلما و دانش در دین وکذلک و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا ذکر ایتا
نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است یعنی چنانچه او را باز رسانیدیم نبوت هم دادیم ودخل المدینة و درآمد موسی
بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا به بلاد جابین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه
و نمود اول اشهر ست که بمصر درآمد علی حین غفلة بر هنگام غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که دران وقت هر
کس بمهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله درآمد فوجد پس یافت فیها دران شهر رجلین دو مرد یقتتلان خصومت میکردند
هذا من شیعته آن یکی از پیروان موسی ع یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند سبحا وهذا و آن یکی دیگر من عدوه از دشمنان او یعنی
از قبط نام او فاتون یا فلیتون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی ع آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد
خواست بموسی الذی من شیعته آنکس که از قوم او بود علی الذی بر آنکس که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی
بر دفع قبطی موسی ع قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را

وگفته اند حکم کرد خدای او را بمرگ پس مرد موسی بعد از کشتن او قال هذا گفت این کار من عمل الشیطان از عمل شیطان او را اغوا کند
نه عمل امثال من انه بدرستی که این شیطان عدو دشمنیست مضل گمراه کننده مبین هویدا دشمنی او و چون پیغامبران از
نافرمانی خدای بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا بطریق سهو و آن بر نسبت رتبهٔ ایشان دینی باشد پس موسی ع بطریق
مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر تو بدان
فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای وی را باستغفار وی انه هو الغفور الرحیم بدرستی که خدای آمرزنده است مر
بندگان را مهربانست برایشان قال رب گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بما انعمت علی بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن
که توبه میکنم فلن اکون پس نباشم هرگز ظهیرا هم پشت و یار للمجرمین مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی و خیانتی
همچو معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبط فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینة در آن شهر خائفا ترسان و هراسان یترقب انتظار
می برد و منتظر حدیثی بود که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فاذا الذی استنصره پس ناگاه آنکسی که طلب یاری میکرد از و بالامس دی
روز یستصرخه باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قال له موسی گفت موسی مر آن بنی اسرائیل را انک بدرستی که تو لغوی مبین
مردی گمراهی پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما ان اراد پس آن هنگام که خواست موسی ع ان یبطش بالذی هو
آنکه بگیرد آنکس را که او عدو لهما دشمنست مر موسی و بنی اسرائیل را و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال
یا موسی گفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی آنکه بکشی مرا کما قتلت همچنانکه کشتی نفسا بالامس نفسی را دی روز ان ترید
نمیخواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی جبارا گردن کشی نامهربان بی عاقبتی خونریز فی الارض در زمین مصر وما ترید ان تکون و نمیخواهی
آنکه باشی من المصلحین از صلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید دانست که قاتل خباز را موسی ع کشته بود خبر بفرعون
رسانید و او با ارکان مشاورت کرد قرار بر قتل موسی ع شد خربیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شد متوجه موسی ع شد وجاء رجل و آمد
مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنارهٔ شهر بود یسعی شتاب میکرد تا بموسی ع
رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملأ بدرستی که اشراف قوم یأتمرون مشاورت می کنند و تدبیر می انگیزند بک بسبب تو لیقتلوک
تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر انی لک بدرستی که من ترا من الناصحین از نیکوخواهان و مهربانانم فخرج
پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار می برد
که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده مرا و باز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و
کسان او در روضه آورده که جبرئیل ع آمد و گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو و او را بر راه آورده موسی ع قدم در آن صوب نهاد ولما
توجه و آن هنگام که متوجه شد تلقاء مدین بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بود صلوات الله علیه
و از مصر تا آنجا هشت روزه راهست موسی ع راه نمیدانست قال گفت عسی ربی شاید که آنکه خداوند من ان یهدینی راه نماید مرا سواء السبیل
راه راست تا مدین پس موسی هفت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سبکی نموده که روی مبارک بناحیهٔ مدین داشت اما

دلش بحضرت ذوالمنن بود و سالک بیداء مدین بهمراهی عشق شوق لقای محبوب شعر غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ولما ورد و آن هنگام که برسید ماء مدین بآب مدین و آن چاهی بود بر کنارهٔ شهر
وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس گروهی را از مردمان که آنجا جمع شده یسقون آب میدهند مواشی خود را ووجد و یافت من
دونهم از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان امرأتین دو زن را تذودان که میرانند گوسفندان خود را تا با رمهٔ دیگران مختلط
نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا می باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قال گفت ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان
را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی یصدر
الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مددکاری
نداریم وابونا و پدر ما شیخ کبیر پیریست سال بزرگ طاقت نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند ایشان دختران برادرزادهٔ شعیب
بودند که او را شیرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب ع بودند بزرگتر صفرا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفورا چون موسی ع
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این عجزگان را چرا انتظار میدهید و لاغنام ایشان را سیراب سازید تا زود
بخانهٔ خود باز روند ایشان از روی تهکم گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی ع فرا پیش آمد و آنها را نظر بر میان
دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بطرف رفته بنظاره بایستادند موسی ع بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او به تنها بانکه هشت
شبانروز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان را سیراب کرد و گفته اند بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه
تنها بر داشت و بدلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان بر رفتند
ثم تولی پس باز گشت موسی ع الی الظل بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فقال رب پس گفت ای خداوند من انی بدرستی که من لما انزلت
بر آن چیزی که بفرستی الی بسوی من من خیر از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فقیر محتاج باین برای آنچه فرستادی
بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم شعر با فقر بسازم
که مرا فقر خوش است ❁ که هیچ ندارم چه تو دارم همه هست ❁ اما چون دختران شعیب دیر روز زودتر بخانه آمدند و پدر از سبب
زودی معاودت پرسید و قصه بتمامی عرضه کردند دختر خورد را فرمود تا برود و او را بیاورد فجاءته پس آمد بسوی موسی ع احدیهما یکی از آن
دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت علی استحیاء بر طریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قالت ان ابی گفت بدرستی که پدر من
یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت لنا مزد آنکه دادی اغنام ما را برای ما موسی ع بجهت زیارت شعیب و تقرب
آشنائی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که میرفتند باد می آمد و جامهٔ صفورا را از بعضی اعضای او بر میداشت موسی فرمود که تو
از عقب من می آی و مرا بسخن دلالت براه میکن فلما جاءه پس آن هنگام که آمد موسی ع نزد شعیب علیه السلام وقص علیه القصص و خواند
بر وی و باز گفت قصهٔ خود را شعیب دانست که آواز اهل بیت نبوتست قال لا تخف گفت مترس نجوت من القوم الظالمین رهائی یافتی از
گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشانرا برین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی ع از خوردن آن امتناع

نمود که ما کار دنیا را با آخرت نمی فروشیم یعنی سقای اغنام برای خدای کردیم نه برای جزا شعیب ع فرمود که این طعام نه مزد کار توست بلکه
عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را مهمانی کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروّت اقتضای آن می کند که رد
نکنی که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی ع ازان طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی ازان دو زن و آن
صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ
مزدور توانا و امین باشد تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر ازوی پرسید که تو امانت و قوت او از کجا
معلوم کردهٔ صفورا قصهٔ کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآن که از عقب وی رود باز گفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافته
قَالَ گفت إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي
بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدرانرا
بوده و ایشان می گرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است
نزد امام اعظم بخلاف شافعی و گفته اند معنی آیه اینست که مراد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو بصداق دختر من آنست که هشت سال شبانی
من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کرده باشی
و شرط کرم بجای آورده وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام ده سال یا مناقشه در مراعات اوقات و استقصای
اعمال یعنی ترا کاری فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ
از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَٰلِكَ گفت موسی ع که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و تو
قایمست که هیچ خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سالست قَضَيْتُ بگذارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس
تعدی و افزونی جستن نیست عَلَيَّ بر من یعنی اهل را از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ و خدای بر آنچه میگوییم و شرط میکنیم
وَكِيلٌ گواهست یا بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپارم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آیم شعر
گر لطف تو یاری ننماید ز نخست هم عهد شکسته است و هم پیمان سست فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ پس آن هنگام که بگذارد موسی
مدت خود را در خبر هست که اقضی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازت
شعیب ع متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شب تاریک و سرد که راه گم کرده بود و زنش را
وضع حمل رسیده و اغنام از برف و باد و رعد متفرق شده و از مقدمه آتش جستن آنَسَ بدید مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه طور نَارًا
آتشی قَالَ گفت موسی لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر کسان خود را که درنگ کنید درهمین مکان که إِنِّي آنَسْتُ نَارًا بدرستی که من دیدم آتش را لَعَلِّي
آتِيكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ ازان آتش خبری یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست
أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پاره بیارم ازان آتش لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید شما خود را گرم سازید بدان فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون آمد بدان آتش
نُودِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ از کنارهٔ رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ

الْمُبَارَكَةِ در جایگاه برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا عوسج یا عناب أَنْ يَا مُوسَىٰ آنکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم
خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتش سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شوق لقای
حضرت معبود مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد شعر هست درونم آتشی روشن
نمیدانم که چیست • این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر • موسی ع از ندای ان یا موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شده در پیش
درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین و دیگر وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و آنکه بیفکن عصای خود را
موسی عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَآهَا پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت تَهْتَزُّ حرکت می کند كَأَنَّهَا جَانٌّ گویا که او ماریست
جنبنده که در عرف آنرا تیر مار گویند وَلَّىٰ مُدْبِرًا برگشت هزیمت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب کسان
خود نهاده متوجه شد ندا رسید که يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس ازین مار إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْآمِنِينَ از امان یافتگان
اسْلُكْ يَدَكَ در آر دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان جامهٔ خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی یعنی
سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ و جمع کن بسوی خود جَنَاحَكَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ
الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانچه مردم ترسناک کنند فَذَانِكَ پس این دو یعنی عصا و ید
بیضا بُرْهَانَانِ دو حجت و علامت اند مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو و بدین معجزه برو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ هستند گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی که ای آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا بدرستی
که من کشته ام از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس می ترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه بکشند مرا بقصاص آن وَأَخِي هَارُونُ و برادر من هارون هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا
او فصیح ترست از من از جهت زبان آوری و سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ رِدْءًا با من یار و مددکار يُصَدِّقُنِي تا مرا تصدیق
کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان
و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بفزاییم نیروی ترا
بِأَخِيكَ ببرادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطَانًا غلبه و تسلط بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان إِلَيْكُمَا بشما یعنی بر شما استیلا
نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد بروید هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ
و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما غالبست و امداد و اعانت ما مر اولیا را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزهای بَيِّنَاتٍ روشن و هویدا
قَالُوا گفتند فرعونیان مَا هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادویی مُفْتَرًى بر بافته و ساختهٔ او که دیگری مثل این نکرده و نساخته ایم وَمَا سَمِعْنَا
و نشنیده ایم بِهَٰذَا بمثل این سخن یعنی که مثل این بوده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند
که در روزگار ایشان و آباء ایشان ساحران بوده اند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ
بکسی که آمد براه نمودن از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ و داناست بکسی

که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان
إنه بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون رستکار نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون و کفت فرعون یا ایها الملأ ای کروه
بزرکان ما علمت لکم ندانسته ام من مر شما را من إله هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم او کنید غیری جز من و موسی میکوید خدای دیکر هست که
آفریدکار آسمانهاست فأوقد لی پس برافروز از برای من آتشی یا هامان علی الطین ای هامان بر کل تا پخته شود و در بنا او را استحکامی بود
آورده اند که اول کسی که به پختن خشت فرمود فرعون لعین بود که وزیر خود را کفت خشت پخته بساز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی
بلند که مرا او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی أطلع شاید بر روم و برشوم إلی إله موسی بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع کردم و به
بینم که جا است که موسی میکوید وإنی و بدرستی که من لأظنه کمان میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ کویان فرعون تصور کرده بود
که حق سبحانه جسم و جسمانیست و بر آسمان مکانی دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی او انسان بود که شعر
با مکان آفرین مکان چکند • آسمان کر بر آسمان چکند • نه مکان ره برد بدو نه زمان • نه بیان زو خبر دهد نه عیان • صاحب کشاف
آورده که هامان ملعون پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و به طبخ اجر و پختن کچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و
بنای رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود شعر چنان بلند بنای که عقل نتوانست کند فکر فکندن بکوشه
بامش • در زاد المسیر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون لعین به بالای برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد
چون در نکریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین می دید منفعل کشته کفت تا تیر بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون
آلوده باز کردید فرعون کفت بکشتم نعوذ بالله خدای موسی را حق سبحانه فرستاد جبرئیل را ع تا پر مبارک خویش با بال صرح زد و سه پاره
ساخت یک قطعه بلشکرکاه فرعون فرود آمد و هزاران هزار قبطی کشته شد و قطعه دیکر در دریا افتاد و دیکر بجانب مغرب و هیچکس
از استادان و مزدوران زنده نماندند و فرعون با وجود این حال متنبه نشد و غرور او روی باز دیاد نهاد واستکبر هو وجنوده و کردن
کشی کردند فرعون و لشکرهای او فی الأرض بغیر الحق در زمین مصر بی استحقاق و سزاواری وظنوا أنهم و کمان بردند انکه ایشان
إلینا لا یرجعون بسوی مکافات ما باز کردیده نخواهند شد به بعث و نشر فأخذناه وجنوده پس بکرفتیم او را و سپاه او را فنبذناهم پس در
افکندیم ایشانرا فی الیم در دریا طبه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس در نکر ای محمد که چکونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران
یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم و کردانیدیم ایشانرا درین جهان أئمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال
خود مردمانرا یدعون میخوانند إلی النار بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیامة و روز
رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از یشان باز نخواهد کرفت وأتبعناهم و از پی در آوردیم ایشانرا یعنی
بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت مرایا ملایکه و مومنان بر ایشان لعن می کنند ویوم القیامة و روز قیامت
هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان یا رانده کانند ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسى الکتاب موسی را توریة من بعد از پس انکه
ما أهلکنا القرون الأولى هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بصائر در حالتی که

این کتاب

این کتاب حکم و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بکشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدى و راه نماینده باحکام شرع و
رحمة و بخشایش برای متابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب
الغربی بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت قرب بوده از مقام موسی ع یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إذ قضینا چون
کذاردیم إلى موسى الأمر بسوی موسی ع وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از کواهان بامر و ارسال او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن
ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای انکه أنشأنا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف کروهی بعد از کروهی فتطاول پس دراز شد
علیهم العمر بر ایشان زندکانی چون مدتهای مدید بر اهل این قرنها کذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس
نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدکار نتواند بود وما کنت ثاویا و تو نبودی
مقیم فی أهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم تتلوا بخوانی علیهم آیاتنا بر ایشان آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب چنانچه
شاکردان بر استادان خوانند چون در مدین نبودی تا این قصها تعلیم کیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده
ترا ازین قصها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و توریة بدو دادیم و در زاد المسیر
آورده نقل از ابو هریره رض که ندا کرد امت حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم و نواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی کفت الهی در توریة
میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و جلال ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغامبر خواهند بود خطاب رسید
که ایشان امت محمد اند صلی الله علیه وسلم موسی ع آرزو برد که ایشانرا ببیند حق سبحانه فرمود اکنون زمان ظهور ایشان نیست اکر
خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب لبیک اللهم لبیک جواب دادند و چون موسی را علیه
آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز کرداند فرمود که عطا دادم شما را پیش از انکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از انکه آمرزش
طلبید زهی رتبت این طایفه امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن برین وجه مژده یافته اند شعر
حق لطف کرده داد بما هرچه بهترست • وین بهتر از همه است که او نیز آن ماست • وجود این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم لاجرم با او میکوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم ولکن و لیکن ترا خبر کردیم رحمة از جهت بخشش که
واقع است من ربک از آفریدکار تو و ترا این قصها در آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما ما أتاهم کروهی که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم
کننده من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت بوده و اکر چه اسمعیل را بعرب فرستاده بودند و مدتی متمادی
کذشته درین زمان آنحضرت را صلعم فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند کیرند ولولا أن تصیبهم و اکر نه آن بودی که بدیشان
مصیبة عقوبتی رسد بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است أیدیهم دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت
فیقولوا پس کفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردکار ما لولا أرسلت چرا نفرستادی إلینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام
بما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردیم آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودیم ونکون من المؤمنین و بودیم از کرویدکان بتو و رسول
تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اکر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغامبر بما نیامد و بحق ما را دعوت نکرد هر اینه عذا

بدیشان محمد بستادیم آورده اند که رهط قریش در باب حضرت پیغامبر صلعم از یهود سوال کردند و ایشان به نبوت اقرار نموده نعت و
صفت آنحضرت از توریة خوانده بودند مشرکان انکار توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغامبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد
آیة آمد که فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستادهٔ ماست که نبی یعنی محمد صلعم یا پیغام درست یعنی
قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده نشد بمحمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی از معجزات
یعنی چرا محمد صلعم را ید بیضا و عصا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی بآنچه
دادند موسی را من قبل پیش ازین آیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو خداوند سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت شدند
در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر یعنی توریة و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل
کافرون بدرستی که بهریک ازین دو سحر یا جمیع پیغامبران علیهم السلام و کتب ایشان ناگرویدگانیم قل فاتوا بگو پس بیارید بکتاب من
عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب اهدی راه نمای تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من اتبعه
پیروی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که توریة و قرآن سحرست فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب نیارند
فاعلم انما پس بدان که جزین نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را بی دانش و حجتی ومن اضل و کیست گمراه تر
ممن اتبع از آنکس که پیروی کند هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیانی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای تعالی ان الله بدرستی که خدای
لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند القوم الظالمین گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق که پیوند دادیم و در هم
پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را با مثال و نصایح را بعبرها
یا قرآنرا پیوسته فرو فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی از پی سورتی لعلهم یتذکرون تا شاید که ایشان پند پذیر شوند و در آن تامل
نمایند و بدو بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون
میگروند و بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل تن ترسا از حبشه
و شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آوردند چون این سوره مکی است و ایمان ابن سلام
و اصحاب او در مدینه بوده مکی گویند مدنی است واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آوردیم
بوی و دانسته ایم که کلام خداست انه الحق بدرستی که اوراست و درستست و فرود آمده من ربنا از نزدیک پروردگار ما انا کنا بدرستی
که بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان بحقیت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته
اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة
یا انجیل و ایمان بقرآن ویدرءون و دفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل
و اصحاب او ایشانرا دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن
میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و آنان بنرمی جواب می دادند پس حق سبحانه صفت ایشان میفرماید که دفع میکنند بنیکویی سخن قول

سفها را ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا اللغو و چون میشنوند سخن بیهوده
را یعنی شتم و تعریض منافقان اعرضوا عنه روی میگردانند ازان وقالوا و میگویند مر لغو کنندگانرا لنا اعمالنا مار است کردهٔ ما های
ما از حلم و صفح ولکم اعمالکم و مر شماراست اعمال شما از سفاهت و لغو یا مارا دین ما و شمارا دین شما سلام علیکم سلامتست شمارا
از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمیجوییم صحبت
جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت باشرار موجب بدنامی دینی و بد فرجامی عقبی است • آورده اند که آنحضرت صلعم
بر ایمان عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بربالین وی آمد گفت ای عم مرا بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست میگویی اگر سرزنش پیر
زنان قریش نبودی که گویند ابوطالب ترسید و کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا دلشاد میساختم آیة آمد که انک بدرستی که تو ای
محمد لا تهدی تا در نیستی که راه نمائی بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او ولکن الله و لیکن خدای یهدی من یشاء
راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد وهو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم
ازلی بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و فرمان لم یزلی شعر هدایت هر کرا داد از بدایت بود همراه
باشد تا بنهایت آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمد گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو
راستست و آنچه میفرمای سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت
تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب مارا از زمین حرم بیرون کنند و مارا بقلت انصار مقاومت ایشان نباشد این آیة نازل
شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار که ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریقهٔ هدی را معک با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف ربوده شویم
من ارضنا از زمین ما یعنی عرب مارا ازین دیار برباید و بیرون کند اولم نمکن آیا ما جای ندادیم لهم مر ایشانرا حرما آمنا حرمی با امن که کسی
بدیشان دست ندارد یجبی الیه کشیده میشود بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر
ناحیتی بدانجا آورند و دادیم ایشانرا درین وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما منت نهی پس چون با وجود
بت پرستی ایشانرا ایمن و مطمئن در حرم میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوف و تخطف در امان ننهایم ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر
ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته را و در نمییابند وکم اهلکنا و بس که هلاک کردیم من قریة از اهل دهی که بنا و نعمتی بطرت کافر شدند معیشتها
در زندگانی خود یعنی در وقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و سایر طاغیانرا هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای
ایشان خالی و خراب لم تسکن نه نشسته در آن من بعدهم از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از زمان که رهگذریان که روزی یا بعضی از روز
آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند شعر در خانه چه نشستی برخیز • کین خانه بدان خوش است کآیند و روند وکنا نحن الوارثین
و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنا همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک
کننده اهالی دیها حتی یبعث تا وقتی که برانگیزد فی امها در معظم آن دیار و اصل آن بلاد چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند

لاجرم آنجا برانگیزد رسولاً فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را برای الزام حجت وقطع معذرت وما کنا
مهلکی القری ونیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها را بعقوبت الا واهلها مگر اهالی آن ظالمون ستمکاران باشند
به تکذیب رسل وانکار حق وما اوتیتم وآنچه داده شدید شما من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن
برخورداریست در زندگانی این جهان وزینتها وآرایش این سرای که در مدت حیوة بجا عتبار بدان مباهات وافتخار کنید وما عند الله و
آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهان ونعمتهای جاویدان خیر بهترست فی نفس الامر چه لذة آن خالص ترست از کدورات محنت
ومشقت وابقی وپاینده تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید وفهم نمی کنید که بدل می کنید باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب شعر
حیف باشد لعل وزر دادن زجنگ • بس گرفتن در برابر خاک وسنگ • در خبرست که امیر المؤمنین علی وحمزه علیهما السلام
با ابوجهل لعین معارضه بسیار کردند در باب دین وگفته اند عمار یاسر رض با ولید مغیره مجادله فرمود این آیة آمد که افمن وعدناه آیا کسی
که وعده کرده ایم او را بجنت در آخرة وبنصرت در دنیا وعدا حسنا وعدهٔ نیکو که در آن خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آنکس دریابنده
آن موعود است بی شبهه یعنی علی وحمزه علیهما السلام یا عمار چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری داده ایم او را متاع الحیوة
الدنیا از متاع زندگانی دنیا که محنتش آمیخته بمحنت است ودولتش مؤدی نکبت ومالش در صدد زوال وجاهش بر شرف انتقال
ثم هو پس آنکس یوم القیمة روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است
یا ولید بن مغیره ویوم ینادیهم ویاد کن روزی را که بخواند خدای تعالی کافران را فیقول پس گوید این شرکائی کجااند شریکان من الذین
آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شد علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیات
وعید یا کلمهٔ لاملأن جهنم وآنان رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند ربنا ای آفریدگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و
اتباع آنانند که ما اغوینا گمراه کردیم ایشان را وبشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشانرا کما غوینا همچنانکه خود گمراه بود
تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان وازآنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع
ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا وگویند کافرانرا که بخوانید شرکاءکم انبازان
خود را یعنی آنانرا که شریک ما می ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا پس
اجابت نکنند لهم مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت ونصرت ورأوا العذاب وببینند عذاب را تابعان ومتبوعان لو انهم وتمنی برند که
کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی
ویوم ینادیهم وبیاد آن روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را که
شما را دعوة کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء برایشان خبرها یعنی آنچه با پیغامبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها
را یومئذ در آن روز ونداند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سائل ومسئول هر دو
مانده باشند یا از غایت دهشت وحجب حیرت پروای پرستش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن وبگرود بخدا ورسول

وعمل

وعمل صالحا وبکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باشد من المفلحین از رستگاران وبوقت سؤال از جواب فرو نماند ورستگاری
باجابت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باز بسته است شعر مرز بی رضای محمد نفس • ره رستگاری همین است وبس
آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را ص برای نبوة اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی بزرگی از اهل
مکه وطایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک وپروردگار تو
یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجبی ومانعی ویختار وبر میگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم ما کان نیست ونباشد لهم الخیرة مر آن کافرانرا چون ولید مغیره وسایر طاغیانرا اختیاری در آن یعنی ایشانرا نرسد ونزیبد که
برای نبوة کسی را برگزینند چون زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر کرا خواهد برگزیند وهر کرا خواهد رد کند سبحان الله
پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را بالای اختیاری او اختیاری بودی وتعالی وبرترست خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بت پرستان
وشریک می گیرند وربک وآفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان می دارند از عداوت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکینهٔ مؤمنان وما یعلنون ومی داند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوة وتکذیب قرآن وهو الله واوست خدای
مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای ودران سرای
چه مولی النعم دنیوی واخروی اوست وله الحکم ومر او راست کارگذاری والیه ترجعون وبدو بازگردیده خواهید شد در روز رستخیز قل
بگوی ای محمد ارأیتم چو می بینید ان جعل الله اگر کرده اند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا آنکه آفتاب
را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایب حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرة یأتیکم بضیاء بیاورد
برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معاش اشتغال کنید افلا تسمعون آیا نمی شنوید مواعظ را بگوش تدبر واعتبار قل
ارأیتم بگو چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی وپاینده الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا آنکه آفتاب را
بر وسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یأتیکم بلیل تسکنون بیاورد برای شما
شبی که آرام گیرید فیه در او از رنج اشتغال واعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نه بینید آثار قدرة را بدیدهٔ تفکر واستبصار ومن رحمته
واز بخشایش خود جعل لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب را وروز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا وتا بجویید در
روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون وشاید که شما سپاس داری کنید خدای را بر نعمت روز وشب شعر
چرخ را دوری شبانروزی دهد • شب برد روز آورد روزی دهد • خلوت شب بهر آن تا جان ریش • راز دل گوید بر جانان خویش
روزها از بهر غوغای عوام • تا بدیشان کار تن گیرد نظام ویوم ینادیهم ویاد کن روزی را که ندا کند خدای بت پرستانرا تکرار این
ندا تقریع بعد از تقریع است فیقول پس گوید این شرکائی کجااند انبازان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند
ودروغ می گفتند ونزعنا وبیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار وکردار ایشان یعنی پیغامبران ایشانرا که گواهی
آریم فقلنا هاتوا پس گوییم مر امتانرا که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک وتکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله که راستی را

یا عبادت یا توحید با حجت مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که می‌بافتند از سخنان باطل یا امید
شفاعت که بر بتان می‌داشتند إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى بود از قوم موسی عم ثعلبی گوید عم موسی بوده و گفته‌اند وی
خواهرزاده موسی بوده و اصح آنست که ابن عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث است از اولاد
لاوی بن یعقوب عم و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة اقراء بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار
او بود در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالتش متغیر گشت فَبَغَى پس ستم کرد و افزونی جست
عَلَيْهِمْ بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالهای گرد کرده مَا إِنَّ
مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانائی و عصبه جماعتی
باشند از ده تا چهل و امام زاهد گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای گنجهای وی می‌کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتیح خزائن وی
کشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاح از انگشتی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد
از مفاتیح اوعیه مالست و آن چهارصد هزار هزار و چهل هزار انبان بود پر از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفت قارون را قَوْمُهُ گروه
او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست
نمیدارد فرح کنندگان را بدنیی که مقبوضه حق است شعر دنیی دفی چیست سرای ستمی • افکنده هزار کشته در هر قدمی • گر دست دهد
کرای شادی نکند • گر فوت شود نیرزد به غمی • وَابْتَغِ و طلب کن تتمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ
در آنچه ترا عطا کرده است خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهان
بدنیی توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت خوری • وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در
وقت رحلت از این جهان کفنی خواهد بود و بس پس از آن حال براندیش و بمال و منال غره مشو شعر گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود
ور سر حد روم تاختن خواهد بود • آن روز کزین جهان کنی حکم سفر • همراه تو چند گز کفن خواهد بود • و گفته‌اند فراموش مکن بهره خود را
یعنی بآن مقدار مال که ترا کفایت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ و نیکوئی نمای با بندگان خدای كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای و نعمت
فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیدادگری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
دوست نمیدارد افساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده
ام این مال را یعنی بمن داده‌اند عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي بدانشی که نزدیک من است یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت
و سایر مکاسب یا دلالت بود بگنجهای یوسف صدیق عم و آنرا برداشته و گفته‌اند مراد علم کیمیاست که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارون را
تعلیم داده أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانست و در توریة خوانده بود و از موسی عم شنیده أَنَّ اللَّهَ که خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک
کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی که او را أَشَدُّ مِنْهُ سخت‌تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی
وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال الحاصل سخن آنست که چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی

تر و غنی‌تر را هلاک کرده‌ام پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان گناهکاران یعنی مشرکان
چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بر آن
یا سؤال معاتبه نباشد زیرا که بی‌حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با
آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده در کشاف
است که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی برنشستند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار
جاریه با وی بودند بر استران سفید با زین و زینت و جامه ارغوانی و موزه‌های سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم برآمد قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیی را و بدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بود ما را مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند
آنچه داده‌اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را
علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت و توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیی طلبان ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدای
در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مالهای دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدای و پیغامبر عم وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین نخواهند
کرد این کلمه که علما گفته‌اند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند
و گفته‌اند توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را شعر اهل صبر از جمله عالم برترند • صابران از اوج گردون بگذرند
هرچه کارد تخم صبر اندر جهان • بدرود محصول عیش جاودان • آورده‌اند که قارون را با موسی و هرون علیهما السلام حسدی و حقدی
تمام چنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی و مذبح بهرون رسید من بی‌بهره منصبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی تا وقت
که حکم زکوة نازل شد و بآنکه عشر یا ربع مال می‌بایست داد موسی عم بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون چون حساب
مبلغی عظیم برآمد بخل و خست سر راه بر وی گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلب کرد و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که
مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس زن
فاجره که در تیسیر آورده که نام او سنبرا بود طلبیده دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا در محضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده
مقصود باشد روز دیگر که موسی عم در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه
زنم و محصن را سنگسار کنم قارون برخاست که اگرچه تو باشی گفت اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان
زن زنا کرده موسی عم فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سنبرا بمحفل آمد موسی عم گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای که دریا بشکافت
و توریة فرو فرستاد که راست بگوی زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوة بمن داده تا در باره تو
افترا کنم و من با وجود گناه بسیار خود چگونه بنده ام که بر تو تهمت کنم و اینک این دو همیان بمهر قارون است بنی اسرائیل بمهر قارون
دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی روی بر خاک نهاد از قارون شکایت کرد و خطاب عزت رسید که زمین را در فرمان تو کردم
بفرمائی هرچه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بجای خود قرار گیر و هر که با منست گو

بکشان و وکا فی بنی اسرائیل از ان محفل گذشته الا دو تن کی با قارون ماندند و موسی ع با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پا بهای ایشان را
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی ع گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو
رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمامی فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت عز شانه
با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت
بمن نالیدندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و
کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی در خواست تا حق سبحانه سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه فرمود فخسفنا پس فرو بردیم به و بداره
الارض قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطمون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ
صور را بارض سفلی خواهد رسید شعر گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز * خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست فما کان
پس نبود له مر قارون را من فئة هیچ گروهی را از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را من دون الله بجز خدای و ما کان و نبود من
المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن و اصبح الذین تمنوا و بامداد کردند
آنانکه آرزو بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس در روزی یعنی آرزو برندگان گفتند بعد از خسف وی بندگان بصلاح یقولون می گفتند
هر یک با دیگری ویکأن الله وی کلمه تعجب و یک باشد و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدان بمیدانی انکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند
روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت و یقدر و تنگ میسازد بر هر که
میخواهد نه بمنزلت که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهاد علینا بر ما و بماناداد از
دنیاوی آنچه متمنای ما بود لخسف بنا هر آینه فرو برده بودندی ما را و حفص بفتح معلوم خوانده یعنی خدای تبارک و تعالی ما را بزمین فرو بردی
ویکأنه وی کلمه تندم است و کاف برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکأن بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی
انکه لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیدن و دانسته
مراد بهشتست نجعلها ساخته ایم آن را للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون نمیخواهند علوا برتری و تکبر فی الارض و در زمین با اهل آن و لا
فسادا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین برای پرهیزکارانست صاحب بحر فرموده که
سرای رضا مر جماعتی راست انا ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت طالب علو نباشد چون نفوس
فراعنه و جبابره و فساد نجویند یعنی نظرها از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ کس و بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک
باز گذاشته اند تا بملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بدان زبان اعتراض نبود * هر چه خواهی بکن که ملک تراست * من
جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فله پس مر او راست خیر نیکوتر منها از آن خصلتها یا طاعتها یا
معرفت که هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد از آن بهتری در آخرت و من جاء بالسیئة و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده
نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر آنکه ثواب

بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه بمثل آن و وضع مضمر در موضع مظهر جهت تقبیح حال بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این
صورت انتجاد عقلا از ارتکاب سیئه شعر هر چه در شرع و عقل بد باشد * نکند هر که با خرد باشد * آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل ع بدین آیه فرود آمد ان
الذی فرض بدرستی انکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر آینه باز گرداننده تست الی معاد بجای باز
گشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده و نزد بعضی معاد بهشت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات
و بقاء بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک متبصر سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد شعر چون از و بدایت ما آن را ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها * نورهای را که کرد از حق طلوع * جمله را هم سوی او باشد رجوع * قل بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم داناتر
است من جاء بالهدی بکسی که آورده است توحید یا قرآن و آن منم و من هو و بانکسی که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون منکران حق
و ما کنت ترجوا و نبودی تو که امید میداشتی ان یلقی الیک الکتاب انکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب را الا رحمة مگر بجهت بخشایش
من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یار للکافرین مر کافران را یعنی مدارا کن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت فرما
و لا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدای و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک پس از آنکه فرود آمده است بتو
وادع بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود و لا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آرندگان و لا تدع و مخوان مع الله با خدای بحق
الها آخر خدای دیگر را زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغامبر است صلی الله علیه و سلم
و مراد امت اند و فایده خطاب با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان کل شیء همه چیزی هالک فانیست الا وجهه مگر ذات
حق سبحانه یا همه عملها باطلست مگر آن وجه الله طلبند له الحکم مراوراست فرمان و الیه ترجعون و بسوی او بازگشته خواهید شد برای مکافات
نزد بعضی محققانست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس ماسوای او فانی باشد از روی حقیقت صاحب کشف الاسرار آورده که
در تفسیر این آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام است قدس سره کم نه از کس تو بر از تو بکس هم از تو بکس هم تویی و بس * علی کل شیء ما خلا الله
باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی حق یکتا و بجود باقی در شرح عوارف مذکور
که نکنه بهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک است و حوالت مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست * یوم یرونه
بعیدا و نریه قریبا * با وجود تو زمن راست نیاید که منم * سورة العنکبوت مکیة تسع و ستون بسم الله الرحمن الرحیم
الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل در کنه معرفت این کلام آگاه نه
خرد عاجز و فهم در وی کم است و در حرف اول این سوره گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم
روی بطاعت من آر لطیف علم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگوار دیگر مسلم مدار احسب الناس آیا پنداشتند مردمان ان یترکوا
انکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا بانکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند و هم لا یفتنون و حال
انکه ایشان آزموده نشوند با اوامر و نواهی یا ابتلا نکرده نشوند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال این آیه در شان

جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از یار و دیار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام
شما مادام که در جوار کفار باشید بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا اندوه بر کردانیدند حق سبحانه جهة تسلیه
ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا دوست بود **شعر** عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید جور یار و
طعنهٔ اغیار می باید کشید واصح آنست که مهجع مولای عمر بن خطاب روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت که پیش رو اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر از فوات مهجع بسیار جزع و فزع می نمودند حق سبحانه آیة
فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلای امتحان کار از پیش نمیرود **وَلَقَدْ فَتَنَّا** و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم **الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ**
آنانکه پیش ازین مؤمنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند **فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** پس ظاهر میکرداند
خدای **الَّذِينَ صَدَقُوا** آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان **وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یا می نمایند این دو گروه را بر
خلق یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میدانند از صدق و کذب ایشان **رباعیه** در محبت هر که او دعوی کند ٥ صد هزاران امتحان بر وی تند
گر بود صادق کشد بار جفا ٥ ور بود کاذب گریزد از بلا **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ** بلکه می پندارند آنانکه **يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ** میکنند بدیها چون کفر و معاصی
أَن يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و مارا عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان **سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بد حکمیست که می کنند در فتوحات مذکور است که
آیا می پندارند آنانکه گناهکاران که به سیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیراکه رحمت من سبقت گرفته
است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد **شعر** که گناه تو از عدد بیش است ٥ سبقت رحمتی ازان بیش است **مَن كَانَ يَرْجُو** هر که
باشد که امید میدارد **لِقَاءَ اللَّهِ** لقاء خدا یا در بهشت یا وصول را بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باش **فَإِنَّ**
أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که وقتی که خدای مقدر فرموده برای لقا یا جزا **لَآتٍ** هر آینه آینده است **وَهُوَ السَّمِيعُ** و اوست شنوا گفتار بندگانرا **الْعَلِيمُ**
دانا بضمایر و اسرار ایشان **وَمَن جَاهَدَ** و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار **فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ** پس جز این نیست که جهاد می کند **لِنَفْسِهِ** برای خود
چه ثواب آن عاید بدو شود **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای تعالی **لَغَنِيٌّ** هر آینه بی نیاز است **عَنِ الْعَالَمِينَ** از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف عباد بعبادات جهة صلاح احوال ایشانست **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای نیکو **لَنُكَفِّرَنَّ** هر آینه محو کنیم
عَنْهُمْ از ایشان **سَيِّئَاتِهِمْ** بدیهای ایشانرا **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا **أَحْسَنَ الَّذِي** نیکوتر عملی را که **كَانُوا يَعْمَلُونَ** بودند که میکردند
یعنی توحید که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر
از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیراکه ایشان محتاج اند و حق بی نیاز **ع** دهم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که
چون سعد ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هیچ
بعد از مایدهٔ زندگی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که اختیار کرده بیزار شوی نعوذ بالله سعد صورت حال را بعرض حضرت صلی الله علیه وسلم
رسانید و این آیة نازل شد که **وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ** و امر فرموده ایم آدمی را **بِوَالِدَيْهِ** به پدر و مادر او **حُسْنًا** نیکوئی یعنی فعلی که محض خوب باشد **وَإِن**
جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو **لِتُشْرِكَ بِي** تا شرک آری بمن و انباز گیری **مَا لَيْسَ** آنچیزرا که نیست **لَكَ بِهِ** ترا بالوهیت

او

او **عِلْمٌ** دانش تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی که الوهیت آن ندانی و فی الواقع
الوهیت ثابت نیست جزما **فَلَا تُطِعْهُمَا** پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست **إِلَيَّ** بسوی مجازات منست **مَرْجِعُكُمْ**
بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق **فَأُنَبِّئُكُم** پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه هستید که میکنید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه
ایمان آورده اند بعد از کفر **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته بعد از فساد **لَنُدْخِلَنَّهُمْ** هر آینه داخل کردانیم ایشانرا **فِي الصَّالِحِينَ** در زمرهٔ
ستودگان یا در آریم در مدخل ایشان که بهشتست **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَن يَقُولُ** کسی هست که میگوید **آمَنَّا بِاللَّهِ** گرویدیم بخدای و منافقانند یا
قوم ضعیف الایمان که می گفتند ایمان دادیم **فَإِذَا أُوذِيَ** پس چون ایذا کرده شود **فِي اللَّهِ** در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره اورا عذاب کنند
جَعَلَ کردانید یعنی دارد و شمارد **فِتْنَةَ النَّاسِ** رنج و عذاب مردمانرا **كَعَذَابِ اللَّهِ** مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانکه ترک
کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای **وَلَئِن جَاءَ** و اگر بیاید **نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ** یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتح و غنیمتی **لَيَقُولُنَّ** هر آینه گویند **إِنَّا** بدرستی که ما
كُنَّا مَعَكُمْ هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید **أَوَلَيْسَ اللَّهُ** آیا نیست خدای **بِأَعْلَمَ** داناتر از همه دانایان **بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ**
بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق **وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** و هر آینه میداند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانرا که گرویدند **وَلَيَعْلَمَنَّ**
الْمُنَافِقِينَ و میداند منافقانرا و ایشانرا در دین متمیز خواهد ساخت با ابتلا و امتحان در بلا جوهر بخت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه
با آتش عیار زر و نقره معلوم کردد **شعر** بشکل و هیأت انسان ز زن مرد زنهار ٥ توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد ٥ اگر نه پاک
بود از بلا بخواهد جست ٥ و گر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد ٥ در لباب آورده که ابو سفیان و امیة بن خلف عمر بن خطاب و خباب را
گفتند که از دین محمد صلی الله علیه وسلم روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آنرا
بر داریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه و تعالی فرمود که **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنانکه نگرویدند **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که
تصدیق کردند **اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا** پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید **وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ** و باید که ما برداریم گناهان شما را اگر هست در
تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما را برداریم **وَمَا هُم بِحَامِلِينَ** و حال آنست که نیستند کافران بردارندگان **مِنْ خَطَايَاهُم** از گناهان مؤمنان
مِّن شَيْءٍ هیچ چیز **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **لَكَاذِبُونَ** دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطای مؤمنان برداریم و ایشان بر حمل آن
ازانکه بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند کما قال **وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ**
و هر آینه برخواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را **وَأَثْقَالًا** و بارهای گران دیگر **مَّعَ أَثْقَالِهِمْ** با بارهای گران خود یعنی
وزر و بال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم کردد **وَلَيُسْأَلُنَّ** و هر
آینه سؤال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ** از آنچه هستند که بحیله افترا باطل که
سبب ضلال خلق میشود **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدرستی که ما فرستادیم **نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ** نوح را بسوی قوم او **فَلَبِثَ** پس درنگ کرد **فِيهِمْ** در میان
ایشان بطریق تحقیق **أَلْفَ سَنَةٍ** هزار سال **إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا** مگر پنجاه سال روایتست که نوح ع چهل سالگی مبعوث شد و نهصد و پنجاه
سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال دیگر بزیست و در اتحاف از وهب نقل میکند که عمر نوح هزار و چهارصد سال بوده

صاحب عین المعانی رموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست
ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که دراز ترین پیغامبرانی از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد
از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند شعر کر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد آخر برون چنانکه فرمان باشد در بودن دنیا و بیرون
رفتن از و یکروز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح ع جهت تسلیه حضرت سید انام است ص و تنبیه بر کشیدن ایذا از قوم
و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان که دعوت می‌نمود و کسی نمی‌گروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس گرفت
قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را ع وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را
یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را آيَةً دلالتی یا عبرتی
لِلْعَالَمِينَ برای عالمیان یا بیان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابرهیم را ع إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را از
اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوهُ و بترسید از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از دین و آئینی
که دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و بر می بافید إِفْكًا دروغی که آن بتان را خدای نام می کنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنان را که پرستش می کنید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لَكُمْ شما را رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوا پس بجوئید
عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقات وَاعْبُدُوهُ و او را بپرستید بیگانگی وَاشْكُرُوا و شکر گوئید
لَهُ مر او را اکر شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی او باز کردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابرهیم بود صلوات
الله علیه آنگه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم فَقَدْ كَذَّبَ
پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ جماعتها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح ع و از تکذیب ایشان مر پیغامبرا
ضرری نرسید بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شد که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شدند پس از تکذیب شما نیز جیب عار ام جه زیان
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و بر بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات
آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید و حفص بغیبت میخواند آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ الْخَلْقَ
آشکارا میکرداند خدای آفریدکان را و از نیست هست کرده می کند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس ایشان را بعد از موت باز کرد اند بجای إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ابدا و
اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای تعالی آسان است قُلْ بگوای محمد مر منکران را که از راه تفکر و استدلال سِيرُوا بروید فِي الْأَرْضِ در زمین
فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللَّهُ پس خدای يُنْشِئُ
ظاهر کرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفرینش دیگر را المحض سخن اینست که چون ببینید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر
شما در اعاده و بضرورت دانید که مبدی خلایق است می تواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از
مبدء و اعاده قَدِيرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأه اولی قادرست

هر آینه از نشأه اخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و ببخشد هر کرا خواهد
بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بحکم او باز کردیده خواهید شد در روز جزا کفته الله عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف
الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست و رحمتش هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید بلطف
خویش بخواند شعر اگر رانی ز راه عدل رانی • و کر خوانی ز روی فضل خوانی • مرا با راندن و خواندن چه کارست اگر خوانی
و کر رانی تو دانی ٥ در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوئیست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و بترک
آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره رموده که عذاب بآنست که بنده
را با او کذارد و رحمت آنکه بخود متولی کار او شود شعر تا تو بنا شی یار ما رونق نگیرد کار ما وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ
عاجز کنندکان مر پرور دکار خود را فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و بزمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ
و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندکان نیستید و کفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن
خدای تعالی وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و در موضع کوید نیست شما را از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نکاه دارد
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که در صدد دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نکرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای یعنی بکتاب او یا بدلیل وحدت
وَلِقَائِهِ و بلقای او یعنی برای آخرت و بعث أُولَٰئِكَ آن کروه يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي نا امید شدند از بخشایش در دنیا یا نا امید خواهند شد
در روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقیق وقوع است وَأُولَٰئِكَ و آن کروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک یعنی دایم بسبب
کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصه ابرهیم می کند می فرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابرهیم ع مر او را
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کفتن إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ
یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن و او را بر آتش انداختید فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس برهانید مر او را خدای تبارک و تعالی مِنَ النَّارِ از
ضرر آتش و آنرا بر او سرد و با سلامت کرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این رهانیدن لَآيَاتٍ نشانهای قدرتست از خمود آتش و ترک
احراق و رستن کل و ریحان از آن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که میکروند چه ایشان تفحص از آن و تامل در آن نفع می گیرند وَقَالَ و کفت
ابرهیم ع إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا کرفتید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را بخدای مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما تا شما بت
پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ پس بروز قیامت يَكْفُرُ کافر شوند و بیزاری کنند و منکر شود بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را که تابعان اند
وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کنند بعضی از شما یعنی پیروان و اراذل بَعْضًا مر بعضی را که پیش روان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازکشت همه شما
دوزخ است وَمَا لَكُمْ و نیست شما را در آن روز مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش و چون حضرت ابراهیم
بسلامت از آتش بیرون آمد فَآمَنَ لَهُ پس بکروید و تصدیق کرد لُوطٌ مر او را لوط ع که خواهر زاده و بقول بعضی برادر زاده او بوده
وَقَالَ و کفت ابرهیم مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام از این قوم إِلَىٰ

ربی آنجا که امر پروردگار منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست مر مغلوب دشمنان نسازد الحکیم داناست و بحکمت کار من بپردازد
پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است به بحران رفتند و از آنجا بولایت شام درآمده و ابرهیم بفلسطین نزول فرمود
و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم ع در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای اسمعیل را ع بوی داد از هاجر
که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا بصد و بیست رسید حق سبحانه وی را از ساره فرزندی بخشید چنانچه می فرماید
ووهبنا له و بخشیدیم مر او را در سن پیری اسحق فرزندی اسحق ویعقوب و نبیره یعقوب وجعلنا و نهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان
او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل را والکتاب و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان وآتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او
فی الدنیا درین سرای بانکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه ازان او داشتیم و پیغامبری و کتب بر ایشان عطا کردیم یا او را
مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسب خود بوی درست می کنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر یا او را گویند و در دنیا
بقاء ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی سماط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام ازان مائده بر فواید
بهره منداند وانه و بدرستی که او فی الآخرة در ان سرای لمن الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانست ولوطا و یاد کن لوط را ع اذ قال چون
گفت لقومه مر گروه خود را اهل موتفکات انکم آیا شما لتأتون الفاحشة می آیید بدان کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی بدرستی که
شما بفاحشه می آیید یعنی می کنید کاری که بغایت زشت است و بسبب قباحت آن ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بها بان فاحشه من احد
هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفرست و نفوس پاکیزه ازین کار ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان
بطریق مباشرت وتقطعون السبیل و می برید راه را بر گذریان یعنی مال ایشان می گیرید و ایشان را می کشید یا غریبان را بدین عمل اکراه می کنید و بدین سبب
مردم آمد شد را باقی کرده اند و راه بند شده وتأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارها می کنید که نزد عقلا و عرفا
نکوهیده است چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهرها از کمان گروهه بر گذریان انداختن
و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فما کان جواب قومه پس نبود جواب وی مر سخن او را الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدای را بما ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر
شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغامبر اوئی پس بگو تا عذاب فرستد چون
لوط ع از ایشان نومید شد قال گفت از روی مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران
ولما جاءت آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملایکه ابرهیم بالبشری بسوی ابرهیم ع بجهت بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا
بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه سدوم را که تکذیب برادر زاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل این
دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابرهیم ان فیها لوطا بدرستی که در ان دیه لوطست و او از ظالمان
نیست قالوا گفتند ملایکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم لننجینه
هر آینه او را رهایی خواهیم داد واهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را که کانت باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه

یعنی

یعنی خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که درمیان قوم بماند و با ایشان هلاک
شود ولما جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط ع سیء بهم اندوهناک شد بسبب ایشان وضاق بهم و تنگ
شد بسبب ایشان ذرعا از جهت تنگ دلی یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم او بر ایشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا می شدند
فرشتگان اثر ملالت بر جبین مبارک لوط ع مشاهده کردند و او را تسلی دادند وقالوا لا تخف و گفتند مترس ولا تحزن و اندوه مدار انا
منجوک بدرستی که ما رها ننده ایم ترا واهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان و هلاک
شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرو آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران
بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاص یافت و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر
خراب شد ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه می فرماید ولقد ترکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم منها ازان قریه آیة بینة نشانه روشن
لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا حجارهٔ سجیل که در آن زمین می توان یافت
یا آبهاء سیاه که هنوز هست والی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان در نسب شعیب را ع فقال پس گفت
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را وارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب روز باز پسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب
توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین
در حالتی که قاصد فساد باشید فکذبوه پس دروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را زلزله سخت
یا صیحه جبرئیل ع که دلها بدان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای خود جاثمین بر زانو در آمدگان مردگان
وعادا وثمود و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاک ایشان بر شما من مساکنهم
در منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وزین و بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی
ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیاء ع ایشان را بدان
میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک
بین بودند بکار خود و سخن پیغامبران را نامعقول پنداشتند نعوذ بالله وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد
جاءهم موسی و بدرستی که آمد بدیشان موسی بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تعظیم
ورزیدند وما کانوا و نبودند سابقین پیش گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا پس همه ایشان را که یاد کرده شد
اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس بعضی از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا بر وی بادی سخت که در و
سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع ومنهم و از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین ومنهم و از ایشان
من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب
چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان که

بجهل یا عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب بلا می ساختند شعر
ای که حکم شرع را رد میکنی • راه باطل میروی بد میکنی • چون تو کردی بد ببینی بالی جزا • پس ببینها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند عنکبوت که برای خود اتَّخَذَتْ
بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه کرما باز
دارد و نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت
سست و بی اعتبارست و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدارست و از آن هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق آورده که عنکبوت
هرچند بر خود می تند زندان برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانهٔ او محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا
گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید کشته روی خلاصی ندارند در مهلکهٔ
نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب کردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل
از هوا بکذر که بس بی اعتبار افتاده است • رشتهٔ تار هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ خدای میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانند
یعنی می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود شریک ندارد
الْحَكِيمُ محکم کارست و بر حکمت عقوبت مشرکانرا تأخیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان میکنیم برای مردمان
وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبیر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آفرینش لَآيَةً نشانه ایست روشن یا در ضرب
امثال عبرتیست لِلْمُؤْمِنِينَ مر کرویدکانرا اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز
إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن
می باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیه است و بخاصیت بنده را از کناه باز دارد آورده اند که جوانی انصاری
ملازمت جماعت مینمود و با حضرت پیغامبر صلعم نماز میکزارد و هیچ نوعی از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بموقف عرض
رسانیدند آن حضرت فرمود که انّ صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او را از آن باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد
صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که باز ندارد نماز او او را
از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی از تن و نفس و دل و سر و روح
و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و هیات مظلمه
و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وقوع غفلت و صلوة سر منع نماید التفات بما سوای حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ
اغیار و صلوة خفی بکذارند سالک را از شهود اثنینیة و ظهور انانیة یعنی برو ظاهر کردد که از روی حقیقت • جز یکی نیست نقش این عالم
با زمین و بعالمش مفروش وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرکترست از ذکر هر چیز زیرا که ذکر او طاعت و ذکر غیر او طاعت نیست یا

بزرکتر از آنست که ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که کویند مراد از ذکر نمازست معنی این باشد که نماز بزرکترست از سایر طاعات
یا از آن بزرکترست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی بکذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرکترست از ذکر بنده
خدای را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدای صافی است از کدورات علل و اغراض یا ذکر بنده حالیست فنا بدو شاید و ذکر خدای
باقیست زوال بدو راه نیابد ذو النون قدس سره فرموده که ذکر او در ازل شما را بهترست از ذکر شما درین وقت و اوراد نفحات از حضرت شیخ
ابی سعید ابی الخیر قدس سره میفرماید که ذکر خدای بزرکترست چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرکترست ذکر تو بید او بود تا بجای تو
شعر تو یاد کنی خدا را در خور خود • او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند مَا تَصْنَعُونَ آنچه می کنید از نماز و غیر آن
و جزای شما مناسب عمل خواهد بود والله اعلم الجزو الحادی والعشرون وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید و جدال منمایید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل
کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مکر بخصلتی که آن نیکوترست یعنی خشونت ایشانرا بنرمی
خوبی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم إِلَّا الَّذِينَ مکر آنانکه ظَلَمُوا مِنْهُمْ ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز کرفتند و
کفته اند ظالمان از اهل آنها اند که اثبات ولد میکنند خدا را وَقُولُوا و بکویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِي
أُنْزِلَ بآنچیزی که فرستاده شده إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل وَإِلَٰهُنَا
و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را مُسْلِمُونَ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان و شما
اتخاذ ولد و ارباب می کنید از احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بسوی تو قرآنرا کتاب موافق با کتب سابق بر انبیا کتب خود را در اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشانرا علم کتاب
متقدمه چون ابن سلام و امثال او يُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و بقرآن کرویده
بودند چون قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اخزاب ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و ازین کروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میکرود بقرآن
یا بحضرت محمد صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را إِلَّا الْكَافِرُونَ مکر ناکرویدکان از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان
عرب چون ابو جهل لعین و مانند آن وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ
و نمی نویسی کتاب را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکیدست در نفی کتابت یعنی هرکز نخوانده و مطلقا خط ننوشته و اکر چنانچه خوانده یا نوشته
می بودی إِذًا آن هنکام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب کفتندی که چون میخوانده و می نوشته
پس قرآنرا از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغامبر آخر الزمان
امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قراءت فضیلت بوده است مر غیر پیغامبر را و عدم فضل معجز آن حضرت بوده
و چون معجز ظاهر شد در امیت شک و شبهه نماند حق سبحانه و تعالی در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجز دیکر باشد و ابن
ابی شیبه در مصنف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله صلعم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا
که در آیت نفی کتابت مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول عمر تا آخر عمر بصواب اقربست شعر

بقلم کو نرسید انکشتش بود لوح وقلم اندر مشتش از سواد خط اکر دین ببست بکمالش نرسد هیچ شکست بود او نور
خط بتر ظلم نشود نور وظلم جمع بهم بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشن است فی صدور الذین در سینه آنانکه اوتوا العلم
داده شدند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد میکیرند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد وخواندن قرآن از ظهر القلب
خاصه امت مرحومه است چه کتب متعدده از اوراق میخوانده اند قولی آنست که هو راجع است بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم وکارهای
او وعلم با که او اوایست آیتهای روشن است مر آنانکه دانا اند بکتب الهی وواقف بر صفات وسمات حضرت رسالت صم وما یجحد بآیاتنا
ومنکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد است صم وقرآن الا الظالمون مکر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وقالوا وکفتند
کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم آیات من ربه نشانها از پیش پروردکار یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح
وعصای موسی ومایدهٔ عیسی ع قل انما الآیات بکو جز این نیست که آیتها ومعجزها عند الله نزدیک خدای است هرکاه که خواهد وهر جا خواهد
بهر که خواهد فرو فرستد اظهار آن بقبضه اختیار واقتدار من نیست وانما انا وجزین نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام اشکارا یعنی تخویف
میکنم بلغتی که شما دریابید اولم یکفهم آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا ومعجزه واضح انا انزلنا که ما فرستاده ایم علیک الکتاب
بر تو قرآن را پیوسته تتلی علیهم خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان وایشان افصح مردم اند وامرا بلاغت واطوار فصاحت بایشان
مختص نیست وتو تحدی کرده وکوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده وایشان لشکر میکشند ومال وجان دریغ باز ند وبمعارضه آن
تمیزد ارند معجزی ازین روشن تر کجا باشد وکفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه صم آمدند وبعضی سخنان یهود نوشته با خود آورده وادعاء
آنکه میخواهیم علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین کمراهی بس قومی را از آنکه بغیر آنچه پیغامبر ایشان بایشان آورده رغبت کنند بچیزی که
غیر نبی ایشان آورده این آیه نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه
بخششی است یا نعمت بزرک هر کس را که متابعت او کند وذکری وپندی ونصیحتی است لقوم یؤمنون مر کروهی را که تصدیق کنند قل کفی بالله
بکو بسنده است خدای بینی وبینکم میان من وشما شهیدا کواه بر بعثت من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات والارض
آنچه در آسمانها وزمینهاست بس حال من وشما بر وی مخفی نخواهد بود والذین آمنوا وآنانکه کرویدند بالباطل بناحق چون یهودیت ونصرانیه یا ایمان
آوردند بمعبودان باطل وکفروا بالله وکافر شدند بخدای بحق اولئک آن کروه هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را بایمان
ویستعجلونک وشتاب میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب چون نضر بن حارث وامثال او ولولا اجل مسمی واکر نه مدتی بودی نام برده
ومعین برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود ولیاتینهم وبی شک خواهد آمدن آن عذاب بر ایشان
بغتة ناکاهان در دنیا یا بوقت مرک یا در آخرت وهم لا یشعرون وایشان ندانند آمدن آنرا یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا
بحلول عذاب وان جهنم وحال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو کرفته است واحاطه کرده بنا کرویدکان یعنی موجبات جهنم چون کفر ومعاصی
محیطست بدیشان یا غافل یعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب روزی که در آید عذاب بدیشان من فوقهم
از زبر سرهای ایشان ومن تحت ارجلهم واز زیر پایهای ایشان ویقول وکوید خدای یا فرشته بفرمان او مر دوزخیانرا ذوقوا

بچشید

بچشید ما کنتم تعملون جزای آنچه بودید که میکردید دنیا دار عمل بود وعقبی دار جزاست هر آنچه آنجا کاشته اینجا میدروید
تو تخمی بیفشان که چون بدروی ز محصول خود شاد وخرم شوی آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده جهت قلت زاد
مکه استعداد یا بسبب محبت اوطان یا مصاحبت اخوان هجرت نمیکردند وتبرس وهراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه اینآیت
فرستاد یا عبادی ای بندکان من الذین آمنوا آنانکه کرویده اید از اهل شرک بیکسو روید وصحبت مؤمنان طلبید واکر در بلدی آشکارا
عبادت نمیتوانید کرد ان ارضی بدرستیکه زمین من واسعة کشاده است هجرت کنید از منزل خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون
پرستش نمایید خالصا واینجا کفته اند شعر سفر کن چه جایت ناخوش بود • که این جای رفتن بدان تنک نیست • وکر تنک کردد
ترا جایکاه • خدای جهان را جهان تنک نیست • واکر از دوستی اهل وولد پا بسته بلدی شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که
کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرکست وبمرک از همه جا وهمه کس خواهید برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز کردیده خواهید شد
وحفص بخطاب میخواند یعنی شما باز کردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد وروی بکعبه امان یعنی آستانه پیغامبر
آخر الزمان صم بباید آورد والذین آمنوا وآنانکه بکرویدند بخدای وپیغامبر وعملوا الصالحات وکردند عملهای نیکو یعنی باداء فرایض قیام
نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا منزلهای بلند وغرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در آن غرفها یا در بهشت نعم اجر العاملین نیک مزدیست
مر عمل کنندکان را کار خیر را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان وهجرت از اوطان وعلی ربهم وبر پروردکار
خود نه بر غیر او یتوکلون توکل میکنند وکار خود بدو می سپارند مؤمنان مکه اینآیتها شنیده عزم هجرت کردند وبعضی دیکر دست
داد که سبیل که ما را در آن بلد اسباب معیشت مهیا نباشد بمدینه چکونه توان رفت آیه آمد که وکاین من دابة وبسا از جنبندکان
که هیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت وقوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند وذخیره کننده از جانوران
آدمیست وموش ومور وکفته اند عقعق ذخیره نهد وفراموش کند ودر کشاف از بعضی نقل میکند که بلبلی را دیدیم که خورش خود در
زیر بالهای خود نهان میکرد الفقصه جانوران بسیارند از دواب وطیور ووحوش وسباع وهوام وحیوانات آبی که ذخیره ننهند وحامل رزق
خود نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشانرا وایاکم وشما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه می کنید شعر
هست نفیض کرم ذو الجلال • مشرب ارزاق پر آب زلال • شاه وکدا روزی از و میخورند • مور وملخ قسمت از و می برند وهو السمیع
واو شنواست بقول شما که روزی انجا حو نیرسم العلیم دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سالتهم واکر بپرسی مر اهل مکه را که من خلق
السموات والارض که بیافرید آسمانها وزمینها را وسخر الشمس والقمر وکه مسخر کرد آفتاب وماه را لیقولن الله هر آینه کویند خدای چه این مسئله
در عقول قرار کرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد وچون ایشان میدانند که خالق ارض وسما اوست فانی یؤفکون
پس بکجا بر کردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر می تابند وبسلوک سبیل باطل میشتابند الله یبسط خدای میکستراند
وفراخ میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر کس که میخواهد من عباده از بندکان خود ویقدر له وتنک میسازد مر آنرا که میخواهد ضمیر عاید

نهاد

بغیر ندکوبرجه تقسیم دولت بران وکفته اند موسع له ومضیق علیه یکیست یعنی هرکرا که خواهد کاهی فراخ کرده اند وکاهی تنک سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهرچیزی از قبض وبسط عَلِيمٌ داناست ومصلحت بندکان برو مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واکر پرسی از مشرکان عرب که
مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده کرد وتازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ
بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردکی وافسردکی آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه میکویند خدای یعنی معترفند بانکه موجد ممکنات اوست وباوجود این بعضی مخلوقات
او را باو در عبادت شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بکو شکر وسپاس مر خدای را که از این ضلالت ما و متابعان ما نکاه داشته بَلْ
أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند وسخن متناقض میکویند اقرار دادند بخالقیت او ومخلوق او را شریک او میدانستند
وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست این زندکانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مکر مشغولی وبی کاری وَلَعِبٌ وبازی یعنی در سرعت انقضای زوال ببازی کودکان
میماند که بکجا جمع آیند وساعتی بدان متبهج کردند واندک زمانی را ملول وماندکشته متفرق شوند وچه زیبا کفته است بازیچه ایست
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ وبدرستی که سرای دیکر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیوة ابدی
یعنی زندکی جاوید درو خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اکر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیی فانی را بر سرای جاویدانی وخواهد بود فَإِذَا
رَكِبُوا پس چون نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی وبسبب موج در کرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی
که خالص کنندکان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای تعالی دین خود را یعنی ظاهر باشند درصورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مر خدای را و
در کشف آن شدت پناه بوی برند وبس فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنکام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر وبیرون آورد بسلامت إِلَى الْبَرِّ
بسوی دشت إِذَا هُمْ آنکاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز کردند بعبادت خود لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه دادیم ایشان را
از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا وتا برخوردار شوند باجتماع بعبادت اصنام یا بخورند از زهرکانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه ونمی دانستند أَنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا
حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل وغارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ وحال آنکه ربوده می شوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از کرد اکرد بلاد ایشان یعنی
مردم را اسیر می کنند وایشان هیچکس در حوالی مکه وکسی متعرض ایشان نمیشود أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میکروند وَبِنِعْمَةِ
اللَّهِ وبنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم وایمن از خوف يَكْفُرُونَ کافر میشوند دلیل کفران نعمت شرک ایشانست
وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد وبسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی وکمان برد که او را شریک سازد هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ
تا تکذیب کند قرآن را یا رسول او را لَمَّا جَاءَهُ آن هنکامی که بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایکاه اقامت لِلْكَافِرِينَ
برای ناکرویدکان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا وآنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ هرآینه راه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا براهای
خود وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت واعانت وایراد مجاهده کرده بطریق اطلاق تا متناول
باشد جهاد ظاهر وباطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس وهوا بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا شیخ سهل
تستری قدس سره فرموده که هر کس که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت امام قشیری کفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را به

مجاهدات

مجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمکاشفات شیخ ابوبکر واسطی میفرماید که هرکه جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود ودر بحر
الحقایق آورده که هرکه کوشش نماید در طلب ما بنمائیم او را راه حدیا فت الا من طلبنی وجدنی هرکه ما را جوید ما را دریابد ودر تحبیر کشف
آورده که بعضی از کلمات زبور آمده شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اکر در جست وجوی من شتابی
مراد رخود بزودی باز یابی

سورة الروم مکیه وهی ستون بسم الله الرحمن الرحیم

الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رض نقل کرده که حروف مقطعه اثنیه ثنای است هر حرفی اشارتیست بصفتی که حق را بدان ثنا کویند چنانکه الف اذن
کلمه کنایتست از الوهیت ولام از لطف ومیم از ملک وکفته اند الف اشارتست باسم الله ولام بنام جبرئیل ومیم باسم محمد صلعم یعنی حضرت الله بواسطه
جبرئیل ع وحی فرستاد بحضرت محمد صلعم غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان وفارسیان برایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیک
ترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم وآن اردن وفلسطین بوده یا لشکر که میان اذرعات وبصری وآن چنان بود که خسرو پرویز شهریار
وفرخان که دو امیر وی بودند بالشکرهای کران فرستاد تا بعضی از ولایات روم بکرفتند ومردم روم منهزم کشتند در سال نهم بقول اصح از مبعث
این پیغمبر خبر بمکه رسید کافران شادمان شدند واز روی شماتت با اهل ایمان کفتند که شما وترسایان اهل کتابید وما وفارسیان
امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاءل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم کشت حق سبحانه این آیه فرستاد وبیان فرمود وَهُمْ ورومیان
مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه و نه باشد
صدیق بعد از نزول آیه مشرکان را کفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف
کفت نه چنین است وما با تو کرو می بندیم پس برده شتر جان ومدت سه سال کرو بستند وصدیق صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه
وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه وتسعه است برو در مال ومدت بیفزای او بازکشت وتا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند
وضمان از یکدیکر بستند ودر روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب کشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید وکویند این خبر روز حدیبیه
محقق شد وصدیق صد شتر را از ابی بقول اول از ضمان وی بقول ثانی بستد وحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که صدقه ده القصه این آیه
اخبارات از امری که آینده در مستقبل وآن از جمله اعجاز قرآنیست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدایراست حکم وفرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس وَمِنْ بَعْدُ
وپس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است وهمه کار در قبضه اختیار اوست در کشف الاسرار آورده که قبل
ازلیت وبعد ابدیت یعنی امر ازلی وابدی اوراست که خداوند ازل وابدست وَيَوْمَئِذٍ وآن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ
الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاءلست
وظهور صدق اخبار مؤمنان وبردن کرو از یارین صحابه رض وکفته اند فرح بآنست که بعضی اعداء دین بر بعضی غلبه کردند وجمعی نابود
ساختند وآن چنان بود که شهریار وفرخان بر بلاد روم مستولی کشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هردو برادر متنفر کشت وخواست که
یکی را بدست دیکری هلاک کند وهردو بصورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند ودین ترسای اختیار نموده سپهبد لشکر
روم شدند وفارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بکرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ واو غالبست

انتقام کشد از جمعی الرحیم مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم یا فتح مؤمنانرا وعده کرد لا یخلف الله
خلاف نمیکند حق وعده وعده خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند صحت وعده او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکارا را من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت
او را یا اسباب معاش و تجارات و در وسیط گوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای آبها و قنواتست که اهل دنیا قواعد آنرا میدانند
و هم ایشان غافلان و جز بیخبران اند تکریر ضمیر جهة تاکید است اولم یتفکروا آیا تفکر نمی کنند فی انفسهم در نفسهای خود که مرایای
ممکناتست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس می توان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابداء خود بر اعاده
استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات والارض آسمانها و زمین را وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است الا بالحق مگر
برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت ملخص آنکه آفریدن ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید واجل
مسمی و برای وقتی نام برده که چون آن زمان در رسد بنهایت برسند مراد روز قیامت وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس
از مردمان یعنی کفرهم بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لکافرون ناگرویدگان و منکرانند اولم
یسیروا آیا سیر نمیکنند فی الارض در زمین یعنی بمصانع ثمود و عاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا به بینند که چگونه بود عاقبة
الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم سخت تر از اهل مکه قوة از روی
قوت چون عادیان و امثال ایشان واثاروا الارض و بگردانیدند زمین را جهة زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط
آب وعمروها و عمارت کردند مر آنرا اکثر بیشتر مما عمروها از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا
بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات بآیتهای روشن یا بمعجزهای هویدا و ایشان بدان
نگرویدند حق سبحانه دمار از روزگار ایشان برآورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان بجا رسال رسل و بی
نهی و تکذیب ایشانرا هلاک کند ولکن کانوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان
پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساءوا بد کردند یعنی کافر شدند السوای نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوای اسم دوزخ
است چنانچه حسنی اسم بهشتست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی باور
نداشتند و آنرا بعبث نگرفتند بدان دلایل قدرت وکانوا بها و بودند که بدان آیتها یستهزءون استهزا میکردند الله یبدء الخلق خدای می آفریند
خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره زنده میکرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم او ترجعون باز کردانیده شوید و
حفص تا میخواند بطریق خطاب ویوم تقوم الساعة و در روزی که قیام شود قیامت یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان خاموشی
کسی که منقطع باشد از حجت ولم یکن لهم و نباشد مر ایشانرا من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی آن خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون
ملائکه و اصنام شفعاء در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا می گفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان
محروم و ناامید مانند وکانوا و باشند کافران بشرکائهم بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب ناامید کردند از ایشان

بیزار شوند ویوم تقوم الساعة و در روزی که قیام کرده ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده کردند مردمان و از هم جدا شوند
گروهی روی باعلی علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین افتند یکی در درجه وصلت و یکی در درکه فرقت آن بر سریر محبت و این در حضیض
محنت آنرا انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان شعر یکی خندان بصد
عشرت یکی نالان بصد عبرت • یکی در راحت وصلت یکی در رنج هجران فاما الذین آمنوا اما آنانکه گرویده باشند وعملوا الصالحات و کارهای
پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار یحبرون شادمان کرده شوند چنان شادمانی که
اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در حقایق گفته که متفرج سازند ایشان
و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر آن استماع نباشد در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند باصواتی
که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود از ابو درداء رضی پرسیدند که مغنیان بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود بالتسبیح و یحیی
بن معاذ رازی را قدس سره پرسیدند که آوازها کدام دوستر داری فرمود که من مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید
صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا آن دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر و زبان آید که ای داود بآن نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی توریة تلاوت کن ای عیسی قرائت انجیل
شنوای درخت طوبی آواز دلارای بتسبیح مابگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل می کند که هیچ کس خوش آواز
تر از اسرافیل نیست چون آواز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنست که شریفترین لذتها بعد از مشاهده انوار
تجلی در بهشت سماع خواهد بود و ازینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی نورانی یاد میدهد شعر مؤمنان گویند که آثار بهشت نغز
کردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم • در بهشت آن لحنها بشنوده ایم • که بر ما ریختآب و گل شکی • یادمان آید از آنها اند
بس نی و چنگ و رباب و سازها • چیزکی ماند بدان آوازها • ناله سرنا و تهدید دهل • چیزکی ماند از آن ناقور کل • عاشقان کین نغمها را بشنوند
جز و بگذارند و سوی کل روند فاما الذین کفروا و اما آنهاکه نگرویده باشند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کرده مر آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را
ولقاء الآخرة و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک پس آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر کرده شدگان فسبحان الله مصدریست
بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حین تمسون هنگامی که بشبانگاه در آئید مراد نماز شام است و خفتن وحین تصبحون
و هنگامی که به بامداد در آئید مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان
و زمین است حمد او میگوید وعشیا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون و هنگامی که در آئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب
لباب فرموده تسبیح رفع صوت بر اتصال او بصلوة جهریه خالی از قبحی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص فرموده بنماز خفایه
مناسب می نماید یخرج الحی بیرون می آرد خدای زنده را من المیت از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه
یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون می آورد مرده را من الحی از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحیی الارض
و زنده میکرداند زمین را بگیاه بعد موتها بعد از افسردگی و پژمردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از

قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را از جنس شما من تراب از خاک ثم اذا انتم پس
آنگاه شما بشر تنتشرون مردمانید که پراکنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته و از علامات توانائی او
آنست خلق لکم من انفسکم که بیافرید برای شما یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بحسب جنسیت بسبب ملایمت
و مخالفت واسطه منافرت شعر بجنس خود کند هر جنس آهنگ • ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ • بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مودة ورحمة دوستی و مهربانی در موضح آورده که
مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیر زالان ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج
شاکل و مشابه مردان در بشریت لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و بحکمت این صورت مطلع شوند
ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در
سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عرب و ترک و فارسی و هندی و امثال آن در
لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی
یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیأت اشکال آن که مطلقا
هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی چیزهای مخالف خواهند
بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یکی پدر و مادر زاده اند لآیات نشانهای قدرت و حکمت است للعالمین
مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و جن و انس پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی کلی منبع است چه اگر برین وجه نبودی امتیاز
بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان راست که در آن
نظر کنند ومن آیاته و از علامات قدرت کامله او منامکم خواب کردن شماست باللیل والنهار بشب و روز جهه استراحت قوای نفسانی
و قوت خوی طبیعی وابتغاؤکم و جستن شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص
بشب است و ابتغا بروز و آیه تقدیم و تاخیر است بحسب معنی ان فی ذلک بدرستی که خواب شب و معیشت روز لآیات دلالتها و عبرتهاست
لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن آیاته و از نشانهای حکمت او یریکم البرق آنست که می نماید بشما برق را خوفا
برای ترسانیدن مسافر از صاعقه وطمعا و در طمع افکندن مقیم برای باران وینزل من السماء ماء و فرو می فرستد از جهه آسمان یا
از ابر آبی را فیحیی پس زنده میکرداند به الارض بدان آب زمین را تا از وی گیاه تر و تازه می روید بعد موتها پس افسردگی و پژمردگی آن
ان فی ذلک بدرستی که در برق و باران لآیات علامتهاست بر قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی که تعقل کنند در تکون حادثات چو تا بر ایشان
ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه ومن آیاته و از نشانهای توانائی او ان تقوم السماء آنست که بر پای ایستد آسمان بی ستون والارض و زمین
بر روی آب بامره بفرمان او یعنی بنگاه داشت او و آرایش او ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل به نفخه اخیره دعوة خواندنی
بدین نوع که یا ایها الاموات اخرجوا ای مردگان بیرون آیید من الارض از زمین اذا انتم آنگاه شما تخرجون بیرون آیید از قبرهای خود

و خروج خلق از قبور نیز مربوب وی اند و یکی از آیات قدرت اوست وله و مر او راست من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست
همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند کل له همه مر او را قانتون فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در دیگر احوال از حکم او تمرد
نمی توانند کرد وهو و اوست الذی یبدؤ الخلق آنکه اول بار بیافریند خلق را بعد از آن بمیراند ثم یعیده پس باز زنده کرداند او را وهو و باز
آوردن اهون علیه آسانست بر خدای هیچنا بجز نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسانتر است از ابدا پس ابدا را اقرار دارید اعاده را
چرا منکرید و ابدا و اعاده نزد قدرت یکسانست شعر چون قدرة او منزه از نقصانست • آوردن خلق و بردنش یکسانست
نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود • در قدرت کامل او آسانست وله المثل الاعلی و مر او راست صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت
کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء
ممکن و اعاده او الحکیم دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضرب بیان می کند خدای لکم برای شما مثلا من انفسکم مثلی فراگرفته
از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست شما را ای آزادان مما ملکت ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین است من شرکاء هیچ انبازان فیما رزقنا
در آنچه روزی دادیم شما را از اموال و اسباب فانتم پس شما و ایشان فیه در آن چیز سواء یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید
در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تخافونهم ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما از آزادان انفسکم
از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و
تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید درعین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت ص
فرمود که شما بندگان آزاد در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه اقرار میکنید که بندگان خدا اند در ملک او شریک میسازند شعر خلق چون بندگان
سر و ریش • ماند در بند حکم خالق خویش • جمله هم بنده اند و هم بندی • نرسد بنده را خداوندی کذلک مانند این تفصیل نفصل
الآیات تفصیل میکنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت را لقوم یعقلون برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران
از حقیقت این سخنان بیخبر اند بل اتبع الذین بلکه پیروی می کنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود را بغیر
علم بی دانشی فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضل الله آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وما لهم و نیست مر ایشان را
گمراه را من ناصرین یاران و هواداران که از عذاب دوزخ شان خلاص دهد فاقم وجهک پس راست دار ای محمد روی خود را للدین حنیفا
برای عبادت خدای یا خالص کردان عمل خویش را در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بدین وجه اقامت کنید
و پیروی کنید همه فطرة الله دین خدای را التی آن فطرتی که بحکمت فطر الناس بیافرید مردمان را علیها برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن
صانع است و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده میفرماید که ملازم آن عهد باشید لا تبدیل نیست در صورة نفی یعنی تبدیل مکنید
لخلق الله مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذلک الدین القیم آنست راه راست و
کیش مستقیم ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر

حالت اضطرار قم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز کردندکان بدو الیه بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره
فرموده که انابت رجوع از حق بحق و منیبان را کویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد شعر تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم
کم تو درد نه پذیری کجا روم حکم واتقوه و بترسید ازو واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من المشرکین از شرک آرند کان
بترک نماز متعمدا خطاب با امت در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل می کند که حدیثی بمن رسید که هرچه از من روایت کنند عرض کنید
بر کتاب خدای اکر موافق بود قبول کنید من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن که موافق باشد پیدا کنم سی سال
تامل کردم تا این آیت را یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و مباشید از آنانکه من الذین فرقوا دینهم جدا کردند و پراکنده ساختند
دین خود را وکانوا شیعا و کشتند کروه کروه مراد مشرکانند که دین اسلام را کذاشته یکی بت پرستید و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و
نصاری که هر یک چند فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه را فضیان را با سجبری مرفوع است یا اهل بدعت کل حزب هر کروهی بما لدیهم بآنچه
نزدیک ایشانست از دین فرحون شاد اند و کمان ایشان آنکه حق با ایشانست شعر هر کسی را در خور مقدار خویش هست نوعی خوش دلی در کار خویش
وادا مس الناس و چون برسد آدمیان یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر و کفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون
بشدت در مانند دعوا بخوانند بزاری ربهم پروردکار خود را منیبین الیه باز کشتکان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشانند و بدهد
ایشان را خدای منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت یا توانکری و از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم آنکاه کروهی از ایشان بربهم یشرکون
به پروردکار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را از
نعمت عافیت فتمتعوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخوردار شوید و بهره ورید از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
سر انجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستادیم علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته
که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم سخن کوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا بآنچیزی که
هست به یشرکون که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم شرکان را رحمة نعمتی از
صحت و سعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بدان وان تصبهم و اکر برسد بدیشان سیئة زحمتی از مرض و قحط و مانند آن
بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند اذا هم یقنطون
آنکاه نومید می شوند و جزع می کنند یعنی نه شکر میکذارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای
یبسط الرزق کشاده می کرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنک می سازد بهر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که در
بسط و قبض لآیات هر آینه دلایل عبرتست لقوم یؤمنون برای کروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر کویند در سرا
و ضرا و صبر نمایند در ضرا که بناء کار مؤمن و اساس ایمان بدین دو صفت است فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوندان قرابت
را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت فی و کفته اند صورت خطاب با حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و همه اهل ایمان درین داخل
اند سفیر باید که بدهید حق ایشان را یعنی صله رحم کنید با حسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیه

استدلال میکند والمسکین و بدهید حق محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه کذرنده را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوات ذلک این
ایتاء حقوق خیر بهترست از امساک للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقای خدای را یا رضای او میجویند یا مراد وجه
تقرب بحق سبحانه و تعالی نه جهتی دیکر از اعواض و اعراض واولئک و آن کروه متقیان هم المفلحون ایشانند رستکاران و فیروزی
یافتکان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید در مال شما فی اموال الناس از مالهای مردمان یعنی
هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع میدارید تا مال شما افزون کردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک
خدای و برکت از آن بر میخیزد یا آنچه می دهید از زیادت حرام در معاملات یعنی سود زر یا زیادتی در مال بسود خواران بدید آید
چنان نمیشود و برکت در آن نمی ماند وما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن تریدون وجه الله میخواهید
ثواب خدای فاولئک پس آن کروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشان خداوندان افزونی شدند
یا یابندکان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد
و میدهد شما را ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما و برانکیزاند در قیامت هل من شرکائکم آیا هستند از بتان که
شما یعنی یا از بتان که بزعم شما شریک خداوند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم از این خلق و رزق و اماتت و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان
سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام این بنا ید ایشان را شریک کرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای وتعالی و برترست
عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین
والبحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفاین بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی
بشومی معاصی ایشان اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقت که باران نیاید نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد
نشود صاحب کشاف آورده است که چون باران منقطع کردد جانوران آبی نابینا شوند و کفته اند فساد بحر آن بود که قابیل هابیل را کشت
و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا
باغراق قوم نوح و آل فرعون بر هر تقدیر حضرت ملک تعالی فساد دنیوی آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا برخی از
جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز کردند از شرک بتوحید و از
معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد
کردد ظاهر کردد فساد در بر نفس و امام قشیری آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورانست و فساد بحر دل با خلاق ذمیمه و وقوف برسوم
و عادات در حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علمای ظاهرست و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما با ولایت فاسد باشد و فساد
لسان عرفا بدعاوی باطله شعر ماه نادیده نشانها می دهند • روشنایی را بدان کج می نهند • از برای مشتری در وصف ماه
صد نشان نادیده کویند بجاه قل سیروا بکو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین شام خالیه فانظروا کیف کان پس بنکرید که چکونه بود
عاقبة الذین سر انجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همکی هلاک شدند مشرکین شرک

ازدنکه آید فأقم پس راست کن وجهک همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست من قبل أن یأتی پیش
از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز کردانیدن نیست له مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی خدای آنرا باز نکرداند والبته بباشد یا
روزی بیاید از خدای که کس نتواند که باز کرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر پس گروه در راه فریق فی الجنة و فریق فی
السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه کفره پس بر وست جزای کفر او که آتش جاویدست ومن عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم
پس برای نفسهای خود یمهدون می گسترانند یعنی جایگاه راست می کنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی تا
خدای جزا دهد الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود ذکر جزای کافران نکرد
بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنان اند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد کافرانرا تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا
جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که می فرستد بادها یعنی شمال و جنوب و صبا
مبشرات مژده دهندگان به باران تا بفریاد شما رسد ولیذیقکم و تا بچشاند شمارا من رحمته از نعمتها که تابع بارانست یعنی خصب
و رفاهیت ولتجری الفلک و برای آن تا برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا بجوئید در تجارت دریا من فضله روزی
که خدای بمحض فضل میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گوئید بدین نعمتها ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو
ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان ما باقوام خود بالبینات بمعجزهای
روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام و بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین
اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان حقا و هست سزاوار علینا بر ما نصر المؤمنین
یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرت اند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها فتثیر سحابا پس بر انگیزاند
بادها ابر را و بهوا برآرند فیبسطه پس خدای بگستراند یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد
روان یا ایستاده ویجعله و کرداند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس می بینی تو بارانرا بحکم الهی یخرج بیرون
می آید من خلاله از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرقست فاذا اصاب پس چون برساند خدای
بارانرا من یشاء در اراضی و بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوش دل میشوند وان
کانوا و بدرستی که بودند من قبل پیش از آنکه ان ینزل علیهم فرو فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب
لمبلسین ناامیدان از باران فانظر پس درنگر الی آثار رحمة الله بنشانهای رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف چگونه خدای با
آن اثر یحیی الارض زنده میکرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بعد موتها پس از مردگی او فرم کی آن و حفص بجمع میخوانند
یعنی ببین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشید ان ذلک بدرستی آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت
آن لمحیی الموتی هر آینه زنده کرداننده مردگانست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نبات و احیای موتی ایجاد
آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیر آن وهو و خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست چه قدرتها و نسبت با جمیع خلایق

یکسانست در حقایق آورده که در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست در بحر فرموده که آثار
رحمت نشانه خشیت است که زمین دلها زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل ابشد که منظر نظرست و در مثنوی معنوی حکا
مناسب این مبحث است شعر صوفی در باغ از بهر کشاد ، صوفیانه روی بر زانو نهاد ، پس فرو رفت او بخود اندر نغول
شد ملول از صورت خوابش فضول ، که چه خسبی آخر اندر رز نگر ، این درختان بین و آثار خضر ، امر حق بشنو که گفتست انظروا
سوی این آثار رحمت آر رو ، گفت آثارش دلست ای بوالهوس ، آن برون آثار آثارست و بس ، باغها و میوها اندر دلست
عکس لطف آن بدین آب و گلست ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که موذی باشد بهلاکت چون دبور که ریح عذابست و بر مزروعات
ایشان وزد فرأوه پس به بینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از نفع نتوان گرفت لظلوا
هر آینه باشند که من بعده یکفرون از پس زردی زرع کافر شوند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی
وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول تو قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید
مردگانرا و حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم و نمی توانی شنوانید کرانرا الدعاء خواندن اذا ولوا چون بر گردند
از خواندن مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکت
لب و دهان و اشارات سر و دست چیزی درمی یابد اما کر که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است وما انت و نیستی تو
بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مر کافرانرا ان تسمع نمی شنوانی مواعظ
و نصایح قرآن الا من یؤمن مگر آنرا که گرویده است بآیاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بر آن میدارد که لفظ قرآنرا فرا گیرند و در معنی
آن تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را الله خدای مطلق الذی خلقکم آنست که بیافرید شمارا من ضعف
از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس گردانید شمارا من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی و برنائی ثم جعل پس داد
من بعد قوة پس از قوت شباب ضعفا وشیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند هرچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری
وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن در
ساعت آخر باشد از دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر غیر ساعة جز ساعتی و
هم مؤمنان دانند که ایشان دروغ میگویند کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در دنیا با انکار حشر و نشر یؤفکون
بر گردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتنست درین سرا و دران سرا وقال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در
دنیا گویند آنانکه اوتوا العلم داده اند ایشانرا علم یعنی دانش والایمان و گرویدن یعنی مؤمنان دانشمند که ایشان و علما از ملایکه و انس گویند
چرا دروغ می گوئید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما که بهشت و مسطور فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن یا آنجا که
فرموده و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضا او یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در
دنیا یا در قبر بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم و لیکن بودید

شما که از فرط جهل و عدم تفکر لا یعلمون نمی دانستید که بعث حقست پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند
یعنی و اجازت بیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان ولا هم
ونه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که ازاله عقاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای
از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا
بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که می طلبند
لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغامبر صلی الله علیه و سلم
و مؤمنان الا مبطلون مگر تباه کاران و دروغ گویان و بیهوده کاران کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه
لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت و
اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حق راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا بر سبکباری ندارند آنانکه
لا یوقنون بی گمان نمی شوند در امر معاد تا ترا بدان بیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر بازبسته است و چون
آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد شعر نگه دارید وقت کارها را که هر کاری بوقتی بازبستست سورة لقمن مکیة
وهی اربع وثلثون بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز عبر دود
الم گفته اند که الف اشارتست بانا و لام به لی و میم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال ومنی الغفران والاحسان تلک این آیات
آیات الکتاب آیتهای قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در وی تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام هدی راه نماینده
است ورحمة و بخشش از خدای للمحسنین مر نیکوکارانرا الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازهای مفروضه را ویؤتون الزکوة
و میدهند زکوة واجب را وهم و ایشان بالآخرة برای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه
که بدین صفت موسوم اند علی هدی بر راه راست اند من ربهم از آفریدگار خود واولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
و فیروزیابندگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده و در مجامع قریش بر عجمی جامع
ایشان می رسانید که هم شیفته و فریفته می شدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و ... ملک سلیمان و داود علیهما السلام
خبر میدهد من از سعت مملکت و فر و بهجت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست
که میخرد لهو الحدیث سخن بیهوده و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانه بی اعتبار لیضل تا گمراه
سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع و قرات قرآن بغیر علم بی دانش و برهانی ویتخذها و فرا می
گیرد راه خدای را هزوا افسوس و سخریه اولئک آن گروه لهم عذاب ایشانراست عذابی مهین خوار کننده که سبب قتل است در دنیا و عذاب
و خزی در عقبی و گفته اند آیة در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردم را از استماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن
حق باز داشتندی واذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر آنکس که لهو الحدیث را خرید و برگزید آیاتنا آیتهای کلام ما ولی روی بگرداند

مستکبرا در حالتی که گردن کش و با تکبر بود یعنی التفات بآن نکند کأن لم یسمعها گویا که هرگز نشنوده کأن فی اذنیه وقرا گویا در هر دو گوش او وقرا
گرانیست فبشره پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدای و رسول
وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته لهم مر ایشانراست جنات النعیم بهشتهای با نعمت و ناز و با نعمتهای بهشت خالدین فیها در
حالتی که جاویدان باشند در آن وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست و راست وهو العزیز و او خداوندیست
که هیچ کس او را از وفای بوعده مانع نشود الحکیم راست کار که هر چه کند بر طریق حکمت بود شعر نه در وعده او سستی نقض و خلاف
نه در کار او هیچ لاف و گزاف خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستون ترونها می بینید شما آنرا بر داشته والقی و بنهاد
فی الارض در زمین یعنی بیافرید در وی رواسی کوههای بلند ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی
آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد
از جمله کوه قافست و ابوقبیس و جودی و لبنان و سنین و بنیر و طور سینا و غیر آن وبث و پراکنده کرد فیها در زمین من کل دابة از
هر جنبنده وانزلنا و فرو فرستادیم التفات متکلم جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیرها نفرستند و ما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان ماء
آبی که بارانست فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین بدان من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو و بسیار منفعت هذا این که
مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق الله آفریده خدایست فارونی پس بنمائید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز آفریدند
الذین من دونه آنکه بدون وی اند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید این همه مخلوق منست آفریده بتان شما ای ...
است کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می
دهند شعر هر که هست آفریده او بنده است * بنده در بند آفریننده است * پس کجا بنده که در بندست * لایق شرکت خداوندیست
آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی داشت عظیم و عرب در مهمی که بدیشان رجوع کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان
مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن باعورا حکمت که قول صادق و فعل
کامل است با شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان بر سبیل نفی شرک و اضافه دلایل صحیحه
آن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحمه الله بر آنند که پیغامبر بوده و مراد از حکمت درین آیة نبوتست و او خواهرزاده
ایوب ع یا پسر خاله او بود و در تیسیر گوید پسر باعورا بن ناحور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم بوده ع امام ابو اللیث رحمه الله فرموده
که کنیه او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود ع متولد شد و تا عهد یونس ع عمر یافت و بعضی گویند
هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که پیغامبر نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی کرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود
در میان بنی اسرائیل قضا میکردی و بقول امام مجاهد بندی از بندگان تبه بوده مردی اسود اللون غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله
جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمیدید گفتند لقمان ما فرستادگان حضرت پروردگاریم ترا
خلیفه میسازیم در زمین تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از حضرت آفریدگار من بدین کار سمعا و طاعة

قبول میکنم و متعرض فتنه نمی‌شوم ملایکه را این سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را بپسندید و حکمت بر وی اضافه کرد بمثابه که ده هزار
کلمه از وی منقولست که هر کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته بودند و استماع کلمهٔ حکمت میکردند
آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب
داد سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالا یعنی کردن و در تفسیر ثعلبی از حکیم لقمان می‌آورند که روزی خواجهٔ
وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه‌ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی
خشم کرد لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بمن بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت آنکه ما را
آب گرم بخورانی و در صحرا پای بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و بدین معنی قدس سره در مثنوی این حکایت
آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته ایست از آن اینجا ثبت افتاد شعر کشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خورد او آن نیم
بعد از آن میراندشان در دشتها • میدویدند آن نفر تحت و علا • در قی افتادند ایشان از عنا • آب می‌آورد از ایشان میوه‌ها
چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف • می بر آمد از درونش آب صاف • حکمت لقمان چه این تا بد نمود • تا چه باشد حکمت رب الوجود
یوم تبلی السرائر کلها • بان منکم کامن لا یشتهی • چون سقوا ماء حمیما قطعت • جملة الاستار مما افظعت • هر چه پنهان باشد آن پیدا شود
هر که او خاین بود رسوا شود • در کتاب آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت چیست جواب داد که اصبحت فی یدی غیری
ما در قبضهٔ فضل و عدلت داود علیه السلام درین سخن تفکر فرموده نعره بزد و بیهوش شد و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان درین
محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت
ومن یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو می
رسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی حمید بی نیاز است از شکر کسی اگرچه نگوید سزاوار حمد است اگرچه
کسی حمد نگوید یا محمودست که همه کاینات بلسان حال و قال حامد حضرت وی اند واذ قال لقمن و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را
انعم و گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا اشکم یا مشکم بوده وهو و لقمان یعظه پند میداد او را و می‌گفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت
و مرحمت لا تشرک بالله شرک میاور بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگست چه تسویه می‌کند مخلوق را
با خالق ووصینا الانسان و وصیت فرمودیم آدمی را بوالدیه به نیکویی بپدر و مادر او و آن از موجبات نیکویی یکی آنست که حملته برداشت
فرزند را امه مادر او چند وقت و سست می‌شد بر حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی
وفصاله و باز کردن او از شیر فی عامین در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بآنکه شکر
گوی مرا ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و شرک ایشان را جزا دهیم وان جاهداک و اگر کوشش کنند
پدر و مادر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شریک آری بمن و شریک گیری ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم باستحقاق شرکت او دانشی فلا
تطعهما پس فرمان مبر ایشان را وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده

شرع و مقتضای کرم بود واتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی را که بازگشته است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن
محمدست صلی الله علیه و سلم یا صدیق اکبر ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم بازگشت شما فانبئکم پس آگاهی خواهم داد شما را بما کنتم تعملون
بآنچه هستید که می‌کنید از خیر و شر نزول این آیه در شان سعد وقاص است چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در
اثنای قصهٔ لقمان بمناسبت نهی است از شرک و در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهنش را بچوب بگشادند
و آب در آن ریختند و سعد میگفت اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار جان دهد من از دین برنگردم
پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که این فعل یعنی کرداری که آدمی را
باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خردی مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن
فی صخرة در زیر صخرهٔ سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت
آن یا در صخره که از آسمان و زمین خارج است فوق سموات او فی الارض یا در زمین در مکان پنهان یات بها الله بیارد خدای آن را
و حاضر کند و بر آن حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست و علم او بهمه خفایا احاطه کند خبیر داناست بمکان هر چیز
یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کامل یابد وأمر بالمعروف و بفرمای به نیکویی وانه عن المنکر و باز دار از
منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل باشد واصبر و شکیبایی کن
علی ما اصابک بر آنچیزی که برسد بتو از شدایدِ خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات
امور است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی ولا تصعر و بگردان مپیچ خدک روی خود را للناس برای مردمان یعنی
بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا برای بازی و افسوس و خود
کامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبرانه
رود فخور نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد و میانه باش فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطوء
میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشانهٔ تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم
نه واغضض و فرو دار و کم کن من صوتک از آواز خویش یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش ان انکر الاصوات
بدرستی که زشت‌ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت مکروه طبایع
و موجب وحشت استماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بدیشان فخر
ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمایی بندگان
مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را بخوا باشد که من می‌شنوم و آنچه در دل ایشانست هم میدانم و در جواب چون کسی گوید
وجه تخصیص انکریت صوت بحمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود و گفته اند که آمان او نزد عرب مثل است
در کراهت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطانست و در حدیث آمده که اذا

سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطان و در وجه ما فیه آنحضرة مولوی قدس سره وجه انکریّه
صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب اوقات آواز او برای طلب کاه و جو نیست یا بجهت اجزاء شهوت یا جنگ با دراز گوش
دیگری و صدائی که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صدیها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق
روحانی و ملکی آید خوب ترین نداها باشد شعر نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمهٔ ایشان خوش آست
اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
آفتاب و ماه تاب از روشنی ایشان بهره میبید و ستارگان تا بدیشان راه می برید وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینها از کوه و بیابان
و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتها آشکارا و
پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمة بجمع می خواند و در نعمت ظاهر و
باطن و علما را سخن بسیار ست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم آورده و نعمت را سیصد تفسیر کرده اند و آنچه مشهور
است نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ
اعضا و معرفت ملائکه اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت
ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی فرموده
که فخر الاولیاء یونس سجاوندی گفته که نعمت ظاهر انصاف کدایان داد نست بروز و نعمت باطن انصاف کدائی دادنست بشب
و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور والله الموفق و الیه ترجع الامور شعر کوششی کن ره سوی ان بحر
کاندرو یابی صدفها پر گهر وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کس هست که جدال کند و خصومت ورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خدای یعنی
نضر بن حارث که میگفت فرشتگان دختران خدایند و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که
خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی بیان
از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه رنود وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوا
پیروی کنید مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیزی را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمی گرویم و بدان متابعت نمی
کنیم آنرا بلکه پیروی می کنیم مَا وَجَدْنَا آنچیزیرا که یافتیم عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا می کنیم اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر
بودی شیطان که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا اِلٰى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را
و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند اِلَى اللّٰهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال
آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى بدستاویزی محکم که کلمهٔ شهادت است
یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشهر رعایت سنت و جماعت است وَاِلَى اللّٰهِ و بحضرت خداوندست بازگشت همه
کارها یعنی اهل امور را که خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروهٔ وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ پس باید که

اندوهناک نسازد ترا کفر وی اِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کردانیم ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده
اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینههاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ
برخوردار دهیم ایشانرا بنعمت و سرور قَلِيلًا زمانی اندک که در زوال و انقطاع باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا بیچارگی یعنی باجبار
بیایند اِلٰى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید
هر آسمان و زمین را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدای چه دلایل نفرا زاسنا و آفرینش بغیر او بیابد بغایت روشن است قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
بگوای محمد سپاس مر خدایرا که اعتراف می کنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که بدین اقرار ملزم و محکوم میشوند لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها یعنی مخلوق و بنده اویند پس در آسمان و
زمین جز او مستحق عبادت نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود بیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده
در صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان شعر ای غنی از
ذات خود از ما سوی خویشتن خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن در اواخر سورهٔ الکهف گذشت که جهودان اعتراض
کردند بر قرآن که جائی میگوید که شما را بحکمت چیزی بسیار دادیم و جائی میفرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان
البحر مدادا درین سوره نیز برای تاکید آن خبر میدهد که وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ و اگر آنکه بودی آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ از
درختها قلمها وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ و حال آنکه دریای محیط با سعت خود مداد شدی آن قلمها را مِنْ بَعْدِهِ بعد از فنای آب او سَبْعَةُ اَبْحُرٍ
هفت دریای دیگر ماننده او و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ پس نرسیدی و به پایان نیامدی
علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفرید در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمی که در دارین بر بندگان افاضه
میکند جهت آنکه قلم متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بلانهایت خود حَكِيمٌ
داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ اِلَّا
كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا با آلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه
بکلمهٔ کن صدهزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات به ترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را امر فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک
دعوت او همه خلایق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست همه مبصرات را و هر
آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست شعر قدرتم بی عجز بکس ندادی قدرت بی عجز تو داری و بس اَلَمْ تَرَ آیا نبدیدی و
ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتی است که شب در آید وَيُولِجُ
النَّهَارَ و داخل میکرداند روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز بدید آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاد می کند وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک میروند از فلک خود اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده
که روز قیامت و جریان ایشان منقطع کردد وَاَنَّ اللّٰهَ و ندانستی آنرا که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را می

شناسد ذلک این صفت علم وشمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود وواجب بوجود خویش
وان ما یدعون وآنچه شما میخوانید وحفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند ومی پرستند من دونه الباطل بجز خدای باطل وبیهوده
وناخواست وان الله ودیگر بسبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب الکبیر بزرگست که از وی بزرگتری نیست الم تر آیا
ننگری ان الفلک که کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمت الله بنعمت واحسان او که آب را بر روی آب که میدارد وباد را برای رفتن او
می فرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی وبعضی از عجایب بحار ان فی ذلک بدرستی که در امر کشتی و
دریا لآیات هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت وکمال نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلاها شکور شکر گوینده را بر نعمتها واذا
غشیهم وچون فرو گیرد وبپوشد اهل کشتی را ما دریا ایشان در آید موج کالظلل موج دریا در بزرگی مانند سایه بانها یا مثل کوهها
یا ابرها دعوا الله میخوانند خدای را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان اند له الدین برای خدای دین خود را چه خوف شدید آفتها
وتقلید را که منازع فطرت اند زائل کرداینده باشد وایشانرا بمقام فطرت اصلی خود باز برده فلما نجاهم پس آن هنگام که برهاند ایشانرا
وبرساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد عدل یعنی راست اند بر طریق توحید وبعضی مایل از راه
حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا ونیاز خود ومشرکان جابر ومنکر اند وما یجحد بآیاتنا وانکار نکند نشانهای قدرت ما را الا
کل ختار مکر غدر کننده عهد شکننده کفور ناسپاس مر نعم پروردگار خود را یا ایها الناس ندای عام است یعنی ای همه مؤمنان مردمان
اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها واخشوا وبترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را
وباز ندارد والد عن ولده پدر از پسر خویش ولا مولود ونه فرزند هو جاز او باز دارنده باشد عن والده از پدر خود شیئا چیزی را از
عذاب کفار این خبر خاص است بکفار چه اولاد وآباء مؤمن بعضی بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که وعده خدای
بثواب وعقاب حق راستست ودر آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی
متاعهای دلفریب وزینتهای او فریفته مشوید ولا یغرنکم وباید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو وکرم خدای یا مهلت دادن او
الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را بامل دور ودراز از راه برد وبمعاصی دلیر کند ٭ امروز گنه کنید وفردا توبه ٭ شما ناگاه مغرور
نشوید که علم فردا را عمر فردا باید شعر کار امروز بفردا نگذاری زنهار ٭ روز چون یافته کار کن وعذر میار ٭ آورده اند که
حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت که مآب جلالت بود آمده گفت ای محمد قیامت کی ظهور خواهد کرد ومن تخم در زمین
پاشیده ام آمدن باران غمام در کدام ایام خواهد بود وزن من حامله است بتصور حمل او از اشکال ذکور واناث بر چه وجه است
ومی دانم که عمل من دی روز چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت ومولود خود را میدانم که کجاست مدفن من در کدام بقعه
اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیة فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت حضرت اوست وکلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند
ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت وینزل الغیث وفرو میفرستد باران را در زمان ومکان
که مقدر ومقرر کرده ویعلم ومیداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از زن ومرد وتمام وناقص وما تدری نفس ونمیداند هیچ نفس که او

نیکوکار یا بدکار ماذا تکسب که چه چیز کسب کند غدا فردا از خیر وشر وما تدری نفس ونمیداند هیچ نفس که او بای ارض تموت بکجا بمیرد در
کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها وچون خواهد آشکارا کند خبیر آگاه وچون خواهد پرده کرم پوشیده

سورة السجدة مکیة وهی ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الم حضرت مرتضی علی فرموده که
هر کتاب خدای را خلاصه‌ایست وخلاصه قرآن حروف مقطعه است ودر الم گفته اند که الف از اقصی حلق آید وآن اول مخارج است ولام از طرف لسان
گفته شود وآن اوسط مخارج است ومیم را از شفه گویند وآن آخر مخارج است واین سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبدا
واوسط مخارج است وآخر اقوال وافعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن
لا ریب فیه هیچ شک نیست درو یعنی منزلست بی شبهه من رب العالمین از پروردگار عالمیان آیا تصدیق تو میکنند اهل مکه که این
از نزدیک خدایست ام یقولون افتراه یا میگویند بر بافته است آنرا محمد صلعم از پیش خود بل نه چنین است که میگویند بلکه هو الحق قرآن
سخن درست وراستست فرود آمده من ربک از حضرت پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتاهم قومی را که در
زمان تو اند ونیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد فترتست واسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود
را وتو نذیری قوم خودی لعلهم یهتدون شاید ایشان به بیم کردن تو یتذکرون راه یابند اگر من خواهم الله خداوند بحق الذی خلق السموات
والارض آنست که بیافرید آسمانها وزمین را فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی گشت حکم
او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید واز راه او مگذرید که در دینی وعقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز
از وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع ونه هیچ درخواست کننده که مدد کاری کند افلا تتذکرون آیا پند پذیر نمی شوید
از مواعظ ربانی ونصایح قرآنی یدبر الامر وساز کار دنیا یعنی حکم می کند بدان ومی فرستد ملکی را که موکل است بدان من السماء
از آسمان الی الارض بسوی زمین پس ملک می آید وآن کار بجای می آرد ثم یعرج پس عروج می کند الیه بسوی آسمان فی یوم
کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شما شمار می کنید یعنی زود می آید از
آسمان وبالای رود در مدتی که اگر آدمی رود وآید جز هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست
پس مقدار نزول وعروج هزار سال بود ذلک آن خداوندی که تدبیر او می کند عالم الغیب والشهادة داناست پوشیده وپیداست
یعنی داند امور دنیا وآخرت یا عالم است بآنچه بوده وباشد وخواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندگان در تدبیر
الذی احسن او آنکسی است که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجه نیکو بمقتضای حکمت شعر
کردنی آنچه در جهان شاید ٭ کرده آنچنان که می باید ٭ از تو در کف کار همه ٭ که تویی آفریدگار همه ٭ بلوح خاک از نقشت
دل دانا وجان پاک از تست وبدأ وآغاز کرد خلق الانسان آفرینش آدم را من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان
او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آب ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سواه پس راست کرد قالب آدم را
ونفخ فیه ودمید در وی من روحه از روح خویش این اضافه تکریم وتشریف واظهار آنکه وی مخلوق شریفست وجعل لکم وبساخت

برای شما السمع گوش تا می‌شنوید والابصار ودیدها تا می‌بینید والافئدة ودلها تا در می‌یابید قلیلا ما تشکرون اندکی سپاس داری
می‌کنید برچنین نعمتها وقالوا وگفتند منکران بعث چون ابی بن خلف وامثال او أئذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض
در زمین یعنی خاک شویم وبا زمین آمیخته گردیم چنانچه خاک اعضاء ما از خاک زمین متمیز نباشد أئنا آیا ما لفی خلق جدید
در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفریدن تو بما تعلق نخواهد گرفت بل هم
نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود کافرون ناگرویدگان اند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان
ندارند قل بگو ای محمد منکران بعث را که زود زود یتوفاکم فرا گیرد جان شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است
الذی وکل بکم آنکس که موکل کرده وبرگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم ترجعون پس بسوی آفریدن خود باز
گردیده شوید برای حساب وجزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند وجواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید
وامام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که ملک الموت را دو رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد وروح او را
قبض کند وروی دارد از ظلمت که کافران را که روح منافقان فرا گیرد وروی دارد مشابه آدمیان که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند
وروییست او را از نور که بدان ارواح پاک انبیاء وصدیقان را قبض نماید واعوان او ملائکه رحمت وعذاب اند وعجب از آدمی که با
وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش تواند زد شعر آسوده کی مجوی که از صد متاجل کس را نداده اند برات مسلمی
ولو تری واگر بینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم فکنندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت
خجالت وندامت سر در پیش افکنده عند ربهم نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه به بینی کاری بهول ودران حال
میگویند ربنا ای پروردگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا وشنودیم از تو تصدیق پیغامبران یا هول رستخیز
دیدیم وآواز صور شنیدیم فارجعنا پس بازگردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون بدرستی که ما بی‌گمانیم
برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم وما را شبهه نماند انکه حق سبحانه ولو شئنا واگر میخواستیم لآتینا هر آینه می‌دادیم در دنیا کل
نفس هر نفسی هداها آنچه راه یابد بآن بسوی ایمان وعمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت شده است این حکم منی از من
لاملأن هر آینه پر میسازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از کفار دیو وآدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس بچشید شما عذاب را
بما نسیتم بسبب آنکه شما فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این
روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را وبگذاشتیم در عذاب فذوقوا وبچشید عذاب الخلد عذاب جاویدانی را بما کنتم
تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای کلام ما الذین اذا ذکروا آنانکه چون پند داده
شوند بها بآن آیتها خروا بروی در افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا وتنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت
وکبریای او نباشد تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند پروردگار خود را از صفات نالایق و
بستایند بستایشهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم لا یستکبرون وایشان سرکشی نکنند از ایمان وطاعت وسجود

واین سجده نهم است بقول امام اعظم ودهم بقول امام شافعی وحضرت شیخ قدس سره این سجده را تذکر گفته وساجد باید که تذکر
کند در آن چیزی را که از ان غافل شده وتصدیق کند دلالات وجود واحد را که دلائلها در همه اشیا موجود است ففی کل شیء له آیة
همه ذرات از مه تا بماهی • بوحدانیتش داده گواهی • همه اجزای کون از مغز تا پوست • چو وا بینی دلیل وحدت اوست
آورده اند که منازل بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون شام با خواجه انام نماز عشا ادا کردند
تا وقت عشا در مسجد توقف کرده نماز گذاردندی وبمنزلهای خود رفتندی تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت دریابند حق سبحانه
در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار
خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا وبامید خشنودی او وابو الدرداء رض گفته آیة در شان جمعیست که نماز عشا وصبح را بجماعت گذارند
وگفته اند در شان متهجدان وشب خیزان است چون پرده شب فرو گذارند وجهانیان بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر
کرم وفراش نوم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند ودر شب دراز با حضرت خداوند تعالی راز گویند از سهیل بن یمن یعنی اویس قرنی
قدس سره منقولست که در شبی میگفت که هذه لیلة الرکوع وبیک رکوع بسر می‌برد ودر شبی دیگر میفرمود که هذه لیلة السجود وبیک
سجده بصبح می‌رسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری سبب چیست که شبهای بدین درازی بیک حال می‌گذرانی گفت
کجاست شب دراز کاشکی ازل وابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی ودر آن سجده نالهای زار وگریهای بیشمار کردمی
به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند • من وخیال تو ونالهای درد آلود • ومما رزقناهم واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا ینفقون
نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی بشب بر درگاه ما داد گدایی میدهند وبروز در راه ما داد گدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند
هیچ نفسی نه ملک مقرب ونه نبی مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است ومخفی گذاشته برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع
من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد ودر حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انبیاست که از ان نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس
ولا خطر علی قلب بشر دو گواه اند بر آن که دعوی دریافت آن لایق نیست وایشان جزا داده میشوند جزاء جزا دادنی بما کانوا بسبب آنچه
بودند که با خلاص نیت وصدق طویت یعملون عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهان است تا چنانچه کسی بر طاعت
ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد شعر روزی که روم همره جانان بچمن • نه لاله وگل بینم ونه سرو وسمن • راز که
میان من واو گفته شود • من دانم واو داند واو داند ومن • آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده
گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت ترست وزبان من از زبان تو تیزتر علی گفت خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره
مساوات باشد وچه یارای مجادلات حق سبحانه تصدیق علی را آیه فرستاد که افمن کان آیا آنکس که هست مؤمنا گروید بخدای ورسول
یعنی علی باشد کمن کان مانند کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند در شرف ورتبت یا
در جزا وثواب اما الذین آمنوا اما آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وعمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشانراست جنات المأوی

بوستانهای که ماوی حقیقی است و گفته اند که جنت المأوی بهشتیست بر یمین عرش و خدای بمؤمنان دهد آنرا نُزُلاً درحالتی که پیش
کش باشد یعنی ما حضر که برای مهمان آرند و نعیم کلی پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند
که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان
آتش دوزخ است یعنی بجای جنت المأوی که مؤمنانرا باشد ایشانرا در آتش دوزخ ماوی دهند كُلَّمَا هرگاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند
که بیرون آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا بازگردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا به
نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا میزنند بقعر جهنم می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند ایشانرا
بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش را الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور
نمیداشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هرآینه ما بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیکتر بزرگتر که خلود ست در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان
یعنی جمعی که باقی باشند ازیشان يَرْجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب جوع بود ترجیع حطام است و بزرگتر
کسب آثام و نزد جمعی مراد باد فی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر هجران و در
لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای اسعارست و اکبر خروج مهدی علیه السلام بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نکو بسیاری عقبی
یا افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله **شعر** دور ماندن از وصال و عذاب اکبرست آتش سوز فراق از همه عذابی
بدترست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ پس
روی بگرداند عَنْهَا ازان و تفکر نکند دران إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ
آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة چنانچه بتو دادیم قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی
در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که پیش ازانکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی دید
اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک در لقای وی مکن و در وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدند بوقت عروج
و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل
أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که راه مینمودند خلق را باحکام توریة بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم
یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم يُوقِنُونَ بی گمان بودند إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آن چیز که بودند
دران يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را از مبطل و هریک را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه
ننمود و بیان نکرد لَهُمْ برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ
از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند اینها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بر آن میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بد
درستی که درین اهلاک ما قرون ماضیه را لَآيَاتٍ هرآینه عبرتهاست مر اینها را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی شنوند این سخنان را یعنی بگوش

فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنرا که ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را می فرستیم إِلَى الْأَرْضِ
الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جیحون بدان نمیرسد حق سبحانه نمود که ما آب بدان زمین
خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آریم از وی باب زَرْعًا کشت زاری که اندرو از غلات و اشجارست تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند ازان زرع
أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان گیاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال
کنند بر کمال قدرت خود داند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند
کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه گفتند
فتحی که وعده میدادید کی خواهد بود زود بما بنمائید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در وعده خود قُلْ بگوای محمد که يَوْمَ الْفَتْحِ روز
فتح بعث یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنهارا که نگرویدند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل
ایمان ایشانرا فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در
توقف افتد فَأَعْرِضْ پس روی بگردان بطریق اهانت عَنْهُمْ ازیشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش
نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند آنرا که غلبه کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب کرداند نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی
منتظر باش ز الطاف الهی که شود — علم دین تو بهر لحظه برافروخته تر — حرب را ساختگی کن که بود هر روزی — کار احباب تو از روز
دگر ساخته تر

سورة الاحزاب ثلث وسبعون

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب
نزول آیت کویست که ابوسفیان و عکرمه و ابوالاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در حرم نفاق یعنی و ثاق ابن ابی نزول کرده ند
و روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که مارا بلات و منات باز گذار
و بگو که ایشانرا در قیامت مقام شفاعتست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بدان حضرت شاق آمد و روی مبارک
درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق را
حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره نمود مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام و نقض
عهد روا نیست روایة آمد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای و نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
و فرمان مبر کافرانرا چون ابوسفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست عَلِيمًا دانا بمقاصد ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفا و عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیزی را که وحی کرده میشود بتو
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی کار خود را باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز همه کارها و نگاه دارنده
و کفایت کننده مهمات — چون ذره لطف عنایت کند — جمله مهمات کفایت کند — آورده اند که ابی معمر جمیل بن اوس
مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دل است که یکی ازان فهم حکم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین

لعنت کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بود بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پای ابو سفیان بدو رسید جنو قوم پرسید گفت
بعضی مقتول اند و بعضی منهزم ابو سفیان گفت نعلین توچه حال دارد که یکی در پایست و دیگری در دست ابو معمر چه ذکر نیست و بیان حال
اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه اورا دروغ گوی ساخت و معلوم شد که اورا دو دل نیست و در این باب
آیة آمد که ما جعل الله نیافریده خدای لرجل مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی
و منبع قوی است پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است و در زاد المسیر آورده که منافقان می گفتند آنحضرة دو دل دارد
یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ می گویند حق سبحانه هیچ کس را دو دل نیافریدم وما جعل و نساخته است ٥
ازواجکم زنان شما را اللائی آنانرا که اظهار می کنید منهن امهاتکم از ایشان مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر
امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگری مستدعی خادمیت است در یک زن از
قبیل محالات است وما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسرخواندگان شما را ابناءکم پسر حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت
صورتی عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث برده حق سبحانه
فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیت و امومت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نمیشود ذلکم
این که مظاهره را مطلقه و داعی را ابن می خوانید قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان خود میگوئید و حقیقتی ندارد والله و خدای
یقول الحق میگوید سخن حق و راست را که مطابق واقع است وهو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق این آیة برای زید بن
حارث رض نازل شده بود که زید را ابن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه اورا بحضرت بخشید و آن
حضرت اورا آزاد کرده چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت می گفتند و حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندانرا
و نسبت دهید لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن اقسط داست تر است عند الله نزدیک خدای در صحیح بخاری از
ابن عمر منقولست که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد صلعم تا این آیة نازل شد و ما اورا زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ندانید
آباءهم پدران ایشانرا که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی
وموالیکم و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولای ولیس علیکم و نیست بر شما جناح فیما اخطأتم به گناهی در آن چیزی
که خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد ولکن ما تعمدت ولیکن گناه هست در آنکه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید
بغیر پدر او وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده او که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النبی اولی پیغامبر صم
سزاوارتر است بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها هر چه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست
بخلاف نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید که آنحضرة دوست تر باشد بنده را از نفس او و در حدیث صحیح
آمده که نگرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا باشم من دوستتر بعد از پدر و فرزند و همه مؤمنان آورده اند که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانانرا بخروج فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیة آمد که نبی اولی است

زنان

بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شناسند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوار
تر است از محبت با خود یا با دیگران شعر
آشنا ما در دو عالم اوست دوست
دوستی دیگران بر بوی اوست دوستی
اصل را بین کر چه بس فرع را بهر چه دارد دوست کس
اصل داری فرع گو هر گو مباش تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش
وازواجه و زنان او امهاتهم مادران مؤمنان اند یعنی از جهة حرمت و از روی تعظیم چه رؤیة ایشان روا نبوده و نسبت در راستی
نداشته اند در مصحف ابی و قراءة ابن مسعود رض چنین بوده وهو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا
کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث می گرفتند حق تعالی فسخ آن را می فرماید که واولوا الارحام
و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند به وحی در توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از
قرآن یعنی آیة موارث و حکم کرده که اولوا الارحام احق اند بمیراث من المؤمنین از گرویدگان یعنی انصار والمهاجرین و از مهاجران
حضرت پیغامبر صم ایشانرا با یکدیگر برادری داده الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود الی اولیائکم با دوستان خود معروفا
نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کان هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
و توارث ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا لوح مسطورا نوشته شده و ثابت گشته واذ اخذنا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم
من النبیین از پیغامبران میثاقهم پیمان ایشانرا بر آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند
و امت را نصیحت نمایند یا هر یک بشارت دهند به پیغامبری که بعد از و خواهد بود و این میثاق از پیغامبران در روز الست گرفتند
ومنک و گرفتیم از تو یعنی که محمدی صم ومن نوح وابرهیم وموسی وعیسی بن مریم تخصیص ذکر این پیغامبران از برای آنست که اولوا العزم بودند و
تقدیم پیغامبر صم بر ایشان جهة تعظیم است واخذنا و گرفتیم منهم از پیغامبران میثاقا غلیظا پیمان محکم موکد بسوگند لیسأل
الصادقین تا سوال کند خدای راستگویان پیغامبرانرا عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق
قوم مر ایشانرا واعد و آماده کرده است خدای للکافرین مر ناگرویدگانرا برسل عذابا الیما عذاب دردناک یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید نعمة الله نعمت خدای را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ جاءتکم چون آمدند
بشما جنود لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا
بادی مراد باد صباست وجنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملایکه وکان الله بما تعملون و هست خدای بآنچه شما می کنید بصیرا
بینا در این آیات بیان غزوه احزابست و آن قصه اجمالا چنان بوده که بعد از اجلای بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته
با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه
شدند خبر بحضرت رسالت پناه صم رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت
مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعددی بسیار و سلاح آراسته بودند مشورت نمودند سلمان رض از وضع خندق که در
بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت صم آنرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت کرد و بحفر خندق

اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت نیز بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک می شدم یارانرا
وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان مبارک معجزات اشان می
راند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین بدو کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند و بر سنگ آمده میتین
بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بران سنگ زد و دانگی او بشکست و نوری مانند برق از وی بجست و دران روشنی
نظر حضرت سید انام بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بران صخره زد دو دانگ دیگر
شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن بنظر امین آنحضرت صلعم درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من
نهادند سیم بار تمام سنگ درهم شکست و بنوری که ازان درخشان شد کوشکهای کسری بران حضرت عیان شد گفت الله
اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان می گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق
می کند و بفتح فارس و شام و یمن وعده می کند القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند
مالک بن عوف و عیینه بن حصین با بنی غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابوسفیان
با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود و قریظه که با حضرت رسالت صلعم عهد بسته
بودند باغوای حی بن اخطب عهد بشکستند مددکار کارزار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل
ضعفای اهل اسلام از جای برفت جناب حق سبحانه فرمود اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما
یعنی از اعلای وادی ومن اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی واذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق و خیره
شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره
میرسد وتظنون و گمان می بردید بالله الظنونا بخدای انواع گمانها مخلصان ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنانرا
نصرت دهد و منافقان گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده
شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از
جای برفتند بمثابه که بعد ازان عزم سفر ابن المغربی نمودند و ناشکیبایان اوراق اقرار بما لایطاق تکرار می نمودند شعر
آرام ز دل شد و دل از جای   هوش از سر برفت و توق از پای   واذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر
والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خدای ورسوله
و پیغامبر فرستاده او در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد واذ قالت و آنرا نیز یاد کنید
که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب یثرب زمینی است
که مدینه طیبه و طیبه طاهره در ناحیتی ازو واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را یثرب گویند
گفتند لا مقام لکم نیست متعالی برای بودن شما در لشکرگاه محمد صلعم یا ایستادن اینجا چه وجه دارد فارجعوا پس باز گردید بمنازل

خود

خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید
ویستاذن و دستوری رجوع می طلبند فریق گروهی منهم النبی از ایشان پیغامبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند
ان بیوتنا عورة بدرستی که خانهای ما در مدینه خالیست و استحکامی ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران
شبیخون نکند وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد ان یریدون نمیخواهند پس رفتن
الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر درآمده شود بمدینه یعنی لشکر کفار درآیند بر و علیهم بر منافقان هجوم کنند من اقطارها
از جوانب آن یعنی بیکبار بمدینه درآیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشانرا دعوت کنند
بشرک یا بقتال مسلمانان لآتوها هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجازه کنند سخن ایشانرا وما تلبثوا و درنگ نکنند بها باجازت فتنه
الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی ابا بر
عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشتها بر نگردانند
در کارزارها وکان عهد الله وهست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد ازان و بر نقض آن و وفا بدان جزا
خواهند داد قل بگوای محمد که بهیچ وجه لن ینفعکم الفرار سود نمیدارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا
از کشتن چه لا بد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا و آن هنگام که بگریزید یعنی اگر مثلا
فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنیست و خرقه
فنا پوشیدنی شعر که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد   که باز بروی براه عدم نمی آرد قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه
نگه دارد شما را من الله از عذاب خدای ان اراد اگر خواهد خدای بکم سوءا بشما بدی و هزیمتی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نعمتی
و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا ولا یجدون و نمی یابند مردمان لهم برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند
ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت پیغامبر صلعم بمدینه رفت برادر اعیانی خود را
دید اسباب طرب آماده ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو آنی که در طرب گذرانی و حضرت پیغامبر صلعم میان
نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد صلعم هرگز ازین ورطه بسلامت
بیرون نخواهد آمد آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت را ازین مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت صلعم رسید جبرئیل بروی پیشی گرفته
این آیه آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که میداند خدای المعوقین باز دارندگان را از نصرت رسول صلعم منکم از گروه شما والقائلین
لاخوانهم و گویندگان مر برادران خود را که هلم الینا بیایید بسوی ما و گفته اند مسلمانانرا تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقانرا
می گفتند خود را در معرض تلف میفکنید و از یاری محمد صلعم بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه
میفرماید ولا یاتون الباس و نمی آیند منافقان بکارزار کفار الا قلیلا مگر آمدنی اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه اشحة در
حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما یا نمیخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن

ورأیتهم یعنی ایشان را از غایت بددلی ینظرون إلیک می نگرند بسوی تو تدور میگردد أعینهم چشمهای ایشان در حدقهٔ ایشان بعجب و
دراست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات مرگ فإذا
ذهب الخوف پس چون برود ترس شما سلقوکم برنجانند شما را و سخنهای سخت گویند بألسنة حداد بزبانهای تیز زبانی کنند أشحة
در حالتی که بخیل اند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أولئک آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فأحبط
الله پس باطل کرد و نیست کرد خدای أعمالهم کردارهای ایشان را یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان
عمل ایشان را وکان ذلک و هست آن اظهار علی الله بر خدای یسیرا آسان یحسبون الأحزاب آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای
کفار را که ایشان لم یذهبوا بازگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان منهزم دفعه باشند
هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو رفته اند و بجنگ ایستاده وإن یأت الأحزاب و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر یودوا دوست
میدارند منافقان لو أنهم و تمنی می کنند آنکه ایشان بادون صحرانشینان باشند فی الأعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی
از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسألون می پرسند آینده و رونده را عن أنبائکم از خبرهای شما
و دشمنان آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با عدا دست
دهد ما قاتلوا کارزار نکنند إلا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله
در افعال پیغامبر خدای أسوة حسنة اقتداء پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانکه او در حرب ثبات دارد و بر شداید و محن صبر میکند
شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکس را که هست که امید میدارد ثواب خدای یا
لقای او را والیوم الآخر و نعیم روز بازپسین او را وذکر الله و مر آن کس را که یاد کرد خدای را کثیرا بسیار بدل و زبان و در موضح
آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و
عاقبت ظفر شما را بود بر ایشان ولما رأی المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الأحزاب لشکرها را و ز خندق که در برابر لشکر
اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما
یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه فرموده بود رسول او صلی الله علیه وسلم سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست
گفت خدای و پیغامبر او وما زادهم و بیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را إلا إیمانا مگر باور داشتن مواعد الهی را وتسلیما و گردن نهادن
احکام او را و حضرت رسالت پناه را صلعم که سعادت دو سرای در آن تسلیم مندرج است شعر هر که دارد چون قلم سر بر خط فرمان او
می نویسد بخت طغرای شرف بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و نضر رض
و غیر ایشان که چون در حربگاهی ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشند ثبات قدم ورزند مگر متقاتله در بندند و تا شربت
شهادت نچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید من المؤمنین از گروندگان رجال صدقوا مردانی اند که راست کرده اند
ما عاهدوا الله آنچیزی که عهد بستند با خدای علیه بر آن چیز که ثبات است بر مقاتله و قتال برای رضای ملک متعالی فمنهم من قضی

پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم
ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه وما بدلوا و تغیر ندادند عهد را تبدیلا تغیر دادنی و عهد خود را
مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستگویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی یعنی بوفای ایشان
ویعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را إن شاء اگر خواهد که بنفاق بمیرند أو یتوب علیهم یا بازگردد بتوفیق توبه بدیشان
توبه دهد إن الله کان بدرستی که هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان مر آن کسی را که بر توبه میرد در
اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر طایف مدینه توقف کردند روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین
جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال
فرمودی روزی عمرو عبد که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبور
کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی ع کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و علی ع میانش بدو نیم
زد دل کافران بشکست و حضرت رسول ص سه روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد روز چهارشنبه میان
نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد شعر باد صبا به بست میان نصرت ترا
دیدی چراغ را که کند باد یاد آوری صبا از کنه دهان لشکر افکند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملایکه فرود آمدن طنابهای
خیمهای ایشان را می بریدند و میخها میکندند و باد آنها را می افکند ایشان در ماندند روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمنافع
یمن و اقبال ابواب نصرت گشاده گشت شعر بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد
ورد الله و باز گردانید خدای الذین کفروا آنان را که نگرویدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک
برفتند لم ینالوا نیافتند خیرا غنیمتی و نصرتی وکفی الله و کفایت کرد خدای المؤمنین القتال مر مؤمنان را جنگ کردن بسبب باد
صبا و ملایکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که
بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده روز محاصره کرده بودند و کار
بر ایشان تنگ شده بحکم سعد معاذ فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده کنند و اموال
ایشان را بر مسلمانان قسمت کنند حضرت ص فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم فرموده بود و حق سبحانه
ازین واقعه خبر میدهد که وأنزل الذین و فرود آورد خدای آنان را که ظاهروهم یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند
من أهل الکتاب از اهل توریة یعنی یهود و قریظه را فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای ایشان وقذف و افکند فی قلوبهم الرعب در
دلهای ایشان ترس از پیغامبر ص و لشکر او فریقا تقتلون گروهی را میکشتید یعنی مردان ایشان را که هفصد تن بکشتند
وتأسرون فریقا و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را وأورثکم و میراث داد شما را أرضهم زمین ایشان
یعنی مزارع و حدایق ودیارهم و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وأموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی

وارضا لم تطؤها و شما را داد زمینی را که نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس و گفته
اند هر زمینی بحوزه اسلام در آید تا قیامت درین داخل است وکان الله وهست خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیرا توانا پس
قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید عباد شعر لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراهست لاجرم هر نفس اقلیم دیگر میگیری
ارباب سیر گویند که در تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه وسلم از ازواج طاهرات هجره نموده که سوگند خورد که یکماه
با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از آن حضرت نفقه و کسوه زیاده از مقدور می طلبیدند چون برد یمانی و ورق مصری و امثال ل
آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بهر تقدیر ملول گشته از ایشان
اعتزال فرمود و بعلیه که در مسجد که خزانه وی بود تشریف فرمود بعد از بیست و نه روز که آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع آیه تخییر
فرود آورد که یا ایها النبی ای پیغامبر قل لازواجک بگو زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی
دنیی را یعنی تنعم در آن وزینتها و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها تکلف فتعالین امتعکن پس بیایید که بدهم شما را متعه
طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوی المهر واسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردن نیکو بی غیبت نه از روی کراهت وان کنتن
تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای را ورسوله و خشنودی رسول وی را والدار الآخرة و نعیم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی
که خدای اعد آماده کرده است للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار شق ثانی کنند اجرا عظیما مزدی
بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن مختصر و محقر باشد آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه
صدیقه بوده یا نساء النبی ای زنان پیغامبر من یأت منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکار ناپسندیده مبینة پیدا و روشن و حفص
بکسر یا میخواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که زشتی او نافرمانی رسول است یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود مر او را عذاب ضعفین
دو برابر آنکه زنهای دیگر را باشد چون گناه از ایشان زشت ترست وکان ذلک وهست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا بر
خدای تعالی آسان الجزء الثانی والعشرون من اجزاء الثلثین ومن یقنت و هر که مداومت کند بطاعت منکن از شما که ازواج پیغامبرید
و فرمان برد لله ورسوله مر خدای و رسول او را وتعمل صالحا و بکند کار پسندیده و شایسته نؤتها بدهیم او را اجرها
مزد او مرتین دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار جهت خشنودی پیغامبر ص واعتدنا لها و آماده سازیم برای آن زن رزقا
کریما روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغامبر ص لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند
یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سایر نسوان ان اتقیتن اگر می ترسید از خدای و فرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی
و فروتنی مکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی که طمع کند در شما آنکس که فی قلبه مرض در دل او بیماریست
یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن و بگویید قولا معروفا سخن نیکو پسندیده و دور از ریب وقرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای
خویش ولا تبرجن و پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیة جهلا گویند
و آن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح علی نبینا و ع و آنست که جاهلیت اولاد در زمان حضرت ابرهیم بود که زنان لباس مروارید پوشیدند

خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیة اخری میان حضرت عیسی و حضرت محمد است ص و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که مخرامید
در رفتن چون خرامیدن اهل جاهلیة اولی واقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعت بدنیه است وآتین الزکوة
و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است واطعن الله و فرمان برید خدای را در فرایض ورسوله و پیغامبر او را ص در سنن
انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ویطهرکم و پاک کرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک کردانیدنی صاحب کشاف فرموده که این آیه دلیلست بر آنکه ازواج
نبی از اهل بیت وی اند در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر
در تطهیرکم بجهت تغلیب است چه پیغامبر ص درمیان ایشان بوده و در زاد المسیر آورده که قول عام است مر ازواج و اولاد را
و در احقاف از امام مقصود ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند
اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند علیهم الصلوة والسلام
و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض فرمود که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بخانه من بود بر گلیمی که بر فراش افکنده بودم نشسته بود فاطمه ع
در آمد و جهت پدر سبوسات یا گوشت بخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندت را بخوان تا بدین خوان با ما هم
کاسه شوند چون طعام خورده شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت
من اند رجس را از اینها ببر و اینها را پاکیزه کردان این آیه نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من از اهل بیت
توام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند شعر آل العباء رسول الله وابنته والمرتضی
سبطاه اذا اجتمعوا و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رض که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه ع بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن
و یاد کنید ای زنان پیغامبر ص ما یتلی آنچه خوانده می شود بر شما فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله مجید
والحکمة و از سخنان پیغامبر که محض این حکمت است این آیه میکند حفظ قرآن و حدیث ان الله کان بدرستی که خدای هست
لطیفا نیکوکار بشما خبیرا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول آیات در باره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند یا رسول الله
ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردان که منقاد حکم خدا اند والمسلمات و زنان فرمان برنده و
المؤمنین والمؤمنات و باور دارندگان از رجال و نسا والقانتین والقانتات و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از زنان و مردان و
الصادقین والصادقات و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها
از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات و تواضع کنندگان از زنان و مردان والمتصدقین والمتصدقات و صدقه دهندگان از هر دو طایفه
والصائمین والصائمات و روزه داران برای خدای تعالی فرضا یا نفلا از رجال و نسا والحافظین فروجهم والحافظات و مردان و زنان نگاه
دارنده فرجهای خود را از حرام والذاکرین الله کثیرا و مردان ذکر کننده مر خدای را بسیار والذاکرات و زنان یاد کننده مر او را اعد الله

آماده کرده است خدای لهم مر ایشان را از ذکور و اناث مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را بجهت زید بن حارثه خواستگاری نمود و زینب بگمان آنکه برای
خود می خواهد آن خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمالی زیبا داشت و دختر عمه حضرت پیغامبر بود صلعم
گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیة فرستاد که وما کان لمؤمن
و نشاید و نرسد هیچ مردی گرویده را یعنی عبدالله بن جحش ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب اذا قضی الله ورسوله چون
حکم کند خدای و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشان را اختیاری من امرهم از کار خود چیزی
را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند ومن یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای را و رسول
او را از حکم کتاب و سنت بگذرد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفرست
بعد از نزول آیة زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغامبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب
داخل ازواج طاهره تو باشد میان زید و زینب ناسازگاری آمد بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغامبر صلعم
مانع شد کما قال الله واذ تقول و یاد کن آنرا که گفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدای علیه بر وی باد سلام و توفیق
خدمت و متابعت تو وانعمت علیه و تو انعام کرده بر وی بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای
نعمت خدای و رسول است امسک علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله و بترس از خدای در کار او و از
روی ضرر طلاقش من وتخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدای پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل
ازواج طیبات خواهد بود وتخشی الناس و می ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست والله و خدای سزاوارتر است ٥
احق ان تخشاه سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت صلعم ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف
و خشیت بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء و بس انا اعلمکم بالله از همه عالمان اخشی بوده و در حدیث آمده الخوف رفیق
خوف خشیت نتیجه علم است ۰ هر که را علم بیش خشیت بیش ۰ هر که را خوف شد رفیق رهش ۰ باشد از جمله رهروان در پیش
آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هم زید را فرستاد تا خواستگاری
کند زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید و زینب از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز بگذارد
و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایسته آنم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد و آیة آمد فلما قضی زید پس آن
هنگام که برسید زید منها از زینب وطرا بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت
یعنی طلاقش داد و عدتش برآمد زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی یا اثمی و
وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسر خواندگان خود اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و
عده بگذرد وکان امر الله و هست کاری که خدای خواهد مفعولا بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از

نزول آیة بخانه زینب آمد بی دستوری زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد
و زینب بر سایر زنان فخر میکرده که الله تعالی مرا تزویج کرد بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و متولی تزویج شما اولیاء
شما بودند ما کان نیست علی النبی بر پیغامبر من حرج هیچ وزری و وبالی فیما فرض الله در آنچه تقدیر کرده است خدای
له برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آنکسانی که گذشتند
من قبل پیش از محمد صلعم مراد انبیاء دیگراند ع که خدای نفی حرج کرده از ایشان در آنچه مباح کرده اند برایشان وکان امر الله و هست
کار خدای قدرا مقدورا حکمی گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغامبران و میگوید الذین یبلغون آنانکه میرسانند ند
و نمی ترسیدند رسالات الله پیغامهای خدای را با منتان خود ویخشونه و میترسیدند از و ولا یخشون احدا و نمی ترسیدند از هیچ
کس الا الله بجز از خدای وکفی بالله و بسنده است حسیبا کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست
باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است
و خود میخواهد و زید را با آنکه پسر خود خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیة فرستاد ما کان محمد نیست محمد صلعم
ابا احد پدر هیچکس من رجالکم از مردان شما و اگرچه پدر قاسم و طاهر و ابرهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه
پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله و لیکن او فرستاده خدای است وخاتم النبیین و مهر پیغامبران
یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغامبران را بدو ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی او سپس آخر انبیا بود همچنانچه اول ایشان
بوده بظهور نور وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیز دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عین الاجوبه
آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه و تعالی پیغامبر را مهر گفته تا بداند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت صلعم
نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف و بزرگواری کتاب بمهر اوست شرف جمله انبیا نیز بدان حضرتست و شاهد هر کتاب
مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بدان
حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون که از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و
فی المثنوی المعنوی شعر بهر این خاتم شدست او که بجود ۰ مثل او نی بود و نی خواهد بود ۰ چونکه در صنعت برد استاد دست
نی گویی ختم صنعت بر تو است یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدای را ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار
یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وسبحوه و تسبیح گویید او را یا نماز گذارید برای او بکرة واصیلا بامداد و
شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از دوی اداسلی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطائف
قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره مصرع
نشان دوستی ذکر دوامست ۰ دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند شعر در هیچ مکان نیم ز ذکرت خالی
در هیچ زمان نیم ز فکرت غافل هو الذی یصلی اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما وملائکته و فرشتگان او درود

میدهند یعنی آمرزش می طلبند گناهان شمارا واین درود خدای وملایکه بر شما لیخرجکم برای آنست تا بیرون آرند شمارا من الظلمات از
تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان مراد از اخراج اجابت واستقامتست بر خروج جه در وقت صلوات خدا وملایکه بریشان در ظلمات
نبوده اند وگفته اند اخراج از ظلمات معصیت بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بنور تقدیر در بحر الحقایق آورده که از
ظلمت بشریت بنور روحانیت وکان وهست خدای بالمؤمنین رحیما بگروندگان مهربان که خود بریشان رحمت میکند وملایکه را بآمرزش ایشان
می فرماید تحیتهم تحیت مؤمنان از خدای یوم یلقونه روزی که ببینند اورا سلام سلام است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی وگفته اند
ضمیر عاید است بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل بریشان سلام گوید واعد وآماده کرده است خدای لهم برای
مؤمنان باوجود تحیت بریشان اجرا کریما مزدی بزرگوار که بهشت است ونعیم آن یا ایها النبی ای پیغامبر نداى کرامتست انا ارسلناک
بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر تصدیق وتکذیب امت ومبشرا ومژده دهنده برحمت ونذیرا وبیم کننده از عقوبت ما وداعیا و
خواننده الی الله بپرستش خدای واقرار بتوحید او باذنه بفرمان یا بتوفیق وتیسیر او وسراجا منیرا وچراغی روشن یا خداوند سراج
منیر که قرآنست یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم چراغ خواند زیرا که منیر چراغ ظلمت را محو کند
نور وجود آن حضرت ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت شعر چراغ روشن از نور خدایی ٭ جهانرا داده از ظلمت رهایی ٭ دیگر
هرچه در خانه کم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت
از وجان ابد انش آشنا بیست ٭ وز وچشم جهان از وشنا بیست ٭ در گنج معانی بر گشاده ٭ وزان صاحب دلانرا مایه داده ٭ دیگر چراغ
اهل خانه را سبب امن وراحتست ودرد او اسطه خجلت وعقوبت آنحضرت نیز دوستانرا وسیله سلامتست ومنکرانرا موجب حسرت وندامت
ومنیرا تاکیدست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد وگاهی افروخته وتو از اول تا آخر روشنی چراغها بباد
منطفی شوند وهیچکس نور ترا منطفی نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ودیگر چراغها سبب نور دهند
نه بروز وتو شب ظلمت دینی را بنور دعوت روز روشن ساخته ور وز قیامت را نیز به پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت شعر
شد بدینی رخش چراغ افروز ٭ شب ما گشت ز التفاتش روز ٭ باز فردا چراغ افروزد ٭ که از آن جرم عاصیان سوزد ٭ در کشف الاسرار
فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وجعلنا سراجا وهاجا وپیغامبر ما را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمانست وآن چراغ زمین آن چراغ
دنیاست واین چراغ دین آن چراغ منازل فلکست واین چراغ محافل ملک آن چراغ آب وگلست واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب
بیدار شوند وبظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده اند شعر از ظلمات عدم راه که بردی برون ٭ گر نشدی
نور تو شمع روان همه ٭ واشارت بهمین معنی فرموده است شعر ز اقلیم عدم محال آمدی وپیش روآدم ٭ چراغی بود بر دوستش هم از نور تجلیت
وبشر المؤمنین ومژده ده مؤمنانرا بان لهم بآنکه مر ایشانراست من الله از نزدیک خدای فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان
یعنی دولت لقائی که بزرگترین عطای وشریفترین جزائیست ولا تطع الکافرین والمنافقین وفرمان مبر ناگرویدگان ومنافقانرا یعنی بر نا فرمانی
ایشان ثابت باش ودع وبگذار ودست بدار اذاهم رنج ومکافات ایشان که بتو میرسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشانرا کفایت

کن وتوکل علی الله وتوکل کن بر خدای تعالی در دفع ایشان وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کارساز ومهم پرداز یا نگاهبان
تا ضمان مر وعده نصرت را وغالبیت ترا یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات چون بخواهید زنان گرویده را ثم طلقتموهن من
بس رها کنید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی می فرماید که مس کنایت از مباشرتست ونزد امام اعظم خلوت
صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شمارا علیهن بر این مطلقات من
عدة تعتدونها هیچ عده که شماره آن ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اگر مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه را نصف مهر لازم
است ومتعه مندوب نزدیک امام اعظم ونزدیک بعضی واجب واگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر مال ویسار وسرحوهن وبگذارید
ایشانرا سراحا جمیلا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل بیرون کنید چون عده نیست شمارا بر ایشان وضرر بر ایشان مرسانید یا ایها النبی ای
پیغمبر انا احللنا بدرستی که ما حلال کرده ایم لک برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت آنها که دادی اجورهن مهرهای ایشانرا تقیید احلال
یا عطای مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وما ملکت یمینک وحلال کرده ایم بر تو آنچه مالک شده است دست تو یعنی
مملوکات ترا مما افاء الله از آنچه باز گردانیده است خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان صفیه از غنایم
خیبرست وریحانه از غنایم قریظه وبنات عمک ودختران عم ترا وبنات عماتک ودختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وبنات خالک ودختران
خال ترا وبنات خالاتک ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللاتی هاجرن آن زنان مذکورات که هجرت کردند معک با تو
ومحتمل است که قید احلال مذکورات بر هجرت در حق آنحضرت باشد خاصه وقول ام هانی که مرا رسول خدای خطبه کرد وبدین آیت من بر وی حرام
شدم چرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قولست وامراة مؤمنة وزن مؤمنه ان وهبت اگر ببخشد نفسها للنبی نفس خود مر پیغامبر را ص
ان اراد النبی اگر خواهد پیغامبر صلی الله علیه وسلم ان یستنکحها آنکه بنکاح آرد اورا خالصة خالص کرده شده احلال وخالص کردنی
لک مر ترا من دون المؤمنین بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرتست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد وامام اعظم فرموده که بلفظ
هبه نکاح منعقد می شود اما مهر لازم است ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه
که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر ودر تبیان کبیر گفته که ام سهل که از بنی اسد واکر او واهبه
زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان المبارک سال سیوم از هجرت هشت ماه در حرم محترم آن حضرت بوده ودر ربیع الآخر
در سال چهارم وفات یافت اما نزد اهل سیر انام شریک واقع شده ودولت عقد دریافته قد علمنا بدرستی که ما دانسته ایم ما فرضنا
علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امتان از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار زن
وما ملکت ایمانهم ودر داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن وما حلال کرده ایم زنانرا بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد
علیک حرج بر تو تنگی وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده هر چیزی را که تحرز از و دشوارست رحیما مهربان بتوسعه جایی که
مظنه حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء منهن هر کرا خواهی از ازواج خویش از ایشان ودر وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه
از آن حضرت ساقط شد ودر زاد المسیر میگوید که میگوید میان همه ازواج غیر از سوده که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود رعایت قسم

میفرمود میان ایشان هرکاه میخواست وجهار تن را با خود کرفت عایشه وحفصه وام سلمه وزینب تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشَاءُ وجای
دهی بسوی خود هرکرا خواهی از ایشان وَمَنِ ابْتَغَیْتَ وهرکرا خواهی که باز طلبی ودلجویی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که یکبار دفع از ایشان
وارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ بس هیچ کناهی وتنکی نیست بر تو ذَلِکَ آنکه معزولات را باز طلبی ودور شد کار نزدیک خوانی أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ
نزدیکتر بانکه روشن شود چشمهای ایشان وَلَا یَحْزَنَّ واندوهناک نشوند وَیَرْضَیْنَ وخشنود باشند بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ بانجه
دهی ایشانرا همه جون دانستند که آنجه تو میکنی از ارجا وایواء وتقریب وتبعید بفرمان خدا است ملول نمی شوند وکردن مینهند وَاللَّهُ
یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وخدای میداند آنجه در دلهاء شما است از رغبت وکراهت وَکَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلِیمًا دانا بضمایر بندکان
حَلِیمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا یَحِلُّ حلال نیستند لَکَ النِّسَاءُ مر ترا از زنان مِنْ بَعْدُ از بس این نه که در عقد تواند
جه تسعه در حق آنحضرت جون اربعه در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ وحلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان
دیکر یعنی یکی را از زنان طلاق دهی وبجای او دیکری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَکَ واکرجه بشکفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا
استثنا از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان بس ازین نه تن که داری مکر مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ آنجه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف
تو درآید وملک تو کردد وَکَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَى کُلِّ شَیْءٍ بر همه جیزها رَقِیبًا نکاه بان وکسی که از سر رقیبی حق آکاه کردد اورا
از مراقبه جاره نیست مراقبه حق را دانا وبینا دانستن است ودر نهان وآشکارا با ادب وحرمت زیستن شعر جه دانستی که حق
دانا وبیناست ، نهان وآشکارا خویش کن راست ، اورده اند که جون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم زینب را بحکم ربانی قبول
فرمود ولیمه ترتیب نمود ومردم را طلبید دعوتی مستوفی داد وجون طعام خورده شد بسخن مشغول کشتند وزینب در کوشه خانه روی
بدیوار نشسته بود وحضرت پیغامبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست وبرفت اکثر صحابه برفتند وسه کس ماندند هم
جنان سخن می کفتند وحضرت بدر خانه آمد وشرم میداشت که ایشانرا عذر خواهی کند وبعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس کفت
که حضرت بخانه زینب درآمد من هم خواستم که درآیم برده بود درحجره فرو کذاشت وآیه حجاب نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی
که کرویده اید بخدا ورسول لَا تَدْخُلُوا درمیایید بُیُوتَ النَّبِیِّ بخانهاء پیغامبر ص إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ مکر آنکه دستوری داده شوید یعنی
شمارا بخوانند إِلَى طَعَامٍ بخوردن طعام وآن هنکام درآیند غَیْرَ نَاظِرِینَ درحالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن
طعام را جمعی بوده اند که وقت نکاه می داشته اند که جون در مطبخ اثر دود ظاهر شدی می آمدندی ونشستند حکم شد که دیکر جنین نکنند
وَلَکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ ولیکن جون خوانده شوید فَادْخُلُوا بس درایید فَإِذَا طَعِمْتُمْ بس جون طعام خورید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید ومکث مکنید
ومنشینید آرام کرفتکان لِحَدِیثٍ برای سخن یکدیکر إِنَّ ذَلِکُمْ بدرستی که درنک شما بعد از طعام واستیناس بکلام کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ
هست که میرنجاند پیغامبر را صلی الله علیه وسلم فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ بس شرم میدارد آنحضرت از شما که کوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ وخدای شرم
نمیدارد از کفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ وجون خواهید از زنان پیغامبر مَتَاعًا رختی از متاع خانه که بدان نفع کیرید فَاسْأَلُوهُنَّ بس بخواهید
از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس برده ذَلِکُمْ آن سوال از وراء حجاب أَطْهَرُ پاکیزه تر است وپاک دارنده تر لِقُلُوبِکُمْ مر دلهای شما را

وَقُلُوبِهِنَّ ودلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه وهواجس نفسانیه ودر اسباب نزول آیه حجاب روایات دیکر هست وَمَا کَانَ
ونرسد ونشاید لَکُمْ مر شمارا أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را وبکنید آنجه وی از آن کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْکِحُوا ونشاید
شمارا آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان اورا که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از بس وفات او ویا بعد از آنکه طلاق داده باشد جه ازواج او مادران
شما اند ومادر بر فرزند حرام است بس مخواهید ایشانرا أَبَدًا هرکز إِنَّ ذَلِکُمْ بدرستی که ایذاء آنحضرت نکاح ازواج او کَانَ عِنْدَ اللَّهِ
هست نزدیک خدای عَظِیمًا کناه بزرک زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او وبعد از وفات او بلکه حیات ومماتش در اداء حقوق
تعظیم یکسانست جه خلعت خلافت عظمی ولباس شفاعت کبری بس از وفات بربالای اعتدال او دوخته اند شعر قبای سلطنت
هردو کون تشریفی است ، که جز بقامت زیبای او نیامده است ، اورده اند که یکی از صحابه میکفت که اکر حضرت پیغامبر را ص وفات رسد
من عایشه را بخواهم ودیکری را در دل کذشته بود وبزبان نیاورده آیه آمد که إِنْ تُبْدُوا اکر آشکارا کنید شَیْئًا جیزی را یعنی نکاح بعضی
از امهات مومنان وبزبان کویید أَوْ تُخْفُوهُ ... بهمه جیزی از سر وعلانیه عَلِیمًا دانا وبران شمارا جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول
آیه حجاب حکم شد که همه زنان برده فرو کذارند آبا وابنا واقارب ایشان کفتند یا رسول الله جون حکم شد که زنان برده نشین شوند مارا
نیز از پس برده با ایشان کفت وشنید باید کرد این آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ هیچ کناهی نیست بر زنان فِی آبَائِهِنَّ در نمودن
روی به پدران خویش وَلَا أَبْنَائِهِنَّ ونه به پسران خویش وَلَا إِخْوَانِهِنَّ ونه به برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ ونه به پسران برادران
ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ ونه به پسران خواهران خویش وَلَا نِسَائِهِنَّ ونه بر زنان ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ ونه بانجه
مالک است آن دستهای ایشان یعنی غلامان وکنیزان وتتمه این بحث در سوره نور کذشت بس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید
وتهویل امر ونمود که ای زنان در بس برده قرار کیرید وَاتَّقِینَ اللَّهَ وبترسید از خدای وپرده شرم از پیش بر مدارید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
کَانَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ هست بر همه جیزی از افعال واقوال شما شَهِیدًا کواه وازهر جیزی در ظاهر وباطن کند کواه شعر دیده بپوشید زنا محرمان
دور شوید از ره وهم وکمان ، در پس زانوی حیا ووقار ، خوش بنشینید بصبر وقرار ، ای عزیز جون از نهی آنهای کذشته التزام
شرایط تعظیم ووظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم مفهوم می شود ارداف کرد آنهارا بآیتی که مشیر است بکمال عنایت درباره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که فرمود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای درود کوید وَمَلَائِکَتَهُ وفرشتکان او یُصَلُّونَ درود فرستند عَلَى النَّبِیِّ بر حضرت پیغامبر صلی الله علیه
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا ورسول کرویده اید صَلُّوا عَلَیْهِ صلوات کویید برو وَسَلِّمُوا وسلام کویید بروی تَسْلِیمًا سلام کفتنی
یا انقیاد کنید امر اورا انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت وانعام او وطلب رحمت ونزد بعضی اللهم صل علی محمد آنست که بار خدایا تعظیم
کن محمد را در دنیا باعلاء دین واظهار دعوت واعظام ذکر وابقاء شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت او در شان امت وتضعیف ثواب واظهار
فضل او بر اولین وآخرین وتقدیم او برکافه انبیا ومرسلین ع وجمهور علما برانند که امر بصلوة بر آنحضرت درین آیه محمول است بر وجوب اما
اختلاف در مقدار واجبات امام مالک کوید در همه عمر یکبار واجبست وزیادت بر آن مندوب ومستحب ودر بعضی مواضع استحباب
آکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی ودر تشهد آخر واجبست ودر مذهب امام اعظم سنت وامداد در صلوات بوقت کفتن

یا نهان دارید در دل ودر زبان نیارید
فان الله کان بکل شیء علیما

وشنیدن نام آنحضرت اختلافست بعضی برانند که هر نوبت درود کفتن واجب بود جمعی برانند که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت
واجبست و باقی سنت ودر کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده وامام نواوی فرموده که افضل آنست که جمع نمایند میان طرق
احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته والفاظ وارده را تمام بیارند بدین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی
الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابرهیم وآل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات واوقات آن وشرایط
وآدابی که درآن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه تحفة الصلوات است شعر یا سیدا نام درود جناب تو ورد زبان ماست مه و
سال وصبح وشام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور در دست ما جز صلوات تحیت والسلام ان الذین بدرستی که آنانکه
یؤذون الله ورسوله می رنجانند خدای را یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزدیک خدای مکروه است از نسبت شریک وزن وفرزند بوی وکفتن
کلمات کفر ومی رنجانند پیغامبر او را قولا که ساحر وشاعر میکویند وفعلا که ام روی ودندان مبارکش مجروح ساختند لعنهم الله دور
کردانیده است خدای ایشانرا از رحمت خود فی الدنیا والآخرة در سرای دنیا وآخرة واعد وآماده کرده لهم مر ایشانرا در عقبی عذابا
مهینا عذاب خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین وآنانکه می رنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی والمؤمنات وزنان کرویده را
عائشه صدیقه بغیر ما اکتسبوا بغیر آنچه کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس هر آینه بر می دارند این موذیان
بهتانا دروغی بزرک را واثما مبینا وکناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان ومستحق عذاب کناه ظاهر میشوند وکفته اند این آیة در
شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی را می رنجانیدند ودر اسباب نزول آورده که روزی فاروق کنیزکی آراسته
را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با
فاروق کفته واین آیة درباره او نازل کشت وکویند که در شان زانیان است که شبها در سر راه نشستندی ودست تعدی بدامن
کنیزان رسانیدندی وسدی میفرماید که درآن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی وجواری سر برهنه بودندی
وچون آن بدکاران از سر پوشیدکان تحاشی می نمودند لاجرم آیة آمد که یا ایها النبی ای پیغامبر قل لازواجک بکو مر زنان خود را و
بناتک ومر دختران خود را ونساء المؤمنین وزنان مؤمنانرا که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک کردانند وفرو کذارند
علیهن بر رویها وبدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه وابدان را بپوشند ذلک آن پوشیدن سر وروی
ادنی نزدیکتر است ان یعرفن باآنکه ایشانرا بشناسند بصلاح وعفت یا متمیز شوند بآزادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی
زانیان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده کناه کذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت بندکانرا
با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اکر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود والذین واکر بر طرف نشوند آنانکه فی
قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا ومیل فواحش والمرجفون واکر ترک نکنند مجرمان اراجیف
یعنی آنها که خبرهای بد افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام ومعایب مردمان لنغرینک بهم هر آینه ترا بکاریم برایشان و
مسلط سازیم وامر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایکی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مکر اندکی یعنی زود از شهر بیرون روند

ملعونین رانده کان ودور ماندکان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا کرفته شوند یعنی باید که بکیرند ایشانرا وقتلوا وکشته کردند
یعنی بکشند ایشانرا تقتیلا کشتنی بخواری وزاری سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه کذشته اند من
قبل پیش از زمان یعنی مقرر کرده در امم ماضی که انبیا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد ونیابی تو لسنة الله مر سنت خدا را
تبدیلا بدل کردنی وتغییر دادنی یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان واستهزاء عن الساعة از ساعت رستخیز
قل بکو انما علمها جزین نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خداست وهیچ ملک مقرب وپیغامبر مرسل را بران
اطلاع نداده وما یدریک وچه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آنکه قیامت تکون قریبا
باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند کافران را یعنی منکران حشر وبعث را ودور ساخته از رحمت خود واعد
لهم وآماده کرد برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تا یکجاست یعنی همیشه در
آتش عذاب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشانرا بیرون آورد از دوزخ ولا نصیرا ونه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد
یوم تقلب یاد کن روزی را که کردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشانرا بر پشت
خوابانند وکاهی بروی در افکنند یقولون ایشان میکویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان می بردیم خدای را واطعنا الرسولا وفرمان برداری
میکردیم پیغامبر را صلی الله علیه وسلم وقالوا ربنا وکویند اتباع وارذال قوم که پروردکار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران
قبایل خود را وکبراءنا وبزرکان وپیشوایان را فاضلونا السبیلا پس کم کردند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند وبافسون وافسانه فریب
دادند ربنا ای پروردکار ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشانرا ضعفین دو برابر من العذاب از عذاب که باداده زیرا که هم ضال بوده اند
وهم مضل والعنهم وبران ایشانرا لعنا کبیرا راندنی بزرک که بآن خواندن نباشد ومقرر است که هر کرا حق تعالی براند دیکری نتواند که
بخواند شعر هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن وانکه را لطف تو خواند نتوانش راندن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید لا
تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی را ع یعنی پیغامبر من حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم مرنجانید چنانچه
بنی اسرائیل موسی را ع رنجانیدند واو را بزنا نسبت کردند وشمه از آن در قصه فاروق کذشت فبراه الله پس پاک کردانید او را خدای مما قالوا
از آنچه کفتند وزنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هرون ع بکوه طور رفتند وهرون آنجا
وفات کرد کفتند تو بروی حسد بردی وکشتی حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند ومعلوم شد که بغیر کشتن فوت
باخدای او را منزه کردانید تا بر برائت ذمه برادر اقرار کردند یا کفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنکی نهاده بود
بآب در آمد آن سنک با جامه روان شد بمیان قوم در آمد وموسی ع برهنه از پی او میدوید وبنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان
وبود موسی عند الله وجیها نزدیک خدای باجاه وقربت یا مقبول ومستجاب الدعوه یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اتقوا الله بترسید
از خدای در ارتکاب مکاره وبه پرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا وبکویید قولا سدیدا سخنی راست ودرست واستوار در باره مؤمنان
مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مکوئید وناراستی مکنید چون حدیث افک وقضیه زینب وکفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن

رضای خدای طلبند وقول جامع دربن باب آنست که قول سدید سخن راست که صدق باشد نه کذب وصواب بود نه خطا وجد باشد نه هزل وخالص بود نه آمیخته بس چنین سخن کوئید **یُصْلِحْ** تا باصلاح آرد خدای **لَكُمْ** برای شما **أَعْمَالَكُمْ** کردارهای شمارا یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد وبران صواب مترتب سازد **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** وبیامرزد برای شما **ذُنُوبَكُمْ** کناهان شمارا **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ** وهرکه فرمان برد خدای را **وَرَسُولَهُ** و پیغامبر اورا **فَقَدْ فَازَ** بس بدرستی که برسد وبرسد بخیر وبر مراد فیروزی یابد **فَوْزًا عَظِيمًا** فیروزی بزرک **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ** بدرستی که ما عرض کردیم امانت راکه طاعتست یا حدود شرع درموضح آورده که نمازست وروزه وزکوة وحج وجهاد وامانت مردم یا نکاه داشتن زبان از فضول وکویند غسل جنابتست وبرهر تقدیر عرض کرد آنرا **عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** بر آسمانها وزمین **وَالْجِبَالِ** وکوهها بشرط ثواب وعقاب وقتی که فهم دریشان آفریده بود **فَأَبَيْنَ** بس سر باز زدند **أَنْ يَحْمِلْنَهَا** از آنکه بردارند امانت را **وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا** وبترسیدند ازان وکفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه مارا آفریده نه محتاج ثوابیم ونه محتاج توانا برکشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند وبر ساکنان زمین وجبال که حیوانات بری وبحری اند عرض کرد ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت **وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ** وبرداشت آنرا آدمی با ضعف بنیت وناتوانی **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که هست انسان **ظَلُومًا** ستمکار برنفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او بعجز خود قبول کرد **جَهُولًا** نادان بعاقبت آن بعقوبتی خیانت اکر واقع شود وعرض امانت کرد **لِيُعَذِّبَ اللَّهُ** تا عذاب کند خدای **الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ** مردان وزنان منافق را بتضییع امانت **وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ** وعذاب کند مردان وزنان شرک را بخیانت در امانت **وَيَتُوبَ اللَّهُ** وبازکردد خدای برحمت **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** بر مردان وزنان مؤمن بجهت حفظ امانت **وَكَانَ اللَّهُ** وهست خدای **غَفُورًا** آمرزنده تائبان **رَحِيمًا** مهربان برایشان علما وعرفارا درین آیة سخن بسیارست واز آن جمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی آیة را بدان فرود آورده اند که عظمت شان امانت نه بمرتبه ایست که اکر عرض کنند برین اجرام عظام وایشانرا شعور وادراک باشد از حمل آن ابا کنند وحق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک وشعور داد وبرایشان عرض کرد عرض تخییر ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت وانسان قبول کرد از راه همت نه از روی قوت
آسمان بار امانت نتوانست کشید ❁ قرعه فال بنام من دیوانه زدند ❁ امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر اینها عرض نمود وبرانسان عرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند واینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده که نظر آدم ع بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را بروی فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو ونکاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم وحملناهم فی البر والبحر **شعر** راه او را بپای بدو توان
بار او را بدو توان برداشت ❁ صاحب انوار فرموده که می شاید مراد بامانت عقل وتکلیف باشد وچون سما وارض وجبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلومست بواسطه استیلای قوة غضبی وجهول بجهت غلبهٔ قوة شهوی وفایدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نکاه داشته بطریقهٔ اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجهٔ صفتین سبعی وبهیمی اند بس ظلومی وجهولی علت حمل باشد وکفته اند که شان انسان ظلم وجهل جنانچه کوئی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت وهم چنین این دو صفت نوع انسانراست باعتبار افراد ودر اکثر افراد که ظلوم وجهولست نزد خلق نه نزدیک حق ودر تیسیر خواجه پارسا قدس سره

[illegible]

نذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال وابا کرده اند از حمل آن بجهت عدم استعداد وچون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه ومبالغه قبول نمودند او ظلوم است بر نفس خود که افنای کند ذات خود را در هویت مطلقه وجهولست که غیر حق را نمی شناسد وبقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند در فتوحات آورده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد واو ظلوم بودی اکر برنداشتی وجهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعترافست بجهل وعجز از معرفت **ع** العجز عن درک الادراک ادراک ❁ وحضرت قاسم الانوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بمهر خلافت ربانی فرمود آورده وکفته اند که ظلم وجهل ضد عدل وعلمست اما معنی اذا جاوز الشئ حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم وجهول صیغهٔ مبالغه است وهرکاه این دو صفت از حد متجاوز کردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند کشت ودر روح الارواح میکوید که ظلوما جهولا اینجا مدحست نه ذم آدم ع بار بهمت برداشت فوق الطاقه بود کفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار کرانست کفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی وجهولی او در عالم افتاد وعالمیان ازین سر غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم تربیت در مملکت ملکیه نیست که ایشان سایه برورد لطف وعصمت اند مرد سایه برورد ومحب بی درد را قدر وقیمتی نیست عشق را طایفهٔ درد خور باید که صفت تحمل فیها من نفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان وسمت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزکار ایشانست **شعر** عاشقی را درد بدنامی خوش است ❁ عاشقانرا سوز ناکامی خوش است ❁ افتاب امانت که از برج عرض او هیبت تافت آسمان کفت مرا رفعت ثابتست زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار ندادیم نشاید که آفتی بما باز خورد واین صفتها از ما بستاند آدمی خاکی کفت مرا چیست که از من بستانند مردانه بیش آمد وباری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز کرفت نعرهٔ هل من مزید آغاز کرد ای خاک دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او میکفت که باری کران بمدد یاری مهربان توان کشید **شعر** آن بار که از بردن عرش ابا کرد ❁ باقوت آن حامل آن بار توان بود ❁ القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد وچون کاری بدین عظمت وسهمی بدین ابهت نامزد او شد جهة دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنی دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند ❁ تا کور شود هر انکه نتواند دید

سورهٔ سبا که اربع وخمسون **بسم الله الرحمن الرحیم**

الْحَمْدُ همه سپاسها وستایشها **لِلَّهِ** مر خدای راست **الَّذِي لَهُ** آن خدای که مر او راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم **وَمَا فِي الْأَرْضِ** وآنچه در زمینهاست از روابط حقایق جود وکرم **وَلَهُ الْحَمْدُ** ومر او راست ستایش **فِي الْآخِرَةِ** در آن سرای از روی تکلف بلکه از راه سرور چنانچه کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا والحمد لله الذی احلنا دار المقامة وکفته اند بجمیع اهل آخرت مر او را حمد کویند دوستان او را بفضل ستایند ودشمنان بعدل ستایش نمایند **وَهُوَ الْحَكِيمُ** واوست کاردان **الْخَبِيرُ** دانا باحوال بندکان **يَعْلَمُ** میداند **مَا يَلِجُ** آنچه فرو رود **فِي الْأَرْضِ** در زمین چون آب باران **وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا** وآنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زمین باشد چون کنوز ودفاین واموات وآنچه بر روی زمین آید چون حیوان وعیون وفلزات **وَمَا يَنْزِلُ** وبداند

آنچه فرود می آید من السماء از آسمان چون ملایکه وکتب ومقادیر ارزاق وامطار وما یعرج فیها وآنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان
وثناهای اعمال بندگان ودعوات کلمات طیبه وارواح طاهره ودر غرایب التفسیر آورده که آنکه فرود می آید یعنی جبرئیل ع وآنکه بالا میرود یعنی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج در کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیا از واردات
وکشوفات وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در هر اوقات یا آنچه فرود می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی
آشنائی آید هم آنجا منزل سکینات ربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها وآنچه بالا میرود ناله تایبانست وآه مفلسان که چون سحرگاه از
خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت نهاد آورد فی الحال رقم قبول بروی افتد که انین المذنبین احب من زجل المسبحین شعر
غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک   آه درد آلوده رندان قبول دیگرست   وهو الرحیم واوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشنده
گناهان به پرده رحمت وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا لا تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بلی
نه آنست که شما میگوئید آری وربی بحق پروردگار من در لباب گفته ابو سفیان بلات وعزی سوگند خورده که بعث ونشر نیست حق سبحانه
فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق آفریدگار من لتاتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت حضرت پروردگارست یعنی داننده پوشیدها
لا یعزب عنه دور نشود از علم او یا پوشیده نگردد از او مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض ونه در زمین ولا اصغر من ذلک ونیست خوردتر از مثقال ذره ولا اکبر ونه بزرگتر از ان الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین
در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ومجموع اینها در لوح ثبت کرده اند لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات
وکرده اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مؤمنان نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیئات ورزق کریم وروزی
بزرگوار یعنی بی تعب وطلب والذین سعوا وآنانکه بشتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال آن وسعی نمودند معاجزین
عاجز کنندگان یا گوشندگان در تنفیر مردم یا بزعم خود پیشی گیرندگان برما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم عذاب
مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سختی عذاب الم رسنده ویری الذین ودیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا ببینند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا مؤمنان اهل کتاب وبهر تقدیر مراد آنست که اهل
علم دانند الذی انزل آنچیزی را که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو یعنی قرآن هو الحق راستست ودرست
ویهدی وراه می نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر همه رعایت وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویده اند
یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شمارا کل ممزق همه پاره ساختنی یعنی
اجزای شما ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر
گفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله کذبا آیا می بندد بر خدای دروغ متعمدا ام به جنة یا بوی جنونی هست که میگوید چیزی که
نمی داند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بدان سرای فی العذاب در عذاب ابد بدان جهان

والضلال

والضلال البعید ودر گمراهی دور از صواب بیند جهان وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازیست افلم یروا آیا نمی بینند ونمی
نگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست من السماء والارض از آسمان وزمین
ان نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشانرا بزمین او نسقط علیهم یا فرود افکنیم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت
تکذیب ایشان مر آیتهای مارا ان فی ذلک بدرستی که در نظر بآسمان وزمین ویا در تامل با قتدار بر خسف واسقاط لآیة هر آینه
دلالتی وعبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده رجوع کننده بحق چه ایشان تفکر وتدبر می نمایند در دلایل قدرت وحایل حکمت ولقد آتینا
داود وهر آینه ما دادیم داود را ع منا فضلا از نزدیک ما زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق
یا رغبت یا توفیق بذل در حکم یا بخشایش بر عجزه وضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جز بارگاه او ملجاء وپناه نیست ودر عین المعانی
آورده که مراد حسن صوتست چه هرگاه داود ع بزبور خواندن مشغول گشتی سباع ووحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز
دلنوازش کردندی وطیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بزمین افکندندی شعر   ز صوت دلکشش جان تازه گشتی
روان از ذوق بی اندازه گشتی   سپهر چنگ بشنیدی چنین ساز   از آن بی حال تر نشنوده آواز   وبعضی گفته اند که فضل آنست که بعد از تن
میگوید یا جبال گفتیم ما که ای کوهها اوبی باز گردانید آواز خود را معه با داود ع در وقت تسبیح او موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر جا
که رود هرگاه که خواهد وآن معجزه داود بوده ع که کوه با او روان شدی والطیر ومسخر کردیم ویا مرغان تا در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده
اند که چون داود ع تسبیح گفتی کوهها بصدا او را مدد دادندی ومرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز نموده ندی وبسیار کس از
مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی شعر   چه کرد مطرب من نغمه پرداز   ز شوقش مرغ روح آید بپرواز   روزی فرشته بزبان
داود ع آمد وگفت تو پیغامبر خدا وخلیفه اوئی واولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود ع از خدای پیشه طلبید وامر شد که زره گری
کند وآنرا بروی آسان کرد اینچنانچه میفرماید والنا له الحدید ونرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش ومطرقه چنانچه در دست او بعینه موم بودی
ودر وی هر تصرفی که خواستی کردی وفرمان دادیم ان اعمل بآنکه بساز سابغات زرههای فراخ وکشاده وقدر واندازه نگاه دار فی السرد در
بافتن آن یعنی حلقهای ساوی درهم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی وبشش هزار درم
بفروختی چهار هزار تصدق کردی ودو هزار نفقه عیال ساختی ودر لباب گوید که چون وفات فرمود هزار زره در خزانه او بود واعملوا ودیگر
گفتیم ای داود تا با اهل بیت خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض انی بدرستی که من بما تعملون بآنچه می کنید بصیر بینا ام
ولایق آن پاداش خواهم داد ولسلیمان الریح ومسخر کرده شد مر سلیمانرا باد غدوها شهر رفتن او بامداد یکماهه راه ورواحها شهر وشبا
نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر شیراز کردی وشب در کابل رفتی وآنجا بیتوته نمودی واسلنا له وجاری
کردیم برای او عین القطر چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان ودر موضعی بود از زمین بقرب صنعا ودر ماهی سه
روز سیلان کردی واز آن مس هر چه میخواستندی میساختند ومن الجن ورام کرده شد برای او دیوان من یعمل کسی که کاری کردی بین یدیه
پیش وی باذن ربه بفرمان پروردگار او ومقرر کردیم که ومن یزغ وهر که بگردد ومایل شود منهم از دیوان وسرکشی کند عن امرنا از فرمان

بصیره بینا نگاه

واطاعت سلیمان ع نذقه بچشانیم اورا من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی کویند در دنیا ملکی که تازیانه آتش در دست
داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان وهرکه از فرمان سلیمان ع سرکشید آن تازیانه آتشین بروی زندی واورا بسوختی یعملون میکردند
له برای سلیمان ع ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش ومنظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را کویند که
بوجه برو باید رفت وکفته اند محاریب اینجا مواضع حرب است چون قلعهای بلند وحصارهای ارجمند ودیوان برای سلیمان ع در ولایت یمن
حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح وبینون وهنده وهیده وقلقوم وغمدان وامثال آن وتماثیل ومیساختند تماثیلها وصور
ملایکه وانبیا علیهم السلام بروضعی که دران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده ودر عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان
میساختند وحق سبحانه بوقت محاربه روح درایشان میدمید تا در قتال قوی وصلب باشند وکفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر
تخت او وهیئات دو کرس انکیخته بالای تخت چون سلیمان ع خواستی که بتخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پایهای
بران نهاده بالا رفتی وچون بر تخت نشستی کرکسان ببالهای خود ویرا سایه کردندی وجفان ومیکردند برای وی از کاسهای چوبین وغیر آن
کالجواب مانند حوضهای بزرگ وقدور راسیات ودیکهای بزرگ بلند بر سر پایه نهاده چون کوهها واورا دوازده هزار طباخ بوده که در بن
دیکها طعام بختندی وهنوز در بعضی از ولایت شام دیکهای چنین از سنگ تراشیده موجودست اعملوا وکفتیم عمل خیر کنید آل داود ای
آل داود شکرا برای نعمتهای ثابت بناقی قدس سره فرموده که آل داود ساعات لیل ونهار را قسمت کرده بودند وهر ساعتی یکی از ایشان تمام
بود بشکر الهی وعبادت پادشاهی وقلیل واندکی من عبادی الشکور از بندگان مر سپاس دارند شکور آنرا کویند که بدل وزبان وجوارح اکثر اوقات
مراسم شکرگذاری ادا کند وباوجود چنین استغراقی در شکر خودرا از شکر عاجز شناسند توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکری دیگر واینجا کفته
انما الشکور یعجز عن الشکر شعر حق شکر حق ندارد هیچ کس حیرت آمد حاصل داناو بس از بزرگی کفت با حق در نهان کای پدید
آرندهٔ هر دو جهان ای منزه از زن وفرزند وجفت کی توانم شکر نعمتهات کفت بیک حضرت وادش از ایزد پیام کفتش از توان بود
شکر مدام چون درین ره این قدر بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی آورده اند که بنای بیت المقدس را داود ع آغاز کرد و
سلیمان ع در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورده هنوز یکسال کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان ع در آمد طلب ودیعت روح نموده
سلیمان ع کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فراموش مکنید ومرا بعد از مرگ بعصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند ومهم مسجد
با تمام رسد چون سلیمان درگذشت چنان کردند وبر نماز کذاردند واورا بر عصا تکیه دادند دیوان از دور ویرا دیدند می پنداشتند وبهمان کار که
نامزد ایشان بود قیام می نمودند یا بعد از یکسال اسفل عصای اورا دابة الارض بخورد واو بر زمین افتاد وهمکنان را موت او معلوم شد و
دیوان فی الحال فرار نمودند ودر شعاب جبال واجواف بوادی کریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آن هنکام که قضا کردیم علیه الموت
بر سلیمان مرگ راو اورا بر عصا تکیه دادند ما دلهم دلالت نکرد دیوانرا علی موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر چوبخواره که از زمین برآمده تاکل
منسأته میخورد عصای اورا فلما خر پس آن هنکام که بیفتاد سلیمان ع تبینت الجن دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی البته
یعلمون الغیب دانستندی غیب را کمان جن آن بود که غیب میدانستند بمردم چنان ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان بغیب

دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کنندهٔ یعنی تکالیف شاقه که ایشانرا در عمل عمارت بود لقد کان
بدرستی که بود لسبإ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان فی مسکنهم در مسکنهای ایشان آیة علامتی دلالتی بر وجود صانع
وقدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ
وشرب ایشان در اعلی وادی بودی از چشمه در پایان کوه هکاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر با آب ایشان ضم شدی وخرابی کردی از بلقیس
که والیهٔ ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی وزواید آنجا جمع میشدند وسه ثقبه بران سد ترتیب کرد که تا اول
ثقبهٔ اعلی بکشایند وآب بمزرعات خود برند وچون کمتر شود وسطی وبآخر سفلی وایشان بر یمین ویسار خود باغها داشتند مشتمل بر درختان
میوه دار کما قال الله تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل سبا کفته شد دو بوستان بود عن یمین وشمال از راست وجپ منازل ایشان اکر چه
بر هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ می نمود کلوا کفت پیغامبران ایشان مر ایشانرا که بخورید من رزق ربکم از روزی ما
پروردگار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابهٔ بوده که کسی زنبیل بر سر نهادی وبزیر درختان بگذشتی ظرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز کردندی
پس پیغامبر کفتا این نعمتها بخورید واشکروا له وشکر کویید مر خدای را بلدة طیبة این شهر که خدای شمارا در وروزی میدهد شهریست پاکیزه استوا هوا
درست وآب شیرین وخاک پاک شعر شهری چو بهشت از نکویی چون باغ ارم تازه روی در آنجا پشه وکیک وکژدم نبودی وپشش
در جامها نیفتادی وغریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامهٔ او بمردی ورب غفور وپروردگاری آمرزنده از شما شکر جوینده آمرزنده استم
کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغامبر خود وشکرگذاری ننمودند ودر خبرست که سیزده پیغامبر بدیشان آمدند
همه را تکذیب کردند پیغامبر آخرین در زمان پادشاه ذی الاذعار بن حبیشان بعد از رفع حضرت عیسی ع بدیشان آمد واورا بسیار برنجانیدند
حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند ونیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شد وسیل درآمد
منازل وحدایق ایشان مغمور کشت وبسیاری مردم وچهارپای هلاک شد چنانچه فرمود وچون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس بفرستادیم بر ایشان
سیل العرم سیل صعب وکفته اند که عرم بند آبست یا نام وادی که آب از آنجا آمد یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وبدلناهم وبدل دادیم
ایشانرا بجنتیهم جنتین بباغهای ایشان دو باغ ذواتی اکل خمط خداوندان میوهای تلخ واثل وشوره کز وچنین موضع اجنت کفتن
بطریق مشاکلت است وشیء من سدر قلیل وچیزی از کنار اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوهای فوت شده
ذلک این عذاب جزیناهم پاداش دادیم ایشانرا بما کفروا بکرناسپاسی حفص بخاری را فعل متکلم معلوم وکفور را منصوب سازد یعنی
پاداش میدهیم بکرناسپاس را جزا عام است مؤمن وکافر را ومجازات خاصهٔ کفارست آورده که بقایای نزد آن پیغامبر آمدند وکفتند
شناختیم پروردگار خود را وپس ازین اکر نعمت بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم وسپاسی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر
دیگر باره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود وجعلنا وکردانیدیم بینهم میان سبا وبین القری ومیان آن دیهها التی بارکنا که بکرم خود
برکت داده ایم فیها دران ولایت شام چون فلسطین واردن واریحا وایلیا قری ظاهرة دیهای معمور آشکارا متصل بیکدیگر ودر عین
المعانی آورده آن ما رب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار وهفتصد دیه بید آمد وقدرنا وتقدیر کردیم فیها السیر دران دیهها رفتن

[illegible]

مردم را بامقادیر مراحل بیان کردیم وگفتیم سیروا بروید فیها در آن دیهها لیالی و ایاما شبها و روزها آمنین امان یافتگان از دشمن و سباع
بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب او ادانی مواضع بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام می رفتند چاشت در دیهی بودند
و شام در دیهی توانگران بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را چنان میرود که سوار
و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیای ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها
پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود ما آن دیهها را خراب کردیم
فجعلناهم احادیث پس گردانیدیم اهل سبا را سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند ومزقناهم و پراکنده
ساختیم ایشان را کل ممزق هر پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مآرب نماندند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بحرین
و انمار بیثرب و خدام به تهامه و ازد بعمان و آن کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لآیات هرآینه عبرتهاست
لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده بر محنتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فراغ بالی میگذرانیدند بسبب
بی صبری بر عافیت و ناشکری رسید بدیشان آنچه رسید شعر ای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میکنم
ولقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و امثال آنست که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان
لعین که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را اکراه کنم گمان او درباره اهل غوایت راست شد فاتبعوه
پس پیروی او کردند در شک و معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وما کان له و نبود مر ابلیس را علیهم بر آنانکه گمان
او در ایشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلایی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن کسی را که می گرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس
که او منها فی شک از آخرت در گمان است تا پیدا شود اولیاء ما اهل ایمان و ارباب گمان را وربک و آفریدگار تو علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاه
بانست قل بگوای محمد مر بنی ملیح را که ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای یعنی ملایکه را
می پرستید بخوانید تا ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا محمد
کافران را بگو بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت می کنند شما را و چگونه اجابت کنند که مطلقا لا یملکون مالک نیستند ایشان مثقال ذرة همسنگ مورچه
را از خیر و شر فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین وما لهم و نیست بتان یا فرشتگان را فیهما در آسمان و زمین من شرک
هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وما له و نیست خدای را منهم از ایشان یعنی از ملایکه و اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری
و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کسی عنده نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملایکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد
که درخواست نفع ندهد الا لمن اذن له مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن
و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت شان چه فرمان رسد و این انتظار می برند
حتی اذا فزع تا چون برداشته شود فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان بعضی را ماذا
قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند نه مشرکان را

دهر

وهو العلی الکبیر و خدای برتر است و بزرگوار تر از آنکه پیغامبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی
میدهد شما را من السموات از آسمانها بباران والارض و از زمین به نبات قل الله و هم خود بگو روزی دهنده آن سؤال بجز این
جواب ندارد و اگر کافران از خوف الزام بزبان بگویند بدل مقرند وانا و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش
کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیة فرود تر از آنست با واجب الوجود شریک سازند لعلی هدی بر راه راستیم او فی
ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون بگو پرسیده نخواهید شد شما عما اجرمنا از آنچه ما می کنیم ولا نسئل و ما پرسیده نخواهیم
شد عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هرکس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان
ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی و محق را به بوستان وصال فرستد و مبطل را به
زندان وبال وهو الفتاح و اوست حکم کننده در قضایای مشکله العلیم دانا بحکومتی که حکم قل بگو ارونی الذین بنمایید بمن آنانکه الحقتم به
پیوسته اید بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت تبار شریک حق می سازید و در عبادت کلا این انبازی درست نیست
بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوندی غالب بر همه پس با او که تواند دم شرکت زد الحکیم دانا باحکام صفات و موصوف بحکمت
بالغه پس کدام کس را با او رتبه شرکت توان داد شعر وحده لاشریک له صفتش وهو الفرد اصل معرفتش شرک را سوی وحدتش
ره نی عقل از کنه ذاتش آگه نی هست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد ص
الا کافة مگر فرستادن عام و شامل للناس همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر بجامعه خلایق و این از خصایص فضیلة آن
حضرت صلی الله علیه و سلم که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچکس از انبیاء ع بتمام جن و انس مبعوث نبوده
ترا دادند منشور سعادت وزان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس انگاهی سلیمان آفریدند
و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون علامت و نشانه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل
کسی را که بتوحید اقرار کند ونذیرا و بیم کننده بعدل آنرا که بر شرک اصرار کند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند
فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد ویقولون و میگویند از فرط جهالت متی کی باشد هذا الوعد این
وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم صادقین اگر هستید شما یعنی رسول و مؤمنان راست گویان قل لکم بگو شما راست میعاد یوم وعده
روزیست که چون برسد لا تستأخرون باز پس نیایید عنه از آن روز ساعة مقداری اندکی از زمان ولا تستقدمون و پیشی نگیرید بر آن
آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم
و او پیغامبر بحق است ابو جهل لعین و امثال او گفتند ما بکتب شما ایمان نداریم و این آیة نازل شد وقال الذین کفروا و گفته اند آنانکه نگرویده اند
مر اهل کتاب را که لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود می آید ولا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرود
آمده بین یدیه پیش از وی ولو تری و اگر به بینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند عند
ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه به بینی امری صعب و کاری هول یرجع بعضهم بازمیگردانند بعضی از ایشان

الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی محاوره می‌کنند و سخن را بر هم میگردانند یقول الذین استضعفوا میگویند
آنانکه زبون کرده‌شدگان بودند یعنی تابعان و پس‌روان للذین استکبروا مر آنانرا که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا
انتم اگر نمی‌بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی‌بود لکنا مؤمنین هر آینه می‌بودیم ما گرویدگان اما شما ما را اکراه کردید و از ایمان باز
داشتید قال الذین استکبروا گویند آنانکه گردن‌کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند انحن
صددناکم آیا ما باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین
گناه‌کاران و شرک آرندگان وقال الذین استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنانرا که از قبول حق سر
می‌کشیدند بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در شب و روز باز داشت ما را از ایمان اذ تأمروننا
چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله بآنکه کافر شویم بخدای ونجعل له اندادا و فرا گیریم او را همتایان واسروا الندامة و هر دو گروه بعد از گفت
و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار داشته‌اند و این لغت
اضداد است یعنی ظاهر کرده‌اند پشیمانی را لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و ما بکنیم غلهای آتشین
فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است
و وضع مظهر بجای مضمر اشعاریست بموجب اغلال ایشان هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون
مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را ص میگوید وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دهی و شهری من نذیر
هیچ بیم کننده یعنی پیغامبر الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه مر پیغامبر را انا بدرستیکه ما بما
ارسلتم به بآنچه فرستاده شده‌اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم وقالوا نحن و دیگر گفتند که ما اکثر اموالا
واولادا بیشتریم از جهة اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وما نحن و نیستیم
بمعذبین عذاب کرده‌شدگان یعنی خدای ما را عذاب کرده‌شدگان نخواهند کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار
نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستیکه پروردگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء ویقدر برای هر که میخواهد از
اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او و تنگ میکرداند روزی را بر هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند و گمان می‌برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامتست و شاید که از روی استدراج
بود وما اموالکم و نیست مالها که شما داده‌ایم ولا اولادکم و نه فرزندانی که شما ارزانی داشته‌ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک
کرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک
نمیکرداند الا من آمن مگر کسی را که بگرود وعمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق
و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاحیت تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست جزاء الضعف پاداش دو تو
یعنی زیاده بر نهاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات و ایشان در غرفهای بهشت آمنون

ایمن‌اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات والذین یسعون و آنانکه میشتابند و کوشش می‌نمایند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی
قرآن و بران زبان طعن میکشایند معاجزین در حالتیکه گمان برند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از
پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورده‌شدگانند قل ان ربی بگو بدرستیکه آفریدگار من
یبسط الرزق گشاده میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض رحمت ویقدر
و تنگ میکرداند له از برای او بر وجه حکمت وما انفقتم و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای
یخلفه عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می‌نهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می‌نمایند
یکی میگوید اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا
مال ممسک را عرضه تلف گردان شعر بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد   مده بر روی هم کاندک زمانی را تلف گردد
وهو خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه‌اند در ایصال رزق و رزاق حقیقی
اوست ویوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنی ملیح را از خدا ثم نقول پس گوییم و حفص در هر دو لفظ بیائی
خواند یعنی همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروهی‌اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می
پرستیدند و این سؤال جهة تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست
از آنچه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند ما و معبود ما و ماخوذ ما در بندگی مقصود ایشان بچه وجه معبودیت خود را روا داریم
یا توئی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان دوستی نیست و حاشا که ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بل
کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن می پرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله ایشان یا
ممثل می‌شدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می‌انکندند که اینها ملایکه‌اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون
گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که حکم مر خدا راست لا یملک مالک نمیشود بعضکم بعضی از شما لبعض
برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوة رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست
ونقول و گوییم للذین ظلموا مر آنکسانرا که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش التی کنتم بها
آن آتشی که بودید که بدان تکذبون تکذیب می‌کردید و دروغ می‌پنداشتید واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا
آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد ص الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم
آنکه باز دارد شما را عما کان از آنچیزی که بودند که پیوسته یعبد آباؤکم می‌پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعا او آنست که شما را
از بت پرستیدن منع کند و بدینی و آیینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخوانند
یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بافته و بخدای اضافت کرده وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه للحق مر
پیغام راست را لما جاءهم آن هنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشانرا این سخن از

بگمان گویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ وحال آنکه نداده ایم ایشانرا مِنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آنرا و از آنجا
دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ ونفرستاده ایم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم
کننده یعنی پیغامبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم فرماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ وتکذیب کردند مر انبیا را آنانکه پیش قَبْلِهِمْ
از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا وحال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت
مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایت فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب
کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن مر ایشانرا و عذاب کردن پس باید
که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ
تَقُومُوا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغامبر صلعم لِلَّهِ برای خدای و پراکنده شوید مَثْنَى دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید
وَفُرَادَى و یک یک تا از دحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در امر محمد صلعم و از مبداء حال او تا این غایت اطوار او را
در نظر آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید
کمال عقل ورا و همان کافی است بر صدق قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ
عذاب سخت که عذاب آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو آنچه می طلبم شما را مِنْ أَجْرٍ از مزد بر ادای رسالت ص فَهُوَ لَكُمْ پس آن مزد شما را یعنی
هر مزدی که من برای رسالت میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجری نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من بر دعوت
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه هست قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می
افکند حق را یعنی وحی می کند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار القا م
احکام است عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن حق یعنی قرآن یا اسلام
یا بعث پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس لعین یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند
آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق چنانکه گمان می برید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که می
لغزم عَلَى نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر بر راه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی می فرستد
إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست إِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست دعای بندگانرا
قَرِيبٌ نزدیکست بامید نیازمندان وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز
بدر به پیغامبری عجیب باهول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه جستن دادن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا
و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر
آمده است که این آیه در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کنند و لشکر از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله
شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس حق واخذوا من مکان قریب بدین تقدیر آنست که از تحت اقدام خود کرد ند

واز

واز تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناحیه جهنی گویند و روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند
وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای یا به پیغامبر یا بحشر بار باز کردانند
بدنیا وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا بازگشتن و حفص غیر مهموز میخوانند و آن بمعنی تناولست یعنی از کجا بود ایشانرا فراگرفتن
ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضع دور که عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان سود
نکند وَقَدْ كَفَرُوا وحال آنکه نگرویدند بِهِ بخدای یا برسول او یا به بعث مِنْ قَبْلُ پیش از این که در حیز تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند
بِالْغَيْبِ به پوشیدگی سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان می گفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور و دریقینی
بودند از آنچه می گفتند و نمیدانستند که چه می گویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو می بردند
از قبول ایمان و رجعت بدنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِمْ باشیاع ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از این
یعنی ایمان یأس از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در گمان بتهمت افکننده سورة
فاطر خمس و اربعون آية بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ ستایشی که
شاید و ثنای که سزا بود لِلَّهِ مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سازنده و پیدا آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ
الْمَلَائِكَةِ کرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت بانبیا ع و گویند رسالت الهی به پیغامبران رسانند
بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان برؤیای صادق بر صفت فرشتگان می کند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنَى دو برای طیران وَثُلَاثَ
و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر این چه در خبر آمده که جبرئیل ع ششصد بال دارد
يَزِيدُ زیاده می کند خدای فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست
که مراد از خلق آدمیان اند و زیادات ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و صوت و ملاحت
عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر و شوق بر تبه
قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع است در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از زیادات ملائکه و زیادت در خلق قَدِيرٌ تواناست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ
برای مردمان و فرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ لَهَا پس بازگیرنده
نیست مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست لَهُ مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن
آن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در باز گرفتن الْحَكِيمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار آورده که ارباب فهم برآنند که این آیه
در شان فتوح مؤمنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسمت یکی مواهب صوریه چون رزق
نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنیست که با شریعت موافق ناشنیده باول اشا شیخ الاسلام قدس سره فرموده آه از این
علم ناآموخته گاه از آن غرقم و گاه از آن سوخته ۵ دست لطفش نسخه علم و حکم بی قلم بر صفحه دل زد رقم علم اهل دل نیاز مکتب بود

بلکه از تلقین صاحب دب بود یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله منتهای خدای را که انعام فرموده
است علیکم برشما از ارسال رسل و اوزار رزق هل من خالق آیا هیچ آفریننده هست غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی
دهد شمارا من السماء از آسمان به باران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی نیست بجز او فانی تؤفکون
پس از کجا کردانیده میشوید از راه توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند
رسل من قبلک فرستادکان پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی والی الله ترجع الامور و بسوی
خدای باز کردانیده شود همه کارها ترا بصبر و ایشانرا بتکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای
در حشر و جزا حق راستست و دروغ و خلف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شمارا و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از
آخرة فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که فریفته نکند شمارا بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت
آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگرچه این ممکن است اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن
بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عشرت نقد
از دست مده شعر امشب همه شب یار می و شاهد باش ● چون روز شود توبه کن و زاهد باش ● عاقل باید که بدین قربت(?)
از راه نرود و از نکتهٔ تمر آسحاب(?) غافل نکردد ع عذر با فردا نکندی عمر فردا که دید ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر
شمارا عدو دشمنیست بعداوة قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فراگیرید شما هم او را دشمن و از وحذر نموده در مجامع احوال برو اعتماد
منمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید و تابع هوای نفس مشوید و هرچه کنید باید که موافق
شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمان
برداران لیکونوا تا باشند در آخرة با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و
دعوة شیطانرا اجابت کردند لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرة والذین امنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان
مخالفت ورزیدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان
واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء عمله زشتی عمل او فراه
پس دید آن عمل زشت حسنا نیکو چون کسی که تمیز کند حسن را از قبیح و هر یک را بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد
ابوجهل لعین است یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب بود ماوردی کوید مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان
عناد و مکابره با حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل
فرو گذارد و گمراه کند من یشاء هر کرا خواهد ویهدی من یشاء و راه نماید هر که را خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک
نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای متوالی که میخوری و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان
که هریک از آن متضمن حسرتیست یعنی ذخیره مخور و جان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون

با آنچه می کنند و بران ایشانرا جزا خواهد داد والله و خدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را چون جنوب و شمال و دبور
فتثیر پس برانگیختند ایشان سحابا ابر را ماضی بلفظ مضارع جهة استحضار این صورة مشتمل بر حکمتست فسقناه پس براندیم
همان ابر را عدول بمتکلم جهة اختصاص فعل است یعنی ما تواناییم و بس که برانیم الی بلد میت بزمین مرده و افسرده یعنی باحیاء آن
فاحیینا پس زنده کردیم به الارض به آب که از ابر نازل شود زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی کذلک النشور همچنین است
زنده کردن یعنی احیاء موات و برانگیختن اموات در صحت مقدوریت یکسانست من کان هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد
ارجمندی که طلب عزت بر همه ستش(?) خدا کن فلله العزة جمیعا پس مر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعززند ولله
العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت او شعر عزیزی که هر کز درش سر بتافت ● بهر در که
شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در و مکتوب اند
میل صعود می کنند والعمل الصالح و عمل شایسته یرفعه بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است
نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین و در دعا لباجابت بتصدق است یا کلمه دعای ایمه است و عمل آمین گفتن(?)
یا کلمه تکبیر غزاست و عمل شمشیر زدن یا کلمه استغفارست و عمل ندم و در این همه صور بر دارندهٔ کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل را در
یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست و یک وجه در کشاف ل بقیت
آنست که بر دارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه او را رفیع سازد مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز برابر آن نیست و کاری که ریا با آن
آمیخته از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر است شعر گرت هیچ اخلاص در بوم نیست ● ازین در کسی چون تو محروم نیست ●
زر قلب آلوده بی قیمت است ● زری را که خالص بود حرمت است والذین و آنانکه یمکرون السیئات پنهان میدارند مکرهای بد مراد مکرهای
قریش است نسبت با حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باب ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه
در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشانراست یعنی ماکرانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرة ومکر اولئک و مکر آن گروه هو
یبور او کاسد شود و از پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا من تراب از خاک ثم من نطفة پس شمارا از نطفه
ثم جعلکم پس گردانید شمارا ازواجا صنفها یا مردان و زنان که تزاوج کنید وما تحمل من انثی و بار نگیرد یعنی آبستن نشود هیچ زنی ولا تضع
و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم اوست وما یعمر و
زندگانی داده نشود من معمر هیچ از درازی عمر ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر یعنی بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست
زیادت عمر و نقصان آن الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلک بدرستی که تقدیر طول
و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران و مساوی نیستند دو دریا هذا عذب فرات آن آب شیرین سائغ شرابه که آسان
است خوردن او وهذا و آن دیگر ملح آب شور اجاج با تلخی گراینده ومن کل و هر یکی از این دو دریا تاکلون میخورید لحما طریا گوشت
تازه یعنی ماهی وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها می پوشید یعنی می پوشند

زنان شما بعضی برا نند کہ این ضرب المثل مؤمن وکافرست کہ مساوات میان ایشان صورت نه پذیرد جه یکی از حلاوت ایمان عین
عذب عرفانست ودیکر از مرادات عصیان بحر اجاج کفر وطغیان **شعر** آن آب حیات آمد واین نقش سرابست • این عین
خطا باشد وآن محض صوابست **وَتَرَى الْفُلْكَ** ومی بینی کشتیها را **فِيهِ مَوَاخِرَ** در هریکازان دو دریا شکافندکان آب دوان بدان
لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید **مِنْ فَضْلِهِ** از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** وشاید کہ شما سپاس کویید مر خدای را بر چنان
نعمتی **يُولِجُ اللَّيْلَ** در می آرد شب را **فِي النَّهَارِ** در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت میکرد وآن در دو ربع
ربیعی و صیفی است **وَيُولِجُ النَّهَارَ** و داخل میکرداند روز را **فِي اللَّيْلِ** در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات
شب زاید بود از ساعات روز وآن دو ربع خریفی وشتویست **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** ورام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت
كُلٌّ يَجْرِي هریکاز ایشان میرود **لِأَجَلٍ مُسَمًّى** برای وقتی نام برده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کند تا روز قیامت کہ از سیر خود
باز ماند **ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ** آن خدا کہ فاعل وخالق این اشیاست آفریدکار دوپرورد کار شماست **لَهُ الْمُلْكُ** مر او راست پادشاهی **وَالَّذِينَ**
تَدْعُونَ وآنانرا کہ میخوانید ومی پرستید **مِنْ دُونِهِ** بجز وی **مَا يَمْلِكُونَ** مالک نمیشوند **مِنْ قِطْمِيرٍ** پوست خستهٔ خرما را پس مالک علی
الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست **إِنْ تَدْعُوهُمْ** اکر بخوانید آنانرا کہ معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفع یا دفع ضرری
لَا يَسْمَعُوا نمیشنوند **دُعَاءَكُمْ** خواندن شما را زیرا کہ جماد ند وجماد را شنوائی نیست **وَلَوْ سَمِعُوا** واکر بر سبیل فرض بشنوند **مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ**
اجابت نکنند شما را ومراد شما ندهند زیرا کہ قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** ودر روز رستخیز **يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ**
کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف کردند به بطلان آن شرک کہ شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را ما کنتم ایانا تعبدون
وَلَا يُنَبِّئُكَ وخبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کنند **مِثْلُ خَبِيرٍ** مانند دانا بحقیقت امور کہ آنحضرت خداوندست سبحانه صاحب
لباب آورده کہ اضافه مثل بخدا جایز نیست پس این مثلیت در کلام عرب شایع کشته واستعمال کنند در اخبار مجری کہ سخن او فی نفس
الامر معتمد علیه وموثوق به باشد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ** شما محتاجانید **إِلَى اللَّهِ** بخدای یعنی بروزی او وآمرزش وخشنودی
او در بهشت **وَاللَّهُ** وخدای **هُوَ الْغَنِيُّ** او بی نیازست وبغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات **الْحَمِيدُ** ستوده شده بر نعمت عام
وفضل شامل و باید دانست کہ ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل وانتم الفقراء اشارت باینست وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از
وجود عالم وعالمیان مستغنی است والله هو الغنی عبارت ازآنست وچون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در
ایجاد آن نعمتهاست کہ کی کہ مستحق حمدست وثنای کلمه الحمید بآن ایمائی مینماید وازین رباعی پی بدین معنی توان برد **شعر**
تا حق کرد بجلوه اوصاف عیان • واجب باشد کہ ممکن آید بمیان • ورنه بکمال ذاتی از آدمیان فردست وغنی چنانچه خود کرد بیان
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اکر خواهد خدای ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند **وَيَأْتِ بِخَلْقٍ** وبیارد آفریدکان **جَدِيدٍ** نو یعنی قومی کہ از شما
فرمان بردار تر باشند یا کوهی بیارد کہ کس ندیده ونشنیده باشد **وَمَا ذَٰلِكَ** ونیست بردن شما وآوردن دیکران **عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ** بر خدای
دشوار **وَلَا تَزِرُ** وبر ندارد **وَازِرَةٌ** نفس کناه کننده **وِزْرَ أُخْرَىٰ** بار نفس دیکری کناه **وَإِنْ تَدْعُ** واکر بخواند **مُثْقَلَةٌ** نفس کران بار از کناه

بیند

دیلوی

دیکری را **إِلَىٰ حِمْلِهَا** به برداشتن بعضی از کناهان وی **لَا يُحْمَلْ** برداشته نشود **مِنْهُ شَيْءٌ** از کناه او چیزی یعنی بدعو
هیچ از کناه داعی بر ندارد **وَلَوْ كَانَ** واکرچه باشد **ذَا قُرْبَىٰ** خداوند خویشی یعنی هرچند کناه کاری خویشان وکسان خود را بخوانند
ودر خواست کند کہ چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت نکند زیرا کہ همه بخود درمانده باشند **إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ** جز این نیست
کہ ای محمد تو بیم کنی آنانرا **يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** کہ می ترسند از پرورد کار خود **بِالْغَيْبِ** به پوشیدکی یعنی در خلوتها از خشیت بر ایشان
ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب وازیشان پوشیده است ومی ترسند از آن نادیده آنرا **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** وبپای داشته اند نماز
را تخصیص ترسندکان ونماز کذارندکان بانذار جهت آنست کہ ایشان بدان منتفع اند **وَمَنْ تَزَكَّىٰ** وهر کہ پاکیزه بود از معاصی **فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ**
لِنَفْسِهِ پس جز این نیست کہ آن پاکیزکی برای نفس خودست زیرا کہ نفع آن بدو عاید است **وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** وبسوی خداست باز کشت همه
پس پاکیزکانرا بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد **وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ** وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا کمراه **وَالْبَصِيرُ** وبینا یعنی مؤمن
یا عالم یا راه یافته **وَلَا الظُّلُمَاتُ** ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت **وَلَا النُّورُ** ونه روشنائی یعنی حق یا طاعت **وَلَا**
الظِّلُّ ومساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت **وَلَا الْحَرُورُ** ونه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ**
ومساوی نیستند زندکان **وَلَا الْأَمْوَاتُ** ونه اموات یعنی مؤمنان ناکسان مساوات نیست با کافران **إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ** بدرستی کہ خدای می شنواند
وتفهیم میکند **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا میخواهد بتوفیق وهدایت **وَمَا أَنْتَ** ونیستی تو **بِمُسْمِعٍ** شنواننده سخن **مَنْ فِي الْقُبُورِ** آنانرا کہ در قبرها
اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات **إِنْ أَنْتَ** نیستی تو **إِلَّا نَذِيرٌ** مکر پیغامبری بیم کننده وبر تو هیچ ابلاغ وانذار
نیست بر پیغامبران الا البلاغ **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ** بدرستی کہ ما فرستادیم ترا **بِالْحَقِّ** بدین حق کہ اسلامست **بَشِيرًا** مژده دهنده
بمثوبت **وَنَذِيرًا** وبیم کننده از عقوبت **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ** ونبود هیچ کروهی از امم سالفه **إِلَّا خَلَا فِيهَا** مکر آنکه کذشت در میان ایشان
پیغامبری بیم کننده یا دانائی دهنده **وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ** واکر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار **فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ** پس بدرستی کہ تکذیب
کردند آنانکہ **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان بودند پیغامبران ایشانرا خود را **جَاءَتْهُمْ** آمدند بدیشان **رُسُلُهُمْ** پیغامبران فرستاده به
ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا **وَبِالزُّبُرِ** وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم ع **وَبِالْكِتَابِ**
الْمُنِيرِ وبکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال وحرام چون توریة یا انجیل **ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس بعد از تکذیب کرفتم آنانرا کہ
نکرویدند **فَكَيْفَ كَانَ** پس چکونه بود **نَكِيرِ** انکار من بر ایشان بعقاب وعذاب **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ** آیا نمی بینی آنکه خدای **أَنْزَلَ** فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از ابر آبی **فَأَخْرَجْنَا** پس بیرون آوردیم عدول بمتکلم جهة تخصیص فعل است یعنی ما توانائیم کہ بیرون آریم **بِهِ** بدان
آب **ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا** میوهها در حالتی کہ مختلفست رنکهای آن یعنی کوناکون است اجناس یا اصناف آن وکونه مراد اشکال
وهیات آنست **وَمِنَ الْجِبَالِ** واز آنچه ما آفریده ایم از کوهها **جُدَدٌ** راههای مختلف اللونست ودر تفسیر مقدسی آورده خطوط ملونه
بِيضٌ سفیدها **وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا** وسرخها کہ کوناکونست رنکهای آن در شدت وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ وبرخی ازان فروتر ه
وَغَرَابِيبُ سُودٌ وسیاهها بغایت سیاه **وَمِنَ النَّاسِ** واز آدمیان **وَالدَّوَابِّ** واز جنبندکان **وَالْأَنْعَامِ** واز چهارپایان **مُخْتَلِفٌ**

نذیر

هست آنچه بود کوناکون اَلْوَانُهُ رنکهای او کَذَلِکَ باشدان اختلاف الوان ثمار وجبال وهر که نداند قدرت خدا را بر آفریدن
اشیا و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چکونه از خدای ترسد اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ جز این نیست می ترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ از جمله بندکان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشی است وعلم بصفات وافعال او پس هر که را دانش او بیشتر
ترس او فزون تر و حضرت پیغامبر صم فرموده که اَنَا اَخْشَاکُمْ بِاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن
از کسی که نترسد ازو غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسکاران را اِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ بدرستی آنانکه میخوانند و متابعت می کنند کِتَابَ اللّٰهِ
کتاب خدای را که قرآنست وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشته اند نماز را باداب و شرایط آن وَاَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نکردد وَعَلَانِیَةً و آشکارا و طمع آنکه سبب رغبت
دیکران کردد بتصدیق یا سر در مسنونه بوده و علانیه در مفروضه یَرْجُونَ آنان امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرکانی
که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند تا لِیُوَفِّیَهُمْ
لِیُوَفِّیَهُمْ تا تمام کرداند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند اُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَیَزِیدَهُمْ و زیاده کرداند
حسنات ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا رتبهٔ شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت
ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش اِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر کناهکارانرا
شَکُورٌ مزد دهنده مر سپاس داران را وَالَّذِی اَوْحَیْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما اِلَیْکَ بسوی تو مِنَ الْکِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست
و درست است مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آنچیزی را که پیش ازو بوده از کتب یعنی مطابق حقایق و اصول احکام آنهاست
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندکان خود لَخَبِیرٌ داناست ضمایر ایشانرا امیداند بَصِیرٌ بیناست ظواهر ایشانرا می بیند
و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بدو پوشیده نیست آنکه فرموده که ما کتابهای متقدمه برامم سالفه فرستادیم ثُمَّ اَوْرَثْنَا
پس میراث دادیم الْکِتَابَ قرآنرا یعنی تا خیر آنرا عطا دهیم الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا آنانرا که بر کزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما یعنی
امت حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه وسلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیهٔ قرآن
بی جهت وجهد مؤمنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیکانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره
اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی را شد که تمام برد اینجا نیز
بهرهای اهل قرآن متفاوتست هر کس بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند شعر
زین بزم یکی جرعه طلب کرده یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندکان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکارست بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن
وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و برخی از ایشان میانه روند وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ پیشی کیرنده است به نیکویها که پیوسته عمل نماید بر
احکام قرآن بِاِذْنِ اللّٰهِ بدستوری و بتوفیق و ارادهٔ او ذٰلِکَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ اوست بخشایش بزرک
فاروق نقل میکند که از حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله وسلم شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی کرفته است و مقتصد

مانجا

ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صم این سه طایفه را تفسیر فرمود و کفت سابق آنها
اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنها که حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق
سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند حضرت ذا النون فرموده سابق ما اهل جهادند و مقتصد ما اهل حضرکه بجهاد نروند
اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد روند و نه در دولت جماعت یابند امام ابو اللیث آورده که سابق آنست که قبل از
هجرت و قبل از فتح کرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه
سخن بسیار کفته اند برای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل
بن عبد اللّٰه تستری قدس سره فرموده که آنان جاهلند و متعلم و عالم و کفته اند طالب دنیی و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره
و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه
بهرد و برابر باشد و آنکه معاد او بر معاش بچربد یا پرستندهٔ بر عادت و عاید بخوف و طمع و عبادت کنندهٔ للّٰه فی اللّٰه یا جزع کنندهٔ نزدیک
بلا و صبور بر بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل بشبهه و خورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر یا مشغول بذکر یا متوجه بذکور یا مجرم
و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات او بر سیئات راجح باشد
یا آنکه ظاهر او به باطن باشد و آنکه سر و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا باشد یا آنکه انصاف ستاند و ندهد
و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیاده از قوت طلبد و آنکه همین جویندهٔ قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت
نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه کروه اهل سخا و جود و ایثارند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی
آورده که ناظر از خود بخود و نکرندهٔ از خود با حق و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات میکوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
و مقتصد آنکه کاهی بیدار کردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف کفته ظالم از نعمت بمنعم نکرد و مقتصد از منعم بنعم یعنی مشاهدهٔ
منعم در سازد و از و بنعم نپردازد شعر نعیم هر دو جهان پیکسر بر ما عرض • دل از میانه تمنی ندارد الا دست • حق
سبحانه و تعالی هیچ امت را از امم سالفه این نواخت نکرده و این تشریف ارزانی نداشته رقم اصطفی بر صفحهٔ حال همه کشیده و ابتدا بر
ظالم کرده تا شرم زده نکردند و برحمت بی غایت او امیدوار باشند شعر نیاید ازمن آلوده طاعت خالص • ولی برحمت و
فضلت امیدواری هست • و کفته اند تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد
و تاخیر سابق جهة آنست که تا ثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا جهة آنکه اعتماد بر عمل خود نکنند و بطاعت معجب نکردند که عجب
آتشی است که چون برافروخته کردد هزار خرمن عبادت بدو سوخته کردد شعر ای پسر عجبا آتشی عجب است • کم سازی تنور
بو لهبست • هر کجا شعله از و افروخت • هرچه از علم و زهد دید بسوخت جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُونَهَا در آیند
این سه کروه در آن یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیهَا در آن بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا
و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانهٔ زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج

بر پادشاهان عجم ولباسهم و پوشش این کروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته
کس نبود وقالوا و کویند این جمع که از حفرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند الحمد لله ستایش وثنا مر خدایرا الذی اذهب
آن خدای را که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ را یا خوفی از ردّ طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع کردانید و کفته اند مراد
همّ دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ شیطان لعین یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض ان ربنا
بدرستی که آفریدکار ما لغفور آمرزندهٔ کناه کارانست شکور جزا دهندهٔ سپاس داران است الذی احلنا آن خدای که فرود آورد ما را
دار المقامة برای اقامت که جنت است و از و انتقال بموضعی دیکر نخواهد بود من فضله از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یمسنا
نمیرسد ما را فیها در سرای اقامت نصب رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بوده ولا یمسنا فیها و نمیرسد ما را در اینجا
لغوب ماندکی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است والذین کفروا و آنانکه نکرویدند بخدا
و رسول لهم نار جهنم مر ایشانراست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرک وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا یا
بمیرند و از عذاب باز رهند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر کاه که آتش فرو
نشیند زیاده کنند احراق والتهاب او را کذلک نجزی مثل این پاداش جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت
رسیده وهم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ و میکویند ربنا ای پروردکار ما اخرجنا بیرون آر ما را
و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم و اکنون عذاب را معاینه دیدیم و
دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرمود که اولم نعمرکم آیا ما زندکانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر آن
مقدار که پند کیرید فیه در ان عمر من تذکر هر که خواهد که پند کیرد مراد عمریست که مکلف در و تمکن کیرد از تفکر و تذکر و کفته اند ما بین
هشت و بیست است و در زاد المسیر کوید که هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از ان زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما
را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه کردید وجاءکم النذیر و آمد شما را بیم کننده یعنی پیغامبر یا کتاب یا عقل یا مرک خویشان و همسایکان کفی
بالموت واعظا ماوردی کوید تدبیر نیست که او را بیک ملک الموت کفته اند و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب
فرو نشاندن شعلهٔ حیاتست و موسم پیری زنک زدایندهٔ آینهٔ ذات شعر نوبت پیری چه زند کوس درد • دل شود از خرمی
و عیش فرد • در تن و اندام شکست در آید • لرزه کند پای ز سستی چو دست • موی سفید از اجل آرد پیام • پشت خم از بندکی سازد سلام
در صحیح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و کویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم مقدار زمان دنیا از اول
ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب فرماید که نه زندکانی دادم شما را و نذیر فرستادم شما کویند بلی زندکانی یافتیم و نذیر را
دیدیم خدای فرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکانرا من نصیر هیچ یاری که عذاب
از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای تعالی عالم غیب السموات والارض داناست پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد
پس چون احوال کفار بر و مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور با آنچیزی که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم

اوست آنکس که کردانید شما را خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان تمکن ساخت و تعالید زمین بقبضهٔ
اقتدار شما باز داشت و این نعمتی بزرکست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بروست
جزای کفر او ولا یزید الکافرین و نیفزاید کافرانرا کفرهم ناکرویدن ایشان عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان الا مقتا مکر دشمنی
سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مکر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناکرویدن کافرانرا
کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا مکر زیانی در آخرت قل بکوای محمد ارایتم آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون
آنانکه میخوانید ایشانرا و می پرستید من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند
من الارض از زمین و آنچه در وی و بر رویست ام لهم آیا هست ایشانرا شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام
آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بانکه ما شریک کرفته ایم فهم پس ایشان علی بینة بر حجتهای روشن باشند منه
ازان کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی
دیکر را که اراذل و اتباع اند شفاعت بتان الا غرورا مکر آرزوی فریب دیکر ان الله بدرستی و راستی که خدای یمسک السموات والارض
نکاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود که ممکن را در حال بقا نا چارست از نکاه دارنده آورده اند
که چون یهود و نصاری عزیز و عیسی را ع بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته کردد حق سبحانه
فرمود که من بقدرت نکاه میدارم تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند ولئن زالتا و اکر زایل شوند ان امسکهما نکاه ندارد ایشانرا من احد
هیچ یکی من بعده پس از زوال و باجای نیارد انه کان بدرستی که خدای هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غفورا
آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شده اند که لم یلد و لم یولد صفت اوست شعر خداوندی که معبود است و واحد
نکوید کس که مولودست و والد • کسی را کو نباشد کفو و مانند • بدو نسبت نشاید کرد فرزند • رؤسای قریش شنوده بودند که اهل
کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیکر می کفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بودند که مکذب پیغامبران خود اند
بخدای که اکر پیغامبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیم و تصدیق او کرده تر بنده تر حق جل و علا خبر داد که واقسموا بالله سوکند خوردند
بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوکندان خود که لئن جاءهم اکر آید بدیشان نذیر پیغامبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند
اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان کذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنکام که آمد بدیشان
نذیر بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او مر ایشانرا الا نفورا مکر رمیدن از حق و دور شدن
استکبارا و بیفزود ایشانرا تکبر کردن کشی از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیء و الکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در
هلاک کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیء احاطه نمیکند مکر بد الا باهله مکر با اهل وی یعنی هر ماکری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی
فرو کیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در بارهٔ خود مشاهده نماید و ابن یمین را درین باب قصیده ایست این دو بیت از آن بیت
افتاد شعر در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس • دعها زدند و کوشهٔ تدویر یافتند • دعها لنفسهم همه ز ...

وشان جزای بد فعل بدخویش یافتند فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند و چشم نمیدارند
إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنة آلهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لِسُنَّتِ اللَّهِ
تَبْدِيلًا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب او را بثواب بدل نتوان کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا و نیابی مر سنت خدای را تحویلی یعنی از
مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا ببینند
در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان
أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان
باقی است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای که عاجز کرداند او را مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس
هرچه خواهد کند و کسی برون در حکم او پیشی نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در آنها
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه می کنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَىٰ
ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند همه حیوانات که بشامت معاصی بنی آدم
هلاک می شوند چنانچه در زمان نوح ع که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز
اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه نابود میشوند وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس میدارد ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که
زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست بر
بندگان خود بَصِيرًا بینا و میداند که مستحق هلاکت کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد آنرا به
لوامع رضا بنوازد و این را بشواهر غضب بگدازد شعر کس را بقضا و قدرش کاری نیست آفت صلاح خلق کو میسازد

سورة یٰس

بسم الله الرحمن الرحیم يٰسٓ در منابع آورده
که هر حرفی از حروف مقطعه سری است از خزانه غیب که حضرت حق سبحانه حبیب خود را بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل بدان نازل
شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآنست و در حقایق فرموده که نامیست از نامهای
آلهی و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام تایید قول می کند در تفسیر
ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم که در قرآن مذکور شده یکی یاسین است و از آنست که اهل بیت را آل
یس میگویند و تایید این سخن می کند قد در کم یا آل یاسین امام قشیری قدس سره فرموده یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست
از سر او با حباب از اهل اشواق و در بحر الحقایق آورده که قسم است بر یمن نبوت حبیب و بر سر مظهر او و بعضی بر آنند که معنی یا انسان
بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهة کثرة ندا بر شطری از و اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و حقیقت آنست که
در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد
یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویة اعتدال جسن

که میان رب و بینات او توافق و تساوی است و هیچ حرفی دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی
خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد شعر ترا است مرتبهٔ اعتدال در همه حال که در خصایص توحید
اعدل از همه بتمکینت ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضل از همه از فحوی کلمات سابقه روایح ریاحین قلب
القرآن یس استشمام می توان نمود شعر خدایت لشکری داده ز قرآن پس اگه قلب آن لشکر یاسین در مجامع الاصول
از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود لکل شئ قلب و قلب القرآن یس و هر که
یس بخواند بنویسند برای وی ده بار قرات قرآن و این سوره را متممه گویند که تمام میکرداند بخواننده خود نیکوئی هر دو سرای و دافعه
خوانند که دفع کند از وی همه بلیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهای او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدای
نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت إِنَّكَ بدرستی که تو بی
شک و شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فر
شده باستقامت که راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالبست و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد
قرآنرا فرستادنی قوی در ملک خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا
مَا أُنْذِرَ گروهی را که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت تا بیم کنی ایشانرا آنچه بیم کرده
شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل ع فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که راست شد قول بعذاب
عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمی گروند مراد آنانند که
خدای میدانسته که ایشان بر کفر میرند یا بشرک کشته شوند چون ابو جهل لعین و احزاب او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ
أَغْلَالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخدانهای ایشان و نمی گذارند که سرها بجنبانند
فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا مانده اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرد مشرکانرا بجمعی که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند
که ابو جهل لعین سوگند خورد که اگر پیغامبر را صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بیند سر مبارک او را نعوذ بالله بشکند روزی دید که آنحضرت
نماز میکرد سنگی برداشت و نزد آنحضرت آمد و چون دست بالا برد و آن ملعون خواست که سنگ بروی زند دستش بر گردن بجز شد
و سنگ بر دست او چسبیده شده و در گردنش بماند و این آیه آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته
شوند گویند که قومی از بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم بدین سنگ سر محمد را نعوذ بالله
بشکنم چون بنزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و آیة آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری
و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و در پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشیدیم چشمهای ایشانرا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان
نمی بینند محققان گویند که سد پیش امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه
چشم او پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا

ستاده

ترا

أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا یُؤْمِنُونَ نمی گروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جزین نیست که تو
بیم کافی آگاهانیدن که فایده بر آن مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ
و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پوشیدگی یعنی در نهان از وی ترسد نه در نظر خلقان فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ
بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزد بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله
خانهای ما از مسجد دور است و اگر مسجدی نزدیک خانه کنیم چگونه باشد آیة آمد که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ بدرستی که ما زنده کنیم مردگان را
به بعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پیها
یعنی نشانهای اقدام ایشان که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان بکفر خطیئات ایشان خواهد بود و بر قدمی قدمی از عنایت
بر صفحه احوال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتر که
پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید
که ثواب آثار مقدم شما می نویسند در صحیحین هست که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد
و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد
و رباط و غیر آن یا سیئه چون اشاعة باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تا همه را بنویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری
جزا خواهد داد شعر از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو کین چنین گفتست پیر معنوی کای برادر
آنچه کاری بدروی وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اهل دیه انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدیشان
فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی ع قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان
گفتندی یا یاروس و ماروس و ثعلبی گفته صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان به نزدیک شهر
رسیدند پیری دیدند که گوسفندان می چرانید ایشان بر وی سلام کردند پیر پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم آمده ایم که
خلق را از بادیه ضلالت بمنزل هدایت باز آریم پیر گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند بیمار را شفا دهیم و اکمه و ابرص
را بحال خود باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم
ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند صحت کامل یافت شعر قدم نهادی و بهر دو دیده جا کردی به یک نفس دل بیمار را دوا کردی
پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که صاحب یاسین گویند و به ششصد سال پیش از زمان پیغامبر ص بود گویند و یکی از سباقات
القصه خبر این رسول در انطاکیه فاش شد و بیماران از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل او را انطیخس
رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شد
ایشان را بزندان کرد شمعون از پی ایشان در آمد و با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد
و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغامبر یعنی عیسی یا شمعون

فرستادند بامر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و
حفص بتشدید میخوانند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ به سیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا یونس
فَقَالُوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم از نزد عیسی ع یا از
پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مزیت شما را
برسالت اختصاص داده اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما
إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغامبران که خدای ما يَعْلَمُ إِنَّا میداند که بدرستی که ما إِلَيْكُمْ
لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم
اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما تا باین بلده آمده اید باران نبارید و همه
مزروعات ما خشک شد لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و برسد شما را
مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغامبران فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی سبب شآمت شما عقاید
فاسده شما و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا اگر پند داده می شوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید می کنید بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ بلکه شما
گروهی گزاف کارانید و از حد گذشتگان القصه چنانچه گذشت ایشان را بزندان باز داشتند و شمعون در عقب آمده مقرب ملک
شد و فرصتی می طلبید که آن دو تن را از زندان بیرون آورد آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدای را سجده کردی
و مردم پنداشتندی که او پرستش بت می کند ملک بروی اعتماد کلی کرد و بی مشاورت او به هیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که
شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی می کنند که غیر بتان خدای دیگر هست
شمعون از روی تعجب فرمود که بگوی تا ایشان را حاضر کردانند که گفته ایشان عجبا است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند و چون شمعون
را دیدند خوش دل شدند دلیرانه بنشستند شمعون پرسید که ای پرستید ایشان گفتند آنکه آفریدگار زمین و آسمانست شمعون
گفت خدای شما چه سازد گفتند نابینا را دیده ور میگرداند شمعون از ملک در آن حال التماس کرد تا نابینای حاضر کردند و فرمود که
خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد و ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد گفت ای ملک ما نیز از خدای خود درخواهیم تا همین کار
بکند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان
خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی بگرویم پس دختری ملک را که مدتی
از مرگ وی بر آمده بود یا مرده هفت روزه زنده کردند ملک با قوم خود ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغامبران و مؤمنان کردند حضرت
حبیب نجار را خبر کردند که کفار در مقام ایذای اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق جل و علا میفرماید وَجَاءَ
و آمد مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترجای از آن شهر رَجُلٌ مردی یعنی حضرت حبیب يَسْعَىٰ و بود که می شتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستاده شدگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ

رسالت وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بخیر هردو سرای وما لی وچیست مرا که از روی صدق لا اعبد الذی فطرنی
نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد والیه وبسوی حکم وجزای او ترجعون بازگردیده خواهید شد روز قیامت
اضافه فطرت بخود اظهار شکرست واضافه بعث بکافران مبالغه در تهدید وزجر أأتخذ آیا فرا گیرم من دونه بجز خدای
آلهة خدایان دیگر یعنی بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای مرا بضر بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی
کفایت نمیکنند از من شفاعتهم شیئا درخواست بتان چیزی را از ان یعنی ایشان از من دفع بلا نکنند ولا ینقذون ونرهانند
مرا وخلاص ندهند پس اگر من آنرا که توانائی ندارد بر نفع وضر بپرستم وعبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع ورهانیدن
از ضر دست بدارم انی اذا بدرستی که من آنگاه به پیغامبران آورد وگفت انی آمنت بدرستی که من بگرویدم بربکم بآفریدگار شما فاسمعون
پس بشنوید ایمان مرا تا فردا برمن گواهی دهید وگفته اند این خطاب با قوم کرد وایشان او را سنگ میزدند تا هلاک شد وقبر او
در بازار انطاکیه است وقول آنست که چون او را کشتند خدای او را بآسمان زنده کرد اند وبه بهشت برد امام حسن بصری برآنست
که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد از روی کرامت قیل گفتند مر او را که ای حبیب ادخل الجنة در آی در بهشت
پس چون به بهشت درآمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا شوندی بما غفر لی بآنچه بیامرزید مرا ربی پروردگار من
وجعلنی وبگردانید مرا من المکرمین از نواختگان باکرام وقول آنست که پیغامبران وملک ومؤمنان کشته شدند وبقول سلامت
بیرون رفتند وحبیب کشته شد یا بآسمان رفت الجزو الثالث والعشرون من اجزاء الثلثین وما انزلنا ونفرستادیم ما بر قوم
حبیب من جند پس از قتل یا رفع او من السماء هیچ لشکری وما کنا از آسمان برای هلاک کافران منزلین ونیستیم ما فرو فرستنده
لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از ان خوارتر وبی مقدارترند که هلاک ایشان لشکری باید وانزال لشکر ملائکه در روز بدر وحنین
برای تعظیم محمد صلی الله علیه وآله وسلم بوده نه آنکه لشکر کفار بحسابی بوده باشد ان کانت نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة
مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام هردو بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس آنجا ایشان خامدون مرده وفرو مردگان بودند یعنی بیک
نعره جبرئیل فرو مردند چون آتشی که بیکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندگان ما یأتیهم من رسول نیامد بدیشان هیچ پیغامبری
الا کانوا به مگر بودند که با او یستهزؤن استهزا میکردند الم یروا آیا ندیدند وندانستند که ما کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم
پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم الیهم ومشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لا یرجعون باز نمی
گردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وان کل ونیستند ایشان لما جمیع مگر همه جمع شده لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگان
روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که هلاک کرده ایم از پیشینیان با این همه مخالفان وآیندگان همه در عرصه گاه محشر بحضرت ما جل
جلاله حاضر خواهند شد ومناسب کردار وگفتار ایشان جزا وسزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم وعقاب عظیم گرفتار خواهند شد
ودر مجلس حرمان ومضیق خذلان محبوس ابد وبحبس سرمد خواهند گشت واز نعمت جنانی محروم وآیة ونشانه از نشانهای قدرت ما
لهم الارض المیتة مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک وبی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده کردیم آنرا واخرجنا منها وبیرون

که من آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی
آشکارا باشم چون حبیب این سخن از وی
شنیدند قصد کشتن او کردند وی روی

آوردیم از وی حبا دانه درو دنی مراد حبوب غذائیه است فمنه پس از آن دانه یأکلون میخورند وجعلنا وآفریدیم فیها در زمین
جنات بوستانها من نخیل از انواع خرمابنان واعناب واوصاف تاکستان وفجرنا وروان کردیم فیها من العیون در زمین
از چشمها لیأکلوا تا بخورند من ثمره از میوه آنچه مذکور شد وما عملته واز آنچه کرده است ایدیهم دستهای ایشان مثل
دوشاب وغیره وحفص ما عملته می خوانند ما را نافیه میدانند یعنی میخورند از میوها ودستهای ایشان عمل نکرده است بلکه بمحض
قدرت آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمی کنند بازای این نعمتها ومنعم را پرستش نمیکنند صاحب بحر الحقایق فرموده که
معنی آیة بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت وبیرون آوردیم از ان حب طاعت تا ارواح از ان
غذا می یابند وساختیم بوستانها را از نخیل اذکار واعناب اشواق وعیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات ومشاهدات
تمتع میگیرند واز نتایج اعمال که کرده اند از صدقات وخیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس می باید داشت برین نعم
ظاهره وباطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم شعر که شکر کنی زیاده کرد نعمت وز دل ببرد دغدغه پیش
پس زود به منزل مقصود رسی از منهج شکر اگر نگردد قدمت سبحان الذی پاکست آنکه بقدرت کامله خلق الازواج کلها بیافرید همه
صنفها ونوعها را مما تنبت الارض از آنچه میرویاند زمین چون نبات واشجار ومن انفسهم واز نفسهای ایشان یعنی از نر چون
ذکر وانثی ومما لا یعلمون واز آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وآیة لهم اللیل وعلامتی دیگر بر قدرت ما ایشان را شب است که از روی
حکمت نسلخ درمیکشیم ودور میکنیم منه النهار از و روز را فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون در آیند کاشتند بتاریکی والشمس
تجری وآیتی دیگر آفتابست که میرود لمستقر لها بقرارگاهی که او راست ودر صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش
باشد وگویند مراد از مستقر حدی معین است که دور او با و منتهی شود ذلک آن رفتن او بمستقر خود تقدیر العزیز تقدیر خداوند
غالب بقدرت خود بر هر مقدوری العلیم دانا بر همه معلومی والقمر وماه را قدرناه مقدر ومقرر کردیم یعنی سیر او را منازل در منزلهای
بیست وهشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل وثلثی باشد وهر روز قریب منزلی قطع کند ودر منزلی از منازل
اجتماعیه نور او محو گردد ودر منازل استقبالیه ومیل بانحطاط وتقویس دارد حتی عاد تا وقتی که عود کالعرجون القدیم مانند
چوب شاخ یکساله از خرمابنان که خشک شده باشد وکج گشته بشکل هلال لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها سزد مر او را وشاید
ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اولست ویکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او
چه قمر تمام بروج را در مدت ماهی قطع می کند وآفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت چون ماه باشد فصول از نظام وضع خود بیفتند
وخلل بتکون نبات وتعیش حیوان رسد ولا اللیل ونه شب سابق النهار پیشی گیرنده است بر روز بآن معنی که غلبه کند بر روشنی روز
وهمه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب وارد است وگفته اند مراد شب وروز آیتین ایشانند یعنی ماه وآفتاب ومراد آنست که جنانچه
شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهة ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وکل وهر کواکب از نیرین وجز آن فی فلک یسبحون در
فلک بگشاده میروند چنانچه ماهی در آب وآیة لهم ونشانه دیگر بر ایشان است انا حملنا آنست که برداشتیم ذریتهم پدران ایشان را

یعنی فشاندیم فی الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع و گفته اند مراد از ذریّه اولاد ند یعنی
چون فرزندان خود را قوّت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرّر کردیم وخلقنا لهم و بیافریدیم برای مردمان من مثله مانند
کشتی ما یرکبون آنچه سواری می کنند بران چون زورق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شتر است که کشتی بیابا است وان نشاء و اگر
خواهیم که نغرقهم غرقه سازیم اهل کشتی را فلا صریخ بس هیچ فریادرسی نیست لهم مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد ولا هم
و نه ایشان ینقذون رها کرده شوند از مرگ الا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رحمة منا بخشیدنی از نزدیک ما ومتاعا و برخورداری
دهیم ایشان را برخورداری داد الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد واذا قیل وچون گفته شود لهم اتقوا مر کافران را بترسید
ما بین ایدیکم از عذاب که پیش از شما با امم مکذبه رسیده وما خلفکم و از عذاب که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید
لعلکم ترحمون شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند وما تأتیهم و نیاید بر ایشان من آیة هیچ
آیتی من آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت الا کانوا مگر باشند عنها معرضین از ان روی
گرداننده کان واذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را که بر درویشان و محتاجان انفقوا نفقه کنید مما رزقکم الله از آنچه داده است
شما را خدای قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی تحکم
با مؤمنان گویند انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله آنرا که اگر خدای خواستی اطعمه طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادر است
بر اطعام خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز نمیدهیم ان انتم نیستید شما ای مؤمنان الا فی ضلال مگر در
گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت فرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی دیگر را
درویش بگذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند کردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را
که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جهالت است شعر درویش را خدا به توانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کند ز فقر
از دوری بخل اگر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش ویقولون و گویند کافران متی کی است هذا الوعد این وعد
شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان ما ینظرون انتظار نمی برند ایشان الا صیحة
واحدة تأخذهم مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را وهم یخصمون و حال آنکه ایشان
در آن وقت در سودا و معامله بخدای و خصومت مشغول باشند و مهم دنیوی می سازند که بیکبار اسرافیل ع بصور در دمد و همه خلق
بر جای بمیرند الا ما شاء الله فلا یستطیعون پس نتوانند توصیة وصیت کردن با حاضران ولا الی اهلهم و نه بسوی اهل ایشان که
غایب باشند یرجعون باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند ونفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمد در صور دیگر
بار فاذا هم پس آنگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار خود ینسلون می شتابند و در بین
چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قالوا یا ویلنا گویند وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را من مرقدنا
از خوابگاه ما ملائکه جواب دهند که هذا ما وعد الرحمن اینست آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر و شما انکار میکردید هذا الوعد

وصدق المرسلون و راست گفتند پیغامبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید ان کانت نبود این واقعه الا
صیحة واحدة مگر یک نعره که نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان جمیع همه ایشان لدینا محضرون
نزدیک ما حاضر شدگان اند فالیوم پس امروز لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفسی شیئا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب کردار
ایشان بکاهند و نه بعقوبتی زیاده از استحقاق در مانند ولا تجزون و پاداش داده نشوید ای اهل محشر الا ما کنتم تعملون مگر آنچیزی را که
بودید که میکردید خیر و شر آن ان اصحاب الجنة بدرستی که اصحاب بهشت الیوم امروز فی شغل در کاری باشند فاکهون شادان و
نازان و میوه خواران و لذت کنندگان و آن کار را اختصاص انکار نیست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی خدای بودن یا مشغول باشد
ایشان را به تنعم و فارغ باشند از تامل در هم و رنج ایشان و انواع تعذبات ایشان یا خدای مشغول کرده است ایشان را بچیزی که فراموش
کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغیص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت
طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعیم جنات بوده حق سبحانه و تعالی ایشان را به تنعم مشغول کرده اند و این حال اگر چه نسبت
با دوزخیان از جلایل احوالست نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و از اینجا بر اکثر اهل الجنة البله می توان برد گویند این آیه نزد
شبلی قدس سره خواندند شهقه بزد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در رو
هلاکت می افتند و در کشف الاسرار از شیخ الاسلام انصاری نقل میکند که مشغول به نعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست اما مقربان
حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند شعر روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال
بهشتیان مرا ننگ آید ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هم ایشان یعنی اصحاب الجنة وازواجهم
و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین فی ظلال در سایه های قصور یعنی در مواضعی از حرارت آفتاب دور علی الارائک بر تختهای
آراسته متکئون تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم فیها مر ایشان راست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع
ثمرها ولهم و مر ایشان راست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند و در احقاف از ابن عباس رض نقل میکند که بهشتی اندیشه از
اطعمه و اشربه میکند که بزبان آرد پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سلام یعنی تحیت در گفتن سلام وقوع یابد قولا خطاب بی
واسطه من رب رحیم از حضرت پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رض نقل میکند که حضرت پیغامبر ص فرموده که اهل بهشت
در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بدیشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت عز شانه فرماید السلام علیکم
یا اهل الجنة شعر سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت بوصل دوست رسیدن فضیلتست و کرامت
وامتازوا الیوم و جدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان وای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان می
رانند و ایشان را به بوستان دوستان میخوانند الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم
ان لا تعبدوا الشیطان آنکه مپرستید شیطان را یعنی تبع او را بفرموده شیطان انه لکم بدرستی که مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا
و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است وان اعبدونی و نه عهد کرده ام که امروز مرا پرستید که دوست شما ام هذا این پرستش مرا

صراط مستقیم راه راست است به بهشت ولقد اضل وبدرستی که گمراه کرد شیطان منکم از شما آدمیان جبلا کثیرا خلق
بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید وخود را در دام فریب او نیفکنید هذه جهنم التی این دوزخ است آن دوزخ
در دنیا کنتم توعدون بودید که وعید کرده می شدید بدان اصلوها الیوم در آیید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که می پوشیدید
حق را و تصدیق انبیا نمی کردید الیوم نختم امروز مهر می نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار می کنند که شرک نبوده ایم
و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نه پرستیده ایم وتکلمنا وسخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان وتشهد ارجلهم و گواهی
دهند پایهای ایشان بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا یکسبون میکردند در کشف الاسرار آورده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال
بد ایشان گواهی میدهد همچنین اعضای اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده مومن
را خطاب کند که چه آورده او شرم کند که عبادات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن در آرد تا همه اعمال خود را
باز گویند چنانچه گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه
نابینا کنیم یعنی تمام محو کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد اند فانی یبصرون
پس چگونه ببینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا متغیر سازیم علی مکانتهم بجایهای ایشان
تا هم آنجا افسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش ولا یرجعون و باز نگردند و نتوانند باز گشتن
از عقب و بصورت اول باز نروند ومن نعمره و هر کرا عمر دراز دهیم ننکسه برگردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف
بدل کنیم و جوانی او را به پیری افلا یعقلون آیا در نمی یابند که به تنکیس خلق قادر است در طمس و مسخ نیز قادر است نزد قدرت کارها
دشوار نیست کفار مکه می گفتند که محمد صلی الله علیه وسلم شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان را می فرماید وما علمناه الشعر و نیاموختیم
ما محمد را شعر وما ینبغی له و نشاید مر او را شعر گفتن که اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از
قوت فطانت ایست که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود هرگاه آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل
ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء
صدیق گفت یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان وتیره که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر
گفت اشهد انک رسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مثل انا النبی لا کذب انا ابن عبد
المطلب بی تکلف و قصد بوده ان هو نیست آنچه بدو آموختیم الا ذکر مگر پندی و ارشادی وقرآن مبین و کتابی روشن کننده در
معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لینذر تا بیم کند قرآن یا محمد بدان من کان حیا هر که باشد زنده یعنی عاقل
و با فهم چه عاقل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمانست و تخصیص انذار
بمومن جهة انتفاع اوست بدان ویحق القول و واجب می شود کلمه عذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول نمیکنند اولم
یروا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان انا خلقنا بدرستی که ما آفریده ایم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم ما و ساختیم بی

واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با آفرینش از میان مردمان مثلیست که هر کار که تنها کند گوید من این مهم بدست خود
ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بی شارکت غیری انعاما چهار
پایان چون شتر و گاو و گوسفند فهم لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگانند و تصرف در آرندگان وذللناها لهم و نرم
کردیم و رام گردانیدیم انعام را برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که برای سواری کنند چون شتر ومنها
یاکلون و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند ولهم فیها و مر ایشانراست در چهارپایان منافع سودها از پشم
و موی و پوست آن ومشارب و آشامیدنها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند نعمت خدای را که برای ایشان انعام آفرید و رام
گردانید و منافع بزرگ از همه اینها بدیشان میرساند واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بجز خدای الهة خدایان لعلهم
تا شاید ایشان ینصرون یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آنست که آن بتان لا یستطیعون نمی توانند نصرهم یاری دادن
ایشانرا زیرا که جماد اند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وهم و بت پرستان لهم مر اینها را جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شدگان
امروز که نگاهبانان ایشان اند یا فردا لشکر ایشان اند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهگین نکند
قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا و یا در باره تو می گویند از نسبت بسحر و شعر انا نعلم بدرستی
که ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وما یعلنون و آنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا
بدان شعر با آشکار و نهان هر چه گفتی و کردی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان آورده اند که عاص بن وایل یا ابو
جهل لعین و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورد و بعضی از
صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست که این اجزای متفرق و اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده کند آنحضرت رسالت
پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده گرداند و بدوزخ برد این آیه نازل شد که اولم یر الانسان آیا نمیدید و ندانست
ابی انا خلقناه آنرا که ما آفریدیم او را من نطفة از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه به مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و
بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده ایست هویدا
بمقام جدال در آمده وضرب و بزد لنا مثلا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالیده و خاک ساخته
بر باد داد ونسی خلقه و فراموش کرد آفرینش مر او را قال من یحی العظام گفت کیست که زنده کند این استخوانها را وهی رمیم و حال آنکه
فرسوده و تباه گشته باشد و بی گوشت و بی پوست و عروق و اعصاب قل بگوای محمد یحییها الذی زنده کند آنها را کسی که بقدرت
بر کمال انشاها بیافرید آنرا اول مرة نخست بار از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بهمه آفریدها علیم داناست تفاصیل مخلوقات را
میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد بر رجع و انضمام آن قادر است الذی جعل آنچنان خدای که بیافرید و پیدا
کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم منه پس آنجا شما از و توقدون می افروزید آتش را در اغلب
مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخ از مرخ بر شاخی از عفار می زنند آتش بیرون می آید حق سبحانه میفرماید که آنکه قادر

براحداث آتش از درخت سبز که در و مایه‌ایست متضاده با جوهر با دهر آینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه
بوده باشد و خشک شده اولیس آیا نیست الذی خلق السموات والارض آنکس که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان
بقادر توانا علی ان یخلق برآنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با جسام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست قادر بران وهو الخلاق العلیم
و اوست آفریننده بسیار خلق دانا بکیفیت احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که شان او اذا اراد چون خواهد شیئا آفریدن
چیزی ان یقول آنست که گوید له مر او را که بحکم من کن بباش فیکون پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مواد
الله بامر مطاع مر مطیعی را در حصول ماموربه بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیا
بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتیست که چون ملایکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد
حرفیست کاف و نون ز طوامیر صنع او   وز قاف تا بقاف بران حرف گشته دال فسبحان الذی پس پاکی و بی عیبی آنکس راست
که بی شبهه بیده بید اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات
اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که اینان را اشد العقاب و آنان را طوبی لهم و حسن المآب سورة والصافات مکیة
وهی مائة و ثمانون بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده
در مقام عبودیت صفا صف برکشیدنی فالزاجرات پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات پس
خوانندگان ذکرا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد می‌کند بملایکه که در صف استاده میان ایشان تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند
یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضت قایم باشند
یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات آنها اند که پیوسته
به تسبیح و تمهید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزات اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان اداء تکبیر و تهلیل
و اگر مومنانند بانوار خدمت زاجر دیو اند و در اثنای نماز تالی قرآن و اگر اهل علم اند زجر می‌کنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند
احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر حضرت خداوند جل جلاله انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد
بنفوس سالکان طریق توحید که در مواقف مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می‌نمایند
و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات
الهام الهی که زاجرند عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب
شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند شعر ای یاد تو ام مونس جان در همه حال • بی ذکر تو آرام دلم هست محال جز فکر
ثنای تو ندارم شب و روز • جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال آورده اند که جماعت کفار مکه بر سبیل تعجب می‌گفتند که محمد همه
خدایان را با یک خدا آورده است حق سبحانه درین آیه قسم یاد کرد که ان الهکم بدرستی خدای شما در ذات خود لواحد یکیست یکتا و یگانه
رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و پروردگار آنچه میان ایشانست ورب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب

چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد از مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از شرقی دیگر ظهور نماید و مغارب
او نیز مختلف است هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بر مشارق اکتفا باحد الضدین است انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم
آسمان نزدیک را یعنی آنچه بکره زمین اقربست بزینة الکواکب بآراستن ما ستارگان را و حفص باضافه خوانده یعنی بیاراستیم ما آسمان
دنیی را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از
اشکال جمل و هشتگانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب افتاده وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان از برآمدن
هر دیوی مارد سرکش نافرمان لا یسمعون نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند الی الملاء الاعلی بسوی
سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملایکه که مطلع بر بعضی از اسرار لوح با یکدیگر میگویند ویقذفون و انداخته میشوند یعنی بر ایشان
می‌افکنند شهب را یا رانده میشوند من کل جانب از هر طرفی که قصد صعود می‌کنند بر آسمان دحورا راندنی ولهم و مر دیوان را
عذاب واصب عذاب سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان از توقع استماع ملایکه نیستند الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید
یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب کوکبی روشن یا آتشی سوزنده رجوم را
متادی سازد یا بسوزد و ایشان برجم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاسدین که منکران
بعث و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می‌افراختند حق سبحانه
آیه فرستاد که فاستفتهم بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان اهم اشد آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من
خلقنا یا آنکه ما آفریدیم از ملایکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم پدر ایشان را من
طین لازب از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گلست و آن حاصل شود از انضمام اجزاء مائی باجزاء ارضی مراد ازین کلام
اثبات معادست و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام اگر بسبب
عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود
چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت به همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت
طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم   در معالم
آورده که کمان حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود مشرکان شنوند و استهزا کردند پیغامبر
صلعم ازین حال متعجب شد آیه آمد بل برای قطع کلام اولست و در زاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار را و دست
بدار عجبت شگفت داشت تو از ناگرویدگان ایشان بقرآن ویسخرون و ایشان مسخره می‌کنند با آن یا بتعجب تو از آنکه با وجود قدرت
الهی چرا انکار بعث می‌کنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو واذا ذکروا و در اثبات ایشان آنست که چون پند داده شوند
بچیزی لا یذکرون یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند واذا راوا و چون ببینند آیة معجزه که دلیل صدق تو است
چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیگر را بمسخره میخوانند وقالوا ان هذا و گویند نیست اینکه ما دیدیم الا سحر مبین مگر جادویی

صیدا أإذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما واستخوانهای بی گوشت و پوست أإنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان
باشیم أوآباؤنا الأولون یا پدران نخستین ما قل بگوای محمد نعم آری برانگیخته شوید با پدران وأنتم داخرون وحال آنکه شما خوار
وبی مقدار باشید هرگاه که قیامت درآید فإنما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند
فإذا هم پس آنجا ایشان زنده شده واز قبر برآمده ینظرون می نگرند وقالوا ومیگویند یا ویلنا ای وای برما هذا یوم الدین اینست
روز پاداش که ما را وعده میدادند ملایکه گویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به
آن روزی که بودید شما که بآن تکذبون تکذیب میکردید یا باور نمیداشتید پس از حق سبحانه فرمان رسد بملایکه که احشروا الذین ظلموا
جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وأزواجهم واشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست وستاره پرست
و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافر بوده اند وگویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و برخود بگناه
وحشر آنست که ایشانرا در موقف می آرند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی وخمار را با خمار یا با اعوان ایشان از ملازمان
ومددکاران بر ظلم ودر قوت القلوب آورده که یکی از عبدالله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم واحیانا برای ظلمه جامه می دوزم
ناگاه از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که نه تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن ورشته
بتو فروشند یا ظالم مباش تا نشوی • روز حشر از شمار ایشان • وأصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل
آنکه میگوید حشر کنید ایشانرا وما کانوا یعبدون وآنچیزی را نیز که بودند که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام وغیرها
یا ابلیس ولشکرا و وآن عام است اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنى اولئک عنها مبعدون فاهدوهم
پس بخوانید ظلمه یا معبودان ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشا
از عقاید واعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ وتقریع ودیگر ایشانرا گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمیدهید
یکدیگر را واز حبس موقف خلاصی نمیکنید ایشان جواب ندهند وحق سبحانه فرماید با ملایکه که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند
بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان وأقبل بعضهم ودر موقف روی آرند
بعضی از ایشان على بعض بر بعضی دیگر یعنی رؤسای قوم وضعفه یتساءلون از یکدیگر می پرسند که این چه حالت که ما را پیش
آمده است یا سرزنش می کنند هر یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که إنکم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید
بما من الیمین از روی نصیحت ونیک خواهی یمین بزعم شما یا از قوت وقهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست
که ما شما را بدان میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گروندگان یعنی شما
براه راست نبودید که ما شما را اکراه کرده باشیم وما کان لنا ونبود ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ توفی وقدرتی که باکراه واجبار شما را بضلالت
دعوت نموده ایم بل کنتم قوما طاغین بلکه بودید شما بنفس خود گروهی از اندازه در گذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا
سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إنا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را در این روز فأغویناکم پس ما شما را

یا دلالت کنید إلى صراط الجحیم براه دوزخ
وقفوهم وچون روزی بدوزخ آرند باز
دارید ایشانرا م

دعوت

دعوت نموده ایم بگمراهی بجهت آنکه إنا کنا غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که شما مثل ما باشید ومثلست که خرمن سوخته را طلبد
من مستم وخواهم که تو هم مست شوی تا همچو من سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود فإنهم پس بتحقیق تابعان ومتبوعان
یومئذ آنروز فی العذاب مشترکون در عذاب کشیدن انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إنا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل
بالمجرمین میکنیم با مشرکان إنهم بدرستی که ایشان کانوا إذا قیل لهم هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا إله إلا الله یعنی کلمه توحید
بزبان رانید یستکبرون سرکشی می نمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزند بر دعوی خود ویقولون ومیگویند أإنا آیا ما لتارکوا آلهتنا ترک
کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعر پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلعم
بشعر وجنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید بل جاء نه چنین است که ایشان می گویند بلکه آمد محمد صلی الله علیه وسلم بالحق براستی
ودرستی وصدق المرسلین وتصدیق کرد پیغامبران که پیش از او بوده اند إنکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الألیم هر آینه چشندگانید
مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک تکذیب وما تجزون و پاداش داده نخواهید شد إلا ما کنتم تعملون مگر جزای آنچیزرا که هستید که
عمل کنید إلا عباد الله لیکن بندگان مخلص أولئک لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم آنست
خصایص او از دوام وبقا ولذت محض فواکه وآن رزق میوه هاست از هر گونه تر و خشک وهم مکرمون وایشان نواختگانند فی
جنات النعیم در بهشتهای با نعمت وناز على سرر بر تختهای آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد وخرم باشند
یطاف علیهم گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میکردند بکأس بجامی من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها
یا جاری از چشمها بیضاء خمر سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة با لذت و خوش خواری للشاربین مر آشامندگانرا لا فیها
نیست در آن شراب غول آفتی وعلتی که بر خمر دنیوی مترتب است چون فساد حال وذهاب عقل وصداع وجز آن ولا هم عنها ونه اند
بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند وخرد وفهم ایشان زایل شود وعندهم ونزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان
قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در شوهران نگرند عین فراخ چشمان کأنهن گویا ایشان بیض مکنون بیضهای
پوشیده اند تشبیه می کند حوران را در ملامت وپاکی وخوش رنگی به بیضه نعامه چه مقررست که شترمرغ بیضه را به پر خویش بپوشد
تا غبار بران ننشیند وبیضه ایشان سفیدی باشد مختلط باندک صفرتی واحسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فأقبل بعضهم
پس روی آورند برخی از بهشتیان على بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال دینی وماجرای ایشان با دوست ودشمن قال
قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت یاران خود را که إنی بدرستی که من بوقتی که در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین یاری وهم
نشینی یعنی گوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس که در دنیا سرزنش کنان که شک بعث بود یقول میگفت أإنک لمن المصدقین آیا تو
از باور دارندگانی مر حشر را أإذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک وعظاما واستخوانهای کهنه أإنا لمدینون آیا ما پاداش
دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند وپاداش دهند قال گوید همو از اهل جنت را که هل أنتم مطلعون آیا شما دیده ور مائید یعنی می بینید
اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیانرا تا حال برادر مرا معلوم کند که در کدام درکات وبچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان

خدای المخلصین پاک شدگان
از آلوایش شرک وشرک جزای ایشان
مضاعف خواهد بود أولئک
آن گروه نیکان م

کویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نکر بدوزخ فاطّلع پس فرو نکرد یهودا فرآه پس به بیند فطروس را فی سواء الجحیم درمیان
دوزخ قال کوید یهودا با او که ای فطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال لتردین هلاک کردانی
مرا و به وسوسه از راه ببری ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنهٔ تو نکاه داشت لکنت
هر آینه بودی من المحضرین از حاضر کنندکان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتکان کوید چنانچه برادر او بشنود افما نحن بمیتین
آیا ما نیستیم مردکان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مکر مردن نخستین در دنیی وما نحن
بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدکان فرشتکان کویند هرکز نمیرید و معذب نشوید کویند ان هذا بدرستی که این نعمت خلود
و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم او رستکاری بزرکست لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند
عمل کنندکان نه برای مال و جاه دنیی که بر شرف زوال و صدد انتقالست شعر کر بار کشی بار نکاری باری ور کار کنی برای
یاری باری ٭ در روی نکار راه خواهی بالید ٭ در خاک ره طرفه سواری باری ٭ انکه حق سبحانه میفرماید اذلک آیا آنچه
ذکر کرده شد از نعم بهشتیان خیر بهترست نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختیست در
ولایت تهامه که برکهای خرد دارد و میوهٔ او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه درختی که میوهٔ آن نزل دوزخیان باشد و
با کراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمّی کردانید و فرمود که انا جعلناها بدرستی که ما کردانیدیم درخت زقوم را فتنة للظالمین
محنت و عذاب مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیی چه ایشان بعد از انکه شنودند که زقوم درختیست
در دوزخ کفتند این چکونه تواند بود و حال انکه آتش آهن را میکدازد و ندانستند که انکه قادرست بر خلق حیوانات آتش چون سمندر
تواناست بر آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را کفت محمد صلی الله علیه وسلم
میترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را کویند ابو جهل لعین برخواست و اکابر عرب را بخانه آورده کنیزک خود را کفت
زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک مسکه و خرما آورد ابو جهل کفت بخورید که این زقومیست که محمد را بان وعید میکند حق سبحانه آیة
فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان کمان می برند انها شجرة تخرج بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید فی اصل الجحیم در قعر
دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات میرسد طلعها خوشهٔ آن درخت کانه کویا که او رؤس الشیاطین سرهای دیوانست
یعنی در زشتی و هولناکی و کویند شیاطین مارهای قبیح پر هولست و کفته اند سنکهای سیاه بود در حوالی مکه که رؤس
الشیاطین می کفتند فانهم پس دوزخیان لآکلون منها خورنده اند از آن درخت فمالئون پس پر کننده اند منها البطون از آن
شکمها را از غایت جوع یا بجبر اشتداد ایشان را با کراه ثم ان لهم پس بدرستی دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی
من حمیم از آب کرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بربالای آن بدیشان دهند تا باز قوم آمیخته کردد
ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازکشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و آنها پیشکش ما حضر
بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا اباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان فهم علی اثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان

یهرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان می کنند ولقد ضل و بدرستی که کمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر
پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندکان یعنی پیغامبران
که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده
شدکان یعنی عذاب و عقوبت برایشان فرود آمد الا عباد الله مکر بندکان خدای المخلصین پاک کرده شدکان که با نذار منتفع کشتند
ولقد نادینا نوح و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندکانیم
که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را واهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرک که غرق
است یا از آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه کانهٔ او را هم الباقین ایشانند باقیان از جهت نسل تا قیامت چه درخبرست
که اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث
پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبشه و زنک و بربر وترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الاخرین در میان
پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم یا از او بکذاشتیم که امتان آخرین میکویند سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در
میان عالمیان تولی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میکوید بر نوح و میفرماید که انا کذلک ما همچنین که نوح را
جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که نوح ع من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویدهٔ ماست ثم پس
از دعای نوح اغرقنا الاخرین غرق کردانیدیم دیکران را یعنی کافران قوم او را وان من شیعته و بدرستی که از پیروان نوح لابرهیم
ابرهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود در لباب از فراء رحمه الله نقل می کند که ضمیر عاید بحضرت رسالتست ص کما یه
غیر مذکور و ابرهیم ع اکرچه بصورت سابق بوده اند بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پیروان بفضل وی معترف کشته و دین او را
ستوده و برای او دعا کفت که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیة شعر پیش از تو آمده نبی انبیا و تو کر آخر آمدی همه را پیشوا
توئی خان خلیل هست نمکدان خان تو بر خوان اصطفا نمک انبیا توئی اذ جاء ربه و یاد کن که ابرهیم آمد پروردکار خود را
بقلب سلیم بدل پاک از علایق یا خالی از محبت دنیی یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرکاه عزت با دلی از تعلقات کونین
رسته و از حظ نفس و آرزوی طمع وا پرداخته اذ قال لابیه وقومه یاد کن چون کفت ابرهیم مر پدر خود را و کروه خود را ماذا تعبدون
این چه چیزست که می پرستید ائفکا آیا از روی دروغ آلهة خدایان را دون الله جز خدای تریدون می خواهید فما ظنکم پس
چیست کمان شما برب العالمین بپروردکار عالمیان که شما را عذاب نکند بر انکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک
کرده غیر او را می پرستید قوم سخن ابرهیم را این جواب دادند که فردا عیدماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم
و بر حوالی بتان می کذاریم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه در آئیم بیم تبرک آن اطعمه را قسمت کنیم تو بیا و بجمع ما را تماشا کن و از
آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات ایشان را مشاهده کنی میدانم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی
بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت ٭ کوئی که چرا ز عاشقی رنجوری ٭ تو روی بتم ندیده ای معذوری

حضرت ابرهیم ع جواب نداد روز دیکر پدر و یاران وی می کفتند که ای ابرهیم بیا تا برویم فنظر پس در نکریست نظرة نکریستنی
فی النجوم در ستارکان و مواضع و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم بود در و
نکریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن می نمود فقال انی سقیم پس کفت من بیمارم
یعنی استدلال میکنم بانکه مرا طاعون درخواهد یافت آن کروه از طاعون بد بردند فتولوا عنه پس برکشتند از و مدبرین روی
کردانندکان از خوف انکه چون طاعون از امراض معدیه است ناکاه بدیشان سرایت نکند و چون قوم ابرهیم را کذاشته بصحرا
رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان باز کشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان تا بتان را دید آراسته و خوانهای
طعام در پیش ایشان نهاده فقال پس کفت از روی استهزا الا تاکلون آیا نمی خورید این طعامها را و چون نشنیدند از روی تهکم جاب
دیکرباره کفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیکوئید و مرا جوابی نمیدهید فراغ علیهم پس پنهان در آمد بدیشان و بزد
بتان را ضربا زدنی بالیمین بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوکند که خورده بود تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابرهیم بتان را پاره
پاره کرد چنانچه در سورة انبیا کذشت و نمرودیان از عیدکاه به بتخانه آمدند و صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است
فاقبلوا الیه پس روی آوردند بسوی او یزفون شتاب میکردند تا او را کرفته نزد نمرود لعین آوردند بعد از مباحثه بسیار که سمت ازان
سبق ذکر یافته قال کفت ابرهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون آنچه تراشیده از سنک و چوب خود والله خلقکم و خدای تعالی
آفریده است شما را وما تعملون و آنچه شما می کنید بدستهای خود و درین آیة دلیل است بر انکه افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکار
است و چون ابرهیم ع ایشان را الزام کرد قالوا ابنوا کفتند نمرود و خاصان او که بنا کنید له برای سوختن ابرهیم ع بنیانا بناهی و از
هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فالقوه پس در افکنید او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند نمرودیان
به ابرهیم کیدا دستانی و فتنه که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس ما کردانیدیم ایشان را زیر تر و خوار تر چه آتش ایشان را بر
وی کلستان ساختیم و آن برهان روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان وقال و کفت ابرهیم ع چون از آتش بسلامت
بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجای که پروردکار من فرموده یعنی بزمین شام سیهدین زود باشد که
راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آخرتی پس ابرهیم روی مبارک بشام نهاد و بدان راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد
و او را با برهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردکار من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از
شایستکان و ستودکان که معین من باشد بر طاعت و مونس من در غربت فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی
بردبار یعنی فرزندی که چون ببلوغ رسد بردبار بود پس خدای تعالی اسمعیل را از هاجر روزی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از
زمین شام هاجر پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و قتی ابرهیم ع از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی
در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابرهیم اسمعیل را همراه داشته روی مبارک بمنی نهاد فلما بلغ پس
چون برسید ابرهیم معه السعی با پدر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و کفته اند مراد مشی است بکوه منی قال کفت ابرهیم یا بنی

ای پسرک من تصغیر شفقتست انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک انکه من ترا ذبح میکنم
یعنی پیاپی در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فانظر پس در نکر تا درین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند
قال کفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر بکن ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اکر خواهد
خدای من الصابرین از صبر کنندکان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آن هنکام کردن نهادند حکم خدای را ابرهیم بفدای پسر
و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد وتله و بیفکند ابرهیم پسر را للجبین بر پیشانی و رو او بر زمین نهاد با التماس او در معالم
آورده که چون ابرهیم قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل کفت ای پدر دست و پای مرا محکم بربند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب
شاید که جامه مبارک تو خون آلود کردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم شعر اکر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم
که تا که دامن پاکت شود از خونم آلوده دیکر چون بجانب روی سلام من بمادر دلفکار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا بدان او را
تسلی باشد و سیوم روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن ناکاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید و ادا
کردن امر الهی جل جلاله تاخیر و تقصیر روی نماید حضرت ابرهیم بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صحیفه
مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و کفته اند حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه
میفرماید که ما عمل ابرهیم پسندیدیم ونادیناه و ندا کردیم او را ان یا ابرهیم انکه ای ابرهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست کردی
خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت
سمت وقوع یافت انا بدرستی که ما کذلک همچنین بفرج از شدة نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار
لهو البلاء المبین او آزمایشی است هویدا که بآن مخلص از غیر او متمیز کردد وفدیناه و فدا دادیم اسمعیل را بذبح عظیم بکبشی
بزرک یعنی فربه و آن کبش شاخدار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا نموده و کویند کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای بدل فرستاد
یا کوسفندی بود از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابرهیم ع بایستاد و اشهر آنست که آنرا جبرئیل ع از آسمان فرود آورد و قصه قربان
با تباع و ضمایم آن بر وجهی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر ابرهیم ثنای ما
فی الآخرین در میان پسینیان یعنی متاخران تا آنرا باقی کردانیدیم که مردمان کویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابرهیم
یا ما سلام میکوئیم بدو کذلک و همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که ابرهیم ع من عبادنا المؤ مینین
از بندکان ماست از کرویدکان وبشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل ع باسحق بفرزندی اسحق نام نبیا من الصالحین
پیغامبری از ستودکان وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابرهیم وعلی اسحق و بر پسر او اسحق ع که از صلب انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن
چون ایوب ع بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن نیکوکار ست در عمل خود با یمان و طاعت وظالم لنفسه
و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم کرویدکان نیکوکار باشد و هم ناکرویدکان
ستمکار ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم علی موسی وهرون بر موسی و هرون ع بر نعمت نبوت ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را

وقومهما وکروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان وایذا وآزار ایشان ونصرناهم
ویاری دادیم هردورا با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندکان براعادی وآتیناهما ودادیم موسی و
هرونرا الکتاب المستبین کتابی بیدا وهویدا وهدیناهما وراه نمودیم هردورا الصراط المستقیم راه راست رساننده بمقصود
وترکنا علیهما وباقی کذاشتیم برهردو ثنای نیکو فی الآخرین درمیان امتان بازپسین یا آنچه باقی کذاشتیم این بود که میکویند
سلام علی موسی وهرون سلام بر موسی وهرون یا ما میکوییم سلام بردو انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش
میدهیم نیکوکارانرا انهما بدرستی که موسی وهرون من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده ما اند وان الیاس وبدرستی که الیاس بن
یاسین یا الیاس بن بیشی بن فنحاص بن العیزار بن هرون ع لمن المرسلین از جمله فرستادکانست بدعوت خلق اذ قال ویاد
کن آنرا که کفت لقومه مر کروه خودرا الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب آلهی أتدعون آیا می پرستید بعلا بعل را بخدای وآن
بت بود بیست کز بالای او وچهار روی داشت ویک نام زمینی است در شام وچون بعل در و بود اورا بعلبک کفتند وبدین اسم
مشهور شد القصه الیاس کفت میخوانید بعل را وتذرون ومیکذارید احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندکانرا اما از
خالقین مصور است الله ربکم خدای پروردکار شماست ورب آبائکم الاولین وپدران پیشین شما اورا پرستید وبدو شرک
میارید حق سبحانه الیاس را ع باهل بعلبک فرستاد وایشانرا ملکی بود احب نام در اول مسلمان بود ودر آخر باغوای
زن خود ازبیل بت پرست شد والیاس دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند وبالیاس رجوع نموده چاره تدارک حیل
خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می بایدآورد وبیکانکی حق تعالی اقرار کرد ایشان متامل شدند الیاس کفت که
میخواهید بطلان وحقیقت دین من برشما هویدا کردد بیایید تا من خدای خودرا بخوانم وشما بتان خودرا بخوانید هرکدام اجابت
کنند سزای پرستش باشند ایشان بدین رضا داده بتان خودرا بیاراسته وستایش بسیار کرده از ایشان باران
طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس ع دعا فرمود فی الحال باران آمد وقوم اورا انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند
اورا فانهم پس بدرستی که ایشان لمحضرون هرآینه حاضر کرده شدکانند درعذاب وهم قوم تکذیب کردند الا عباد الله المخلصین
مکر بندکان خدای پاک کرده شدکان از شایبه شرک ونفاق آورده اند که الیاس ع ملول شده ازخدای درخواست که قبل از نزول
عذاب اورا ازمیان قوم بیرون برد فرمان رسید که درفلان روز بفلان موضع رود وهرچه بروظاهر کردد وبران سوار شود
الیاس درزمان معین بمکان مقرر رفت وصورت شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمد سوار شد والیسع را خلیفه خود
ساخت حق سبحانه اورا پر وبال داد وشهوت طعام وشراب ووقاع ازوی سلب کرد وبا فرشتکان بپرواز درآمد ودر صنف او
کفته اند که انسی است وهم ملکی هم ارضی وسماوی واو موکلست بر بیابانها چنانچه خضر ع بر دریاها ودرعرفات بایکدیکر
ملاقات می نمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار می فرمایند وجمعی از صلحاء امت ایشانرا می بینند وترکنا
علیه وبکذاشتیم بر الیاس فی الآخرین درمیان پسینیان ثنا ودرود فراوان با آن کذاشتیم که کویند سلام علی الیاسین

سلام بر قوم الیاس وکویند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده ماست ایمان اسمی است جامع
مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندکی تشریفی است خاص از برای اهل اختصاص شعر اکر بندهٔ خویش خوانی مرا
به از ملکت جاودانی مرا ۰ شهانی که بلخت فرخنده اند ۰ همه بندکان تراینده اند وان لوطا وبدرستی که لوط بن هاران
لمن المرسلین از پیغامبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم اورا واهله اجمعین وهمه اهل بیت اورا
الا عجوزا مکر پیرزنی که زن او بود چه او اقرار کرفت فی الغابرین در بازماندکان بعذاب وبا لوط ع همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس
هلاک کردیم دیکرانرا از قوم وی ودیار ایشانرا زیر وزبر کردیم وانکم لتمرون وبدرستی که شما ای کروه قریش میکذرید علیهم بر منازل
ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین درحالتی که داخلید درصباح وباللیل وبشب یعنی درمنازل ایشان کذر دارید
روز وشب افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید واندیشه نمی نمایید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمی کشد وان یونس وبدرستی که
یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادکانست وحق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد وچنانچه در سورهٔ یونس کذشت
قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبیده ازمیان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور عذاب قوم یونس ع ایمان آوردند وعذاب
مرتفع شد یونس ازین حال خبر یافت واو وعده داده بود که عذاب شما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم اورا تکذیب نکنند روی به
جانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که بکریخت یونس از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند
که چون یونس بکنار دریا رسید قومی را دید از تجار کشتی برآب افکنده سوار می شدند یونس نیز با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی
بمیان آب رسید بایستاد وملاحان کفتند بنده کریخته درین کشتی هست که کشتی نمی رود یونس کفت بنده کریخته منم ورسم
آن قوم چنان بود که بندهٔ کریخته را در دریای انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس دران باب سخن بسر حد اطناب رسانید
وقوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس کشت یونس از قرعه برافتادکان
یعنی هر سه بار قرعه بنام وی آمد اهل کشتی اورا برداشته قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریا
باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان اورا بطرف دیکر بردند ماهی آنجا پیدا آمد یونس کلیم در سرکشیده خودرا در بحر افکند
فالتقمه الحوت پس فرو برد اورا ماهی وهو ملیم واو ملامت کننده بود نفس خودرا که چرا از قوم کریختی فرمان رسید بماهی که من اورا
طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او کردانیده ام باید که ترکیب او ازهم نریزد ماهی دریکاه داشت او همان حال که مادر را با
فرزند باشد رعایت می نمود وسر از آب برمی آورد ومیرفت ویونس ع در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز واشهر آنست
که چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا را بکشت وحق سبحانه کوشت وپوست اورا نازک وصافی ساخته بود چون آبکینه
تا یونس عجایب وغرایب بحر را مشاهده کرد پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فلولا انه پس اکر نه آنستی که یونس
کان من المسبحین بود از تسبیح کویندکان در شکم ماهی میکفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اکر نه آنست که او

پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نماز گذارندگان بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِی بَطْنِهِ در شکم ماهی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر حضرت پروردگار بزرگوار او رسید و زودش خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی
که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بروی بر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد و در زاد
المسیر فرموده که خاصیت درخت یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد چون حق سبحانه او را بدرخت یقطین پوشید از حرارت آفتاب
و آفت ذباب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان را در دهن یونس می نهاد و شیر میخورد تا وقتی که پوست وی محکم
شد و گوشت وی با قرار اصلی رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر بار إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده
بر بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس ع باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس گرویدند بیونس ع یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام
اجل ایشان و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمدافعت ابطال منع او میسر است و نه به بذل
اموال دفع او متصور شعر روزی که اجل دست گشاید به ستیز ، وز بهر هلاک برکشد خنجر تیز ، نه وقت جدل بود نه هنگام
نه روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنی خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای میگویند نعوذ بالله
یعنی از وجه قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختراند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریدیم
فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند وقت آفریدن ما ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ
و افترا لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او بزاد فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در انتساب ولد بخدای
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که ماده افتخار
و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نه
می پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او می شاید و حضرت
رب العزة عز شانه از مثل و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن
و کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده و برخی از سرادقات ایشان اختیار فرموده ملایکه
از آنها متولد شده اند یا مجوس بران بودند که خدای و شیطان برادراند نعوذ بالله حق سبحانه میفرماید وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ
میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانست نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانستند دیوان و پریان که
کفره قبایل إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگانند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن
ملایکه اند چه ایشان از دیده پوشیده باشند عرب آنرا جن خواندند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران

بزمین هامون یعنی صحرائی که درو درخت و نبات و گیاه نبود او را درچنین موضع بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ

وی اند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب
خواهند داد که بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه
صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و پندارید او را از مقاله کفار و اشرار و همه ایشان خدای را بدین
وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان بر استایش
او می نمایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید همه شما عَلَيْهِ بر آنچه
می پرستید از بتان بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده بدوزخ است یعنی
علم ازلی تعلق گرفته برای آنکه او به شومی بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت
میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچ کس إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامیست در خدمت و عبادت دانسته شده
و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت
و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما
صف کشندگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر حضرت خداوند را و تنزیه کنندگان
از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغامبر و مؤمنانست که میگویند هر یک از ما را در مقامی معلوم داریم
در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگانیم مر خدای را و تاکیدات این دو جمله بان و لام و توسیط ضمیر دلیلست
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه به نسبت ملایکه کرام و خواه به نسبت سید انام علیه الصلوة والسلام
و بسیار اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش قبل از بعثت لَيَقُولُونَ
می گفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان
یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَكُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده از لوث
شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود که بدانند
عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا
الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغامبران و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال کتب الله لاغلبن انا
ورسلی إِنَّهُمْ بدرستی که پیغامبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان
بر سبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده نصرت که روز بدر است
یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان را در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو
رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید و سوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب
ما شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشگاه منزل ایشان فَسَاءَ

صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدکان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت و اسیر بسیار بود هر لشکر که قصد
قبیله داشتندی شب همه شب راه میرفتند وقت سحر که زمان خواب کرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسیر
و تاراج برکشاده و قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهادند و هر
چند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرده است عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد
کرد و بر غارتی که بر ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در ان صباح که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشانرا دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید وتول و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که
آیة السیف نازل شود وابصر و به بین عذاب را که بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی
سبحان ربک پاکست پروردکار تو رب العزة خداوندی غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین
و سلام بر فرستاده شدکان والحمد لله و همه ستایشها رب العالمین مر خدایرا که پروردکار عالمیانست و درین آیه بندکانرا تعلیم تسبیح
و تسلیم و تحمید داده و امام محیی السنه در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المؤمنین علی ع نقل میکند که هر که دوست میدارد
که بر وی پیمایند مزد ثواب را به پیمانه بزرکتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیة باشد سورة ص مکیه ثمان و ثمانون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم ص ابو روق و قطرب بر آنند که حروف مقطعه
جهة تسکیت کفارست که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از
روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع
آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز مانند و در حروف بخصوصیه کفته اند که نام حضرت خدایست جل جلاله یا اسم قرآن یا علم سوره
یا مفتاح مفتتح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق حضرت محمد صلعم مرتضی علی ع فرموده که نام بحریست
در آسمان صاحب لباب کفته که آن بحریست که عرش عظیم حضرت عزت عز شانه بر وست یا دریائیست که حق تعالی بآب آن مردکانرا
زنده کرداند امام قشیری آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که
بصورة محمد و در بحر الحقایق کوید قسم است بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوحیت او تا ابد و بصاد صانعیت او با بینهما
والقرآن و بحق قرآن ذی الذکر خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب این که کار نه آنست که کفار پندارند
بل الذین کفروا بلکه آنانکه نکرویده اند از رؤسای عرب و قریش فی عزة در سرکشی اند از قبول حق و شقاق و در مخالفت خدای و در
عداوت رسول صلعم کم اهلکنا چندین که هلاک کردیم من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزکار یعنی امم کذشته بجهة استکبار
و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشانرا بفریاد برسد ولات و نیست آن هنکام حین مناص
هنکام رجوع بکریزکاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار بر ایشان زار شدی کفتندی مناص یعنی

بکریزید حق سبحانه خبر میدهد که بهنکام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند کفت و آنجا جای کریز نخواهد بود
وعجبوا و شکفت دارند کافران ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر منهم پیغامبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری
بصورة ایشان یا از قبیله ایشان وقال الکافرون پس کفتند ناکرویدکان هذا ساحر این مرد جادوست در آنچه از خارق عادات
بما می نماید کذاب دروغ کویست در دعوی نبوت یا در اسنادت قرآن بخدای چه تیره رای که انواع لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز
نکنند و چه بی بصیرتانی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسند شعر کشته طالع اینچنین عالم فروز
دیدهٔ خفاش را یک ذره از وی نور نه • از شعاع روز روشن روی کیتی مستنیر • تیرکی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نه
آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده کفتند ای عبد مناف تو بزرکتر و مهتر مائی
آمده ایم تا میان ما و میان برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم را می فریبند و دین محدث و آیین مجدد خود را بدیشان
جلوه میدهد سنک تفرقه در مجمع ما افکنده و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایره آید ابو طالب آنحضرت را صلعم
طلبیده کفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو مدعائیست یکبارکی طریق انحراف مورز و در متمنای ایشان تاملی نمای حضرت
فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیزست کفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فرو کذاری تا ما
نیز متعرض تو نشویم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که من هم از شما می طلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا مالک عرب شمارا مسخر شود
و اکابر عجم فرمان برداری شما بر بندند کفتند آن کلمه کدامست سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله
یکبار اشراف قریش از آن حضرت اعراض نموده با یکدیکر کفتند اجعل الآلهة آیا کرداینده محمد خدایانرا الها واحدا خدای یکانه و
یکتا ان هذا بدرستی که یکانکی خدای لشیء عجاب چیزیست نیک شکفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی
تواند کرد یک خدای که محمد میکوید کار تمام عالم چون سازد وانطلق الملأ و بشتاب رفتند از خانه ابو طالب بزرکان قوم منهم از
جماعت قریش و یکدیکر را می کفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا
بدرستی که مخالفت محمد صلعم با ما لشیء یراد چیزیست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلا
که مدعای محمد است صلعم چیزیست که خواسته می شود یعنی هر کس که میخواهد که مرتفع و مستعلی بود ما سمعنا بهذا نشنوده ایم اینکه او می
کوید از وحدانیت خدای فی الملة الآخرة در ملت بازپسین که در یافته ایم پدران خود را بدان یا در ملت عیسی ع که آخرین ملل کذشته ایشان
به تثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میکوید الا اختلاق مکر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود بر بافته ءانزل
علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن من بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرکان قوم از آن
محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد کفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در کمان اند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا بلکه
نچشیده اند عذاب عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل کردد و دانند که هر چه پیغامبر من بطریق وحی اداء میکرده حق بوده
یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم تصدیق تو خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم یا نزدیک ایشانست خزائن رحمة ربک

خزینهای نعمت پروردکار تو العزیز پروردکار غالب که مغلوب نکردد الوهاب بخشنده که هرچه بخشد بمستحقان بخشد
یعنی مفاتیح نبوة بدست کافران وبتصرف ایشان نیست تا بعضی از رضا دید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرة عزة عز
شانه که بفضل خود ارزانی دارد بهرکه خواهد شعر چون رخال مستحقان آکهی • هرچه خواهی هرکرا خواهی دهی • دیکرا
این تصرف کی رواست • اختیار این تصرفها تراست ام لهم یا مر ایشانراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و
زمین وما بینهما وآنچه میان ایشانست واکر ایشانرا ملکست فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببهای که بدان
بر آسمان میروند ودر لباب آورده که اسباب آنست که ملایکه وقت صعود بر فلک باجنحه خود بر آن اعتماد نموده وطیران میکنند
ملخص سخن آنست که اکر کفار را در ملک آسمان وزمین اختیاری واقتداری هست باید که روند بر آسمانها وبر عرش عظیم قرار کنند
وتدبیر امور عالم اشتغال کنند ووحی از هرکه خواهند بکردانند وبهرکه خواهند بدهند واین سخن غایت تهکم است جند ما
ایشان لشکریاند وچه لشکری هنالک آنجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب
ازان کروهها که لشکرها کشیده وبا رسل جنک می کرده اند یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد در مکه که پیغامبر خود را
که عنقریب لشکر قریش مقتول ومهزوم خواهند شد وچنان بود کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح کروه نوح مر
وی را وعاد وقوم عاد هود را وفرعون وفرعون موسی را ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست ومراد ملک ثابت باشد
تشبیه کرده ملک اورا بخیمه که اطناب او باوتاد استحکام یابد وکویند مراد چهار میخ است که مومنانرا بدان تعذیب می نمودند وثمود
وتکذیب کردند ثمود صالح را در نکته وعیون آورده اند که تکذیب قوم صالح در وقت دعوة ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوة فرمود
همه ایمان آوردند وچون وی وفات کرد مرتد کشتند حق سبحانه باز اورا زنده کردانید وبدیشان فرستاد ودرین نوبت نشناختند
وبرهان طلبیدند واخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند وجمعی تکذیب نمودند وبسبب عقر ناقه هلاک شدند وقوم لوط وکروه
لوط مر اورا واصحاب الایکة واصحاب بیشه شعیب را اولئک الاحزاب آن کروهند حزبهای تکذیبان وجند مهزوم قریش نیز از ایشان
خواهند بود ان کل نبود هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مکر که تکذیب کردند فرستادکانرا فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبت
من بدیشان وورود آمد عذاب من بر ایشان وما ینظر وانتظار نمیکنند وانتظار نمی برند هؤلاء این کروه از قوم تو الا صیحة واحدة
مکر یک صیحه را که نفخه اولی است وهمه بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند وباز
کرداند وقالوا ربنا وکفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث واحزاب او که ای پروردکار ما عجل لنا تعجیل کن مارا
قطنا بهره ما از عذاب که محمد مارا وعید می کند بدان یا از روی تعجیل بده بما صحیفه اعمال مارا تا در آن نکریم قبل یوم الحساب پیش از
روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند وخاطر عاطر حضرة رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ملول می شد حق سبحانه فرمود
اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میکویند این حکم منسوخ است بآیة السیف واذکر عبدنا داود ویاد کن بنده ما داود
ذا الاید خداوند قوة در دین یا در حرب یا در مملکت داری کفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت می کذرانید وروزی

ملکا ان

نمی کنند

روزه میداشت وروزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که او بازکردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با
داود علیه السلام هر جا میخواست می رفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانکاه والاشراق وبوقت بر آمدن آفتاب صاحب
کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها وسنکها اکرچه بر عقلها پوشیده است از قدرة حق بدیع وبعید نیست وتسبیح حصی در دست مبارک
حضرة مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنکی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف
نموده تا بامل در ان نکریست سنک با وی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سالست که خدای مرا آفریده است واز بیم سیاستش واشک
حسرت می ریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنک را ایمن کردان دعای او بقر اجابت پیوسته مژده امان بدان سنک رسید آن ولی
بعد از مدتی دیکر باره آنجا رسید وهمان سنک را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها می ریخت فرمود که ای سنک چون ایمن شدی این کریه از
چیست جواب داد که اول میکریستم از خوف عقوبت وحالا میکریم از شادی امن وسلامت مارا برین درکاه جز کریستن کاری نیست شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که درس کریه دادیم دو رود راندایم کرا از حسرت کریم یا از ناز شعر از سنک کریه بین ومکو آن ترشح است
در کوه ناله بین ومپندار کان صداست والطیر ومسخر کردیم مر اورا مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سر وی کل هر یکی از کوهها
ومرغان له مر اورا اواب مطیع بودند یا باز کرداننده آواز خود را با وی در تسبیح وشددنا ومحکم کردیم ملکه پادشاهی وی را بدعای مظلومان
یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره وساختن آلات حرب یا به بسیاری
لشکر یا بکثرة پاسبانان چه هر شب سی وشش هزار مرد پاس خانه وی می داشتند امام ابو اللیث فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق
سبحانه از آسمان سلسله فرستاد وآن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد از خصمین هر کدام برحق بودی دست ایشان بسلسله رسیدی
وآن دیکر بر اخذ آن قادر نبودی وآتیناه الحکمة ودادیم اورا حکمت یعنی تمام علم وکمال عمل وعقل وفصل الخطاب وکلامی که فرق کند مخاطب
مقصود خود را بی شبهه ازان در یابد یا سخن میانه بی اشباع محل واختصار مخل مرتضی علی علیه السلام فصل خطاب را چنین تفسیر کرده که
البینة علی المدعی والیمین علی من انکر وبحقیقت کلام خصمین بدین حکم منفصل ومنقطع میکردد وبباید دانست که در قصه داود علیه السلام وتزویج
زن اوریا اختلاف بسیارست وبعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع وعقل از قبول آن ابا می کند وآنچه بصحت اقرب می نماید
آنست که اوریا زن را خطبه کرده بود ونزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند اولیاء زن را با وی خدشه افتاد وبوی ندادند حضرة داود خطبه فرمود
ووی را بود وتزوج بود آنرا نیز خواست در زاد المسیر آورده که عتاب حضرة الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبه اوریا وی را خطبه کرد و
سوم معاتبه در قرآن بدین وجه است که وهل اتیک وآیا آمد بتو نبؤ الخصم خبر کروهی که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام بصورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند وبا هر یکی جمعی از ملایکه بودند وحضرة داود روزها قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی
وروزی حکم کردی وروزی وعظ فرمودی وروزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی وروزی عبادت ببالاخانه در آمدی وپاسبانان
در حوالی او ما ایستاده مردم را از در آمدن بر وی منع کردندی ملایکه آن روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام آمدند وبعبادت خانه وی بالا رفتند
چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام وایشان را دید

فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ دو گروهیم
خصمان یکدیگر بَغَى بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی از ما عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و
جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا پس راه نمای ما را إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که عدالت و راستی داود ع فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت
بدیگری کرده بداود گفت إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر منست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش
است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یک میش است فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا نصیب من کردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي
الْخِطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان قَالَ گفت داود ع که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم کرده است بر تو
بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها
بهم خلط می کنند لَيَبْغِي هر آینه ستم می کنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود می طلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده
اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندکی اند ایشان در میان شریکان مؤمن داود این سخن گفت ایشان برخاستند
واز نظر وی غایب شدند داود در تأمل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ که ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه کردد
او دریافت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد در روی در حالتی که سجده کننده بود وَ
أَنَابَ و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجدهٔ عزیمت است و میگوید تا ویلات وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی
از عزایم نیست و از امام احمد درین سجده دو روایتست و این سجدهٔ دهم است بقول امام اعظم و در فتوحات مکیه آورده که این سجدهٔ انابت
است و مرفوع که یقال لها سجدة الشکر نه حضرة الانوار لان داود سجدها شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر او را ذَٰلِكَ آنچه از ان
استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتیست بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت در بهشت
و گفتیم مر او را که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین تو ارزانی داشتیم
یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پیروی مکن هوای
نفس خود را و آرزوهای او را فَيُضِلَّكَ که گمراه کرداند هوای ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَضِلُّونَ
گمراه می شوند و دور می مانند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دلایل که برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فواید سلوک آورده
اند که بنگر که پادشاهی چه صعب کاریست و شهریاری چه گران باریست که حضرت داود با کمال درجهٔ نبوت و جلال رتبهٔ رسالت بحمل اعبای
چنین امری مأمور کرده و بخطاب ثقال چنین خطاب مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بطریق عدالت
و نصفت کن و ادی بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جادهٔ حق نه نه بر باطل و متابعت هوای نفس بر شایبت مراد خود اختیار
مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه کرداند و در سلسلة الذهب میفرماید شعر نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود
که ترا از آن خلیفگی دادیم • سوی خلقان از آن فرستادیم • تا دهی ملک را ز عدل اساس • حکم رانی بعدل بین الناس • هر که از

ز عدل دستور نیست • از مقام خلیفگی دور است • آنکه کرد ستم ز دیو سبق • عقل چون خواندش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سماست بَاطِلًا آفریدن باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم
بلکه برای آن که استدلال کنند بر قدرت کامله و حکمت شامله ذَٰلِكَ آنکه آفرینش اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانیست که کافر
شدند و بر آفرینش پی نبرند فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند
که کفار قریش مؤمنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد آیة آمد که أَمْ نه چنانست آیا نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا
میکردانیم آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کرده اند در عطا و جزا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین
یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا میکردانیم پرهیزکارانرا كَالْفُجَّارِ مانند نابکاران یعنی نمیکردانیم مانند ایشان كِتَابٌ این کتابیست
یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب
و تفکر نمایند در معنی و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را
سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال
آورده اند که سلیمان ع با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود ع با عمالقه غزا کرده بود و هزار
اسب گرفته و بمیراث بسلیمان رسیده و در معالم گوید اسبان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند بهر
تقدیر سلیمان خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز
داشت باز ماند و همه را قربان کرد خدای بحق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شد عَلَيْهِ بر سلیمان بِالْعَشِيِّ آخر
روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ سم از قایمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسبان تیز
رو و او بنظارهٔ آن مشغول شد تا ورد او فوت گشت فَقَالَ بس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که بر گزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال
بسیار یعنی اسبان بحدی که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتی که
پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پردهٔ شب و گفته اند حجاب کوهیست سبز محیط بکرهٔ زمین رُدُّوهَا بازکردانید اسبانرا عَلَيَّ بر من
و چون بازکردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و می سود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ به ساقهای اسبان یعنی پی کرد ایشانرا
وَالْأَعْنَاقِ و بکردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشانرا و در آن زمان کوشت اسب حلال بود و آنرا در راه خدای قربان ذبح میکردند
بعضی از علما برانند که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بواسطهٔ مطالعهٔ اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع باذن
حق تعالی ملایکه که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز کردانید آفتاب را برای من حق تعالی فرمود که آفتاب را باز کردانیدند
بموضع وقت عصر او رفت تا وی آنرا ادا کرد و دیگر آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در صهبای خیبر بعد از غروب
بازگشت و بجای عصر آمد تا حضرت علی ع نماز را گذارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی در شرح آثار خویش فرموده که رواة حدیث
ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده اند که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است

که دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشیده از جه مغرب بر آسمان که قرص بدر را برکرد خوان چرخ دستش دو نیم کرده
بیک ضربت بنان آورده اند که حق سبحانه سلیمان را پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را
بجور تسخیر در بند دارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان ع خبر یافته او را بسحاب سپرد تا بر ارضاع او قیام نماید و از شر ایشان
ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان افکندند حق سبحانه خبر داد وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستی که ما آزمودیم و در
فتنه افکندیم سلیمان را وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان ع از آنجه کرده بود نادم
شد ثُمَّ أَنَابَ پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان بیمار شد به
شابه که از غایت ضعف بدن بی روح محسوس بود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود و باز گشت بصحت و مشهور آنست
که بواسطه ترک ادبی انگشترین مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان
آمد مملکت باز گشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نموده قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در آنجه از من واقع شد
از ترک ادب وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا لَا يَنْبَغِي پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِنْ بَعْدِي پس از من تا چنین ملکی معجزه من
باشد یا کسی از من سلب نتواند کردن چون صخر جنی در نجر نموده که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری هوس طلب آن نکند و در فتنه
نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی
دهی امام قشیری گفته که سلیمان باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بممالک دنیی التفات نخواهد فرمود به
جهت آن بود که برین دعا جسارت نمود و از نیست که صاحب فتوحات فرموده که مراد سلیمان آن بود که مرا ملکی ده که ظهور آن بالفعل
کسی را نه گرچه بالقوه حضرت رسالت ص را آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول فرموده که عفریتی بمن ناگاه
در آمد تا بر من نماز قطع کند خدای مرا فوق داد و ممکن گردانید از و تا بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بر بندم تا شما در
نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بجا بهم و نا امید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس
رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را باد تا فرمان وی برد تَجْرِي و برود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ هر جا
قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که در بر برای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نماینده
در بحر بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر دام ساختیم مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ باهم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر
کدام از شیاطین که عمله بودندی برای وی کار کردندی و جمعی را که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که
هَٰذَا اینچنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن محظوظ گردان أَوْ
أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در منت و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست
و بر آن محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتیست بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان
درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیی داشته وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نیکویی باز گشت یعنی درجات جنات

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند آفریدگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بانکه مرا مس میکند
شیطان یعنی میرساند بمن رنج بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ و تعب و الم و آن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را ع و سرزنش می نمود که چه
کرده که حق سبحانه فواید نعم را از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود
بیرون کردند و بنحوی از وجوه شکایت ایوب ع در قصه انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه دعای او را اجابت فرموده جبرئیل را ع نزد وی
فرستاد بیامد و مر او را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه از تحت قدم
او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل ع هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه گرم جای غسل کردنست یا آبی است که بدان غسل کنند و این
چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ سرد و آشامیدنی پس ایوب در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از و محو شد و از آن چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و
بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان
از اولاد و خویشان شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا برای بخشش که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند پذیرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر
خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحضرت حق تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است الصبر
مفتاح الفرج شعر کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ◦ هر آینه در گنج مراد بگشاید ◦ بشام تیره محنت بساز و صبر نمای
که دم بدم سحر از پرده نماید آورده اند که در زمان مرض ایوب ع زوجه او رحمه بمهمی رفته بود دیر می آمد سوگند خورد که او را صد چوب
بزند چون تباشیر صبح از افق صحت روی نمود و ایوب بحالت تن درستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را راست کند خطاب
از حضرت عزت رسید وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از چوب خرما یا از حشایش خشک که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ
بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا
شکیبا در آنچه بمال و ولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما
بکلیت خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر وی اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب
را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت
ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوتست در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث شوائب که آن ذِكْرَى الدَّارِ
یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا ع جز فوز بلقاء حضرت کبریا نیست و آن جز در آخرت میسر نشود وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا و بدرستی که
این پیغامبران نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل پسر ابراهیم را وَالْيَسَعَ
و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود و بآخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی را که برادرزاده ایوب بوده و
صد پیغامبر را که از قتل می گریختند کفیل شده و در تبیان فرموده که او پسر ایوب است و بعد از پدر مبعوث شد بقوم از شام و

خدای او را ذا الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که با شاگرد الیاس متکفل شد که با مردین قیام نماید و
برین تقدیر عطف و بالیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکل و همه این نام بزرگان بودند من الاخیار از گزیدگان
خلق هذا این خبر انبیا ع ذکر سبب یاد کردنست ترا ای محمد و قوم ترا وان للمتقین و بدرستی که مر پرهیزکاران را لحسن مآب
نیکو بازگشتیست و بازگشتن نیکو که آن جنات عدن مفتحة بوستانهای اقامتست در حالتی که گشاده شده باشد لهم الابواب
برای ایشان درهای آن بوستانها متکئین و ایشان تکیه زدگان بر تختها فیها در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت یدعون
فیها میخوانند و میخواهند در آن بوستانها بفاکهة کثیرة میوه بسیار را جهت تفکه برای تلذذ دست و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلیل
نباشد پس از طعام بنقل میل بیشتر کنند وشراب و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وعندهم و نزدیک ایشان باشد قاصرات
الطرف کوتاه چشمان یعنی زنان که از غیر شوهر چشم باز گیرند اتراب همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان
بهشت در سن متساوی ازواج باشند مجموع سی و سه ساله بعضی برآنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن
یعنی هیچ یک را بر دیگری تفضل نبود در آن تا طبع بتفاضل کشد و از مفضول منصرف گردد هذا گویند ملائکه بهشتیان را که اینست
ما توعدون آنچه وعده داده شده بودید بآن لیوم الحساب در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند ان هذا بدرستی
که آنچه ما میبینیم از نعمت لرزقنا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بمنت بما ارزانی داشته ما له من نفاد نیست او را
هیچ کمی و انقطاعی هذا اینست آنچه بهشتیان را باشد وان للطاغین و بدرستی که مر طاغیان یعنی کافران را هست لشر مآب
بد بازگشتی یعنی بازگشت بد که آن جهنم دوزخ است یصلونها در آیند در آن فبئس المهاد پس بد آرامگاهیست دوزخ هذا المهاد
عذاب اینست فلیذوقوه پس باید که بچشند آنرا حمیم آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد روی را
بسوزد و چون بشکم رسد رودها پاره شود وغساق و زمهریر که دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزد و گویند
غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و اینجا مراد ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند
آنرا جمع کرده بدیشان بخورانند وآخر و ایشانرا عذابی دیگرست من شکله مثل این عذاب که مذکور شد ازواج نوعها یعنی این
عذاب گوناگونست اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب و ایلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشانرا
با ایشان در آرند و ملائکه رؤسا را گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم در آمده شده در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند
لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد ایشانرا انهم بدرستی که ایشان صالوا النار در آمدگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در
آمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان گویند و رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا و چون تابعان از متبوعان
این سخن بشنوند قالوا گویند بل انتم بلکه شما لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه شما فراپیش داشتید
موجبات عذاب را لنا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ
آنگاه تابعان دیگر باره قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فراپیش داشت برای ما هذا این کفر و ضلال را و ما را

ازو راه حق بلغزانید فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذاب دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارند آنرا
دوچندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بدیشان گمارد وقالوا و گویند صنادید قریش در دوزخ ما لنا چیست ما را که
امروز لا نری نمی بینیم رجالا کنا نعدهم مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشانرا در دنیا من الاشرار از بدان و مردودان در موضع آورده
که کفار قریش چون در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانانرا چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند اتخذناهم سخریا استفهام
برای تقریر است یعنی ما ایشانرا گرفتیم مسخره و با ایشان استهزا و سخریت کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند ام زاغت یا آورده
اند و میل کرده است عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات
بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستی آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لحق هر آینه راستست
و اینست تخاصم اهل النار جنگ و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قل بگو مشرکانرا انما انا جز این نیست که من منذر بیم کننده
ام و ترساننده از عذاب خدای وما من اله و نیست هیچ خدای سزای پرستش الا الله الواحد القهار مگر خدای یگانه که ذات او شرکت
قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد و قهر کننده که بنای آمال را بعواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار
که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد شعر غیرتش غیر در جهان نگذاشت وحد ترسم این و آن
برداشت کم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد القهار رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه
میان ایشانست العزیز خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قل هو بگو آنچه گفتم
بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نبأ عظیم خبر بزرگست انتم عنه شما از آن معرضون روی برگردانندگانید از غایت غفلت یا
نبوة من شأنی بزرگ دارد و شما از آن اعراض می نمائید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی ما کان لی نبودی مرا من علم
هیچ دانشی بالملإ الاعلی بگروه برترین یعنی ملائکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم ع که انجعل فیها پس بر
نبوة من دلیلی ازین روشن ترنیست که قصه ملائکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع
از استادی ان یوحی الی وحی کرده نمیشود بسوی من الا انما انا مگر آنچه جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا را
یا هویدا کننده موجبات عذاب اذ قال ربک یاد کن چون گفت پروردگار تو للملائکة انی مر فرشتگانرا که من خالق آفریننده
ام بشرا آدمی را من طین از گل مراد آدم است فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بنحو بهتر شکلی پردازم ونفخت
فیه و بدمم در وی من روحی از روح خود حق سبحانه روح را شرف و تکریم ساخت بشرف اضافت جهت طهارت و نظافت او و محض
سخن آنست که چون قالب وی در آرم و زنده کردم فقعوا له پس بروی در افتید برای او ساجدین سجده کنندگان از جهت تکریم
و تبجیل او فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان تمام مر آدم را بعد از نفخ روح در و الا ابلیس مگر
ابلیس ملعون که سجده نکرد استکبر بزرگی داشت خود را و فرمان نبرد وکان من الکافرین و گشت بدان نافرمانی از کافران
قال یا ابلیس گفت حق سبحانه که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آن چیز را که آفریدم

بیدی بدو دست خود برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه وتعالی یعنی من بنفس خود اورا آفریدم بی توسط مادر
و پدر در انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر هست که مراد ید قدرة و ید نعمت و در
فتوحات فرموده که ید قدرت و حکمت شامل همه موجودات را پس بدین منوال تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود بس لابد است از آن
که در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم عم بر حمل نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب می نماید
و در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف
یا از قهر خالی باشد بعضی جلالیت اند و برخی جمالیت تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت
بود چنانچه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته و درین
معنی گفته اند شعر آمد آیینه جمله کون ولی ۰ هم آیینه نکرده جلی ۰ گشت آدم جلای این مرآت ۰ شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری گشت کلی و جامع ۰ سر ذات و صفات ازو لامع ۰ القصه حضرت عزت با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا استکبرت
آیا تکبر کردی بنا استحقاق ام کنت من العالین یا هستی از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرد قال گفت
انا خیر منه من بهترم ازان مخلوق چه وجه خیریت بیان می کند خلقتنی من نار بیافریدی مرا از آتش و در و لطافت و نورانیست
و خلقته من طین و بیافریدی اورا از گل که در و کثافت و ظلمانیست و درین قیاس خطا کرد و شمه ازان در سوره اعراف مذکور شد در
کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت و خاک وسیله وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم که از خاک بود
به پیوست تا خلعت ثم اجتباه یافت ابلیس لعین که از آتش بود بگسست تا بفرموده فاهبط منها مردود گشت روزی سوریده با سلطان
العارفین گفت چه بودی اگر این خاک پاک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و
آب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی شعر ای خاک چو خوش طینت قابل
داری ۰ گلهای لطیف است که در گل داری ۰ در مخزن گنج کنز هر نقد که بود ۰ تسلیم تو کرده اند و در دل داری قال گفت
حق سبحانه مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه فانک رجیم پس
بدرستی که تو رانده از رحمت و دور شده از رتبه کرامت و ان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا
روز جزا قال رب گفت ابلیس ملعون که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون برانی الی یوم یبعثون تا روزی که بر
انگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس ملعون آن بود که شربت مرگ بچشد قال فانک گفت خدای که بدرستی که تو من المنظرین از مهلت
دادگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که در وقتی معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک گفت ابلیس
بغالبیت و قهر تو سوگند که بهیچ وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادک مگر بندگان
تو منهم المخلصین از ایشان پاک شدگان از الواث شرک و عصیان قال گفت خدای فالحق والحق پس راستی و درستی از منست
اقول و درست و راست میگویم لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک و از آنها که پیروی تو کنند منهم

از

از آدمیان و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگوی ای محمد ما اسئلکم نمیخواهم شمارا علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر هیچ
مزدی و ما انا و نیستم من المتکلفین از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب کشاف آورده
که در خبر است که متکلف را سه علامت باشد یکی نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم میخواهد که فرا گیرد آنچه یافتن او نه مقدور اوست
سیم گوید چیزی که نداند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را از جن و انس و لتعلمن نباه و باشد که بدانید خبر
قرآن را یعنی آنچه در وست از وعد و وعید یا بدانید خبر حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم و صدق سخن او معلوم شود بعد حین بعد از
هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام سورة الزمر مکیة وهی خمس و سبعون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر حضرت محمد صلعم من الله
از خدایست العزیز خداوندی غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را
که قرآنست بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس بپرست خدای را مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین
برای وی پرستش خود را لخاطب حضرتست و مراد امت که مامور اند بانکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا لله بدانید که مر
خدایراست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرکت یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات
الوهیت والذین اتخذوا و آنکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایانی که بسیار دوست میدارند ایشانرا عام
است از ملایکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشانرا الا لیقربونا مگر برای آنکه مارا نزدیک گردانند الی الله بخدای
تعالی زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا تا بشفاعت ایشان منزلت بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند
بینهم میان این مشرکان فی ما هم فیه در آنچیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف می کنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را
پرستش می کند چون بنی ملیح و یکی عزیر را چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را
مدعی آنکه معبود او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا
یهدی بتحقیق که خدای توفیق هدایت ننهد من هو کاذب آنکس که او دروغ گویست و میگوید آلهه شفاعت من خواهند کرد کفار
ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید لو اراد الله اگر خواستی خدای ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند
لاصطفی لا هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از اعز ایشان نه از اخس بنوت نه از انقص
که بنات اند اما مخلوق و مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سبحانه پاکست او از اتخاذ
ولد هو الله الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتی او منافی مماثلت با ماسوی القهار قهر کننده و در هم شکننده توهمات و
تصورات اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی نه بباطل و به بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان
صد هزار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند
نوشته است بر اوراق آسمان و زمین ۰ خط که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آورد شب را علی النهار

بر روز به پرده ظلمت آن نور این را می پوشد ویکور النهار ودر می آرد روز را علی اللیل بر شب و بشعله روشنی آن تاریکی این را
محو می سازد یا در می افزاید از شب بروز و روز بشب وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند بفرمان او کل
یجری هریک از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمان نام برده که منتهی دور است در سیر هر روز و هر ماه و هر سال یا وقت انقطاع
سیر او یعنی در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدای است غالب بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی اند الغفار
آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای فرزندان آدم من
نفس واحدة از تن تنها که آدم است ثم پس خبر داد انکه جعل منها بیافرید و یعنی از جنس او یا از استخوانهای پهلوی چپ او
زوجها زن او را یعنی حوا اول اخراج ذریت کرد از ظهرها و پس حوا را بیافرید وانزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام
از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت صنف را نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید صاحب لباب آورده که انعام
را از بهشت بزمین فرستاد یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی
یعنی نطفه را علقه می سازد و آنرا مضغه انکه عظم عاری پس استخوان پوشیده بلحم پس جسد مستوی فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که ظلمت
مشیمه است و رحم و ظلمت بطن ذلکم الله انکه این فعلها میکند خدایست ربکم پروردگار شما له الملک مر او راست پادشاهی مطلق
که زوال و فنا بدو راه نیابد لا اله الا هو نیست معبودی بسزا مگر او فانی تصرفون پس کجا بر گردانیده میشوید از راه حق با وجود این
دلیلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه فان الله غنی پس بدرستی که خدای بی نیازست عنکم از ایمان و پرستش شما
ولا یرضی و نمی پسندد و عیب نماید لعباده الکفر مر بندگان خود را بکفر و عدم رضای او بکفر برای ضرریست که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد
لحوق ضرر آنرا به بنده وان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گویید بر نعمت دعوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم یرضه
لکم پسندد امر شما را که آن سبب فلاح شماست ولا تزر وازرة و بر ندارد نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر را بلکه هریک بر
دارنده وزر خود باشند ثم الی ربکم پس بسوی [پروردگار] شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید
که عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستی که او علیم داناست بذات الصدور بآنچیزی که در سینها ستاز
نیات وعزائم واذا مس الانسان و چون برسد کافر را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه
بخواند پروردگار خود را منیبا الیه باز گردانیده بسوی او و زیاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش او ثم اذا خوله
پس چون بدهد خدای او را نعمة منه نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نسی فراموش کند ما کان یدعوا الیه آنچیزی که بود
میخواند خدای را بکشف و دفع آن من قبل پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری
خود را وجعل لله اندادا و کرده اند برای خدای همتایان یعنی بتان را شریک میسازد در عبادت لیضل تا گمراه کرد اند مردمان را عن سبیله
از راه خدای که اسلامست قل تمتع بکفرک بگوای محمد مر کافر را برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیای تهدید است یعنی از
متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن انک بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذتهای دنیی در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت

محقر است پس میفرماید آیا اینچنین کافر بهترست امن هو یا آنکس که او قانت فرمانبردارست چون صدیق و فاروق یا عمار یا
سلمان یا عبدالله مسعود و اشهر آنست که ذی النورین است و بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظب بر مراسم
سر افکندگی آناء اللیل در ساعتهای شب ساجدا سجده کننده مرخدای را وقائما و ایستاده در نماز یحذر الاخرة میترسد از عذاب
آن سرای ویرجوا رحمة ربه امید میدارد بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و اتمام طریق مجاهده مترددست میان
خوف و رجا یعنی زمانی که کعبه خوف طوف میکند و ساعتی سوی دعای رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای کمال
طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا شعر گر چه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنه داری
ز فیض رحمتش دل بر مدار ° نیک ترسان شو که قهر او ستبیرون از نیاز ° باش بس خوش دل که لطف او ستافزون از شمار قل
بگوای محمد هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل والذین لا یعلمون و آنانکه ندانند
یگانگی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر می شوند بدلایل قدرت من اولوا الالباب خداوندان خردهای
خالص از آلودگی وهم قل یا عباد بگوای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار خود و پرهیزید
و علامات تقوی ارتکاب طاعتست و اجتناب از معصیت للذین احسنوا مر آنانراست که نیکوی کردند بگفتار کلمه شهادت فی
هذه الدنیا در این دنیا حسنة مثوبت نیکو که بهشت است در آخرت یا آنانراست که احسان نموده اند بالتزام طاعات درین دنیا پاداش
نیکو که آن صحت و عافیت یا آنانراکه متصف شدند باخلاق الهی که روشنی دل است و تاریکی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنانرا
که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در دنیا که شهود انوار تجلیات جمالیست و چون بقول بعضی علما این آیت در شان مهاجران
حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رض پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کردند با حتشاد از اعدا
و نجات از بلای ایشان وارض الله و زمین خدای برای هجرت واسعة گشاده است مر کسی را که اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست
که تمام داده میشود الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل آزار اجرهم
مزد خود را بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حساب از احاطه آن عاجز باشند در معالم هست که در روز قیامت
بلاکشان صابر را ابر صات حاضر کرده اند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه برای ایشان فرو ریزند مزدها
ایشانرا بی حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا به الم سختی مبتلا نبوده باشند تمنی برند که کاشکی اجساد ایشانرا
بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی شعر تو مبین رنجوری ما و بدکان کاندران رنجید
از بکزیدکان ° هر کرا از رنجهاتم بیشتر ° لطف یارش داده مرهم بیشتر ° آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را سم کنند
تا جه بیان میدارد که اعمال کیش دینیه را که مخالف روش پاک آخر و نگر ملت پدر خود و سادات قوم خویش که عبادات لات و عزی
میکردند تو نیز بهمان کیش در آی و بیاساید آیه آمد که قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه بپرستم خدای را
مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی توحید وامرت و فرموده شده ام لان اکون بانکه باشم

أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول کردن نهادکان ازین امت زیرا که من پیش روایشانم در دین او و در آخر قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو دیگر که می ترسم إِنْ
عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی که بزرگست احوال او و بسیارست
اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدای را پرستش میکنم مُخْلِصًا پاک کننده لَهُ برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدای امر تهدیدست و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ
شده آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیه جواب گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیه نازل شد که قُلْ إِنَّ
الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه گشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان
خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده
پس هر که فرمان برد خدای را و رسول او را به بهشت درآرند و منزل و اهل او را بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و
منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَلِكَ بدانید که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
از زیان هویدا که برهیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیان کاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایه
بانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایه بانهاست جمعی دیگر را که در درکه زیر تر از ایشانند و مقررست که درکه از همه زیر
ترشان فقافت و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و مهادست و ذکر ظلل بطریق تقابل وجه باشد در کلام ذَلِكَ آن عذاب که مذکور شد
يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ میترساند خدای بدان بندگان خود را يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ای بندگان من پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم
مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کرده بودند وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و آنانکه بیکسو رفتند از شیطان یا بتان
یا که یعنی از هرچه بدون خدای پرستند ایشان برطرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستندش را وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و باز گشتند بفرمان خدای
بتمامی و روی دل خود را بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَى مر ایشان راست مژده و در دنیا بر زبان ملایکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان
و جنت جاودان در اسباب نزول آورده که چون صدیق بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سرافراز شد شش تن از عشره
مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد وقاص و عبدالرحمن با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنان
که او فرموده رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند در باره ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ پس مژده ده بندگان مرا آنانکه ٥
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند گفتار ابی بکر را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی می نمایند نیکوتر آنرا و از حسن نیکوست چه قول او همه حسن بود
و گفته اند مراد از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در راحقا فاورده که در قرآن مقابح اعدا و مدایح
اولیا هست ایشان متابعت احسن می نمایند که مثلا طریقه موسی ع دون سیر فرعون و علی هذا و در لباب گفته که مراد اقاویل اهل ملت
و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنانیست که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال
آمده که خذ ما صفی و دع ما کدر **شعر** قول کسی چون شنوی در وی تامل کن تمام ٭ صاف بردار و درد را رها کن والسلام
و در بحر الحقایق فرموده که قول عام است از سخن خدا و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان

بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت عز شانه بحضرت خود خواند که و تبتل الیه
تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است و از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم استماع
نموده اند پیروی کنند أُولَئِكَ آن گروه که متابع نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود وَأُولَئِكَ هُمْ
و آن گروه ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام و خیالیه از عوادی عادات أَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکس که واجب شد
عَلَيْهِ بر و كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که میسرست بعذاب چون لاملأن جهنم و هؤلاء فی النار و لا ابالی باشد چون که واجب شده باشد
بر وی این کلمه أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ آیا تو ای محمد میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد آیا تو می توانی که او را مؤمن سازی و از عذاب باز رهانی
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب است و پسرش عتبه لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه ترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب
پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشان راست منزلهای بلند تر در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از زبر آن غرفها غُرَفٌ
غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که در زمین بنا کنند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها
جویهای بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدای وعده خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ
از چشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آرد بدان زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مختلف رنگهای او چون اخضر
و احمر و جز آنرا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و نخود و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس می
بینی او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای آنرا حُطَامًا ریزه ریزه و درهم شکسته إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی
که در اخراج باران و انزال گیاه لَذِكْرَى یاد کردیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یا دران پندیست مر خردمندانرا که تشبیه نمایند
مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بران اعتماد ننمایند که اندک زمانی را او از آن طراوت روی بذبول نهد و بداس حوادث درووده شده
عرضه تلف گردد **شعر** بود مال دنیا چو آن سبزه زار ٭ که بس تازه بینی بفصل بهار ٭ چه بر وی وزد تند باد خزان
یکی برگ سبزی نیابی از آن أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که گشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینه او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام و انقیاد
فرمان ملک علام و متابعت سید انام ص باشد چون کسی که سینه او از قبول حق تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلَى نُورٍ بر روشنی
معرفتست مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شان علی و حمزه است ع که حق سبحانه
دل ایشانرا بنور معرفت روشن کرده بود و در باب ابولهب و فرزندش نازل شد و گفته فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مر سخت دلانرا
که دلهای ایشان اعراض کننده است مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای یا خالی از آن أُولَئِكَ آن گروه غافلان و سنگ دلان فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهمی دارد ظاهرست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که
علامت شرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه با آخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز کردن
از دنیی و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول و عزیزی درین معنی فرموده است **شعر** نشان آن دلی کز فیض ایمانست نورانی

تاکیدات در انکار رستن انکار بدست توفیقت که دوزخیانرا باز رهانی م

توجه باشغال سوی مار الملک روحانی • زدنیی روی کرد انیدن وفکر اجل کردن • که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن باسانی
آورده اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام صلعم استدعا نمودند لو حدثتنا چه باشد که از برای ما سخنی فرماید وکام طوطیان ارواح
متعطشان بحدیث از لب شیرین کردانید شعر سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را • در یک حکایت از لب شکرفشان تست شکربارم
آیه آمد که الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی
از و مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ وصحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است ودر آن تناقض واختلاف
نیست مثانی دوباره ودوتو کرده یعنی مشتمل است بر منن درجات چون امر ونهی ووعد ووعید وذکر رحمت وعذاب وبهشت ودوزخ
ومؤمن وکافر تقشعر منه می لرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود الذین پوستها بتنهای آنانکه یخشون ربهم می
ترسند از پروردکار خود ثم تلین پس نرم میشود وآرام میکیرد جلودهم وقلوبهم پوستها ودلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد
کردن رحمت ومغفرت او امام قشیری فرموده که می لرزد از هیبت الهی وساکن میشود از انس پادشاهی وکفته اند لرزه وآرام به
آثار قبض وبسط دست دهد یا بسبب اسناد وتجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه است
وتلین جلودهم وقلوبهم سمت نواختکان لطف الله ذلک این کتاب که قرآنست هدی الله راه نمودن خدای است یعنی ارشاد
مر خلق را از خدای یهدی راه مینماید به بسوی من یشاء هر کرا خواهد ومن یضلل الله وهر کرا فرو کذارد خدای هر آینه در وادی ضلالت
افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که از سرکردانی خلاص دهد افمن یتقی آیا کسی که به پرهیزد بوجهه بروی خود
سوء العذاب از بدی وشدت عذاب یعنی زبانهٔ آتش یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب ودر راحت کذراند
در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستها بر کردن بسته واو بروی خود خواهد که از آتش به
پرهیزد وقیل وکویند للظالمین مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب حضرت صلعم
کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغامبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب
الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که نمیدانستند وتوقع نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید ایشانرا خدای الخزی خواری ورسوائی
فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا بقتل وسبی واجلا ومسخ وخسف ولعذاب الاخرة وهر آینه عذاب سرای دیکر که از برای ایشان
آماده شده اکبر بزرکتر است از عذاب دنیا لو کانوا یعلمون اکر هستند که بدانند وعبرت کیرند وخود را از عذاب باز رهانند از عذابی
که دایم است ومنقطع نخواهد بود ولقد ضربنا وبدرستی که بیان کردیم للناس برای آدمیان یا جهت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب
که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند بآن وقرآن را فرستادیم قرآنا عربیا
قرآنی بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب وبی خلل وبی تناقض فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض
آورده که غیر مخلوق وبهر تقدیر منزل کردانیدیم لعلهم یتقون شاید ایشان بسبب تأمل در معانی آن به پرهیزند از کفر وتکذیب
ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای شرک وموحد وآن مثل کدامست رجلا فیه شرکاء مردی که در وی انبازان باشند یعنی

بکر

باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی وناسازکار وهر یک او را بکاری فرمایند وهیچ کدام با تمام
نتواند رسانید وهیچ کس از و راضی نباشند ورجلا سلما لرجل ومردی باز رسته ومسلم شده از انباز برای مردی یعنی غلامی که
او را یک خواجه باشد او را خشنود تواند ساخت هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی مانندکی وبی شک نباشند چه
یکی به تنازع خواجکان در مانده باشد وهمه از و ناراضی ودیکری از تجاذب شرکا سالم بود وخداوند از و خشنود اول مثل مشرک است که دل
خود را بعبادت هر یک از معبودان متفرق ساخته متشور الضمیر وپریشان خاطر است وثانی مثل موحد است که نپرستد ودوست ندارد
غیر خدای را واو جز از و امید ندارد ع یک یار پسنده کن چه یکدل داری الحمد لله همه ستایشها مر خدای را که در خداوندی شریک ندارد
بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار میکفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد صلعم بمیرد واز و باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت مرده خواهی شدن وانهم وبدرستی که
مشرکان میتون مرده کانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگرانرا با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالتست ثم انکم پس
بدرستی که شما ای مؤمنان وکافران یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدکار خود تختصمون خصومت کنید ودر امر دین
وحجت شما را باشد بر ایشان وکفته اند مراد اختصام عامست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دینوی وهر کس بحق خود
برسد الجزء الرابع والعشرون من اجزاء الثلثون فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ کوید علی الله بر خدای
واو را بزن وفرزند وشریک نسبت دهد وکذب بالصدق ودروغ شمرد سخن راست که قرآنست اذ جاءه چون بیاید بوی وکفته اند مراد
ذی الصدقست یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی
للکافرین منزل ومقام ناکرویدکان را والذی جاء وآنکه آمد بالصدق بسخن راست وصدق به وآنکه راست شمرد آنرا اولئک آن کروه
هم المتقون ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است ع که قرآن بیاورد ومصدق حضرت رسالت صلعم که تصدیق نموده وقبول تلقی
فرموده وکویند جای پیغامبرست ومصدق صدیق ودر تبیان از مجاهد نقل میکند که صدق به امیر المؤمنین علی است وکفته اند همه
مؤمنان مصدق اند لهم مر ایشانراست ما یشاءون آنچه خواهند وتمنی کنند از نعمت وکرامت عند ربهم نزدیک پروردکار
ایشانست ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق وحق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله
تا محو کند وبپوشد عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند دیکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هر کاه که آنرا
می پوشند غیر آنرا پوشیدن اولی ویجزیهم وپاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی به نیکوتر آنچه کانوا یعملون بودند
که عمل میکردند که آن ایمانست وکفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند ومزد باقی عملهای ایشان بدان دستور عطا فرمایند
الیس الله بکاف آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده عبده بندهٔ خود را یعنی محمد صلعم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنا نما
از وی ونصرت خواهد داد بر مشرکان وغالب خواهد ساخت دین او را بر ادیان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
کو معایب آلههٔ باطله کفار را میکفت ایشان کفتند که چنین مکوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند وحال تو بر تباهی انجامد حق سبحانه

ونبود که ویخوفونک وی ترسانند ترا مشرکان بالذین بانکه میپرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله وهرکرا گمراه سازد خدای
یا تخویف کند کسی را بانچه جاد است لاینفع ولا یضر فما له پس نیست آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که باراه آرد ومن یهد الله
وهرکه را راه نماید خدای تا جزا ازوی نترسد فما له پس نیست آن راه یافته را من مضل هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند الیس
الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستاننده از دشمنان ولئن سألتهم واگر
تو پرسی از مشرکان مکه من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان و زمین را لیقولن الله هرآینه گویند خدای چه برهان واضح و
دلیل لایح هست بر تفرد او بخالقیت قل بگو افرأیتم آیا چون می بینید ماتدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتان را
که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند بتان کاشفات ضره دفع کنندگان
مران سختی را که خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خواهد و اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن ممسکات رحمته آیا باشند
آنها باز دارندگان مران نعمت را از من مقاتل گوید که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان این سوال کرد و ایشان ساکت
شدند حق سبحانه فرمود که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه بروی نه بر غیر او
یتوکل المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بروی باز می گذارند شعر تو با خدای خود انداز کار خوش دل باش
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بران حالها که دارید که از روی توکل انی عامل
بدرستی که من عامل برحالتی که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که از ما و شما که بیاید بدو عذاب
یخزیه عذابی که او را رسوا کرده اند ویحل علیه عذاب مقیم و فرود آید بدو عذاب مقیم یعنی عذاب همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل آن غلبه
دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را در روز بدر جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته گشتند و گروهی بقید
مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند این سه باد داده و آن دستها بربند انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیک الکتاب
بر تو کتاب را که قرآنست للناس بالحق برای همه مردمان بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن
اهتدی پس هرکه راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه درو هست فلنفسه پس مر او راست فایده آن ومن ضل و هرکه گمراه گردد
یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بروست وما انت و نیستی
تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت بر ضلالت بلکه
بر تو نیست مگر بلاغ الله یتوفی الانفس خدای قبض می کند نفسها را حین موتها هنگام موت ایشان والتی لم تمت و فرو میگیرد نفسها
را که نمرده است فی منامها در خواب امام محیی السنه در معالم آورده که آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز و دم
نفس حیات که مفارقت می کند نفس تمیز نیز زائل میگردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات
زوال نمی یابد و در احقاف از ابن جبیر نقل می کند که حق تعالی جمع می کند ارواح احیا و اموات را تا بیکدیگر آشنایی نشان میدهند
فیمسک التی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل ازین قضی علیها الموت حکم کرده است برو مرگ را ویرسل الاخری و می فرستد

دیگر نفوس را که از آن زنده گانست با بدان ایشان الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که اجل برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال
مر نفوس راست که در خواب قبضه کرده باشند ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و با بدان فرستادن
لآیات هرآینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و نشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در امر
ممات که مشابه نوم است و احیا که مماثلست بیقظه و در توریت مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه
بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران بدبخت درین تامل نمیکنند ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای تعالی شفعاء
شفیعان که ایشانرا از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لا یملکون مالک
نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و
حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگو مر خدایراست شفاعت جمیعا همه یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری
او کس شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده
خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای وحده یگانه بی ذکر الهه ایشان چنانچه گوید لا اله الا الله
اشمأزت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بدیگر سرای واذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند
آنانکه معبود ایشانند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی
به باطل اما کار مؤمن برعکس اینست از یاد خدای شادان و بند که ما سوی غمگین است شعر نامت شنوم دل از فرح زنده شود
حال من از اقبال تو فرخنده شود ۞ و ذکر تو هر جا سخن آید بمیان ۞ خاطر بهزار غم پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر
السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان
بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در و یختلفون اختلاف می کنند از امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا
که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از مالها جمیعا همه آن ومثله و مانند آن همه مالها معه با آن لافتدوا به هرآینه فدیه دهند
بآن یعنی فدا کنند خود را تا باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز وبدا لهم من الله و ظاهر شود مر
ایشانرا از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه
قرب یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شوند ورای پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسد یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع
میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم که چیزی ظاهر گردد که من آنرا در حساب نپنداشتم و از سفیان ثوری منقولست
که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا شعر پنداشت مرائی که عملهاش نکوست ۞ مغزی که بود خلاصه کار در وست
چون پرده ز روی کار برداشته گشت ۞ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست وبدا لهم و آشکارا شود مر ایشانرا سیئات ما کسبوا
عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و برگرد در آید ایشانرا ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از
تخویف الهی و انذار حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فاذا مس الانسان چون برسد کافری را که عتبه یا ابوحذیفه است و جمع علما داشته

اند برهمه کافرانرا یعنی کافری را برسد ضرٌّ سختی وفقر دعانا میخواند ما را و دفع آن از ما میخواهد ثمّ اذا خوّلناه پس چون ما عطا
دادیم اورا نعمة بخششی یعنی مال و صورتی منّا از نزدیک ما بطریق تفضّل نه باستحقاق او قال انّما گوید جز این نیست اوتیته علی
علم که داده شده است مرا بدین نعمت بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل
شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر کرده که
شاکرست یا کافر ولکنّ اکثرهم ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الّذین من قبلهم
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انّما اوتیته علی علم عندی وقوم او پسندیدند فما اغنی پس باز نداشت عنهم
از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیی فاصابهم پس رسید ایشانرا سیّئات ما کسبوا وبال
بدیها که کرده بودند و با آن مالها بزمین فرو رفتند والّذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء ازین گروه
مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد سیّئات ما کسبوا پاداش بدیها که کرده اند وما هم و نیستند ایشان بمعجزین
عاجز کنندگان مارا از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا آیا ندانستند انّ الله که خدای یبسط الرزق گشاده
میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت ویقدر و تنگ میکند بر هر که می خواهد نه
برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت انّ فی ذلک بدرستی که در قبض و بسط روزی لآیات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت
و ارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که شعر هرچه باید بهر که می شاید • تو دهی آنچنانکه می باید
تو شناسی صلاح کار همه • که تو بیافریدی کار همه • ودر معالم التنزیل آورده که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا نموده بودند
و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود کشوده بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند
که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست واما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نه آیة آمد که قل یا عبادی
بگوی ای بندگان من الّذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اید علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اید در گناهان و از حد برده اید
لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای این آیة امیدوارترین آیتهاست در قرآن و در خبر آمده است که دوست نمی
دارم که دنیی و ما فیها مرا باشد بعوض این آیة چه این آیة از دنیی و هرچه در وباشد بهترست در معالم آورده که ابن مسعود رض
در مسجد آمد دید که واعظ ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میکردانی مردمانرا مگر نخواندی
آنرا که می فرماید که قل یا عبادی الآیة در فصول آورده اند که تمام ترجیه در سه چیزست اول لطف خطاب و فرمود که یا عبادی و نگفت
یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطؤا سیم تنبیه بر اثبات که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرموده که
لا تقنطوا نهی است و هرچه حق سبحانه از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست ع نومید مشو
که نا امیدی کفرست انّ الله بدرستی که خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهانرا جمیعا همه آنرا و اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا
آمرزیده نشود و بعضی علما گویند غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء

بنت

یزید که گفت شنودم از حضرت رسول ص که فرمود که انّ الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی انّه بدرستی که خدای هو الغفور اوست
آمرزنده گناه الرحیم مهربان بر بندگان حقایق این آیة و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران
بیمارستان جرم و عصیانرا شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرکردانان بیابان نفس و هوارا راه طریق نجات
جز بهدایت این آیة میسر نگردد شعر ندادم هیچ کونه توشهٔ راه • بجز لا تقنطوا من رحمة الله • تو فرمودی که نومیدی میارید
زمن لطف و عنایت چشم دارید • بدین معنی بسی امیدوارم • ببخشای انکه بس امیدوارم • امید دردمندانرا روا کن
دل امیدوارانرا دوا کن وانیبوا و بازگردید بطاعت یا دعا و ضراعت الی ربّکم بآفریدگار خویش واسلموا له و گردن نهید امر ویرا
با اخلاص و زیر بدر توحید من قبل ان یأتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثمّ لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچ
کس در دفع عذاب شمارا نصرت ندهد واتّبعوا و پیروی کنید احسن ما انزل نیکوترین آنچیز را که فرستاده شده است الیکم من ربّکم
بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را من قبل ان یأتیکم العذاب پیش از
آنکه بیاید بشما عذاب بغتة ناگاهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجأة وانتم لا تشعرون و شما ندانید آمدن او را تا در مقام
تدارک آیید ان تقول نفس و پیش از آنکه گوید نفس یا حسرتی ای پشیمانی من علی ما فرّطت بر آنچه تقصیر کردم فی جنب الله در کار
خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او صلی الله علیه وسلم وان کنت و بتحقیق که کار آنست که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان
بکتاب خدای و برسول او و بمومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیة فرموده شعر روز آخر کم مرگ مردم خوار •
کند از خواب غفلتش بیدار • یادش آید که در جوار خدای • سالها زد بجرم عصیان رای • هرچه در شصت سال یا هفتاد • کرده
از شر و خیر پیش افتاد • یک بیک پیش چشم او آرند • آشکارا بروی او دارند • بکذارند کند واویلا • بانک واحسرتاه و واویلا
حسرتش از جان او برآرد دود • و آن زمان حسرتش ندارد سود • او تقول یا گوید لو انّ الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر
آینه می بودم من المتّقین از پرهیزکاران و بشرک و معصیت آلوده نمی شدم او تقول یا گوید حین تری العذاب آن هنگام که ببیند
عذاب را معاینه لو انّ لی ای کاشکی مرا بودی کرّة باز گشتن بدنیی فاکون تا بودم و باشم آنجا من المحسنین از نیکوکاران و
فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه ننمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک آیاتی بدرستی که آمد
بتو آیتهای کتاب من که قرآنست فکذّبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی واستکبرت و تکبر کردی و سرکشی نمودی از
ایمان بدان وکنت و بودی من الکافرین از ناگرویدگان ویوم القیامة و در روز رستخیز تری الّذین کذبوا ببینی آنانرا که دروغ گفتند علی
الله بر خدای یعنی خدای را با تخاذ ولد و شریک صفت کردند وجوههم مسودّة رویهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ
و این علامت دوزخیانست یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنّم آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبّرین مقام و جای آرام مر تکبرانرا
و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبردند وینجّی الله و برهاند خدای از جهنم الّذین اتّقوا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بمفازتهم
برستگاریهای ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمان و اسلام است لا یمسّهم السّوء نرسد بدیشان از هیچ بدی و مکروهی

ولا هم ونه ایشان یحزنون اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو علی کل شیء واو بر همه
چیزی وکیل خداوندست ومتصرف دران وقایم بحفظ آن له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهاء خزاین آسمان وزمین
یعنی مالک امور علوی وسفلی اوست وغیر او را تصرف دران ممکن نیست همچنانکه دخل در خزینها متصور نیست مرکسی را که مفاتیح
آن بدست اوست در خبر است که ذو النورین از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض
کدامست آن حضرت فرمود که تفسیراء اینست لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده استغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزائن
آسمان وزمین است هر که بران تکلم کند بنقود فیوض آن خزاین برسد وگفته اند خزاین آسمان بارانست وخزاین زمین گیاهست
وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه خواهد باران فرستد وهرچه خواهد از نباتات برویاند والذین کفروا وآنانکه نگرویدند
بآیات الله بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند
زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بدین آباء او دعوت کردند
حق سبحانه فرمود که قل بگو ایشان را افغیر الله ایا غیر خدای را تأمرونی اعبد میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل ایها
الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی وبدرستی که وحی کرده شده است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک وبسوی آنانکه پیش از تو
بودند از پیغامبران یعنی با تو وبا هریک از ایشان گفته شده است لئن اشرکت اگر شرک آری یعنی بفرض محال واصح آنست که مخاطب
بحسب ظاهر پیغامبرانند واز روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هریک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هرآینه تباه شود
عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن وهرآینه باشی من الخاسرین از زیانکاران که بعد از وقت دولت دین
بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد بلکه خدای را پرستش کن وکن من الشاکرین وباش از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت
ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمده وگفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را
بر اصبعی نهد وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیگری وجمیع خلایق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را وگوید انا الملک الملوک
آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیة آمد که وما قدروا الله ووصف نکردند ایشان خدای را وتعظیم ننمودند حق قدره چنانچه
حق قدر وصفت تعظیم وی باشد والارض جمیعا قبضته وهمه زمین بدست وی گرفته باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات
مطویات بیمینه وآسمانها درپیچیده شده بیمین وی در معالم از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول ص فرمود که حق سبحانه آسمانها را
درپیچد روز قیامت وفرا گیرد بیمین خود وفرماید انا الملک اینما الجبارون این المتکبرون معتقد در امثال این سخن تنزیه آنست
از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیة آنست که باز گذاریم آنرا بآنچه مراد اوست زیرا که امثال
این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای از وصف
جواهر واعراض وتعالی وبرترست عما یشرکون از آنچه شریک می‌آرند وشریک وی میسازند ونفخ ودمیده شود فی الصور در صور نوبت

اول

اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند واین را نفخه صعق میگویند که چون دردمند فصعق پس بیهوش بیفتند وامیرانست
که بمیرند من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض وهر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که حمله عرش اند یا
شهدا یا خزنه بهشت ودوزخ ثم نفخ فیه پس دمیده شود در صور اخری نوبتی دیگر واین را نفخه بعث خوانند وبدین نفخه همه مردگان
زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کناره قبور خود ینظرون می‌نگرند از هر طرف چون مبهوتان
یا انتظار می‌برند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض وروشن گردد عرصه زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی نوری
که خدای دران بیافریند وگفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق وخلایق بدان ظاهر گردد وظلمت ظلم مندفع شود ووضع
الکتاب ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست وچپ عمال وجیء بالنبیین وآورند پیغامبران را برای دعوی
ابلاغ برامت والشهداء وگواهان را بر صحت دعوی ایشان مراد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند شهیدان صف جهاد را
حاضر کنند ورفیق پیغامبران سازند بجهت شرف ایشان وقضی وحکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی وعدل
وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند بنقصان صواب وافزونی عقاب ووفیت وتمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت
جزای آنچه کرده است وهو وخدای اعلم داناترست بما یفعلون بآنچه آفریدگان میکنند وجزای مناسب آن خواهد داد وسیق الذین
کفروا ورانده شوند آنانکه نگرویدند راندنی سخت الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی از پی بعضی حتی اذا جاؤها تا چون
بیایند بدوزخ فتحت ابوابها گشاده شود درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وقال لهم وگویند مر ایشان را خزنتها خازنان
دوزخ از روی سرزنش الم یأتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما
آیات ربکم آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود وینذرونکم وبیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا
گویند کافران بلی آری بما آمدند وما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین
بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را که درآئید ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان در آن فبئس
مثوی المتکبرین وبد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا وبرانند آنانرا که ترسیدند از عذاب پروردگار خود رانندنی بلطف و ربهم
ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در رفتن الی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه بتفاوت مراتب ایشان شوق اهل بهشت
بطریق از دواجست یا مراکب ایشان را برانند چون متقیان را سواره به بهشت خواهند برد حتی اذا جاؤها تا چون بیایند به بهشت
بسعادت تمام ودولت لا کلام فایز گردند وفتحت ابوابها وگشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار
نکشند وقال لهم وگویند مر ایشان را خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما یا سلامتی وایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا
از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام از حضرت علی علیه الصلوة والسلام منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی ببینند
که از زیر وی چشمه بیرون می‌آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود واز دیگری بیاشامند تا باطن ایشان منور ومطهر
گردد در این حال ملایکه گویند پاک شوید بظاهر وباطن فادخلوها پس درآیید به بهشت خالدین جاویدمانندگان در آن وقالوا وگویند

مؤمنان چون به بهشت در آیند الحمد لله همه ثناها و ستایشها مر خدایرا الذی صدقنا وعده آنکه راست کرد با ما وعده وعدهٔ
خود را بثواب واورثنا الارض و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکن نتبوأ جای میکنیم منها از بهشت حیث
نشاء هر کجا که میخواهیم فنعم پس نیکوست اجر العاملین مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و بینی ای محمد
فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق و رتبهٔ قرب باشی و هر طرف می نگری بینی ملائکه را حافین فرو گرفتگان من حول العرش
گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون تسبیح می کنند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی بجواب
میگویند سبحان الله و بحمده به تسبیح نفی ما سزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزای میکنند ویرا وقضی و حکم کرده شود بینهم
میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را انعام خود فرود آرند وقیل و گفته شود یعنی ملائکه یا مؤمنان گویند الحمد لله رب العالمین
سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار عالمیانست همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی
خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق
حمد و ثنا اوست شعر هر جا که ثنائیست ترا زیبد و بس ۵ در حضرت ستایش نبود غیر تو کس ۵

سورة المؤمن خمس و ثمانون آیة

سوره اولست از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد خود مذکور است که حضرت رسالت صلعم
فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه و طواسیم و حوامیم از الواح موسی ع در معالم از ابن مسعود رض روایت میکند
که چون در حال آل حامیم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای که زمین نرم واقع شد و تعجب در آن می نگرم ابن عباس رض فرمود
که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفتند ۵ ۵

بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه بقول بعضی علما مقسم به اند هر حرفی
اشارة بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند به بعضی از تمام پس اینجا حا اشارة بحکم حق است که خط رد و منع بر و کشیده نشود و
میم اسمای است ملکا و که گرد زوال گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از
خدای تعالی است العزیز خدای غالب که قادرست بر تنزیل آن العلیم دانا بآنچه فرستاد بهر کس در هر وقت غافر الذنب آمرزنده
گناه هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوندی نیکوکاری و بخشش بزرگواری لا اله الا هو هیچ خدای نیست که مستحق
پرستش باشد مگر او الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان ما یجادل جدال نکنند و طعنه نزنند فی
آیات الله در آیتهای کتاب خدای بعد از آن که تنزیل آن متحقق شد الا الذین کفروا مگر آنانکه پوشیده اند حق را فلا یغررک
پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل در میارید که ایشان را مهلت
و فرصتی هست که عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم
نوح قوم نوح مراد را والاحزاب و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه بر روی رسل می کشیدند من بعدهم از پس قوم نوح و پیغامبران

کسیست که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله وقابل التوب
و قبول کنندهٔ توبه از گویندهٔ کلمه
شدید العقاب سخت عقوبت
مر کسی را که ۴

خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة و قصد کردند هر یک گروه از ایشان برسولهم به پیغامبری فرستاده شده بدیشان لیأخذوه
تا بگیرند او را و هر آزار که بوی خواهند رسانند وجادلوا و خصومت کردند با پیغامبران خود بالباطل بسخنان بیهوده خود
لیدحضوا تا زائل کرداند و ناچیز کنند به الحق به باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس من گرفتم ایشانرا
و هلاک کردم بمکافات فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشانرا وکذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان
از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو
انهم بسبب آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم از عبادت حق
روی بگردانند زیانی بملک او نمی رسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیارست از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون
العرش حمله اند که بر میدارند عرش را و ایشان اشرف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام
از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام می کنند ومن حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند کروبیان که طوافان میگویند و ایشان هفتاد
هزار صف اند عرش را در میان گرفته یسبحون تسبیح می گویند تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا
ذاکرند بمجامع ثنا از صفات جلال و اکرام و در معالم از شهر بن حوشب نقل می کند که حملهٔ عرش هشت اند چهار میگویند سبحانک
اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان به
نسبت کرام الهی بذنوب بنی آدم این کلمات می گویند ویؤمنون به و ایمان بوی دارند ویستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین
آمنوا برای آنکه گرویده اند و میگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت فرا رسیده کل شیء بهمه چیزها رحمة وعلما از روی بخشش
و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته واتبعوا
و پیروی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلامست وقهم و نگاه دار ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار
ما لطف کن وادخلهم و در آر تائبان و پیروان دین را یا همه مؤمنانرا جنات عدن در بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که به
محض فضل وعدتهم وعده داده ایشانرا ومن صلح و در آر با ایشان در بهشت هر که شایسته بود من آبائهم از پدران ایشان و
ازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد انک انت العزیز بدرستی
که تو غالبی از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم دانائی و هر چه کنی از حکمت خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی
معاصی را در دنیا ومن تق السیئات و هر که باز داری از و بدیها را یومئذ امروز درین جهان فقد رحمته پس بدرستی که ببخشیدی برو
در آخرت وذلک و آن نگاه داشت تو هو الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا
در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند شعر امروز کسی را که در آری به پناه ۵ فردا مقام قربتش بخشی راه
وانرا که رهش نداده بر درگاه ۵ فردا چکند که نکند ناله و آه ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند بزبان
فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار

ایمان نیاوردند ملایکه ایشان را ندا کنند و کویند لَمَقْتُ اللّٰهِ هر آینه دشمنی خدا مر شما را بکفر اَکْبَرُ بزرکترست مِنْ مَقْتِکُمْ از
دشمنی شما اَنْفُسَکُمْ مر نفسهای شما را و خدای مر شما را دشمن داشت اِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید اِلَی الْاِیمَانِ بسوی کرویدن
بخدا و رسول فَتَکْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نکرویدید قَالُوا رَبَّنَا کویند کافران که ای پروردکار ما اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ بمیرانیدی
ما را دو بار وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ و زنده کردانیدی ما را دو بار اماته اولی وقتی انقضای اجل است در دنیی و احیای اول در قبر
و اماته ثانیه هم در قبر و احیایی ثانی در بعث و در تبیان کفته که ذریه آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا کرفته
بمیرانید اماتت نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیی بمیرانید و در آخرت زنده کردانید و بر هر تقدیر
کافران باماته و احیا اقرار کنند و کویند فَاعْتَرَفْنَا ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بکناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ اِلَی
خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِیلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به
بهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتکان ایشان را ناامید ساخته کویند ذٰلِکُمْ آنچه از شما دایند بجبس اید
بِاَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا اِذَا دُعِیَ اللّٰهُ چون میخواندند خدای را وَحْدَهُ یکتا و یکانه کَفَرْتُمْ کافر میشدید بیکانکی او و می کفتند
اجعل الالهة الها واحدا وَاِنْ یُشْرَکْ و چون که شرک می آوردند یعنی شرکا بوی اضافت میکردند بِهِ تُؤْمِنُوا میکرویدید شما بشرکا
فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ پس کار کذاری مر خدایراست الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ خدای برتر از انکه بدو شرک آرند بزرکتر از انکه غیری با او مساوی سازند
هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یُرِیکُمْ مینماید شما را آیَاتِهِ نشانهای دال بر وحدت خود وَیُنَزِّلُ لَکُمْ و فرو
میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا یَتَذَکَّرُ
و پند کرفته نشود یعنی عبرت نکیرد بدین آیتها اِلَّا مَنْ یُنِیبُ مکر کسی که باز کردد بخدای یعنی از معصیت باز کشته روی بطاعت آرد
فَادْعُوا اللّٰهَ پس پرستید خدای را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک سازندکان باشید لَهُ الدِّینَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ
کَرِهَ الْکَافِرُونَ و اکرچه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بدان نعمت شاکر
پس میان شما فرقست و اعمال و اقوال شما مرغوب محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و کفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و
مبغوضست رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده درجهای بندکان هم در دنیی و هم در عقبی در دنیی بتفاوت طبقات و در عقبی
بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و
موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلی اللّٰه علیه و سلم بشفاعت سلمی فرموده که درجه هر که خواهد بردارد بمعرفت و
شناخت حقایق و در بحر آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است که لا یوجد
البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی شعر بنوش درد فنا کر بقا همی خواهی که زاد راه بقا دردی
خرابات است ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار که باقی ره عشاق فانی الذاتست ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است
یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطانست یُلْقِی الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ اَمْرِهِ بفرمان خود یا می فرستد جبرئیل را عَلَی مَنْ یَشَاءُ

بهر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لِیُنْذِرَ تا بیم کند انکه وحی برو آمده مردمانرا
یَوْمَ التَّلَاقِ آن روز یکدیکر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین
با معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عامل ملاقی شود مر عمل خود را یَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ
آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا یَخْفَی پوشیده نشود عَلَی اللّٰهِ بر خدای مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال بندکان با وجود کثرة
ایشان شَیْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و کار کذاری
امروز پس همه بندکان باتفاق یکدیکر جواب دهند لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدایراست که یکانه است در حکم شکننده منازعان و
مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند اَلْیَوْمَ تُجْزَی
امروز پاداش داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را بِمَا کَسَبَتْ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی
کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بکناه کسی بکیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِیعُ
الْحِسَابِ زود شمارست بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد و در وسیط آورده که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و سلم
فرمود که خدای میفرماید که من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که بهشت در آید و هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک
ایشان مظلمه باشد که آنرا قصاص نکنم پس این آیه خواند که الیوم تجزی کل نفس تا آخر شعر در وعده اهل ظلم حالی عجب است
و در دیدن ظلم را و بالی عجب است از ظلم بپرهیز که از روز جزا لا ظلم الیوم کوشمالی عجب است وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و
بترسان یَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیکست بر سبیل اِذِ الْقُلُوبُ
بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَی الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل
خروج نموده بحلقهای آیند و هم آنجا باشند نه باز توانند کشت تا صاحبان ایشان بیاسایند و نه بر آیند تا خلاص یابند و اصحاب چنین
قلوب باشند کَاظِمِینَ غم کینان و از غم بر آمده کان مَا لِلظَّالِمِینَ نیست ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز مِنْ حَمِیمٍ هیچ خویشی
شفق و یار مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل
قبول رسد یَعْلَمُ میداند خدای خَائِنَةَ الْاَعْیُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرامست یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیت
و عدم رؤیت امام قشیری فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در وقت مناجات خواب را بیرامون آن کذارند چنانچه در زبور
آمده که دروغ کوید هر که دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او بخواب رود شعر خواب را با دیده عاشق چکار چشم او
چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یکنفس آن چشمها بی آب نیست وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ و میداند خدای
آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد وَاللّٰهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ و خدای حکم میکند براستی در جزای محسن و مسی
وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و آنانرا که می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا یَقْضُونَ بِشَیْءٍ حکم نمی کنند ایشان بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا
قدرت بران نیست و اکر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوة حکم و فرمان نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ

اوست شنوای گفتار بندگان بینا بکردار ایشان اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین شام
و یمن برای تجارت فینظروا کیف کان پس تا به بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان
از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا بودند پیشینیان هم اشد منهم ایشان
سخت تر از ایشان قوة از جهت نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن و آثارا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض در زمین دیار
ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان
یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاه بازدارنده که دفع کند آن را از ایشان ذلک
این گرفتن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای
هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و معاقب گردانید انه قوی بدرستی که
خدای تواناست و تمکن در هرچه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که فرستادیم موسی را بآیاتنا
بمعجزات ما که تسع آیات بود وسلطان مبین و حجت هویدا که مراد عصاست و افراد او بذکر از جهت تعظیم و تفخیم است یا آیات دعوت
بحق و سلطان مبین معجزات یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بوده دعوی ربوبیت وهامان
وهامان که وزیر او بود وقارون و قارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و
انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر او جادوست که خارق عادت بما مینماید از روی سحر کذاب دروغ گویست در آنکه میگوید خدای
الهست و من رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آورد بدیشان پیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا
گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنان را که گرویده اند معه با موسی ع فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند
و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل در آرید
تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این
کید کردند وما کید الکافرین و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت با انبیا و مؤمنان الا فی ضلال مگر در گمراهی بیهوده که یعنی از پیش نرود و وبال
آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون در باره موسی ع با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مباد که او سحر کرده باشد
بکشتن خود و از آن خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران
طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغامبرست از قتل او می ترسید اما نزد قوم اظهار تجلد
میکرد وقال فرعون و گفت فرعون ذرونی بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو او بخواند خدای خود را تا قتل
من از و باز دارد انی اخاف بدرستی که من از وی ترسم ان یبدل دینکم از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان
یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو گروهی و خصومت بهم یا و کرها و نصب دا میخواند
یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را

جون

چون این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم بپروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردن
کشی که بسبب تعظیم لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار و فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او بود و چون خبر قتل
موسی ع فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مرد گرویده من آل فرعون از خویشان
فرعون خربیل یا سمعان که متقی بود که بطریق حزم یکتم می پوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را گفته اند که صد سال
بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی ع رسید گفت اتقتلون رجلا آیا می کشید مردی را ان یقول برای آنکه
میگوید ربی الله آفریدگار من خدای است وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا
من ربکم از پروردگار شما وان یک و اگر او باشد کاذبا دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر وی باشد وبال دروغ وی آن او را هلاک سازد
وان یک صادقا و اگر باشد صادق و راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب
دنیی و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد ان الله لا یهدی بدرستی که
خدای راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد من هو مسرف کسی را که از حد در گذرنده است در ریختن خون کودکان بیگناه کذاب
دروغ گوینده است در دعوی خدای یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شماراست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید
بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من باس الله از عذاب خدای
ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی میکنید و دست از و باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد و
جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما اریکم ننمودم شما را الا ما اری مگر آنچه می بینم یعنی بشما ننمودم راه صواب در کشتن او و دیدم
بودم صلاح در آن وما اهدیکم و راه نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی خربیل که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق حمیتش
در حرکت آمد و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکسی که ایمان
آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل
روز آن لشکرها که تکذیب کردند مانند روز هلاک ایشان نه آنکه تفصیل میکند مثل داب قوم نوح مانند حال گروه نوح که بطوفان هلاک
شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنانکه از پس ایشان
بودند چون اهل مؤتفکه که شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدای که خواهد
ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم انی اخاف علیکم و ای
گروه بدرستی که من می ترسم بر شما یوم التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را می خوانند باستغاثه و هیچ
کس بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود
و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که تا
ابد نیک بخت نیابد یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف عذاب برود مدبرین بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم

رسل

نباشد شمارا من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که توانند در پناه گرفتن ومن یضلل الله وهرکرا خدای فرو گذارد در ضلالت
فما له من هاد پس نیست مراورا هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف وبدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب من قبل
پیش از موسی ع بالبینات بحجتهای روشن وهویدا گفته اند هامان وفرعون در زمان یوسف بوده اند یوسف اسب فتیمی او
که بمرد بعد از نهم کرده اند وفرعون بوی ایمان آورد وچون یوسف درگذشت فرعون از دین برگشت وتا زمان موسی عمر یافت پس
گفت که یوسف پیش ازین آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس کرده بوده وشهادت طفل بر براءت او وبعضی گفته اند که فرعون
زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بوده وخدای یوسف بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد وبیست
سال درمیان ایشان بود ومعجزات بدیشان نمود وبدو نگرویدند پس مومن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم پس
همواره بودید فی شک درگمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امر دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم گفتید
لن یبعث الله برنخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخنان رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد
از ترس قول او نیز رد نکنیم کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه سازد در بوادی طغیان من هو مسرف هرکه او از حد تجاوز کننده است
در انکار مرتاب شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف وارتیاب میگوید الذین یجادلون آنانکه جدل میکنند
با انبیا فی آیات الله در ابطال آیتهای خدای ودفع آن بغیر سلطان بی حجتی وبرهانی که اتاهم بدیشان آمده باشد کبر مقتا بزرگست
جدال ایشان از جهت بغض عند الله نزدیک خدای وعند الذین آمنوا ونزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد
جدال ایشان را ومومنان نیز دشمن آنند کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی کل قلب بر هر دلی شخصی متکبر جبار
متکبر که سرکشد از فرمان برداری چون جبار که خود را از دیگران برتر داند ودانند پس در اثنای مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد
که ناگاه سخن او در مستمعان اثر نکند وزیر خود را طلبید وخود را ومردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وقال فرعون وگفت فرعون یا
هامان ابن ای هامان بنا کن لی برای من صرحا بنای فراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها یا راهها ٥
اسباب السموات درهای آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی فاطلع پس دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای
موسی تا مشرف گردم براحوال او وانی لاظنه وبدرستی که من گمان می برم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا در آنکه اورا
خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند وموسی بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو وببین که ما با او چه کنیم پس
حق سبحانه اورا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک وهمچنان زین لفرعون آرایش داده شد برای
فرعون سوء عمله بدی کردار او وصد وباز داشته شد عن السبیل از راه راست وطریق صواب وما کید فرعون ونبود مکر فرعون
در ساختن صرح وتلبیس بر قوم الا فی تباب مگر در تباهی ونیستی وقال الذی آمن وگفت آنکس که گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون
ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم سبیل الرشاد بنمایم شمارا راه راستی وهدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این
زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند ونامه معاشرت او بقلم ابطال

در سرکشند **شعر** باغ دهر که بس تازه رنگ وخوش بوست ، مباش غره که رنج خزان نیی دارد ، زمان زمان به
جهد نکبت وادبار ، چه رنگ وبرکه نشان زباغ نگذارد وان الآخرة وبدرستی که سرای دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام
که اورا زوال وازو انتقال متصور نیست من عمل سیئة هرکه بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا
مثلها مگر مانند آنرا واین بحکم عدل الهی است ومن عمل صالحا وهرکه بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد یا از زن وهو
مومن وحال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمانست فاولئک پس آن گروه شایسته کاران یدخلون الجنة
در آورده شوند به بهشت وحفص یدخلون بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند
در آن از فواکه پاکیزه ومطاعم لذیذ ومشارب خوشگوار بغیر حساب بیشمار یعنی باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده
واین از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم
نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری نهادی خربیل گفتار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار گردند
مگر هشیار شوند پس گفت ویا قوم وای گروه من مالی این چیست که مرا رسیده وچه افتاد که من ادعوکم میخوانم شمارا
الی النجوة بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو ومتابعت پیغامبر او وتدعوننی وشما میخوانید مرا الی النار بسوی عملی
که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تدعوننی میخوانید مرا باین خود لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به ومرا
انکه شریک گردانم بوی ما لیس لی آنچه نیست مرا به بربوبیت آن علم دانش مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من غیر ازوی
خدای نمیدانم پس دیگری چگونه باوی شریک سازم وانا ادعوکم وحال آنکه من میخوانم شمارا الی العزیز بخدای که غالب یعنی قادر بر تعذیب
مشرکان الغفار آمرزنده است ومحو کننده گناهان مومنان لا جرم هر آینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی
پرستش او لیس له دعوة نیست مر اورا دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است واعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای
ولا فی الآخرة ونه در آن سرای دیگر وان مردنا وبدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدای است ومارا جزا خواهد داد و
ان المسرفین وبدرستی که کثافکاران واز حد بیرون شدگان در ضلالت وطغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش
در دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند وقصد قتل وی نمودند او گفت فستذکرون پس زود زود یاد خواهید کرد یعنی بوقت
معاینه عذاب یاد آید شمارا ما اقول لکم راستی آنچه میگفتم شمارا وافوض امری وباز میگذارم کار خود را الی الله بخدای وبروی توکل
میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق که خدای بصیر بیناست بالعباد با بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود
تا اورا بکشند وی گریخته روی بکوه نهاد وبنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخت تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند
وتیغ تفویض بزودی در وی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا اورا بیارند وسیاست کنند
ایشان بوی رسیدند ونماز وی ونگهبانی سباع مشاهده کرده بترسیدند ونزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد
تا آن سخن فاش نگردد وحق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد فوقیه الله پس نگاه داشت اورا خدای سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه

اندیشیدند دربارهٔ وی وحاق بآل فرعون وفرا گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او برخاسته بودند سوء العذاب بد عذاب که قتل است
وگفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن ایمانست وبعضی برآنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن
آورده که النار فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها برآتش دوزخ غدوا وعشیا
بامداد وشبانگاه ودر عین المعانی آورده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان مینمایند وابن مسعود فرموده که ارواح فرعونیان
درون مرغان سیاهست وصبح وشام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة ودر روز که قایم شود قیامت
وارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشانرا گویند ادخلوا آل فرعون در آیید ای کسان فرعون اشد العذاب در سخت ترین
عذابی که عذاب جهنم است وحفص بفتح همزه وکسر خا میخواند یعنی خدای امر میکند ملایکه را که در آرید فرعونیانرا بعذاب سخت تر از آنچه در آن
بودند واذ یتحاجون ویاد کن که چون بیکار ومخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان وزبونان
قوم للذین استکبروا مر آنانرا که سرکش ومعظم بودند یعنی تابعان مرمتبوعانرا گویند انا کنا بدرستی که ما بودیم لکم تبعا مر شما را
پیروان وفرمان برداران ودر آنچه ما را دعوت کردید از شرک وتکذیب یعنی بسبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما
مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که جای این سخن است
انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم واگر ما را قوت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله
بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان وهر یک را بجایی که درخور اوست فرستاده وقال الذین
فی النار وگویند آنانکه در آتش اند بعد از آنکه نومید شدند از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم
بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند وبردارد از ما یوما بمقداری روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی
را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که در دنیا او لم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند شما را بالبینات بحجتهای روشن وشما را — رسلکم پیغمبران فرستاده شما
بخدای دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فادعوا پس
شما بخوانید خدای را وتخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند وباجابت
نرسد وما دعاء الکافرین ونیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان وضایع شدن وباجابت نرسیدن انا لننصر
بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغامبران خود را والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین
سرای نصرت میکنیم باهلاک دشمنان ونجات ایشان با متابعان واگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام
یحیی علی نبینا وعم هفتاد هزار کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد ویاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان یعنی
جمعی که امانت شهادت کنند بر مردمان وآنها انبیا باشند وملایکه وامت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظالمین
روزی که سود نکند ستمکارانرا معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است ومحل قبول ندارد ولهم اللعنة ومر
ایشانراست دوری از رحمت خدا ولهم سوء الدار ومر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا وبدرستی که ما دادیم موسی

الهدی

الهدی موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شود از معجزات وصحف وشرایع واورثنا ومیراث دادیم بنی
اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده وذکری وپند دهنده لاولی
الالباب مر خداوندان عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا
م وهلاک اعدا حق راستست ودرست وخلاف بدان راه نیابد واستشهاد کن بحال موسی م وفرعون واستغفر وطلب
آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی ودر وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وآله وسلم تعبد نماید خدایرا باستغفار جهت مزید درجه وتا سنتی شود بعد از وی مر امت را که حضرت رسالت پناه ص
روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار می فرمودند ودر تبیان آورده که معنی آنست که آمرزش طلب نمای مر گناه امت را
ما — که بحضرت تو امید دارند شعر گر لب بگشائی از نکوئی ۰ حرفی ز برای ما بگوئی ۰ یعنی که بعذر خواهی ما ۰ وز خجالت بی گناهی
نزدیک خدا کنی شفاعت ۰ ما را برهانی از شناعت ۰ وسبح وتسبیح گوی بحمد ربک بستایش پروردگار خود بالعشی
والابکار بشبانگاه وبامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب قرآن وبعث مجادله میکردند که قرآن سخن
خدا نیست نعوذ بالله وبعث محالست حق سبحانه آیه فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی آنانکه جدال کنند فی آیات الله در
بطلان آیتهای خدای ودر دفع آن کوشند بغیر سلطان بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله — انهم
عقل ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا ارادهٔ سروری وحکومت باعظم مردم که هرگز ما هم
نیستند ایشان ببالغیه رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر
اقوال ایشانرا البصیر بیناست باحوال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان وزمین اکبر بزرگترست نزد شما
من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض وسما با وجود عظمت وبسطت آن اولی باشد که هر آینه
قادر باشد بر خلق انسان از اصلی ومادهٔ ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند که آفریدن آسانست قول
بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن
مسیح بن داود است یعنی دجال سلطنت او بر وبحر با فرا رسد وجویهای آب با او روان باشند وپادشاهی با باز گردد واو آیتی است
از آیتهای خدای حق سبحانه این آیه فرستاد که آنانکه منازعت میکنند وجدال در باب دجال واو را آیة الله میدانند در دل ایشان کبرست
یعنی هوای حکومت وسلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال که یکی است از مخلوقات من وباید دانست
که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر وبجثه بزرگتر ویک چشم است وظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود وپیغامبر ص اخبار داده
ظهور او بیان کرده که مردم به سه سال پیش از خروج وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد وزمین از آنچه
رویدی ثلثی نگاه دارد ودر سال دوم دو ثلث باز گیرد ودر سال سیم نه از آسمان باران آید ونه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون
آید وبا وی سحر وتمویه بسیار باشد وبیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله وبا وی بهشتی ودوزخی باشد ودیوان دارد که

متمثل شوند بصورت آدمیان نبی یکی را کوید اگر پدر و مادر ترا زنده کردانم اقرار کنی بر بوبیت من کوید آری فی الحال دیوان بصورت
ابوین او متشکل شوند و او را کویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدکار تست القصه همه شهرها بگیرد الا مکه و مدینه را که ملایکه پاسبانی
کنند و چون کار بر مؤمنان به تنک آید حق سبحانه عیسی را ع از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی
مستأصل کرده شوند و شمه از نزول عیسی ع در سوره زخرف مذکور خواهد شد وما یستوی الاعمی والبصیر و مساوی نیستند بینا و نابینا یعنی
غافل و عاقل یا جاهل و عالم والذین آمنوا وعملوا الصالحات و یکسان نباشند آنانکه کرویده اند و عملهای شایسته کرده اند ولا المسیء و نه بد
کار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا کافر و مؤمن متساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات باشند
و یکی مقیم درکات قلیلا ما تتذکرون اندکی پند می پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا
دار تکلیف است نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن روز قیامت خواهد بود ان الساعة بدرستی که ساعت
قیامت لآتیة هر آینه آینده است لا ریب فیها شک نیست در آمدن آنچه تمام پیغمبران رسل بر وقوع آن وعده داده اند ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون نمیکروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت بمحسوسات وقال ربکم و کفت
پروردکار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما درین آیه دعا را بعبادت فرود
آورده اند مؤید اینست آنکه خدای میکوید ان الذین یستکبرون بدرستی آنانکه سرکشی نمایند عن عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود باشد
که درآورده شوند بدوزخ حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی درآیند بدوزخ داخرین. بیچارکان و خوارشدکان و کویند دعا بمعنی استغاثه
است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه رحمتها
مالامالست و کرم من بخشنده آمال کدام کدا دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال کشاد
که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم شعر بر آستان ارادت که سر نهاد شبی ٭ که لطف دوست برویش هزار در نکشاد
و کفته اند دعا ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است
چه تایب خدا را می خواند بوقت رجوع او با او و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم شعر کر توبه کنی بپذیرم از روی کرم
و انکه ز سر جمیع جریمات در کذرم الله خدای بحق الذی جعل آنست که بیافرید لکم اللیل برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لتسکنوا فیه
تا ساکن شوید در وی بجهت صفت حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها
را و حرکت شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیارست علی الناس
بر آدمیان بآفرینش لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب امور که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست ولکن اکثر الناس و لکن
بیشتر مردمان لا یشکرون ستایش و سپاسداری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خداست ربکم پروردکار شما خالق کل
شیء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست بجز او فانی تؤفکون پس چکونه و بچه وجه برکردانیده میشوید از
عبادت او بعبادت غیر او کذلک همچنانکه برکردانیده شدند این کروه یؤفک الذین برکردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از

روی عناد بآیات الله یجحدون آیتهای خدا را انکار می کنند و از پذیرفتن آن باز می ایستند الله الذی جعل آن خدای که ساخت لکم
الارض برای شما زمین را قرارا موضع قرار و آرام تا بر وی بروید و بر وی نشینید والسماء بناء و کردانید آسمان را بنای برداشته و برافراشته
وصورکم و نکاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست و رویهای شما
را پاکیزه و اعضاهای شما را متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز کردانید روزی
شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق نموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی
و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامعست و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعه او لامع ٥
ذلکم الله آنکه چنین تصویری کرد خداست ربکم آفریدکار شماست فتبارک الله پس برترست خدای و بزرکوارتر رب العالمین
پروردکار عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست معبودی که سزای عبادت
بود مکر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاک سازندکان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت
خود را از ریا و بکویید الحمد لله رب العالمین همه سپاسها و ستایشها مر آن خدای راست که پروردکار عالمیانست قل بکوای محمد مر این
مشرکان را که می کویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو انی نهیت بدرستی که من نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا
که تدعون می پرستید شما من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آن هنکام که آمده است بمن حجج و آیات من ربی از نزد پروردکار
من وامرت و مامور شده ام ان اسلم بآنکه کردن نهم و انقیاد کنم لرب العالمین مر آفریدکار جهانیانرا هو الذی اوست آنکسی که
خلقکم بیافرید شما را آدم ع من تراب از خاک ثم پس شما را ای فرزندان وی من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از علقه که منی بعد از دو روز
چهل که بدان شکل بر می آید ثم یخرجکم پس بیرون آورد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میدارد شما را ٥
لتبلغوا تا برسید اشدکم بغایت قوت خود که منتهای شبابست ثم لتکونوا پس از این درجه بالا می برد شیوخا تا کردید پیران
ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشد که میرانیده شود من قبل پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید
اجلا مسمی مدتی نام برده که وقت موقت ولعلکم تعقلون و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود در انتقال از درجه بدرجه هو
الذی اوست آنکه یحیی زنده کرداند و یمیت و بمیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول پس جزین نیست
که کوید له کن مر او را که بباش فیکون پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او احتیاج بآلتی و عدتی و مدتی و فرصتی و کلفتی نیست شعر
فعل او را که عیب و علت نیست ٭ متوقف بهیچ آلت نیست ٭ زخم زلف کاف و طرح نون ٭ هر زمان شکلی آورد بیرون
الم تر آیا نمی نکری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع می کنند فی آیات الله در رد آیتهای خدای یعنی بحج قرآنانی
بکرید انی یصرفون چکونه و بچه وجه بر کردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کذبوا بجادلات آنانند که تکذیب کرده اند و نکرویده اند
بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمان وبما ارسلنا به رسلنا و بآنچه فرستاده ایم با آن جز پیغامبران خود را از احکام و شرایع فسوف یعلمون
پس زود بدانید عاقبت تکذیب و انکار را اذ الاغلال آنکاه غلهای آتشین باشند فی اعناقهم در کردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها

بیزدیان بود یسحبون کشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها افکنده ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت
بود ثم فی النار پس از آن در آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثم
قیل لهم پس گویند مر ایشان را اینما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید که می گرفتید ایشان را شرکا من دون الله از فرود خدای قالوا گویند
دوزخیان که آن شرکاء ضلوا عنا گم شدند از ما و ما نمی یابیم ایشان را و ما از ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذا شتند
بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل شیئا پیش ازین در دنیا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم
بلکه ایشان را که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم کذلک همچنانکه مجادلان را فروگذاشت یضل الله
الکافرین گمراه می کند خدای کافران تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلکم این خذلان
شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان می بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا
بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان و بما کنتم تمرحون و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و بتکبر می خرامیدید
ادخلوا در آیید ابواب جهنم بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده اند یعنی هر طایفه بدری که در آیند خالدین فیها جاوید
ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست گردنکشان را دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم ان
وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا و هلاک اعدا حق درست و راستست و بیشک واقع خواهد شد فاما نرینک پس اگر
بنمائیم ترا بعض الذی نعدهم بعضی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب
فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم
گذاشت و حق سبحانه درین دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان
در عقبی خواهد بود شعر دوستان در هر دو عالم شاد و خرم می زیند • دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا
آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور
ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد ولقد ارسلنا و بتحقیق فرستادیم رسلا من قبلک پیغامبران پیش
از تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا علیک آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبرند و منهم و بعضی
از ایشان آنانند من لم نقصص علیک که قصه ایشان نخوانده ایم بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی آنست که نه
نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده و جمعی برانند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار
از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و
اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغامبر را و نتوانست ان یاتی بایة آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد الا باذن
الله مگر بدستور خدای و بحکم و فرمان او یعنی هیچ شما از پیغامبر من اقتراح معجزات می کنید و او مستقل نیست در نمودن آن
بل امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح

آیات

آیات قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محقق نجات یابد وخسر و زیان کند هنالک
المبطلون آنجا نادراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه می طلبند الله خدای بحق الذی جعل لکم
الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان را چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار می شوید منها بعضی را از آن چون ابل
و منها تاکلون و بعضی را از آن می خورید چون غنم و برخی آنانند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر ولکم و مر شما راست فیها
در انعام منافع منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن و لتبلغوا علیها و ایشان را آفریدیم تا برسید بمسافرت بر آن یعنی بر
از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در سینهای شماست از سود او معامله و علیها و بر شتران در خشکی و علی الفلک و بر کشتیها
در دریا تحملون برداشته می شوید و یریکم و می نماید خدای شما را آیاته نشانهای قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیت از
آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تنکرون انکار می کنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در
زمین عاد و ثمود فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنان که پیش از ایشان بودند کانوا
بودند آن امم پیشین اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد و اشد قوة و سخت تر از روی توانایی و آثارا فی الارض و افزون
تر از جهت باز ماندن ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه
بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان
بالبینات بمعجزات و دلالات فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان
یعنی جهلی که آن را علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهها ی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجاراتست یا
علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با نبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت
و حاق بهم و احاطه کرد بدیشان ما کانوا به یستهزءون جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما راوا پس آن هنگام که بدیدند باسنا
سختی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یکتای او و کفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم
بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا
باسنا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست
نه در وقت باس سنت الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از
امم ماضیه که ایمان باس بهیچ وجه متقبل نیست وخسر و زیان کار شدند هنالک الکافرون در آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران
ایشان در آن وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند

سورة فصلت مکیة و هی اربع و خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است
و هر کس در استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت و میم اشارتست بمنت یعنی حق سبحانه با منت است بر بندگان
به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل

بدان بی نبوده جه حا و میم دو حرفست در وسیط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بدین حرفین
در اسمین قسم یاد می کند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خدای بخشاینده بهدایت نفوس
عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب خواص و از اضافه تنزیل بدین دو اسم استدلال کرد بر آنکه مصالح دینیه و دنیوی وابسته
بقرآنست و این فرستاده کتاب فصلت کتابیست بیدا کرده شده آیاته آیتهای وی و مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید
قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیاتش و تفصیل یافته است لقوم یعلمون
برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنها را که بوی عمل کنند ونذیرا
و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فاعرض پس روی بر تافته اند از قبول او اکثرهم بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان
نمیشنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا و گفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا
الیه از فهم آن چیزی که میخوانید ما را بآن یعنی تو آزاد نمی یابیم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانیست آنچه می خوانید
نمی شنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو حجاب پرده است که جمال نبوت را نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی تو منع می کند
و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و میان رسول پرده ساخت گفت تو از آن جانب و ما ازین طرف فاعمل
پس عمل خود بر دین خود کن اننا عاملون که ما نیز عمل کننده ایم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما کن که ما نیز آنچه توانیم کرد تقصیر
نخواهیم کرد ماوردی فرموده که تو کاری کن برای آخرت که ما برای دنیی خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جزین نیست که من بشر
آدمیم مثلکم مانند شما یا از جنس شما از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمی کنم که
سمع را از و کراهیت و طبع را از و نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم جزین نیست که خدای شما
اله واحد خدای یگانه است فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید واستغفروه و ازو
آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامت مستوات اقوال و افعال و احوالست ظاهرا و
باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت استغفار کنید از رؤیه آن که رؤیه عمل گناه بزرگست و خطای
عظیم وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگان راست الذین لا یؤتون الزکوة آنانکه نمی دهند زکوة را یعنی کلمه لا اله الا الله که
زکوة انفس است تکلم نمیشوند مراد آنست که خود را در توحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسانست و بذل او مر نفس را سخت تر باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت
اشارتیست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند که توانگری که او را سخا نبود چون نخل
است که جان ندارد یا چون درختی که بر ندهد شعر منعم ممسک شجر بی بر نیست سرو مدخل بدان بی سر نیست ببخل
که سرمایه خود کامی است در دو جهان موجب بدنامی است وهم و مشرکان بالآخرة هم کافرون برای دیگر ایشان نا گرویدگانند
و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند

عملهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که آیه در شان بیماران
و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند و حق سبحانه همان مزد طاعتی که داشته اند بدیشان دهد
غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل می کند که حضرت رسول صلعم فرموده که بنده چون بطریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار
شود حق سبحانه ملکی را موکل است کوید بنویس برای او مانند عملی او وقتی که رهایی داشت از بند مرض تا آن وقت که او را باز رهانم کبرد
یا بحضرت خود برم قل ائنکم بگو آیا شما لتکفرون کافر می شوید و نمی گروید بالذی خلق الارض بآنکس که بیافرید زمین را فی یومین در دو
روز امام ابو اللیث آورده که روز یکشنبه بیافرید و روز دوشنبه بگسترانید وتجعلون له و می سازید برای وی بزبان اندادا
همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید رب العالمین پروردگار عالمیانست وجعل و بیافرید فیها در زمین رواسی
کوههای بلند پای دار من فوقها از زبر زمین تا ناظران در آن نگریسته بهره اعتبار بر دارند وبارک فیها و برکت کرد در کوهها
بآنکه در و منافع و ینابیع و معادن آفرید یا برکت زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار وقدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها
روزی اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی در زمین روزی مقدر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و زرع و گوشت و امثال آن
هر یک از اینها غالب اقوات آن بلدست و تقدیر روزیها کرد فی اربعة ایام در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر روز سه شنبه و چهار
شنبه بود سواء یکسان شد جواب یکسان شدنی للسائلین مر پرسندگان را از مدت آفرینش و هر چه در وست یعنی جواب سایلان
بی زیاده و نقصان گفته شد ثم استوی پس قصد کرد الی السماء بآفریدن آسمان وهی دخان و حال آنکه دخانی بود چون بخارات
بهیئات دخان در زاد المسیر گفته که حق سبحانه آب بیافرید و باد را بر و گماشت تا او را در شورش آورد و بخاری از و مرتفع شد حق
سبحانه آسمانرا از و بیافرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهر سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و در مان شد
آتش ابر و مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از و پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد شعر
کفی را منبسط سازد که این فرشیست بس لایق بخاری را بر افرازد که این سقفیست بس زیبا از آن سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر
بدین فرش مطبق لطف تدبیرش بود بیدا فقال پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان لها مر او را وللارض و مر زمین را که هر دو
ائتیا بیایید بآنچه شما را فرمایم طوعا از روی فرمان برداری او کرها یا از سر نا خواهش و بجبر غیبی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره
ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمانرا گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و
زمین را فرمود انهار خود را بشکاف و اثمار خود بیرون آر قالتا گفتند آسمان و زمین اتینا آمدیم بهمه فرمودی طائعین فرمان برداران
آورده اند که اول موضع کعبه زاده الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان ازین جهت محل کعبه
اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت فقضیهن سبع سموات فی یومین پس بپرداخت آنرا بهفت آسمان و تمام
ساخت امور آنرا در روز پنجشنبه و جمعه واوحی فی کل سماء امرها و وحی کرد بهر آسمانی فرمانی آنرا یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه
وجه کنند یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید وزینا السماء الدنیا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان

کو چون چراغ درخشان باشند وحفظا ونگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذلک
آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تقدیر العزیز آفرینش و اندازه کردن خداوند غالبست که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند
العلیم دانا که هرچه سازد از روی حکمت فان اعرضوا پس اگر روی برگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان
فقل انذرتکم پس بگو که بیم کردم شمارا و ترسانیدم صاعقة از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم
عاد که باد صرصر بوده وثمود و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل ع تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء
والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند اذ جاءتهم الرسل
وقتی که آمدند بدیشان پیغامبران یعنی هود و صالح ع من بین ایدیهم از پیش روی ایشان ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از
همه جهت ایشان برفق و عنف و فضیحت در آمدند و دعوت کردند الا تعبدوا بآنکه می پرستید الا الله مگر خدای را قالوا گفتند کافران
در جواب ایشان لو شاء ربنا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فانا بدرستی
که ما بما ارسلتم به بآنچه که فرستاده شده اید بآن بزعم خود کافرون ناگرویدگانیم چه شما مانند آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی
نیست شمارا بر ما مشرکان در بند صورت انبیا ماندند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند شعر چند صورت بینی ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست ⁂ دیده صورت پرستی را ببند ⁂ تا شوی از نور معنی بهره مند ⁂ الحکه تفصیل قصه ایشان می
کند و می گوید که فاما عاد اما گروه عادیان فاستکبروا پس گردن کشی کردند فی الارض در زمین احقاف در بلاد یمن بغیر الحق
بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود ع ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند
قالوا من اشد منا وگفتند کیست سخت تر از ما قوة از جهت توانایی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم طویل و جسیم بودند
و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی اولم یروا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود ان الله آنرا که خدای الذی خلقهم
آن خدای که بیافرید ایشانرا هو اشد منهم او سخت ترست و بسیار تر از ایشان قوة از روی قوت یعنی توانایی دارد بر
چیزی که غیر او را آن توانایی نیست وکانوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بآیاتنا یجحدون بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند
که حق است فارسلنا علیهم پس فرستادیم بدیشان ریحا صرصرا باد صرصر یا واز مهیب فی ایام نحسات در روزهای شوم یعنی در
دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر شبی دیگر که هشت روز و هشت شب باشد باد صرصر فرستادیم لنذیقهم تا
بچشانیم ایشانرا عذاب الخزی عذاب رسوای و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم ولعذاب
الآخرة و هر آینه عذاب آن سرا اخزی سخت ترست از روی رسوایی وهم لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند در آن روز
بدفع عذاب از ایشان واما ثمود و اما گروه ثمود فهدیناهم پس ایشانرا دلالت کرده ایم براه راست یا خیر و شر بدیشان نمودیم فاستحبوا
العمی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینایی یعنی جهل و ضلالت و کوری را علی الهدی بر علم و هدایت و ایمان فاخذتهم پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل ع ایشانرا هلاک کرد بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب

کردند

کردند از تکذیب صالح ع و عقر ناقه ونجینا الذین آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنرا که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون و
بودند که پرهیز میکردند از شرک ویوم یحشر و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدای الی النار بسوی
دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون پس باز داشته شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را به
دوزخ رانند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که بیایند بآتش شهد علیهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده
باشند وابصارهم و چشمهای ایشان بآنچه دیده باشد وجلودهم و پوستها یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که تکلم کند
ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فرج ایشان گواهی دهد بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند وقالوا و
گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامهای خود را لم شهدتم چرا گواهی دادید علینا بر ما که برای شما داوری
میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشده ایم بلکه
انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن آورده است همه چیز را که بسخن وهو و
حال آنکه او خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید
شد برای جزا وما کنتم تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم بر شما سمعکم
گوشهای شما ولا ابصارکم و نه دیدهای شما ولا جلودکم و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید که گمان نبردید
که اجزای شما گواهی دهند ولکن ظننتم و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم آنرا که خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از
آنچه می کنید در زاد المسیر آورده که کفار می گفتند هرچه آشکارا می کنیم خدا میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست نعوذ
بالله وذلکم ظنکم و آن ظن شما الذی آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان می بردید بربکم بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند ارداکم
هلاک کرد شمارا در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیانکاران فان یصبروا پس اگر کفار شکیبایی نمایند و اگر جزع کنند ه
فالنار پس آتش دوزخ مثوی لهم قرارگاهیست مر ایشانرا وان یستعتبوا و اگر خشنودی خدای جویند فما هم پس نیستند ایشان
من المعتبین از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی وقیضنا و برانگیخته ایم لهم برای مشرکان قرناء دوستان و هم
نشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کرده ایم فزینوا لهم پس بیاراستند در نظر ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش
ایشانست از زینت دنیوی و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن استادند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی
و وعد و وعید تا آنرا منکر شدند وحق علیهم القول و واجب شد بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فی امم قد خلت با امتان دیگر
که گذشته اند من قبلهم از پیش ایشان من الجن والانس از دیوان و آدمیان که همچنین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را
استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب باشند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده چیزی خواهد او را قرین نیکو و همنشین
صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را برفیق بد و مصاحب بد مبتلا کند تا بر مخالفت حق
تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند انهم بدرستی که کافران کانوا خاسرین هستند

زیان کاران در دو جهان **شعر** زنقد معرفت امروز مفلس ، رسود آخرت فردا تهی دست ، آورده اند که کفار قریش
یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد صلی الله علیه وسلم ببینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت
پیغامبر صم قرآن خواندی جمعی در مقام تعریض آمده و آواز برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست برهم
کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیه نازل شد که **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را
گفتند **لَا تَسْمَعُوا** مشنوید و گوش منهید **لِهَٰذَا الْقُرْآنِ** مر شنیدن قرآنرا که محمد صم میخواند **وَالْغَوْا فِيهِ** و سخنان لغو و حشو در
افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او **لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ** شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او و از خواندن باز ایستید **فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ**
كَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه و آنان اند یا عامه کافرانرا **عَذَابًا شَدِيدًا** عذاب سخت یعنی بسیار و دائم
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداشی **أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا** بدترینی که بودند که از روی جهل و عصبیت **يَعْمَلُونَ**
میکردند **ذَٰلِكَ** آن عقوبت بدتر **جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ** پاداش دشمنان خدای است **النَّارُ** آتش عطف بیان است از جزا **لَهُمْ**
مر کافرانراست **فِيهَا** در آن آتش **دَارُ الْخُلْدِ** سرای جاویدی یعنی مقیم ایشان باشد **جَزَاءً** پاداش داده شوند پاداش
دادنی **بِمَا كَانُوا** بسبب آنچه بودند که هوان **بِآيَاتِنَا** بآیات کلام ما **يَجْحَدُونَ** انکار میکردند **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گویند آنانکه کافر
شدند وقتی که در آتش باشند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **أَرِنَا الَّذَيْنِ** بنما بما آن دو کس را که در دینی **أَضَلَّانَا** گمراه کردند ما را **مِنَ**
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بنمای **نَجْعَلْهُمَا**
تا در آریم ایشانرا **تَحْتَ أَقْدَامِنَا** در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم **لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ** تا گردند از فروتران یعنی در درک
زیرتر شوند یا از همه فرودان فروتر باشند **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا** بدرستی آنانکه گفتند **رَبُّنَا اللَّهُ** پروردگار ما خداست **ثُمَّ اسْتَقَامُوا** پس
بر آن ایستادند صدیق گفت شرک نیاوردند فاروق فرمود که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین تفسیر کرد
که علمهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی ع فرمود که فرایض ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات
و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند که از دنیای فانی اعراض کردند و برای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که
ربنا الله عبارة از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارة بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوی توحید معرفت آنکه
او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست **شعر** نه جهت میگنجد اینجا نه صفت
نه تفکر نه بیان نه معرفت ، آتشی از شرح وحدت بر فروخت ، غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت **تَتَنَزَّلُ** فرود آیند **عَلَيْهِمُ**
الْمَلَائِكَةُ بریشان یعنی بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا آنکه ایشانرا گویند **أَلَّا تَخَافُوا**
وَلَا تَحْزَنُوا مترسید و اندوهگین مباشید از امر اخروی که بر شما آسان خواهد گشت و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و ولد
که حق سبحانه کار ایشان بخیر خواهد ساخت **وَأَبْشِرُوا** و شاد شوید **بِالْجَنَّةِ الَّتِي** بآن بهشتی که در دنیا **كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** بودید که
وعده داده میشدید بزبان حضرت پیغامبر صم **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ** ما دوستان شما بودیم **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا شما را

از

از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم **وَفِي الْآخِرَةِ** و دوستان شماییم در آن
سرای بتعظیم و تکریم و در خواست **وَلَكُمْ** و مر شماراست **فِيهَا** در آخرت **مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ** آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از
لذایذ یا از کرامات **وَلَكُمْ فِيهَا** و شماراست در آخرت **مَا تَدَّعُونَ** آنچه در خواهید **نُزُلًا** روزی مهیا شده **مِنْ غَفُورٍ** از خدای آمرزنده
رَحِيمٍ مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه متمنای اهل استقامتست نسبت بآنچه عطا خواهند داد ایشانرا
ما حضریست نسبت بموایدی کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامتست چه در روش طریقت
درجه اذان عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق فرموده که استقامت نگاه داشتن همت از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در
خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل نگذارد **شعر** امروز مراد در دل اخر یاد نمی گنجد ، کاندر حرم سلطان اغیار
نمی گنجد **وَمَنْ أَحْسَنُ** و کیست نیکوتر **قَوْلًا** از جهت سخن **مِمَّنْ دَعَا** از آنکسی که بخواند خلق را **إِلَى اللَّهِ** به پرستش خدای **وَعَمِلَ صَالِحًا**
و بکند کار شایسته **وَقَالَ** و گوید **إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ** بدرستی که من از گردن نهادگانم مر حکم خدایرا آیه در شان حضرت پیغامبر است صم
که خلق را بخدای دعوت کند امام ابو اللیث فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند
بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد
از مکاره و گفته اند همه ایمه و مشایخ درین آیه داخل اند و عایشه گفته که می بینم این آیه را مگر در شان مؤذنان صاحب عین المعانی
آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندامی کند و بنماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی
آیه نازل شد و بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامت دو رکعت نماز گذارند **وَلَا تَسْتَوِي**
الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات و دیگری
سبب هبوط درکات و گفته اند حسنه دفعت است و سیئه عنف یا مراد علم و جهلست و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی
مذکور شده که حسنه دوستی آل حضرت رسولست و سیئه دشمنی ایشان نعوذ بالله **ادْفَعْ** دفع کن سیئه را **بِالَّتِي** بآنچیزی که
فی نفس الامر **هِيَ أَحْسَنُ** آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو و تغافل درگذر **فَإِذَا**
الَّذِي پس چون چنین کنی آنکس که باشد **بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ** میان تو و او دشمنی هر آینه دوست گردد **كَأَنَّهُ** گویا او **وَلِيٌّ حَمِيمٌ**
دوست کارساز بوده و خویش مهربان در احقاف از امام اعظم نقل است که چون بمن میرسانند که کسی مرا بد میگوید من در
شان او سخن نیکو تر میگویم تا وقتی که می یابم که او نیکوی من میگوید **وَمَا يُلَقَّاهَا** و ندهند این خصلت که مقابله بدیست به نیکی
إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند **وَمَا يُلَقَّاهَا** و عطا نکنند این صفت و عادت
إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنها که بهره مندی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه
و گویند حظ عظیم بهشتست **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ** و اگر برسد بتو **مِنَ الشَّيْطَانِ** از دیو **نَزْغٌ** وسوسه و تباهی یعنی اگر وسوسه شیطان
خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** پس پناه جوی بخدای از شر او **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ السَّمِيعُ**

اوست شنوا مر استعاذه ترا العليم دانا به نيت تو ومن آياته وازنشانهاى قدرت تعالى الليل والنهار شبست وروز كه
متعاقب يكديكرند روز بجهت آرايش وشب از براى آسايش والشمس والقمر وديكر آفتاب وماه تاب كه بر سير مقدر واندازه
مقرر ميروند وميآيند لا تسجدوا سجده مكنيد للشمس ولا للقمر مر آفتاب را ونه ماه را كه ايشان مخلوقند مانند شما واسجدوا لله
الذى خلقهن وسجده آريد آن خداى را كه بيافريد شب وروز ومهر وماه را ان كنتم اياه تعبدون اكر هستيد شما از روى يكانكى كه مر او را
پرستيد چه سجود اخص عبادتست وآن خالق را بايد نه مخلوق را امام شافعى درين محل سجده ميكند تا سجده مقترن امر باشد واين
روايت مرويست از عبدالله مسعود رض فان استكبروا پس اكر سركشى كنند از سجده كردن خدا را چه زيان فالذين عند ربك
پس آنانكه نزديك پروردكار تواند از فرشتكان يسبحون له نماز ميكنند براى او يا تسبيح ميكويند مر او را وميستايند بالليل والنهار
بشب وروز يعنى پيوسته بطاعت ما مشغول اند وهم لا يسأمون وايشان ملول نميشوند از كثرت عبادت وبسيارى ستايش و
پرستش امام اعظم اينجا سجده ميكند چه سخن سجده تمام شد واين روايت عبدالله عباس وابن عمر است واين سجده يازدهم است
باتفاق علما از سجدات قرآنى وحضرت شيخ قدس سره در فتوحات اين را سجده اجتهاد كفته وفرموده كه اكر در خاتمه آيت اول سجده
كنند سجده ايشان شرط باشد چه مقارنست بقول ان كنتم اياه تعبدون واكر بعد از آيه دوم بسجده روند سجده نشاط و
محبت بود چه مقرونست بدين كلمات كه وهم لا يسأمون ومن آياته وازنشانهاى قدرت او انك ترى الارض آنست كه توبينى
يعنى زمين را خاشعة فرسوده وخشك شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستيم عليها الماء بدان زمين آب باران اهتزت
بجنبش درآيد بجهت رستن كياه ازو وربت ورويد وافزون كردد بكياه ان الذى احياها بدرستى آنكه زمين مرده را زنده كند
لمحيى الموتى هرآينه زنده كننده مردكانست انه على كل شىء بدرستى كه او بر همه چيزها از احيا واماتت قدير تواناست وقدرت او
نسبت بهمه مقدورات يكسانست ان الذين بدرستى آنانكه يلحدون ميل ميكنند واز نهج استقامت منحرف ميشوند فى آياتنا
در آيتهاى كتاب ما يعنى در و طعن ميكنند يا تاويل باطل ميكنند واز طريق ثواب باز ميكردانند لا يخفون علينا پوشيده نمى
شوند بر ما يعنى همه را ميدانيم وجزاى طعن والحاد بديشان ميرسانيم افمن يلقى فى النار آيا كسى كه انداخته شود در آتش باتفاق
مفسران مراد ابوجهل است يعنى او كه قابل سوختن باشد خير بهتر است ام من يأتى يا كسى كه بيايد آمنا ايمن از دوزخ يوم
القيمة روز رستخيز كه آن حضرت پيغامبر است صلى الله عليه وسلم يا حضرت امير يا حمزه يا عمر يا عثمان يا عمار اعملوا امر بتهديد است
كفار را مى كويد بكنيد ما شئتم هرچه ميخواهيد انه بدرستى كه خداى بما تعملون بآنچه شما ميكنيد بصير بيناست وبدان جزا خواهد
داد شعر حيله مكر رها كن كه خدا ميداند ❁ نقد مغشوش ميار كه معامل بيناست ان الذين كفروا وتحقيق آنانكه كافر
شدند بالذكر بقرآن كه بهترين يادكردنيست لما جاءهم آن هنكام كه آمد بديشان ايشان معاندان وستيزندكانند وانه وبدرستى
كه قرآن لكتاب عزيز هرآينه كتابيست ارجمند وكرامى نزد خداى يا بى نظير يا عديم النظير امام قشيرى فرموده كه قرآن عزيز است
زيرا كه كلام رب عزيز است كه ملك عزيز برسول آورده براى امت عزيز يا آنكه نامه دوستست بنزديك دوست ونامه دوست نزد دوستان

عزيز باشد شعر زنام ونامه تو يافتيم عز وكرامت ❁ هزار جان كرامى فداى نامه ونامت لا يأتيه الباطل نيايد آن كتاب را
هيچ باطل من بين يديه از پيش وى ولا من خلفه ونه از پس وى يعنى از هيچ وجه وجهت باطل نيست وباطل بروى متطرق نشود يا زياده
ونقصان بدو راه نيابد يا در اخبار او آينده وكذشته دروغى يافت نشود تنزيل اوفرستاده شده ايست من حكيم از خداوند
دانا حميد ستوده ما يقال لك نمى كويند ترا اى محمد كفار قوم تو الا ما قد قيل مكر آنچه كفته شده است يعنى كافران كفته اند للرسل
من قبلك مر فرستادكانرا پيش از تو حضرت عزت عز شانه تسلى ميدهد حبيب خود را كه از سخنان كفار ماند وغمناك مباش كه پيش
ازين هيچ پيغمبرى كه بوده منكران قوم با او همين كفته اند كه با تو مى كويند ان ربك بدرستى كه آفريدكار تو لذو مغفرة هر
آينه خداوند آمرزشست مر انبيا ومتابعان ايشانرا وذو عقاب اليم وخداوند عقوبت دردناك مر مشركانرا آورده اند كه كفار
قريش كفته اند كه قرآن چرا بلغت عجم فرو نيامد يا چرا بعضى عربى بوده وبعضى عجمى تا هر دو قوم ازو بهره برند آيت آمد كه ولو جعلناه
واكر ميفرستاديم اين كتابرا قرآنا اعجميا قرآن بغير لغت عرب لقالوا هرآينه ميكفتند كافران عرب لولا فصلت چرا پيدا وهويدا
نكردند آياته آيتهاى كتابرا بزبانى كه ما فهم كنيم ءاعجمى آيا كلام عجمى وعربى ومخاطب عربى قل هو بكو اين كتاب للذين آمنوا مر
مر آنانرا كه كرويده اند هدى راه نماينده است بحق وشفاء وشفا بخشنده از امراض شك وشبهه والذين لا يؤمنون وآنانكه نمى
كروند بدان فى آذانهم وقر در كوشهاى ايشان كرانيست يعنى تصامم ميكنند وبكوش هوش نمى شنوند وهو واين كتاب عليهم عمى
بريشان پوشيدكيست تا جلوه جمال كمال او را نمى بينند اولئك آن كروه كه از شنيدن قرآن وحقيقت آن كور وكرند ينادون ندا
كرده ميشوند من مكان بعيد از جاى دور يعنى مثل ايشان چون كسيست كه او را از مسافت دور ندا ميكنند خواندن را ميشنود ونه
آواز شنود پس او را از آن نداء چه نفع رسد شعر نادى اقبال مى كويد كه اى غافلان ❁ ما بسى نزديك شما بس دور دور
ولقد آتينا وبدرستى كه ما داديم موسى الكتاب موسى را توريه فاختلف فيه پس اختلاف كردند در آن همچنانكه در قرآن يعنى بعضى
باور داشتند وجمعى تكذيب كردند ولولا كلمة سبقت واكر نه كلمه بودى كه پيشى كرفته است من ربك از پروردكار تو يعنى وعده قيامت
وفصل خصومت در عرصه محشر يا تاخير عذاب مكذبان لقضى هرآينه حكم كرده شدى بينهم ميان اهل تكذيب ومستاصل شدندى
وانهم وبدرستى كه يهود يا مشركان عرب لفى شك در كمانند منه از توريه يا از قرآن مريب كمانى با اضطراب آورنده من عمل صالحا
هركه بكند كار ستوده فلنفسه پس از براى نفس اوست يعنى منفعتش راجع بدوست ومن اساء وهركه بكند عمل بد فعليها بر
نفس اوست يعنى ضرر آن بدو باز ميكردد وما ربك بظلام ونيست آفريدكار تو ستم كننده للعبيد مر بندكانرا كه فرا خور عمل
مكافات نفرمايد الجزو الخامس والعشرون من اجزاء الثلثون اليه يرد بسوى خدا باز كردانيده شود علم الساعة دانستن
قيامت يعنى چون ازو سوال كنند علم آنرا حواله بحضرت وى بايد كرد كه كسى جز او نداند وما تخرج وبيرون نيايد من ثمرة هيچ ميوه
من اكمامها از غلافهاى خود وما تحمل وبار نكيرد من انثى هيچ ماده از انسان وساير حيوانات ولا تضع ونهند بار خود را
الا بعلمه مكر بدانش خداى يعنى چنانچه قيامت را او داند علم ثمار ونتاج نيز خاصه اوست ويوم يناديهم وروزى كه بخواند خداى

شرکا را و از روی توبیخ کوید أَیْنَ شُرَكَاءِ کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ کویند خدایا شنوانیدیم ترا و کفتیم مَا مِنَّا
نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ کواهی دهنده بر شرکا ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ و کم شدند عَنْهُمْ از مشرکان مَا كَانُوا
يَدْعُونَ آنچه بودند که پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا پرستیدندی در آن روز نه بینند با ایشان بلکه
راه نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزگاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول
نشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی چون
تنگدلی و تنگدستی و بیماری فَيَئُوسٌ پس نومیدست از راحت قَنُوطٌ امید بریده از رحمت و قنوط صفت کافرانست و کفرها
وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایش از نزدیک ما چون تن درستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس
سختی که بدو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر آینه کوید هَذَا لِي این خیر و عافیت برای منست و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال
نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و کمان نمی برم قیامت را قَائِمَةً برخواسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعثست وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر
باز کردانند مرا إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قایم شود مرا برانگیزانند إِنَّ لِي
بدرستی که مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَى آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من نعمت و کرامت را ثابتست خواه در دنیا و
خواه در عقبی زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب ع نقل می کند
که کافر راد و تمنای عجیبست یکی در دنیا و یکی در آخرت اول انکه میکوید که در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود دوم انکه در آخرت کوید یا
لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام ازین معنوم وجود نخواهد کرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنانرا که بکرویده اند بِمَا عَمِلُوا با آنچه
کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار بتعقیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت و
بزرگ و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده اند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت بکشاییم عَلَى
الْإِنْسَانِ بر کافر أَعْرَضَ روی بکرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود بخود از جانب حق یا خود را بر یک طرف کشد از سپاس داری
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت وسعت بزرگی
و کثرت آن قُلْ بکوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که نی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ و شما
کافر شدید ایدیان بی تامل از شما کراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد دید و ضع موصول بجای صله شرح حال
و تعلیل بزید ظلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث مذکورست که ابو جهل لعین مر حضرت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم کفت آیتی
بما بنما و آنحضرت ما را بدیدیم کرد ابو جهل کفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این را
دیده اید یا نه اکر اهل آفاق شاهد کرده اند آیت امدیت و اکر نه سحر محمدی بس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از رؤیت آن خبر
دادند ابو جهل کفت هذا سحر مستمر این جادوئیست بهمه آفاق رسیده حضرت عزت شانه آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که
بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمرست فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ

در آیت مِنْ أَضَلُّ کفت کراه تر میرهی از انکس که او در شقاق بعید در خلاف باشد و دور باز خدای یعنی که ما

و در نفسهای ایشان یعنی مکه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ انکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا
بسنده نیست پروردکار تو أَنَّهُ انکه او عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ کواهست یعنی اکر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت
آنیکار جل جلاله کواه تو کفایت بعضی برانند که دلایل آفاقی اخبار آن حضرت بود از حوادث آینده و وقایع کاینه چون فتح روم و
یمن و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شد از قحط و خوف و قتل و مقهوریت در معالم آورده که وقایع ام ماضیه است که
ایشانرا خبر داده اند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلامست بوقت ظهور مهدی و انفسی
بوقت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود از فتح مکه و وفور ورود اعراب و جمعی غیر یا عاید باد میان دارند یعنی نمائیم مردمانرا دلایل
آفاقی که هدم بنیانست و آیات انفسی که هلاک ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال امزجه یا
آفاقی عجایب مصنوعاتست و از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع
که در انفس انسان مودعست و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هرچه از دلایل قدرت در عالم کبیرست نمودار
آن در عالم صغیرست عربیه و تزعم انک جرم صغیر • و فیک انطوی العالم الاکبر • جمیع آنچه در عالمست مفصلا
در نشاه انسانست مجملا پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل و از روی مرتبه انسان عالم کبیرست
و عالم انسان صغیر شعر ای انکه ترا است ملک اسکندر و جم • از حرص مباش در پی نیم درم • عالم همه در تست
و لیکن از جهل • پنداشته تو خویش را در عالم • و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت
بعون ملک قادر در تفسیر جواهر کذارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ بدانید که کافران در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء
پروردکار خود به بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا
داند و هرچه خواهد که بملک خود بکند تواند شعر علم بی جهل و قدرتی بی عجز • خواص مر حضرت الهی راست • آنچه باید
انفس و آفاق • کند از حکم پادشاهی راست سورة الشوری مکیة ثلاث و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق حروف مقطعه اشارتست بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رض نقل می کند که حضرت مرتضی علی ع
فتنها را می شناخت از حم عسق که حا حرقاست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیث مرفوع است که بعد
از نزول این حروف اثر اندوه از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود
که مرا خبر دادند و بچیزهای که بامت من نازل خواهد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی ع و تولی
آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارتست بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار
آورده که این حروف ایمائیست بآن عطا که حق تعالی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ارزانی داشته حا حوض مورود است
یعنی حوض کوثر که تشنه لبانرا از آن سیراب کرداند و میم ملک ممدود او که از شرق تا مغرب بتصرف امت او در آید و عین عز
موجه او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه اوبوده و سین سناء مشهود او که مرتبه او هیچ کس بر نعت رتبت رسیده و قاف مقام محمود او

آفاقی

دوش معراج که درجهٔ او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری است شعر مقام تو محمود و نامت محمد بدینسان
مقامی و نامی که دارد کذلک مثل آنچه درین سورت است از معانی یوحی الیک وحی میکند بتو پیوسته والی الذین من قبلک
و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچ کس از انزال وحی او را باز نتواند داشت
الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بروی له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وما
فی الارض و آنچه در زمین است از کوائن سفلیات وهو العلی و اوست برتر که رفعت شان او راست العظیم بزرگ که
عظمت و سلطانی مر او راست تکاد السموات والارض نزدیک شد آسمانها که از عظمت او ینفطرن بشکافند من فوقهن از
زبر یکدیگر یعنی تحت آسمانی بلند تر بشکافد پس از آن یک یک منشق گردند در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلاله
اعظم و اتمست چه بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملایکه پس ابتداء انفطار از آنجا دلیل بر هیبت و آثار عظمت
حضرت پروردگار والملائکة یسبحون و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه می کنند ذات حق را به تنزیه مقترن بحمد
ربهم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم می گویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا ویستغفرون و آمرزش می
طلبند از خدای لمن فی الارض برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست
آمرزندهٔ گناهان بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و از میان غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار
گنه کاران وهوده [?] والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی مشرکان و انداد که بپرستش
ایشانرا پرستش می کنند الله حفیظ خدای نگاه بان است علیهم بر اقوال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وما انت
علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت و تبلیغ احکام شریعت
وکذلک و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغامبر بزبان قوم او اوحینا الیک وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب که قوم تواند لتنذر
تا بیم کنی بیان ام القری اهل مادر شهرها را که مکه است ومن حولها و هر که گرد اگرد او باشد یعنی جمیع اهالی بلاد را و مقرر است که
تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وتنذر و بیم کنی مردمانرا یوم الجمع روز
جمع یعنی روز قیامت لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا
جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال را با عمال یا هر کسی را با مثل آن بعد از اجتماع دیگر بار ایشانرا متفرق سازند فریق فی
الجنة گروهی را در بهشت برند که مؤمنان و موحدان اند وفریق فی السعیر و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلهم هر آینه گردانیدی همه خلایق را امة واحدة گروه یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت
ولکن یدخل ولیکن در می آرد من یشاء هر کرا می خواهد براه نمودن و توفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود والظالمون
و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که
متولی کار ایشان گردد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه بلکه فرا گرفته اند کافران بجز خدای اولیاء

دوستان

دوستان مانند اصنام لاف دوستی ایشان می زنند فالله پس خدای بحق هو الولی اوست دوستی که دوستانرا دست
گیری کند وهو یحیی الموتی و او زنده گرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان وهو و خدای علی کل شیء بر همه چیزی
قدیر تواناست و اصنام ایشانرا توانائی نیست شعر اوست قادر بحکم کن فیکون ٭ غیر او جمله عاجزند و زبون
عجز را سوی قدرتش ره نیست ٭ عقل ازین کارخانه آگه نیست وما اختلفتم و آنچه اختلاف می کنید ای مؤمنان فیه در آن چیز
با کافران من شیء از هر چیزی از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم او مفوض است الی الله بخدا و او حکم خواهد کرد در میان در روز
قیامت ذلکم آنکسی که حکم بحق صفت اوست الله خدای بحق است ربی پروردگار و آفریدگار من علیه برو نه بر غیر او توکلت
توکل کرده ام در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نموده والیه انیب و بسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقه
نیست با خروج و مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من
انفسکم از جنس شما ازواجا زنان ومن الانعام ازواجا و خلق کرد از چهارپایان صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند
شما را فیه در تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لیس کمثله نیست مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید
می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانکه مثلک لا یفعل کذا درین آیه نشاید مثل
را بحقیقت گذاشتن چه مؤدی باشد به تناقض که اثبات مثل و نفی آنست شعر ذات ترا صورت و پیوند نه ٭
تو بکسی کس بتو مانند نه ٭ جل المهیمن ان تدری حقیقته ٭ من لا له المثل لا تضرب له المثلا وهو السمیع و اوست
شنوای جمیع مسموعات البصیر بیناست بهمه مبصرات له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمینها
یعنی مفاتیح رزق چه خزینهٔ آسمان مطر است و گنجینهٔ زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر
که میخواهد بمقتضای ارادت ویقدر و تنگ می سازد بر هر که می خواهد بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق
استحقاق قبض و بسط علیم داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و بر گزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت
و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به بدان چیز نوحا نوح بن لمک را علیه والذی اوحینا و آنچه که وحی کردیم الیک
بتو یعنی اصل مشترکی از دین که میان نوح و تو بوده وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی وعیسی این پیغامبرانرا
و همه را امر کردیم از اصول دین ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق بآن واجبست
و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در
فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کبر بزرگ است و گران و دشوار علی المشرکین بر مشرک
اندکان ما تدعوهم آنچه تو میخوانی ایشانرا الیه بسوی آن از توحید و نفی شرکاء الله یجتبی خدای می کشد و جمع می کند الیه
بسوی خود آنچه تو می خوانی یا بدین درست و راه راست من یشاء هر کرا می خواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا که اراده کند ویهدی و راه می نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب هر کرا باز

کرده بحق و روی آرد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند واو را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید نخستاد
طالبی از جهد بکند رو بدو آرد کز آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وما تفرقوا وپراکنده نشوند امم گذشته چون عاد و
ثمود واصحاب ایکه وجز آن که نگشتند از دین الا مکر من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد دانش ایشان را از اخبار پیغامبران
یا از دین برنگشتند یهود ونصاری مکر بعد از آنکه دانستند پیغامبر را از آیات توریة وانجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال
محض است بغیا واین برگشتن از روی جباری وستمکاری بود که واقع است بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و
ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغامبر ص داشتند ولولا کلمة سبقت واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از
پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمان نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لقضی بینهم هر آینه حکم
کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل وخلاص محق وان الذین وبدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی
قرآن من بعدهم از پس امتان گذشته مراد کافران زمان حضرت اند که قرآن بدیشان دادند وایشان لفی شک هر آینه
در شک اند منه مریب از دین یا از قرآن یا از پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم شکی در تهمت افکننده فلذلک پس برای این تفرق
که از ایشان واقع شد فادع بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم ومستقیم باش بر دعوت کما امرت همچنانکه
فرموده شدهٔ بدان در تبیان آورده که ولید بن مغیره بآن حضرت گفت که از دین ودعوی داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود
بتو دهم وشیبه بن ربیعه وعده کرده که اگر بدین پدران باز آیی دختر خود در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوت خود مقیم
و در دین خود مستقیم باش ولا تتبع وپیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطلهٔ ایشان را وقل آمنت وبگو گرویده ام بما انزل الله
بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر من وبر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دادم وحق سبحانه در
همه کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت وفرموده شده ام لاعدل بینکم بآنکه عدل کنم وسویت نگاه دارم میان شما یعنی
اشراف وارذال را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع وحکومات میل نکنم الله ربنا وربکم وخدای آفریدگار ما وشماست لنا اعمالنا مار است
جزای کردارهای ما ولکم وشمار است اعمالکم پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم میان ما وشما
حق ظاهر شد واحتجاج را مجال نماند واگر کسی خلاف می کند از روی عناد وستمکاری خواهد بود الله یجمع خدای جمع کند بیننا
میان ما بقیامت والیه المصیر وبسوی اوست بازگشتی همه نزد بعض علما احتجاج منسوخ است والذین یحاجون وآنانکه از کفار
خصومت کنند وجدال ورزند فی الله در دین خدای عز وجل من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له مر قول خدا را یعنی
در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدا را اجابت نموده اند در توریة وبمصطفی ص ایمان آورده اند
یا آنکه مجادله می کنند پس از آنکه خدای اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کنندهٔ بر صدق او حجتهم داحضة
حجت ایشان باطل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان بعد از ظهور آیات ابراد حجج خصمان عناد محض است وعلیهم
غضب وبر ایشان است خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم ومر ایشان راست بر کفر ایشان عذاب شدید عذاب سخت

که آن عذاب واقع است بر ایشان در دوزخ الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آنکس است که فرو فرستاد کتب را از آسمان
بالحق براستی ودرستی والمیزان ومنزل کرد ایندترا از راکه موزونات را بآن بسنجند تا در بایع خرنده وفروشنده ستم نرود
محققان گفته اند که مراد از میزان عدلست در معاملات واز عدل وراستی بمیزان کنایت کرد که آلت عدالتست وانزال عدل
عبارت باشد از فرمودن بدان ودر عین المعانی آورده که مراد از میزان حضرت بهترین کاینات محمد است صلی الله علیه وسلم که قانون
عدل بدو بتمهید می یابد وانزال وارسال اوست وما یدریک وچه چیز دانا کرد ترا وچه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت
قریب نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیکست یستعجل
شتاب می کنند بها بساعت یعنی بآمدن الذین آنانکه لا یؤمنون بها نمی گروند بدان یعنی استعجال از روی استهزاء وتکذیب
است یا میخواستند که پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید وقیامت نیاید وایشان را بر وی حجت بود والذین
آمنوا وآنانکه گرویده اند بخدای ورسول او مشفقون منها ترسانند از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند وی محاسبه و
مجازات بر چه وجه بود ویعلمون ومیدانند انها الحق آنکه آمدن ساعت حق است وراست الا ان الذین بدانید که بتحقیق
آنانکه یمارون خصومت وجدال می نمایند فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف
خدای داناست یا نیکوکار بعباده بندگان خود را در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری فرموده که از
لطف اوست که بیشتر از کفایت بدهد وکمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده وکدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بنجوه اضافه فرموده
سیم باریک دان ودوربین خفیات امور را داند واسرار صدور بر وی پوشیده نماند چهارم پوشیده کار که کسی سر قضا وقدر او را ره
نبرد ودر کار او چه وچون دخل ندارد شعر کسی چون وچرا دم نمی تواند زد که نقش کار حوادث ورای چون وچراست
چرا که چرا دست بستهٔ قدرست زچون ملاف که چون تیر پای مال قضاست در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض
امور را بعلم داند وجرایم مجرمان را بحلم در گذراند در ترجمهٔ رشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح
بود وحکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار آورده که معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بتقدیرت خود
راه داد وشکر بتقدیر بنده خاست درین آیه نکات بسیار وفواید بی شمارست وحواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالعهٔ جواهر میرود
یرزق روزی میدهد بلطف خود من یشاء هر کرا می خواهد که روزی دهد وهو القوی واوست توانا در لطف ومرحمت العزیز غالب
در حکم وارادت من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشته خیر آن سرای یا پاداش آن نزد له بیفزاییم او را
فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آخرة از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه می افزاید تا یکی از آن
بسیار می شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون میگردد تا حدی که یکذره برابر کوه احد می شود ومن کان یرید وهر که باشد
که خواهد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیا وسعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم از دنیا آنچه قسمت او کرده ایم نصیب او باشد
وما له ونیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من نصیب هیچ بهره مراد کافران اند که همین دنیا خواهند وبس یا منافقان در غزوها

با مؤمنان اتفاق نمودندی وغرض ایشان غنیمت بودی وبس پس درین آیة وعده که هر که دین خواهد آنچه تقدیر کرده باشم
بوی دهم واز نعمت آخرة بی بهره ماند وهر که آخرة خواهد نصیب خود از دنیی ببرد ودر عقبی زیاده از زیاده فیض یابد
دنیا طلبی بهره دنیاوات دهند ⁘ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ⁘ بخنافست که کافران تصور کرده اند **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ** آیا
ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند **شَرَعُوا لَهُمْ** نهاده اند برای ایشان یعنی پیدا
در دل ایشان **مِنَ الدِّينِ** از کیش جاهلیت **مَا لَمْ يَأْذَنْ** آنچه دستوری نداده است و نفرموده **بِهِ اللَّهُ** بآن خدای هیچ کس را
مانند شرک وانکار بعث وعمل برای دنیی وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن **وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ** واگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق
تا خیر مکافات ایشان **لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ** هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر ومؤمن یا میان مشرکان وشرکا وهر یک جزا بیافته
بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامتست **وَإِنَّ الظَّالِمِينَ** وبدرستی که ستمکاران یعنی کافران **لَهُمْ** مر ایشانراست
دران روز **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذاب دردناک که دایم وبی انقطاع بود **تَرَى الظَّالِمِينَ** یعنی مشرکانرا در قیامت **مُشْفِقِينَ** ترسان
وهراسان **مِمَّا كَسَبُوا** از جزای آنچه ایشان کرده باشند **وَهُوَ** ووبال اعمال ایشان **وَاقِعٌ بِهِمْ** رسنده است با ایشان
وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وعملهای ستوده کرده اند **فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ** در مرغزارهای بهشتها اند
یعنی خوشترین بقعها **لَهُمْ** مر ایشانراست در بهشت **مَا يَشَاءُونَ** آنچه خواهند وآرزو برند آماده ومقرر شده **عِنْدَ رَبِّهِمْ**
نزدیک پروردگار ایشان **ذَلِكَ** آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان **هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بدان
بربندگان تفضل فرموده ودر جنب آن نعیم باقی دنیی فانی بغایت حقیر وفرومایه است **ذَلِكَ** آن ثواب جز **الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ**
آنست که مژده میدهد خدای بدان **عِبَادَهُ** بندگان خودرا **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وکارهای
شایسته کرده وتقدیم خبر بدین کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنانست واگه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت
اجتهاد نمایند وبر وظایف عبادت بیفزایند **شعر** کار نیکو کن اگر مزد نیکو مطلبی ⁘ کر جزا هر چه نیکوتر بنیکوکار دهند
کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش ⁘ مزد مزدور باندازه کردار دهند ⁘ امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی
از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ در یافته اید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر عملی که مباشر آنست از دعوت وابلاغ مزدی
میخواهد یا نی آیة آمد که **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ** بگو نمیخواهم شما را **عَلَيْهِ** بر سانیدن پیغام **أَجْرًا** مزدی وهیچ پیغامبری نیز از امت
برای دعوت مزدی نخواسته ودر تبیان از ابن عباس رضه نقل میکند که چون حضرت رسالت صم بمدینه آمد کار انصار بجدمت
سیدا خیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی ودر راه دین رهبر مایی ومی بینیم که اخراجات تو بسیارست ومداخل کم اگر فرمایی قدری
از اموال خود بطیب نفس وانشراح صدر جمع کرده بیاییم وبخدام عتبه علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند وخاطر عاطر از آن ممر
فراغتی دست دهد این آیة نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم **إِلَّا الْمَوَدَّةَ** ولیکن دوستی میطلبم **فِي الْقُرْبَى**
در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که من با ایشان دارم وچون بصله رحم افتخار میکنند ومرا هیچ طمعی

از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان وبا من دشمنی نورزند واین معنی به
نسبت قول قتاده بس روا واضح است وگفته اند مراد مودة ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن
خویشان مرا دوست دارند واز ابن عباس رضه منقولست که صحابه بعد از نزول این آیة گفتند یا رسول الله خویشان شما که
مودت ایشان باید کدام فرمود که علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم اجمعین ودر تفسیر ثعلبی آورده که خویشان
حضرت رسول بنو هاشم اند وبنو المطلب که خمس بریشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد از قربی تقرب بخدای یعنی دوست
دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه **وَمَنْ يَقْتَرِفْ** وهر که کسب کند **حَسَنَةً** نیکی را یعنی طاعتی ودر عین المعانی آورده که حسنه
اینجا محبت آل رسولست که هر که آن باشد **نَزِدْ لَهُ** زیاده کنیم ما مر اورا **فِيهَا** در آن حسنه یعنی برای آن حسنه **حُسْنًا**
نیکوی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناه کارانرا **شَكُورٌ** پذیرنده
طاعت فرمان برداران **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى** بلکه میگویند کافران که بر می بافد وبر می بندد **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدای دروغی بدعوت نبوت
یا بنزول قرآن **فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ** پس اگر خواهد خدای **يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ** مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وقرآن بر تو فراموش کرداند
یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبایی تا از ایذا وجفای ایشان متضرر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل میکند
که مهر شوق ازلی ومحبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات نکنی بغیر واز اجابت وابای خلق فارغ کردی **وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ** ومحو می
کند خدای کجی وناراستی را **وَيُحِقُّ الْحَقَّ** واشکارا میکرداند حق را **بِكَلِمَاتِهِ** بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ کس
دفع آن نتواند کرد **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو ومظنه افترای ایشان
بتو بر وی مخفی نیست ودر عین المعانی از ابن عباس رض روایت کرده که بعد از نزول این آیة قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر گروهی
خطور کرده بود که پیغامبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی زمام ایشان بیم وبر ما حکم کنند جبرئیل آن حضرترا
خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیة وحضرة با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گویی وما ازین اندیشه
توبه کردیم این آیة نازل شد **وَهُوَ الَّذِي** واوست آنکسی که بمحض کرم **يَقْبَلُ التَّوْبَةَ** قبول میکند توبه را **عَنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود یعنی
بدو چون باز کردند واز گناه ندامت ورزند باز گشت را در پذیرد **وَيَعْفُو** وفرو گذارد **عَنِ السَّيِّئَاتِ** از بدیهای ایشان یعنی بعد از
توبه جرمهارا از ایشان در گذراند **وَيَعْلَمُ** ومیداند **مَا تَفْعَلُونَ** آنچه کنند از نیکی وبدی وحفص بتا میخواند یعنی خدای می کند
داند آنچه شما میکنید از گناه وتوبه **وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ** واجابت کند خدای در خواست آنانکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وکرده اند
عملهای پسندیده **وَيَزِيدُهُمْ** وزیاده کرداند مسئول ایشانرا **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرأت خواستن آن
نداشته باشند از رؤیة کلیم وسلام **وَالْكَافِرُونَ** وناگرویدگان **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ** مر ایشانراست عذابی سخت که ذل حجاب ودوام
عقاب است وهیچ عقاب بدتر از ذلت حجاب نیست **شعر** ذهی بند ورنج تو مطلق دم نتابد روی ⁘ چرا که بندگی در حجاب
حرمانش ⁘ اصحاب صفه رض که بفقر وفاقه می گذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم ومال خود

بفلان وفلان چیز صرف کنیم آیة آمد که ولو بسط الله الرزق واگر بکشادی خدای روزی را لعباده برای بندکان خود وبر ایشان
فراخ کردانیدی لبغوا هرآینه ستم کردندی فی الارض در زمین وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و
فساد کردندی واین در غایتست چه ذو النورین وعبد الرحمن بن عوف مال دارترین مردم بودند وهرکز از ایشان اثر بغیی وطغیان
ظاهر نشد وکفته اند مال دنیا بمثال بارانست که بر تمام زمین بارد واز هر قطعه از ان کیاهی دیگر روید شعر باران که در لطافت
طبعش خلاف نیست ٭ در باغ سبزه روید ودر شوره زار خس ٭ وچون اغلب طباع خلق بجانب هوا وهوس مایلست وپرورش
صفات سبعی وبهیمی بر ایشان غالب ومال دینی ودین ابواب قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی
اکثر باغی وطاغی می شدند اما بحکمت خود قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن ینزل ولیکن فرو می فرستد روزی را بقدر بتقدیر ازلی
ما یشاء آنچه می خواهد برای آنکه می خواهد انه بعباده بدرستی که او به بندکان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر
بیناست یعنی می بیند ومیداند که هرکس را چه باید وچند باید وکی باید وهو الذی ینزل الغیث واوست آنکس که فرو می فرستد
باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وینشر رحمته وپراکنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرداند
در کوه وبیابان وهو الولی واوست دوست مؤمنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الحمید
ستوده بهمه زبان ستاینده سپاس داران ومن آیاته واز دلایل قدرت ونشانهای فطرت او خلق السموات والارض آفریدن
آسمانها وزمینهاست وما بث وآفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمانها وزمینها من دابة از جنبندکان یعنی زندکان
چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وهو واو یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اذا یشاء قدیر
هرکاه خواهد تواناست ومتمکن از ان وغیر عاجز در ان وما اصابکم وهرچه بشما میرسد ای مؤمنان من مصیبة از مصیبت
وآفت بمال یا تن یا اهل وعیال فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرد دستهای شما یعنی بشامت معاصی است وهرچند
بقضای منست اما عقوبت کناهان شماست ویعفوا وعفو میکند ودر میکذرد عن کثیر از بسیاری کناهان واکر چه کناهی
را زیان رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که حضرت مرتضی علی ع فرموده که امید
وارترین آیتی که خدای بر حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی کناه مصیبت می
رسانم واز بسیاری عفو میکنم وآن حضرت از آن کریم ترست که کناهی که یکبار عفو کرد بدنیا دیکر باره عقوبت کند بدان در عقبی
وما انتم ونیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندکان خدای را از انفاذ اراده از عذاب کردن مستحق فی الارض در زمین
وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کارساز در دنیا ولا نصیر ونه یاری که عذاب باز دارد
در عقبی ومن آیاته الجوار واز نشانهای توانائی او کشتیهای روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمت
ان یشاء اکر خواهد خدای یسکن الریح ساکن کرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است وچون آن باد ساکن شود فیظللن
پس کردند کشتیها رواکد ایستادکان علی ظهره بر پشت آب واهل کشتی در کرداب واضطراب افتند ان فی ذلک بدرستی که در

تسخیر

تسخیر ریاح واجرای سفاین لآیات هرآینه دلالتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاس دارنده
بوقت خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها را یعنی اهالی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی ویعف ودر
میکذراند عن کثیر از بسیاری کناهان اهل کشتی وکفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص
دهد مؤمنان را وهلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون وتا بدانند آنها که خصومت می کنند فی آیاتنا
در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلادست ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ کریزکاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید
من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندکانی دنیاست یعنی تا
زنده اید از آن تمتع میکیرید وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خیر بهترست وابقی وپاینده تر للذین
آمنوا برای آنکسانی که کرویده اند وعلی ربهم یتوکلون وبه پروردکار خود توکل می کنند والذین یجتنبون وبرای آنانکه پرهیز می کنند
وبا یکسو میروند کبائر الاثم از کناهان بزرک والفواحش واز کارهای زشت واذا ما غضبوا وچون خشم کیرند بر مردمان بسبب
رنجی وزیانی ومکروهی که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان درمیکذرانند آنرا وعفو می کنند در لباب آورده که آیه در شان فاروق
اعظم است که او را جمعی دشنام می دادند وچون در خشم نمی شد فرو می خورد وتعرض شماتت نمیکرد ودر تبیان فرموده که درباره
صدیق است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند وبستم رسانیدند واو حلم می ورزید وتعرض لایمان نمیکشت والذین استجابوا
وبرای آنانکه اجابت کردند لربهم مر پروردکار خود را مراد انصارند که حضرت پیغامبر م ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع ورغبت
قبول نمودند واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان ودر اوقات آن وامرهم وکار ایشان شوری
با مشورتست بینهم میان ایشان یعنی هرکار که کنند بصواب دید یکدیکر کنند ومما رزقناهم واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال
ینفقون نفقه می کنند در راه خدای والذین وبرای آنانکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هم ینتصرون ایشان
از دشمنان خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم
وجزاء سیئة وپاداش کردار بد سیئة مثلها کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج
کلام چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فمن عفا پس هرکه عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی واصلح وبه
اصلاح آرد میان خود وظالم خود را فاجره علی الله پس مزد او بر خدایست وعزه مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در
تبیان آورده از حسن بصری نقل می کند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد کو برخیز وبستان برنخیزد
مکر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه شعر عفو از کناه سیرت اهل فتوتست ٭ بی ظلم وعفو کار فتوت تمام نیست ٭ بکذر
ز جرم خصم وکرم کن که کفته اند مع در عفو لذتیست که در انتقام نیست انه بدرستی که خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد
ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بر ستم یا انتقام از حد درکذرند ولمن انتصر وهرکه کینه کشد از ظلم بعد ظلمه بعد از آنکه
بروستم کرده باشد فاولئک پس آن کروه کینه کشندکان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی بعقاب وملامت یا ایشانرا

کناه نیست إنما السبیل جز این نیست که معاقبه ومعاتبه علی الذین برکسانیست که ابتداء یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان
ویبغون فی الأرض وافزونی جویند واز حد در گذرند در زمین بغیر الحق بی حقی وحقی اولئک آن گروه موصوف بظلم وبغی لهم
عذاب ألیم مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر وهر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وغفر ودر گذرد
از مظالم ایشان وانتقام نکشد إن ذلک بدرستی که این صبر وغفران او لمن عزم الأمور از بهترین کارهاست امام زاهد کوید که از
کارهای مردان مردست وهر کرا قوت این نباشد که جفا کشد ووفا کند شعر جفا بریم وملامت کشیم وخوش باشیم که در طریقت
ما کافریست رنجیدن ومن یضلل الله وهر کرا فرو گذارد خدای فما له پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده
پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وتری الظالمین وبینی مر کافرانرا لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب روز قیامت یقولون
کویند هل إلی مرد آیا هست بسوی باز کشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی یا چارهٔ تا برویم وتدارک ما فات بکنیم وتریهم وبینی کفار را که
دران روز یعرضون عرض کرده می شوند علیها بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکورست جهة وضوح که معلومست که عرض کافران بر آتش
خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان باشند وحقیران من الذل از خواری ورسوائی ینظرون می نگرند بسوی آتش من طرف
خفی از نگریستن پنهان یعنی بکرانهٔ چشم بدوزخ می نگرند واز هول وهیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی
که ایشانرا بدوزخ رانند دزدیده می نگرند کاهی بملایکه وکاهی بعرش وکاهی بدوزخ جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران
نابینا محشور خواهند شد بر حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان دیدنی حالات مختلفه فهم می کنند وقال الذین آمنوا
وچون ایشانرا برین حالت ببینند آنکسانی که ایمان آورده اند کویند إن الخاسرین بدرستی که زیانکاران الذین خسروا
آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش وأهلیهم ودر کسان خود یوم القیامة روز رستخیز زیان در نفسها آنست که
آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش کردانیدند وزیان در اهالی آنکه دوزخی باشد ایشانرا از ایمان باز داشته اند واکر بهشتی اند آنچه
از دیدار ایشان محروم مانده اند ألا إن الظالمین بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذاب پیوسته اند یعنی
باقی بی انقطاع وما کان لهم ونباشد مر کافرانرا من أولیاء هیچ دوستان ومددکاران که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشانرا
من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای وخدای تعالی عذاب از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله
وهر کرا کمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را بنجات وفلاح استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردکار خود را یعنی در
پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان وتوحید من قبل أن یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز کردانیدن نیست مر او را من
الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده وآن حکم باطل نمیشود ما لکم نیست شمارا من ملجأ هیچ پناه وکریزکاهی یومئذ
آنروز وما لکم ونیست شمارا من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در
صحایف نوشته اند واعضا وجوارح شما نیز بران کواهی دهند فإن أعرضوا پس اکر روی بکردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی
فما أرسلناک پس ما نفرستاده ایم ترا علیهم بریشان حفیظا نگاهبانی که از عمل بد ایشانرا نگاه داری إن علیک نیست بر تو

الا البلاغ

إلا البلاغ مکر رسانیدن احکام وتو رسانیده وإنا وبدرستی که ما إذا أذقنا الإنسان چون بچشانیم کافرانرا یعنی بدهیم منا
از نزدیک خود رحمة صحت وتوانکری فرح بها خوش شود بدان وشادی کند وإن تصبهم واکر برسد ایشانرا سیئة بدی
چون مرض وفقر ومحنت بما قدمت أیدیهم بآنچه فرا پیش داشته است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فإن الإنسان کفور
پس بدرستی که انسان یعنی کافر سخت ناسپاس است ونا کرونده ومی شاید که مراد از انسان جنس مردان باشند واغلب
ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را بزرک شمرند امام ابو منصور ماتریدی فرموده که کفران مؤمن آنست که ترک شکر
کند لله مر خدایراست ملک السموات والأرض پادشاهی آسمانها وزمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه می خواهد یهب لمن یشاء می بخشد
هر کرا خواهد إناثا دختران بی پسران چون لوط ع ویهب لمن یشاء الذکور ومی بخشد هر کرا اراده کند پسران بی دختران چون
ابرهیم ع أو یزوجهم ذکرانا وإناثا یا جفت کرداند پسران ودختران یعنی هم پسر بخشد وهم دختر چون حضرت پیغامبر ما ص اینجا
بمشیت باز نیست چنانچه در دادن دختر تنها وپسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد ویا پسر دهد شاید
که ایشانرا آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود باز نیست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا از هر دو نوع داد پدر ومادر را مشیتی نماند
که نفی آن باید کرد ویجعل ومیکرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام إنه علیم بدرستی که خدای
داناست بآنچه میدهد قدیر تواناست بآنچه میسازد دانائی او از همه جهل مقدس ومبرا باشد وتوانائی او از عجز منزه ومعرا
علم او بر طرف از شایبهٔ جهل وفطور قدرتش پاک از آلایش نقصان وقصور آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه وآله وسلم
کفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیکوید تا در و نکری چنانچه با موسی ع میکفت وموسی او را می دید حضرت فرمودند که موسی
سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیة آمد که وما کان لبشر ونیست ونشاید مر آدمی را أن یکلمه الله آنچه سخن کوید با وی خدای
بمواجهه در دنیا واکر در برابینند پس سخن کفتن خدای با بشر نبود إلا وحیا مکر بوحی وآن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق
الهام یا بالقا در مقام أو من وراء حجاب یا سخن کوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی ع سخن کفت
وا در پس حجاب نیز بود در موضع آورده که خدای با پیغامبر سخن کفت از وراء حجابین یعنی حضرت رسالت پناه ص میان دو
دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ وحجابی از مروارید سفید سیر میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه أو یرسل
رسولا یا خدای فرستد بدانکس از ملایکه فیوحی بإذنه پس وحی کند ملک مرسل بمرسل به بدستور خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای
إنه علی بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق وغالبست در ایصال وحی حکیم داناست تکلم یا فرستد از روی حکمت بر وجهی که
باید وکذلک وهمچنانکه وحی کردیم به پیغامبران پیش از تو أوحینا إلیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من أمرنا بفرمان ما قرآنرا
روح کفت زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه تنها بروح حیات در می یابند ما کنت تدری نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الکتاب که چه
چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت وشقاوت معلوم تو نبود ولا الإیمان ونه دانستی
دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان وبمعالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمانرا یعنی معلوم ندانستی کدام کس بتو ایمان آرد

وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن ما کردانیدیم کتاب را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بجد میخوانی مردمانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
براه راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلامست یا راه
که طالب را بر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ و آن راه خدای است الَّذِي لَهُ آن خدای که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ باز کردد کارهای خلایق و در آخرت
نزد محققان بازکشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتقاء حجب و سایط مشاهدهٔ این معنی دست دهد
صورتم کرم حجب و حقیقت ❁ غیبت ما مانع نور حضور ❁ دیدهٔ دل باز کشا و به بین ❁ سر الا الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف مكية وهي تسع وثمانون بسم الله الرحمن الرحيم حم

حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانکیزاند و تو آن تعلیلی که در لغت قدوم است تا سامع این سخن
بیکند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الآیه پس اینجا بحم تنبیه می کند بر استماع کلام عظیم و در کشف الاسرار
فرموده که حا اشارتست بحیات خواست و میم بملک او قسم یاد می کند بحیات بی زوال او و ملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و به
قرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست إِنَّا جَعَلْنَاهُ
بدرستی که فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما که تازی زبانید تَعْقِلُونَ دریابید
معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم بآنچه مشاهده کنید در و از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت
و جزالت وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که اینجا ثابتست از تغییر لَدَيْنَا نزدیک
ما لَعَلِيٌّ هر آینه بزرکوار است حَكِيمٌ محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا آنکه سخنیست که در نسخ بروی کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ
آیا باز بنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی أَنْ كُنْتُمْ یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ کروه شرک
آرندکان یعنی بآنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وجود باز نخواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان آنکه که بسبب
شک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدو بکروند و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار
فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ از پیغامبر در میان پیشینیان که مسرف شرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَ
مَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بکفار کذشته مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ مکر آنکه بودند معاندان قوم او که باو
استهزا می نمودند بجهت جاهلان قریش نسبت بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشانرا
بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقربای ایشان را هلاک کردیم و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضَىٰ و کذشته است در قرآن بر
چندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصهٔ پیشینیان که ایشانرا با پیغامبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در دین وعده
پیغامبرست صلی الله علیه و سلم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اکر بپرسی تو قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

لَيَقُولُنَّ که بیافرید آسمان و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال
بندکان چه این آفریدکار جاهل و عاجز نتواند بود درین آیت اخبار می کند از غایت جهل ایشان که مقرند با آفریننده قوی دانا
و عبادت غیر او می کنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الَّذِي جَعَلَ خدای آنست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را
مَهْدًا بساطی کسترده تا قرارکاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر کردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طریق بسوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدایست که فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازهٔ حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح و نه اندک
که مهمات زراعت را کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایکاه مرده یعنی زمین افسرده خشک و باخراج
کیاه التفات بتکلم جهت اختصاص و بیت بدین فعل كَذٰلِكَ مانند این زنده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه آن
یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و بساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید بر آن
در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَىٰ ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردکار
خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شوید بروی وَتَقُولُوا و کوئید سُبْحَانَ الَّذِي پاک است آن خدای که رام کردانید و زیر دست ساخت
لَنَا برای ما هٰذَا این کشتی و این جانور را تا بمدد رکوب بر ایشان قطع بحر و بر میکنیم وَمَا كُنَّا و نبودیم ما بی مدد رکوب را بقوت خود
مُقْرِنِينَ ضبط کنندکان و فرمان بردار ساختکان وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردکار خود لَمُنْقَلِبُونَ باز کردندکانیم در
آخر بر مرکبی که جنازه کویند و آخرت مرکب دنیا آنست شعر هش دار و عنان کشیده رو کاخر کار ❁ بر مرکب چوبین ز جهان
خواهی رفت ❁ در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلعم پای مبارک در رکاب کردی کفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست
شدی کفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید
که کلمهٔ الحمد لله بکوید در کشاف آورده که حسین بن علی کسی را دید که بر مرکب نشست و آیهٔ سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند
که آیا شما را بدین فرموده اند راکب کفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند کفت ان تذکروا نعمة ربکم بآنکه یاد کنید نعمت پروردکار خود را
در سواری اشارتست بآنکه از حد غافل نخواهد شد وَجَعَلُوا و حکم می کنند کافران و مقرر میسازند لَهُ مر خدای را مِنْ عِبَادِهِ از بندکان
او یعنی ملایکه جُزْءًا نصیبی یعنی میکویند فرشتکان دختران اویند نعوذ بالله و این تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت
و عزت و علم او با وی اثبات ولد می کنند و نمیدانند که ولد از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی
که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاس است بغایت آشکار است نسبت و لد می کند و یکی دیکر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه
بحق می کنند و برای خود بنین می خواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا کرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می
آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُمْ و شما را بر کزید و خاص کرد بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف و اکمل اند و این چکونه

برکیبار

باشد که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات
بخدای می کنند از بنی ملیح بما ضرب باچیزی که می سازند للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده به شبه و مانند یعنی دختران را
که اسناد بحق می نمایند و فی الحقیقه آن وصف است مر خدا را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را
برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که تو را دختری متولد شد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وهو کظیم و او پرست از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو می خورد پس چون دختر از برای خود می پسندید برای
خدای چون روا میدارید او من ینشؤا یا آنکه بیالاید و بزرگ شود و حفص ینشؤ خواند بصیغه مجهول یعنی آیا کسی که پرورده
کرده فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وهو فی الخصام و او در وقت مجادله و
سخن گذاری غیر مبین آشکارا نیست تا آشکارا کننده حجت باشد عرب با شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان
ازین دو حلیه عاطل می باشد حق سبحانه فرمود که آیا کسی که اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را
بیان میفرماید وجعلوا الملائکة و نام نهاده اند فرشتگان را الذین هم آنانکه ایشانند عباد الرحمن بندگان خدای اناثا دختران
یعنی ملایکه که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند اشهدوا آیا حاضر بوده اند و دیده
خلقهم آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول عم از
ایشان پرسید که شما چه دانید که ملایکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که آباء ما دروغ گوی نبوده اند
حق تعالی فرمود که ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی ایشان ویسئلون و پرسیده شوند روز قیامت از آن
وقالوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستی خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ما ملایکه را و این بر سبیل مجادله
می گفتند نه از روی اعتقاد چه اعتقاد بتعلق مشیت عباد از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود ما لهم نیست ایشان را بذلک به
آنچه میگویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی
ان هم نیستند ایشان الا یخرصون مگر دروغ گویان که پیوسته دروغ می گویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدا
تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ می گفتند زیرا که
حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام آتیناهم نه چنین است که ایشان می گویند آیا داده ایم ایشان را کتابا من قبله کتابی
پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فهم پس ایشان به مستمسکون بدان چنگ در زده اند و بآن احتجاج نمایند کان
و مقرر است که ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه میگویند
انا وجدنا آباءنا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را علی امة بر طریقه و سیرتی وانا علی آثارهم و ما بر پیهای ایشان مهتدون
راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادانست وکذلک و همچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در
دهی و مجمعی من نذیر هیچ پیغامبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخفیف نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود الا قال مگر گفتند مترفوها

متنعمان

متنعمان و توانگران و سرداران آن دیه که انا وجدنا بدرستی که ما یافته ایم آباءنا پدران خود را علی امة بر کیشی و آیینی وانا علی
آثارهم و ما بر عقب ایشان مقتدون اقتدا کنندگانیم قل بگوای محمد و حفص قال میخوانند یعنی گفت آن پیغامبر اولو جئتکم آیا
متابعت پدران خود می کنید و اگرچه آورده ام برای شما باهدی دینی راست تر مما وجدتم از آنچه یافته اید علیه بر آن دین آباءکم
پدران شما ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده
اید بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید **شعر** خلق را تقلید شان بر باد داد
که دو صد لعنت برین تقلید باد • گرچه عقلش سوی بالا می پرد • مرغ تقلیدش بپستی می برد فانتقمنا منهم پس ما انتقام
کشیدیم از آن معاندان مقلد باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
درین سخن تنبیه آن حضرتست پس میفرماید که اگر تقلید پدران می کنند بادی تقلید ابرهیم ع کنید که اشرف آبای شماست واذ قال
ابرهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابرهیم ع بعد از بیرون آمدن از غار لابیه وقومه مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستیدند انني براء
بدرستی که من بیزارم مما تعبدون از آنچه شما می پرستید آنرا الا الذی فطرني لیکن آنکس که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او مرا ثابت
دارد بر هدایت وجعلها و ساخت ابرهیم کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در ذریت خود و از آنست که همیشه در میان اولاد
خلیل الرحمن موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته اند که مراد از عقب ابرهیم آل محمد است یا امت مرحومه وی و بعضی بر آنند
که کلمه توحید را خدای باقی گذاشت در نسل ابرهیم لعلهم یرجعون تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه بر
خوردار دادم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغامبر اند صلی الله علیه و سلم وآباءهم و پدران ایشان را بعمر دراز
و نعمت بی اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام ورسول مبین و پیغامبر آشکارا بر
دلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج آیات ولما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درستی یا پیغامبر به
کناری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر جادوییست وانا به
و بدرستی که ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وقالوا و دیگر گفتند لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد
هذا القرآن این قرآن اگر از پیش خداست علی رجل بر مردی من القریتین از یکی ازین دو دیه که مکه و طایفست عظیم مردی
بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه
عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمرد بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف
دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیه است و استحقاق آن بتحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات
قدسیه و باین عز اختصاص یابد بفضل خاص از حضرت واهب العطایا تا دوست از آن میان که را می خواهد لاجرم حق سبحانه در جواب
ایشان فرمود اهم یقسمون ایشان بخش می کنند رحمة ربک رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف
ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت کشایند نحن قسمنا ما بخش کرده ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان یعنی آنچه

جاهل

بیان زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا درجات دنیا و ایشان در تدبیر و تغییر آن عاجزند پس از کجا در این رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند ورفعنا و برداشته ایم بعضهم بعضی از ایشان فوق بعض زبر بعضی درجات درجها از روزی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنات است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم که فرا گیرند آدمیان بعضا بعضی دیگر را سخریا کار کنند یعنی جمعی را بکار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته کرده یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه باشد ورحمت ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر بهترست مما یجمعون از آنچه کافران جمع می کنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی دانند ولولا ان یکون الناس و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمیگرود بخدای تعالی لبیوتهم مر خانهای ایشانرا سقفا من فضة سقفهای از نقره ومعارج و نردبانها که بدان علیها بر بام آن خانها یظهرون برایند و خود را بنمایند ولبیوتهم و میساختیم مر خانهای ایشانرا ابوابا درها وسررا علیها و تختهای که بران یتکئون تکیه کنند همه از نقره درین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش از من قدری و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من سقف خانها و نردبانها و درهای خزانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی وزخرفا و با وجود اینها ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وان کل ذلک و نیست همه آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقالست والآخرة و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند و از تلذذات فانی و تنعمات این جهانی اجتناب نموده شعر هر کس که رخ از متاع فانی برتافت ۰ و انکه طلب دولت باقی بشتافت ۰ آنجا که کمال همتش بود رسید ۰ وان چیز که مقصود دلش بود بیافت ومن یعش و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و از رحمت امیدوار نباشد نقیض برگماریم له بر او شیطانا دیوی را فهو له قرین پس آن دیو مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دین و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم مصری قدس سره با یکی از مؤمنان جن دوستی داشت وقتی در مسجدی نشسته بود جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بیخواب و بعضی را بخواب می بینم گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا مالید دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته بعضی را بالها فرو گذاشته و بعضی را گاهی بروی فرو میگذارد و گاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت نخوانده ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته شعر دریغ و درد که با نفس بدقرین شده ایم ۰ و درین

معامله با دیو همنشین شده ایم ۰ بیا که خاک فلک بوده ایم ز رشک ملک ۰ ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وانهم و بدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایتند و درین پنداشت می باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد می خوانند یعنی تا بیاید بما معرض و قرات بکر اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رض نقل نموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند ازو تا بوقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قال گوید عاشی مر شیطانرا یا لیت بینی و بینک ای کاشکی میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض که کافر که دیو را گوید که کاش تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گویند با ایشان گوید ولن ینفعکم الیوم و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنی اذ ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا انکم برای آنکه شما هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانکه شرایط دعوت بیشتر اقامت می نمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل کرانست سخن حق توانی شنوانید اوتهدی العمی یا توانی که راه نمای کورانرا یعنی کور دلانرا طریق حق توانی نمود ومن کان و آنرا که هست فی ضلال مبین در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو بنمائیم دل خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینک یا اگر بنمائیم بتو الذی وعدناهم آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیوة تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی بآنچیزی که وحی کرده شده است الیک بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که زود بمنزل تو امن رسید وانه و بتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست و عزتی مر ترا ولقومک و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را تا از دیشان و غرا خص مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته اند مراد از قوم امتست وسوف تسئلون و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن واسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشانرا استفسار کن من رسلنا از فرشتگان ما که ملایکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا آیا ما نهاده ایم که من دون الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی

دکان

یعنی بپرس که هیچ امر کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسی را بجز خدای مقرر بوده مراد باین کلمه
استشهادست باجماع انبیا بر توحید و در معالم آورده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم جمع
کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت از مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است
که جبرئیل از میکائیل پرسید که سید عالم ص این سوال کرد از انبیا میکائیل بجبرئیل فرمود که یقین آن ذو کامل تر و ایمان او از آن محکم
تر که این سوال کند شعر اگه در کشف کرده استقلال کی توجه کند باستدلال ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم
موسی را ع بآیاتنا با معجزات که علامت روشن بود بر نبوت او الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او فقال پس گفت موسی م
ایشانرا انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بآیاتنا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان
نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم همان وقت ایشان منها یضحکون از آن میخندیدند یعنی افسوس
میکردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن وما نریهم من آیة و ما نمی نمودیم ایشانرا هیچ معجزه الا هی مگر آنکه او اکبر
بزرگتر بود من اختها از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر کس مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود
برای دیگری مراد وصف همه است بنوعی که و اخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لعلهم یرجعون
شاید که ایشان برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه
آمدند وقالوا و گفتند با موسی یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ
و صفت پسندیده بود یا معنی آنست که ای معتم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را ع بدین نام میخواندند و درین وقت
نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد بآنکه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را
هست عندک نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون تو هر دعا که میکنی مستجاب میگردانند و کشف عذاب از ما او را بخوان
اننا لمهتدون بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا پس آن هنگام که برداشتیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعای موسی اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی
مترددشد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند بر بلندی برآمد ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود
فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قال گفت یا قوم ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی
آیا نیست مرا ملک مصر ملک مصر از اسکندریه تا سرحد شام وهذه الانهار و این جویهای آب نیل تجری من تحتی میرود از زیر قصر من
آب نیل سیصد و شصت جو چون منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس و رباع او میرفت
و از زیر قصرهای او میگذشته پس او بدین جویها فخر کرده و گفت در بوستانهای من میرود افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت
مرا و موسی اینها ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی ازین کس که در ملک من هو مهین او خوار و بی مقدارست ولا یکاد یبین
و نمی تواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او لکنتی هست آن ملعون دروغ گفت و چون حق سبحانه بدعا

واحلل

واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشت اما بر قوم پوشیده چه مردم پیش از رسالت او را بآن وجه دیده و
دانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا نیفکنده شد برو اسورة من ذهب دستوانها از زر آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و
پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست
قوم نامزد شده پس چرا او را خدای دستوانه زرین نداده او جاء یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان مقترنین
پیوستگان بدو و برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل
او بسیار کرده و همه در همه حال ممد و معین وی باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی مرد درویش بی کس را از پیش خود به
رسالت فرستاد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فاطاعوه
پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی برداشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقین
گروه بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده باشند موسی را
بنظر حقارت دیدند و ندانستند که شعر فرعون عذاب ابد و ریش بهیچ ، موسی کلیم الله و جوی بهیچ شبانی فلما آسفونا پس
چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کبایر یا بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان
فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشانرا غرقه ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا پس کردانیدیم ایشانرا پیش رو کافران که بعد از ایشان
آیند چون تقدم مشرکان آینده ساختیم ایشانرا تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین و کردانیدیم
ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان مخبر یاد از تقلب احوال کفایت و از
جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه ساختند و بدانچه نازید بفریاد او نرسید شعر در سرداری که باشد سر دادی
انده سر آن روی که در سرداری ه در اسباب نزول آورده که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست
در آنکه او را بدون خدای می پرستید جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان می بری که او بنده صالح است پس
در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که رسول ص ملزم شد آیه آمد که ولما ضرب ابن مریم و چون زده شد
بپسر مریم مثلا مثلی اذا قومک ناگاه قوم تو منه یصدون از آن مثل فزع کنند و آواز بردارند و قولی در سبب نزول آیه آنست که گفتند
عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه همی کردند که چون رواست که عیسی ابن الله باشد
نعوذ بالله چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن الزبعری
گفت که عیسی نیز بدون خدای پرستیده اند هرگاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مویدان این قول تنها بجزمی
ونهادند وقالوا و گفتند مشرکان ءآلهتنا خیر آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد که ایشان نیز با
ما ضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای خصومت نه برای تمیز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور
گروهی اند خصمون خصومت کران و لجاج کنندگان ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهادیم علیه برو بنبوت

در مسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا وکردانیدیم اورا آیتی وامری عجیب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در
غرابت چون مثل سایر وَلَوْ نَشَاءُ واکر خواهیم لَجَعَلْنَا هرآینه سازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتکانرا یعنی شمارا هلاک کنیم
و بدل شما ملایکه آریم که ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین از پی در آیند شمارا وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی عم لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علمست مر ساعة
را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است عم که بعد از تسلط دجال از آسمان نزدیک
منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامهٔ رنکین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخسارهٔ
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان کردد و چون سر بالا کند قطرهای بر روی وی چون مروارید شوند
نفس وی که بهر کافر که رسد بمیرد و هرجا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان کردد و در باب لد که موضعیست
در ولایت شام بدو رسد و اورا بکشد وانکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی عم مؤمنانرا بکوه طور برد و آنجا متحصن کردد تا
چون معلوم شد که عیسی نشانهٔ قرب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید و جدل منمائید بِهَا با آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی
کنید شرع رسول را هَذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کسی بدو کمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شمارا شیطان
از سلوک صراط مستقیم بوسوسهٔ خود بس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شمارا است
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى و آن هنکام که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضح قَالَ
کفت عیسی مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام شما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای انکه بیان
کنم و روشن کردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همهٔ آنچه اختلاف می کنید فِيهِ در آن از امور دین یا احکام توریه فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدکار منست وَرَبُّكُمْ
و آفریدکار شماست فَاعْبُدُوهُ پس اورا پرستید بیکانکی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحرافی فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف
شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای
بر آنانکه ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب آن هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند این احزاب
یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مکر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً انکه بیاید بدیشان ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن
اورا بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را
دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مکر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم
دشمن شوند که ویلعن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیکر را
شفاعت کنند و در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت تامهٔ حقیقیه که محبت روحانیه است و آن
مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیکر دوم محبت قلبیه و استناد این بتناسب
اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این دو نوع از محبت خلل

پذیر

پذیر نیست نه در دنیی و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم محبت عقلیه که مستندست بتحصیل اسباب معاش
و تیسیر مصالح دینویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و
استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت
نیز زایل باید بلکه چون متمنی و جودیکر و غرض و غایت بحصول نه پیوندد از دوستی بدشمنی مبدل شود شعر دوستی کان غرض آمیز
دوستی دشمنی انکیز شد • هر که از هر غرضی کشت پاک • راست چو خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز ندا کند
مر متقیانرا که خدای میفرماید ای بندکان من لَا خَوْفٌ ترسی طاری نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز از لقای مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
و نه شما اندوهکین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی می کند که الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندکان آنانند که ایمان آوردند بآیتهای
کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند کردن نهادکان فرمان خدای را انکه منادی کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان
مؤمنهٔ شما تُحْبَرُونَ شاد کردانیده شده یا کرامی داشته یا آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بکردانند بر بندکان به بهشت در آمده بِصِحَافٍ
کاسهای پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی کوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا و در بهشت
بود ایشانرا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو بود نفسهارا و بدان خوش بر آیند وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید و چشمها از آن لذت
یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرده جملهٔ نعیم اهل بهشت را چون نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهرهٔ عین
در ویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در جه چیزست جمعی را که غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری کشته
تا لمعان انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بکوی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی
روشن است که اهل شوق را لذة عین جز مشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست شعر پرده از پیش بر انداز که مشتاقانرا
لذة دیده جز از دیدن دیدار تو نیست • امام قشیری فرموده که لذت دیدار نه از جهت اشتیاق عاشق را هر چند که شوق بیشتر بود
لذت دیدار افزون تر بود از ذو النون مصری روح الله روحه نقل کرده اند شوق ثمرهٔ محبتاست هر کرا دوستی بیشتر شوق او
بمعاد دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعانست و کفایت من جهة متوکلان و زیادت من برای
شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقانم شعر
الا طال شوق الابرار الی لقاء ۵ و انا الیهم اشد اشواقا شعر دلم از شوق تو خونست نکارم چو نفست • در درون شوق
جمالت ز بیان بیرونست • در دلم شوق تو هر روز فزون میکردد • دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست • الکاه برای
تمامی لذت بهشتیان میفرماید که وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشند که باید و کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال
نباشد الْجَنَّةُ الَّتِي و آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آنرا آن بهشت موعودست که نورث من عبادنا من کان
تقیا و شمارا میراث دادیم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعت و خیرات جزارا بلفظ میراث یاد
فرموده است که خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا شمارا است در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها

می‌خورند پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن از آسمان
از همان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ اندجاویدمانندگان لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ
سست نکنند و سبک نکرداند عذاب از ایشان وَهُمْ فِيهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدانند از راحت و نجات و از
خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر ایشان بتعیین عذاب کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان
ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرند از خلاص ندا کنند خازن دوزخ
را که ای مالک درخواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ
گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما
درنگ کنندگانید در دوزخ نه خواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لَقَدْ
جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغامبران وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ ولیکن بیشتر
شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران و ساختند أَمْرًا کاری را
برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا ع أَمْ يَحْسَبُونَ یا می‌پندارند کافران که أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمی‌شنویم
سِرَّهُمْ سخن پنهان که در دل خود می‌گویند وَنَجْوَاهُمْ و آنچه بران با یکدیگر مشاورت می‌کنند بَلَىٰ آری می‌شنویم آنرا وَرُسُلُنَا و
فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ می‌نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهایت
ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُلْ بگوای محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ فرزندی
چنانچه کمان می‌برید فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم مر خدای را بیگانگی بایستی که من دانم که او را فرزند نیست شما اثبات
ولد از نجا می‌کنید صاحب کشاف در معنی آیة فرموده که اگر خدای را فرزندی بودی و به برهانی صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول
تعظیم کنندگان بودی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است
و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در کلافگاه خود نشسته بود و اغلب از صنادید عرب نزدیک
وی بودند در آیتی از قرآن خوض نمود آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را در آن وقت میل باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن می
کرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق نضر گفت که من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من نیز
میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم الملائکه بنات الله این سخن بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت اندوهنا
شد جبرئیل ع این آیة فرود آورد و نضر پیش ولید آمد این آیة برخواند و گفت خدای محمد را تصدیق کرده در بنا آیة که ان کان
للرحمن ولد فانا اول العابدین و لید گفت ای احمق خدای محمد را تکذیب کرده زیرا که این معنی نفی است یعنی نیست و نبوده مر
خدای را فرزند آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ پاک است و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ
الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف می‌کنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا تا سعی

می‌کنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی می‌کنند در دین حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که به بینند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روز ایشان که وعده داده شدند
بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که باستحقاق فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ
إِلَٰهٌ و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار در تدبیر خلق الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان
وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ و بزرگوار است آنکه مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
زمین و آسمانست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست شعر از سفیدی تا سیاهی کرفته تا لوح و قلم یکدم از خط
حکمش و هو خیر الحاکمین وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعت که قیامت در آن قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و به
سوی او باز گردیده شوند همه خلایق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و در آن روز مالک نباشند آنانکه يَدْعُونَ می‌پرستند کافران
ایشان را مِنْ دُونِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت
ایشان امید وارند آن روز شفاعت نتوانند کرد إِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر
که ایشان را رتبه شفاعت هست که شهادت بحق کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان می‌دانستند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان
شفاعت نخواهند کرد الا مؤمنان که کار دار وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که مَنْ خَلَقَهُمْ که بیافرید ایشان را لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ هر آینه می‌گویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی‌توانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه برگردانیده میشوند مشرکان از عبادت
او به پرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خدایست دانستن قول رسول ص آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ نمی‌گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن
عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگو تسلیم و سلامت مطلوب منست این حکم بآیة قتال
منسوخ شد فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیا بروز بدر و در عقبی بدخول
در نار سوزان سورة الدخان مکیة وهی تسع وخمسون بسم الله الرحمن الرحیم حم امام
ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل می‌کند که حق سبحانه و تعالی جمیع احکام و قصص را در سوره
مصدره بحروف مقطعه مجتمع است در ان حروف جمع کرده مجملا و چون از آن فشا نشاید بکر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم
عوام در جمیع حروف تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند که حی الجبیر حمایت کردم دوستان
خود را از توجه بما سوی و گویند معنی آنست که حم ای قضی کاری ساخته و مهم پرداخته کرد وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بکتاب هویدا که قرآنست
که مجمل گفتیم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرو فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شب بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آن که
در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه میامن صوری و معنوی است از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف
نزول ارزانی داد إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما هستیم مُنْذِرِينَ بیم کنندگان با نزال قرآن درین شب و جمعی برآنند که لیله مبارکه شب برات است
و آن شب نیمه شعبان باشد و برکت آن در نزول ملایکه و اجابت دعوت و فضل قضیه و تقسیم نعم است فِيهَا يُفْرَقُ در آن شب فرق

جدا کرده و فصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی
فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که بیا مرزد از گناهکاران درین شب بعدد هر مویی که بر گوسفندان بنی کلبست
و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشاف آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه
صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک او را بشارت میدهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن میسازند از دوزخ و سی
فرشته دیگر از ویشان آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع میکنند از وی و درین شب وظایف نعمت
بر بندگان قسمت نمایند أَمْرًا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ
فرستنده ترا که محمدی رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
انما انا رحمة مهداة گفت
دو دو عالم بخشش بخشایش است   خلق را از بخشش آسایش است   خواجه در مدح خویش سفت
یا فرستادیم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملایکه را درین شب بسلام مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنوا است جمیع سخن
بندگان را الْعَلِيمُ داناست بهمه نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست
پس بدانید ای آفریدگان إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق پرستش
نیست مگر او يُحْيِي زنده میکرداند وَيُمِيتُ و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقف نیستند بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک اند از قرآن يَلْعَبُونَ
بازی و استهزا میکنند با آن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ
بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گوید پس عذابیست که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غبار دشت که
روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای حضرت پیغامبر صلعم بجماعت و شدة
بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان بخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف
بصر میان خود و آسمان بهیئه چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط[2] تا سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیه عاد الرماده
همین است و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که تذکر
الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و جهل و زبر دارد مؤمنان را از و مثل
زکام حالت واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملایکه ایشان را میگویند هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذابی دردناک که حق
سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی
که ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف کرد ایمان می آریم حق سبحانه پیغمبر را باید که أَنَّىٰ چگونه بود لَهُمُ
الذِّكْرَىٰ مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستاده آشکار اکننده
معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ پس پشت بر وی کردند یعنی اعراض نمودند از ایمان بدو وَقَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند

ببسب خشکی سال غبار و رمین از زمین بر انگیخته میشود بشکل دود و لهذا سال قحط

او آموخته شده است جبر و یسار قرآن بوی می آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ او مختلط شده و با وجود این همه چون وعده ایمان
می دهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده نمیدهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما بار گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با
جمعی بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بحضرت پیغامبر صلعم دادند و حضرت دعا فرموده بلا هی قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر
کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع گردد
و ایشان باز گردند بهمه حالها که داشته باشند از شرک و کفر و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتنی
بزرگ یعنی روز قیامت در تفسیر و سیاطی آورده که مراد روز بدرست که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را
بعقوبتی عظیم از قتل و اسر إِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغامبری بزرگوار
در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران عم أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی باز دارید و بفرستید با من عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدا را
یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم در نکو خواهی خلق وَأَنْ لَا تَعْلُوا
و آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر منمایید عَلَى اللَّهِ بر خدای و اهانت وحی او منمایید إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آورنده ام بشما حجتی
مُبِينٍ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی عم کردند فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی
که من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و نیکه
دارم منت وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا   مرا بخیر تو امید
شر مرسان   ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ
هَٰؤُلَاءِ بآنکه این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروه اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای او را اجابت کرد
و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر شب بندگان مرا از مصر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون
و قوم او خبر شوند از پی شما در آیند و بلب دریا رسیده باشند تو عصا بر دریا زنی بشکافد و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَ
اتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا با
حال خود رود و بگذارش تا قبطیان در دو درآیند و مشرف إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ گروهی غرق شدگانند یعنی همه
در آن دریا غرق خواهند پس فرعونیان تمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ چه بسیار بگذاشتند از بوستانها با درخت وَعُيُونٍ
و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و بر
خورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذَٰلِكَ کار همان مکتبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا و
میراث دادیم مواضع و منازل ایشان قَوْمًا آخَرِينَ گروهی دیگر را از مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ

السماء برایشان آسمان والارض ونه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل
صباح آسمان و زمین بدو بگریند و از انس رض منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده نباشد الا
که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود چون بنده وفات کند و این
دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند برو بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم
آورده که چون حسین علی ع شهید شد آسمان برو بگریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و درین باب گفته مرثیه
این سرخی شفق که برین چرخ مینماست ، هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ، کز چرخ خون ببارد ازین قصه در خورست
ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست ، و گفته اند گریه آسمان و زمین همچو گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی ایشان
ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچو گریه که در اغلب دالست بر غم و اندوه و بهر تقدیر چون فرعونیان را عملی که با آسمان
رود نبوده و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما کانوا منظرین و نبودند مهلت دادگان
از وقتی بوقت دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون
بود و قتل انبیا و تعب در عمل عذاب که واقع بود من فرعون از فرعون انه کان عالیا بدرستی که بود سرکشنده خود را بلند ساخته
من المسرفین از کافران که تجاوز نماز حد در ایمان ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی ع و مؤمنان بنی اسرائیل را علی
علم بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه برگزینیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و
دادیم مر ایشان را من الآیات از نشانهای قدرت ما فیه بلاء مبین آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی
ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لیقولون میگویند ان هی نیست عاقبت کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی
مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیاتی نیست وما نحن و نیستیم ما بمنشرین زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فاتوا
بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که
هرچه جایز بود وقوع آن از خدای بوقت خاص لازم بود وجود و ظهور آن نه بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در
آخرت پس اگر در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع
حمیری که بودند لشکری با عدت و اهبت و در غایت کثرت والذین و آنان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود
و جز آن چون نگرویدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان مجرمین گروه کافران و منکران بعث
و حشر و از فحوی کلام چنان معلوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب و نام او اسعد بن ملکیکرب با حشم و تبع بسیار از شرق
تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز بقولی آن شهر او ساخت و در روایتی از ابن عباس رض هست که او پیغامبر است و در حدیث
آمده که ندانم که تبع پیغامبر بوده یا غیر پیغامبر و از عایشه منقولست که دشنام مدهید تبع را که ایمان آورده است و لهذا حق سبحانه
قوم او را لعنت فرموده نه او را و در معالم آورده که وقتی که در مدینه میرسید او را بکشتند و بعضی اهالی آنجا لشکر کرد و دو کس از یهود

قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغامبر آخر الزمانست و
تعریف آنحضرت کردند و او از قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از
اهل کتاب متوجه یمن شد نفری از هذیل بر راه او آمدند و گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنج است از نقره و مروارید و زبرجد
گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کعبه کنند و هلاک شوند تبع قصه گنج با احبار در میان آورد گفتند ای
ملک زنهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای
باید آورد و قربان فرمود تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر
آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خدای براستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده
گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتش در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی
مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کیشان
ایشان در آمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم به ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول ص و بشاهی
یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد برساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بفرزند تا از نسل
شاهول بابوایوب انصاری رض بود و او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ
الصالح و از رقاشی رحمه الله نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از متابعت ایمان آورده به پیغامبر ما ص قبل از بعثت آنحضرت بهفتصد
سال و در درج الدرر آورده که بعد از هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد وما خلقنا السموات
والارض و نیافریدیم آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آنست لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریدیم تباری بلکه همه مخلوق
را بحکمت کامله بظهور آورده و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم اهل ارض
و سما الا بالحق مگر براه حق که ثوبت ثواب بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم
فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدای میان مؤمن و کافر
و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی
از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب ما یا سود نرساند از کسی کسی را هیچ چیز ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری
کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله و لیکن کسی که خدای بروی بخشوده باشد یعنی ایشان یاری کنند یکدیگر را بشفاعت انه هو
العزیز بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست بر هر که رحمت کند او را شفاعت
دهد ان شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم خوردنی گناهکارانست یعنی ابوجهل و امثال او قوم چون بخورند
کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره
کند رودهای ایشان را و بگدازاند امعا و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گناهکار را فاعتلوه پس بکشید بعنف

وتهد الی سواء الجحیم بمیانهٔ دوزخ ثم صبّوا آنگاه بریزند فوق رأسه بر زبر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن
او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و بگویند او را ذق بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز
بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود ابو جهل لعین میگفت من اعز و اکرم وادیهام و در بطحا از من عزیزتر
و بزرگتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را بگویید که عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی ان هذا این عذاب ما کنتم به
آنست که بودید شما که بآن تمترون شک میآوردید تا اکنون معاینه ببینید ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه
ایمن باشند یعنی مقامی که در وی آفات و مخافات نبود فی جنات در بوستانها و عیون و در چشمها یلبسون می پوشند من سندس
واستبرق از حریرها و استبرق نازک و سطبر متقابلین در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا باهم مستانس باشند و در تفسیر
سورابادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه و تعالی همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند همه رویهای
یکدیگر ببینند کذلک همچنین برین حال می باشند بی تغیر و تبدیل وزوجناهم و قرین می سازیم متقیان را بحور بزنان سپید روی عین
گشاده چشم و اختلافست در آن که ایشان زنان دنیا باشند یا حور العین بهشت یدعون فیها میخوانند در بهشت بکل فاکهة بهمه میوه
که آرزو میکنند آمنین در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لا یذوقون نچشند در آخرت فیها الموت مرگ را الا الموتة الاولی
مگر مرگ پیشین که در دنیا بچشیدند چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگی در پی است حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت
را مرگ نیست ووقیهم و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا من ربک از روی کرم
و فضلی که واقع است از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه
پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند
و ایشان خود متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه
چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی و دوستان را هر زمان فخر تازه و خصمان را هر دم بخی
بی اندازه شعر تابعان را وعدهٔ حسن المآب * منکران را هیبت ذوقوا عذاب

سورة الجاثیه مکیه سبع و ثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحیی
و میم کنایتست از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکم ازلیست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرود
آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک خدایست بر همه غالب الحکیم دانا بر تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در
آسمانها از نجوم سیاره و ثابته والارض و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لآیات للمؤمنین نشانهاست مر گرویدگان را بر وجود
و قدرت صانع و فی خلقکم و در آفرینش شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی و ما یبث و در آنچه پراکنده میسازد در زمین من دابة از
جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لقوم یوقنون مر گروهی را که بیقین
گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال تیقن کنند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز با الوان

وتفاوت

و مقادیر وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی آب که سبب روزیست
فاحیا به الارض پس زنده کرد بدان مطر زمین را بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف
جهات و تفاوت احوال آیات هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک
این دلیلها آیات الله دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم بر تو بالحق براستی و درستی فبای حدیث
پس بکدامین سخن بعد الله بعد از حدیث خدای که قرآنست وآیاته و دلایل قدرت او یؤمنون ایمان می آرید و حفص بیا میخواند
یعنی بکدام سخن می گروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغ گویی راست اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع
میشنود آیات الله آیتهای خدا را که تتلی علیه خوانده میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا
در حالتی که گردنکش است از ایمان بدان کان لم یسمعها گویا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشد گویا
استماع نموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب الیم بعذاب دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است واذا علم و چون بشنوند
من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا بهزو یعنی با
آن افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین
عذاب خوار کننده من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل
ایشان بدوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شیئا چیزیرا که از
عذاب خدای ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء از دوستان و معبودان
ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوزست هذا این قرآن هدی راه نماینده است
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات ربهم بآیات پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او لهم عذاب ایشانراست
عذاب من رجز الیم از سخت ترین عذاب بالم رساننده الله خدای بحق الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی
سطح او را هموار کرد اند تا چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد و کیفیت تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص و دو و سیر
برو لتجری الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل خدای انواع
فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون و تا شاید که شکر گویید خدای را برین نعمتها وسخر لکم و بفرمان کرد برای
شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در زمینست از
کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها منه از وست یعنی از عطاء او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست
بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف [illegible]
ظاهرست و از صفایح مکونات دهربار شعر در جمله جهان ز مغز تا پوست * هر ذره گواه قدرت اوست آورده اند که
غفار نام مردی که فاروق را دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیه آمد که قل بگوای محمد

للذين آمنوا مر آنکسانرا که گرویده اند که در گذرانید و عفو کنید یغفروا تا عفو فرمایند للذين لا يرجون مر آنانرا که نمی ترسند
ایام الله از روزهای خدای هلاک و عذاب عرب از وقایع با ایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیة آنست که در
گذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا
یکسبون بآنچه کسب میکنند از اسائت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری
این آیة بخواند عمر گفت لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیة قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سورۀ منافقون
مذکور خواهد شد و بر آن تقدیر آیة را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که بعد از نزول آیة
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طنز گفت که خدای محمد محتاج است که قرض می طلبد این خبر بفاروق رسید
بجست و شمشیر کشیده روی بجست و جوی او نهاده تا هرجا بیند بقتلش رساند جبرئیل این آیة بیاورد و رسول خدای بطلب عمر فرستاد
چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیة بروی خواند عمر گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد
که دیگر اثر غضب در روی من نه بینند و در مقابل گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند شعر جو بد بینی ز خلق و در کناری
ترا زیبد طریق بردباری ۰ اگرچه دامنت را میدرد خار ۰ توگل باش و دهن بر خنده میدار ۰ و گفته اند که این حکم بآیة القتال
منسوخست من عمل هرکه بکند صالحا کار شایسته فلنفسه پس مر نفس ویراست ثواب آن عمل ومن اساء و هرکه کار بد کند فعلیها
پس بر وست وزر و وبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار
و گفتار ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریة والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغا مبری
یعنی بعضی را پیغامبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغامبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع تا
زمان عیسی ع ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال و گفته اند من و سلوی است وفضلناهم
و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشانرا بینات دلیلهای روشن
من الامر از کار دین و ملت و معجزهای بیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا او را بحق بشناختند و امر او
بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم مگر آنگه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی
بتحقیق دانستند که حضرت پیغامبر هم آن پیغامبر است که در توریة مذکور شرح و امر او را بپوشیدند بغیا بینهم از روی
عداوت و حسدی که در میان ایشان هست ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز
رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف کردند یعنی در کلمات بینه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات
ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها
پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل کن ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون
نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا می گویند بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند

از بس

عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزیرا که خواهد بتو وان الظالمین و بتحقیق که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی
از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیة نیست از پی آرزوی
ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله و خدای تعالی ولی المتقین دوست پرهیزکاران است تو هم ایشانرا دوست دار
هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینایهاست مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را وهدی و ره
نمونیست از ضلالت ورحمة و بخششی از خدای لقوم یوقنون مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر
منزل یقین باشند در معالم آورده که نفر از مشرکان مکه مومنانرا گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد و ما را
بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که ام حسب الذین آیا پنداشتند آنانکه
اجترحوا السیئات کسب کردند بدیها را [2] چون مومنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آدمیان ومماتهم و مرگ ایشان
در دنیی و آخرت یعنی هرکه بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هرکه بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد ساء ما یحکمون بد حکمیست
که ایشان می کنند و نتیجه شرک و توحید برابر میدارند ع نیست یکسان لای زهرآمیز با آب حیات وخلق الله السموات والارض
و بیافرید خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد
ولتجزی و دیگری برای آنکه تا پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وهم و ایشان یعنی
عمل کنندگان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب باشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا
دهد افرأیت آیا چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان
برد چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود کرد و از پی رود یعنی بت می پرستند چون بتی از آن نکوتر بینند
آنرا بگذارد و این را بخدای بردارد واضله الله و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته و فرو گذاشت خدای او را علی علم بر دانشی که حضرت او را
هست بعاقبت آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره
و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست
که راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن خدای او را افلا تذکرون آیا پند نمیگیرند یعنی پند گیرند و متنبه شوند وقالوا
و گفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که ما در ویم نموت ونحیا می میرانیم و زنده میشویم یعنی
بعضی از ما میمیرند و بعضی می زایند و احتمال آن دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که
که هر که میرود روح او بجسد دیگر تعلق میکرد و هم در دنیی ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و دیگر باره باز آید و از شاکمونی که بزعم
ایشان پیغامبر است نقل کرده اند که او گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وما یهلکنا و هلاک
نمیکند ما را الا الدهر مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وما لهم و نیست کافرانرا بذلک باین که نسبت مرگ بروزگار میکنند من علم هیچ
دانشی که منقلب دهور و مصرف آن حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه و دهر را در هیچ کار اختیاری نیست شعر دهر تا دهر

چون کفر و معصیت ان نجعلهم
آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کالذین
آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا
الصالحات و کردند کردارهای
شایسته چون مشرکان در کرامت جز
نخواهند بود م

حکم تراز یبد و شاهی ترا ٭ دور زمان کار نسازد بخود ٭ چرخ و فلک بر نفرازد بخود ٭ این همه فرمان تراند اند ٭ در ره امر تو شتابنده اند
ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن می کویند و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود
بریشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن و واضح الدلالة باشند در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و ما اشد ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد حجت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه کویند بیایید بآبائنا
بپدران ما ان کنتم صادقین اگر هستید راست کویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن بعناد می کفتند چه احیاء
موتی موقتست بوقت خاص بر وجهی که مقتضای حکمت بس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو که خدا
زنده میکرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس می میراند در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبر الی یوم القیمة تا روز رستخیز
لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار
ولله و مر خدایراست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها و یوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت یومئذ در آن
روز یخسر المبطلون زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز کردند و تری و بینی در آن روز کل امة هر کروهی
جاثیة بزانو در آمده و کفته اند جثو خاصه کفارست و اصح آنکه عام دارند چه هر کس از هیبت آن روز بزانو در افتند کل امة
هر کروهی تدعی خوانده شوند الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشان کویند الیوم تجزون امروز جزا داده
خواهد شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن
امر کرده بودیم ینطق سخن کوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای ایشان را بالحق براستی بی زیاد و نقصان انا کنا
نستنسخ بدرستی که ما فسخ کرفتیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال انسان بآسمان
برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کرده اند و کفته اند استنساخ
از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فاما الذین آمنوا اما آنانکه کرویده اند بخدا و رسولی و آنچه نزدیک
اوست و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته فیدخلهم پس در آرد ایشان را ربهم پروردکار ایشان فی رحمته در رحمت خویش
که از جمله آن بهشت است ذلک آن ادخال رحمت هو الفوز المبین آنست رستکاری بزرگ و آشکار و اما الذین کفروا و آنانکه نکرویده اند
ایشان را کویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من تتلی علیکم خوانده می شد بر شما یعنی پیغامبران فرستادیم تا آیتهای کتب من بر شما
بخوانند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید و کنتم و بودید قوما مجرمین کروهی شرک آرندکان و اذا قیل و چون
کفته می شد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بحشر و حساب و ثواب راستست و الساعة لا ریب فیها
و قیامت هیچ شک نیست در آن قلتم ما ندری کفتید ما نمی دانیم که ما الساعة چه چیزست قیامت ان نظن کمان نمی بریم بقیام ساعت
الا ظنا مگر کمان از شما یعنی کمان ما آنست که شما نیز کمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در آن و ما نحن بمستیقنین
و ما نیستیم بیکمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت الجزو السادس و العشرون من اجزاء الثلثین و بدالهم و ظاهر

شود

شود مر ایشان را در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا و حاق بهم و فرود آید بدیشان ما کانوا به عذاب
آنچه بودند که بدان یستهزؤن افسوس میداشتند از عقوبات قیامت و قیل الیوم و کویند مر ایشان را که امروز ننسیکم
فرو می کذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میکذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم همچنانچه شما بنسیان
باز داشتید و بغفلت باز کذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن امروز شما را و ساختکی نکردید برای وی و مأویکم النار
و جایکاه شما آتش است و ما لکم و نیستند شما را من ناصرین یاران و مددکاران که خلاص دهند شما را از آتش ذلکم
و فرود آمدن عذاب بشما بانکم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا کرفتید آیات الله آیتهای کتاب خدای یاد لایل قدرت او را
هزوا محض بیهوده یعنی افسوس میکردید با آن و تفکر نمی نمودید در آن و غرتکم الحیوة الدنیا و فریفته بود شما را زندکانی دنیا
و بحیات فانی مغرور شده و از حیات جاودانی غافل مانده بودید فالیوم لا یخرجون پس امروز بیرون آورده نخواهد شد
منها از آتش دوزخ و لا هم یستعتبون و نه اند ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را بکویند که عذر
خواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان نخواهد بود و رست فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثناها و
ستایشها رب السموات آفریدکار آسمانها و رب الارض و آفریدکار زمین رب العالمین پرورنده و ترتیب کننده عالمیانست
و له الکبریاء و مر او راست بزرکواری و عظمت و فرمان کذاری و آثار قدرت آن ظاهرست فی السموات و الارض در
آسمان و زمین و هو العزیز و اوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا در همه کارها سورة الاحقاف مکیة خمس و ثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قدس سره فرموده که حا
اشارت بحکم الهی است و میم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد می کند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا بمن ایمان آرد
و در لطایف قشیری مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مصادحق از نیشان مع المزید که آن عبارتست از نظر الی
وجه الله الحمید تنزیل الکتاب فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی من الله العزیز از خدای توانا غالب الحکیم محکم
کننده یا صواب کار در کردار و کفتار نه از غیر او ما خلقنا السموات و الارض نیافریدیم آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه
در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و
عدالتست و اجل مسمی و بنا فریدیم اینها را مگر باندازه زمان نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان
منتهی شوند که روز قیامتست و الذین کفروا و آنانکه نکرویدند بآخرت هر آینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال
بعث و اهوال حشر معرضون روی کرداننده کانند در آن فکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قل بکوای محمد مر کافران را که شما
ارأیتم خبر دهید مرا ما تدعون آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای چون ملایکه و اصنام و جن و جز آن ارونی
ماذا خلقوا بنمایید بمن که چه آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک یا مر ایشان راست شرکتی فی السموات
در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست که معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش

بامن شریک میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد
شمارا بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیهٔ از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء کنند که دلالت کند بر استحقاق عبادت
ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود وچون درین حجت فرو مانند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود
که ومن اضل وکیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که بخواند وبپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعای
اورا الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیی بخواند اثر استجابت از و ظاهر نخواهد شد
وهم وبتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مرایشانرا غافلون بیخبرانند وچون نمی شنوند دعای ایشانرا پس چگونه اجابت
کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست بازدارد وروی توجه بجماد نابینا وناشنوا آورد
بیبهره کسی که چشمهٔ آب حیات بگذارد وره نهد بسوی ظلمات واذا حشر الناس وچون حشر کرده شوند آدمیان کانوا باشند
معبودان باطل لهم مرعابدان خود را اعداء دشمنان خلاف آنچه گمان می بردند بدیشان از شفاعت ومددکاری وکانوا
وباشند معبودان بعبادتهم به پرستش عابدان مرایشانرا کافرین ناگرویدگان وعابدان باشند پرستش معبود انرا
منکر یعنی بتان گویند که ما نیز نپرستیدیم کما قال الله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود
بکافران آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات درحالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا گویند آنها که کافر شدند للحق
مرآن سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادویی روشن ام یقولون بلکه همین اکتفا
نمیکنند که آنرا سحر خوانند میگویند افتریه بر بسته است محمد قرآن را بر خدای واز خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته باشم
بفرض محال آن معصیت بغایت بزرگ بود وهر آینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود فلا تملکون پس شما ونه غیر شما مالک نتوانید
بود لی برای من من الله شیئا از خدای چیزیرا یعنی قادر نباشید بردفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس چگونه
من جرأت کنم وباستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون بآنچه شما خوض میکنید فیه
درآن یعنی طعن میزنید بر قرآن وسحر ومفتری می گویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواهی دهد براستی کلام وتبلیغ احکام
بینی وبینکم میان من وشما که برای من راستی ودرستی باشد وبرشما بکذب وعناد وانکار وافساد وهو الغفور او آمرزنده
است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربانست برکسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگوای محمد که من نیستم بدعا من الرسل
نو در آمده از پیغامبران یعنی اول پیغامبری نیستم که بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغامبران بوده اند پس نبوة مرا چرا
منکرید وما ادری ما یفعل بی ونمیدانم که چه خواهند کردن بمن از محنت وراحت یا اقامت یا هجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم ونمیدانم
که بشما چه کنند از خسف وقذف ورجف وقتل واسر وجز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیة مشرکان شادمان شده
گفتند کار ما ومحمد صلی الله علیه وسلم نزد خدا یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم واگر مبعوث من عند الله بودی بایستی
که خدای اورا خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیة آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ودر اسباب نزول آورده که

حضرت پیغامبر صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در وی آب روان ودرخت ونخلستان بود صحابه بعد از
استماع این رؤیا خوشدل گشتند وچون تعبیر دیرتر واقع میشد وآزار مشرکان مرایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب
بهجرت استعجال می نمودند این آیة نازل شد که بگو نمیدانم که مرا وشمارا بهجرت خواهند فرمود یا نه ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما
یوحی ۲ مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردنی ومن از عواقب امور وخواتم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم
داد ونعم من قال شعر ای دل تاکی فضولی وبوالعجبی ، از من چه نشان عافیت می طلبی ، سرگشته بود خواه
نبی خواه ولی ، در وادی لا ادری ما یفعل بی ، قل بگوای محمد ارایتم خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله
از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید بدان وشهد شاهد من بنی اسرائیل وگواهی داده گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار
ایشان چون عبدالله سلام وگفته اند یامین بن یامین علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده مراین
بیان از مسروق منقول است که این شاهد نه ابن سلامست ونه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده واین
حم بمکه فرود آمده بلکه آیة در محاجهٔ ایست که میان رسول صلی الله علیه وسلم وقریش واقع بوده وشاهد موسی کلیم است ومثل قرآن
توریة ومعنی آیة این که اگر قرآن از نزد خدای بود شما بدان نگروید وموسی ع گواهی داد بر توریة که او نیز از نزد خداست وبقرآن ایمان
آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نگرویدید نه که شما ستمکاران باشید بر خود درین کار ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم
الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران او در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار ایمان
آوردند بنو عامر واسد وغطفان واشجع آغاز طعن کردند بر ایشان وآیة آمد وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر
وامثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه وامثال ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیری بودی وراستی ودرستی
داشتی ما سبقونا پیشی نگرفتندی بر ما ومسارعت نکردندی الیه بسوی او ازین قبایل ما در آن سابق بودیم چه رتبه ما از آن بزرگتر
وبزرگی وشهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما
پیشی گرفتن چه دانش ما پیش از ایشانست واذ لم یهتدوا وچون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه حضرت پیغامبر صلعم آورده
فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این می گفته اند ومن قبله وحال آنکه پیش از قرآن
کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریة بود وگرد آمده ما اورا اماما پیشوای اهل دین ورحمة وسبب رحمت باورداران که آن وهذا
کتاب واین قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مرتوریة را ویا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا
تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشری وقرآن مژده دهنده است للمحسنین مرنیکوکارانرا برضوان الهی ان
الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما خداست ثم استقاموا پس ایستادند بدان وعدول نکردند از آن یعنی جمع
فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم است واستقامت که منتهی عملست در بحر الحقایق فرموده که استقامت در زبان بجوارح بر تعهد ارکان
شریعت وبه نفوس بر تادب آداب طریقت وبقلوب بر تصفیه از تعلقات وبارواح بر تخلیه از اغیار وصفات وبسر بر محض توحید

مگر آنچه وحی کرده شود الی
بسوی من ومانانم ودر نمی توانم
گفتن وما انا ونیستم من الا
نذیر

و بر خفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که بی همراهی استقامت وصول بر منزل کمال فکریست
باطل و خیالیست بغایت محال کرامت نیابی بکن استقامت فلا خوف علیهم بر هیچ ترسی نبود و نیست بر مؤمنان مستقیم از
رسیدن مکروهی بایشان در آن جهان ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان اولئک
آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدین فیها جاوید بودگان در آن و پاداش داده شوند
جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا به پدر و مادر نیکوی
کردن حملته امه برداشته است مادر او را کرها برنج و سختی ووضعته کرها و نهاده یعنی نزاده است او را بمشقت و محنت
وحمله و مدت حمل او وفصاله و زمان از شیر باز گرفتن ثلثون شهرا سی ماهست اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا
معلوم شد که اول مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسید آدمی اشده بکمال قوة
خود که سی و سه سالگیست و گفته اند هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران برآنند که این آیة خاص است بصدیق
که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هجده سال بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید و آن حضرت بیست ساله
بود و در سفر و حضر رفیق و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث شد و صدیق
سی و هشت ساله بود بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش
ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی آن نعمت که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلامست وعلی والدی و بر نعمتی که
بر پدر و مادر من داده که حیاتست و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده
باشند غیر صدیق نیست وان اعمل و دیگر الهام ده تا عمل کنم صالحا ترضیه عمل ستوده که تو بپسندی آنرا و از آن خشنود باشی حق سبحانه
دعای وی را مستجاب گردانیده توفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله بلال حبشی است واصلح لی
و دیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من نیز این دعا
نیز بشرف اجابت رسید دخترش عائشه بشرف فراش حضرت اشرف رسل مشرف شد و پسرش عبدالرحمن مسلمان گشته پسر او ابو عتیق
نیز بدولت خدمت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سرافرازی یافت و در وسیط آورده که از اصحاب چهار مسلمان که جد و پدر
و پسر و پسر پسر باشند حضرت پیغامبر را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبدالرحمن و ابو عتیق و بنی قبائل بزرگ از اولاد صدیق
در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انی بدرستی که من تبت الیک باز گشتم بتو وانی من المسلمین و من از گردن
نهادگانم مر فرمان حضرت ترا اولئک آن گروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده الذین نتقبل آنانند که قبول کرده
شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیکوی ایشان رقم
قبول یابد ونتجاوز و در گذرانیده شود عن سیئاتهم از بدیهای ایشان حفص و حمزه و کسائی بنون مفتوحه میخوانند و نصب احسن یعنی ما
قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان و معذور باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق وعده

[illegible]

داده شده بآن و آن وعده در این آیتست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیة والذی قال و آنکس که گفت
لوالدیه مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهیت و ننگ مر شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان
اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآرند وقد خلت القرون و بدرستی که بگذشته اند قرنهای
بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده اند وهما یستغیثان الله و پدر و مادر استغاثه می کردند بخدای و می گفتند ویلک وای بر تو
آمن ایمان آر بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در بعث و حشر حق راستست فیقول پس آنکس میگفت ما هذا
نیست این که شما مرا بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیة در شان
عبدالرحمن بن ابی بکر فرود آمده و عائشه این قول را منکرست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین عاق بوده نازل گشته اولئک
آن گروه عاق و منکر الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمهٔ عذاب باشند فی امم قد خلت با گروه چند از کفار که
گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و آنان کانوا خاسرین هستند زیانکاران
ولکل و هر یک ازین دو فریق درجات پایها و منزلهاست مما عملوا از جزای آنچه عمل کردند یا پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل
شر بطرف سفلی ولیوفیهم و چنین مقرر فرمود خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار
بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان که دوزخ باشد بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان
بیفزاید و ایشان گویند اذهبتم ببردید و بخوردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید و
استمتعتم و برخوردار شدید بها بآن لذاید یعنی استیفاء لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا
داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق
بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل وبما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و پای از دایره امر بیرون می بردید و سر بر
خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند شعر پای از حد شرع بیرون می نهی منه
خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن ؛ بی حبل شرع نیست خلاصی ز چاه طبع ؛ این رشته را ز دست رها میکنی مکن واذکر اخا عاد و
یاد کن برادر عاد یعنی پیغامبری که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود است علیه السلام میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون
بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان
و مهره وقد خلت النذر و حال آنکه گذشته بودند پیغامبران بیم کننده من بین یدیه از پیش هود علیه السلام ومن خلفه و پس از وی یعنی نخست
پیغامبری بود بخلق پیش از وی و پس از وی انبیاء علیهم السلام بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا بآنکه مپرستید
الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و هول
قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمدی بما لتأفکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فأتنا بما تعدنا

پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود ع که شتاب میکنید در طلب
عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست و مرا دران مدخلی نیست وَأُبَلِّغُكُم و بشما میرسانم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ
آنچه فرستاده شده ام بآن و برمن غیر از رسانیدن نیست وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و نزول
عذاب و حلول عقاب تعجیل می نمائید در سورهٔ اعراف گذشت که قبل ازجهت عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر برآمد و منادی ندا کرد که
یکی ازینها اختیار کنید و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که دیدند آن چیزرا که موجود بود از عذاب عَارِضًا ابر پهن
شده از آسمان مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَٰذَا عَارِضٌ این ابریست مُّمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود ع
فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این بادیست فِيهَا
عَذَابٌ أَلِيمٌ در آنست عذاب دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک می کند و نابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیزرا از
نفس و مال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد با مدد غایت تندی و سرکشی و تیزیها بر احقاف
ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن بودند پس ریک از ایشان دور کرده تنهای ایشان بدریا فکند فَأَصْبَحُوا
پس گشتند بحالی که اگر کسی در دیار ایشان رسیدی لَا يُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک
شدند و جایگاه ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران مکذب را
وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ما ممکن کردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ در آنچه ممکن نساختیم شمارا ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز
از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ و تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشانرا سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند
وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن نشنیدند و بدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تم و تقدس تفکر نکردند
هین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُم
و نه دلهای ایشان مِّن شَيْءٍ چیزی را از عذاب إِذْ كَانُوا چون بودند از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای
خدای را یا معجزات پیغامبر او را وَحَاقَ بِهِم و بگرد در آمد ایشانرا مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُم آنچه گرداگرد شما بود مِّنَ الْقُرَىٰ از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا
الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک گشتند
فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
قُرْبَانًا از برای تقرب بخدا آلِهَةً خدایان بتان که ایشانرا بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب
بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن
بتان بخدای برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه هستند که برمی بافند و نسبت میدهند الوهیت را
بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر می تابند ‌ ‌ رو از توهر که تافت دگر آب رو نیافت ‌ ‌ ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند

وایشان ابر سیاه
اختیار کردند

که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله نزول فرمود و شب برخاسته تهجد می گزارد و قرآن میخواند
جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیدند آواز قرائت شنیدند و خود را بحضرت نمودند حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد وَإِذْ
صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین
یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است اینست شاصر ناصر دستی مستی ازو ابیان
احقم و گویند نه عدد بوده اند و زوبعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد
تن بوده اند از بنی اقلیش و بهر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآنرا و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که
حاضر شدند نزدیک حضرت رسول ع م قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر
هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قراءت و با تمام رسید ایمان آوردند
بآن حضرت و چیزها پرسیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرده ایشان وَلَّوْا باز
گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِم بسوی قوم خویش مُّنذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا
بدرستی که ما شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای أُنزِلَ فرو فرستاده شده مِن بَعْدِ مُوسَىٰ بعد از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق
کننده لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از و بوده از کتب یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهود بوده اند و از نزول انجیل
خبر نداشتند یا اعتبار نمی کرده اند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن جهت گفتند أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ يَهْدِي راه می نماید بگمان
إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راستست از عقاید وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ و براه راست رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای
گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خوانندهٔ خدای یعنی حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم وَآمِنُوا بِهِ و با یمان آرید بدو و تصدیق کنید
اخبار او را يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدای شمارا مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهانرا وَيُجِرْكُم و
برهاند شمارا مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک وَمَن لَّا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خوانندهٔ راه بخدای که حضرت مصطفاست ص
فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او
عاجز نمی تواند ساخت خدای را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان و مددکاران أُولَٰئِكَ
آن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست
بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش چنانچه فرموده و من یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری رحمة الله منقولست که ثواب
جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند برمثال بهایم و امام اعظم برین رفته و امام مالک با جمعی بر آنند که ایشانرا بر احسان
ثواب هست چنانچه بر سیئات عقاب خواهد بود و از ضحاک منقولست که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان
از نعم بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشانرا تسبیح و ذکری الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای
بهشت در معالم آورده که از حمزة بن حبیب پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که آری و آیة لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان

بخواند وگفت الانسیات للانس والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز نقل می کنند که مؤمنان جن گرداگرد
بهشت در رحبها و ربضها خواهند بود و قافیه دانوار نموده که جن در توابع تکلیف ما اند انس اند اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند
منکران بعث ان الله الذی آنکه خدای تعالی بقدرت کامله خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را ولم یعی و مانده نشد
و رنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابتست و نقص و
انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیة آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی ابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست
انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها قدیر تواناست بی عجز و تعب ویوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا
آنانکه نگرویده اند علی النار بر آتش پرستان عرض کنند و این قلب است که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد می کنند
پس ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما باور نکردید قالوا بلی گویند آری حق است پس سوگند خورند
که وربنا بپروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را بگو فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را
بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر شدید بقیامت و سخن پیغامبران باور نمی داشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما
صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغامبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد
احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودن و ایشان
نوح اند و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم و امام محیی السنه گفته که اولوا العزم آنها اند که بر تخصیص ذکر یافته اند در دو موضع یکی واذ اخذ
میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیه دوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و همان اصحاب
شرایع اند یا پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم قولی آنست که ایشان نجبای رسل الله هجده تن که در سوره انعام که نام ایشان هست و به پیغامبر
ما امر شد که فبهدیهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغامبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان ع و گفته اند غیر یونس و بی صبری او
تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغامبر ما را فرمود ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می فرماید که بی شکیبائی
و رز ولا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد کانهم یوم یرون
گوئیا روزی که ایشان ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را
کان لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات
دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهد
شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان سورة القتال مدنیة وهی ثمان وثلثون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا و باز
داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل لعین و نفر و عقبه
یا مطعمان بدر و ایشان که دوازده تن بودند از صنادید قریش اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را که از مکارم محسوب شمرند چون

صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
چون اطعام طعام و صله ارحام وآمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد بر پیغامبری نیک ستوده شده
یعنی قرآن وهو الحق و قرآن راست و درستست یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب حق و حقیقت آمده من ربهم از پروردگار
ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا محمد صلعم کفر در گذرانید خدای و بپوشید عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان
واصلح و بصلاح آرد بالهم حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح
بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل را یعنی شیطان را وان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند
اتبعوا الحق پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک همچنین یضرب الله بیان می کند
خدای للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که به بینید
ای مؤمنان الذین کفروا آنان را که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردنهای ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا
چون بسیار بکشید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را به اسیری و بند کنید محکم و نگهدارید فاما منا بعد
پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض واما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا
بنهند اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی ع خواهد بود چه
در خبر است که آخر قتال امت من با دجال است و امام شافعی و امام احمد برآنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و
فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم میفرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا
استرقاق ذلک اینست کار نگاه دارید کار را ولو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه
کارزار کنید ولکن و لیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را یعنی معامله آزمایندگان کند مؤمن را بکافر
مبتلا کرده اند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمؤمن آزمایش دهد تا کشته شوند و از کفر باز ایستند والذین قتلوا و آنانکه کار
زار کنند فی سبیل الله در راه خدای و حفص قتلوا میخواند یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای هرگز باطل و ضایع نگرداند اعمالهم
کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب ویصلح
بالهم و بصلاح آرد کارهای ایشان را ویدخلهم الجنة و در آرد ایشان را به بهشت عرفها لهم و بهشتی که تعریف کرده باشد ایشان را
بهشت تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد بهشت را جهة نزول
ایشان یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدای را و پیغامبر او را ینصرکم یاری کند شما را تا بر اعدا
مظفر گردید ویثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید والذین کفروا و آنانکه نگرویدند فتعسا لهم
خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست واضل و گم و نابود سازد خدای اعمالهم عملهای ایشان را
ذلک این خواری و بطلان عمل ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله آن چیز که

که خدای فرو فرستاده است بر پیغامبر خود از امر توحید و قیام باحکام شرع فاحبط پس باطل و ضایع کرد ایزد حق جل و علا اعمالهم کردارهای ایشان را که از آن حسابی میداشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکافرین امثالها و مر ناگرویدگان را مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذلک آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند و ان الکافرین و به سبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در می آرد آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای پاکیزه از ریا و غرض جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن انهار والذین کفروا و آنانکه کافر شدند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیی و یاکلون و می خورند کما تاکل الانعام همچنانچه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استکمال بقدرت ربانی ممد و معاون بوده نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد و در مراغی ذم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قیل شعر خوردن برای زیستن و ذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست والنار و آتش دوزخ مثوی لهم مقام و آرامگاه ست مر کافران را وکاین من قریة و چندی از اهل دیها که هی اشد قوة سخت تر بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن دیها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاک بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان کمن زین باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او را آرایش کرده است له برای او سوء عمله بدی کردار او کردار بد او را از شرک و معصیت واتبعوا اهواءهم و پیروی کرده اند آرزوهای خود را چون ابو جهل لعین و مشرکان مثل الجنة از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشتهاست التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران را فیها در آن بهشتهاست انهار من ماء جویها از آبی غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بر نگردیده از حال خود نه مانند آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد و انهار من لبن و جویهاست از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه که نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان و انهار من خمر لذة و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت للشاربین مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار ندارد و انهار و جویهاست من عسل مصفی از شهد صافی نه صافی کرده با آتش بلکه مصفی آفریده شده از موم و فضلات

ولهم و مر متقیان را فیها در بهشت با وجود این اشربه من کل الثمرات از همه میوه‌ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشان راست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را نه بر آن معاقبه کند و نه معاتبه نماید و از باب اشارات گفته اند که این چهار نهر را در بهشت بزیر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجرای روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی مثنوی آب صبرت جوی آب خلد شد جوی شیر خلد مهر تست و ود ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین و در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که از عفونت هوا و آفات بدعت متغیر نگشته و خمر خوشش بجذبات الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادت از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت یاد حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد کمن هو خالد مانند کسی است که او جاوید است فی النار در آتش دوزخ وسقوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره می کند آن آب امعاءهم رودهای ایشان را آورده اند که چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطبه فرمودی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که ومنهم و بعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع آنهااند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنان را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقولست که من هم از آنهاام که منافقان از ایشان می پرسیدند که ماذا قال چه گفت پیغامبر آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه میکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که بحکم ازلی طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک واتبعوا و در پی رفته اند اهواءهم هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم والذین اهتدوا و آنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زادهم زیاده میکرد ایشان را استماع سخن پیغامبران ایشان را هدی بصیرت و یقین وآتاهم تقواهم و مدد میدهد ایشان را آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی که آمده و ظاهر شد اشراطها علامتهای آن مبعث نبی و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده بشما ندهد فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بدانستن که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست الا خدای و در حقایق سلمی آورده که چون عالمی گویا علم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضع آورده که بدان هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر و آمرزش طلب کن لذنبک برای گناهان خود و در معالم آورده که آن حضرت مأمور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت دین

مبرست

مؤمن اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وللمؤمنین والمؤمنات
و آمرزش طلب برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه و این اکرامیست از خدای تعالی درباره این امت که پیغامبر ایشانرا امر باستغفار
گناهان ایشان امر کرده و از امام فخر الدین رازی علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغامبر خود را امر کرد باستغفار
امت و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم تر است
که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد من بر وی عطا نکنم پس معلوم میشود امت را دولت آمرزش خواهد بود شعر
هرکرا چون تو پیشوا باشد ° ناامید از خدا چرا باشد ° چون فشان شفاعت کری ° یافت بر نام نامیت طغرا ° امتان با
گناه کاریها ° بتو دارند امیدواریها ° والله یعلم و خدای میداند متقلبکم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا ومثواکم و آرام
گاه و موضع قرار شما در عقبی و یا میداند هر جا میروید در روز و هر جایی باشید در شب ویقول الذین آمنوا و می گویند آنانکه ایمان آورده
اند بوده اند و مبالغه می کنند از جهت حرصی که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرستاده نمی شود سوره در باب قتال با کفار
فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محکمة سوره از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود وذکر و یاد کرده شود
فیها القتال در آن سوره امر بقتال و جهاد رأیت الذین ببینی یعنی تو آنانرا که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض
بیماری شک و نفاق یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بر وی بیهوشی من الموت
از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فاولی لهم پس وای برایشان یا دوزخ مرایشانراست طاعة کار ایشان
فرمان برداریست وقول معروف و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شود امر قتال و عزم کردن اصحاب
بجهاد ایشان خلاف و رزیدن باز نان در خانها نشیند فلو صدقوا الله پس اگر راست کنی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لکان
هر آینه راستی بودی خیرا لهم بهتر مرایشانرا فهل عسیتم پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر بحود بگیرید امور
مردمانرا یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض در زمین بسبب جاه و خود را از روی تکبر و تعظم بکرم دانند
و انواع تباهی از شما واقع گردد وتقطعوا و ببرید ارحامکم رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما می آید که اعراض کنید از قرآن
و روی بگردانید از فرمان که باز امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دما و امثال آن اولئک الذین آن گروه که مفسد
معرضاند لعنهم الله رانده است خدای ایشانرا و دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشانرا کر کرد اینه تا سخن حق نشنوند
واعمی ابصارهم و کور کرد اینه دیدهای ایشانرا تا دلایل و عبرت و قدرت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا پس تدبر و تفکر نمی کنند
در قرآن و مواعظ و زواجر تا از نافرمانی بگذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای که آن یعنی چیزی که دلها را
بمنزل قفلها باشد مهر رها را آن ختم و طبع الهیست بران شعر در که خدا بست بروی عباد ° هیچ کلیدش نتواند کشود
قفل که او بر دلها نهد ° کیست که بردارد و در وا کند ° در تبیان آورده که یهود نعت حضرت پیغامبر صلعم در توریة خوانده
بودند و صفت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون سید عالم صلعم
مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیة فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی آنانکه برگشتند علی ادبارهم

براد باد خود یعنی بر پس باز گشتند و کافر شدند بر حضرت محمد صلعم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مرایشانرا
بیانی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضحه دانسته بودند الشیطان دیو لعین سول آسان کرد و بیاراست لهم برای ایشان انکار و عناد
را واملی لهم و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلک این امهال بانهم قالوا بسبب
آنست که گفتند جهودان للذین کرهوا مر آنانرا که کراهیت داشتند ما نزل الله از آنچه خدای تعالی فرو فرستاده از قرآن و احکام
دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شمارا فی بعض الامر
در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با پیغامبر حرب کنید والله یعلم و خدای میداند اسرارهم پنهانهای ایشانرا فکیف پس چگونه
باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائکة چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان یضربون وجوههم می زنند بر رویهای ایشان که از حق
بگردانیده اند وادبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذلک این قبض ارواح ایشان بدین صفت بانهم اتبعوا به
سبب آنست که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آن چیزی که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر محمد صلعم
و معاونت منافقان و مشرکان وکرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدای یعنی عملی که سبب رضای
وی باشد چون اظهار نعت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا
ام حسب الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشانست بیماری نفاق یعنی منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله
آنرا که ظاهر نگرداند خدای تعالی اضغانهم کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغامبران و مؤمنان ولو نشاء و اگر ما خواهیم
لارینا کهم بنمائیم بتو ایشانرا یعنی علامتهای ایشانرا پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس تو بشناسی ایشانرا بسیماهم بعلامتی
که دال باشد بنفاق ایشان ولتعرفنهم و هر آینه بشناسی تو ایشانرا فی لحن القول در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض
و توریه والله یعلم و خدای میداند اعمالکم کردارهای شمارا و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض فرموده که بعد از نزول
این آیة هیچ منافقی نبود که حضرت پیغامبر او را نشناخته باشد بسیما و بسخن و در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس نقل کرده اند که در بعضی
غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق ولنبلونکم
و خدای هر آینه می آزماید شمارا بار جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کند حتی نعلم المجاهدین تا بدانیم مجاهدانرا
یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین و صبر کنندگان بر مشقت حرب ونبلو و تا بیازمائیم اخبارکم
خبرهای شمارا که میگوئید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن بر همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون می خواند یعنی بیازمائیم
تا بدانیم و بیازمائیم خبرهای ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر وصدوا و باز داشتند قوم خود را
عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست وشاقوا الرسول و مخالفت کردند با رسول من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشته
بود و ظاهر شده لهم الهدی مرایشانرا راه حق و در توریة خوانده و دانسته بودند لن یضروا الله زیانی نتوانند رسانید خدای را
شیئا چیزی یعنی از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدای و پیغامبر او نرسد بلکه ضرر آن بدیشان عاید گردد وسیحبط

اعمالهم وزود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که می کنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده
اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده واطیعوا الرسول وفرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید شعر
وباطل مکنید وبیهوده مسازید عملهای خود را بریا وسمعه یا بعجب که کردار معجب مردود ومذموم است شعر درهر عملی که عجب ره
یافت • رویش زره قبول بر تافت • ای گشته بکار خویش مغرور • وز درگه قرب گشته مهجور • تا چند ز عجب خودنمایی
وز دبدبه منی ومایی • معجب مشو از طریق تلبیس • کز عجب بجه فساد ابلیس • ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی
یعنی قوم قریش وصدوا ومنع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوک راه حق ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر
وهم کفار وحال آنکه ایشان ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله پس هرگز نیامرزد خدای لهم مر ایشانرا نزول آیه در شان قلیب است
اما حکم آن عموم دارد وشاملست هر کرا که کافر میرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وتدعوا الی السلم ومخوانید کافرانرا بصلح یعنی
طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف وتذلل شما بود وانتم الاعلون وحال آنکه شما برترانید یعنی غالبان والله معکم وخدای با
شماست بنصرت وعون ولن یترکم وضایع نکرداند خدای وکم نکرداند اعمالکم از ثواب کردارهای شما انما الحیوة الدنیا جز این نیست
که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار ولهو ومشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا واگر بگروید بخدای ورسول وتتقوا وبپرهیزید از
معصیت وفضول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای شمارا در آخرت ولا یسألکم ونمی خواهد بر مزد دادن شمارا اموالکم مالهای شمارا
یعنی حق سبحانه نمی خواهد مال شمارا بلکه بانفاق اندکی از آن حکم فرموده که عشر هست ونصف عشر وربع عشر ان یسألکموها اگر
بخواهد از شما مالهای شمارا فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی که بدهید همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی میکنید بدان وندهید
بخوشدلی وطیب نفس ویخرج وظاهر میگرداند خدای بدان خواستن از شما یا بر بخل شما اضغانکم کینها وکدورتهای شما را
ها انتم هؤلاء شما هؤلاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید وفرموده شده لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در
راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد مصروف سازید فمنکم پس از شما هست من یبخل کسی که بخیلی میکند بزکوة یا نفقه
غزو ومن یبخل وهر که بخیلی ورزد بر آنچه بر وواجبست از انفاق فانما یبخل عن نفسه پس جز این نیست که بخیلی میکند بر نفس
خود که او را از ثواب محروم سازد والله الغنی وخدای تعالی بی نیاز است از صدقات ونفقات شما وانتم الفقراء وشما محتاجانید
بآنچه نزدیک اوست از عوائد نعمت وفوائد کرامت وامروز یکی بدهید وفردا ده عوض آن بستانید که در خزانه کرم او هیچ کم نشود
وشما بر مرادات ومقاصد خود فایز گردید وان تتولوا واگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید
از اسلام وقبول احکام یستبدل بدل کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شمارا هلاک کند وقوم دیگر بیارد ثم لا یکونوا پس نباشند
آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند وپرهیزکارتر مراد بنی کنده وبنی نخع اند از یمن واشهر آنست که از حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردند که اینها کدام گروه اند وسلمان رض در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد
وفرمود هذا وقومه ودر خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا بثریا فرا گیرند آنرا مردمان از پارسیان ودر کتاب آورده که ابو الدرداء رض بعد از

قراة

قرائت این آیه می گفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند

سورة الفتح مدنیة وهی تسع وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

بعثت رسیده که در سال هشتم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفها
رفت وعمره گذارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد وحضرت سید کاینات عم
بکارسازی مشغول شد ودر روز دوشنبه غره ذی القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت وهفتاد شتر بجهت هدی
با خود ببرد واغلب اصحاب اتفاق کردند وخبر توجه آن حضرت بمشرکان مکه رسید بر منع آن سرور کاینات اتفاق نمودند واز
مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بزدند حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر ارسال بحدیبیه فرود آمد واز جانب کفار عروة
بن مسعود ثقفی بنزد حضرت پیغامبر آمد تا سبب آمدن آن حضرت معلوم کند وبعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود واحابیش قبیله
بزرگ بود اند از عرب بیامد ومعلوم کرد که آن حضرت داعیه حرب ندارد وبزیارت کعبه آمده اما قریش از حمیت جاهلیت خود ایستاده
بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول عم واصحاب او بمکه درآیند وحضرت پیغامبر عثمان را نزد ایشان فرستاد وایشان او را باز
گرفتند وخبر قتل او رسید وبدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور کرده القصه کفار از استماع خبر بیعت سهم
شده سهیل بن عمرو فرستادند ومیان آن حضرت واهل مکه صلح واقع شد بدان جمله که ده سال میان اهل اسلام وکفار قریش حرب نبود
ونهان وآشکارا بیکدیگر وحلفای یکدیگر تعرض نرسانند ومسلمانان سال دیگر بمکه آیند وعمره قضا بگذارند ودیگر شرطها نیز
بنو واقع شد واکثر صحابه از آن صلح ملول شدند وآن حضرت هم در حدیبیه بفرمود تا سرهاء ایشانرا بتراشیدند وبعضی شتران را
قربان فرمود وبرخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه بکشتند وبر فقرا ومساکین آنجا بخش کردند واز صحابه نیز حلق
وتقصیر واقع شد وهدی خود را قربان کردند حضرت پیغامبر بیست روز در حدیبیه توقف فرموده وحین مراجعت شبی از شبها این
سوره فرود آمد وآن حضرت فرمود که امشب سوره بر من نازل شد که دوست تر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره
فتح را بر یاران خواند وایشانرا تهنیت گفت واصحاب نبوی را مبارکباد گفتند انا فتحنا بدرستی که ما حکم کردیم لک
از برای تو فتحا مبینا حکم پیدا وهویدا که آن صلح است با قریش واز حضرت پرسیده اند که افتح هو در جواب فرموده که نعم وهی
نفس الامر آن صلح حقیقه فتح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود را پنهان میداشتند سر کشاده شد با کفار مجادله کردند
وقرآن بر ایشان خواندند وبسیار کس مسلمان شدند وسبب فتح مکه نیز همین بود واز اینست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند
که ما بگشاییم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است وگفته اند مراد فتح خیبر وفدکست پس از خدای آمرزش طلب لیغفر
واین فتح برای آنست که بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از آنچه موجب عتاب تو
تواند بود وما تأخر وآنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح یا پس از آن یا قبل از نزول این آیة وبعد از آن ابو اللیث فرموده که
گناه گذشته ذنب آدم وحواست وآینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم وحوارا ببرکت او ومحو گرداند گناه امت را بشفاعت
او سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافه کرده چه در وقت ذلت در صلب وی بوده وگناه امت را بوی اسناد فرموده چه امتش

وکارسازی ایشانست ویتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرداند نعمته نعمت خودرا علیک بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام
نبوت با ملک یا بقبول شفاعت ویهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران وینصرک الله و یاری کند ترا
خدای نصرا عزیزا یاری کردن آن چنانکه در عزت و غلبه باشد یعنی تو بیابی نصرتی قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه
صحابه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست آنکه انزل السکینة فرو فرستاد آرامش و سکون
فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا زیادت کنند ایمانا گرویدنی مع ایمانهم با گرویدن بفروع شرع ولله
و مر خدایراست جنود السموات والارض لشکرهای آسمان از ملایکه و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید
و منتظر نصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی بوده باشند اولیاء خود را در
وقت غزا با اعداء خود فرو نگذارد شعر نصرت از و طلب که بمیدان قهرمش ، هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست
وکان الله و هست خدای علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان
فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها خالدین فیها جاویدانند در وی ویکفر عنهم برای آنکه به
پوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا یعنی محو کرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان در آیند وکان
ذلک و هست این وعده ایشانرا عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا عظیما رستگاری بزرگ چه فوز عظیم تر از آنکه
از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند ویعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از
اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدای ظن السوء گمان بد یعنی اسد
و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان می بردند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بحدیبیه که میرود نعوذ بالله
تعالی کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد یا لشکر او منهزم خواهد گشت بر حضرت رسالت صم سالم و غانم باز آمد حق
سبحانه فرمود که علیهم برین گمان برندگانست دایرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله
و خشم گرفت خدای علیهم بر ایشان ولعنهم و براند ایشانرا از رحمت خود واعد لهم جهنم و آماده کرد برای ایشان
دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ولله جنود السموات والارض و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که
در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن جهت وعده مؤمنانست تا بنصرت
الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقانست تا از تکذیب رسالت خایف گردند وکان الله و هست خدای عزیزا غالب در
فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر اقوال و افعال تو ومبشرا و مژده
دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده ونذیرا و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن
بیم و بشارت من لتؤمنوا بالله برای آنست که تصدیق کنید مر خدایرا ورسوله و رسول او را وتعزروه و تقویت دهید دین او را

وتوقروه و بزرگ دارید فرمان او را وتسبحوه و بپاکی یاد کنید مر او را یا نماز گذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه
و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغامبر است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است
چه با مر او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تعظیم امر الهی نیز هست و خود کرا یارا دارد که شرایط تعظیم او
کما ینبغی بجای آرد شعر در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست ، وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست ان الذین یبایعونک
بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جزین نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود بیعت او ست و
برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمعست و حق سبحانه
مرتبه جمع را برای هیچ کس تصریح نکرده الا برای آنکس که اخص و اشرف موجوداتست و از همین مقامست که من یطع الرسول فقد
اطاع الله ید الله قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغامبر فوق ایدیهم زبر قوتهای ایشانست در
وفا بعهد یا در یاری دادن پیغامبر صم در معالم آورده که صحابه بوقت بیعت دست حضرت پیغامبر صم می گرفتند و ید الله زبر دستهای
ایشان بود در مبایعه فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث جزین نیست که می شکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بر
نفس او رسد و بس در موضح آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم انما بغیکم
علی انفسکم سیم نقض عهد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند شعر پیمان شکن که هر که پیمان شکست
از پای در افتاد و برون رفت ز دست ، آنرا که درست بود پیمان الست ، نشکسته بهیچ حال هر عهد که بست ومن اوفی و هر
که وفا کند بما عاهد بآنچه عهد کرده است علیه الله بران با خدای فسیؤتیه پس زود باشد که بدهد خدای مر او را اجرا عظیما
مزد بزرگ در آخرت که آن بهشتست آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون متوجه مکه شد بنیت عمره بعضی اعراب
چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر موافقت و مرافقت کنند ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل
نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغامبر خود را که چون بمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز
پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایلی که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای
ما که غمخواری نداشت و ضایع می شد واهلونا و زنان و فرزندان ما که از پی کسی بی برگ و بی نوا می ماندند فاستغفر لنا پس طلب
آمرزش کن برای ما برین که تخلف کردیم و با تو موافقت و مرافقت نداشتیم یقولون میگویند بالسنتهم بزبانهای خود ما لیس
آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان می کنند و دل ایشانرا از آن خبر نیست قل
بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی ان
اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبت بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد
بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید
خبیرا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بود و شما مشغولی مال و فرزندان نداشتید بل ظننتم بلکه گمان می بردید ان لن

ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغامبر والمؤمنون و رجب نگشتندی مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود ابدا هرگز بلکه مشرکان
ایشان را بکشند و مستاصل کرده اند وزین ذلک وآراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغامبر صلعم و
اصحاب او تا متمکن شود فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت
اسلام برافتد وکنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت ومن لم یؤمن
بالله و هر که نگرود بخدای تعالی ورسوله و فرستاده او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول او نکند فانا اعتدنا پس بدرستی
که ما آماده کرده ایم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتشی افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمانها
و زمینها زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یغفر می آمرزد گناه نزرک لمن یشاء هر کرا می خواهد ویعذب
و عذاب می کند بگناه خود من یشاء هر کرا اراده می کند وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما
مهربان بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبائل اند یعنی همان اعراب
خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه که بگردید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبرست لتأخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذار ید
ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ذوالحجه سنه ست از حدیبیه
بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان در
جنگ اتفاق نکند و چون عزم جزم شد جماعت مخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم و بدر خیبر آییم یریدون می
خواهند مخلفان ان یبدلوا که تغییر دهند کلام الله سخن خدای یعنی حکم آنرا که فرموده اند که غیر اهل حدیبیه بدین حرب
نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید کذلکم قال الله همچنین گفته است
خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن ما بدینجا فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده
بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخلفان می گویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندک چیزی را قل للمخلفین بگو مر پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون
زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند و از متابعان مسیلمه
کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات حضرت پیغامبر صلعم یا هوازن و مخلفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین
حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند و ملخص آیه آنکه شما را بجنگ مردم محارب مبارز خواهند خواند که شما تقاتلونهم
کارزار کنید با ایشان و بکشیدشان او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد بود حکم ایشان قتل است یا اسلام
و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه و بر این تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواند شما را
بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد خدای شما را اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در آخرت وان تتولوا و اگر
روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند

ید

خدای

خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک و چون مخلفان این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما
بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا ما را حال چه باشد بجهه ایشان این آیه آمد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج گناهی اگر
بجهاد نرود ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ بزه اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض و نه بر بیمار حرج تنگی و اعمی اگر با مجاهدان موافقت
نکند چه اینها معذوراند ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدای را ورسوله و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات در آرد
او را خدای به بهشتها آنچنان بوستانها که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها ومن یتول و هر که
اعراض کند از فرمان خدای و رسول یعذبه عذاب کند او را خدای عذابا الیما عذابی دردناک که درد آن منقطع نگردد و الم
آن منقضی نشود و آن عذاب حرمانست چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا محجوب و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم
خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان شعر سوزم ز آتش محرومیم که هیچ عذاب • ز دوری سوز و الم چون عذاب حرمان نیست
آورده اند که چون حضرت پیغامبر صلعم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت
بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را از درآمدن و سخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیا ذوالنورین را فرستاد
او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد حضرت پیغامبر صلعم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست
تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند در زیر درخت سمره نشسته بود و در کشاف
آورده که حضرت در زیر شجره سمره قرار گرفت و شاخها از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد عبدالله مغفل میگوید که من قایم بودم بر زبر
سر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و اکثر
مطلقا انکار کردند حضرت صلوات الله علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغامبر صلعم فرمود
که بدوزخ نزدیک کسی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و آن را بیعة الرضوان گویند حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه
میفرماید که لقد رضی الله بتحقیق که خدای خشنود گشت عن المؤمنین از گرویدگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو
تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس میدانست ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا
فانزل السکینة فرو فرستاد آرامش علیهم بر ایشان واثابهم و پاداش داد ایشان را فتحا قریبا فتح نزدیک که فتح
خیبرست با مکه ومغانم کثیرة و دیگر جزا داد مر ایشان را از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر یأخذونها فرا گیرند آنرا از
رخوت و نقود و ضیاع و عقار وکان الله و هست خدای عزیزا غالب و غلبه دهنده دوستان حکیما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان
وعدکم الله وعده کرده است خدای شما را ای امت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف
عالم تأخذونها وا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل پس تعجیل نمود لکم مر شما را هذه این غنیمت خیبر وکف و باز داشت یا کوتاه
کرد ایدی الناس دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عنکم از شما یا حلفای یهود تر سیدند
و بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما بحصار شدند تا شما سالم ماندید ولتکون و تا باشد آن غنیمت آیة للمؤمنین نشانه

بیت

مر مؤمنانرا بر راستی قول حضرت پیغامبر ص بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شمارا ه
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر
رحمهم الله برآنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعدهٔ فأثابهم فتحا قریبا کارسازی
حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون فرموده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان شد
سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلاع خیبریان درآمد و ایشان بیخبر از قلعها بیرون آمده با بیل و تیشه وادوات زرع
روی بحدایق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند والله محمد و الجیش و روی بحصار نهادند
و آن حضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال
نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق رحمه الله
مذکور است که اول حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطات و شق را و بعد از آن یهود بحصن صعبة بن معاذ متحصن گشتند
و بجنگ بسیار گرفته و اقمشه و امتعه و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و
حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت صداعی طاری شد و بخود سوار نمی توانست فرمود و آن قلعهٔ بغایت محکم بود و آنجا
حرب فراوان وقوع یافت و بالآخره بدست شاه ولایت امیر متقیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مفتوح گشت
و در آن قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپر خود ساخت و یهود زنهار خواستند و غنایم بسیار بدست
صحابه افتاد و کنج ابی الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت را زهر دادند نعوذ بالله و برهٔ زهر آلود با حضرت بسخن درآمد که یا رسول الله از من
محترز که مرا بزهر آلوده اند شعر زخوان معجز او گر نواله طلبی ، حدیث برهٔ بریان شنو که ما خبرست وَأُخْرَىٰ و وعده
کرد خدای شمارا غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بر آن و عید ایند آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ
بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بها بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید که هر فتحی تا
قیامت برین امت رادست دهد درین داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای
غنایم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی
لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا کارسازی که ایشانرا
نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ایشانرا مددکاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي سنت نهاده است خدای سنت نهادنی قَدْ خَلَتْ
آن سنتی که گذشته است مِن قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا ع بر ایشان غالب بوده اند وَلَن تَجِدَ و نیابی
تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا تغییری هرچه در ازل مقرر و مقدر گشته لامحاله که این خواهد بود و دست تصرف
هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید شعر تغییر بحکم ازلی راه ندارد ، تبدیل بفرمان قضا راه ندارد
در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد ، با سر قدر چون و چرا کار ندارد . آورده اند که بوقت که آنحضرت ص در حدیبیه بود هشتاد

تن

تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلعم
کره ایشانرا بگرفتند و آن حضرت ایشانرا آزاد کرد آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ
باز داشت دستهای کفار مکه را عَنكُمْ از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم و کوتاه کرد دستهای شمارا از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی
مکه یعنی حدیبیه مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شمارا و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد مرد سوارند وَ
كَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید
بجهت تعظیم خانهٔ خدای بَصِيرًا بینا و شمارا بدان جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند
شمارا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند آن ابلی که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته
شده بود أَن يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که محل نحر است یعنی منی خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شمارا از عمره منع کردند
و قربانرا بمحل آن نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند و لیکن با شما درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت کروهی که
که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ و اگر نه بودندی مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده که در مکه که شما لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته اید
ایشانرا و ایشان هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی در مکه و شما ایشانرا نمیدانید
باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَن تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما
ایشانرا در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختند فَتُصِيبَكُم پس میرسید شمارا مِّنْهُم از جهت هلاک ایشان مَّعَرَّةٌ
مکروهی یعنی غموم و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطئوهم یعنی میکشتید ایشانرا
بی آنکه دانید هر آینه ما دست شمارا از ایشان کوتاه کردیم پس منع کردیم شمارا از قتل اهل مکه جهت آن نگاه داشت و این برای
آنست لِّيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیر است
و کشته اند بدین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم
آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک با وجع دردی بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند
و در آورده آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر یعنی را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که بندها را از فرمان
بر دادی باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و مادران مارا کشتند
بلات و عزی که در منازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار
خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ او وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاون نمودند و سهیل بن عمرو که باعث
صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم نویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ
و ثابت داشت خدای تعالی مؤمنانرا كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند
یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و

هستند اهل آن واولی ببیان وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند
که تعبیر خواب پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیه آمد که لقد صدق الله
هر آینه راست کرد ومحقق ساخت رسوله برای فرستاده خود الرؤیا آن خواب را که دیده بود بالحق براستی بنا بر حکمتی درین
سال تاخیر کرد ودر سال آینده لتدخلن المسجد الحرام هر آینه درآیید شما بمسجد الحرام ان شاء الله چون خواسته است خدای وگفته اند استثنا
حکایت قول حضرت پیغامبر صلعم که در وقت تقریر رؤیا فرموده که بمسجد الحرام درآیید ان شاء الله آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی
محلقین تراشندگان رؤسکم سرهای خود را ومقصرین وچینندگان موی را از سر یعنی بعضی تراشید وبعضی بچینید لا تخافون
نترسید از هیچ کس فعلم پس دانست خدای ما لم تعلموا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید
من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتح نزدیک که فتح خیبرست تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر
عمره خالی شد بآن فتح شادمان کردند هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد رسوله رسول خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم
بالهدی براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام ودین الحق وبدین درست که اسلامست لیظهره تا غالب گرداند آن دین را علی
الدین کله بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود براندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا
که مقهور ومغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت نزول عیسی ع وظهور مهدی ع وکفی بالله وبسنده است خدای شهیدا گواه
بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسید محمد نویسید که ما نمی‌گوئیم محمد رسول الله محمد فرستاده خدایست بحق والذین معه
وآنانکه با وی اند از مؤمنان اشداء سخت دل وغلیظ اند علی الکفار بر کافران رحماء مهربان ومشفقان بینهم میان یکدیگر
تریهم می‌بینی ایشان را رکعا رکوع آورندگان سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز ودر موضح آورده که
این مناقب اجمع است همه صحابه را اما درین الفاظ ایمائیست باختصاص هر یک از خواص بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق
است که بقرب ومعیت ورفاقت در دار وغار مخصوص بوده واشداء علی الکفار صفت فاروق است که در نهایت شدت
وغلظت بود با اهل شرک ونفاق وهمه علما را درین اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است که رأفت وحیا ودلنوازی ووفا
وی مشهور ومعروفست نزد خالق وخلایق وبیان صفات وسمات موصوف وموسوم رکعا سجدا شیخ حال حضرت مرتضی علی است
که اکثر اوقات واغلب آنات او بوظایف طاعات وعبادات می‌گذشت تا حدی که او هر شب از هزار تکبیر احرام از خلوت وی به
استماع خادمان عتبه علیه اش می‌رسید یبتغون می‌طلبند این بزرگان فضلا من الله فضلی از خدای تعالی یعنی زیادتی ثواب
از وی می‌جویند ورضوانا وخشنودی حضرت او جل جلاله طلب می‌کنند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای
ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده که کرده اند در لباب میگوید که اثر نماز بر جبین مبین ایشان لایح بود چه روی نماز
گذاردن در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار ودر نفحات مذکورست که چون ارواح بر برکت
قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر گردد شعر درویش را گواه چه حاجت که عاشق است ° رنگ رخش نزند ودیده بین

ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوراة در کتاب موسی ع یعنی ایشان بدین صفت در توریة
مذکورند ومثلهم فی الانجیل وصفت ایشان در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی ع مسطورند یا صفت ایشان در
انجیل کزرع مانند کشتیست که در اول الحال اخرج شطأه بیرون آرد شاخ خورد یعنی تیغ زند ویک شاخ بیرون آید فآزره
پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر گردد فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود ضعیف وبه
درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد زارع آنرا قوت وسطبری وراستی وخوبی او واین تمثیلست ومثل وی حضرت پیغامبرست صلعم
ویاران وی رضی که باول دعوت اسلام ضعیف بود وهرچند برآمد قوت گرفت وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه وتعالی این تمثیل
فرموده لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند بیاران حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم کافران امام قشیری ع فرموده که آیه در شأن
صحابست وبس هرکه بر ایشان خشم گیرد وایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است
خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرمود مغفرة
آمرزش گناه واجرا عظیما ومزدی بزرگ در دنیی وعقبی سورة الحجرات مدنیة وهی ثمانی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقدموا پیش مبرید قول وفعل خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدای ورسول
او یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه حضرت پیغامبر صلعم سخن گوید تا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش از وی یا در معنی تا دلیل کتاب وسنت
پیشی میگیرید بر حضرت پیغامبر که او بدان داناترست واتقوا الله وبترسید از خدای بر تقدیم بر وی قولا وفعلا ان الله سمیع بدرستی که
خدای شنواست مر اقوال شمارا علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید
اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای صوت حضرت پیغامبر ایشانرا مراسم ادب می‌دهند یعنی چون سخن گوید
آواز خود را بلندتر از آواز وی برمدارید ولا تجهروا واشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی اورا بلند ندا مکنید کجهر
بعضکم چون آشکارا خواندن بعضی از شما لبعض مر بعضی را یعنی آواز خود را نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید
وگفته اند اورا بنام وکنیت مخوانید چنانچه یکدیگر میخوانید بلکه یا نبی الله ویا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود
عملهای شما بسبب این جرأت وانتم لا تشعرون وشما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب
رد عن الباب ششصد هزار ساله طاعت ابلیس به بی ادبی ضایع شد شعر نگاه دار ادب در طریق عشق ونیاز ° که گفته ام
طریقیست تمام ادب ° آورده اند که ثابت بن قیس مردی بلند آواز بوده وپیوسته با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست وبگریه وزاری مشغول شد خبر بآن حضرت رسید اورا طلبید وگفت
چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست ومن در مجلس شما بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد
حضرت فرمود راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر وبمیری بخیر یعنی شهید شوی وتو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم وبدین بشارتم
هرگز در حضور شریف شما آواز بلند برندارم آیه آمد که ان الذین یغضون بدرستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را

عند رسول الله نزدیک رسول خدای و با ادب و آزرم سخن می کویند اولئک آن کروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است
خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشانرا للتقوی برای قبول تقوی و در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه و تعالی
دلهای ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردنست همچنانکه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلاء خالص بماند و کویند
این زر آزموده است شعر دبوته امتحان کرم بکدازی ● منت دارم که بی غشم میسازی لهم مر این کروه پاکیزه
دلانراست مغفرة آمرزش کناهان و اجر عظیم و مزدی بی کران آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سریه فرستاد
بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیر چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان
بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت پیغامبر صم استراحت فرموده بودند ایشان بلند بیک
حجره از حجرات طاهره رفتند و نعره میزدند که ای محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شد بیرون فرموده یکی
از ایشانرا حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصف اسیر فدا کرده و نصفی را آزاد کنند حضرت همچنان کرد و آیه آمد که ان الذین ینادونک بدرستی
آنانکه ندا می کنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرها یا از پیش آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون ذهن انسانیت ندارند
و مواد ادب نمی نمایند و لو انهم و اکر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آیی تو الیهم بسوی ایشان لکان
هر آینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمامی اسیرانرا آزاد میکردی و الله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند
از بی ادبی رحیم مهربانست باهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب می کنند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب
نعمت شعر سرمایه ادب بکف آور که این متاع ● آنرا که هست سود ابد آیدش بکف ● آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن عتبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فراکیرد و میان ولید
و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید بشنیدند از سر عداوت دیرینه کذشته طرح محبت مجدد انداختند
و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند ولید پنداشت که بعداوت او می آیند فرار نموده نزدیک حضرت
پیغامبر آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند خالد ولید را با جمعی
بر سر ایشان فرستاد تا تحقیق احوال ایشان نماید آنکس دید که بانک نماز میکویند و جماعت میکذارند و شعار اسلام ایشان ظاهرست
باز آمد با خالد کفت خالد بعرض حضرت رسانید و آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان ان جاءکم اکر آید بشما
فاسق دروغ کویی بیرون رفته از فرمان خدای بنبإ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تولم خاطر باشد فتبینوا
پس تفحص کنید و نیکو در وی بنکرید ان تصیبوا تا نرسانید بکروهی قوما بکروهی بجهالة بنادانی یعنی کمان برید که کافرند و با
ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس کردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمان
یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بشما ظاهر کردد و اعلموا ان فیکم و بدانید که در میان
شما است رسول الله فرستاده خدای تعظیم او اقتضای آن می کند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض مکنید لو یطیعکم

و فرمود که در کار ایشان
احتیاط تمام بجای آرد و
تعجیل ننماید خالد رفت
و کس بمیان ایشان فرستاد

اکر فرمان برد شما را یعنی اکر قول شما بشنود پیغامبر و برای شما کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آینه برنج
افتید و هلاک شوید و لکن الله و لیکن خدای حبب دوست کردانید است الیکم الایمان بشما ایمان و توحید را و زینه
و بیاراسته است آنرا فی قلوبکم در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین و کره و دشمن ساخته و مکروه کردانید است
الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را و الفسوق و بیرون رفتن از راه راست و العصیان و نافرمانی کردن اولئک آن
کروه که تحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتکان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا برای فضلست
من الله از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته و نعمة و نعمتی از حضرت او و الله علیم و خدای داناست بصدق و کذب
مخبران حکیم محکم کارست در امور بندکان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها
می زاید شعر هرکز سخنان فتنه انکیز مکو ● و آن راست که هست فتنه آمیز مکو ● خاموش کن اکر چاره نداری ز سخن
شوخی مکن و تند مشو تیز مکو ● آورده اند که میان عبد الله رواحه رض و ابن ابی بحضور شریف حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
مجادله رفت و بدان انجامید که هر یکی را از قوم جماعتی مدد آمدند و بهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیة
فرستاد که و ان طائفتان و اکر دو کروه من المؤمنین از کرویدکان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیکر فاصلحوا پس اصلاح کنید
بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فان بغت پس اکر ستم کند و افزونی جوید احدیهما یکی از آن
دو طائفه علی الاخری بر دیکری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نبود فقاتلوا التی پس قتال کنید با آن کروه تبغی
که بغی می کنند حتی تفیء تا باز کردند الی امر الله بحکم خدای و کردن کیرند فان فاءت پس اکر باز کردند آن طائفه باغی براه
حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل
مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید و اقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین
دوست میدارد عدل کنندکانرا که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدلست شعر
عدل شکر بیست جان افزای ● عدل شاه ایست ملک آرای ● عدل کن زانکه در ولایت دل ● در پیغمبری زند عادل
انما المؤمنون اخوة جزین نیست که مؤمنان برادرانند یکدیکر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمانست
فاصلحوا پس بصلاح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر کاه که خلافی و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل
جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابنیاء اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بوده اند و اتقوا الله و بترسید
از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید نقل است که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان
صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رض حق سبحانه آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده
اید لا یسخر باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قوم کروهی از شما من قوم از کروه دیکر عسی ان یکونوا شاید که باشند
آنانکه افسوس کرده شدند خیرا منهم بهتر از افسوس کنندکان و بعضی از ازواج طاهرات ام سلمه را بقصر قامت یا صفیه را بیهوده

کنند مِن نِسَاءٍ از زنان آنها که شاید باشند تمسخران استهزا کرده شده

عیب کردند حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان استهزا کرده شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس
عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه
نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد • عیب هر کس که کنی هم تو میکردی باز • و ابو مالک
انصاری عبد الله ابی حجر را گفت یا نصرانی او در جواب گفت یا یهودی خدای حکم فرمود که وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و مخوانید یکدیگر را به
لقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را بیهودیت و نصرانیة ملقب مسازید یا مؤمن را فاسق و منافق
مخوانید بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ و بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ
لَمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از ین منهیات فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که آنرا در معرض سخط
الهی و عتاب پادشاهی می آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان بدین اجْتَنِبُوا بپرهیزید و اجتناب کنید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ
بسیاری را از گمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ بدرستی که بعضی از گمان هست که بزه است و گناه بر آن متفرع میشود و باید دانست که
گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدای و بمؤمنان در خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام
و آن گمان بد است بخدای و مؤمنان و آنست موجب اسم سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و مبنی نهادن بر غلبه ظن
در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشت و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام
مهمات است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل شعر بد نفس مباش و بدگمان باش • و ز فتنه و مکر در امان باش
آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را نزد حضرت پیغامبر صلعم فرستاده اداموطعامی طلبیدند و حضرت با سامه
حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ حاضر نیست و سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان
تندی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته
یا بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند فرمود که چیست این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما
می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم حضرت فرمود که گوشت خوردنی عینکم گوشت آدمی میکرم و این آیة نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوا
و گمان بد مبرید و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ و باید که غیبت نکنند بعضی از شما
بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گویند که اگر مواجهه با او گویند او را کاره بود
پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که أَيُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُكُمْ یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد
لَحْمَ أَخِيهِ گوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید
آنرا و مخورید پس همچنانچه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید شعر آنکس که لوای غیبت افراخته است
از گوشت مردگان غذا ساخته است • و انکس که بعیب خلق پرداخته است • زانست که عیب خویش نشناخته است
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از

بیت کسی کاو ... بعیب ... [illegible]

غیبت کنند و به ... افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد کسی دیگر نیافته که بانگ گوید جز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند
آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریده ایم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و زنی که آدم و حوا اند پس چون همه
از یک پدر و مادر اید بر نسبی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر الناس من جهة التمثال اکفاء • ابوهم
آدم والام حواء • نسب آدمیان که تفاخر و بهر زند • از ره دانش و انصاف چه دور افتادند • نرسد فخر کسی را به نسب
بر دگری • چونکه در اصل ز یک آدم و حوا زایند ٥ و اینکه کسی بقبایل و عشایر می نازد باید که داند که شعب شعوب و بطن بطون
برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و پاره کرده ایم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد
وَقَبَائِلَ و قبیلهای منتسب به شعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز
می شوند چنانچه زید تیمی از زید قرشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله
یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر اشتمال بطونست چون لوی
بطنی است از قریش و پس از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله
باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب بطحان باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب اعاجم
است و قبایل از عرب و بهر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگوارترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست
چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل کرده و هر که را تقوی بیشتر قدم او در مرتبه افضل بیشتر الشرف بالفضل والادب لا بالاصل و
النسب شعر با ادب باش تا بزرگ شوی • که بزرگی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست باحوال
و نسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله
تمام عرب تنها بنزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم الغرض منتی عظیم
داشتند بر حضرت پیغامبر بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که آمَنَّا ما ایمان
آورده ایم و گرویده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بدلست و شما را اقرار هست و تصدیق نه پس مگوئید که ایمان
آورده ایم وَلَكِنْ قُولُوا و لکن گوئید که اسلام آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارة از انقیاد باشد دخول در اسلام و اظهار
کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد
وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را باخلاص و از نفاق بگذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای مِنْ
أَعْمَالِكُمْ از مزدی کارهای شما شَيْئًا چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که
از مطیعان صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربانست بتوفیه اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان بحقیقی الَّذِينَ آمَنُوا
آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای نیت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار
بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند

آمنا

وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خود که بمباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان مجاهد هُمُ
الصَّادِقُونَ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم
آیه آمد که قُلْ بگو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر می کنید خدای را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند می خورید بایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وحال آنست که خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از حوادث
سفلی وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وهیچ چیز بدو پوشیده نشود پس محتاج اعلام واخبار شما
نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت مینهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا بگو منت منهید بر من عَلَيَّ
إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بانکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بایمان
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید از
اخلاص و ایمان و ابطال نفاق سورة ق مکیه وهی خمس واربعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه جهة فرقست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی فرموده که حروف نثر بجای نسبتست نظم
چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال می کند بانکه کلامی که بعد از وی می آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد
جاهلیت که قرآنرا شعر میگفتند و درین حرف بعینه گفته اند نامیست از نامهای خدای تعالی یا نام قرآنست یا مفتاح اسم
قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بر آنچه مأمور
شده امام ابو اللیث فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست محیط بکره زمین که حق
سبحانه آنرا از زبرجد آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و سخن با وقرب درین سوره
است از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث
خواهند شد و کافران به بعث نگرویده اند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغامبری بیم کننده
مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هَذَا
این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا
و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذَلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ باز
گشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان را کرد قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرده
زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابیست نگاه دارنده
و تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته آیه محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان
و آن نیز فراموش نمی کنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان می گویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه

تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم
لازم کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کار شوریده اند یعنی بهم بر آمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی آنرا سحر
می گویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باره پیغامبر صلعم وقتی او را مجنون می خوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا
آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ
بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراسته ایم آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ هیچ
شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی بدین همه بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش
و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند
استوار یا بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیده ایم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و آن
همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَى و از برای یاد کردن و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ
مر هر بنده باز گردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار با منفعت فَأَنْبَتْنَا
پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر رسته گردانیم بباران دانه را
که از شان آن آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرگ
لَهَا مر آن خرما بنان راست طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما درهم رسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه و این همه برویانیدیم رِزْقًا
لِلْعِبَادِ برای روزی دادن بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را پس همچنانکه زمین مرده را احیا
بخشیدیم كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تأمل کند در احیاء دانه
که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد از خفاء دور نیست که بشمه از حیات اموات پی تواند برد شعر کدام دانه فرو نشد
که بر نیامد باز ، چرا بدانه انسانت این گمان باشد ، فرو شدن چه بدیدی بر آمدن بنگر ، غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
پس برای تسلی دل مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را عم وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل
چاه یمامه یا بئر معطله یا جیل فتح مر نبی خود حنظله بن صفوان را وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را عم وَعَادٌ و قوم عاد هود را عم وَفِرْعَوْنُ
و فرعون موسی و هرون را عم وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصهار او مر ورا عم وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را
وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را در سوره دخان شمه از حکایت او گذشت و اخبار باقی انبیا مذکوره عم هر یک در محل خود
مسطور شد كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغامبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند و تکذیب یکی از ایشان
تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده
بودیم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم از آفرینش ثانی مشرکان بکه معترف

تأمل

بوند بانکه خدای تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمیع بی ماده و مددی چرا دانا نبود
بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات بآن وبی شبهه ما بران قوة داریم بل هم بلکه کافران فی لبس در شک و شبهه اند بسبب
وساوس شیطان من خلق جدید از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و در خلق جدید محقق اند را
نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق است و در بعضی از آن در تفسیر همین آیة در جواهر التفسیر اطلاع توان یافت ولقد
خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم و میدانیم ما توسوس به آنچیز را که وسوسه می کند و با بیان نفسه نفس او از
اندیشهای بد ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بانسان من حبل الورید از رگ جان وی بوی و این نزدیکی بعلم و قدرتست نه به
مکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکترست از علم دل وی و گفته اند ما دانا
تریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزای انسانیت بوی پس
درین سخن ایمائیست بانکه حق سبحانه آزاد قرب به بنده اقربست پس چنانچه انسان هر کاه خود را طلبد باید که حق را نیز هر کاه
جوید بیابد فاذا سالک عبادی عنی فانی قریب • در زبور آمده است انی من طلبنی وجدنی شعر نحن اقرب گفت من حبل الورید
تو فکندی تیر فکرت را بعید • ای کمان و تیرها بر ساخته • صید نزدیک تو دور انداخته • و باید دانست که قرب حق تعالی
را که مو بسته بیچون و چگونه است ای عزیز کیفیت قرب جان را که پیوسته است بتن در نمی توان قرب حق را که سر بسته از کیفیت معرا
و منزه است چگونه ادراک توان کرد و در همین مثنوی معنوی مذکورست شعر قرب بیچونست جانت را بتو • قرب حق را چون
بدانی ای عمو • قرب نی بالا و پستی رفتنست • قرب حق از قید هستی رستنست • در کشف الاسرار آورده که قرب حق تعالی
آنست که فرموده واسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد شده که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول با یمانست
و تصدیق آخر باحسانست و تحقیق یعنی بمقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق تعالی مر بنده را دو قسمست یکی کافه خلق را
بعلم و قدرت و دوام بحکم اینما کنتم دیگر خاص درگاه را بخصایص بر شواهد لطف که ونحن اقرب الیه اول او را فرق دهد یعنی با از
جهانش برهاند پس قرب بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد از دار هستی موهوم بنده میکاهد و از هستی اصلی زیاده ظهور می کند
تا چنانچه در اول خود بود در آخر هم خود باشد آنجا علایق منقطع گردد و اسباب مرتفع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات
متناهی و عبادات منتفی و حق یکتا و بخود باقی شعر موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه • غرقه گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه
خرمن هستی موهوم چنان سوزاند • آتش عشق که نه دانه بماند و نه کاه • اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا
گیرنده اقوال و اعمال مکلف را و بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی وعن الشمال قعید و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک
براست و چپ بنده نشسته گواهان وی باشند ما یلفظ بیرون نیفکند از دهن خود من قول هیچ سخن یعنی متکلم نشود بچیزی الا لدیه
مگر نزدیک او رقیب نگاهبانی عتید آماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمتاذلی مذکورست که عجب دارم از فرزند آدم که ملک او را
بر دندانهای او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و مال آنکه میگوید بسیار میگوید

وو حدیث

وو حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه شعر ابلهی ار صرفه ز دم میکنی • صرفه گفتار کن ار مکنی • مصلحت نیست
زبان زیر کام • تیغ بپندیده بود در نیام • ملکین بیت نوع نکهبان بنده اند و نیک و بد او بقید کتابت در می آرند که تا کاه اجل
برسد وجاءت و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق بامر خدای که درستست و راستست و گویند مر او را ذلک این سکرتست ماکنت منه
آنچه بودی تو که از و تحید میگریختی و می ترسیدی و او را مکروه میداشتی ونفخ فی الصور و دمیده شود نوبت دوم در صور و بدین
نفخه مرده زنده شوند و از قبرها بر آیند و ملایکه میگویند ذلک این روزست یوم الوعید روزی که مر خلقانرا بدو وعید میکردند
یعنی بترسانیدند وجاءت و می آید در آن روز بعرصه محشر کل نفس هر کسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف
حساب می راند وشهید و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن فرشته باشد یا جوارح او و نه از سایق فرار میسر و نه
پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق خطاب میرسد که لقد کنت بدرستی که بودی تو بدنیی فی غفلة در بیخبری من هذا ازین
روز فکشفنا پس بر داشتیم عنک از دیده تو غطاءک پوشش جهل و غفلت را تا هرچه شنیده بودی معاینه به بینی فبصرک الیوم پس
دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و حدید تیز است و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائیست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از
احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وقال قرینه و گویند همنشین او یعنی ملکی که بر او موکل بود هذا اینست ما
لدی آنچه نزدیک منست عتید حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که القیا فی جهنم بیفکنید در دو خ
کل کفار عنید هر کافری ستیزه کردنکش را مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند
آیة در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلامست و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد
نیز موصوف بود صفت دیگرش معتد در گذرنده از حدود الهی مریب شک آرنده در وحدانیت الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک
ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فالقیاه پس وی را افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاودانی و چون خواهد
که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید الٰهی گناه هست که دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قال قرینه
گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با او بوده ربنا ای پروردگار من ما اطغیته من بی راه نکردم او را و در بادیه او را خذد د
نکذاشتم ولکن کان ولیکن بود او فی ضلال بعید در گمراهی دور و دور را ه از وازان باز نکشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمه
مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید
خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود و حالا شما را حجتی نمانده عذر آن شما را مسموع نیست ما یبدل القول تغیر داده نشود سخن لدی
نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید مر بندگانرا که بی استحقاق
ایشانرا عقاب کنم یوم نقول یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون میخواند یعنی گوییم ما لجهنم مر دوزخ را هل امتلات آیا
پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار انس و جن پوشیده یانی خدای تعالی این فرماید وتقول و گوید دوزخ
هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سؤال یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر نوی فرستد تا پر شود و تو طی

آنست که حق تضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط شعر این قدم حق را بود کو را کشد غیر حق را کم کمان او کشد
و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید بس شدم و زیادتی را گنجایش نیست وأزلفت
الجنة و نزدیک کرده آید شود بهشت للمتقین مر پرهیزکاران را غیر بعید تا کیست یعنی راه بهشت را بدیشان نماید
نزدیک بوده نزدیک و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت در آرند و اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل النعیم هر یک نظر
وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده
اند لکل أواب برای هر باز گردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده
حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده عهد ربانی یا نگاه بانی انفاس
و اوقات خود کند یعنی در هر نفس از حق ذاهل و غافل نباشد شعر اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت
ازین پاس ترا یک پند بس در هر دو عالم که بر ناید ز جانت بی خدا دم من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای بالغیب
به پنهان و پوشیدگی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وجاء بقلب منیب و بیاید دل بازگشته
بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سرباز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادخلوها بیایید به بهشت
بسلام با ایمنی و سلامت و تشریف یافته بسلام خدا و فرشتگان گویند ذلک این روز یوم الخلود روز بقای جاویدست
یعنی در این روز مرگ نباشد لهم مر اهل بهشت راست ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فیها در
بهشت ولدینا و نزدیک ما مزید زیاده هست از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است وکم أهلکنا و بسا
هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن از اهل هر قرن که بحسب واقع هم أشد ایشان سخت تر بودند
منهم از ایشان بطشا از روی قوت چون عاد و ثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها
کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای که حکم فنا نازل
شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إن فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لذکری هر آینه پندی و یاد کردنیست
لمن کان له هر کسی که باشد مر او را قلب دل متفکر در حقایق اخبار یا عقل بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمه الله از شبلی
قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن دلی می باید حاضر با خدای که طرفة العین غافل نباشد أو ألقى السمع یا کسی که القای سمع کند
یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وهو شهید و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد در لباب آورده که
صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد بر نعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابو سعید خراز
قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغامبر ص می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان
داند که جبرئیل ع استماع می کند پس فهم را بلندتر سازد و چنان داند که از خدای تعالی میشنود و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
این سخن تمامست و برین در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده

چه غایب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق ع منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم
آن شنودم ولقد خلقنا السموات والأرض و بدرستی که بیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه میان ایشانست
فی ستة أیام در مقدار شش روز از یکشنبه تا شنبه وما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی
و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد و آیة آمد که فاصبر پس شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه می گویند یهودیان
یا سخن مشرکان در انکار بعث یا بر وجه درباره تو از ایشان صادر شود چون نسبت شعر و سحر و جنون یا آنچه در حق من میگویند
از اتخاذ شریک و ولد وسبح و نماز گذار بحمد ربک با مر پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است
وقبل الغروب و پیش از فرو شدن که پیشین و دیگر است ومن اللیل فسبحه و بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است
وأدبار السجود و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از حضرت مرتضی علی ع نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از شام
و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات واستمع و گوش فرا دار و بشنو ندا را یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا
کننده یعنی اسرافیل ع من مکان قریب از جای نزدیک باسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیک تر است
باسمان و گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضع دور نشود در خبر هست که اسرافیل ع بر بالای صخره
انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده وای گوشتهای از هم رفته وای موهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع
شوید برای فصل قضا جزا یوم یسمعون الصیحة روزی که شنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بالحق با چیزی که حق است یعنی
بعث و گویند شنوندگان را که ذلک این روز یوم الخروج روز بیرون آمدنست از قبور إنا نحن بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم مردگان را
یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم ونمیت و می میرانیم ایشان را در دنیا وإلینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر بار
که برای حساب زنده سازیم یوم تشقق الأرض بیاد آر روزی را که بشکافد زمین و دور شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان
پس بیرون آیند از قبرها سراعا شتابندگان بسوی ندا کننده ذلک این احیای ایشان از قبور حشر جمع کردنیست و بر
انگیختنی علینا یسیر بر ما آسان نحن أعلم ما دانا تریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و
سخن آن مکروه در باره تو وما أنت و نیستی تو علیهم بجبار بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فذکر پس پند ده
بالقرآن بمواعظ قرآن من یخاف وعید کسی را که بترسد از وعید من چه پند پذیرند بدانها مگر ترسکاران

سورة الذاریات مکیة و هی ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکندگان
یعنی بادهای که پراکنده کنند خاک و غیر آنرا ذروا پراکنده کردنی و دانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه که بر انگیزندگان بادها اند
فالحاملات وقرا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرهای که باران گران بارند یا ملائکه که ابرها بر دارند فالجاریات پس
روندگان یسرا رفتنی بآسانی یعنی کشتیها یا کواکب در منازل خود جریان دارند فالمقسمات پس بخش کنندگان کار

یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر
یک بمهمی نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه
و اشخاص بزرگوار قسم یاد می کند جوابش آنکه انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب
و عقاب لصادق هر آینه راست و درستست و در آن هیچ خلافی نیست و ان الدین و بدرستی که جزا و حساب لواقع هر
آینه بودنیست بی شک و شبهه والسماء ذات الحبک و سوگند بآسمان که خداوند شده و استحکامست یا زینت تمام یا با صورت
نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست در تیسیر آنرا از ابن عمر نقل می کند مراد آسمان
هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد می کند که انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مختلف اید نسبت
با پیغامبر من صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گاهی شاعرش میگوئید و قتی ساحر و زمانی کاهن و هنگامی مجنون یا قول شما در قرآن
مختلف است او را می خوانید شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین یؤفک گردانیده شود عنه از ایمان بمحمد صلعم یا از
قرآن من افک آنکس که گردانیده شده است در علم خدای و بحکم قضا و قدر از ایمان بکتاب پیغامبر صلعم هر آینه محروم است
قتل الخراصون لعنت کرده شده اند شعر تا حکم ازل در حق هر کس چونست ، دلها هم محزون و جگرها خونست
دروغ گویان از اصحاب مختلف مراد زمره مقیمان اند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یکی هم حضرت مصطفی
را صلی الله علیه و سلم بانوعی دیگر بآیندگان و روندگان باز گفتندی و مردمانرا از صحبت شریف وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا
دعوت کرد و فرمود که الذین هم دروغ گویان آنانند که ایشان فی غمرة ساهون در جهالت و نهایت غفلت غافلانند از امر الهی
یسئلون ایان می پرسند از پیغامبر صلعم و مؤمنان که کی خواهد بود یوم الدین روز جزا که خدای سوگند یاد کرد که و ان الدین
لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا می گفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یوم هم روزی که کافران علی النار
بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذوقوا فتنتکم بچشید عذاب
خود را هذا اینست الذی کنتم به آنچه بودید که شما در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب می نمودید و می
گفتید متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات در بوستانها باشند
و عیون و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای روان آخذین پذیرندگان و فراگیرندگان ما اتیهم ربهم
آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند
قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند در اندکی از شب ما
یهجعون آنچه خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا بتطوع نماز
کردندی و از ابن عباس رض منقولست که کم شبی بدیشان گذشتی مگر که نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر و
اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا کردندی و وقت آنرا دراز کشیدندی و بالاسحار و بودند که بسحرها هم

یستغفرون

یستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار
کردندی بران وجه که گویا بشب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از ان حساب
نداشته اند شعر طاعت ناقص را موجب غفران نشود ، راضیم گر همه علت عصیان نشود و فی اموالهم و در مالهای
ایشان حق نصیبی و بهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره را محروم و مستحقی باشد که از کس چیزی نخواهد و
مردمان گمان برند که توانگرست و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری که ببختران مبتلا بود
یا مملوکی که خداوندان او را نفقه ندهد و بهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده اند خواهنده و ناخواهنده را محروم نگذارند
و فی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین مر بی گمانانرا و بعضی از ان آیات بر روی زمین
معادنست که انواع جواهر از ان استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم
و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلافست اجزای او در کیفیات و خواص و منافع و فی انفسکم و نشانهاست
در نفسهای شما افلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت در نگرید علامات کمال صنع در ذات خود
مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از ان در نهاد شما بود و با وجود آن متفرد بهیات وجه و ترکیبات
خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی
مذکورست که هر که اینها در نفس خود نه بیند و در صحیفه وجود خود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و
از نهد کانی هیچ بهره نیابد شعر نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی ، مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی ، چو در از صدف برون آ که تو بس گران بهایی و فی السماء و در آسمانست رزقکم
روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته که لوح در
آسمان چهارمست و ما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب وجه بهشت و نعیم و آن در آسمانست
نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند که انه لحق بدرستی که آنچه مذکور
شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مثل ما انکم تنطقون مانند آنچه شما سخن می گوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما
را در سخن خود شکی نیست در روزی دادن من هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث ضیف ابرهیم سخن مهمانان ابرهیم
و آن یازده فرشته بودند باهلاک قوم لوط ع فرود آمدند و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و زوقائیل المکرمین مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابرهیم ع که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ
دخلوا چون در آمدند مهمانان علیه بر ابرهیم ع فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم سلام کردنی قال گفت ابرهیم
سلام سلام بر شما باد قوم منکرون گروهی اند ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قوم ندیدیم در صورت و قامت مرا بگوئید چه
کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فراغ پس باز گشت ابرهیم الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا

میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک کرد اینرا الیهم ع بسوی ایشان
یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمی خورید ازین ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس
پس در خاطر گرفت منهم ازیشان خیفة ترسی یعنی دل ابرهیم بیم کرد که مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه
دزدان آن روزگار با کسی که دشمنی داشتندی طعام وی نخوردندی چون ملائکه از ابرهیم آن خوف مشاهده کردند قالوا
لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خدایم ابرهیم فرمود که چرا پیش تر خبر نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم و از مادر
جدا نمی کردم جبرئیل پر مبارک بران گوساله بریان کرده فرود آورد زنده شد و بر جست فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد
ساره خاتون در پس پرده ایستاده این حال مشاهده نموده با ابرهیم ع در تعجب ماندند فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند
وبشروه و بشارت دادند مر اورا بغلام علیم به پسری دانا یعنی متولد شود پسری اسحق نام از ساره که چون ببلوغ رسد
عالم بود فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره در ایستاد فی صرة در فریاد و گفت الیلتیا الیلتیا
و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را چنانچه
زنان در وقت تعجب کنند وقالت و گفت آیا بزاید عجوز عقیم پیرزن نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که
بشارت دادیم قال ربک گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که اوست حکم کننده تولد ترا العلیم
داناست بعقیم تو و نیز محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو شعر کسی کو بکار تو دانا بود ، بر اتمام او هم توانا بود
بخود نگهش رو مکن سوی کس ، مراد دل خویش ازو جوی و بس الجزو السابع والعشرون من اجزاء الثلثون چون ابرهیم
صلوات الله علیه دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکار عظیم نخواهد بود قال
فما خطبکم پس گفت چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که
ما فرستاده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن گناهکار یعنی کافر چه سر همه گناهان کفرست و ما آمده ایم لنرسل علیهم تا فرستیم
بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاک سخت شده بمانند
آجر مسومة سنگ نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور
آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها
بدیشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که جمعی از ایشان که در آن شهر نبودند و همه بدان سنگها هلاک
شدند و چون ابرهیم علیه السلام معلوم فرمود که بموتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط دل مبارکش بجهت برادر زاده متألم
شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گردد ملائکه گفتند که غم مخور که لوط ع و دختران او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس
بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در دیههای موتفکه من المومنین از گرویدگان فما وجدنا پس نخواهیم
یافت فیها در آن دیه غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوطست و دو دختر او و گفته اند یک کس ازان

قوم

قوم بلوط ع ایمان آورده بود در مدت بیست سال وترکنا و بگذاشتیم فیها در آن دیهها آیة علامتی از عذاب للذین
برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است
وفی موسی و در قصه موسی ع نیز آیتی هست مر ترسگاران را اذ ارسلناه چون فرستادیم اورا الی فرعون بسوی فرعون بسلطان
مبین بحجت روشن چون عصا و ید بیضا فتولی پس باز گشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی
بود بدان از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وقال ساحر و گفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات می نماید
او مجنون یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی ع دلیل کمال جهل اوست چه اورا
بدو چیز متضاد طعن زد و مقررست که سحر را عقل تمام و ذهن دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل
و عقل و زوال ضدانند پس چون فرعون برگشت از موسی ع و بوی طعنه زد و قوم وی با وی متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم
او را بغضب خود وجنوده و لشکریان او را نیز فنبذناهم پس بیفکندیم ایشانرا فی الیم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو ملیم
و فرعون مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی ع و بر وطعنه زدم بدین سبب گفت آمنت
انه الآیه وفی عاد و در هلاک قوم عاد نیز نشانی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم
باد بی نفع و بی خیر بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد ابر را ما تذر نگذاشت آن باد من شیء اتت علیه هیچ چیز را
که بگذشت برو الا جعلته مگر آنکه گردانید آنچیز را کالرمیم مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه شده ریزیده وفی ثمود و در
قصه قوم ثمود آیتی هست مر خایفان را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه که تمتعوا بر
خوردار شوید از زندگی خود و نفع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از کشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشی کردند
عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و تدارک کار خود مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس گرفت ایشانرا عذاب هلاک
کننده بعد از سه روز وهم ینظرون و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل است چنانچه پیشتر گذشت
فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام برخواستن کفایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب
بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند که وجهی
انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در دفع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد و ثمود
انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان و
السماء بنیناها و آسمانرا بنا کردیم باید بقوت الوهیت و گفته اند بر قدرتی که بر آفرینش داشتیم وانا لموسعون و ما توانایانیم
بر بنای آن یا گشاده کننده ایم در روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمانرا والارض فرشناها و بگستردیم زمین
را فنعم الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ما ومن کل شیء و از هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو
نوع که یکی مزاوج دیگرست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار

یا بطریق تخالف چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف
و جن و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و
شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا لعلکم
تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست زیرا که تعداد از خواص ممکنات
و مزاوجت با للذات و واجب قابل تعدد و انقسام نیست شعر ذاتش از قسمت تعدد پاک ∘ وحدت او مقدس
از اشراک ∘ از عدد دم مزن که او فرد است ∘ کو عدد هر فرد در خور دست ∘ احد است و شمار از و معزول ∘ صمد است و
نیاز از و مخذول ففروا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر الی الله بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت
بطاعت او از سهل تستری قدس سره منقولست که بگریزید یعنی از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریخته
اید از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری با جمع با آنست که از وصف خود بوصف حق گریزید
بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید شعر هیچ کس در تو نیاویخت که از خود نگریخت ∘ هیچ کس در تو نپیوست که از خود
نگسیخت انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام روشن یا بیان کننده آنچه از آن
حذر باید کرد و لا تجعلوا و مگیرید و مپرستید مع الله با خدای بحق الها آخر معبودی دیگر انی لکم بدرستی که من شما را منه از
خدای در عبادت غیر او نذیر ترساننده ام مبین هویدا و پیدا کذلک همچنانکه قوم ترا بسحر و جنون نسبت می کنند ما اتی الذین
نیامد بآنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند که او ساحر جادو است او مجنون
یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمودی عمل آنرا بسحر نسبت دادندی و اگر از بعث و حشر خبر دادی قول او را بسخن اهل جنون تشبیه
کردندی اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را به بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی
نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد برندگان و طغیان ایشان را
بدین قول میدارد فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان و از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت پس
نیستی تو بملوم بملامت زده نزد خدای بسبب اعراض ایشان در معالم آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص
و صحابه رض غمناک شدند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که و ذکر پند ده و تذکیر و موعظه فرو
مگذار فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین سود میرساند مؤمنانرا یعنی بعناد کافران و جحود ایشان
دست از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بی شمار در فصول آورده
که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعانرا سودمند بود اول نعمت خدای با یاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند
دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبائی ورزند سیوم عقوبت گناهان بر شمرد تا ایشان از آن باز ایستند
و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان

روشن

روشن کرده اند تا دل در وی نبندند ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا
کار آن روز را بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتهای آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام
نعمتهای آنرا بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند
تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند و ما خلقت الجن و الانس و نیافریدم
پریان و آدمیان را از اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا پرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان
امر کردم و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند غایتش آنکه
بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند دقایق این آیه و حقایق آن و اشارت در هر باب حواله بجواهر التفسیر است
ما ارید نمی خواهم منهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی و ما ارید ان یطعمون و نمی خواهم که مرا اطعام دهند بلکه رزق و
اطعام صفت منست و بس ان الله بدرستی که خدای هو الرزاق اوست روزی دهنده نه غیر او ذو القوة المتین
خداوند توانائی استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه
گشته و شمول قوتش حجت متانت قدرت شده در کار رسانی متانتش را قوتی و در روزی و بنده نوازی قدرتش را
قصوری شعر رساند رزق بر وجهی که شاید ∘ بسازد کارها نوعی که باید ∘ بروزی بی نوایانرا نوازد ∘ برحمت
بی کسانرا کار سازد فان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که ستم بر کفر بخود یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از عذاب
مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فلا
یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند من یومهم از عذاب
روز ایشان الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند بدان که روز قیامت یا روز بدر سورة الطور مکیة
وهی تسع و اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم و الطور سوگند بکوه طور سینا
یعنی جبل زبیر که موسی ع بر آن کلام حق استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع و منافع
و کتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه که گشاده گردد بوقت خواندن مراد بدین کتاب توراتست
یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زمرد است یا مراد الواح موسی ع باشد که در وقت
کتابت بر آن صریر قلم می شنید یا کتاب توریه که در آن نعت حضرت پیغامبر ص مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق
سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن میخوانند و البیت المعمور و بخانه آبادان یعنی کعبه معظمه و معموری
آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه
است مر آنرا و السقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار قدرت است و یا
عرش عظیم و البحر المسجور و سوگند بدریای پر برآمده بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش عظیم است و از آن دریا چهل صباح بر قبور

خواهند ماند یعنی بعد از نفخهٔ اولی تا مردمان بنفخهٔ ثانیه ازان برآیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد بعضی ارباب تحقیق
طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات می‌کند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمت
ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته
و سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانهٔ دلست و بحر مسجور دلیست که باتش محبت تافته باشد جواب قسم
اینست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هرآینه بودنیست و فرود آمدنی مَا لَهُ نیست مران عذاب را
مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در
اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگانرا بود که سخن خدای و رسول را بدروغ بر داشتند الَّذِينَ هُمْ
آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرانست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی می
کنند یعنی ارتکاب آن می‌نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می‌افکنند
کافرانرا یعنی می‌کشند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای
ایشان بندند و پیشانیهای ایشانرا بر پشت پای ایشان بازچسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این
آن آتشیست که در دنیا كُنتُم بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمی داشتید و وحی پیغامبر را سحر میدانستید
أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که می‌بینید أَمْ أَنتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی‌بینید اینجا چنانچه در دنیا می‌گفتید که ما را چشم بندی
کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ
یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی توقع پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش
داده می‌شوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچیزی که بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که این پرهیزکاران از کفر و شرک
فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ
بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقَاهُمْ و بازنگاه داشته است ایشانرا رَبُّهُمْ
پروردگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنهٔ بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت
وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش مر شمارا بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل آن فضل
الهیست و اگرنه پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود شعر ندارد فضل من آن زور بازو ؛ که با فضل تو گردم ترازو
بفضل خویش فضلی کن مرا یار ؛ بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده
باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی بر بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُم و جفت گردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ

بزنان

بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و ازپی در آمده اند ایشانرا
ذُرِّيَّتُهُم فرزندان خورد ایشان بِإِيمَانٍ بایمان یعنی ایمان آبا بایمان ذریت در روز میثاق أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیدیم
بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجهٔ آبا بلند باشد درجهٔ
ذریت را نیز مانند آن بلند کرده اند تا چشم پدران بدیشان افتد و روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُم و ما کم نکنیم پدرانرا بسبب
این الحاق مِّنْ عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب
ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی فرماید شیخ حسینی مروزی از استاد خود احمد بن علی
سرخسی نقل می‌کند که ایمان و عمل مر بهشت را علت نیست و علت بهشت و درجات وی جز ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان
و عمل جز بفضل لم یزلی نیست شعر در فضل خدا بند دل خویش مدام ؛ تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ
هر مردی عاقل و بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار
خود و از آن رهایی نیابد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ و مدد فرا ایم متقیانرا
یعنی زیاده بر آنچه داده ام ایشانرا میدهیم میوه بهر نوع که خواهند وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ
بایکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسهای مملو از خمر بهشت واضح آنست که اینجا
کاس خمرست تسمیهٔ شی باسم محل یعنی همه را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در ان یعنی در اثنای
شرب آن بیهوده نگویند و مخاصمت نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد
وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمانی که ایشانرا هست بر شکل پسران آفریده
شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده
و باد تصرف هرناکس بریشان نوزیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم
چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدرست بر سایر کواکب و در تبیان
آورده که شیخ حسن بصری رحمه الله فرموده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولا
مومنان با پدران خود بهمان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریبست وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی می آرند بعضی
از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال و اعمال ایشان قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان بدرستی که
ما بودیم قَبْلُ پیش ازین در دنیا فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا
از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت حال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا
و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتشی که همچو سموم در اجساد نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا بدرستی
که ما بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدا را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس فرمود اجابت

کردمارا إِنَّهُ بدرستی که هُوَ الْبَرُّ اوست نیکو کار به بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات
مکه حضرت رسول را صلعم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت اندوهناک می شد آیت آمد
فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد صلی الله علیه وسلم بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مشو فَمَا أَنْتَ نیستی
تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بِكَاهِنٍ کاهنی که خبر دهد از غیب بی نزول وحی بوی وَلَا مَجْنُونٍ
و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند شَاعِرٌ او شاعریست نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار
می بریم او را رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه روزگار را یعنی چشم می داریم که وفات کند چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ پدر او
او باشد یعنی زود میرند و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ
از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک منید أَمْ تَأْمُرُهُمْ آیا می فرماید ایشانرا أَحْلَامُهُمْ عقلهای ایشان
بِهَذَا باین تناقض که ترا کاهن میگویند کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و بشعر نسبت
میدهند و شاعر را کلام متسق مخیله باشد آن با جنون میسر نمی شود پس این سخنان نه بر مقتضای عقلست أَمْ هُمْ قَوْمٌ
بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ از حد در گذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بربافته است قرآنرا و از
خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارند
بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِنْ كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان در آنکه قرآنرا از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن
بافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو مانند وی حدیثی انشا کنند أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند
ایشان مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آنست که ایشان آدمیان اند از آدمی زاده شده نه جماد که تعقل
امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد أَمْ هُمُ
الْخَالِقُونَ یا ایشان آفریدگار اند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم موجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ
آیا ایشان آفریده اند آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را و نه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و بر گود
گمان میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای آفریدگار تو یعنی خزاین فضل یا نبوت بهر که خواهند
دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلطان شرکا
که هر چه خواهند کنند أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یا مر ایشانراست نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می شنوند کلام ملایکه
و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان رفته
و پیغام غیب شنیده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدا راست دختران
وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر آن گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا می خواهی ایشانرا
بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ گران بار

که مرگ پدر چون

شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در وی مکتوبست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس
ایشان می نویسند از آن که پیغامبر صلعم در امر قیامت و بعث میگوید باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود
و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند
نسبت با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافرند هُمُ الْمَكِيدُونَ
ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست
إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای بحق که عذاب که مکافات مکر ایشانست باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه شرک می آرند بوی آیا شریک می گیرند برای وی. شعر: بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک ، با وحدتش کسی دم شرکت چه سان نند
هر طرح کافکند بوصفش خیال و وهم ، دست کمالش آتش غیرت در آن زند ، معاندان قریش میگفتند مر رسول الله
که فاسقط علینا کسفا من السماء ساقطا یعنی از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راستگویی حق سبحانه فرمود
وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط عناد و
محض استکبار که قطعه آسمان نیست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست در هم بسته و بر هم چسبیده یعنی با آنکه آثار
عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور
نیستی و مکافات ایشان بگذار حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند و معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ ۲ روزی که دفع نکند و باز ندارد
عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ
یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی
که مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذاب غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مواخذت در دنیا بقتل بدر و بقحط
هفت سال وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را وَاصْبِرْ و شکیبایی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم
پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا
در نگاهداشت مایی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می نماییم وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود حِينَ تَقُومُ وقتی
که برخیزی از خواب یا بگوی سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز و یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم
و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید دفع
شود هر لهوی و لغوی که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار برای او که عبادت
در شب از ریا دورتست و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و اختفاء
ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح آورده و جمع دیگر که مراد نماز صبح است و امام

يُصْعَقُونَ روزی که ایشان در آن [illegible]
[illegible]

سورة النجم مکیة وهی ستون آیة
بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا
کرد حق سبحانه فرمود که **والنجم** بحق ستاره **اذا هوی** چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارها است که راه نمای مسافرانند در بر
و بحر یا کواکب که بوقت ولادت آن حضرت بر زمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم می کنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد
بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد بنجوم قرآنست و هوا بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول
بعضی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد ستاره وجود حضرت
محمدست صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گویند که مراد همان حضرتست چون بالا رفت بمعراج
چون از هوا هر دو معنی اخذ می توان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد ستص که بر فلک توحید منقطع شد از
ماسوی جواب قسم این که **ما ضل** گمراه نشد **صاحبکم** صاحب شما یعنی محمد صم و قیمه صاحب بجهت آنست که حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان **وما غوی** و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد **وما ینطق**
و سخن نمیگوید **عن الهوی** از هوای نفس خود یا از روی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن
از هوای او نیست **ان هو** نیست آنچه بدان ناطق میشود **الا وحی یوحی** مگر وحی که فرود آمده میشود بوی **علمه** بیاموزانید
وی را این وحی و آورد بدو **شدید القوی** فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل ع و از قوت او آن بود که شهرستان لوط را از زمین
قطع کرد و بر بال خود گرفت و بآسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود تمامی بمردند **ذو مرة** خداوند صورت نیکو **فاستوی**
پس راست بایستاد جبرئیل ع بر آنچه مامور بود در ان یعنی مستقیم شد در کار خود یا بصورت اصلی خود **وهو** و او **بالافق**
الاعلی بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب با حضرت پیغامبر صم او را دید و هیچ کس جبرئیل را ع در صورت
ملکی او ندیده غیر از حضرت مصطفی صم و او دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بهیئات اصلی دید بیهوش شد و چون با خود
آمد جبرئیل را دید نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دست بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که
ثم دنی پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغامبر صم بعد از ان که او را دیده که بیهوش شده بود **فتدلی** پس سر فرود آورد بجهت سخن
گفتن با وی **فکان** پس بود مسافت میان محمد صم و جبرئیل ع **قاب قوسین** مقدار دو کمان **او ادنی** یا نزدیکتر از ان **فاوحی**
پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت **الی عبده** بسوی بنده خود که حضرت محمد ستص **ما اوحی** آنچه وحی کرده خدای تبارک و تعالی
یعنی گفت با جبرئیل و بقول بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغامبر بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد حضرت محمد
بحضرت احدیت یعنی تقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده
خدمت آورد خدای را و چون این مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگرباره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز
هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتست از تاکید قربت و تقریر
محبت و بواسطه تقریب با فهام در صورت تمثیل مویشد چه عادت عظمای عرب آن می بوده که چون تاکید عهدی و توثیق

عقدی و اثبات شدی و خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام
دادندی و هر دو بیکبار قبضین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از ان بینداختندی و این صورت از ایشان
اشارت بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از ان رضا و سخط
یعنی عین رضا و سخط آن دیگرست پس گوییا درین آیه باعنایت آن معنی نموده شده که محبت و قربت حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول حضرت رسول صم مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه
خداست و علی هذا القیاس و نزد محققان دلها اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او و فکان قاب
قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مکان
قربت و سر او در مرتبه مشاهده شیخ ابو الحسن نوری قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل در نگنجید
نوری کیست که از ان سخن تواند گفت **شعر** خیمه برون زد ز حدود جهات ٭ پرده او شد تتق نور ذات ٭ تیرگی
هستی از و دور گشت ٭ پردگی پرده آن نور گشت ٭ کیست کزان پرده شود پرده ساز ٭ زمزمه گوید از ان پرده باز
فاوحی پس وحی کرد خدای الی عبده بسوی بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم
و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از ان وحی خبری و یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب
روایات بسیار وارد شده و در تفسیر جواهر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصاص میرود اول آنکه مضمون وحی این بود
که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای
محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک آنحضرت در جواب فرمودند که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک
سوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان به
قضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان
در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار بود عفو کنم زیرا که رحیمم **ما کذب الفواد** دروغ نگفت دل محمد با محمد صم **ما رای** در آنچه
دید این مرئی بقول اول جبرئیل است ع و بقول ثانی حق سبحانه و تعالی و اکثر صحابه برین اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خدای را در شب معراج دید و در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغامبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده
نمود کلام سعدی بی نقل شنید ٭٭٭ خداوند جهان را بی جهت دید **شعر** دران دیدن که حیرت حاصلش بود ٭
دلش در چشم و چشمش در دلش بود **افتمارونه** آیا مجادله می کنید با محمد صم **علی ما یری** بر آنچه دید در شب معراج و مجادله
آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند **ولقد راه** و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او **نزلة** ٭
اخری یکبار دیگر **عند سدرة المنتهی** نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی میشود ٭
و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمیگذرد و بر تفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره

رسیده بود و قول ابن عباس رض آنست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آنحضرت را در آن شب عروجات بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت باید در بعضی عروجات بوده باشد عندها نزدیک سدره است جنة المأوى بهشتی که آرامگاه متقیان و ماوای ارواح شهیداست و پیغامبر دید جبرئیل را یا خدای را إذ یغشى السدرة آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشى آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشیده آن نور کبریا بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز نگردید وما طغى و در نگذشت از حدی که مقرر بود و برا نگریستن و برا و درین آیت ستایش آنحضرت بحسن ادب و علو همت کم نکرده که در آن شب پرتو التفات بهیچ ذره از ذرات کائنات نیفکند و دیده دل بجز مشاهده جمال بی زوال الهی نگشود

شعر

در دیده کشیده کحل ما زاغ ٭ نی زاغ نگاه کرد و نی باغ
میراند براق عرش پرواز ٭ تا حجله راز و پرده راز
پس پرده زپیش چشم برخاست ٭ پی دیده بدید آنچه میخواست

لقد رأى بخدای که دید محمد در شب معراج من آیات ربه الکبرى از آیات قدرت آفریدگار بزرگ تر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل را با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهى و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه أفرأیتم اللات والعزى خبر دهید مرا که لات و عزى ومناة الثالثة الأخرى و مناة که سیوم دیگر بتیست تواند کرد اینها را که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزى درختی بود که غطفان آنرا می پرستیده اند و مناة صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیان با ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود که ألکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد وله الأنثى و مر خدای را ماده تلک این قسمت إذا آن هنگام که چنین باشد قسمة ضیزى قسمتیست بیدادانه و بی اعتبار که چیزی را که از آن ننگ دارید با خلق خود نسبت دهید إن هی نیستند این بتان باعتبار الوهیت إلا أسماء مگر نامی چند که بدان سمیتموها نام نهاده اید ایشان را أنتم وآباؤکم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان نهاده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست ما أنزل الله نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ زده در آن در خصم مسلط شوید إن یتبعون و پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إلا الظن مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان خواسته است وما تهوى الأنفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان ولقد جاءهم و هر آینه آمد بدیشان من ربهم الهدى از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند أم للإنسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنى آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه وی بجز نبوت را بفلان و فلان نداد فلله الآخرة پس مر خدای راست ملک آخرت والأولى و ملک دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی را در و تحکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از فرشتگان

فی السموات در آسمانها که کافران امید دارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان شیئا چیزی را إلا من بعد أن یأذن الله مگر پس از آنکه دستوری دهد در شفاعت خدای لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند ویرضى و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن إن الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسوی آخرت لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگان را تسمیة الأنثى نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله نعوذ بالله وما لهم به و نیست ایشان را بآنچه ایشان را اناث میگویند من علم هیچ دانشی إن یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار إلا الظن مگر گمان را وإن الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدارد من الحق از سخن حق شیئا چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فأعرض پس روی بگردان عمن تولى از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآنست ولم یرد و نمیخواهد بکلی خود إلا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدگی ایشانست من العلم از دانش و از آن تجاوز نتوانستند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوف و مصروف و بعضی علما حکم اعراض را بآیه قتال منسوخ داشته اند إن ربک بدرستی که آفریدگار تو هو أعلم او دانا تر است بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلامست وهو أعلم و او دانا تر است بمن اهتدى بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا خواهد داد ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وما فی الأرض و آنچه در زمین است از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی الذین أساؤوا تا جزا دهد آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا بآنچه عمل میکردند ویجزی الذین أحسنوا و تا جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنى بپاداش نیکو که بهشت است الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون پرهیز کنند و یکسو شوند کبائر الإثم از کبیرهای گناه یعنی گناهان کبیره را که در آن باب وعید وارد شد یا بران حدی مقرر گشته والفواحش و فاحشهای بزرگ یعنی زنا بخصوص که افحش کبایر و اکبر فواحش است إلا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه اندک و خورد باشد از گناه یا بخاطر او گذرد و از قوه بفعل نیارد او مغفور است إن ربک بتحقیق آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را

شعر

گر باد گناه ما کرانست ٭ بحر کرم تو بی کرانست ٭ ما ما که از حد برون
عفو تو رحیم ما فزونست

هو أعلم بکم خدای داناتر است باحوال شما إذ أنشأکم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الأرض از زمین و خاک و بدرستی شما را دانست افعال و اقوال شما را وإذ أنتم و آن وقت نیز که شما أجنة خورد بودید فی بطون أمهاتکم در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیات امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید أنفسکم نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در این باب آورده که هر گاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقست حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیده فرمود که دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادران الا که او شقی است و یا سعید

واین آیه نازل شد که او دانا تر است باحوال شما در مبداء خلقت وقتی که کودک خورد بودید در شکم مادر پس خود را مستایید
وقولی آنست که بعضی مردم می کفتند که نماز وروزه وحج ما بهتر است آیه آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او دانا تر است
بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که او تقوی دارد ودر عمل مخلص بود اورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میرفت واستماع
کلام وی میفرمود مشرکان او را سرزنش کردند که دین پدران میکذاری وایشان را بضلالت نسبت می دهی جواب داد که
حکیم از عذاب خدای می ترسم یکی از کفار کفت این مقدار از مال بمن ده که اکر عذاب متوجه تو شود بر دارم ولید شرط کرد وبعضی
از ان مال بداد وباقی بخل کرد وآیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی انکس را که از پیروی حق تَوَلَّىٰ روی بکردانید وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا
وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از و وَأَكْدَىٰ وباز داشت باقی را پس جهل وبخل را یکجا جمع کرد أَعِندَهُ آیا
نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده را فَهُوَ يَرَىٰ پس او می داند ومی بیند که صاحب او بر خواهد داشت
أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ بانچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ودر
صحف ابرهیم انکس که وفا کرد ودر تسلیم نفس ودوح وولد بخدای ابا نکرد یا وفا کرد بفطرة اسلام که ده چیز معنی آیه آنست
که آیا ولید خبر ندارد بانچه در صحف ابرهیم وموسی است وآن کدامست أَلَّا تَزِرُ انکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ
أُخْرَىٰ بار کناه نفس دیکر یعنی اوچکونه بار خود بدیکری حواله می کند وَأَن لَّيْسَ ودیکر انکه نیست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَىٰ مکر
ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بکناه دیکری نمیکیرند بثواب دیکری مثاب نمیکرداند ودر تبیان کفته که این منسوخست
به در سورة طور بذکر رسیده که ابنا را بصلاح آبا رفعت ودرجه کرامت کند وَأَنَّ سَعْيَهُ وانکه سعی خود را ببیند دران سعی نموده
باشد سَوْفَ يُرَىٰ زود باشد که به بیند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند اورا الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ پاداش
تمام ان خیرا فخیر وان شرا فشر وَأَنَّ وانکه إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ بسوی پروردکار تست نهایت همه خلایق ورجوع ایشان
وَأَنَّهُ وانکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او می خنداند وَأَبْكَىٰ واو می کریاند یعنی شاد وغمکین میکرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت
ومی کریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را به نبات خندان می کند وابر را بباران کریان میسازد ونزد بعضی خنده وکریه بر
وعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال برجوع اعراض از و وَأَنَّهُ وانکه خدای هُوَ أَمَاتَ او بمیراند وَأَحْيَا وزنده
میسازد یعنی قادر بر احیا واماتت اوست پس می میراند بوقت اجل در دنیا وزنده میسازد در قبر او سازنده اسباب موت
وحیاتست وکفته اند مرده می سازد کافران را بکون وزنده می کند مومنان را بمعرفت وبقول بعضی اماتت واحیا بجهل وعلمست ویا بر
بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبت وانس یا باستار وتجلی امام قشیری فرموده که بمیراند نفوس زاهدان را باثار
بجاهده وزنده کرده اند قلوب عارفان را بانوار مشاهده یا هر که را بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از بقاء بالله چشاند شعر
هر که را از بحر او فانی کنی ✿ پر ز کوهرهای روحانی کنی ✿ کشته را از شربت حیوان دهی ✿ بعد کشتن جان جاویدان دهی
وَأَنَّهُ وانکه خدای تعالی خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر وماده مِن نُّطْفَةٍ از آب منی إِذَا

تمنی

تُمْنَىٰ وقتی که ریخته شود در رحم وآدم وحوا وعیسی ع ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ وانکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفرینش
دیکر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وانکه اوست که توانکر کرد اند بمال نقد وَأَقْنَىٰ وسرمایه دهد بانعام وامتعه
یا غنی سازد بقناعت وراضی کند بدان وَأَنَّهُ وانکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست آفریدکار شعری شعریان دو کوکب اند یکی را
غمیصا کویند واو شعری شامیه است ودیکر را عبور واو یمانیه است ومراد ازین شعری اوست وابو کبشه اورا می پرستیده
اند وبا قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده اند وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وانکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را
که امت هود بودند ع وقومی از ایشان که بنو لقیم میکفتند در وقت هلاک عاد در مکه جا داشتند بعد از ایشان ظهور کردند
وایشان را عاد اخری کویند وَثَمُودَ وهلاک کردیم قوم ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نکذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کرد قوم
نوح را مِّن قَبْلُ پیش از عاد وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که آنانکه بودند هُمْ أَظْلَمَ ایشان ستمکارتر وَأَطْغَىٰ واز حد برنده تر
در شرک وعدوان چه نوح را ع بسیاری برنجانیدند ودر نهصد وپنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ وشهرستان
قوم لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از انکه جبرئیل برداشته بود یعنی آنرا زیر وزبر کرده فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهرها را مَا
غَشَّىٰ آنچه پوشانید آن شهر را یعنی سنکها نشان دار بران بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدامین از نعمتهای آفریدکار خود
تَتَمَارَىٰ شک می آری وجدال میکنی مخاطب ولید مغیره است ویا هر احدی ونعمتی که در معدودات هست آنرا بنعم کفت
بجهت انکه در وپنداست مر اهل اعتبار را وانتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست وآن تسلیه حضرة پیغامبر ص وسبب
تقویت دل مومنانست هَٰذَا این پیغامبر یعنی حضرة محمد ص نَذِيرٌ پیغامبر بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغامبران
نخستین بیهان ونهاید که ایشان میفرموده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب
ودنو لَيْسَ لَهَا نیست مر اورا یعنی وقت وقوع اورا مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ
آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شکفت میدارید وَتَضْحَكُونَ ومی خندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمی کریید از خوف وعیدی که
در وست وَأَنتُمْ سَامِدُونَ وشما بازی کنندکانید یا غافلان یا تغنی کنندکان کفار در وقت قرات قرآن سرود می کفتند تا مردم
را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا واو پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره
که فرود آمد ودروی سجده بود این سوره است حضرة رسول ص بعد از خواندن این سجده کرده ومومن ومشرک وجن وانس
این سجده دوازدهم است از سجدات قرآن ودر فتوحات این را سجده عبادت کفته که امر الهی بذلت ومسکنت مقترن است
بوی جز سالکان طریق عبادت وعبودیت بر منزل سر این سجده نرسیده اند سورة القمر خمس وخمسون آیه
بسم الله الرحمن الرحيم کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم
معجزه طلبیدند وآنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو حلقه قمر دیدند ودر معالم وتبیان
مذکورست که شق قمر دو بار واقع شد بمکه واین سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانشَقَّ الْقَمَرُ وشکافته

شد ماه و از علامت قرب قیامت انشقاق قمرست و بدین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد آورده که شبی ابو
جهل و جهودی بحضرت پیغامبر صلعم رسیدند ابو جهل گفت ای محمد آیتی بنما بمن والا تو را بشمشیر برسیدانم نعوذ بالله آنحضرت فرمود
که چه میخواهی ابو جهل لعین بجهود اشارت کرد که تو بگو تا چه خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست نعوذ بالله او را
بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را بر آسمان تصرف نیست ابو جهل لعین گفت ای محمد ماه را بشکاف
آنحضرت صلعم انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود ماه را بشکافت فی الحال بدو نیم شد یک نیم بجای خود قرار گرفت و یکی دیگر
جای دیگر رفت و باز گفت که بگوی تا ملتئم شود و اشارت کرده هر دو نیمه بهم بپیوست شعر شق گشت ماه چادره بر لوح سبز چرخ
چون خامهٔ دبیر ز تیغ بنان او ● یهودی ایمان آورد و ابو جهل لعین گفت او چشم ما را بسحر بست نعوذ بالله و قمر را منشق
بما نمود از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنم که ایشان هم دیده اند یا نه از آینده و رونده پرسیدند همه
جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود آن نگروید گفت جادویی او بغایت قوی است نعوذ بالله حق جل
سبحانه فرمود ولن یروا و اگر ببینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت ما و اظهار معجزهٔ پیغامبر صلعم که دلیل صدق مدعای او
باشد یعرضوا اعراض کنند از ایمان بدان و روی بگردانند در تامل از آن ویقولوا و گویند سحر مستمر این جادوییست دایم و در دو نده
از زمین تا آسمان وکذبوا و تکذیب کنند پیغامبر را واتبعوا و پیروی کنند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در
نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وکل امر و هر کاری که مقرر شده مستقر واقع است یعنی آنچه از شقاوة کافران
و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم من الانباء و بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن از خبرهای
پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حکمة بالغة
و آن حکمت تمام است رسیده بحد کمال فما تغن النذر پس نفع نکند ایشان را و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغامبر و مواعظ
قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس از دیگری فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را
یوم یدع الداع در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل عم الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خشعا
ابصارهم واهم رفته چشمهای ایشان از هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم گوییا ایشان جراد منتشر
ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مهطعین شتاب کنندگان
الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند یقول الکافرون میگویند کافران هذا یوم عسر این روز
دشوارست بر ما کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ
داشتند بندهٔ ما نوح را عم وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که
ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وزدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فدعا
ربه پس بخواند نوح آفریدگار خود را انی مغلوب بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو

انتقم

انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را از طرف مجره
بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان می ریخت بر دوام و در بین مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض و بگشادیم
در زمین عیونا چشمها تا از وی نیز آب بیرون آید فالتقی الماء پس ملاقی شدند آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر
بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وحملناه و بر داشتیم نوح را و هر که با او ایمان داشت یعنی سوار
گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها یعنی تختهای پهنا دار ودسر و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را
بدان کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که نگرویده بودند بدو
و یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح عم ولقد ترکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در
میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین جودی علامتی و عبرتی را در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیدند
اند فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیی که همه را بطوفان
هلاک کردم ونذر و بیم کردن من قوم نوح را بر تبلیغ نوح ولقد یسرنا القرآن و هر آینه ما آسان کردانیدیم قرآن را للذکر برای
یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد
مر هود را فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت
بزبان پیغامبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا صرصرا بادی سخت هولناک فی یوم نحس
در روز شوم مستمر استحکام یافته شامت او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر تنزع الناس میکند آن باد
مردمان را کانهم گوییا که ایشان اعجاز نخل تنهای درخت خرما منقعر بر کنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب
دنیا بود فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت ونذر و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن
و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده هست
کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را عم بالنذر به بیم کردن پیغامبر ایشان ایشان را فقالوا ابشرا پس گفتند آیا آدمی از
جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست بر ما انا اذا بدرستی که آن هنگام
که متابعت کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر و در دیوانگی ءالقی آیا القا کرده اند الذکر علیه وحی بدو من بیننا از میان
ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوییست اشر خود پسند
و ستیزه میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب فرود آید یا روز قیامت
معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی ستیزه جوی چون ثمود تکذیب کردند صالح را و معجزه طلبیدند که ناقه از
سنگ بیرون آر انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان مر ایشان را که تا خلق بدانند که سبب
عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاه بان باش و ببین که با ناقه چه می کنند واصطبر و شکیبایی ورز بر آزار

قوم ونبئهم وآگاه کردان ایشان را أن الماء بانکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده است میان ایشان و ناقه روزی
آب ازان ایشان و انعام ایشان و روزی خاص ازان ناقه کل شرب محتضر هر نصیبی ازان آب حاضر کرده اینده شده
است بر صاحب او یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود
را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد
ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند غنیزه و صدوق و سبب آن بود که رشته صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال
خود وعده داد و غنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند چون ناقه از آب
بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری بیفکند که پاهای ناقه را بر هم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر
ناقه را پی کرد و چون ناقه از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده سه
بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب ثمود نزول گشت فکیف کان پس چگونه بود
عذابی عذاب مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح ع انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة
واحدة فریاد یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل ع فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه درهم شکسته
که سازنده حظیره جای گوسفندان آن را بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ می کنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست مر او را کذبت قوم لوط تکذیب
کردند قوم لوط ع مر او را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم بر ایشان حاصبا
بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب
بسحر بسحری که عذاب واقع می شد نعمة من عندنا با انعام از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط ع و بنات او نجزی
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتاب است و بدان ایمان
آورد ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود قوم خود را لوط ع بطشتنا از گرفتن ما بعذاب هلاک فتماروا پس شک
آوردند بالنذر بان بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان وی که ملایکه
بودند یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط ازان ابا کرد ایشان را پند می داد ایشان در خانه شکسته در آمدند
فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل پر مبارک خود را
بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملایکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و آنچه
بیم میکرد لوط مر شما را از آن ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد با قوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب
مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم بدیشان که فذوقوا عذابی پس بچشید
و بکشید عقوبت مرا ونذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بزبان من بیم میکردند شما را ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان

کردیم قرآن مرجمی عربی زبانان را للذکر برای فهم کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ
پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان
یعنی موسی و هرون علی نبینا و علیهم السلام بآیتهای که موسی قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کذبوا تکذیب کردند
بآیاتنا کلها بهمه آیتها و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق شدن اخذ عزیز گرفتنی غالب که مغلوب
نگردد در گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت ترین اولئکم
ازین گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی اینان از آنان بقوت و شدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و ایشان را عذاب
فرا رسید اینها را چرا فرا نرسد ام لکم آیا آنکه شما راست ای مشرکان براءة فی الزبر براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته
شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون یا میگویند کفار عرب که نحن جمیع منتصر ما گروهی جمع شده ایم یاری دهنده
یکدیگر و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان ویولون الدبر و برگردانیده
شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگرداند از معرکه قتال و فرار نماید و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیت
یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنیست فاروق اعظم میفرماید که چون آیة فرود آمد حضرت رسول صلعم فرمود که این را نمیدانم که چیست تا آنکه
در روز بدر دیدیم که آنحضرت زره می پوشید و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیة همین قتل و اسر و هزیمت ایشان است
بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر بود
وامر و تلخ تر و ناخوش تر از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه خود در دنیا وسعر و در عناد
و مشقت با آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش
یعنی ایشان را بر روی می کشند و بدوزخ می افکنند که ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را
انا کل شیء خلقناه بدرستی که همه چیز را آفریده ایم بقدر باندازه مقرر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریدیم مقرر است و مکتوب
در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از خلق و وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل دور است قضی الله امرا و جف القلم
سر بر خط لوح ازلی دار و خموش که هر چه قلم رفت قلم در نکشد وما امرنا و نیست فرمودن ما چیزی را که تکوین او خواهیم
الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعله کلمح بالبصر چون نگریستن در چشم بسرعت و سهولت
یعنی اگر خواهیم قیامت را یک چشم زدن بیاریم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را کافران
در زمان گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان پند گیرد و عبرت بردارد
وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند از گفتار و کردار گذشته فی الزبر مکتوب است در لوح محفوظ زیرا که کتابها را گویند و لوح را زبر
گفته باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا در همه افعال ایشان نوشته است و نامهای ایشان که بدست حفظه هست وکل صغیر وکبیر
و همه خردی و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده مستطر نوشته شده است و بدان پاداش خواهند

یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامت وَنَهَرٍ وجویهای آبها یعنی بوستانهای
مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشن و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتی اند در سعت و ضیا بخلاف کفار
که در ضیق و ظلمت گرفتار اند و دیگر متقیان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مقام پسندیده که در رونه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر
صادق ع منقولست که حق سبحانه آن مکانرا بصدق وصف کرده است پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی فرموده
که آن مکانیست که حق تعالی راست کرده اند با آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در ان مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاه
مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیت متحقق شود
در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب و وداد را شرف ایشان اختصاص خواهند داشت و
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم امروز درین سرا مخصوص بدان بوده است ابیت عند ربی و چون دیگر فردا خواص بدان
نازند امروز پایه ارفع وی بوده پس از مرتبه اعلای او که نشان تواند داد شعر ای محرم سر لایزالی ، مرآت جمال لایزالی
مهمان ابیت عند ربی ، صاحب لا ینام قلبی ، از قرب حضرت الهی ، هستی بمثابه که خواهی ، تو آن که عبارتش نگنجد
در حوصله خرد نگنجد ، کم گشته بود عبارت آنجا ، بلکه نرسد اشارت آنجا سورة الرحمن مدنية ثماني وسبعون

بسم الله الرحمن الرحيم چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
کافرانرا از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیدانیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه می زدند که فلان و فلان قرآن
بمحمد می آموزانند این سوره آمد الرَّحْمَٰنُ خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است
قرآن مر حبیب خود را نه جبر و یسار یعنی آسان کرد ایندم مر او را آموختن و دیگرانرا آموزانیدن خَلَقَ الْإِنسَانَ بیافرید خدای
جنس آدمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشانرا و روشن کرد ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت
یا بوجود آورد حضرت محمد را ص و بیاموزانید و برا بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین
ازین معنی خبر میدهد الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب و ماه می روند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم بروجهی که حق سبحانه مقرر فرموده بسیر
ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد یعنی بر روی
زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که او را ساق باشد و بران قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ فرمان
می برند خدایرا بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشانست و گفته اند که ما
بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و بر
داشت رحمن آسمانرا بالای زمین به پانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید و یا منزل کرد ایندر ترازو را یا الهام داد
خلق را بکیفیت ایجاد آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ در ترازو و بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید
و براستی معامله نمائید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را است دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم

مکنید میزانرا یعنی کم مپیمائید این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند شعر
هر جو و هر حبه که بازوی تو ، کم کنی از کیل ترازوی تو ، هست یکایک همه بر جای خویش ، روز جزا جمله بیارند پیش
با تو نمایند نهایت را ، کم دهی و بیش ستانیت را وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین بگسترد یا نهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای
آدمیان تا بر و قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه هاست وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوند غلاف یعنی اوعیه
خرما چه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بدان که جهت تفضیل اوست و مشابهت که با انسان
دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در روی زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه
آن چیزیست که از آنجا قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که از و دانه جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین
ریحانست یعنی سپرغم که بوی می کنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تکذیب می کنید و انکار می نمایید که از و
نیست سی و یکجا درین سوره تکرار این کلمات بحق تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم حضرت الهی
جل جلاله پس بعد از ذکر نعمت این الفاظ تکرار و ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار
برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم از جابر رض نقل کرده که حضرت رسول ص این سوره را تا آخر بر ما
خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر از شما در رد جواب من هیچ بار نخواندم فبای
آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار
ما تکذیب نمی کنیم پس تراست ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنسَانَ بیافرید آدم را که پدر انس است مِن صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ
مانند سفال پخته که دست بروی زنی آواز دهد وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جانرا که پدر جن است مِن مَّارِجٍ از زبانه صافی بی دود
مِّن نَّارٍ از آتش و گویند مارج از آتشی است که زبانه سرخ و سبز و زرد دارد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در
باب نهم از سفر ثانی در فتوحات مذکورست که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از
دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش
مختلط کردند آنرا مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آبست در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم انثی و
میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمتها از نعمتهای پروردگار خود که
شما را از گل و مارج آفریده و دولت حیوة ارزانی فرموده انکار می کنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرقست یکی شرق تابستانی
مر آفتاب را و یکی شرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف فصول حدوث آنچه بهر
فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشتست و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام
ازین نعمتهای پروردگار خود جحود می ورزید و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ

بامر او يلتقيان بيكديكر رسند و آن بحر فارس و روم است كه در محيط بيكديكر ملتقى ميشوند بينهما ميان هر دو دريا برزخ مانع
وحاجزى و پرده ايست از قدرت خداى يا از زمين يا از جزاير كه بسبب آن لا يبغيان افزونى نجويند بر يكديكر يعنى با هم نمى آميزند
تا خاصيت هر يك باطل نشود يا از حدى كه مقرر شده تجاوز نمى نمايند تا آنچه ميان ايشانست غرق نكردد و اكر يكى بر ديكرى
غلبه كند نفع بر طرف رود و منافع بسيار بدين دو بحر متفرع است فباى آلاء ربكما تكذبان پس بكدام از نعمتهاى آفريدكار شما كه
مشتمل بر مصالح كليه است انكار مى كنيد يخرج بيرون مى آيد منهما اللؤلؤ ازين دو دريا از بحرها مرواريد كلان والمرجان و مرواريد
ريزه و اين جواهرهاست كه بدان آرايش كنند و از خريد و فروختن آن فوايد يابند و اين نعم ظاهر است فباى آلاء ربكما پس بكدام
ازين نعمتهاى پروردكار خود تكذبان تكذيب مى نمايند و كفته اند مراد بحر آسمانست و بحر زمين كه هر سال التقا مى شوند و اين حاجز ايست
كه منع مى كند درياء آسمانرا از نزول و درياى زمين را از صعود و از درياى فلك قطرات بر درياى زمين ريخته بدهان صدف در مى آيد
و از آن لآلى منعقد ميكردد امام قشيرى فرموده كه بحرين خوف و رجاست يا قبض و بسط يا انس و هيبت و برزخ قدرت بى
علت و لؤلؤ احوال صافيه و مرجان لطايف وافيه صاحب كشف الاسرار شرح مى كند كه بحر خوف جاى عامه مسلمانانراست و از آن
كوهر زهد و ورع بيرون مى آيد و بحر قبض و بسط خاص مؤمنانرا و از آن جوهر فقر و وجد زايد و بحر انس و هيبت انبيا و صديقانرا
و از آن كوهر فنا روى نمايد تا صاحبش در منزل بقا بياسايد شعر ز قعر بحر فنا كوهر بقا يابى ، و كر بغوطه خورى اين
كهر كجا يابى وله الجوار المنشآت و مر خدايراست راندن كشتيها رونده و حفص بفتح شين خوانده يعنى نو برفتن آورده في البحر
در دريا كالاعلام مانند كوهها در بلندى و بزركى و آفريدن كشتى و روان كردن آن در دريا جهت انتفاع بندكانست از
قطع مسافت بسيار در زمان اندك و وقوع تجارات و معاملات و اين نعمتها كه بر زمين است عظيمست فباى آلاء ربكما
پس بكدام اين از نعمتهاى آفريدكار خود تكذبان منكر مى شويد كل من عليها هر كس كه بر زمين است از ذوى الروح فان هالك
اند يعنى سر انجام كار فانى شوند ويبقى و باقى ماند وجه ربك ذات پروردكار تو ذو الجلال خداوند بزركى و عظمت والاكرام
و خداوند كرامى ساختن بفضل عام و كرم تام هر كرا مستحق آن باشد فباى آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاى آفريدكار شما
كه شمارا خبر داد از فناى شما تا آماده شويد و كار بسازيد مرا نا زاد و آكاه كرد از بقاى خود تا رجوع بحضرت او كنيد جل
جلاله و بغير او اعتماد ننمايند تكذبان تكذيب مى كنيد يسئله ميخواهند از او يعنى مى طلبند از وى من في السموات والارض هر كه
در آسمانها و زمينهاست حاجتهاى خود در لحظه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كل يوم هر وقت هو في شان او در
ساختن و پرداختن كاريست داعى را دعا اجابت مى كند و سايل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمكين را شادان
كرداند و بيمار را صحيح سازد و قومى را بر توبه دارد و كروهى را بيامرزد فباى آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاى پروردكار خود از
قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش كناه تكذبان انكار مى كنيد ابن عيينه فرموده كه سراسر روزكار نزديك خداى دو روز است
يك روز مدت دنيا و شان او درين روز امر و نهى و اعطا و نفع و خلق و رزق و احيا و اماتت و اعزاز و اذلال دوم

روز مدت آخرت و شان او آن روز حسابست و عتاب و جزا و سوال و معاقبات و مثابات و نزد محققان يوم بمعنى آنست
در بحر الحقايق آورده كه مراد تجلى حق است و در هر آنى بر حسب متجلى له و مناسب استعداد او و تجليات را نهايت
نيست شعر كل يوم هو في شان چه نشانست و چه شان ، يعنى اوصاف كمال تو ندارد پايان ، جلوه حسن ترا
غايت و پايانى نيست ، هر زمان جلوه ديكر شود از پرده عيان سنفرغ لكم زود باشد كه ما حساب كنيم شمارا فراغ
اينجا بمعنى قصد محاسبه و مجاز است نه فراغى كه بعد از شغل باشد اين كلام بر سبيل تهديد است و وعيد چنانچه كسى مثلا كسى را
ميكويد باش تا با تو پردازم و حال آنكه كوينده هيچ كار نميكند مراد تخويف سامع است اينجا نيز از روى وعيد ميكويد مقصد
حساب شما خواهيم كرد ايه الثقلان اى دو كروه بزرك يعنى انس و جن عرب آنچه بزرك قدر و قيمتى بود آنرا ثقل كويند انى
تارك فيكم الثقلين و كفته اند ثقل كران بار است و جن و انس بتكليف كران بار اند يا بسيار كناه در مانده فباى آلاء ربكما
پس بكدام از نعمتهاى كردكار شما كه تهديد است بحساب تا از اعمال بد منزجر شويد و تعريف بخطا يا از كرم وى حد اميدوار باشند
تكذبان تكذيب مى كنيد يا معشر الجن والانس اى كروه پريان و آدميان ان استطعتم اكر توانيد ان تنفذوا آنكه بيرون رويد من
اقطار السموات والارض از كنارهاى آسمان و زمين و بكريزيد از قضاى من يا از نزول مرك فانفذوا پس بيرون روى و فرار نمايند
لا تنفذون بيرون نمى توانيد شد الا بسلطان مكر بقهر و تسلط و غلبه و شمارا اين قوة نيست بلكه هر جا كه رويد مرك ملازم شماست
و از وقوع آن چاره نداريد و كفته اند روز قيامت ملايكه كرد اكرد اهل محشر صف كشند و منادى ندا كند كه اى آدميان و پريان
اين عرصه محشرست اكر توانيد بيرون رويد بر و بدانا نمى توانيد رفت مكر بحجت و برهان و شمارا نه اينست و نه آن فباى آلاء
ربكما پس بكدام نعمتهاى آفريدكار خود كه اخبار كرد شمارا عاجزيد در دنيا و فرو مانيد در آخرت تا دانيد كه در هر دو سرا عاجز و يار
و مدد كار نيست و روى توجه بدركاه او آريد تكذبان جحود مى ورزيد يرسل فرستاده شود عليكما بر هر كه عاصى و مشرك باشد
از شما شواظ زبانه خالص من نار از آتش ونحاس و دود سياه يعنى يك نوبت زبانه آتش فرستد و يك كرت دود و كويند نحاس
روى كداخته است كه بر سرهاى ايشان فرو ريزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانيد كرد مر يكديكر را و منع نتوانيد عذاب را از هم
فباى آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاى پروردكار خود كه بيم كرد شمارا بشواظ و نحاس تا باز ايستيد از نافرمانى و ستيز
و اشتغال ننمايند تكذبان تكذيب مى نماييد فاذا انشقت السماء پس چون بشكافد آسمان براى نزول ملايكه فكانت وردة پس كردد
سرخ يعنى بزرك كل كالدهان مانند اديم احمر يا مانند روغن زيت كه هر ساعت بلونى ديكر نمايد فباى آلاء ربكما پس بكدام از نعم
آفريدكار خود كه خبر كرد شمارا از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوى پناه جوييد تكذبان تكذيب ميكنيد
فيومئذ پس آن روز لا يسئل عن ذنبه پرسيده نشود از كناه او انس ولا جان آدمى و نه پرى يعنى از ايشان سوال
استعلام نكنند كه چه كرديد بلكه سوال شما توبيخ باشد كه چرا كرديد يا كنه كارانرا بعلامت بشناسند حاجت سوال نيست يا
بوقت خروج از قبور از ايشان نپرسند و آيه حق سبحانه فرموده كه لنسألنهم اجمعين در موقف حساب خواهد بود كه همه را

سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت
و راسخ باشید که سبب نجات هم آنست تکذبان تکذیب می ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت
ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا اندوه و اندوه در بشره ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی بموهای
پیشانی یکبار و الاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پاهای ایشان
گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ
افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکاری کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه ایشان را گویند هذه جهنم
التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب میکردند بها المجرمون آن مشرکان و بدوزخ را باور نمی داشتند
یطوفون طواف می کنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن که بغایت رسیده یعنی هرگاه
که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب در آورند که پیوندهای ایشان از هم بگسلد
و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب
دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از آن نجات یابید تکذبان تکذیب می نمائید و لمن خاف و برای کسی که بترسد
مقام ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را
دو بهشت دهند جنة عدن و جنة نعیم گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن را در موضح آورده که دو باغ دهد
ایشان را در باغ بهشت که هر یک از ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و
حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی است پاک برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خایف است و دیگری برای
خدم و متعلقان فبای آلاء ربکما پس بکدام از این نعمتهای پروردگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک
معصیت تکذبان تکذیب می کنید ذواتا افنان دو بوستان خداوندان شاخها یعنی در آن درختان بسیار باشد
هر یکی مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا می فرماید
تکذبان انکار می کنید فیهما درین دو باغ عینان تجریان دو چشمه میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل او اسفل
آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان می کند تکذبان جحود می ورزید فیهما درین دو جنت
من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگر غریب که ندیده باشند و نشنیده
فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید تکذبان منکر میشوید
متکئین تکیه کنندگان در این بهشتها تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها بر فرشها که آستر آن من استبرق از دیبای
محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن این دیباست ظهایر آن از چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته که ظهایر آن

داخل

داخل است درین آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنی الجنتین و میوه درختان این دو بهشت دان نزدیک
باشد که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند که داران میوه آرزو کنند شاخ درخت سر فرود آرد و آن
میوه که خواهد در دهان وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را بر تختها و فرشهای
پادشاهانه نشانند و میوههای لطیف و لذیذ دهد تکذبان انکار می کنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات
الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشند
ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازدواج ایشان در بهشت و لا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند
دست آدمی بدامان ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده اند جن نیز بدیشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب می کنید کانهن
گوییا که این حوریان الیاقوت یاقوتند در سرخی و حسن و المرجان و مرجانند در سفیدی و روشنی فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین زینت و بها ارزانی داشته تکذبان تکذیب می کنید و باور نمیدارید هل جزاء
الاحسان آیا جزای نیکو کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نکویی کردن در ثواب یا خدای هر که گوید لا اله الا الله محمد رسول
الله اینست و عمل کند باوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند
طاعات را بدرجات و مکافات کنند شکر را بزیاده و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا
و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده است که اینست جزای فناء
فی الله الا ابقاء بالله شعر هر که در راه محبت شد فنا • یافت از بحر لقا در بقا • هر کرا شمشیر شوقش سر برید
میوه شوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن
مقرر فرمود تکذبان تکذیب می کنید و انکار می نمائید و من دونهما و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان
دو بوستان دیگرند و گفته اند دو بوستان اول از زر بهشت برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که این بهشتها نامزد بندگان می کند تکذبان منکر میشوید
مدهامتان دو بهشت سبز که از بسیاری سبزی بسیاهی زنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین
بوستانهای سبز عطا می کند و سبزی موجب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو بهشت
عینان دو چشمه باشد نضاختان جوشنده باب یعنی هر چند از و بردارند دیگری بجوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای پروردگار خود که چنین دو چشمه بسیار آب شما میدهد تکذبان تکذیب می کنید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوه
بسیار بود و نخل و خرمابنان و رمان و انارها و تخصیص خرما و انار از میوهها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهة است
و انار میوه ایست و دوا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریننده خود که چنین میوهها به بندگان ارزانی میدارد

تکذبان انکار می کنید فیهن درین چهار جنت خیرات حسان زنان برکزیده باشند نکوروی یعنی بحسن خلق ایشان آراسته
باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود که شمار احوران دهد هر یکی از دیکری نیکوتر تکذبان تکذیب میکنید
حور مقصورات فی الخیام حوران پنهان شده در خیمها که از در مجوفست وکفته اند مراد خانهاست وبعضی تخصیص کرده اند
بحجلات وحجله خانه بود از برای اماد وعروس فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود که چنین ازواج طیبه
به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میشوید لم یطمثهن نسوده است مر ایشان را انس هیچ آدمی قبلهم پیش از شوهران که
بدیشان نامزد شده اند ولا جان و نه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده اند بلکه همه بکر اند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
خداوند خویش و بکرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب می کنید تبارک اسم ربک بزرکست نام پروردکار تو از حیثیت اطلاق آن
اسم نمی توان دانست که بزرکی ذات در چه مرتبه خواهد بود واز بنست که هیچکس را از عظمت ذات نشان نداده ونمی تواند داد شعر
برلب بحر چنین واماند اند تشنه لبهم مبتدی هم منتهی ذی الجلال والاکرام در ترجمهٔ معنی این اسم بدین وجه ادا کرده
اند که خداوندی که از صفات آنچه اثبات آن مستلزم کمالست ذات بلامثالش را ثابتست وآنچه سلب آن مقتضی
عزت وکبریاست جناب منزه مقدسش از آن مبرا ومطهرست اکر محققان بر آنند که جلالت اشارت بصفات قهریه است
واکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی واز بنست که او را اسم اعظم کفته
اند وخیر الظفر یا ذا الجلال والاکرام مؤید این قولست سورة الواقعة مکیست وتسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شد یعنی چون
حادث کردد قیامت لیس لوقعتها نیست مر او را واقع شدن یعنی بودن وپیدا آمدن قیامت کاذبة دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی
موجود نیست بلکه هر که از وخبر میدهد صادقست وآن روز خافضة فرو برنده است قومی را با سفل السافلین از روی عدل
رافعة بردارنده کروهی را با علی علیین از راه فضل یا خافض اعدا واهل شقاوت ونفاقست ورافع اولیا از ارباب اخلاص
ووفاق یا فرو میدارد آنرا که در دنیا خود را مترفع میداشتند وبرمی دارد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن
چون جنبانیده میشود زمین رجا جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بود منهدم کردد وبست الجبال وریزانیده شود کوهها بسا
ریزانیدنی یا شکسته یا پاره پاره کردد فکانت پس باشد هباء غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزن در افتد
منبثا پراکنده ومنتشر کشته وکنتم وباشید شما ای مکلفان دران وقت ازواجا ثلثة اصنافا سه کانه یعنی کروهی باشید
در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس از شما اصحاب دست راست ما اصحاب المیمنة چه اند یعنی اصحاب دست راست تعظیم می کند ایشانرا
چنانچه کویی فلان قوم بزرکانند وچه بزرکان وکویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب الیمین آنانند که در وقت
اخراج ذریه از صلب آدم ع ایشان بر راست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا بهشت روند
وآن بیمین عرش عظمتست وکفته اند میمنه بمعنی یمن وبرکتست یعنی ایشان میمون ومبارک قدم اند واصحاب المشأمة واصحاب

اضداد خویش که ازواج
انکار نا مرغوا اهل ایمان می کنند
تکذبان انکار می کنید متکئین
اصحاب یمین تکیه زنندکان باشند
علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای
سبز وعبقری حسان وبساطهای قیمتی
در رغایت نیکویی فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای

چپ ما اصحاب المشأمة چه اند یاران دست چپ وایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم ع بوده اند یا نامهای عمل بدست
چپ ایشان میدهند یا بدوزخ شان می برند ودوزخ بر چپ عرش است وکفته اند مشأمه از شامه است وایشان شوم ونا
مبارک اند والسابقون وپیشی کیرندکان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت السابقون پیشی کیرندکانند یا مانند چون مؤمن
آل فرعون وحبیب نجار وصدیق ومرتضی علی ع یا آنکه بدو قبله نماز کذارده باشند یا حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا پیش روان
بصف جهاد یا اهل قرآن یا سبقت کیرندکان به تکبیر اول اولئک المقربون آن کروه اند نزدیک کرده شدکان بکرامت ورحمت فی
جنات النعیم در بوستانها مشتمل بانواع نعمت ثلة من الاولین کروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیاء کذشته وقلیل من الآخرین
واندکی از پسینیان یعنی امت حضرت محمد صلعم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند وبرتبیان آورده
که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند وبخدمت ایشان رسیده بدیشان کرویدند نه تمام امتهای ایشان زیرا که امت متابعت الغیامبر
ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر میدهد در حدیث بریده رض منقول است
که اهل بهشت یکصد وبیست صف باشند هشتاد از این امت وچهل از سایر امم واین سابقان از اولین واخرین در بهشت با شند
علی سرر بر تختهای موضونة بافته بزر ومشبک بدر ویاقوت وزمرد متکئین تکیه زدکان علیها بر آن تختها متقابلین برابر
یکدیکر یعنی روی با روی تا بدیدار هم مستانس ومسرور باشند یطوف علیهم میکردند بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون
جاوید ماندکان بر هیأت کودکی چه خدمت خوردان زیباترست از خدمت کبار وکویند آراستکان بکوشوارهای زرین واین کودکان
خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان واز سلمان رض منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده
اند وبر ایشان طواف می کنند باکواب واباریق بکوزها وابریقها وکاس من معین وجامهای پر از شراب که روانست در بهشت یا خمر پاک
صافی چون آب زلال لا یصدعون درد سر نکشند عنها از آن شراب یعنی آدمی را خمار نباشد ولا ینزفون ونه بی عقل وبیهوش شوند از آن
وفاکهة ودیکر بر ایشان میکردند میوها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند وبرکزینند ولحم طیر ودیکر کوشت مرغ که از الطف لحوم است
مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده ویا بریان کرده وحور وبرستاران درخت طواف می نمایند از برای
خدمت زنان سفید روی عین کشاده چشمان در صفا ولطافت کامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف
که غبار برو ننشسته باشد ودست اغیار بدو نرسیده جزاء پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بوده اند
که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون نشنوند فیها در آنجا یعنی در بهشت لغوا سخن بیهوده یا بانک وفریاد وسوکند بدروغ ولا تأثیما
ونه سخنی که کفتن آن موجب کناه باشد چون فحش ودشنام الا قیلا لیکن می شنوند سخنی که آن کفته است سلاما سلاما تکرار این
لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیکر پیوسته سلام کنند واصحاب الیمین واصحاب دست راست ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب
دست راست یعنی چه بزرک ومکرم اند وایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند
که مسلمانان نظر بوج افکندند وآن وادی است از طایف مشتمل بر درختهای سدر کفتند چه بودی که ما را مثل این بودی این آیه آمد

که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وطلح منضود و درخت موز بود میوه‌های آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای
درخت همه میوه باشد وظل ممدود و سایهٔ کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل سایهٔ درخت است وماء مسکوب
و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می‌ریزد بر بوستانهای دیگر وفاکهة کثیرة و میوه‌های بسیار لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در
هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیی که در فصلی باشد و در فصلی نه ولا ممنوعة و نه منع کرده شود یعنی از خورندگان بهیچ نوع
باز ندارند چون میوهٔ دنیا که بی بها بدست نیاید وفرش و گستردنیها مرفوعة برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی
فرش کنایت است از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده انا انشاناهن بدرستی که ما بیافریدیم ابتداء بی سبب ولادت
زنان دنیا را انشاء آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فجعلناهن
پس گردانیدیم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان آیند ایشان را ابکار یابند عربا دوستداران
و عاشقان شوهران خویش باشند یا با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سال در تبیان
آورده که صبیان را به بهشت در آرند بدین سن سازند و صبیات را نیز بهمین سن گردانند و بشوهر دهند و عجوز را نیز رد کنند
بدین سن اگر شوهر نداشته باشند در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشند اما شوهر بعضی از ایشان
از اهل بهشت نبود چون امرأهٔ فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج برخی از آنها بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده
از یک شوهر داشته باشند و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لاصحاب الیمین برای اصحاب دست
راست و گویا که سائلی می‌پرسد که کیانند اصحاب یمین میفرماید که ایشان ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان وثلة من
الآخرین و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیهٔ قلیل من الآخرین فرود آمد فاروق گریان شد و گفت یا رسول الله
ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صم آیه بروی خواند و عمر گفت
رضینا من ربنا و حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجوا
ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گفت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از امت من خواهند بود و از اینجا
معلوم میشود که هیچ کس از امت متابعت آن حضرت صم در دوزخ جاوید نخواهند ماند شعر نماند بزندان دوزخ اسیر
کسی را که باشد چنین دستگیر واصحاب الشمال و اصحاب دست چپ ما اصحاب الشمال چه اند اصحاب دست چپ یعنی خوار
و بی مقدار اند و در ان روز باشند فی سموم در آتش سوزان یا در باد گرم وحمیم و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب
تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیی آب می‌طلبند
و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان سایه خبر میدهد وظل و سایه من یحموم از
دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست از آتش که دوزخیان جهت سایه پناه بآن می‌برند لا بارد خنک نیست مانند سایه‌های دیگر
ولا کریم و نه سودمند ساخته و راحت بخشنده و این عذابها ایشان را بجهت آنست انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند

قبل

قبل ذلک پیش ازین در دنیی مترفین بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وکانوا
یصرون و بودند که اصرار می‌نمودند علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ که شرکست یعنی بر ان اقامت میکردند یا سوگند دروغ
میخوردند بانکه حشر نخواهد بود وکانوا یقولون و بودند که می‌گفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما
و استخوانهای بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا بر انگیختگانیم از قبور زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است
در انکار اوآباؤنا الاولون آیا ما و پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قل بگو ای محمد جواب ایشان که ان الاولین بدرستی
که پیشینیان از آباء شما و غیر آن والآخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هرآینه جمع کرده شدگانند الی میقات برای وقتی
که مقرر شده یوم معلوم از روز معلوم که قیامتست یا مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور
شوند بمکان حساب در روزی که معلوم است نزد خدا ثم انکم پس بدرستی که شما ایها الضالون ای گمراهان از راه حق المکذبون
تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که لآکلون هرآینه خورندگانید من
شجر من زقوم از درختی که آن زقوم است یعنی شما را از زقوم کشد و از ان درخت بخورانند فمالئون منها البطون پس پر کنندگانید
از میوهٔ آن درخت شکمها را فشاربون پس آشامندگانید علیه بر بالای زقوم من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع
بر دوزخیان گمارند تا پر سازند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند انگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن
بیاشامند فشاربون پس آشامندگانید از حمیم شرب الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل
زمین ریگستان که هرچند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نشود
هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیش کش ایشانست یوم الدین در روز جزا همچون ما حضری که برای مهمان آرند و بعد
ازین در دوزخ انواع ماکل و مشرب خواهد بود که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتداء
و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهرست که هر که بر ابداع قادر است
بر اعاده نیز قادر خواهد بود افرایتم خبر دهید ما تمنون از آبی که می‌ریزید در رحم زنان ءانتم تخلقونه آیا شما می‌آفرینید کودکان را
از آن ام نحن الخالقون یا ماییم آفریدگار آن و شما مقرید بانکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزندی طلبید متولد نمیشود
بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادهٔ من می‌آید نحن قدرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت در میان شما مرگ را و مقرر
ساختیم زمان موت هر کسی را وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیش گرفته شده یعنی کس بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقرر شده
نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم علی ان نبدل بر انکه تبدیل کنیم از شما امثالکم کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را میرانیم
و دیگران بیاریم وننشئکم و بیافرینیم دیگربار شما را فی ما لا تعلمون بصورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت
ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیأتی ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الاولی آفرینش نخستین را که نطفه
بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانایی حق را بر نشأة اخری چه هر که بدان

قادر است ازین عاجز نتواند بود شعر الکه مارا زخلوت نابود ‌ میکشد تا بملوم گاه وجود ‌ باد دیگر که از سموم هلاک
روی پوشیم زیر پردهٔ خاک ‌ هم تواند بامر کن فیکون ‌ آرد از گوشهٔ لحد بیرون افرأیتم اخبار نمایید ما تحرثون از آنچه
کشت می کنید وتخمی که در زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما می رویانید آن تخم را ام نحن الزارعون یا ما رویانندهایم حرث فعل
عبد است وزرع فعل خدای ودر خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن بگوید که حرثت چه شق ارض والقای بذر در و
از بنده است ورویانیدن از حضرت حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هرآینه گردانیم آن چیز را که کشته اند حطاما
گیاهی درهم شکسته شده پیش از رسیدن یا گیاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن قضیه وبلیه
که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک شوید یا از سعی وجهد خود پشیمان گردید ومیگویید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم
حفص انا خواند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره گانیم از روزی افرأیتم خبر باز دهید
الماء الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش وزندگانی شما بوی بازبسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده
اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده ایم آب شیرین ولطیف لو نشاء اگر خواهیم جعلناه گردانیم
آن آب را اجاجا تلخ وشور ونفع از وی منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگویید خدای را برین نعمت افرأیتم النار
اخبار کنید التی تورون آن آتشی که بیرون می آرید ءانتم آیا شما انشأتم پیدا کرده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ
وعفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخ که مذکور شد گویند بر شاخی از درخت عفار
که انثی میگویند میسایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از آن می چکید آتش بیرون می آرد نحن جعلناها ما گردانیدیم آتش را
تذکرة یادکردنی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا از آن تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هرکه قادر است بر احداث آتش
از درخت سبز تر با وجود منافات در وی که بکیفیت ضد آتش است هرآینه قادر بود بر آنکه ساختن نهال وجود ایشان بعد از
خشکی وتر بردگی آن ومتاعا وما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر مسافرانرا ومقیمانرا اکتفا کرده بد
بذکر احد الضدین چنانچه سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو او را پاکی یاد کن
فلا اقسم پس سوگند یاد می کنم بمواقع النجوم بمواضع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن بمغارب نجوم ومساقط آن صاحب کشاف
فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب لیل زوالست وبزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال
نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن ودر عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه ومقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما
قال صلعم اصحابی کالنجوم یا بمنازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجم که مامور برجم
شیاطین شدند وآن وقت مولد حضرت پیغامبر صلعم بوده وهنگام بعثت او وامام زاهد فرموده که مراد بنجوم قرآنست ومواقع آن
دل حضرت پیغامبر صلعم هرچند مطلع او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی وقرائت امام حمزه وامام کسایی که موقع
خوانده اند موید این قولست در نزول قرآن بر قلب مبارک وی به نص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه وبدرستی که آنچیزی

که خدای بدو سوگند خورده لقسم سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم یعنی بزرگ ومعتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که
آنچه حضرت رسالت صلعم بر شما میخواند لقرآن کریم هرآینه قرآنیست بزرگوار وبسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوی که در باب
مصالح معاش ومعاد بکار آید یا گرامیست نزد خدای وملایکه ومؤمنان یا حافظ وقاری از مکرم ومعزز است واین قرآن نوشته
است فی کتاب مکنون در کتاب پوشیده ونگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نسایند لوح را یعنی مطلع
نشوند آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملایکه مطهر اند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله گوید که مراد سفره اند
وکرام بررة وبعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند ومراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاکشدگان از احداث ظاهر آیه
نفی است ومعنی آن نهی یعنی جنب ومحدث باید که مس مصحف نکنند فقهای مالکی وشافعی محدث وجنب وحایض را تجویز نمی
کنند حمل مصحف ومس آن وبعضی گویند که جنب ومحدث را رواست حمل مصحف ومس آن وحایض را نه نزد امام اعظم نشاید
محدث وجنب وحایض ونفسا را مس مصحف مگر با غلاف منفصل از وی ودر نوادر مذکورست که جنب وحایض را بقول ابو یوسف
جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده در کنار ونزد ابو محمد بهیچ وجه روا نیست وبعضی مس را حمل قرائت کرده اند
واز ابن عمر منقولست که دوست تر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر طاهر باشد محمد بن فضل فرموده که مراد ازین طهارت توحید است
یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند وابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود ونصاری را تمکین دهند از قرائت قرآن و
محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآنرا مگر پاکیزه دلان که مؤمنان اند یا عمل بقرآن یعنی بکار دا
احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بیان یعنی تفسیر وتاویل آنرا ندانند الا آنها که
سرائر ایشان پاک باشد وجنید قدس سره فرموده که پاکی سر یعنی ما سوی الله است حکیم سنایی فرموده شعر جمال حضرت قرآن نقاب
آنگه براندازد ‌ که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ‌ در بحر الحقایق فرموده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه
کرده از لوث توهم غیر وغیریت وبرسد بمقام شهود حق در مرایای خلق وشهود واین معنی میسر نشود جز بفنای شاهد ومشهود در
مشهود شعر چون تجلی کرد اوصاف قدیم ‌ پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب
العالمین از نزدیک آفریدگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآنست انتم مدهنون شما ای اهل مکه تاکرویدگانید یا مداهنه
کنندگان یا منکران وتجعلون ومیسازید رزقکم روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید او را یا میگردانید
شکر خود آنرا که نسبت باران با نوا کنید واین تکذیب سخن خداست فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم چون برسد جان بحنجره
گلو در وقت مرگ وانتم حینئذ وشما آن هنگام تنظرون می نگرید بمیت ونحن اقرب وما نزدیک تریم الیه بدان محتضر منکم از شما
ولکن لا تبصرون ولیکن شما نمی بینید ونمی دانید واین قرب بعلم وقدرت است ولطف فلولا ان کنتم پس چرا اگر هستید شما غیر مدینین
غیر جزا داده شدگان در روز قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان المحصل آیة آنست
که اگر شما را انکار حشر وجزا است میگویید پس چرا باز نمی گردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فاما ان کان پس اگر باشد متوفی

مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کرده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مرو راست راحت یا رحمت یا تحریر آسانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ یعنی از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامت ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شوید که ایشان از همه آفتها وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدای و رسول را الضَّالِّينَ گمراهان طریق حق فَنُزُلٌ پس مرو راست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه گفته شد در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بنام مجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او باشد یا نماز کن بذکر پروردگار خود و قولی آنست که بگو سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید مدنیة وهی تسع وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ لِلَّهِ نماز گذارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح کرد مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و هر چه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله وظلالهم بالغدو والآصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست بر هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهمه فرماید لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن يُحْيِي زنده میکرداند در آخرت وَيُمِيتُ و میمیراند در دنیا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از امانت و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای موجودات یعنی باقی ابدیست که آخر او را نهایت نیست شعر اول او اول بی ابتدا ◦ آخر او آخر بی انتها ◦ بود و نبود همه آنچه بلندست و پست ◦ باشد این نیز نباشد که هست وَالظَّاهِرُ و آشکارا و جوهر او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حد و هفتاد تجاوز کرده و بشرح تمام و بسط الکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارة میگوید ای آدم خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر و دوم جمعی که در آخر بکار آیند دست تو گیرند چون اولاد و احفاد و سیم ذمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که با تو پنهان معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب العالمین میفرماید اعتماد بر اینها مکن و ساز کار خود ایشانرا مپندار که اول منم که ترا از عدم

بوجود آوردم آخر منم باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم باطن منم سرایر حقایق در سینه تو ودیعت نهادم شعر اول و آخر توئی کیست حدوث قدم ◦ ظاهر و باطن توئی چیست وجود عدم ◦ اول بی انتقال آخر بی ارتحال ◦ ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم ◦ در بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریت و آخریت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهریست در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت و ظاهریست از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحد و اعتبار واحد در آن واحد شعر اولی و هم در اول آخری ◦ باطنی و هم در آن ظاهری ◦ تو محیطی با همه اندر صفات ◦ از همه پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و اول و آخر نزد او مساویست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو و بر وفق ارادت تو يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی که میکارند و قطرات باران و کنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملایکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و در آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که عملهای بندگان می نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بر هیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابند شعر این معیت می نگنجد در بیان ◦ نه زمان دارد خبر زو نی مکان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما می کنید بَصِيرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها و تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابداع دارد و ثانی باعاده چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ و در آورد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی زمانی از روز در شب زیاده کند باختلاف فصول وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید ای کافران بخدای و او را یکانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که حضرت محمد است صم و تصدیق نمائید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالهای که کردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفای کنندگان بتصرف فِيهِ در آن یعنی در آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدای بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه بگروید بخدای و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بر کوة و جهاد و

خیرات لَهُم مر ایشان راست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنات است و نعیم آن وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را
که نمی گروید بِاللَّهِ بخدای و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ
میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که فرا گرفت خدای
مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ باور دارندگان آن
میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلعم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن
یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد خدای شما را یا پیغامبر صلعم بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکیها که کفر بود
ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن می فرستد رَحِيمٌ بخشاینده است که رسول صلعم بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ
و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
وَلِلَّهِ و مر خدای راست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمانها و زمین است بعد از فنای
اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر وراست و لیکن خلق در ان تصرف میکنند و با آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده
بحق سبحانه باز کرده و درین کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند
باری فرمان خدای در آن نگاه دارید و برای خود از ان ذخیره آخرت دارید لَا يَسْتَوِي برابر نیست مِنْكُمْ از شما ای مؤمنان
مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و بی نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدای و
رسول با کسی که انفاق نماید و اعانه قتال دارد بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و معاونت
احتیاج نخواهد افتاد أُولَٰئِكَ آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگ ترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِينَ
أَنْفَقُوا از آنانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوا و کارزار نمایند وَكُلًّا و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس
از ان وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید
از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خَبِيرٌ داناست اکثر مفسران برآنند که این آیت در شان صدیقست که اول کسی که ایمان آورد و نفقه
کرد و با کفار مخاصمت نمود او بود اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند شعر صاحب قدم مقام تجرید ، سر دفتر
جمله اهل توحید ، در جمع مقربان سابق ، حقا که جز او نبود صادق مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يُقْرِضُ اللَّهَ وام
دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض چه طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی
نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص فَيُضَاعِفَهُ تا زیادت کند آن خدای قرض او را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد
وَلَهُ و مر او را بود أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی که بهشتست يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان
گرویده را بر صراط و در آن دم يَسْعَىٰ میرود شتابان نُورُهُمْ روشنی توحید ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان که باشان

میکنند وَبِأَيْمَانِهِمْ و از دست راست ایشان تا ایشان را ببهشت رهنمونی میکند و از ابن مسعود رض منقولست که نور هر کسی بقدر
عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگری برابر کوهی یکی را بمقدار تجلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش
موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ
دخول است در بوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر منازل و اشجار جویها و شما باشید خَالِدِينَ
فِيهَا جاویدان در آن ذَٰلِكَ این مژده بجنت جاویدان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاری بزرگست چه از همه اهوال قیامت این
شده بدار الجلال میرسند و دیدار ملک تعالی می بینند ، هزار جان مقدس فدای دیدارش ، ابو امامه رض فرموده که مؤمنان را
بصراط نور دهند و کافران و منافقان را بی روشنی بگذرانند و مؤمنان هرگاه که روی باز پس می کنند همه صراط روشن
شود و منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز که گویند
مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید
نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملایکه مر منافقان را
که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش جوی یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد
و از دنیا با خود باید آورد شعر کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی ، آب از اینجا بر که در دنیا بسی شور و شراست
منافقان فهم آن معنی نکرده تصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملایکه بحکم
الهی بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری چون باروی شهری لَهُ بَابٌ مر او را دری باشد که مؤمنان بدان
در آیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت بود زیرا که نزدیک بهشتست
وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج آن مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ
است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان عاجز شده
از آن در بنگرند مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنات اند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشان را بزاری گویند ای مؤمنان
أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم مَعَكُمْ با شما در دنیا بجماعت شما نماز میکردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند مؤمنان بلی
ظاهر با ما بودید وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید
تا سزاوار عقوبت گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت پیغامبر صلعم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ
و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای بقبض روح
وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود
مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنند تا از عذاب برهند وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا از آنانکه نگرویدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ
جای شما آتش دوزخ بود هِيَ مَوْلَاكُمْ آتش سزاوارترست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد باز گشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر

وفاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد ونعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور وقصور
در وظایف عبادات ظاهر گشت آیة آمد که الم یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد
ونرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای کردن خدای وما نزل وبرای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام حق قوطاست
که مزاح ومضاحکه در میان اصحاب بسیار شد واین آیة نازل گشت یا صحابه التماس موعظه کردند واین کلام فرود آمد وجمعی
گویند نزول آیة در شان منافقانست میفرماید که وقت نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد
واخلاص اشعار وشعار خود سازند ولا یکونوا ومباشید ای مؤمنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند
من قبل پیش از این یعنی مانند یهود ونصاری مباشید که ایشانرا توریة وانجیل دادند فطال علیهم الامد پس دراز شد
بدیشان زمان یعنی عمر دراز یافتند وامل در پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان ودران خشوع
نماند وکثیر منهم وبسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود وتارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوت وگفته اند
نتیجهٔ دل سختی دل غفلت ونشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت شعر دلی کز نور معنی نیست روشن ❁ مخوانش دل که آن
سنگست وآهن ❁ دلی کز گرد غفلت زنگ دارد ❁ از آن دل سنگ وآهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران
بعث ان الله آنکه خدای یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی آن وبهمان منوال زنده خواهد
ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانهای قدرت را لعلکم تعقلون شاید که شما
عقول خود را در استدلال بکار دارید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات وزنان تصدیق کننده
که قول خدا ورسول را راست دانستند وحفص بتشدید میخواند یعنی مردان وزنان صدقه دهنده واقرضوا الله وحال آنکه
وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از طیب اموال یضاعف زیاده کرده شود لهم برای ایشان مزد
ایشانرا از ده تا هفتصد زیاده ولهم اجر کریم ومر ایشانراست مزد گرامی وپاداش بزرگ یعنی بهشت والذین آمنوا وآنانکه
گرویده اند بالله ورسله بخدای وبفرستادگان او وشک نیاورده اند در اخبار واحکام ایشان اولئک آن گروه هم
الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء وگواهانند روز قیامت عند ربهم نزد پروردگار
خود بر انبیا وامم ایشان وبقول بعضی که والشهدا را ابتدا داشته معنی آیة آنست که آنها که شهید شده اند در راه حق تعالی
نزدیک وی اند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ام ونورهم وروشنی که روز حشر
با ایشان بود والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا وآنانکه بپوشیدند حق را وانکار رسوم کردند وتکذیب نمودند آیتهای ما را که بر حضرت
محمد صلعم فرو فرستاده ام اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا
آنرا که زندگانی این سرای لعب بازیچه ایست ولهو وبیهوده ورنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکانست در بازیهای
بی حاصل شعر بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ❁ بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند وزینة ودیگر آرایشی است

در

در مطاعم خشک وادو ملابس نیکو ومنازل دلکش ومراکب راهوار وتفاخر بینکم ومفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت عالی
یا جاه تمام فی الاموال ومباهات به بسیاری مالها والاولاد وکثرت فرزندان وبدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود
ولهو وفرح بغم بترح مبدل گردد وار آنها از هم فرو ریزد وتفاخر وتکاثر چون شرارهٔ آتش نابود شود پس مثل اینها در
سرعت زوال وزودی انتقال کمثل غیث مانند بارانیست که بزمین تشنه بارد وتخمها که در وی است رود بروید وقایم گردد
پس از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد زراعانرا نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج پس آنکه خشک شود یکی از
آفات سماوی یا ارضی فتریه مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون حطاما پس گردد بعد از زردی
درهم شکسته وکوفته وریزه شده وفی الآخرة ودر آن سرای عذاب شدید عذابی سخت مر دشمنان خدای را که همه عمر در
طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده اند ومغفرة وآمرزشی است من الله از خدای ورضوان وخشنودی مر دوستان
حق را که در جست وجوی مولی ترک هر دو سرا کرده اند شعر ای طالب دنیا توئی مغروری ❁ وی مایل عقبی تو یکی مزدوری
ای آنکه زمیل هر دو عالم دوری ❁ تو طالب نوری بلکه عین نوری وما الحیوة الدنیا ونیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور
مگر متاعی که بفریبد وباقی نماند واین متاع غرور بنسبت کسی است که دنیا را دستاوزد حصول نعم اخروی نسازد واز
مستلذات هوا ونفس بکار آن سر اپنرداز اما صاحب دولتی را که مدد توفیق رفیق روزگار شده وباسباب دنیوی در
تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید واز مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح
للرجل الصالح شعر مال را کز بهر حق باشی حمول ❁ نعم مال صالح گفتش رسول سابقوا پیشی گیرید وبشتابید
الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع من ربکم از پروردگار شما وموجب مغفرة توبه است یا استغفار یا ادای فرایض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت سلمی رحمه الله گفت که وسیلهٔ مغفرة حضرت رسالت منقبت است ص
پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمایند بمتابعت او که سبب آمرزش وجنة عرضها وپیشی گیرید در رفتن به بهشتی که
پهنای آن کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان وزمین است بشرطی که همه را صحایف مرقعه سازند وبیکدیگر وصل
کنند اعدت آماده کرده شده است این بهشت للذین آمنوا بالله برای کسانی که گرویده اند بخدای ورسله وفرستادگان
اولئک آن گروه یکان یعنی توفیق بر آن فضل الله فضل خدای تعالی است وکرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود ذلک
من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان در دنیا توفیق ایمان ودهم
در آخرة بمغفرة ورضوان ما اصاب نرسیده ونخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده از غم وانواع مصایب فی الارض
در زمین چون قحط وگرانی ونقصان مال وزرع وحزان ولا فی انفسکم ونه در نفسهای شما چون بیماری وضعف وفقر
وموت اولاد وغیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را
یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح محفوظ با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسانست

در ازل این حکم فرموده از روی رافت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و بدانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد و میگوید که اینها
برشما نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از شما از مال و صحت و عافیت
و صحت ولا تفرحوا و شادمان مگردید بما آتاکم بآنچه داد شما را از مال و متاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا
ملول و از اقبال او مسرور مشوید که نه آنرا قراریست و نه این را اعتباری شعر گر دست گرای شادی نکند ۶ ور فوت
شود نیز نیرزد بغمی ۶ و از مرتضی علی علیه السلام منقولست که هر که بدین آیه کار کند زهد بروی آرد بهره و طرفها و یعنی زاهد
تمام باشد و چه زیبا گفته اند شعر مال ار بتو رو نهد مشو شاد از آن ۶ ور فوت شود مشو بفریاد از آن ۶
بندیست پسندیده بکن یاد از آن ۶ تا دینی و دینت بشود آباد از آن والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر
متکبری که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور نازنده بدنیی و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان میکند
و میفرماید الذین یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب بخیلی کنند و مال خود را در راه خدای تعالی
صرف ننمایند و یأمرون الناس بالبخل و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بخل و بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی
مراد ازین آیه یهودانند که بخل کردند بر آنچه نزدیک ایشان بود از علم و صفات و احوال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
و آنرا بپوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند و من یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بحضرت رسالت ص
فان الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از و و از انفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض
و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را یعنی ملائکه را به پیغامبران
بالبینات بحجتهای روشن که معجزاتست یا شریعتهای واضح و انزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابهای
که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود و المیزان و منزل کرده ایم با ایشان ترازو لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط
بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح ع بوده و گفته اند
مراد انزال اسباب اوست و امر بساختن آن و انزلنا الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم ع ماوردی فرموده که آدم ع
چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله آهن با او همراه کردند بود انبر و تیک و سندان و در معالم آورده که خدای تعالی
چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن بأس شدید کارزاری سخت است
یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از و سازند برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه
برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن و منافع للناس و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام صناعات
و حرف با آهن بازبسته اند و هیچ حرفت نیست که آهن بدو دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از دست شمشیر مسلمانان
هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرو فرستاد تا از اعداء دین منزجر شوند و ترازو
فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کرد اینند تا حق از باطل متمیز گردد و لیعلم الله و تا به بیند

خدای من ینصره که یاری دین او می کند و رسله و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه و جهاد کفار
مراد مؤمنانست که یاری دهد پیغامبران را بالغیب پوشیده یعنی وقتی که حضرت پیغامبر ص حاضر نباشد چه منافقان
در حضور حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مددکاری می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند ان الله قوی بدرستی که خدای
تواناست بر هلاک دشمنان عزیز غالبست بر همه بحکم و فرمان و لقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح نبی را ع بر
بنی قابیل و ابراهیم و ابراهیم ع بر نمرودیان و جعلنا و ودیعه نهادیم فی ذریتهما النبوة در فرزندان ایشان پیغامبری را
و الکتاب و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از آنها که انبیاء ع بدیشان آمدند
مهتد راه یافتگانند یعنی ایمان آورده اند بکتاب دینی و کثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگان
از طریق حق یعنی نگروند بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح و ابراهیم ع و امم ایشان
برسلنا فرستادگان خود را چنانچه بعد از نوح هود و صالح ع و پس از ابراهیم اسحق و یعقوب و یوسف را و قفینا و از
پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم و آتیناه الانجیل و عطا کردیم او را کتاب
انجیل و جعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را ع رأفة مهربانی و رحمة و بخشایش
مر یکدیگر را یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مهربان و مشفق کردانیدیم و رهبانیة و ایشان پیدا کردند طریق رهبانیة
را از پیش خود ابتدعوها نو در آورده اند آنرا ما کتبناها فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان و آنچنان بوده که بعضی از
امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر همان دین ماندند و از میان ایشان بکوهها
بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض
نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیة پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند
آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه به تثلیث قائل شدند و قرآن و محمد را منکر شدند و اندکی از ایشان
از منهج متابعت انحراف ننموده حضرت رسالت را ص یافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام ع سرافراز شدند
و حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنرا که گرویدند منهم از جماعت رهبانیة یعنی بحضرت
پیغامبر ص گرویده بودند دادیم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمارست و کثیر منهم و بسیاری از ترسایان
فاسقون بیرون آمدگانند از دایره فرمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید برسولان
گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و آمنوا و بگروید برسوله بفرستاده او یعنی حضرت محمد ص یؤتکم تا بدهد شما را
کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد ص و یکی ایمان بسایر انبیاء ع و یجعل لکم و بدهد و مقرر کند
برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگریند بصراط و یغفر لکم و بیامرزد مر گناهان شما را و الله غفور و خدای
آمرزنده است مؤمنان را رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که با میده و بهره جمعی از اهل کتاب بایمان آوردند ناگویندگان ایشان

برکزیدکان حسد برند آیة نازل شد که خدای ایشانرا دو بخش از رحمت ونور و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب
تا بدانند اهل کتاب که بجیب من نکرویده اند الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله
از فضل خدای یعنی ازان کرامتهای که برای مومنان ایشان مذکور شد هیچ جز بدیشان نرسد وان الفضل و بدرستی که فضل
یعنی افزونی ثواب وجزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا من یشاء هر کرا خواهد والله وخدای ذو
الفضل العظیم خداوند فضل بزرکست یعنی نعمتی تمام که خواص وعوام را فرا رسیده شعر فیض کرم نهادهٔ از شرق تا بغرب
خوان نعم نهادهٔ از قاف تا بقاف ٭ هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند ٭ دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف الجزو الثامن

والعشرون من اجزاء الثلثون سورة المجادلة مدنیة وهی عشرون آیات بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخولة بنت ثعلبه که زوجهٔ او بود خوله ازان استماع امتناع نمود اوس اورا
کفت انت علی کظهر امی واین را ظهار میکویند ودر جاهلیت طلاق بود خوله بجناب نبوت پناه صلعم آمده دین باب استفتا
نمود حضرت رسول صلعم فرمود که تو بر و حرام شدی کفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت کفت کمان نمی برم مکر آنکه تو بر وحرام شدی
خوله جهت کثرت اطفال وخوردی ایشان ومفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شد و دیکربار سخن بحضرت پیغامبر صلعم باز کردانید
و همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرد وکفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیة آمد که قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی
تجادلک سخن آن زنرا که جدال میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی وناله کرد و شکایت خود برداشت الی الله بخدای
والله یسمع تحاورکما وخدای می شنود باسخ دادن وسخن باز کردانیدن شما یعنی تو میکفتی که بر و حرام شدی واو میکفت که مرا طلاق
نداده ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست اقوال مومنانرا بصیر بیناست باحوال ایشان الذین یظاهرون آنها که
اظهار کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود کویند که تو بر من چون پشت مادر منی ما هن نیستند آن زنان ایشان
امهاتهم مادران ایشان یعنی بکفتن کلمه زن کسی مادر او نمیشود ان امهاتهم نیستند مادران ایشان فی الحقیقة الا اللائی
ولدنهم مکر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی صلعم و مرضعات حکم مادر دارند وانهم وبدرستی که مردان لیقولون
میکویند منکرا من القول ناشناخته وناشایسته از سخن وزورا ودروغی چه هر که زوجه مادر نباشد وان الله لعفو وبدرستی که
خدای عفو کننده است مر کناه توبه کنندکانرا ازین قول غفور آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارة وظهار تشبیه زوجه است یا آنچه
تعبیر کنند بآن زوجه یا تشبیه جزوی شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی
چنانچه کوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فرج یا فخذ خواهر یا عمه یا خالهٔ منی و علی هذا وشوهر بدین کلمات
مظاهر میشود والذین یظاهرون وآنانکه مظاهره کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز کردند لما قالوا بنقض آنچه کفته اند
یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم یا امساک کنند مراه را بزوجیة در عقب ظهار واکرچه لحظه باشد با امکان طلاق
واین قول امام شافعی است یا وطی کند بمذهب امام مالک ونزدیک وی عود بوطی باشد وپس بر هر تقدیر کفارة باید داد وبیان

کفارة

کفارة باید داد اینست که چون کسی ظهار کند وعزم نماید بوطی او یا نکاه دارد بزوجیة یا وطی کند فتحریر رقبة بس بر
وی است آزاد کردن بندهٔ مومنه وخواه ذمیه وخواه خورد وخواه بزرک بقول امام اعظم وامام شافعی کوید رقبه
مومنه آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر ومظاهر عنها مس کنند یکدیکر را وتمتع کیرند از هم وبعضی برانند
که مس کنایه از وطی است وجماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارة ذلکم این حکم بکفارة که مامور شدید بدان توعظون به
پند داده میشوید بدان تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون وخدای بآنچه شما می کنید خبیر دانا
و بروی پوشیده نمی ماند فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا بندهٔ دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه
احتیاج دارد نقل کند بروزه واین قول امام شافعی است وامام مالک الزام اعتاق بنده می کند ونزد امام اعظم اکر بنده
دارد آنرا آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اکر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فصیام شهرین متتابعین
پس بروست روزهٔ دو ماه پی در پی در میانه آن افطار نکند بی عذری واکر افطار کند روزه باز سر کیرد واکر عذر دارد
در آن اختلافست واین روزه باید که من قبل ان یتماسا پیش از آن باشد که بیکدیکر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که
نتواند بروزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از کندم وصاعی
از سایر حبوب غله ونه بمذهب امام شافعی مدی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد واین احکام مقرر کشت
لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید مر خدای را ورسوله و پیغامبر او را بقبول اوامر ونواهی وتلک واین حکمها حدود الله حدهای
خداست که از آن نتوان کذشت وللکافرین ومر ناکرویدکانراست که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت
ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله مخالفت ودشمنی می کنند با خدای ورسول او یعنی از حدود امر ونهی تجاوز می
نمایند کبتوا خوار ونکونسار شوند کما کبت الذین همچنانکه ذلیل ورسوا شدند آنانکه من قبلهم پیش بودند از کفار
کذشته وقد انزلنا وبتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن ومعجزهای دلالت کننده بر صدق
حضرت پیغامبر صلعم وللکافرین ومر کافرانراست وقتی ورمانی عذاب مهین عذابی خوار کننده ورسوا سازنده وکفته اند
مر ایشانراست چنین عذابی در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانکیزاند ایشانرا حق سبحانه از قبور جمیعا همه
ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده باشند احصیه الله نکاه داشته باشد
خدای عمل ایشانرا ونسوه وایشان فراموش کرده باشند والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال
بندکان شهید کواهست و مناسب آن مکافات خواهد فرمود وکسی کواهی ور اورد نتواند کرد شعر حاکم ز حکم دم نزند کر کواه
حاکم که خود کواه بود قصه مشکلست ٭ در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو وحبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند
یکی کفت آیا خدای میداند آنچه ما می کوییم دیکری کفت بعضی داند وبعضی را نداند ثالث کفت اکر بعضی را داند همه را نیز میداند
زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیة آمد که الم تر ان الله آیا نمیدانی آنرا که خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانهاست

از ملائکه وبجوم وارواح وما فی الارض وآنچه در زمین است از معادن ونباتات وحیوانات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد
از سه تن راز گوینده باهم الا هو رابعهم مگر خدای رابع ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشانرا از حیثیت آنکه در فوق ایشان
واطلاع دارد بسخن ایشان ولا خمسة ونه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشانست بدانش وبینش
یعنی ایشانرا ششم ساخته ولا ادنی ونه کمتر باشد من ذلک از سه عدد ولا اکثر ونه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر او
با ایشانست بعلم اینما کانوا هرجا باشند در اقطار سموات یا در روی زمین چه علم او را با شیا قرب مکانی نیست تا باختلاف
امکنه تفاوت کند شعر این معیت در نیابد عقل وهوش ٭ زین معیت دم مزن بنشین خموش ٭ قرب حق با بنده
دور ست از قیاس ٭ بقیاس خود منه آنرا اساس ٭ ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند در دنیا از تقبیح
وتشهیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیز از گفتارها وکردارها علیم داناست
ونسبت علم او بمخفیات امور بدان وجه احاطه کند که بتجلیات آنرا نهان وآشکارا هر دو یکسانست بعلمت
نمایان دارد تر یعنی نه آنرا دیر تر دانی امام زاهد آورده که جهودان ومنافقان را عادت بود که چون حضرت پیغامبر صلعم
سریه فرستادندی وخبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مؤمنان یا نزدیک ایشان بنشستندی وبا یکدیگر راز گفتندی وبگوشه چشم
بدان ها که در ان سریه کسی داشتندی نگاه کردندی ورمزی بغمز در میان آوردندی مؤمنانرا گمان افتادی که مکر لشکر را کار افتاده
بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله رسید وایشانرا از ان نهی فرمود وسه روزی اجابت
کردند ودیگر بار بهمان منوال تناجی نمودند آیه آمد که الم تر الی الذین آیا نمی بینی ونمی نگری بسوی آنانکه نهوا بازداشته شدند
عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدان چیز که نهی کرده شده بودند
از ان ویتناجون وراز می گویند از روی ستیزه بالاثم بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مؤمنان والعدوان وبیداد در حق اهل
ایمان واندوهناک ساختن ایشان ومعصیت الرسول ونافرمانی پیغامبر صلعم وپاداش داشتن کلام ایشان در معالم آورده
که جهودان نزد حضرت پیغامبر صلعم آمدند گفتند که السام علیک حضرت فرمود که علیکم عایشه بشنید وگفت السام علیکم ولعنکم الله
وغضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه ونرم خوی کن عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند
حضرت فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان وکلام من در باب ایشان مستجاب نه از ان ایشان در باب
من پس حق سبحانه آیه فرستاد که واذا جاؤک وچون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک بآنچیزی
که تحیت نگفت ترا به الله بآن خدای که ترا گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی الله وایشان میگویند وسام علیک وسام
بلغت یهود مرگست یا قتل بشمشیر ویقولون ومیگویند یهود فی انفسهم در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند ما را خدا
بما نقول بآنچه میگوییم نسبت با پیغامبر او صلعم یعنی وی اگر نبی بودی با یستی که باین اهانتها نعوذ بالله که بد و میرسانیم خدای
ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا جهنم از برای عذاب یصلونها در آیند بدان وبئس المصیر وبد جاییست دوزخ

یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه والعدوان
وبیداد ومعصیت الرسول ونافرمانی رسول چنانچه منافقان وجهودان می کنند وتناجوا وراز گویید بالبر به نیکو کرداری
والتقوی وپرهیزکاری وترسکاری واتقوا الله وبترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی آن خدای که راز گفتن بأثم وعدوان
من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم شما می آراید وبدان میدارد لیحزن الذین امنوا تا اندوهگین کرداند مؤمنانرا ولیس
ونیست شیطان یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری خدای عز وجل یعنی
بمشیت وقضای وی وعلی الله وبر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان ومهم خود با حق گذارند واز راز
گفتن جهود ومنافق حسابی بر ندارند که کردار ایشانرا مقداری واخبار ایشانرا اعتباری نیست شعر دیگر با سخن خصم تندخوی
مگوی ٭ که اهل مجلس ما را از ان حسابی نیست ٭ جمعی از اهل بدر بحضرت رسول صلعم آمدند وبعضی از اصحاب که در گرد حضرت
رسول صلعم فرو گرفته بودند بدیشان سلام کرده در میان مجلس بپای ایستادند وکس ایشانرا جای نداد حضرت فرمود که قم یا فلان
ویا فلان ویا فلان ایشان برخواستند وجای باهل بدر گذاشتند منافقان مجالی یافته درین باب آغاز کنایت وشکایت
کردند آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس
در مجلسهای خود چون مجالس ذکر ونماز وتاویلات فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا گشاده کرداند خدای
لکم مر شما را در قبر یا در بهشت منزلهای با سعت دهد یا دلهای شما را منشرح کرداند باز اله تضایق وتزاحم واذا قیل وچون گفته
شود انشزوا مر شما را که برخیزید وبر تر روید فانشزوا پس برخیزید در موضع آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلعم می نشستند وچون
یکی را از یشان بمهمی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد آیه آمد ودر تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید بنماز
جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله تا بردارد خدای درجها در بهشت الذین امنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما والذین
اوتوا العلم وبر میدارند آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجات درجها بالای درجات مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن
عالم افضل است از مؤمن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رحمه الله روایت می کند که اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده
از عملی که بهترین اعمالست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم واز ان گذشته درجه اندوهناکان این
خواب موافق آیتست وعلماء دین را درجه بلند است هم در دنیا بمرتبه وشرف وراثت انبیاء ع وهم در عقبی بفضل وقدر
ومرافقت با صفیا واز ابن مسعود رض منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجهای بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار
دویدن اسپ تیز باشد که بدود شصت سال ودر حدیث ابی داود رحمه الله مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قراست
در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب عربیه مصابیح الاحضان بکل ارض ٭ هم العلماء ابناء کرام ٭ ونعم ما قال شعر
رفعت آدمی بعلم بود ٭ هر که را علم بیش رفعت بیش ٭ قیمت هر کسی بدانش اوست ٭ بستان از فزون بعلم قیمت خویش
والله بما تعملون وخدای بآنچه شما می کنید خبیر داناست درین سخن بیم وامید وعد ووعید است آورده اند که مردمان

بسیار تردد میکردند بحضرت پیغامبر صم و راز بسیار می گفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا بهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت
به تنگ آمد آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول صم فقدموا پس
پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی
خیر لکم بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی
که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده است هر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را
تکلیف ما لا یطاق ننماید در خبر است که این منع ده شبانروز بوده است و حضرت مرتضی علی ع دیناری زر بود آنرا باده درم کرد
و هر روز درمی صدقه دادی و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان این حکم منسوخ شد امام
زاهد فرموده که حکم نازل شد که جز علی ع کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش
نبود و علی مرتضی دران ساعت این کار بکرد و آیه آمد که أأشفقتم آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را ان تقدموا آنکه پیش بدهید
بین یدی نجویکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم و باز گشت خدای
بتوبه یعنی در گذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الله
ورسوله و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن می کند والله خبیر و خدای داناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید در خبر است که عبدالله بن نبتل منافقی بود و با حضرت رسول صم نشست و خواست کردی و سخنان آنحضرت صم با یهود
گفتی روزی حضرت پیغامبر صم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از اصحاب رض آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که
دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر شود ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان
از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد که سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد که الم
تر آیا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم
بر ایشان یعنی یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون علی
الکذب و سوگند میخورند بدروغ بدعوی اسلام و احترام حضرت سید انام صم وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند
اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرة
باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بدست آنچه هستند که می کنند و بران اصرار می نمایند اتخذوا فرا
گرفتند ایمانهم سوگندان را که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند فصدوا پس باز داشتند
مردمان را یا وقتا یعنی خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشانرا بد دل می سازند تا از جهاد متقاعد کردند
فلهم پس مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای
ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک گروه منافقان اصحاب النار ملازمان

دوزخ انهم فیها ایشان دران خالدون جاوید مانندگانند و منافق نیز در خلود نار حکم منافق دارد بلکه درکه ایشان از
مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را
از قبور ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدای بر اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند میخورند
برای شما ویحسبون و آنروز می پندارند انهم آنکه ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی
رسیده که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو و بوسوسه
میل او ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئک
آن گروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیوند و متابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون
ایشانند زیان کاران که نعیم موبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنند
خدای و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی
گرفتارند و بعقبی رسوا و سیاه روی و بی اعتبارند کتب الله نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم فرمود که بهمه حال لاغلبن انا
آینه غالب شوم من ورسلی و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقهر و زجر اعادیست و اگر مامور بحرب نیستند بدلیل
و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست بر نصرت عزیز غالبست در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد شعر
حکمی که آن زبارگه کبریا بود ، کس را دران مجال تصرف کجا بود ، حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمن
خدای صفت مخلصان می کند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لا تجد قوما یؤمنون
نیابی و نشاید که یابی گروهی را که میگروند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست
دارند من حاد الله ورسوله هر کرا خلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقانرا دوست ندارند ولو کانوا و اگر
چه باشند آن مخالفان خدای و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر خود را در روز احد بکشت او ابناءهم
یا پسران ایشان چون ابوبکر که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و حضرت پیغامبر صم صدیق را نگذاشت که بحرب وی
رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید الله را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان
ایشان چون فاروق که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه ع و ابو عبیده رض که اقرباء خود را
چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای
تعالی یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمانرا یا جمع کرده است آنرا بالزام آن از اخلاص و استقامت وایدهم
تقویت کرده است ایشانرا بروح منه برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی از نزدیک خود و گویند مراد است بجبرئیل ع یا بقرآن ویدخلهم
و در آرد ایشانرا روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر درختهای آن جویها از آب
و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بودگانند دران رضی الله خشنود شد خدای عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کرده اند ورضوا

علی شیء بر چیزی اند که دری ...
سوگند میخورند برای سفر باید ...
الا انهم بدانید بدرستی که ایشان م...

عند وخشنود ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدای و ناصران دین وی اند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای تعالی هم المفلحون ایشان رستگاران اند امام ثعلبی از جرجانی رحمه الله نقل می‌کند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علیه السلام از حق تعالی پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد از حضرة عزت که الخاشعة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی هر که چشم از محارم بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاک کرده است از جمله حزب حضرة الله است و درین باب گفته اند شعر

از هر چه نارواست برو دیده باز بند ۞ و ز هر چه ناپسند بود دست باز دار ۞ لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ۞ تا باشدت بحلقه اهل قلوب بار

سورة الحشر مدنیة وهی اربع وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لله مر خدای را که مستحق ثناست ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وهو العزیز و او غلبه کننده است در همه بر حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرة رسول صلی الله علیه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهة دیة دو عامری که در عهد حضرة پیغامبر بودند و عمرو بن امیة ضمری ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند که تا بر آن حضرة افکنند نعوذ بالله فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را خبردار کردانید و آنحضرة بمدینه باز آمد کس بدیشان فرستاده که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور شدند و باغی گشتند و خبر بدان حضرة رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکنده بود چون جلا قبول نمودند حضرة فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما تواند گرفت با خود ببرید برین وجه قرار گرفت و حق سبحانه آیة فرستاد که هو الذی او است آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنان را که نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سراها و منزلها که در مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیرة عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمان را بشام هست چون آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و از آنجا قیامت قایم شود و آن حشر دوم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بشام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مومنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت وظنوا انهم و گمان بردند آنان که ایشان را مانعتهم حصونهم منع کنند و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای بدیشان فاتیهم الله پس بیامد بدیشان عذاب خدای من حیث لم یحتسبوا از آنجا که گمان نبردند وقذف و بیفکند خدای فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یخربون بیوتهم خراب می‌کنند خانهای خود را بایدیهم بادستهای

خود وایدی المومنین و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا که بدست خود خراب کردند در خبر هست که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان می‌افتد خانها را می‌افکندند و هر چه ایشان را خوش می‌آمد از چوبها و درها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده میخواستند که با خود ببرند پس شش صد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نمودند دفها می‌زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید ولولا ان کتب الله و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح محفوظ و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشان را فی الدنیا درین سرای بکشتن و برده کرفتن ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست با وجود جلا در آن سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله ورسوله دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان وی ورزیدند ومن یشاق الله و هر که دشمن دارد خدای را فان الله پس بدرستی که شدید العقاب سخت عقوبتست مر او و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند عبد الله سلام و ابو لیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی اجود انواع تمر را می‌برید و می‌گفت بریدن آن مر یهود را غمناک میسازد و عبد الله سلام به بدترین انواع آن را می‌برید و می‌گفت می‌دانم که خدای تبارک و تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد آنچه بهترست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیة فرستاد که ما قطعتم آنچه برید من لینة از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید آن را قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله پس بامر خدا است و بر پسندیدگی برای آنکه تا شما را باز دهد ولیخزی الفاسقین و برای آنکه خوار کرداند جهودان را که بیرون رفته اند از دایره ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و عقار ایشان مجموع می‌شد یعنی تمام خاصه حضرة پیغامبر صلعم شد پس آنحضرت از اسلحه هر چیز بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناطق است که آن را مخمس نساخت و امام اعظم برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که وما افاء الله و آنچه باز کردانید خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت نمود ارزانی داشت فما اوجفتم پس نتاختند علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی ولا رکاب و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما تعب و کارزار این حصار را فتح نکردید ولکن الله و لیکن خدای بنصرت خود یسلط رسله مسلط و مستولی میسازد پیغامبران خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغامبران خود و مغلوبیت دشمنان قدیر تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاهی بسبب پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان ما افاء الله آنچه باز می گرداند الله تعالی علی رسوله بر پیغامبر خود من اهل القری از اموال و املاک دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود فلله پس مر خدای راست وللرسول و مر پیغامبر را ولذی القربی و مر خداوندان قرابت را بنسبت حضرة پیغامبر صلعم والیتامی و مر یتیمان محتاج را

والمساکین و درویشانرا وابن السبیل و راه گذریانرا گرچه مال باشند علما برآنند که فی خاصه حضرت پیغامبر بوده و قسمتان تعلق
بوی داشته و در زمان حیوة خود نفقهٔ اهل و عیال از آن میفرموده اند و باقی بروجهی که حق قسمت فرموده و بعد از وفات ایشان
بعضی علما حمل بظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند و سهمی که نامزد حضرت حق سبحانه و تعالی است بعمارت کعبه و سایر مساجد
صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا بپنج سهم قسمت کنند و در سهم حضرت رسول صلعم اختلاف کرده اند بعضی
گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید
برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی
و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی توانگران آن قوم بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم
بنی نضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربعی و صفی مغنم را بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه حضرت
پیغامبر کرده اند و قسمت آنرا بروجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بیدا کردیم کی لا یکون تا نباشد آن فی دولة
گردان دست بدست بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقیر را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه
در زمان جاهلیت بوده وما آتیکم الرسول و آنچه بدهد پیغامبر صلعم از فی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وما نهیکم عنه
و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول خیانت در غنیمت فانتهوا پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که این کلمات عام است
و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید حضرت پیغامبر صلعم بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی
او بحق است هر که مرتکب امر او کرد بنجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک افتد الکرکی شعر
آنکس که شد متابع رای تو رست بنجات ۰ وانکو خلاف امر تو ورزید شد هلاک واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول
او صلی الله علیه وسلم ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت بر مخالفان فرمان پیغامبر را للفقراء المهاجرین
و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل است و درویشان هجرت کنندهٔ الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند
من دیارهم از سراهای ایشان که در مکه داشتند واموالهم و دور افتادند از مالهای خود یبتغون می طلبند فضلا من الله
بخشش و بخشایش از خداوندان خود ورضوانا و خشنودی حضرت او جل جلاله یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی
نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدای و رسول ترک دیار و اموال نمودند وینصرون الله و یاری میکنند
دین خدا را بنفس و مال خود ورسوله و نصرت می نمایند پیغامبر او را بیاری و هواداری اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون
ایشانند راست گویان در اسلام هم بقول و هم بفعل والذین و دیگری برای آنکه تبوءوا الدار جای گرفتند در سرای هجرت
والایمان و در دار ایمان یعنی مدینه در تفسیر امام ابی بکر نقاش که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلعم او را این نام نهاده
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند
و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلعم مساجد ساختند یحبون دوست میدارند من هاجر هر کرا هجرت کند الیهم

بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در سینهای خود حاجة حسدی
و حقدی و دغدغه مما اوتوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغامبر صلعم انصار را طلبید و ذکر اعانت و
امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی نضیر را میان
هر شما تقسیم کنم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را بمهاجر دهم و ایشان از
منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعدین رض عنهما گفتند یا رسول الله گفتند یا رسول الله خاطر
ما آن میخواهد که اموال بمهاجران قسمت نمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشانست
حضرت پیغامبر صلعم ایشانرا دعا فرمود و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که ویؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم میکنند مهاجرانرا
علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی از خود باز نمیگیرند و بدیشان میدهند ولو کان بهم و اگرچه هست ایشانرا خصاصة حاجت
بآن ایشان ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی برای یکی از صحابه آوردند آنرا بدرویشی دیگر که از و
محتاج تر بود فرستاد او بدیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بیکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل
نازل گشت حکما برآنند که از آن شش خصلت که جود مشتملست بر آن صفت ایثار اکمل و افضلست و ایثار آنست که کسی محتاج باشد
بچیزی و دیگریرا مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد شعر کریم کامل آنرا می شناسم کاندرین دوران ۰ که گر نان
رسد از آسیاب چرخ گردانش ۰ ز استغنای همت با وجود فقر بی برگی ۰ ز خود وا گیرد و سازد نثار بینوایانش ومن یوق
و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فاولئک پس آن گروه هم
المفلحون ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت والذین جاءوا و آنانکه آمدند و می
آیند من بعدهم از پس مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون میگویند ربنا اغفرلنا ای پروردگار ما
بیامرز ما را ولاخواننا و مر برادران ما را در دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل و مکن فی قلوبنا در
دلهای ما غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغامبر صلعم ربنا ای آفریدگار
ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رحیم بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان گفته اند
هر کرا کینهٔ یکی از صحابه در دل باشد از اهل این آیت نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنانرا بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر
و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین دو صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد الم تر
آیا نگاه نکرده الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می کنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه
و احزاب ایشان که بنی النضیر را پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حربی که با محمد صلعم می کنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق
ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز مرافقت و موافقت میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال
منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را اخوة الکفر الذین کفروا آنانکه

نکرویدند از اهل الکتاب از اهل توریة که بنی نضیر بند لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لنخرجن هر آینه بیرون
آییم ما معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در باب شما و آزار شما احدا یکی را که محمد است و جز با هیچ
کس از مسلمانان در خلاف شما اطاعت نکنیم ابدا همیشه وان قوتلتم واگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما کارزار کنند و قتال کنند
ننصرنکم هر آینه ما یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند
لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون بیرون نمیروند منافقان معهم با ایشان و موافقت نمی کنند ولئن قوتلوا
واگر کارزار کنند با ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری نمیدهند ایشان را ولئن نصروهم واگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
لیولن الادبار هر آینه باز پس کردند یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون
ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور شوند لانتم هر آینه شما که مؤمنانید اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس فی
صدورهم در دلهای ایشان من الله از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیت از شما مر
ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه واگر بدانستی که از و ترسند لا
یقاتلونکم کارزار نمی کنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیهای استوار به
خندق و بارو او من وراء جدر یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از
ضعف و بددلی ایشانست بلکه باسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب می کنند شدید سخت است اما هر شجاع
که با خدای و رسول حرب کند بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله و
مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وقلوبهم شتی و حال آنکه دلهای
ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفهای بد که ایشان راهست بانهم
بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمی کنند و در نمی یابند آنچیز را که صلاح ایشان در آنست مثل یهود
کمثل الذین همچون مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا بزمانی نزدیک ذاقوا بچشیدند وبال امرهم بدی
عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مانند بنی قینقاع اند که ایشان را اجلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند ولهم و مر
ایشان راست با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت
کردن کمثل الشیطان همچون مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و همراه
دار توام فلما کفر پس چون بران ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قال انی بریء منک گفت شیطان من
بیزارم از تو انی بدرستی که من اخاف الله رب العالمین می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان
ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد
گفت ای ابوالحکم مترس که من با توام و چون به بدر رسیدند و ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من

از شما بیزارم و در سورة انفال این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان ابیض است و انسان برصیصای راهب
و ابیض که او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد ازو و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال
خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمت خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه
او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای
مرض و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده کسی را تخنیق کرده باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت که علاج
جن زدهای برصیصا میسر نیست آنکس را به صومعه برصیصا آوردند و دعا برو دمید و شیطان دست ازو باز گرفت و شفا
یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و مختل میساخت و به برصیصا ارشاد می نمود و بکلمات او میگذشت تا دختر ملکی را متعرض
شد و او را بصومعه زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت و زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف
فضیحت او را بکشت و ابیض برادرانش را بران مطلع ساخت و زاهد را که فرو بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را
بر او ظاهر کرد گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت
بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت

شعر
غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند

فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان انهما آنکه ایشان هردو فی النار در آتش دوزخ باشند
خالدین فیها جاوید ماندگان در آن وذلک وخلود در آتش جزاء الظالمین پاداش کافرانست یا ایها الذین آمنوا ای
آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خداوندی و بدو باز گردید ولتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند ما قدمت
آنچیز را که پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی
آن کوشد و اگر بمعاصی سیاست نعوذ بالله فرستاده توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله و بپرهیزید از سطوات الهی تکریر
امر بتقوی برای تاکید است یا اول در ادای واجباتست بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی
که خدای داناست بما تعملون بآنچه می کنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باهل تقوی و دوام بکمال آن یا اول
تقوی عام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است
اصل تقوی کردن این راهست . ترک مجموع ما سوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین مانند آنانکه
نسوا الله بگذاشتند فرمان خدای را چون یهود و منافق و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش کردانید بر ایشان انفسهم
نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند توفیق بر ایشان در بست و سهل بن عبدالله قدس سره فرموده که
بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشان بیرون
رفتگان از راه فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار اصحاب دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق
نار شدند و اصحاب الجنة و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی

یعنی ساکنان او هم الفائزون ایشانند رستکاران یعنی از عذاب جحیم بازرسته و بنعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر
فرو فرستادیم ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک می دادیم لرأیته هر آینه می دیدی او را خاشعا
ترسنده و فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای تعالی و از هیبت وعیدی که در و
هست یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی ترسیدی و کردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمیشود
این دل سنگین تو بکنده سوهان کهنیست وتلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مؤمنان
لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند دران و بهره بردارند ازان هو الله انکه قرآن فرو فرستاد خدایست جل جلاله الذی
آن خدای که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم
بمعدوم و موجود یا بمجهول و موت یا برزق و اجل یا بدنیی و آخرت یا بانچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ
بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیی الرحیم بسیار بخشایش که رحمتها و بخاصه مؤمنان
رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیة و رضوان هو الله اوست الذی آن خدای که بهیچ وجه لا اله نیست خدای سزای
پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصونست و کمال صفاتش باستغنای مطلق متفرد
القدوس پاک از شوایب نقایص و معایب و منزه از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و
عجز و خلل المؤمن ایمن کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان
المهیمن گواه راست بر همه خلق کنند یا انکه بآن اشیا قائمست یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این
اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای تعالی کس نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکسته کارها
یا باصلاح آرنده کارهای در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون از انچه شریک میسازند
با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای
حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت هر مخلوقی را له الاسماء الحسنی مر اوراست
نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له بپاکی یاد میکند مر او را ما فی السموات والارض انچه هستند در آسمان
و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحکیم صواب
کار در کردار و گفتار خود که هر چه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه صلعم جبرئیل را از اسم اعظم
پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب داد و حقایق این اسما و حفظ بند از هر اسمی بر سبیل
تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة والتأیید

سورة الممتحنة مکیة وهی ثلث عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در
سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض مکتوبی بقریش نوشته از ان عزم اعلام نمود جبرئیل

آنحضرت را خبر داد که حضرت علی و زبیر و مقداد را حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از زنی که مولی ابی عمرو بن الصیفی بستده
بخدمت آوردند حضرت صلعم حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم بخدای و رسول
او و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف
سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی بدیشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم کنند حضرت فرمود که ای
یاران حاطب با شما راست گفت فاروق در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم حضرت پیغامبر فرمود
که ای عمر او را مرنجان که از اهل بهشت و حق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انکه این آیة نازل شد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان
تلقون می فرستید و القا می کنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی
که می افکنید وقد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بآنچیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست
که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغامبر است یخرجون الرسول بیرون می کنند پیغامبر را صلعم از مکه
و ایاکم و شما را نیز اخراج می کنند ان تؤمنوا برای انکه شما میگروید بالله ربکم بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را
از دیار شما بیرون می کنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از
بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان می فرستید
بالمودة بدوستی و لباس نصیحت وانا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بآنچه پنهان می کنید از مودت با اعدا و ما اعلنتم و بآنچه
ظاهر میسازند از اعتذار و من یفعله و هر که بکند این کار یعنی فرا کرد منکم از شما دوستان یا القای خبر کند بر ایشان فقد ضل پس
بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند شما را
اسیر سازند یکونوا باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا
الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن و کشتن والسنتهم و بگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء بدی
یعنی دشنام و فحش و دوا لو تکفرون و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت
شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز بموالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش پیوند
می کنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم میان شما و اولاد
و اقربا کافر را بدوزخ فرستد و مؤمنان را ببهشت برد والله بما تعملون و خدای بآنچه شما می کنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست
و بدان جزا خواهد داد قد کانت لکم بدرستی که هست مر شما را ای مشرکان مؤمنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید
کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم ع والذین معه و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان
قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما و مما تعبدون و از انچه پرستیدید

اذیت بجز خدای كفرنا بكم كافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وبدا بیننا وبینكم وآشكارا شد میان ما و شما العداوة
دشمنی بدل والبغضاء ودشمنی بدست یعنی محاربه ابداً همیشه یعنی دشمنی پیوسته قایم خواهد بود میان ما بدل و دست حتی تؤمنوا تا
وقتی كه ایمان آرید بالله وحده بخدای یگانه و یكتا یعنی بیگانگی او بگروید و حق سبحانه بپسندید مؤمنان را كه در تبرا از اهل شرك اقتدا بابرهیم
كنند الا قول ابرهیم مگر در آن سخن ابرهیم كه گفت لابیه مر پدر خود را كه بوعده استغفار كه با تو كرده‌ام و بوعده ایمان كه با من كرده
لاستغفرن لك هر آینه آمرزش خواهم برای تو وما املك ومالك نیستم ای پدر لك برای تو یعنی نمی‌توانم كه دفع كنم از تو من الله از عذاب
خدای من شیء هیچ چیزی اگر بخدای نگروی خلاصه سخن آنست كه اقتدا باید كرد بحضرت ابرهیم علی نبینا وعلیه در بیزاری از كافران نه در طلب
آمرزش برای ایشان كه آن صورت بوعده سبب وعده واقع شد و چون خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری كردند از قوم گفتند ربنا ای
پروردگار ما علیك توكلنا بر تو توكل كردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد كلی بر كرم خالق نمودیم والیك انبنا و بسوی تو بازگشتیم والیك المصیر
و بر تست بازگشت همه در آخرت و گفته‌اند كه این دعا تتمه قول ابرهیم ع نیست بلكه حق سبحانه مؤمنان این امت را بعد از نهی موالات كفار
امر میفرماید كه چون قطع علاقه مودت با دشمنان كردید بگویید خدایا از همه ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند كردیم شعر سوی تو كردیم روی
دل بتو بستیم • از همه باز آمدیم و با تو نشستیم • هر چه نه پیوند یار بود بریدیم • هر چه نه پیمان دوست بود شكستیم ربنا لا تجعلنا
ای آفریدگار ما مگردان ما را فتنة محل برگماشتن للذین كفروا برای آنانكه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مكار و مسلط مگردان و بدست ایشان
ما را عذاب مكن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انك انت العزیز بدرستی كه تو غالبی رحم پس شر ایشان دفع كن الحكیم
دانائی در كار خویش ما را بیامرز لقد كان بدرستی كه هست لكم مر شما را فیهم در ابرهیم ع و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیكو كه پی
روی كنید آنرا تكریر برای تاكید است در اقتدا بابرهیم ع یا در اول اقتداست در اقوال او و در ثانی با فعال او و این اقتدا هست لمن كان
یرجوا الله هر كس را كه امید دارد در رضای خدا را والیوم الآخر و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین ومن
یتول و هر كه روی بگرداند از فرمان و دوستی كند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی كه خدای بی نیازست از وی و نصرت كردن
وی مر دین را و خود ناصر دین خود است الحمید ستوده است بی ستایش خلق آورده‌اند كه بعد از نزول این آیة مؤمنان قطع دوستی
كردند از كسان خود كه شرك آورده بودند در مكه حق سبحانه وعده فرمود كه عسی الله ان یجعل شاید آنكه خدای پیدا كند بینكم میان
شما وبین الذین و میان آنانكه عادیتم دشمن داشتید منهم از كفار مكه مودة دوستی و یاری و آنچنان بود كه ابو سفیان و سهیل
بن عمرو و حكیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب كه دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و كسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد
والله قدیر و خدای تواناست بر آنكه دشمنی را بدوستی مبدل كند والله غفور و خدای آمرزنده است كسی را كه موالات كرده با ایشان
قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها كه بعد از نهی قطع مودت كردند آورده‌اند كه قوم خزاعه را با حضرت پیغامبر ص عهد و پیمان بود و هرگز
قصد مسلمانان نكردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرمود كه لا ینهیكم الله نهی نمیكند خدای شما را ای مؤمنان
عن الذین از آنانكه ایشان لم یقاتلوكم كارزار نكرده‌اند با شما فی الدین در كار دین و ملت ولم یخرجوكم و بیرون نكردند شما را من

دیاركم از سراها و منزلهای شما یعنی خزاعه كه در مقاتله و اخراج شما دخل نموده‌اند یا مراد زنان و كودكانند كه ایشان را در قتل
و اخراج چندان مدخلی نیست میفرماید كه خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنكه نیكوئی كنید با ایشان وتقسطوا الیهم و از آنكه عدل
كنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی كه خدای دوست دارد عدل كنندگان را انما ینهیكم جز این نیست
كه حق سبحانه نهی میكند شما را عن الذین قاتلوكم از آنانكه كارزار كردند با شما فی الدین در دین خدای واخرجوكم و بیرون كردند شما
را من دیاركم از سراهای ایشان وظاهروا و معاونت كردند و هم پشت شدند با اعادی علی اخراجكم به بیرون كردن شما از
خان و مان یعنی مشركان مكه بعضی در صدد حرب آمدند و برخی كه سعی اخراج كردند و جمعی كه یاری ساعیان بودند باز نمیدارد خدای شما را
ان تولوهم از آنكه دوستی كنید با ایشان ومن یتولهم و هر كه دوست دارد ایشان را فاولئك پس آن گروه دوست دارندگان
هم الظالمون ایشان ستمكارانند كه وضع دوستی در غیر موضع می‌كنند چه دوستی با خدای می‌باید و با دوستان خدا
می‌شاید كه از دوستی دیگران هیچ نگشاید شعر بگسل ز دوستان دغا باز حیله كن • یاری طلب كه طالب نقش وفا بود
آورده‌اند كه چون در حدیبیه صلح واقع شد یكی از شروط آن بود كه هر مسلمان كه از مكه بمدینه رود آنحضرت او را بكفار باز فرستد
و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مكه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود كه جماعتی مؤمنان از مكه
گریخته بملازمت آمدند و از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب شوهرا و مسافر مخزومی آمد و گفت شرط صلح برین وجه بوده كه هر كه از ما بتو
آید باز بما رد كنی جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بمردان
واقع شده نه بر زنان روایتست كه مؤمنان از مشركان باز رهیدند و این آیة نازل شد كه یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا جاءكم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت كنندگان از دار كفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ۵
ایشان را بدانكه سوگند دهید ایشان را كه بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و هیچ
غرض از اغراض دنیوی باز داشته نیست بلكه خاص برای دوستی خدای و رسول و تدین بدین اسلام آمده‌اند الله اعلم خدای داناتر
است بایمانهن بگرویدن ایشان كه مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حكم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن
مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن كه مؤمنه‌اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الكفار بسوی شوهران نا
گرویده ایشان لا هن حل لهم نه ایشان یعنی زنان حلال‌اند مر كافران را ولا هم یحلون لهن و نه آن كافران حلال میشوند مر
زنان را چه تباین دارین جدائی افكنده است میان ایشان وآتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه خرج آن زن كرده باشند
از كاوین پس حضرت پیغامبر ص سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر مهر بوی داده بود بوی داد و باز گشت و این آیة آمد كه ولا جناح علیكم
و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما ان تنكحوهن آنكه بنكاح خواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدها یعنی
مهرهای ایشان پس فاروق او را بخواست و دیگر آیة آمد كه ولا تمسكوا و چنگ در مزنید بعصم الكوافر بعصمتها یعنی عقدهای
زنان كافر یعنی نكاح ایشان را باقی مگذارید بلكه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن كافر را كه در نكاح داشتند طلاق

دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره را که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که واسئلوا و بجویید از آن کسی که آن
زن را بخواهد از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بر رو ولیسئلوا و باید که بخواهند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده
اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه پس هر یک
باید که رد کند مهری که بصاحبه خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله حکم خدای تعالی است یحکم حکم میکند خدای
بینکم میان شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده است بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیه مؤمنان
ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد وان فاتکم و اگر فوت شود ای مؤمنان
از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندند فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید
و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین ذهبت پس بدهید آنانرا که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار کفر و مهر
نیافته اند مثل ما انفقوا مهر مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان
مؤمنان مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران ایشان داد و
اتقوا الله و بترسید از عذاب خدای الذی انتم آن خدای که شما به مؤمنون بدو گرویدگان اید حکم این آیه تا بقای عهد باقی بود
چون آن مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعه
میل کردند آیه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی به نیت گرویدن
یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن برآنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شیئا با خدای چیزی را ولا یسرقن و دزدی نکنند
ولا یزنین و زنا نکنند ولا یقتلن اولادهن و نکشند فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند
نکنند و او را بیفکنند ولا یأتین و نیارند ببهتان بدروغ که از روی جهل یفترینه بر بافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن میان دستها
و پایهای خود آورده می ابرودند ولا یعصینک و عاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه بفرمایی از نیکوی که ترک نوحه کردن است
و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه فرموده که بیعت حضرت
پیغامبر صم با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن نسود قطعا آمنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن
حضرت دست مبارک خود را در آب برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله و طلب آمرزش
کن برای زنان مبایعه از خدای تبارک و تعالی ان الله غفور بتحقیق خدای آمرزنده کسانیست که بتوحید بیعت کنند رحیم مهربان
بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم می گویند که رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت
نشود و من میگویم که ایمان موقوفست بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد شعر توفیق عزیز است
بهر کس ندهد   بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان
میگفتند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای

بر ایشان می گفتند آیه آمد که قد یئسوا هر آینه که نومید شده اند یعنی یهود من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب
عناد و کتمان و نعت حضرت رسول صم ایشانرا بهیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید اند از آن کما یئس
الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی رجوع ایشان بدین دنیی یا یهود نا امیدند از
ثواب عقبی همچون کافران که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف مکیه اربع
عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدا را ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز و او غالبست که حکم او بهیچ وجه
مردود نگردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد میان طی آورده که اصحاب کرام رض گفتند که آیا کدام عمل بجای آریم
ما را از حفره نیران رهاینده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل
ادلکم علی تجارة الآیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین
رهائی بخشد و با علی علیین فرود آورد ایمان و جهاد است صحابه از موقع کراهت جهاد اشتیاق آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا می گوید ما لا تفعلون آنچه برآن نمی کنید کبر بزرگ گشت مقتا از روی خشم عند
الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه ما لا تفعلون آنچه خواهید کرد و نزد بعضی علما آیه عام است و شامل هر که سخنی گوید و نکند
درین عتاب داخل است و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم و حضرت پیغامبر صم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند شعر
از من بگوی عالم تفسیر گوی را ، گر در عمل نکوشی نادان مفسری ، بار درخت علم ندانم بجز عمل ، با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده در
برابر خصم کانهم گوییا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند ریخته از ارزیز کنایتست از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب
و بیکدیگر باز چسبیدن واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی ع لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای
قوم لم تؤذوننی چرا می رنجانید مرا با نا شنودن فرمان من وقد تعلمون و بدرستی که میدانید انی رسول الله که من فرستاده خدایم
الیکم بسوی شما و برسالت خود از معجزات ظاهره اقامت میکنم شهادت را و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که
محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان برهان جهالت و ضلالت خود بودند و سخن کلیم الله نشنودند فلما زاغوا
پس آن هنگام که بنی اسرائیل بگشتند از قبول فرمان موسی ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم دلهای ایشانرا از صفت یقین
و موقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود گروه بیرون رفتگانرا از دایره فرمان
واذ قال و یاد کن آنرا نیز که گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی
رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی

مرا آنچه را که پیش منست مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریه یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدای است
وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي برسولی که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام
او احمد صم یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی ع برین وجه است که انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء و معنی
فارقلیطا احمد ست در تبیان آورده که اسم آنحضرت بعبرانی منحمنا ست و معنی او آنکه بفرستد خدای شما بعد از من که مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ
پس چون آمد عیسی ع بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل
هَذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادویی آشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ یعنی پیغامبر او را تکذیب کرد کند و آیتهای او را سحر اند بعضی علما
برآنند که نضر بن حارث گفت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود و این آیه آمد
که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در زبان کفار وَهُوَ يُدْعَى و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی
پیغامبر او را می خواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیی و عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای
راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده
باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخنان بجناب رسالت مآب عرض نمودند
و غبار ملال بر آیینه دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل ع بجهت دفع آن این آیه آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو
نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که دین و کتاب اوست یا نور رسول خدای بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و
سخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام کرداننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع حضرت سید المرسلین را صم قبل از
قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و
صفا صواب همچون اراده خفاش که غیر مؤثر ست در نابودن آفتاب شعر شب پرک خواهد که نبود آفتاب ؛ تا ببرد
دیدهٔ او مر روبوم ؛ دست قدرت هر صباح شمع مهر ؛ بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی
که فرستاد رَسُولَهُ پیغامبر خود را بِالْهُدَى بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنیفه است ٥
لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیشها و ملتها بوقت نزول عیسی و ظهور مهدی ع که همه اهل زمین دین اسلام
قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و هرچند کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک پس بیان تجارت می کند که تُؤْمِنُونَ بغیرت یعنی امر بمعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ
بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمائید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح
مجاهدان بخرید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ آنکه مذکور شد بهترست مر شما را إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید

وحق را بشناسی در نفحات از ابی عبدالله التستری قدس سره نقل میکند که پیری بسوی او آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من
بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدرقت والله
که بهتر از هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله تعالی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سودی تمام آن بودی که پدرش هم سودی اشارت
بجربه فناست و در باختن سود و سرمایه در بازار شوق لقا شعر تا جنبه باز ار خودی بست شوی ؛ بشتاب که انجام فنا
مست شوی ؛ از مایه و سود دو جهان دست بشوی ؛ سود تو جهان بد که تهی دست شوی ؛ پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید
يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای جاویدی
که دار اقامتست ذَلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرکست وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیی
که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح روم و فارس ابن عطا قدس
سره فرموده که نصر توحید ست و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد بعضی فتح قریب فتح باب دولت بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف
یقینیه باشد و همه مؤمنان را بنصرت در دنیی و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیله
عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مؤمنان را میفرماید که كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت
کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنانست که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم حواریان را که خواص او بودند در دین او بهم سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیست یاران و نصرت کنندگان
توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیستند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که در این راه
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مائیم ناصران دین خدای فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس
ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ
و کافر شدند گروهی دیگر او را نعوذ بالله پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شد موافق همان مؤمنان گفت عیسی
الله و رسوله آن گروه تقویت یافتند و حق سبحانه خبر میدهد فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنانرا که گرویدند به
عیسی ع و رسالت و عبودیت او عَلَى عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قایل بودند بر الوهیت عیسی ع فَأَصْبَحُوا پس گشتند مؤمنان
ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مکیة وهی احدی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ بپاکی یاد می کند و تنزیه می نماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از کوائن سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که مثل
ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکه برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر
ایشان نخواندندی و ننوشتندی بودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و که اندا ایشان آن

در فتح مرتبه شرکت کما قال
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و بشارت ده ای محمد مؤمنان را م

خصرة بحث آنست که در کتب متقدمه بر این وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا ع مذکورست که انی ابعث
امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیت آنحضرة نکتهاست اینجا بیت با خصوصا یهود شعر فیض ام الکتاب پرورده
لقب امی خدا از آن کردش • لوح تعلیم نا گرفته ببر • همه را سرار لوح داده خبر • بر خط اوست انس و جان را سر • کر نخواندست خط
از آنچه خطر • پس صفت نبی امی میکند یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای خدا را با آنکه امیست مثل ایشان ویزکیهم
و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و ردائت اخلاق ویعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را قرآن والحکمة واحکام
شریعت وان کانوا و بدرستی که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند من قبل پیش از بعث حضرة محمد صلعم
لفی ضلال مبین در گمراهی روشن که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وآخرین و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران منهم
از مومنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند با آنانکه سابق اند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از منا لم با برادحدیثی صحیح
متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند واصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمد و در می آید بعد از وفات حضرة پیغامبر صلعم در آخرین
داخل اند وهو العزیز و خدای غالبست الحکیم داناست در امر بعث هر امتی ذلک این نبوة یا بعث فضل الله افزونی کرم خداست
یؤتیه میدهد آنرا من یشاء هر کرا می خواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دینی و آخرة در جنب آن محقر و
مختصر می نماید مثل الذین حملوا التوریة مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریة را حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بر دارند ثم لم یحملوها پس برنداشتند
آن بار را و بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند کمثل الحمار یحمل همچون مثل دراز گوشیست که بر دارد
اسفارا کتابها را یعنی رنج می برد در حمل و از آن نفعی ندارد همچون یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نمیشود شعر کفتند بحمل اسفا
بار باشد علم کان نبود زهو • علمهای اهل دل حمالشان • علمهای اهل تن احمالشان • علم چون بر دل زند یاری بود •
علم چون بر تن زند باری بود • چون بدل خوانی زحق گیری سبق • چون بگل خوانی سیه سازی ورق • بئس بد مثلیست که زده
شد مثل القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیات الله حجتهای خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد صلعم والله لا یهدی
و خدای راه فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند نحن ابناء الله
واحباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قل بگو ای محمد یا ایها الذین هادوا ای گروه که دین یهود دارید ان زعمتم
اگر گمان می برید انکم اولیاء لله انکه شما دوستانید خدا را من دون الناس بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت
پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که شمائید دوستان خدای تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای
دوستان خود مقرر فرموده ولا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود تمنی مرگ را هرگز نمی نمودند بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه
پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت صفت حضرة بهترین کاینات
صلی الله علیه وآله وسلم و می دانستند که بعد از مرگ بدان گرفتار و معذب خواهند بود والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران
بر نفس خود قل بگو ای محمد با یهود ان الموت الذی بدرستی مرگی که تفرون منه می گریزید از وی و تمنی نمی برید و از وقوع آن کراهت می

دارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق که او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای آشکار او نهان فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون آنچه هستید که عمل می کنید و مناسب
آن کردار جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای گروه که گرویده اید با حکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود برای نماز من یوم
الجمعة از روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید و سعی نمایید در آن
وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بقول امام اعظم آنست که موجب سعی و ترک تجارة و مبایعت اذان اولست از روز
جمعه اگر مومن متعدد باشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهترست شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن
بهترست از سود فانی دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید نفع و ضر و تمیز می کنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون
گزارده شود نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارة و تصرف در ما یحتاج خود امر اباحتست یعنی اگر
خواهید پس از نماز در مهمات خود روید وابتغوا و بجوئید من فضل الله از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است
و گفته اند انتشار هم در زمین مسجدست جهة رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت
مومنان و طلب علم و آنچه برین ماند جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا بسیار یعنی در
مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه بهمین وقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید حاصل ذکر
وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دینی و آخرتست شعر از ذکر خدا مباش یکدم غافل • کز ذکر بود خیر دو
عالم حاصل • ذکرست که اهل شوق را در همه حال • آسایش جان باشد و آرامش دل • آورده اند که روزی حضرة رسول
صلی الله علیه وسلم خطبه میفرمود ناگاه کاروان دحیه کلبی از جوانب شام رسید با طعام بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و
کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی و آواز طبل باستماع حضار مجلس جهت بیع طعام از مسجد بیرون رفته
متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین بودند کسی نماند حضرة پیغامبر صلعم فرمود اگر
همه رفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیة آمد
واذا رأوا و چون ببینند تجارة بازرگانی یعنی کاروان بازرگانان را او لهوا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند
انفضوا متفرق گردند از مجلس و روند الیها بسوی آن تجارة تا بشتابند بر یکدیگر بخریدن طعام وترکوک و بگذارند ترا قائما
ایستاده بر منبر قل ما عند الله بگو آنچه نزدیک خداست از نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس حضرة پیغامبر صلعم خیر بهترست و
سود مند تر من اللهو از استماع لهو ومن التجارة و از نفع تجارة چه فوائد مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم والله
خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند و شاید
نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد
بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر چند عیب نمی بود اول آنکه ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی می باید سیم معلوم نداری

کرا چند می‌باید و حق تعالی که کل رزق منتسبان همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و دیگر شاید که بمن غضب کنی و آن وظیفه
از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد شعر خدای که او ساخت از نیست هست ٭ بعصیان در رزق بر کس نبست
از و خواه روزی که بخشنده اوست ٭ بر آرندهٔ کار هر بنده اوست

سورة المنافقین مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پنجم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غزوهٔ مریسیع مراجعت فرموده بر سر چاهی میان سنان بن جهنی که حلیف بنی
عمرو بن عوف بود از خزرج و جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم
کرد و ابن ابی منافق در ان محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجر را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراکنده گردند و دیگر
آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آن را که خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام صلعم آمد
و از ین صورت اخبار نمود و آنحضرت اغضا را اصغا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر نمود و اسید بن حضیر رض
سبب پرسید و مضمون حال معلوم کرده در قبیلهٔ خاطر عاطر حضرت پیغامبر صلعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی
رسید بخدمت آنحضرت آمده در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را بجز متهم ساختند حق
سبحانه بتصدیق قول او این سوره را نازل کرد اینجا اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او
قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم انک لرسول الله بدرستی که تو فرستادهٔ اویی که او ترا فرستاده والله یشهد و خدای گواهی میدهد ان
المنافقین که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت
ایشان با آنکه دلها معتقد رسالت نیست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند ایشان بر
اعتقاد برسالت تو و خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپری
یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شهادت عن سبیل الله از دین خدای یا
خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند
دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم ببدی اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند
بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شماییم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شد
علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند
که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیئات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغامبر صلعم
آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که واذا رأیتهم و چون ببینی منافقان را تعجبک
بشگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از زیبایی و تازگی وان یقولوا و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی مر سخن ایشان را و باور
کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبیر کأنهم گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباح
اند خالی از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی را که بر آید و هر آوازی که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا

خدای یعنی منافقین ودل
رسالت ترا معتقد والله یعلم انک
لرسوله و خدای میداند که تو هر
آینه فرستادهٔ اویی که او م

واقع است علیهم بر ایشان یعنی بددلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند منافقان که نفاق
ایشان بر حضرت پیغامبر صلعم و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمنان اند ترا و همه مؤمنان را
فاحذرهم پس حذر کنید از مکر و حیلهٔ ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرداناد خدای ایشان را یا لعنت
کناد بر ایشان انی یؤفکون چگونه بر گردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیه قوم ابن ابی وی را گفتند
که این آیتها در بارهٔ تو نازل شد برو نزدیک رسول خدای تا برای تو آمرزش طلبد از آن منافق کردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان
آر ایمان آوردم تکلیف کردید که مال بده دادم همین مانده که محمد را صلعم سجده می باید کرد آیة آمد که واذا قیل لهم تعالوا و چون گویند
منافقان را که بیایید باعتذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستادهٔ خدای لووا رؤسهم بپیچند سرهای
خود را یعنی روی بگردانند و سرها به پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد ورأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض
میکنند از رفتن بخدمت پیغامبر صلعم وهم مستکبرون و ایشان گردنکشان اند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت
لهم آمرزش خواهی تو ایشان را ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشان را بر
جهت رسوخ ایشان در نفاق والله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستی که خدای راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ
صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لا تنفقوا نفقه مکنید علی من عند رسول الله بر کسانی که نزدیک
رسول خدایند از فقرای مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند و پسران بپدران پیوندند
منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند ولله و حال آنکه مر خدایراست خزائن السموات والارض خزانهای روزی
در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد ولکن المنافقین لا یفقهون ولیکن منافقان نمی
دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه و تعالی است یعنی آدمیان شعر خواجه پندارد که روزی او دهد ٭ لاجرم
بر این و آن منت نهد ٭ زان سببها او یکی شد پس اگر ٭ گم شود هستند اسباب دیگر ٭ حکم روزی بر سببها می نهد ٭
بی سببها نیز روزی میدهد ٭ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما ازین سفر الی المدینة بسوی
مدینه لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند عزیزتر منها الاذل از مدینه خوارتر را و مرادش از اعز نفس خبیث او بود و غرضش از اذل
لفظ دیگر اشرف و اکرم مخلوقات علیه افضل الصلوة والتسلیمات ولله العزة و مر خدایراست عزت قدرت و ربوبیت ولرسوله
و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وللمؤمنین و مر گرویدگان را عزت ایمان و طاعت ولکن المنافقین و لیکن منافقان
حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسید پسر ابن ابی که هم عبدالله
نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید و شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند
که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که حضرت پیغامبر صلعم ترا اذن نفرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست و چون موکب حضرت رسالت صلعم
متعاقب برسید بر آن حال اطلاع یافت ابن ابی را اجازه در آمدن داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تلهکم مشغول

نکرداند شمارا اموالکم خواستهای شما ولا اولادکم ونه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست
که دوستی خدای غالبست بر دوستی همه اشیا تا حدی که اکر تمام اموال دنیی مجموع نعم آخرت برو عرض کنند بنظر قبول
در هیچ کدام ننکرند شعر چشم دل از نعیم دو عالم بربسته ام مقصود ما ز دنیی و عقبی توئی و بس ومن یفعل ذلک
وهر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند فاولئک هم الخاسرون پس آن کروه ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی
باز ماندند از نعیم باقی وانفقوا ونفقه کنید یعنی حقوق واجب اخراج نمائید مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شمارا و ذخیره
آخرت سازید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرک ویقول ربی پس کوید آنکس که ای آفریدکار
من لولا اخرتنی چرا باز نپسکنی یعنی چه شود اکر تاخیر کنی موت مرا الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق تا تصدق کنم و
زکوة ادا نمایم واکن من الصالحین و باشم از نیکمردان ولن یؤخر الله وخدای باز پس نیفکند نفسا هیچ کس را از مرک اذا جاء
چون بیاید و برسد اجلها مدت رفتن چون عمر با خر رسید چیزی بران بیفزایند و ازان کم نکنند والله خبیر وخدای داناست
بما تعملون بآنچه می کنند از خیر آدمیان و حفص بخطاب میخوانند یعنی بآنچه شما می کنید از خیر و شر سورة التغابن مکیة وهی
ثمانی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم یسبح پاکی و پاکیزکی ستایش می نماید لله مر خدایرا ما فی
السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیات وما فی الارض وآنچه در زمین است از جسمانیات له الملک مر اوراست پادشاهی
که ارض و سما و ما بینهما بیافرید وله الحمد ومر اوراست ستایش و نعمت آفرینش وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها قدیر
تواناست هو الذی خلقکم او انکس است که بیافرید شمارا ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر ناکرونده است بخالقیت
او چون دهریان و طبیعیان ومنکم مؤمن و بعضی از شما باور دارنده است آفریدکار او را چون اهل اسلام و ایمان والله
وخدای بما تعملون بصیر بآنچه می کنید بیناست و معامله با بندکان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا بیان برای حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان
ظاهر میشود وصورکم و بنکاشت شمارا فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شمارا با امتداد قامت و اعتدال خلق امام قشیری
فرموده که ظاهر بصفوت اوصاف کائنات آراسته کرد اید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار
جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری شعر بلطف درون قیمت مصری
که تو یوسفی بستایش • تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری • بنگر جمال خود را چه در آینه به بینی • بت خویش هم
تو باشی بکسی کنه نداری والیه المصیر وبسوی اوست بازکشت همه یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از اصناف مکونات والارض وآنچه در زمین است از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون ومیداند آنچه می پوشیدار ازو وما تعلنون
وآنچه آشکارا می کنید والله علیم وخدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینها است از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما
ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما ای اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس

شمارا بیاراست بکمال قدرت و لطف
را بمحل کرد اینجا لاقرب ونزد
محققان حقیقت حسن انسان
آنست که او را م

پس چشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی جزای کفر از دنیی بغرق و بریح صرصر و صیحه وعذاب یوم الظله ولهم ومر ایشانراست
در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب و عذاب مر ایشانرا بانه کانت تاتیهم بسبب آنست که بودند
که آمد بدیشان رسلهم پیغامبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان
کفتند ابشر آیا آدمیان مثل ما یهدوننا راه می نمایند مارا تعجب کردند از انکه حق سبحانه وحی بآدمی میفرستد فکفروا پس کافر شدند
برسل وتولوا و روی بکردانیدند از تدبر در بینات که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد واستغنی الله و بی نیازی دارد
خدای از ایمان خلق والله غنی و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدکان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا
کمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا از آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بکو آری برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن سوکند
بپروردکار من که هر آینه شما مبعوث کردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اختیار
بمحاسبه و مجازات باشد وذلک و برانکیختن و جزا دادن علی الله یسیر بر خدای سهل و آسانست فآمنوا بالله پس ایمان آرید
وبکروید بخدای ورسوله و فرستاده او یعنی حضرت محمد صلعم والنور الذی انزلنا و بآن نوری که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآنست
و آنرا نور کفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون وخدای بآنچه شما می کنید از
اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شمارا لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع است
از حساب و جزا قیامت را روز جمع کفت که دران روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل
هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و انس و جن ذلک یوم التغابن آن روز روز زیان شدن است یعنی
مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث کیرد و کافر در دوزخ بمقام کافر در آید یعنی ظاهر شود و کفار دانند که زیان کارند و کفته اند
کافر یعنی خود را بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را در یابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستنست هر کس سود خود طلبد و زیان
دیکری ومن یؤمن بالله و هر که بکرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کار شایسته یکفر عنه سیئاته بپوشد خدای از وی بدیهای ویرا یعنی عفو
نماید ویدخله و در آرد او را جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جویهای روان خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا همیشه تاکید است در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو کناه و در آوردن به بهشت
رستکاری بزرکست والذین کفروا و آنانکه نکرویدند بوحدانیت وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای مارا که قرآنست یا معجزات که بر
دست حضرت پیغامبر صلعم ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن کروه ملازمان دوزخ اند خالدین فیها باقی مانندکان دران یعنی میرند
وبئس المصیر و بد جای بازکشتیست دوزخ ما اصاب نرسد بهیچکس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرک اهل و ولد
الا باذن الله مکر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیطست و اکر خواهد آفریدکار را از آن سالم کرد اند اما برای صلاح حال
بندکان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از کناه غم و مصیبت بر ایشان میرساند ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق
میکند خدایرا و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست یهد قلبه راه می یابد دل او بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا از

اوست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمی‌نماید بزرگان گفته اند که بلا آیینه جمال را صیقل است پس آیینه را بجهت مشاهده
نور جمال دوست باید داشت شعر هرچه از دست تو آید خوش بود ، که همه دریای پر آتش بود ، زخم کز دست تو می‌آید
بیرون ، کو برنا از سینه من جوی خون والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست صابر و شاکر را می‌شناسد واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را در فرض واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغامبر
او را چه زیان فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده البلاغ المبین رسانیدن است هویدا و او تبلیغ رسالت کرده آشکار
و وظیفه ابلاغ بجای آورده الله خدای اوست مستحق عبادت لا اله هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او وعلی الله و بر خدای نه
بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن می‌کند که کار خود بحق باز گذارند و در کفایت مهمات
تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس رض منقولست که بعد از هجرت حضرت پیغامبر صلعم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت داشتند اما
زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمی‌گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بر ایشان وا مانده بودند
حق تعالی در بیان ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان ان من ازواجکم بدرستی که بعضی از زنان شما واولادکم و
فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنانند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته شده
ترک هجرت منمایید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هریک در احکام فقیهی کامل و دانایی فاضل شده قصد
عقوبت زن و فرزند کردند که بسبب شما از علم و فضل بی‌بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند و مراسم محبت فرو
گذاشتند حق سبحانه فرمود که وان تعفوا و اگر عفو کنید آن جرمها که کرده اند وتصفحوا و در گذرانید وتغفروا و بپوشید آنرا و عذر
ایشان بپذیرید فان الله پس بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده مهربانست با شما همان معامله کند انما اموالکم جز این نیست که
مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش است تا ظاهر کرده که کدام از شما حق را بدیشان ایثار می‌کند و کدام دل در مال
و ولد بسته از محبت الهی کرانه میگیرد والله و خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ هر کسی را که محبت خدا و رسول
غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این آیة
ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیة اشارت می‌کند بواجب امر و در دیگری بواجب حق
واجب امر بیامد و واجب حق را رقم فسخ بر کشید زیرا که حق بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند تا فضل او در دائره عفو داخل تواند
شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد شعر بی نیازی بین و استغنا نگر
خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر واسمعوا و بشنوید سخن خدای را واطیعوا و فرمان برید او را وانفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هرچه
نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل
نفس خود یعنی حق خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ایشان رستگارانند
در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدای را یعنی صرف کنید در آنچه فرماید قرضا حسنا قرضی مقرون

باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یضاعفه زیاده کرداند خدای آنرا که داده اید لکم برای شما یکی را ده یا هفتصد یا هزار
و چهارصد یا بغیر حساب ویغفر لکم و بیامرزد شما را گناهان که پیش ازین بوده باشد و ترک انفاق والله شکور و خدای جزا
دهنده سپاس دارانست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حلیم بردبارست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند
عالم الغیب والشهادة دانای نهان و آشکاراست میداند آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص
العزیز غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم حکم کننده بکرامت آنهارا که از روی اخلاص تصدق نمایند

سورة الطلاق [illegible] وهی اثنا عشر بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که
عبدالله بن عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد و درین باب آیة آمد یا ایها النبی ای پیغامبر بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید
زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشد فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدت ایشان یعنی در طهری بی جماع که شما
توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنت است چه زن بعد از طلاق بعدت در می‌آید و طلاق بدعت آنست که در حالت طهری که در آن
مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و
طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک معتبرست پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب
شافعی سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة و شمار
کنید ایام عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزند یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای تعالی که پروردگار
شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانه‌های ایشان که بوقت
زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان
یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص و ابوبکر خوانده اند یعنی کرده از ناخوش که روشن کننده حال
زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در و حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد
یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق
ایشان وتلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خدای است که مقرر نموده ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله از
حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی
تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید خدای نو کرداند بعد ذلک پس ازین طلاق امرا کاری را یعنی شاید که مرد را
پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آرد تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر
عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید بمعروف به نیکویی که حسن معاشرت و لطف
موافقت و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکویی یعنی آنچه

حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما مسلمانان که فاسق
نباشند بر رجعت و این امر ندب است و امام شافعی گوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت
حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضائی خدای تعالی ذَلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ
كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای و بآنچه وی بوده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که
بترسد از خدای تعالی و هیچ گناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ کرداند و بیدا آرد خدای برای او مَخْرَجًا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه
دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای تعالی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ آنجا که گمان نبرد
و در شمار دنیا ردیف بخاطرش نگذرد شعر از سببها بگذر و تقوی طلب ◦ تا خداوندی رساند بی سبب ◦ حق ز
جائی بخشدت رزق حلال ◦ که نباشد در گمان و در خیال ◦ سبب نزول آیة آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند
و وی بنزدیک حضرت محمد صلعم آمد گفت یا رسول الله پسرم باسیر کفار گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه بفقر
و فاقه مبتلا شده ام و بر آنچه سبب مینی توانند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر تو بگوئید
که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول حضرت پیغامبر صلعم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک
خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشانرا رانده بسلامت آمد این آیة آمد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که
توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهرجا خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که خدای کرده
است و بند کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی را از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس
نیفتد ابوذر غفاری رض روایت کرده که حضرت پیغامبر صلعم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه
ایشانرا کفایت باشد پس آیة وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیة بر تقوی و توکل است تقوی
نفحهٔ بوستان قربت و از رتبهٔ معیت خبر دهد که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و توکل رایحهٔ گلزار کفایت است و از وی بوی ریحان محبت
دمد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ و بجای این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد شعر سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی
توکل مرکب راهست و تقوی توشهٔ این رو ◦ در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه
پرسیدند که عدهٔ زنان که حایض نشوند چیست آیة آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنان که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری
مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شکی افتاده باید در حکم ایشان یعنی بپرسیده اید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ
أَشْهُرٍ سه ماهست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدهٔ آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه ماهست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان
بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدهٔ ایشان أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ آنست که بنهند بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی
عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق و احکام وی کند يَجْعَلْ لَهُ بیدا آرد خدای برای متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار و

و آسانی یعنی کار او بر وی سهل سازد ذَلِكَ آنچه گفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خداست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد خدای از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی را یعنی عفو کند
وَيُعْظِمْ لَهُ و بزرگ سازد برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِنْ
حَيْثُ سَكَنْتُمْ آنجا که شما ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش
سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنانکه تنگ کرده اید عَلَيْهِنَّ بر ایشان مساکن را
ایشان و خروج ضرورت شود ایشانرا وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق دادگان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا
عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتی که بنهند بار خود را و از عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند
این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح لَكُمْ مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان بشیر دادن
وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر
دشواری کنید و مضایقه نمائید پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر
دادن خواهد لَهُ برای فرزند أُخْرَى زنی دیگر یعنی دایه گیرد و او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه
دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی مزد دایه و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که
تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی رزق او یعنی فقیر و تنگ دست است فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدای داده
است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید
سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که بیدا آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا بعد از دشواری و تنگ دستی آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از
اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از امر
پیغامبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در او استقصا و مناقشه
باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت و با هول یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از
حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان
خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاوید و لقای حضرت الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم
در مانند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت در هر دو سرای فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق فرو فرستاده است خدای
إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که حضرت محمد است صلعم قرآنرا شرف فرمود زیرا
که شرف دینی و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند که ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل ع و بقول رسول
بدلست از ذکر و ذکر همان رسولست یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شده و رسولا منصوبست بمحذوف تقدیرش این که

متابعت کنند رسول را که پیوسته تَتْلُوا عَلَیْکُمْ میخواند بر شما آیَاتِ اللّهِ آیتهای قرآن را مُبَیِّنَاتٍ روشن کرده شده و محققین بکسر
یا میخوانند یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر و رسول فرستاد لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا تا بیرون آورد خود یا رسول آنان را که گرویده
اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا
از جهل بعلم وَمَن یُؤْمِن بِاللّهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند وی را وَیَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از
شوب ریا و تصنع و غرض یُدْخِلْهُ در آرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانهای که جریان دارند مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ساکنین
آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا جاوید باشند کا ند در بهشت همیشه بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است
خدای در بهشت لَهُ برای مومنان عامل رِزْقًا روزی وجه روزی اللَّهُ خدای بحق الَّذِی خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان بعضی بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی مثلهن حمل بر عدد
کرده اند یعنی زمین نیز هفت آفرید یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرو می آید فرمان خدای و قضای او بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمین را یعنی
نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید
که خدای عَلَى کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِیرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید
انکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا بهمه چیزها از روی علم یعنی قدرت و علم او محیطست بهمه اشیا
و از موجودات علمی و غیبی هیچ چیز از دایرهٔ علم و قدرت وی خارج نیست شعر در مزیت زیر قدر نقش کن فیکون ۵
با دانش او یکیست بیرون و درون ۵ در غیب شهاده ذره نتوان یافت ۵ از دایرهٔ قدرت علمش بیرون

سورة التحریم مدنیة وهی اثنا عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست که روزی حضرت پیغامبر صم شربت
عسل دوست داشتی زینب مقدار عسل داشت و هر گاه آنحضرت بخانهٔ وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در
خانهٔ وی بجهت آن توقف بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه اتفاق نموده مقرر
کردند که آن حضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی نزد هر کدام از ما در آید گوئیم از تو بوی مغافیر می شنویم و مغفور
صمغ درخت عُرفُط است و رایحه کریه دارد و حضرت صلی الله علیه و سلم بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش
محترز می بود پس آن حضرت روزی شربت آشامید و نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از شما رایحه مغفور می آید و ایشان
در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحلة العرفط زنبور
آن عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بوده امام زاهد آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود حرمت العسل علی نفسی نو الله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از آن عسل نیارد آیه آمد که
یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ آنچه حلال کرده است لَکَ مر ترا یعنی عسل و روایتی اشهر آنست که
در روز نوبت حفصه در خانهٔ وی وقتی که با جانی صحا آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز

کرده اند حفصه بران مطلع شد اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام کرده ام گفت هستم
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که با کس نگوئی او قبول کرد چون حضرت از خانهٔ وی
بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که با وی از قبطیه خلاصی یافتیم و چون آن حضرت به
خانهٔ عایشه آمد از این حکایت بکنایت رمزی با نگفت و این سوره نازل گشت که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه سوگند میخوری تَبْتَغِی می طلبی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ خشنودی زنان خود وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است سوگند
خوردن ترا رَّحِیمٌ مهربان که کفارت سوگند مقرر فرمود قَدْ فَرَضَ اللَّهُ بدرستی که تقدیر کرده اند خدای و بیان کرد لَکُمْ برای شما تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ
فرو کشادن سوگندهای شما را بکفارة یعنی آنچه بسوگند بر بندند بکفارة توان کشاد و بیان آن در سورهٔ مایده است وَاللَّهُ
مَوْلَاکُمْ و خدای دوست شماست و متولی کار شما می سازد برای شما هر چه صلاح شما داند وَهُوَ الْعَلِیمُ و او داناست بصالح
بندگان الْحَکِیمُ صواب کار در هر چه گوید و کند بنسبت ایشان وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغامبر و
پنهان ساخت إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِیثًا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت
شیخین بعد از وی که با حفصه بر گفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را بِهِ بآن
حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کرد خدای پیغامبر خود را و مطلع ساخت عَلَیْهِ بر اظهار آن سخن از حفصه عَرَّفَ بَعْضَهُ شناسا
کرده اند حضرت پیغامبر صم حفصه را و خبر داد بعضی از آن یعنی فلان سخنان که با تو گفتم و تو این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی
قصهٔ تحریم ماریه عَن بَعْضٍ و اعراض کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عَن بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد است وَأَعْرَضَ
که استقصا نفرمود آنحضرت از روی کرم و یا آنکه حفصه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فَلَمَّا
نَبَّأَهَا پس آن هنگام که خبر داد حضرت پیغامبر صم حفصه را بآنچه خدای او را بدان اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه مَنْ
أَنبَأَکَ هَذَا که خبر داد ترا باین که من راز تو آشکارا کردم قَالَ گفت حضرت رسول صم نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ خبر داد مرا دانا بخفیات
ضمایر الْخَبِیرُ خبر دار از مکنونات سرایر إِن تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی و در آزار دل مبارک
آنحضرت هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از صواب که محافظت
سر پیغامبر نمی کنند وَإِن تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید عَلَیْهِ بر آزردن دل مقدس وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ
او یار و مددکار پیغامبر است و بر انصرت کند وَجِبْرِیلُ و جبرئیل هم رفیق اوست مددکاری بجای آورد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ و شایستگان
از مومنان اتباع و اعوان وی اند مراد همه صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که
رضای او برضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین علی مرتضی است ع وَالْمَلَائِکَةُ و تمام فرشتگان آسمان
و زمین بَعْدَ ذَلِکَ با وجود این که خدا و جبرئیل و صحابه یار اویند ظَهِیرٌ مددکار و معاون و هم پشت اند در یاری وی عَسَى رَبُّهُ
شاید که پروردگار او إِن طَلَّقَکُنَّ اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواجست یعنی اگر بعض طلاق دهد شاید أَن یُبْدِلَهُ انکه بدل

دهد او را خدای ازواجا خیرا منکن زنان بهتر از شما اینها خباست از قدرت نه از کون جه خدای میدانست که طلاق بخواهم
داد پس تعریف زنان میکند مسلمات اقرار کنندکان بوحدانیت یا کردن نهندکان بامر او مؤمنات باور دارندکان یا
اخلاص آرندکان قانتات نماز کزاران یا فرمان برداران تائبات بازکشتکان از کناه یا رجوع کنندکان بدرکاه حضرت
الهی عز شانه عابدات پرستندکان یا خضوع کنندکان سائحات هجرت کنندکان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدکان
وابکارا و دختران بکران عباس فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم صدیقه مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده
هر دو را در بهشت بحواله ازواج حضرت صلعم درآرد یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان قوا انفسکم نکاه دارید نفسهای خود را
ترک معاصی واهلیکم و اهالی و فرزندان خود را بمواعظ و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش انکیز وی مردمان
باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنک کبریت که در حرارت مجا افزاید یا بتان سنکین که کفار می پرستند یا کنجهای زر و
سیم احبار و رهبان که منشأ آن سنکست شعر زر و سیم اند سنک زرد و سفید ۞ اندرین سنکها مبند امید
دل ازین سنک سخت تر باید ۞ کز نیکیش راحت افزاید ۞ سر حرمت نه سنک نفی علیها بر آن
آتش ملائکة فرشتکانند یعنی موکلاند بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که دوزخیرا
با ایشان قوة ستیز و آویزش جنکیا ایشان محال کردن باشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشانرا یعنی
بهیچ وجه فرشتکان تا محافظت ویفعلون و میکنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که الذاذ
زبانیه بعذاب کافران برابر لذات اهل بهشت است بنعیم جنان پس جون زبانیه کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز
اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید که بملائکه بکویند یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا عذر
مکوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنجیز را که
در دنیا بودید که عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای کروندکان توبوا الی الله بازکردید بخدای توبة نصوحا بازکشتن خالص
توبه کنید و باز کناه مرید معاذ بن جبل فرموده که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت جنانچه شیر عود نمیکند بپستان
حسن بصری رحمة الله فرموده توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر کناه دوم عزیمت ترک کناه در آینده شعر
قدم چون باشد پشیمان آمدن ۞ بر در حق نو سپاس آمدن ۞ ختم تا ز سر کرفتن بایاز ۞ با حقیقت روی کردن ز مجاز
عسی ربکم شاید پروردکار شما جون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه درکذارد از شما سیئاتکم کناهان شمارا ویدخلکم جنات و درآورد شمارا
ببوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و درآوردن آن باشد یوم لا یخزی الله
النبی روزیکه خوار نکند خدای پیغامبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باب عاصیان مردود سازد
والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنان را که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواستهای ایشان نزد رد ماند یاران ایشان قولکبه
نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده یسعی میشتابد بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم و بجا

داستانشان وقتی که بر صراط کذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا میکویند مؤمنان ای آفریدکار ما اتمم
لنا تمام کردان برای ما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بکذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت
کناه پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو برهمه چیز از تمام انوار و مغفرت و ازدیاد قدیر توانائی یا ایها النبی ای پیغامبر خبر
دهنده یا بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی کن و بر
علیهم بر ایشان یعنی بهره و کروه وماواهم و مقام بازکشت کافران و منافقان که ایمان ندارند و مخلص نشوند جهنم دوزخ
است وبئس المصیر و بد جای بازکشتیست دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند امرأة
نوح و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامرأت لوط و مثل زن لوط که اسم او واهله بود کانتا بودند این دو
زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندکان ما صالحین شایستکان فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو
بنده و نفاق زن نوح آنکه قوم را کفتی که وی دیوانه است و زن لوط قوم را از مهمانان خبر دادی فلم یغنیا پس دفع نکردند
این دو پیغامبر عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی زن نوح غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط سنک
بارید وقیل ادخلا النار و کفته خواهد شد در روز قیامت واهله و واعله را که درآئید بدوزخ مع الداخلین با درآیندکان دیکر از
کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان و پیغامبرانست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد
وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنانکه کرویده اند امرأة فرعون و این مثل زن فرعون است یعنی
آسیه بنت مزاحم اذ قالت جون کفت رب ابن لی ای آفریدکار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة
در بهشت یعنی بمقام قرب مرا جای ده آورده اند که جون آسیه ایمان آورد فرعون کفت که او را میخ کوب کرده در آفتاب بنهادند
حق سبحانه ملائکه را فرموده تا بر وی در آن بالهای خود سایه کردند و فرعون کفت تا سنکی عظیم کشیده و حکم شد
تا بر سینه وی نهادند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی من فرعون وعمله و نجات ده مرا از فرعون و عمل او ونجنی
من القوم الظالمین و نجات ده مرا از کروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از
پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی را قبض فرمود و سنک بر جسدی نهادند که روح نداشت و در کواشی آورده
هست که حق سبحانه وی را با سمان برده بجسد وی و حالا در بهشتاست و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال
با اهل کفر اصلا هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهرات حضرت پیغامبر و سایر مؤمنات ومریم ابنت عمران
التی احصنت آن زنی که نکاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس در دمیدیم فیه در کریبان
جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت مریم و کروید بکلمات ربها بسخنان پروردکار خود یعنی صحف منزله
قبل از انجیل یا وعدهای که جبرئیل هم از خدای با وی آورده بود وکتبه و بکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای
نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و شرف وی و حفص بجمع خوانده اند و مراد تمام کتابهاست وکانت و بود مریم من القانتین

از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادت و تذکیر برای تغلیب و اشعار بآنکه طاعت مریم کم از طاعت
مردان نبوده و در خبر آمده که از مردمان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

الجزء التاسع والعشرون من اجزاء الثلثون
سورة الملک ثلثون وهی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرگ و برترست و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکس که
بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها که خواهد قدیر
توانا است الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید موت را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در
آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بصورت کبش املح و او بر همه چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت
مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات یعنی دنیی و آخرة
را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله کند آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما
احسن عملا نیکوترند از روی عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر و در خبر آمده که کدام نیکوترند از جهت عقل و پرهیزکارتر در فرمان برداری
و گفته اند کدام یادکنندتر ند مرگ را و ترسان تر از او و کارسازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالبست در ملک خود ترسندگان را
ایمن سازنده الغفور آمرزنده است خطیات ایشان را بپوشد بفضل الذی خلق آن خدای که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را
طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری و در معالم آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیم آهنست
و چهارم رویست و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخست ما تری نه بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در
آفرینش خدای مر آسمان را من تفاوت هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس بازگردان چشم را بسوی
آسمان تا در آن هل تری هیچ می بینی من فطور شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از
کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را ینقلب بازگردد الیک البصر بسوی تو چشم تو
خاسئا دور از یافتن عیب وهو حسیر و او مانده بود از جهت نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد
عیبی نمی یابد ولقد زینا و بدرستی که ما بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی را که نزدیک ترست بزمین آرایش
دادیم بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که شبها چون چراغ درخشانند وجعلناها و گردانیدیم ستارگان را رجوما للشیاطین
رانندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد از سوختن
ایشان بشهب در دنیی عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی وللذین کفروا و مر آنان راست که کافر شدند از دیوان
و غیر ایشان بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشتیست دوزخ اذا القوا
چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات
اوست یعنی چون کافران را بدوزخ در آرند دوزخ بفریاد آید وهی تفور و او میجوشد و ایشان را بر می آرد و فرو می برد چنانچه

سرزنش

گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه در افکنده
شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل شرک سالهم سوال کنند خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان
الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده یعنی پیغامبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قالوا بلی
گویند آری قد جاءنا بدرستی که آمد بما نذیر پیغامبر بیم کننده فکذبنا پس ما تکذیب کردیم قول وی را وقلنا و گفتیم مر فرستادگان را
که بهیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده خدای من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید
شما ای رسولان الا فی ضلال کبیر مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت می کنند وقالوا و گویند کافران در دوزخ
لو کنا اگر می بودیم نسمع که بشنویم سخن پیغامبران از برای بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات
احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال
ایشان معاینه می نمود ما کنا نمی بودیم امروز فی اصحاب السعیر از اهل دوزخ فاعترفوا بذنبهم پس اعتراف کردند بگناهان خود در
حینی که سود نمی دارد اعتراف فسحقا پس دور گرداند خدای دور گردانیدنی ایشان را از رحمت خود لاصحاب السعیر از برای اهل آتش
جهنم ان الذین یخشون بدرستی آنانکه بترسند ربهم از عذاب پروردگار بالغیب بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند
و بخلوتها گریه و ناله کنند و در عین المعانی گوید مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و بیدار بخدای یعنی بدل ترسکار
باشند لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که بهشتست و گفته اند یعنی از شداید و مکاره
یعنی مر ترسندگان امان باشد از هرچه می ترسند شعر لا تخافوا مژده ترسنده است ٭ هر که می ترسد مبارک بنده است
خوف و خشیت خواص انبیا بود ٭ هر که دانا نیست کی ترسان بود ٭ ترسکاری رستگاری آورد ٭ هر که درد آرد عوض
درمان برد ٭ آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغامبر صلعم سخنان گفتندی و چون
چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر
سخن محمد صلی الله علیه و آله و سلم آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه نگرداند آیة آمد که واسروا و پنهان سازید
قولکم سخن گفتن خود را در باره پیغامبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیک او یکسانست انه علیم بدرستی
که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه بزبان گذرد پس کسی که بر ضمایر و آهسته اگر تعبیر آن بر کند
یا بجهر بر وی پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکس که بیافرید دلها را وهو اللطیف و او داناست
به بواطن اشیا و حقایق آن الخبیر آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الارض
برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین
وکلوا و بخورید من رزقه از روزی خدای که برای شما مقرر و مقدر کرده والیه النشور و بسوی حضرت اوست بازگشت شما پس
شکرگذاری و سپاس داری بجای آرید ءامنتم آیا ایمن شده اید ای کافران من فی السماء از آنکه در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه

یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل ع است مخلص سخن آنکه ایمن شده اید أن یخسف بکم الأرض از آنکه خدای یا جبرئیل بفرمان عظیم
الشان وی فرو برد شما را بزمین فإذا هی پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میکرد و از اضطراب گناهان شما زیر
و زبر میگردد أم أمنتم یا ایمن شده اید من فی السماء از آنکه در آسمان است عرش او یعنی خدای یا مقام او أن یرسل آنکه فرو فرستد
علیکم بر شما حاصبا سنگ چنانچه بر قوم لوط فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و
آن دانستن شما را سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را از آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این
زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من
یا انکار من بر ایشان بنزول عذاب أولم یروا آیا نمیدانند و نمینگرند إلی الطیر بسوی مرغان که فوقهم زبر سر ایشان در هوا
صافات صفها برکشیده و میکشایند بالهای خود را ویقبضن و فراهم میکنند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه میدارد ایشانرا در هوا
بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه إلا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک را از انواع طیور را شکلی و هیأتی و صورتی
و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إنه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر
بیناست أمن آیا کیست که توان گفت که هذا الذی این آنکس است که وی جماعت هو جند او مدد کار شما و یا لشکر لکم
مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی إن الکافرون و نیستند کافران إلا فی غرور مگر در
فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد أمن هذا الذی یا کیست که اشارة توان کرد بدان که آنکس است که بمحض عنایت
یرزقکم روزی میدهد شما را إن أمسک رزقه اگر باز گیرد خدای تعالی روزی خود را از شما با مساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول
و وصول رزق را وسایط و وسائل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که بشما روزی دهد کفار نمی دانستند
که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند در عناد و سرکشی فی عتو ونفور در
بندگی حق و نفرت از راستی أفمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه سر افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود پس و پیش
و راست و چپ خود نمی بیند او أهدى راه یافته تر است أمن یمشی یا آنکس که میرود سویا راست ایستاده است و همه اطراف و
جوانب خود را مشاهده میکند و رفتن او واقع است علی صراط مستقیم بر راه راست رساننده بمقصود و این تمثیلست برای کافر
گمراه که در بیدای خرابی حیران و سرگردان میروند و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند شعر
فرقست میان آنکه از روی یقین ۰ با دیده بینا رود از پی دین ۰ یا آنکه دو چشم بسته بی خستگی ۰ هر گوشه دود ز ظن و
تخمین قل بگو مشرکانرا که خدای که شما را بدو دعوت میکنم هو الذی او آنکس است که بقدرت أنشأکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع
و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید والأبصار و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والأفئدة و دلها تا در معانی
کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تأمل نمائید شما بسیاری شنوید و می بینید و لیکن قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید مر
نعمتها را قل هو الذی ذرأکم بگو خدای آن خدایست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الأرض در زمین یعنی هر یک را منزل او مکانی

و ماهی و کاری داد تا تعبد کند و فرمان برداری نماید وإلیه تحشرون و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود
بیابید ویقولون و میگویند مشرکان متى کی باشد هذا الوعد این وعده حشر و یا فتح إن کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان
قل بگوای محمد در جواب ایشان که إنما العلم جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عند الله نزدیک خدایست
و غیر او بدان اطلاع ندارد وإنما أنا و جز این نیست که من نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم
اما بزمان آمدن او دانا نیستم فلما رأوه پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامتست زلفة نزدیک بخود سیئت بد کرده و
زشت شود وجوه الذین کفروا روهای آنانکه کافر شدند یعنی غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا کرده وقیل و گفته شود یعنی خزنه
دوزخ ایشانرا گویند هذا الذی کنتم این آنست که بودید که شما که پیوسته به تدعون بدان تمنا میکردید و در طلب آن استعجال مینمودید
امام زاهد فرموده که همواره کافران تمنای مرگ حضرت پیغامبر ص میکردند و آرزوی هلاک وی می بردند نعوذ بالله حق سبحانه
حبیب خود را فرمود قل أرأیتم بگو خبر کنید مرا إن أهلکنی الله اگر هلاک کرداند خدای مرا ومن معی و آنانکه با منند از مؤمنان أو رحمنا یا
ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن پس کیست آنکه او یجیر الکافرین زنهار دهد کافرانرا من عذاب ألیم از عذاب دردناک
یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید
خدای بزرگ بخشش آمنا به گرویده ایم بوی وعلیه و بر وی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته فستعلمون
پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آنکه فی ضلال مبین در گمراهی هویدا
قل أرأیتم بگو خبر دهید مرا إن أصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانچه
هر کس بر بیند در آنرا دریابد که بعد از تاویلات این آیه باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی شنید
که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بمعین و مدد کاری آن معین
آب را باز می آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک چشمهٔ آن چشم تو غایب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی
المعنوی شعر فلسفی منطقی مستهان ۰ میگذشت از سوی مکتب آن زمان ۰ چونکه بشنید آیه او از ناپسند ۰ گفت آریم آب ما
هر بلند ۰ ما بزخم بیل و تیزی تبر ۰ آب را آریم از پستی زبر ۰ شب بخفت و دید او یک شیر مرد ۰ زد طبانچه هر دو چشمش
کور کرد ۰ گفت زین دو چشمهٔ چشم ای شقی ۰ با تبر نوری بر آر ار صادقی ۰ روز برجست و دو چشمش کور دید ۰ نور
فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم مکیة وهی خمسون واثنتان بسم الله الرحمن الرحیم

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آنست که غایت ملک این امت از شماران توان دانست اما هر کس
بدان نرسد و یهود بعضی از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح
اسمای الهی دانسته چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید آخرست از حروف الرحمن و گفته اند
اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسمت بنصرت حق سبحانه مؤمنانرا و اشهر آنست که نون نام ماهیست و مراد

نیست پس انتظار مرگ دیگران چه فایده دهد قل بگو ایمان بدو سبب نجاتست هو الرحمن او رحمن است

دست و دلو بدان نرسد فمن پس کیست آنکه یأتیکم بیارد برای شما بماء معین آبی جاری یا ظاهر چنانچه م

بیان جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد خود از ابی هریره نقل کرده که وی گفت که شنودم از حضرت رسول صلعم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن بنوشت آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرموده بدوات والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول او ما بین السماء والارض است و گویند مراد قلمی است که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وما یسطرون و دیگر سوگند یاد فرموده بآنچه می نویسند حفظه از کلام وحی یا آنچه ایشان را فرماید در تبیان از ابن هیثم نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان وما یسطرون آنچه حفظه بر بندم [?] می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورده و جواب قسم اینست که ما انت نیستی تو ای محمد بنعمة ربک بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون دیوانه جواب ولید مغیره است که حضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است بقلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد می کند بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و آنچه قلم کریم او از دوات قلم نوشته یعنی حروف عالیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش این که تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده نشد اسرار ازل و ابد وان لک و بدرستی که مر ترا لاجرا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غیر ممنون منت نا نهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از وی منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وانک و بدرستی که تو لعلی خلق عظیم بر دین بزرگی که اسلامست یا بر خلق بزرگی که بحوی [?] آن کسی را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد آداب قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود از عایشه سوال کردند از خلق حضرت رسول صلعم و چگونگی آن آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب شعر بود هم بحر مکرمت هم کان ۞ گوهرش کان خلقه القرآن ۞ وصف خلقی کسی که قرآنست ۞ خلق را مدح او چه امکانست ۞ محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق حضرت محمد صلعم نبوده چه او مشیت خود را دست باز نداشت و خود را بکلی بحق واگذاشت امام قشیری گفته نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند آنحضرت را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبوده و شمه از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفا فی خلق المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ویبصرون و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بدیشان معلوم گردد که بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا یا دو گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که دین است و چنان که فی الحقیقه دیوانه بود وهو اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر مکذبان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آباء خود دعوت می نمایند ودوا لو تدهن دوست می دارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فیدهنون با ایشان نیز چرب نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند ولا تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر بسیار سوگند خواره را بدروغ که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ

بسیار خورده بود مهین سست رای یا خوار و بی مقدار هماز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشاء رونده بنمیم بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مناع للخیر باز دارنده مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده از حد گذرنده اثیم بسیار گناه یا زناکار عتل سخت روی درشت خوی بعد ذلک پس از این عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهدی مذکورست که چون حضرت رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند نهر غیسی [?] که رسید در خود باز یافت مکر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد صلعم دروغ نگوید چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از او اقرار کشید که پدر تو در قصه زنان جرأتی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بخود گرفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق قول نبی شده خصومت ولید است و ستیزه او با حضرت رسالت صلعم و در این باب گفته اند شعر جرم و گناه مدعی از فعل مادرست ۞ کو را خطائی مادر او خاکسار کرد ۞ ان کان آیا برای آنکه هست و حفص بیک همزه خوانند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او هست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران چنین کس را فرمان می برید اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر وی آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید این افسانهای پیشینیانست سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم یا عیب او را آشکارا کنیم که نتوانند پوشانید در انوار آمده که او را زخمی رسید و منجر بچیزهای بد شد و از و نتنی عظیم می آمد و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا همچنانکه آزموده بودیم اصحاب الجنة اهل باغ ضروان را آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی بود صالح و او را باغی بود در وقت میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بایشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند این مال اندکست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان خبر نباشند برویم و میوه ببریم و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهانی فقرا لیصرمنها ببرند میوه های آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس چنین سوگند خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فطاف علیها پس بیامد در آن باغ طائف بلائی طواف کننده من ربک از پروردگار تو وهم نائمون و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن بریده و چیده باشند بروجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند ۞ فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در صباح یعنی بوقت صبح بخواندند یکدیگر را گفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید علی حرثکم بسوی کشت خود یعنی آنچه شما کشته اید ان کنتم اگر هستید صارمین برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرما بنان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب باغ وهم یتخافتون و ایشان سخن نرم و آهسته می گفتند

تا کسی نشود و این مضمون سخن أن لا یدخلنها الیوم انکه نباید که در نیاید امروز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نکیرد
و از حصه ما کم نکردد وغدوا و بامداد برفتند بر قصد و منع مساکین علی حرد قادرین توانایان باعتقاد بریدن و چیدن میوه فلما رأوها پس آن هنکام
که دیدند باغ را بخلاف آنچه کذشته بودند قالوا کفتند با یکدیکر انا لضالون بدرستی که ما کم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دی روز
پر میوه بود این باغ از میوه تهیست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانهای در و دیوار که آن باغ ایشانست کفتند راه را
کم نکرده ایم بل نحن بلکه ما محرومون بی بهره کانیم از میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم کفت فاضلتر ایشان
از روی عقل یا بزرکتر بسن یا صایب ترای الم اقل لکم آیا نکفتم مر شما را دی روز لولا تسبحون چرا یاد نمی کنید خدا را بپاکی و
نمیکویید انشاء الله قالوا کفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا بدرستی که بودیم ما
ظالمین ستمکاران بر خود بمنع درویشان فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیکر یتلاومون ملامت
میکردند این آنرا میکفت تو چنین اندیشیدی و آن عذری آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه بکناه خود اعتراف نمودند و از
روی نیاز قالوا کفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که هستیم ما طاغین از حد برندکان در کنه کاری که استثنا نکردیم
و درویشانرا محروم ساختیم عسی ربنا شاید پروردکار ما یعنی از کرم او امید داریم أن یبدلنا انکه بدل دهد ما را خیرا منها بهتر از آن باغ
انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردکار خود راغبون رغبت کنندکانیم بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشود و باغی
بر انکور حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود دمیاطی آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انکوری دیدیم برابر مردی
سیاه بر پا ایستاده محققان کفته اند هر که ببلایی مبتلا کردد و مال و منال او در معرض تلف شود او تامل نماید و داند که باستحقاق او در
نازل شده پس بکناه اعتراف نموده بحضرت عزت عز شانه بازکشت کند بهتر از آنچه از وی باز ستده بدو دهد چنانچه بوستان حیوان
بعوض باغ ضروان و بیر و روی قدس سره ازین معنی خبر میدهد که شعر اوّلم خم شکست و سرکه بریخت ۞ من نکفتم که این زیانم
کرد ۞ صد خم شهد صافی از پی آن ۞ عوضم داد و شادمانم کرد کذلک هم چنین است العذاب عذاب کردن فدای در دنیی
ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرکترست ازین چه این عذاب زوال یابد و آن ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون
اکر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکارانراست عند ربهم نزدیک
آفریدکار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانهای پر نعمت کافران کفتند نزدیک آفریدکار ایمشان که این جنت
و نعمت که مسلمانان می کویند موجود نیست و اکر فرضا باشد ما را بیشتر خواهند داد و چنانچه در دنیی از مسلمانان خوشحالتریم در عقبی
نیز بهمان منوال خواهد بود حق سبحانه رد سخن ایشان میفرماید افنجعل المسلمین آیا خواهیم کردانید مسلمانانرا کالمجرمین مانند مشرکان
در حصول نجات و وصول بدرجات ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چکونه حکم می کنید بسویت تا تفضیل اهل شرک بر اهل
توحید این التفات از روی تعجب و استبعادست ام لکم یا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما فیه در آن کتاب
تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند ان لکم بدرستی که شما راست فیه در آن کتاب لما تخیرون

علی حرد

آنچه خواهید که بر کزینید و از و برید ام لکم ایمان یا شما راست عهدها و پیمانها موکد بسوکند علینا بر ما که خداوندانیم بالغة رسنده
بنهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان لکم انکه مر شما راست در آن عهد لما تحکمون آنچه حکم می کنید برای
خود خیر و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد مشرکانرا که ایهم کدام از شما بذلک بدین حکم زعیم پاینده است که در آخرت از عهده
بیرون آید ام لهم یا ایشانرا شرکاء انبازانند درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک حق میسازند فلیأتوا بشرکائهم
پس کو بیایند بشریکان خود یعنی ایشانرا بیاریند با خود ان کانوا صادقین اکر هستند راست کویان و در انکه جنات نعیم بدیشان
خواهد رسید یوم یکشف بیاید روزی را که برداشته شود پرده عن ساق از کار بهول و امر صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده
و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه ویدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدایرا جل جلاله در تبیان
از ابو موسی اشعری نقل کرده که حضرت پیغامبر صلعم فرموده که حق سبحانه در آن روز نوری عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم
از ابی سعید خدری روایت کرده که حضرت پیغامبر صلعم فرموده که کشف کند پروردکار ما از ساق عرش خود و سجده کنند او را هر
مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیی سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره کردد
و نتواند و در خبرست که پشت کافر و منافق چون سروین کاو یک مهره شود فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم
فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو کیرد ایشانرا ذلة خواری
و نکونساری وقد کانوا و بدرستی که بودند در دنیی که یدعون خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن مر خدایرا وهم سالمون و ایشان
تن درست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارد شعر مده فرصت از دست اکر بایدت
که کوی سعادت ز میدان بری ۞ که فرصت عزیزست چون فوت شد ۞ بسی دست حسرت بدندان بری فذرنی پس بکذار مرا
ومن یکذب و آنرا که تکذیب می کند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر و درین آیة تسلیه حضرت رسولست
و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود بود که بکیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب بر ایشان نزدیک کردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون
از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطای کنند ایشانرا عطای دهیم و ایشان آنرا تفضیل پندارند واملی لهم و مهلت دهیم
ایشانرا در دنیی تا غره شوند انکار بکیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکم است بهر چیزی دفع نشود و کرفتن من سخت
است کسی را طاقت آن نباشد ام تسئلهم آیا طلبی ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم پس ایشان من مغرم از تاوان
زدکی یعنی از غرامت آن اجر مثقلون کران بارانند و بدان سبب دعوت تو میکروه انند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ
که مغیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آنجا حکم می کنند در سویت مؤمن و کافر فاصبر پس شکیبا باش
لحکم ربک مر حکم آفریدکار خود را بتبلیغ وی و تحمل آزار کفار ولا تکن و مباش در دلتنکی و شتاب زدکی کصاحب الحوت مانند صاحب
ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان قوم برفت تا در شکم ماهی محبوس کشت اذ نادی یاد کن وقتی که بخواند
پروردکار خود را در شکم ماهی و کفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم و او بر آمده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه

اگر نه آنست که دریافت اورا نعمة من ربه نعمتی از پروردگارا و بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحرای خالی از گیاه
وهو مذموم و او ملامت کرده شده بود فاجتبیه پس برگزیدا ورا ربه آفریدگارا و بنبوت و رسالت و القای وحی بوی فجعله
پس کرد اینرا و را من الصالحین از شایستگان یعنی گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق
سبحانه فرموده که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود شعر کارها از صبر گردد دلپسند ۰ خرم آنکه از صبر باشد
بهره مند ۰ چون در افتادی بگرداب حرج ۰ صبر کن کالصبر مفتاح الفرج ۰ آورده اند که کوتاه نظران از قبیله بنی اسد
جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را صم با آسیب عین
الکمال از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاده که وان یکاد الذین کفروا بدرستی که نزدیک
بوده که آنانکه کافر شدند لیزلقونک هر آینه بلغزانند و هلاک کنند و بیفکنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن
هنگام که شنیدند قرآنرا که میخوانی ویقولون و میگفتند انه لمجنون بدرستی که این مرد دیوگرفته است یعنی با او جنی است که
او را تعلیم میدهد وما هو و انگه نیست این قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف آدمیان شعر
ای شرف جمله عالم بتو ۰ روشنی دیدهٔ آدم بتو ۰ امام حسن بصری فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه سورة
الحاقة مکیة وهی خمسون و آیتان بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة
حالتی که حقست وقوع آن یا ساعتی سزاوارست ترسیدن از آن ما الحاقة چه حالتیست وچه ساعتی وما ادریک وچه
چیز دانا کرد اندترا ما الحاقة که چه چیزست ساعتی که درو واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامتست وحاقه یکی از اسمای
اوست کذبت تکذیب کردند ثمود وعاد قبیله ثمود وعاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمانست فاما
ثمود اما قبیله ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف
واصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل عم واما عاد واما قبیله عاد
فاهلکوا پس هلاک گشتند بریح صرصر بباد سخت سرد عاتیة از حد درگذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان و در خبر است
که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح وهود عم که آب و باد طغیان کردند و خزنه را
تمکین ننمودند و در تفاسیر هست که ملایکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای سخرها مسخر کرد آن باد را علیهم بر قوم عاد سبع
لیال هفت شب وثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما روزها و شبهای متوالی
یا شوم بر عادیان فتری القوم پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها در آن اوقات صرعی مرگان افتاده کانهم
گوییا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل بیخهای درخت خرما اند خاویة بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فهل تری
لهم پس هیچ می بینی مر ایشانرا من باقیة کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و دیار از ایشان نماند شعر مقربان که بودند در زمانه
بسی ۰ شهان تخت نشین خسروان شاه نشان ۰ بجو صفات قضا از مهب قهر وزید ۰ شدند خاک و ازان نیز نیست نشان

وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آمد بدانها که پیش از وی بودند والمؤتفکات و اهل دیههای مؤتفکه بالخاطئة بگناه یعنی شرک
فعصوا پس عاصی شدند رسول ربهم فرستادهٔ پروردگار خود را فاخذهم پس بگرفت خدای ایشانرا اخذة رابیة گرفتنی سخت و
زیاده بر عذاب امم دیگر انا بدرستی که ما لما طغی الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حملناکم
برداشتیم پدران شمارا فی الجاریة در کشتی روندهٔ بر آب یعنی سفینهٔ نوح عم لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی
و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وتعیها و نگاه دارد این پندرا اذن واعیة گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود و در حدیث
آمده که حضرت پیغامبر صلعم مر حضرت علی را عم گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی گفت بعد ازان
هیچ چیز فراموش نکردم شعر گرچه واعظ را بود صد داعیه ۰ پند را اذن بباید واعیه ۰ گر نبودی گوشهای غیب گیر
وحی ناوردی ز گردون یک بشیر فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور نفخة واحدة یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است و
حملت الارض و برداشته شود زمین والجبال و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فدکتا
پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دکة واحدة یک شکستن و مانند هبا گردند فیومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود
واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی پس آسمان یومئذ در آن روز واهیة
سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری والملک و فرشتگان علی ارجائها بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد
و فرود آید ویحمل و بردارند عرش ربک عرش پروردگار ترا فوقهم بر زبر ملایکه که بر ارجای آسمان اند یومئذ ثمانیة آن روز هشت
ملایکه و امروز حاملان عرش چهارند و معالم آورده که در آن روز حملهٔ عرش عظیم هشت باشند که هر یکی از سمهای ایشان تا زانو مسافت بصوت
آن مقدار بود که از آسمان تا آسمانی و گفته اند هشت صنف از ملایکه بردارند که ایشانرا نداند مگر خدای یومئذ تعرضون در آن روز
عرض کرده شوید بر خدای لا تخفی پنهان نماند بر خدای منکم از کردار و گفتار شما خافیة پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما
مطلع است پس عرض حساب نه برای اطلاع است بران بلکه برای عدالت و افشای احوال خلایق فاما من اوتی پس آنانکه داده شود
کتابه نوشتهٔ عمل او بیمینه بدست راست او فیقول پس گوید از روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید کتابیه کتاب مرا که در
اینجا عملی نیست که از اظهار آن شرم دارم و در تبیان آورده که این کتاب دیگرست بغیر کتاب اعمال که نوشته در و بشارت جنت
است و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نبیند و نخواند بس صاحب آن کتاب میگوید انی ظننت بدرستی که من
بیقین دانستم انی ملاق که من بیننده ام حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهد بود آنرا آماده شدم فهو پس آنکس
فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورات و مقرون بجهت حشمت فی جنة عالیة در بهشت بلند قطوفها میوهٔ آن
دانیة نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشانرا گوید کلوا بخورید از میوها واشربوا و بیاشامید از
شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه عمل میکردید فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا
بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم واما من اوتی واما آنکس که داده شود کتابه بشماله نامهٔ او بدست چپ او و بدیهای خود پیش

بیند فَيَقُولُ پس کوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ کتاب مرا و من ندیدمی
تا برملا فضیحت نشدمی وَلَمْ أَدْرِ کاشکی ندانستمی امروز مَا حِسَابِيَهْ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا از آن جز عذاب
وشدت يَا لَيْتَهَا کاش مرکی که بدان مرده بودم در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی مرک حکم کننده بفنای ابد که بعد از آن زنده نشدمی مَا أَغْنَى
دفع نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ آنچه بود مرا از مال و تبع هَلَكَ کم کشت از من عَنِّي سُلْطَانِيَهْ تسلط من بر مردم و فرمان
کنائی یا حجتی که در دنیا چنک در آن زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بکیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل
کشید او را یعنی دست او را بر کردن ببندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنکاه در زنجیری
از آتش ذَرْعُهَا که آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد کز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است و هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ پس در آرید
او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار کفته اکر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بیک وزن حلقه از آن
زنجیر نیست و اکر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بکدازد إِنَّهُ بدرستی که این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد
بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بحضرة خدای بزرکوار وَلَا يَحُضُّ و نمی انکیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام
دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی
إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مکر غساله دوزخیان یعنی زردابه و ریمی که از تنهای ایشان می رود لَا يَأْكُلُهُ نمی خورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ
مکر کناهکاران و سرهمه کناهان شرکست فَلَا پس نه چنان است که کافران می کویند که قرآن بافته و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوکند
میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و آنچه نمی بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است
یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد صم و نزول جبرئیل ع یا بآثار رسالت حبیب من و انوار
ولایت او و جواب قسم این که إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولیست كَرِيمٍ بزرکوار نزد حضرت پروردکار که
حضرت محمد است صم و کفته اند جبرئیل ع وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابوجهل لعین میکوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی
تصدیق می کنند مراد عدم تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة بن ابی معیط کمان می برد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی پند میکیرند یعنی متذکر نمی شوند تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است از پروردکار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اکر افترا کند محمد صم چنانچه
زعم شماست و دروغ بندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بکیریم ما مِنْهُ بِالْيَمِينِ از وی بقوت و توانائی ثُمَّ لَقَطَعْنَا
پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ از وی رک دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ کس یعنی نیستید شما عَنْهُ حَاجِزِينَ
از وی دفع کنندکان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع
می شوند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما می دانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ تکذیب کنندکانند مر قرآن را وَإِنَّهُ و بدرستی که ما می دانیم قرآن
لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت است عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناکرویدکان که روز قیامت ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن
لَحَقُّ الْيَقِينِ درستست بی کمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

بنام پروردکار بزرک خود یعنی تنزیه نما او را از صفات ناسزا و بثناهای بزرک یاد کن سورة المعارج مکية وهی
اربع و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد
الحرام ایستاده کفت خدایا اکر محمد صلی الله علیه وسلم آنچه میکوید از نزدیک تست پس تو سنکی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم
مبتلا کن آیه آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بوده نیست لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل
بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و کویند سائل ابوجهل بود که کفت فاسقط علینا کسفا و قولی هست که حضرت پیغامبر صم
درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و هر تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد آنرا مِنَ اللَّهِ از جهة
خدای چه اراده ازلیت بدان تعلق کرفته و مراد الله مدفوع نکردد پس در صفت الله میکوید ذِي الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند است
یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا ساخته یا مصاعدی که صعود کلمات طیبات مقرر بوده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا
میروند فرشتکان وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدای و موضعی که خدای فرماید فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی
که هست مِقْدَارُهُ اندازه او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اکر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا آنجا که
محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است
و بر کافر دراز خواهد بود و کفته اند در عرصه کاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند
و بیان آن مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد
و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان ایام اسماء و سنین ابدیه و
سرمدیه در مطاوی این اوراق نکنجد هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران
صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را
بَعِيدًا دور از امکان یعنی میکویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میکویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می نماید
وَنَرَاهُ قَرِيبًا و ما میدانیم قیامت را نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که کردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی کداخته یا مثل درد زیت
یعنی فلک بکدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و کردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنکین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و نپرسد
نشود هیچ خویش حَمِيمًا از کناه خویش خود یعنی هر کرا از کردار او سؤال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان
خود یعنی هر کسی خویش خود را بشناسد و باحوال او بینا کردد و داند که هر یک بعمل خود مؤاخذ اند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد
و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي اکر فدی دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که
عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاصی یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد جفت خود را که یار و هوادار او بوده
وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا
نزد خود یعنی پناه کاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه

خلاق تو را خواهد که فدا بدهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا نمی رهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ
که مجرم از و فدا دهد لظی زبانه ایست خالص نزاعة کننده است للشوی مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از پانصد
ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه می زند و کافر را بخود می کشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تدعوا میخواند آتش یعنی
میکشد یا زبانیه او را میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب می خواند من ادبر کسی را که پشت بحق کرده است
وتولی و روی بگردانید از فرمان الهی وجمع و گرد کرده است مال دنیی را فاوعی پس در باردان کرده است و نگاه داشته و حق
خدای ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعا حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی
و در لباب آورده از مقاتل نقل می کند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی می کند یعنی همه گیاه را
آن را میخورد و آب هفت دریا می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق
سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه می کند اذا مسه الشر چون برسد او را چیزی مانند فقر و مرض
جزوعا جزع کننده است و فریاد زننده واذا مسه الخیر و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعا منع کننده نفس خود را
از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر نمازگذارندگان الذین هم
آنانکه ایشان علی صلوتهم بر نماز خود دائمون پیوستگانند یعنی بهیچ شغلی از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن
اند و بچپ و راست التفات نمی نمایند والذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته شده مثل زکوة
مقرره و صدقات موظفه للسائل برای درویش خواهنده والمحروم و برای محتاجی که نخواهد والذین یصدقون و آنانکه تصدیق کرده اند
بیوم الدین بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت و عبادت والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب ربهم
از عذاب پروردگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از ملاهی و مناهی ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب
پروردگار ایشان غیر مأمون مأمون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید والذین هم و آنانکه
ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت یا بر آنکه مالک شده است
ایمانهم دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم پس بدرستی که ایشان
غیر ملومین ملامت کردگان نیستند بترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزکان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی وراء ذلک
جز این که گفته شد فاولئک پس آن گروه هم العادون ایشان از حد گذرندگانند و وطی ذکران و بهائم و بقول بعضی استمنا نیز
داخل اعتداست والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را وعهدهم و پیمانهای خود را راعون رعایت کنندگان اند
خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت داری و وفاگذاری ذره
رسوم حق بهر عهدی که می بندی وفا کن فرو مگذار قانون امانت اگر می باید از آتش امانت فرو مگذاشتی
گذاریرا ادا کن والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم بگواهی خود قائمون ایستادگان یا اقامت شهادة می کنند در آنچه می استدانند

حقوق عباد الله و حفص شهادات میخواند بجمع جهت تنوع اقسام آن والذین هم و آنانکه ایشان علی صلوتهم بر نماز خویش یحافظون
محافظت می کنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام می نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این
عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند
فی جنات در بوستانها اند روز قیامت مکرمون گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیه مشرکان گرداگرد
حضرة رسول صلی الله علیه و آله و سلم حلقه زدند و استهزا کردند و گفتند اگر اصحاب محمد صلعم طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع داریم
پیش از ایشان آیه آمد که فمال الذین کفروا پس چیست وجه بوده است مر آنانرا که نگرویده اند و ازین صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند
قبلک بسوی تو مهطعین شتابندگانند عن الیمین از جانب راست وعن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه حلقه زدگان ایطمع
آیا طمع دارد کل امرئ هر مردی منهم از ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود با مؤمنان جنة نعیم در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکان را
داعیه آنست که بی نقد ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخول دهند کلا نه اینچنین است و کافر را در بهشت راه نیست
انا خلقناهم بدرستی که آفریده ایم ایشان را مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن را هیچ نوع مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث
کدورات صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود او استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم
سوگند میخورم برب المشارق بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع می کند والمغارب و بخداوند مغربها
که آفتاب راهست و هر روز بنقطه دیگر غروب می کند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یکی از ایشان را محل شروق و غروب
از دایره نقطه دیگرست و بهر تقدیر قسم یاد می کند انا لقادرون بدرستی که ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک
سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی
نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتوانند ساخت در اظهار آن فذرهم پس دست بدار از ایشان یخوضوا تا شروع کنند در
باطلها ویلعبوا و ببازی مشغول شوند در دنیی حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده
داده شده اند بدان که بدرستیست یا قیامت حکم این آیه بآیه قتال در تم نسخ یافته یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث
از گورها سراعا شتابندگان باجابت اسرافیل کانهم گویا ایشان الی نصب بسوی علم برپای کرده یوفضون میشتابند چنانچه سپاه برای
که علم خود قایم بینند بجانب وی شتاب کنان روند خاشعة فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در
پیش افکنده ترهقهم بپوشید ایشان را یعنی فرو گیرد ذلة خواری و نگونساری ذلک اینست الیوم الذی آن روزی که در دنیا کانوا یوعدون
بودند که بدیشان وعده کرده می شدند

سورة نوح مکیة و هی ... آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را الی قومه بسوی گروه او از آل قابیل ان انذر بآنکه بیم کند قومک گروه خود را و بترساند
من قبل ان یأتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا آخرت قال گفت نوح یا قوم ای گروه من
انی لکم نذیر بدرستی که مر شما را بیم کننده ام مبین آشکارا بیم کردن من میرسانم بشما ان اعبدوا الله که بپرستید خدا را بیگانگی واتقوه و

ترسید از عقوبت او یا به پرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا هرچه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای مر شما را
مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات
یعنی زنده دارد شما را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای تعیین فرموده
إِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود شعر
روزی که اجل درآید از پیش و پست ◦ شک نیست که مهلت ندهد یک نفست ◦ یاری نرسد در آن دم از هیچ کست ◦ بر باد شود
جمله هوا و هوست لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعْلَمُونَ بدانید چیزی را پس بدانید این را که در اجل تاخیر و اهمال نیست
القصه نوح ع بفرمان حضرت الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذا او
بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح ع به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که من خوانده ام
قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي
خواندن و دعا کردن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه بخواندم
ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا درآوردند أَصَابِعَهُمْ انگشتهای خود را
فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و منافذ مسامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر درکشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را
تا مرا نبینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردنی بزرگ
ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي
پس تحقیق که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی به آشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز
نیز گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات سر و علانیه ایشا
بحق خواندم و چون تمادی تو باران را از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن نکردند فَقُلْتُ
اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده
توبه کاران و چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ
بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد مر شما را بوستانهای مشتمل بر میوه جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد
و جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا
تعظیم و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید وَقَدْ
خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر
و این دلیلست بقدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را
طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان

دنیاست و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا
چراغ اهل زمین تا چنانچه ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول را هم بجهت
آن چراغ گفت که نور تاریکی کفر و نفاق را از عرصه روی زمین زائل گردانید شعر چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله
که شمع ملتست از احکام او رخشان ◦ درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش ◦ بجا کس با خلاصی بودی از تاریکی طغیان
وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را مِنَ الْأَرْضِ از زمین نَبَاتًا رستنی و چون پدر ما را از خاک
آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر درآورد وَيُخْرِجُكُمْ
و بیرون آورد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای جزا حساب وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را
بِسَاطًا مانند فرش گسترده که آرام در و رفتن بر و شاید لِتَسْلُكُوا تا می روید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا براههای گشاده
بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح ع متامل شدند و خواص و رؤسای آنان ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند
بتر و جفاکار تر شدند و در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح ع بعد از مشاهده این حال که رَبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی
که ایشان یعنی عامه امت من عَصَوْنِي عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ
مال او و فرزندان او إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و
فرزند وَمَكَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که سفله و ادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و برایذای من تحریص کردند وَقَالُوا
لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست بازمدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته
وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بصورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را و آن بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ و نه یعوق و آن بصورت اسبی بوده
وَنَسْرًا و نه نسر و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح بودند و مردم بدیشان
اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان به
پرستش آن مشغول گشتند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را به پرستش ایشان فرمود و ود قبیله کلب
داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را بنی مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در
میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و ال ذو الکلاع القصه نوح ع با حق سبحانه مناجات کرد که اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست
ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان كَثِيرًا بسیاری از ضعفه و ادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
و میفزای مر ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم أُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا
پس درآورده شدند بدوزخ یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای گرفته بودند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای أَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد
آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح ع مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ

مکذار بر روی زمین من الکافرین از ناکرویدکان دیارا دورکننده یعنی کسی که آید و برود مراد اهلاک عام است یعنی هیچ کافر از این
مکذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندکان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند ولا یلدوا
و نزایند الا فاجرا مگر بجور کننده کفارا ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و غادر باشند رب اغفرلی ای پروردکار من بیامرز مرا
ولوالدی و مر مادر و پدر مرا و والد نوح لمک بن متوشلخ بود و مادرش باشهر اقوال سمخا بنت انوش و هر دو مؤمن بوده اند لاجرم
درخواست نمود که ایشان را بیامرز ولمن دخل و هر کسی را که در آید بیتی بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن
بود وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان و زنان کرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رض
منقولست که همچنانچه دعای نوح عم در باره کافران مستجاب شده در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که ولا
تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را الا تبارا مگر هلاک ببختی سورة الجن مکیة وهی ثمانی وعشرون بسم الله الرحمن الرحیم
قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آورده اند و اوردی
گوید که آن حضرت سوره اقرا می خواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده
که از شیطان بوده اند و ایشان اعظم واکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه که ایمان آورده بودند بمیان
قوم رفته انواع سخنان گفتند حق سبحانه درین سوره از آن خبر داده که قل بگوای محمد اوحی الی که وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه شنیدند
قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که از ده کمتر و سه بیشتر بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم که ای قوم انا سمعنا
بدرستی که ما شنودیم قرآنا عجبا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که بکلام بشر نماند و کسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد یهدی راه می
نماید الی الرشد براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا پس گرویدیم به بآن ولن نشرک و هرگز شریک ننماییم و انباز نگیریم بربنا به
پروردکار ما احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه بیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی و بدرستی که بزرگست جد ربنا ملک و بزرگوار
ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفته صاحبة زنی چنانچه بنی مدلج گویند ولا ولدا و نه فرزندی چنانچه
یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستی که هست که میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای تعالی
شططا سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند آدمیان والجن و جنیان
علی الله کذبا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما می گفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی بر خدای دروغ می بسته
وانه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردان از جنیان
و آن چنان بود که چون کسی بیابان هولناک رسیدی گفتی که پناه می برم بسید این وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد آن بودی
که بدان استعاذه از شر ایشان سالم بمانندی و اهل مکه در مواطن حایل گفتندی که اعوذ بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی
فزادوهم پس بیفزودند آدمیان و جنیان را بسبب این استعاذه رهقا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان
با ما پناه میجویند وانهم و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما گمان برده اید ای جن

ان لن یبعث الله آنکه بر انگیزد خدای احدا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وانا لمسنا السماء و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را
و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرسا شدیدا از پاسبانان
توانائی محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وشهبا و از ستارکان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین
گشته وانا کنا نقعد و بدرستی که ما بودیم که می نوشیتیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار
آسمانی یعنی قبل از بعثت حضرت پیغامبر صم بر آسمان می رفتیم مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که
از جن طلب شنیدن می کند اکنون یجد می یابد له برای خود شهابا ستاره روشن آتش بار رصدا نگاه دارنده و مترصد ایستاده
یعنی برای سوختن وی وانا لا ندری و بدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز
داشت ما ازان بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم آفریدکار ایشان
رشدا خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما شایستکان هستند بعضی مؤمنان نیکوکار سابق و دیگر ومنا
دون ذلک و از ما فروتر هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قددا هستیم ما خداوندان طریقها و مذهبهای مختلفه و متفرقه در معالم
از شیخ حسن بصری نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان در
میان جن نیز هستند وانا ظننا و بدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز نمی توانیم ساخت خدای را هرجا باشیم فی الارض
در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را در آن عاجز نمی توانیم ساخت بواسطه سکون و آرام و ثبات در مقام خود برای مقاومت
ولن نعجزه و عاجز نمی سازیم وی را هربا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وانا و بدرستی که ما لما سمعنا الهدی
آن هنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمنا به گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغامبر صم
و مقررست که هیچ پیغامبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که انس و جن را دعوت او فرا
رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خواص و عام کشیده شعر داخل اند در دعوت او جن و انس ✿ تا قیامت امتش هر
نوع و جنس ✿ اوست سلطان و طفیل او همه ✿ اوست شاهنشاه و خیل او همه فمن یؤمن پس هر که بگرود بربه بآفریدکار
خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای او ولا رهقا و نه از رسیدن عیب با و وانا منا المسلمون
و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمان اند گرویده به پیغامبر صم و متدین بدین اسلام ومنا القاسطون و از ما بیدادکردانند بر خود که
شرک آرند و فرمان حق ننهند فمن اسلم پس هر که گردن نهاد امر خدای را همچنانچه ما کرده ایم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان
تحروا قصد کرده اند رشدا راه راست را و ازان راه بمقصد خواهند رسید واما القاسطون و اما ستمکاران فکانوا پس باشند
لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته میشود وان لو استقاموا و دیگر وحی کرده
اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آبی بسیار
بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم

یعنی از وعیدی آخرت امان دهیم واین نزد اکثر وبسیاری تفسیرست وجمعی اعم کفته اند یعنی اکر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا
بسعت معیشت سرافراز کردانیم لنفتنهم تا بیازمائیم ایشانرا فیه دران زندکانی که بلطایف شکر چکونه قیام نمایند ومن یعرض وهرکه
اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردکار خود وسپاسداری نکند یسلکه درآرد اورا خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که
روح وراحت در وی نبود وان المساجد ودیکر وحی بمن آمده که مسجدها لله مختص باوست وخواص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن
مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس وصوامع خود عزیر ومسیح را بالوهیت یاد می کنند وچنانچه مشرکان در حوالی
بیت الحرام می کویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک وکفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است
لقوله علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیکری نیکو نباشد شعر دلا بجز از یاد خدا شاد مکن
با یاد وی از دکر کسی یاد مکن وانه لما قام وبدرستی که آن هنکام که برخواست عبد الله بندهٔ خدای یعنی حضرت محمد صلعم در بطن نخله یدعوه
میخواند خدایرا ونماز میکذارد وجن قرائت می شنودند کادوا یکونون نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بروی چسبیدکان از غایت
ازدحام ودر انکه حق سبحانه پیغامبر خود را عبد الله کفته نکتها است ووجه آنها آمده که آن حضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرط عباد
وعبودیت بروجهی که آن حضرت قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لا جرم در وقت عروج آن حضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور
شد که سبحان الذی اسری بعبده وهنکام نزول قرآن از مدارج فلکی همین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده شعر
آن بندهٔ شعاری بندکی دوست • کز جمله بندکان کزین اوست • دارنده بندکیش راهی • کان راه ندیده هیچ شاهی • کفار
مکه بجمع حضرت را کفتند عجب کاری پیش کرفته ودر نیزک مهلکه شروع نموده ازین مهم برکرد وازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم وحمایت
کنیم آیة آمد که قل بکو با مشرکان بهر حال انما ادعو جزین نیست که میخوانم یعنی می پرستیم ربی پروردکار خود را ولا اشرک به وانباز نمی
کیرم بدو احدا یکی را قل انی لا املک بکو بدرستی که من مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا ونه رسانیدن خیر وصلاح را یعنی
من بنده ام وکار بنده پرستش حضرت پروردکار است قل انی بکو بدرستی که من لن یجیرنی ندهد پناه مرا وپناه نکیرد من الله از عذاب خدای
احد یکی یعنی اکر من خواسته باشد عذاب کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد ونیابم هرکز من دونه بجزوی ملتحدا پناهی که روی بدان آرم الا
بلاغا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت شما است من الله از نزد خدای ورسالاته ومی رسانم پیغامهای فرستادهٔ وی ومن یعص الله
پس هرکه نافرمانی کند خدایرا در پرستش او ورسوله وفرستادهٔ او را در امر ونهی فان له پس بدرستی که مراورا است نار جهنم آتش دوزخ
خالدین فیها جاویدان باشند در آنجا ابدا همیشه بی خلاصی از آن وامروز کافران ترا ضعیف وبی یار میدانند ودر تو عاصی میشوند حتی اذا رأوا
تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود بدانند چون عذاب موعود
ببینند که از کروه مؤمن وکافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یار واقل عددا وکیست کمتر از روی عدد ومعلوم شود که ناصر که قوی
ترست وبیشتر ویار که ضعیف تر است وکمتر کفار بعد از استماع این آیة کفتند آیا موعود کی خواهد بود آیة آمد که قل بکو آنچه وعده کرده اند
راست ودرست لیکن وقت آن برمن مخفیست ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب

ام یجعل له ربی یا مقرر فرموده است خدای مراورا امدا زمانی دور علم الغیب اوست داننده پوشیدهها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و
مطلع نکرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مکر آنرا که پسندد من رسول از فرستادهٔ خود که اورا بر بعضی از آن
اطلاع دهد تا معجزه وی باشد مادرین حضرت رسالت پناه صلعم فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میراند من بین یدیه از پیش روی آن
رسول پسندیده ومن خلفه واز عقب او رصدا نکهبانان از ملایکه که وی را پاس میدارند لیعلم تا بداند آن رسول ان قد ابلغوا که برسانیده اند
جبرئیل وملایکه که بوقت نزول با وی می باشند رسالات ربهم فرستادههای پروردکار خود را بی تبدیل وتغییر واحاط وفرا کرفته است علم خدای
وشامل شده بما لدیهم بآنچه نزدیک رسل وملایکه است واحصی وشمرده است کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا انکه قطرهای
باران وریکهای بیابان وامثال آن مراد کمال علم است واحاطه آن بجمیع معلومات یعنی معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج است
هرچه دانستنی است در دو جهان • نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل مکیة وهی عشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مبداء بعثت نماز کذاردی وبکلیمی خود را پوشیده داشتی وانچه بصحت منقولست که آن
شمل چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی ونیمی حضرت رسول صلعم پوشیدی وبوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که
یا ایها المزمل ای کلیمی در خود پیچیده وکفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی بنماز الا قلیلا
مکر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده ومیان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز مکر اند
کی نصفه نیمهٔ شب است او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی یا بثلث بیاید وازین کمتر نشاید او زد یا زیاده کن علیه بر نیمهٔ شب
یا بثلثان برسد وغایت آن باشد ورتل القرآن وتانی وشمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن
کردنی چنانچه سامع شمارهٔ آن تواند کرد واز مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف واداء حروف انا سنلقی
بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم ومنزل کردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخن کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که کران باشد حمل آن
بر مکلفان یا کران بود از جهت امر ونهی ووعد ووعید وحلال وحرام وحدود واحکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران وتعقل در آن بر منافقان
یا کران باشد ثواب آن بمیزان وکفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن وآن در حالتی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای
شنودی وم از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج واکرفتن حروف وکلمات از طریق معتاد خارج می بود وازین جهت در آن حال ثقلی تمام بیدا
علیه السلام میرسید چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی می دیدیم که وحی بران حضرت فرود می آمد واز جبین مبینش
عرق می چکید ودر حین نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اکر بر شتر سوار بودی دستهای شتر خم کشتی واکر تکیه بر ران یکی از
یاران داشتی خوف شکستن آن بودی ودرین محل رویش بر افروختی بسان کل که بعضی جز برافروزد ودر بحر الحقایق آورده که
قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته ونسبت با جمع کتب منزلهٔ سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و
مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس مشتمل قرآن اشارت بجمعیت وی صورتین اجمالی وتفصیلی را چه جامع امرین اثقل واشرف
واکمل واعظم خواهد بود وکشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید شعر حمل چنین بار بمقدار تست • کار کسی نیست که

این کار رقت ▪ کس نتواند زدن اینجا نفس ۶ قوت این کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعات شب یا عبادتی که
ناشی شود بشب یا قیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت رنج کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا
بیشتر است از روی موافقت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه
محراب عبادت تواند شد شعر خاموش شد عالم بشب تا چیست باشی در طلب ۶ زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتخانه شد
وَأَقْوَمُ و راست تر است قِيلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در و بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید
زبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئه لیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا و صبح و بقول عایشه ناشیه آن بود که از
خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد و شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت
ایشان پس در شبها توجه باداء تهجد اولی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسماء حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ
و ببر از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بهمگی روی
بدو آر شعر دل در و بند و ز غیرش بگسل ۶ هر چه جز اوست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن پروردگار
خود را که خداوند مشرق و مغربست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کار ساز
و مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه می گویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا
جَمِيلًا بریدنی نکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ است وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا
با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی زمانی
که مکافات دهیم ایشان را در تکذیب امام زاهد آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبود مگر اندک فرصتی
إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتشی تیز که
افروخته که بسوزد وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با غصت در گلو گرفتن یعنی حلق گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک
غیر ازینها که کنه آنرا نشناسد مگر خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صم بیهوش بیفتاد و این وعدها باشد
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ
مَهِيلًا پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای
اهل مکه رَسُولًا پیغامبری یعنی محمد صم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع
از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی عم فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون
در آن پیغامبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی با آبش غرق کردیم و از راه آبش بردیم
تهدید کفار مکه قریش درین آیت مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید در کفر
خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کرد اند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان را سپید سازد و مراد کثرت

هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر سازد و می شاید که مبالغه در درازی آن روز باشد السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ آسمان شکافته
شده باشد بِهِ بسختی و هیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای در حدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُولًا بودنی
إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا
راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم الليل الا قليلا حضرت رسول صم و صحابه رض شبها بر خاستندی و چون مقادیر
نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بودی از خوف آنکه محافظت قدری واجبه عینی نباشد تا روز نماز گذاردندی تا بحدی که قدم مبارک آنحضرت
ورم کرد و مخالفت بوجه ها یونش غالب شد و منکران ندای اما هدی فقد شقی فجه در افکندند حق سبحانه بعد از یک سال آن بار گران
از مؤمنان برداشته آیت فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ انکه تو برخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ
کمتر مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از چهار دانگ شب وَنِصْفَهُ و نماز میگذاری نیمه شب وَثُلُثَهُ و سه یکی از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند بدین منوال مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ
از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه می کند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او
محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ انکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت فَتَابَ
عَلَيْكُمْ پس بازگشت بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ
الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای که باشد مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ می طلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل و کرم خدای یعنی تجارت می نمایند و طلب
کسب حلال می کنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگر کارزار می کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهد از رنج
سهر در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بر
سبیل فریضه است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد
اختلاف کرده اند قرآن سه آیتست یا صد یا دویست یا ختمه در ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر هست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
ویرا فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زیاده تر می توانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا
قوت زیادت هست فرمود بخوان در هفت روز و برین زیادت مکن و صاحب معالم باسناد خود از انس نقل میکند که حضرت رسول صم
فرمود که هر که در روزی یا در شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست
آیه بخواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال کند بنویسند برای وی قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ صلوة مفروضه
و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو اشارتست بانفاق
مستحب در طریق خیر و یافتن جزاء و بسیار باز ای آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ
یابید آنرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او بهتر است وَأَعْظَمَ و بزرگتر است أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده
و هفتصد و از آن نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است بندگان را

بسم الله الرحمن الرحیم
رحیم مهربان بر ایشان سورة المدثر مکیه وهی ست وخمسون آیه
جابر بن عبد الله نقل میکند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که در زمان فترة وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم
بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت وهیبت وعظمت هیکل
او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند ومن در اندیشهٔ آن حال بودم که حضرت ذو
الجلال وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد یا دثور نبوت یعنی ای لباس رسالت در بر فکنده قم بخیز از
خوابگاه خویش تا قیام نمایی باداء مراسم نبوة فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وربک فکبر و پروردگار خود
را بتعظیم یاد کن وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادت
ایشان وحضرة مرتضی علی ع فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی وانقی وابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید ونباید و
در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی قدس سره نقل میکند که حضرة رسالت صم در خواب دیدم که مرا گفت طهر ثیابک
من الدنس تحظ بمدد الله تعالی فی کل نفس یعنی پاکیزه کردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد وتایید خدای در هر نفسی
گفتم یا رسول الله ثیاب من کدامست فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت وخلعت معرفة وخلعت توحید و
ایمان وخلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی وهر که خدای را شناسد در نظر وی خورد نماید هر چیزی
وهر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را وهر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی وهر که باسلام متصف بود در
خدای عاصی نشود واگر نشود بالله عاصی شود اعتذار کند وچون اعتذار کند قبول افتد بفضل الله تعالی این شیخ گفت از اینجا دانستم
معنی قول خدای را که وثیابک فطهر شعر در تو پوشید لطف سبحانی • خلعتی از صفات یزدانی • دار شو از لوث خشم
شهوت دور • تا بیابی گرامی مستور • والرجز فاهجر واز جمیع گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا
تمنن تستکثر وعطا مده تا بیشتر ستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آن را بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء
رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان ولربک فاصبر واز برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضا برای
خدای صابر باش فاذا نقر پس چون دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه فذلک پس آن دمیدن یومئذ در آن روز
یوم عسیر نشانه روز دشوار است علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگرچه هول وهیبت وشدة
در آن روز عام بود اما حق سبحانه بفضل وکرم دشواری را از مومنان بردارد وبا کافران بماند ودر حساب با ایشان مناقشه
کنند وروی ایشان سیاه کرده ونامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرة پیغامبر صم
فواتح سورهٔ حم مومن شنید بمیان قوم باز آمد وگفت بخدای که حالا از محمد صم کلامی شنیدم که سخن انس وجن نیست او را
حلاوتی وعذوبتی هست که سخن را بنا شده بروی طراوتی وتازگیها است که هیچ حدیث را نبود اعلی نهال با اقبال مثمر ثمرات سعادت
کلید واسفل این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل حکم علیه سمت استحکام تمام پذیرفته واین کلام غالب آید ومغلوب نگردد واز بلندی بپستی

تکرار اید قریش از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را
سحر گفت حضرة پیغامبر صم بغایت ملول گشت وحق سبحانه آیه فرستاد ذرنی بگذار مرا ومن خلقت وانکه آفریدم او را وحیدا تنها بی مال وولد وانصار
واعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانهٔ ایشان وجعلت له وداده ام مر او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند
که زر نقد او هزار هزار دینار بود ومیان مکه وطایف شتر واسب وگوسفند بسیار داشت وبساتین وامتعه وعبید واماء او در شمار نمی آمد
وبنین شهودا وداده ام او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی وپیوسته با پدر در محافل حاضر
شدندی آورده اند که او را ده پسر بود واز جمله خالد وعماره وهشام ایمان آوردند ومهدت وبگستردم له برای او بساط جاه وریاست تمهیدا
گستردنی تا بیگانهٔ قریش نام یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید انکه زیاده کنم عطیات خود را
در بارهٔ وی کلا نکنم چنین ونعم خود را بر وی افزون نکنم انه کان بدرستی که او هست لایاتنا مر آیتهای کلام ما را عنیدا منکر ودر آن ستیزه
کنند وبسحر نسبت دهند ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیة مال وجاهش وی بنقصان نهاد وفرزندانش از وی برگشتند وبعضی
واو محتاج ورسوا هلاک شد سارهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود وآن کوهیست از آتش وهفتاد سال بر بالای آن رسد وفی
الحال که بذروهٔ آن رسد باز بزیر افتد ودر تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود بر صعود وآن صخره ایست در دوزخ بر بالای آن نتوان رفت
پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش می کشند واز عقب گرزهای آتشین می زنند تا بر آنجا میرود واین وعید عظیم برای ولید چرا است
انه فکر بدرستی که او تفکر کرد که طعنه زند بر قرآن نعوذ بالله وقدر واندازه با خود راست کرد که چگونه قبل از این سمت ذکر یافت که تعریف
قرآن کرد وچون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را صم مجنون می گویید ویقین میدانید که عاقل وکامل است ودیوانه بود وشیئیت وخیال
می بندید که او کاهن است وامارات کهانت از وظاهر نمیشود وگمان می برید که کذابست نعوذ بالله وهرگز بکذب متهم نبوده ومی بندارید که شاعر است
وسخن او بشعر نمی ماند وگفته اند تو فکر کن که او را چه توان گفت وسخن او را بچه نسبت توان کرد با خود خیال بست فقتل پس لعنت کرده باد
کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چگونه اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثم عبس پس روی
ترش کرد که موجب طعنی نیافت یا در حضرة پیغامبر صم نگریست وروی ترش کرد وبسر وپیشانی درهم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثم ادبر
پس روی بگردانید از حق یا از پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم واستکبر وگردن کشی کرد از متابعت فقال پس گفت ان هذا نیست این که محمد صم میگوید
الا سحر یوثر مگر جادوی که تعلیم کرده شود از سحره ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی ساصلیه زود باشد که در آرم ولید را علیه اللعنة
سقر در درجهٔ پنجم در دوزخ که نامش سقر است وما ادریک ما سقر وچه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت وپوست
وعروق واعصاب وعظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند وباز حق سبحانه سازد اعضای او را ولا تذر ودست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد لواحة
آتش سیاه کننده للبشر مر پوست کافران را علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل در تبیان آورده از براء
بن عازب روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند حضرة پیغامبر را صم از خزنهٔ دوزخ آن حضرة دو بار اصابع بدین اشارة فرمود ودر کرت
دوم ابهام یمنی را امساک فرمود واین آیة بتصدیق قول آن حضرة نازل شد ویهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است ودر تخصیص این

عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله انکه تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد مجامع بود میان اکثر قلیل و
اقل کثیر و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند
آیا ده مرد از شما یکی از آنها را دفع نتوانید کرد ابو الاسد گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو را باقی را کفایت کنید و این آفت
که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را به دست راست و نه را بدست چپ کفالت کنم و بسلامت بهشت روم آیة آمد که وما جعلنا و نکردانیدیم
ما اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند و در معالم آورده که قریش خزنه دوزخ مالک است و یا او هجده تن اند
که چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانیه آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش
ایشان مسافت یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ اگر خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع سخن ابو الاسد است
یعنی او میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت
چه رسد وما جعلنا و نساختیم عدتهم شماره ایشان را که نوزده است الا فتنة مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند
یعنی استهزا کردند و استبعاد نمودند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لیستیقن الذین اوتوا الکتاب تا بیگمان شوند آنانکه
داده شده اند کتاب را چه قرآن یابند که مصدق توریة است ویزداد الذین آمنوا و تا بیفزاید آنان را که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق
اهل کتاب ولا یرتاب الذین و تا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده شده اند توریة را والمؤمنون و گرویده اند از اهل اسلام در آن عدد
ولیقول الذین و تا بگویند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاقست والکافرون و بگویند ناگرویدگان ماذا اراد الله
چه خواسته است خدای بهذا مثلا بدین عدد که عجیب است مثل کذلک یضل الله همچنین در ضلالت فرو میگذارد خدای من یشاء هر کرا خواهد
ویهدی من یشاء و راه مینماید هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حال محمد ص نوزده یار بود که ریش ندارد حق سبحانه فرمود که وما
یعلم و نمیداند جنود ربک لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغامبر او باشند الا هو مگر او که عالمست بهمه معلومات وما هی و نیست
سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر برای مردمان کلا نه چنین است که کس انکار تواند کرد والقمر سوگند بماه که معرفت اوقات
و آجال بوی بازبسته است واللیل و بحرمت شب اذ ادبر چون بیاید از عقب روز و حفص بالف خواند و ادبر بصیغه ماضی از ادبار
یعنی چون برود از پس روز والصبح اذا اسفر و سوگند بصبح چون روشن کرداند عالم را انها بدرستی که درکه سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ
دوزخست نذیرا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در باب آورده که حضرت پیغامبر را ص میفرماید قم نذیرا بخیز بیم کننده للبشر
مر آدمیان را که بترسند کفته از گناه به پرهیزند لمن شاء بدل است از بشر یعنی مر آنکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم اینکه پیش رود در خیر و طاعت
او یتاخر یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی هر طایفه را بیند دهنده است کل نفس هر نفس بما کسبت آنچه کرده است از کردار خود رهینة
در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار و محبوس بدان الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه
گناهان ایشان آمرزیده شده است و گفته اند اصحاب یمین اینجا اطفال مؤمنان اند یا ملائکه فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها
باشند ناظر در دوزخ یتساءلون می پرسند عن المجرمین از احوال مشرکان و می گویند ما سلککم چه چیز آورد شما را فی سقر در دوزخ قالوا

گویند در جواب لم نک نبودیم در دنیا من المصلین از نماز گزارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم ولم نک و نبودیم که بمال مزد کوع
نطعم المسکین طعام دهیم درویشان را وکنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد ص و بغیبت او مشغول می شدیم مع الخائضین با
شروع کنندگان در آن وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین روز جزا را و باور نمیداشتیم حتی تا وقتیکه اتانا الیقین آمد بما مرگ
و مقدمات او و بر همان حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان بر تقدیری که ایشان شفاعت
کنند و آن خود محالست فما لهم پس چیست مر ایشان را که پیوسته عن التذکرة از قرآن یا مواعظه آن معرضین در حالتی که اعراض کنندگان
اند کانهم گوییا که ایشان حمر خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند فرت من قسورة از شیر یا از صیاد یا از دام یا از
مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران از اینها می گریزند ایشان از استماع قرآن می گریزند زیرا که گوش سخن شنوی و دل
پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی شعر از کجا این قوم و پیغام از کجا ، از جمادی جان کجا باشد کجا ، فهمهای کهنه کوته نظر
صد خیال بد در آرد در فکر ، باز جز باران دان انبار نیست ، داد الله گوش منکر را زنیست ، از کلبی منقولست که منکران و مشرکان
گفتند یا محمد ص که بما رسیده است که در هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامدادان صحیفه یافتی که گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای
ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه از خدای بفلان
باید که متابعت کند محمد را ص آیة آمد که امر ایشان کرده اند از استماع کلام ما دنی گروند بل یرید بلکه میخواهند کل امرئ هر مردی منهم
از ایشان ان یؤتی انکه داده شود صحفا نامهای منشرة سر گشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را ص کلا
ندهد ایشان را این صحیفها و اگر بدهد هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع صحیفه است بل لا یخافون الاخرة بلکه ایشان نمی ترسند
از عذاب آخرة کلا حقا که نیست انکه ایشان در باب قرآن می گویند که سحر است یا قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست و یاد کرد
فمن شاء پس هر که خواهد که پند گیرد ذکره پند گیرد بدو وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که یاد کند هو اهل
التقوی اوست سزاوار آنکه از و ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان سورة القیامة مکیة وهی اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست
که هر آینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه
که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را جواب قسم انکه شما بر انگیخته خواهید شد
آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از احوال بعث و قیامت پرسید و بعد از اخبار از آن حضرت گفت بخدای که
اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه مجتمع شود آیة آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع
انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب آنست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین
توانا علی ان نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت او را جمع کنیم با استخوانهای بزرگ
بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس انسان لیفجر انکه دروغ گوید امامه با آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل

می پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر وتیره کرده ماه
وجمع الشمس والقمر وجمع کرده شود آفتاب وماه یعنی ایشانرا بایکدیگر در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ
درآنروز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه گاهی که بناشد کافرانرا الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی بحکم
او یومئذ المستقر درآنروز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هرکسی از بهشت ودوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ
درآنروز بما قدم بآنچه پیش فرستاده است از اعمال واخر وبآنچه بازپس داشته است از اموال الشیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه
از پیش فرستی بجرات ومال از پس گذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند ومال بصدقه پیش فرست تا بماند شعر گر فرستی پیش
به باشد که بحسرت زپس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرتست یعنی بیناست باحوال خود و گواه
است برافعال واقوال خود ولو القی واگرچه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذرها انگیزد وبدانچه مغرورست در دفع
آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود وعذرهای دروغین وحیلهای باطل خود را خواهد دانست شعر چه چندین عذر
انگیزی وچندین حیلها سازی چه دانی که میدانم ومیدانم که میدانی ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل ع وحی بر حضرت سید انام
صلی الله علیه وسلم خواندی آن حضرت بزبان با وی میخواند تا فراموش نکند آیة آمد که لا تحرک مجنبان به لسانک به قرآن زبان خود را قبل
از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستی که برماست جمعه گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری وقرآنه وبرماست
اثبات قرائت آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن اورا وتامل کن در آن
ثم ان علینا پس بدرستی که برماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان می برید امر عقبی را
بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما دنیای شتاب کننده را وتذرون الاخرة ودست باز میدارید آخرة یا این را وکار بر عکس می باید وجوه
رویها یومئذ درآنروز که قیامتست ناضرة تازه وتابان باشد یعنی وجوه انبیا واولیا ومؤمنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرند
از روی عیان بی حجاب ابن عمر گفت که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند با عضا
ونعمتها وزنان وخدمتکاران خود تا هزار ساله راه ببیند وگرامی ترین نزد خدای تعالی کیست که نظر کند بروجه الهی بامداد وشبانگاه
یعنی همه دار آن پس این آیة بر خواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اوراد هر یک از اوتاد این کلمات بود اللهم انی
اسئلک النظر الی وجهک الکریم شعر هرکس به بهشت آرزویی دارد عاشق که جز آرزوی دیدن دیدار ووجوه وروبهای یومئذ
درآنروز باسرة ترش وتاریک باشد یعنی روبهای منافقان ومشرکان تظن گمان برد ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس
یعنی یقین بشناسد ان یفعل بها آنکه رسیده خواهد شد بها بدو فاقرة بلای ورنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب
عظیم برو بقول اصح آن بلا حجابست از رؤیت رب الارباب ع که از فراق تو در جهان بلایی نیست کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان
نهاد واز آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی با استخوانهای سینه وگردن وقیل وگفته شود کسان محتضر را یا
ملایکه گویند من راق کیست افسون کننده وشفا دهنده وظن ویقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازل شده است سبب جدایست

از دنیا وفرزندان واقربا واموال والتفت الساق وبپیچد ساق محتضر بالساق بساق دیگر یعنی پایهای او از هول مرگ در هم بپیچد
وحرکت در آن نماند جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی خدای پروردگار تو یومئذ المساق آنروز بازگشت باشد همه کس را
واغلب مفسران برآنند که ابوجهل داشت معادات با حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه واقع بود ودر شان او نازل شد فلا صدق
پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآنرا یا صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود ولا صلی وپیروی ننمود پیغامبر را یا نماز نگذارد برای خدای ولکن
کذب ولیکن تکذیب کرد نبی را وتولی وبرگشت از راه حق ثم ذهب پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی می خرامید از روی
افتخار که من چنین وچنین کاری کرده ام یعنی تکذیب وتولی اولی لک سزاوارست ترا ای ابوجهل مرگ سخت فاولی پس سزاوارست
بر عذاب الیم بر قبر ثم اولی لک پس نیک سزاوارست ترا هول قیامت فاولی پس بغایت ترا سزاوارست خلود در دوزخ آورده اند که بعد از
نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابوجهل لعین را در بطحا دید جامش گرفته فرمود اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل لعین
گفت مرا می ترسانی ای محمد ونزد بعضی علما اولی بمعنی ویلست حق سبحانه چهار کرد برای تاکید ابوجهل را گفت وای بر تو ایحسب الانسان آیا می
پندارد آدمی ان یترک آنکه فرو گذاشته شود سدی مهمل ومعطل وضایع که بدینی مکلف وبعقبی مبعوث نگردد الم یک نطفة آیا نبوده است
آدمی قطره آبی من منی یمنی از منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزا واعضا
اورا فسوی پس راست کرد صورت اورا وروح در دمید فجعل منه پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر وماده الیس
ذلک آیا نیست آنکه چنین آفریند بقادر توانا علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگانرا ودر خبر آمده که در آخر این سوره باید گفت بلی وبروایتی
سبحانک اللهم وبلی وشیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربنا الاعلی سورة الانسان مکیة وهی احدی وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتی آیا آمده است استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم ع حین هنگامی من الدهر از زمانی که در آن لم یکن
نبود شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه وطایف افتاده بود قبل از نفخ روح وکسی با نشانیت او را یاد نمیکرد
چون نطفه وعناصر نمیدانستند که نام او چیست وفایده خلقت او چه خواهد بود واین معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه می
سازد که مظهر مفاتیح الغیب باشد در افقی مراتب ظهور ومرتبه خلافت کبری را شاید وعین مقصود ذات ومنتهای غایات او بود
وهمه نهایتها بوجود او آشکارا شود شعر شد ظهور او بکلی نور نور گنج مخفی را از و آمد ظهور گنج مخفی را بزیر خاک کرد خاک
را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بر زبری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم
آدمیان را که از اولاد ویند من نطفة از آب اندک که منی است وچون هر یک از منی مرد وزن که مختلف الاجزاست در رقت وقوام وخاصیت
لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع صفت کرد وفرمود امشاج آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید واز آن زن زردست وبعد
از اجتماع سبز میشود یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت وبر تقدیر انسانرا خلق کردیم
بامر ونهی نبتلیه می آزمائیم اورا فجعلناه پس گردانیم اورا سمیعا شنوا بصیرا بینا که متمکن باشد از شاهدن دلایل واستماع آیات
انا بدرستی که ما هدیناه السبیل نمودیم اورا راه راست بنصب دلایل قدرت وانزال آیات تا باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید

وَإِمَّا كَفُورًا یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان
ایشانرا بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا وغلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا وآتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی
که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمان بردار يَشْرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِنْ كَأْسٍ كَانَ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا
آمیختگی که آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوش بوی شود وگفته اند آبی در بهشت بود خوش بوی و سفید
و بجهت مشابهت بکافور اورا این نام خوانند و گویند این قول است که بدل از کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه ایست يَشْرَبُ بِهَا که آشامند
بها از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را تَفْجِيرًا راندن آسان جمهور مفسران بر آنند که حضرت رسالت صلعم بخانه
امیر المؤمنین علی ع در آمد و امام حسن و امام حسین را ع بیمار دید امیر المؤمنین و فاطمه ع را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند
ایشان فرمودند که سه روز روزه گیریم حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقدار جو قرض کردند و آرد کردند
نان بختند و نان شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه در آمد آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینم از مساکین مسلمانان
مرا طعام دهید تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد امیر المؤمنین علی ع نصیب خود بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت کردند
و بآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سؤال کرد بتمامی طعامی که بود
ایثار کردند سیم اسیری بر وقت ایشان رسید و خوردنیها بر و دادند حق سبحانه آیه فرستاد يُوفُونَ وفا می نمایند بِالنَّذْرِ بنذری
که در طاعت کنند وَيَخَافُونَ ومیترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا
و رسیده بهم وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ ومیدهند خوردنی عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و آنرا
دوست میدارند ایثار می نمایند و میخوراند مِسْكِينًا درویش بی مایه را وَيَتِيمًا و خورد سال بی پدر را وَأَسِيرًا و اسیری را که از کفار گرفته اند
و در خبر هست که چون اسیری بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آوردندی بعضی مسلمانان سپردی تا برای مبارک روشان فرا یابد و گفتی
احسن الیه و بعضی علما بر آنند که مسجونی از اهل فقر که در ناحقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما حکم اساری دارند بعضی
گویند با ایشان نیز که احسان می باید فرمود و این مطعمان بلسان مقال یا زبان حال می گویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم
شما را از این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای رضای خدای لَا نُرِيدُ نمی خواهیم مِنْكُمْ جَزَاءً از شما پاداش و مکافاتی وَلَا شُكُورًا و نه سپاسی و نه
آزادی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا از ثواب بکاهاند شعر هر چه دهی می ده و منت منه و آنچه بمنت دهی آن خود منه
منت مزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا عَبُوسًا
از عذاب روز ترش یعنی روزی که روی ها در و ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا روزی سخت و گویند از حسن بصری پرسیدند که
قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدای ایشان را
شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی خوبی روی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَ
جَزَاهُمْ پاداش دهد ایشان را بسبب آنکه بِمَا صَبَرُوا صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند

وَحَرِيرًا و جامه ابریشم بهشت بپوشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا
يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان
و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی نگردند وَدَانِيَةً و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا
سایه های درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوه های آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیدن
را منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خورد از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و جامهای بزرگ باشد قَوَارِيرَا مانند
آبگینها قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشند در صفا آبگینه که از خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هر یک را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود
و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا آمیزش آن زنجبیل
یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا چشمه ایست در آن بهشت تُسَمَّىٰ
سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و گویند آسان در حلق رود و زود بگوارد
وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ایشان وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواره دار یا جاوید مانده در حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون به بینی ایشانرا ای
بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که
هنوز دست کس بدان نرسیده و در رونق و آب داری آن قصوری پیدا نشده باشد وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی
در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا به بینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت
نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه می نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت
است که هر چه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت
ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دادی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار ع زاهدان فردوس می جویند ما دیدار یار
عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهای دیبای نازک خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ سبز است و دیباهای محکم سطبر وَحُلُّوا
و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوارها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معانقه ممکن است و
سَقَاهُمْ و بیاشاماند ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل گوید
طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفت بد نماند و گفته اند پاک کند دل از ما سوی الله تا التذاذ
یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت صلعم و ذکر آن در
سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از صفات آن در سوره محمد صلعم مرقوم رقم بیان شد
و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره
الرحمن جل ذکره آمده و دیگر چشمه رحیق از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سوره مطففین مذکور شده و دو چشمه از آن

اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن آشامند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرات
دل نوشندگان را بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد کرده اند و وقت حال او را چنان صافی کرده اند که مطلقا
خدشهٔ شبهه و شوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و در نهکده و کانی مبدل گردانید جام و مدام را یکرنگ سازد شعر همه جامست و نیست
گویی می • یا مدامست و نیست گویی جام • عارف گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار البقا را برای کجبوی سرور شراب طهور خواهد
چشانید امروز باده نوشان خمخانهٔ افضال را بنقد از آن نصیبی تمام داده اند شعر • اذ سقیهم ربهم جمله ابرار مست • در جمال
لایزالی هفت و پنج و چار دست • تو جه سایه پرورد بر جان پاک عاشقان • در بهشت عدن تجری تحتها الانهار هست • پس
ابرار را گویند ان هذا بدرستی که این کرامتها کان هست لکم جزاء مر شما را پاداش کردار شما وکان سعیکم و هست شتافتن شما در کار
خیر مشکورا پذیرفته و لایق مکافات انا نحن بدرستی که ما نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی
بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در آنچه فرموده از
تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر منهم از ایشان آثما گناه کاری که ترا بآثم خواند
چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که
گفت بدین ما رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة بامداد واصیلا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر
او مشغول باش ومن اللیل و در بعضی از شب فاسجد له سجود کن مر او را یعنی نماز گذار بعضی گفته اند بکره نماز بامداد است و اصیل متناول
باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین باشد که پنج نماز ادا و متممای وسبحه و نماز گذار برای
خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی تهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه یحبون العاجلة دوست میدارند
سرای شتابنده یعنی دنیا را ویذرون وراءهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت یوما ثقیلا روزی گران که قیامت بدو غی
گروند و برای او عمل نمی کنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشانرا از آب سست وشددنا و محکم کردیم اسرهم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل
ایشانرا باعصاب بر هم بستیم واذا شئنا و چون خواستیم بدلنا بدل کنیم ایشانرا امثالهم بامثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل
کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاء ثانیه بمانند همین صورة و هیات باز آریم یا ایشانرا ببریم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار
ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظه ایست یا معامله اهل البیت ع در نذر و ایثار عبرتیست مر مومنانرا تا بمثل آن عمل
کنند و بمثل این جزاها بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فرا گیرد الی ربه بتقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر و طاعت گو فرا گیر
وما تشاءون و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای خواهش شما را ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا
باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار در نخواهد چیزی بمقتضای حکمت یدخل در آورد من یشاء هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش
خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکانرا اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا
الیما عذاب دردناک

سورة المرسلات مکیه و هی خمسون آیه بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا به نیکویی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه و سلم
به نیکویی یا ببادهای وزنده شده پی در پی فالعاصفات پس سوگند بملایکه که سخت و تند روند عصفا سخت رفتنی در امتثال
امر الهی یا آیات کلام که برندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادها جهنده بسختی جهت قوی والناشرات
و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگان اند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند
برای خاص و عام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت جمعی فالفارقات پس سوگند بملایکه که جدا کنندگان اند مر حق و باطل را از یکدیگر فرقا
جدا کردنی یا آیتهای قرآن که جدا کرده اند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابر را فالملقیات پس بفرشتگان که القا کنندگان اند به پیغمبران
ذکرا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که بسبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب ایشان موجب
ذکر حقست و استدلال بدان موجب وحی و القاء ذکر عذرا برای عذر محققان ناستا او نذرا و بجهت بیم کردن مبطلان و جواب
قسم این باشد که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لواقع هر آینه بوده نیست
فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشانرا ببرند واذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته
کرده واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت پراکنده شوند از اماکن خود واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی
که مقرر کرده شده باشد در آن گواهی دادن برامتان پس گویند لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته شده بود این چیزها
یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب آید که لیوم الفصل از برای روز جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مومن
و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا دوزخ کردن میان خلق وما ادراک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی توجه دانی ما یوم الفصل
چیست روز فصل چه کنه آنرا نتوان دانست ویل وای یومئذ آن روز للمکذبین مر آنانرا که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین
آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الاخرین پسینیانرا که مانند ایشانند چون
کفار مکه کذلک مثل این کار نفعل بالمجرمین میکنیم بگنه کاران ویل یومئذ مکروهی بزرگ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان
این وعید را الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آب خوار بی مقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را فی
قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادتست فقدرنا • پس توانا
بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ بزرگ بلای آن روز للمکذبین باور ندارندگان این قدرت را
الم نجعل الارض آیا نکردیم و نساختیم ما زمین را کفاتا پوشنده جمع کننده احیاء و امواتا مر زندگان و مردگان را یعنی احیاء را بر روی خود دارد
و اموات را بدرون خود در آرد وجعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار و پای برجا شامخات بلند و سرافراز و
اسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین ویل یومئذ وادی جهنم در روز
رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبانرا در آن روز گویند انطلقوا بروید الی ما بسوی
آنچه کنتم به تکذبون بودید بدان تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند

ولادتست

سه شاخ لا ظلیل نه سایهٔ خنک ودایم که در وی راحت باشد ولا یغنی ودفع نکند از دوزخ من اللهب از حرارت زبانهٔ آتش چیزی برا مراد
دود دوزخست که از بزرگی وبسیاری متفرق میشود بشعبها وهر شعبه بطرفی میرود ودر معالم آورده که گردی از دوزخ بیرون آید
واز وی سه شعبه منشعب گردد یکی زبانهٔ خالص و آن بر بالای کافران بایستد ودر انوار آمده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد ویکی بر فرق
کافر قرار گیرد ودیگری بر یمین ودیگری بر شمال ومؤدی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ وغضبیه بر یمین قلب وشهویه بر یسار او
وهر که خواهد فردا از آن دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی وسبعی
باید گذشت شعر تو تاریکی خشم وشهوت حذر کن ، که از دود آن دل تیره گردد ، غضب چون در آید رود عقل بیرون
هوا چون شود چیره جان خیره گردد انها ترمی بشرر بدرستی که دوزخ می افکند در آن روز شرارها هر شراره کالقصر مانند کوشکی
عظیم کانه گوییا که آن شرار جمالت صفر شتران زردند برنگ آتش وبعضی گویند صفر یعنی سود ست وچون آتش دوزخ سیاهست
شرار او نیز سیاه باشد وتشبیه شرار بقصر جهت عظمت اوست وبشتران زرد یا سیاه جهت لون وکثرت وتتابع واختلاط وسرعت
حرکت ویل مشقت بسیار یومئذ آن روز للمکذبین مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ وشرارهای آنرا باور ندارند هذا این روز یوم
لا ینطقون روزیست که کافران سخن نگویند بعضی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای ولا یؤذن لهم ودستوری ندهند مر ایشانرا
فیعتذرون تا عذر خواهی کنند وعذر نیز سود ندارد ویل کوب اندوه یومئذ للمکذبین آن روز مر آنانراست که تکذیب کنند این چیزها را هذا یوم
الفصل این روز جدا کردن است محق ومبطل را جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین وپیشینیان که تکذیب رسل گذشته کردند
فان کان پس اگر هست لکم کید مر شما را کیدی وحیله چنانچه در دنیا بنسبت با مؤمنان بکار می بردید فکیدون پس پیش برید با من تقریع
مر ایشانرا واظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود وبمکر ودستان عذاب از خود دفع نتوان کرد شعر بمکر وحیله عذاب
خدای رد نشود ، نیاز باید واخلاص وناله سحری ، توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان ، ازان معامله غافل مشو که حیف خوری
ویل یومئذ غم وغصه آن روز للمکذبین مر مکذبانراست که بحیله از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک وعصیان
فی ظلال در سایهای درختان بهشت باشند وعیون وبر کنار چشمهای آب وفواکه ودر میان میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند
وملایکه ایشانرا میگویند کلوا بخورید ازین ثمرات واشربوا وبیاشامید ازین آبها هنیئا خوردن وآشامیدن گوارنده بما کنتم تعملون بسبب
آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا ویل حیل وقبح وذم یومئذ آن روز نجزی المحسنین
للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت نمیگروند کلوا بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا وتمتعوا وبرخوردار شوید قلیلا زمانی اندک
انکم مجرمون بدرستی که شما شرک آرنده اید وعاقبت شما عذاب دایمست ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبانرا از عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا وچون گفته
شود مر ایشانرا که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل نفرین
یومئذ آن روز للمکذبین مر دروغ زنانراست که بر شفاء اسلام نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون میگروند اگر بقرآن
نگروند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه ومعانی لایحه ودر خبر آمده که بعد از خواندن این آیه بباید گفت آمنا بالله آخر والمرسلات

سورة النبأ مکیه وهی اربعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعوت آشکارا کرد وقرآن بر خلق خواند وبیرون قیامت بیم کرد کفار در نبوت آنحضرت
ونزول قرآن ووقوع بعث اختلاف کردند واز یکدیگر می پرسیدند یا از پیغامبر ص ومؤمنان پرسش می نمودند چنانچه حق تعالی خبر
میدهد که عم یتساءلون از چه چیز می پرسیدند کافران عن النبأ العظیم از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم آنچیزی که ایشان فیه
در آن مختلفون اختلاف کنندگانند بعضی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند وتختلق ومفتری واساطیر میگویند وبقولی نبأ
عظیم نبوت آنحضرتست که میگویند آیا آن پیغامبر هست یا نی وساحرست یا شاعر یا مجنون وبعضی برآنند که آن خبر بعث است ودر آن مختلف
بودند جمعی میگفتند قیامت هست وبتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبرخی مطلق آنرا منکر بودند ان هی الا
حیاتنا الدنیا وگروهی شک داشتند در وقوع ولا وقوع آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند نزدیک بنوعی که آنچه در آن اختلاف
میکردند حقست ثم کلا سیعلمون پس نزد بود که بدانند روز قیامت بطلان قول وخبث عقیدهٔ خود را الم نجعل الارض آیا نساختیم
زمین را مهادا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال وگردانیدیم کوهها را اوتادا میخهای زمین تا بدان استوار باشند وخلقناکم
وبیافریدیم شما را ازواجا از هر گونه نر وماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه وسفید ودراز وکوتاه وخوب وزشت وجعلنا
وگردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس وحرکت کند تا قوی حیوانیه برآسایند ومانندگی ایشان زایل
شود وجعلنا اللیل وساختیم شب را لباسا پوششی تا بظلمت همه چیزها را بپوشاند تا در خلوت صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب
لباس اصحاب لیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد
خود روز بازار دوکان سحرگاهست شعر اللیل للعاشقین ستر ، یا لیت اوقاتها تدوم ، چون در دل دوست خیال او یار نیست
من بندهٔ شب که روز بازار منست وجعلنا النهار وگردانیدیم روز را معاشا وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جست وجوی کنند وبنینا وبنا
کرده ایم فوقکم بر سر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت یعنی محکم واستوار که در وی فرجه وشکافی که نشانهٔ خلل وزلل باشد نیست وجعلنا وبیافریده
ایم در آسمان سراجا چراغی وهاجا افروخته وتابان یعنی آفتاب وانزلنا وفرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده باران ماء
ثجاجا آبی ریزان لنخرج تا بیرون آریم به بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون گندم وجو ونباتا ورستنی که علف را شاید چون
کاه وگیاه وگفته اند بیرون آریم از دریا اند در وا زمین گیاه وجنات ودرختان بوستانها الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار وبیکدیگر نزدیک
ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای میقاتا وقت مقرر برای محاسبهٔ خلایق ومجازات ایشان یوم
ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور نفخهٔ ثانیه فتأتون پس بیائید شما افواجا گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه حشر امام ثعلبی آورده
که حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت بعضی بر صورت بوزنگان وبعضی بر هیئات
خوکان وبرخی نگونساران که ایشانرا بر روی بدوزخ می کشند وبعضی نابینایان وبعضی کران وبعضی میخایند زبانهای خود را وآن بر سینهای
ایشان افتاده بوده باشد وریم از دهنهای ایشان سیلان می کند واهل محشر را از آن کراهت باشد وبعضی دست وپای بریده باشند وبعضی

ازدارهای آتشین آویخته و بعضی را نتنی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبّها پوشانیده باشند از قطران چسبنده بپوستهای ایشان اما
بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها
که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علماء که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان
و آویختگان از دارها غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و
پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در آنروز فَكَانَتْ پس باشد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی
خداوندان درها از کثرت فرجها گوئی که تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ پس باشد سَرَابًا مثل سراب یعنی
نمایش کوه بسبب تفتت اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نماند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا کمینگاه خلق یعنی همه را بدو گذر باید کرد
یا کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشد برای تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصد که خزنه دوزخ انتظار کفار می
برند و خزنه بهشت نگهبانی مؤمنان میکنند یا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافرانرا که از حد
گذشتگان اند مَآبًا بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا روزگارهای دراز در معالم از مجاهد نقل
میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر فرموده است چهل و سه حقبه است و هر حقبه هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت
روز هر روزی هزار سال و در موضح آورده که مراد آن نیست که برای کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر حقبه که میگذرد حقبه دیگر
از پی در می آید تا ابد الآبدین لَا يَذُوقُونَ نمی چشند فِيهَا در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ
از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن
آبیست که نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا دیگر ریم که از زخمهای ایشان سیلان کند
یا اشکها از حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداش وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما
که انبیاء بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم آنرا یعنی
نگاه داشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافرانرا که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را همیشه إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی
بر بالای عذابی و در خبر آمده که این آیه سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست مَفَازًا رستگاری
از عذاب یا جای فیروزی و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست در وی با درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص تفضیل است وَكَوَاعِبَ
و ایشانراست دختران نارپستان أَتْرَابًا همه هم زادان در تفسیر زاهدی آورده که شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب
تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا و مر ایشانراست جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی
لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند متقیان فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن غیبت
و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود جَزَاءً جزا داده شود ایشانرا جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ

از پروردگار تو بمقتضی وعده خود عَطَاءً عطا کرد ایشانرا از فضل خویش عطا کردنی حِسَابًا وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین
مِنْهُ از خدای تعالی خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند برآنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا برآنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند
بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ و بایستند ملائکه صَفًّا صف صف زدگان و روح
فرشته ایست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیستند و در قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرة عدد و عظمت جسد صفی
و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی آورده و از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح
گوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و از ایشان فرادی صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است ع
که با فرشتگان صف بر کشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت
نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمه توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آنروز ثابت بودنی
البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر کس که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا بازگشتنی بایمان و طاعت إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم
کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ
در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی بازیابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آنروز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ
تُرَابًا بودمی خاک یعنی هرگز زنده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافران این تمنا کنند
و قولی آنست که مراد از این کافر ابلیس است علیه اللعنه و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز
کرامت آدم و فرزندان مؤمن وی مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این
دبدبه و طنطنه که خاکیان راهست هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست شعر خاک را خوار دید دیده ابلیس ٭ کرد انکار شان حسود خسیس
ماند غافل ز نور باطن او ٭ نشد آگه ز سر کامل او ٭ بهر گنجی که هست در دل خاک ٭ این صدا داده اند در افلاک ٭ که بجز خاک نیست مظهر کل
خاک شو خاک تا بروید گل

سورة عبس مکیة وهی اربعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّازِعَاتِ سوگند بکشندگان غَرْقًا بقوة و شدت یعنی ملائکه که جان کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ و بفرشتگان بیرون برنده ارواح
مؤمنان نَشْطًا بیرون بردنی بنرمی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بملائکه شناکننده شناکردنی یعنی آمد شد نماینده در رفتن و شتافتن در آن چنانچه
اهل سباحت فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بفرشتگان پیشی گیرنده برهم پیشی گرفتنی در فرمان الهی فَالْمُدَبِّرَاتِ پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده اند أَمْرًا
کاری را یعنی جبرئیل ع که موکلست بر ریاح و جنود و اسرافیل ع که نازل است بامر اقضیه و افواد و میکائیل ع که باران و گیاه که متعلق بدوست و
عزرائیل ع که قبض ارواح شان او راست و گفته اند مقسم به نجوم اند که شتابان میروند از شرق بغرب و درون انداز برجی ببرجی و سباحت می
کنند در فلک و برهم پیشی میگیرند در سیر و مدبر اند امری را که بدیشان باز بسته است باذن الله تعالی چون مراخلاف فصول یا اسبان غزات
اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و سبح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس و اضله

که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنند کان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت نمایند
یا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد کردند و بهر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة
یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخه
اولی بود که همه بلرزد و زندگان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی در آید آن روز را از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند
قلوب یومئذ دلها آن روز واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهای خداوندان دلها خاشعة فرو خوابانیده شود یقولون میگویند
منکران بعث امروز در دنیی که ءانا لمردودون آیا ما رد شدگانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم
رد خواهند کرد ءاذا کنا آیا چون کردیم ما عظاما نخرة استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کرده اند قالوا گفتند از
روی استهزا که اگر چنین باشد تلک اذا آن باز گشتن آنگاه کرة خاسرة باز گشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر
پس با زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار میکردانید قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن
زجرة واحدة یک فریادست یعنی یک دمیدن اسرافیل ع که همه خلق بدان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین
سپید هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینی است نزدیک به بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای آنرا کشاده کرد اند چندانکه خواهد و گویند ساهره زمینی خدای بیافریند از نقره خام و طول و عرض
آن برابر زمین دنیی باشد هل اتیک آیا بتو آمد حدیث موسی حدیث موسی کلیم تا تسلی دهی خاطر خود را بر تکذیب قوم و خبر فرستادی از وعد
مومنان و وعید کافران اذ ناداه یاد کن چون بخواند موسی را ربه پروردگار او بالواد المقدس بوادی پاکیزه طوی و آن نام وادیست یا بمعنی
مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از
حد در گذشته است در تکبر فقل پس بگوی مر او را که ای طاغی هل لک هیچ هست ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر
و طغیان و عصیان و اهدیک و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت آفریدگار تو فتخشی پس بترسی از عقاب او و حلقه نمایی از سر
کشی و نافرمانی موسی ع بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و از و معجزه طلبید فاریه پس بنمود او را موسی ع الایة الکبری معجزه
بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عصی و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این
از نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بموسی کرد یعنی روی از و بکردانید یسعی می شتافت با بطال امر او و گفته اند بترسید
از اژدها و پشت کرد اینده می شتافت در گریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فقال انا ربکم الاعلی
پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صور هستند همه خدایان شما اند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف
آورده که ابلیس این سخن شنیده گفت مرا طاقت این سخن نیست من دعوی خیریت کرده ام بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند
تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را خدای نکال الاخرة بعقوبت آخرة که سوختن است و الاولی و بعذاب دنیی که غرق شدنست
یا بنکال کلمه او را و اخذ ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر این که گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین

علاء الدوله قدس سره گفته وقتی مرا حال کرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم در علیین
مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم و منصور انا الحق گفته هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است و از آن
فرعون در سجین فرمن ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس
در میان فرق بسیار است شعر گفت فرعون انا الحق گشت پست • گفت منصوری انا الحق و برست • این انا را رحمة الله ای محب
وان انا را لعنة الله در عقب • زانکه او سنگ سیه بود این عقیق • آن عدو نور بود این عشیق • ان فی ذلک بدرستی که در گرفتن فرعون
لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از ایشان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمان نهند
ءانتم آیا شما ای منکران بعث اشد سخت تر و دشوار ترید خلقا از روی آفرینش ام السماء یا آسمان با آن همه عظمت بناها بنا کرد آنرا
بر زبر سر شما رفع بر داشت سمکها سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فسویها پس آنرا راست کرد بی فتور و قصوری
و اغطش و تاریک کردانید لیلها شب آنرا و اخرج و بیرون آورد ضحیها روز آنرا اضافه شب و روز باسمان جهت آنست که حدوث آنرا
سببها وست امام زاهد فرموده که روز و شب دنیی با آسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو و الارض و زمین را بعد ذلک بعد از
آفرینش آسمان دحیها بکسترد و مبسوط کردانید جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و کستردن او بعد از آن اخرج منها
بیرون آورد از زمین کستره ماءها آب او را بتفجیر منابع و عیون و مرعیها و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را و الجبال
ارسیها و کوهها را محکم و پایدار ساخت و وجود زمین و اثبات کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها متاعا لکم از برای برخوردارست مر
شما را و لانعامکم و مر چهارپایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر و باهول تر که از همه بلاهای رستخیز سخت تر باشد
و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود
یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدستش دهند تا بخوانند و برزت الجحیم
و ظاهر کردانیده شود دوزخ لمن یری مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیت باشد ببیند فاما من طغی پس اما هر که از حد بر گذرده
باشد و تکبر ورزیده و آثر الحیوة الدنیا و بر گزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او ناساخته فان الجحیم پس بدرستی که
دوزخ هی المأوی آن جای اوست و اما من خاف و اما هر که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و
عرض و نهی النفس و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و نابایست فان الجنة پس بدرستی
که بهشت هی المأوی آن آرام جای اوست در فصول آورده که آیت در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف نفس نمود
از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد • شعر • گر نفسی نفس بفرمان تست • گوش بیا در که بهشت آن تست • نفس کشند
هر نفسی سوی بهشت • هر که خلاف نفس در بر بست • یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز و می گویند ایان مرسیها
کی باشد قائم شدن او و در چه زمان بیاید فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن عائشه فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
پیوسته از وقت آن از خدای میپرسید حق سبحانه فرمود که ترا از دانستن قیامت بچه چیزی یعنی علم آن حق تست نهاد تا بپرسی الی ربک

پروردگار تست منتهیها دانستن عاقبت ومنتهای آنرا انما انت جز این نیست که تو منذر بیم کننده من یخشیها هر کرا بترسد از قیامة
کانهم گوییا کافران یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر
الا عشیة مگر شبانگاه روزی او ضحیها یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش
کنند وچنان پندارند که بوده اند مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی سورة عبس مکیة وهی اربعون و اثنان بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رض بمجلس شریف حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وآنحضرت بدعوة صنادید قریش مشغول بود ابن
ام مکتوم بجهت عمی حال را ندانست وسخن بر حضرت رسول قطع کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد واز و اعراض نمود
جبرئیل ع آیة آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی وروی بگردانید ان جاءه الاعمی با آنکه بسوی او آمد نابینا یعنی عبد الله وذکر اعمی اشعار است
بعذر او در قطع کلام بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام وما یدریک وچه چیز ترا دانا کرد اند لعله شاید ابن ام مکتوم یزکی پاک
شود از آثام او یذکر وپند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکه توانگری دارد یا بی نیازی
میکند از ایمان فانت پس تو له برای او تصدی روی می آری یعنی بر واقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او وما علیک ونیست بر تو وزر
ووبالی الا یزکی در آنکه آن مستغنی پاک نشود با سلام چه بر تو بلاغ است وبس واما من جاءک واما آنکه می آید بسوی تو یسعی می شتابد
در طلب تعلم یعنی ابن ام مکتوم وهو یخشی واو می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول
میشوی منقولست که جبرئیل این آیه میخواند بشرهٔ مبارک آنحضرت متغیر میشد در لباب آورده که یکساعت نرگس دیدهٔ آن سرو جوی رسالت
بی آب وتاب شد بشابه که میرفت راه نمی دید ونزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را شرف سازد امام زاهد فرموده که سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم از عقب عبد الله رفت واو را باز گردانید وبمسجد باز آورد ورداء مبارک خود بگسترانید وبر آن بنشاندم وبعد از آن
هرگاه که وی را دیدی گرامی داشتی وگفتی مرحبا لمن عاتبنی فیه ربی ودو بار در مدینه او را خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت وبباید دانست که
این سوتهها از حضرت رسول صلعم خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد وکراهت او از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن بروی قطع
کرد کلا انها حقا که این آیتها قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را فمن شاء پس هر که خواهد ذکره یاد کند آنرا وبدان متعظ گردد وآن آیتها ثبت
کرده شده است فی صحف در صحیفها مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته وبلند قدر مطهرة پاکیزه از همه عیبها بایدی
سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزدیک خدای یا کریمان ومهربان بر مومنان
که استغفار کنند مر ایشان را بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر وقول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهب است
که اول داماد حضرت پیغامبر صلعم بود وبآخر دختر آنحضرت را طلاق داد وگفت کفرت برب النجم اذا هوی ورسول الله او را نفرین کرد
که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک واندک وقتی بگذشت که شیر سر او را برکند ودرین باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق
سبحانه او را لعنت کرده میفرماید ما اکفره چه کافر ترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای من ای شیء از چه چیز خلقه بیافرید او را من نطفة
از مقدار آب منی خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازه او پدید کرد از اعضا واشکال وهیئات در بطن مادر ثم السبیل یسره پس راه

بیرون آمدن آسان کرد اید او را تا متولد شد ونشو ونما یافت تا برسید وقت ثم اماته پس بمیرانید او را وقت انتهای عمر او فاقبره پس به
خاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفکنند ثم اذا شاء پس چون خواهد خدای انشره زنده گرداند او را وقت نشور
باز بسته بمشیت اوست کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان وادا نکرد ما امره آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود وامر
ایمان وطاعت را گردن ننهاد وگفته اند مراد همه آدمیانند وهرگز هیچ آدمی از عهدهٔ ادای حقوق الهی کما ینبغی بیرون نتواند آمد شعر
بنده همان به که زتقصیر خویش • عذر بدرگاه خدای آورد • ورنه سزاوار خداوندیش • کس نتواند که بجای آورد فلینظر الانسان
پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود بچشم عبرت وببیند که بچه وجه احداث کرده میشود انا صببنا الماء که ما بریختیم
آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا
دانه که قوت توان کرد چون حنطه وشعیر وامثال آن وعنبا وتاک انگور وقضبا وسپست وزیتونا ودرخت زیتون ونخلا ودرخت خرما بستان
وحدائق غلبا وباغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار آن متکاثف وبسیار وفاکهة ومیوهای تر وابا ومیوهای خشک یا چراگاه
این همه کردیم متاعا لکم برای برخورداری شما ولانعامکم وبرای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه
که هر که بشنود کر گردد ومراد نفخهٔ ثانیه است جواب اذا آنکه ببیند اهوال وشدائد بسیار یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر
خود با وجود موانست ومهربانی وامه واز مادر خود با کثرت حقوق که او راهست وابیه واز پدر خود با وفور شفقت وعاطفت که از و
دیده وصاحبته واز زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وبنیه واز فرزندان با خیال استظهار بدیشان لکل امرئ هر مردی را منهم
ثمن
از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران ودر باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار
را حکایتی منظومست شعر کشتی آورد در دریا شکست • تخته زان جمله بر بالا نشست • گربه وموشی در آن تخته بماند
کارشان با یکدگر پخته بماند • نه ز گربه موش را جای گریز • نه بموش آن گربه را چنگال تیز • هر دوشان از هول دریای عجب
در تحیر باز مانده خشک لب • در قیامت نیز این غوغا بود • یعنی اینجا نه تو ونه ما بود وجوه رویها باشد یومئذ آن روز مسفرة
تابان ودرخشنده ضاحکة خندان مستبشرة فرحناک وشادان بجهت نجات از نیران ووصول بروضهٔ جنان ووجوه یومئذ ورویها
باشد آن روز علیها غبرة بر آن غبار وتیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی وسیاهی اولئک آن گروه که روی سیاه وگرفته وگرد آلود دارند
هم الکفرة ایشان ناگرویدگانند الفجرة دروغ گویان وناپاکان سورة التکویر مکیة وهی تسع وعشرون بسم الله الرحمن الرحیم
ابن عمر از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه بیند احوال آن
روز را پس باید که بخواند اذا الشمس چون آفتاب کورت در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد ومراد
آنست که بی نور شود واذا النجوم انکدرت وچون ستارگان تیره شوند واذا الجبال سیرت وآنگاه که کوهها از اماکن خود منقلع شده روان شوند
در هوا چون هبا واذا العشار وچون ناقهها که ده ماه از حمل ایشان گذشته وبزادن نزدیک شده وآن نفیس ترین مال عرب است عطلت
فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی ومراعات او نماند واذا الوحوش وآنگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط

شده مقتادیا نزامجال افراد یکدیگر نباشد وإذا البحار سجرت واٰنگاه که دریاها را آمیخته کرده اند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا خشک
سازند یا گرم کنند و بشکافند در فتوحات مذکور است که عبدالله عمر هرگاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وإذا النفوس
واٰنگاه که نفسها را زوجت جفت کرده اند یعنی هر کس را با مثل او چنانچه صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین
جفت کرده اند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وإذا الموءودة واٰنگاه که دختران زنده در خاک کرده سئلت پرسیده شوند یعنی
از کار روی قتله را سوال کنند که بأي ذنب بکدام گناه قتلت کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که از قتله او سوال کنند و قول آنکه
از وی پرسند که چرا کشته شدی و فایده سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرم می کشتند تا قاتل وی مخذول گردد وإذا الصحف واٰنگاه که نامهای
اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند نشرت بازگشاده شود وإذا السماء واٰنگاه که آسمان كشطت بر کنده شود و در هم پیچیده
وإذا الجحيم واٰنگاه که دوزخ سعرت افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر وإذا الجنة واٰنگاه که بهشت أزلفت نزدیک
گردانیده شود بدوستان خدای علمت نفس بداند هر نفسی ما أحضرت آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر و تا آدمی ازین دوازده
حال که مذکور شد شش بر زمین دنیی و شش بر زمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است واٰنگاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی
و عطائیست و با هر شری ملامتی و عنای برنیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم و آن حسرت و اندوه
هیچ فایده ندهد شعر تو امروز فرصت غنیمت شمار • که فردا ندامت نیاید بکار • بکوش ای توانا که فردا بری • که در ناتوانی
بسی غم خوری فلا أقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان پنهان شونده در روز الجوار الكنس روندگان در مغارب خویش در
کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوعست و کنوس ایشان استقامت
و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو والليل و سوگند بشب إذا عسعس آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرداند یا باز پس رود
و ظلمت زایل شود والصبح و سوگند بصبح إذا تنفس آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدا طلوع اوست جواب قسم جنست إنه
بدرستی که قرآن لقول رسول هرآینه خوانده فرستاده ایست كريم بزرگ نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آورده که مراد حضرت محمد است
و بقول اول ذي قوة صفت جبرئیل باشد او خداوند قوة بود در قلع مؤتفکات و مثل آن عند ذي العرش نزدیک خداوند عرش مكين با جاه
و منزلت مطاع فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثم در آسمانها أمين یا امانت در وحی گذاری و اگر رسول
کریم حضرت محمد باشد پس او صاحب قوة در طاعت و نزدیک خدای با قدر و مکانت و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب وما
صاحبكم و نیست صاحب شما یعنی محمد صلعم بمجنون دیوانه چنانچه گمان برید ولقد رآه و بدرستی که دید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
جبرئیل را علیه السلام بر صورت اصلی او بالأفق المبين بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وما هو و نیست پیغامبر صلعم على الغيب بر چیزهای پوشیده و آنچه
بوحی بدو رسیده بضنين بخیل که شما را تعلیم نکند و از شما بپوشد وما هو و نیست قرآن بقول شيطان سخن دیو رجيم رانده از بهشت فأين
تذهبون پس کجا میروید و از سخن بدین راستی و درستی چرا اعراض می کنید إن هو نیست قرآن إلا ذكر مگر پندی للعالمين مر عالمیان را
یا نیست محمد صلعم مگر شرف اهل عالم لمن شاء بدان کس از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد منكم از شما أن يستقيم آنکه مستقیم شود

دختران را از خوف درویشی یا از
جهت لحوق عار بایشان زنده در
گور کردندی حق سبحانه فرمود که

در راه خدای و پیروی کند حق را در اسباب نزول آورده که ابو جهل لعین که این آیه شنید گفت چون این کار ما ساخت و وابسته
بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم و اگر نه خواهیم نشویم آیه آمد که وما تشاءون و نخواهید شما استقامت و هدایت را إلا أن يشاء
مگر آنکه خواهد خدای رب العالمين پروردگار عالمیان مشیت شما شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا دهه
وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه
داری پس بکدام فضل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر ز سر تا پا همه هیچم در هیچ • چه با چه سر همه هیچم در هیچ ٥

سورة الانفطار مکیة و هی تسع عشرة آیه بسم الله الرحمن الرحيم

إذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود وإذا الكواكب انتثرت واٰنگاه که کواکب فرو ریزد و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل
معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست
ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وإذا البحار واٰنگاه که دریاها فجرت روان کرده شوند یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک
دریا گردد وإذا القبور واٰنگاه که گورها بعثرت زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد
و مردگان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وأخرت و آنچه از پس گذاشته از
ترکه یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر عمر آنگاه خطاب رسد بکافر که يا أيها الإنسان ای آدمی ما غرك چه چیز
ترا بفریفت تا کافر شدی بربك الكريم بخداوند کریم بزرگ خود گفته اند فریبنده او مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا
یا محبت دنیی آورده اند که نزول آیه در شان ابی الاسدین که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم بیازرده و عقوبتی بدو نرسیده
اینجا میگوید ترا چه چیز غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود جمعی علما برانند که این خطاب
عامست همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دیر گشتی در نافرمانی شیخ ابو منصور عمار
فرموده که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از
همه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکریمی تو شعر چون تو داده مژده لا تقنطوا • من چرا ترسم ز عصیان ٥
چون تو هر اشکسته را سازی درست • پس خطاها برامید عفو تست الذي خلقك آن خدای که بیافرید ترا فسواك پس راست
کرد اعضا و اجزای ترا فعدلك پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقی که مفارق خلق ایشانست في أي
صورة ما شاء در هر صورتی که خواست ركبك ترکیب ترا در هم بست كلا نیست چنانچه گمان برید که قیامت نباشد بل تكذبون
بلکه شما تکذیب می کنید بالدين روز جزا را از روی عناد وإن عليكم بدرستی که بر شما یعنی بر کردار شما و گفتار شما لحافظين نگاه بانانند
از ملائکه كراما بزرگان نزد خدای كاتبين نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما يعلمون می دانند ما تفعلون آنچه می کنید از نیک و بد
و از روی دانش می نویسند إن الأبرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفي نعيم در بهشت اند وإن الفجار و بدرستی که دروغ
گویان و منکران حشر لفي جحيم در دوزخ يصلونها در آیند در دوزخ يوم الدين روز حساب یعنی قیامت وما هم و نیستند

بجای غیبها از دوزخ بغائبین کم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وما ادریک وچه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که
ما یوم الدین چیست روز حساب و جزا ثم ما ادریک پس تو چه دانی ما یوم الدین که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شأن
آن روز است یعنی کنه آنرا هر کس نیابد یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزیرا
از منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقدرة خود نفع بکسی رساند والامر وحکم و فرمان یومئذ آنروز لله مرخدایراست شفاعت
دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد سورة المطففین مکیة وهی ست وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرة رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از مکه هجرة فرموده بمدینه
مردی بود که اورا ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود بفروختی حق سبحانه در شان او
فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند به پیمان علی الناس بر مردمان برای خود یستوفون تمام می ستانند واذا کالوهم
وچون می پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشانرا یخسرون میکاهانند و زیان بدیشان می رسانند در فصول
سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا اورا بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کلهما
وزنهما آنرا می سنجد و میسزد شعر تو کم ده و بیش ستان بگاه وزن روزی بود که از کم و بیش خبر کنند الا یظن آیا
نمیدانند و یقین ندارند اولئک آن گروه بیش ستان و کم فروش انهم آنرا که ایشان مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم مر
روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان
نرسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کس را زهره سخن نباشد تا حضرة رسالت پناه
شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بمقام محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران
لفی سجین در سجین بود و آن صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده کان کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار
مرویست که کتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین باز آرند قبول ننمایند بزیر زمین هفتم برند و در سجین که موضع
ابلیس و لشکر اوست بنهند وما ادریک ما سجین وچه دانی تو که سجین چیست یعنی جای با هول و هیبت است و کتاب فجار کتاب مرقوم
کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیری نیست ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و
شدت و محنت یومئذ للمکذبین آنروز مر مکذبانراست الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا و بازخواستند
وما یکذب به و تکذیب نکند آنروز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته اثیم بزه کاری باک اذا تتلی چون خوانده شود
علیه آیاتنا بروی آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست کلا بل ران
نه چنین است که میگویند بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان زنگ خورده و حاصل شده ما کانوا
یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از بدی و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجایی رسد
که همه دل او سیاه گردد کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم از کرامت رحمت و اصح آفت که از دیدار آفریدگار یومئذ آنروز لمحجوبون در

پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مجوب و محروم و محجوب شوند از امام مالک معنی این آیه پرسیدند فرموده که حق سبحانه محجوب
سازد اعدای خود را تا دیدار وی نبینند و تجلی کند اولیاء خود را تا بلقای وی برسند امام شافعی فرموده که لمحجوبون در
شان کفار واقع شده دلالت میکند بر آنکه مومنانرا دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان
دوست و دشمن فرق نماند شعر گو نه بهشت مهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد چون دشمن و دوست را حجابست
پس فرق درین میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته
شوند یعنی زبانیه ایشانرا گویند هذا این عذاب الذی کنتم به آن عذابیست که بودید که شما بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان
کتاب الابرار حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش عظیم و گویند آن قایمه
یمنی بود از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک وچه دانا ساخته ترا تا بدانی که ما علیون چه چیزست علیون یعنی
محلیست بلند و با مکانت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و مرسوم بعلامتی که هر کس مشاهده کند داند که در وی همه
چیزیست یشهده المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه
میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت علی الارائک بر تختهای
آراسته ینظرون می نگرند بچیزهای که از آن شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده
می نمایند تعرف بشناسی تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت و طراوة لذتهای
آن یسقون آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شراب خالص سفید خوش بوی مختوم مهر کرده
ختامه مهر او بجای گل مسک مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او بر رایحه مشک است و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان
نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وفی ذلک و درین شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی علی الجمله
جای آورند که سبب استحقاق شرب آن گردد ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمه تسنیم است در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنه نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش به بهشت میرود و آن اشرف اشربه بهشتست عینا یشرب چشمه
که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیکان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار
فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی الله نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت
ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باید شعر ما شراب عیش میخواهیم بی دردی صاف نوشان دیگر و دردی نوشان
دیگرند در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا
که ختام او مشک رحیق است و تسنیم اعلی مراتب محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فناء فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی بر
بساط قرب در مجلس انس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد
سرمایه ذوق دو جهان مستی عشقست آنها که ازین می نچشیدند چه دانند ۵ آورده اند که صنادید قریش هر گاه فقرای صحابه را

چون عمار وخباب وبلال وصهیب وامثال ایشان از بدینیهی با ایشان سخریه واستهزا کردندی آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی
آنانکه شرک آوردند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ می خندند وَإِذَا مَرُّوا وچون بگذرند بِهِمْ بمومنان
يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزا ودر کشف آورده که روزی که حضرت مرتضی علی ع با فقرای مسلمانان
جمعی از منافقان بخندیدند وبچشم وابرو اشارتها کردند طریق استهزا پیش آوردند ونزد یاران خود رفته گفتند راس ماوردیش
ما امروز اصلع بود یعنی علی ع وبرین سخن بسیار بخندیدند وهنوز علی ع بمسجد حضرت پیغامبر ص نرسیده بود که این آیتها فرود
آمد که مجرمان ومنافقان بر مومنان می خندند وبچشم وابرو غمز می کنند وَإِذَا انْقَلَبُوا وچون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان
خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند شادمان وخرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ وچون به بینند کافران ومنافقان مر مومنانرا
قَالُوا می گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه که متابع محمد اند ص لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا وحال آنکه فرو فرستاده
نشده اند اهل کفر ونفاق عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت وهدایت ایشان فَالْيَوْمَ پس روز
قیامت الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ می خندند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بجواهر
يَنْظُرُونَ می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب ودر سلاسل واغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند
ودوزخیانرا گویند بیائید ببهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی
ایشان در بندند وایشان مغموم ومهموم بدوزخ باز گردند ومومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند
کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریه واستهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان ایشانرا پاداش دادیم
تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز می خندند بر حال پریشان ایشان سورة الانشقاق خمس وعشرون آیة
بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه
وَأَذِنَتْ وبشنود وفرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را وَحُقَّتْ وسزاوار شده است آسمان بانقیاد مر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ و
آنگاه که زمین مُدَّتْ کشیده شود یعنی کوهها ودریاها را از میان بردارند واو را پهن باز کشند وَأَلْقَتْ وبیرون افکند
مَا فِيهَا آنچه در درون وی است از گنجها واموات وَتَخَلَّتْ وخالی شود از همه وَأَذِنَتْ وفرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ
واو سزاوار باشد بحکم ربانی جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب وعقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی
که تو کار کننده ای برنج وسعی نماینده إِلَىٰ رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کردنی بجد وجهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود
را یعنی پاداش آنرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود
بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه ومضایقه وَيَنْقَلِبُ وباز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی
گروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور عین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از ذخیره کرامت
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ واما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او وچنان بود که دست راست او

بر گردن او بندند ودست چپ او را بر پس پشت واز آن طرف نامه در دست وی نهند وچنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو زود باشد که بخواند
یعنی تمنی کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید واثبوراه واین کلمه طلب هلاکت است وَيَصْلَىٰ ودر آید سَعِيرًا بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که این کس بوده است فِي أَهْلِهِ درمیان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادمان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی
که گمان برده است او أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث وحشر نبود بَلَىٰ آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی
که خدای او هست بِهِ باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد وجزا برای او بد وخواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ
پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ وآن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وغیبوبت آن علامت وقت عشاست
بقول امام مالک وامام شافعی وامام احمد وصاحبین وامام اعظم فرموده اند که آن بیاضیست که بر عقب آن حمرت نماید وجمعی بر آنند
که آن بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی وَاللَّيْلِ وسوگند بشب وَمَا وَسَقَ وآنچه جمع کند وبپوشد یعنی قسم به جمع
تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ وسوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد وبمرتبه بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما برسید وملاقی
شوید طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست وشداید قیامت ومواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری
دیده شود ودر تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدمست از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه واز آن بمضغه وعظم وخلق آخر وجنین وولید
ورضیع وصبی وغلام وشاب وکهل وشیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیانرا که با وجود این حالها لَا [illegible] يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بخدای بروز آخر وَإِذَا قُرِئَ وچون خوانده میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بریشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمی کنند برای تلاوت او
بعضی علما اینجا سجده کنند وجمعی وابو هریره هم اینجا سجده کردی وگفتی از پس ابو القاسم ص سجده کرده ام واین سجده سیزدهم
است از سجدات قرآن وصاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست وقرآن جامع است بصفات تنزیه
وتقدیس را وسجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل وانقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب می
کنند مر قرآنرا وتدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناترست بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر [illegible]
از کینه مومنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک وایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه
بگرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای شایسته لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته ونابریده ومنت نهاده

سورة البروج مكية وهي عشرون اثنان
بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشرست یا منازل قمر یا دریاهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و
سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله است همه را می بیند ومی داند وَمَشْهُودٍ وسوگند بگواهی بر داده
کرده است وبقولی شاهد حضرت پیغامبر است ص ومشهود امت او یا شاهد امت وی اند ومشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند
ومشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند ومشهود آدمی وشاهد ومشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است وحجاج یا عرفه وحضار آن یا مقام
یا روز نحر وذبح کنندگان در وی وبر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بدرستی هلاک شدند وملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بوده اند از اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او ساحری بود کاهن و شعبد
که مدار ملک بر وی بودی چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که من پیر گشته ام و ضعف کلی بقوای من راه یافته شعر
دیده از هر شعاع تیره شود • گوش وقت سماع خیره شود • نه زبان را مجال گویایی • نه تن خسته را توانایی • صلاح در آنست
که چون اهل اجل تیغ بر من سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک
را پسندیده آمد و برین منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی
رسید و بر احوال وی اطلاع یافت طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده خداپرست گشت روزها بهانه آنکه از
ساحر تعلیم میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمد بخانه
خود میرفت اژدهای بر سر راه آمده بود و مردم فروبسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند
آمد
دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو و اژدها برفت و خبر جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر شیری بر سر راه
و بنخچیر گوش او گفت او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات محصل می شد تا حاجب
ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد استدعا کرد جوان گفت اگر ترا بعث مرا گنی وسر مرا بپوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد
کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین کرد و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذونواس از روی
تعجب گفت چشم تو چه گونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت کیست خدای حاجب جواب داد که اللّه لا اله الا هو ملک
بطریق توحید گفت این تلقین از که داری تا من هم بدو بگروم حاجب از شعفی که بر اسلام داشت قصه جوان در میان آورد ملک
او را طلبید بر عقیده او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد نمودند جوان برنگشت و حکم شد که او را بدریا غرقه سازند جمعی و برا بر لب
بحر بردند و او دعا کرد همه غرقه شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید و کوهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی بردند و به پایان
اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا کرد بادی برآمد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا در آتش افکنند القصه دیگران
بسوختند و او را ضرری نرسید پس او را از دار آویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بر وی کار نکرد جوان گفت ای ملک بگو بدان خدای که
این همه قدرت مشاهده کردی شعر مبدع هر چیز که بود و هست • مخترع هر چه وجودیش هست • ملک عناد ورزید گفت
نمیخواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بمن آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل
آمد جوان شربت شهادت چشید و حضار آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده بفرمود تا جند جای
زمین را گوی کردند و در هر گوی آتش برافروختند بر کناره گوها نشسته هر کرا می آوردند می پرسید اگر بخدا گرویده بود می سوختند
حق سبحانه ایشانرا می گوید اصحاب اخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النّارِ ذاتِ الوَقُودِ خداوند آتش با هیمه یعنی افروخته
بهیزم اِذْ هُمْ ایشان بودند عَلَیْها برکناره آتش قُعُودٌ نشستگان وَهُمْ و ملک و اصحاب او عَلیٰ ما یَفْعَلُونَ بر آنچه می کنند بِالمُؤمِنینَ
بگرویدگان شُهُودٌ حاضران و مشاهده کنندگان وَما نَقَمُوا و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی را اِلّا اَنْ یُؤمِنُوا

مگر آنکه آنان می گرویدند بِاللّهِ العَزِیزِ بخدای غالب کننده که از عقاب او باید ترسید الحَمِیدِ ستوده که برحمت او امید وار باید بود اَلَّذی
لَهُ مُلْکُ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَاللّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ شَهیدٌ
پادشاهی آسمانها و زمین
و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال م
انخداوندی که مر او راست مؤمن و کافر شَهیدٌ گواهست اِنَّ الَّذینَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا المُؤمِنینَ وَالمُؤمِناتِ در فتنه افکندند
مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردن با تش ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست
عَذابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذابُ الحَریقِ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که چون آتش از اخدود
ارتفاع نمود بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ
و کردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنّاتٌ تَجْری بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ از زیر درختان آنها جوهای ایشان
جویها ذٰلِکَ الفَوْزُ الکَبیرُ آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصرست اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ بدرستی که گرفتن پروردگار
تو لَشَدیدٌ سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفت هرگز وی را نجات نیست اِنَّهُ هُوَ بدرستی که خدای تعالی یُبْدِئُ او آشکارا کند بطش خود
را بر کافران در دنیا وَیُعیدُ و باز گرداند همانرا بدیشان در آخرت و این نشانه عذابست وَهُوَ الغَفُورُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند
الوَدُودُ دوست مر آنرا که ایمان برد و این علامه فضل است بعدل بگذارد و نابوده سازد و بفضل بنوازد و برافرازد شعر
فضل او دل نواز غمخواران • عدل او سینه سوز جباران • ذُو العَرْشِ خداوند عرش یا مالک ملک المَجیدُ بزرگوار در ذات و صفات
فَعّالٌ لِما یُریدُ کننده آنچه خواهد هَلْ اَتٰیکَ آیا آمد بتو حَدیثُ الجُنُودِ سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود
کفره که بر انبیاء بیرون آمدند فِرْعَوْنَ فرعون و قوم او وَثَمُودَ و قبیله ثمود آری این سخنان منزل شد و قبول نکردند منکران بَلِ الَّذینَ
کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند فی تَکْذیبٍ در باور نداشتن اند وَاللّهُ مِنْ وَرائِهِمْ و خدای از وراء ایشان مُحیطٌ عالمست بدیشان یعنی
قدرت او مشتملست بر ایشان و از فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت بَلْ هُوَ بلکه
او قُرْآنٌ مَجیدٌ قرآن شریف و بزرگ نوشته شده فی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوح که محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح
از یک دانه در سپیدست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او یاقوت و او در کنار فرشته
ایست بر یمین عرش

سورة الطارق مکیة وهی سبع عشرة آیة
بسم اللّه الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلم نشسته بود با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از
وی ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت این چه چیزست حضرت پیغامبر صلعم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشا
ایست از قدرتهای الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین آیة وَالسَّماءِ و سوگند بحق آسمان وَالطّارِقِ و کوکب پیدا شونده بشب وَما
اَدْریٰکَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الطّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب
قسم چیست اِنْ کُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمّا عَلَیْها حافِظٌ الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا می نماید
فَلْیَنْظُرِ الاِنْسانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشرست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده
شده خُلِقَ مِنْ ماءٍ مخلوق شده است از آبی دافِقٍ ریخته شده در رحم یَخْرُجُ آبی که بیرون آید مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان

وَالتَّرائِبِ واستخوانهای سینه زنان إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلَى رَجْعِهِ بر بازگردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده لَقادِرٌ
تواناست یا بر بعث و اعاده انسان بعد از موت قادرست يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ روزی که آشکارا کرده شود پنهانها یعنی ظاهر کنند
مخفیات ضمایر تا طیب از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کس بران اطلاع ندارد
و آدمی بعمل آن قایل بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و پس رسوایی بران مرتب گردد شعر گر پرده ز روی کار برداری
آن کیست که رسوای دو عالم نشود ○ و در آن که پوشیدها پیدا شود فَما لَهُ پس نیست ایشان را مِنْ قُوَّةٍ هیچ قوتی در نفس و عذاب از
خود باز دارد وَلا ناصِرٍ و نه یاری که بمدد کاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ سوگند باسمان با باران وَالْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ
و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنیست درست و راست یا جدا کننده
میان حق و باطل وَما هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ مکر می کنند كَيْدًا
مکر کردنی در دار الندوه و جهت پیغامبر من این خبر سبق نزولست بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَأَكِيدُ
كَيْدًا و جزا دهم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب
هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشان را رُوَيْدًا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست

سورة الاعلى مكية وهي تسع عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از الحاد در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است یعنی آنکه
بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی و در خبرست که چون این آیة نازل
شد حضرت رسول صم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیزها را فَسَوَّى و راست کرد خلق هر یک را آنکه
عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدای که تقدیر کرد روزیها را
فَهَدى پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقرر کرد مدت مکث مولود در رحم
و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعى و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزها را که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهُ غُثاءً پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او أَحْوى خشک و پژمرده و سیاه و بعضی محققان این آیة
فهم کرده اند چراگاه متمتعات دنیا که اگرچه در اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما آخر وقت را بسبب هبوب ریاح خزان حوادث
تیره و بی طراوت خواهد بود شعر اگرچه خرم و تازه ست گلشن دنیی ○ ولی به نکبت باد خزان نمی ارزد ○ بگرده جو و قرص
قمر بجای مرو ○ که خوان چرخ یک تای نان نمی ارزد ○ آورده اند که چون جبرئیل با آیتی یا سوره از قرآن نازل شدی و بخواندی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم از خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل باخر نا رسیده آن حضرت از اول تلاوت فرمودی بسبب
آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیة فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل ع بامر ما بر تو خواند فَلا تَنْسى پس
تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که ترا ارزانی داشته ایم یا آنکه تو امیی تا بحفظ این همه سوره و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو در
آیة بشارتست مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای که فراموش کنی بدان وجه که تلاوت
آن منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای تعالی می داند آشکارا از احوال خلق وَما يَخْفى و آنچه
پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرى برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت
آسان فَذَكِّرْ پس پند ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى بدرستی که سود کند پند دادن مؤمنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن
فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود شعر من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ○ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَيَذَّكَّرُ
زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشى کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که بشقوت اشتهار یافته الَّذِي
آنکه يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى درآید باتش بزرگ یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیز تر بود و سوزنده تر و در حدیث آمده که این آتش
شما یعنی آتش دنیی جزئیست از هفتاد جزء آن آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران
مایده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گناهکاران امت محمدست ص ثُمَّ لا يَمُوتُ پس این بدبخت ترین نمیرد فِيها در آن نار کبری
تا بیاساید وَلا يَحْيى و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستگاری یافت مَنْ تَزَكَّى آنکه پاک شد از کفر و معصیت
وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّى پس نماز گزارد که نشانه اسلامست یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام
گفت و نماز پنج گانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطره ادا کرد و تکبیر احرام عید گفت و نماز عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر می گزینید الْحَياةَ الدُّنْيا زندگانی
دنیا را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیی مشغول شده کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ و آخرت خَيْرٌ بهترست وَأَبْقى و پاینده تر إِنَّ هذا بدرستی
که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْراهِيمَ در صحیفهای ابراهیم ع
ثبت است وَمُوسى و در صحف موسی ع یعنی الواح

سورة الغاشية مكية وهي ست وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ الْغاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامتست و او بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ رویها در آن روز خاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار عامِلَةٌ عمل کننده ناصِبَةٌ رنج کشنده در آن
عمل یعنی دوزخیان عمل کنند که ایشان رنج بر ایشان نهد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط
بر عقبات دوزخ تَصْلى در آورده شوند ناراً حامِيَةً در آتش بنهایت گرم رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقى
آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیاشامند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه آب بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده
این آب را می جوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعامٌ خورش إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ بجز ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق
گویند و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره نابیه بود بشکل آن آورده اند که ابو جهل
لعین چون این آیة شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیة آمد لا يُسْمِنُ فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را وَلا يُغْنِي و
دفع نمی کند مِنْ جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست و هیچ کدام دست نمی دهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها در آن روز ناعِمَةٌ تازه باشند
از نعمت در و پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و مترفه باشند لِسَعْيِها مر عمل خود را راضِيَةٌ پسند کننده یعنی پسند کنند کاری که کرده باشند

وراضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا به بینند فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها در آن بهشت عالی لاغیة بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها در آن جنت عین جاریة چشمه روان بود که آن منقطع نگردد فیها سرر مرفوعة در آنجا تختهای بلند برداشته اصل از زر و مکلل بزمرد و زبرجد و در و یاقوت در معالم فرموده که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بر او قرار گیرد مرتفع گشته بمواضع خود باز رود واکواب و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله موضوعة نهاده پیش بهشتیان ونمارق و بالشها مصفوفة نهاده بر همدیگر وزرابی و فرشها مبثوثة گسترده امام زاهد آورده که چون کفار این لفظ سرر مرفوعة شنیدند با یکدیگر گفتند این نشاید و اگر واقعست پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار افتاد و رخت باید کشید تا بر بالای آن تخت بلند روند و حق فرصت باید تا از آن بلندی فرود آید آیة آمد افلا ینظرون آیا نمی نگرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی بر هر شتر مسخر کودکی میشود تا بر و بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوید که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت الهی از همه کیا و حسن تدبیر که چون بنهر کشت بارهای گران بر تابد و منقاد دست هر کس از فرمان برد و قانع است از هر گیاها بخورد و متحملست در تشنگی شکیبای و زرد و بدین جهت که بیابان بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصل است بیرد و می قدس سره فرموده است شعر برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی · یکره شتر بنگر تا صنع خدا بینی · در خوار خوری قانع در بار کشی راضی · این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی · در تبیان آورده که مخاطب عرب اند و اکثر ایشان اهل بریه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر می فرماید والی السماء آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما کیف رفعت چگونه برداشته است بی ستون والی الجبال و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت کیف نصبت چگونه نهاده شده است بر زمین و محکم گشته والی الارض و نمی نگرند بزمین کیف سطحت که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلایل قدرت انما انت مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمسیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیة قتال این را نسخ کرده الا من تولی لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وکفر و نگرود و خود را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسیر معذب بودند ان الینا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت ایشان ثم ان علینا پس بتحقیق بر ماست حسابهم شمار ایشان در محشر

سورة الفجر مکیة وهی ثلاثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات مؤمنانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست و بقولی مراد روز اول محرمست که سال از و منفجر میشود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سپیده دم روز عید یا اول روز قیامت در تبیان آورده که اشارتست بانفجار آب از اصابع حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه در آنست یا ده محرم که عاشورا از آنست یا ده آخر رمضان که شب قدر بعید در وست یا ده میانه شعبان که شب برات از وست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز با ذل و قدرت با عجز و علم با جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلقند که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد و بقولی یعنی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الله الحرام واللیل اذا و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب و در عین المعانی فرموده که شب مزدلفه واضح آنست که عام گیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که یاد کردم قسم سوگند پسندیده لذی حجر مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند و دانند که سوگندیست محقق و مؤکد جوابش این که عذاب خواهم فرمود مکذبان را الم تر کیف فعل آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد ربک پروردگار تو بعاد بقوم عاد ارم یعنی ارم ابن عاد او طرا عاد ارم میگفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح عم و گفته اند ارم بلدة و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا ارا صفت میکند که ذات العماد خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فی البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدة عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ است چنان بنائی که مثل آن در هیچ بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت ناگاه در آن بیابان بشهری رسید که باروی محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله با امید آنکه کسی بیند و احوال شتر خود پرسد بدان حصار آمد دری دید و دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستون زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و ترتیب و بجای سنگ ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار و نهرهای آنها از زر و برگهای آن از زبرجد و شکوفهای آن از سیم با خود گفت هذه جنة التی وعد بها المتقون ع اینچه منزلیست بهشتست این چه مقام است این پس قدری از آن جواهر برداشت و در پشت بست و یمن بازآمد مردمان آن گوهرها در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده قصه وی در زبانها افتاد تا بحدی که حال او را بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایت او از اول تا آخر استماع کرد پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق تعالی در قرآن مجید یاد فرموده که لم یخلق مثلها فی البلاد شعر شهری چه بهشت در نکوئی · چون قصر فلک بتازه روئی · و آنرا شداد عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده است نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم زری و جوهری بود اشتهر را جمع کرده و صد مهرمانرا با هر یکی هزار نوکری فرستاده تا شهر ارم بساختند و بصد سال باتمام رسیده ده سال دیگر بتهیه راه مشغول بوده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یکشبه راه میان او و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ ارزق چشم که بر روی او خال و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا چنین باز گوید و ابن قلابه دید گفت هو والله ذلک الرجل وثمود و دیگر خدای چه کرد بقوم ثمود

الذين جابوا الصخر آنانكه مى بريدند كوهها را براى مأواى خود بالواد بوادالقرى وفرعون وچه كرد بفرعون ذى الاوتاد خداوند ملك
قوى ولشكر بسيار يا صاحب اوتاد كه نزد او بدان بازى ميكردند يا بطريق چهار ميخ تعذيب مخصوص بودند الذين آنان ازين سه گروه كه بجهل و
غوايت طغوا از حد بيرون گذشتند فى البلاد در شهرها كه حاكم بودند فاكثروا پس بسيار كرده اند فيها الفساد در شهرها تباهى را
كه آن مخالفت بود با حق وستمكارى بر خلق فصب پس بريخت عليهم بر ايشان ربك آفريدگار تو سوط عذاب نوعى از عذاب چون
ضرب تازيانه را سخت ترين عذابها مى دانستند هر گونه از عذاب را نيز سوط مى گفتند حق سبحانه بقانون كلام ايشان عذابهاى خود را سوط گفته
وگفته اند درين كلمه اشارت است بآنكه عذاب دنيى ايشان نسبت بعذاب آخرت چون نسبت ضرب تازيانه است بضرب شمشير ان ربك بدرستى كه
پروردگار تو لبالمرصاد خداوند كمينگاه است يعنى چنانچه فوت نشود از آنكس كه در مرصاد نشسته است و ترصد كند هيچ چيز فوت
نميشود از حق سبحانه چه همه را مى بيند و مى شنود و بر وى پوشيده نيست شعر هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد ✽ يعلم السر واخفى صفت
حضرت اوست فاما الانسان اما آدمى يعنى ابى بن خلف اذا ما ابتليه چون مبتلا كند مر اورا ربه پروردگار او يعنى آزمايش كند بتوانگرى
و نكوحالى فاكرمه پس گرامى كندش بجاه و اقتدار ونعمه و نعمت دهد و معيشت بر وى فراخ كرده اند و بآسانى كار وى بسازند فيقول پس بگويد
ربى اكرمن پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من اين كرامتها فرمود واما اذا ما ابتليه و اما چون اورا بيازمايد بدرويشى و سختى فقدر
پس تنگ سازد عليه رزقه بر وى رزق او را فيقول پس گويد ربى اهانن پروردگار من خوار كرد مرا كافر كرامت خود را بتوانگرى داند
و اهانت خود را بدرويشى و اين قصور نظر و قلت فهم است چه آسايش درويشى بيحد و آرامش درويشان فزون از عد است شعر
اى دل اگر بدين تحقيق بنگرى ✽ درويشى اختيار كنى بر توانگرى كلا نه چنانست كه گمان برده اند اى كافران بلكه كرامت بطاعت است و مذلت
بمعصيت ان اكرمكم عند الله اتقيكم و بدانيد كه من نه شمارا بفقر و تنگدستى اهانت ميكنم بل لا تكرمون اليتيم بلكه اهانت بدانست كه گرامى
نميداريد يتيم را و نفقه نميدهيد ولا تحاضون و تحريص نميكنيد يكديگر را على طعام المسكين بر دادن طعام بدرويش وتاكلون التراث
و ميخوريد مال ميراث را اكلا لما خوردن بسيار يعنى جمع ميكنيد ميان حلال و حرام و زنان و كودكان را ميراث نميدهيد و بهرهاى ايشا نرا
ميخوريد وتحبون المال و دوست ميداريد مال را حبا جما دوستى فراوان با حرص و شره كلا اذا دكت الارض حقا كه چون شكسته شود
زمين دكا دكا شكستنى بعد از شكستنى يعنى پاره پاره كرده شود وجاء ربك و بيايد آيات قدرت و آثار هيبت پروردگار تو يعنى ظاهر شود
والملك و بيايند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صفى از پس صفى بحسب منازل و مراتب خود و در تفسير امام ابو الليث مذكور است كه
اهل هر آسمان على حده صفى باشند وجىء يومئذ بجهنم و آورده شود آن روز جهنم در خبر است كه هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد
هزار فرشته بر هر زمامى جمع شده مى كشند و دوزخ از خشم كافران مى جوشد و مى خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش عظيم بدارند
و در آن محل ملك مقرب و پيغامبر مرسل نماند الا كه از هول و هيبت بزانو در آيد يا رب نفسى نفسى و حضرت پيغامبر ما صلى الله عليه و آله و سلم
ميفرمايد كه يا رب امتى امتى و جهنم ميگويد مالى و مالك ترا با من و مرا با تو چه كار حق سبحانه مرا بر تو حرام كرده است يومئذ آن روز يتذكر
الانسان ياد كند انسان گناهان خود را پند گيرد و آگاه شود از قباحت اعمال وانى و كجا باشد له الذكرى مراورا منفعت ياد كردن

و پند گرفتن چه محل تذكر دنيى باشد يا عقبى و چون بنده پند گيرد كه پند گرفتن سود ندارد از روى حسرت يقول گويد يا ليتنى كاشكى قدمت
پيش فرستادمى عمل چيزى لحياتى براى زندگانى من درين عالم فيومئذ پس آن روز لا يعذب عذاب نكند كسى را عذابه مثل عذاب خداى احد
هيچكس از مردمان ولا يوثق و بند نكند بسلاسل و اغلال هيچكس را وثاقه مانند بند كردن خداى احد هيچ كس يعنى قادر نبود بر عذاب
كردن و مقيد ساختن كسى در آن روز زيرا كه فرمان مر خداى را باشد و پس گويد خداى در دنيى نزديك مرگ مؤمن كه يا ايتها النفس المطمئنة
اى نفس آرام گرفته بذكر من كه شاكر بودى در نعمت و صبر نمودى بر محنت ارجعى باز گرد از دنيى الى ربك بسوى پروردگار خود راضية در
حالتى كه پسند كننده آنچه بتو داده اند مرضية پسنديده نزديك خداى و چون روز قيامت شود گويد فادخلى پس در آى فى عبادى در زمره
بندگان شايسته من وادخلى جنتى و در آى در بهشت با زمره مقربان سورة البلد مكية وهى عشرون بسم الله الرحمن الرحيم
لا اقسم سوگند ميخورم بهذا البلد بدين شهر يعنى مكه وانت حل و حال آنكه تو فرود آمده بهذا البلد بدين شهر يا آنكه مكه موضع امن و مثابه
خلق و محل حج و مكان بيت الحرام است قسم را بوى مقيد ساخت بحلول حضرت رسول صلعم در وى تا معلوم شود كه شرف مكان بمكين است شعر
اى كعبه را زيمن قدوم تو صد شرف ✽ وى مروه را ز مقدم پاك تو صد صفا ✽ بطحا ز نور طلعت تو يافته فروغ ✽ يثرب ز خاك پاى تو با رونق و نوا
و گفته اند تو حلالى بدين شهر مكه يعنى هر چه خواهى از قتال و آنچه بر ديگران حرامست يكساعت بر تو حلال خواهد بود و اين وعده است بفتح مكه
و قتل بعضى و در آن قبيل سبق نزول حكم است بر فعل ووالد و سوگند به پدر يعنى آدم يا ابرهيم عم وما ولد و آنچه زاده است يعنى ذريه يا محمد
و گفته اند والد حضرت محمد است صلى الله عليه و آله و سلم و ما ولد امت او حق سبحانه قسم ميفرمايد بحبيب خود و امت او و جواب قسم اين كه لقد خلقنا
الانسان بدرستى كه ما آفريديم آدمى را فى كبد در سختى و رنج يعنى آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حيوة و موت بدو ميرسد
يا خلق كرده ابو الاشدين را در غايت قوت و او چنان بودى كه اديمى در زير پاى نهادى و ده تن تا ده تن بكشيدندى اديم پاره شدى و از زير
پاى او بيرون نيامدى و او دعوى كردى كه اكسى را بر من دستى نيست و پيوسته حضرت پيغامبر را عم بيازردى و جفا كردى نعوذ بالله حق سبحانه
فرمود ايحسب آيا مى پندارد ابو الاشدين ان لن يقدر آنكه قادر نيست عليه احد بر وى كسى كه از وى انتقام پيغامبر صم كشد يقول اهلكت
ميگويد ضايع كردم در عداوت پيغامبر مالا لبدا مال بسيار چه رشوت بمردم دادى تا پيغامبر را بيازارند ايحسب آيا مى پندارد ان لم
يره آنكه نديده است او را احد يكى در وقت نفقه كردن او تا از وى سوال كند كه چرا چنين ميكنى يعنى خداى تعالى ويرا ديده و بران نفقه
مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آيا نداديم ويرا عينين دو چشم كه ببيند ولسانا و زبانى كه بدان سخن ميگويند وشفتين و دو لب كه دهن
او را مى پوشد و بر نطق و اكل و شرب معاونت وى مى نمايد وهديناه النجدين و نموديم ويرا راه دو پستان تا بعد از ولادت در آن چسبيده
بشير خوردن اشتغال نمود يا او را نموديم راه حق و باطل و از انزال كتب و ارسال رسل فلا اقتحم العقبة پس نگذشت از عقبه يعنى رنج نكشيد
در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلست تشبيه كرده مجاهده را با نفس و شيطان برفتن كسى كه بتعب و كلفت بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست
كه چرا مالى كه در عداوت پيغامبر صم نفقه كرد در اقتحام عقبه نكرد وما ادريك و چه دانى ما العقبة چيست عقبه يعنى گذشتن بدان فك رقبة
رهانيدن گردنى از بند بندگى يعنى مددكارى كردن در ثمن مكاتب او اطعام يا خورانيدن طعام فى يوم ذى مسغبة در روز با گرسنگى يعنى

در وقت طعام که بدشواری یابند او بخورانند یتیماً ذا مقربة یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد او مسکیناً یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بخاک نهاده باشد واین کنایتست از احتیاج ودست تنگی ودرماندگی واین چنین کس عیالمند بود یا وام دار یا بیمار یا خواستار یا غریبی دور از دیار ثم کان پس باشد این آزاد کننده وطعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات شرط ایمانست وتواصوا ووصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبایی بر طاعت یا بر معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وتواصوا ووصیت نموده اند بالمرحمة ببخشایش ومهربانی بر بندگان خدای اولئک آن گروه مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راست اند که از جانب یمین بهشت روند یا خداوند یمن وبرکت والذین کفروا وآنانکه نگرویدند بآیاتنا بر نشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب وحجت هم اصحاب المشئمة ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ می برند یا ایشان اهل شامت ونکبت اند علیهم بر ایشانست در دوزخ نار مؤصدة آتشی پوشیده یعنی سر آن درگه که در آنجا معذب باشند بطبقی بپوشند ومضبوط سازند که نه روحی بدان درآید ونه دردی از آن بیرون رود

سورة الشمس مکیة خمس عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس سوگند بآفتاب وضحیها وبتابش وی چون بلند گردد وبموضع چاشت رسد والقمر وبماه اذا تلیها چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس یا لیلة البدر والنهار وسوگند بروز اذا جلیها چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ تاریکی را واللیل وبشب اذا یغشیها چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را والسماء وسوگند بآسمان وما بنیها وکسی که او را بنا کرده است والارض وبه زمین وما طحیها وکسی که آن را گسترده است ونفس وسوگند بنفس آدم ع وما سویها وکسی که تسویه اعضای او فرموده است فالهمها پس الهام داده واعلام نموده مر آن نفس را فجورها در فعل ونا پاکی وبی باکی او وتقویها وپرهیزکاری ونیکوکاری وفرمان برداری او را یعنی بیان کرده وتعلیم داده وروشن ساخته جواب سوگند خبیث قد افلح بدرستی که رستگار شد من زکیها هر که پاک کرد نفس خود را از نفس رذایل یا نشو ونما داد او را بانواع واجناس فضائل وقد خاب وبدرستی که بی بهره ماند من دسیها هر که گم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر ومرتبه او را بمعصیت وضلالت ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسول صلعم نزدیک تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تزکیه دلست هرگاه که نفس از شوب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد شعر تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود کذبت ثمود تکذیب کردند قبیله ثمود صالح را ع بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را ع اذ انبعث بوقتی که برخواست اشقیها بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد آن فقال لهم پس گفت ایشان را رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح ع ناقة الله دست بدارید ناقه خدای را وسقیها وکوه ومکر و دید شرب او را یعنی آبی که روی آشامیدن در نوبت خود تا عذاب بر شما فرو نیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را فدمدم پس هلاک یکبارگی داد علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسویها پس یکسان کرد آن دمدمه را بهمه از اصغار وکبار ایشان بمردند ولا یخاف

ونترسد خدای عقبیها عاقبت هلاک را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید از تبعه آنچه کند ز بروبت بینت وتبعات او را بر وراه نه

سورة اللیل مکیة احدی وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

واللیل سوگند بشب اذا یغشی چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار وسوگند بروز اذا تجلی چون آشکارا شود وظلمت شب را زایل کرداند وما خلق وسوگند بکسی که بیافرید الذکر والانثی نر وماده یعنی آدم وحوا را علیهما السلام یا مذکر ومؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم بدرستی که جزای سعی شما در کردارها لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده است مناسب عمل بعضی را ثواب وکرامت وجمعی را عتاب وملامت پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید فاما من اعطی پس باینکه اما هر که بداد مال خود را در راه خدای واتقی وپرهیز کرد از شرک وکبایر وصدق بالحسنی وتصدیق نمود بکلمه نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر است وبرخی در صفت امیه بن خلف در کشف الاسرار آورده که درباره دو کس است یکی اتقی که پیش رو صدیقانست یعنی ابوبکر ویکی اشقی که پیش رو زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل لعین ودر فاتحه سوره که بشب وروز قسم یاد می کند اشارتست بظلمت یکی ونورانیت یکی یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را بود ودر روز دعوت هیچ کس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را شعر سر روشن دلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیقش مسلم ز مهرش روز دین را روشنایی بود اهل یقین را آشنایی آورده اند که امیه بن خلف که بلال را که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت ربانی در باطنش افروخته تر بود آنجا که منتهای کمال ارادتست شعر هر چند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق دید که امیه وی را در خاک گرم افکنده بود وسنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده واو درین حال احد احد میگفت ابوبکر را دل بر وی بسوخت وگفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت ای ابابکر اگر دلت بروی میسوزد از من بخر گفت بخریدم فروشی گفت عوض میکنم آن را بقسطاس رومی واو غلامی بود از آن صدیق وده هزار دینار استعداد داشت وصدیق او را گفته بود اگر ایمان آوری آن مال را که داری بتو بخشم قسطاس مسلمان نمیشد ودل صدیق از وی ملول بود وچون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده قسطاس را با تمام استعداد بداد وبلال را بستد وفی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد وحق سبحانه این سوره فرستاد واز سیرت صدیق خبر داد وفرمود که هر که مال انفاق کرد وپاداش آن را تصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که آسانی دهیم او را للیسری برای طریقت نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که بیرو روح درو هست واما من بخل وکسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید واستغنی وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای ور بر سبب بموجبات آن رغبت ننمود وکذب بالحسنی وتکذیب کرد خصلتی نیکوتر را که تعینست بدین اسلام یا وعده خوب را وردانست فسنیسره للعسری پس مهیا کردانیم مر او را برای صفتی که مؤدی بدشواری وسختی بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وما یغنی ودفع نمی کند عنه از وی عذاب را ماله مالی که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا در رود یعنی بیفتد در قبر یا قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق از باطل ووعده ووعید وان لنا وبدرستی که مر ماراست للآخرة آن سرای عقبی والاولی واین سرای پیشین که دنیا است

لا یصلیها

وچون مالک هردو ومالک مائیم هرچه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم فانذرتکم پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه نارا تلظی با آتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم ودوام الا الاشقی مگر بدبخت تر مکر امیه یا ابوجهل الذی کذب آنکس که تکذیب کرد پیغامبر را ص وتولی وروی بگردانید از ایمان وطاعت وسیجنبها وزود باشد که دور کرده شود از آن آتش الاتقی پرهیزکارتر یعنی ابوبکر الذی یؤتی آنکه میدهد ماله مال خود را یتزکی میجوید بدان پاکی ونیک نامی کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابوبکر که او را بخرید وآزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرمود که وما لاحد نبود هیچکس را عنده نزدیک ابوبکر من نعمة تجزی منتی که مکافات کرده شود الا ابتغاء لیکن این کار کرد وجه ربه الاعلی برای رضای حضرة پروردگار او جل جلاله که برتر وبزرگوارترست ولسوف یرضی وزود باشد که خشنود کرده وبرسد بثوابی که موعود است سورة الضحی مکیة احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روز جبرئیل ع بحضرة پیغامبر ص نیامد ونزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای تعالی او را فرو گذاشت ودشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که والضحی سوگند بچاشت که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته ونور نهار متزاید گشته وگفته اند ضحی وقت بود که خدای بدان وقت با موسی ع سخن گفت وسحره فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند وبقولی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی واللیل اذا سجی وسوگند بشب آنگاه که تاریک شود واشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز وشب کشف وحجابست که نشانه نسیم لطف وسموم قهر بود وعلامت انوار جمال وآثار جلال یا اشارتست بروشنی روی حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وکنایتست از سیاهی موی او شعر والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی است معنی اللیل گیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میفرماید که ما ودعک فرو نگذاشته است ترا ربک پروردگار تو وما قلی ودشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که حضرت رسول را ص بشارت دادند بفتحی که امت را خواهد بود در دنیی واکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد درآمد آن حضرت بدان مسرور گشت آیة آمد که وللآخرة وسرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت وآن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر وخاک آن از مشک از فر وهر کوشکی از خدم وحور ونعم وامتعه وآنچه لایق آن بود خیر بهترست لک مر ترا من الاولی از دنیی بزرگ که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت برد رجه رفعت متصاعد وبر ذروه کمال مترقیست ولسوف یعطیک وزود باشد که عطا دهد ترا ربک آفریدگار تو مرتبه شفاعت درباره گنهکاران امت فترضی پس خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گوئی که بس است ومن راضی شدم امام محمد باقر ع در کوفه میفرمود که ای اهل عراق شما می گوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله وما اهل بیت برانیم که امیدوارترین آیة ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم راضی نخواهد بود که یکی از امت خود در دوزخ باشد شعر نماند بدوزخ کسی در گرو که دادر چنین سیدی پیش رو عطای شفاعت چنانش دهد که امت تمامی ز دوزخ رهد در معالم آورده که ابن عباس نقل کرده که آنحضرت فرمود که پرسیدم حضرت پروردگار خود را بر سبیل دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی وفلان وفلان را این وآن عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد وعم تو در بحر الحقایق آورده که

ترا دریتیم یافت در صدف نبوة جای داد شعر پس که غواص کرم در تک دریای قدم غوطه زد تا بکف آورد چنین دریتیم یا دید ترا که هر یکانه که بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی وبقطع علاقه نسبت از ماسوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خواص تست ووجدک ویافت ترا خدای تو ضالا راه گم کرده بر دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد ومادر سپارد فهدی پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی وشتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم واحکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی بند کورست که ترا یافت دوست مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد وبمقام قرب رسانید ووجدک ویافت ترا عائلا درویش وعیالدار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه تا بکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی ودر حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی کردانید بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن وقدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده واما السائل واما سائل را فلا تنهر بانگ بر مزن ومحروم مساز که در بی نوائی وتنگدستی گشته واما بنعمة ربک واما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فحدث حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات آورده که نعمت بحیثیت محبوب بالذات ومنعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج اند ومحتاج چون ذکر منعم شنود بر و میل کند واو را دوست دارد پس تحدث بنعمت من خلق را دوست من کردانی ومن ایشان را دوست دارم سورة الانشراح مکیة وهی ثمان

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح آیا ما گشاده نکردیم لک برای تو صدرک سینه ترا تا مناجات حق ودعوت خلق ونعم امت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول کنی تواند کرد وگفته اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت وچنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد بوقت او که حلیمه مرضعه آنحضرت ویرا برده بود یا در نوبت ثانیه وقتی که در سال هشتم یا یازدهم نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته ودر حدیث آمده که شب معراج جبرئیل مرا تکیه داد واز بالای سینه تا ناف من بشکافت ومیکائیل طشتی از آب زمزم آورده ودرون سینه وعروق حلق مرا بدان آب بشستند وجبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت وبشست ودر آخر طشتی از طلا مملو از حکمت وایمان آوردند ودل مرا از آن پر ساخته بازجای او نهادند ونقلی هست که بخاتمی از نور مهر کردند یعنی اینجا اثر راحت ولذت آنرا هنوز در عروق ومفاصل خود می یابم شعر دلم خزانه اسرار بود ودست قضا درش ببست وکلیدش بدلستانی داد ووضعنا وبرگرفتیم عنک از تو وزرک بار گران ترا الذی انقض آن باری که گران ساخت ظهرک پشت ترا که اندوه کفار بود آنرا برگرفتیم وشفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم ورفعنا وبرداشتیم لک برای اظهار قدر تو ذکرک ذکر ترا به نبوة ورسالت وخاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان واقامت وتشهد وخطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم ودیگران را امر کردیم بدان ورود دادن بر تو والنون مصری فرموده رفعت ذکر اشارتست بآنکه همه انبیاء ع برحوالی عرش جولان می نمودند وطایر همت آنحضرت ص بر بالای عرش پرواز میکرد شعر سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریده هر یک بنقطه خویش بجای رسیده اند آنجا که نیست جای تو آنجا رسیده ای محمد صبر کن فان مع العسر پس بدرستی که با دشواری در دنیا

يُسْراً آسانی است در آخرة إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در مکه هست يُسْراً آسانی بود در مدینه و در موضحات آورده که با عسری که در
مدینه باشد یسریست در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس فارغ باش از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ
کردی جهد میکن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار امت مشغول باش در منبع تاسع فتوحات می آرد که
شیخ ما ابومدین مغربی قدس سره در تاویل این آیة فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال
رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بدعای پروردگار خود فَارْغَبْ رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح
مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول نیست و دعوات طیبات تو در محل قبول شعر چه مقصود کون و مکان تو نیست
خدا میدهد آنچه مقصود تست

سورة التين مكية وهي ثماني آيات بسم الله الرحمن الرحيم

وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه بجهت آنست که انجیر میوه پاکست و فی فضله غذای لطیف
سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده و جگر و سپرز مسمن بدن و در خبر
آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند مراد
از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوهست در ارض مقدسه یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد
دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهفست و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس
است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی زبیر که محل مناجات حضرت کلیم الله بوده وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ
و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک سید عالم صلعم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم است بشجره تینیه قلبیه که مثمر ثمره
علوم دینیه است و بشجره زیتونیه مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلی که بتجلی الهی محلا گشت و بلد امین خفی که محل
امن و امانست از هجوم آفات تعلقات اکوان و جواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
در نیکوترین کاشتنی یعنی مخصوص کردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات
یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکمل و مجلای اعم اشمل تا حامل امانات الهی و منبع فیض نامتناهی تواند ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز کردانیم او را أَسْفَلَ
سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زمین کردانیم نوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار و چون دقایق
حقایق این آیة در جواهر التفسیر ببسط دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست و گفته اند معنی آیة آنست که آفریدیم
ایشان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بپیری خرافت که ارذل عمرست و در آن هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا
الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده پایسته فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ
نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور
مزد ایشان ثابتست فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی بِالدِّينِ بروز
جزا و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین

باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية وهي تسع عشرة آية بسم الله الرحمن الرحيم

جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیتست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت در غار حرا
تکیه داشت یا بر بالای کوه ایستاده بود ناگاه جبرئیل بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدای بدین امت و گفت
بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل وی را بگرفت و بیفشرد چنانچه طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری
دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل عم از زیر پر خود نامهٔ از حریر بهشت که
بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم
جبرئیل او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش کردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را گذاشته این آیات بخواند که اقْرَأْ
بخوان قرآن را دروقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیزها را خلق کرد آدم را از
خاک خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمیان را مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته اقْرَأْ بخوان تکرار برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگوارترست
از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دوران را نامه
دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود ع
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت خدای آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد را صلعم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا بود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ
حقا و بدرستی که آدم یعنی ابوجهل لَيَطْغَىٰ هر آینه از حد می برد و گردنکشی می کند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است
یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعَىٰ بازگشت همه
در آخرة و آنجا اعمال بکار آید نه اموال شعر توانگری نه بمالست نزد اهل کمال که مال تا لب گورست بعد از آن اعمال آورده
اند که ابوجهل میگفت اگر به بینم محمد را صلی الله علیه و آله و سلم در سجده هر آینه سپر م کردن او را بقدم خود روزی آن حضرت نماز میگذارد او را
خبر کردند بشتاب جانب آن حضرت روان شد و برونا رسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت
میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود که اگر نزد من آمدی
ملایکه بربودندی از و عضو عضو او را و این آیة آمد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَىٰ آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمدست
إِذَا صَلَّىٰ بوقتی که نماز میگذارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو إِنْ كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق
را بِالتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری او را باز توان داشت از آن أَرَأَيْتَ تکرار جهت تاکیدست آیا می بینی تو إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا
یا سخن حق را مطلقا وَتَوَلَّىٰ و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ
آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ بآنکه از روی تحقیق خدای می بیند قصد او را بزرگان گفته اند در کلمه ان الله یری
هم وعده مندرج است و هم وعیدی زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای ملاحی اخلاص ورز که ترا می
بیند ای در خلوه قصد گناه کرده هش دار که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود پیوسته میگریست گفتند چند میگریی

خدای عفوست هرچند عفو کند خجلت آنرا که می دیدند چگونه از خود دفع کنم (شعر) کریم که تو از سر گنه درگذری ٭ زان شرم که دیدی
که چه کردم چکنم ٭ آورده اند که نوبت دیگر پیغامبر صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ابوجهل برسید وگفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آن حضرت اورا
تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه وادی بزرگترست واهل مجلس من بیشتر آیت آمد که
کلا لئن لم ینته حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد صلعم لنسفعا بالناصیة بگیریم اورا بموی پیشانی وبدوزخ کشیمش ناصیة
کاذبة پیشانی دروغ گوی خاطئة خطا کار وصفت ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازیست ومراد صاحب ناصیه است فلیدع
گو بخواند ابوجهل نادیه نادیه اهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا نه
آنچنانست سخن که گوید لا تطعه فرمان مبر اورا بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش واسجد وسجده کن بردوام خدای را واقترب
ونزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است ودر
فتوحات این را سجده طلب قرب گفته

سورة القدر مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرده اصحاب متعجب
شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه رسیم حق سبحانه این سوره را فرستاد که انا انزلناه بدرستی ما فرستادیم قرآنرا
کنایه غیر مذکور دلالت بر قدرت وشهرت او میکند یعنی از بزرگی وشرف مستغنی است از تصریح بیان ودیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود
در وقت متبرک چنانچه گفت فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ
باسمان دنیا آمده ودر بیت العزة مجموع سپرده اند وروح الامین در مدت بیست وسه سال آیة آیة سوره سوره بحسب مصالح بنبی آورده
وما ادریک وچه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شبی با عزت وشرف که هر که در وطاعت کند عزیز
ومشرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر بود وگفته اند قدر بمعنی حکمت یعنی در و تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت
که نقص را بدو راه نبود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لیلة القدر خیر
شب قدر بهترست من الف شهر از هزار ماه که غازی اسرائیلی در آن جهاد کرده مر کسی را که دریابد وبطاعت بروز آورد وشب قدر بقول
امام اعظم دایرست در سال وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان وربیع الاول دیده ام وبیشتر
در رمضان یافته ام واغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست ودر دهه اخیر در شبها وتر امیدوارترست واصحاب امام شافعی شب
بیست ویکم وبیست وسیم را احیا کنند وحنفیه شب بیست وهفتم فی الجملة قول اخیر را تایید میکند وحکمت در اخفاء شب قدر تعظیم
همه شبهاست واحیاء آن بعبادت (شعر) ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی ٭ هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی
تنزل الملائکة فرود آیند فرشتگان بزمین یا آسمان دنیا والروح وجبرئیل با ایشان فیها درین شب وتوجیه آنست که با ملایکه فرود
آیند ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی بموافقت ملایکه ودر تفسیر خواجه پارسا
قدس سره مذکورست که روح پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرود آید ودر بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشانرا با زمینیان علقه آشنایی هست

فرود آیند وبجانهای مومنان درود کنند وجبرئیل مومنانرا مصافحه کند وعلامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد ورقت قلب واشک چشم بود وبرای
شرف این شب است که ملایکه وروح بزمین آیند باذن ربهم بفرمان آفریدگار ایشان من کل امر از بهر کار بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده
است یا بهر کاری از خیر وبرکت سلام سلامتست از همه آفات هی شب قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن سپیده صبح است اسرار علما
وعرفا درین سوره بسیارست در جواهر شمه از آن مذکور والی الله ترجع الامور

سورة البینة مدنیة وهی ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب
از اهل توریة یعنی یهود ونصاری والمشرکین وازمشرکان عرب منفکین باز ایستادن از کفر حتی تأتیهم البینة تا آنگاه که بدیشان آمد
حجتی روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است صلعم یتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب وبهتان
یعنی قرآن وآنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فیها دران صحیفهاست کتب قیمة نوشتهای راست ودرست
یعنی احکام ومواعظ مقصود ازین آیه آنست که اهل کتاب ومشرکان بر دین وآیین خود بودند تا پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیامد و
ایشانرا بایمان خواند بعضی بمدد توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق ومتفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شأن محمد صلعم الذین اوتوا
الکتاب آنانکه داده شدند کتاب را الا مگر من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینة پیغامبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه
مجتمع بودند بر تصدیق وی وبعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی وبعضی کافر شدند وما امروا وامر کرده نشده اند
اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آنکه پرستش کنند خدای را مخلصین پاک کنندگان له الدین برای خدا کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاکیزه
باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا الصلوة ودیگر مأمورند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا
الزکوة وبدهند زکوة واجبه را بمحل وی وذلک وآنچه مأمور شده اند بدان دین القیمة دین وملت درستست ان الذین کفروا بدرستی
آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری والمشرکین وازمشرکان یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ
باشند روز قیامت خالدین فیها جاویدان دران اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین همه آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی
آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای پاک وستوده اولئک هم آن گروه ایشانند خیر البریة بهترین همه آفریدگان
جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلقه اند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامتست تجری میرود من تحتها الانهار از
زیر اشجار آن جویها چه بوستانی بی آب روان نشاید خالدین باشند که ایشان فیها در آن بهشتها ابدا همیشه تاکید خلودست رضی الله
خشنود باشد خدای عنهم از ایشان وطاعتهای ایشان در پذیرد ورضوا وخشنود باشند ایشان عنه از خدای بدادن ثواب بی حساب
بدیشان وایشانرا بمنتهای مرادات وغایت الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد برسانیدن (شعر) دارند هر کس از تو مرادی و خود
مطلبی ٭ مقصود ما ز دنیی وعقبی لقای تست ذلک آنچه مذکور شد از جنت ورضوان لمن خشی برای کسی است که بترسد ربه از عقوبت پروردگار
وبموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنیة وهی ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقدرست نزدیک نفخه ثانیه وبدان درهم شکسته شود واخرجت الارض

وبیرون آرد زمین اثقالها بارهای گران خودرا که جسدهای اموات ودفاین وکنوزهست یعنی براندازد از درون خود وبیرون افکند وقال
الانسان وگوید انسان یعنی کافر وگفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند مالها چیست زمین راکه پوشیدهای خویش
را آشکارا می کند یومئذ آن روز تحدث سخن گوید زمین بزبان حال واضح آنست که خدای وی را سخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خودرا از جنبیدن
وبیرون آوردن مدفونات یا از عملهای که بروی صادر شده است از اعمال بان ربک بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها امر کند مراورا ودستوری
دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یومئذ آن روز یصدر الناس باز گردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکندگان
یعنی گروه گروه بعضی بدست راست وبعضی بدست چپ لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارهای خودرا در اسباب نزول آورده که دو تن
بودند یکی سائل را لقمه وکسره نمی نواخت ومیگفت این اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند ودیگری گناه خرد را خوار میداشت
ومیگفت مدار بر نظره وخطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که
عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچهٔ خورد خیرا نیکی یره به بیند پاداش آنرا ومن یعمل وهر که بکند مثقال ذرة بوزن نملهٔ صغیره شرا
بدی یره بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مؤمن وکافر نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل وی باوی
در قیامت اما سیئات مؤمن را بیامرزد وحسنات کافر را رد کند وبسیئات معذب سازد ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن
اینست وپیغامبر صلی الله علیه وسلم آنرا جامعه فاذه گفتی در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه که جد فرزدق بود نزد رسول صلعم آمد و
گفت از آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آن حضرت این آیة بروی خواند گفت حسبی حسبی همین پسنده است چون کسی دانست که دران عرصه گری
از زر وحبه ونقیر وقطمیر بخواهند پرسید وهیچ گونه فرو گذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت ونکتهٔ حاسبوا قبل
ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت شعر حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ؛ زخیر وشر بکن بنگر تا چه هاست حاصل تو
اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش ؛ ورنه بغیر بدی نیست وای بر دل تو سورة العادیات مکیة وهی احدی عشرة آیة
بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم منذر بن عمرو انصاری را
با خیلی از صحابه بقبیلهٔ از کنانه فرستاد وفرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید وغارت کنید وفلان روز باز آیید ایشان چنان کردند
ودر باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شدند وکسی که
خبر ایشان برساند نماند این سخنان بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این
سوره خبر داد که والعادیات سوگند باسبان رونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی باواز که نه صهیل بود فالموریات پس بیرون
آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی سم وسنگ را آتش سم زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا
در وقت صبح مراد راکبان اسپان اند فاثرن به پس بر انگیختند آن اسبان بوقت سفیده دم نقعا غباری در کنار آن قبیله فوسطن پس
بمیان در آمدند به بدان وقت جمعا گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق است با جمع خود که از آن جیف
در میان مردم می افکند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خودرا لکنود ناسپاس است وگویند آیه در شان ابو حباحب است امام ابو اللیث

آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده اند هر یک در صفتی اشعث در طمع وابو حباحب در بخل وحاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می کند که ابو
حباحب بخیل است واندک خیر وگفته اند کنود آن باشد که تنها خورد وعطا ننهد وبنده را زند وانه وبدرستی که خدای علی ذلک بر بخل وکفران او
لشهید هر آینه گواهست یا انسان بر کنود خود گواهست بجهت ظهور اثر آن روز وانه وبدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید
سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند وبرای وارث منه که داغ حسرت
بر دل تو نهند شعر مال همان به که بیاران دهی ؛ گر بدهی به که بخاکش نهی ؛ زر زپی منفعت است ای حکیم ؛ بهر نهادن چه سفال و چه سیم
افلا یعلم آیا نمی داند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده وبیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل و
حاضر کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینههاست یعنی با میان آرند وخیر وشر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدا پاداش خواهد داد
ان ربهم بدرستی که آفریدگار ایشان بهم باقوال وافعال ایشان یومئذ آن روز رستخیز لخبیر داناست وبر جزا دادن توانا سورة
القارعة احدی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم القارعة روز کوبنده ما القارعة
چیست کوبنده وما ادریک وچه چیز ترا دانا کرد اند تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول وهیبت یوم
یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانهٔ پراگنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند وپامال و
پریشان حال میشوند وتکون الجبال وگردد کوهها از هول این روز کالعهن مانند پشم رنگین المنفوش زده شده بکمان ندافی
یعنی کوهها در تفرق اجزا ونظایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده باشد چه رنگ پشم راست کند ودر زدن زود متفرق گردد
فاما من پس اما در آن روز هر که گران باشد ثقلت ترازوی عمل او یعنی تقادیر انواع حسنات او راجح بود موازینه پس او فهو فی عیشة در زندگانی
راضیة پسندیده باشد واما من خفت واما آنکه سبک بود موازینه ترازوهای کردار او بانکه حسنه ندارد یا راجح است سیئات او فامه
پس جای او هاویة هاویه است وآن درکه باشد زیر ترهمه درکها وما ادریک وچه دانا کرد ترا ماهیه چیست هاویه نار حامیة آتش بغایت در
در سوزش سورة التکاثر مکیة وهی ثمانی آیات بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که بنی عبد مناف وبنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم وقبیله ومردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار
مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما زنده ومرده را شمار می کنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم زیاده آمدند به خانه وادی حق سبحانه
این سوره فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شمارا به بسیاری فخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستان
ومرده کان را شماره کردید وگفته اند معنی آیة اینست که مشغول شدید تبکاثر اموال واولاد ومستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید
وآمدید بمقابر بنزد چنین است که همت عاقل مصروف دنیا می شود واز آخرت فراموش کند که اجل بوی ناگاه فرود آید وندامت سود ندارد شعر
روزی که اجل کند شبیخون ؛ ابد ببایدت از جهان رفت ؛ گر دل نبود اسیر دنیا ؛ آسان ز آن جهان توان رفت کلا سوف
تعلمون حقا زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر وتکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که زود بدانید خطای رای خودرا
بوقت نشر کلا حقا چنان باید که زنده ومرده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش آید علم الیقین دانستن بی گمان

هر آینه شما را باز داشت از مفاخرة و مکاثرة لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور وقتی که بعرصات می آیند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
پس هر آینه بخواهید دید آنرا عَیْنَ الیَقِینِ دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید یَوْمَئِذٍ آن روز
بوقت محاسبه عَنِ النَّعِیمِ از نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادت و این خطاب مخصوص است بهر که دنیا ورا از دین باز داشته و گفته اند
مخاطب کفار اند و اصح آنست که عام است چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب
سرد و رطب یا سایهٔ خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تحقیق تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث
آمده که دو نعمت است که بیشتر از مردمان دران مغبون شوند و قدر آن نمیدانند صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلعم و همه را
از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید شعر چه نعمت است بزرگ از خدا که بر ثقلین ٭ سپاس داری این نعمت است فرض العین

سورة العصر مکیة وهی ثلاث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو
الاسدین مر صدیق را گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد
انکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق را گفت این آیت
فرستاد که وَالعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز عصر یا بعصر هر پیغامبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین
همه عصرهاست جواب قسم اِنَّ الاِنْسَانَ بدرستی که ابو الاسدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لَفِی خُسْرٍ هر آینه در زیانست بسبب صرف اعمار در طالب
ناپایدار شعر دل به بیهوده عمر عزیز خویش زدست ٭ که بس زیان کنی و مترا ندارد سود ٭ یعنی همه مشرکان یا ضایع کنندگان عمر در
زیان کاری اند اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردارهای پسندیده کرده وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالحَقِّ
بعمل ثابت و درست که امانت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی
از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابوجهل و آمنوا ایماء میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات بکردار فاروق و تواصوا بالحق بحضرت [illegible]
ذی النورین و تواصوا بالصبر بحالت اشارت حضرت مرتضی علی ع

سورة الهمزة مکیة وهی تسع آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق عیب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میگفت در حضور ولید مغیره و غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در بارهٔ ایشان
فرستاد که وَیْلٌ وای لِکُلِّ هُمَزَةٍ مر هر غیبت کننده لُمَزَةٍ عیب گوینده یا کسی که طعنه زننده بود بدست و چشم اشارت کننده اَلَّذِی جَمَعَ آنکسی که
جمع کرد مَالاً مال را وَعَدَّدَهُ و شمرد آنرا یا شمارهٔ آنرا نگاه داشت یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه جمع کرده او اَخْلَدَهُ جاوید خواهد ساخت او را
در دنیا کَلَّا نه چنانست که آدمی پندارد لَیُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِی الحُطَمَةِ در حطمه و آن نام درکه ایست که هر چه در وی افتد فی الحال
شکسته و سوخته گردد وَمَا اَدْرَاکَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللهِ المُوقَدَةُ آتش خدای برافروخته شده یعنی
خدای او را برافروخته و هر چه حق برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند اَلَّتِی تَطَّلِعُ آن آتشی که بر آید و غالب شود عَلَی الاَفْئِدَةِ بر دلها و بیان
آن در آید و تخصیص این آتش بدل که فرجه آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشاء اخلاق ناپاک است اِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی
مکان آن عَلَیْهِمْ بر کافران مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده است فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز یعنی در ان درکه در بسته اند و ستونها بران زده و محکم

ساخته

ساخته که هر کس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد عجب نیست حسین
منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن من میزدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدمهٔ انا الحق بیرون جست
و دران سوخته افتاد اکنون سوخته باید از سوزش ما خبر دهد شعر ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم ٭ کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفیل مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر نقلهای معتبر
مذکورست که ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد مقصد ایشان
زیارت خانهٔ کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد داعیه کرد که در مقابلهٔ آن خانه بسازد و جوع حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام
ملون کلیسایی بساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طواف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این
صورت اگرچه بر قریش شاق آمد اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده تا مجاورت یافت و شبی آن بیت
را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه
مقابل کوه بود شعر بهیکل قوی راست چون کوه قاف ٭ چو شیر عرین چابک اندر مصاف ٭ با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمد مواشی
قریش را غارت نمود و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر بر نشاند و پیلان را بر انگیخت روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار
شهر بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از جایش نمی رفتند
ابرهه درین حال فرو ماند و جماعت قریش از بالای جبال کسی را بر گماشته که احوال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه
با گردنهای سبز پدید آمدند حمله آوردند بدان لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تبارک و تعالی اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
آیا ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّکَ کرد پروردگار تو بِاَصْحَابِ الفِیلِ بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او اَلَمْ یَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند
کَیْدَهُمْ مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند فِی تَضْلِیلٍ در تباهی و بطلان وَاَرْسَلَ و فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان از طرف ساحل دریای هند
طَیْرًا مرغان اَبَابِیلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون
سر سبع و گویند مرغان سبز بودند و منقارها زرد تَرْمِیهِمْ می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ بسنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده
فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای ایشانرا ابدان ایشانرا کَعَصْفٍ چون برگ کاه مَاْکُولٍ خورده شده یعنی خورده در وافتاده و نابود کرده کنایتست از
استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و بر هر عضوی که از بدن کافری زدندی از جانب دیگر بیرون
رفتی و بر هر سنگ نام صاحب یکی از آن سنگ کلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت
و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در پیش نجاشی بالای سر ابرهه
پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از وی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزانرا هلاک ساختند
ابرهه درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی
هلاک شد و این صورة آیة عبرت بر صفحهٔ دل نجاشی منقش گشت شعر نوشته خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر ٭ خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار

مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه
از ین حال متاثر شد لشکری جمع کرده و
با پیلان قوی هیکل مهیب منظر م

سورة قريش مكية اربع آيات بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد آورده كه قريش را براى
تجارت دو سفر بود زمستان بيمن رفتندى و تابستان بشام و مردم ايشانرا اهل حرم گفتندى و حرمت داشتندى و قريش باصح روايات
لقب نضر بن كنانه است و هر كس از عرب كه نسبا و بنضر منتهى شود قرشى است و بعضى از علماى انساب بر آنند كه قريش لقب فهر بن مالك است
كه نبيرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه براى اثبات نعمت بر ايشان اين سوره فرستاد و گفت شگفت بمانيد و متعجب شويد لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
براى پيوستن قريش يكديگر إِيلَافِهِمْ بپيوستن ايشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ و تابستان و براى عبادت ايشان مر
اصنام را يعنى محل تعجب است كه من ايشانرا اين نعمت و حرمت داده ام و ايشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا
پس بايد كه پرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ خداوند اين خانهٔ معظم را كه تعظيم ايشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندى كه طعام داد ايشانرا
بدين دو رحلت و سير كرد مِنْ جُوعٍ از گرسنگى وَآمَنَهُمْ و ايمن كردانيد بجهت اين حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس آنها كه در حوالى مكه اند و يكديگر را مى
كشند و غارت مى كنند سورة الدين مكية و هى سبع آيات بسم الله الرحمن الرحيم مفسران بر آنند
كه نيمهٔ اول اين سوره در شان كافرانست و نصف آخر در بارهٔ منافقان آورده اند كه ابو جهل تكذيب قيامت كردى و هر گاه وصى يتيمى بودى او را بوقت
طلب طعم و كسوه از مال خود براندى و رنجيدى و پيوسته مردمانرا از انفاق باز داشتى حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ آيا ديدى تو و دانستى آنكس
را كه تكذيب مى كند بِالدِّينِ بروز جزا و باور نميدارد يعنى ابو جهل لعين فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او آنكس است كه بعنف و ستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع ميكند
يتيم را و ميراند و گفته اند ابو سفيان يا وليد شترى كشته بود و بخش ميكرد يتيمى از و نصيب طلبيد او را بزد حق سبحانه مذمت او مى كند كه ميزند يتيم را
وَلَا يَحُضُّ و تحريض نمى كند و ترغيب نمى نمايد اهل خود را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درويش محتاج يعنى نخود ميدهد و نه كسى را ميفرمايد بلكه
از احسان منع مى كند شعر چون ز كرم سفله بود بر كران منع كند از كرم ديگران سفله نخواهد دگرى را بكام خس نگذارد كه كسى را بجام
پس در شان منافقان ميفرمايد فَوَيْلٌ پس سختى عذاب لِلْمُصَلِّينَ براى نماز گذارندگان ريائى است يعنى ابن ابى و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ
آنانكه ايشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بيخبر اند و غفلت ورزندگان يعنى از آن حسابى نگيرند و چون بصحبت رسند بشرط و آداب
ميگذارند شعر كليد در دوزخ است آن نماز كه در چشم مردم گذارى دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانكه ريا مى كنند در كردار خود باميد ثواب نزد
مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز ميدارند مال زكوة را يعنى نميدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است كه مردمان بآن يكديگر را معونت كنند چون
ديگ و كاسه و دلو و قولى آنست كه مراد از ماعون سه چيز است كه منع نشايد كرد آب و آتش و نمك سورة الكوثر مكية و هى ثلاث آيات
بسم الله الرحمن الرحيم در معالم آورده كه عاص بن وائل با حضرت پيغامبر صلى الله عليه و آله و سلم
نزديك باب بنى سهم ملاقات كردند و باهم سخن گفتند حضرت رسول صلعم بيرون رفت و عاص در مسجد در آمد جمعى از صناديد قريش كه در مسجد نشسته
بودند از وى پرسيدند كه با كه سخن ميگفتى گفت با اين مرد ابتر و عادت عرب اين بود كه هر كرا پسر نبودى ابتر گفتندى يعنى از و عقب نخواهد ماند
و در آن ايام پسر آنحضرت طاهر نام كه از خديجه بود در گذشته بود و چون اين خبر بآن حضرت رسيد دل مبارك ش اندوهناك گشت حق سبحانه براى
تفريح دل آنحضرت و تسلى خاطر مبارك ش فرستاد كه إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ ما عطا داديم ترا الْكَوْثَرَ بسيار و اين لفظ فوعل است از كثرت

یعنی

يعنى عطا كرديم ترا خير بسيار و فرزند بسيار و علم و عمل بسيار و در عين المعانى آورده كه بمعنى بسيار است و گفته اند كثرت ذكر تو در زمين و
آسمان يا كثرت معجزات يا كثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست كه كوثر جوئيست در بهشت و در احاديث معراجيه آمده كه بالاى آسمان
هفتم جوى ديدم و بلب آن جوى خيمها بود از ياقوت و لؤلؤ و مرجان و مرغان سبز بر لب آن جوى ديدم از جبرئيل پرسيدم كه اين چيست فرمود كه آن
جوى كوثر است كه حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزيل از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم نقل كرده كه كوثر جوئيست در بهشت كنارهاى او
از زر است و جوى او از در و ياقوت و خاك او خوش بوى تر از مشك و سفيد تر از برف و در حديثى ديگر هست كه حوض من يعنى حوض كوثر مسيره ماهى
يكماهه است آب او سفيد تر از شير و بوى او خوش تر از مشك و كوزهاى او مانند ستارگان آسمان هر كه از آن آب خورد هرگز تشنه نشود
صاحب تاويلات فرموده كه كوثر معرفت كثرت بوحدت و شهود وحدت در عين كثرت و اين نهريست در بستان معرفت هر كه از وى سيراب شد
ابدا از تشنگى جهالت ايمن باشد و اين معنى خاصهٔ حضرت رسالت صلعم و كمل اولياء امت اوست فَصَلِّ پس نماز گذار لِرَبِّكَ از براى حضرت
پروردگار و خالص از براى رضاى او وَانْحَرْ و شتر قربان كن براى وى بخلاف مشركان كه براى بتان قربان مى كنند يا و يا دست راست بر
دست چپ نه در نماز و بر نزديك نحر و اين موضع قلاده است از سينه و گفته اند مراد نماز عيد است و قربان كردن إِنَّ شَانِئَكَ بدرستى كه دشمن تو
يعنى عاص هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم بريده و منقطع از خير و بى نسل و ذريت اما ترا ذريت بسيار و حسن صيت و اشتهار و آثار فضل بى شمار
تا قيامت باقى خواهد بود شعر آنرا كه قدر تو تا حشر متصل خصم سياه روى تو پيچاره و خجل سورة الكافرون مكية و هى ست آيات
بسم الله الرحمن الرحيم گروهى از قريش چون ابو جهل و عاص و وليد و اسود بن زبان عباس پيغام
فرستادند بحضرت پيغامبر صلعم كه تو يكسال خدايان ما را پرستش كن تا ما عبادت خداى تو يكسال بجاى آوريم پيغام بدان حضرت رسيد و متقا
حال جبرئيل عم نازل شد و اين سوره فرود آمد كه قُلْ بگو يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ اى كافران مراد همان جماعت اند كه مذكور شد و خداى ميدانست كه ايشان
ايمان نيارند لاجرم گفت با ايشان بگو لَا أَعْبُدُ نخواهم پرستيد مَا تَعْبُدُونَ آنچه شما مى پرستيد وَلَا أَنْتُمْ و نيستيد شما عَابِدُونَ
پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ آنرا كه مى پرستم وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نيستم من پرستنده در حال مَا عَبَدْتُمْ آنچه شما پرستش مى كنيد وَلَا أَنْتُمْ و نباشيد شما
عَابِدُونَ پرستندگان در استقبال مَا أَعْبُدُ آنرا كه من پرستش ميكنم لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست كيش كه شما بدان معتقد ايد و دست باز نخواهيد داشت
وَلِيَ دِينِ و مراست دين و آيين من كه من بر آنم و نخواهم گذاشت يا شما راست جزاى كردار شما و مراست پاداش عمل من و دين بمعنى عادت نيز
هست و اين آيه بآية السيف منسوخ شد ابن عباس رض فرموده كه در قرآن سوره بر شيطان سخت تر و صعب تر از اين سوره نيست زيرا كه توحيد
محض است و ثواب خواندن اين سوره برابر قرائت ربع قرآن باشد سورة النصر مدنية و هى ثلاث آيات بسم الله الرحمن الرحيم
إِذَا جَاءَ چون بيايد نَصْرُ اللَّهِ يارى كردن خداى يعنى ظفر دادن ترا بر قريش وَالْفَتْحُ و فتح مكه ترا و فتح ساير بلدان است ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ و ببينى مردمانرا كه در مى آيند در دين خداى كه اسلامست أَفْوَاجًا گروه گروه در سال نزول اين سوره متتابع وفود بود چون بنى اسد
و فزاره و بنى مره و بنى الكلب و كنانه و بنو هلال و بنى بجيب و غير ايشان از آنجا و اطراف بخدمت آن حضرت آمده بشرف اسلام مشرف مى شدند
فَسَبِّحْ پس تنزيه كن خدا را تنزيه مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستايش حضرت پروردگار تو تا بگوى سبحان الله و بحمده از عايشه رض منقولست كه بعد از

نزول این ندیدیم که حضرت پیغامبر صلعم نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامر خدای واستغفره و
آمرزش طلب او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت انه کان بدرستی که خدای هست توابا قبول توبه
کننده از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و در وقتی که نازل
شد و پیغامبر بر خواند عباس رض بگریست و چون آن حضرت پرسید که چرا میگریی جواب داد که این سوره خبر داد از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که
تو گفتی و سید عالم صلعم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمده اینست و صحابه این را سوره تودیع می گفتند و در کشاف آورده
که این سوره فرود آمد رسول خدای صلعم فاطمه را ع طلبیده گفت ای دختر خبر وفات من دادند شعر نامه رسید از آن جهان بر مراجعت برم
عزم رجوع میکنم رخت بچرخ می برم ❁ فاطمه بگریست و آن حضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن رسی سوره تبت مکیة
وهی خمس آیات بسم الله الرحمن الرحیم چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤساء قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بانکه در پای این کوه جمعی آمده اند بر اعیانکه شبیخون
کرده دست بقتل و غارت بکشایند مرا در آن تصدیق می کنید یا نه گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی لکم الیمین نذیر
یدی عذاب شدید ابولهب برخواست و گفت هلاکت باد نعوذ بالله ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آن
حضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که تبت هلاک و نابود یدا ابی لهب هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من
زند ابولهب عم رسول بود عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با حضرت رسول صلعم بر و نفرین واقع شد و بعضی معنی آیه برین وجه
گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وتب وهلاک شد و ناچیز گشت خبریست بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن شنیده گفت اگر آنچه برادر
زاده من میگوید حق است مال و فرزندان فدای کنم و خلاص یابم رد قول او را آیه آمد که ما اغنی عنه دفع نکند از و خاصیت این نفرین را ماله خواسته
او وما کسب و آنرا که کسب کرده است یعنی که فرزندان و عقبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات سیصلی زود باشد
که در آید نارا ذات لهب باتشی بازبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخست وامرأته و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز با او در آید
حمالة الحطب بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آنچنان بود که ام جمیل در همسایگی حضرت رسول صلعم خانه داشت روزها بشتهای خار و دستهای خسک
جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه آنحضرت بریختی تا خار نعوذ بالله در دامنش او نزدیا در پایش خلد و آنحضرت که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه
برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من می کنید شعر می دیختند در ره تو خار با همه ❁ چون گل شکفته بود رخ دلستان
و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد شعر میانه دو کس جنگ چون آتش است ❁
سخن چین بدبخت هیزم کشست ❁ کنند این و آن خوش دگرباره دل ❁ وی اندر میانه کوربخت و خجل ❁ میان دو کس آتش افروختن
نه عقلست خود در میان سوختن ❁ وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات حضرت رسول صلعم بار گناه مردم
برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خدای چیانچه عادت زنان عرب است روزی پشته هیزم برپشت داشت و مانده شده بود و رسن
هیمه در گردن انداخته بر سر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو کرد و آن رسن در گردن او بماند خفه شد و بمرد

رفت و حق سبحانه خبر داد که فی جیدها در گردن او حبل رسنی من مسد از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسله حدیدی دوزخ است
که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند سوره اخلاص مکیة اربع آیات بسم الله الرحمن الرحیم
جمعی از قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم صفت کن از برای ما آن خدای را که پرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند
یا ابا القاسم صفت کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریه صفت او دیده و دانسته ایم بگو که چه چیزست و چه میخورد و می آشامد و از که میراث
گرفته و از و که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل بگو ای محمد که آنکسی که از و می پرسید هو الله اوست خدای احد یگانه متوحد بذات و متفرد
بصفات الله الصمد خدای که بی نیازست از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود ماوردی آورده
که هر چه خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا ع نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند شعر
کمالش ورای هر اندیشه برست ❁ خرد را شناختن اندیشه شکست لم یلد نزاد کسی را رد یهودست که گفتند عزیر پسر خداست ولم یولد
و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گویند عیسی پسر اوست ولم یکن و نیست و نبوده له مر او را کفوا همتا احد هیچ کس رد مجوس و مشرکان
عربست که گفتند او را کفو هست نعوذ بالله شیخ ابو علی دودباری قدس سره فرموده که شرکت دایر شد بر عدد و تعلب و علت و معلول و شکل و ضد
حق سبحانه نفی عدد و کثرت کرد از ذات پاک خود که هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود به الله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم
یولد و اشکال و اضداد را مرتفع کردانید به ولم یکن له کفوا احد و از ین جهت است که او را سوره اخلاص میگویند محققان گفته اند توحید بنفی
تماثل در ماهیت و تکافی در وقوع یا متاخر باشد در رتبت بمثابه معلول اشارة الیها مقدم بر آن بمنزله علت شل و الد یا معیت دارد بمثابه متعادل
مثل کفو پس بمهید قاعده توحید که بقل هو الله احد تعلیم یافت بلم یلد که مقتضی صنف اولست و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له
کفوا احد که مقتضای نفی صنف سیوم است تمام شد و امام جمال الدین ساوجی قدس سره که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که
هست اما او را نام و صفت نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد نعوذ بالله مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند نعوذ بالله و یهود و ترسا
گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد چون بنده مومن گفت الله از تعطیل بیزار شد چون الله گفت از کفار فلاسفه مبرا
گشت چون گفت احد از روش ثنویه برات نمود و چون بزبان راند الله الصمد مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود و ترسا
بیزار شد و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهره کرد و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد
و دلها از نور احد محفوظ شود عقول از سر الله الصمد نصیب یابد نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع کرد و شخص از معنی ولم یکن له کفوا احد بمراد
رسد و گفته اند کلمه هو قسم و الهانت لفظ الله بهره دانش و رانت نام احد حظ محبانست کفار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد
و لم یولد قسط عاقلانست و کلمات ولم یکن له کفوا احد ارزان عامه مومنانست هر که برتر هو رسد و اله داشته هر که الله داند عاشقست هر که احد
دریابد محباست هر که صمدیت شناسد عارفست هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومنست
و هر که این همه معانی جمع کند موحد خالص است و شمه از حقایق این سوره در جواهر تو ان یافت سوره الفلق مکیة وهی خمس آیات بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بود و دختران لبید بن اعظم از وی بالحاح بسیار دندانهای از شانه

داش مباد که آنحضرت و دندانهٔ چند از مشاطهٔ وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسن کرده در چاه ذروان بن یر سنکی نهادند و جبرئیل ع سید انام
را خبر کرد و حضرت رسالت پناهی امیر المؤمنین علی ع فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره بران زده بودند و حق سبحانه معوذتین را فرستاد
یازده آیه و جبرئیل ع و آن فرو خواند بهر آیتی عقدهٔ از آن رسن بکشود و عقبة بن عامر رض از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون
المتعوذون بمثل المعوذتین قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوا
جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب یا از نوا بیست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ و از شر شب تاریک إِذَا وَقَبَ چون
در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که این محل کثرت اسقام است و طلوع
آن وقت قلت امراض و الام وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحری گویند و بدمند فِي الْعُقَدِ در گرههاء دختران
لبید وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسد إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست
مراد بوده اند که بر حضرت سید ما علیه السلام حسد داشتند و ختم کرد شر و این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رض گفته که اگر در
عالم از شر حسد بدتری بودی ختم این سوره بدان کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم و نخست گناهی که بر زمین صادر
گشت حسد قابیل بود بر هابیل شعر حسد آتشی دان که چون بر فروخت ❁ حسود لعین را همان لحظه سوخت ❁ گرفتم بصورت همه
دین شوی ❁ حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس مکیة وهی ست آیات بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ النَّاسِ بپروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ معبود انسان مِنْ شَرِّ
الْوَسْوَاسِ از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ نهان شونده وقتی که یاد خدای کند عادت شیطان آنست که چون بندهٔ خدا را یاد کند دور گریزد و چون
از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ آنکه وسوسه می کند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینههای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنیان
و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد با ول اطفال اند و معنی
ربوبیت دالست بر آن و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست باشد مشعر است بآن و بثالث پیران و اسم اله که مبنی است از طاعت و عبادت
مناسبت بآن و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت می کند بر آن و محققان
بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خوانند منحصر در وست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین جهت او را دایر گویند و دوران و اشارت
بآنست که هر چند او را در نفس خود ضرب کنند و حاصل را باز در و ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود
را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا و این خلاصهٔ مکونات که انسانست پیکر بدیع منظرش به پنج عضو منتهی میشود راس و یدین و رجلین
و اطراف هر یک از آنها بانیز به پنج انتها می یابد و در یدین و رجلین با عداد اصابع ظاهرست و در راس که بطرف علو علاوه بیشتر ظاهر است بحواس
خمسهٔ ظاهری و باطنیش به پنج حس تکرار آراسته شده و مؤید این قول است آنکه در معوذهٔ ثانیه که سور قرآن بدو منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس
تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرجست و بیان شطری از آن سمت تحریر پذیرفته در جواهر التفسیر والله علیم قدیر و در افتتاح کلام

الهی بحرف باء و اختتامش بحرف سین سری غریبست چه این دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که
حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده
و حکیم ثنائی اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده شعر اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ❁ یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس
حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعا و لیس وراء الله المنتهی فلله الحمد فی الآخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی حبیبه محمد المصطفی و علی آله مفاتیح
اسرار الهی و اصحابه مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد روحانیت حضرت رسالت پناهی صلعم تفسیر مواهب
علیه بنام خجسته فرجام امیر عالم گیر مظهر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح و النصر و الملقب بمقرب الحضرة شعر
نظام دولت و ملت علیشیر آنکه یک لمعه ❁ بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تابانش ❁ وجود شاز کتاب رحمة الله آیتی آمد ❁ که علم و فضل و
جود و احسانست تفسیرش ❁ جعل الله رایات دولته علی الدوام منصوبة و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند
ارجمند لا زال قدره علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا کرده و ایراد آن در آخر
این اوراق مناسب نمود تاریخ با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت ❁ و انجام
سخن بایمن الفال نوشت ❁ گفتم مه و سال و روز و تاریخ نویس
فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت ❁

٨٠٩٩